بسم الله الرحمن الرحيم

مصباح الهدی (جلد چهارم)
برگرفته از بیانات حضرت آیت‌الله العظمیٰ وحید خراسانی (مد ظله العالی)
ناشر: مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام
چاپ اول: ۱۴۰۱ هـ.ش ـ ۱۴۴۴ هـ.ق
تیراژ: ۳۰۰۰ نسخه
چاپ: عمران
شابک: ۹ ـ ۱۶ ـ ۷۳۰۴ ـ ۶۲۲ ـ ۹۷۸
قم، خیابان صفائیه، کوچه ۳۷، پلاک ۲۱، تلفن ۳۷۷۴۳۲۵۶ - ۰۲۵

سرشناسه	: وحید خراسانی، حسین، ۱۲۹۹ ـ
	: Vahid Khorassani, Hossein
عنوان و پدیدآور	: مصباح الهدی [کتاب] / برگرفته از بیانات حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی
مشخصات نشر	: قم : مدرسه الامام باقرالعلوم علیه‌السلام، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری	: ج.
شابک	: ج ۴: 978 - 622 - 7304 - 16 - 9
وضعیت فهرستنویسی	: فاپا
یادداشت	: فهرستنویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۹۵.
یادداشت	: ناشر این کتاب را جلد چهارم کتاب مصباح الهدی تالیف حسین وحید خراسانی فرض کرده است.
یادداشت	: جلد دوم این کتاب در سال ۱۳۹۸ تجدید چاپ شده است.
یادداشت	: ج ۳ (چاپ اول: ۱۳۹۹).
یادداشت	: ج ۴ (چاپ اول: ۱۴۰۱) (فیپا).
موضوع	: وحید خراسانی، حسین، ۱۲۹۹ -- وعظ.
موضوع	: حسین بن علی علیه‌السلام، امام سوم، ۴-۶۱ ق.
موضوع	: Hosayn ibn 'Ali,Imam III , 625 - 680
موضوع	: واقعه کربلا، ۶۱ق.
موضوع	: Karbala, Battle of, Karbala, Iraq, 680
شناسه افزوده	: مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام
رده بندی کنگره	: ۱۳۹۵ ۶م ۲۵و/۵/ BP۴۱
شماره رده دیویی	: ۲۹۷/۹۵۳
شمارهٔ کتابشناسی ملی	: ۴۲۸۵۲۴۹

مراکز پخش :
۱) قم، بلوار معلم، مجتمع ناشران، طبقه همکف ، واحد ۹ ،انتشارات مدرسة الامام باقرالعلوم علیه‌السلام، تلفن ۳۷۸۴۲۴۶۶
۲) قم، انتهای خیابان صفائیه، بعداز کوچه ۳۹، پلاک ۷۵۹، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۳۷۷۳۷۰۱۱ ـ ۳۷۷۳۷۰۰۱
۳) تهران، خیابان انقلاب، خیابان فخررازی، پلاک ۶۱ ، فروشگاه دلیل ما ، تلفن ۶۶۴۶۴۱۴۱
۴) مشهد، چهارراه شهداء ، ضلع شمالی باغ نادری ، کوچه شهید خوراکیان، مجتمع تجاری گنجینه کتاب، طبقه اول، فروشگاه دلیل ما، تلفن ۵ ـ ۳۲۲۳۷۱۱۳
۵) اصفهان، چهارراه تختی، اول خیابان مسجد سید، خدمات فرهنگی فدک، تلفن ۳۲۲۰۵۴۸۵
۶) اهواز، خیابان حافظ، بین سیروس و سلمان فارسی، کتابفروشی رشد، تلفن ۳۲۲۱۶۳۴۵
۷) شیراز، خیابان احمدی، روبروی چشم‌پزشکی نجابت، کتابفروشی شاه‌چراغ، تلفن ۳۲۲۲۱۹۱۶
برای ارتباط با دفاتر حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی (مدظله العالی) با شماره‌های زیر تماس بگیرید.
۰۵۱-۳۲۲۵۰۱۷۸ ۳۳۵۱۱۰۰۰ و ۱-۰۲۱-۲۶۶۰۰۳۳۰ ۰۲۵-۳۷۴۷۵

بیان

مصباح الهدی

وسفینة النجاة

حضرت آیت الله العظمی وحید خراسانی (دام ظله)

مؤسسه تعلیم و نشر آثار حضرت
آیت الله العظمی وحید خراسانی

جلد چهارم

فهرست مطالب

مجلس اول

سرّ ﴿کهیعص﴾ و اخبار غیبی از واقعهٔ کربلا به حضرت زکریا علیه‌السلام / ۱۳

اهمّ مباحث، مبحث عاشورا ۱۵
تفقّه در دین و انذار، دو بال برای سعادت ابدی ۱۵
ارکان اربعه در تبلیغ ۱۶
ارشاد و هدایت ایتام آل محمد علیهم‌السلام در روایتی از امام حسین علیه‌السلام ۱۶
ذکر مصائب امام حسین علیه‌السلام توسط خداوند برای حضرت زکریا علیه‌السلام ۱۹
خلقت حضرت یحیی علیه‌السلام به برکت اشک بر امام حسین علیه‌السلام ۲۳
منّت خدا بر خاتم الانبیا صلی‌الله‌علیه‌وآله به عطیهٔ سید الشهدا علیه‌السلام ۲۳
ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه عُصارهٔ خلقت و نتیجهٔ بعثت خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله در صلب امام حسین علیه‌السلام ۲۳
گریهٔ انبیا و خاتم النبیین صلی‌الله‌علیه‌وآله بر سید الشهدا علیه‌السلام ۲۴
انبیا علیهم‌السلام و ملائکه، زوّار امام حسین علیه‌السلام ۲۵
شهقهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام کنار قبر سید الشهدا علیه‌السلام ۲۵
پی‌نوشت ۲۹

مجلس دوم

جراحت دیدگان امام رضا علیه‌السلام در گریهٔ بر امام حسین علیه‌السلام / ۴۵

بیان واقعهٔ عاشورا توسط ذات قدّوس پروردگار برای انبیا علیهم‌السلام ۴۷
همانند نبودن هیچ روزی مثل روز عاشورا نه در قاموس انبیا و نه در دفتر اوصیا ۴۸

امر تبلیغ، دنبالهٔ کار حبیب بن مظاهر ۴۹
کفالت یتیم و حشر با پیامبر ﷺ ۵۰
افضل اعمال: کفالت ایتام اهل بیت علیهم‌السلام از شبهات..... ۵۳
شأن و مقام هدایت کنندگان..... ۵۵
ایجاد معرفت با ذکر فضائل اهل بیت علیهم‌السلام ۵۸
زخم شدن چشمان امام رضا علیه‌السلام در مصیبت اباعبد الله علیه‌السلام..... ۵۹
گریهٔ همهٔ مخلوقات در روز عاشورا ۶۰
سفارش به قرائت قرآن و سورهٔ توحید..... ۶۳
پی‌نوشت..... ۶۵

مجلس سوم

امام حسین علیه‌السلام، مصباح آیهٔ نور / ۷۹

بیان طریق معرفت به واسطهٔ آیهٔ ﴿کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ﴾ ۸۱
عجز جبرئیل از وصف قضیّهٔ سید الشهدا علیه‌السلام..... ۸۲
عرش الهی مزیّن به نام امام حسین علیه‌السلام ۸۲
مشکاة فاطمی و مصباح حسنی و المصباح حسینی علیهم‌السلام در تفسیر آیهٔ نور ۸۴
اذن گرفتن انبیا علیهم‌السلام و ملائکه از خداوند برای زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام ۸۶
بیتوتهٔ حضرت موسی علیه‌السلام کنار قبر سید الشهدا علیه‌السلام..... ۸۷
لرزهٔ عرش و گریهٔ عرشیان و خلائق بر مصائب سید الشهدا علیه‌السلام..... ۹۱
منتفی بودن افراط در عزاداری بر امام حسین علیه‌السلام ۹۴
فتوای میرزای نائینی در عزاداری بر سید الشهداء علیه‌السلام ۹۴
خاتمهٔ محشر به پیراهن پاره و آغشته به خون امام حسین علیه‌السلام ۹۵
پی‌نوشت..... ۹۹

مجلس چهارم

زیارت اربعین امام حسین علیه‌السلام از علامات ایمان / ۱۲۷

وظیفهٔ مبلّغ؛ بازگرداندن گنهکار از گناه و ارشاد ضال به سوی امامش ۱۲۹

احیای نفوس، نتیجه و ثمرهٔ تبلیغ ۱۳۱
ایمان و علامات آن ۱۳۲
زیارت اربعین از علامات ایمان ۱۳۳
کربلا، عرش خدا و زیارت امام حسین علیه‌السلام، زیارت ذات خدا ۱۳۵
حضرت موسی علیه‌السلام کنار قبر مطهر امام حسین علیه‌السلام در کربلا ۱۳۶
فصل الختام محشر، پیراهن کهنهٔ غرق به خون امام حسین علیه‌السلام ۱۳۷
تغذیهٔ امام حسین علیه‌السلام از زبان مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ۱۳۸
برگردانده شدن بال و پر به فطرس ملک به برکت امام حسین علیه‌السلام ۱۳۹
نفس مطمئنّهٔ اباعبد اللّه علیه‌السلام در مناجات با خدا پس از همهٔ مصائب ۱۴۰
خون گریه کردن امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بر جدّ غریبشان ۱۴۲
پی نوشت ۱۴۳

مجلس پنجم

قصری چون خورشید، عطیهٔ امام حسین علیه‌السلام به ملای دربندی / ۱۵۱

شناخت حفّاظ دین ۱۵۳
عظمت حکمت و معرفت خواجه نصیر الدین طوسی رحمه‌الله ۱۵۳
عظمت مقام علمی میرزای نائینی در کلام صاحب کفایه قدس‌سرهما ۱۵۴
ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ شیخ طوسی رحمه‌الله ۱۵۵
صبر و استقامت و تلاش علمی صاحب جواهر رحمه‌الله ۱۵۶
شهید اول و تألیف لمعه در زندان ۱۵۶
علم و زهد شیخ انصاری رحمه‌الله ۱۵۷
ارجاع صاحب جواهر به شیخ انصاری قدس‌سرهما ۱۵۸
توصیهٔ شیخ انصاری رحمه‌الله به یکی از شاگردانش ۱۵۹
قصری چون خورشید، عطیهٔ امام حسین علیه‌السلام به ملّای دربندی ۱۶۰
پیراهن ملّای دربندی رحمه‌الله و شفای امراض ۱۶۱
از صدر زین افتادن امام حسین علیه‌السلام و هجوم بر ایشان با تیر و شمشیر و نیزه ۱۶۱
پی نوشت ۱۶۴

مجلس ششم

زینب کبری علیها السلام مکمّل قیام امام حسین علیه السلام / ۱۷۷

مبدأ و منتهای قیام حسینی ۱۷۹
خلقت جهان بر اساس نظام دقیق عِلّی و معلولی ۱۷۹
علّت محدثه و مبقیه ۱۸۰
«دین»، محور شرافت آدمیت ۱۸۰
حیات انسانی با دین و مقرّرات الهی ۱۸۰
«دین»، نردبان تکامل عقلی و ارادی و عملی، و بارِوَر کنندهٔ درخت انسانیّت ۱۸۱
امیرمؤمنان علیه السلام عالی‌ترین ثمرهٔ دین ۱۸۱
آورندهٔ دین و نگه‌دارندهٔ آن، دو شخصیّت مهم عالَم وجود ۱۸۲
روز عاشورا روز نگهداری و نگه‌دارندهٔ دین ۱۸۲
عاشورا روز عزای عالم اسلام و عالم انسانیّت ۱۸٤
دلیل عزاداری مسلمان و غیر مسلمان در روز عاشورا ۱۸٤
اعتراف فیلسوفان نامسلمان در مورد برنامه‌های تربیتی قرآن ۱۸٤
طهارت پیکر نظام عالَم بر اساس مغز علیّ بن ابی طالب علیه السلام ۱۸۵
ناپاکی پیکر نظام عالَم بر اساس مغز یزید بن معاویه ۱۸۵
دو نمونه از سیاست منزل و سیاست مدنی یزید ۱۸۷
سیاست منزل یزید: عمل نامشروع با دختر و خواهر و مادر خود ۱۸۸
نمونهٔ اول از سیاست مدنی یزید: سنگباران کعبه ۱۹۰
نمونهٔ دوم از سیاست مدنی یزید: جنایت و فحشای لشکر یزید در مدینه ۱۹۲
خروج امام حسین علیه السلام از مدینه به طرف کربلا به امر پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۹۳
اعتراف شیخ محمّد عبده: امام حسین علیه السلام و عاشورا نگهدارندهٔ قرآن ۱۹۵
سرّ زیارت سیّد الشهدا علیه السلام توسط ۱۲٤ هزار پیغمبر در شب‌های جمعه ۱۹۵
اسارت حضرت زینب علیها السلام، تکمیل کنندهٔ قیام امام حسین علیه السلام ۱۹٦
براندازی اسلام؛ هدف بنی امیّه از حکومت ۱۹٦
پیام امام حسین علیه السلام به معاویه ۱۹۷

رفتار امام حسین علیه‌السلام با غلام یک یهودی ۲۰۱
موی پریشان زینب علیهاالسلام و چشم گریان سکینه علیهاالسلام ۲۰۳
علی اصغر علیه‌السلام غنچهٔ نشکفتهٔ اباعبد اللّه علیه‌السلام ۲۰۴
قنداقهٔ غرقه به خون علی اصغر علیه‌السلام، در دستان ابا عبد الله ۲۰۶
نماز سیّد الشهدا علیه‌السلام بر جنازهٔ شیرخواره ۲۰۷
وداع سیّد الشهدا علیه‌السلام با زینب کبری علیهاالسلام ۲۰۸
کشش جذبهٔ حقّ ۲۰۹
آخرین حاجت حضرت زینب علیهاالسلام از امام حسین علیه‌السلام ۲۱۱
بوسیدن زیر گلوی ابا عبد اللّه علیه‌السلام توسط زینب کبری علیهاالسلام ۲۱۲
پی نوشت ۲۱۵

مجلس هفتم

امام حسین علیه‌السلام کلمهٔ طیّبهٔ تکوینی و قرآن ناطق / ۲۸۷

قرآن دریای بی پایان ۲۸۹
تمثیل و تشبیه کلمهٔ طیّبه در قرآن به شجرهٔ طیّبه ۲۹۱
از کار اُفتادن ابزارِ علمی عرب در نبرد با قرآن ۲۹۲
اعتراف دانشمندان مسیحی به محیّرالعقول بودن روش قرآن ۲۹۴
سوره‌ای برای متعمّقین آخر الزمان ۲۹۶
ظهور اعجاز قرآن با پیشرفت علم ۲۹۷
امام حسین علیه‌السلام کلمهٔ طیّبهٔ تکوینی و قرآن کلمهٔ طیّبهٔ تدوینی ۲۹۹
قرآن کلام صامت و حسین بن علی علیهماالسلام کلام ناطق خدا ۳۰۰
ایفا شدن نقش قرآن به عاشورای امام حسین علیه‌السلام ۳۰۰
گریهٔ آسمان بر حسین بن علی علیهماالسلام در روز عاشورا به نقل صحیح مسلم ۳۰۱
شش ماه سرخی آفاق در شهادت حسین بن علی علیهماالسلام به نقل سیوطی ۳۰۳
آتش شدن و تلخ شدن گوشت شتری پس از شهادت امام حسین علیه‌السلام ۳۰۴
خورشید گرفتگی در اثر شهادت امام حسین علیه‌السلام ۳۰۵
عزای امام حسین علیه‌السلام در عالَم هستی ۳۰۶

بارش خون از آسمان در شهادت حسین بن علی علیهما السلام ۳۰۷
خون تازه زیر هر سنگ ۳۰۷
خون تازه زیر هر سنگ، در حکایت عبد الملک مروان و زُهری ۳۰۸
حقّ سید الشهدا علیه السلام و جلوهٔ جمال و کمال و جلالش ۳۰۹
اثر شهادت امام حسین علیه السلام، پانصد سال قبل از بعثت در دیر راهب ۳۱۰
عزاداری عالَم طبیعت برای امام حسین علیه السلام به اعتراف بزرگان اهل تسنن ۳۱۱
عزاداری جمادات و نباتات در شهادت ابا عبد اللّه علیه السلام ۳۱۱
تخلّف از عزای حسین بن علی علیهما السلام؛ تخلّف از سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله ۳۱۳
گریهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام ۳۱۳
تربت سیّد الشهدا علیه السلام؛ بوسه‌گاه پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۱۶
مقامات عالیهٔ سید الشهدا علیه السلام بالاتر از حدّ ادراک بشر ۳۱۷
اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حبل اللّه ۳۱۷
دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در تمسّک به ثقلین و حبل اللّه ۳۱۹
جبرئیل، میکائیل، اسرافیل در خدمت حضرت زهرا علیها السلام و سرّ رحمت واسعه ۳۲۰
غارت پیراهن کهنه ۳۲۳
سرّ پیراهن غرق به خون در قیامت ۳۲۵
سیّد الشهداء علیه السلام رحمت واسعهٔ الهی و باب نجات اُمّت ۳۲۶
غم و غصّه‌های زینب کبری علیها السلام در شب عاشورا ۳۲۷
آخرین وداع امام حسین علیه السلام و اضطراب اهل خیام ۳۲۸
وداع ابا عبد اللّه علیه السلام با شیر خواره‌اش، حضرت علی اصغر علیه السلام ۳۲۹
پی نوشت: ۳۳۰

مجلس هشتم

آخرین درجهٔ عشق در کربلا / ۳۹۵

مقام صبر و نیل منصب امامت ۳۹۷
امام حسین علیه السلام سند قرآن و تکیه گاه اُمت ۳۹۸
صبر سید الشهداء علیه السلام در راه مقصد اصلی دین ۳۹۹

ارادهٔ امام علیه‌السلام متصل به ارادهٔ خدا ۳۹۹
هدف امام حسین علیه‌السلام، حکومتِ تعلیمات وحی و سیطرهٔ معرفت خدا..... ۳۹۹
فسق و فجور خلیفهٔ مسلمین ۴۰۰
امام حسین علیه‌السلام مجسمهٔ علم و عمل و تربیت..... ۴۰۲
سیرهٔ تربیتی امام حسین علیه‌السلام: احسان به قدر معرفت مرد اعرابی..... ۴۰۲
عاشورا و رساندن عقل به عرش الهی..... ۴۰۷
نظام حکمت الهی؛ احسان به مقدار معرفت انسان‌ها ۴۰۸
رفع مفاسد طبقاتی مجتمع بشری، با حدیث «المعروف بقدر المعرفه» ۴۰۸
اعتراف غاصب مسند خلافت، به جهل خویش..... ۴۰۹
بذل مال بر اساس میزان و مقدار معرفت..... ۴۱۱
تربیت فطرت بادیه نشین ۴۱۲
امام حسین علیه‌السلام مدیر و مدبّر بشریّت ۴۱۲
انعکاس اشراقات امام حسین علیه‌السلام ۴۱۳
سؤال اول: افضل اعمال، ایمان به خدا ۴۱۳
سؤال دوم: نجات از مهالک در وثوق به خدا..... ۴۱۳
معنای وثوق به خدا ۴۱۴
سؤال سوم: زینت انسان ۴۱۵
نکاتی در روایت مرد اعرابی ۴۱۶
نکتهٔ اول: مردانگی و فتوّت..... ۴۱۶
نکتهٔ دوم: پرهیز از زینت‌های دنیوی..... ۴۱۷
مقام آدمیّت، برترین مقام عالم ۴۱۹
نکتهٔ سوم: سخاوت و شجاعت آسمانی سید الشهداء علیه‌السلام ۴۱۹
بار سنگین امانت کبری بر دوش اباعبد الله علیه‌السلام..... ۴۲۰
فرمایش امام حسین علیه‌السلام در کنار بدن قمر بنی هاشم علیه‌السلام ۴۲۱
سرّ پوشیدن پیراهن کهنه، زیر جبّه‌ای از خز ۴۲۲
به میدان آمدنِ ابا عبد الله علیه‌السلام و اتمام حجّت ۴۲۴

شجاعت امام حسین علیه‌السلام در میدان پس از تحمل مصائب شدید ٤٢٥
قدرت و شجاعت امام حسین علیه‌السلام بر گرفته از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله ٤٢٧
عزاداری و روضهٔ با معرفت ٤٢٨
آخرین وداع امام حسین علیه‌السلام با اهل خیام ٤٢٨
اضطراب زینب کبری علیهاالسلام در وداع آخر ٤٢٩
پی نوشت ٤٣٤
فهرست ها ٤٧٧
فهرست آیات ٤٧٩
فهرست روایت ٤٨١
فهرست منابع ٤٨٥
فهرست اعلام ٥٢٥

مجلس اول:

سرّ ﴿کهیعص﴾ و اخبار غیبی از واقعهٔ کربلا به حضرت زکریا علیه‌السلام

سرّ ﴿کهیعص﴾ و اخبار غیبی از واقعهٔ کربلا به حضرت زکریا علیه‌السلام

اهمّ مباحث، مبحث عاشورا

امروز چون مقدّمهٔ عاشوراست، اهمّ مباحث، این بحث است.

تفقّه در دین و انذار، دو بال برای سعادت ابدی

در قرآن خصوصیتی است. کلامی قابل تصوّر نیست که ادقّ و أوفی به حقائق، از کلام الله باشد. همه کاری کنید که زندگیتان بر طبق قرآن مجید باشد. این جمله که در قرآن است در آیهٔ نفر: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾[1] این دو بسیار عظیم است. یک عدّه عمرشان را صرف در فقاهت می‌کنند و لکن مرغ با یک بال نمی‌تواند پرواز کند؛ دو بال لازم است، قرآن این است: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾. از این فرصت عاشورا همه استفاده کنید، در قم معطّل نمانید. بروید به ایتام آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله برسید. اگر جمع بین آن تفقه و این انذار کنید، محال است به سعادت ابدی نرسید.

---

۱. ﴿فلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از کیفر الهی حذر کنند. التوبة(۹): ۱۲۲.

ارکان اربعه در تبلیغ

امروز مردم تشنه‌اند، این عطش مستلزم سقایت شما از زلال معارف کتاب و سنت است. به هر جا رفتید سعی کنید از آنجا برنگردید مگر این برنامه را انجام بدهید:

یکی: تحکیم عقائد در این عصر تزلزل. دوم: دفع شبهات[۱] که امراض ارواح و قلوب ضعفاست. سوم: تهذیب اخلاق. چهارم: تعلیم احکام. اگر این ارکان اربعه در تبلیغ شما جمع بشود اجر آن حساب ندارد.(۱)

ارشاد و هدایت ایتام آل محمد علیهم‌السلام در روایتی از امام حسین علیه‌السلام

یک روایت می‌خوانیم و تأثیر مهمّی در متن آن است. چون ایام، ایام کسی است که مادر دهر نه مثل او آورده و نه خواهد آورد: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِك». انبیا علیهم‌السلام آمدند، اوصیا علیهم‌السلام آمدند ولی کارِ منحصر به فرد، فقط از او سر زد، که اگر فرصت شد ثابت

---

۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ وَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الدِّهْقَانِ عَنْ دُرُسْتَ الْوَاسِطِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ مُوسَى علیه‌السلام قَالَ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله الْمَسْجِدَ فَإِذَا جَمَاعَةٌ قَدْ أَطَافُوا بِرَجُلٍ فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقِيلَ: عَلَّامَةٌ، فَقَالَ: وَ مَا الْعَلَّامَةُ؟ فَقَالُوا لَهُ: أَعْلَمُ النَّاسِ بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ وَقَائِعِهَا وَ أَيَّامِ الْجَاهِلِيَّةِ وَ الْأَشْعَارِ الْعَرَبِيَّةِ، قَالَ: فَقَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: ذَاكَ عِلْمٌ لَا يَضُرُّ مَنْ جَهِلَهُ وَ لَا يَنْفَعُ مَنْ عَلِمَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ: **آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ**؛ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهُوَ فَضْلٌ.» امام هفتم علیه‌السلام فرمود: چون رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد مسجد شد مشاهده نمود جماعتی گرد مردی را گرفته‌اند، فرمود: چه خبر است؟ گفتند: علامه‌ایست. فرمود: علامه یعنی چه؟ گفتند: داناترین مردم است به دودمان عرب و حوادث ایشان و به روزگار جاهلیت و اشعار عربی. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: اینها علمی است که ندانستن آن هیچ زیان و ضرری ندارد و عالمش را سودی نبخشد، سپس فرمود: همانا علم سه چیز است: آیهٔ محکم [عقائد]، فریضهٔ عادله [اخلاق]، سنت پا برجا [احکام]؛ و غیر از اینها فضل است. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۲؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، ج٤، ص۷۹؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص۱۱۳؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۷، ص۳۲۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۲۱۱.

می‌شود. بهترین مطلب بیان خود سید الشهداء علیه السلام است و این روایت از آن حضرت است، در عبارت دقت کنید. یک عمر تحقیق در این مباحث (فقه و اصول) برای درایت روایت است.

قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: «مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا مِحْنَتُنَا[1] بِاسْتِتَارِنَا فَوَاسَاهُ مِنْ عُلُومِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ».[2]

اولا: تعبیر کرد از شیعیانش به ایتام خود او. این‌ها که در دهات، در بلاد، پای صحبت شما می‌نشینند، این‌ها یتیمان حسین بن علی بن ابیطالب علیه السلام هستند، به این نظر به این‌ها نگاه کنید.

بعد تعبیر کفالت: «مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً»؛ به خاطر او، برای او، یتیم او را کفالت کنید. این کفالت به چیست؟

---

۱. در بحار الانوار، ج۸، ص۱۸۰: «مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا غَيْبَتُنَا وَ اسْتِتَارُنَا».
و در احتجاج، ج۱، ص۸ و بحار الانوار ج۲، ص٤: «مَحَبَّتُنَا».
بیان علامه مجلسی رحمه الله: «قطعته عنا محبتنا باستتارنا أي كان سبب قطعه عنا أنا أحببنا الاستتار عنه لحكمة و في بعض النسخ محنتنا بالنون و هو أظهر».

۲. قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام: «مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا مِحْنَتُنَا [مَحَبَّتُنَا] بِاسْتِتَارِنَا فَوَاسَاهُ مِنْ عُلُومِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ [لَهُ: يَا] أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُوَاسِي [لِأَخِيهِ] أَنَا [إِنِّي] أَوْلَى بِالْكَرَمِ [مِنْكَ] اجْعَلُوا لَهُ يَا مَلَائِكَتِي فِي الْجِنَانِ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عَلَّمَهُ أَلْفَ أَلْفِ قَصْرٍ وَ ضُمُّوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ بِهَا مِنْ سَائِرِ النَّعَمِ [النَّعِيمِ]»؛ امام حسین علیه السلام فرمود: هرکس کفالت یتیمی از ما- که رنج غیبت، ارتباطش را از ما بریده- را بر عهده گیرد و با علوم ما او را همراهی و کمک کند تا ارشاد و هدایت شود، خداوند عزّ و جلّ به او فرماید: «ای بندهٔ کریم من! که به برادرت یاری نمودی، من به کرم از تو سزاوارترم، ای فرشتگانم برای او در بهشت‌ها به تعداد هر حرفی که تعلیم داده هزار هزار قصر قرار دهید، و در خور آن قصرها نیز از سایر نعمتها بدان بیافزاید. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص۳٤۱؛ احتجاج، طبرسی، ج۱، ص۸؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۵۵؛ الفصول المهمة، حر عاملی، ج۱، ص٦۰۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص٤؛ و ج۸، ص۱۸۰: (با اختلاف در این عبارت: «مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا غَيْبَتُنَا وَ اسْتِتَارُنَا ... إِنِّي أَوْلَى بِهَذَا الْكَرَمِ ... وَ أَضِيفُوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ بِهَا مِنْ سَائِرِ النِّعَمِ).

بعد شرح می‌دهد: یتیمی که در اثر محنت ما، به استتار ما، از ما منقطع شده. یعنی فرزند من که امام و پدر این‌هاست از ایشان مستتر است، با این انقطاع از آن پدر، وظیفه شما کفالت این یتیمان است.

اما راه کفالت این است: «فَوَاسَاهُ» -افسوس که فرصت نیست هر کلمه‌ای شرحی دارد.- تعبیر به مواسات شده، این مواسات به چیست؟ نان و آب نیست، مسکن و لباس نیست. این مواسات به علومی است که از ما بر او ساقط شده است. «سَقَطَتْ إِلَيْهِ».

باز تعبیر سقوطِ علم، نکتهٔ مهمی دارد: «حَتَّى أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ» این غایت کفالت است: تا برسد به اینجا که او را به علم ما ارشاد و هدایت کند، آن علمی که بر او از ناحیهٔ ما ساقط شد، غایتش این است: «أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ» او را ارشاد و هدایت کند.

بحث در ضمّ این دو است: هدایت و ارشاد. «أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ» چون هدایت مؤخر از ارشاد شده است؛ اینجا «ارشاد» اول است. «ارشاد» این است: ﴿تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾[1]. باید حق از باطل، رشد از غیّ، طریق از بیراهه، متبیّن بشود، بعد او را هدایت کند؛ و این هدایت که کار کفالت را تمام کرد، نتیجه‌اش این است: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُوَاسِي!» - ما خودمان وقتی این روایت را دیدیم مدّتی متحیّر بودیم، چه حیرتی!؟ - اگر در ایام عاشورا بروی ، یک یتیم از شیعه را به کفالت او هدایت کنی، نصیبت این است: خدا به تو خواهد گفت: «أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُوَاسِي». کسی که خدا او را به عبودیت بپذیرد، آیا فوق این چیزی هست؟ این کلام سید الشهدا علیه السلام است: «قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا أَيُّهَا الْعَبْدُ الْكَرِيمُ الْمُوَاسِي أَنَا أَوْلَى بِالْكَرَمِ مِنْكَ» تو کرم کردی و رفتی یتیم عزیز ما را به هدایت و ارشاد کفالت کردی، من از تو به کَرَم سزاوارترم، «أَنَا أَوْلَى بِالْكَرَمِ مِنْكَ». آن کَرَم چیست؟ به ملائکه خطاب می‌رسد: «اجْعَلُوا لَهُ يَا مَلَائِكَتِي فِي الْجِنَانِ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عَلَّمَهُ أَلْفَ أَلْفِ قَصْرٍ».

---

۱. «راه درست از راه انحرافی، روشن شده است». البقرة(۲):۲۵۶.

﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾[۱]. به هر حرفی که از دهانتان در ایام عاشورا برای هدایت یتیمان سید الشهدا علیه السلام بیرون آمده هزار هزار قصر دارید. این کلمه محیّر العقول است. متن حدیث این است: «بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عَلَّمَهُ أَلْفَ أَلْفِ قَصْرٍ وَ ضُمُّوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ بِهَا مِنْ سَائِرِ النِّعَمِ»؛ ضمیمه کنید به آن قصرها آنچه که لایق به آن قصور است از سایر نعم. این اجر انذار. خوشا به حال آن‌ها که فهمیدند. هم: «تَفَقَّهُوا فِي الدِّين»، هم: «أنذروا قومهم».

ذکر مصائب امام حسین علیه السلام توسط خداوند برای حضرت زکریا علیه السلام

اما خود او کیست؟ این کلام اوست، خود او کیست؟ گفتنی نیست. سعد بن عبد الله کسی است که نجاشی دربارهٔ او تعبیرش این است: «شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها.»[۲] این تعبیر نجاشی است. تعبیر شیخ طوسی رحمه الله این است: «شیخ جلیل القدر، واسع الأخبار، کثیر التصانیف، ثقة.»[۳] چنین کسی سؤال کرد؛ سائل

---

۱. «آنان را از روز حسرت که کار به پایان آمده بترسان». مریم(۱۹): ۳۹.
مرحوم طبرسی ذیل آیهٔ ﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ می‌نویسد: «یوم یتحسر المسیء هلّا أحسن العمل، و المحسن هلّا ازداد من العمل». روزی که گنهکار حسرت می‌خورد که چرا اعمال نیک انجام نداده و انسان نیکوکار نیز حسرت می‌خورد که چرا بیشتر عمل انجام نداده است. تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج٦، ص٤٢٤.

۲. «سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري القمي أبو القاسم، شیخ هذه الطائفة و فقیهها و وجهها. کان سمع من حدیث العامة شیئاً کثیراً، و سافر في طلب الحدیث، لقی من وجوههم الحسن بن عرفة و محمد بن عبد الملك الدقیقي و أبا حاتم الرازي و عباس الترقفي و لقی مولانا أبا محمد علیه السلام... و صنف سعد کتباً کثیرةً، وقع إلینا منها کتب الرحمة - کتاب الوضوء، کتاب الصلاة، کتاب الزکاة، کتاب الصوم، کتاب الحج، کتبه فیما رواه مما یوافق الشیعة خمسة کتب: کتاب الوضوء، کتاب الصلاة...» فهرست اسماء مصنفی الشیعة (رجال النجاشی)، نجاشی، ص۱۷۷.

۳. «سعد بن عبد الله القمي، یکنی أبا القاسم، جلیل القدر، واسع الاخبار، کثیر التصانیف، ثقة . فمن کتبه کتاب الرحمة، و هو یشتمل علی کتب جماعة، منها: کتاب الطهارة، و کتاب الصلاة، و کتاب ←

این است. مسئولٌ عنه کیست؟ مسئول عنه: «الْمُنْتَهَى إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ لَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثَارُ الْأَصْفِيَاءِ.»[1] سائل: سعد بن عبد الله. مسئول عنه: صاحب العصر و الزمان عجل الله تعالى فرجه الشريف. سؤال: از ابتدای سورهٔ مریم.

«قَالَ سَأَلْتُ الْقَائِمَ عجل الله تعالى فرجه الشريف عَنْ تَأْوِيلِ ﴿كهيعص﴾،[2] قَالَ عجل الله تعالى فرجه الشريف هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ.» این حروف از اخبار غیب است؛ خدا زکریا علیه السلام را بر اسرار این حروف آگاه کرد، آنگاه خدای متعال قصه را برای جدّم خاتم النبیّین صلی الله علیه و آله بیان کرد. «وَ ذَلِكَ...» شرح مطلب این است که زکریا علیه السلام «سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ.» این گوهرهایی (اسماء اهل بیت علیهم السلام) که دست ماست این جور نزد انبیا علیهم السلام عزیز است.

زکریا علیه السلام سؤال کرد که خدا اسم پنج تن را به او یاد بدهد. وقتی خدا اسماء خمسهٔ طیبه را به او تعلیم کرد، «فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ علیهم السلام، سُرِّيَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى عَنْهُ كَرْبُهُ، فَإِذَا ذَكَرَ اسْمَ الْحُسَيْنِ علیه السلام خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ»؛ هرگاه زکریا علیه السلام، نام محمد صلی الله علیه و آله و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را یاد می‌کرد، تمام هممومش زائل و ابواب سرور به رویش باز می‌شد.

پرسید: پروردگارا! اسم آن چهار نفر را که می‌برم، ابواب سرور به روی من باز می‌شود، ولی وقتی اسم این یک نفر را می‌برم، تمام غم‌ها به من هجوم می‌کند. بعد

→

الزكاة، و كتاب الصوم، و كتاب الحج، و كتاب جوامع الحج، و كتاب الضياء في الإمامة، و كتاب مقالات الامامية، و كتاب مناقب رواة الحديث، و كتاب مثالب رواة الحديث، و كتاب في فضل قم و الكوفة، و كتاب في فضل عبد الله و عبد المطلب و أبي طالب، و كتاب بصائر الدرجات أربعة أجزأ، و كتاب المنتخبات نحو من ألف ورقة، و له فهرست كتب ما رواه. أخبرنا بجميع كتبه و رواياته عدة من أصحابنا، عن محمد بن علي بن الحسين ابن بابويه، عن أبيه و محمد بن الحسن، عن سعد بن عبد الله، عن رجاله» الفهرست، شيخ طوسی، ص۱۳۵.

۱. [کسی که] تمام مواریث پیامبران به او رسیده و آثار برگزیدگان نزد او می‌باشد.

فرازی از زیات حضرت صاحب الامر عجل الله تعالى فرجه الشريف. المزار، ابن مشهدی، ص۵۹۰؛ المزار، شهید اول، ص۲۰۹؛ المصباح، کفعمی، ص۴۹۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۹، ص۸۴ و..

۲. مریم(۱۹):۱.

که این جمله را گفت: «وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عليه السلام تَدْمَعُ عَيْنِي وَ تَثُورُ زَفْرَتِي، فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَنْ قِصَّتِهِ فَقَالَ: ﴿كهيعص﴾.»

بعد امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف برای سعد بن عبد الله شرح داد، فرمود: «فَكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ»؛ کاف اسم کربلا است. هاء هلاك عترهٔ طاهره در آن سرزمین است. یاء یزید است و او کسی است که این باب ظلم را به روی آن‌ها باز می‌کند. عین عطش سید الشهدا علیه السلام است، و صاد صبر آن حضرت است.

خدا این‌ها را به زکریا علیه السلام وحی کرد. بعد که این را گفت: «فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا عليه السلام لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»، سه شبانه روز از محرابش بیرون نیامد. این سه شبانه روز گذشت، اما: «وَ مَنَعَ فِيهِنَّ النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ». زکریا می‌فهمد نه من و تو. «وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ». بعد گفت: پروردگارا! حبیبت را که اشرف و اعزّ خلائق است به چنین مصیبتی مبتلا می‌کنی؟ بارالها! آیا اینچنین لباسی بر اندام حضرت علی علیه السلام و حضرت فاطمه علیها السلام می‌پوشانی؟ خداوندا! به من هم فرزندی بده که آن فرزند سرش در راه تو بریده شود تا من هم اسمم در همان دفتر ثبت شود، در اثر این دعا، خدا، حضرت یحیی علیه السلام را به او داد.[1]

---

۱. از جمله سؤال‌های سعد بن عبد الله از حضرت قائم عجل الله تعالى فرجه الشريف این بود که مرا از تأویل ﴿كهيعص﴾ خبر دهید. حضرت عجل الله تعالى فرجه الشريف در جواب فرمودند: «هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ أَطْلَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا عَبْدَهُ زَكَرِيَّا ثُمَّ قَصَّهَا عَلَى مُحَمَّدٍ صلى الله عليه وآله وَ ذَلِكَ أَنَّ زَكَرِيَّا سَأَلَ رَبَّهُ [اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ] أَنْ يُعَلِّمَهُ أَسْمَاءَ الْخَمْسَةِ فَأَهْبَطَ عَلَيْهِ جَبْرَئِيلَ فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ [وَ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ] سُرِّيَ عَنْهُ هَمُّهُ وَ انْجَلَى [عَنْهُ] كَرْبُهُ وَ [فَ] إِذَا ذَكَرَ [اسْمَ] الْحُسَيْنِ عليه السلام خَنَقَتْهُ الْعَبْرَةُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الْبُهْرَةُ. فَقَالَ: ذَاتَ يَوْمٍ يَا إِلَهِي مَا بَالِي إِذَا ذَكَرْتُ أَرْبَعاً مِنْهُمْ تَسَلَّيْتُ بِأَسْمَائِهِمْ مِنْ هُمُومِي وَ إِذَا ذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ تَدْمَعُ عَيْنِي وَ تَثُورُ زَفْرَتِي؟ فَأَنْبَأَهُ اللَّهُ [تَبَارَكَ وَ تَعَالَى] عَنْ [فِي] قِصَّتِهِ [وَ] فَقَالَ: ﴿كهيعص﴾ فَالْكَافُ اسْمُ كَرْبَلَاءَ وَ الْهَاءُ هَلَاكُ الْعِتْرَةِ [الطَّاهِرَةِ] وَ الْيَاءُ يَزِيدُ وَ هُوَ ظَالِمُ الْحُسَيْنِ عليه السلام [لِلْحُسَيْنِ عليه السلام] وَ الْعَيْنُ عَطَشُهُ وَ الصَّادُ صَبْرُهُ. فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ زَكَرِيَّا لَمْ يُفَارِقْ مَسْجِدَهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ وَ مَنَعَ فِيهِنَّ [فِيهَا] النَّاسَ مِنَ الدُّخُولِ عَلَيْهِ وَ أَقْبَلَ عَلَى الْبُكَاءِ وَ النَّحِيبِ وَ كَانَتْ نُدْبَتُهُ: إِلَهِي أَ تُفَجِّعُ خَيْرَ ←

خَلْقَكَ بِوَلَدِهِ إِلَهِي أَ تُنْزِلُ بَلْوَى هَذِهِ الرَّزِيَّةِ بِفِنَائِهِ إِلَهِي أَ تُلْبِسُ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ ثِيَابَ هَذِهِ الْمُصِيبَةِ إِلَهِي أَ تُحِلُّ كُرْبَةَ هَذِهِ الْفَجِيعَةِ بِسَاحَتِهِمَا، ثُمَّ كَانَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي وَلَداً تَقَرُّ بِهِ عَيْنِي عَلَى الْكِبَرِ وَ اجْعَلْهُ وَارِثاً وَصِيّاً وَ اجْعَلْ مَحَلَّهُ مِنِّي مَحَلَّ الْحُسَيْنِ ﷺ فَإِذَا رَزَقْتَنِيهِ فَافْتِنِّي بِحُبِّهِ ثُمَّ فَجِّعْنِي بِهِ كَمَا تُفَجِّعُ مُحَمَّداً ﷺ حَبِيبَكَ بِوَلَدِهِ. فَرَزَقَهُ اللَّهُ يَحْيَى وَ فَجَّعَهُ بِهِ وَ كَانَ حَمْلُ يَحْيَى سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ حَمْلُ الْحُسَيْنِ ﷺ كَذَلِك...» این حروف از اخبار غیب است، که خداوند بندهٔ خود زکریّا را بر آن واقف فرمود، سپس آن را برای حضرت محمّد ﷺ نقل فرمود، و داستانش از این قرار بود که زکریّا ﷺ از پروردگارش خواست که نامهای پنجگانه[اسماء خمسه] را به او بیاموزد، پس جبرئیل نازل شده و آنها را به او آموخت، و زکریّا هرگاه یاد حضرت محمّد و علی و فاطمه و حسن ﷺ می‌افتاد اندوهش برطرف می‌شد و گرفتاریش زایل می‌گشت، ولی هرگاه نام مبارک امام حسین ﷺ را ذکر می‌کرد بغض و اندوه گلویش را می‌گرفت و می‌گریست و نفسش بند می‌آمد. روزی عرضه داشت: بار الها! چرا وقتی نام آن چهار بزرگوار را یاد می‌کنم با ذکر نام ایشان تسلیت یافته و اندوهم بر طرف می‌شود، ولی به محض یاد حسین ﷺ سرشک غم از دیدگانم روان شده ناله‌ام بلند می‌شود؟! پس خداوند این گونه او را از موضوع باخبر ساخته و فرمود: «کهیعص»، پس حرف کاف نام «کربلا» است، و حرف هاء «هلاک شدن عترت» است، و یاء «یزید» همان که به امام حسین ﷺ ظلم می‌کند، و «ع» «عطش و تشنگی» است، و صاد «صبر» و مقاومت او است. حضرت زکریّا به محض شنیدن این موضوع تا سه روز از مصلای خود جدا نشده و مانع ملاقات مردم شد، و پیوسته گریه و زاری می‌کرد، و نوحهٔ او چنین بود: خدایا! آیا بهترین فرد خلقت را به مصیبت اولادش دردمند می‌سازی؟! خدایا! مگر این مصیبت را در آستان او نازل می‌کنی؟! خدایا! مگر جامهٔ این مصیبت و اندوه را بر حضرت علی و فاطمه ﷺ می‌پوشانی؟! خدایا! آیا اندوه و درد این مصیبت را بر ساحت آن دو نازل می‌کنی؟! سپس عرضه داشت: خدایا! فرزند پسری روزی‌ام فرما تا در کهنسالی دیدگانم بدان روشن شود، سپس مرا شیفتهٔ او گردان، آنگاه مرا به‌واسطهٔ آن همچنان که حضرت محمّد ﷺ حبیب خود را دردمند ساختی سراپای وجودم را دردمند ساز! پس خداوند نیز یحیی ﷺ را روزی‌اش ساخته و زکریّا را بدو دردمند نمود. و مدّت بارداری یحیی همچون امام حسین ﷺ شش ماه بود. کمال الدین، شیخ صدوق، ص٤٦١؛ دلائل الامامه، طبری شیعی، ص٥١٣؛ احتجاج، طبرسی، ج٢، ص٢٧٢؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج٣، ص٢٣٧؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ج٢، ص٤٢٢: (با اختلاف در برخی تعابیر)؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج٢، ص٤٢٢؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین حسینی، ج١، ص٣٠٠؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٣، ص٢٧٢؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٣، ص٦٩٨؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج١٤، ص١٧٨ و ج٤٤، ص٢٢٣ (به نقل از احتجاج) و ج٥٢، ص٨٤: (به نقل از کمال الدین).

خلقت حضرت یحیی علیه السلام به برکت اشک بر امام حسین علیه السلام

﴿یَا یَحْیَی خُذِ الْکِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَیْنَاهُ الْحُکْمَ صَبِیًّا﴾[۱]. سید الشهدا علیه السلام کیست؟ کسی است که زکریا علیه السلام به برکت اشک چشمش بر مصیبت او از خدا حضرت یحیی علیه السلام را گرفت: ﴿وَ سَلَامٌ عَلَیْهِ یَوْمَ وُلِدَ وَیَوْمَ یَمُوتُ وَیَوْمَ یُبْعَثُ حَیًّا﴾[۲]. یک نشان هم خدا از سید الشهدا علیه السلام به حضرت یحیی علیه السلام داد: مدت حمل در یحیی بن زکریا علیه السلام شش ماه بود.[۳] ۲.

منّت خدا بر خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله به عطیهٔ سید الشهدا علیه السلام

کسی که در اثر این جمله ﴿کهیعص﴾،[۴] به اسم او حضرت زکریا علیه السلام، یحیی علیه السلام را از خدا می‌گیرد، آیا ممکن است ما شرح بدهیم که او کیست؟ و چه کرده؟ کاری که او کرد، هیچ پیغمبری نکرد. خدا بر خاتم صلی الله علیه و آله به این عطیّه، منّت گذاشت. او کاری کرد که بخاطر آن، دین پیغمبر صلی الله علیه و آله که عصارهٔ خلقت و بعثت تمام انبیاست، تا قیامت بماند.[۵] ۳.

ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف عُصارهٔ خلقت و نتیجهٔ بعثت خاتم صلی الله علیه و آله در صلب امام حسین علیه السلام

کاری کرد که خدا در اثر عمل او، ولیّ عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف را در صلبش قرار داد[۵] که

---

۱. «ای یحیی، کتاب [خدا] را به جدّ و جهد بگیر، و از کودکی به او نبوّت دادیم». مریم(۱۹): ۱۲.

۲. «و درود بر او، روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته می‌شود». مریم(۱۹):۱۵.

۳. «وَ کَانَ حَمْلُ یَحْیَی سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ حَمْلُ الْحُسَیْنِ علیه السلام کَذَلِكَ». رجوع شود به صفحهٔ۲۱، پاورقی شماره۱.
همچنین: «لَمْ یُسْمَعْ بِمَوْلُودٍ وُلِدَ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا الْحُسَیْنُ علیه السلام وَ یَحْیَی بْنِ زَکَرِیَّا» رجوع شود به مجلس چهارم ، پی نوشت شماره ٤، ص١٤٦، روایت اول.

٤. مریم(۱۹):۱.

٥. «حَدَّثَنَا أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ حَدَّثَنَا حَبِیبُ بْنُ الْحُسَیْنِ التَّغْلِبِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَمْرِو بْنِ ثَابِتٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: کَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فِي بَیْتِ أُمِّ سَلَمَةَ فَقَالَ لَهَا: لَا یَدْخُلْ عَلَيَّ أَحَدٌ، فَجَاءَ الْحُسَیْنُ علیه السلام وَ هُوَ طِفْلٌ فَمَا مَلَکَتْ مَعَهُ شَیْئاً حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَدَخَلَتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَلَى أَثَرِهِ فَإِذَا الْحُسَیْنُ علیه السلام عَلَى صَدْرِهِ وَ إِذَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله یَبْکِي وَ إِذَا فِي یَدِهِ شَیْءٌ یُقَبِّلُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: یَا أُمَّ ←

«یحقّق کلّ حقّ و یبطل کلّ باطل».[٤]• خلاصه: عصارهٔ خلقت و نتیجهٔ بعثت از آدم تا خاتم ﷺ به رگ‌های گلوی بریدهٔ او وابسته است. این است سید الشهدا علیه السلام.

گریهٔ انبیا و خاتم النبیین ﷺ بر سید الشهدا علیه السلام

همه به یادش گریه کردند. آدم علیه السلام گریه کرد[1]، نوح علیه السلام گریه کرد، خاتم النبیّین ﷺ گریه کرد. امیرالمؤمنین علیه السلام گریه کرد.[٥]•

سَلَمَةَ، إِنَّ هَذَا جَبْرَئِيلُ يُخْبِرُنِي أَنَّ هَذَا مَقْتُولٌ وَ هَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا فَضَعِيهِ عِنْدَكِ فَإِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ حَبِيبِي، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَلِ اللَّهَ أَنْ يَدْفَعَ ذَلِكَ عَنْهُ، قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيَّ: أَنَّ لَهُ دَرَجَةً لَايَنَالُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ وَ أَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ وَ أَنَّ الْمَهْدِيَّ عليه السلام مِنْ وُلْدِهِ فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ شِيعَتِهِ، هُمْ وَاللَّهِ الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ» امام باقر علیه السلام فرمود: پیغمبر ﷺ در خانهٔ امّ سلمه بود و به او سفارش کرد کسی بر او وارد نشود. امام حسین علیه السلام که طفلی خردسال بود آمد و امّ سلمه نتوانست مانع ورود حضرت بشود تا بر پیغمبر ﷺ وارد شد. امّ سلمه دنبالش رفت و امام حسین علیه السلام روی سینهٔ پیغمبر ﷺ بود و پیغمبر ﷺ گریه می‌کرد و چیزی را در دست خود داشت که مرتب می‌بوسید. پیغمبر ﷺ فرمود: ای ام سلمه، این جبرئیل است به من خبر می‌دهد که حسینم کشته می‌شود، و این خاکی است که روی آن کشته می‌شود، آن را نگهدار و هنگامی که خون شد [بدان] حبیبم (امام حسین علیه السلام) کشته شده است. ام سلمه گفت: یا رسول اللّه، از خدا بخواه تا از او دفع کند، فرمود: خواستم ولی خدا فرمود: برای حسینم [در بهشت] درجه‌ای باشد که احدی از مخلوقین به آن نرسد و حسینم شیعیانی دارد که شفاعت می‌کنند و شفاعتشان پذیرفته می‌شود و به راستی حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف از فرزندان او است. خوشا به حال کسی‌که از اولیا و دوستداران امام حسین علیه السلام باشد، و قطعاً شیعیان حضرت حسین علیه السلام در روز قیامت رستگارند. امالی، شیخ صدوق، ص۲۰۳:(ط. کتابچی)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۲۵: (علامه مجلسی به جای عبارت: «فِي يَدِهِ شَيْءٌ يُقَبِّلُهُ» عبارت «فِي يَدِهِ شَيْءٌ يُقَلِّبُهُ» نقل کرده است.)

۱. المنتخب، طریحی، ص۱٤۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲٤٥.

معظم له، در جلسه دوم، به بیان این روایت می‌پردازند، رجوع شود به: ص٤٧، عنوان: بیان واقعهٔ عاشورا توسط ذات قدّوس پروردگار برای انبیا علیهم السلام.

انبیا علیهم‌السلام و ملائکه، زوّار امام حسین علیه‌السلام

همهٔ انبیا علیهم‌السلام به زیارتش می‌روند،[۱] تمام ملائکه هر شب جمعه[۲] دور قبر او می‌گردند.[۳]

شهقهٔ حضرت زهرا علیهاالسلام کنار قبر سید الشهدا علیه‌السلام

اما یک زیارت استثنائی است! یک زائر برایش می‌آید، تنها هم نمی‌آید؛ با هزار

---

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «... وَ لَيْسَ مِنْ مَلَكٍ وَ لَا نَبِيٍّ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا وَ هُمْ يَسْأَلُونَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَعْرُجُ»؛ اسحاق بن عمّار می‌گوید: از امام صادق علیه‌السلام شنیدم که فرمود: ... و هیچ فرشته و پیامبری در آسمان‌ها نیستند مگر از خدا درخواست می‌کنند که برایشان اذن صادر شود تا به زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام بیایند، پس پیوسته دسته‌ای برای زیارت سیّد الشهدا علیه‌السلام در حال فرود آمدن هستند و گروهی در حال بالا رفتن. کافی، کلینی، ج٤، ص٥٨٨، ح٦؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤٥٧، ح٤: (حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ... فَلَيْسَ مَلَكٌ وَ لَا نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ إِلَّا...) و ح٥: (حَدَّثَنِي أَبِي وَ جَمَاعَةُ مَشَايِخِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ:...)؛ المزار، شیخ مفید، ص١٤١، ح٣: (حَدَّثَنِي أَبُو الْقَاسِمِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي الْخَطَّابِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ ... فَلَيْسَ مَلَكٌ وَ لَا نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ لَا فِي الْأَرْضِ إِلَّا...)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص١١٠.

در این منابع تنها عبارت «ملک» بدون «نبی» آمده است: «لَيْسَ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ»: ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص٩٤؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٧٢؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص٧٢٢؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ج١، ص١٩٤و ج٢، ص٤١١؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج٣، ص٢٧٢؛ المزار، مشهدی، ص٣٣٩ و ٣٦٠؛ جامع الاخبار، شعیری، ص٢٦؛ بحار الانوار، ج٩٨، ص١١٠.

۲. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٢٢٢؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٢٠٨؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص٦٠.

پیغمبر، با هزار صدّیق، با هزار شهید، با هزار هـزار ملـک از ملائکـهٔ کـرّوبیین، همـه همراهش هستند، به زیارت می‌آید، این زائر کیست؟ این زائر که با هزار پیغمبر، هـزار صدّیق، هزار شهید، هزار هزار از کرّوبیین مـی‌آیـد؛ مـادرش فاطمـهٔ زهـراعليها‌السلام اسـت. جمله این است: وقتی چشمش می‌افتد به زائران آن حضرت، دیگر گریه نیـست، نالـه نیست، نصّ روایت معتبر این است: «إِنَّهَـا لَتَـشْهَقُ شَـهْقَةً»، شـهقه مـی‌زنـد. شـهقه چیست؟ شهقه آن وقتی است که گریه گلوگیر می‌شود و نفس، گیر می‌کند -لا اله الا الله-. «فَلَا يَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا بَكَى»، وقتی چشم حضرت زهراعليها‌السلام به زائرین می‌افتد و آن شهقه را می‌زند هیچ مَلَکی در آسمان نمی‌ماند الا این‌که دست از تسبیح و تهلیل برمی‌دارد؛ همهٔ حملهٔ عرش، تمام کرّوبیین، ملائکهٔ مقـرّبین، همـه گریـان و نالانند، اما ختم کلام این کلمه است: «مَـا تَـسْكُنُ»... آرام نمـی‌گیـرد، عـالم وجـود منقلب است «حَتَّى يَأْتِيَهَا النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله.»[1]

---

۱. امام صادقعليه‌السلام فرمودند: «إِذَا زُرْتُمْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِعليه‌السلام فَالْزَمُوا الـصَّمْتَ إِلَّا مِـنْ خَيْـرٍ وَ إِنَّ مَلَائِكَـةَ اللَّيْـلِ وَ النَّهَارِ مِنَ الْحَفَظَةِتَحْضُرُ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ بِالْحَائِرِ فَتُصَافِحُهُمْ فَلَايُجِيبُونَهَا مِنْ شِدَّةِ الْبُكَـاءِ فَيَنْتَظِـرُونَهُمْ حَتَّى تَزُولَ الشَّمْسُ وَ حَتَّى يُنَوِّرَ الْفَجْرُ ثُمَّ يُكَلِّمُونَهُمْ وَ يَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ مِنْ أَمْرِ السَّمَاءِ فَأَمَّا مَا بَـيْنَ هَذَيْنِ الْوَقْتَيْنِ فَإِنَّهُمْ لَايَنْطِقُونَ وَ لَايَفْتُرُونَ عَنِ الْبُكَاءِ وَ الدُّعَاءِ وَ لَايَـشْغَلُونَهُمْ فِـي هَـذَيْنِ الْـوَقْتَيْنِ عَـنْ أَصْحَابِهِمْ فَإِنَّمَا شُغُلُهُمْ بِكُمْ إِذَا نَطَقْتُمْ، قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَ مَا الَّـذِي يَـسْأَلُونَهُمْ عَنْـهُ وَ أَيُّهُـمْ يَـسْأَلُ صَاحِبَهُ الْحَفَظَةُ أَوْ أَهْلُ الْحَائِرِ؟ قَالَ: أَهْلُ الْحَـائِرِ يَـسْأَلُونَ الْحَفَظَـةَ لِأَنَّ أَهْـلَ الْحَـائِرِ مِـنَ الْمَلَائِكَـةِ لَايَبْرَحُونَ وَ الْحَفَظَةُ تَنْزِلُ وَ تَصْعَدُ، قُلْـتُ: فَمَـا تَـرَى يَـسْأَلُونَهُمْ عَنْـهُ؟ قَـالَ: إِنَّهُـمْ يَمُـرُّونَ إِذَا عَرَجُـوا بِإِسْمَاعِيلَ صَاحِبِ الْهَوَاءِ فَرُبَّمَـا وَافَقُـوا النَّبِـيَّ صلى‌الله‌عليه‌وآله وَ عِنْـدَهُ فَاطِمَـةُ الزَّهْـرَاءُعليها‌السلام وَ الْحَـسَنُ وَ الْحُـسَيْنُ وَ الْأَئِمَّةُعليهم‌السلام مَنْ مَضَى مِنْهُمْ فَيَسْأَلُونَهُمْ عَنْ أَشْيَاءَ وَ مَنْ حَضَرَ مِنْكُمُ الْحَائِرَ وَ يَقُولُونَ: بَشِّرُوهُمْ بِدُعَائِكُمْ، فَتَقُولُ الْحَفَظَةُ: كَيْفَ نُبَشِّرُهُمْ وَ هُمْ لَايَسْمَعُونَ كَلَامَنَا؟ فَيَقُولُونَ لَهُمْ: بَارِكُوا عَلَـيْهِمْ وَ ادْعُـوا لَهُـمْ عَنَّـا فَهِيَ الْبِشَارَةُ مِنَّا فَإِذَا انْصَرَفُوا فَحِفُّوهُمْ بِأَجْنِحَتِكُمْ حَتَّى يُحِسُّوا مَكَانَكُمْ وَ إِنَّا نَسْتَوْدِعُهُمُ الَّـذِي لَاتَـضِيعُ وَدَائِعُهُ وَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَا فِي زِيَارَتِهِ مِنَ الْخَيْرِ وَ يَعْلَمُ ذَلِكَ النَّاسُ لَاقْتَتَلُوا عَلَى زِيَارَتِـهِ بِالـسُّيُوفِ وَ لَبَـاعُوا أَمْوَالَهُمْ فِي إِتْيَانِهِ **وَ إِنَّ فَاطِمَةَعليها‌السلام إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِمْ وَ مَعَهَا أَلْفُ نَبِيٍّ وَ أَلْفُ صِدِّيقٍ وَ أَلْفُ شَهِيدٍ وَ مِنَ الْكَرُوبِيِّينَ أَلْفُ أَلْفٍ يُسْعِدُونَهَا عَلَى الْبُكَاءِ وَ إِنَّهَا لَتَشْهَقُ شَهْقَةً فَلَايَبْقَى فِـي الـسَّمَاوَاتِ مَلَـكٌ إِلَّا بَكَى** رَحْمَةً لِصَوْتِهَا وَ مَا تَسْكُنُ **حَتَّى يَأْتِيَهَا النَّبِيُّ صلى‌الله‌عليه‌وآله** [أَبُوهَا] فَيَقُولُ: يَا بُنَيَّةِ قَدْ أَبْكَيْتِ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَ ←

شَغَلْتِهِمْ عَنِ التَّسْبِيحِ وَ التَّقْدِيسِ فَكُفِّي حَتَّى يُقَدِّسُوا فَإِنَّ اللَّهَ بالِغُ أَمْرِهِ وَ إِنَّهَا لَتَنْظُرُ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنْكُمْ فَتَسْأَلُ اللَّهَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ وَ لَاتَزْهَدُوا فِي إِتْيَانِهِ فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي إِتْيَانِهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى.» وقتی به زیارت امام حسین﵇ رفتید در آنجا سکوت اختیار کرده و کلامی نگوئید مگر سخن نیک و خیر، زیرا فرشتگان شب و روز که از نگهبانان و حافظین هستند نزد فرشتگانی که در حائر حسینی می‌باشند آمده و با ایشان مصافحه کرده ولی ایشان از شدّت گریه و ناراحتی که دارند جواب آنها را نداده به ناچار صبر می‌کنند تا ظهر فردا برسد و صبح طلوع نماید، سپس آنان با ایشان سخن گفته و راجع به امور آسمانی سؤالاتی را مطرح می‌نمایند ولی بین این دو وقت (صبح و ظهر) ابدا صحبت نکرده و از گریستن و دعا نمودن کوتاهی نمی‌کنند و در این دو وقت آن فرشتگان نیز ایشان را از یارانشان منصرف و مشغول نمی‌کنند، تنها وقتی شما سخن گفته و تکلم می‌نمائید ایشان مشغول و منصرف می‌گردند. راوی می‌گوید: محضر امام عرض کردم: فدایت شوم، چه چیزی را سؤال می‌کنند و کدامیک از دیگری می‌پرسد: آیا فرشتگان نگهبان و حافظ از فرشتگان حائر سؤال می‌کنند یا بالعکس؟ حضرت فرمودند: فرشتگان اهل حائر از حافظین و نگهبانان می‌پرسند، زیرا فرشتگان حائر از آنجا دور نشده و به جایی دیگر نمی‌روند ولی حافظین و نگهبانان به زمین نزول کرده و از آن به آسمان صعود می‌کنند.عرض کردم: نظر شما راجع به سؤال آنها چه بوده و می‌فرمائید از چه چیز سؤال می‌کنند؟ حضرت فرمودند: حافظین وقتی به آسمان عروج می‌کنند عبورشان به اسماعیل یعنی صاحب هوا می‌افتد و بسا با نبی اکرمﷺ ملاقات کرده در حالی که نزد آن جناب حضرات فاطمه و حسن و حسین و ائمه﵈ حضور دارند، پس فرشتگان از ایشان راجع به اشیائی چند و دربارهٔ آنان که از شما در حائر حاضر می‌شوند سؤالاتی می‌کنند، حضرات معصومین﵈ در پاسخ سؤالاتشان می‌فرمایند: زائرین را بشارت دهید و به دعائی که برای ایشان می‌نمائید مژده دهید. فرشتگان حافظ عرض می‌کنند: چگونه به ایشان بشارت دهیم در حالی که صدای ما را نمی‌شنوند؟ حضرات معصومین﵈ به ایشان می‌فرمایند: برای ایشان دعا کنید که برکات حق تعالی بر ایشان مداوم باشد و نیز از جانب ما ایشان را دعا نمایند و این خود بشارتی است از ما به ایشان و وقتی از زیارت برگشتند با بال‌هایتان ایشان را نوازش کنید، به‌طوری که شما را حسّ و درک نمایند و ما ایشان را به امانت نزد شما می‌سپاریم و امید است که این ودائع ضایع و تباه نشوند. و اگر مردم خیر و برکتی که در زیارت آن جناب است می‌دانستند قطعاً و به طور حتم در نائل شدن به زیارت آن حضرت با شمشیر با یکدیگر به مقاتله پرداخته و مال‌های خود را فروخته و به زیارت آن جناب می‌رفتند. و حضرت فاطمه﵄ هر گاه به ایشان (زائرین) نظر نمایند در حالی که با وی هزار پیغمبر﵈ و هزار صدّیق و هزار شهید از کروبین می‌باشند هزار هزار (یک میلیون) نفر آن حضرت را بر گریستن یاری و

همراهی می‌کنند و آن حضرت چنان فریاد می‌زنند که هیچ فرشته‌ای در آسمان‌ها باقی نمی‌ماند مگر آنکه از صدای ایشان به گریه می‌افتد، و آن حضرت آرام نمی‌گیرند تا وقتی که پیامبر اکرمﷺ نزد ایشان آمده و می‌فرمایند: دخترم، اهل آسمان‌ها را به گریه انداختی و ایشان را از تسبیح و تقدیس حق تعالی بازداشتی، پس خودداری کن تا ایشان به تقدیس حقّ بپردازند چه آنکه امر و فرمان خدا بر همه چیز نافذ و روان است. سپس حضرت فرمودند: حضرت فاطمه‌ﷺ به کسانی که از شما به زیارت سیّدالشهداﷺ روند نظر فرموده و از خداوند منّان برای ایشان هر خیر و خوبی را مسألت می‌نمایند، مبادا در رفتن به زیارت آن جناب بی‌رغبت باشید چه آنکه خیری که در زیارت آن حضرت است بیشتر از آنست که بتوان احصا و شمارش نمود. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۷۷: (حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْبَصْرِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ قَالَ حَدَّثَنَا الْهَيْثَمُ بْنُ وَاقِدٍ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مُقَرِّنٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِﷺ)؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص١٦٠؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٢٢٤؛ عوالم، شیخ عبد الله بحرانی، ص٥٠٣.

پی‌نوشت

۱. عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ الْعَسْكَرِيِّ ﷺ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ: «مَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِماً بِشَرِيعَتِنَا فَأَخْرَجَ ضُعَفَاءَ شِيعَتِنَا مِنْ ظُلْمَةِ جَهْلِهِمْ إِلَى نُورِ الْعِلْمِ الَّذِي حَبَوْنَاهُ بِهِ جَاءَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ مِنْ نُورٍ يُضِيءُ لِجَمِيعِ أَهْلِ الْعَرَصَاتِ [يُضِيءُ لِأَهْلِ جَمِيعِ تِلْكَ الْعَرَصَاتِ] وَ [عَلَيْهِ] حُلَّةٌ لَاتُقُومُ [يَقُومُ] لِأَقَلِّ سِلْكٍ مِنْهَا الدُّنْيَا بِحَذَافِيرِهَا ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ: يَا عِبَادَ اللَّهِ، هَذَا عَالِمٌ مِنْ تَلَامِذَةِ بَعْضِ عُلَمَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ أَلَا فَمَنْ أَخْرَجَهُ فِي الدُّنْيَا مِنْ حَيْرَةِ جَهْلِهِ فَلْيَتَشَبَّثْ بِنُورِهِ لِيُخْرِجَهُ مِنْ حَيْرَةِ ظُلْمَةِ هَذِهِ الْعَرَصَاتِ إِلَى نُزْهَةِ الْجِنَانِ، فَيُخْرِجُ كُلَّ مَنْ كَانَ عَلَّمَهُ فِي الدُّنْيَا خَيْراً أَوْ فَتَحَ عَنْ قَلْبِهِ مِنَ الْجَهْلِ قُفْلًا **أَوْ أَوْضَحَ لَهُ عَنْ شُبْهَةٍ.**» از امیر المؤمنین ﷺ نقل است فرمودند: هر که پیرو و شیعهٔ ما بوده و عالم به دستورات ما باشد، و پیروان ضعیف و ناتوان ما را از تاریکی جهل و نادانی به نور علم و دانشی که به او عطا نموده‌ایم خارج سازد، روز قیامت تاجی از نور بر سر دارد و تمامی اهل آن ساحت را روشن سازد، و نیز جامه‌ای دارد که تمام دنیا با ذرّه‌ای از رشته و نخ آن برابری نمی‌کند. سپس نداکننده‌ای فریاد برآورد: ای بندگان خدا! این فرد دانشمند، یکی از شاگردان علمای آل محمّد ﷺ است! بدانید افرادی که در این سرا با توسّل به نور دانش او از حیرت جهل و نادانی برون رفته‌اند در آن سرا نیز به کمک نور او از تمام عرصه‌ها به بهشت‌های دور رهنمون شوند. پس به هر که در دنیا خیری آموخته، و قفل جهل و نادانی از قلبش گشوده، یا شبهه‌ای را برایش روشن و آشکار ساخته، همه و همه را از آن عرصه‌ها خارج می‌سازد. تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص۳۳۹؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۷؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص۱۱۵؛ الفصول المهمه، حر عاملی، ج۱، ص۶۰۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۲۲۴.

۲. در برخی روایات مدت حمل حضرت عیسی ﷺ نیز مانند امام حسین ﷺ شش ماه ذکر شده است:
«وَ حُمِلَت بِهِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ فَوَلَدَتْهُ وَ لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ سِوَاهُ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ سِوَى عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ. قِيلَ: وَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا، وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِيهِ سِتَّةُ أَشْهُرٍ» و حضرت فاطمه ﷺ شش ماه به امام حسین ﷺ باردار بود و (شش ماهگی) او را به دنیا آورد، و نوزاد شش ماهه‌ای غیر از امام حسین ﷺ متولد نشد مگر حضرت عیسی ﷺ. و گفته شده: حضرت یحیی ﷺ [نیز شش ماهه متولد شده است]. و بین تولد امام حسین ﷺ و برادرش امام حسن ﷺ شش ماه فاصله بود. دلائل الإمامة، طبری، ص۱۷۷ – ۱۷۸؛ الدر النظیم، مشغری عاملی، ص۵۲۵.
همچنین: «وَ كَانَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ طَهُورُ الْحَمْلِ، وَ كَانَ حَمْلُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ وَ لَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ غَيْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَ رُوِيَ: يَحْيَى بْنُ

زَكَرِيَّا كَذَلِكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ.» بين [تولد] امام حسن و حمل امام حسين عليه السلام يک طُهر فاصله بود، و مدت حمل امام حسين عليه السلام شش ماه بود و هيچ کس شش ماهه به دنيا نيامد جز امام حسين عليه السلام و حضرت عيسى. و روايت شده: حضرت يحيى نيز شش ماهه به دنيا آمد. الهداية الكبرى، حسين خصيبى، ص۲۰۱.

همچنين: «قَالَ ابْنُ الدَّارِعِ فِي كِتَابِ مَوَالِيدِ أَهْلِ الْبَيْتِ: «لَمْ يَكُنْ بَيْنَهُمَا إِلَّا حَمْلُ الْبَطْنِ وَ كَانَ مُدَّةُ حَمْلِ الْبَطْنِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ». وَ قَالَ: «لَمْ يُولَدْ مَوْلُودٌ قَطُّ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ فَعَاشَ إِلَّا الْحُسَيْنُ وَ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ [عَلَيْهِمَا السَّلَامُ]». ابن دارع در كتاب "موالید اهل بيت عليهم السلام" می‌نويسد: فاصلهٔ ميلاد امام حسن و امام حسين عليهما السلام به اندازهٔ اقلّ حمل است كه فرزند در رحم مادر می‌ماند و اقلّ حمل، شش ماه است. و در اين رابطه هيچ مولودی نيست كه شش ماهگی از مادر خود متولد شده باشد و زنده بماند جز امام حسين عليه السلام و حضرت عيسى.

منابع اهل تسنن: ذخائر العقبى، محب الدين طبرى، ص۱۱۸؛ فضائل الثقلين، ايجى شافعى، ص٤٦٨؛ تاريخ الخميس، ديار بكرى، ج۱، ص٤١٧: (و في رواية: الّا الحسين و يحيى بن زكريا[عليهما السلام]).

همچنين: «وَ لَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام.».

رجوع شود به مجلس چهارم ، پی نوشت شماره ٤، ص١٤٦، روايت دوم

۳. أن دين الاسلام كما أنه محمدي الحدوث فهو حسيني البقاء. هذه حقيقة راهنة مدعمة بالبراهين.

الغدير، علامه امينى، ج۳، ص۲٤۷.

همچنين: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدٍ الْمَعْرُوفِ بِابْنِ الْحَنَفِيَّةِ... وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةِ جَدِّي صلى الله عليه و آله أُرِيدُ أَنْ آمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام؛ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِ وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ وَ هَذِهِ وَصِيَّتِي يَا أَخِي إِلَيْكَ...» بسم اللّه الرّحمن الرّحيم اين وصيت‌نامه‌ای است كه حسين بن علی بن ابی طالب عليه السلام برای برادرش محمّد بن حنفيه نوشت: ... من برای اصلاح امت جدّم قيام كردم، من می‌خواهم مطابق سيرهٔ جدم رسول خدا صلى الله عليه و آله و پدرم علی بن ابی طالب عليه السلام رفتار نمايم. كسی كه مرا به جهت اينكه حق می‌گويم قبول كند او به حق سزاوارتر است و كسی كه دست رد به سينهٔ من بگذارد من صبر می‌كنم تا خدا كه بهترين حكم‌كنندگان است بين من و او داوری نمايد. ای برادر! اين وصيتی است كه من برای تو كردم ... الفتوح، احمد بن اعثم كوفی، ج۵، ص۲۱؛ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲٤۱؛ بحار الأنوار؛ علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۲۹.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج۱، ص۲۷۳.

٤. اشاره به آيهٔ ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ﴾.

«عَنْ جَابِرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الآيَةِ فِي قَوْلِ اللَّهِ: ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ

بِكَلِماتِهِ وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ﴾، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام: تَفْسِيرُهَا فِي الْبَاطِنِ ﴿يُرِيدُ اللَّهُ﴾ فَإِنَّهُ شَيْءٌ يُرِيدُهُ وَ لَمْ يَفْعَلْهُ بَعْدُ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ﴾ فَإِنَّهُ يَعْنِي يُحِقُّ حَقَّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿بِكَلِماتِهِ﴾ قَالَ: كَلِمَاتُهُ فِي الْبَاطِنِ عَلِيٌّ ؑ؛ هُوَ كَلِمَةُ اللَّهِ فِي الْبَاطِنِ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ﴾ فَيَعْنِي بَنِي أُمَيَّةَ؛ هُمُ الْكَافِرُونَ يَقْطَعُ اللَّهُ دَابِرَهُمْ. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ﴾ فَإِنَّهُ يَعْنِي لِيُحِقَّ حَقَّ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ حِينَ يَقُومُ الْقَائِمُ عجل‌الله‌فرجه. وَ أَمَّا قَوْلُهُ: ﴿وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ﴾ يَعْنِي الْقَائِمَ عجل‌الله‌فرجه فَإِذَا قَامَ يُبْطِلُ بَاطِلَ بَنِي أُمَيَّةَ وَ ذَلِكَ لِيُحِقَّ الْحَقَّ وَ يُبْطِلَ الْبَاطِلَ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.» جابر گوید: از امام باقر ؑ راجع به تفسیر آیهٔ ﴿يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ﴾ «خداوند متعال اراده نموده تا حق را به وسیلهٔ کلمات خود احقاق کند و ریشهٔ کافران را قطع کند» سؤال کردم، حضرت فرمود: تفسیر آن در باطن است: ﴿يُرِيدُ اللهُ﴾ آن چیزی است که خدا اراده کرده ولی هنوز آن را انجام نداده است. و اما کلام خدا: ﴿يُحِقَّ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ﴾ مراد، حقّ آل محمد ﷺ است که خدا آن را احقاق می‌کند. و اما قول خدا: ﴿بِكَلِماتِهِ﴾ حضرت فرمود: کلمات خدا در باطن، حضرت علی ؑ است، او کلمهٔ خدا است در باطن. و امّا سخن خدا: ﴿وَ يَقْطَعَ دابِرَ الْكافِرِينَ﴾ مراد بنی امیه هستند؛ آنها کافران هستند که خدا ریشهٔ آنها را قطع می‌کند. و امّا قول خدا: ﴿لِيُحِقَّ الْحَقَّ﴾ پس مراد احقاق حقّ آل محمد ﷺ هنگام قیام حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه است. و امّا سخن خدا: ﴿وَ يُبْطِلَ الْباطِلَ﴾ منظور حضرت مهدی عجل‌الله‌فرجه است که با قیام خود بنی امیّهٔ باطل را از میان برمی‌دارد، و آن تفسیر همین آیه «تا احقاق حق کند و باطل را از میان بردارد، هرچند مجرمان کراهت داشته باشند» است. تفسیر العیاشی، عیاشی، ج۲، ص۵۰؛ البرهان، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۶۵۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۴، ص۱۷۸ – ۱۷۹؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۲، ص۱۳۶ – ۱۳۷.

۵. گریهٔ پیامبر اکرم ﷺ

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ يَحْيَى عَنْ أَبِيهِ وَ كَانَ عَلَى مَطْهَرَةِ عَلِيٍّ ؑ قَالَ: خَرَجْنَا [دَخَلْنَا] مَعَ عَلِيٍّ ؑ إِلَى صِفِّينَ. فَلَمَّا حَاذَانَا نَيْنَوَى نَادَى: صَبْراً أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، مَا قَوْلُكَ: صَبْراً أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَيْنَاهُ تَفِيضَانِ، فَقُلْتُ: بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِعَيْنَيْكَ تَفِيضَانِ دُمُوعاً! أَ غَضِبَكَ أَحَدٌ؟ قَالَ: بَلْ قَامَ مِنْ عِنْدِي جَبْرَئِيلُ فَأَخْبَرَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ ؑ يُقْتَلُ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَقَالَ: هَلْ لَكَ أَنْ أُشِمَّكَ مِنْ تُرْبَتِهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، فَمَدَّ يَدَهُ فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ فَأَعْطَانِيهَا فَلَمْ‌تَمْلِكْ عَيْنَايَ أَنْ فَاضَتَا.» عبد الله بن یحیی روایت کند از پدر خود که ابریق‌دار امیرالمؤمنین ؑ بود که او گفت: با امیرالمؤمنین ؑ به سمت صفین خارج شدیم، چون برابر نینوا رسیدیم آن حضرت فرمود: صبر کن ای اباعبداللّه در کنار فرات. عرض کردم: ای امیر المؤمنین، اینکه فرمودی: صبر کن ای اباعبدالله؟ فرمود: روزی بر رسول خدا ﷺ وارد شدم در حالی که چشمهایش پر از اشک بود، عرض کردم: مادر و پدرم فدایت ای رسول خدا، چیست که چشمهای تو گریان است کسی تو را به خشم آورده؟ فرمود: بلکه جبرئیل از نزد من برخاست و به من خبر داد که حسین ؑ کنار

فرات کشته می‌شود، و گفت: می‌خواهی قدری از تربتش را ببوئی؟ گفتم: بله. دست دراز کرد و قبضه‌ای از آن خاک را به من داد، پس چشمان من مالک من خودشان نیستند که نگریند. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۹؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۷۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲٤۷.

و همچنین: «حَدَّثَنَا عَبدُ اللَّهِ حَدَّثَنِي أَبِي حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ، حَدَّثَنَا شُرَحْبِيلُ بْنُ مُدْرِكٍ، عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ نَجِيٍّ، عَنْ أَبِيهِ: أَنَّهُ سَارَ مَعَ عَلِيٍّ [ﷺ] وَ كَانَ صَاحِبَ مِطْهَرَتِهِ، فَلَمَّا حَاذَى نِينَوَى وَ هُوَ مُنْطَلِقٌ إِلَى صَفِّينَ، فَنَادَى عَلِيٌّ [ﷺ]: إِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ، قُلْتُ: وَ مَا ذَا؟ قَالَ [ﷺ]: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ ذَاتَ يَوْمٍ وَ عَيْنَاهُ تَفِيضَانِ، قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَغْضَبَكَ أَحَدٌ؟ مَا شَأْنُ عَيْنَيْكَ تَفِيضَانِ؟ قَالَ ﷺ: بَلْ قَامَ مِنْ عِنْدِي جِبْرِيلُ قَبْلُ، فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ [ﷺ] يُقْتَلُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ، قَالَ ﷺ: فَقَالَ: هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ أُشِمَّكَ مِنْ تُرْبَتِهِ؟ قَالَ ﷺ: قُلْتُ: نَعَمْ، فَمَدَّ يَدَهُ فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ فَأَعْطَانِيهَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنَيَّ أَنْ فَاضَتَا»؛ عبد الله بن نجی گوید: پدرم (نجی بن سلمه) با حضرت علی ﷺ مسافرت کرد و صاحب ابریق حضرت بود. هنگامی که حضرت به محاذات نینوا رسید و می‌خواست به طرف صفّین برود -در حالی که کنار شطّ فرات بود- فریاد زد: صبر کن ای ابا عبد الله، صبر کن ای ابا عبد الله! پرسیدم: جریان چیست؟ فرمود: روزی بر پیغمبر خدا ﷺ وارد شدم دیدم چشمان آن حضرت پر از اشک است، عرض کردم: ای رسول خدا، کسی شما را خشمگین کرده است؟ چرا چشمهای شما [اینقدر] گریانند؟! فرمود: قبل از این جبرئیل نزد من بود، به من خبر داد: حسین ﷺ را به شطّ فرات می‌کشند، آنگاه به من گفت: آیا کمی از تربتش را به تو ببویانم؟ گفتم: آری، پس دست خود را دراز کرد و مشتی خاک برداشت و به من داد. بدین سبب من مالک چشمانم نیستم [نتوانستم جلوی چشمانم را بگیرم و آن قدر گریستم] که اینگونه پر از اشک شد.

منابع اهل تسنن: مسند احمد، أحمد بن حنبل، ج۱، ص۸۵ ؛ المصنف، ابن ابی شیبه کوفی، ج۸، ص٦۳۲؛ الآحاد و المثانی، ابن ابی عاصم ضحاک، ج۱، ص۳۰۸ – ۳۰۹؛ مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ج۱، ص۲۹۸؛ شرف المصطفی، ابو سعید خرگوشی، ج۵، ص۳٤۸؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۳۱۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲٤٦ (این حدیث را از یحیی الحضرمی به همین مضمون نقل نموده است)؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۱۸۸؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲۲۵؛ ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۱٤۸ (خرّجه أحمد و خرّجه ابن الضحاک)؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۰۷؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۲۸۸؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۰۲؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۷؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۸۷ (رواه أحمد و أبو یعلی و البزّار و الطبرانی و رجاله ثقات)؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۵۰۲ (این حدیث را از امیرمؤمنان ﷺ به همین مضمون نقل کرده است)؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۳٦؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷٤؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۵۵ و..

به همین مضمون در این منابع: الطبقات الکبری، (متمم الصحابه،الطبقة الخامسة) ابن سعد، ج۱، ص۴۲۹، رقم ٤١٧؛ ترتیب الأمالی الخمیسیة، شجری، ج۱، ص۲۰۹، ح۷۷۱

و همچنین: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ رُشْدَينِ الْمِصْرِيِّ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ خَالِدٍ الْحَرَّانِيُّ، حَدَّثَنَا ابْنُ لَهِيعَةَ، عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [عليه السلام] عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ هُوَ يُوحَى إِلَيْهِ، فَنَزَا [فَنَرَى] عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ هُوَ مُنْكَبٌّ وَ لَعِبَ عَلَى ظَهْرِهِ، فَقَالَ جِبْرِيلُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: أَ تُحِبُّهُ يَا مُحَمَّدُ صلى الله عليه وآله؟ قَالَ: يَا جِبْرِيلُ، وَ مَا لِي لَا أُحِبُّ ابْنِي!؟ قَالَ: فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ مِنْ بَعْدِكَ. فَمَدَّ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ فَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ بَيْضَاءَ، فَقَالَ: فِي هَذِهِ الْأَرْضِ يُقْتَلُ ابْنُكَ هَذَا يَا مُحَمَّدُ صلى الله عليه وآله وَ إِسْمُهَا الطَّفُّ. فَلَمَّا ذَهَبَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ التُّرْبَةُ فِي يَدِهِ يَبْكِي، فَقَالَ: «يَا عَائِشَةُ، إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ [عليه السلام] ابْنِي مَقْتُولٌ فِي أَرْضِ الطَّفِّ، وَ أَنَّ أُمَّتِي سَتَفْتَتِنُ بَعْدِي. ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ فِيهِمْ [مِنْهُمْ] عَلِيٌّ [عليه السلام] وَ أَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ حُذَيْفَةُ وَ عَمَّارٌ وَ أَبُو ذَرٍّ وَ هُوَ يَبْكِي، فَقَالُوا: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ أَنَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنَ [عليه السلام] يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الطَّفِّ، وَ جَاءَنِي بِهَذِهِ التُّرْبَةِ، وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهَا مَضْجَعَهُ» عروة بن زبیر از عایشه نقل کرده که گفت: حسین بن علی علیه السلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله وارد شد در حالی که حضرت در حال دریافت وحی بود، حسین علیه السلام خود را بر رسول خدا صلی الله علیه و آله انداخت و بر پشت حضرت بازی کرد در حالی که حضرت در حالت سجده بود. جبرئیل خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای محمد صلی الله علیه و آله، آیا حسین علیه السلام را دوست داری؟ حضرت فرمود: ای جبرئیل، چرا فرزندم را دوست نداشته باشم؟! جبرئیل عرضه داشت: به زودی بعد از تو امّتت او را می‌کشند، بعد هم جبرئیل دستش را دراز نمود و تربت سفیدی را آورد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله، همین فرزندت را در این سرزمین می‌کشند و نام این سرزمین، طفّ است. چون جبرئیل از نزد پیغمبر صلی الله علیه و آله رفت حضرت خارج شد در حالی که تربت در دست مبارکش بود و می‌گریست، پس فرمود: ای عایشه، همانا جبرئیل به من خبر آورده که فرزندم حسین علیه السلام در سرزمین طفّ کشته خواهد شد و امّت من بعد از من فتنه [ها] خواهند کرد. بعد هم حضرت به سوی صحابی خود که از جملهٔ حضرت علی علیه السلام و ابوبکر و عمر و حذیفه و عمار و ابوذر بودند رهسپار شد در حالتی که گریان بود. آنها خطاب به حضرت عرضه داشتند: ای رسول خدا، چه چیز شما را گریان نموده است؟! فرمود: جبرئیل به من خبر داد که بعد از من، پسرم حسین علیه السلام در سرزمین طفّ شهید می‌شود و این تربت را برایم آورده است، همچنین به من خبر داد که مضجع و قبر حسین علیه السلام در همان سرزمین است.

منابع اهل تسنن: المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۰۷، رقم۲۸۱٤؛ أعلام النبوة، ماوردی شافعی، ص۱۳۷: (به همین مضمون)؛ ترتیب الأمالی الخمیسیة، شجری، ج۱، ص۲۱۵، ح۷۹۸؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۸۸: (رَوَاهُ الطَّبَرَانِيُّ فِي الْكَبِيرِ وَ الْأَوْسَطِ بِاخْتِصَارٍ كَثِيرٍ، وَ أَوَّلُهُ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ

- صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ - أَجْلَسَ حُسَيْنًا عَلَى فَخِذِهِ، فَجَاءَهُ جِبْرِيلُ. وَ فِي إِسْنَادِ الْكَبِيرِ ابْنُ لَهِيعَةَ[وَ هُوَ حَسَنُ الْحَدِيثِ]، وَ فِي إِسْنَادِ الْأَوْسَطِ مَنْ لَمْ أَعْرِفْهُ.)؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۳.

و همچنین: «أَخبَرَنَا عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ عَن عُثمَانَ بنِ مَقسَمٍ عَنِ المَقبُرِيِّ عَنْ عَائِشَةَ قَالَتْ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سلّم رَاقِدٌ إِذْ جَاءَ الْحُسَيْنُ [ﷺ] يَحْبُو إِلَيْهِ، فَنَحَيْتُهُ عَنْهُ ثُمَّ قُمْتُ لِبَعْضِ أَمْرِي، فَدَنَا مِنْهُ فَاسْتَيْقَظَ يَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ ﷺ: إِنَّ جِبْرِيلَ أَرَانِيَ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا الحُسَينُ [ﷺ] فَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ يَسْفِكُ دَمَهُ، وَ بَسَطَ يَدَهُ فَإِذَا فِيهَا قَبْضَةٌ مِنْ بَطْحَاءَ، فَقَالَ ﷺ: يَا عَائِشَةُ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيَحْزُنُنِي فَمَنْ هَذَا مِنْ أُمَّتِي يَقْتُلُ حُسَيْناً ﷺ بَعْدِي؟» عایشه گوید: هنگامی که رسول خدا ﷺ خوابیده بود [و استراحت می‌فرمود] ناگهان امام حسین ﷺ آمد و چهار دست و پا به آن حضرت نزدیک شد، من او را از حضرت دور کردم ولی کاری پیش آمد برخاستم و رفتم، [امام حسین ﷺ] به پیامبر ﷺ نزدیک شد، و حضرت بیدار شده شروع به گریستن نمود. من عرض کردم: چه چیز شما را گریان کرده است؟ فرمود: همانا جبرئیل تربتی که حسین ﷺ بر آن کشته می‌شود را به من نشان داد، و خشم خدا بر کسانی که خونش را بریزند شدید است. آنگاه حضرت دست [مبارکش] را گشود مشتی خاک از [سرزمین] بطحاء در دستش بود، و فرمود: ای عایشه، قسم به خدایی که جان من در ید قدرت اوست همانا [این جریان] مرا بسیار اندوهناک می‌کند، این چه کسی از امّت من است [که] بعد از من، حسین ﷺ را می‌کشد؟!

منابع اهل تسنن: الطبقات الکبری، (متمم الصحابه،الطبقة الخامسة) ابن سعد، ج۱، ص٤٢٦-٤٢٧، رقم٤١٤؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص١٩٥؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٣٣؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج١٠، ص١٥٤؛ کنز العمال، متقی هندی، ج١٢، ص١٢٧.

گریهٔ امیر مؤمنان ﷺ

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ السِّنَانِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا الْقَطَّانُ قَالَ حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَبِيبٍ قَالَ حَدَّثَنَا تَمِيمُ بْنُ بُهْلُولٍ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنِ الْحُصَيْنِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي خُرُوجِهِ [فِي خَرْجَتِهِ] إِلَى صِفِّينَ فَلَمَّا نَزَلَ بِنَيْنَوَى وَ هُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، أَ تَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟ قُلْتُ لَهُ: مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، فَقَالَ ﷺ: لَوْ عَرَفْتَهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ كَبُكَائِي، قَالَ: فَبَكَى طَوِيلًا حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ سَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ، وَ بَكَيْنَا مَعاً وَ هُوَ يَقُولُ: «أَوْهِ أَوْهِ مَا لِي وَ لِآلِ أَبِي سُفْيَانَ مَا لِي وَ لِآلِ حَرْبٍ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ، صَبْراً يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ»، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ فَصَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُصَلِّيَ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَ كَلَامِهِ الْأَوَّلِ إِلَّا أَنَّهُ نَعَسَ عِنْدَ انْقِضَاءِ صَلَاتِهِ وَ كَلَامِهِ سَاعَةً ثُمَّ انْتَبَهَ فَقَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ؟ فَقُلْتُ: هَا أَنَا ذَا، فَقَالَ: أَ لَا أُحَدِّثُكَ بِمَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي آنِفاً عِنْدَ رَقْدَتِي، فَقُلْتُ: نَامَتْ عَيْنَاكَ وَ رَأَيْتَ خَيْراً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ ﷺ: رَأَيْتُ كَأَنِّي بِرِجَالٍ قَدْ

نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ مَعَهُمْ أَعْلَامٌ بِيضٌ قَدْ تَقَلَّدُوا سُيُوفَهُمْ وَ هِيَ بِيضٌ تَلْمَعُ وَ قَدْ خَطُّوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَرْضِ خَطَّةً ثُمَّ رَأَيْتُ كَأَنَّ هَذِهِ النَّخِيلَ قَدْ ضَرَبَتْ بِأَغْصَانِهَا الْأَرْضَ تَضْطَرِبُ بِدَمٍ عَبِيطٍ وَ كَأَنِّي بِالْحُسَيْنِ عليه السلام سَخِيلِي وَ فَرْخِي وَ مُضْغَتِي وَ مُخِّي قَدْ غَرِقَ فِيهِ يَسْتَغِيثُ فَلَايُغَاثُ وَ كَأَنَّ الرِّجَالَ الْبِيضَ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ يُنَادُونَهُ وَ يَقُولُونَ: صَبْراً آلَ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله فَإِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلَى أَيْدِي شِرَارِ النَّاسِ وَ هَذِهِ الْجَنَّةُ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ إِلَيْكَ مُشْتَاقَة...» ابن عباس گوید: در سفر صفین خدمت امیر المؤمنین علیه السلام بودم چون به نینوا در کنار فرات رسید با آواز بلند فریاد زد: ابن عباس، اینجا را می‌شناسی؟ عرض کردم: یا امیر المؤمنین، نه. فرمود: اگر چون من می‌شناختی از آن عبور نمی‌کردی تا چون من گریه کنی، و چندان گریست که ریشش خیس شد و اشک بر سینه‌اش روان شد، و با هم گریه کردیم و می‌فرمود: آه آه! مرا با آل ابوسفیان چه کار، با آل حرب حزب شیطان و اولیاء کفر چه کار! صبر کن ای ابا عبد اللّه که پدرت هم آزارهایی که تو بعداً از آنها خواهی دید، دیده است. سپس آبی خواست و وضوی نماز گرفت و تا خدا خواست نماز کرد، سپس سخن خود را تکرار نموئ و بعد از نماز و گفتارش چرتی زد و بیدار شد و فرمود: ابن عباس! عرض کردم: اینجا هستم، فرمود: خوابی که اکنون دیدم برایت بگویم؟ عرض کردم: خواب دیدی خیر است ان شاء اللّه، فرمود: در خواب دیدم گویا مردانی از آسمان با پرچمهای سفید و شمشیرهای درخشان به کمر فرود آمدند و گرد این زمین خطی کشیدند و دیدم گویا این نخلها شاخه‌های خود را با خون تازه به زمین زدند و گویا فرزند و جگرگوشه‌ام حسین علیه السلام در آن غرق است و فریاد می‌زند و کسی به دادش نمی‌رسد و آن مردان آسمانی می‌گویند: صبر کنید ای آل رسول صلی الله علیه و آله! شما به دست بدترین مردم کشته شوید و این بهشت است ای امام حسین علیه السلام که مشتاق تو است... امالی، شیخ صدوق، ص۶۹۴؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۵۳۳؛ فتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۲، ص۵۵۲؛ خرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج۳، ص۱۱۴۵؛ درّ النظیم، عاملی، ص۵۳۸؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۱۹۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۵۲.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، احمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی، ص۲۰۹.

گریهٔ حضرت ابراهیم علیه السلام و رسیدن به مقام عالیِ صابرین در مصائب

«عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ علیه السلام أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ وَ أَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وُلْدِهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ؟ فَقَالَ: يَا رَبِّ مَا خَلَقْتَ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَ فَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ؟ قَالَ: بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي، قَالَ: فَوُلْدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وُلْدُكَ؟ قَالَ: بَلْ وُلْدُهُ، قَالَ: فَذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِكَ أَوْ ذَبْحُ وُلْدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي، قَالَ: يَا رَبِّ بَلْ ذَبْحُ وُلْدِهِ ظُلْماً عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْجَعُ لِقَلْبِي، قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله سَتَقْتُلُ

الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ وَ يَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي. فَجَزِعَ إِبْرَاهِيمُ لِذَلِكَ وَ تَوَجَّعَ قَلْبُهُ وَ أَقْبَلَ يَبْكِي، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَ قَتْلِهِ وَ أَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ؛ وَ ذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ فَدَيْناهُ بِذِبْحٍ عَظِيمٍ﴾» فضل بن شاذان می‌گوید: از امام رضا شنیدم که فرمود: چون خداوند به ابراهیم فرمان داد به جای پسرش اسماعیل آن قوچی را که فرستاده بود ذبح کند، ابراهیم آرزو کرد که پسرش اسماعیل را به دست خود ذبح می‌کرد و به ذبح آن قوچ مأمور نمی‌شد تا به قلبش آن رسد که به قلب پدری که عزیزترین فرزندش را ذبح کرد می‌رسد، تا با این کار به بالاترین درجهٔ ثواب مصیبت‌زده نایل گردد. پس خداوند به او وحی کرد: ای ابراهیم! محبوب‌ترین خلق من نزد تو کیست؟ گفت: پروردگارا، کسی را محبوب‌تر از حبیبت حضرت محمد نیافریده‌ای، وحی شد: آیا او را بیشتر دوست داری یا خودت را؟ گفت: او را از خودم بیشتر دوست دارم. خداوند فرمود: آیا فرزند او را بیشتر دوست داری یا فرزند خودت را؟ گفت: بلکه فرزند او را. فرمود: ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برای تو دردناک‌تر است یا ذبح شدن فرزندت به دست خودت به خاطر اطاعت من؟ گفت: پروردگارا! ذبح شدن فرزند او به دست دشمنانش برایم دردناک‌تر از ذبح فرزندم به دست خودم است. فرمود: ای ابراهیم، طائفه‌ای که گمان می‌کنند از امّت حضرت محمد هستند، فرزندش امام حسین را پس از وی از روی ستم و دشمنی می‌کشند، همان گونه که قوچ را سر می‌برند، و با این کار مورد غضب من قرار می‌گیرند. ابراهیم با شنیدن این سخن بسیار ناراحت شد و قلبش به درد آمد و شروع به گریه کرد. پس به او وحی شد: ای ابراهیم! ناراحتی تو بر قتل امام حسین را معادل ناراحتی تو بر فرزندت اسماعیل، در صورتی که او را ذبح می‌کردی قرار می‌دهم و با این کار تو را به بالاترین درجهٔ اهل ثواب در مصیبت می‌رسانم؛ و این معنای سخن خداوند است که فرمود: (و فدیناه بذبح عظیم). خصال، شیخ صدوق، ص۵۸؛ عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۸۷؛ جواهر السنیه، حر عاملی، ص۲۵۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص۲۷۹؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٦١٨؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۲، ص۱۲٤.

گریهٔ حضرت موسی و خضر در مصائب آل محمد

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ بِلَالٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ: اخْتَلَفَ يُونُسُ وَ هِشَامُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ فِي الْعَالِمِ الَّذِي أَتَاهُ مُوسَى أَيُّهُمَا كَانَ أَعْلَمَ؟ وَ هَلْ يَجُوزُ أَنْ يَكُونَ عَلَى مُوسَى حُجَّةً فِي وَقْتِهِ وَ هُوَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ؟ فَقَالَ قَاسِمٌ الصَّيْقَلُ: فَكَتَبُوا ذَلِكَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا يَسْأَلُونَهُ عَنْ ذَلِكَ فَكَتَبَ فِي الْجَوَابِ: أَتَى مُوسَى الْعَالِمَ فَأَصَابَهُ وَ هُوَ فِي جَزِيرَةٍ مِنْ جَزَائِرِ الْبَحْرِ إِمَّا جَالِساً وَ إِمَّا مُتَّكِئاً فَسَلَّمَ عَلَيْهِ مُوسَى فَأَنْكَرَ السَّلَامَ إِذْ كَانَ بِأَرْضٍ لَيْسَ فِيهَا سَلَامٌ، قَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ، قَالَ: أَنْتَ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ الَّذِي كَلَّمَهُ اللَّهُ تَكْلِيماً؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: جِئْتُ أَنْ تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمْتَ رُشْداً قَالَ: إِنِّي وُكِّلْتُ بِأَمْرٍ لَا تُطِيقُهُ وَ وُكِّلْتَ أَنْتَ بِأَمْرٍ لَا أُطِيقُهُ، ثُمَّ حَدَّثَهُ الْعَالِمُ بِمَا يُصِيبُ آلَ مُحَمَّدٍ مِنَ

الْبَلَاءِ وَ كَيْدِ الْأَعْدَاءِ حَتَّى اشْتَدَّ بُكَاؤُهُمَا ثُمَّ حَدَّثَهُ الْعَالِمُ عَنْ فَضْلِ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ حَتَّى جَعَلَ مُوسَى يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ، وَ حَتَّى ذَكَرَ فُلَاناً وَ فُلَاناً وَ فُلَاناً وَ مَبْعَثَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ إِلَى قَوْمِهِ وَ مَا يَلْقَى مِنْهُمْ وَ مِنْ تَكْذِيبِهِمْ إِيَّاه...» هشام بن ابراهیم و یونس در مورد [حضرت موسی ﷺ و] عالمی که موسی ﷺ نزد او آمد (یعنی حضرت خضر ﷺ) اختلاف کردند که کدام یک اعلم بوده‌اند و آیا جایز است که بر موسی ﷺ در زمان خودش حجّتی باشد و حال این که موسی ﷺ حجّت خدا بر مخلوقاتش بود؟ اختلافشان را برای امام رضا ﷺ نوشتند و از آن حضرت در این باره سؤال کردند. حضرت در پاسخ مرقوم فرمود: موسی ﷺ نزد عالِم (حضرت خضر ﷺ) آمد و در جزیره‌ای به او رسید و عالم نشسته بود یا تکیه داده بود. موسی ﷺ به او سلام کرد، عالم سلام را نشناخت (از سلام کردن موسی ﷺ در تعجب شد)، چون در سرزمینی بود که سلام در آن وجود نداشت. خضر ﷺ به موسی ﷺ فرمود: تو کیستی؟ گفت: من موسی بن عمران ﷺ هستم. خضر گفت: تو آن موسی بن عمران هستی که خداوند با او تکلم نموده است؟ گفت: بله. عالم گفت: چه حاجتی داری؟ موسی ﷺ گفت: آمده‌ام تا از علومی که به تو داده شده بیاموزم. گفت: به من کاری سپرده شده که تو توانش را نداری، تو نیز وظیفه‌ای داری که من نمی‌توانم انجام دهم. سپس خضر ﷺ از بلا و کید دشمنان که به آل محمد ﷺ می‌رسد برایش گفت و هر دو گریهٔ شدیدی نمودند، بعد هم از فضائل آل محمد ﷺ برایش گفت تا اینکه موسی ﷺ گفت: ای کاش من از آل محمد ﷺ بودم. سپس آن عالِم (حضرت خضر ﷺ) از فلانی و فلانی و فلانی (اولی و دومی و سومین غاصب) و مبعوث شدن پیامبر اسلام ﷺ و آنچه از این سه نفر به پیامبر ﷺ می‌رسد و این که این سه نفر پیامبر ﷺ را تکذیب می‌کنند، صحبت کرد. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۳۸؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج٦، ص۳٦۲؛ قصص الأنبیاء، قطب الدین راوندی، ص۱۵۹. (به همین مضمون با اختلاف در عبارت: ... فَحَدَّثَهُ عَنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَنْ بَلَائِهِمْ وَ عَمَّا يُصِيبُهُمْ حَتَّى اشْتَدَّ بُكَاؤُهُمَا وَ ذَكَرَ لَهُ فَضْلَ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ مَا أُعْطُوا وَ مَا ابْتُلُوا بِهِ فَجَعَلَ يَقُولُ: يَا لَيْتَنِي مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ ﷺ...)؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۲۵۱؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج۳، ص٦٤۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۳، ص۲۷۹: (به نقل از تفسیر قمی) و ص۳۰۱:(به نقل از قصص الانبیاء راوندی)؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۳، ص۲۷۰

و به همین مضمون در این منابع: تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۳۲۹. ۵؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج۳، ص٦۵۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی ، ج۱۳، ص۳۰۵ و..

گریهٔ حضرت عیسی ﷺ

«عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي خُرُوجِهِ [فِي خَرْجَتِهِ] إِلَى صِفِّينَ، فَلَمَّا نَزَلَ بِنَيْنَوَى وَ هُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، أَ تَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟ قُلْتُ لَهُ: مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ ﷺ: لَوْ عَرَفْتَهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ كَبُكَائِي. قَالَ: فَبَكَى طَوِيلاً حَتَّى

اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَ سَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ وَ بَكَيْنَا مَعاً وَ هُوَ يَقُولُ: «أَوْهِ أَوْهِ، مَا لِي وَ لآلِ أَبِي سُفْيَانَ مَا لِي وَ لآلِ حَرْبٍ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَ أَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ، صَبْراً يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ». ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ فَتَوَضَّأَ وُضُوءَهُ لِلصَّلَاةِ فَصَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُصَلِّيَ ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَ كَلَامِهِ الْأَوَّلِ إِلَّا أَنَّهُ نَعَسَ عِنْدَ انْقِضَاءِ صَلَاتِهِ وَ كَلَامِهِ سَاعَةً ثُمَّ انْتَبَهَ فَقَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ فَقُلْتُ: هَا أَنَا ذَا فَقَالَ: أَ لَا أُحَدِّثُكَ بِمَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي آنِفاً عِنْدَ رَقْدَتِي؟ فَقُلْتُ: نَامَتْ عَيْنَاكَ وَ رَأَيْتَ خَيْراً يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ: رَأَيْتُ كَأَنِّي بِرِجَالٍ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ مَعَهُمْ أَعْلَامٌ بِيضٌ قَدْ تَقَلَّدُوا سُيُوفَهُمْ وَ هِيَ بِيضٌ تَلْمَعُ وَ قَدْ خَطُّوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَرْضِ خَطَّةً ثُمَّ رَأَيْتُ كَأَنَّ هَذِهِ النَّخِيلَ قَدْ ضَرَبَتْ بِأَغْصَانِهَا الْأَرْضَ تَضْطَرِبُ بِدَمٍ عَبِيطٍ وَ كَأَنِّي بِالْحُسَيْنِ عليه السلام سَخِيلِي وَ فَرْخِي وَ مُضْغَتِي وَ مُخِّي قَدْ غَرِقَ فِيهِ يَسْتَغِيثُ فَلَا يُغَاثُ وَ كَأَنَّ الرِّجَالَ الْبِيضَ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ يُنَادُونَهُ وَ يَقُولُونَ: صَبْراً آلَ الرَّسُولِ فَإِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلَى أَيْدِي شِرَارِ النَّاسِ وَ هَذِهِ الْجَنَّةُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِلَيْكَ مُشْتَاقَةٌ ثُمَّ يُعَزُّونَنِي وَ يَقُولُونَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ أَبْشِرْ فَقَدْ أَقَرَّ اللَّهُ بِهِ عَيْنَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعالَمِينَ﴾، ثُمَّ انْتَبَهْتُ هَكَذَا وَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ لَقَدْ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ الْمُصَدَّقُ أَبُوالْقَاسِمِ صلى الله عليه وآله أَنِّي سَأَرَاهَا فِي خُرُوجِي إِلَى أَهْلِ الْبَغْيِ عَلَيْنَا وَ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ يُدْفَنُ فِيهَا الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ سَبْعَةَ عَشَرَ رَجُلاً مِنْ وُلْدِي وَ وُلْدِ فَاطِمَةَ عليها السلام وَ إِنَّهَا لَفِي السَّمَاوَاتِ مَعْرُوفَةٌ تُذْكَرُ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ كَمَا تُذْكَرُ بُقْعَةُ الْحَرَمَيْنِ وَ بُقْعَةُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، اطْلُبْ لِي حَوْلَهَا بَعْرَ الظِّبَاءِ فَوَ اللَّهِ مَا كَذَبْتُ وَ لَا كُذِبْتُ وَ هِيَ مُصْفَرَّةٌ لَوْنُهَا لَوْنُ الزَّعْفَرَانِ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَطَلَبْتُهَا فَوَجَدْتُهَا مُجْتَمِعَةً فَنَادَيْتُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ أَصَبْتُهَا عَلَى الصِّفَةِ الَّتِي وَصَفْتَهَا لِي، فَقَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ ثُمَّ قَامَ عليه السلام يُهَرْوِلُ إِلَيْهَا فَحَمَلَهَا وَ شَمَّهَا وَ قَالَ: هِيَ هِيَ بِعَيْنِهَا أَ تَعْلَمُ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ مَا هَذِهِ الْأَبْعَارُ؟ هَذِهِ قَدْ شَمَّهَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عليه السلام وَ ذَلِكَ أَنَّهُ مَرَّ بِهَا وَ مَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ فَرَأَى هَاهُنَا الظِّبَاءَ مُجْتَمِعَةً وَ هِيَ تَبْكِي فَجَلَسَ عِيسَى عليه السلام وَ جَلَسَ الْحَوَارِيُّونَ مَعَهُ فَبَكَى وَ بَكَى الْحَوَارِيُّونَ وَ هُمْ لَا يَدْرُونَ لِمَ جَلَسَ وَ لِمَ بَكَى، فَقَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ وَ كَلِمَتَهُ، مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَ تَعْلَمُونَ أَيُّ أَرْضٍ هَذِهِ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: هَذِهِ أَرْضٌ يُقْتَلُ فِيهَا فَرْخُ الرَّسُولِ أَحْمَدَ صلى الله عليه وآله وَ فَرْخُ الْحُرَّةِ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ شَبِيهَةِ أُمِّي عليها السلام وَ يُلْحَدُ فِيهَا طِينَةٌ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ لِأَنَّهَا طِينَةُ الْفَرْخِ الْمُسْتَشْهَدِ وَ هَكَذَا تَكُونُ طِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ فَهَذِهِ الظِّبَاءُ تُكَلِّمُنِي وَ تَقُولُ: إِنَّهَا تَرْعَى فِي هَذِهِ الْأَرْضِ شَوْقاً إِلَى تُرْبَةِ الْفَرْخِ الْمُبَارَكِ وَ زَعَمَتْ أَنَّهَا آمِنَةٌ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى هَذِهِ الصِّيرَانِ فَشَمَّهَا وَ قَالَ: هَذِهِ بَعْرُ الظِّبَاءِ عَلَى هَذَا الطِّيبِ لِمَكَانِ حَشِيشِهَا اللَّهُمَّ فَأَبْقِهَا أَبَداً حَتَّى يَشَمَّهَا أَبُوهُ فَيَكُونَ لَهُ عَزَاءً وَ سَلْوَةً قَالَ: فَبَقِيَتْ إِلَى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا وَ قَدِ اصْفَرَّتْ لِطُولِ زَمَنِهَا وَ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ ثُمَّ قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا رَبِّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ لَا تُبَارِكْ فِي قَتَلَتِهِ وَ الْمُعِينِ عَلَيْهِ وَ الْخَاذِلِ لَهُ ثُمَّ بَكَى بُكَاءً طَوِيلاً وَ بَكَيْنَا مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ لِوَجْهِهِ وَ غُشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلاً ثُمَّ أَفَاقَ فَأَخَذَ الْبَعْرَ فَصَرَّهُ فِي رِدَائِهِ وَ أَمَرَنِي أَنْ أَصُرَّهَا كَذَلِكَ. ثُمَّ قَالَ: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِذَا رَأَيْتَهَا تَنْفَجِرُ دَماً عَبِيطاً وَ يَسِيلُ مِنْهَا دَمٌ عَبِيطٌ فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ قُتِلَ بِهَا وَ دُفِنَ...» ابن عباس گوید: موقع خارج شدن به سوی صفین خدمت امیرالمؤمنین عليه السلام بودم. وقتی به نینوا در کنار فرات رسید با صدای بلند فریاد زد: ابن عباس، اینجا را

می‌شناسی؟ گفتم: نه یا امیر المؤمنین، فرمود: اگر اینجا را همچون من می‌شناختی مانند من به گریه می‌افتادی. آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام چنان گریست که محاسنش خیس شد و اشک بر سینه‌اش روان گشت. با هم گریه کردیم و حضرت علی علیه السلام می‌فرمود: آه آه، مرا با آل ابو سفیان چه کار؟! مرا با آل حرب حزب شیطان و اولیای کفر چه کار؟! صبر کن ای ابا عبد اللّٰه، که پدرت آنچه تو از آنها می‌بینی دیده است. سپس آبی خواست و وضو گرفت و نماز خواند. بعد هم سخن خود را تکرار نمود و بعد از آن خواب سبکی کرد و بیدار شد و فرمود: ای ابن عباس! عرض کردم: در خدمتم، فرمود: خوابی که اکنون دیدم برایت بگویم؟ عرض کردم: چشمانت خوابید و خیر دیدی ای امیرالمؤمنین، فرمود: در خواب دیدم: گویا مردانی از آسمان با پرچمهای سفید فرود آمدند که شمشیرهای سفید و درخشان به کمر بسته بودند و گرد این زمین خطی کشیدند و دیدم گویا این نخلها شاخه‌های خود را به زمین زده‌اند و در حالی که آغشته به خون تازه‌اند تکان می‌خورند، همچنین دیدم گویا فرزند و جگرگوشه‌ام حسین علیه السلام در آن غرق است و کمک می‌طلبد و کسی به فریادش نمی‌رسد، و گویا آن مردان سفید که از آسمان پایین آمدند او را صدا می‌زنند و می‌گویند: صبر کنید ای آل رسول صلی الله علیه و آله؛ شما به دست بدترین مردم کشته شوید، و ای امام حسین علیه السلام این بهشت است که مشتاق توست. سپس مرا تسلیت گویند: ابا الحسن علیه السلام، شاد باش که خدا چشمت را در روز قیامت روشن می‌کند. آنگاه از خواب بیدار شدم. قسم به آن که جان علی علیه السلام به دست اوست راستگوی تصدیق شده حضرت ابو القاسم صلی الله علیه و آله برایم فرمود که من آن زمین را در خروج به سوی شورشیان بر ما خواهم دید. این زمین کرب و بلا است که حسین علیه السلام با هفده مرد از فرزندان من و فاطمه علیها السلام در آن دفن می‌شوند، و این زمین در آسمان‌ها معروف است و به نام زمین کرب و بلا یاد می‌شود؛ چنانچه زمین حرمین [مکه و مدینه] و زمین بیت المقدس یاد شوند. پس از آن فرمود: ابن عباس! برایم در این اطراف به دنبال پشکل آهو بگرد که به خدا دروغ نگویم و به من دروغ گفته نشده. رنگ آنها مانند رنگ زعفران زرد است. ابن عباس گوید: گشتم و مقداری یافتم، به حضرت گفتم: یا امیرالمؤمنین! به همان وصفی که فرمودید، یافتم. حضرت علیه السلام فرمود: خدا و رسولش راست گفتند. سپس برخاست و آنها را برداشت، بوئید و فرمود: اینها همان است ابن عباس! می‌دانی این پشکلها چیست؟ اینها را عیسی بن مریم علیهما السلام بوئیده است. روزی حضرت عیسی علیه السلام همراه با حواریون از اینجا گذر کرد و دید آهوها دور هم جمع شده و می‌گریند. عیسی علیه السلام و حواریون نیز گریستند؛ ولی حواریون ندانستند عیسی علیه السلام چرا نشست و برای چه گریه کرد. حواریون گفتند: ای روح خدا و کلمهٔ او! چرا گریه می‌کنید؟ فرمود: شما می‌دانید این چه سرزمینی است؟ گفتند: نه، فرمود: این زمینی است که در آن، جگر گوشهٔ رسول خدا، حضرت احمد صلی الله علیه و آله و جگرگوشهٔ طاهرهٔ بتول علیها السلام که شبیه مادرم مریم علیها السلام است کشته می‌گردد و به خاک سپرده می‌شود؛ خاکی که خوشبوتر از مُشک است؛ چراکه خاک فرزند شهید رسول خدا و فاطمه علیها السلام است و طینت پیغمبران و پیغمبرزادگان، و این آهوان با من سخن می‌گویند. آنها در این زمین به اشتیاق تربت فرزند با برکت رسول خدا صلی الله علیه و آله و

حضرت فاطمه﵄ می‌چرند و معتقدند که در این زمین در امانند. حضرت عیسی﵇ دست به این پشکل‌ها زد و آنها را بوئید و فرمود: این پشکل آهوان است که به دلیل گیاهان این زمین چنین خوشبو است. سپس عرضه داشت: خدایا، آنها را نگهدار تا پدرش ببوید و برایش آرامش و تسلیتی باشد. امیرمؤمنان﵇ فرمود: تا امروز مانده‌اند و به دلیل طول زمان، زرد شدند و این زمین کرب و بلا است. سپس با صدای بلند فرمود: ای پروردگار عیسی﵇، به قاتلان امام حسین﵇ و کسانی‌که آنان را یاری می‌کنند و حضرت حسین﵇ را خوار می‌شمردند، برکت مده. آنگاه زمانی طولانی گریست و ما با آن حضرت گریستیم تا به رو افتاد و مدتی از هوش رفت. وقتی به هوش آمد، پشکلها را گرفت و در عبای خود بست و به من امر نمود تا در عبایم ببندم و فرمود: ای ابن عباس، هرگاه دیدی خون تازه از آنها روان شد بدان که فرزندم اباعبداللّه﵇ در این سرزمین کشته شده و به خاک سپرده شده است. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۲، ص۵۵۱(با اندکی تفاوت)؛ امالی، شیخ صدوق، ص۶۹۵؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۵۳۲؛ خرائج و جرائح، قطب الدین راوندی، ج۳، ص۱۱۴۴؛ الدُرّ النظیم، یوسف بن حاتم، ص۵۳۸.(با اندکی تفاوت)؛ مدینة المعاجز، علامه سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۱۶۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۵۲؛ عوالم امام حسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۴۴.
منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه اصفهانی، ص۲۰۹.
گریهٔ حضرت زکریا﵇ در مجلس اول، ص۲۱، پاورقی۱، و گریه حضرت آدم﵇ در مجلس دوم، ص۴۷، پاوقی۱ آمده است.

۶. همچنین: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ﵇ يَقُولُ: «لَيْسَ نَبِيٌّ فِي السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِ إِلَّا يَسْأَلُونَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَأْذَنَ لَهُمْ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ﵇؛ فَفَوْجٌ يَنْزِلُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ [يَعْرُجُ].» اسحاق بن عمّار می‌گوید: از امام صادق﵇ شنیدم که فرمود: هیچ پیامبری در آسمان‌ها و زمین نیست مگر آنکه از خدا درخواست می‌کند که برایشان اذن صادر شود تا به زیارت قبر امام حسین﵇ بیایند؛ پس پیوسته دسته‌ای برای زیارت سیّدالشهدا﵇ در حال فرود آمدن هستند و گروهی در حال بالا رفتن. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲۰، ح۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۹۵.
همچنین: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: «سَمِعْتُهُ يَقُولُ: قَبْرُ الْحُسَيْنِ [بْنِ عَلِيٍّ﵇] عِشْرُونَ ذِرَاعاً فِي عِشْرِينَ ذِرَاعاً مُكَسَّراً رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ، وَ فِيهِ [وَ مِنْهُ] مِعْرَاجُ [الْمَلَائِكَةِ] إِلَى السَّمَاءِ وَ [فَ] لَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَ هُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ [تَعَالَى] أَنْ يَزُورَهُ [يَزُورَ الْحُسَيْنَ﵇] فَفَوْجٌ يَهْبِطُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ.» ابن سنان گوید: شنیدم امام صادق﵇ می‌فرمود: مساحت قبر حسین بن علی﵇ بیست ذراع در بیست ذراع است؛ و آن باغی است از باغ‌های بهشت و فرشتگان از آنجا به آسمان عروج می‌کنند، و هیچ فرشتهٔ مقرّب و پیامبر مرسلی نیست مگر اینکه از خدا

درخواست می‌کند تا آن حضرت را زیارت نماید، پس [دائماً] دسته‌ای [برای زیارت] در حال هبوطند و برخی در حال بالا رفتن به آسمان. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲۲؛ و در ص۲۲۵ با این سند: (حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ...)؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٢٠٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص٦٠.

همچنین: «حَدَّثَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ النَّاقِدُ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو هَارُونَ الْعِيسِيُّ [الْعَبْسِيُ] عَنْ أَبِي الْأَشْهَبِ جَعْفَرِ بْنِ حَنَانٍ [حَيَّانَ] عَنْ خَالِدٍ الرَّبَعِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ كَعْباً يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ لَعَنَ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ الرَّحْمَنِ لَعَنَهُ وَ أَمَرَ وُلْدَهُ بِذَلِكَ وَ أَخَذَ عَلَيْهِمُ الْعَهْدَ وَ الْمِيثَاقَ ثُمَّ لَعَنَهُ مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ وَ أَمَرَ أُمَّتَهُ بِذَلِكَ ثُمَّ لَعَنَهُ دَاوُدُ وَ أَمَرَ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِذَلِكَ ثُمَّ لَعَنَهُ عِيسَى وَ أَكْثَرَ أَنْ قَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلْعَنُوا قَاتِلَهُ وَ إِنْ أَدْرَكْتُمْ أَيَّامَهُ فَلَاتَجْلِسُوا عَنْهُ فَإِنَّ الشَّهِيدَ مَعَهُ كَالشَّهِيدِ مَعَ الْأَنْبِيَاءِ مُقْبِلٍ غَيْرِ مُدْبِرٍ [مُقْبِلًا غَيْرَ مُدْبِرٍ] وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بُقْعَتِهِ، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا وَ قَدْ زَارَ كَرْبَلَاءَ وَ وَقَفَ عَلَيْهَا وَ قَالَ: إِنَّكِ لَبُقْعَةٌ كَثِيرَةُ الْخَيْرِ فِيكِ يُدْفَنُ الْقَمَرُ الْأَزْهَرُ.» خالد ربعی گوید: کسی‌که از کعب شنیده بود گفت: اوّلین کسی‌که قاتل امام حسین ﷺ را لعن نمود ابراهیم خلیل الرحمن ﷺ بود. آن جناب قاتل حضرت سیّدالشهدا ﷺ را لعن نمود و فرزندانش را امر به لعن نمود و از آنها عهد و پیمان گرفت، سپس موسی بن عمران ﷺ بود که قاتل آن جناب را لعن کرد و امّتش را به این امر مأمور ساخت، پس از ایشان حضرت داود ﷺ قاتل آن حضرت را لعن کرده و به بنی اسرائیل امر نمود که ایشان نیز لعن کنند، سپس حضرت عیسی ﷺ به آن مبادرت نمود و زیاد می‌فرمود: ای بنی اسرائیل! قاتل حضرت حسین بن علی ﷺ را لعنت کنید و اگر زمان آن حضرت را درک نمودید مبادا او را تنها گذارده و در رکابش حاضر نشوید زیرا کسی‌که با آن جناب شهید شود همچون شهید با انبیاء است، در حالی که روی آورنده باشد [به سوی امام حسین ﷺ] نه روی برگرداننده. گویا به جایگاه او نظر کرده و آن را می‌بینم، و نیست پیغمبری مگر آنکه کربلا را زیارت کرده و بر آن ایستاده و گفته است: تو جایگاهی پرخیر و برکتی هستی، در تو ماه درخشنده و نورافشان دفن می‌گردد. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص۱٤۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۳۰۱.

زیارت انبیا در نیمهٔ شعبان:

«حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةُ مَشَايِخِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّيْتُونِيِّ وَ غَيْرِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ هِلَالٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ قَالَا: قَالَا: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُصَافِحَهُ مِائَةُ أَلْفِ نَبِيٍّ وَ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ نَبِيٍّ فَلْيَزُرْ [قَبْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ] الْحُسَيْنِ [بْنِ عَلِيٍّ ﷺ] فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَإِنَّ أَرْوَاحَ النَّبِيِّينَ ﷺ يَسْتَأْذِنُونَ [تَسْتَأْذِنُ] اللَّهَ [عَزَّ وَ جَلَّ] فِي زِيَارَتِهِ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ (مِنْهُمْ خَمْسَةٌ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ قُلْنَا: مَنْ هُمْ؟ قَالَ: نُوحٌ وَ إِبْرَاهِيمُ وَ مُوسَى وَ عِيسَى وَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ)».

امام صادق﵇ فرمود: هرکس دوست دارد صد و بیست و چهار هزار پیامبر با او مصافحه کنند، پس قبر حضرت حسین بن علی﵇ را در نیمهٔ شعبان زیارت کند چراکه ارواح پیامبران﵈ از خداوند برای زیارت امام حسین﵇ اذن می‌گیرند و به ایشان اذن داده می‌شود، و در بین انبیا پیامبران اولو العزم؛ نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، و محمد﵈ می‌باشند (که برای زیارت آن حضرت اذن می‌گیرند و فرود می‌آیند]. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۳٤؛ المزار، شیخ مفید، ص٤۲: (عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇)؛ اقبال الاعمال، سید بن طاوس، ج۳، ص۳۳۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۱، ص۳۳ و ج۱۱، ص۵۸ و ج۹۸، ص۹۳.

همچنین در این منابع بدون نقل عبارت داخل پرانتز: مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۸۳۰؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٤۸؛ المزار، مشهدی، ص٣٤٦و٤٠٦.

زیارت انبیا در شب ۲۳ ماه مبارک رمضان

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي﵇ فِي حَدِيثٍ قَالَ: «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ﵇ لَيْلَةَ ثَلَاثٍ وَ عِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ- وَ هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي يُرْجَى أَنْ تَكُونَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ- ﴿وَ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ﴾ صَافَحَهُ أَرْبَعَةٌ وَ عِشْرُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ نَبِيٍّ كُلُّهُمْ يَسْتَأْذِنُ اللَّهَ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ﵇ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ»؛ امام جواد﵇ فرمودند: هر کس امام حسین﵇ را در شب بیست و سوم ماه رمضان – آن شبی که امید هست شب قدر باشد – «در آن شب هر امر استواری فیصله می‌یابد» زیارت کند، با بیست و چهار هزار فرشته و پیامبر –که همهٔ آن‌ها برای زیارت امام حسین﵇ در این شب از خدا رخصت می‌طلبند– مصافحه خواهد کرد. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۱، ص۳۸۳؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱٤، ص٤۷٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۵، ص۱٦٦.

۷. **ثواب زیارت امام حسین﵇ در هر جمعه:**

«حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْبُوفَكِيِّ عَنْ صَنْدَلٍ عَنْ دَاوُدَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ﵇ فِي كُلِّ جُمُعَةٍ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الْبَتَّةَ وَ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الدُّنْيَا وَ فِي نَفْسِهِ حَسْرَةٌ مِنْهَا وَ كَانَ مَسْكَنُهُ فِي الْجَنَّةِ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ﵇، ثُمَّ قَالَ: يَا دَاوُدُ مَنْ لَايَسُرُّهُ أَنْ يَكُونَ فِي الْجَنَّةِ جَارَ الْحُسَيْنِ﵇؟ قُلْتُ: مَنْ لَا أَفْلَحَ»؛ از داود بن یزید روایت شده که امام صادق﵇ فرمودند: کسی که قبر امام حسین﵇ را در هر جمعه زیارت کند البتّه حق‌تعالی او را می‌آمرزد و از دنیا خارج نمی‌شود در حالی که از دنیا حسرتی در خاطر داشته باشد و مکانش در بهشت با امام حسین﵇ است، سپس فرمودند: ای داود چه کسی است که دوست نداشته باشد در بهشت همسایهٔ امام حسین﵇ باشد؟ داود می‌گوید: عرض کردم: کسی که رستگار نباشد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۸۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۹٦.

۸. همچنین: «ذَكَرَ الْإِمَامُ أَحْمَدُ بْنُ أَعْثَمِ الْكُوفِيُّ فِي فُتُوحِهِ بِإِسْنَادِهِ إِلَى كَعْبِ الْأَحْبَارِ ... فَقَالَ كَعْبٌ: ...

«إِنَّ الْبُقْعَةَ الَّتِي يُدْفَنُ فِيهَا خَيْرُ الْبِقَاعِ بَعْدَ بَيْتِ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ وَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ، وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا زَارَهَا وَ قَدْ بَكَى عَلَيْهَا، وَ لَهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ زِيَارَةٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِالتَّسْلِيمِ فَإِذَا كَانَتْ لَيْلَةَ جُمُعَةٍ أَوْ يَوْمَ جُمُعَةٍ نَزَلَ إِلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ يَزُورُونَهُ وَ يَبْكُونَ عَلَيْهِ وَ يَذْكُرُونَ فَضْلَهُ وَ مَنْزِلَتَهُ عِنْدَهُمْ»؛ از کعب الاحبار نقل شده که گفت: ... همانا بقعه‌ای که امام حسین علیه‌السلام در آن دفن می‌شود بهترین بقعه‌ها پس از خانهٔ مکه و مدینه و بیت المقدس است، و هیچ پیامبری نیست جز اینکه او را زیارت کرده و بر او گریسته است، و هر روز فرشتگانی بر او نازل شده به او سلام می‌نمایند؛ پس هرگاه شب جمعه یا روز جمعه شود هفتاد هزار فرشته او را زیارت می‌نمایند و بر او گریه کرده فضیلت و منزلتش را نزد آنان بازگو می‌کنند.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی حنفی، ج۲، ص۱۹۳.

میکائیل و جبرئیل زائر هر شب سیدالشهدا علیه‌السلام

فضیل بن یحیی از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده که فرمودند: «زُورُوا كَرْبَلَاءَ وَ لَاتَقْطَعُوهُ فَإِنَّ خَيْرَ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ ضُمِّنَتْهُ، أَلَا وَ إِنَّ الْمَلَائِكَةَ زَارَتْ كَرْبَلَاءَ أَلْفَ عَامٍ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَسْكُنَهُ جَدِّيَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام وَ مَا مِنْ لَيْلَةٍ تَمْضِي إِلَّا وَ جَبْرَائِيلُ وَ مِيكَائِيلُ يَزُورَانِهِ، فَاجْتَهِدْ يَا يَحْيَى أَنْ لَاتُفْقَدَ مِنْ ذَلِكَ الْمَوْطِنِ»؛ کربلا را زیارت کنید و آن را ترک نکنید زیرا این سرزمین بهترین فرزند انبیا را در خود گرفته است. آگاه باشید هزار سال قبل از اینکه جدّم امام حسین علیه‌السلام در آن ساکن گردد ملائکه، این سرزمین را زیارت کرده‌اند و هیچ شبی نیست مگر آنکه جبرئیل و میکائیل، این مکان را زیارت می‌کنند. پس ای یحیی، سعی کن جایت در این مکان خالی نباشد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۵۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۰۹.

مجلس دوم:

جراحت دیدگان امام رضا علیه السلام در گریهٔ بر امام حسین علیه السلام

جراحت دیدگان امام رضا علیه السلام در گریهٔ بر امام حسین علیه السلام

بیان واقعهٔ عاشورا توسط ذات قدّوس پروردگار برای انبیا علیهم السلام

ماه محرم، ماهی است که در آن واقعه‌ای اتفاق افتاد که نه قابل درک بشر است و نه قابل وصف و بیان. واقعه‌ای که خدا، ذات قدّوس پروردگار، آن واقعه را برای آدم ابو البشر علیه السلام بیان کرد،[1] برای نوح علیه السلام، برای ابراهیم علیه السلام، برای موسی بن عمران علیه السلام، برای عیسی بن مریم علیه السلام؛ تمام انبیاء عظام علیهم السلام بر این واقعه گریه کردند، لذا عقل ما قاصر از درک عظمت این مطلب است.

---

۱. «وَ رَوَى صَاحِبُ الدُّرِّ الثَّمِينِ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ﴾ أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَ أَسْمَاءَ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله وَ الْأَئِمَّةِ علیهم السلام فَلَقَّنَهُ جَبْرَئِيلُ قُلْ: «يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ علیه السلام يَا فَاطِرُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ علیها السلام يَا مُحْسِنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ علیهما السلام وَ مِنْكَ الْإِحْسَانُ»، فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ علیه السلام سَالَتْ دُمُوعُهُ وَ انْخَشَعَ قَلْبُهُ وَ قَالَ: يَا أَخِي، جَبْرَئِيلُ فِي ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي وَ تَسِيلُ عَبْرَتِي، قَالَ جَبْرَئِيلُ: وَلَدُكَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ، فَقَالَ: يَا أَخِي، وَ مَا هِيَ؟ قَالَ: يُقْتَلُ عَطْشَاناً غَرِيباً وَحِيداً فَرِيداً لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَ لَا مُعِينٌ وَ لَوْ تَرَاهُ يَا آدَمُ وَ هُوَ يَقُولُ: وَا عَطَشَاهْ وَا قِلَّةَ نَاصِرَاهْ حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ وَ شُرْبِ الْحُتُوفِ فَيُذْبَحُ ذَبْحَ الشَّاةِ مِنْ قَفَاهُ وَ يَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ وَ تُشْهَرُ رُءُوسُهُمْ هُوَ وَ أَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ وَ مَعَهُمُ النِّسْوَانُ كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ فَبَكَى آدَمُ وَ جَبْرَئِيلُ بُكَاءَ الثَّكْلَى.» صاحب کتاب درّ ثمین در تفسیر آیهٔ ﴿فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِماتٍ﴾ روایت می‌کند که حضرت آدم علیه السلام نام‌های مبارک پیغمبر اسلام و امامان علیهم السلام را در عرش دید، جبرئیل به آن حضرت تعلیم داد تا فرمود: «یا حمید بحق محمد صلی الله علیه و آله، یا عالی بحق علی علیه السلام، یا ←

همانند نبودن هیچ روزی مثل روز عاشورا نه در قاموس انبیا و نه در دفتر اوصیا

چه کرد؟ کاری کرد که ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام بیان‌شان یک جمله است و آن جمله این است که: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»،[1] هر پیغمبری روزی دارد، هر وصیّ‌ای روزی دارد، اما روز تو بی مانند است؛ نه در قاموس انبیا، نه در دفتر اوصیا، روزی مثل روز تو اتفاق نیفتاده است، لذا هر شخصی اگر برایش درک و فهمی از این روز باشد، باید وظیفهٔ خود را بداند.

فاطر بحق فاطمه علیهاالسلام، یا محسن بحق الحسن و الحسین علیهماالسلام و منك الاحسان». هنگامی که نام امام حسین علیه‌السلام را ذکر نمود اشکهایش جاری و قلب مبارکش شکست. آنگاه به جبرئیل گفت: چرا وقتی نام پنجمی ایشان را ذکر می‌کنم قلبم می‌شکند و اشکم جاری می‌شود؟ جبرئیل گفت: این پسر تو دچار مصیبتی خواهد شد که مصائب دیگر در مقابل آن کوچک خواهند بود، حضرت آدم علیه‌السلام فرمود: چه مصیبتی؟ جبرئیل گفت: امام حسین علیه‌السلام در حالی شهید می‌شود که عطشان، غریب، تنها، بی‌یاور و بی‌معین خواهد بود. ای آدم! اگر تو او را می‌دیدی می‌شنیدی که می‌گفت: یعنی آه از عطش! آه از بی‌یاوری! کار تشنگی آن حضرت به جائی می‌رسد که آسمان به نظرش مثل دود خواهد آمد. کسی جوابش را نمی‌گوید مگر با شمشیر، تا اینکه جرعهٔ مرگ را بیاشامد. آن حضرت را نظیر گوسفند از قفا سر می‌برند، خیمه‌هایش را به یغما می‌برند، سر مبارک وی و یارانش را در شهرها می‌گردانند، زن و بچه‌هایش را به اسیری خواهند برد. در علم خدا این طور سبقت یافته است. سپس حضرت آدم علیه‌السلام و جبرئیل مانند زن جوان‌مرده گریان شدند. المنتخب، طریحی، ص۱۴۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۴۵؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۰۴.

۱. «عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ علیهم‌السلام: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیهم‌السلام دَخَلَ يَوْماً إِلَى الْحَسَنِ علیه‌السلام فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى فَقَالَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ علیه‌السلام: إِنَّ الَّذِي يُؤْتَى إِلَيَّ سَمٌّ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأُقْتَلُ بِهِ وَ لَكِنْ **لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ** يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَدَّعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةِ جَدِّنَا مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ يَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ وَ سَفْكِ دَمِكَ وَ انْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ وَ سَبْيِ ذَرَارِيِّكَ وَ نِسَائِكَ وَ انْتِهَابِ ثَقَلِكَ فَعِنْدَهَا تَحِلُّ بِبَنِي أُمَيَّةَ اللَّعْنَةُ وَ تُمْطِرُ السَّمَاءُ رَمَاداً وَ دَماً وَ يَبْكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ وَ الْحِيتَانُ فِي الْبِحَارِ.» امام صادق علیه‌السلام از اجداد مطهرشان روایت می‌نماید که: روزی امام حسین علیه‌السلام نزد امام حسن علیه‌السلام رفت. وقتی به امام حسن علیه‌السلام نظر کرد گریان شد. امام حسن علیه‌السلام فرمود: ای حسین علیه‌السلام! چه

دین خدا، آئین خدا، عزت و عظمتش این اندازه است که عصارهٔ خلقت، نتیجهٔ آفرینش عالم و آدم ﷺ، خون خودش را داد تا دین خدا زنده بشود، وظیفهٔ ما در مقابل این واقعه چیست؟ مثل او، که عزیزترین گوهر عالم است، همهٔ جواهری که در خزینه داشت در روز عاشورا برای احیای اسم خدا عرضه کرد. «بَذَلَ مُهْجَتَه فِيكَ،»[1] او خون قلبش را در تو صرف کرد، برای چه؟ برای این که بندگان تو را از ظلمت ضلالت و از حیرت جهالت انقاذ کند.

امر تبلیغ، دنبالهٔ کار حبیب بن مظاهر

هر کسی باید بفهمد در تبلیغ دین چه می‌کند و درک این امر بسیار مهم است. این کاری که شما می‌خواهید در این چند روز انجام بدهید، فهمیدنش بسیار

چیز تو را گریاند؟ فرمود: برای آن ظلمی که در حقّ تو می‌شود می‌گریم. امام حسن ﷺ فرمود: آنچه که نسبت به من می‌شود زهری است که می‌پوشانند و نزد من می‌آورند و با همان کشته می‌شوم؛ ولی ای ابا عبد اللّه! هیچ روزی مثل روز (عاشورای) تو نخواهد بود؛ سی هزار نفر به تو نزدیک می‌شوند در حالی‌که ادّعا می‌کنند از امّت جدّمان حضرت محمّد ﷺ هستند و خود را مسلمان می‌دانند. آنان برای کشتن، ریختن خون، هتک حرمت، اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج نمودن متاع تو اجتماع خواهند کرد! در یک چنین موقع است که لعنت خدا دامنگیر بنی امیه می‌شود و آسمان خاکستر و خون می‌بارد و هر چیزی برای تو گریان می‌شود، حتی وحشیان صحراها و ماهیان دریاها. امالی، شیخ صدوق، ص۱۷۷؛ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۸؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص۲۷؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۱۳؛ لهوف، سید بن طاووس، ص۱۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۸.

۱. فرازی از زیارت امام حسین ﷺ: «بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْعَمَى وَ الشَّكِّ وَ الِارْتِيَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّدَى»؛ جانش را در راه تو بذل و ایثار نمود تا بندگانت را از گمراهی و نادانی و تاریکی و شک و شبهه نجات دهد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۴۰۱؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۰۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۵۹؛ مزار، مشهدی، ص۳۷۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۷۷ و ج۹۸، ص۲۱۰.

دشوارتر است تا عمل کردنش؛ اگر بفهمید و درک کنید، کار شما دنبالهٔ کار حبیب بن مظاهر است.

روز قیامت که می‌شود همه در حسرت هستند، کسی نیست که از حسرت به دور باشد. اگر مدتی که به من و تو در این دنیا مهلت داده‌اند، صرف افضل اعمال شد، حسرت نداریم و الا بلا استثناء گرفتار حسرت هستیم. چرا؟ چون عزیزترین گوهر، سرمایهٔ عمر انسان است، این عمر ارزشش قابل بیان نیست؛ حضرت ابراهیم علیه‌السلام از این زندگی، خلیل الله شد؛ حضرت موسی علیه‌السلام کلیم الله شد، حضرت عیسی علیه‌السلام روح الله شد. ارزش این عمر چنین است. اگر عمر انسان صرف در افضل اعمال شد، دیگر حسرتی نیست، چراکه میوه و ثمره‌ای بهتر از آن نیست، اما اگر صرف در افضل اعمال نشد، بلا اشکال مورد حسرت است. بدکاران حسرت می‌خورند که چرا کار خوب نکردند؟ خوبان حسرت می‌خورند که چرا به جای خوب، خوب‌تر را انجام ندادند؟[۱] فقط عدّه‌ای از حسرت به دور هستند که سرمایهٔ عمرشان را در افضل اعمال صرف کردند.

کفالت یتیم و حشر با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

«افضل» را از کجا باید فهمید؟ خود شناخت افضل اعمال نیز بسیار مهم است. فاضل و افضل مقول به تشکیک است، «افضل» افعل تفضیل است. همه شهید هستند، اما شهدای کربلا ممتاز هستند،[۲] چرا؟ امتیازشان این است که افضل الشهادات در دفتر آنها ثبت شده است.

---

۱. طبرسی در مجمع البیان، (ج۶، ص۴۲۴) ذیل آیهٔ ﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ می‌نویسد: «یوم یتحسر المسیء هلا أحسن العمل، و المحسن هلا ازداد من العمل»؛ روزی که گنهکار حسرت می‌خورد که چرا اعمال نیک انجام نداده و انسان نیکوکار نیز حسرت می‌خورد که چرا بیشتر عمل انجام نداده است.

۲. «فَجَمَعَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام أَصْحَابَهُ عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ علیه‌السلام: فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ مَا يَقُولُ لَهُمْ وَ أَنَا إِذْ ذَاكَ مَرِيضٌ فَسَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ ... أَمَّا بَعْدُ **فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً** ←

در بین این اعمال که در شریعت آمده است، عملی مهم‌تر و بالاتر از کفالت یتیم نیست که کسی یک یتیمی را تکفل کند. کفالت یعنی چه؟ کفالت انسان به این نیست که مطعم و ملبس و مسکنش آماده بشود، کفالت انسان به این است که هم جسم و هم روح، هم بَصَر و هم بصیرت، هم چشم، هم عقل، هر دو به ثمر برسد. معنای کفالت این است. آن وقت مهم این است که دستی که بر سر یتیمی کشیده می‌شود چقدر مو از زیر این دست می‌گذرد؟! در روایت معتبره آمده است: به عدد هر مویی یک حسنه در نامهٔ عمل آن شخص ثبت می‌شود،[1] ۳۰ منتهای مطلب این است که خاتم النبیین ﷺ فرمود: من و کسی که یتیمی را سرپرستی کند و او را از هر جهت تکفّل کند، در بهشت منزل می‌کنیم: «كَهَاتَيْنِ»، انگشت سبّابه و وسطی را به اصحاب نشان داد و فرمود: «أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ»[2] من و کافل یتیم

أَوْفَى وَ لَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي وَ لَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَ لَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي خَيْراً.»؛ نزدیک غروب آفتاب امام حسین ؑ یاران خود را گرد آورد. حضرت سجاد ؑ می‌فرماید: من در آن هنگام بیمار بودم، خواستم بدانم پدرم چه بیاناتی با آنان اظهار می‌دارد، به همین دلیل نزدیک خیمه‌گاه آن حضرت آمدم، شنیدم که پدرم به اصحابش می‌فرمود: ... اما بعد! من یارانی بهتر و باوفاتر از اصحاب خود سراغ ندارم و خویشاوندانی نیکوکارتر و به حقیقت نزدیک‌تر از خویشاوندان خود نمی‌شناسم. خدا شما را از من پاداش نیک دهد. مقتل الحسین ؑ، ابو مخنف ازدی، ص۱۰۷؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۹۱؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۳؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۹۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۳۱۷؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص۴۳۴.

۱. امام صادق ؑ از پدرش از پدرانش ؑ نقل کرده‌اند که حضرت علی ؑ فرمود: «وَ مَا مِنْ مُؤْمِنٍ وَ لَا مُؤْمِنَةٍ يَضَعُ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ تَرَحُّماً لَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ مَرَّتْ يَدُهُ عَلَيْهَا حَسَنَةً.»؛ هیچ مرد و زن با ایمانی نیست که دست محبت بر سر یتیمی بکشد مگر اینکه خداوند به شمارهٔ هر مویی که از زیر دستش می‌گذرد حسنه‌ای برای او ثبت می‌کند. ثواب الاعمال، شیخ صدوق، ص۱۹۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۵ و...

۲. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ وَ أَشَارَ بِإِصْبَعَيْهِ السَّبَّابَةِ وَ الْوُسْطَى»؛ رسول خدا ﷺ فرمودند: من و آن کس که یتیمی را کفالت کند و پرورد، مانند انگشت سبابه و وسطی در ←

مثل این دو [انگشت] در بهشت کنار هم هستیم. این ارزش و ثمرهٔ کفالت یک یتیم است. حالا اگر آن یتیم، یتیم شیخ انصاری باشد، خواه ناخواه آن کفالت فرق می‌کند. چون دست شیخ از سر او رفته، کسی که یتیم شیخ را کفالت کند غیر از کسی است که یتیم زید را کفالت کند. به همین نسبت حساب کن تا برسد به اینجا: «أَشَدُّ مِنْ يُتْمِ الْيَتِيمِ، يُتْمُ يَتِيمٍ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِ زَمَانِه.»[1] هر چه هست در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام است؛ سخت‌ترین یُتم، یُتم یتیمی است که از امام زمانش علیه‌السلام محروم باشد. کسی که این یتیم را کفالت کند، مقامش چیست؟

→

بهشت با هم هستیم. تفسیر مجمع البیان، طبرسی، ج۱۰، ص۳۵۲؛ صراط المستقیم، عاملی، ج۱، ص۳۳۶؛ تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ص۲۴۲.

منابع اهل تسنن: مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۵، ص۳۳۳؛ سنن ابی داود، سجستانی، ج۲، ص۵۰۸؛ شعب الایمان، بیهقی، ج۷، ص۴۷۰؛ استیعاب، ابن عبد البر، ج۳، ص۱۳۸۲؛ فتح الباری، ابن حجر، ج۵، ص۲۹۴.

۱. قَالَ الإِمَامُ الحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ العسكريُّ علیه‌السلام: حدَّثَني أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله أَنَّه قال: «أَشَدُّ مِنْ يُتْمِ [هذا] الْيَتِيمِ [يتيم] الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ [أُمِّهِ وَ] أَبِيهِ يُتْمُ يَتِيمٍ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَايَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ وَ لَايَدْرِي كَيْفَ حُكْمُهُ فِيمَا يُبْتَلَى بِهِ مِنْ شَرَائِعِ دِينِهِ، أَلَا فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا عَالِماً بِعُلُومِنَا وَ هَذَا الْجَاهِلُ بِشَرِيعَتِنَا الْمُنْقَطِعُ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا يَتِيمٌ فِي حَجْرِهِ أَلَا فَمَنْ هَدَاهُ وَ أَرْشَدَهُ وَ عَلَّمَهُ شَرِيعَتَنَا كَانَ مَعَنَا فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى»؛ امام حسن عسکری علیه‌السلام از پدران گرامی‌شان علیهم‌السلام از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت می‌کند که فرمودند: ناگوارتر از یتیمی فرد بی‌مادر و پدر، یتیمی آن کسی است که از امامش دور افتاده و توان وصول به او را ندارد و پاسخ مسائل مورد نیازش را نمی‌داند، پس بدانید شیعهٔ ما که دانای به علوم ماست، و فردی که- به دلیل عدم دیدار- از علم ما بی‌خبر مانده همچون یتیمی در کنف حمایت ایشان است. بدانید کسی که او را هدایت و ارشاد نموده و دستورات و شرائع ما را به او تعلیم می‌کند همراه ما در اعلی علّیین خواهد بود. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام، ص۳۳۹؛ احتجاج، طبرسی، ج۱، ص۷؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۵۵؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور احسائی، ج۱، ص۱۶؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین، ص۷۴؛ حقائق الایمان، شهید ثانی، ص۲۶۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲، و ج۱۰۵، ص۱۷۱.

افضل اعمال: کفالت ایتام اهل بیت علیهم‌السلام از شبهات

مقام در این بیان امام هشتم علیه‌السلام است. علیّ بن موسی علیه‌السلام فرمایشی دارد؛ نه تنها آن را بشنوید، بلکه در آن فکر کنید. فرصت نیست ما در فقه حدیث صحبت کنیم.

امام هشتم کیست؟ کسی است که رأس و رئیس مذهب، امام ششم، به امام هفتم فرمود: در صلب تو عالم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله است «لَيْتَنِي أَدْرَكْتُهُ».[1] هر وقت یاد این جمله می‌افتم متحیّر می‌شوم. امام جعفر بن محمد علیه‌السلام، کسی‌که مذهب حق که عصارهٔ تمام انبیا و اوصیا علیهم‌السلام است به وسیلهٔ او احیا شده، چنین کسی تعبیرش این است: «ای کاش من زنده بودم و چهرهٔ آن پسر تو را می‌دیدم!». امام هشتم علیه‌السلام این است. کسی که رأس و رئیس مذهب تعبیرش این است: «لَيْتَنِي أَدْرَكْتُهُ».

بیان حضرت علیه‌السلام این است: «أَفْضَلُ مَا يُقَدِّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَ مَوَالِينَا أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَ فَاقَتِهِ، وَ ذُلِّهِ وَ مَسْكَنَتِهِ أَنْ يُغِيثَ فِي الدُّنْيَا مِسْكِيناً مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ ...»[2].

---

۱. «قَالَ أَبُو الصَّلْتِ: وَ لَقَدْ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْحَاقَ بْنِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ أَنَّ مُوسَى بْنَ جَعْفَرٍ علیه‌السلام كَانَ يَقُولُ لِبَنِيهِ: هَذَا أَخُوكُمْ [هَذا أَخُوكُ] عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَالِمُ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام فَسَاْلُوهُ عَنْ أَدْيَانِكُمْ وَ احْفَظُوا مَا يَقُولُ لَكُمْ؛ فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبِي جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام غَيْرَ مَرَّةٍ يَقُولُ لِي: إِنَّ عَالِمَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام لَفِي صُلْبِكَ وَ لَيْتَنِي أَدْرَكْتُهُ فَإِنَّهُ سَمِيُّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ علیه‌السلام»؛ اسحاق بن موسی بن جعفر علیه‌السلام می‌فرمود: پدرم به فرزندانش می‌فرمود: این برادر شما عحضرت علیّ بن موسی الرضا علیه‌السلام عالم آل محمد علیهم‌السلام است، مسائل خود را از وی بپرسید، و مطالب او را نگهداری کنید؛ که من از پدرم امام جعفر صادق علیه‌السلام شنیدم مکرر می‌فرمود: عالم آل محمد علیهم‌السلام در صلب تو است کاش من او را می‌دیدم، وی با امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام هم نام است. إعلام الوری، طبرسی، ج۲، ص۶۵؛ کشف الغمه، اربلی، ج۳، ص۱۱۱؛ صراط المستقیم، عاملی، ج۲، ص۱۶۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۹، ص۱۰۰.

۲. «قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا علیه‌السلام: أَفْضَلُ مَا يُقَدِّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَ مَوَالِينَا أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَ فَاقَتِهِ، وَ ذُلِّهِ وَ مَسْكَنَتِهِ، أَنْ يُغِيثَ فِي الدُّنْيَا مِسْكِيناً مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ، يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جِنَانِ اللَّهِ فَيَحْمِلُونَهُ [فَيَحْمِلُوهُ] عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ، [وَ] يَقُولُونَ: مَرْحَباً طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَابِ عَنِ الْأَبْرَارِ، وَ يَا أَيُّهَا الْمُتَعَصِّبُ لِلْأَئِمَّةِ الْأَخْيَارِ»؛ از ←

آن کلمه که عصارهٔ بحث است و واقعاً دریایی از معارف است؛ این است: افضل چیزی که در زندگی عالمی که از علم ما بهره‌مند شده، آن هم برای روز فقر و فاقه‌اش، و روز ذلّ و مسکنتش، چیست؟

«أَفْضَل» یعنی دیگر بالاتر از این گوهری نیست. اگر این کار را انجام دادی دیگر حسرت نخواهی داشت، چون از امام هشتم علیه السلام سند داری، که افضل انجام شد، آن افضل چیست؟

آن افضل این است که یک نفر از شیعیان ما را در روزگار یتیمی او که از دیدن امام زمانش محروم است، به عقائد حقّه تربیت کند و از او شبهات نواصب را دفع کند.

این روایات معجزه است. خبر داشتند چنین روزهایی پیش می‌آید. و شبهات از اهل نصب، -نواصب- القا می‌شود.

→

امام حسن عسکری علیه السلام نقل است که امام رضا علیه السلام فرمودند: بهترین توشه‌ای که شخص دانشمند دوستدار ما برای روز فقر و نیاز و ذلّت خود ذخیره می‌کند، این است که در دنیا از دوستان ناتوان ما فریادرسی نماید، و ایشان را از چنگال دشمنان خدا و رسول او نجات دهد. [در این صورت] وقتی از قبر برخیزد صفوف فرشتگانی را مشاهده کند که از محلّ قبر تا جایگاهش در بهشت برین صف کشیده‌اند، و او را با بال‌های خود بلند نموده و به عمارت مخصوصش در بهشت حمل می‌کنند و به او می‌گویند: آفرین بر تو! خوش باد تو را، ای کسی که سگ‌ها [دشمنان] را از خوبان [محبین اهل بیت علیهم السلام] دفع نمودی و از ائمهٔ اطهار علیهم السلام حمایت و طرفداری می‌نمودی [و در مورد امامان بر حق از خود غیرت فوق العاده نشان دادی]. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه السلام، ص۳۵۰؛ الاحتجاج، طبرسی، ج۱، ص۱۹: (يَقُولُونَ لَهُ: مَرْحَباً طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَاب) ج۲، ص۴۴۰: (وَ يَقُولُونَ: طُوبَى لَكَ طُوبَاكَ طُوبَاكَ)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۱: (يَقُولُونَ طُوبَاكَ طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَابِ) و ج۷، ص۲۰۸ و ص۲۲۶.

همچنین: «قال الرضا علیه السلام: أفضل ما يقدمه العالم من محبينا ليوم فقره و مسكنته أن يعين في الدنيا مسكيناً من يد ناصب عدو لله و رسوله يقوم من قبره و الملائكة صفوف إلى محل من الجنان فيحملونه على أجنحتهم و يقولون: طوباك طوباك يا دافع الكلاب عن الأبرار و يا أيها المتعصب للأئمة الأخيار». صراط المستقيم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۵۸

امام هشتم علیه‌السلام فرمود: افضل از جمیع اعمال برای یک عالم این است که یکی از این یتیمان را از این شبهات نجات بدهد، به حق هدایت کند، قلب او را در محبت ما محکم کند.

سفر شما چنین سفری است. امشب که از اینجا رفتید، سجدهٔ شکر کنید که چنین توفیق و نعمتی نصیب شما شده که به آن مناطق محروم که آن یتیمان امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه از عالم و معلّم دین محروم هستند بروید، توفیق افضل نصیب‌تان شده است، البته اگر قدر بدانید.

یکی از بزرگان، اعلام امّت، خودش برای من نقل کرد و گفت: کسی مرده بود، جنازه‌اش را برداشتند، کسی‌که چشم برزخی داشت- البته منظور خودشان بود، منتها پنهان می‌نمود، ولی ما خبر داشتیم که او چنین مقامی دارد- گفت: کسی‌که چشم برزخی داشت نگاه کرد و دید آن روح بالای تابوت می‌رود و این شعر را می‌خواند:

سالها جام جم به دست تو بود　　چون تو نشناختی کسی چه کند؟
برده بودی و نقشت آمده بود　　چون که کج باختی کسی چه کند؟

گفت: روح بالای جنازه این شعر را می‌خواند. این شعر تفسیر این آیه است: ﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾،[1] کار گذشت؛ می‌توانستیم از این عمر چه بهره‌ها ببریم! به هر جا که رفتید شب و روز را غنیمت بشمارید. اکتفا به منابر در مجالس نکنید. به مدارس بروید، بذر معارف این مذهب را در مغز آن جوان‌ها بپاشید.

شأن و مقام هدایت کنندگان

روز قیامت که می‌شود دفتر عمل کسی را به دستش می‌دهند، بعد می‌بینند مثل جبال راسخات، مثل سحاب متراکم، اعمال خیر در این دفتر، ثبت است، عرض

---

۱. «آنان را از روز حسرت که کار به پایان آمده بترسان». مریم(۱۹): ۳۹.

می‌کند: پروردگارا! من چنین کارهایی انجام ندادم، خطاب می‌رسد: تو یک نفر را هدایت کردی، او که هدایت شد، فرزندان او هم به تبع آن پدر تربیت شدند. آن فرزندان نیز اولادی پیدا کردند، در اثر هدایت آن جدّ و پدر، آنها هم به راه ما رفتند، هم در نامه عمل آنها نوشتیم، همچنین همه را در نامهٔ عمل تو نیز آوردیم.[۱] ۶•

وقتتان را بیهوده صرف نکنید، برنامه این است: «آیَةٌ مُحْکَمَةٌ، فَرِیضَةٌ عَادِلَةٌ، سُنَّةٌ قَائِمَةٌ،»[۲] کاری که باید در آن منطقه انجام دهید، سه امر است:

---

۱. «حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَمَّادِ الْحَارِثِیِّ عَنْ أَبِیهِ عَنْ أَبِی‌عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: یَجِیءُ الرَّجُلُ یَوْمَ الْقِیَامَةِ وَ لَهُ مِنَ الْحَسَنَاتِ کَالسَّحَابِ الرُّکَامِ أَوْ کَالْجِبَالِ الرَّوَاسِی فَیَقُولُ: یَا رَبِّ أَنَّی لِی هَذَا وَ لَمْ أَعْمَلْهَا فَیَقُولُ: هَذَا عِلْمُکَ الَّذِی عَلَّمْتَهُ النَّاسَ یُعْمَلُ بِهِ مِنْ بَعْدِکَ»؛ امام صادق ﷺ فرمود: رسول خدا ﷺ فرمود: مردی روز قیامت می‌آید و برایش حسنات زیادی همچون ابر متراکم (و بر هم نشسته) یا همچون کوه‌های استوار است، پس می‌گوید: پروردگارا! این حسنات از کجا برای من بوده در حالی که آنها را من انجام نداده‌ام؟! ندا می آید: این علم توست که به مردم تعلیم نمودی که بعد از تو بدان عمل کردند. بصائر الدرجات، صفار، ج۱، ص۶، ح۱۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۸.

همچنین: «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ یَقُولُ: مَنْ عَلَّمَ خَیْراً فَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ عَمِلَ بِهِ، قُلْتُ: فَإِنْ عَلَّمَهُ غَیْرَهُ یَجْرِی ذَلِکَ لَهُ؟ قَالَ: إِنْ عَلَّمَهُ النَّاسَ کُلَّهُمْ جَرَی لَهُ، قُلْتُ: فَإِنْ مَاتَ؟ قَالَ: وَ إِنْ مَاتَ.»؛ ابو بصیر گوید: از امام صادق ﷺ شنیدم که می‌فرمود: کسی‌که عمل خوب و شایسته‌ای به دیگری تعلیم دهد برای اوست مثل پاداش کسی‌که به آن عمل می‌کند. عرض کردم: اگر [کسی که از شخص اول آموخته] به دیگری بیاموزد باز همین پاداش برای او [شخص اول] هست؟ فرمود: اگر [با واسطهٔ شخصی به شخص دیگری] به همهٔ مردم بیاموزد همان ثواب برای او [شخص اول] جاری است. عرض کردم: اگرچه آن شخص تعلیم دهنده [شخص اول] بمیرد؟ فرمود: اگرچه بمیرد. بصائر الدرجات، صفار، ص۲۵؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۵: (عَلِیُّ بْنُ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَرْقِیِّ عَنْ عَلِیِّ بْنِ الْحَکَمِ عَنْ عَلِیِّ بْنِ أَبِی حَمْزَةَ عَنْ أَبِی بَصِیرٍ...)؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص۱۱۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۷: (به نقل از بصائر الدرجات).

۲. رجوع شود به مجلس اول، ص۱۶، عنوان: ارکان اربعه در تبلیغ.

کلمهٔ اول تحکیم عقائد است. شبهات اصحاب شبهه را دفع کنید، اعتقادات را به خدا، پیغمبر صلی الله علیه و آله، ائمه معصومین علیهم السلام، محکم کنید.

کلمهٔ دوم «سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»،[۱] اخلاق مردم را تهذیب کنید. روایات مواعظ بحار را برای آنها بخوانید، کلمات اهل بیت علیهم السلام همچون اکسیر است، قلوب را منقلب می‌کند.

کلمهٔ سوّمی که در هر مجلسی نباید ترک شود تعلیم احکام است، مسائل نماز، روزه، حلال، حرام باید به مردم تعلیم شود. هر منطقه‌ای که رفتید سعی کنید افراد با استعداد را شناسایی کنید، آنها را با احکام و مسائل فقه آشنا کنید که بعد از رفتن شما، خلأ وجودتان را در آن منطقه پر کند.

آن وقت اجرتان چقدر است؟ عقل مبهوت است! بیان سید الشهداء علیه السلام این است: اگر یک نفر را هدایت کنید، به هدایت آن یک نفر هر حرفی که از دهانتان خارج شده، خدا هزار هزار قصر با تمام نعم در نامهٔ عمل تو ثبت می‌کند[۲].

ختم کلام، این بیان امام هشتم علیه السلام است، فرمود: اگر کسی یک نفر از ایتام ما را در زمان غیبت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف از شرّ نواصب حفظ کند او را به راه ما هدایت کند، [يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جِنَانِ اللَّهِ فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ، يَقُولُونَ: مَرْحَباً طُوبَاكَ طُوبَاكَ[۳] يَا دَافِعَ الْكِلَابِ عَنِ الْأَبْرَارِ، وَ يَا أَيُّهَا الْمُتَعَصِّبُ لِلْأَئِمَّةِ الْأَخْيَارِ»][۴] هنگام حشرش ملائکه از کنار قبرش تا قصرش در بهشت صف می‌بندند. وقتی هم که سر از قبر درآورد روی دوشِ همین ملائک از قبرش تا قصرش به بهشت، دست به دست منتقل می‌شود، بعد آن ملائکه به او

---

۱. همان.

۲. «اجْعَلُوا لَهُ يَا مَلَائِكَتِي فِي الْجِنَانِ بِعَدَدِ كُلِّ حَرْفٍ عَلَّمَهُ أَلْفَ أَلْفِ قَصْرٍ وَ ضُمُّوا إِلَيْهَا مَا يَلِيقُ بِهَا مِنْ سَائِرِ النِّعَمِ». رجوع شود به مجلس اول، ص۱۷، پاورقی۲.

۳. «يَقُولُونَ لَهُ: مَرْحَباً طُوبَاكَ يَا دَافِعَ الْكِلَاب»: الاحتجاج، ج۱، ص۱۹. «يَقُولُونَ: طُوبَى لَكَ طُوبَاكَ طُوبَاكَ»: الاحتجاج، ج۲، ص۴۴۰. «يَقُولُونَ: طُوبَاكَ طُوبَاكَ»: صراط المستقيم، ج۳، ص۵۸.

۴. رجوع شود به ص۵۳ (همین مجلس)، پاورقی۲.

می‌گویند: «طُوبَاكَ، طُوبَاكَ». دو مرتبه: طوبی برای تو! طوبی برای تو! در مقابل خدمتی که به ایتام آل محمد ﷺ نمود، باید بی‌حساب وارد بهشت شود.

این کار شما در آن مناطق است و این هم مزد شماست.

ایجاد معرفت با ذکر فضائل اهل بیت علیهم‌السلام

اما مطلب دیگر این است که چند روز آنجا هستید؟ در این مدّت که هستید برنامه را این جور تنظیم کنید که هر شبی یکی از معصومین علیهم‌السلام را آنچنان که باید طبق روایات به مردم بشناسانید.[۵۰۷] یک شب در احوال خاتم النبیین ﷺ، یک شب در فضائل امیرالمؤمنین علیه‌السلام. یک شب در فضائل صدّیقه کبری علیهاالسلام؛ که بعد از آمدن شما، نتیجه این باشد که آن جمع، چهارده معصوم علیهم‌السلام را شناخته باشند.

افسوس که عمر گذشت، ما از این زندگی آن استفاده‌ای که باید می‌کردیم، نکردیم. وقتی به آن منطقه و قَصَبه رفتید، یک شب در معجزات، در کرامات، در فضائل، در مناقب امام دهم علیه‌السلام بحث کردید، آیا شب اول قبر امام دهم علیه‌السلام شما را رها می‌کند؟ خوشا به حال کسی‌که بفهمد و به این سفر برود و برگردد، دم جان دادن چهارده معصوم علیهم‌السلام دور بسترش باشند.

مطلب آخر: عظمت عاشورا را برای مردم بیان کنید، چه بود؟ چه شد؟ چه کرد؟

یک عدّه نافهم، بیسواد در این مردم پیدا شدند و گفتند: به سینه نزنید، زنجیر به کمر نزنید که مبادا بدنتان سرخ شود. به این بیسوادها گوش ندهید. بروید، ببینید استاد الکلّ في الکلّ عند الکلّ میرزای نائینی رحمه‌الله چه می‌گوید؟ میرزای نائینی رحمه‌الله کسی است که آزمودن فضل و اجتهاد اشخاص نزد مراجع این است که کلمات و مبانی او را در معاملات و لباس مشکوک بتوانند کاملاً درک کنند و بیان نمایند؛ چنین کسی فتوایش را ببینید، از او سؤال می‌کنند که ما در عزای سیدالشهداء علیه‌السلام عزاداری می‌کنیم، خون ریخته می‌شود! جواب این است: «هرچه خون ریخته شود مانعی ندارد، مگر

اینکه خوف بر نفس شود».[۱] میرزای نائینی، عالم دین و مذهب است چرا این کلمه را می‌گوید؟

زخم شدن چشمان امام رضا در مصیبت اباعبد الله

متن کلام امام هشتم این است؛ بحار را نگاه کن: «إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا»[۲] این بیان امام هشتم است. از شیخ طوسی تا شیخ انصاری همه باید فدای یک نفسِ امام هشتم بشوند. آن وقت چنین کسی بیانش این است که روز عاشورا کاری کرده که پلک‌های چشم ما مجروح شده است. اگر پلک چشم او مجروح شود، سینهٔ تو چیست؟

---

۱. «بسم الله الرحمن الرحيم. إلى البصرة و ما والاها: بعد السلام على إخواننا الأماجد العظام أهالي القطر البصري و رحمة الله و بركاته. قد تواردت علينا في الكرادة الشرقية برقياتكم و كتبكم المتضمّنه للسؤال عن حكم المواكب العزائية و ما يتعلق بها، و إذ رجعنا -بحمده سبحانه إلى النجف الأشرف سالمين، فها نحن نحرّر الجواب عن تلك الأسئلة ببيان مسائل:- [...] الثانية: لا إشكال في جواز اللطم بالأيدي على الخدود و الصدور حدّ الاحمرار و الاسوداد، بل يقوى جواز الضرب بالسلاسل أيضاً على الأكتاف و الظهور إلى الحد المذكور، بل و إن أدى كل من اللطم و الضرب إلى خروج دم يسير - على الأقوى -، و أما إخراج الدم من الناصية بالسيوف و القامات فالأقوى جواز ما كان ضرره مأموناً و كان من مجرد إخراج الدم من الناصية بلا صدمة على عظمها و لايتعقب عادة بخروج ما يضرّ خروجه من الدم و نحو ذلك كما يعرفه المتدرّبون العارفون بكيفية الضرب، و لو كان عند الضرب مأموناً ضرره بحسب العادة و لكن اتفق خروج الدم قدر ما يضرّ خروجه لم يكن ذلك موجباً لحرمته و يكون كمن توضأ أو اغتسل أو صام آمناً من ضرره ثم تبين تضرره منه، لكن الأولى بل الأحوط أن لايقتحمه غير العارفين المتدربين و لاسيما الشبان الذين لايبالون بما يوردون على أنفسهم لعظم المصيبة و امتلاء قلوبهم من المحبة الحسينية - ثبتهم الله بالقول الثابت في الحياة الدنيا و في الآخرة -». الفتاوى للميرزا محمد حسين الغروى النائينى، ج۳، ص۵۷۵-۵۷۵.

۲. «قَالَ الرِّضَا: إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا وَ هُتِكَ فِيهِ حُرْمَتُنَا وَ سُبِيَ فِيهِ ذَرَارِيُّنَا وَ نِسَاؤُنَا وَ أُضْرِمَتِ النِّيرَانُ فِي مَضَارِبِنَا وَ انْتُهِبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقَلِنَا وَ لَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ حُرْمَةٌ فِي أَمْرِنَا **إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا وَ أَسْبَلَ دُمُوعَنَا** وَ أَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ ←

گریهٔ همهٔ مخلوقات در روز عاشورا

شیخ صدوق﵀ در من لا یحضر در اصحّ احادیث از حجّت خدا نقل می‌کند که روز عاشورا: «بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ»[۱] هفت آسمان، هفت طبقهٔ زمین «وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ»، آنچه در آنها بود و آنچه بین آنها بود، همه برای سر بریدهٔ او گریه کردند. روز عاشورا چنین روزی است.

→

وَ بَلَاءٍ وَ أَوْرَثْتَنَا [يَا أَرْضَ كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ أَوْرَثْتِنَا] الْكَرْبَ [وَ] الْبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الِانْقِضَاءِ فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ﵇ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ ثُمَّ قَالَ﵇: كَانَ أَبِي﵇ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكاً وَ كَانَتِ الْكِئَابَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمْضِيَ مِنْهُ عَشَرَةُ أَيَّامٍ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ وَ يَقُولُ: هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ﵇.» امام رضا﵇ فرمود: محرم ماهی بود که اهل جاهلیت نبرد را در آن حرام می‌دانستند و خون ما را در آن حلال شمردند و حرمت ما را هتک کردند و ذراری و زنان ما را اسیر کردند و آتش به خیمه‌های ما زدند و آنچه در آن بود چپاول کردند و در امر ما رعایتی از رسول خداﷺ نکردند. روز شهادت امام حسین﵇ چشم ما را زخم کرد و اشک ما را روان ساخت و عزیز ما را در زمین کربلا خوار کرد و ما را به گرفتاری و بلا دچار ساخت. تا روز قیامت بر مانند امام حسین﵇ باید گریست. این گریه گناهان بزرگ را بریزد. سپس فرمود: وقتی محرم می‌شد لبهای پدرم خنده نداشت و اندوه بر او غالب بود تا روز دهم. روز دهم روز مصیبت و حزن و گریه‌اش بود و می‌فرمود: در این روز امام حسین﵇ کشته شد. امالی، شیخ صدوق، ص۱۹۰؛ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۶۹؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص۲۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۸۴.

۱. قَالَ الصَّادِقُ﵇: «إِذَا أَتَيْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ﵇ فَاغْتَسِلْ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ... ثُمَّ قُلْ: ... أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى». من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۲، ص۵۹۵.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس سوم ص۹۳، پاورقی۲.

سند: شیخ صدوق﵀ این روایت را از حسن بن راشد از حسین بن ثویر از امام صادق﵇ نقل می‌کند و در مشیخه در بیان طریق خود به حسن بن راشد چنین می‌گوید: «ما كان فيه عن الحسن بن راشد فقد رويته عن أبي- رضي اللّه عنه- عن سعد بن عبد اللّه؛ و أحمد بن محمّد بن عيسى؛ و إبراهيم بن هاشم ←

چه روزی است؟ چه شده؟ چه واقعه‌ای اتفاق افتاد؟ یک کلمه بس است، آن کلمه این است: مردم مدینه همه بی‌خبر، یک وقت عصر روز دهم محرم صدای شیون از حرم پیغمبر ﷺ شنیده شد. همهٔ مردم مدینه در خانهٔ امّ سلمه ریختند. نصّ قرآن این است: ﴿وَ أَزْواجُهُ أُمَّهاتُهُمْ﴾ [1]، او امّ المؤمنین است. مردم ریختند، چه حادثه‌ای اتفاق افتاده؟ کسی حقّ آمدن در آن خانه را ندارد. این بود که رفتند پسر عموی پیغمبر ﷺ را آوردند،او داخل شد و پرسید: چه خبر است؟ چه حادثه‌ای رخ داده؟ امّ سلمه گفت: الآن خوابیده بودم، در عالم رؤیا دیدم پیغمبر ﷺ سر برهنه، پا برهنه، غبار آلوده ،یک شیشه خون در دست گرفته، گفتم: یا رسول الله ﷺ! هرگز شما را به این حال ندیده‌ام! فرمود: امّ سلمه! الآن از کنار مقتل حسینم می‌آیم، خدا مرا با این شیشه فرستاد که خون گلوی او را بگیرم، پرسیدم: یا رسول الله ﷺ، کجا می‌بری؟ فرمود: به عرش. [2] ۸.

→

جمیعا عن القاسم بن یحیی عن جدّه الحسن بن راشد. و رویته عن محمّد بن علیّ ماجیلویه- رضی اللّه عنه- عن علیّ بن إبراهیم بن هاشم، عن أبیه، عن القاسم بن یحیی، عن جدّه الحسن بن راشد». من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج٤، ص٤٨٤.

۱. ﴿النَّبِيُّ أَوْلَى بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ أُولُو الْأَرْحَامِ بَعْضُهُمْ أَوْلَى بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا إِلَىٰ أَوْلِيَائِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا﴾ پیامبر ﷺ نسبت به مؤمنان از خودشان اولی و سزاوارتر است، و همسرانش [در حرمت ازدواج به منزلهٔ] مادران آنانند، و بر طبق کتاب خدا دارندگان قرابت نسبی [در میراث بردنِ] از یکدیگر از مؤمنان و مهاجران [که پیش از این بر پایهٔ ایمان و هجرت میراث می بردند] سزاوارترند، مگر اینکه بخواهید [در وصیت کردن به پرداخت ارث] دربارهٔ دوستانتان احسان کنید که این امری ثبت شده در کتاب [خدا] است. الاحزاب(۳۳):٦.

۲. «أَخْبَرَنَا ابْنُ خُشَيْش، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَخْلَدٍ الْجُعْفِيُّ مِنْ أَصْلِ كِتَابِهِ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَزْدِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنِي غَوْثُ بْنُ مُبَارَكٍ الْخَثْعَمِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُوبْنُ ثَابِتٍ، عَنْ أَبِيهِ أَبِي الْمِقْدَامِ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخاً عَظِيماً عَالِياً مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ ﷺ، فَخَرَجْتُ يَتَوَجَّهُ بِي قَائِدِي إِلَى مَنْزِلِهَا، وَ أَقْبَلَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ إِلَيْهَا الرِّجَالُ وَ النِّسَاءُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا قُلْتُ: يَا أُمَّ ←

→ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بَالُكِ تَصْرُخِينَ وَ تُغَوِّثِينَ فَلَمْ تُجِبْنِي؟ وَ أَقْبَلَتْ عَلَى النِّسْوَةِ الْهَاشِمِيَّاتِ وَ قَالَتْ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنَنِي وَ ابْكِينَ مَعِي، فَقَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سَيِّدُكُنَّ وَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ وَ اللَّهِ قُتِلَ سِبْطُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ رَيْحَانَتُهُ الْحُسَيْنُ ؑ. فَقِيلَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتِ ذَلِكِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي الْمَنَامِ السَّاعَةَ شَعِثاً مَذْعُوراً، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ ؑ الْيَوْمَ فَدَفَنْتُهُمْ، وَ السَّاعَةَ فَرَغْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ. قَالَتْ: فَقُمْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَ أَنَا لَا أَكَادُ أَنْ أَعْقِلَ، فَنَظَرْتُ فَإِذَا بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ ؑ الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَئِيلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: إِذَا صَارَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَماً فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ، وَ أَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ ﷺ، فَقَالَ: اجْعَلِي هَذِهِ التُّرْبَةَ فِي زُجَاجَةٍ- أَوْ قَالَ: فِي قَارُورَةٍ- وَ لْتَكُنْ عِنْدَكِ، فَإِذَا صَارَتْ دَماً عَبِيطاً فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ؑ، فَرَأَيْتُ الْقَارُورَةَ الآنَ وَ قَدْ صَارَتْ دَماً عَبِيطاً تَفُورُ. قَالَ: وَ أَخَذَتْ أُمُّ سَلَمَةَ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ فَلَطَخَتْ بِهِ وَجْهَهَا، وَ جَعَلَتْ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَأْتَماً وَ مَنَاحَةً عَلَى الْحُسَيْنِ ؑ، فَجَاءَتِ الرُّكْبَانُ بِخَبَرِهِ، وَ أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ. قَالَ عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ: قَالَ أَبِي: فَدَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ ؑ مَنْزِلَهُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، وَ ذَكَرْتُ لَهُ رِوَايَةَ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ هَذَا الْحَدِيثَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ، فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ ؑ: حَدَّثَنِيهِ عُمَرُ بْنُ أَبِي سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّهِ أُمِّ سَلَمَةَ. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فِي رِوَايَةِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ عَنْهُ قَالَ: فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ فِي مَنَامِي أَغْبَرَ أَشْعَثَ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ، فَقَالَ لِي: أَ لَمْ تَعْلَمِي أَنِّي فَرَغْتُ مِنْ دَفْنِ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ؟» ابن عباس گوید: در آن بین که من در منزلم خواب بودم ناگاه صدای فریادی عظیم و بلند از خانهٔ امّ سلمه همسر پیامبر خدا ﷺ شنیدم. من خارج شدم و راهبر [و عصاکش] من مرا به سوی منزل امّ سلمه برد، مرد و زن اهل مدینه هم به سوی خانه‌اش روی آوردند. وقتی من به ام سلمه رسیدم گفتم: ای امّ المؤمنین! تو را چه شده که فریاد می‌زنی و استغاثه می‌کنی!؟ او جواب مرا نگفت، متوجه زنان بنی هاشم شد و گفت: ای دختران عبد المطلب! مرا یاری کنید و همراه من گریه کنید، به خدا قسم آقای شما و سرور جوانان اهل بهشت کشته شده است. به خدا قسم سبط و ریحانهٔ پیامبر خدا، امام حسین ؑ کشته شده است. به او گفتند: ای امّ المؤمنین! تو از کجا این خبر را فهمیدی؟ فرمود: اکنون پیغمبر خدا ﷺ را در خواب دیدم که ژولیده مو و مضطرب بود. از آن حضرت سؤال کردم: این چه حالی است؟ فرمود: امروز پسرم حسین و اهل بیتش ؑ کشته شدند. من آنان را دفن کردم و الآن از دفنشان فراغت یافتم. امّ سلمه می‌گوید: من - از خواب- برخاستم و با حالتی مجنون‌وار داخل خانه شدم و دیدم تربت امام حسین ؑ را که جبرئیل از کربلا آورد و گفت: هر وقت این تربت به خون تبدیل شد «بدان که» پسرت کشته شده است، آن تربت را پیامبر اسلام ﷺ به من داد و فرمود: این تربت را در میان شیشه‌ای بگذار و نزد خود نگاه‌دار، هنگامی که به خون تازه تبدیل شد امام حسین ؑ شهید شده است. اکنون من آن شیشه را دیدم که خون تازه از آن می‌جوشد! امّ سلمه از آن خون برداشت و صورتش را به آن آغشته کرد، و آن روز را ←

از بیان امام ششم علیه‌السلام معلوم می‌شود: آن قائمه‌ای که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آن شیشهٔ خون را آنجا گذاشته، تا قیامت می‌لرزد![1]

سفارش به قرائت قرآن و سورهٔ توحید

یک مطلب دیگر را هم غفلت نکنید، هم خودتان و هم هر جا که رفتید به مردم سفارش کنید که: باسوادها قرآن را هر روز بخوانند به قدری که می‌توانند، و به خود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه هدیه کنند، و آنان که توانایی قرائت قرآن را ندارند، سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد﴾[2] را بخوانند. ۹۰ کسانی‌که بین هر دو جمع کنند، نورٌ علی نور است و کسی‌که این عمل را انجام دهد با خود آن حضرت است،[3] کسی هم که با امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بود با تمام انبیاء و ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام است.

→

روز ماتم و نوحه بر امام حسین علیه‌السلام قرار داد. پس سواران خبر امام حسین علیه‌السلام را آوردند و اینکه آن حضرت در همان روز به شهادت رسیده است. عمرو بن ثابت گوید: پدرم گفت: من بر امام باقر علیه‌السلام در منزلش وارد شدم و از او دربارهٔ این حدیث پرسیدم و روایت سعید بن جبیر از عبداللّه بن عباس را برایش ذکر کردم، پس امام باقر علیه‌السلام فرمود: عمر بن ابی سلمه این حدیث را از مادرش ام سلمه برایم نقل کرد و ابن عباس در روایت سعید ابن جبیر از او می‌گوید: من شب بعد، پیغمبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در عالم خواب دیدم که غبار آلود و ژولیده مو بود، وقتی از این حالت جویا شدم فرمود: آیا نمی‌دانی اکنون از دفن امام حسین علیه‌السلام و یارانش فراغت یافتم؟ امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۳۱؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

۱. اشاره به فراز: «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ».
رجوع شود به ص۶۰، پاورقی۱.

۲. «بگو: خداوند، یکتا و یگانه است». الاخلاص(۱۱۲):۱.

۳. علی بن مغیره گوید: به امام کاظم علیه‌السلام عرض کردم: «إِنَّ أَبِي سَأَلَ جَدَّكَ عَنْ خَتْمِ الْقُرْآنِ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ، فَقَالَ لَهُ جَدُّكَ: كُلَّ لَيْلَةٍ، فَقَالَ لَهُ: فِي شَهْرِ رَمَضَانَ؟ فَقَالَ لَهُ جَدُّكَ: فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: نَعَمْ مَا اسْتَطَعْتُ فَكَانَ أَبِي يَخْتِمُهُ أَرْبَعِينَ خَتْمَةً فِي شَهْرِ رَمَضَانَ ثُمَّ خَتَمْتُهُ بَعْدَ أَبِي فَرُبَّمَا زِدْتُ وَ رُبَّمَا نَقَصْتُ عَلَى قَدْرِ فَرَاغِي وَ شُغْلِي وَ نَشَاطِي وَ كَسَلِي، فَإِذَا كَانَ فِي يَوْمِ الْفِطْرِ جَعَلْتُ لِرَسُولِ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله خَتْمَةً وَ ←

اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ عَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَكِّنَهُ فِيهَا طَوِيلا.

اللَّهُمَّ أَصْلِحْ كُلَّ فَاسِدٍ مِنْ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ.

لِعَلِيٍّ عليه السلام أُخْرَى وَ لِفَاطِمَةَ عليها السلام أُخْرَى ثُمَّ لِلْأَئِمَّةِ عليهم السلام حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَيْكَ فَصَيَّرْتُ لَكَ وَاحِدَةً مُنْذُ صِرْتُ فِي هَذَا الْحَالِ فَأَيُّ شَيْءٍ لِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: لَكَ بِذَلِكَ أَنْ تَكُونَ مَعَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قُلْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ فَلِي بِذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، ثَلَاثَ مَرَّاتٍ.» که پدر من از جد شما پرسیده از ختم قرآن در هر شب؟ و جد شما فرموده بود: هر شب، و به او عرض کرده بود: در ماه رمضان؟جد شما فرموده بود: در ماه رمضان، پدرم به او عرض کرده بود: آری هر چه توانائی داشته باشم می‌خوانم و پدرم چنین بود که چهل بار قرآن را در ماه رمضان ختم می‌کرد و من نیز پس از پدرم (به همین اندازه‌ها) ختم می‌کنم گاهی بیشتر و گاهی کمتر به اندازهٔ فراغت و شغلم و به اندازهٔ نشاط و کسالتم، و چون روز عید فطر شود یک ختم آن را به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه می‌کنم، و یکی را هدیهٔ حضرت علی علیه السلام و یکی را هدیه به حضرت فاطمه علیها السلام و همچنین برای هر یک از ائمه علیهم السلام تا برسد به شما که برای هر یک یکی هدیه کنم و تا به این حال رسیده‌ام چنین کرده‌ام، برای من در برابر این عمل چه پاداشی هست؟ فرمود: پاداشت این است که روز قیامت با ایشان باشی، گفتم: اللَّه اکبر! این است پاداش من؟ سه بار فرمود: آری. کافی، کلینی، ج۲، ص۶۱۸؛ مقنعه، شیخ مفید، ص۳۱۲؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۱، ص۲۳۱؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۶، ص۲۱۸.

پی‌نوشت

۱. امام سجّاد علیه السلام خطاب به عبید الله فرزند قمر بنی هاشم علیه السلام فرمودند: «لَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ علیه السلام؛ ازْدَلَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلٌّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ بِدَمِهِ وَ هُوَ بِاللَّهِ يُذَكِّرُهُمْ فَلَا يَتَّعِظُونَ حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْياً وَ ظُلْماً وَ عُدْوَاناً»؛ هیچ روزی چون روز امام حسین علیه السلام نیست؛ سی هزار مرد که خود را از این امّت می‌دانستند دور او را گرفتند و هر کدام به کشتن او به خدا تقرب می‌جست (برای رضای خدا و تقرب به خدا) در حالی که سیدالشهدا علیه السلام خدا را به آنها یادآور می‌شد ولی پند نمی‌گرفتند تا اینکه او را از روی ظلم و عدوان کشتند. مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف ازدی، ص۱۷۶؛ امالی، شیخ صدوق، ص۵۴۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۲، ص۲۷۴.

۲. فرازی از زیارت اربعین سید الشهدا علیه السلام: «السَّلَامُ عَلَى وَلِيِّ اللَّهِ وَ حَبِيبِهِ السَّلَامُ عَلَى خَلِيلِ اللَّهِ وَ نَجِيبِهِ السَّلَامُ عَلَى صَفِيِّ اللَّهِ وَ ابْنِ صَفِيِّهِ السَّلَامُ عَلَى الْحُسَيْنِ الْمَظْلُومِ الشَّهِيدِ السَّلَام... وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَة». مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۸۸؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۱۱۳؛ مزار، مشهدی، ص۵۱۴- ۵۱۵؛ اقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۱۰۱ - ۱۰۲؛ مصباح، کفعمی، ص۴۸۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۳۱.

۳. امام حسن عسکری علیه السلام روایت نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد یتیم فرمود: «حَثَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى بِرِّ الْيَتَامَى لِانْقِطَاعِهِمْ عَنْ آبَائِهِمْ. فَمَنْ صَانَهُمْ صَانَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ أَكْرَمَهُمْ أَكْرَمَهُ اللَّهُ، وَ مَنْ مَسَحَ يَدَهُ بِرَأْسِ يَتِيمٍ رِفْقاً بِهِ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ فِي الْجَنَّةِ بِكُلِّ شَعْرَةٍ مَرَّتْ تَحْتَ يَدِهِ قَصْراً أَوْسَعَ مِنَ الدُّنْيَا بِمَا فِيهَا وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِي الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ، وَ هُمْ فِيهَا خَالِدُون.» خداوند عز و جل بر نیکی کردن به یتیمان تشویق و ترغیب نموده چون آنها پدر ندارند. و هر که آنها را نگه بدارد خدا او را نگه بدارد، و هر که آنها را گرامی دارد خدا او را گرامی بدارد، و هر کس از روی مهربانی دست بر سر یتیمی کشد خدا در بهشت به هر تار مو که از زیر دستش گذرد قصری به او دهد پهناورتر از دنیا و هر چه در آنست که دارا است هرچه دل خواهد و چشم لذت برد، و آنان در آن جاویدانند. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص۳۲۸؛ تفسیر برهان، بحرانی، ج۱، ص۲۶۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص۱۲.

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: مَا مِنْ عَبْدٍ [مُؤمِنٍ] مَسَحَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ رَحْمَةً لَهُ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُوراً يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» امام صادق علیه السلام فرمود: بنده مؤمنی نیست که بر سر یتیمی از روی ترحّم و دلسوزی دست کشد مگر اینکه خداوند در ظلمات روز قیامت به عدد هر موی آن یتیم نوری به او عطا فرماید. من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۱، ص۱۸۸؛ ثواب الاعمال، شیخ صدوق،

ص۱۹۹؛ المقنع، شیخ صدوق، ص۷۱؛ مکارم الاخلاق، طبرسی، ص٤٤٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷۲، ص٤؛ و..

٤. امام باقر﵇ به سلمة بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمودند: «شَرِّقَا وَ غَرِّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْماً صَحِيحاً إِلَّا شَيْئاً يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ»؛ به مشرق روید و به مغرب روید، علم صحیحی جز آنچه از ما خانواده تراوش کند، پیدا نمی‌کنید. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۳۰؛ کافی، کلینی، ج۱، ص۳۹۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۹۲.

همچنین: «حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ مَعْرُوفٍ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عِيسَى عَنْ رِبْعِيٍّ عَنْ فُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَاجَعْفَرٍ﵇ يَقُولُ: كُلَّمَا لَمْ يَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْبَيْتِ فَهُوَ بَاطِلٌ [فَهُوَ وَبَالٌ].» امام باقر﵇ فرمودند: هر چیزی (علمی) که از این خانه (بیت محمّد و آل محمّد﵈) بیرون نیامده باطل است. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۵۳۱؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۳۱:(به این عبارت:)؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۹٤.

۵. فضیلت کفیل ایتام آل محمد﵈ بر عابد

از امام جواد﵇ روایت شده که ایشان فرمودند: «إِنَّ مَنْ تَكَفَّلَ بِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ﵈ الْمُنْقَطِعِينَ عَنْ إِمَامِهِمْ، **الْمُتَحَيِّرِينَ فِي جَهْلِهِمْ، الْأُسَرَاءِ فِي أَيْدِي شَيَاطِينِهِمْ، وَ فِي أَيْدِي النَّوَاصِبِ مِنْ أَعْدَائِنَا**، فَاسْتَنْقَذَهُمْ مِنْهُمْ، وَ أَخْرَجَهُمْ مِنْ حَيْرَتِهِمْ، وَ قَهَرَ الشَّيَاطِينَ بِرَدِّ وَسَاوِسِهِمْ وَ قَهَرَ النَّاصِبِينَ بِحُجَجِ رَبِّهِمْ، وَ دَلِيلِ أَئِمَّتِهِمْ، لَيُفَضَّلُونَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى عَلَى الْعَابِدِ بِأَفْضَلِ الْمَوَاقِعِ بِأَكْثَرَ مِنْ فَضْلِ السَّمَاءِ عَلَى الْأَرْضِ، وَ الْعَرْشِ وَ الْكُرْسِيِّ وَ الْحُجُبِ [عَلَى السَّمَاءِ] وَ فَضْلُهُمْ عَلَى هَذَا الْعَابِدِ كَفَضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى أَخْفَى كَوْكَبٍ فِي السَّمَاءِ»؛ به درستی هر که سرپرستی یتیمان آل محمّد﵈- همان ها که از امامشان دور افتاده و در حیرت جهل غوطه‌ور و در دستان دشمنان ناصبی ما اسیرند- را بر عهده گیرد و ایشان را نجات داده و از سرگردانی برهاند، و شیاطین را با دفع وسوسه‌هایشان مغلوب سازد، و بر ناصبیان [دشمنان اهل بیت﵈] توسّط حجّت‌های پروردگار و دلائل امامانشان﵈ چیره شود، مقام و منزلتش نزد خداوند به بهترین وجهی بر شخص عابد برتری و فضیلت یابد، فضیلتی به مراتب بالاتر از فضل آسمان بر زمین و عرش و کرسی و پرده‌های آسمان، و برتری این جماعت بر گروه عابدان همچون فضیلتی است که ماه شب بدر [ماه کامل] بر کم‌سوترین ستارهٔ آسمان دارد. تفسیر منسوب به امام عسکری﵇، صص٣٤٤؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۹؛ الیقین، سید بن طاووس، ص۹؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص۱۱۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص٦.

فضیلت کفیل ایتام آل محمد﵈ بالاتر از هزار هزار جهاد با دشمنان

امام صادق﵇ فرمودند: «عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا مُرَابِطُونَ فِي الثَّغْرِ الَّذِي يَلِي إِبْلِيسُ وَ عَفَارِيتُهُ، يَمْنَعُونَهُمْ عَنِ الْخُرُوجِ عَلَى ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا، وَ عَنْ أَنْ يَتَسَلَّطَ عَلَيْهِمْ إِبْلِيسُ وَ شِيعَتُهُ النَّوَاصِبُ. أَلَا فَمَنِ انْتَصَبَ لِذَلِكَ

مِنْ شِيعَتِنَا كَانَ أَفْضَلَ مِمَّنْ جَاهَدَ الرُّومَ وَ التُّرْكَ وَ الْخَزَرَ أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ، لِأَنَّهُ يَدْفَعُ عَنْ أَدْيَانِ مُحِبِّينَا، وَ ذَلِكَ يَدْفَعُ عَنْ أَبْدَانِهِمْ»؛ عالمان شیعهٔ ما محافظان‌اند در مرزی که در سوی دیگر آن ابلیس و دار و دسته‌اش هستند. اینان مانع از شیاطین می‌شوند که به ضعفای شیعیان ما حمله کنند، و مانع از اینکه ابلیس و پیروان ناصبی‌اش بر آنان مسلّط شوند، پس بدانید هر که این گونه در مقام دفاع از شیعیان ما برآید هزار هزار برابر مرتبه‌اش از شخص جهاد کننده با روم و ترک و خزَر بیشتر است، زیرا آنها [علما] از دین محبین ما و ایشان [مجاهدین] از جسم آنان دفاع می‌کنند. تفسیر منسوب به امام عسکری علیه‌السلام، ص۳۴۳؛ احتجاج، طبرسی، ج۱، ص۸ و ج۲، ص۱۵۵؛ الیقین، سید بن طاووس، ص۸؛ صراط المستقیم، عاملی، ج۳، ص۵۵؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۱، ص۱۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۵.

متکفل ایتام آل محمد علیهم‌السلام؛ افضل مردم نزد خداوند

امام سجاد علیه‌السلام فرمودند: «لَوْلَا مَنْ يَبْقَى بَعْدَ غَيْبَةِ قَائِمِكُمْ عليه‌السلام مِنَ الْعُلَمَاءِ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ وَ الدَّالِّينَ عَلَيْهِ، وَ الذَّابِّينَ عَنْ دِينِهِ بِحُجَجِ اللَّهِ، وَ الْمُنْقِذِينَ لِضُعَفَاءِ عِبَادِ اللَّهِ مِنْ شِبَاكِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَتِهِ، وَ مِنْ فِخَاخِ النَّوَاصِبِ لَمَا بَقِيَ أَحَدٌ إِلَّا ارْتَدَّ عَنْ دِينِ اللَّهِ، وَ لَكِنَّهُمُ الَّذِينَ يُمْسِكُونَ أَزِمَّةَ قُلُوبِ ضُعَفَاءِ الشِّيعَةِ كَمَا يُمْسِكُ صَاحِبُ السَّفِينَةِ سُكَّانَهَا أُولَئِكَ هُمُ الْأَفْضَلُونَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ»؛ اگر بعد از غیبت قائم ما (امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) نبودند علمایی که دعوت‌کننده‌اند به سوی او و دلالت‌کننده و راهنمایانانند بر او، و دفاع کننده از دین او به حجت‌های خدا و نجات دهندهٔ بندگان ضعیف و ناتوان خدا از دامهای شیطان و دار و دستهٔ او از تله‌های دشمنان و نواصب هستند هر آینه کسی باقی نمی‌ماند مگر آنکه از دین خدا خارج می‌شد و لیکن علما کسانی هستند که مهار دلهای ضعیفان و ناتوانان شیعه را (از گمراه شدن) نگاه می‌دارند چنانکه ناخدا، سکّان کشتی را نگاه می‌دارد، آنان کسانی هستند که نزد خدای متعال برترند. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه‌السلام، ص۳۴۵؛ احتجاج، طبرسی، ج۱، ص۹ و ج۲، ص۲۶۰؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۵۶؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۱، ص۱۹؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۳۲۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۶.

تلقین خداوند به هنگام مرگ برای متکفل ایتام آل محمد علیهم‌السلام

از امام عسکری علیه‌السلام نقل است که امیر المؤمنین علیه‌السلام فرمودند: «مَنْ قَوَّى مِسْكِيناً فِي دِينِهِ، ضَعِيفاً فِي مَعْرِفَتِهِ عَلَى نَاصِبٍ مُخَالِفٍ فَأَفْحَمَهُ لَقَّنَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ يُدْلَى فِي قَبْرِهِ أَنْ يَقُولَ: اللَّهُ رَبِّي، وَ مُحَمَّدٌ صلی‌الله‌علیه‌وآله نَبِيِّي، وَ عَلِيٌّ علیه‌السلام وَلِيِّي، وَ الْكَعْبَةُ قِبْلَتِي، وَ الْقُرْآنُ بَهْجَتِي وَ عُدَّتِي وَ الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَانِي. فَيَقُولُ اللَّهُ: أَدْلَيْتَ بِالْحُجَّةِ، فَوَجَبَتْ لَكَ أَعَالِي دَرَجَاتِ الْجَنَّةِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ يَتَحَوَّلُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ أَنْزَهَ رِيَاضِ الْجَنَّةِ.»؛ هر کس بنده‌ای که نسبت به امور دینی بی‌بضاعت و در معارف ضعیف است را تقویت نموده و در برابر دشمن مجهز و غالب نماید، روزی که در قبرش قرار داده می‌شود خداوند این کلمات را به او تلقین فرماید:

اللّه پروردگار من، و حضرت محمّد ﷺ پیامبرم، و حضرت علی ؑ ولیّ من، و کعبه، قبله‌ام، و قرآن مایهٔ سرور و ذخیرهٔ من است، و اهل ایمان برادران من هستند. آنگاه از جانب خداوند خطاب می‌رسد: سخن حقّ را اظهار کردی و اعتقاد صحیحت را بیان نمودی، پس مقام و منازل رفیع بهشت را برایت واجب نمودم. در این حال قبر او تبدیل به خوش منظره‌ترین باغ‌های بهشت می‌گردد. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ؑ، ص۳٤٦؛ احتجاج، طبرسی، ج۱، ص۱۰؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۵۷؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۲٦٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۷ و ج٦، ص۲۲۸.

متکفل ایتام آل محمد ؑ، بالاتر از هزار هزار عابد

امام کاظم ؑ فرمود: «فَقِيهٌ وَاحِدٌ يُنْقِذُ يَتِيماً مِنْ أَيْتَامِنَا الْمُنْقَطِعِينَ عَنَّا وَ عَنْ مُشَاهَدَتِنَا بِتَعْلِيمِ مَا هُوَ مُحْتَاجٌ إِلَيْهِ، أَشَدُّ عَلَى إِبْلِيسَ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.لِأَنَّ الْعَابِدَ هَمُّهُ ذَاتُ نَفْسِهِ فَقَطْ، وَ هَذَا هَمُّهُ مَعَ ذَاتِ نَفْسِهِ ذَاتُ عِبَادِ اللَّهِ وَ إِمَائِهِ لِيُنْقِذَهُمْ مِنْ يَدِ إِبْلِيسَ وَ مَرَدَتِهِ. وَ لِذَلِكَ هُوَ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَلْفِ أَلْفِ عَابِدٍ وَ أَلْفِ أَلْفِ عَابِدَةٍ»؛ فقیهی که در پی نجات یتیمی از ایتام ما که نه ما را دیده و نه به ما دسترسی دارد برآید، و مسائل مورد نیازش را به او تعلیم دهد، [تحمّل این یک فقیه] بر ابلیس سخت‌تر از هزار عابد است، زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می‌کند، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا است، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار مرد عابد و هزار هزار زن عابده برتر است. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری ؑ، ص۳۴۳؛ احتجاج، طبرسی، ج۱، ص۸ و ج۲، ص۱۷۰؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص۵٦؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۱، ص۱۸؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص۱۱۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۵.

جایگاه متکفل ایتام آل محمد ؑ در بهشت

«وَ قَالَ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ ؑ: مَنْ كَانَ هَمُّهُ فِي كَسْرِ النَّوَاصِبِ عَنِ الْمَسَاكِينِ الْمُوَالِينَ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ يَكْسِرُهُمْ عَنْهُمْ، وَ يَكْشِفُ عَنْ مَخَازِيهِمْ وَ يُبَيِّنُ عَوْرَاتِهِمْ وَ يُفَخِّمُ أَمْرَ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ ﷺ، جَعَلَ اللَّهُ هِمَّةَ أَمْلَاكِ الْجِنَانِ فِي بِنَاءِ قُصُورِهِ وَ دُورِهِ، يَسْتَعْمِلُ بِكُلِّ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفِ حُجَجِهِ عَلَى أَعْدَاءِ اللَّهِ أَكْثَرَ مِنْ [عَدَدِ] أَهْلِ الدُّنْيَا أَمْلَاكاً، قُوَّةُ كُلِّ وَاحِدٍ تَفْضُلُ عَنْ حَمْلِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ، فَكَمْ مِنْ بِنَاءٍ وَ كَمْ مِنْ [نِعْمَةٍ، وَ كَمْ مِنْ] قُصُورٍ لَا يَعْرِفُ قَدْرَهَا إِلَّا رَبُّ الْعَالَمِينَ» امام صادق ؑ فرمود: هرکس تمام کوشش و تلاشش این باشد که شرّ مخالفین را از سر دوستان بیچارهٔ ما کوتاه کند و رسوایی‌ها و نقاط ضعفشان را کشف نماید و زشتی‌ها و اسرار پوشیده‌شان را آشکار گرداند و امر (رسالت) پیامبر خدا ﷺ و (ولایت) اهل بیتش ؑ را بزرگ بدارد؛ خداوند همت فرشتگان بهشت را در ساختن قصرها و عمارت‌های او قرار می‌دهد و به عدد هر حرفی که با دشمنان خدا احتجاج می‌کند جمعی از فرشتگان مقتدر و توانا در ساختن قصرهایش کار و فعالیّت می‌کنند؛ فرشتگانی که نیرو و قدرت هریک از آنها از بار آسمانها و

زمین‌ها زیادتر است! و چه مقدار عمارت و قصرها که مقدارش جز پروردگار جهانیان نمی‌داند. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ص۳۴۹ - ۳۵۰؛ الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۱۲؛ الیقین، سید بن طاووس، ص۹؛ الصراط المستقیم، عاملی نباطی بیاضی، ج۳، ص۵۸ (با اختلاف کم)؛ بحار الأنوار، علّامه مجلسی، ج۲، ص۱۰ و ج۸، ص۱۸۰.

نجات دادن مؤمن در بند ناصبی افضل از اسیر درمانده در دست کفار

«وَ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ لِرَجُلٍ: أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ: صَدِيقٌ كُلَّمَا رَآكَ أَعْطَاكَ بَدْرَةَ دَنَانِيرَ أَوْ صَدِيقٌ كُلَّمَا رَآكَ بَصَّرَكَ بِمَصِيدَةٍ مِنْ مَصَائِدِ الشَّيَاطِينِ وَ عَرَّفَكَ مَا تُبْطِلُ بِهِ كَيْدَهُمْ وَ تَخْرِقُ [بِهِ] شَبَكَتَهُمْ وَ تَقْطَعُ حَبَائِلَهُمْ؟ قَالَ: بَلْ صَدِيقٌ كُلَّمَا رَآنِي عَلَّمَنِي كَيْفَ أَخْزِي الشَّيْطَانَ عَنْ نَفْسِي وَ أَدْفَعُ عَنِّي بَلَاءَهُ، قَالَ ﷺ: فَأَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ: اسْتِنْقَاذُكَ أَسِيراً مِسْكِيناً مِنْ أَيْدِي الْكَافِرِينَ أَوْ اسْتِنْقَاذُكَ أَسِيراً مِسْكِيناً مِنْ أَيْدِي النَّاصِبِينَ؟ قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، سَلِ اللَّهَ أَنْ يُوَفِّقَنِي لِلصَّوَابِ فِي الْجَوَابِ، قَالَ ﷺ: اللَّهُمَّ وَفِّقْهُ، قَالَ: بَلِ اسْتِنْقَاذِيَ الْمِسْكِينَ الْأَسِيرَ مِنْ يَدِ النَّاصِبِ فَإِنَّهُ تَوْفِيرُ الْجَنَّةِ عَلَيْهِ وَ إِنْقَاذُهُ مِنَ النَّارِ، وَ ذَلِكَ تَوْفِيرُ الرَّوْحِ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا وَ دَفْعُ الظُّلْمِ عَنْهُ فِيهَا وَ اللَّهُ يُعَوِّضُ هَذَا الْمَظْلُومَ بِأَضْعَافِ مَا لَحِقَهُ مِنَ الظُّلْمِ وَ يَنْتَقِمُ مِنَ الظَّالِمِ بِمَا هُوَ عَادِلٌ بِحُكْمِهِ، قَالَ ﷺ: وُفِّقْتَ لِلَّهِ أَبُوكَ! أَخَذْتَهُ مِنْ جَوْفِ صَدْرِي لَمْ تَجْزِمْ مِمَّا قَالَهُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَرْفاً وَاحِداً» امام سجاد ﷺ به مردی فرمود: کدامیک از این دو را بیشتر دوست داری: دوستی که هر بار تو را می‌بیند همیانی پر از دینار به تو بدهد یا دوستی که هر بار تو را می‌بیند تو را با دامی از دامهای شیطان آشنا سازد و به تو بشناساند که چگونه مکر آنان را باطل کنی و تور دامشان را بشکافی و دامهایشان را پاره کنی؟ عرض کرد: آن دوستی که هر بار مرا می‌بیند به من بیاموزد که چگونه شیطان را از خود برانم و بلای او را از خود دفع کنم. حضرت فرمود: کدامیک را بیشتر دوست داری؟ اینکه اسیر درمانده‌ای را از دست کُفّار نجات دهی یا اسیر درمانده‌ای را از دست ناصبی‌ها؟ عرض کرد: یا بن رسول الله! از خداوند بخواه که مرا در جواب به آنچه درست است توفیق دهد، حضرت فرمود: خدایا به او چنین توفیقی بده. آن مرد گفت: نجات دادن آن اسیر درمانده در دست ناصبی؛ چراکه در این کار ارزانی داشتن بهشت بر او و نجاتش از آتش جهنم است و آن یکی ارزانی داشتن راحتی در دنیا و دفع ظلم از او در دنیا است و خداوند برای این مظلوم چند برابر ظلمی که از آن ظالم به او رسیده [در قیامت] جبران خواهد کرد و از آن ظالم با عدل خویش انتقام خواهد گرفت. حضرت فرمود: توفیق داده شدی، پدرت خالص برای خدا (مرحبا به پدرت) که همچون توئی آورد! این را از تهِ دل من گرفتی، مطلبی که حتی یک حرف آن با آنچه رسول خدا ﷺ فرموده مو نمی‌زند. تفسیر منسوب به امام عسکری ﷺ، ص۳۴۸ - ۳۴۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۹.

همچنین: «وَ سُئِلَ الْبَاقِرُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ: إِنْقَاذُ الْأَسِيرِ الْمُؤْمِنِ مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ النَّاصِبِ يُرِيدُ أَنْ يُضِلَّهُ بِفَضْلِ لِسَانِهِ وَ بَيَانِهِ أَفْضَلُ، أَمْ إِنْقَاذُ الْأَسِيرِ مِنْ أَيْدِي [أَهْلِ] الرُّومِ؟ قَالَ الْبَاقِرُ ﷺ لِلرَّجُلِ: أَخْبِرْنِي أَنْتَ عَمَّنْ رَأَى رَجُلاً مِنْ خِيَارِ الْمُؤْمِنِينَ يَغْرَقُ وَ عُصْفُورَةٌ تَغْرَقُ لَا يَقْدِرُ عَلَى تَخْلِيصِهِمَا بِأَيِّهِمَا اشْتَغَلَ

فَاتَهُ الآخَرُ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ أَنْ يُخَلِّصَهُ؟ قَالَ: الرَّجُلُ مِنْ خِيَارِ الْمُؤْمِنِينَ، قَالَ﵇: فَبُعْدُ مَا سَأَلْتَ فِي الْفَضْلِ أَكْثَرُ مِنْ بُعْدِ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ؛ إِنَّ ذَاكَ يُوَفِّرُ عَلَيْهِ دِينَهُ وَ جِنَانَ رَبِّهِ وَ يُنْقِذُهُ مِنَ النِّيرَانِ، وَ هَذَا الْمَظْلُومُ إِلَى الْجِنَانِ يَصِيرُ.» از امام باقر﵇ سؤال شد: آیا نجات دادن یک مؤمن اسیر از دوستداران شما از دست یک ناصبی که با قدرت زبان و بیان خود می‌خواهد وی را گمراه کند برتر است یا نجات دادن اسیری از دست رومیان [کافران]؟ فرمود: به من بگو: آیا کسی‌که می‌بیند مردی از خوبان مؤمنین در حال غرق شدن است و کبوتری نیز در حال غرق شدن است و نمی‌تواند هر دو را نجات دهد، نجات دادن کدامیک بهتر است؟ عرض کرد: آن مرد از خوبان مؤمنین. حضرت فرمود: فاصلهٔ برتری مطلبی که سؤال کردی خیلی بیشتر از فاصلهٔ برتری بین این دوتا است؛ همانا آن یکی دینش و بهشت پروردگارش را برایش ارزانی می‌دارد و او را از آتش جهنم نجات می‌دهد، و این مظلوم هم اگر در مظلومیّتش بماند به بهشت خواهد رفت. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری﵇، ص۳۴۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۹ - ۱۰.

و همچنین: «قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا لِرَجُلٍ: أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ: رَجُلٌ يَرُومُ قَتْلَ مِسْكِينٍ قَدْ ضَعُفَ أَ تُنْقِذُهُ مِنْ يَدِهِ أَوْ نَاصِبٌ يُرِيدُ إِضْلَالَ مِسْكِينٍ مِنْ ضُعَفَاءِ شِيعَتِنَا تَفْتَحُ عَلَيْهِ مَا يَمْتَنِعُ بِهِ وَ يُفْحِمُهُ وَ يَكْسِرُهُ بِحُجَجِ اللَّهِ تَعَالَى؟ قَالَ: بَلْ إِنْقَاذُ هَذَا الْمِسْكِينِ الْمُؤْمِنِ مِنْ يَدِ هَذَا النَّاصِبِ؛ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَقُولُ: ﴿مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾ أَيْ: وَ مَنْ أَحْيَاهَا وَ أَرْشَدَهَا مِنْ كُفْرٍ إِلَى إِيمَانٍ فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْتُلَهُمْ بِسُيُوفِ الْحَدِيدِ.» امام حسین﵇ خطاب به مردی فرمود: کدامیک نزد تو محبوب‌تر است: مردی قصد کشتن بیچاره‌ای ناتوان می‌کند، آیا این بیچاره را از دست قاتل نجات دهی (نزد تو محبوب‌تر است) یا دشمن اهل بیت که می‌خواهد بیچارگان و ناتوانان شیعیان ما را گمراه کند، تو آنچه او قبول نمی‌کند راهش را باز کنی (جوابش دهی) و او را با برهان ساکت گردانی و با حجت‌های الهی در هم شکنی؟ آن مرد عرض کرد: بلکه نجات دادن این مؤمن بیچاره از دست این ناصبی و شکستن حجّت آن؛ همانا خدای متعال می‌فرماید: ﴿مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾ کسی‌که مردم را زنده نماید و آنان را از کفر به سوی ایمان ارشاد گرداند، گویا همهٔ مردم را زنده گردانیده است پس از کشتن آن‌ها با شمشیرهای آهنین. تفسیر منسوب به امام عسکری﵇، ص۳۴۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۹.

و همچنین: «وَ قَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ [ابْنِ أَبِي‌طَالِبٍ]﵇ وَ قَدْ حَمَلَ إِلَيْهِ رَجُلٌ هَدِيَّةً فَقَالَ لَهُ: أَيُّمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ: أَنْ أَرُدَّ عَلَيْكَ بَدَلَهَا عِشْرِينَ ضِعْفاً، عِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ، أَوْ أَفْتَحَ لَكَ بِهَا بَاباً مِنَ الْعِلْمِ تَقْهَرُ فُلَانَ النَّاصِبِيِّ فِي قَرْيَتِكَ، تُنْقِذُ بِهِ ضُعَفَاءَ أَهْلِ قَرْيَتِكَ؟ إِنْ أَحْسَنْتَ الِاخْتِيَارَ جَمَعْتُ لَكَ الْأَمْرَيْنِ، وَ إِنْ أَسَأْتَ الِاخْتِيَارَ خَيَّرْتُكَ لِتَأْخُذَ أَيَّهُمَا شِئْتَ، قَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَتَوَابِي فِي قَهْرِي لِذَلِكَ النَّاصِبِ وَ اسْتِنْقَاذِي لِأُولَئِكَ الضُّعَفَاءِ مِنْ يَدِهِ، قَدْرُهُ عِشْرُونَ أَلْفَ دِرْهَمٍ؟ قَالَ﵇: بَلْ أَكْثَرُ مِنَ الدُّنْيَا عِشْرِينَ أَلْفَ أَلْفِ مَرَّةٍ! فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَكَيْفَ أَخْتَارُ الْأَدْوَنَ! بَلْ أَخْتَارُ الْأَفْضَلَ، الْكَلِمَةَ الَّتِي أَقْهَرُ بِهَا عَدُوَّ اللَّهِ، وَ أَذُودُهُ

عَنْ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ. فَقَالَ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ﵇: قَدْ أَحْسَنْتَ الِاخْتِيَارَ. وَ عَلَّمَهُ الْكَلِمَةَ وَ أَعْطَاهُ عِشْرِينَ أَلْفَ دِرْهَمٍ فَذَهَبَ، فَأَفْحَمَ الرَّجُلَ فَاتَّصَلَ خَبَرُهُ بِهِ﵇، فَقَالَ لَهُ إِذْ حَضَرَهُ: يَا عَبْدَاللَّهِ! مَا رَبِحَ أَحَدٌ مِثْلَ رِبْحِكَ وَ لَا اكْتَسَبَ أَحَدٌ مِنَ الْأَوِدَّاءِ مَا اكْتَسَبْتَ مَوَدَّةَ اللَّهِ أَوَّلًا، وَ مَوَدَّةَ مُحَمَّدٍﷺ وَ عَلِيٍّ﵇ ثَانِياً وَ مَوَدَّةَ الطَّيِّبِينَ مِنْ آلِهِمَا ثَالِثاً وَ مَوَدَّةَ مَلَائِكَةِ اللَّهِ [الْمُقَرَّبِينَ] رَابِعاً وَ مَوَدَّةَ إِخْوَانِكَ الْمُؤْمِنِينَ خَامِساً وَ اكْتَسَبْتَ بِعَدَدِ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ كَافِرٍ مَا هُوَ أَفْضَلُ مِنَ الدُّنْيَا [وَ مَا فِيهَا أَلْفَ] أَلْفِ مَرَّةٍ فَهَنِيئاً [لَكَ] هَنِيئاً.» امام حسن مجتبی﵇ هنگامی که شخصی هدیه‌ای به ایشان تقدیم کرد، به وی فرمود: در پاسخ این هدیه‌ات کدام را ترجیح می‌دهی که به تو بدهم؟ ده برابر این یعنی بیست هزار درهم یا اینکه بابی از علم بر تو باز کنم که بر فلان ناصبی شهر خودت غلبه کنی و بدین ترتیب ضعفای شهر خود را از وی نجات دهی؟ اگر درست انتخاب کنی هر دو را به تو خواهم داد و اگر بد انتخاب کنی تو را مخیر می‌گذارم که هرکدام را که خواستی برگزینی. عرض کرد: یا ابن رسول الله! آیا ثواب این پیروزی من بر آن ناصبی و نجات ضُعَفا از دست او به اندازهٔ بیست هزار درهم می‌شود؟ فرمود: بلکه بیست میلیون برابر دنیا! عرض کرد: یا ابن رسول الله! چگونه ممکن است امر حقیرتر را برگزینم!؟ قطعاً آنکه بهتر است برمی‌گزینم، سخنی را که با آن بر دشمن خدا غلبه کنم و وی را از تعرّض به اولیای خدا بازدارم. امام حسن﵇ فرمود: بهترین را انتخاب کردی! پس هم آن مطلب را به وی آموخت و هم بیست هزار درهم را به وی داد. آن شخص رفت و بر آن دشمن غلبه کرد و خبرش به امام رسید. وقتی دوباره محضر امام آمد، حضرت به او فرمود: ای بندهٔ خدا! کسی مثل تو سود نبرد و احدی از کسانی‌که در مسیر مودّت و دوستی گام بر می‌دارند، مانند تو چیزی کسب نکرد، تو اولاً مودّت خداوند، ثانیاً مودّت حضرت محمد و حضرت علی﵈، ثالثاً مودّت اهل بیت ایشان﵈؛ و رابعاً مودّت فرشتگان خدا، و خامساً مودّت برادران مؤمنت را به دست آوردی، و به ازای هر مؤمن و کافری چیزی را به دست آوردی که هزار مرتبه از دنیا برتر است، گوارایت باد. تفسیر منسوب به امام عسکری﵇، ص۳۴۷ – ۳۴۸؛ الاحتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۱۱ – ۱۲؛ الصراط المستقیم، عاملی نباطی بیاضی، ج۳، ص۵۷ – ۵۸؛ بحار الأنوار، علّامه مجلسی، ج۲، ص۸ –۹.

٦. قَالَ عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا﵇ «يُقَالُ لِلْعَابِدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ: نِعْمَ الرَّجُلُ كُنْتَ هِمَّتُكَ ذَاتُ نَفْسِكَ، وَ كَفَيْتَ النَّاسَ مَئُونَتَكَ، فَادْخُلِ الْجَنَّةَ. أَلَا أَنَّ الْفَقِيهَ مَنْ أَفَاضَ عَلَى النَّاسِ خَيْرَهُ، وَ أَنْقَذَهُمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ، وَ وَفَّرَ عَلَيْهِمْ نِعَمَ جِنَانِ اللَّهِ، وَ حَصَلَ لَهُمْ رِضْوَانُ اللَّهِ تَعَالَى. وَ يُقَالُ لِلْفَقِيهِ: يَا أَيُّهَا الْكَافِلُ لِأَيْتَامِ آلِ مُحَمَّدٍ﵈، الْهَادِي لِضُعَفَاءِ مُحِبِّيهِ وَ مَوَالِيهِ قِفْ حَتَّى تَشْفَعَ لِكُلِّ مَنْ أَخَذَ عَنْكَ أَوْ تَعَلَّمَ مِنْكَ. فَيَقِفُ، فَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَ مَعَهُ فِئَاماً وَ فِئَاماً حَتَّى قَالَ عَشْراً وَ هُمُ الَّذِينَ أَخَذُوا عَنْهُ عُلُومَهُ، وَ أَخَذُوا عَمَّنْ أَخَذَ عَنْهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَانْظُرُوا كَمْ فَرْقٌ مَا بَيْنَ الْمَنْزِلَتَيْنِ.» امام رضا﵇ فرمود: روز قیامت به عابد گویند: «آفرین! چه آدم خوبی! خودت را نجات دادی و هیچ کاری به دیگران نداشتی، پس داخل بهشت شو. آگاه باشید که فقیه کسی است که خیرش را به همهٔ مردم می‌رساند و آنها را از دست دشمنان‌شان می‌رهاند، و برای

آنان نعمتهای بهشت خدایی را تمام و کمال دریافت می‌کند و رضوان الهی را برایشان به ارمغان می‌آورد. و به فقیه گفته شود: ای سرپرست ایتام آل محمّد، دوستدار ضعفای شیعه و موالی آنان! بایست تا شفاعتت را مشمول هر که از تو تحصیل کرده و دانشی آموخته، نمایی. پس می‌ایستد و گروه گروه؛ تا ده گروه صد هزار نفری را وارد بهشت می‌کند، و ایشان همان افراد علم آموخته و شاگرد او تا روز قیامتند، حال تفاوت میان دو جایگاه [عابد و فقیه] را بنگرید! تفسیر امام حسن عسکری، ص۳٤٤؛ احتجاج، طبرسی،ج۱، ص۹؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۳، ص٥٦؛ عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج۱، ص۱۹؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص۱۱۸؛ فصول المهمة، حر عاملی، ج۱، ص٦۰۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص٥.

۷. «حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى بْنِ عِمْرَانَ الْأَشْعَرِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَسَّانَ الرَّازِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عِيسَى بْنِ عَبْدِاللَّهِ الْعَلَوِيِّ الْعُمَرِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيٍّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اللَّهُمَّ ارْحَمْ خُلَفَائِي ثَلَاثاً، قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ مَنْ خُلَفَاؤُكَ؟ قَالَ: الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ حَدِيثِي وَ سُنَّتِي ثُمَّ يُعَلِّمُونَهَا أُمَّتِي.»؛ حضرت علی فرمودند: رسول خدا سه مرتبه فرمودند: بار خدایا! جانشینان مرا رحم کن. عرض کردند: یا رسول الله! خلیفه و جانشین شما چه کسانی هستند؟ فرمودند: کسانی‌که حدیث و سنت مرا تبلیغ می‌کنند، و در مرحلهٔ بعد آنها را به امت من می‌آموزند. امالی، شیخ صدوق، ص۱۸۰-۱۸۱؛ بحار الأنوار، علامهٔ مجلسی،ج۲، ص۱٤٤.

همچنین: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِسْحَاقَ عَنْ سَعْدَانَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي‌عَبْدِاللَّهِ: رَجُلٌ رَاوِيَةٌ لِحَدِيثِكُمْ يَبُثُّ ذَلِكَ فِي النَّاسِ وَ يَشُدِّدُهُ فِي قُلُوبِهِمْ وَ قُلُوبِ شِيعَتِكُمْ وَ لَعَلَّ عَابِداً مِنْ شِيعَتِكُمْ لَيْسَتْ لَهُ هَذِهِ الرِّوَايَةُ؛ أَيُّهُمَا أَفْضَلُ؟ قَالَ: الرَّاوِيَةُ لِحَدِيثِنَا يَشُدُّ بِهِ قُلُوبَ شِيعَتِنَا أَفْضَلُ مِنْ أَلْفِ عَابِدٍ.» معاویة بن عمار گوید: به امام صادق عرض کردم: مردی راوی حدیث شما در بین مردم است و آن را در دل شیعیان استوار می‌کند، و عابدی از شیعیان شما که روایت نمی‌کند؛ کدام‌یک برترند؟ حضرت فرمودند: آن که سخنان ما را نشر دهد و آن را در دل شیعیان استوار سازد از هزار عابد برتر است. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۳۳؛ منیة المرید، شهید ثانی، ص۳۷۳.

و همچنین: «ابْنُ عُبْدُوسٍ عَنِ ابْنِ قُتَيْبَةَ عَنْ حَمْدَانَ بْنِ سُلَيْمَانَ عَنِ الْهَرَوِيِّ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا يَقُولُ: رَحِمَ اللَّهُ عَبْداً أَحْيَا أَمْرَنَا، فَقُلْتُ لَهُ: وَ كَيْفَ يُحْيِي أَمْرَكُمْ؟ قَالَ: يَتَعَلَّمُ عُلُومَنَا وَ يُعَلِّمُهَا النَّاسَ؛ فَإِنَّ النَّاسَ لَوْ عَلِمُوا مَحَاسِنَ كَلَامِنَا لَاتَّبَعُونَا» هروی گوید: شنیدم که امام رضا می‌فرمود: رحمت خدا بر بنده‌ای باد که امر ما را زنده بدارد. عرض کردم: امر شما چگونه زنده می‌شود؟ فرمود: علوم ما را فراگیرد و آن را به دیگران بیاموزد، زیرا اگر مردم زیبائی و شکوه سخن ما را دریابند حتماً به ما گرایش پیدا می‌کنند و پیرو ما می‌شوند. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج۱، ص۳۰۷-۳۰۸ ؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱۸۰؛ بحار الأنوار، علامهٔ مجلسی،ج۲، ص۳۰.

ارزش و اهمیت مجالس ذکر فضائل اهل بیت علیهم‌السلام:

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: إِنَّ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ فِي سَمَاءِ الدُّنْيَا لَيَطَّلِعُونَ عَلَى الْوَاحِدِ وَ الِاثْنَيْنِ وَ الثَّلَاثَةِ وَ هُمْ يَذْكُرُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام فَيَقُولُونَ: أَ مَا تَرَوْنَ هَؤُلَاءِ فِي قِلَّتِهِمْ وَ كَثْرَةِ عَدُوِّهِمْ يَصِفُونَ فَضْلَ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام؟ فَتَقُولُ الطَّائِفَةُ الْأُخْرَى مِنَ الْمَلَائِكَةِ: ﴿ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾» امام صادق علیه‌السلام فرمود: همانا فرشتگانی که در آسمان دنیا هستند به یک نفر، دو نفر، سه نفری که (نشسته و) فضیلت آل محمد علیهم‌السلام را ذکر می‌کنند سرکشیده و به هم گویند: آیا ننگرید که اینان با اینکه افرادشان کم است و دشمنانشان بسیارند، فضیلت آل محمد علیهم‌السلام را بیان می‌کنند، دسته‌ای از فرشتگان بدانها گویند: ﴿ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشاءُ وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ﴾. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۱۸۷؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۱۴۹.

همچنین: عباد بن کثیر گوید: به امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: «إِنِّي مَرَرْتُ بِقَاصٍّ يَقُصُّ وَ هُوَ يَقُولُ: هَذَا الْمَجْلِسُ الَّذِي لَايَشْقَى بِهِ جَلِيسٌ، قَالَ: فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام: هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ أَخْطَأَتْ أَسْتَاهُهُمُ الْحُفْرَةَ إِنَ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحِينَ سِوَى الْكِرَامِ الْكَاتِبِينَ فَإِذَا مَرُّوا بِقَوْمٍ يَذْكُرُونَ مُحَمَّداً صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ آلَ مُحَمَّدٍ علیهم‌السلام قَالُوا: قِفُوا فَقَدْ أَصَبْتُمْ حَاجَتَكُمْ فَيَجْلِسُونَ فَيَتَفَقَّهُونَ مَعَهُمْ فَإِذَا قَامُوا عَادُوا مَرْضَاهُمْ وَ شَهِدُوا جَنَائِزَهُمْ وَ تَعَاهَدُوا غَائِبَهُمْ فَذَلِكَ الْمَجْلِسُ الَّذِي لَايَشْقَى بِهِ جَلِيسٌ.» داستان‌سرائی را دیدم که داستان می‌سرود و می‌گفت: این است آن مجلسی که هر که در آن نشیند شقی نگردد! امام صادق علیه‌السلام فرمودند: هیهات هیهات، به خطا رفت همانا برای خدا جز کرام کاتبین فرشتگانی است سیّاح [بر روی زمین می‌گردند] که چون به مردمی برخورند که از حضرت محمد و آل محمد علیهم‌السلام یاد کنند، گویند: بایستید که به حاجت خود رسیدید، سپس می‌نشینند و با آنها دانش می‌آموزند، و چون برخیزند از بیمارانشان عیادت کنند و بر سر مرده‌هایشان حاضر شوند و از غائبشان خبرگیری کنند. اینست مجلسی که هر که در آن نشیند شقی نگردد. کافی، کلینی، ج۲، ص۱۸۶؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۱۶، ص۳۴۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۱، ص۲۵۹.

و همچنین: ابی المغرا گوید: شنیدم حضرت ابوالحسن موسی بن جعفر علیهما‌السلام می‌فرمود: «لَيْسَ شَيْءٌ أَنْكَى لِإِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ مِنْ زِيَارَةِ الْإِخْوَانِ فِي اللَّهِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ، قَالَ: وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَيْنِ يَلْتَقِيَانِ فَيَذْكُرَانِ اللَّهَ ثُمَّ يَذْكُرَانِ فَضْلَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ علیهم‌السلام فَلَايَبْقَى عَلَى وَجْهِ إِبْلِيسَ مُضْغَةٌ لَحْمٍ إِلَّا تَخَدَّدَ حَتَّى إِنَّ رُوحَهُ لَتَسْتَغِيثُ مِنْ شِدَّةِ مَا يَجِدُ مِنَ الْأَلَمِ فَتَحُسُّ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ وَ خُزَّانُ الْجِنَانِ فَيَلْعَنُونَهُ حَتَّى لَايَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ إِلَّا لَعَنَهُ فَيَقَعُ خَاسِئاً حَسِيراً مَدْحُوراً»؛ برای شیطان و سپاهیانش چیزی بدتر و سخت‌تر از دید و بازدید برادران از یکدیگر برای خدا نیست. فرمود: به راستی دو مؤمن یکدیگر را ملاقات می‌نمایند و خدا را یاد می‌کنند و در ادامه به برتری ما اهلبیت علیهم‌السلام می‌پردازند، پس هیچ گوشتی بر صورت ابلیس باقی نمی‌ماند مگر اینکه فرو ریخته می‌شود تا آنکه روحش از شدت درد استغاثه می‌کند. در این هنگام ملائکهٔ آسمان و دربانان بهشت آن‌را می‌فهمند و وی را لعنت می‌کنند، تا آنکه باقی نمی‌ماند فرشتهٔ مقربی مگر آنکه او

را لعنت می‌کند... کافی، کلینی، ج۲، ص۱۸۸؛ وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۱۶، ص۳۴۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۰، ص۲۵۸.

و همچنین: امام صادق علیه السلام فرمودند: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ لِأَخِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ علیه السلام فَضَائِلَ لَايُحْصِي عَدَدَهَا غَيْرُهُ؛ فَمَنْ ذَكَرَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِهِ مُقِرّاً بِهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ لَوْ وَافَى الْقِيَامَةَ بِذُنُوبِ الثَّقَلَيْنِ، وَ مَنْ كَتَبَ فَضِيلَةً مِنْ فَضَائِلِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام لَمْ تَزَلِ الْمَلَائِكَةُ تَسْتَغْفِرُ لَهُ مَا بَقِيَ لِتِلْكَ الْكِتَابَةِ رَسْمٌ، وَ مَنِ اسْتَمَعَ إِلَى فَضِيلَةٍ مِنْ فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالاسْتِمَاعِ، وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى كِتَابَةٍ فِي فَضَائِلِهِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ الذُّنُوبَ الَّتِي اكْتَسَبَهَا بِالنَّظَرِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: النَّظَرُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام عِبَادَةٌ وَ ذِكْرُهُ عِبَادَةٌ وَ لَايُقْبَلُ إِيمَانُ عَبْدٍ إِلَّا بِوَلَايَتِهِ وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِهِ.» رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدا برای برادرم علی بن ابی طالب علیه السلام فضائل بیشماری مقرر کرده هر که یک فضیلت او را ذکر کند در حالی که بدان اعتراف و اذعان دارد، خدا گناهان گذشته و آینده‌اش را بیامرزد گرچه با گناه جن و انس به محشر آید، و هر که یک فضیلت از او بنویسد تا آن نوشته باقی است فرشتگان برایش آمرزش می‌جویند، و هر که به فضیلتی از او گوش دهد خدا گناهانی که با گوش کرده بیامرزد، و هر که به یک فضیلتش نگاه کند خدا گناهانی که با چشم کرده بیامرزد، سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: نگاه به حضرت علی علیه السلام عبادتست و نیز یاد و ذکر آن حضرت، و ایمان بنده پذیرفته نیست جز به ولایت او و برائت از دشمنانش. امالی، شیخ صدوق، ص۲۰۱؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۱۴؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۲۵؛ معارج الیقین، شیخ محمد سبزواری، ص۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۸، ص۱۹۶.

۸. همچنین: «أَحْمَدُ فِي الْمُسْنَدِ عَنْ أَنَسٍ وَ الْغَزَالِيُّ فِي كِيمِيَاءِ السَّعَادَةِ وَ ابْنُ بُطَّةَ فِي كِتَابِهِ الْإِبَانَةِ مِنْ خَمْسَةَ عَشَرَ طَرِيقاً وَ ابْنُ حُبَيْشٍ التَّمِيمِيُّ وَ اللَّفْظُ لَهُ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخاً عَظِيماً عَالِياً مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ وَ هِيَ تَقُولُ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسْعِدْنَنِي وَ ابْكِينَ مَعِي فَقَدْ قُتِلَ سَيِّدُكُنَّ، فَقِيلَ: وَ مِنْ أَيْنَ عَلِمْتِ ذَلِكَ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ شَعِثاً مَذْعُوراً فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ علیهم السلام فَدَفَنْتُهُمْ. قَالَتْ: فَنَظَرْتُ فَإِذَا بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَئِيلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ وَ قَالَ: إِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ فَأَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: اجْعَلِيهَا فِي زُجَاجَةٍ فَلْيَكُنْ عِنْدَكِ فَإِذَا صَارَتْ دَماً فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَرَأَيْتُ الْقَارُورَةَ الآنَ صَارَتْ دَماً عَبِيطاً يَفُور»؛ ابن عباس گوید: هنگامی که من در منزلم استراحت می‌کردم فریادی عظیم و بلند از خانهٔ امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گفت: ای دختران عبد المطّلب! مرا یاری کنید و با من گریه نمایید، به درستی که آقای شما کشته شد. شخصی به او گفت: این مطلب را از کجا دانستی؟ فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله را همین ساعت در خواب دیدم که آشفته‌مو و متحیّر بود، علّتش را از او پرسیدم، فرمود: فرزندم حسین و اهل‌بیت او علیهم السلام کشته شدند، و من ایشان را دفن نمودم. ام سلمه گوید: نگاه کردم تربتی که جبرئیل آن را از کربلا آورده بود –و به رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه این خاک به خون تبدیل شد

فرزندت امام حسین علیه السلام کشته شده است. پس حضرت آن را به من عطا نمودند و فرمودند: آن را در شیشه‌ای قرار ده و نزد خودت نگاه‌دار و هرگاه به خون تبدیل شد [بدان که] حضرت حسین علیه السلام کشته شده است- به خون تازه تبدیل شده و می‌جوشد. مناقب آل ابی طالب، ج۳، ص۲۱۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۲۷؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

حفر قبر امام حسین علیه السلام و اصحابشان توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله

«عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: أَصْبَحَتْ يَوْماً أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا تَبْكِي فَقِيلَ لَهَا: مِمَّ بُكَاؤُكِ؟ فَقَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ علیه السلام اللَّيْلَةَ وَ ذَلِكَ أَنَّنِي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ مُنْذُ مَضَى إِلَّا اللَّيْلَةَ فَرَأَيْتُهُ شَاحِباً كَئِيباً، فَقَالَتْ: قُلْتُ: مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَاحِباً كَئِيباً؟ قَالَ: مَا زِلْتُ اللَّيْلَةَ أَحْفِرُ الْقُبُورَ لِلْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ.»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: یک روز امّ سلمه صبح کرد در حالی که گریان بود. به او گفته شد: برای چه گریه می‌کنی؟ گفت: امشب پسرم حسین علیه السلام کشته شده است؛ زیرا من پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله را از موقعی که از دنیا رحلت کرده در خواب ندیدم جز دیشب، آن حضرت را در خواب دیدم در حالی که رنگ مبارکش تغییر کرده و محزون بود. گفتم: یا رسول اللّه چرا شما را رنگ پریده و محزون می‌بینم؟ فرمود: شب گذشته پیوسته برای حسین علیه السلام و اصحابش علیهم السلام قبر می‌کندم. امالی، شیخ مفید، ص۳۱۹؛ امالی، شیخ طوسی، ص۹۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۳۰.

مشاهدهٔ قتلگاه سیدالشهدا علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«عَنْ سَلْمَى [الْأَنْصَارِيَّةِ] قَالَتْ: دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ [زَوْجِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله] وَ هِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ [الآنَ] النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فِي الْمَنَامِ وَ عَلَى رَأْسِهِ [بِرَأْسِهِ] وَ لِحْيَتِهِ التُّرَابُ، فَقُلْتُ: مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ علیه السلام آنِفاً»؛ از سلمی روایت شده که گفت: من بر امّ سلمه همسر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم در حالی که می‌گریست. پرسیدم: سبب گریه‌ات چیست؟ امّ سلمه گفت: اکنون رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که بر سر و محاسن مبارکش، خاک نشسته بود. عرض کردم: شما را چه شده است ای رسول خدا؟! فرمود: الآن شاهد کشته شدن حسینم بودم. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۳؛ عمده، ابن بطریق، ص۴۰۴؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲۲۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۲۷و ص۲۳۲؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبدالله بحرانی، ص۵۰۷.

منابع اهل تسنن: تاریخ الکبیر، بخاری، ج۳، ص۳۲۴؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳۲۳؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۲۳، ص۳۷۳؛ مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۴، ص۱۹؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج۷، ص۴۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۳۸؛ ترجمه امام حسین علیه السلام، ابن عساکر، ص۳۸۸؛ اسد الغابة، ابن اثیر،ج۲، ص۲۲؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۳۷۸؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۴۴؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد الله طبری،

ص۱٤۸؛ جوهرة فى نسب امام على، برى، ص٤٦؛ سير اعلام النبلاء، ذهبى، ج۳، ص۳۱٦ (حدثنا رزين، حدثتني سلمى قالت: دخلت على أم سلمة... رزين هو ابن حبيب. وثقه ابن معين)؛ تاريخ الإسلام، ذهبى، ج٥، ص۱۷؛ نظم درر السمطين، زرندى حنفى، ص۲۱۷؛ وافى بالوفيات، صفدى، ج۱۲، ص۲٦٥؛ بداية و النهايه، ابن كثير، ج۸، ص۲۱۹؛ جواهر المطالب، باعونى شافعى، ج۲، ص۲۹۸؛ تاريخ الخلفاء، سيوطى، ص۲۲۷؛ خصائص الكبرى، سيوطى، ج۲، ص۱۲٦؛ سبل الهدى و الرشاد، صالحى شامى، ج۱۱، ص۷٥؛ ينابيع المودة، قندوزى، ج۳، ص۱۳.

تدفين امام حسين عليه السلام و اهل بيتش توسط رسول خدا صلى الله عليه و آله:

«نقل عن أمّ سلمة قالت: كان رسول اللّه صلى الله عليه و آله ذات يوم معي، فبينما هو راقدٌ على الفراش، جاعلٌ رِجْلَه اليمنى على السرى، و هو على قفاه، و إذا بالحسين عليه السّلام و هو ابن ثلاث سنين و أشهر أتى إليه، فلمّا رآه صلّى اللّه عليه و آله قال: مرحباً بقرّة عيني، مرحباً بثمرة فؤادي. و لم يزل يمشي حتّى ركب على صدر جدّه صلى الله عليه و آله، فأبطأ، فخشيت أنّ النبيّ صلى الله عليه و آله تَعِبٌ، فأحببت أنحيه عنه، فقال صلى الله عليه و آله: دَعِيه يا أمّ سلمة! متى أراد الإنحدار ينحدر، و اعلمي من آذى منه شعرة فقد آذاني. قالت: فتركْتُه، و مضيت، فما رجعت إلّا و رسول اللّه صلى الله عليه و آله يبكي، فعجبت من بعد الضّحك و الفرح، فقربت منه، و قلت: يا سيّدي! ما يبكيك؟ لا أبكى اللّه عينك؟ و هو ينظر لشيءٍ بيده و يبكي. قال: ما تنظرين؟ فنظرت و إذا بيده تربةٌ، فقلتُ: ما هي؟ قال: أتاني بها جبرئيل هذه السّاعة، و قال لي: يا رسول اللّه صلى الله عليه و آله! هذه طينة من أرض كربلاء، و هي طينةُ ولدك الحسين عليه السلام، و تربته الّتي يدفن فيها، فصيرتها عندك في قارورةٍ، فإذا رأيتها قد صارت دماً عبيطاً فاعلمي أنّ ولدي الحسين عليه السلام قد قتل، و سيصير ذلك من بعدي و بعد أبيه و أمّه و جدّته و أخيه. قالت: فبكيت و أخذتها من يده و ائتمرت بما أمرني، و إذا لها رائحة كأنّها المسك الأذفر، فما مضت الأيّام و السّنون إلّا و قد سافر الحسين عليه السلام إلى أرض كربلاء، فحسّ قلبي بالشّرّ، و صرت كلّ يوم أتحسّس القارورة، فبينما أنا كذلك و إذا بالقارورة إنقلبت دماً عبيطاً، فعلمت أنّ الحسين عليه السلام قد قتل، فجعلت أنوح و أبكي يومي كلّه إلى اللّيل، و لم آتهنّ بطعامٍ و لا منامٍ إلى طائفةٍ من اللّيل، فأخذني النّعاس و إذا أنا بالطّيف برسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله مقبل و على رأسه و لحيته دمٌ كثيرٌ، فجعلت أنفضه بكمي، و أقول: نفسي لنفسك الفداء متى أهملت نفسك هكذا يا رسول اللّه؟ من أين لك هذا التّراب؟ قال صلى الله عليه و آله: هذه السّاعة فرغت من دفن ولدي الحسين عليه السلام. قالت أمّ سلمة: فانتبهت مرعوبةً لم أملك على نفسي. فصحت: وا حسيناه! وا ولداه! وا مهجة قلباه! حتّى علا نحيبي، فأقبلَتْ إليّ نساءُ الهاشميّات و غيرهنّ، و قلن: ما الخبر يا أمّ المؤمنين؟ فحكيت لهنّ بالقصّة، فعَلَى الصّراخ، و قام النّياح، و صار كأنّه حين ممات رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله، و سعين إلى قبره مشقوقة الجيب و مكشوفة الرّأس، فصحن: يا رسول اللّه! قتل الحسين عليه السلام فو اللّه الّذي لا إله إلّا هو فقد حسسنا كأنّ القبر يموج بصاحبه حتّى تحرّكت الأرض من تحتنا، فخشينا أنّها تسيخ بنا، فانحرفنا بين مشقوقة الجيب، و منشورة الشّعر، و باكية العين.»؛ از امّ سلمه نقل شده كه فرمود: روزى رسول خدا صلى الله عليه و آله با من بود، در بينى كه بر روى بستر

خوابیده بود و پای راستش را بر پای چپش قرار داده و به پشت خوابیده بود ناگهان حسین علیه السلام که پسری سه سال و چند ماهه بود خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله آمد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله او را مشاهده نمود فرمود: مرحبا به نور چشمم، مرحبا به میوهٔ قلبم! و همچنان حضرت حسین علیه السلام راه می‌رفت تا بر سینهٔ مبارک جدّش سوار شد. پس مدّتی درنگ کرد و از سینهٔ حضرت جدا نشد، من ترسیدم که پیغمبر صلی الله علیه و آله خسته است پس خواستم او را برگردانم و از سینهٔ حضرت جدا کنم که حضرت فرمود: امّ سلمه! رهایش کن و بگذار هر وقت خودش خواست پایین بیاید پایین بیاید، و بدان کسی که حتی یک موی او را اذیت کند مرا اذیت نموده است، ام سلمه گوید: من او را رها نمودم و رفتم، وقتی برگشتم دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله گریان است. از این گریهٔ بعد از خنده و شادمانی تعجب کردم، پس نزدیک حضرتش شدم و عرض کردم: ای مولای من، چه چیز سبب گریه‌ات شده است؟ خدا چشمان مبارکت را گریان ننماید، این در حالی بود که حضرتش به چیزی که در دست مبارکش بود می‌نگریست و گریه می‌کرد، فرمود: چه نگاه می‌کنی؟ پس نگاه کردم و دیدم در دست مبارکش تربتی است، عرض کردم: این چه خاکی است؟ فرمود: این تربت را هم اکنون جبرئیل برایم آورده است و خطاب به من گفته است: ای رسول خدا! این خاکی از سرزمین کربلاست و آن تربت (قبر) فرزندت حسین علیه السلام است و تربتی است که حسین علیه السلام در آنجا دفن می‌شود، پس این تربت را نزد خودت در شیشه‌ای قرار بده، وقتی دیدی که به خون تازه تبدیل شده است بدان که فرزندم امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است، و این جریان بزودی بعد از شهادت من و پدرش (حضرت علی علیه السلام) و مادرش (فاطمهٔ زهرا علیها السلام) و جدّه‌اش (خدیجهٔ کبری علیها السلام) و برادرش (امام حسن علیه السلام) رخ می‌دهد. امّ سلمه گوید: تا این کلمات را شنیدم گریستم و آن را از دست مبارک حضرت گرفتم و هر آنچه دستور داده بود امتثال نمودم. و این تربت بوی خوشی داشت، گویی مشکی تیز بوی است. پس روزها و سالها نگذشتند که امام حسین علیه السلام به سرزمین کربلا سفر نمود، پس قلبم احساس شرّ کرد لذا هر روز آن قاروره و آبگینه را نگه می‌داشتم، تا اینکه در همین اثناء شیشهٔ تربت به خون تازه تبدیل شد. دانستم که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده است، پس پیوسته نوحه می‌کردم و آن روز از صبح تا شب گریه می‌کردم و تا پاسی از شب برایشان نه غذا آوردم نه رختخواب؛ تا اینکه چرت مرا گرفت و ناگاه دیدم رسول خدا صلی الله علیه و آله با حالت خشمی پیش می‌آید و بر سر و محاسن مبارکش خون بسیاری است، من با آستینم شروع به تکاندن و افشاندنِ خونها کردم و می‌گفتم: جانم به قربانت ای رسول خدا، چه زمان خودت را اینچنین رها کردی؟ این خاک از کجا به دست آورده‌ای؟ فرمود: هم‌اکنون از دفن فرزندم حضرت حسین علیه السلام فارغ شدم، امّ سلمه گوید: پس من از خواب بیدار شدم در حالی که ترسان بودم و مالک خودم نبودم، پس فریاد زدم: آه حسینم آه فرزندم آه خون درون قلبم؛ تا اینکه شیونم بالا گرفت. پس زنان هاشمی و دیگر زنان نزد من آمدند و گفتند: ای امّ المؤمنین! چه خبر است؟ من جریان را برایشان تعریف کردم. پس بانگ و خروش بالا رفت و گریه و ماتم به پا شد، و شد مثل روزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت نموده بود. زنان به طرف قبر پیغمبر صلی الله علیه و آله رفتند در حالتی که گریبان

چاک و سر برهنه بودند، پس ناله زدند: ای رسول خدا! امام حسین﵇ کشته شد، پس به خدایی که معبودی جز او نیست سوگند که ما به تحقیق احساس کردیم که گویی قبر صاحبش را می‌جنباند تا اینکه زمین از زیر پای ما حرکت کرد، پس ما ترسیدیم که زمین ما را فروبگیرد. پس گریبان‌چاک و سر برهنه و چشم گریان برگشتیم. منتخب، طریحی، ج۲، ص۳۳۷- ۳۳۸؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص١٩٥.

۹. روایتی در فضیلت قرائت سورهٔ توحید:

امام باقر﵇ فرمودند: «مَنْ قَرَأَ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ مَرَّةً بُورِكَ عَلَيْهِ وَ مَنْ قَرَأَهَا مَرَّتَيْنِ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ بُورِكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى أَهْلِهِ وَ عَلَى جِيرَانِهِ، وَ مَنْ قَرَأَهَا اثْنَتَيْ عَشْرَةَ مَرَّةً بَنَى اللَّهُ لَهُ اثْنَيْ عَشَرَ قَصْراً فِي الْجَنَّةِ، فَيَقُولُ الْحَفَظَةُ: اذْهَبُوا بِنَا إِلَى قُصُورِ أَخِينَا فُلَانٍ فَنَنْظُرَ إِلَيْهَا، وَ مَنْ قَرَأَهَا مِائَةَ مَرَّةٍ غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُ خَمْسٍ وَ عِشْرِينَ سَنَةً مَا خَلَا الدِّمَاءَ وَ الْأَمْوَالَ، وَ مَنْ قَرَأَهَا أَرْبَعَمِائَةِ مَرَّةٍ كَانَ لَهُ أَجْرُ أَرْبَعِمِائَةِ شَهِيدٍ كُلُّهُمْ قَدْ عُقِرَ جَوَادُهُ وَ أُرِيقَ دَمُهُ، وَ مَنْ قَرَأَهَا أَلْفَ مَرَّةٍ فِي يَوْمٍ وَ لَيْلَةٍ لَمْ يَمُتْ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ فِي الْجَنَّةِ أَوْ يُرَى لَهُ»؛ هر کس سورهٔ توحید را یک‌بار بخواند به خودش برکت داده شود، و هر کس دوبار بخواند خودش و خاندانش برکت یابند، و هرکس سه بار بخواند خودش و خاندانش و همسایگانش برکت یابند، و هرکس دوازده بار بخواند خداوند برایش دوازده قصر در بهشت بنا کند و نگهبانان بهشت گویند: برویم قصرهای فلان برادرمان را تماشا کنیم، و هرکس صد بار بخواند گناهان بیست و پنج سال او جز خون‌ها و مال‌ها (که به ناحق ریخته و یا خورده) آمرزیده شود، هرکس چهارصد بار بخواند اجر چهارصد شهید دارد که اسبشان در راه خدا پی شده و خونش ریخته باشد، و هرکس در روز هزار بار آن را بخواند نمیرد تا جایگاه خویش را در بهشت ببیند یا به او نشان داده شود. کافی، ج۲، ص٦١٩؛ وسائل الشیعه، ج٦، ص٢٢١.

مجلس سوم:

امام حسین علیه‌السلام، مصباح آیهٔ نور

امام حسین علیه‌السلام، مصباح آیهٔ نور

بیان طریق معرفت به واسطهٔ آیهٔ ﴿کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرةٍ طَیِّبَةٍ﴾

هر کسی که به کاری مشغول است، باید آن را بشناسد.[1] شناخت آن کار هم، ساده نیست. چون هم مبدأ و هم منتهی و هم وسط باید کاملاً شناخته بشود. البته هرچه هست در قرآن است: ﴿أَلَمْ تَرَ کَیْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا کَلِمَةً طَیِّبَةً کَشَجَرَةٍ طَیِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُکُلَهَا کُلَّ حِینٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾[2]. این آیه طریق معرفت را بیان می‌کند. درخت وقتی شناخته می‌شود که هم اصل، هم فرع، هم ریشه، هم تنه و شاخه و هم ثمر و میوه روشن بشود.

وظیفهٔ آقایان تبلیغ است. این کلمه باید کاملاً تعریف شود، مبلّغ یعنی چه؟ تبلیغ یعنی چه؟ قاعده این است: در معرفت هم باید اصل را شناخت هم فرع را و هم ثمر را. باید اصل تبلیغ، فرع تبلیغ، میوهٔ تبلیغ معلوم شود، و در مرحلهٔ بعد هر کسی کار خودش را بشناسد.

---

۱. امیر مؤمنان علیه‌السلام در روایتی به کمیل فرمودند: «یَا کُمَیْلُ مَا مِنْ حَرَکَةٍ إِلَّا وَ أَنْتَ مُحْتَاجٌ فِیهَا إِلَی مَعْرِفَة...» ای کمیل! هیچ حرکتی نیست جز اینکه در آن به معرفت (و شناسائی صلاح و فساد و خیر و شرّش) نیازمند هستی. تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۱۷۱؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص۵۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷٤، ص۲٦٦.

۲. «آیا ندیده‌ای که خدا چگونه مثل زد؟ سخن پاک چون درختی پاک است که ریشه‌اش در زمین استوار و شاخه‌هایش در آسمان است، به فرمان خدا هر زمان میوهٔ خود را می‌دهد». ابراهیم(۲٤):۲۵.

عجز جبرئیل از وصف قضیّهٔ سید الشهدا علیه السلام

بعضی قضایا هم قابل درک است هم قابل بیان؛ و بعضی قابل درک هست اما بیان، قاصر است؛ بعضی قضایا، لا یدرک و لا یوصف است، یعنی نه قابل درک هستند، و نه قابل وصف. آن قضیه‌ای که «لا یدرک و لا یوصف»، اگر مُدرِک، جبرئیل امین باشد، بیان هم بیان امین وحی خدا باشد، باز هم از درک قاصر است، هم از وصف عاجز؛ و آن قضیّهٔ سیّد الشهدا علیه السلام است: «لا تدرک و لا توصف».

عرش الهی مزیّن به نام امام حسین علیه السلام

بهت انگیر است! ما هرگز نتوانستیم عظمت مطلب را بفهمیم و درک کنیم. معراج به قدری مهم است که خدا یک سوره در قرآن به نام سورهٔ اسرا نازل کرده است. این دقایق باید ملاحظه شوند: هرجا در طلیعهٔ کلام خدا، «سبحان» آمده است، آنجا عقل باید بیشتر متمرکز شود. این سوره به «سبحان» مُصَدَّر است: ﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾[۱] بعد، از مسجد اقصی تا کجا؟ تا جایی‌که: ﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾،[۲] رسید به: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾؛[۳] [۱]• بعد آنجا سر بلند کرد و دید دو کلمه نوشته شده است. عقل اینجا مات و مبهوت است. شب معراج، آن هم مقام: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ که جبرئیل فرو ماند[۴] [۲]• و او همچنان بالا

---

۱. «منزّه است آن [خدایی] که بنده‌اش را شبانگاهی از مسجد الحرام به سوی مسجد الاقصی سِیر داد.» الاسراء(۱۷):۱.

۲. «سپس نزدیک آمد و نزدیک‌تر شد». النجم(۵۳): ۸.

۳. «تا [فاصله‌اش] به قدرِ [طول] دو [انتهای] کمان یا نزدیک‌تر شد». النجم(۵۳): ۹.

٤. قال ابن عباس في خبر: «... فَلَمَّا بَلَغَ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فَانْتَهَى إِلَى الْحُجُبِ فَقَالَ جَبْرَئِيلُ: تَقَدَّمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ، لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ وَ لَوْ دَنَوْتُ أَنْمُلَةً لَاحْتَرَقْتُ.»؛ ابن عباس در خبری گفت: چون رسول خدا صلی الله علیه و آله به سدرة المنتهی رسید منتهی به حجاب‌ها شد، پس جبرئیل عرض کرد: ای ←

رفت، آن‌چه دید این بود: «إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ» این دو کلمه بر عرش نوشته شده بود.[۱]

→

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش قدم شو [و از من بگذر] که من حق ندارم از این مکان عبور کنم، و اگر سر انگشتی نزدیک شوم هرآینه می‌سوزم. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۱۵۵؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۱۰٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۸، ص۳۸۲.

۱. «رُوِيَ عَنْ الحُسَين عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: أَتَيْتُ يَوْماً جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَرَأَيْتُ أَبَيَّ بْنِ كَعْبٍ جَالِساً عِنْدَهُ فَقَالَ لِي جَدِّي: مَرْحَباً بِكَ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ، فَقَالَ أُبَيّ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ هَلْ أَحَدٌ سِوَاكَ يَكُونُ زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ؟ فَقَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: يَا أُبَيَّ بْنِ كَعْبٍ وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي السَّمَاوَاتِ أَعْظَمُ مِمَّا هُوَ فِي الْأَرْضِ وَ إِسْمُهُ مَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ الْعَرْشِ: إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ»؛ از امام حسین علیه السلام روایت شده که فرمود: روزی خدمت جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله آمدم دیدم ابیّ بن کعب نزد حضرت نشسته است، جدّم خطاب به من فرمود: مرحبا به تو ای زینت آسمان‌ها و زمین، ابیّ عرض کرد: ای رسول خدا، مگر کسی غیر از شما زینت آسمانها و زمین هست؟! جدّم فرمود: ای ابیّ بن کعب، قسم به کسیکه مرا به حق به پیغمبری برگزید همانا عظمت حسین بن علی علیه السلام در آسمان‌ها بیشتر از روی زمین است و نام او در طرف راست عرش اینگونه حک شده است: همانا امام حسین علیه السلام چراغ هدایت و کشتی نجات است. المنتخب، طریحی، ص۱۹۸؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۵۱.

همچنین: حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ ثَابِتٍ الدَّوَالِينِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِمَدِينَةِ السَّلَامِ سَنَةَ اثْنَتَيْنِ وَ خَمْسِينَ وَ ثَلَاثِمِائَةٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الصَّمَدِ الْكُوفِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَاصِمٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ عِنْدَهُ أُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ فَقَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: مَرْحَباً بِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَا زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ، قَالَ لَهُ أُبَيٌّ: وَ كَيْفَ يَكُونُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله زَيْنَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِينَ أَحَدٌ غَيْرُكَ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: يَا أُبَيُّ وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ وَ إِنَّهُ **لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: مِصْبَاحُ هُدًى وَ سَفِينَةُ نَجَاةٍ**» امام حسین علیه السلام فرمود: وارد شدم بر رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالتی که ابی بن کعب نزد حضرتش حاضر بود، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: مرحبا به تو ای ابا عبد الله، ای زینت آسمان‌ها و زمین‌ها. ابی بن کعب به رسول خدا عرض کرد: یا رسول الله، چگونه می‌شود احدی غیر از تو زینت آسمان‌ها و زمین‌ها باشد؟! آن جناب فرمود: به حق آن کسی که ←

مشکاة فاطمی و مصباح حسنی و المصباح حسینی علیهم‌السلام در تفسیر آیهٔ نور

«مِصْبَاحُ الْهُدَی»یعنی چه؟ اولاً باید هدایت را فهمید، و در مرحلهٔ بعد مصباح آن هدی را، آیهٔ نور، را بخوانید: ﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾[1]، در آیهٔ نور، یک «مشکات» است، در آن «مشکات» دو «مصباح» است: یک «مصباح» بی الف و لام، یک «مصباح» با الف و لام. باطن آن «مشکات» کیست؟ صدّیقهٔ کبری فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام. مصباح اول، حسن بن علی علیه‌السلام است، مصباح دوم، حسین بن علی علیه‌السلام؛[2] ۳• «إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه‌السلام مِصْبَاحُ الْهُدَی» ریشه‌اش در آیهٔ نور است.

→

مرا بر حق به پیغمبری فرستاد، حسین بن علی علیه‌السلام در آسمان بزرگتر است از روی زمین و نوشته شده در طرف راست عرش خدا: [امام حسین علیه‌السلام] چراغ هدایت و کشتی نجات. عیون اخبار الرضا علیه‌السلام، شیخ صدوق، ج۱، ص۶۲؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۶۵؛ اعلام الوری، طبرسی، ج۲، ص۱۸۶؛ خرائج و جرائح، قطب راوندی، ج۲، ص۵۵۱ و ج۳، ص۱۱۶۶؛ قصص الانبیا، قطب راوندی، ص۳۵۹؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ص۱۵۰ و ۲۰۳ و ۲۶۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۲۰۵ و ۴۱۲ و ج۹۱، ص۱۸۴.

۱. «مَثَلِ نور او چون چراغدانی است که در آن چراغی، و آن چراغ در شیشه‌ای است.» النور(۲۴): ۳۵.

۲. «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّائِغُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ فِي قَوْلِ اللَّهِ: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ﴾ الْمِشْكَاةُ فَاطِمَةُ علیهاالسلام، ﴿فِيها مِصْباحٌ﴾ الْحَسَنُ علیه‌السلام [وَ] ﴿الْمِصْباحُ﴾ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام. (و در نسخهٔ دیگر با این عبارت: «﴿فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ﴾ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهماالسلام»). تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۱۰۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴، ص۱۸ و ج۲۳، ص۳۰۴: (به نقل از تفسیر قمی).

همچنین: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَصَمِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ صَالِحِ بْنِ سَهْلٍ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فِي قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ﴾ فَاطِمَةُ علیهاالسلام، ﴿فِيها مِصْباحٌ﴾ الْحَسَنُ علیه‌السلام، ﴿الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ﴾ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام...» صالح بن سهل همدانی گوید: امام صادق علیه‌السلام راجع به قول خدای تعالی در تفسیر آیهٔ نور فرمود: «خدا نور آسمانها و زمین است، حکایت نور او چون فانوسی است» آن فانوس حضرت فاطمه علیهاالسلام است «که در آن فانوس چراغیست» آن چراغ ←

این قضیه: «لا تدرک و لا توصف». روز اول که به دنیا آمد چه کرد؟ قنداقه بـه عـرش رفت.[۱] روز اولش این بود؛ روز آخر چه کرد؟ با سر تا حرم کبریا بالا رفت؛ آنجـایی که ﴿ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾[۲] این است که: «لا تدرک و لا توصف».

→

امام حسن علیه السلام است، «چراغ در آبگینه است» چراغ امام حسین علیه السلام است «آبگینه ماننـد اختـر درخـشانی است» آن اختر درخشان حـضرت فاطمـه علیها السلام اسـت در میـان زنـان جهـان. کـافی، شـیخ کلینـی، ج۱، ص۱۹۵؛ مسائل علیّ بن جعفر صادق علیه السلام، ص۳۱۶ (روایت را با این سند نقـل کـرده اسـت: عَلِـيُّ بْـنُ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُوسَى بْـنِ الْقَاسِـمِ الْبَجَلِـيِّ وَ مُحَمَّـدِ بْـنِ يَحْيَـى عَـنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ جَمِيعاً عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ علیه السلام عَنْ أَخِيهِ مُوسَى علیه السلام قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام:...).

۱. در کتاب تحفة الذاکرین نقل شده که روزی فاطمهٔ زهرا علیها السلام، امام حسین علیه السلام را در گهواره خوابانیـده بـود و به کارِ خانهٔ خود مشغول شده بود. وقتی آمد دید که جناب امام حسین علیه السلام در گهواره نیست، گریه کنان بـا ناله و فغان به خدمت رسولِ عالمیان صلی الله علیه و آله آمد، حضرت فرمود: «یا فاطمه، ما یبکیکِ؟» چه چیز تـو را بـه گریه در آورده؟ گفت: «یا ابتاه اقبلتنی قضیة عجیبه» ای پدر بزرگوار چرا گریه نکـنم و حـال آنکـه قـضیهٔ عجیبه‌ای به من روی داده. حضرت فرمود: چه قضیه‌ای روی داده اسـت کـه تـو را همچنـین انـدوهگین کرده است؟ عرض کرد: یا ابتاه! حسین علیه السلام را در گهواره خوابانیدم و پیِ شغلی رفتم چون باز آمـدم او را در گهواره نیافتم! نمی‌دانم کجا رفته و یا که او را برده. جناب رسـول ثقلـین از شـنیدن ایـن قـصهٔ حـسین علیه السلام متألّم شد. جبرئیل نازل شده از طرف ربّ جلیل بـه آن فخـر دودمـان خلیـل گفـت: یـا رسـول اللـه بـه فاطمه علیها السلام بفرما که گریه نکند، چون روز تولد امام حسین علیه السلام جمیع ملائکه به اتفاق من بـه تهنیـت آمـده بودند و چون مراجعت کردند به یکدیگر فخر می‌کردند، مقربـان مـلأ اعلـی بـه خداونـد کبریـا عـرض کردند: ملکا! معبودا! هرگز احدی بر ما فخر نکرده است، الحال ایـن گـروه ملائکـه بـه واسـطهٔ دریـافتن شرفِ زیارت جناب امام حسین علیه السلام بر ما فخر می‌کنند پس ما را نیز دستوری ده که به زیارت جنـاب امـام حسین علیه السلام برویم. خداوندِ ذو الشأن برایشان اذن نزول به خـدمت آن امـام انـس و جـان نـداده، [بلکه] به من فرمود: ای جبرئیل امین، امام حسین علیه السلام را به عرش برین من بیـاور تـا حـاملان عـرش نیـز زیارت نمایند پس من به اذن خداوند ذوالمِنن، آن امام مستحسَن را به عـرش بـردم، حـاملانِ عـرش، آن زینتِ عـرش و فـرش را زیـارت کردنـد، [پـس از آن قنداقـهٔ امـام حـسین علیه السلام را برگردانـدم و] در گهـواره خوابانیدم. بحر المصائب و کنز الغرائب، ملامحمد جعفر روضه خوان تبریزی، ج۱، ص۱۲۸.

۲. «به سـوی پروردگـارت بـازگرد! در حـالی‌کـه [تـو از او] خـشنودی و [او هـم از تـو] خـشنود اسـت». الفجر(۸۹):۲۸.

اذن گرفتن انبیا علیهم‌السلام و ملائکه از خداوند برای زیارت قبر امام حسین علیه‌السلام

روایتی با سند صحیح وارد شده است. تصحیح سند روایات دو گونه است: تصحیح متأخرین، تصحیح قدما. اگر روایت سندش به تصحیح دو نفر: یکی شیخ طوسی- شیخ الطائفه در فهرست- یکی نجاشی در رجال باشد؛ آن حدیث کاری می‌کند که فقیهی همچون شیخ انصاری رحمه‌الله دست از احتیاط فقهی بردارد و فتوای صریح بدهد. اهل فن می‌دانند، احتیاط دو اصل دارد:

یکی اصالة الإحتیاط اصولی: «الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ»[1].

یکی هم احتیاط فقهی در نفوس و در اعراض.

فقیه بزرگی همچون شیخ رحمه‌الله با این سند دست از احتیاط فقهی در فتوا بر می‌دارد، آن حدیث صحیح السندی که شرحش کتابی لازم دارد، بعد از کتاب، باز عمق آن لا تدرک است، متن آن حدیث این است: «فَلَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ»[2]- شما اهل فضل هستید خوب دقت کنید- «لَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ»:

---

۱. «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْكَانَ عَنْ دَاوُدَ بْنِ فَرْقَدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الزُّهْرِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ». الکافی، ج۱، ص۴۰؛ کتاب فضل العلم، باب النوادر، ح۹؛ المحاسن، ج۱، ص۲۱۵، ح۱۰۲: (رواه البرقي عن أبيه عن علي بن النعمان مثله)؛ الوسائل، ج۲۷، ص۱۵۴، کتاب القضاء، الباب ۱۲ من أبواب صفات القاضی و ما یجوز أن یقضی به، ح۲.

همچنین: بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ مَسْعَدَةَ بْنِ زِيَادٍ عَنْ جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام أَنَّ النَّبِيَّ صلی‌الله‌علیه‌وآله قَالَ: «لَا تُجَامِعُوا فِي النِّكَاحِ عَلَى الشُّبْهَةِ [وَ قِفُوا عِنْدَ الشُّبْهَةِ] يَقُولُ: إِذَا بَلَغَكَ أَنَّكَ قَدْ رَضَعْتَ مِنْ لَبَنِهَا وَ أَنَّهَا لَكَ مَحْرَمٌ وَ مَا أَشْبَهَ ذَلِكَ، فَإِنَّ الْوُقُوفَ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ». التهذیب، ج۷، ص۴۷۴، کتاب النکاح، الباب ۴۱، ح۱۱۲؛ الوسائل، ج۲۰، ص۲۵۸، کتاب النکاح، الباب ۱۵۷ من أبواب مقدمات النکاح، ح۲.

۲. حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْأَشْعَثِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: «قَبْرُ الْحُسَيْنِ [بْنِ ←

جبرئیل، میکائیل، اسرافیل، «وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ»: موسی بن عمران کلیم الله، عیسی بن مریم روح الله، ابراهیم خلیل الله علیهم السلام، «إِلَّا وَ هُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يَزُورَ الْحُسَيْنَ علیه السلام» مگر این که حاجتشان به درگاه خدا این است. حالا فکر کنید: «حاجت ابراهیم علیه السلام!»، ابراهیم علیه السلام کیست؟ ابراهیم علیه السلام را می‌شناسید؟! ﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾.[1] ابراهیم علیه السلام این است؛ آن وقت حاجتش این است که خدا به او اذن بدهد تا به زیارت قبر حسین بن علی علیهما السلام برود. اینجاست که فقهِ فقها و عقلِ حکما، عاجز است. مگر تحت آن قبّه چه خبر است؟! هرچه هست آنجاست، چه کرد؟ کاری کرد که کلید درگاه خدا فقط زبان اوست.

بیتوتهٔ حضرت موسی علیه السلام کنار قبر سید الشهدا علیه السلام

ابو حمزهٔ ثمالی[2] از حواریین حضرت زین العابدین علیه السلام است، از ارکان فقه و

← عَلِيٍّ علیه السلام] عِشْرُونَ ذِرَاعاً فِي عِشْرِينَ ذِرَاعاً مُكَسَّراً رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ وَ فِيهِ [وَ مِنْهُ] مِعْرَاجُ [الْمَلَائِكَةِ] إِلَى السَّمَاءِ وَ [فَ] لَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ إِلَّا وَ هُوَ يَسْأَلُ اللَّهَ [تَعَالَى] أَنْ يَزُورَهُ [يَزُورَ الْحُسَيْنَ علیه السلام] فَفَوْجٌ يَهْبِطُ وَ فَوْجٌ يَصْعَدُ.»؛ ابن سنان می‌گوید: شنیدم امام صادق علیه السلام می‌فرمود: مساحت قبر حضرت حسین بن علی علیهما السلام بیست ذراع در بیست ذراع است و آن باغی است از باغ‌های بهشت و فرشتگان از آنجا به آسمان عروج می‌کنند، و هیچ فرشتهٔ مقرّب و پیامبر مرسلی نیست مگر اینکه از خدا درخواست می‌کند تا آن حضرت را زیارت نماید، پس [دائماً] دسته‌ای [برای زیارت] در حال هبوطند و دسته‌ای در حال بالا رفتن به آسمان. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲۲؛ و در ص۲۲۵ با این سند: (حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام...)؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٢٠٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص٦٠.

همچنین رجوع شود به مجلس اول، ص۲۵، پاورقی۱ و ص٤٠ پی نوشت شماره٦.

۱. «و چون ابراهیم را پروردگارش با کلماتی بیازمود، و وی آن همه را به انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: من تو را امام و پیشوای مردم قرار دادم». ابراهیم(١٤): ١٢٤.

۲. «ثابت بن أبي صفية أبو حمزة الثمالي و اسم أبي صفية دينار، مولى، كوفي، ثقة، و كان ال المهلب ←

روایت است، معرفت این رجُل در نهایت دقت است. در حکومت آل مروان که زیارت قبر آن حضرت ممنوع بود؛ حسین نوادهٔ ابو حمزهٔ ثمالی [1] ﴿ شب‌ها بار سفر می‌بست و روزها خودش را مخفی می‌کرد. تا اینکه به کربلا رسید. نیمهٔ شب برای تشرف عازم شد. تا خواست وارد شود، یکی دست به سینه‌اش گذاشت و گفت: تا اذان صبح حق ورود نداری! بعد مدتی رفت، دومرتبه برگشت، دوباره همان شخص پیدا شد و گفت: امشب احدی از جن و انس حق ورود به این آستانه را ندارد! گفت تو که هستی که مانع ورود من می‌شوی آن هم در این خوف و خشیت؟ گفت: من از ملائکهٔ موکّل بر این قبرم، پرسید: چرا نمی‌گذاری من مشرّف بشوم؟- اینها عقل را مبهوت می‌کند، قرآن را بخوانید، ببینید موسی بن عمران ﷺ کیست؟ ﴿وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ

→

یدعون ولاءه و لیس من قبیلهم، لأنهم من العتیك قال محمد بن عمر الجعابي: ثابت بن أبي صفیة مولی المهلب بن أبي صفرة، و أولاده نوح و منصور و حمزة قتلوا مع زید، لقی علي بن الحسین و أبا جعفر و أبا عبد الله و أبا الحسن ﷺ و روی عنهم، و کان من خیار أصحابنا و ثقاتهم و معتمدیهم في الروایة و الحدیث. و روی عن أبي عبد الله ﷺ أنه قال: " أبو حمزة في زمانه مثل سلمان في زمانه ". و روی عنه العامة، و مات في سنة خمسین و مائة. له کتاب تفسیر القرآن...». فهرست اسماء مصنفی الشیعة (رجال النجاشی)، نجاشی، ص۱۱۵.

همچنین: «وجدت بخط أبي عبد الله محمد بن نعیم الشاذاني، قال: سمعت الفضل ابن شاذان، قال: سمعت الثقة، یقول: سمعت الرضا ﷺ یقول: أبو حمزة الثمالي في زمانه کلقمان في زمانه، و ذلك أنه قدم أربعة منا: علي بن الحسین، و محمد بن علي، و جعفر بن محمد، و برهة من عصر موسی بن جعفر ﷺ...» اختیار معرفة الرجال (رجال الکشی)، شیخ طوسی، ج۲، ص۴۵۸.

۱. این روایت از دو نفر نقل شده است: حسین بن بنت ابو حمزه ثمالی، و حسین بن ابو حمزه ثمالی، که علامه حلی ﷺ (در خلاصة الاقوال، ص۵۱) و نوهٔ شهید ثانی (در استقصاء الاعتبار، ج۳، ص۲۸۳) این دو را یک نفر می‌دانند، ولی شهید ثانی (در رسائل الشهید الثانی، ج۲، ص۹۵۰)، و مرحوم آیت الله خوئی ﷺ، (در معجم رجال الحدیث، ج۶، ص۲۴۶) دو نفر می‌دانند.

البته علامه بحرانی ﷺ در مدینة المعاجز روایت را از کامل الزیارات علاوه بر این دو نفر، از «ابو حمزه ثمالی» نیز نقل می‌کند.

جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾[۱] ﴿وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى تَكْلِيمًا﴾[۲]. ﴿كَلَّمَ اللَّهُ مُوسَى﴾ اما ﴿تَكْلِيمًا﴾. این مفعول مطلق، تمام مفسرین را متحیّر کرده است.- گفت: «إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ﷺ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ فَأَذِنَ لَهُ فَهَبَطَ مِنَ السَّمَاءِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَهُمْ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ يَنْتَظِرُونَ طُلُوعَ الْفَجْرِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ»[۳] ۰۶ امشب این حرم، قُرُق موسی بن عمران ﷺ است، او از خدا خواسته که بدو اذن دهد تا به زیارت قبر ابا عبد الله حسین بن علی ﷺ بیاید، خدا بدو اذن فرمود و حضرت موسی ﷺ از آسمان به همراه هفتاد هزار ملک از اول شب به حرم آن حضرت آمده و تا طلوع فجر کنار این قبر بیتوته نموده و سپس به آسمان عروج می‌نماید. کیست سید الشهدا ﷺ؟!

---

۱. «و از جانب راست طور، او را ندا دادیم، و در حالی که با وی راز گفتیم او را به خود نزدیک ساختیم». مریم(۱۹): ۵۲.

۲. «و خدا با موسی آشکارا سخن گفت». النساء(٤): ١٦٤.

۳. «وَ عَنْهُ [أي: الْحَسَنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى] عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ بِنْتِ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، قَالَ: خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَانِ بَنِي مَرْوَانَ إِلَى زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ مُسْتَخْفِياً مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى انْتَهَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ فَاخْتَفَيْتُ فِي نَاحِيَةِ الْقَرْيَةِ حَتَّى إِذَا ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ نِصْفُهُ أَقْبَلْتُ نَحْوَ الْقَبْرِ فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُ أَقْبَلَ نَحْوِي رَجُلٌ فَقَالَ لِي: انْصَرِفْ مَأْجُوراً فَإِنَّكَ لَاتَصِلُ إِلَيْهِ فَرَجَعْتُ فَزِعاً حَتَّى إِذَا كَادَ يَطْلُعُ الْفَجْرُ أَقْبَلْتُ نَحْوَهُ حَتَّى إِذَا دَنَوْتُ مِنْهُ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ، فَقَالَ لِي: يَا هَذَا إِنَّكَ لَاتَصِلُ إِلَيْهِ فَقُلْتُ لَهُ: عَافَاكَ اللَّهُ وَ لِمَ لَا أَصِلُ إِلَيْهِ وَ قَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْكُوفَةِ أُرِيدُ زِيَارَتَهُ فَلَاتَحُلْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ عَافَاكَ اللَّهُ وَ أَنَا أَخَافُ إِنْ أَصْبَحَ فَيَقْتُلُونِّي أَهْلُ الشَّامِ إِنْ أَدْرَكُونِي هَاهُنَا؟ قَالَ: فَقَالَ لِيَ: اصْبِرْ قَلِيلًا فَإِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ ﷺ سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ فَأَذِنَ لَهُ فَهَبَطَ مِنَ السَّمَاءِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَهُمْ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ يَنْتَظِرُونَ طُلُوعَ الْفَجْرِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَمَنْ أَنْتَ عَافَاكَ اللَّهُ؟ قَالَ: أَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ أُمِرُوا بِحَرَسِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ الِاسْتِغْفَارِ لِزُوَّارِهِ. فَانْصَرَفْتُ وَ قَدْ كَادَ أَنْ يَطِيرَ عَقْلِي لِمَا سَمِعْتُ مِنْهُ قَالَ: فَأَقْبَلْتُ لَمَّا طَلَعَ الْفَجْرُ نَحْوَهُ فَلَمْ يَحُلْ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أَحَدٌ فَدَنَوْتُ مِنَ الْقَبْرِ وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ دَعَوْتُ اللَّهَ عَلَى قَتَلَتِهِ وَ صَلَّيْتُ الصُّبْحَ وَ أَقْبَلْتُ مُسْرِعاً مَخَافَةَ أَهْلِ الشَّامِ.»؛ حسین بن بنت ابوحمزهٔ ثمالی گوید: اواخر حکومت بنی‌مروان بود که من برای زیارت قبر حضرت حسین بن علی ﷺ -در حالی که از اهل شام پنهان می‌داشتم- از شهر کوفه خارج شدم تا به کربلا ←

→

رسیدم. در جایی مخفی شدم تا نیمی از شب گذشت. سپس از مکان خود بیرون آمده و به طرف قبر رفتم، وقتی نزدیک شدم مردی به طرف من آمد و گفت: برگرد که مأجور هستی امشب نمی‌توانی به قبر شریف برسی. نالان و با ناراحتی و ترس برگشتم تا نزدیک طلوع صبح به طرف قبر بازگشتم تا نزدیک آن شدم. باز همان شخص به طرف من آمد و گفت: تو دسترسی به قبر نداری. به او گفتم: خدا سلامتت بدارد چرا به قبر دسترسی ندارم، در حالی که من از کوفه به نیّت زیارت آن حضرت آمده‌ام؟ از تو تقاضا دارم بین من و قبر حائل نشوی تا زیارت کنم و سریع برگردم؛ زیرا ترس آن دارم که صبح شود و اهل شام مرا در اینجا ببینند و مرا بکشند. گوید: آن شخص به من گفت: کمی صبر کن زیرا حضرت موسی بن عمران﵇ از خداوند متعال درخواست نموده که به او اذن زیارت قبر حضرت حسین بن علی﵇ را بدهد و حق تعالی به وی اذن داده و او با هفتاد هزار فرشته از آسمان به زیر آمده و هم اکنون در محضر امام﵇ بوده و آن جناب را زیارت کرده و انتظار می‌کشند صبح طلوع کند تا به آسمان بروند. راوی می‌گوید: به آن شخص گفتم: خدا سلامتت بدارد، تو کیستی؟ گفت: من از فرشتگانی هستم که مأمور حفاظت و حراست قبر حضرت حسین بن علی﵇ و طلب آمرزش برای زوّار آن جناب هستند. برگشتم و نزدیک بود به خاطر آنچه از او شنیده بودم عقلم بپرد. وی می‌گوید: هنگامی که صبح شد جلو رفتم کسی مانع نشد به قبر نزدیک شدم و سلام نمودم و بر قاتلان آن حضرت نفرین کردم و همان جا نماز صبح را به جا آوردم و به جهت خوف و هراسی که از اهل شام داشتم سریع برگشتم. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۲۱، ح۲و در ص۱۱۳، ح٤ با این اسناد: (حَدَّثَنِي الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَمَدَانِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَانِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ ذَكَرَ مِثْلَ الْحَدِيثِ الْمُتَقَدِّمِ فِي الْبَابِ؛ وَ حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةُ مَشَايِخِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ بْنِ عَلِيٍّ الْبُوفَكِيِّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ابْنَةِ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ قَالَ: خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَانِ بَنِي مَرْوَانَ وَ ذَكَرَ مِثْلَ حَدِيثِهِ الَّذِي مَرَّ فِي أَوَّلِ الْبَابِ سَوَاءً.)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤٠٨ و ج٩٨، ص٥٩ و در ص٦٠ با این اسناد: (الْقَاسِمُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ الْهَمْدَانِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَانِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ ذَكَرَ مِثْلَهُ. أَبِي وَ جَمَاعَةُ مَشَايِخِي عَنْ أَحْمَدَ بْنِ إِدْرِيسَ عَنِ الْعَمْرَكِيِّ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنِ الْحُسَيْنِ مِثْلَهُ)؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص٢٠٦: (عنه [أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه] قال: و عنه [حدّثني الحسن بن عبد اللّه بن محمد بن عيسى]، عن أبيه، عن الحسن بن محبوب، عن الحسين بن ثابت، عن أبي حمزة الثمالي، قال: خرجت في آخر زمان بني مروان...) و ص٢٠٩ با این اسناد: (و عنه [أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه]، قال: و حدّثني القاسم بن محمّد بن عليّ بن إبراهيم الهمداني،

←

لرزهٔ عرش و گریهٔ عرشیان و خلائق بر مصائب سید الشهدا علیه السلام

هنگامی که عزم سفر به عراق نمود خطبه خواند، جمله‌ای که فرمود، این است: «مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ»؛[1] ۰۷ آن کس که در ما خون دلش را می‌بازد و خود را برای ملاقات خدا آماده کرده است با ما حرکت کند.

→

عن أبيه، عن جدّه، عن عبد اللّه بن حماد الأنصاري، عن الحسين بن أبي حمزة، قال: خرجت في آخر ملك بني اميّة و ذكر مثل الحديث المتقدم في الباب. و عنه [أبو القاسم جعفر بن محمّد بن قولويه]، قال: و حدّثني أبي- رحمه اللّه- و جماعة مشايخي، عن أحمد بن ادريس، عن العمركي بن عليّ البوفكي، عن عدة من أصحابنا، عن الحسن ابن محبوب، عن الحسين ابن ابنة أبي حمزة الثماليّ، قال: خرجت في آخر زمان بني مروان، إلى قبر الحسين بن عليّ عليه السلام و ذكر الحديث مثل الذي في اول الباب سواء.)

۱. «رُوِيَ أَنَّهُ عليه السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيباً فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ [وَ] مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ، خُطَّ الْمَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاةِ وَ مَا أَوْلَهَنِي إِلَى أَسْلَافِي اشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ وَ خُيِّرَ لِي مَصْرَعٌ أَنَا لَاقِيهِ كَأَنِّي بِأَوْصَالِي تَتَقَطَّعُهَا عَسَلَانُ الْفَلَوَاتِ بَيْنَ النَّوَاوِيسِ وَ كَرْبَلَاءَ فَيَمْلَأْنَ مِنِّي أَكْرَاشاً جُوفاً وَ أَجْرِبَةً سُغْباً لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطَّ بِالْقَلَمِ رِضَى اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ نَصْبِرُ عَلَى بَلَائِهِ وَ يُوَفِّينَا أُجُورَ [أَجْرَ] الصَّابِرِينَ لَنْ تَشُذَّ [يَشُذَّ] عَنْ [عَلَى] رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله لُحْمَتُهُ وَ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ وَ يُنْجَزُ بِهِمْ [لَهُم] وَعْدُهُ مَنْ كَانَ بَاذِلًا فِينَا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ [مَعَنَا] فَإِنَّنِي [فَإِنِّي] رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى»؛ و نقل شده که وقتی امام حسین علیه السلام قصد خارج شدن از مکه به سوی عراق را داشت ایستاد خطبه خواند و فرمود: حمد مخصوص خدا است و آنچه خدا بخواهد می‌شود و نیرویی جز به او نیست و درود خدا بر رسولش صلی الله علیه و آله. مرگ بر آدمیان نوشته شده است همانند خطی که به واسطهٔ گردنبند بر گردن دختران کم‌سن ظاهر می‌شود و فراری از آن نیست (چو آنکه دختران کم‌سن به دلیل نازکی پوست و ظرافت گردن خطی بر پشت گردن آنها ظاهر می‌شود؛ و این تشبیه از جهت ملازمهٔ مرگ و انسان است همانطور که خط ملازم است با انداخت گردنبند بر گردن دختران کم‌سن) چه ولع و اشتیاقی به دیدار گذشتگانم (پدر و مادر و جد و برادرم) در من است همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف، و برای من شهادت‌گاهی انتخاب شده که به یقین به آن خواهم رسید، گویا می‌بینم گرگان درندهٔ بیابان بین نواویس و کربلا بند بند تنم را پاره پاره می‌کنند و گویا از من شکم‌های تهی و مشک‌های ←

روز عاشورا دعایی خواند: «بِحَقِّ یس وَ القُرآنِ الْحَکِیمِ وَ بِحَقِّ طه وَ القُرآنِ الَعَظِیمِ یا مَنْ یَقْدِرُ عَلی حَوائِجِ السّائِلینَ یا مَنْ یَعْلَمُ ما فِي الضَّمیرِ یا مُنَفِّساً عَنْ المَکْروبینَ یا مُفَرِّجاً عَنْ المَغْمومینَ، یا راحِمَ الشَیْخِ الکَبیرِ یا رازِقَ الطِّفْلِ الصَغیرِ.»[1] بعد همان

→

خالی خود را پر می‌کنند، از آن روز که قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده گریز و راه فراری نیست، خشنودی خدا خشنودی ما اهلبیت علیهم‌السلام است (هرچه او بخواهد ما راضی هستیم)، پس بر بلا و آزمایش الهی صبر می‌کنیم و او به ما پاداش صبر کنندگان را خواهد داد، هرگز پارهٔ تن رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله از او جدا نمی‌شود و در حظیرة القدس به او ملحق خواهد شد و چشمان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ذریه‌اش روشن می‌شود و وعده‌اش توسط آنان وفا خواهد شد. هرکس آماده است خون خود را در راه ما نثار نماید با ما رهسپار شود چراکه من به خواست خدای متعال فردا صبح حرکت خواهم کرد. لهوف، سید بن طاووس، ص۳۸؛ مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۲۹: (ثُمَّ قَامَ خَطِیباً فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ ما شاءَ اللَّهُ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَی جِیدِ الْفَتَاةِ ... ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام حَتَّی مَرَّ بِالتَّنْعِیمِ)؛ کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۲۳۹: (مِنْ کَلَامِهِ علیه‌السلام لَمَّا عَزَمَ عَلَی الْخُرُوجِ إِلَی الْعِرَاقِ قَامَ خَطِیباً فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ وَ سَلَّمَ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَی جِیدِ الْفَتَاةِ ... مَنْ کَانَ فِینَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَی لِقَائِنَا نَفْسَهُ فَلْیَرْحَلْ فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.)؛ نزهة الناظر، حلوانی، ص۸۶: (وَ لَمَّا عَزَمَ عَلَیْهِ السَّلَامُ عَلَی الْمَسِیرِ إِلَی الْعِرَاقِ قَامَ خَطِیباً، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ ما شاءَ اللَّهُ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَ صَلَّی اللَّهُ عَلَی رَسُولِهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ خُطَّ الْمَوْتُ عَلَی وُلْدِ آدَمَ مَخَطَّ الْقِلَادَةِ عَلَی جِیدِ الْفَتَاةِ...)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۶۷.

منبع اهل تسنن: معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۴: (با اختلاف کم)

۱. «عَنْ زَیْنِ الْعَابِدِینَ علیه‌السلام قَالَ: ضَمَّنِي وَالِدِي علیه‌السلام إِلَی صَدْرِهِ یَوْمَ قُتِلَ وَ الدِّمَاءُ تَغْلِي وَ هُوَ یَقُولُ: یَا بُنَیَّ احْفَظْ عَنِّي دُعَاءً عَلَّمَتْنِیهِ فَاطِمَةُ علیهاالسلام وَ عَلَّمَهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله وَ عَلَّمَهُ جَبْرَئِیلُ علیه‌السلام فِي الْحَاجَةِ وَ الْمُهِمِّ وَ الْغَمِّ وَ النَّازِلَةِ إِذَا نَزَلَتْ وَ الْأَمْرِ الْعَظِیمِ الْفَادِحِ قَالَ: ادْعُ: «بِحَقِّ یس وَ الْقُرْآنِ الْحَکِیمِ وَ بِحَقِّ طه وَ الْقُرْآنِ الْعَظِیمِ یَا مَنْ یَقْدِرُ عَلَی حَوَائِجِ السَّائِلِینَ یَا مَنْ یَعْلَمُ مَا فِي الضَّمِیرِ یَا مُنَفِّسَ [مُنَفِّساً] عَنِ الْمَکْرُوبِینَ یَا مُفَرِّجَ [مُفَرِّجاً] عَنِ الْمَغْمُومِینَ یَا رَاحِمَ الشَّیْخِ الْکَبِیرِ یَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِیرِ یَا مَنْ لَایَحْتَاجُ إِلَی التَّفْسِیرِ صَلِّ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ افْعَلْ بِي کَذَا وَ کَذَا.» حضرت زین العابدین علیه‌السلام می‌فرماید: در روز عاشورا، پدرم در حالی که خون از بدن مبارکش می‌جوشید مرا به سینهٔ خود چسبانید و فرمود: پسرم، حفظ کن از من دعایی را در موقع نیاز و آنچه مهم است و غم و غصه و مشکلی که پیش می‌آید و امر بزرگ. این دعا را مادرم فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام به من آموخته است و او خود از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرا گرفته بود و وی از جبرائیل ←

وقت چه کرد؟ کاری کرد که احدی جز خدا نمی‌تواند به کُنه آن کار برسد مگر آن‌کسی که مأموریتی یافت و خدا یک قاروره به او داد، او کیست؟ امّ سلمه گفت: عصر روز عاشورا رسول خدا ﷺ را، سر برهنه، پا برهنه در خواب دیدم. قلب عالم امکان، اشرف کائنات، سر برهنه، پا برهنه، غبارآلوده، گرد و خاک بر سر و صورتش نشسته؛ یک شیشه خون به دستش بود، پرسیدم: یا رسول الله! چه خبر است؟ فرمود: خدا این قاروره را به من داد، کنار گودال قتلگاه رفتم و خون آن گلو را گرفتم و الآن به عرش می‌برم.[۱] از این روایت روشن می‌شود: آن وقتی‌که سر بریده شد پیغمبر ﷺ کنار آن سر بریده حضور داشت. از بیان امام صادق ؑ معلوم می‌شود که پیغمبر ﷺ آن قاروره و شیشهٔ خون را بالا برد، و در طاق عرش گذاشت، آن طاق تا قیامت کبری می‌لرزد.[۲] این است خون او.

→

آموخته بود. فرمود: بخوان: به حقّ یاسین و قرآن حکیم، و به حقّ طه و قرآن عظیم، ای کسی که بر نیازهای درخواست کنندگان توانایی، ای کسی که به آنچه در ضمیر و باطن است، آگاهی! ای زدایندهٔ اندوه دل شکسته‌گان، ای گشایندهٔ غم افسردگان! ای مهربان نسبت به پیرمرد کهنسال، و ای روزی دهندهٔ کودک خردسال! ای کسی که نیازمند به تفسیر و بیان نیست، بر حضرت محمّد و خاندانش ؑ درود بفرست! دعوات، قطب الدین راوندی، ص٥٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٢، ص١٩٦.

۱. رجوع شود به مجلس دوم ص٦١، پاورقی۲ و ص٧٤، پی نوشت شماره۸.

۲. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرٍ قَالَ: «... قَالَ [الصَّادِقُ ؑ]: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ ؑ لَمَّا قَضَى بَكَتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَايُرَى ... قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَزُورَهُ فَكَيْفَ أَقُولُ وَ كَيْفَ أَصْنَعُ؟ قَالَ ؑ: ... ثُمَّ قُلِ: اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللَّهِ وَ ابْنَ حُجَّتِهِ ... أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَايُرَى...»؛ شهادت می‌دهم که خون تو در بهشت، ساکن و آرام گشت و اظلهٔ عرش برای آن لرزید و تمام خلائق بر آن گریستند و آسمانهای هفت‌گانه و طبقات هفت‌گانهٔ زمین بر آن گریه کردند. کافی، شیخ کلینی، ج٤، ص٥٧٥- ٥٧٦؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٣٦٤، باب ٧٩، ح٢: (حَدَّثَنِي أَبِي وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ ←

منتفی بودن افراط در عزاداری بر امام حسین علیه‌السلام

مردم را با عظمت عاشورا آشنا کنید. سید الشهدا علیه‌السلام را آنچنان که در بیان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله هست به مردم معرفی کنید تا یک عده عوام نگویند: اینها افراط در عزاداری است. آنچه مردم انجام بدهند همه تفریط است، این عزا افراط ندارد.!

فتوای میرزای نائینی در عزاداری بر سید الشهداء علیه‌السلام

فقیه میرزای نائینی رحمه‌الله است. میرزا کیست؟ اساطین فقها کلمه به کلمه روی رساله لباس مشکوک میرزا، کار می‌کنند. نصّ فتوای او این است که برای حسین بن علی علیهماالسلام اگر به سینه بزنند، زنجیر و تیغ بزنند، خون بیاید، هیچ اشکالی ندارد.[1] فقیه این است. عظمت مصیبت این است: کسی که «بَکَتْ عَلَیْهِ ... مَا یُرَی وَ مَا لَا یُرَی»[2] من و تو اگر زنجیر بزنیم و پشتمان سیاه شود، کجا به گرد این مصیبت می‌رسد. الهی به خون پاک آن حضرت به ما معرفت بده. ۸۰

→ جَمِیعاً عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِیسَی عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَحْیَی عَنِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحُسَیْنِ بْنِ ثُوَیْرِ بْنِ أَبِي فَاخِتَةَ قَالَ: ...)؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۲، ص۵۹۵: (شیخ صدوق رحمه‌الله تنها قسمت زیارت را از حسن بن راشد از حسین بن ثویر از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده است) تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۵۵: (تنها قسمت زیارت را روایت کرده است)؛ امالی، شیخ طوسی، ص٥٤: (تنها قسمت اول روایت را نقل کرده است)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۵۱- ۱۵۲.

همچنین: أَقُولُ وَجَدْتُ فِي نُسْخَةٍ قَدِیمَةٍ مِنْ مُؤَلَّفَاتِ أَصْحَابِنَا زِیَارَةً أُخْرَی لَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ قَالَ: إِذَا أَتَیْتَ بَابَ الْقُبَّةِ فَاسْتَأْذِنْ وَ قُلْ: «... أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ فَاقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَ بَكَتْ لَكَ جَمِیعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَكَ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَنْ فِیهِنَّ وَ مَا بَیْنَهُنَّ وَ مَا یَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا یُرَی وَ مَا لَایُرَی» بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۲٦.

۱. رجوع شود به مجلس دوم، ص۵۹، پاورقی۱.

۲. رجوع شود به صفحه قبل، پاورقی۲.

خاتمهٔ محشر به پیراهن پاره و آغشته به خون امام حسین علیه‌السلام

او کیست؟ خاتمهٔ محشر چیست؟ آن روزی که تمام انبیا، علیهم‌السلام همه می‌گویند: «وا نفساه»[۱] آن روزی که یک نفر می‌گوید: «وا أمّتاه».[۲] بقیهٔ پیغمبران علیهم‌السلام فریاد «وا نفسا» می‌زنند. خاتمهٔ محشر چیست؟ خاتمهٔ محشر یک کلمه است، آن کلمه این است:- حدیث صحیح السند است- صدّیقهٔ کبری علیهاالسلام سر از قبر برمی‌دارد، آن وقتی که تمام اهل محشر گرفتارند، تا پای قائمهٔ عرش خدا می‌رود. وقتی آنجا رسید یک پیراهن پاره و خون آلود، به دستش می‌گیرد،[۳] جبرئیل نازل می‌شود، و

---

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ يُونُسَ عَنْ مُفَضَّلِ بْنِ صَالِحٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه‌السلام قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَخْبَرَنِي الرُّوحُ الْأَمِينُ أَنَّ اللَّهَ لَا إِلَهَ غَيْرُهُ إِذَا وَقَفَ الْخَلَائِقَ وَ جَمَعَ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ أُتِيَ بِجَهَنَّمَ تُقَادُ بِأَلْفِ زِمَامٍ أَخَذَ بِكُلِّ زِمَامٍ مِائَةُ أَلْفِ مَلَكٍ مِنَ الْغِلَاظِ الشِّدَادِ وَ لَهَا هَدَّةٌ وَ تَحَطُّمٌ وَ زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ وَ إِنَّهَا لَتَزْفِرُ الزَّفْرَةَ فَلَوْلَا أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَخَّرَهَا إِلَى الْحِسَابِ لَأَهْلَكَتِ الْجَمِيعَ ثُمَّ يَخْرُجُ مِنْهَا عُنُقٌ يُحِيطُ بِالْخَلَائِقِ الْبَرِّ مِنْهُمْ وَ الْفَاجِرِ، فَمَا خَلَقَ اللَّهُ عَبْداً مِنْ عِبَادِهِ مَلَكٍ وَ لَا نَبِيٍّ إِلَّا وَ يُنَادِي: يَا رَبِّ نَفْسِي نَفْسِي، وَ أَنْتَ تَقُولُ: يَا رَبِّ أُمَّتِي أُمَّتِي»؛ امام باقر علیه‌السلام فرمود: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: روح الامین (جبرئیل) به من خبر داد که خدائی که جز او خدائی نیست هنگامی که خلائق را در محشر نگه دارد و اولین و آخرین را گرد آورد در آن هنگام جهنم را با هزار مهار بیاورند و هر مهاری را صد هزار فرشتهٔ خشن و سخت گرفته است، و آن را بانگ و ناله و فریادی است، و ناله‌ای زند که اگر خدای تعالی عذاب آن را تا پایان حساب عقب نینداخته بود همه را هلاک می‌کرد. سپس از جهنم زبانه و شعله‌ای برآید که همهٔ خلایق را چه نیکوکار و چه بدکار همه را فراگیرد، در آن هنگام هیچ بنده‌ای از بندگان خدا نیست حتی فرشته و پیغمبر که فریاد زند: پروردگارا، خودم خودم (را نجات ده)، و تنها تو می‌گوئی: پروردگارا امتم، امتم (را نجات ده). کافی، شیخ کلینی، ج۸، ص۳۱۲؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۶۵۲.

۲. همان.

۳. قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه‌السلام قَالَ: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ الْأَوَّلِينَ وَ الْآخِرِينَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِياً فَنَادَى: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَ نَكِّسُوا رُؤُوسَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله الصِّرَاطَ، قَالَ: فَتَغُضُّ الْخَلَائِقُ أَبْصَارَهُمْ فَتَأْتِي فَاطِمَةُ علیهاالسلام عَلَى نَجِيبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ يُشَيِّعُهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ فَتَقِفُ مَوْقِفاً شَرِيفاً مِنْ مَوَاقِفِ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تَنْزِلُ عَنْ نَجِيبِهَا ←

می‌گوید: یا فاطمه علیها السلام! خدا به تو سلام می‌کند،[۱۲]* و می‌گوید: آنچه می‌خواهی بخواه![۱] این است پیراهن او.

فَتَأْخُذُ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام بِيَدِهَا مُضَمَّخاً بِدَمِهِ وَ تَقُولُ: يَا رَبِّ هَذَا قَمِيصُ وَلَدِي وَ قَدْ عَلِمْتَ مَا صُنِعَ بِهِ، فَيَأْتِيَهَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: يَا فَاطِمَةُ لَكِ عِنْدِي الرِّضَا، فَتَقُولُ: يَا رَبِّ انْتَصِرْ لِي مِنْ قَاتِلِهِ، فَيَأْمُرُ اللَّهُ تَعَالَى عُنُقاً مِنَ النَّارِ فَتَخْرُجُ مِنْ جَهَنَّمَ فَتَلْتَقِطُ قَتَلَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام كَمَا يَلْتَقِطُ الطَّيْرُ الْحَبَّ، ثُمَّ يَعُودُ الْعُنُقُ بِهِمْ إِلَى النَّارِ فَيُعَذَّبُونَ فِيهَا بِأَنْوَاعِ الْعَذَابِ ثُمَّ تَرْكَبُ فَاطِمَةُ علیها السلام نَجِيبَهَا حَتَّى تَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ مَعَهَا الْمَلَائِكَةُ الْمُشَيِّعُونَ لَهَا وَ ذُرِّيَّتُهَا بَيْنَ يَدَيْهَا وَ أَوْلِيَاؤُهُمْ مِنَ النَّاسِ عَنْ يَمِينِهَا وَ شِمَالِهَا»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که روز قیامت شود خدای توانا خلق اولین و آخرین را در یک زمین جمع می‌کند، آنگاه منادی ندا می‌کند: چشمان خود را ببندید و سرهای خود را به زیر افکنید تا حضرت فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله از صراط بگذرد. مردم چشمان خود را می‌بندند و حضرت فاطمه علیها السلام در حالی که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است می‌آید و تعداد هفتاد هزار ملک آن حضرت علیها السلام را مشایعت می‌نمایند. آنگاه آن حضرت در یکی از مواقف بزرگ قیامت توقف می‌کند و پیراهن امام حسین علیه السلام را به دست می‌گیرد در حالی که به خون آغشته است و می‌فرماید: بار خدایا، این پیراهنِ فرزندم حسین علیه السلام است، تو می‌دانی با او چه کردند. بعد از این جریان از طرف خدا خطاب می‌رسد: رضای من از آن توست. حضرت زهرا صلی الله علیها خواهد فرمود: پروردگارا انتقام مرا از قاتلین فرزندم بگیر، خدای قهّار دستور می‌دهد: هیمنه‌ای از آتش جهنم بیرون می‌آید و کشندگان امام حسین علیه السلام را نظیر مرغی که دانه برچیند از صحرای محشر می‌رباید و به طرف دوزخ بازمی‌گرداند و آنان را دچار انواع عذاب می‌نماید. سپس حضرت فاطمه علیها السلام بر ناقهٔ خویش، سوار و داخل بهشت می‌گردد. آن ملائکه‌ای که آن حضرت علیها السلام را مشایعت می‌کردند و همچنین فرزندان بزرگوار حضرت زهرا علیها السلام نزد آن بانو خواهند بود و دوستان ایشان طرف راست و چپ حضرت زهرا علیها السلام قرار می‌گیرند. امالی، شیخ مفید، ص۱۳۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۲۴.

۱. عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: سَمِعْتُ [أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ] عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام يَقُولُ: «دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى فَاطِمَةَ علیها السلام وَ هِيَ حَزِينَةٌ فَقَالَ لَهَا مَا حَزَنَكِ يَا بُنَيَّةِ؟ قَالَتْ: يَا أَبَتِ ذَكَرْتُ الْمَحْشَرَ وَ وُقُوفَ النَّاسِ عُرَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، قَالَ: يَا بُنَيَّةِ إِنَّهُ لَيَوْمٌ عَظِيمٌ وَ لَكِنْ قَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، قَالَ: أَوَّلُ مَنْ تَنْشَقُّ [يَنْشَقُ] عَنْهُ الْأَرْضُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَنَا ثُمَّ [و] أَبِي إِبْرَاهِيمُ ثُمَّ بَعْلُكِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ [علیه السلام] ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ إِلَيْكِ جَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَيَضْرِبُ عَلَى قَبْرِكِ سَبْعَ قِبَابٍ مِنْ نُورٍ، ثُمَّ يَأْتِيكِ إِسْرَافِيلُ بِثَلَاثِ حُلَلٍ مِنْ نُورٍ فَيَقِفُ عِنْدَ رَأْسِكِ فَيُنَادِيكِ: يَا فَاطِمَةُ ابْنَةَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله، قُومِي إِلَى مَحْشَرِكِ [فَتَقُومِينَ] آمِنَةً رَوْعَتُكِ مَسْتُورَةً عَوْرَتُكِ ... ثُمَّ يُنَادِي مُنَادٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ يُسْمِعُ الْخَلَائِقَ: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ

الصِّدِّيقَةُ ابْنَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ وَ مَنْ مَعَهَا ... فَإِذَا صِرْتِ فِي أَعْلَى الْمِنْبَرِ أَتَاكِ جَبْرَئِيلُ ﷺ فَيَقُولُ [فَقَالَ] لَكِ: يَا فَاطِمَةُ ﷺ، سَلِي حَاجَتَكِ فَتَقُولِينَ: يَا رَبِّ أَرِنِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ ﷺ فَيَأْتِيَانِكِ وَ أَوْدَاجُ الْحُسَيْنِ ﷺ تَشْخُبُ دَماً.. **ثُمَّ يَقُولُ جَبْرَئِيلُ: يَا فَاطِمَةُ ﷺ سَلِي حَاجَتَكِ فَتَقُولِينَ: يَا رَبِّ شِيعَتِي**، فَيَقُولُ اللَّهُ: قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ: يَا رَبِّ شِيعَةَ وُلْدِي فَيَقُولُ اللَّهُ: قَدْ غَفَرْتُ لَهُمْ فَتَقُولِينَ: يَا رَبِّ شِيعَةَ شِيعَتِي فَيَقُولُ اللَّهُ: انْطَلِقِي فَمَنِ اعْتَصَمَ بِكِ فَهُوَ مَعَكِ فِي الْجَنَّةِ فَعِنْدَ ذَلِكِ يَوَدُّ الْخَلَائِقُ أَنَّهُمْ كَانُوا فَاطِمِيِّينَ فَتَسِيرِينَ وَ مَعَكِ شِيعَتُكِ وَ شِيعَةُ وُلْدِكِ وَ شِيعَةُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ آمِنَةً رَوْعَاتُهُمْ ...» روزی پیامبر ﷺ نزد حضرت زهرا ﷺ رفت و او را محزون یافت. به فاطمه ﷺ فرمود: دختر عزیزم! سبب غم و اندوه تو چیست؟ فاطمه ﷺ عرض کرد: روز محشر و برهنگی مردم به خاطرم آمد. رسول خدا ﷺ فرمود: آری آن روز روز بسیار بزرگی است، ولی جبرئیل از طرف خداوند رئوف به من خبر داد: هنگامی که در آن روز زمین شکافته شود، اوّل کسی که از زمین خارج شود من هستم، بعد از من ابراهیم خلیل ﷺ، بعد از او شوهر تو علی بن ابی طالب ﷺ، آنگاه خداوند مهربان جبرئیل را با هفتاد هزار ملک نزد قبر تو خواهد فرستاد، بر قبر تو هفت قبهٔ نور نصب خواهد شد، اسرافیل سه حلّهٔ نور برای تو می‌آورد و نزد سر تو توقف می‌کند و صدا می‌زند: ای دختر حضرت محمّد ﷺ بیا به صحرای محشر! تو در حالی از قبر بیرون می‌آیی که بدنت پوشیده باشد و از خوف آن روز در امان خواهی بود ... هنگامی که وارد صحرای محشر شوی منادی از زیر عرش ندایی می‌کند که خلایق می‌شنوند و می‌گوید: چشمان خود را ببندید تا فاطمه ﷺ دختر محمّد ﷺ و این زنان مطهّره که با او می‌باشند عبور نمایند! ... هنگامی که بر فراز منبر روی، جبرئیل از طرف خداوند سبحان نزد تو می‌آید و می‌گوید: ای فاطمه ﷺ، حاجت خود را بخواه. تو خواهی گفت: پروردگارا، حسن و حسینم ﷺ را به من نشان بده. حسنین ﷺ در حالی نزد تو می‌آیند که خون از رگهای گردن حسین ﷺ فرو می‌ریزد ... پس از این جریان جبرئیل به تو می‌گوید: یا فاطمه ﷺ حاجت خود را بخواه، تو می‌گویی: پروردگارا، من شیعیان خود را می‌خواهم. خداوند رئوف می‌فرماید: من گناه آنان را آمرزیدم. تو می‌گویی: بار خدایا، من شیعیان خود و دوستان ایشان را می‌خواهم. خداوند سبحان می‌فرماید: برو هر کدام از آنان را که دست به دامن تو شود، او را وارد بهشت کن. در آن روز عموم خلایق آرزو می‌کنند: کاش از شیعیان و دوستان حضرت فاطمه ﷺ بودند. آنگاه تو با شیعیان و دوستان و فرزندان خویشتن و شیعیان حضرت علی ﷺ در حالی حرکت می‌کنید که خوف و بیم آنان بر طرف شده و عورت‌های ایشان پوشیده است. تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم الکوفی، ص٤٤٤ - ٤٤٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۸، ص۵۳.

و در روایت دیگر حامل سلام خداوند به حضرت زهرا ﷺ، ملکی است که (نه قبل از ایشان و نه بعد از ایشان) نزد احدی فرستاده نشده است. رجوع شود به ص١٢٤، پی نوشت شماره۱۲.

اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ عَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَكِّنَهُ فِيهَا طَوِيلا.

اللهم لا تفرق بيننا و بينه أبدا و أصلح كلّ فاسد من أمور المسلمين.

همچنين: «فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي وَ ابْنَةَ حَبِيبِي سَلِينِي تُعْطَيْ وَ اشْفَعِي تُشَفَّعِي فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا جَازَنِي ظُلْمُ ظَالِمٍ، فَتَقُولُ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَ شِيعَتِي وَ شِيعَةَ ذُرِّيَّتِي وَ مُحِبِّيَّ وَ مُحِبِّي ذُرِّيَّتِي». رجوع شود به مجلس چهارم، ص۱۳۷، پاورقی۲.

پی‌نوشت

۱. «عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْجَوْهَرِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَصِيرٍ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ﷺ وَ أَنَا حَاضِر فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ كَمْ عُرِجَ بِرَسُولِ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: مَرَّتَيْنِ، فَأَوْقَفَهُ جَبْرَئِيلُ مَوْقِفاً فَقَالَ لَهُ: مَكَانَكَ يَا مُحَمَّدُ ﷺ فَلَقَدْ وَقَفْتَ مَوْقِفاً مَا وَقَفَهُ مَلَكٌ قَطُّ وَ لَا نَبِيٌّ إِنَّ رَبَّكَ يُصَلِّي، فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ وَ كَيْفَ يُصَلِّي؟ قَالَ: يَقُولُ: «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَ الرُّوحِ سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي»، فَقَالَ: اللَّهُمَّ عَفْوَكَ عَفْوَكَ، قَالَ: وَ كَانَ كَمَا قَالَ اللَّهُ: ﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى﴾، فَقَالَ لَهُ أَبُو بَصِيرٍ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، **مَا قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى**، قَالَ: مَا بَيْنَ سِيَتِهَا إِلَى رَأْسِهَا، فَقَالَ: كَانَ بَيْنَهُمَا حِجَابٌ يَتَلَأْلَأُ يَخْفِقُ وَ لَا أَعْلَمُهُ إِلَّا وَ قَدْ قَالَ: زَبَرْجَدٌ، فَنَظَرَ فِي مِثْلِ سَمِّ الْإِبْرَةِ إِلَى مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ نُورِ الْعَظَمَةِ، فَقَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: يَا مُحَمَّدُ ﷺ قَالَ: لَبَّيْكَ رَبِّي، قَالَ: مَنْ لِأُمَّتِكَ مِنْ بَعْدِكَ؟ قَالَ: اللَّهُ أَعْلَمُ، قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ سَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَ قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ. قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ لِأَبِي بَصِيرٍ: يَا أَبَا مُحَمَّدٍ، وَاللَّهِ مَا جَاءَتْ وَلَايَةُ عَلِيٍّ ﷺ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَكِنْ جَاءَتْ مِنَ السَّمَاءِ مُشَافَهَةً» علیّ بن ابی‌حمزه گوید: ابو بصیر از امام صادق ﷺ پرسید و من حاضر بودم، عرض کرد: قربانت، پیغمبر ﷺ را چند مرتبه به معراج بردند؟ فرمود: دو مرتبه، و جبرئیل او را در مقامی نگه داشت و گفت: در جایت بایست ای محمد ﷺ! زیرا در جایی ایستاده‌ای که هرگز هیچ فرشته و پیغمبری در آنجا نایستاده است، همانا پروردگارت در نماز است، فرمود: ای جبرئیل! چگونه نمازی؟ گفت: می‌فرماید: «سبوح، قدوس، منم پروردگار ملائکه و روح که رحمتم بر غضبم پیشی دارد»، پیغمبر ﷺ فرمود: بار خدایا بخششت را می‌خواهم، بخششت را می‌خواهم، امام فرمود: و همچنان بود که خدا فرماید: «پیغمبر به مقام "قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى" رسید». ابو بصیر به حضرت عرض کرد: قربانت شوم، "قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى" چیست؟ فرمود: به مقدار فاصلهٔ میان هلالی کمان تا سرش، سپس فرمود: و در میان آن دو حجابی می‌درخشید و خاموش می‌شد و به گمانم فرمود: زبرجدی بود، پس پیغمبر ﷺ نور عظمت را از اندازهٔ سوراخ سوزن تا آنچه خدا خواهد [از کمترین درجه تا بالاترین مرتبه] مشاهده فرمود: و خدای تبارک و تعالی فرمود: ای محمد ﷺ! عرض کرد: لبیک پروردگارم؛ فرمود: کیست برای امتت بعد از تو؟ [رهبرشان کیست؟] عرض کرد: خدا داناتر است، فرمود: علی بن ابی طالب ﷺ است، امیر مؤمنان و سرور مسلمانان و پیشوای روسفیدان، دست و پا درخشانان. سپس امام صادق ﷺ به ابوبصیر فرمود: ای ابا محمد! به خدا قسم ولایت حضرت علی ﷺ از زمین نیامده، بلکه شفاهاً از آسمان رسیده است. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۴۴۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۸، ص۳۰۶؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۳، ص۹۸.

۲. فخر رازی از مفسرین بزرگ اهل تسنن در تفسیر خود، بـه ایـن بیـان آورده اسـت: «مـا روی أن جبریـل علیه السلام أخذ برکاب محمد صلی الله علیه [و آله] و سلم حتی أرکبه علی البراق لیلة المعراج، و هـذا یدل علی أن محمداً صلی الله علیه [و آله] و سلم أفضل منه و لما وصل محمد علیـه الـصلاة و الـسلام إلی بعض المقامات تخلّف عنه جبریل علیه السلام و قال: "**لو دنوت أنملة لاحترقت**...» آنچه روایـت شـده ایـن است که جبرئیل علیه السلام رکاب حضرت محمد صلی الله علیه و آله را گرفت تا شب معـراج او را بـر بـراق سـوار نمـود، و ایـن دلالت می‌کند بر اینکه حضرت محمد صلی الله علیه و آله افضل از جبرئیل است، و چون حضرت محمد صلی الله علیه و آله بـه بعـض مقامها رسید جبرئیل از آن حضرت واپس ایستاد و گفت: اگر سر انگشتی نزدیک شوم مـی‌سـوزم (آتـش می‌گیرم). تفسیر رازی، فخر رازی، ج۲، ص۲۳٤.

همچنین: در شب معراج پیامبر صلی الله علیه و آله جبرئیل به پیامبر عـرض کـرد: «إِمْـضِ یَـا مُحَمَّـدُ صلی الله علیه و آله، فَقَـالَ لَـهُ: یَـا جَبْرَئِیلُ، تَدَعُنِي فِي هَذَا الْمَوْضِعِ؟ قَالَ: فَقَالَ لَهُ: یَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله، لَیْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَقَامَ وَ لَقَدْ وَطِئْـتَ مَوْضِعاً مَا وَطِئَهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَ لَایَطَؤُهُ أَحَدٌ بَعْـدَكَ» بگـذر ای حـضرت محمـد صلی الله علیه و آله، حـضرت بـه جبرئیـل فرمود: ای جبرئیل! مرا در این موضـع [حـساس] رهـا مـی‌کنـی (تنهـا مـی‌گـذاری)؟ عـرض کـرد: ای محمد صلی الله علیه و آله، من حق ندارم از این جایگاه بگذرم و همانا تو به جایی پا گذاشتی که نـه احـدی قبـل تـو بـه آنجا قدم گذارده و نه احدی بعد از تو گام می‌گذارد. تفسیر عیاشی، محمـد بـن مـسعود، ج۱، ص۱٦۰؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۵۷۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۸، ص٤۳۰.

و همچنین: أَنَّ جَبْرَئِیلَ علیه السلام قَالَ: «لِلَّهِ دُونَ الْعَرْشِ سَبْعُونَ حِجَاباً لَوْ دَنَوْنَـا مِـنْ أَحَـدِهَا لَأَحْرَقَتْنَـا سُـبُحَاتُ وَجْهِ رَبِّنَا»؛ برای خدا در عرش هفتاد حجاب است که اگر به یکی از آنها نزدیک شـوم جلـوه‌هـای وجـه پروردگارمان ما را بسوزانند. العـین، فراهیـدی، ج۳، ص۱۵۲؛ بحـار الانـوار، علامـه مجلـسی، ج۵۵، ص٤۵.

منابع اهل تسنن: الفائق، زمخشری، ج۲، ص۱۱۵؛ النهایه، ابن اثیر، ج۲، ص۳۳۲ و..

و همچنین: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِیهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِیهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِیهِ مُحَمَّـدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِیهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَیْنِ عَنْ أَبِیهِ الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِیـهِ عَلِـيِّ بْـنِ أَبِـي طَالِـبٍ علیه السلام قَـالَ: قَـالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ... لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ أَذَّنَ جَبْرَئِیلُ مَثْنَى مَثْنَى وَ أَقَامَ مَثْنَى مَثْنَى ثُمَّ قَالَ لِـي: تَقَـدَّمْ یَـا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله، فَقُلْتُ لَهُ: [یَا] جَبْرَئِیلُ أَتَقَدَّمُ عَلَیْكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، لِأَنَّ اللَّـهَ تَبَـارَكَ وَ تَعَـالَى فَـضَّلَ أَنْبِیَـاءَهُ عَلَـى مَلَائِكَتِهِ أَجْمَعِینَ وَ فَضَّلَكَ خَاصَّةً، قَالَ: فَتَقَدَّمْتُ فَصَلَّیْتُ بِهِمْ وَ لَا فخز [فَخْرَ]. فَلَمَّا انْتَهَیْتُ إِلَى حُجُـبِ النُّورِ قَالَ لِي جَبْرَئِیلُ: تَقَدَّمْ یَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله وَ تَخَلَّفَ عَنِّي، فَقُلْـتُ لَـهُ: یَـا جَبْرَئِیـلُ فِـي مِثْـلِ هَـذَا الْمَوْضِـعِ تُفَارِقُنِي؟ فَقَالَ: یَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله إِنَّ انْتِهَاءَ حَدِّيَ الَّذِي وَضَعَنِي اللَّهُ عَـزَّ وَ جَـلَّ فِیـهِ إِلَـى هَـذَا الْمَكَـانِ، فَـإِنْ تَجَاوَزْتُهُ **احْتَرَقَتْ أَجْنِحَتِي** بِتَعَدِّي حُدُودِ رَبِّي جَلَّ جَلَالُه» امام رضا علیه السلام از پدران خود از امیر مؤمنـان علیه السلام نقل نموده‌اند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ... چون مرا به آسـمان معـراج دادنـد جبرئیـل دو تـا دو تـا اذان و اقامه گفت، بعد هم به من گفت: پیشی گیر ای حضرت محمد صلی الله علیه و آله، من به او گفتم: ای جبرئیـل، بـر تـو

پیشی گیرم؟ عرض کرد: بله، چون خدای متعال پیامبرانش را بر تمام فرشتگانش و بر تو خصوصاً برتری داده است، فرمود: پس من مقدم شدم و با آنان نماز خواندم و فخری نیست. چون به حجاب‌های نوری رسیدم جبرئیل به من عرض کرد: ای حضرت محمد ﷺ مقدم شو و از من بگذر، من به جبرئیل گفتم: ای جبرئیل، در مثل چنین جایی از من جدا می‌شوی؟! عرض کرد: ای حضرت محمد ﷺ، همانا آخرین حدی که خدای عزوجل مرا در آن قرار داده اینجاست و اگر از این حد بگذرم بالهایم به خاطر تجاوز از حدود پروردگارم بسوزند. عیون اخبار الرضا ؑ، شیخ صدوق، ج۱، ص۲۳۷؛ علل الشرایع، شیخ صدوق، ج۱، ص۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۸، ۳۴۵؛ درّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۱۱۰.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۳۷۷.

و همچنین: «حَدَّثَنَا أَبِي رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيُّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خَلَفِ بْنِ حَمَّادٍ الْأَسَدِيِّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الْعَبْدِيِّ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَبَايَةَ بْنِ رِبْعِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَمَّا أُسْرِيَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ انْتَهَى بِهِ جَبْرَئِيلُ إِلَى نَهَرٍ يُقَالُ لَهُ النُّورُ وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿جَعَلَ الظُّلُماتِ وَ النُّورَ﴾، فَلَمَّا انْتَهَى بِهِ إِلَى ذَلِكَ النَّهَرِ قَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ ؑ: يَا مُحَمَّدُ ﷺ اعْبُرْ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ فَقَدْ نَوَّرَ اللَّهُ لَكَ بَصَرَكَ وَ مَدَّ لَكَ أَمَامَكَ فَإِنَّ هَذَا النَّهَرَ لَمْ يَعْبُرْهُ أَحَدٌ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ غَيْرَ أَنَّ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ اغْتِمَاسَةً فِيهِ ثُمَّ أَخْرُجُ مِنْهُ، فَأَنْقُصُ أَجْنِحَتِي فَلَيْسَ مِنْ قَطْرَةٍ تَقْطُرُ مِنْ أَجْنِحَتِي إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى مِنْهَا مَلَكاً مُقَرَّباً لَهُ عِشْرُونَ أَلْفَ وَجْهٍ وَ أَرْبَعُونَ أَلْفَ لِسَانٍ كُلُّ لِسَانٍ يَلْفَظُ بِلُغَةٍ لَايَفْقَهُهَا اللِّسَانُ الآخَرُ، فَعَبَرَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحُجُبِ وَ الْحُجُبُ خَمْسُمِائَةِ حِجَابٍ مِنَ الْحِجَابِ إِلَى الْحِجَابِ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ **ثُمَّ قَالَ: تَقَدَّمْ يَا مُحَمَّدُ ﷺ، فَقَالَ لَهُ: يَا جَبْرَئِيلُ وَ لِمَ لَاتَكُونُ مَعِي؟ قَالَ: لَيْسَ لِي أَنْ أَجُوزَ هَذَا الْمَكَانَ**، فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ حَتَّى سَمِعَ مَا قَالَ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: أَنَا الْمَحْمُودُ وَ أَنْتَ مُحَمَّدٌ ﷺ شَقَقْتُ اسْمَكَ مِن اسْمِي فَمَنْ وَصَلَكَ وَصَلْتُهُ وَ مَنْ قَطَعَكَ بَتَكْتُهُ انْزِلْ إِلَى عِبَادِي فَأَخْبِرْهُمْ بِكَرَامَتِي إِيَّاكَ وَ أَنِّي لَمْ أَبْعَثْ نَبِيّاً إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ وَزِيراً وَ أَنَّكَ رَسُولِي وَ أَنَّ عَلِيّاً ؑ وَزِيرُكَ. فَهَبَطَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَكَرِهَ أَنْ يُحَدِّثَ النَّاسَ بِشَيْءٍ كَرَاهِيَةَ أَنْ يَتَّهِمُوهُ لِأَنَّهُمْ كَانُوا حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْجَاهِلِيَّةِ حَتَّى مَضَى لِذَلِكَ سِتَّةُ أَيَّامٍ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى: ﴿فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعْضَ ما يُوحى إِلَيْكَ وَ ضائِقٌ بِهِ صَدْرُكَ﴾ فَاحْتَمَلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَلِكَ حَتَّى كَانَ يَوْمُ الثَّامِنِ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَيْهِ: ﴿يا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَهْدِيدٌ بَعْدَ وَعِيدٍ لَأَمْضِيَنَّ أَمْرَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فَأَنْ يَتَّهِمُونِي وَ يُكَذِّبُونِي فَهُوَ أَهْوَنُ عَلَيَّ مِنْ أَنْ يُعَاقِبَنِي الْعُقُوبَةَ الْمُوجِعَةَ فِي الدُّنْيَا وَ الآخِرَةِ، قَالَ: وَ سَلَّمَ جَبْرَئِيلُ عَلَى عَلِيٍّ ؑ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِين» عبدالله بن عباس گوید: رسول خدا ﷺ را به آسمان بردند، جبرئیل آن حضرت را به نهر نور رسانید که خدا فرموده: «خدا، ظلمات و نور را آفریده»، و گفت: ای محمد ﷺ به برکت خدا از آن بگذر که خدا دیده‌ات را منور کرد و جلوی تو را باز کرد، این

نهری است که کسی از آن نگذشته نه فرشتهٔ مقربی و نه پیغمبر مرسلی، تنها من روزی یک بار در آن غوطه‌ور شوم و برآیم و پرهایم را بتکانم و از آن قطره‌ای نریزد جز آنکه خدا از آن فرشتهٔ مقربی بیافریند که بیست هزار وجه و چهل هزار زبان دارد و با هر زبانی به لغتی سخن گوید که زبان دیگر آن را نفهمد. رسول خدا ﷺ از آن گذشت تا به حجابها رسید که پانصد عدد بودند و میان هر دو حجاب مسافت پانصد سال راه. پس جبرئیل گفت: ای محمد ﷺ پیش رو، فرمود: ای جبرئیل چرا تو با من همراه نیستی؟ عرض کرد: حق ندارم از اینجا پیش روم. رسول خدا ﷺ به اندازه‌ای که خدا می‌خواست پیش رفت تا آنجا که شنید خدای تبارک و تعالی فرمود: منم محمود و تویی محمد ﷺ نامت را از نام خود بازگرفتم هر که با تو پیوندد با او پیوندم و هر که از تو ببرد سرکوبش کنم، فرود شو نزد بندگانم و به آنها از پذیرائی خود که از تو کردم خبر ده، من پیغمبری مبعوث نکردم جز آنکه برایش وزیری مقرر کردم، تو رسول منی و حضرت علی ؑ وزیر تو است. رسول خدا ﷺ فرود آمد و نخواست آنچه شنیده به مردم باز گوید از ترس آنکه او را متهم کنند، چون تازه از جاهلیت در آمده بودند تا اینکه شش روز از معراج گذشت و سپس خدا این آیه را نازل کرد: ﴿فَلَعَلَّكَ تارِكٌ بَعْضَ ما يُوحى...﴾ تا روز هشتم این آیه رسید: «ای رسول برسان آنچه را از پروردگارت به تو نازل شده و اگر نرسانی تبلیغ رسالت نکردی خدا تو را از مردم در امان نگه می‌دارد». رسول خدا ﷺ فرمود: تهدیدی است پس از وعدهٔ عذاب، باید دستور خدا را اجرا کنم، و اگر مردم مرا متّهم کنند و تکذیب نمایند بر من آسان‌تر است از اینکه خدا مرا عقوبت سختی کند در دنیا و آخرت، و جبرئیل با لفظ "امیرالمؤمنین" به حضرت علی ؑ سلام نمود. امالی، شیخ صدوق، ص٤٣٦؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین حسینی، ص١٥٨؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٢، ص٣٩٨؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٣٧، ص١١٠؛ تفسیر کنزالدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ص١٩٤.

و همچنین: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى عَنْ عَبْدِ الصَّمَدِ بْنِ بَشِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ؑ قَالَ: انْتَهَى النَّبِيُّ ﷺ إِلَى السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ انْتَهَى إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى قَالَ: فَقَالَتِ السِّدْرَةُ: **مَا جَاوَزَنِي مَخْلُوقٌ قَبْلَكَ** ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى فَكانَ قابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنى فَأَوْحى، قَالَ: فَدَفَعَ إِلَيْهِ كِتَابَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ وَ كِتَابَ أَصْحَابِ الشِّمَالِ فَأَخَذَ كِتَابَ أَصْحَابِ الْيَمِينِ بِيَمِينِهِ وَ فَتَحَهُ وَ نَظَرَ فِيهِ فَإِذَا فِيهِ أَسْمَاءُ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ قَالَ: وَ فَتَحَ كِتَابَ أَصْحَابِ الشِّمَالِ وَ نَظَرَ فِيهِ فَإِذَا هِيَ أَسْمَاءُ أَهْلِ النَّارِ وَ أَسْمَاءُ آبَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ ثُمَّ نَزَلَ وَ مَعَهُ الصَّحِيفَتَانِ فَدَفَعَهُمَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ؑ». عبد الصمد بن بشیر از امام باقر ؑ نقل کرده که حضرت فرمود: پیامبر ﷺ به آسمان هفتم و سدرة المنتهی رسید، سدره عرض کرد: مخلوقی پیش از تو به من نرسیده و دست نیافته بود، سپس نزدیک و نزدیکتر شد تا آنکه فاصله‌اش به اندازهٔ فاصلهٔ دو قوس کمان یا کمتر شد و وحی نمود، فرمود: خداوند به حضرت، نامهٔ عمل اصحاب یمین و شمال را رد نمود و حضرت نامهٔ عمل اصحاب یمین را برداشت، باز نمود و در آن نگریست، اسامی اهل بهشت و اسامی پدران و قبیله‌هایشان را دید، و نامهٔ عمل اصحاب شمال را گشود و در آن نظر افکند، نامهای

دوزخیان و نامهای پدران و قبیله‌هایشان را دید. سپس فرود آمد در حالی که همراهش دو صحیفه بود و آن دو را به علی بن ابی طالب علیه السلام داد. بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۲۱۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۷، ص۱٤۷؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۵، ص۱۵۰.

۳. همچنین: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ﴾ الْحَسَنُ علیه السلام ﴿الْمِصْباحُ﴾ الْحُسَيْنُ علیه السلام ﴿فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ﴾ فَاطِمَةُ علیها السلام كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ...» امام صادق علیه السلام در مورد آیهٔ ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ﴾ فرمود: «مصباح» امام حسن علیه السلام، «المصباح» امام حسین علیه السلام، «الزجاجه» حضرت زهرا علیها السلام هستند؛ حضرت فاطمه علیها السلام ستارهٔ تابان میان تمام زنان جهان است. تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۲۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۳۱۲.

همچنین: «عَنْ عَلِيِّ بْنِ جَعْفَرٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ علیه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ﴾ قَالَ: الْمِشْكَاةُ فَاطِمَةُ علیها السلام ﴿وَ الْمِصْبَاحُ﴾ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام ﴿وَ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌ﴾ قَالَ: كَانَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام كَوْكَباً دُرِّيّاً مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ﴾ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ إِبْرَاهِيمُ علیه السلام ﴿لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ﴾ لَا يَهُودِيَّةٍ وَ لَا نَصْرَانِيَّةٍ ﴿يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ﴾ قَالَ: يَكَادُ الْعِلْمُ أَنْ يَنْطِقَ مِنْهَا، ﴿وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ نُورٌ عَلى نُورٍ﴾ قَالَ فِيهَا إِمَامٌ بَعْدَ إِمَامٍ ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ﴾ قَالَ يَهْدِي اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لِوَلَايَتِنَا مَنْ يَشَاء.» علی بن جعفر [برادر امام کاظم علیه السلام] فرمود: از امام کاظم علیه السلام از آیهٔ ﴿كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ﴾ سؤال کردم فرمود: مراد از "مشکاة" حضرت فاطمه علیها السلام است و مراد از "المصباح" امام حسن و حسین علیهما السلام هستند، ﴿الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌ﴾ حضرت فاطمه علیها السلام ستارهٔ درخشان در میان زنان عالَم است، ﴿يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ﴾ مراد از "شجرهٔ مبارکه" ابراهیم علیه السلام است، ﴿لا شَرْقِيَّةٍ وَ لا غَرْبِيَّةٍ﴾ یعنی نه یهودی و نه نصرانی است، ﴿يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ﴾ یعنی نزدیک است علم از وجود حضرت فاطمه علیها السلام به سخن آید: ﴿لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ، نُورٌ عَلى نُورٍ﴾ اگر چه آتش به او نرسد، ﴿نُورٌ عَلى نُورٍ﴾ یعنی از نسل حضرت فاطمه علیها السلام امامانی است که یکی بعد از دیگری به وجود می‌آیند، ﴿يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ﴾ گفت: خداوند هدایت می‌کند به ولایت ما (ولایت آل محمد علیهم السلام) هر که را بخواهد. العمدة، ابن بطریق، ص۳۵٦؛ خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، ص۱۵۱؛ طرائف، سید ابن طاووس، ص۱۳۵؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص٤۱٦؛ نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، ص۲۰۷.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۲۹۳.

چهارده معصوم علیهم السلام در آیهٔ نور:

«رُوِيَ عَن جَابِرِ بنِ عَبدِ اللَهِ الأَنصَارِي، قَالَ: دَخَلتُ إِلَى مَسجِدِ الكُوفَةِ، وَ أَمِيرُ المُؤمِنِينَ علیه السلام يَكتُبُ بِإِصبَعِهِ وَ يَتَبَسَّمَ، فَقُلتُ لَهُ: يَا أَمِيرَ المُؤمِنِينَ، مَا الَّذِي يُضحِكُكَ؟ فَقَالَ: عَجِبتُ لِمَن يَقرَأُ هَذِهِ الآيَةَ وَ لَم‌يَعرِفهَا حَقَّ مَعرِفَتَهَا، فَقُلتُ لَهُ: أَيُّ آيَةٍ، يَا أَمِيرَ المُؤمِنِينَ؟ فَقَالَ: قَولُهُ تَعَالَى: ﴿اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ

الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ» المِشكَاةُ: مُحَمَّدٌ ﷺ «فِيها مِصْباحٌ»، أَنَا المِصبَاحُ. «فِي زُجاجَةٍ» الزُّجَاجَةُ ألحَسَنُ وَ الحُسَينُ ﷺ، «كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌ» وَ هُوَ عَلِيُّ بنِ الحُسَينِ ﷺ، «يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبارَكَةٍ» مُحَمَّدُ بنِ عَلِيٍّ ﷺ، «زَيْتُونَةٍ» جَعفَرُ بنِ مُحَمَّدٍ ﷺ «لا شَرْقِيَّةٍ» مُوسَى بنِ جَعفَرٍ ﷺ «وَ لا غَرْبِيَّةٍ» عَلِيُّ بنِ مُوسَى ﷺ «يَكادُ زَيْتُها يُضِيءُ» مُحَمَّدُ بنِ عَلِيٍّ ﷺ «وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نارٌ» عَلِيُّ بنِ مُحَمَّدٍ ﷺ «نُورٌ عَلى نُورٍ» الحَسَنُ بنِ عَلِيٍّ ﷺ «يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشاءُ» القَائِمُ المَهدِيّ عجل الله فرجه «وَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثالَ لِلنَّاسِ وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» » جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که وارد مسجد کوفه شدم، مولا امیرالمؤمنین ﷺ را دیدم که با انگشت مبارکش می‌نویسد و تبسّم می‌کند، عرضه داشتم: ای امیرالمؤمنین، چه چیز سبب خندهٔ شما شده است؟ فرمود: تعجب می‌کنم از کسی که این آیه را می‌خواند ولی معرفتِ اصلی را ندارد (و از حقّ معرفت و باطن این آیه غافل است)، عرضه داشتم: چه آیه‌ای یا امیر المؤمنین؟ حضرت فرمود: فرمایش خداوند متعال - آیهٔ ۳۵ سورهٔ مبارکهٔ نور- «الله نور السموات و الأرض ...» فرمود: "مشکات" در این آیه حضرت محمد ﷺ هست، و "مصباح" من، و "زجاجه" امام حسن و امام حسین ﷺ، «کوکب درّی» امام سجاد ﷺ، شجرهٔ مبارکه امام باقر ﷺ، «زیتونة» امام جعفر ﷺ هست، «لا شرقیة» امام کاظم ﷺ هست، «لا غربیة» امام رضا ﷺ، «یکاد زیتها یضیء» امام جواد ﷺ هست، «و لو لم‌تمسسه نار» امام هادی ﷺ هست، «نور علی نور» امام حسن عسکری ﷺ، «یهدی الله لنوره من یشاء» امام زمان حضرت مهدی عجل الله فرجه هست، و ادامهٔ آیه «یضرب الله الأمثالَ للناس و الله بکلّ شیءٍ علیم». تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۷۲؛ غایة المرام، علامه سید هاشم بحرانی، ج۳، ص٢٦٤؛ الزام الناصب، شیخ علی یزدی حائری، ج۱، ص۷۳؛ نجم الثاقب، میرزا حسین نوری طبرسی، ج۱، ص۲۵۵.

اوصیای پیامبر اکرم ﷺ؛ مصباح:

«اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» فَالْمِشْكَاةُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الْمِصْبَاحُ الْوَصِيُّ وَ الْأَوْصِيَاءُ وَ الزُّجَاجَةُ فَاطِمَةُ ﷺ وَ الشَّجَرَةُ الْمُبَارَكَةُ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ الْقَائِمُ الْمُنْتَظَرُ عجل الله فرجه الَّذِي يَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلاً..» در آیهٔ «اللَّهُ نُورُ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكاةٍ فِيها مِصْباحٌ الْمِصْباحُ فِي زُجاجَةٍ الزُّجاجَةُ كَأَنَّها كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ» "مشکاة" رسول خدا ﷺ، و "مصباح" وصی و اوصیای حضرت، و "زجاجة" حضرت فاطمه ﷺ، و "الشجره المبارکة" رسول خدا ﷺ و "کوکب دری" امام زمان عجل الله فرجه که زمین را پر از عدل می‌نماید. اثبات الهداة، حر عاملی، ج۲، ص۱۵۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۰، ص۲۱.

٤. قَالَ عَلِيُّ بن مُوسَى الرِّضَا ﷺ: «... إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلُّ قَدْراً وَ أَعْظَمُ شَأْناً وَ أَعْلَى مَكَاناً وَ أَمْنَعُ جَانِباً وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ أَوْ يَنَالُوهَا بِآرَائِهِمْ أَوْ يُقِيمُوا إِمَاماً بِاخْتِيَارِهِمْ. إِنَّ الْإِمَامَةَ خَصَّ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِهَا إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ ﷺ بَعْدَ النُّبُوَّةِ وَ الْخُلَّةِ مَرْتَبَةً ثَالِثَةً وَ فَضِيلَةً شَرَّفَهُ بِهَا وَ أَشَادَ بِهَا ذِكْرَهُ فَقَالَ: «إِنِّي

جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾...» امام رضا﵇ فرمودند: همانا امامت قدرش والاتر و شأنش بزرگ‌تر و منزلتش عالی‌تر و مکانش منیع‌تر و عمقش گودتر از آنست که مردم با عقل خود به آن برسند یا با آرائشان آن را دریابند و یا به انتخاب خود امامی را منصوب کنند. همانا امامت مقامی است که خدای عز و جل بعد از رتبهٔ نبوت و خُلّت (خلیل الله بودن) در مرتبهٔ سوم به ابراهیم خلیل﵇ اختصاص داده و او را به آن فضیلت شرافت داده و نامش را بلند و استوار نموده و فرموده است: «همانا من تو را برای مردم، امام گردانیدم». کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۲۰۱؛ امالی، شیخ صدوق، ص۷۷٦؛ عیون اخبار الرضا﵇، شیخ صدوق،ج۱، ص۱۹۷؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص٦۷۸؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۹۸؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۲۸.

۵. آیت الله خوئی﵀ بعد از اینکه اختلاف در معنون برای این دو عنوان یک نفر است یا دو نفر بیان کرده‌اند، سپس می‌گویند که نجاشی، "الحسین ابن بنت ابی‌حمزه" در رجالش بررسی کرده و از "الحسین بن ابی‌حمزه" چیزی نگفته است، و شیخ طوسی در الفهرست از "الحسین بن ابی‌حمزه" مطلبی آورده ولی از "الحسین بن بنت ابی‌حمزه" یادی نمی‌کنند و هر دو کتابی را که ابن ابی عمیر روایت می‌کند را به او نسبت داده‌اند و در آخر می‌گویند: «و الذي ظهر لنا: أنهما رجلان: أحدهما ابن أبي حمزة و أخواه محمد و علي، كما صرّح به في الكشي، و ثانيهما ابن بنت أبي حمزة كما صرّح به النجاشي و الشيخ في رجاله، فالأول خال الثاني، إلا أنه مع ذلك لا أثر للبحث عن الوحدة و التعدد فإن الأول وثقه حمدويه و قد مرّ، و الثاني وثقه النجاشي». معجم رجال الحديث، آیت الله خوئی، ج٦، ص۱۹۲ – ۱۹۳، و ص۲٤٥-۲٤٦.

و علامه حلی﵀ می‌فرماید: «الحسين بن أبي‌حمزة. قال الكشي: سألت أبا الحسن حمدويه بن نصير، عن علي بن أبي حمزة الثمالي و الحسين بن أبي‌حمزة و محمد أخويه، قال: **كلّهم ثقات فاضلون**. و هذا سند صحيح أعمل عليه و أقبل روايته و رواية أخويه. و قال النجاشي: أسماء ولد أبي‌حمزة: نوح و منصور و حمزة، قتلوا مع زيد، **و لم يذكر الحسين من عدد أولاده**. و قال ابن عقدة: حسين بن بنت أبي‌حمزة الثمالي خال محمد بن أبي حمزة، و إن الحسين بن أبي حمزة بن ابنة الحسين بن أبي حمزة الثمالي، و ان الحسين بن حمزة الليثي ابن بنت أبي حمزة الثمالي. و قال النجاشي أيضا: **الحسين بن حمزة الليثي الكوفي، و هو ابن بنت أبي حمزة الثمالي ثقة**، روى عن أبي عبد الله (عليه السلام). **و أسقط لفظة أبي بين الحسين و حمزة**». خلاصة الأقوال، علامه حلی، ص۱۱٦ - ۱۱۷.

و محمد علی اردبیلی می‌گوید: و يفهم من كلامهم ان - **الحسين بن أبي حمزة الثمالي و الحسين بن حمزة الليثي رجلان**، فما يفهم من كلام العلامة قدس سره من أنهما واحد ليس بشيء». جامع الرواة، ج۱، ص۲۳۰.

٦. همچنین: رَوَاهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ فِي كِتَابِ أَصْلِهِ فِي فَضْلِ زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ﵇ وَ لَمْ يَذْكُرْ

عَاشُورَاءَ فَقَالَ مَا لَفْظُهُ: «عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ قَالَ: خَرَجْتُ فِي آخِرِ زَمَنِ بَنِي أُمَيَّةَ وَ أَنَا أُرِيدُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَانْتَهَيْتُ إِلَى الْغَاضِرِيَّةِ حَتَّى إِذَا نَامَ النَّاسُ اغْتَسَلْتُ، ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ حَتَّى إِذَا كُنْتُ عَلَى بَابِ الحير [الْحَائِرِ] خَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ جَمِيلُ الْوَجْهِ طَيِّبُ الرِّيحِ شَدِيدُ بَيَاضِ الثِّيَابِ، فَقَالَ: إِنْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَا تَصِلُ فَانْصَرَفْتُ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَانْتَسْتُ بِهِ حَتَّى إِذَا كَانَ نِصْفُ اللَّيْلِ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى بَابِ الْحَائِرِ خَرَجَ إِلَيَّ الرَّجُلُ بِعَيْنِهِ، فَقَالَ: يَا هَذَا انْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَاتَصِلُ، فَانْصَرَفْتُ فَلَمَّا كَانَ آخِرُ اللَّيْلِ اغْتَسَلْتُ ثُمَّ أَقْبَلْتُ أُرِيدُ الْقَبْرَ فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى بَابِ الْحَائِرِ خَرَجَ إِلَيَّ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَقَالَ: يَا هَذَا إِنَّكَ لَاتَصِلُ، فَقُلْتُ: فَلِمَ لَا أَصِلُ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ- وَ قَدْ جِئْتُ أَمْشِي مِنَ الْكُوفَةِ وَ هِيَ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ وَ أَخَافُ أَنْ أُصْبِحَ هَاهُنَا وَ تَقْتُلَنِي مُصْلِحَةُ بَنِي أُمَيَّةَ؟ فَقَالَ: إِنْصَرِفْ فَإِنَّكَ لَاتَصِلُ، فَقُلْتُ: وَ لِمَ لَا أَصِلُ؟ فَقَالَ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَذِنَ لَهُ فَأَتَاهُ وَ هُوَ فِي سَبْعِينَ أَلْفٍ فَانْصَرِفْ فَإِذَا عَرَجُوا إِلَى السَّمَاءِ فَتَعَالَ، فَانْصَرَفْتُ وَ جِئْتُ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ حَتَّى إِذَا طَلَعَ الْفَجْرُ اغْتَسَلْتُ وَ جِئْتُ، فَدَخَلْتُ فَلَمْ أَرَ عِنْدَهُ أَحَداً فَصَلَّيْتُ عِنْدَهُ الْفَجْرَ وَ خَرَجْتُ إِلَى الْكُوفَةِ» حسین بن ابی‌حمزه گوید: در اواخر سلطنت بنی امیه از شام به قصد زیارت سیدالشهدا عليه السلام خارج شدم تا خود را به کربلا رساندم، شب هنگام غسل کردم آنگاه به طرف قبر سیدالشهدا عليه السلام حرکت کردم تا اینکه درب حائر سیدالشهدا عليه السلام رسیدم. مردی زیبا رو و خوش بو دارای لباس‌های سفید به من نزدیک شد و گفت: برگرد که تو به قبر نمی‌رسی! گوید: به طرف شریعهٔ فرات بازگشتم و مأنوس آنجا بودم تا اینکه شب به نیمه رسید [نیمه شب شد]، دو مرتبه غسل کردم و ارادهٔ قبر حضرت عليه السلام نمودم. وقتی به باب حائر رسیدم دو مرتبه همان مرد را دیدم، به من گفت: ای فلانی برگرد، به قبر مطهّر نمی‌رسی! برگشتم وقتی آخر شب شد غسل کردم و به قصد زیارت قبر حضرت عليه السلام به راه افتادم، وقتی به باب حائر سیدالشهدا عليه السلام رسیدم آن مرد به سمت من آمد و گفت: ای فلانی، تو به قبر نمی‌رسی! گفتم: چرا به زیارت فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سرور جوانان اهل بهشت نرسم در حالی که از کوفه به راه افتادم و الان شب جمعه است و می‌ترسم که صبح شود و عمّال بنی‌امیه مرا به قتل برسانند؟ آن جوان خوشرو گفت: برگرد که تو به قبر حضرت نمی‌رسی، گفتم برای چه برگردم؟! گفت: چون موسی بن عمران عليه السلام از خدای خود اذن گرفته که به زیارت امام حسین عليه السلام نائل شود و خداوند به او اذن فرموده و اینک با هفتاد هزار ملک به زیارت حضرت عليه السلام آمده است، بنابراین تو برگرد و وقتی آنها به آسمان رفتند بیا. من برگشتم و به شریعهٔ فرات رفتم تا اینکه فجر طلوع کرد، غسل کردم و آمدم و بر قبر حضرت عليه السلام وارد شدم، کسی را آنجا ندیدم. پس نماز صبح را خواندم و فوراً به سمت کوفه حرکت کردم. اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص٦٤؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۲۱۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۵۷: (به نقل از اقبال).

همچنین: «رُوِيَ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ قَاصِداً زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي زَمَانِ وَلَايَةِ آلِ مَرْوَانَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى، وَ كَانُوا قَدْ أَقَامُوا أُنَاساً مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ عَلَى جَمِيعِ الطُّرُقِ

يَقْتُلُونَ مِنْ يَظفُرُوا بِهِ مِنْ زُوَّارِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْفَيْتُ نَفْسِي إِلَى اللَّيْلِ ثُمَّ دَخَلْتُ الْحَائِرَ الشَّرِيفَ فِي اللَّيْلِ فَلَمَّا أَرَدْتُ الدُّخُولَ لِلزِّيَارَةِ إِذْ خَرَجَ إِلَيَّ رَجُلٌ وَ قَالَ لِي: يَا هَذَا إِرْجِعْ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ فَقَدْ قَبِلَ اللَّهُ زِيَارَتَكَ عَافَاكَ اللَّهُ فَإِنَّكَ لَاتَقْدِرُ عَلَى الزِّيَارَةِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ، فَرَجَعْتُ إِلَى مَكَانِي فَسِرْتُ حَتَّى مَضَى أَكْثَرُ مِنْ نِصْفِ اللَّيْلِ، ثُمَّ أَقْبَلْتُ لِلزِّيَارَةِ فَخَرَجَ إِلَيَّ ذَلِكَ الرَّجُلُ وَ قَالَ لِي: يَا هَذَا! أَ لَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَاتَقْدِرُ عَلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ؟ فَقُلْتُ لَهُ: وَ لَمْ تَمْنَعنِي مِنْ ذَلِكَ وَ أَنَا قَدْ أَقْبَلْتُ مِنَ الْكُوفَةِ عَلَى خَوْفٍ وَ وَجَلٍ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ أَنْ يَقْتُلُونِي، فَقَالَ: يَا ابنَ مَحْبُوبٍ! إعلَم أَنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمَنِ وَ مُوسَى كَلِيمَ اللَّهِ وَ عِيسَى رُوحَ اللَّهِ وَ مُحَمَّداً ﷺ حَبِيبَ اللَّهِ قَدْ اسْتَأْذَنُوا اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ أَنْ يَزُورُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَذِنَ لَهُمْ بِزِيَارَتِهِ فَهُمْ عِنْدَهُ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ إِلَى آخِرِهِ فِي جَمْعٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ لَايُحْصِي عَدَدَهُمْ إِلَّا اللَّهُ تَعَالَى فَهُمْ يُسَبِّحُونَ اللَّهَ وَ يُقَدِّسُونَهُ لَايَفْتُرُونَ إِلَى الصَّبَاحِ فَإِذَا أَصْبَحْتَ فَأَقْبِلْ إِلَى زِيَارَتِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى، فَقُلْتُ لَهُ: وَ أَنْتَ مَنْ تَكُونُ عَافَاكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ: أَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُوَكَّلِينَ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَطَارَ قَلْبِي وَ رَجَعْتُ إِلَى مَكَانِي أَحْمَدُ رَبِّي وَ أَشْكُرُهُ حَيْثُ لَمْ يَرُدَّنِي لِقُبحِ عَمَلِي وَ صَبَرْتُ إِلَى أَنْ أَصْبَحْتُ فَأَتَيْتُ لِزِيَارَةِ مَوْلَايَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ لَمْ يَرُدَّنِي أَحَدٌ وَ بَقِيتُ نَهَارِي كُلَّهُ فِي زِيَارَتِهِ إِلَى أَنْ هَجَمَ اللَّيْلُ وَ انْصَرَفْتُ عَلَى خَوْفٍ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ فَنَجَّانِيَ اللَّهُ مِنْهُمْ» از ابن محبوب روایت شده که گفت: از کوفه خارج شدم در حالی که نیت زیارت امام حسین ﷺ را داشتم در زمان حکومت آل مروانِ ملعون، و اینگونه بود که افرادی از بنی امیه را بر همهٔ راه‌ها گماشته بودند که زوّار امام حسین ﷺ را به قتل برسانند، من خودم را تا شب مخفی نگه داشتم آنگاه شبانه وارد حائر شریف امام حسین ﷺ شدم. هنگامی که خواستم وارد شوم تا زیارت کنم مردی به طرف من خارج شد و به من گفت: ای فلان، از جایی که آمدی برگرد که خدا زیارتت را قبول نمود، خداوند تو را عافیت دهد، همانا تو در این ساعت نمی‌توانی امام حسین ﷺ را زیارت کنی. من به مکان اقامت خود برگشتم و گذراندم تا شب از نیمهٔ شب هم بیشتر گذشت، دو مرتبه به قصد زیارت به حائر حسینی ﷺ روی آوردم. پس آن مرد به طرف من خارج شد و به من گفت: ای فلان! آیا من به تو نگفتم که تو امشب نمی‌توانی امام حسین ﷺ را زیارت کنی!؟ گفتم: مرا منع نکن از زیارت چون من از کوفه با ترس و بیم شدید که بنی امیه مرا بکشند بیرون آمدم، گفت: فرزند محبوب! بدان همانا ابراهیم خلیل الرحمن و موسی کلیم الله و عیسی روح الله ﷺ و حضرت محمد حبیب الله ﷺ از خدای عزوجل اذن گرفته‌اند که امشب امام حسین ﷺ را زیارت کنند و خداوند به آنان اجازه فرموده تا او را زیارت کنند، پس آنها نزد امام حسین ﷺ هستند از اول شب تا آخر شب در جمعی از فرشتگان مقرب و پیامبران و رسولان که تعدادشان را کسی نمی‌تواند بشمارد جز خدای متعال، پس آنان خدا را تسبیح و تقدیس می‌کنند و تا صبح هستند، پس هرگاه صبح کردی به زیارت امام حسین ﷺ بیا ان شاء الله. به او گفتم: تو که هستی؟ خدا تو را عافیت دهد، گفت: من از فرشتگان موکّل قبر امام حسین ﷺ هستم. پس قلبم پر زد و به محل اقامت خود بازگشتم در حالی‌که پروردگارم را حمد و شکر

می‌کردم که مرا به خاطر اعمال زشتم رد نکرد، و صبر کردم تا اینکه صبح کـردم پـس بـه زیـارت مـولای خود امام حسین علیه السلام آمدم و کسی جلوی مرا نگرفت و کلّ روز در زیارت آن حضرت ماندم تا اینکه شـب به ناگاه فرا رسید و من با ترس از بنی امیه از زیارت منصرف شدم و خداوند مـرا از شـرّ آنـان نجـات داد. المنتخب، طریحی، ص۲۲٤.

درخواست حضرت موسی علیه السلام از خداوند برای زیارت امام حسین علیه السلام:

«عَلِيُّ بنُ أَبِي طَالِـبٍ [علیه السلام]: إِنَّ مُوسَـى بـنَ عِمـرَانَ [علیه السلام] سَـأَلَ رَبَّـهُ عَـزَّ وَجَـلَّ زِيَـارَةَ قَبـرِ الْحُـسَيْنِ بـنِ عَلِيٍّ [علیهما السلام]، فَزَارَهُ فِـي سَـبعِينَ أَلـفٍ مِـنَ الْمَلَائِكَـةِ.» حـضرت علـی علیه السلام فرمـود: موسـی بـن عمـران از پروردگارش درخواست نمود تا قبر امام حسین علیه السلام را زیارت نماید، پس قبر حـضرت را در معیّـت هفتـاد هزار فرشته زیارت نمود.

منبع اهل تسنن: فردوس الأخبار، ابو شجاع شیرویه بن شهردار دیلمی، ص۲۵.

همچنین: «وَ أَخْبَرَنِي الْحَافِظُ سَيِّدُ الْحُفَّاظِ أَبُو مَنْصُورٍ شَهْرَدَارُ بْنُ شِيرَوَيْهِ الدَّيْلَمِيُّ فِي مَا كَتَـبَ إِلَـيَّ مِـنَ هَمْدَانَ أَخْبَرَنِي الْإِمَامُ أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَنْجَوَيْهِ الزَّنْجَانِيِّ بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ بِزَنجَانَ سَنَةَ خَمْـسَمِائَةٍ أَخْبَرَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الفَلَاكِيِّ أَخْبَرَنِي أَحْمَدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ حَمْدَانَ الْقَطِيعِيِّ أَخْبَرَنِـي عَبْـدُ اللَّـهِ بْـنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ أَخْبَرَنِي أَبِي أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ التَّيْمِيِّ عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ عَـنْ عَلِـيِّ بْنِ زَيْدٍ عَنْ أَنَسِ ابْنِ مَالِكٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ]: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَـزَّ وَ جَلَّ زِيَارَةَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ [علیهما السلام] فَزَارَهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ. وَ رُوِيَ مِثْلُ ذَلِكَ عَـنْ عَلِـيِّ بْـنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.» انس بن مالک نقـل کـرده کـه رسـول خـدا صلی الله علیه و آله فرمـود: موسـی بـن عمـران از پروردگارش درخواست زیارت قبر امام حسین علیه السلام نمود، پس آن حضرت را با هفتاد هـزار فرشـته زیـارت نمود. و این روایت بدین مضمون از حضرت علی علیه السلام نیز نقل شده است.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۹۲.

«الْفِرْدَوْسِ عَنِ الدَّيْلَمِيِّ قَالَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ زِيَـارَةَ قَبْـرِ الْحُـسَيْنِ بْـنِ عَلِـيٍّ علیه السلام فَزَارَهُ فِي سَبْعِينَ أَلْفاً مِنَ الْمَلَائِكَةِ» پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: موسـی بـن عمـران علیه السلام از خـدا زیـارت قبـر امـام حسین علیه السلام را درخواست کرد، پس امام حسین علیه السلام را به همراه هفتاد هزار فرشته زیارت کرد. مناقـب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشـوب، ج۳، ص۲۷۲؛ جـامع الأخبـار، شـعیری، ص۲۳ (رُوِيَ عَـنْ عَلِـيِّ بْـنِ مُوسَى الرِّضَا علیه السلام بِإِسْنَادِهِ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ علیه السلام سَأَلَ رَبَّهُ زِيَارَةَ قَبْرِهِ أَيْ مَوْضِعِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه السلام لَمَّا أَخْبَرَهُ رَبُّهُ بِقَتْلِهِ وَ فَضْلِ زِيَارَتِهِ، فَأَذِنَ لَهُ فَـزَارَهُ فِـي سَـبْعِينَ أَلـف أَلْفـاً مِـنَ الْمَلَائِكَـةِ). معارج الیقین، سبزواری، ص۷۷.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و حضرت ابراهیم علیه السلام همراه با جبرئیل و میکائیل نزد قبر سید الشهدا علیه السلام

«أَخْبَرَنَا ابْنُ خُشَيْشٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِاللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو الطَّيِّبِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْـنِ مَخْلَـدٍ الْجُعْفِـيُّ الدَّهَّانُ بِالْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مِيثَمِ بْنِ أَبِي نُعَيْمٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَـى بْـنُ عَبْـدِ الْحَمِيـدِ الْحِمَّـانِيُّ

أَمْلَاهُ عَلَيَّ فِي مَنْزِلِهِ، قَالَ: خَرَجْتُ أَيَّامَ وِلَايَةِ مُوسَى بْنِ عِيسَى الْهَاشِمِيِّ فِي الْكُوفَةِ مِنْ مَنْزِلِي فَلَقِيَنِي أَبُوبَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ، فَقَالَ لِيَ: إِمْضِ بِنَا يَا يَحْيَى إِلَى هَذَا، فَلَمْ أَدْرِ مَنْ يَعْنِي، وَ كُنْتُ أُجِلُّ أَبَابَكْرٍ عَنْ مُرَاجَعَةٍ، وَ كَانَ رَاكِباً حِمَاراً لَهُ، فَجَعَلَ يَسِيرُ عَلَيْهِ وَ أَنَا أَمْشِي مَعَ رِكَابِهِ. فَلَمَّا صِرْنَا عِنْدَ الدَّارِ الْمَعْرُوفَةِ بِدَارِ عَبْدِاللَّهِ بْنِ حَازِمٍ الْتَفَتَ إِلَيَّ فَقَالَ لِي: يَا ابْنَ الْحِمَّانِيِّ، إِنَّمَا جَرَرْتُكَ مَعِي وَ جَشَّمْتُكَ مَعِي أَنْ تَمْشِيَ خَلْفِي لِأُسْمِعَكَ مَا أَقُولُ لِهَذَا الطَّاغِيَةِ. قَالَ: فَقُلْتُ: مَنْ هُوَ يَا أَبَابَكْرٍ؟ قَالَ: هَذَا الْفَاجِرُ الْكَافِرُ مُوسَى بْنُ عِيسَى، فَسَكَتُّ عَنْهُ، وَ مَضَى وَ أَنَا أَتَّبِعُهُ حَتَّى إِذَا صِرْنَا إِلَى بَابِ مُوسَى بْنِ عِيسَى وَ بَصُرَ بِهِ الْحَاجِبُ وَ تَبَيَّنَهُ، وَ كَانَ النَّاسُ يَنْزِلُونَ عِنْدَ الرَّحْبَةِ، فَلَمْ يَنْزِلْ أَبُوبَكْرٍ هُنَاكَ، وَ كَانَ عَلَيْهِ يَوْمَئِذٍ قَمِيصٌ وَ إِزَارٌ وَ هُوَ مَحْلُولُ الْإِزَارِ. قَالَ: فَدَخَلَ عَلَى حِمَارٍ وَ نَادَانِي: تَعَالَ يَا ابْنَ الْحِمَّانِيِّ، فَمَنَعَنِي الْحَاجِبُ فَزَجَرَهُ أَبُوبَكْرٍ وَ قَالَ لَهُ: أَ تَمْنَعُهُ يَا فَاعِلُ وَ هُوَ مَعِي؟ فَتَرَكَنِي، فَمَا زَالَ يَسِيرُ عَلَى حِمَارِهِ حَتَّى دَخَلَ الْإِيْوَانَ، فَبَصُرَ بِنَا مُوسَى وَ هُوَ قَاعِدٌ فِي صَدْرِ الْإِيْوَانِ عَلَى سَرِيرِهِ وَ بِجَنْبَيِ السَّرِيرِ رِجَالٌ مُتَسَلِّحُونَ وَ كَذَلِكَ كَانُوا يَصْنَعُونَ، فَلَمَّا أَنْ رَآهُ مُوسَى رَحَّبَ بِهِ وَ قَرَّبَهُ وَ أَقْعَدَهُ عَلَى سَرِيرِهِ، وَ مُنِعْتُ أَنَا حِينَ وَصَلْتُ إِلَى الْإِيْوَانِ أَنْ أَتَجَاوَزَهُ، فَلَمَّا اسْتَقَرَّ أَبُوبَكْرٍ عَلَى السَّرِيرِ الْتَفَتَ فَرَآنِي حَيْثُ أَنَا وَاقِفٌ، فَنَادَانِي: تَعَالَ وَيْحَكَ، فَصِرْتُ إِلَيْهِ وَ نَعْلَيَّ فِي رِجْلِي، وَ عَلَيَّ قَمِيصٌ وَ إِزَارٌ، فَأَجْلَسَنِي بَيْنَ يَدَيْهِ. فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ مُوسَى فَقَالَ: هَذَا رَجُلٌ تَكَلَّمْنَا فِيهِ، قَالَ: لَا وَ لَكِنِّي جِئْتُ بِهِ شَاهِداً عَلَيْكَ، قَالَ: فِي مَا ذَا؟ قَالَ: إِنِّي رَأَيْتُكَ وَ مَا صَنَعْتَ بِهَذَا الْقَبْرِ؟ قَالَ: أَيُّ قَبْرٍ؟ قَالَ: قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ). وَ كَانَ مُوسَى قَدْ وَجَّهَ إِلَيْهِ مَنْ كَرَبَهُ وَ كَرَبَ جَمِيعَ أَرْضِ الْحَائِرِ وَ حَرَثَهَا وَ زَرَعَ الزَّرْعَ فِيهَا، فَانْتَفَخَ مُوسَى حَتَّى كَادَ أَنْ يَنْقَدَّ، ثُمَّ قَالَ: وَ مَا أَنْتَ وَ ذَا؟ قَالَ: إِسْمَعْ حَتَّى أُخْبِرَكَ، إِعْلَمْ أَنِّي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي كَأَنِّي خَرَجْتُ إِلَى قَوْمٍ بَنِي غَاضِرَةَ، فَلَمَّا صِرْتُ بِقَنْطَرَةِ الْكُوفَةِ اعْتَرَضَنِي خَنَازِيرُ عَشَرَةٌ تُرِيدُنِي، فَأَغَاثَنِيَ اللَّهُ بِرَجُلٍ كُنْتُ أَعْرِفُهُ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَدَفَعَهَا عَنِّي، فَمَضَيْتُ لِوَجْهِي، فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى شَاهِي ضَلَلْتُ الطَّرِيقَ، فَرَأَيْتُ هُنَاكَ عَجُوزاً فَقَالَتْ لِي: أَيْنَ تُرِيدُ أَيُّهَا الشَّيْخُ؟ قُلْتُ: أُرِيدُ الْغَاضِرِيَّةَ، قَالَتْ لِي: تَبَطَّنْ هَذَا الْوَادِيَ، فَإِنَّكَ إِذَا أَتَيْتَ آخِرَهُ اتَّضَحَ لَكَ الطَّرِيقُ. فَمَضَيْتُ فَفَعَلْتُ ذَلِكَ فَلَمَّا صِرْتُ إِلَى ثَنِيَّةٍ إِذَا أَنَا بِشَيْخٍ كَبِيرٍ جَالِسٍ هُنَاكَ، فَقُلْتُ: مِنْ أَيْنَ أَنْتَ أَيُّهَا الشَّيْخُ؟ فَقَالَ لِي: أَنَا مِنْ أَهْلِ هَذِهِ الْقَرْيَةِ، فَقُلْتُ: كَمْ تَعُدُّ مِنَ السِّنِينَ؟ فَقَالَ: مَا أَحْفَظُ مَا مَضَى مِنْ سِنِّي وَ عُمُرِي، وَ لَكِنْ أَبْعَدُ ذِكْرِي أَنِّي رَأَيْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ (عَلَيْهُمَا السَّلَامُ) وَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ يُمْنَعُونَ الْمَاءَ الَّذِي تَرَاهُ وَ لَا يُمْنَعُ الْكِلَابُ وَ لَا الْوُحُوشُ شُرْبَهُ، فَاسْتَفْظَعْتُ ذَلِكَ وَ قُلْتُ لَهُ: وَيْحَكَ أَنْتَ رَأَيْتَ هَذَا؟! قَالَ: إِي وَالَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ، لَقَدْ رَأَيْتُ هَذَا أَيُّهَا الشَّيْخُ وَ عَايَنْتُهُ، وَ إِنَّكَ وَ أَصْحَابَكَ هُمُ الَّذِينَ يُعِينُونَ عَلَى مَا قَدْ رَأَيْنَا مِمَّا أَقْرَحَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ، إِنْ كَانَ فِي الدُّنْيَا مُسْلِمٌ، فَقُلْتُ: وَيْحَكَ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: حَيْثُ لَمْ تُنْكِرُوا مَا أَجْرَى سُلْطَانُكُمْ إِلَيْهِ، قُلْتُ: مَا أَجْرَى إِلَيْهِ؟ قَالَ: أَ يُكْرَبُ قَبْرُ ابْنِ النَّبِيِّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) وَ تُحْرَثُ أَرْضُهُ؟ قُلْتُ: وَ أَيْنَ الْقَبْرُ؟ قَالَ: هَا هُوَ ذَا أَنْتَ وَاقِفٌ فِي أَرْضِهِ، فَأَمَّا الْقَبْرُ فَقَدْ عُمِّيَ عَنْ أَنْ يُعْرَفَ مَوْضِعُهُ. قَالَ أَبُوبَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ: وَ مَا كُنْتُ رَأَيْتُ الْقَبْرَ قَبْلَ ذَلِكَ الْوَقْتِ قَطُّ وَ لَا أَتَيْتُهُ فِي طُولِ عُمُرِي، فَقُلْتُ: مُنّ لِي بِمَعْرِفَتِهِ، فَمَضَى مَعِي الشَّيْخُ حَتَّى وَقَفَ بِي عَلَى حَيْرٍ لَهُ بَابٌ وَ

آذِنٌ، وَ إِذَا جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ عَلَى الْبَابِ فَقُلْتُ لِلآذِنِ: أُرِيدُ الدُّخُولَ عَلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ)، فَقَالَ: لَاتَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ فِي هَذَا الْوَقْتِ، قُلْتُ: وَ لِمَ؟ قَالَ: هَذَا وَقْتُ زِيَارَةِ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ اللَّهِ عليه السلام وَ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ مَعَهُمَا جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ فِي رَعِيلٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ كَثِيرٍ. قَالَ أَبُوبَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ: فَانْتَبَهْتُ وَ قَدْ دَخَلَنِي رَوْعٌ شَدِيدٌ وَ حُزْنٌ وَ كَآبَةٌ، وَ مَضَتْ بِي الْأَيَّامُ حَتَّى كِدْتُ أَنْ أَنْسَى الْمَنَامَ، ثُمَّ اضْطُرِرْتُ إِلَى الْخُرُوجِ إِلَى بَنِي غَاضِرَةَ لِدَيْنٍ كَانَ لِي عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ، فَخَرَجْتُ وَ أَنَا لَا أَذْكُرُ الْحَدِيثَ حَتَّى إِذْ صِرْتُ بِقَنْطَرَةِ الْكُوفَةِ لَقِيَنِي عَشَرَةٌ مِنَ اللُّصُوصِ، فَحِينَ رَأَيْتُهُمْ ذَكَرْتُ الْحَدِيثَ وَ رَغِبْتُ مِنْ خَشْيَتِي لَهُمْ، فَقَالُوا لِي: أَلْقِ مَا مَعَكَ وَ انْجُ بِنَفْسِكَ، وَ كَانَتْ مَعِي نُفَيْقَةٌ، فَقُلْتُ: وَيْحَكُمْ أَنَا أَبُوبَكْرِ بْنُ عَيَّاشٍ، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ فِي طَلَبِ دَيْنٍ لِي، وَ اللَّهَ اللَّهَ لَاتَقْطَعُونِي عَنْ طَلَبِ دَيْنِي وَ تَضُرُّوا بِي فِي نَفَقَتِي، فَإِنِّي شَدِيدُ الْإِضَاقَةِ، فَنَادَى رَجُلٌ مِنْهُمْ: مَوْلَايَ وَ رَبِّ الْكَعْبَةِ لَايُعْرَضُ لَهُ، ثُمَّ قَالَ لِبَعْضِ فِتْيَانِهِمْ: كُنْ مَعَهُ حَتَّى تَصِيرَ بِهِ إِلَى الطَّرِيقِ الْأَيْمَنِ. قَالَ أَبُوبَكْرٍ: فَجَعَلْتُ أَتَذَكَّرُ مَا رَأَيْتُهُ فِي الْمَنَامِ، وَ أَتَعَجَّبُ مِنْ تَأْوِيلِ الْخَنَازِيرِ حَتَّى صِرْتُ إِلَى نَيْنَوَى، فَرَأَيْتُ وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ- الشَّيْخَ الَّذِي كُنْتُ رَأَيْتُهُ فِي مَنَامِي بِصُورَتِهِ وَ هَيْئَتِهِ، رَأَيْتُهُ فِي الْيَقَظَةِ كَمَا رَأَيْتُهُ فِي الْمَنَامِ سَوَاءً، فَحِينَ رَأَيْتُهُ ذَكَرْتُ الْأَمْرَ وَ الرُّؤْيَا، فَقُلْتُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مَا كَانَ هَذَا إِلَّا وَحْياً، ثُمَّ سَأَلْتُهُ كَمَسْأَلَتِي إِيَّاهُ فِي الْمَنَامِ، فَأَجَابَنِي ثُمَّ قَالَ لِي: إِمْضِ بِنَا، فَمَضَيْتُ فَوَقَفْتُ مَعَهُ عَلَى الْمَوْضِعِ وَ هُوَ مَكْرُوبٌ، فَلَمْ يَفْتُنِي شَيْءٌ فِي مَنَامِي إِلَّا الْآذِنُ وَ الْحَيْرُ فَإِنِّي لَمْ أَرَ حَيْراً وَ لَمْ أَرَ آذِناً، فَاتَّقِ اللَّهَ أَيُّهَا الرَّجُلُ، فَإِنِّي قَدْ آلَيْتُ عَلَى نَفْسِي أَلَّا أَدَعَ إِذَاعَةَ هَذَا الْحَدِيثِ، وَ لَا زِيَارَةَ ذَلِكَ الْمَوْضِعِ وَ قَصْدَهُ وَ إِعْظَامَهُ، فَإِنَّ مَوْضِعاً يَأْتِيهِ إِبْرَاهِيمُ عليه السلام وَ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه وآله وَ جَبْرَئِيلُ وَ مِيكَائِيلُ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) لَحَقِيقٌ بِأَنْ يُرْغَبَ فِي إِتْيَانِهِ وَ زِيَارَتِهِ، فَإِنَّ أَبَا حُصَيْنٍ حَدَّثَنِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) قَالَ: مَنْ رَآنِي فِي الْمَنَامِ فَإِيَّايَ رَأَى، فَإِنَّ الشَّيْطَانَ لَايَتَشَبَّهُ بِي. فَقَالَ لَهُ مُوسَى: إِنَّمَا أَمْسَكْتُ عَنْ إِجَابَةِ كَلَامِكَ لِأَسْتَوْفِيَ هَذِهِ الْحُمْقَةَ الَّتِي ظَهَرَتْ مِنْكَ، وَ بِاللَّهِ لَئِنْ بَلَغَنِي بَعْدَ هَذَا الْوَقْتِ أَنَّكَ تَتَحَدَّثُ بِهَذَا لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ وَ عُنُقَ هَذَا الَّذِي جِئْتَ بِهِ شَاهِداً عَلَيَّ. فَقَالَ أَبُوبَكْرٍ: إِذَنْ يَمْنَعُنِي اللَّهُ وَ إِيَّاهُ مِنْكَ، فَإِنِّي إِنَّمَا أَرَدْتُ اللَّهَ بِمَا كَلَّمْتُكَ بِهِ. فَقَالَ لَهُ: أَ تُرَاجِعُنِي يَا عَاصِ وَ شَتَمَهُ! فَقَالَ لَهُ: أُسْكُتْ أَخْزَاكَ اللَّهُ وَ قَطَعَ لِسَانَكَ، فَأُرْعِدَ مُوسَى عَلَى سَرِيرِهِ ثُمَّ قَالَ: خُذُوهُ، فَأُخِذَ الشَّيْخُ عَنِ السَّرِيرِ وَ أُخِذْتُ أَنَا، فَوَاللَّهِ لَقَدْ مَرَّ بِنَا مِنَ السَّحْبِ وَ الْجَرِّ وَ الضَّرْبِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّنَا لَانُكْثِرُ الْأَحْيَاءَ أَبداً، وَ كَانَ أَشَدَّ مَا مَرَّ بِي مِنْ ذَلِكَ أَنَّ رَأْسِي كَانَ يُجَرُّ عَلَى الصَّخْرِ، وَ كَانَ بَعْضُ مَوَالِيهِ يَأْتِينِي فَيَنْتِفُ لِحْيَتِي، وَ مُوسَى يَقُولُ: أُقْتُلُوهُمَا بَنِي كَذَا وَ كَذَا، بِالزَّانِي لَايُكَنَّى، وَ أَبُوبَكْرٍ يَقُولُ لَهُ: أَمْسِكْ قَطَعَ اللَّهُ لِسَانَكَ وَ انْتَقَمَ مِنْكَ، اللَّهُمَّ إِيَّاكَ أَرَدْنَا، وَ لِوُلْدِ وَلِيِّكَ غَضِبْنَا، وَ عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا. فَصَيَّرَ بِنَا جَمِيعاً إِلَى الْحَبْسِ، فَمَا لَبِثْنَا فِي الْحَبْسِ إِلَّا قَلِيلًا، فَالْتَفَتَ إِلَيَّ أَبُوبَكْرٍ وَ رَأَى ثِيَابِي قَدْ خُرِقَتْ وَ سَالَتْ دِمَائِي، فَقَالَ: يَا حِمَّانِيُّ قَدْ قَضَيْنَا لِلَّهِ حَقّاً، وَ اكْتَسَبْنَا فِي يَوْمِنَا هَذَا أَجْراً، وَ لَنْ يُضَيِّعَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ لَا عِنْدَ رَسُولِهِ، فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا مِقْدَارَ غَدَاءَةٍ وَ نَوْمَةٍ حَتَّى جَاءَنَا رَسُولُهُ فَأَخْرَجَنَا إِلَيْهِ، وَ طُلِبَ حِمَارُ أَبِي‌بَكْرٍ فَلَمْ يُوجَدْ، فَدَخَلْنَا عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ فِي سِرْدَابٍ لَهُ يُشْبِهُ الدُّورَ سَعَةً وَ كِبَراً، فَتَعِبْنَا فِي الْمَشْيِ إِلَيْهِ تَعَباً شَدِيداً، وَ كَانَ أَبُوبَكْرٍ إِذَا تَعِبَ فِي مَشْيِهِ جَلَسَ يَسِيراً ثُمَّ يَقُولُ: «اللَّهُمَّ إِنَّ

هَذَا فِيكَ فَلَاتَنْسَهُ»، فَلَمَّا دَخَلْنَا عَلَى مُوسَى وَ إِذَا هُوَ عَلَى سَرِيرٍ لَهُ، فَحِينَ بَصُرَ بِنَا، قَالَ: لَا حَيَّا اللَّهُ وَ لَا قَرَّبَ مِنْ جَاهِلٍ أَحْمَقَ يَتَعَرَّضَ لِمَا يُكْرَهُ، وَيْلَكَ يَا دَعِيُّ مَا دُخُولُكَ فِيمَا بَيْنَنَا مَعْشَرَ بَنِي هَاشِمٍ؟ فَقَالَ لَهُ أَبُوبَكْرٍ: قَدْ سَمِعْتُ كَلَامَكَ وَ اللَّهُ حَسْبُكَ، فَقَالَ لَهُ: أُخْرُجْ قَبَّحَكَ اللَّهُ، وَاللَّهِ لَئِنْ بَلَغَنِي أَنَّ هَذَا الْحَدِيثَ شَاعَ أَوْ ذُكِرَ عَنْكَ لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ. ثُمَّ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ: يَا كَلْبُ، وَ شَتَمَنِي، وَ قَالَ: إِيَّاكَ ثُمَّ إِيَّاكَ أَنْ تُظْهِرَ هَذَا، فَإِنَّهُ إِنَّمَا خَيَّلَ لِهَذَا الشَّيْخِ الْأَحْمَقِ شَيْطَانٌ يَلْعَبُ بِهِ فِي مَنَامِهِ، أُخْرُجَا عَلَيْكُمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَ غَضَبُهُ. فَخَرَجْنَا وَ قَدْ يَئِسْنَا مِنَ الْحَيَاةِ، فَلَمَّا وَصَلْنَا إِلَى مَنْزِلِ الشَّيْخِ أَبِي بَكْرٍ وَ هُوَ يَمْشِي وَ قَدْ ذَهَبَ حِمَارُهُ، فَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ مَنْزِلَهُ الْتَفَتَ إِلَيَّ وَ قَالَ: إِحْفَظْ هَذَا الْحَدِيثَ وَ أَثْبِتْهُ عِنْدَكَ، وَ لَاتُحَدِّثَنَّ هَؤُلَاءِ الرِّعَاعَ، وَ لَكِنْ حَدِّثْ بِهِ أَهْلَ الْعُقُولِ وَ الدِّينِ» یحیی بن عبدالحمید حِمّانی گوید: من در زمان حکومت [استانداری] موسی بن عیسی هاشمی [بر کوفه] در کوفه از منزل خود خارج شدم. ابوبکر بن عیاش من را دید و گفت: ما را نزد این مرد ببر! من متوجه نشدم منظور او چه کسی است، و من ابوبکر را بزرگوارتر از این می‌دانستم که بخواهم از او بپرسم [که منظور کیست]، و ابوبکر بر الاغ خود سوار بود و شروع به رفتن نمود، من نیز در رکاب او می‌رفتم. هنگامی که به حوالی خانه‌ای که به خانهٔ عبدالله بن حازم معروف است رسیدیم به من رو کرد و گفت: فرزند حمانی! من تو را فقط از این جهت با خودم آوردم و به زحمت انداختم تا بشنوی (و شاهد باشی) که من به این ستمکارِ سرکش چه می‌گویم. [یحیی] گفت: گفتم: این کیست ای ابوبکر؟ گفت: این فاجرِ کافر موسی بن عیسی. من سکوت اختیار کردم و با او حرکت نمودم تا به در خانهٔ موسی بن عیسی رسیدیم، چشم دربان به وی افتاد و او را شناخت. و مردمی که قصد دیدار با والی را داشتند نزد پیشگاه او پیاده می‌شدند (و جلوتر نمی‌رفتند) ولی ابوبکر پیاده نشد و با یک پیراهن و ازاری که آن روز پوشیده بود و در حالی که ازارش باز بود [با چنین هیأتی] نزد موسی رفت. یحیی گوید: ابوبکر با خر وارد شد و مرا صدا زد: ای فرزند حمّانی بیا! ولی دربان مانع من شد. ابوبکر او را سرزنش کرد و گفت: ای مرد! تو مانع او می‌شوی در صورتی که با من است؟ دربان مرا رها کرد (و به من اجازهٔ ورود داد). ابوبکر همانطور که بر الاغ خود سوار بود رفت تا وارد ایوان شد. چشم موسی به ما افتاد در حالی‌که در صدر ایوان روی تخت خود نشسته بود و دو طرف تختش مردانی مسلّح قرار داشتند و اینچنین بود حال والیان. موقعی که موسی بن عیسی، ابوبکر را دید به او خیر مقدم گفت و وی را نزدیک خود برد و او را بر فراز تخت خود جا داد ولی هنگامی که من به ایوان رسیدم مرا از جلو رفتن منع نمودند. وقتی ابوبکر روی تخت مستقر شد به من نگاه کرد که نزد ایوان ایستاده بودم، مرا صدا زد و گفت: جلو بیا! وای بر تو! من در حالی به طرفش رفتم که نعلین‌هایم در پایم بود و یک پیراهن و شلوار پوشیده بودم، پس ابوبکر مرا مقابل خود نشانید. موسی به ابوبکر کرد و گفت: این همان مردی است که ما راجع به او گفتگو می‌کردیم؟ گفت: نه، بلکه او را آورده‌ام تا شاهد بر علیه تو باشد، موسی گفت: در چه مورد؟ ابوبکر گفت: کاری که با این قبر انجام دادی را در خواب دیدم. موسی گفت: کدام قبر؟ ابوبکر گفت: قبر حسین بن علی بن فاطمه دختر پیامبر خداﷺ، این در حالی بود که موسی بن

عیسی فرستاده بود قبر امام حسین علیه السلام و اطراف آن را شیار و شخم زده بودند و محلّ کشت و زرع قرار داده بودند. رگهای گردن موسی از غضب باد کرد به حدی که نزدیک بود شکافته شود، آنگاه به ابو بکر گفت: تو را با این موضوع چکار!؟ ابوبکر به او گفت: بشنو تا برایت بگویم؛ من در خواب دیدم گویا به سوی خویشاوندان خود که در غاضریه‌اند خارج شدم. وقتی به پل کوفه رسیدم ده خوک متعرض من شدند که هلاکم نمایند. خدای توانا مرا به وسیلهٔ مردی از بنی اسد که او را می‌شناختم نجات داد و او آن خوکها را از من دفع نمود. من به دنبال مقصد خود رفتم، موقعی که به روستای شاهی رسیدم راه را گم کردم. پیر زنی را در آنجا دیدم، او به من گفت: ای شیخ! قصد کجا داری؟ گفتم: غاضریه، گفت: وارد این مسیر بشو، وقتی به انتهائش رسیدی راه برایت واضح می‌شود. پس رفتم و همانگونه که گفته بود انجام دادم، چون به نینوا رسیدم پیرمرد کهنسالی را دیدم که آنجا نشسته بود، به او گفتم: ای شیخ! اهل کجائی؟ گفت: اهل همین روستا، گفتم: چند سال عمر کردی؟ گفت: نمی‌دانم چقدر از عمرم طی شده ولی از دیرزمانی به خاطرم می‌آید که حسین بن علی و یاران و اهل بیتش علیهم السلام را دیدم که از آشامیدن این آب فرات منع شده بودند در صورتی که سگها و وحوش از آشامیدن آن منع نشده بودند! این حرفش را امری غیر واقعی و غیر قابل قبول دیدم، به او گفتم: وای بر تو! تو چنین منظره‌ای را دیدی!؟ گفت: آری قسم به خدایی که آسمان را سقف قرار داد، من این موضوع را به چشم خود مشاهده کردم. (سپس به من گفت:) تو و یارانت کمک می‌کنید بر آن فعلی که ما دیدیم و مایهٔ جریحه‌دار شدن قلب مسلمانان شد، اگر مسلمانی وجود داشته باشد. گفتم: وای بر تو! آن چه چیز است که مایهٔ جریحه‌دار شدن قلب مسلمانان است و ما بر آن یاری می‌کنیم؟ گفت: از این جهت که بر حاکم خود راجع به جنایاتی که نسبت به قبر امام حسین علیه السلام انجام داده و می‌دهد اعتراض نمی‌کنید! گفتم: چه عملی انجام داده است؟ گفت: آیا (جا دارد) قبر فرزند پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله شخم زده شود و زمینش کشت و زرع گردد!؟ گفتم: آن قبر کجاست؟ گفت: همین جا در همین زمینی است که تو بر آن ایستاده‌ای، اما قبر پوشیده شده در نتیجه مکانش مشخص نیست. ابوبکر بن عیاش می‌گوید: من قبر را پیش از آن هنگام اصلاً ندیده بودم و نه در طول عمرم. پس گفتم: بر من منت بگذار و آن قبر را به من نشان بده. آن پیرمرد با من آمد و مرا بر حائر امام حسین علیه السلام نگاه داشت، آن حائر دارای در و دربان بود، و گروه فراوانی بر در حائر بودند. من به دربان گفتم: می‌خواهم نزد پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله یعنی امام حسین علیه السلام بروم، گفت: الآن نمی‌توانی به قبر حضرت برسی، گفتم: به چه دلیل؟ گفت: الآن وقت زیارت ابراهیم خلیل و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله است و با این دو پیامبر، جبرئیل و میکائیل و گروه فراوانی از ملائکه برای زیارت امام حسین علیه السلام آمده‌اند. ابوبکر بن عیاش گفت: در این هنگام از خواب بیدار شدم در حالی‌که دچار خوف شدید و غم و اندوه بودم. مدتی از این جریان گذشت و نزدیک بود این خواب را فراموش کنم، تا اینکه ناچار شدم برای پولی که از مردی از بنی غاضره می‌خواستم به سوی آنان خارج شوم. متوجه آنان شدم در حالی که اصلاً این خواب را به خاطر نداشتم تا اینکه به پل کوفه رسیدم و با ده دزد روبرو شدم. وقتی

چشم من به آنان افتاد خوابم را به یاد آوردم و از ترس آنها ترسیدم، دزدها به من گفتند: آنچه را که داری واگذار کن و خودت را نجات بده، و همراهم مختصری نفقهٔ راه بود. من به آنان گفتم: وای بر شما! من ابوبکر بن عیاش هستم، و برای وصول طلب خود خارج شده‌ام، از خدا بترسید و مانع وصول دَین و تصرف در نفقهٔ سفر من نشوید، زیرا من در تنگنای مالی شدیدی هستم. ناگاه شنیدم یکی از آنان گفت: به خدای کعبه قسم این شخص مولای من است، متعرض او نشوید. سپس به یکی از جوانان همراه خود گفت: تو با این شخص برو، و او را به راهی که امن باشد برسان. ابوبکر بن عیاش گفت: من یادآور آن خوابی شدم که دیده بودم و از تعبیر و تأویل آن خوکها متعجب بودم تا اینکه وارد نینوا شدم، قسم به خدائی که غیر او خدائی نیست همان شخص را در بیداری با همان شکل و قیافه‌ای دیدم که در خواب دیده بودم، وقتی او را دیدم به یاد خوابم افتادم، با خود گفتم: لا اله الا اللّه! این موضوع غیر از وحی چیزی نبود، سپس همان پرسشهائی را از او کردم که در عالم خواب کرده بودم و او همان جوابها را به من داد، آنگاه به من گفت: با ما بیا، من با او رفتم تا به همان موضعی که در خواب با او ایستاده بودم رسیدم در حالی که شخم و شیار کشیده بودند، هیچ چیز خوابم فرقی نداشت جز دربان و حائر که نه حائری دیدم و نه دربانی. ای مرد از خدا بترس!! من قسم خورده‌ام که از انتشار خوابم دست بر ندارم و زیارت آن موضع (قبر سیدالشهدا علیه السلام) و بزرگداشت آن را ترک نکنم، زیرا مکانی که حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و جبرئیل و میکائیل آن را تا سحر جایگاه خود قرار می‌دهند سزاوار است که انسان در زیارت آن رغبت پیدا کند، چنانکه ابو حُصین از قول پیغمبر اعظم صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که آن حضرت فرمود: کسی‌که مرا در خواب ببیند خودم را دیده است، زیرا شیطان نمی‌تواند خودش را به شکل من در آورد! موسی بن عیسی در جواب ابوبکر بن عیاش گفت: من تنها به این علت به سخن تو گوش دادم و جوابت را ندادم تا این حماقتی که از تو ظاهر شد را به نحو کامل بشنوم؛ و به خدا قسم اگر بعد از این به گوشم برسد که این موضوع را افشا می‌کنی گردن تو و گردن این کسی‌که بر من گواه گرفته‌ای را خواهم زد. ابوبکر گفت: آن موقع خدای توانا تو را از من و این شخص منع خواهد کرد، زیرا من برای رضای خدا این مکالمه را با تو کردم. موسی در غضب شد و به او گفت: ای نافرمان! تو این جرأت می‌کنی و جواب مرا می‌دهی!؟ سپس به وی ناسزا گفت. ابوبکر به او گفت: ساکت باش، خدا تو را رسوا و زبانت را قطع کند! موسی همانطور که بر فراز تخت بود از ترس به اضطراب افتاد و گفت: این مرد را بگیرید! او را با من از بالای تخت گرفتند و به زیر انداختند؛ به خدا قسم به قدری ما را کشاندند و زدند که گمان نمی‌کردم دیگر بتوانیم در بین زنده‌ها باشیم! و شدیدترین بلائی که به سر من آمد این بود که سرم روی سنگها کشیده می‌شد و بعضی از غلامان موسی می‌آمدند و موهای ریش مرا می‌کندند، و موسی می‌گفت: اینان را بکُشید! ایشان دو فرزند چنین و چنان مقصود نسبت به زناست ولی کنایه استفاده نمی‌کرد و لفظ صریح می‌آورد. ابوبکر به او می‌گفت: بس کن، خدا زبان تو را قطع نماید و از تو انتقام بگیرد. سپس ابوبکر گفت: بار خدایا! منظور ما از این جریان تو بودی، ما برای فرزند پیامبر تو

خشمناک شدیم و به تو توکل کرده‌ایم. سپس ما را به سوی زندان بردند. زیاد در زندان نبودیم، ابوبکر متوجه من شد و دید لباسهایم پاره و خونهای بدنم جاری است، گفت: ای حمانی! و این را برای خدا به حق سپری کردیم و امروز اجری به دست آوردیم، و این اجر نزد خدا و رسولﷺ ضایع نخواهد شد. به قدر یک شبانه روز زندانی بودیم، تا اینکه مأمور موسی آمد و ما را از زندان خارج کرد و نزد او برد. وقتی دنبال الاغ ابوبکر گشتند آن را نیافتند. موقعی که بر موسی وارد شدیم دیدیم او میان سردابی است که از نظر توسعه و بزرگی نظیر چندین خانه بود. وقتی نزد موسی می‌رفتیم به شدت خسته بودیم، و هرگاه ابوبکر از راه رفتن خسته می‌شد کمی می‌نشست و می‌گفت: پروردگارا! این عملی که ما انجام دادیم برای رضای تو بود، آن را فراموش نکن! هنگامی که نزد موسی رفتیم دیدیم او بر فراز تخت خود قرار گرفته است. وقتی چشمش به ما افتاد گفت: خدا زنده نگه ندارد و مقرب خود نگرداند جاهل احمقی را که متعرض کار می‌شود که بر او زیان رساند! (بعد هم به ابو بکر گفت:) وای بر تو ای حرامزاده! برای چه بین ما گروه بنی‌هاشم مداخله کردی؟ ابوبکر به او گفت: سخن تو را شنیدم، خدا تو را کافی است. موسی به وی گفت: خارج شو! خدا تو را زشت کند؛ به خدا قسم اگر به گوشم برسد که خوابت منتشر شده یا از طرف تو ذکر می‌شود گردنت را می‌زنم. سپس متوجه من شد گفت: ای سگ! و به من فحاشی کرد؛ بر حذر باش از اینکه این موضوع را اظهار نمائی، زیرا این یک خیال باطلی است که شیطان در عالم خواب به سر این پیر احمق زده است؛ خارج شوید لعنت و غضب خدا بر شما باد. ما با حالتی خارج شدیم که از زندگی مأیوس بودیم. به منزل ابوبکر رسیدیم در حالی که او پیاده راه می‌رفت و الاغش رفته بود. هنگامی که ابوبکر خواست وارد خانهٔ خود شود به من رو کرد و گفت: این موضوع خواب را مخفی بدار و آن را نزد خود داشته باش، مبادا آن را برای این‌گونه ناکسان نقل کنی! فقط آن را برای مردم عاقل و دیندار بگو. الامالی، شیخ طوسی، ص۳۲۳-۳۲٤؛ بشارة المصطفی، ج۲، ص۲۲٤-۲۲۷: (قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَّانِيُّ أَمْلَاهُ عَلَى مِنْبَرٍ لَهُ قَالَ: ...)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۳۹۰-۳۹٤ (به نقل از امالی).

همچنین: «حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ حَاجِبٍ قالَ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَمَّارٍ الْعَطَّارِ قَالَ حَدَّثَنِي عُبَيْدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ صُبَيْحٍ الْكِنَانِيِّ قَالَ نا يَحْيَى بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُوبَكْرٍ يَعْنِي ابْنَ عَيَّاشٍ قَالَ حَدَّثَنِي حَمْزَةُ الزَّيَّاتِ قَالَ: رَأَيْتُ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ مُحَمَّداًﷺ وَ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلِ الرَّحْمَنِ يُصَلِّيَانِ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنَ عَلِيٍّ؈.» حمزهٔ زیّات گوید: در خواب دیدم که حضرت محمدﷺ و ابراهیم؈ کنار قبر امام حسین؈ نماز می‌خوانند. فضل زیارة الحسین؈، علوی شجری، ص۷٤.

منبع اهل تسنن: کتاب الغنیة، عبد القادر گیلانی، ج۲،ص ۹۳.

۷. همچنین: «لما عزم عَلى الْخُرُوج إِلَى الْعرَاق قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: الْحَمد للّه، وَ مَا شَاءَ الله، وَ لَا قُوَّة إِلَّا بِاللَّه، وَ صلى الله على رَسُوله [و آله] وَ سلم. خطّ الْمَوْت على ولد آدم مخط القلادة على جيد الفتاة. وَ مَا أولهني إِلَى أسلافي! اشتياقي كاشتياق يَعْقُوب إِلَى يُوسُف، و خير لي مصرعٌ أَنا لاقيه. كَأَنِّي بأوصالي

تتقطعها عسلا الفلوات بَين النواويس و كربلاء، فيملالأن مني أكراشاً جوفاً و أجريةً سغباً. لَا محيص عَن يومٍ خطّ بالقلم، رضَا الله رضانا أهل الْبَيْت. نصبر على بلائه، و يوفينا أجور الصابرين، لن تشذ عَن رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] و سلم لحْمَته؛ هِيَ مَجْمُوعَة لَهُ فِي حَظِيرَة الْقُدس، تقرّ بهم عينه، و ينجز لَهُم وعده. من كَانَ باذلاً فِينَا مهجته، و موطناً على لقائنا نَفسه فليرحل، فَإِنِّي راحلٌ مصبحاً إِن شَاءَ الله» چون امام حسین﵇ تصمیم گرفت از مکه رهسپار عراق شود، برخاست و خطبه‌ای به این مضمون ایراد نمود: حمد مخصوص خداست و آنچه خدا بخواهد [همان می‌شود] و هیچ توان و نیرویی جز به کمک خدا نیست، و درود خدا بر فرستاده‌اش [و خانـدانش]. قلادهٔ مرگ بر گردن آدمیزاد همانند گردنبندی است بر گردن دختران جوان (مرگ همیشه همراه آدمی است). اشتیاق من به دیدار گذشتگانم (پدر و مادر و جدّ و برادرم) همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف است! برای من شهادتگاهی برگزیده شده که به یقین به آن خواهم رسید و گویا می‌بینم گرگان درندهٔ بیابان -بین نواویس و کربلا- بند بند تنم را پاره پاره کرده و گویی از من شکم‌های تهی و مشک‌های خالی خود را پر می‌کنند. از آن روز که (روز عاشورا) قلم تقدیر الهی بر آن رقم خورده گریزی نیست. خشنودی خداوند خشنودی ما اهل بیت﵈ است. ما در برابر بلا و آزمایش الهی شکیبا هستیم و او پاداش عظیم صابران را به ما خواهد داد. هرگز پارهٔ تن رسول خداﷺ از وی جدا نمی‌شود و در حظیره القدس (درجات عالی بهشت) به او ملحق خواهد شد و چشمان رسول خداﷺ به ذریه‌اش روشن می‌شود و وعده‌اش توسط آنها وفا خواهد شد. هرکس آماده است خون خود را در راه ما نثار کند و خود را آمادهٔ لقای خداوند سازد، با ما رهسپار شود، چراکه من -به خواست خداوند- فردا صبح حرکت خواهم کرد. نثر الدر فی المحاضرات، ابو سعد آبی، ج۱، ص۲۲۸.

همچنین: «و أَخبرَنَا محمّدُ بنُ عبدِ اللّهِ بنِ أيوبَ البَجَليُّ بإسنادِهِ عَن زيدِ بنِ عِلِيٍّ عَن أَبِيهِ عليهما السلام أنَّ الحسينَ (صلوات اللّه عليه) خَطَبَهُم، فَحَمِدَ اللّهَ و أَثنَى عَلَيهِ ثمَّ قَالَ: أيُّها الناسُ خُطَّ الموتُ عَلَى ابنِ [بَنِي] آدَمَ مَخَطَّ [كخطّ] القِلَادَةِ عَلَى جيدِ الفَتَاةِ، مَا أَولَهَنِي [أَوْلَعَني بالشّوق] إلى أَسلَافِي اشتياقَ يعقوبَ إلى يُوسفَ و أخيهِ، و إنَّ لِي [لـ] مَصرعاً أنَا لَاقِيهِ، كأنّي أَنظُرُ إلى أَوصَالِي تَقَطَّعُهَا عَسَلانُ [وحوش] الفَلَوَاتِ، غبراً [و] عفراً [بين كربلاء و نواويس] قد مَلَأت مني أكراشاً [أكراشها] [جوفاً] رِضَى اللهِ رِضَانَا أهلَ البيت، فَصَبراً [نصبر] على بلائه لِيُوَفِّيَنا أجرَ [أجور] الصّابرينَ، لَن تَشُذَّ عن رسول الله حُرمَتُهُ و عترتُهُ، و لن تُفارقَهُ أعضاؤُه، و هي مجموعةٌ [له] في حَظِيرَةِ القُدسِ، تَقَرُّ بهم عَينُهُ، و يُنجَزُ [تنجز] لهم [بهم] عِدَتُهُ، مَن كَانَ فِينَا بَاذلاً مُهجَتَهُ فَلَيرحَلْ، فإني رَاحِلٌ غَداً إن شاء الله عزّوجلّ. ثمّ نَهَضَ إِلَى عَدُوِّهِ [فَاستَشهَدَ صلوات الله عليه]». زید بن علی از پدرش﵇ نقل کرده که امام حسین﵇ (هنگامی که تصمیم گرفت از مکه رهسپار عراق شود) خطبه‌ای ایراد نمود و در آن خطبه حمد و ثنای الهی را به جای آورد، آنگاه فرمود: ای مردم! مرگ بر آدمیان نوشته شده است همانند خطی که به واسطهٔ گردنبند بر گردن دختران کم‌سن ظاهر می‌شود و فراری از آن نیست، چه ولع و اشتیاقی به دیدار

گذشتگانم (پدر و مادر و جد و برادرم) در من است همانند اشتیاق یعقوب به دیدار یوسف، و همانا برای من شهادتگاهی است که به یقین به آن خواهم رسید. گویا می‌بینم گرگان درندهٔ بیابان بین کربلا و نواویس بند بند تنم را پاره پاره می‌کنند و گویی شکم‌های تهی خود را از من پر می‌کنند، خشنودی خدا خشنودی ما اهلبیت علیهم السلام است، پس بر بلا و آزمایش الهی صبر می‌کنیم و او به ما پاداش صبر کنندگان را خواهد داد، هرگز حرمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و عترتش از او جدا نمی‌شود و در حظیرة القدس به او ملحق خواهد شد و چشمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به ذریه‌اش روشن می‌شود و وعده‌اش توسط آنان وفا خواهد شد. هرکس آماده است خون خود را در راه ما نثار نماید (با ما) رهسپار شود چراکه من به خواست خداوند فردا حرکت خواهم کرد. (این را فرمود) و به سوی دشمن قیام کرد و به شهادت رسید. درود خدا بر او باد. المصابیح، احمد بن ابراهیم حسنی، ص۳۷۱-۳۷۲؛ تیسیر المطالب فی امالی ابی طالب، یحیی بن حسین هارونی، ص۲۸۱-۲۸۲: (و به قال:أخبرنا أبو العبّاس أحمد بن إبراهيم الحسني رحمه اللّه تعالى،قال: حدّثنا محمّد بن عبد اللّه بن أيّوب البجلي،قال:حدّثنا عليّ بن عبد العزيز العكبري،قال:حدّثنا الحسن بن محمّد بن يحيى عن أبيه،عن تميم بن أبي ربيعة الرّياحي،عن زيد بن عليّ،عن أبيه عليه السّلام أنّ الحسين بن عليّ عليه السّلام خطب أصحابه فحمد اللّه و أثنى عليه ثمّ قال: ...)؛ الحدائق الوردیه، المحلی، ص۱۹۷ : (و روینا عن زید بن علي عن أبیه علیهما السلام: أن الحسین بن علي علیهما السلام خطب أصحابه فحمد الله و أثنی علیه، ثم قال...)

۸. قَالَ عَلِيٌّ علیه السلام: «بِأَبِي وَ أُمِّي الْحُسَيْنَ علیه السلام الْمَقْتُولَ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ وَاللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْوَحْشِ مَادَّةً أَعْنَاقَهَا عَلَى قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوَحْشِ يَبْكُونَهُ وَ يَرْثُونَهُ لَيْلاً حَتَّى الصَّبَاحِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَإِيَّاكُمْ وَ الْجَفَاءَ.» حضرت علی علیه السلام فرمود: پدر و مادرم فدای حسینم باد، حسین علیه السلام در پشت کوفه کشته خواهد شد، به خدا قسم گویا می‌بینم که وحوش گردن‌های خود را بر قبرش کشیده و بر او می‌گریند و از شب تا صبح بر او مرثیه می‌خوانند و وقتی حال وحوش چنین باشد پس شما انسان‌ها از جفا به او حذر کنید. [از گریه و عزاداری کوتاهی نکنید]. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۶۵؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص۲۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۵؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۸۹.

۹. «قَالَ[سلیمان بن سالم]: بَيْنَمَا فَاطِمَةُ علیها السلام جَالِسَةٌ، إِذَا أَقْبَلَ أَبُوهَا حَتَّى جَلَسَ عِنْدَهَا فَقَالَ لَهَا: مَا لِي أَرَاكِ حَزِينَةً؟ فَقَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ كَيْفَ لَا أَحْزَنُ، وَ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تُفَارِقَنِي. فَقَالَ لَهَا يَا فَاطِمَةُ علیها السلام: لَاتَبْكِي وَ لَاتَحْزَنِي، وَ لَابُدَّ مِنْ فِرَاقِكِ. قَالَ: فَاشْتَدَّ بُكَاؤُهَا، فَقَالَتْ: يَا أَبَتِ، أَيْنَ أَلْقَاكَ؟ فَقَالَ: تَلْقَيْنَنِي عَلَى حَمْلِ لِوَاءِ الْحَمْدِ، أَشْفَعُ لِأُمَّتِي. قَالَتْ: يَا أَبَتِ، وَ إِنْ لَمْ أَلْقَكَ؟ قَالَ: تَلْقَيْنَنِي عِنْدَ الصِّرَاطِ، جَبْرَئِيلُ عَنْ يَمِينِي، وَ مِيكَائِيلُ عَنْ شِمَالِي، وَ إِسْرَافِيلُ آخِذٌ بِحُجْزَتِي، وَ الْمَلَائِكَةُ مِنْ خَلْفِي وَ أَنَا أُنَادِي: أُمَّتِي أُمَّتِي [أُمَّتِي]، فَيُهَوِّنُ اللَّهُ عَنْهُمُ الْحِسَابَ، ثُمَّ أَنْظُرُ يَمِيناً وَ شِمَالاً إِلَى أُمَّتِي وَ كُلُّ نَبِيٍّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ[یومئذ] مُشْتَغِلٌ بِنَفْسِهِ يَقُولُ: يَا رَبِّ، نَفْسِي نَفْسِي، وَ أَنَا أَقُولُ يَا رَبِّ، أُمَّتِي أُمَّتِي، فَأَوَّلُ مَنْ يَلْحَقُ بِي أَنْتِ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهم السلام...» راوی می‌گوید: در حالی که حضرت فاطمه علیها السلام نشسته بود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریف آورد و

نزدیک او نشست و فرمود: ای فاطمه؟! چرا تو را گریان و غمگین می‌بینم؟ حضرت فاطمه؟ عرض کرد: یا رسول اللّه! چگونه گریه نکنم و حال آنکه می‌خواهی از من جدا شوی. پیامبر؟ به او فرمود: ای فاطمه! گریه مکن و غمگین باش، ناگزیر باید از تو جدا شوم. گریهٔ حضرت فاطمه؟ فزونی گرفت و عرض کرد: ای پدر! کجا شما را ملاقات کنم؟ حضرت فرمود: تو را زیر پرچم حمد ملاقات می‌کنم و امّتم را شفاعت می‌نماییم. حضرت فاطمه؟ عرض کرد: ای پدر! اگر شما را ندیدم؟ پیامبر؟ فرمود: مرا بر صراط دیدار خواهی کرد در حالی که جبرئیل در سمت راست و میکائیل در سمت چپ من قرار دارد و اسرافیل قسمت جلوی جامه مرا گرفته است و فرشتگان پشت سر من قرار دارند و من ندا می‌دهم: ای خدا! امّت من، امّت من، حساب را بر آن‌ها آسان گیر. سپس به راست و چپ امّتم می‌نگرم و در آن هنگام هر پیامبری به خود مشغول است و می‌گوید: خدایا! خودم، خودم [را نجات ده]، و من می‌گویم: خدایا! امّتم، امّتم. نخستین کسانی که در روز قیامت به من می‌پیوندند تو هستی و علی و حسن و حسین؟... الروضة فی فضائل امیر المؤمنین؟، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۹۲؛ فضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۱۲۱؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۳۱۸.
منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۲۴۳.

۱۰. «إِنَّ فَاطِمَةَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهَا قَالَتْ لِأَبِيهَا: يَا أَبَتِ، أَخْبِرْنِي كَيْفَ يَكُونُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ؟ يُشْغَلُونَ فَلَايَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَى أَحَدٍ وَ لَا وَالِدٌ إِلَى الْوَلَدِ وَ لَا وَلَدٌ إِلَى أُمِّهِ. قَالَتْ: هَلْ يَكُونُ عَلَيْهِمْ أَكْفَانٌ إِذَا خَرَجُوا مِنَ الْقُبُورِ؟ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ؟ تَبْلَى الْأَكْفَانُ وَ تَبْقَى الْأَبْدَانُ تُسْتَرُ عَوْرَةُ الْمُؤْمِنِ وَ تُبْدَى عَوْرَةُ الْكَافِرِينَ. قَالَتْ: يَا أَبَتِ، مَا يَسْتُرُ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: نُورٌ يَتَلَأْلَؤُ لَايُبْصِرُونَ أَجْسَادَهُمْ مِنَ النُّورِ. قَالَتْ: يَا أَبَتِ فَأَيْنَ أَلْقَاكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: أُنْظُرِي عِنْدَ الْمِيزَانِ وَ أَنَا أُنَادِي: رَبِّ أَرْجِحْ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ انْظُرِي عِنْدَ الدَّوَاوِينِ إِذَا نُشِرَتِ الصُّحُفُ وَ أَنَا أُنَادِي: رَبِّ حَاسِبْ أُمَّتِي حِسَاباً يَسِيراً، وَ انْظُرِي عِنْدَ مَقَامِ شَفَاعَتِي عَلَى جِسْرِ جَهَنَّمَ كُلُّ إِنْسَانٍ يَشْتَغِلُ بِنَفْسِهِ وَ أَنَا مُشْتَغِلٌ بِأُمَّتِي أُنَادِي: يَا رَبِّ سَلِّمْ أُمَّتِي وَ النَّبِيُّونَ؟ حَوْلِي يُنَادُونَ: رَبِّ سَلِّمْ أُمَّةَ مُحَمَّد؟.» حضرت فاطمه؟ خطاب به رسول خدا؟ عرض کرد: پدرجان! به من خبر بده که مردم در روز قیامت چگونه هستند؟ حضرت فرمود: ای فاطمه؟، همه مشغولند و احدی به احدی نگاه نمی‌کند و نه پدر به فرزند و نه فرزند به مادرش، حضرت فاطمه؟ فرمود: آیا هنگام بیرون آمدن از قبرهایشان کفن دارند؟ حضرت؟ فرمود: ای فاطمه؟ کفن‌ها از بین می‌روند و بدن‌ها باقی می‌مانند و عورت مؤمن پوشیده می‌شود ولی عورت کافران پیدا می‌شود. حضرت فاطمه؟ عرض کرد: پدرجان، چه چیز مؤمنان را می‌پوشاند؟ حضرت فرمود: نوری تلألؤ می‌کند که اجسادشان از آن نور دیده نمی‌شوند، حضرت فاطمه؟ عرض کرد: پدرجان، پس روز قیامت تو را کجا ملاقات کنم؟ حضرت فرمود: [سه جا:] نزد میزان نگاه کن در حالی که من ندا می‌کنم: پروردگارا، برتری بده هرکس شهادت داد که خدایی جز الله نیست، و نزد دیوان‌ها نگاه کن هنگامی که نامه‌های اعمال گشوده می‌شود و من ندا می‌کنم: پروردگارا، امتم را حسابی آسان محاسبه

فرما، و نگاه کن نزد جایگاه شفاعتم بر پل جهنم که هر انسانی مشغول خودش هست و من مشغول امتم هستم و می‌گویم: خدایا امتم را به سلامت دار، و پیامبران علیهم السلام اطراف منند می‌گویند: خداوندا امت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را به سلامت دار. جامع الاخبار، شعیری، ص۱۷۵؛ معارج الیقین، سبزواری، ص۵۰۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷، ص۱۱۰.

همچنین: «عَنْ خَيْثَمَةَ الْجُعْفِيِّ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَا وَ مُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ لَيْلاً لَيْسَ عِنْدَهُ أَحَدٌ غَيْرُنَا فَقَالَ لَهُ مُفَضَّلٌ الْجُعْفِيُّ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، حَدِّثْنَا حَدِيثاً نُسَرُّ بِهِ. قَالَ: نَعَمْ، إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ حَشَرَ اللَّهُ الْخَلَائِقَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ حُفَاةً عُرَاةً غُرْلًا. قَالَ: فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا الْغُرْلُ؟ قَالَ: كَمَا خُلِقُوا أَوَّلَ مَرَّةٍ فَيَقِفُونَ حَتَّى يُلْجِمَهُمُ الْعَرَقُ فَيَقُولُونَ: لَيْتَ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ يَرَوْنَ أَنَّ فِي النَّارِ رَاحَةً فِيمَا هُمْ فِيهِ ثُمَّ يَأْتُونَ آدَمَ فَيَقُولُونَ: أَنْتَ أَبُونَا وَ أَنْتَ نَبِيٌّ فَاسْأَلْ رَبَّكَ يَحْكُمْ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ. فَيَقُولُ آدَمُ: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ خَلَقَنِي رَبِّي بِيَدِهِ وَ حَمَلَنِي عَلَى عَرْشِهِ وَ أَسْجَدَ لِي مَلَائِكَتَهُ ثُمَّ أَمَرَنِي فَعَصَيْتُهُ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى ابْنِيَ الصِّدِّيقِ الَّذِي مَكَثَ فِي قَوْمِهِ ﴿أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَاماً﴾ يَدْعُوهُمْ كُلَّمَا كَذَّبُوا اشْتَدَّ تَصْدِيقُهُ (نوح). قَالَ: فَيَأْتُونَ نُوحاً فَيَقُولُونَ: سَلْ رَبَّكَ يَحْكُمْ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ. قَالَ: فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قُلْتُ: ﴿إِنَّ ابْنِي مِنْ أَهْلِي﴾ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنِ اتَّخَذَهُ اللَّهُ خَلِيلًا فِي دَارِ الدُّنْيَا ايتُوا إِبْرَاهِيمَ. قَالَ: فَيَأْتُونَ إِبْرَاهِيمَ فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قُلْتُ: ﴿إِنِّي سَقِيمٌ﴾ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ ﴿كَلَّمَ اللَّهُ تَكْلِيماً﴾ (موسی). قَالَ: فَيَأْتُونَ مُوسَى فَيَقُولُونَ لَهُ، فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ إِنِّي قَتَلْتُ نَفْساً وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ كَانَ يَخْلُقُ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ بِإِذْنِ اللَّهِ (عِيسَى). فَيَأْتُونَهُ فَيَقُولُ: لَسْتُ بِصَاحِبِكُمْ وَ لَكِنِّي أَدُلُّكُمْ عَلَى مَنْ بَشَّرْتُكُمْ بِهِ فِي دَارِ الدُّنْيَا (أَحمَدَ صلی الله علیه و آله). ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: مَا مِنْ نَبِيٍّ وُلِدَ مِنْ آدَمَ إِلَى مُحَمَّدٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ إِلَّا وَ هُمْ تَحْتَ لِوَاءِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. قَالَ: فَيَأْتُونَهُ ثُمَّ قَالَ: فَيَقُولُونَ: يَا مُحَمَّدُ صلی الله علیه و آله سَلْ رَبَّكَ يَحْكُمْ بَيْنَنَا وَ لَوْ إِلَى النَّارِ ...» خیثمهٔ جعفی گوید: شبی من و مفضل بن عمر خدمت امام صادق علیه السلام بودیم و کسی دیگر غیر از ما نبود، مفضل جعفی به حضرت عرض کرد: فدایت شوم، برایمان حدیثی بفرما که با آن شاد شویم. حضرت فرمود: بله، هرگاه روز قیامت شود خداوند تبارک و تعالی تمام مخلوقات را در یک صحرا گرد آورد پابرهنه، عریان و غُرل، گوید: من عرض کردم: غُرل یعنی چه؟ فرمود: به همان هیأت که ابتدا خلق شده‌اند، پس می‌ایستند تا عرق مانند لجام دهان‌هایشان را فرامی‌گیرد، پس می‌گویند: ای کاش خدا بین ما حکم می‌کرد اگرچه به آتش؛ چون در آتش راحتی می‌بینند از آن حالتی که در آن هستند. آنگاه حضرت آدم می‌آید پس خلایق گویند: تو پدر ما و پیامبر هستی از خدا بخواه تا بین ما حکم کند گرچه به آتش، آدم علیه السلام گوید: من صاحبتان نیستم؛ پروردگارم مرا به دست قدرت خویش آفرید و مرا بر عرش خود حمل نمود و فرشتگانش برای من سجده کردند، آنگاه مرا امر فرمود و من اطاعتش ننمودم ولی شما را به فرزند راستینم که ۹۵۰ سال میان قومش درنگ کرد و آنان را دعوت به خداپرستی کرد و هرچه تکذیبش کردند تصدیقش بیشتر شد یعنی حضرت نوح علیه السلام هدایت می‌کنم. حضرت فرمود: پس خلایق نزد نوح علیه السلام

می‌آیند و می‌گویند: از پروردگارت بخواه تا بین ما حکم‌فرمایی کند و لو به آتش. پس نوح ﷺ گوید: من صاحب شما نیستم، من کسی هستم که گفتم: «فرزندم از اهل من است»، ولی شما را به کسی که خدا او را دوست و خلیل خود در دنیا برگرفته راهنمایی می‌کنم، نزد حضرت ابراهیم ﷺ درآیید. پس خلایق خدمت ابراهیم خلیل می‌رسند ولی او می‌گوید: من هم صاحبتان نیستم من کسی هستم که گفتم: «من بیمارم» ولی شما را به کسی دلالت می‌کنم که خدا با او ویژه سخن گفت یعنی حضرت موسی. پس نزد موسی ﷺ می‌آیند و حاجت خود را عرض می‌کنند، موسی ﷺ هم می‌فرماید: من صاحبتان نیستم؛ من فردی را کشتم ولی شما را به کسی راهنمایی می‌کنم که به اذن خدا می‌آفرید و کور مادرزاد و مبتلا به پیسی را به اذن خدا بهبود می‌بخشید یعنی حضرت عیسی. خلایق نزد او می‌آیند، عیسی ﷺ هم می‌فرماید: من صاحبتان نیستم ولی شما را به همان کسی که در دنیا به او بشارت دادم راهنمایی می‌کنم یعنی حضرت محمد ﷺ. سپس امام صادق ﷺ فرمود: هیچ پیامبری از حضرت آدم تا حضرت محمد ﷺ نیست مگر اینکه زیر پرچم حضرت محمد ﷺ قرار می‌گیرد. فرمود: و خلایق نزد حضرت می‌آیند و عرض می‌کنند: ای حضرت محمد ﷺ، از پروردگارت بخواه تا بین ما حکم کند گرچه به آتش... تفسیر عیاشی، عیاشی، ج۲، ص۳۱۱؛ نوادر الاخبار، فیض کاشانی، ص۳۵۰؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۳، ص۵۷۲؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۳، ص۲۰۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۷، ص٤٨٤.

همچنین: «حدثني محمد بن الحسين، قال: حدثنا أحمد بن المفضل، قال: حدثنا أسباط، عن السدي: ﴿أَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَايَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ﴾، قال: فقال حذيفة: أصحاب الأعراف قوم تكافأت أعمالهم فقصرت بهم حسناتهم عن الجنة، و قصرت بهم سيئاتهم عن النار، فجعلوا على الأعراف يعرفون الناس بسيماهم. فلما قضي بين العباد، أذن لهم في طلب الشفاعة، فأتوا آدم عليه السلام، فقالوا: يا آدم أنت أبونا فاشفع لنا عند ربك فقال: هل تعلمون أحداً خلقه الله بيده و نفخ فيه من روحه و سبقت رحمة الله إليه غضبه و سجدت له الملائكة غيري؟ فيقولون: لا، قال: فيقول: ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، و لكن ائتوا ابني إبراهيم قال: فيأتون إبراهيم عليه السلام، فيسألونه أن يشفع لهم عند ربه، فيقول: هل تعلمون من أحد اتّخذه الله خليلاً؟ هل تعلمون أحداً أحرقه قومه في النار في الله غيري؟ فيقولون: لا، فيقول: ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، و لكن ائتوا ابني موسى فيأتون موسى عليه السلام، فيقول: هل تعلمون من أحد كلّمه الله تكليماً و قرّبه نجيّاً غيري؟ فيقولون: لا، فيقول: ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، و لكن ائتوا عيسى فيأتونه فيقولون: إشفع لنا عند ربك فيقول: هل تعلمون أحداً خلقه الله من غير أب غيري؟ فيقولون: لا، فيقول: هل تعلمون من أحد كان يبرئ الأكمه و الأبرص و يحيي الموتى بإذن الله غيري؟ قال: فيقولون: لا، قال: فيقول: أنا حجيج نفسي، ما علمت كنه ما أستطيع أن أشفع لكم، و لكن ائتوا محمداً رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم، قال رسول الله ﷺ: فيأتوني، فأضرب بيدي على صدري ثم أقول: أنا لها.

ثم أمشي حتى أقف بين يدي العرش، فأثني على ربي، فيفتح لي من الثناء ما لم يسمع السامعون بمثله قط، ثم أسجد فيقال لي: يا محمد ﷺ ارفع رأسك، سل تعطه، و اشفع تشفع فأرفع رأسي فأقول: رب أمتي فيقال: هم لك. فلايبقى نبي مرسل و لا ملك مقرب إلا غبطني يومئذ بذلك المقام، و هو المقام المحمود. قال: فآتي بهم باب الجنة فأستفتح، فيفتح لي و لهم، فيذهب بهم إلى نهر يقال له نهر الحياة، حافتاه قضب من ذهب مكلل باللؤلؤ، ترابه المسك، و حصباؤه الياقو، فيغتسلون منه، فتعود إليهم ألوان أهل الجنة و ريحهم، و يصيرون كأنهم الكواكب الدرية، و يبقى في صدرهم شامات بيض يعرفون بها، يقال لهم مساكين أهل الجنة.» از سدی نقل شده که حذیفه در مورد آیهٔ ۴۹ اعراف ﴿أَ هَـٰؤُلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَايَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنتُمْ تَحْزَنُونَ﴾ گفت: اصحاب اعراف قومی هستند که اعمالشان برابر است، پس حسنات آنها برای بهشت رفتن کم است و نیز گناهانشان برای جهنم رفتن، اینها روی اعراف قرار دارند و مردم را با سیمایشان می‌شناسند. پس چون میان بندگان حکم شد اذن برای آنها در طلب کردن شفاعت صادر می‌شود، سراغ حضرت آدم می‌آیند و می‌گویند: ای آدم ﷺ، تو پدر ما هستی به نفع ما نزد پروردگارت شفاعت کن، گوید: آیا احدی را می‌شناسید که خدا او را به ید قدرت خویش آفریده باشد و از روح خودش در او دمیده و رحمت خدا از غضبش بر او سبقت گرفته باشد و فرشتگان برایش سجده کرده باشند [احدی را می‌شناسید] جز من؟ می‌گویند: نه، آدم ﷺ می‌گوید: من عمق توانایی شفاعتم را نمی‌دانم [نمی‌دانم که شفاعتم مورد قبول قرار می‌گیرد یا نه] ولی نزد فرزندم ابراهیم بروید. پس نزد ابراهیم خلیل می‌آیند و از او درخواست می‌کنند تا آنها را در پیشگاه پروردگارش شفاعت کند، ابراهیم می‌گوید: آیا احدی را می‌شناسید که خدا او را خلیل خود گرفته باشد؟ آیا احدی را می‌شناسید که قومش او را در آتش انداخته باشند جز من؟ خلایق می‌گویند: خیر، ابراهیم خلیل می‌گوید: ولی من عمق توانایی شفاعتم را نمی‌دانم ولی سراغ فرزندم موسی ﷺ بروید. پس همگی نزد حضرت موسی ﷺ می‌آیند، موسی ﷺ می‌گوید: آیا احدی را می‌شناسید که خدا با او ویژه سخن کرده باشد و او را مقرب خود قرار داده باشد جز من؟ خلایق گویند: نه، موسی ﷺ گوید: اما من عمق توان شفاعتم را نمی‌دانم ولی سراغ عیسی ﷺ بروید. پس سراغ عیسی ﷺ می‌آیند و می‌گویند: ما را نزد پروردگارت شفاعت کن، عیسی ﷺ گوید: آیا احدی غیر از من می‌شناسید که خدا او را بدون پدر آفریده باشد؟ می‌گویند: نه، عیسی ﷺ می‌فرماید: آیا احدی را غیر از من می‌شناسید که کور مادرزاد و پیس را شفا دهد و به اذن خدا مردگان را زنده کند؟ خلایق گویند: نه، فرماید: من حجت بر خودم هستم و کنه توان شفاعتم را نمی‌دانم ولی خدمت حضرت محمد رسول خدا ﷺ درآیید. رسول خدا ﷺ فرمود: همگی نزد من آیند، پس من با دستم به سینه‌ام می‌زنم بعد هم می‌گویم: من برای شفاعت کردن هستم، آنگاه راه می‌روم تا مقابل عرش می‌ایستم، پس بر پروردگارم ثنا می‌گویم، ثنائی برایم باز می‌شود که شنوندگان مانندش را نشنیده‌اند، پس خطاب به من گفته می‌شود: ای محمد ﷺ سرت را بالا بگیر، بخواه تا عطا شوی و شفاعت کن تا شفاعتت مورد قبول واقع شود. در این هنگام من

سرم را بلند می‌کنم و می‌گویم: پروردگارا، امّتم. در جواب گفته می‌شود: امّتت برای تو. پس هیچ پیامبر مرسل و هیچ فرشتهٔ مقربی باقی نمی‌ماند جز اینکه در آن روز به مقام من غبطه می‌خورد و آن مقام محمود است. فرمود: آنان را تا در بهشت می‌آورم، پس درخواست می‌کنم در بهشت باز شود. پس در بهشت برای من و آنان گشوده می‌شود و آنان را به نهری که به نهر حیات معروف است می‌برند، کرانه‌هایش شاخه‌ای از طلای پوشیده به لؤلؤ است، خاکش مشک و سنگریزه‌هایش یاقوت، پس خود را در آن می‌شویند و رنگ و بوی بهشتیان به آنان برمی‌گردد و می‌شوند همچون ستارگانی درخشنده، و در سینه‌هایشان خال‌های سفیدی باقی می‌ماند که با آنها شناخته می‌شوند، و به آنها گفته می‌شود: فقرای اهل بهشت.

منبع اهل تسنن: جامع البیان، محمد بن جریر طبری، ج۸، ص۲٦۰ - ۲٦۱.

روایت فوق با اختلاف در الفاظ و مضمون یکسان در این منابع آمده است:

منابع اهل تسنن: مصنف، ابن ابی شیبه کوفی، ج۷، ص٤۱٦ و ص٤۱۷؛ مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱، ص۲۸۱؛ صحیح بخاری، بخاری، ج٤، ص۱۰٦ و ج٥، ص۲۲٦ و ج۸، ص۲۰۱؛ صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج۱، ص۱۲٤؛ سنن ترمذی، ترمذی، ج٤، ص٤٥ (هذا حدیث حسن صحیح)؛ السنه، ابن ابی عاصم، ص۳٦٦ و ص۳۷۳؛ سنن الکبری، نسائی، ج٦، ص۳۳۱؛ مسند ابی‌یعلی، ابو یعلی موصلی، ج۱، ص٥۷ و ج۷، ص۳۱۱؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۱٤، ص۳۹٤؛ تمهید الأوائل، باقلانی، ص٤۱۷؛ تمهید، ابن عبد البر، ج۱۹، ص٦٦؛ دلائل النبوة، بیهقی، ج٥، ص٤۷۷؛ معالم التنزیل، بغوی، ج۳، ص۱۳۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج٥۹، ص۳۳۳؛ تفسیر رازی، رازی، ج۳، ص٦۳؛ ترغیب و الترهیب من الحدیث الشریف، عبد العظیم منذری، ج٤، ص٤۳۸؛ ریاض الصالحین، نووی، ص۷۲۳؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۲۸، ص۲٤۲؛ تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج۲، ص۲۲۷؛عمدة القاری، عینی، ج۱٥، ص۲۲۰ و ج۱۹، ص۲۷؛ در المنثور، سیوطی، ج۳، ص۸۷ و...

۱۱. عَنْ رَسُول الله ﷺ: «تُحْشَرُ فَاطِمَةُ ﷺ وَ تُخْلَعُ عَلَيْهَا الْحُلَلُ وَ هِيَ آخِذَةٌ بِقَمِيصِ الْحُسَيْنِ ﷺ مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ وَ قَدْ تَعَلَّقَتْ بِقَائِمِ الْعَرْشِ تَقُولُ: رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِيَ الْحُسَيْنِ ﷺ» پیامبر ﷺ فرمودند: دخترم حضرت فاطمه ﷺ محشور می‌شود در حالی که خلعت‌های بهشتی بر حضرتش پوشانده شده و پیراهن آغشته به خون امام حسین ﷺ همراه دارد و به قائمهٔ عرش چنگ زده عرض می‌کند: بار الها، بین من و قاتل فرزندم امام حسین ﷺ حکم بفرما. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۰۸؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۱، ص٦۰.

همچنین: امام رضا ﷺ از اجدادشان از پیامبر ﷺ روایت می‌کنند که حضرت ﷺ فرمودند: «تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ ﷺ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالدَّمِ [بِدَمٍ] فَتَعَلَّقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ فَتَقُولُ: يَا عَدْلُ [يَا جَبَّار] [أحكم الحاكمين] اُحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي»؛ دخترم حضرت فاطمه ﷺ فردای قیامت در

حالی که چند جامهٔ به خون آغشته همراه دارد وارد صحرای محشر می‌شود و به قائمه‌ای از قوائم عرش الهی چنگ می‌زند و عرض می‌کند: ای مظهر عدل، ای پروردگار جبّار، ای حکم‌فرماترین حاکمان، بین من و کشندگان فرزندم حسین علیه السلام حکم فرما. عیون اخبار الرضا علیه السلام، شیخ صدوق، ج۲، ص۲۹ و ص۱۲؛ الحدائق الوردیة، محلی، ج۱، ص۲۰۳؛ کشف الغمه، اربلی، ج۳، ص٦۲؛ المنتخب، طریحی، ص۱۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۳، ص۲۲۰ و ج۳۷، ص۷۰.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۲۹۵؛ مناقب آل محمد، عبد الواحد موصلی، ص۲۱۷؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۹۰؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۸۹؛ فرائد السمطین، جوینی، ج۲، ص۲۲۵؛ ینابیع المودہ، قندوزی، ج۳، ص٤۷ و ج۲، ص۳۲۳.

همچنین: قال سلیمان بن یسار هلالی: وجد حجرٌ مکتوبٌ علیه:

لَابُدَّ أَن تَرِدَ القِيَامَةَ فَاطِمُ وَ قَمِيصُها بِدَمِ الحُسَينِ مَلَطَّخُ
وَيلٌ لِمَن شُفَعَاؤُهُ خُصَمَاؤُهُ وَ الصُورُ فِي نَشرِ الخَلَائِقِ يُنفَخُ

تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ج۲، ص۲۳۵؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۸۸؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۱۹؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص٤٦.

و همچنین: «صاحب حاویه گوید که فاطمه علیها السّلام روز قیامت به عرصهٔ قیامت درآید، جامهٔ سبز بر دستی و جامهٔ سرخ بر دستی فریاد برآورد که: «ربّ أحكم بيني و بين قاتل ولدي» یعنی حکم کن میان من و کشندگان دو فرزند من که ایشان را به چه حجّت کشتند یکی را به زهر و دیگری را به شمشیر.

بدین عبارت: إنّ فاطمة علیها السلام تجيء يوم القيمة بيدها قميصٌ أخضر، و بأخرى قميصٌ أحمر، فتقول: يا ربّ انتصف من قتلة وَلَدَي، لِمَ سمّ أحدهما و ذبح الآخر؟ فيحكم اللّه لها أولًا يعني الحسن عليه السلام من معاوية و ثانياً من يزيد لعنه اللّه». کامل بهائی، عماد الدین طبری، ص۵۱۸.

و همچنین: ذکر صاحب اللطائف: «إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تَجِيءُ فَاطِمَةُ [علیها السلام] وَ بِيَدِهَا الْيُمْنَى الْحَسَنُ [علیه السلام] وَ بِيَدِهَا الْيُسْرَى الْحُسَيْنُ[علیه السلام] وَ عَلَى كَتِفِهَا الْأَيْمَنِ قَمِيصُ الْحَسَنِ[علیه السلام] مُلَطَّخٌ بِالسَّمِّ وَ عَلَى الْأَيْسَرِ قَمِيصُ الْحُسَيْنِ[علیه السلام] مُلَطَّخٌ بِالدَّمِ فَتُنَادِي وَ تَقُولُ: رَبِّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ قَاتِلِي وُلْدِي فَيَأْمُرُ اللَّه الزَّبَانِيَة فَيَقُول لَهُم: ﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ﴾، ﴿وَ سَيَعْلَمُ اَلَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ﴾. صاحب لطائف ذکر کرده: هنگامی که روز قیامت می‌شود حضرت فاطمه علیها السلام می‌آید در حالی که در دست راستش امام حسن علیه السلام و در دست راستش امام حسین علیه السلام و بر کتف راستش پیراهن امام حسن علیه السلام آغشته به سمّ و بر کتف چپش پیراهن امام حسین علیه السلام آغشته به خون، پس ندا می‌کند و می‌فرماید: پروردگارا، بین من و قاتلان فرزندم حکم کن. پس خداوند به دوزخبان دستور می‌دهد، و او به آنها می‌گوید: «او را بگیرید و در غل و زنجیرش نمایید»، «و بزودی ستمکاران خواهند دانست که به چه بازگشت‌گاهی باز خواهند گشت؟!».

شرح احقاق الحق، مرعشی نجفی، ج۲٦، ص۳۰٤، (به نقل از تبر المذاب).

و همچنین: «إنّ ما تحتجّ به فاطمة الزهراء علیها السّلام یوم الحساب یدا أبي الفضل علیه السّلام، و ثنیة أبیها المصطفی صلّی اللّه علیه و آله، و ثوب الحسین علیه السّلام المخرق بالنبال و السیوف.». علی اکبر علیه السّلام، مقرم، ص۸۸ به نقل از جواهر الایقان و أسرار الشهادة.

و همچنین: قَالَ ابْنُ نَمَا: «وَ رَأَتْ سُكَيْنَةُ عليها السلام فِي مَنَامِهَا وَ هِيَ بِدِمَشْقَ كَأَنَّ خَمْسَةَ نُجُبٍ مِنْ نُورٍ قَدْ أَقْبَلَتْ وَ عَلَى كُلِّ نَجِيبٍ شَيْخٌ وَ الْمَلَائِكَةُ مُحْدِقَةٌ بِهِمْ وَ مَعَهُمْ وَصِيفٌ يَمْشِي فَمَضَى النُّجُبُ وَ أَقْبَلَ الْوَصِيفُ إِلَيَّ وَ قَرُبَ مِنِّي وَ قَالَ: يَا سُكَيْنَةُ عليها السلام إِنَّ جَدَّكِ يُسَلِّمُ عَلَيْكِ، فَقُلْتُ: وَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله السَّلَامُ يَا رَسُولُ مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: وَصِيفٌ مِنْ وَصَائِفِ الْجَنَّةِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَؤُلَاءِ الْمَشِيخَةُ الَّذِينَ جَاؤُوا عَلَى النُّجُبِ؟ قَالَ: الْأَوَّلُ آدَمُ صَفْوَةُ اللَّهِ وَ الثَّانِي إِبْرَاهِيمُ خَلِيلُ اللَّهِ وَ الثَّالِثُ مُوسَى عليه السلام كَلِيمُ اللَّهِ وَ الرَّابِعُ عِيسَى رُوحُ اللَّهِ، فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا الْقَابِضُ عَلَى لِحْيَتِهِ يَسْقُطُ مَرَّةً وَ يَقُومُ أُخْرَى؟ فَقَالَ: جَدُّكِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، فَقُلْتُ: وَ أَيْنَ هُمْ قَاصِدُونَ؟ قَالَ: إِلَى أَبِيكِ الْحُسَيْنِ عليه السلام، فَأَقْبَلْتُ أَسْعَى فِي طَلَبِهِ لِأُعَرِّفَهُ مَا صَنَعَ بِنَا الظَّالِمُونَ بَعْدَهُ، فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ أَقْبَلَتْ خَمْسَةُ هَوَادِجَ مِنْ نُورٍ فِي كُلِّ هَوْدَجٍ إِمْرَأَةٌ فَقُلْتُ: مَنْ هَذِهِ النِّسْوَةُ الْمُقْبِلَاتُ؟ قَالَ: الْأُولَى حَوَّاءُ عليها السلام أُمُّ الْبَشَرِ الثَّانِيَةُ آسِيَةُ عليها السلام بِنْتُ مُزَاحِمٍ وَ الثَّالِثَةُ مَرْيَمُ عليها السلام ابْنَةُ عِمْرَانَ وَ الرَّابِعَةُ خَدِيجَةُ عليها السلام بِنْتُ خُوَيْلِدٍ، فَقُلْتُ: مَنِ الْخَامِسَةُ الْوَاضِعَةُ يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا تَسْقُطُ مَرَّةً وَ تَقُومُ أُخْرَى؟ فَقَالَ: جَدَّتُكِ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ عليها السلام أُمُّ أَبِيكِ، فَقُلْتُ: وَ اللَّهِ لَأُخْبِرَنَّهَا مَا صُنِعَ بِنَا فَلَحِقْتُهَا وَ وَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَ أَقُولُ: يَا أُمَّتَاهْ جَحَدُوا وَ اللَّهِ حَقَّنَا يَا أُمَّتَاهْ بَدَّدُوا وَ اللَّهِ شَمْلَنَا يَا أُمَّتَاهْ اسْتَبَاحُوا وَ اللَّهِ حَرِيمَنَا يَا أُمَّتَاهْ قَتَلُوا وَ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عليه السلام أَبَانَا، فَقَالَتْ: كُفِّي صَوْتَكِ يَا سُكَيْنَةُ، فَقَدْ أَحْرَقْتِ كَبِدِي وَ قَطَعْتِ نِيَاطَ قَلْبِي، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكِ الْحُسَيْنِ عليه السلام مَعِي لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ، ثُمَّ انْتَبَهْتُ وَ أَرَدْتُ كِتْمَانَ ذَلِكَ الْمَنَامِ وَ حَدَّثْتُ بِهِ أَهْلِي فَشَاعَ بَيْنَ النَّاسِ» ابن نما می‌گوید: حضرت سکینه علیها السلام در دمشق در عالم رؤیا مشاهده فرمود که گویا پنج شتر از نور آمدند و بر هر یک از آنها شخص بزرگواری سوار بود و ملائکه در اطراف آنان گرد آمده بودند و به همراه آنان یک خدمتگزار بود. وقتی آن شتران رفتند آن خدمتگزار نزدیک من آمد و گفت: ای سکینه علیها السلام جدّت به تو سلام می‌رساند. من گفتم: سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باد. تو کیستی؟ گفت: من یکی از خدمتگزاران بهشت هستم. گفتم: این بزرگ‌مردانی که بر این شتران سوارند چه کسانی هستند؟ گفت: شخص اول، آدم صفی اللّه علیه السلام. دوم: ابراهیم خلیل اللّه علیه السلام. سوم: موسی کلیم اللّه علیه السلام. چهارم:عیسی روح اللّه علیه السلام. گفتم: آن کسی که دست بر محاسن خویش دارد گاهی بر زمین می‌افتد و برمی‌خیزد کیست؟ گفت: جد تو رسول خدا صلی الله علیه و آله است، گفتم: آنها قصد کجا را دارند؟ گفت: نزد پدرت امام حسین علیه السلام می‌روند. من به سرعت دنبال جدّم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله رفتم تا او را از آن ستمی که ظالمین بعد از آن حضرت به ما کردند آگاه نمایم. در همین حال بودم که دیدم پنج هودج از نور آمدند. در میان هر هودجی، یک زن بود. من گفتم: این زنانی که می‌آیند چه کسانی هستند؟ گفت: اولی آنان حوا علیها السلام مادر بشر است. دومی آسیه دختر مزاحم علیها السلام. سومی مریم دختر عمران علیها السلام. چهارمی خدیجه دختر خویلد علیها السلام است. من گفتم: پنجمین زن کیست که دست خود را بر سر خویش نهاده

است، گاهی بر زمین می‌افتد و بر می‌خیزد؟ گفت: جدّهٔ تو حضرت فاطمه علیها السلام دختر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله، مادر پدرت هست. من گفتم: به خدا قسم من جدّه‌ام را از این ظلم و ستم‌هائی که شده آگاه می‌نمایم. من خود را به حضرت زهرا علیها السلام رساندم و پس از اینکه در مقابلش قرار گرفتم شروع به گریه نمودم و گفتم: ای مادر! به خدا قسم، حقّ ما را انکار کردند، به خدا قسم جمعیت ما را پراکنده نمودند، به خدا قسم هتک حرمت ما را مباح دانستند. به خدا قسم پدر ما امام حسین علیه السلام را شهید کردند. جدّه‌ام حضرت زهرا علیها السلام فرمود: ای سکینه علیها السلام! از گفتن این مصائب دست بکش که هرآینه جگرم را آتش زدی و رگ قلبم را قطع کردی، این پیراهن پدرت حسین علیه السلام است که از من جدا نمی‌شود تا خدا را با آن ملاقات نمایم. سپس بیدار شدم و تصمیم گرفتم این خواب را پنهان کنم، اما وقتی آن را برای قوم و خویشاوندان خود نقل کردم در بین مردم پخش شد. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۸٤؛ لهوف، سید ابن طاووس، ص۱۰۹(به صورت خلاصه)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱٤۱.

۱۲. «قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْعَلَوِيُّ الْحَسَنِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا فُرَاتٌ مُعَنْعَناً [عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ علیه السلام] عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله قَالَ: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ يَا مَعْشَرَ الْخَلَائِقِ غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَمُرَّ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ تُكْسَى وَ يَسْتَقْبِلُهَا مِنَ الْفِرْدَوْسِ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ حَوْرَاءَ لَمْ يَسْتَقْبِلْنَ أَحَداً قَبْلَهَا وَ لَا أَحَداً بَعْدَهَا عَلَى نَجَائِبَ مِنْ يَاقُوتٍ أَجْنِحَتُهَا وَ أَزِمَّتُهَا اللُّؤْلُؤُ عَلَيْهَا رَحَائِلُ مِنْ دُرٍّ عَلَى كُلِّ رِحَالَةٍ مِنْهَا نُمْرُقَةٌ مِنْ سُنْدُسٍ وَ رِكَابُهَا زَبَرْجَدٌ فَيَجُزْنَ [فَيَجُوزُونَ فَتَجُوزُ] بِهَا الصِّرَاطَ حَتَّى يَنْتَهِينَ [يَنْتَهُونَ] بِهَا إِلَى الْفِرْدَوْسِ فَيَتَبَاشَرُ بِهَا أَهْلُ الْجِنَانِ وَ فِي بُطْنَانِ الْفِرْدَوْسِ قُصُورٌ بِيضٌ وَ قُصُورٌ صُفْرٌ مِنَ اللُّؤْلُؤِ [لُؤْلُؤَةٍ] مِنْ غَرْزٍ [عِرْقٍ] وَاحِدٍ إِنَّ فِي الْقُصُورِ الْبِيضِ لَسَبْعِينَ أَلْفَ دَارٍ مَنَازِلُ مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ علیهم السلام وَ إِنَّ فِي الْقُصُورِ الصُّفْرِ لَسَبْعِينَ أَلْفَ دَارٍ مَسَاكِنُ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام وَ آلِهِ فَتَجْلِسُ عَلَى كُرْسِيٍّ مِنْ نُورٍ وَ يَجْلِسْنَ [يَجْلِسُونَ] حَوْلَهَا وَ يُبْعَثُ إِلَيْهَا مَلَكٌ لَمْ يُبْعَثْ إِلَى أَحَدٍ قَبْلَهَا وَ لَا يُبْعَثُ إِلَى أَحَدٍ بَعْدَهَا فَيَقُولُ إِنَّ رَبَّكِ يُقْرِؤُكِ السَّلَامَ وَ يَقُولُ سَلِينِي [سَلِي] أُعْطِكِ فَتَقُولُ قَدْ أَتَمَّ عَلَيَّ نِعْمَتَهُ وَ هَنَّأَنِي [وَ هَيَّأَ لِي] كَرَامَتَهُ أَبَاحَنِي جَنَّتَهُ أَسْأَلُهُ وُلْدِي وَ ذُرِّيَّتِي وَ مَنْ وَدَّهُمْ بَعْدِي وَ حَفِظَهُمْ مِنْ بَعْدِي فَيُوحِي اللَّهُ إِلَى الْمَلَكِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَزُولَ مِنْ مَكَانِهِ أَنْ سُرَّهَا وَ بَشِّرْهَا أَنِّي قَدْ شَفَّعْتُهَا فِي وُلْدِهَا وَ مَنْ وَدَّهُمْ بَعْدَهَا وَ حَفِظَهُمْ فِيهَا فَتَقُولُ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ وَ أَقَرَّ بِعَيْنِي قَالَ جَعْفَرٌ كَانَ أَبِي يَقُولُ كَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ إِذَا ذَكَرَ هَذَا الْحَدِيثَ تَلَا هَذِهِ الآيَةَ ﴿وَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾.»؛ فرات بن ابراهیم کوفی در تفسیرش از ابن عباس روایت کرده: آن هنگام که روز قیامت به پا شود، منادی ندا می‌کند: ای مردم! چشمان خود را ببندید تا فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله عبور کند. حضرت فاطمه علیها السلام اول کسی است که لباسی بر او پوشانده می‌شود و دوازده هزار حوریه از فردوس [بهشت] به استقبال او خواهند آمد. آنان احدی را قبل از فاطمه استقبال نکرده و بعد از آن بانو استقبال نخواهند کرد. آن حوریه‌ها بر مرکب هایی که بالهای آنها از یاقوت، افسار آن مرکبها از لؤلؤ و کجاوه‌هایی از دُرّ بر پشت آنهاست که بر هر یک از آنها بالشی از سُندُس [ابریشم ضخیم] قرار دارد و

رکاب‌های آنها زِبَرْجَد [نوعی سنگ قیمتی] است. آنان از [پـل] صـراط مـی‌گذرنـد تـا حـضرت فاطمـهٔ زهراﷺ را وارد بهشت می‌نمایند و بهشتیان [جهت ورود فاطمـه] خوشـحالی و شـادمانی مـی‌کننـد و در عمق فردوس قصرهایی به رنگ سفید است و قصرهایی به رنگ زرد از مرواریدهای رشـته شـده، کـه در آن قصرهای سفید هفتاد هزار خانه برای محمدﷺ و آل اوست و در آن قـصرهای زرد هفتـاد هـزار خانـه برای ابراهیمﷺ و آل او قرار دارد. پـس او [حـضرت فاطمـهﷺ] بـر صـندلی ای از نـور مـی‌نـشنید و آن حوری‌ها به دورش می‌نشینند و فرشته‌ای به نزد فاطمـهﷺ فرسـتاده مـی‌شـود کـه قبـل از او نـزد احـدی فرستاده نشده بود و بعد از ایشان نیز برای احدی فرستاده نمی‌شود، پس می‌گوید: همانا پروردگـارت بـه تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: از من بخواه تا به تو بدهم! حضرت فاطمهﷺ می‌گوید: خداونـد بـر مـن نعمتش را تمام کرد و با کرامتش مرا تهنیت گفت و بهشتش را ارزانی‌ام داشت من از خداوند مـی‌خـواهم که فرزندان و ذریه من و افرادی که ایشان را دوست داشته‌اند به من عطا فرمایـد، خداونـد متعـال در ایـن هنگام به آن فرشته وحی می کند: به فاطمهٔ زهراﷺ بگو: من شـفاعت او دربـاره فرزنـدان، و کـسانی کـه دوستدار آنهایند و کسانی که فرزندان حضرت فاطمهﷺ را حفظ کردنـد، قبـول کـردم. سـپس آن بـانوی معظمه می‌گوید: سپاس آن خداوندی را کـه غـم و انـدوه مـرا برطـرف و چـشم مـرا روشـن کـرد. راوی می‌گوید: هر گاه ابن عباس این حدیث را نقل می‌کـرد ایـن آیـه را تـلاوت مـی‌نمـود: ﴿وَ الَّـذِينَ آمَنُـوا وَ اتَّبَعَتْهُمْ ذُرِّيَّتُهُمْ بِإِيمانٍ أَلْحَقْنا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ﴾. تفسیر فـرات الکـوفی، فـرات بـن ابـراهیم کـوفی، ح ۵۸۵، ص٤٤٣؛ بحار الأنوار، علامه مجلـسی، ج٤٣، ص٢٢٤ - ٢٢٥؛ عـوالم العلـوم (مـستدرک حـضرت زهراﷺ)، شیخ عبد الله بحرانی، ج١١، قسمت دوم، ص١١٥١.

و به همین مضمون در این منابع: مسائل علی بن جعفر، علی بن الامام جعفـر الـصادقﷺ، ص٣٤٥ - ٣٤٦؛ تفسیر فرات الکوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ح ٥٨٦، ص٤٤٤؛ دلائل الإمامة، محمد بن جریـر طبری، ص١٥٣ - ١٥٤؛ الدر النظیم، مشغری عـاملی، ص٤٦٣ – ٤٦٤؛ تأویـل الآیـات، سـید شـرف الدین، ج٢، ص٦١٨ - ٦١٩؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٢٤، ص٢٧٤ – ٢٧٥.

مجلس چهارم:

زیارت اربعین امام حسین علیه‌السلام از علامات ایمان

زیارت اربعین امام حسین علیه‌السلام از علامات ایمان

وظیفهٔ مبلّغ؛ بازگرداندن گنهکار از گناه و ارشاد ضال به سوی امامش

ایام تعطیلی ماه صفر است. سعی کنید زندگیتان آینهٔ قرآن باشد.

ایام تحصیل، تفقه در دین؛ ایام تعطیل، تبلیغ شرایع دین. این زندگی مظهر قرآن است: ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾[1] ﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ﴾ در ایام تحصیل؛ ﴿لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾ در ایام تعطیل؛ این فرصت‌ها را از دست ندهید. ارزش این کار چقدر است؟

این حدیث محیّر العقول است. روایت سندش محکم است، اما متن این روایت: خدا به موسی علیه‌السلام فرمود: «فَلَأَنْ تَرُدَّ آبِقاً عَنْ بَابِي أَوْ ضَالًّا عَنْ فِنَائِي أَفْضَلُ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ مِائَةِ سَنَةٍ بِصِيَامِ نَهَارِهَا وَ قِيَامِ لَيْلِهَا»[2] اگر دو کار بکنی هریک از این

---

۱. ﴿فلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾؛ چرا از هر گروهی دسته‌ای به سفر نروند تا دانش دین خویش را بیاموزند و چون بازگشتند مردم خود را هشدار دهند، باشد که از کیفر الهی حذر کنند. التوبة(۹): ۱۲۲.

۲. قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيُّ علیه‌السلام قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام: «أَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى علیه‌السلام: حَبِّبْنِي إِلَى خَلْقِي وَ حَبِّبْ خَلْقِي إِلَيَّ، قَالَ: يَا رَبِّ كَيْفَ أَفْعَلُ؟ قَالَ: ذَكِّرْهُمْ آلَائِي وَ نَعْمَائِي لِيُحِبُّونِي فَلَأَنْ تَرُدَّ آبِقاً عَنْ بَابِي أَوْ ضَالًّا عَنْ فِنَائِي أَفْضَلُ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ مِائَةِ سَنَةٍ بِصِيَامِ نَهَارِهَا وَ قِيَامِ لَيْلِهَا، قَالَ مُوسَى علیه‌السلام: وَ مَنْ هَذَا الْعَبْدُ الآبِقُ مِنْكَ؟ قَالَ: الْعَاصِي الْمُتَمَرِّدُ، قَالَ: فَمَنِ الضَّالُّ عَنْ فِنَائِكَ؟ قَالَ: الْجَاهِلُ بِإِمَامِ زَمَانِهِ ←

دو، بیش از ارزش صد سال قیام تمام لیالی و صیام تمام ایام را دارد؛ صد سال شب تا به صبح نماز، هر روز روزه، این عمل یک کفّهٔ ترازو، و هر یک از این دو عمل هم در کفّهٔ دیگر، یکی از این دو عمل برتر است. موسی بن عمران علیه السلام مخاطَب است و مخاطِب هم خداوند متعال. حضرت موسی علیه السلام مبهوت شد! پروردگارا! یک عمل مطابق صد سال، آن هم قیام لیل و صیام نهار! خطاب آمد: یکی ردّ آبق[1]، دوم ارشاد ضالّ. پرسید: این بندهٔ فراری کیست و این گمشده کدام است؟ تفسیر این دو کلام چیست؟ فرمود: ردّ آبق این است که یک گناهکار را توبه بدهی؛ ارشاد ضالّ هم این است که یک نفر را به امام زمانش آشنا کنی[2].

ما قدر این عمر را نمی‌دانیم. این تعطیلات، فرصتی است تا چنین گوهرهایی را به دست آورید.

تُعَرِّفُهُ وَ الْغَائِبُ عَنْهُ بَعْدَ مَا عَرَفَهُ الْجَاهِلُ بِشَرِيعَةِ دِينِهِ تُعَرِّفُهُ شَرِيعَتَهُ وَ مَا يَعْبُدُ بِهِ رَبَّهُ وَ يَتَوَصَّلُ بِهِ إِلَى مَرْضَاتِهِ»؛ امام حسن عسکری علیه السلام از امام سجاد علیه السلام روایت کردند که ایشان فرمودند: خداوند به حضرت موسی علیه السلام وحی فرمود: مرا محبوب مردم کن و کاری بکن که من هم مخلوقات خودم را دوست بدارم. حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: خداوندا، این کار را چگونه انجام بدهم؟ خداوند فرمود: نعمت‌ها و احسان‌های مرا برای آنان بیان کن تا مرا دوست بدارند. اگر تو بنده‌ای را که از درگاه من رویگردان شده به سویم برگردانی و گمراهی را به آستانه‌ام باز گردانی، برای تو بهتر از صد سال عبادت ثواب دارد، که روزهایش را روزه گرفته باشی و شب‌هایش را تا به صبح، شب زنده داری کرده باشی. حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: خداوندا، این بندهٔ رویگردان و فراری کیست؟ خداوند فرمود: بندهٔ گناهکار متمرّد. حضرت موسی علیه السلام عرض کرد: بندهٔ گمراه کدام است؟ خداوند فرمود: کسی که امام زمان خود را نشناسد به او امام زمانش را بشناسانی و کسی که امام زمانش از دیدگان او غایب است و جاهل به شریعت دین خود می باشد شریعتی که به آن معتقد است را به او بشناسانی و همچنین به او آنچه که به وسیله ی آن خدا را عبادت کند بشناسانی و به او آنچه که به وسیله ی آن به سوی رضای خداوند برسد را بشناسانی. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السلام، ص۳٤۲؛ جواهر السنیه، شیخ حر عاملی، ص۷۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص٤.

۱. برگرداندن بندهٔ فراری.

۲. رجوع شود به صفحه قبل پاورقی۲.

احیای نفوس، نتیجه و ثمرهٔ تبلیغ

برنامهٔ هر سفری سه مطلب باشد: اول: تحکیم عقاید؛ دوم: تهذیب اخلاق؛ سوم: تعلیم احکام.[۱]

این عمل. اما اثر و جزای آن: ﴿مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾[۲] راوی می‌پرسد: « فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدىً»؟ امام علیه السلام فرمود: «ذَلِكَ تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ» تأویل اعظم احیاء نفس عبارت است از این که: شخصی را از گمراهی خارج کرده و به هدایتی وصل نمایید. موضوع این است: «مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدىً».[۳] ۱۰ هر دو نکره آمده است. تارةً «مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدىً»، اما متن این نیست؛ «مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدىً»، یعنی یک مسأله در نماز، عبادات ، معاملات ، عقود ، ایقاعات ، احکام یاد بدهی؛ یک گنهکار را توبه بدهی، معادل با احیاء جمیع نفوس است. این برنامهٔ تعطیلات شما.

اما مهم این است: ما عمرمان گذشت و نفهمیدیم اهمیت مطلب چقدر است.

---

۱. رجوع شود مجلس اول، ص۱۶، عنوان: ارکان اربعه در تبلیغ.

۲. «هرکس که به او حیات بخشد چون کسی است که همهٔ مردم را حیات بخشیده باشد». المائده(۵):۳۲.

۳. «عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانِ بْنِ عُثْمَانَ عَنِ الْفُضَيْلِ بْنِ يَسَارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام: قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ فِي كِتَابِهِ: ﴿وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾ قَالَ: مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ؟ قُلْتُ: **فَمَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى**، قَالَ: ذَلِكَ [ذَاكَ] **تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ**.». فضیل بن یسار گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم: قول خدای عز و جل در قرآن: «هرکه نفسی را زنده دارد گویا همهٔ مردم را زنده داشته است» فرمود: یعنی از سوختن و غرق شدن نجات دهد؟ گفتم: کسی که او را از گمراهی به راه راست آورد؟ فرمود: این تأویل اعظم آیه است. محاسن، احمد بن محمد بن خالد برقی، ج۱، ص۲۳۲: (با این سند: عنه، عن علي بن الحكم، عن أبان بن عثمان، عن فضيل بن يسار)؛ کافی، کلینی، ج۲، ص۲۱۰ و در ج۲، ص۲۱۱: (با این سند: مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ وَ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَيْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبَانٍ مِثْلَهُ.)، وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۶، ص۱۸۶؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۳۱؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۲۳۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۰.

مرحوم حائری‌ﷺ، فحلی بود و این حوزه یک میوه‌ای از درخت وجود اوست. در مجلس میرزای شیرازی‌ﷺ نوحه می‌خواند، میرزای شیرازی‌ﷺ به سینه می‌زد. این آن روز بود، این هم امروز.

افسوس که نفهمیدیم سید الشهدا‌ﷺ کیست؟ فقهِ حدیث، بسیار مهم است. روایت یک باب است، درایت یک باب.[۱] ۲•

ایمان و علامات آن

قرآن بخوانید تا بفهمید ایمان چیست؟ و مؤمن کیست؟

﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ﴾ -«إنّما» وضعاً مفید حصر است- ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾[۲] این علامت اول.

علامت دوم: ﴿وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾.[۳]

اما علامت سوم: ﴿وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾[٤]. آن ایمان و این هم علامات ایمان.

---

۱. حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنْ زَيْدٍ الزَّرَّادِ، عَنْ أَبِي عَبْدِاللَّهِ‌ﷺ قَالَ: «قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ‌ﷺ: «يَا بُنَيَّ، إِعْرِفْ مَنَازِلَ الشِّيعَةِ عَلَى قَدْرِ رِوَايَتِهِمْ وَ مَعْرِفَتِهِمْ؛ فَإِنَّ الْمَعْرِفَةَ هِيَ الدِّرَايَةُ لِلرِّوَايَةِ، وَ بِالدِّرَايَاتِ لِلرِّوَايَاتِ يَعْلُو الْمُؤْمِنُ إِلَى أَقْصَى دَرَجَاتِ الْإِيمَانِ»؛ امام صادق‌ﷺ فرمود: (پدرم) امام باقر‌ﷺ فرمودند: فرزندم، حدّ دانش و درک پیروان مکتب حضرت علی‌ﷺ را از روایت و معرفت ایشان و اینکه آنان چه مقدار سخنان معصومین‌ﷺ را آموخته و درک نموده‌اند به دست بیاور، زیرا معرفت یعنی شناخت روایت و درک گفتار پیشوایان دین؛ و آگاهی از فرمایشات معصومین باعث می‌شود که مؤمن خود را به بلندترین قلّه‌های ایمان برساند. الأصول الستة عشر، عدة المحدثین، ص۳؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۱؛ بحارالأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱۰٦.

۲. ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ مؤمنان همان کسانی‌اند که چون خدا یاد شود دلهایشان بترسد، و چون آیات او بر آنان خوانده شود بر ایمانشان بیفزاید، و بر پروردگار خود توکّل می‌کنند. الانفال(۸): ۲.

۳. همان.

٤. همان.

آن وقت مؤمنی که یک سوره در قرآن در وصف او نازل شده است: ﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ، الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ ، وَالَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾[۱] این اول. آخر: ﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾[۲].

زیارت اربعین از علامات ایمان

این مؤمن، آن هم ایمان، آن وقت این روایت باید طرح شود: سید (اعلی الله مقامه) بیانش این است. این روایت از ابی محمد الحسن العسکری علیه السلام است که فرمود: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَاةُ الْإِحْدَى وَ الْخَمْسِينَ»؛ این اول. دوم: «وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِين». سوم: «وَ التَّخَتُّمُ بِالْيَمِينِ». چهارم: «وَ تَعْفِيرُ الْجَبِينِ». پنجم: «وَ الْجَهْرُ بِـ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ﴾.»[۳]

زیارت اربعین، علامت ایمان است، ایمان هم در قرآن چنین بود که گفتیم. این زیارت، قریب و بعید ندارد. همه بعد از این مجلس وضو بگیرید و بالای بلندی

---

۱. «به راستی که مؤمنان رستگار شدند، همانان که در نمازشان فروتنند و آنان که از بیهوده رویگردانند.» المؤمنون(۲۳): ۱-۳.

۲. «آنانند که خود وارثانند، همانان که بهشت را به ارث می‌برند و در آنجا جاودان می‌مانند.» المؤمنون(۲۳): ۱۰-۱۱.

۳. رُوِيَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: «عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَاةُ إِحْدَى وَ خَمْسِينَ، وَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ، وَ التَّخَتُّمُ بِالْيَمِينِ، وَ تَعْفِيرُ الْجَبِينِ، وَ الْجَهْرُ بِبِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ». امام حسن عسکری علیه السلام فرمودند: پنج چیز از نشانه‌های مؤمن است: گزاردن پنجاه و یک رکعت نماز واجب و نافله، و زیارت اربعین، و انگشتر در دست راست کردن، و پیشانی بر خاک ساییدن، و بلند گفتن (بسم الله الرحمن الرحیم). مزار، شیخ مفید، ص۵۳؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۸۸؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج۶، ص۵۲؛ مزار، مشهدی، ص۳۵۲ : (بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي هَاشِمٍ الْجَعْفَرِيِّ، عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ:...)؛ اقبال الأعمال، سید بن طاووس، ج۳، ص۱۰۰ : (رُوِّينَا بِإِسْنَادِنَا إِلَى جَدِّي أَبِي جَعْفَرٍ الطُّوسِيِّ فِيمَا رَوَاهُ بِإِسْنَادِهِ إِلَى مَوْلَانَا الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْعَسْكَرِيِّ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: ...) ؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۸۲، ص۷۶.

بروید و سه مرتبه بگویید: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»[۱]، زائر اربعین و صاحب علامت ایمان و مؤمنین می‌شوید.

مردم نشناختند که او کیست؟ یک جمله، محیّر العقول است، و آن جمله بیان رأس و رئیس مذهب علیه السلام است: «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ ...». [۲]

اقشعرار، یک نوع لرزه خاصّی بر اندام است که استخوان‌ها پیچیده می‌شود. «أَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ» برای چه؟ برای خون تو: «أَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ أَظِلَّةِ الْخَلَائِقِ»[۳]. این لرزیدن اول است.

---

۱. مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ ثُوَيْرٍ قَالَ: كُنْتُ أَنَا وَ يُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَ الْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَ أَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجُ جُلُوساً عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وَ كَانَ أَكْبَرَنَا سِنّاً فَقَالَ لَهُ: إِنِّي كَثِيراً مَا أَذْكُرُ الْحُسَيْنَ علیه السلام فَأَيَّ شَيْ‌ءٍ أَقُولُ؟ قَالَ علیه السلام: قُلْ: "**صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ**" تُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثاً فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَ مِنْ بَعِيدٍ الْحَدِيثَ.»؛ حسین بن ثویر بن ابی‌فاخته گوید: من و یونس بن ظبیان و مفضل بن عمر و ابو سلمه سرّاج محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودیم و یونس که از همهٔ ما عمر بیشتری داشت در حال سخن گفتن بود. محضر حضرت علیه السلام عرض کرد: ... فدایت شوم، بسیار می‌شود که من نام حضرت امام حسین علیه السلام را می‌برم، پس به آن حضرت چه بگویم؟ حضرت فرمودند: سه مرتبه بگو: "صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ" چراکه سلام به ایشان چه از راه نزدیک باشد چه از راه دور به آن حضرت خواهد رسید. کافی، کلینی، ج٤، ص٥٧٥؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٣٦٣؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٥٥؛ کتاب المزار، شیخ مفید، ص٢١٤: (أَخْبَرَنِي أَبُو الْقَاسِمِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَعْقُوبَ ...) بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص١٥١.

۲. «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ وَ بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ وَ مَنْ يَتَقَلَّبُ فِي الْجَنَّةِ وَ النَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبِّنَا وَ مَا يُرَى وَ مَا لَايُرَى».

رجوع شود به مجلس سوم ص۹۳، پاورقی۲

۳. فرازی از زیارت امام حسین علیه السلام در اول ماه رجب و نیمهٔ شعبان. اقبال الاعمال، ج۳، ص٣٤٢؛ المزار، شیخ مفید، ص١٤٤ و..

دوم چیست؟ «وَ بَكَى لَهُ جَمِيعُ الْخَلَائِقِ ... وَ مَا يُرَى وَ مَا لَا يُـرَى»[۱]، دائـرهٔ «مَـا يُرَى» چقدر است؟ از عرش تا فرش، از اعلا علیین تا اسفل سافلین، این ما یری.

اما «مَا لَا يُرَى».کسی خبر دار از آن عالم نیست جز خدا. همهٔ ما یری و همـه مـا لا یری باهم گریه کردند. کی؟ آن وقتی که سر روی نیزه رفت. چه کرد؟

کربلا، عرش خدا و زیارت امام حسین علیه‌السلام، زیارت ذات خدا

کاری کرد کـه اگـر خـدا بخواهـد شـرح ایـن حـدیث بیـان بـشود:«مَـنْ زَارَ قَبْـرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِه»[۲] [۳]• عاشـورا ایـن اسـت. کـربلا عرش خدا شد و زیارت حضرتش هم زیارت ذات خدا. این یک جمله.

جملهٔ دیگر:«أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ»[۳]، ریشهٔ این جمله چیست؟ ریـشهٔ

---

۱. رجوع شود به صفحهٔ قبل پاورقی شماره ۲.

۲. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ شَمُّونٍ الْبَصْرِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ بَشِيرٍ الدَّهَّانِ قَالَ: كُنْتُ أَحُجُّ فِي كُلِّ سَنَةٍ فَأَبْطَأْتُ سَنَةً عَنِ الْحَجِّ فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ حَجَجْتُ وَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام فَقَالَ لِي: يَا بَشِيرُ، مَا أَبْطَأَكَ عَنِ الْحَجِّ فِي عَامِنَا الْمَاضِي؟ قَالَ: قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا كَانَ لِي عَلَى النَّاسِ خِفْتُ ذَهَابَهُ غَيْرَ أَنِّي عَرَّفْتُ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام، قَالَ: فَقَالَ لِي: مَا فَاتَكَ شَيْءٌ مِمَّا كَانَ فِيهِ أَهْلُ الْمَوْقِفِ، يَا بَشِيرُ مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِه»؛ بشیر دهّان گوید: هر سال بـه حـج مـشرّف مـی‌شـدم، یـک سـال کوتاهی کرده و آن را ترک کردم. سال بعد که به حج رفتم و محضر حضرت امام صادق علیه‌السلام مـشرّف شـدم به من فرمودند: ای بشیر، چه چیز تو را در سال گذشته از حج سست و تنبـل نمـود؟ مـی‌گویـد: عـرض کردم: فدایت شوم، مالی داشتم که از مردم می‌خواستم و خوف داشتم تلف شود لذا به حج نیامـده ولـی در عوض روز عرفه به زیارت قبر مطهّر حضرت امام حسین علیه‌السلام رفتم. می‌گویـد: امـام صـادق علیه‌السلام بـه مـن فرمودند: [ای بشیر بدان] آنچه نصیب اهل موقف (حاجی‌ها) شد از تو فوت نگردید، ای بشیر کسی کـه قبر امام حسین علیه‌السلام را زیارت کند در حالی که به حقّ آن حضرت عارف و آگاه باشد مانند کسی است کـه خدا را در عرش زیـارت کـرده باشـد. کامـل الزیـارات، ابـن قولویـه، ص۲۸۲؛ بحـار الأنـوار، علامـه مجلسی، ج۹۸، ص۷۷.

۳. رجوع شود به صفحهٔ قبل پاورقی شماره ۲.

این جمله در رؤیای امّ سلمه است. ناگهان اهل مدینه دیدند صدای شیون از خانهٔ پیغمبر ﷺ بلند شد، همه سراسیمه دویدند. ابن عباس به اندرونی رفت. دید امّ سلمه روی خاک افتاده است. گفت: چه پیش آمده است؟ گفت: الآن پیغمبر ﷺ را خواب دیدم. اما چگونه؟ به گونه‌ای که هرگز ندیده بودم. گفت: چگونه؟ دیدم سرش برهنه بود پایش هم برهنه، موی سر پریشان، یک شیشهٔ خون به دستش! پرسیدم: یا رسول الله، چه خبر است؟ فرمود: خدا این شیشه را به من داد تا خون گلوی حسین علیه‌السلام را در قتلگاه بگیرم و به اعلا علیین برسانم.[۱] از بیان امام ششم علیه‌السلام معلوم می‌شود: از وقتی که آن شیشه بر طاق عرش گذاشته شد آن قائمه تا قیامت می‌لرزد.[۲] این خون او، آن هم کربلای او.

حضرت موسی علیه‌السلام کنار قبر مطهر امام حسین علیه‌السلام در کربلا

حسین نوادهٔ ابو حمزهٔ ثمالی گفت: در حکومت آل مروان که امر شدّت یافت، شبها پیاده برای زیارت قبر سید الشهدا علیه‌السلام می‌رفتم، به نینوا رسیدم، خواستم به حائر بروم، یکی سر راهم آمد و راه را بر من بست. پاسی از شب گذشت، دومرتبه خواستم بروم جلویم را گرفت. مرتبهٔ سوم گفتم: شب صبح می‌شود آل مروان مرا می‌بینند می‌گیرند، گفت: امشب این حرم، قرق موسی بن عمران علیه‌السلام است. گفتم: چرا؟ گفت: حضرت موسی علیه‌السلام از خدا درخواست زیارت سیّد الشهدا علیه‌السلام کرده، امشب به او اجازه داده شده کنار قبر مطهّر بیاید![۳] این است سیّد الشهدا علیه‌السلام. چه کسی او را شناخت؟ خاک قبر او، آیهٔ قرآن است. قرآن شفاست تربت او هم شفاست. تحت قبّهٔ او اجابت دعای انبیا و اولیاست.

---

۱. رجوع شود به مجلس دوم، ص۶۱، پاورقی۲ و ص۷۴، پی نوشت شمارهٔ۸.
۲. اشاره به فراز: «أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ وَ اقْشَعَرَّتْ لَهُ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ». رجوع شود به ص۱۳۴.
۳. رجوع شود به مجلس سوم، ص۸۷، عنوان: بیتوتهٔ حضرت موسی علیه‌السلام کنار قبر سید الشهدا علیه‌السلام.

فصل الختام محشر، پیراهن کهنهٔ غرق به خون امام حسین علیه‌السلام

ختم کلام، فصل الختام محشر است آن وقتی که شدّت یوم الحساب به حدّی می‌رسد که از آدم تا عیسی بن مریم علیهم‌السلام همه می‌گویند: «وا نفسا»[۱]. در این وضعیت صدیقهٔ کبری علیهاالسلام وارد صحرای محشر می‌شوند، سوار بر هودجی که: «دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ»[۲] او را در قائمهٔ عرش خدا می‌آورند، در این هنگام

---

۱. رجوع شود به مجلس سوم، ص۹۵ عنوان: خاتمهٔ محشر به پیراهن پاره و آغشته به خون امام حسین علیه‌السلام

۲. «عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ علیه‌السلام قَالَ: سَمِعْتُ جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ يَقُولُ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ تُقْبِلُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ علیهاالسلام عَلَى نَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْجَنَّةِ مُدَبَّجَةِ الْجَنْبَيْنِ خِطَامُهَا مِنْ لُؤْلُؤٍ رَطْبٍ قَوَائِمُهَا مِنَ الزُّمُرُّدِ الْأَخْضَرِ ذَنَبُهَا مِنَ الْمِسْكِ الْأَذْفَرِ عَيْنَاهَا يَاقُوتَتَانِ حَمْرَاوَانِ عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرَى ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ بَاطِنُهَا مِنْ ظَاهِرِهَا **دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ** عَلَى رَأْسِهَا تَاجٌ مِنْ نُورٍ لِلتَّاجِ سَبْعُونَ رُكْناً كُلُّ رُكْنٍ مُرَصَّعٌ بِالدُّرِّ وَ الْيَاقُوتِ يُضِيءُ كَمَا الْكَوْكَبُ الدُّرِّيُّ فِي أُفُقِ السَّمَاءِ وَ عَنْ يَمِينِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ عَنْ شِمَالِهَا سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ وَ جَبْرَئِيلُ آخِذٌ بِخِطَامِ النَّاقَةِ يُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ: غُضُّوا أَبْصَارَكُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ علیهاالسلام بِنْتُ مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله، فَلَا يَبْقَى يَوْمَئِذٍ نَبِيٌّ وَ لَا رَسُولٌ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ إِلَّا غَضُّوا أَبْصَارَهُمْ حَتَّى تَجُوزَ فَاطِمَةُ علیهاالسلام بنت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله فَتَسِيرُ حَتَّى تُحَاذِيَ عَرْشَ رَبِّهَا جَلَّ جَلَالُهُ فَتَزُجُّ بِنَفْسِهَا عَنْ نَاقَتِهَا وَ تَقُولُ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي، أُحْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ ظَلَمَنِي اللَّهُمَّ احْكُمْ بَيْنِي وَ بَيْنَ مَنْ قَتَلَ وُلْدِي. فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: يَا حَبِيبَتِي وَ ابْنَةَ حَبِيبِي سَلِينِي تُعْطَيْ وَ اشْفَعِي تُشَفَّعِي فَوَ عِزَّتِي وَ جَلَالِي لَا جَازَنِي ظُلْمُ ظَالِمٍ، فَتَقُولُ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي ذُرِّيَّتِي وَ شِيعَتِي وَ شِيعَةَ ذُرِّيَّتِي وَ مُحِبِّيَّ وَ مُحِبِّي ذُرِّيَّتِي، فَإِذَا النِّدَاءُ مِنْ قِبَلِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ: أَيْنَ ذُرِّيَّةُ فَاطِمَةَ علیهاالسلام وَ شِيعَتُهَا وَ مُحِبُّوهَا وَ مُحِبُّو ذُرِّيَّتِهَا؟ فَيُقْبِلُونَ وَ قَدْ أَحَاطَ بِهِمْ مَلَائِكَةُ الرَّحْمَةِ، فَتَقْدُمُهُمْ فَاطِمَةُ علیهاالسلام حَتَّى تُدْخِلَهُمُ الْجَنَّةَ»؛ امام باقر علیه‌السلام از جابر بن عبد اللّه انصاری از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله روایت نموده‌اند: موقعی که روز قیامت فرا می‌رسد دخترم فاطمه علیهاالسلام در حالی می‌آید که بر یکی از ناقه‌های بهشتی سوار است و از دو پهلوی آن ناقه حریرهای بهشتی آویزان، مهار آن از مروارید تر، پاهایش از زمرد سبز، دم آن از مشک ناب، دیدگانش از درّ و یاقوت سرخ خواهد بود. قبه‌ای از نور بر پشت آن ناقه نصب شده که اندرون آن از بیرون آشکار، بیرون از اندرون (که اندرونش) حاوی عفو پروردگار و بیرون آن رحمت خدای رحیم است. حضرت فاطمه علیهاالسلام تاجی از نور بر سر دارد که دارای هفتاد پایه است، هر پایه‌ای از آن به وسیلهٔ یک مروارید مرصع به درّ و یاقوت در حالی که می‌درخشد همانند ←

حضرت فاطمه علیها السلام از زیر معجر خود، یک پیراهن کهنهٔ غرق به خون در می‌آورد و به دست می‌گیرد،[۱] فصل الختام همهٔ محشر در این کلمه است.

تغذیهٔ امام حسین علیه السلام از زبان مبارک پیامبر صلی الله علیه و آله

امام حسین علیه السلام این است. اولش قنداقه به آسمان رفت.[۲] وضع اینگونه بود؛ به دنیا که آمد صدّیقهٔ کبری علیها السلام این پسر را روی دست گرفت و در دامن خاتم انبیا صلی الله علیه و آله

→

ستاره‌ای درخشنده در افق آسمان، از طرف راست و چپ حضرت فاطمه علیها السلام هر کدام هفتاد هزار ملک خواهد بود و جبرئیل که در آن موقع مهار ناقهٔ حضرت فاطمه علیها السلام را گرفته است با صدای بلند خواهد گفت: چشمان خود را ببندید تا حضرت فاطمه (دختر حضرت محمّد صلی الله علیه و آله) عبور نماید. در آن روز هیچ پیغمبر و رسول و صدّیق و شهیدی نیست مگر اینکه دیدگان خویشتن را می‌بندند تا اینکه حضرت زهرا علیها السلام از صحرای محشر عبور نماید. و چون آن حضرت علیها السلام به زیر عرش پروردگار می‌رسد، از آن ناقه فرود می‌آید و می‌گوید: ای پروردگار! بین من و آن افرادی که در حقّ من ظلم نمودند و فرزندان مرا شهید کردند قضاوت کن. آنگاه از طرف خداوند رئوف ندا می‌رسد: ای حبیبه و فرزند رسول من، از من بخواه تا عطا نمایم، شفاعت کن تا من بپذیرم. به عزت و جلال خودم که امروز ظلم و ستم هیچ ستمگری از نظر من محو نخواهد شد. در این هنگام حضرت فاطمه علیها السلام عرض می‌کند: بار خدایا! فرزندان، شیعیان، دوستان، و دوستان دوستان فرزندان مرا به من ببخش! آنگاه از طرف پروردگار جهان منادی ندا می‌آید: فرزندان، شیعیان، دوستان، و دوست دوستان ذرّیهٔ حضرت فاطمه علیها السلام کجایند؟ ایشان در حالی که ملائکهٔ رحمت پروردگار آنان را احاطه کرده‌اند می‌آیند. سپس حضرت فاطمه علیها السلام جلو می‌رود تا آنان را وارد بهشت می‌نماید. الأمالی، شیخ صدوق، ص۶۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۴۸؛ بشارة المصطفی، عماد الدین طبری، ص۴۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۰۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۱۹: (به نقل از امالی صدوق).

و با اختلاف کم: الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۱۱ (با این عبارت: «عَلَيْهَا قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ يُرَى بَاطِنِهَا مِنْ ظَاهِرِهَا وَ ظَاهِرُهَا مِنْ بَاطِنِهَا وَ **بَاطِنُهَا مِنْ عَفْوِاللَّهِ وَ ظَاهِرُهَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ**»).

۱. رجوع شود به مجلس سوم، ص۹۵ عنوان: خاتمهٔ محشر به پیراهن پاره و آغشته به خون امام حسین علیه السلام

۲. رجوع شود به مجلس سوم، ص۸۵، پاورقی۱.

گذاشت. پیغمبر ﷺ زبان مبارکش را در دهان او گذاشت، گویا امام حسین علیه السلام شیر مکید.[۱] ۴۰

برگردانده شدن بال و پر به فطرس ملک به برکت امام حسین علیه السلام

بعد از این قضیه، به فطرس بی بال و پر، بال و پر داد.[۲] ۵۰ این جریان روز اول اما روز آخر.

---

۱. بِهَذَا الْإِسْنَادِ [أي: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْمَعْرُوفُ بِأَبِي عَلِيٍّ بْنِ عَبْدَوَيْهِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ السُّكَّرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْجَوْهَرِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ بَكَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِي الْحُسَيْنُ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ علیها السلام عَنْ أَسْمَاءَ بِنْتِ أَبِي بَكْرٍ] عَنْ صَفِيَّةَ بِنْتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَتْ: «لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ علیه السلام مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ فَدَفَعْتُهُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَوَضَعَ النَّبِيُّ ﷺ لِسَانَهُ فِي فِيهِ [فَمِهِ] وَ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَمُصُّهُ قَالَتْ: وَ مَا كُنْتُ أَحْسَبُ رَسُولَ اللَّهِ يَغْذُوهُ إِلَّا لَبَناً أَوْ عَسَلًا»؛ از صفیه دختر عبد المطلب رسیده که چون امام حسین علیه السلام متولد شد او را به پیغمبر ﷺ دادم، پیغمبر ﷺ زبان خود در دهانش نهاد و حسین علیه السلام شروع به مکیدن کرد و گمان نمی‌کردم رسول خدا ﷺ به او غذایی جز شیر یا عسل دهد. امالی، شیخ صدوق، ص۱۹۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۵۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۴۳.

۲. حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُوسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْمَعْرُوفِ بِغَزَالٍ مَوْلَى حَرْبِ بْنِ زِيَادٍ الْبَجَلِيِّ عَنْ مُحَمَّدٍ أَبِي جَعْفَرٍ الْحَمَّامِيِّ الْكُوفِيِّ عَنِ الْأَزْهَرِ الْبِطِّيخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَرَضَ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَقَبِلَهَا الْمَلَائِكَةُ وَ أَبَاهَا مَلَكٌ يُقَالُ لها [لَهُ] فُطْرُسُ، فَكَسَرَ اللَّهُ جَنَاحَهُ. فَلَمَّا وُلِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام بَعَثَ اللَّهُ جَبْرَئِيلَ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ إِلَى مُحَمَّدٍ ﷺ يُهَنِّئُهُمْ بِوِلَادَتِهِ فَمَرَّ بِفُطْرُسَ، فَقَالَ لَهُ فُطْرُسُ: يَا جَبْرَئِيلُ، إِلَى أَيْنَ تَذْهَبُ؟ قَالَ: بَعَثَنِي اللَّهُ مُحَمَّداً ﷺ يُهَنِّئُهُمْ بِمَوْلُودٍ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَقَالَ لَهُ فُطْرُسُ: إِحْمِلْنِي مَعَكَ وَ سَلْ مُحَمَّداً ﷺ يَدْعُو لِي، فَقَالَ لَهُ جَبْرَئِيلُ: إِرْكَبْ جَنَاحِي، فَرَكِبَ جَنَاحَهُ فَأَتَى مُحَمَّداً ﷺ فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَ هَنَّأَهُ، فَقَالَ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ، إِنَّ فُطْرُسَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُ أُخُوَّةٌ وَ سَأَلَنِي أَنْ أَسْأَلَكَ أَنْ تَدْعُوَ اللَّهَ لَهُ أَنْ يَرُدَّ عَلَيْهِ جَنَاحَهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ لِفُطْرُسَ: أَ تَفْعَلُ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَعَرَضَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَايَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام، فَقَبِلَهَا، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: شَأْنَكَ بِالْمَهْدِ فَتَمَسَّحْ بِهِ وَ تَمَرَّغْ فِيهِ، قَالَ: فَمَضَى فُطْرُسُ فَمَشَى إِلَى مَهْدِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَدْعُو لَهُ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: فَنَظَرْتُ إِلَى رِيشِهِ وَ إِنَّهُ لَيَطْلَعُ وَ يَجْرِي مِنْهُ الدَّمُ وَ يَطُولُ حَتَّى لَحِقَ بِجَنَاحِهِ الْآخَرِ وَ عَرَجَ مَعَ جَبْرَئِيلَ إِلَى السَّمَاءِ وَ صَارَ إِلَى مَوْضِعِهِ.»؛ أزهر بطیخی ←

نفس مطمئنّهٔ اباعبد اللّه علیه السلام در مناجات با خدا پس از همهٔ مصائب

کسی از روز آخر خبر ندارد. مطلب در این آیه مندرج است: ﴿یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾[۱] اما اطمینان النفس در چه حدّ؟! در حدّی است که جبرئیل مبهوت است. بعد از نهر علقمه، بعد از آمدن سر نعش «أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِ اللَّه صلی الله علیه و آله»،[۲] بعد از نماز بر جنازهٔ غرق به خون طفل شش ماهه، اطمینان

→

گوید: امام صادق علیه السلام فرمود: خداوند، ولایت امیر المؤمنین علیه السلام را بر ملائکه عرضه داشت، همگی ولایت حضرت را پذیرفتند جز فرشته‌ای که نامش فطرس بود، در نتیجه خداوند بال او را شکست. چون امام حسین علیه السلام متولد شد خداوند جبرئیل را با هفتاد هزار فرشته برای تهنیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به سبب ولادت امام حسین علیه السلام فرستاد، پس جبرئیل به فطرس برخورد کرد، فطرس به او گفت: ای جبرئیل، کجا می‌روی؟ پاسخ داد: خدا مرا به‌سوی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله فرستاده تا به او در مورد مولودی که امشب برایش متولد شده تبریک بگویم. فطرس گفت: مرا با خود حمل کن (ببر) و از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بخواه تا برایم دعا فرماید. جبرئیل گفت: سوار بالم بشو، پس فطرس سوار بال جبرئیل شد و خدمت حضرت محمّد صلی الله علیه و آله آمد، پس جبرئیل بر حضرت وارد شد و به ایشان تهنیت گفت و عرض کرد: یا رسول اللّه، بین من و فطرس برادری است و از من درخواست کرده از شما بخواهم برایش دعا کنید بال و پرش برگردد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب به فطرس فرمود: آیا انجام می‌دهی (ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را می‌پذیری)؟ عرض کرد: آری. پس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ولایت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بر او عرضه نمودند و او پذیرفت. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: اینک به گهواره پناه ببر و خود را به گهوارهٔ امام حسین علیه السلام تبرک کن و بر آن بمال. پس فطرس به طرف گهوارهٔ امام حسین علیه السلام رفت و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز برایش دعا می‌فرمود. فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: پس من به پر و بالش نگاه کردم که بر می‌آمد (می‌رویید) و از آن خون جاری می‌شد و بزرگ شد تا به بال دیگرش چسبید و با جبرئیل به آسمان عروج کرد و به مکان [و مقام] خود برگشت. بصائر الدرجات، صفار، ص۸۸، ح۷.

۱. ﴿یا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ای نفس مطمئنّه بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که او از تو خشنود و تو از او خشنود هستی. الفجر(۸۹): ۲۷ - ۲۸.

۲. خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ كَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهاً وَ أَحْسَنِهِمْ خُلُقاً فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظَرَ آيِسٍ مِنْهُ وَ أَرْخَى عَيْنَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ: «اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ **أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِكَ** وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ»؛ علیّ بن الحسین [حضرت علی ←

نفس در این حد «یَا إِلَهِي صَبراً عَلَى قَضَائِكَ وَ لَا مَعبُودَ سِوَاكَ یَا غِیَاثَ المُستَغِیثِینَ»[۱] این اطمینان به نفس، اما ﴿رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً﴾؛[۲] دو کلمه؛ شرح این دو کلمه بماند برای وقتی دیگر.

→

اکبر علیه‌السلام] که از زیبا صورتان و نیکو سیرتان روزگار بود بیرون آمد و از پدرش اجازهٔ جنگ خواست. حضرت اجازه‌اش داد سپس نگاهی مأیوسانه به او کرد و چشمان خود را به زیر افکند و اشک فرو ریخت، سپس فرمود: بار الها، گواه باش جوانی که در صورت و سیرت و گفتار، شبیه‌ترین مردم به پیغمبرت هست به جنگ این مردم رفت و ما هر وقت مشتاق [دیدن] پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله می‌شدیم (دلتنگ پیامبر می‌شدیم) به او نگاه می کردیم. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص۵۱؛ لهوف، سید بن طاووس، ص۶۷؛ فتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۴(با اختلاف کم)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۳ (با اختلاف کم)؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۵.

۱. «[قَالَ أَبُو مِخنَفٍ]: وَ بَقِيَ الحُسَینُ علیه‌السلام ثَلَاثَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ مُلَطِّخاً بِدَمِهِ رَامِقاً بِطَرفِهِ إِلَى السَّمَاءِ وَ یُنَادِي: یَا إِلَهِي صَبراً عَلَى قَضَائِكَ وَ لَا مَعبُودَ سِوَاكَ یَا غِیَاثَ المُستَغِیثِینَ.» ابومخنف گوید: و امام حسین علیه‌السلام سه ساعت از روز باقی ماند در حالی که در خون خود آغشته بود و با چشم خود به آسمان نگاه می‌کرد و زمزمه می‌فرمود: پروردگارم صبر بر قضا و قدرت، معبودی جز تو نیست ای فریادرس فریادخواهان. مقتل ابی‌مخنف (المشهور)،ص۹۳؛ اسرار الشهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۲۶؛ ناسخ التواریخ سیدالشهدا علیه‌السلام، ج۲، ص۳۹۴.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۸۲.

همچنین: «و في خبر: بقي مكبوبا على الأرض ملطّخا بدمه ثلاث ساعات من النّهار، رامقا بطرفه إلى السّماء، و هو يقول: صبراً على قضائك، و بلائك، يا ربّ! لا معبود سواك، يا غياث المستغيثين!.» معالی السّبطين، مازندرانی، ج۲، ص۳۵.

و همچنین: «لمّا اشتدّ به الحال، رفع طرفه إلى السّماء، و قال: ... يا أرحم الرّاحمين. صبرا على قضائك يا ربّ، لا إله سواك، يا غياث المستغيثين، ما لي ربّ سواك، و لا معبود غيرك، صبرا على حكمك، يا غياث من لا غياث له، يا دائما لا نفاد له، يا محيي الموتى، يا قائما على كلّ نفس بما كسبت، أحكم بيني و بينهم و أنت خير الحاكمين.» مقتل الحسین علیه‌السلام، مقرم، ص۳۵۵- ۳۵۹؛ مقتل الحسین علیه‌السلام، بحر العلوم، ص۴۴۷، ۴۴۸.

۲. ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ای نفس مطمئنّه بازگرد به سوی پروردگارت در حالی که او از تو خشنود و تو از او خشنود هستی. الفجر(۸۹): ۲۷ - ۲۸.

خون گریه کردن امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه بر جدّ غریبشان

سعی کنید همهٔ هیئت‌ها را وادار کنید تا در اربعین بیرون بیایند، هر هیئتی بیرون بیاید تسلیت قلب امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است تنها او خبر دارد که چه گذشت؟! فرمود: یا جدّاه «لَئِنْ أَخَّرَتْنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ ... فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً»[1]، شب گریه، روز گریه اما چه گریه‌ای؟! اگر اشکم کم شود به جای اشک بر سر بریدهٔ تو خون گریه می‌کنم!

«السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ وَ عَلَى الْأَرْوَاحِ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَائِكَ عَلَيْكَ مِنِّي سَلَامُ اللَّهِ أَبَداً مَا بَقِيتُ وَ بَقِيَ اللَّيْلُ وَ النَّهَارُ»

اما زوّار اربعین، همه به نیابت امام هشتم علیه‌السلام بروند. در بین راه هم شب و روز، سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾[2] را بخوانند.

---

۱. فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدسه: «... فَلَئِنْ أَخَّرَتْنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ، وَ لَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِباً، وَ لِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِباً، فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً، وَ لَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَماً، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَ تَأَسُّفاً عَلَى مَا دَهَاكَ وَ تَلَهُّفاً، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَ غُصَّةِ الِاكْتِيَابِ...» اگرچه زمانه مرا به تأخیر انداخت، و مقدرات الهی مرا از یاری تو بازداشت، و نبودم تا با آنانکه با تو جنگیدند بجنگم، و با کسانی که با تو اظهار دشمنی کردند خصومت نمایم، (اما در عوض) صبح و شام بر تو گریه می‌کنم، و به جای اشک بر تو خون گریه می‌کنم، آرزوی حسرت و تأسف و افسوس بر مصیبت‌هایی که بر تو وارد شد تا جایی که از فرط اندوهِ مصیبت و غم و غصه شدتِ حزن جان می‌سپارم. مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۰۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۳۹.

۲. «بگو: خداوند، یکتا و یگانه است». الاخلاص(۱۱۲):۱.

پی نوشت

۱. امام صادق﵇ ذیل آیهٔ ﴿مَنْ قَتَلَ نَفْساً بِغَيْرِ نَفْسٍ فَكَأَنَّما قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعاً وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾ فرمودند: «مَنْ أَخْرَجَهَا **مِنْ ضَلَالٍ إِلَى هُدًى** فَكَأَنَّمَا أَحْيَاهَا وَ مَنْ أَخْرَجَهَا مِنْ هُدًى إِلَى ضَلَالٍ فَقَدْ قَتَلَهَا». هر که آن را از گمراهی به راه هدایت برآورد چنان است که او را زنده کرده و هر که او را از راه حق به گمراهی برد، هر آینه او را کشته است. کافی، کلینی، ج۲، ص۲۱۰؛ أمالی، شیخ طوسی، ص۲۲۶؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۳، ص۳۲۲؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص۲۸۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۲۰.

تفاسیر دیگری از آیهٔ شریفه:

همچنین: «عَنْ حُمْرَانَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّه﵇: أَسْأَلُكَ أَصْلَحَكَ اللَّهُ؟ فَقَالَ﵇: نَعَمْ، فَقُلْتُ: كُنْتُ عَلَى حَالٍ وَ أَنَا الْيَوْمَ عَلَى حَالٍ أُخْرَى كُنْتُ أَدْخُلُ الْأَرْضَ فَأَدْعُو الرَّجُلَ وَ الِاثْنَيْنِ وَ الْمَرْأَةَ فَيُنْقِذُ اللَّهُ مَنْ شَاءَ وَ أَنَا الْيَوْمَ لَا أَدْعُو أَحَداً، فَقَالَ: وَ مَا عَلَيْكَ أَنْ تُخَلِّيَ بَيْنَ النَّاسِ وَ بَيْنَ رَبِّهِمْ فَمَنْ أَرَادَ اللَّهُ أَنْ يُخْرِجَهُ مِنْ ظُلْمَةٍ إِلَى نُورٍ أَخْرَجَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَ لَا عَلَيْكَ إِنْ آنَسْتَ مِنْ أَحَدٍ خَيْراً أَنْ تَنْبِذَ إِلَيْهِ الشَّيْءَ نَبْذاً، قُلْتُ: أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾، قَالَ: مِنْ حَرَقٍ أَوْ غَرَقٍ ثُمَّ سَكَتَ ثُمَّ قَالَ: تَأْوِيلُهَا الْأَعْظَمُ أَنْ دَعَاهَا فَاسْتَجَابَتْ لَهُ» حمران گوید: به امام صادق﵇ عرض کردم: اصلحك اللَّه، از شما سؤال کنم؟ فرمود: آری: عرض کردم: من در گذشته حالی داشتم و امروز حال دیگری دارم، من در گذشته در زمین می‌گشتم و یک مرد و دو مرد یا زنی را به مذهب حق دعوت می‌کردم و خدا هر که را می‌خواست [به سبب دعوت من] نجات می‌داد، ولی امروز کسی را دعوت نمی‌کنم، حضرت فرمود: چه زیانی بر تو است که مردم را با پروردگارشان واگذاری، تا هر که را خدا خواهد از تاریکی به سوی نور برد، سپس فرمود: باکی بر تو نیست که اگر از کسی احساس خیر نمودی، سخنی با نرمی و احتیاط به او القا کنی، عرض کردم: معنی این قول خدای عز و جل را به من خبر ده: «و هر که او را زنده کند، گویا همهٔ مردم را زنده کرده» فرمود: یعنی او را از سوختن و غرق شدن برهاند، آنگاه سکوت نمود و سپس فرمود: تأویل اعظم آیه اینست که او را بخواند و او هم بپذیرد. کافی، کلینی، ج۲، ص۲۱۱؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱۶، ص۱۸۶.

و همچنین: «عَنْ نَصْرِ بْنِ قَابُوسَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّه﵇ قَالَ: لَإِطْعَامُ مُؤْمِنٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عِتْقِ عَشْرِ رِقَابٍ وَ عَشْرِ حِجَجٍ، قَالَ: قُلْتُ: عَشْرِ رِقَابٍ وَ عَشْرِ حِجَجٍ؟ قَالَ: فَقَالَ: يَا نَصْرُ إِنْ لَمْ تُطْعِمُوهُ مَاتَ أَوْ تَدُلُّونَهُ فَيَجِيءُ إِلَى نَاصِبٍ فَيَسْأَلُهُ وَ الْمَوْتُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ مَسْأَلَةِ نَاصِبٍ، يَا نَصْرُ مَنْ أَحْيَا مُؤْمِناً فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً فَإِنْ لَمْ تُطْعِمُوهُ فَقَدْ أَمَتُّمُوهُ وَ إِنْ أَطْعَمْتُمُوهُ فَقَدْ أَحْيَيْتُمُوهُ» نصر بن قابوس گوید: امام صادق﵇

فرمود: هر آینه اطعام یک مؤمن نزد مؤمن محبوب‌تر است از آزاد کردن ده بنده و ده حجّ، گوید: گفتم: از ده بنده و ده حج؟ گوید: در پاسخ فرمود: ای نصر، اگر او را اطعام نکنید بمیرد یا خوارش کنید برود به درِ خانه یک ناصبی دشمن اهل بیت و از او گدائی کند و مردن بهتر است برایش از گدائی از ناصبی. ای نصر، هر که مؤمنی را زنده کند، گویا همهٔ مردم را زنده کرده است، اگر به او اطعام نکنید، او را میرانده‌اید و اگر به او اطعام کنید، او را زنده کرده‌اید. کافی، کلینی، ج۲، ص۲۰۴؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۲۴، ص۳۰۳ و ص۳۰۴.

و همچنین: عَنِ الصَّادِقِ﵇: «قَالَ: مَنْ سَقَى الْمَاءَ فِي مَوْضِعٍ يُوجَدُ فِيهِ الْمَاءُ كَانَ كَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً، وَ مَنْ سَقَى الْمَاءَ فِي مَوْضِعٍ لَايُوجَدُ فِيهِ الْمَاءُ كَانَ كَمَنْ أَحْيَا نَفْساً ﴿وَ مَنْ أَحْياها فَكَأَنَّما أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾»

امام صادق﵇ فرمود: هر که کسی را در جایی که آب یافت شود سیراب کند چنان است که بنده‌ای آزاد کرده، و هر کس در جایی که آب وجود ندارد به کسی آب دهد چنانست که انسانی را زنده کرده «و هر کس انسانی را زنده کند چنان است که همهٔ مردم را زنده نموده است». کافی، کلینی، ج۴، ص۵۷؛ من لایحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج۲، ص۶۴ و ص۶۵.

۲. حَدَّثَنَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَسْرُورٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ إِبْرَاهِيمَ الْكَرْخِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ أَنَّهُ قَالَ: «حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ حَدِيثٍ تَرْوِيهِ، وَ لَايَكُونُ الرَّجُلُ مِنْكُمْ فَقِيهاً حَتَّى يَعْرِفَ مَعَارِيضَ كَلَامِنَا وَ إِنَّ الْكَلِمَةَ مِنْ كَلَامِنَا لَتَنْصَرِفُ عَلَى سَبْعِينَ وَجْهاً لَنَا مِنْ جَمِيعِهَا الْمَخْرَجُ.» ابراهیم کرخی از امام صادق﵇ روایت کرده که حضرت فرمود: یک حدیث اگر (کاملاً) فهمیده باشی، ارزشمندتر از هزار روایت است که تنها آن را برای دیگران نقل کنی، و نیز هیچ یک از شما در قوانین و احکام دین عالِم نخواهد بود مگر آنکه مفهوم‌های گوناگون از سخن ما را دریافته باشد. یقیناً هر کلمه‌ای از گفتار ما به هفتادگونه تعبیر می‌گردد که راه خروج از هر یک از آنها برای ما باز است. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۱۸۴.

۳. همچنین: زید بن شحام گفت: محضر امام صادق﵇ عرض کردم: «مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ﵇؟ قَالَ﵇: كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ، قَالَ: قُلْتُ: مَا لِمَنْ زَارَ أَحَداً مِنْكُمْ؟ قَالَ: كَمَنْ زَارَ رَسُولَ اللَّهِﷺ.» چه ثوابی برای زائر امام حسین﵇ است؟ حضرت فرمود: مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده باشد. راوی گفت: عرض کردم: چه اجر و ثوابی برای زائر یکی از شما اهل بیت﵈ است؟ حضرت فرمودند: مانند این است که رسول خداﷺ را زیارت نموده باشد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۷۸.

(حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ جَمَاعَةُ مَشَايِخِي﵃ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ بْنِ بَزِيعٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ عُقْبَةَ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّام)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۷، ص۱۱۹.

و همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ﵇ قَالَ: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ﵈ يَوْمَ عَاشُورَاءَ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ

زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ». مزار، شیخ مفید، ص۵۱؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۵۱؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۷۱؛ اقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص٦٤.

همچنین: امام صادق علیه السلام خطاب به بشیر فرمودند: «يَا بَشِيرُ، مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ». کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۸۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۷۷.

و همچنین: امام صادق علیه السلام خطاب به بشیر فرمودند: «يَا بَشِيرُ اسْمَعْ وَ أَبْلِغْ مَنِ احْتَمَلَ قَلْبُهُ مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام يَوْمَ عَرَفَةَ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِه» ای بشیر، بشنو و به کسانی که قلبشان ظرفیّت پذیریش آن را دارد برسان و بگو: کسی که امام حسین علیه السلام را در روز عرفه زیارت کند مانند کسی است که خدا را در عرش زیارت نموده. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۳۲۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۸۷.

و همچنین: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْبَرْقِيِّ قَالَ: «سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: مَا لِمَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهما السلام فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ مِنَ الثَّوَابِ؟ فَقَالَ: مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ علیه السلام فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ يُرِيدُ بِهِ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ مَا عِنْدَهُ لَا مَا عِنْدَ النَّاسِ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ أَنَّهَا بِعَدَدِ شَعْرِ مِعْزَى كَلْبٍ؛ إِلَى أَنْ قَالَ: وَ هُوَ فِي حَدِّ مَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِهِ» از امام صادق علیه السلام سؤال شد: ثواب کسی که در نیمهٔ شعبان امام حسین علیه السلام را زیارت کند چیست؟ حضرت فرمود: هرکس امام حسین علیه السلام را در نیمهٔ شعبان زیارت کند و نیّت و قصدش خدا و آنچه نزدش هست باشد نه آنچه نزد مردم است؛ خداوند تمام گناهانش را در آن شب بیامرزد گرچه گناهانش به اندازهٔ موی گله سگی باشد، تا اینکه فرمود: و این زیارت در حد کسی است که خدا را در عرشش زیارت کند. اقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۳٤۰؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج١٤، ص٤٧١.

زائر امام حسین علیه السلام زائر خداست در بالای عرش:

امام رضا علیه السلام فرمودند: «مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام [أَبِي عَبدِ اللَّهِ] بِشَطِّ الْفُرَاتِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فَوْقَ عَرْشِهِ»؛ هر که مزار امام حسین علیه السلام را در کنار رود فرات زیارت کند، همانند کسی است که خداوند را بر فراز عرشش زیارت نموده است. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۷۹؛ ثواب الأعمال، شیخ صدوق، ص۸۵؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٤٦؛ مزار، مشهدی، ص۳۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص٦۹.

زائر امام حسین علیه السلام هم‌صحبت خدا در بالای عرش:

محمّد بن ابی جریر قمّی گفت: از حضرت ابا الحسن علیّ بن موسی الرضا علیه السلام شنیدم که به پدرم می‌فرمودند: «مَنْ زَارَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِي علیهما السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ مِنْ مُحَدِّثِي اللَّهِ فَوْقَ عَرْشِهِ، ثُمَّ قَرَأَ ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴾». کسی که حضرت حسین بن علی علیهما السلام را

زیارت کند در حالی که به حق آن حضرت عارف و آگاه باشد، از هم‌صحبت‌های حق تعالی بالای عرش است، آنگاه حضرت این آیه را قرائت فرمودند: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهَرٍ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ﴾. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۶۷ و ص۲۶۸(حَدَّثَنِي أَبِي وَ جَمَاعَةُ مَشَايِخِي عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عُبَيْدٍ الْجُعْفِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي جَرِيرٍ الْقُمِّي)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۷۳.

٤. همچنین: «قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْعَبَّاسِ رَحِمَهُ اللَّهُ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مُوسَى الْخَشَّابِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ يُوسُفَ الْعَبْدِيِّ عَنْ إِبْرَاهِيمَ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ آبَائِهِ عليهم السلام قَالَ: نَزَلَ جَبْرَئِيلُ عليه السلام عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ صلى الله عليه وآله! إِنَّهُ يُولَدُ لَكَ مَوْلُودٌ تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ! فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ صلى الله عليه وآله! إِنَّ مِنْهُ الْأَئِمَّةَ وَ الْأَوْصِيَاءَ، فَقَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَ جَاءَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله إِلَى فَاطِمَةَ عليها السلام فَقَالَ لَهَا: إِنَّكِ تَلِدِينَ وَلَداً تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي، فَقَالَتْ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ. فَخَاطَبَهَا ثَلَاثاً، ثُمَّ قَالَ لَهَا: إِنَّ مِنْهُ الْأَئِمَّةَ وَ الْأَوْصِيَاءَ، فَقَالَتْ: نَعَمْ، يَا أَبَتِ. فَحَمَلَتْ بِالْحُسَيْنِ عليه السلام فَحَفِظَهَا اللَّهُ وَ مَا فِي بَطْنِهَا مِنْ إِبْلِيسَ فَوَضَعَتْهُ لِستَّةِ أَشْهُرٍ وَ لَمْ يُسْمَعْ بِمَوْلُودٍ وُلِدَ لِستَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا. فَلَمَّا وَضَعَتْهُ وَضَعَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وآله لِسَانَهُ فِي فِيهِ فَمَصَّهُ وَ لَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ عليه السلام مِنْ أُنْثَى حَتَّى نَبَتَ لَحْمُهُ وَ دَمُهُ مِنْ رِيقِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً﴾» حسین بن زید از پدرانش نقل کرده است: جبرئیل بر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله نازل شد و عرض کرد: ای محمّد صلى الله عليه وآله! فرزندی برایت متولّد خواهد شد که امّتت پس از تو او را می‌کشند. حضرت فرمود: ای جبرئیل! من نیاز به چنین فرزندی ندارم. جبرئیل عرض کرد: ائمه و پیشوایان دین عليهم السلام از نسل او خواهند بود. حضرت [رضایت داد و] فرمود: بله. گوید: و پیامبر صلى الله عليه وآله نزد حضرت فاطمه عليها السلام آمد و خطاب به او فرمود: تو فرزندی متولد می‌کنی که امّتم پس از من او را می‌کشند. حضرت فاطمه عليها السلام گفت: نیاز به چنین فرزندی ندارم. حضرت این سخن را سه مرتبه بر حضرت فاطمه عليها السلام تکرار کرد، سپس فرمود: از نسل او ائمه و جانشینان من خواهند بود. حضرت فاطمه عليها السلام قبول کرد و فرمود: بله ای پدر. پس حضرت فاطمه عليها السلام به امام حسین عليه السلام حامله شد و خداوند او و فرزند در شکمش را از شیطان حفظ نمود، پس در شش ماهگی متولّد شد. و نوزادی شش ماهه متولّد نشده جز امام حسین و یحیی بن زکریا عليهما السلام. هنگامی که حضرت فاطمه عليها السلام امام حسین عليه السلام را وضع حمل نمود پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله زبان مبارک خود را در دهانش گذاشت و امام حسین عليه السلام آن را مکید و آن جناب از هیچ زنی شیر ننوشید تا وقتی‌که گوشت و خونش از لعاب دهان رسول خدا صلى الله عليه وآله رویید؛ و این است تفسیر آیهٔ ﴿وَ وَصَّيْنَا الْإِنْسانَ بِوالِدَيْهِ إِحْساناً حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً﴾ و ما انسان را به احسان به پدر و مادرش وصیت کردیم، مادرش او را با تحمل مشقت باردار شد و او را با رنج و زحمت زایید. و دوران بارداری و باز گرفتنش از شیر سی ماه است. تأویل الآیات، سید شرف الدین استر آبادی، ج۲، ص۵۷۸ – ۵۷۹؛ ؛ تفسیر البرهان، سید هاشم بحرانی،

ج۵، ص۴۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۲۷۲ و ج۳۶، ص۱۵۸؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد رضا قمی مشهدی، ج۱۲، ص۱۸۱.

تغذیهٔ امام حسین علیه‌السلام از انگشت ابهام مبارک پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: «إِنَّ جَبْرَئِيلَ علیه‌السلام نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَقَالَ لَهُ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ علیهاالسلام تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ، فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ وَ عَلَى رَبِّيَ السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ علیهاالسلام تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي. فَعَرَجَ ثُمَّ هَبَطَ علیه‌السلام فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ: يَا جَبْرَئِيلُ، وَ عَلَى رَبِّيَ السَّلَامُ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي. فَعَرَجَ جَبْرَئِيلُ علیه‌السلام إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَ يُبَشِّرُكَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ، فَقَالَ: قَدْ رَضِيتُ ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى فَاطِمَةَ علیهاالسلام أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُولَدُ لَكِ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ مِنِّي تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ. فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا أَنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَ الْوَلَايَةَ وَ الْوَصِيَّةَ فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ أَنِّي قَدْ رَضِيتُ فَـ ﴿حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهاً وَ وَضَعَتْهُ كُرْهاً وَ حَمْلُهُ وَ فِصالُهُ ثَلاثُونَ شَهْراً حَتَّى إِذا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَ بَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلى والِدَيَّ وَ أَنْ أَعْمَلَ صالِحاً تَرْضاهُ وَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي﴾ فَلَوْلَا أَنَّهُ قَالَ أَصْلِحْ لِي فِي ذُرِّيَّتِي لَكَانَتْ ذُرِّيَّتُهُ كُلُّهُمْ أَئِمَّةً **وَ لَمْ يَرْضَعِ الْحُسَيْنُ مِنْ فَاطِمَةَ علیهاالسلام وَ لَا مِنْ أُنْثَى كَانَ يُؤْتَى بِهِ النَّبِيَّ فَيَضَعُ إِبْهَامَهُ فِي فِيهِ فَيَمَصُّ مِنْهَا** مَا يَكْفِيهَا الْيَوْمَيْنِ وَ الثَّلَاثَ فَنَبَتَ لَحْمُ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام مِنْ لَحْمِ رَسُولِ اللَّهِ وَ دَمِهِ وَ لَمْ يُولَدْ لِسِتَّةِ أَشْهُرٍ إِلَّا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیهماالسلام» امام صادق علیه‌السلام فرمود: جبرئیل علیه‌السلام بر حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله نازل شد و عرض کرد: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله! خدا تو را مژده می‌دهد به مولودی که از حضرت فاطمه علیهاالسلام متولد شود و امت تو او را بعد از تو می‌کشند. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای جبرئیل! سلام به پروردگارم، مرا به مولودی که از فاطمه علیهاالسلام متولد می‌شود و امّتم بعد از من او را بکشند نیازی نیست. جبرئیل به آسمان بالا رفت و سپس فرود آمد و همان سخن را گفت، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: ای جبرئیل! سلام به پروردگارم، مرا به مولودی که از فاطمه علیهاالسلام متولد شود و امتم بعد از من او را بکشند نیازی نیست. جبرئیل به آسمان بالا رفت و سه مرتبه فرود آمد و عرض کرد: ای محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله! پروردگارت به تو سلام می‌رساند و به تو مژده می‌دهد که امامت و ولایت و وصیت را در ذریهٔ آن مولود قرار می‌دهد، در این هنگام پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: راضی شدم، سپس به حضرت فاطمه علیهاالسلام پیغام دادند که خدا مرا به مولودی مژده می‌دهد که از تو متولد می‌شود و پس از من امتم او را می‌کشند، حضرت فاطمه علیهاالسلام پیغام داد که مرا به مولودی که امت تو او را پس از تو بکشند نیازی نیست، پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله پیغام دادند که خدا امامت و ولایت و وصیت را در ذریهٔ او قرار داده، پس حضرت زهرا علیهاالسلام پیغام داد که من راضی شدم. «پس به ناخوشی او را آبستن شد و به ناخوشی زائید و از آبستن شدن تا از شیر گرفتنش سی ماه بود، و چون به قوت رسید و چهل ساله شد، گفت: پروردگارا! مرا وادار کن تا نعمت تو را که به من و به پدر و مادرم انعام کرده‌ای سپاسگزارم و عملی شایسته کنم که پسند تو باشد و بعضی از فرزندانم را شایسته کن» اگر او نمی‌فرمود: بعضی از فرزندانم را شایسته کن،

همهٔ فرزندان آن حضرت امام می‌شدند، و امام حسین علیه السلام از حضرت فاطمه علیها السلام و از هیچ زن دیگر شیر نخورد، بلکه او را خدمت پیغمبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند و آن حضرت انگشت ابهامش را در دهان او می‌گذارد و او به اندازه‌ای که دو روز و سه روزش را کفایت کند، از آن می‌مکید، پس گوشت امام حسین علیه السلام از گوشت و خون رسول خدا صلی الله علیه و آله روئید. و فرزندی شش ماهه متولد نشد، جز عیسی بن مریم و حسین بن علی علیهما السلام. کافی، کلینی، ج۱، ص٤٦٤(محمد بن يحيى، عن علي بن إسماعيل، عن محمد بن عمر و الزيات، عن رجل من أصحابنا، عن أبي عبد الله علیه السلام)؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص١٢٤(حدثني محمد بن جعفر الرزاز، قال: حدثني محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن محمد بن عمرو بن سعيد الزيات، قال: حدثني رجل من أصحابنا، عن أبي عبد الله علیه السلام)؛ تاویل الآیات، استر آبادی، ص٥٦٣؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۳۹.

۵. همچنین: فِي الْمَسْأَلَةِ الْبَاهِرَةِ فِي تَفْضِيلِ الزَّهْرَاءِ الطَّاهِرَةِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ الطَّاهِرِ الْقَائِنِيِّ الْهَاشِمِي «أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَانَ خَيَّرَهُ مِنْ عَذَابِهِ فِي الدُّنْيَا أَوْ فِي الآخِرَةِ فَاخْتَارَ عَذَابَ الدُّنْيَا وَ كَانَ مُعَلَّقاً بِأَشْفَارِ عَيْنَيْهِ فِي جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ لَايَمُرُّ بِهِ حَيَوَانٌ وَ تَحْتَهُ دُخَانٌ مُنْتِنٌ غَيْرُ مُنْقَطِعٍ فَلَمَّا أَحَسَّ الْمَلَائِكَةَ نَازِلِينَ سَأَلَ مَنْ مَرَّ بِهِ مِنْهُمْ عَمَّا أَوْجَبَ لَهُمْ ذَلِكَ، فَقَالَ: وُلِدَ لِلْحَاشِرِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ أَحْمَدَ صلی الله علیه و آله مِنْ بِنْتِهِ وَ وَصِيِّهِ وَلَدٌ يَكُونُ مِنْهُ أَئِمَّةُ الْهُدَى علیهم السلام إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَسَأَلَ مَنْ أَخْبَرَهُ أَنَّهُ يُهَنِّئُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِتِلْكَ عَنْهُ وَ يُعْلِمَهُ بِحَالِهِ. فَلَمَّا عَلِمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله بِذَلِكَ سَأَلَ اللَّهَ تَعَالَى أَنْ يُعْتِقَهُ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام فَفَعَلَ سُبْحَانَهُ فَحَضَرَ فُطْرُسُ وَ هَنَّأَ النَّبِيُّ وَ **عَرَجَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَ هُوَ يَقُولُ مَنْ مِثْلِي وَ أَنَا عَتَاقَةُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ** علیهما السلام وَ فَاطِمَةَ علیها السلام وَ جَدِّهِ أَحْمَدَ الْحَاشِرِ صلی الله علیه و آله.» ابو محمد حسن بن طاهر قائنی هاشمی گوید: خدای علیم فطرس را [به سبب کوتاهی در انجام وظیفه‌اش] بین انتخاب عذاب دنیا و آخرت مخیر کرد، فطرس عذاب دنیا را برگزید. فطرس به مژهٔ چشمان خود در جزیرهٔ دریائی آویزان بود که هیچ حیوانی به وی مرور نمی‌کرد و در زیر آن یک دود بدبوئی متصاعد بود که قطع نمی‌شد. موقعی که فطرس حس کرد ملائکه نازل شده‌اند، از یکی از ایشان که از نزد او عبور کرد پرسید: چه امری موجب نزول شما شده است؟ گفت: برای حاشر یعنی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله که احمد است از دختر و وصی او پسری متولد شده که امامان هدایت‌کننده تا روز قیامت از نسل وی خواهند بود. فطرس از آن ملکی که این خبر را داد خواهش کرد که از طرف من هم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تهنیت و تبریک بگو و حضرت محمّد صلی الله علیه و آله را از حال من باخبر کن. هنگامی که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از جریان فطرس آگاه شد از خدای رئوف خواست که وی را به خاطر امام حسین علیه السلام آزاد نماید و خدای سبحان دعای آن حضرت را مستجاب نمود. آنگاه فطرس به حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و پس از اینکه به آن حضرت تبریک گفت در حالی به جای خود بازگشت می‌گفت: کیست مثل من و حال اینکه من آزادشدهٔ حضرت حسین بن علی و فاطمه و جدّش احمد حاشر علیهم السلام هستم. مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۲۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٣، ص٢٤٤.

همچنین: «خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ الْهَمَدَانِيِّ وَكِيلِ أَبِي مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ علیه السلام وُلِدَ يَوْمَ

الْخَمِيسِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ فَصُمْهُ وَ ادْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ وِلَادَتِهِ بَكَتْهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضِ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ لَمَّا يَطَأْ لَابَتَيْهَا، قَتِيلِ الْعَبَرَةِ وَ سَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ الْمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ ... اللَّهُمَّ وَ هَبْ لَنَا فِي هَذَا الْيَوْمِ خَيْرَ مَوْهِبَةٍ وَ أَنْجِحْ لَنَا فِيهِ كُلَّ طَلَبَةٍ كَمَا وَهَبْتَ الْحُسَيْنَ لِمُحَمَّدٍ جَدِّهِ **وَ عَاذَ فُطْرُسَ بِمَهْدِهِ فَنَحْنُ عَائِذُونَ بِقَبْرِهِ** مِنْ بَعْدِهِ نَشْهَدُ تُرْبَتَهُ وَ نَنْتَظِرُ أَوْبَتَهُ آمِينَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» مصباح المتهجد، شيخ طوسی، ص۸۲٦؛ بلد الأمين، كفعمی، ص۱۸۵؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلی، ص۳۵.

جریان فطرس با مضامین مختلف در این منابع آمده است:

شرح الأخبار، قاضی نعمان، ج۳، ص۱۱٤ – ۱۱۵؛ اثبات الوصية، مسعودی، ص۱٦٤؛ كامل الزيارات، ابن قولويه قمی، ص۱٤۰ – ۱٤۱؛ دلائل الإمامة، محمد بن جرير طبری، ص۱۸۹ – ۱۹۰؛ الأمالی، شيخ صدوق، ص۲۰۰ – ۲۰۱؛ فضل زيارة الحسين عليه السلام، أبو عبداللّه شجری، ص۳۵– ۳۷، رقم ۷؛ اختيار معرفة الرجال [رجال كشی]، شيخ طوسی، ج۲، ص۸٤۹ - ۸۵۰؛ روضة الواعظين، فتال نيسابوری، ص۱۵۵؛ بشارة المصطفى، عماد الدين طبری، ص۳۲۷ - ۳۲۹؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص۳۲۸ - ۳۲۹؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدين الراوندی، ج۱، ص۲۵۲ - ۲۵۳؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهرآشوب، ج۳، ص۲۲۸ – ۲۲۹؛ السرائر، ابن ادريس، ج۳، ص۵۸۰؛ الصراط المستقيم، بياضی، ج۲، ص۱۷۹؛ المنتخب، طريحی، ج۱، ص۱۰۱ - ۱۰۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۰، ص٦٦ – ٦۷.

مجلس پنجم:

قصری چون خورشید،

عطیهٔ امام حسین علیه‌السلام به ملای دربندی

قصری چون خورشید، عطیهٔ امام حسین علیه‌السلام به ملای دربندی

شناخت حفّاظ دین

نکتهٔ مهم این است که ما نه قرآن را شناختیم و نه این دین را؛ نه آورندهٔ این دین و نه حفّاظ این دین را.

عظمت حکمت و معرفت خواجه نصیر الدین طوسی رحمه‌الله

خواجه نصیر الدین طوسی کیست؟ العقل الحادی عشر.[1] عقل یازدهم، عنوان خواجه نصیر است. عظمت حکمت این فحل الفحول، از مناقشاتش با فخر رازی روشن می‌شود. چنین مردی هنگام مرگ وصیّت کرد: مرا پایین پای قبر حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام دفن کنید و بر لوح قبر من بنویسید: ﴿وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾[2] سگ این خاندانم، اما ﴿باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾.[3] این خواجه و این معرفت!

---

۱. «أبو جعفر محمد بن محمد بن الحسن الطوسي المعروف بالمحقق الطوسي و بالخاجة نصير الدين الطوسي الحكيم الفيلسوف أستاذ الحكماء و المتكلمين ... و قال العلامة الحلي رحمه‌الله: كان هذا الشيخ أفضل اهل زمانه في العلوم العقلية و النقلية . و قال عنه في موضوع آخر: هو أستاذ البشر و العقل الحادي عشر». اعیان الشیعة، سید محسن امین، ج۹، ص٤١٤ - ٤١٥.

۲. «و سگشان دو دستش را در آستانهٔ [غار] گشوده است». الکهف(۱۸):۱۸.

۳. آورده‌اند که در مرتبهٔ دیگر که خدمت خواجه به بغداد توجه نمودند چون مرض الموت ایشان را طاری ←

عظمت مقام علمی میرزای نائینی در کلام صاحب کفایه قدس‌سرهما

نایینی، اعجوبه‌ای است. مرحوم کفایی به خود من فرمود: مرحوم آقا ضیاء به آخوند اعتراض کرد، اعتراضش این بود که چرا این قدر از میرزا حسین تقدیر میکنی با این که هزار نفر در درس تو حاضرند، -آن هم از قبیل ملا عبد الله که فحلی بود.- آخوند جواب داد: این مردی است که من شبانه چندین استفتاء برای او می‌فرستم، صبح همان شب جواب ها را با تمام مدارک برایم می‌فرستد. این کلمه را اهل فن می‌فهمند. با تمام مدارک از اجماع و روایات، سنداً و دلالةً، اگر معارض دارد، اعمال قواعد تعارض از ترجیح به موافقت کتاب اولاً؛ و مخالفت عامّه ثانیاً، چنین مردی «لایدرک و لایوصف» است. آن وقت اعاظم عصر همه در فتوا به او ارجاع می‌دادند. تقوا این است. آن روزگار چگونه بود این روزگار چگونه هست!؟

→

شد و در باب تجهیز و تکفین و غسل و تدفین خود به فضلای مؤمنین وصیت می‌فرمودند یکی از حاضران مذکور ساخت که نعش خواجه را مناسب آنست که به مشهد مقدس حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام نقل نمایند. خواجه از کمال اخلاص فرمودند که مرا شرم می‌آید در جوار فایض الانوار حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام مرده باشم و از آستان او به جائی دیگر هرچند اشرف و افضل باشد تجاوز نمایم. آخر حسب الوصیة در عتبهٔ علیهٔ کاظمیه (علیه الف سلام و تحیة) دفن فرمودند و در قایمهٔ آن آستان که قائم مقام لوح مزار خواجه واقع شده بود این آیهٔ کریمه را رقم نمودند که: ﴿وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾ ... در جامع التواریخ خواجه مذکور است که بنا بر وصیت خواجه را خواستند که در جوار مشهد مقدس معلی مزکی کاظمیه علیه السلام مدفون سازند. لاجرم در حوالی آن ارض مقدس محلی اختیار نموده آغاز کندن کردند. به یکبار سردابهٔ مرتب مزین به کاشی ظاهر شد، نیک که تفحص نمودند معلوم شد که ناصر عباسی جهت خوابگاه خود مرتب ساخته بود و او را آن سعادت نصیب نشد و در رصافه مدفون گردید و چون علامهٔ سعید به پاسبانی درگاه عرش اشتباه آل عبا انگشت‌نما بوده لهذا به موجب کلام ﴿وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾ در آن مکان کثیر الفیضان دفن گردید. و از مؤیدات قبول وی آنکه سردابهٔ مذکور در روز شنبه پانزدهم جمادی الاولی سنهٔ سبع و تسعین و خمسماة (۵۹۷) به اتمام رسیده و در همان‌روز آن جناب رخت ولادت به عالم شهادت کشیده چنانکه عمر شریفش هفتاد و پنج سال و هفت ماه و هفت روز بوده باشد. مجالس المؤمنین، قاضی نور الله شوشتری، ج۲، ص۲۰۶.

اهمال، معقول نیست. هر امری یا لا بشرط است و یا بشرط. هدایت این دین، این قرآن مبین که ما هرگز آن را نشناختیم، چنین است: ﴿وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾[۱]. مفهومی اعمّ از شیء نیست؛ اطلاق شیء مصدّر به «کلّ» است و «کلّ» از ادات وضعی عموم است. این قرآن است: ﴿وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ ما چه می‌دانیم؟ خوشا به حال کسانی که قدر خودشان را فهمیدند و پا از گلیم دراز نکردند.

ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ شیخ طوسی رحمه‌الله

شیخ الطائفه کیست؟[۲] ۳۰ یک شب در مجلس استفتا بر مرحوم آقای خویی وارد شدم. آقای خویی فحل الفحول است. دیدم متحیّر است. گفتم: وجه تحیّر چیست؟ گفت: در رجال به ترجمهٔ شیخ طوسی رحمه‌الله رسیدم. که از طوس به بغداد آمد. این چه مردی است؟! تهذیب و استبصار در حدیث، عدّه در اصول، رجال در علم رجال، فهرست در کتب. بانی حوزهٔ نجف است و هر مجتهدی که از آن حوزه خارج می‌شود، ثمرهٔ شجرهٔ طیبهٔ شیخ طوسی رحمه‌الله است. آقای خویی بهتش زده بود. چنین فحلی، کتاب دعایی هم نوشته است که ادعیهٔ صباح و مساء را مردم عام قرائت کنند.[۳] این توفیقات آنها و این هم بدبختی ما!

---

۱. «و این کتاب را که روشنگر هر چیزی است بر تو نازل کردیم». النحل(۱۶):۸۹.

۲. محمد بن الحسن بن علي الطوسيأبو جعفر شيخ الإمامية قدس الله روحه رئيس الطائفة جليل القدر عظيم المنزلة ثقة عين صدوق عارف بالأخبار و الرجال و الفقه و الأصول و الكلام و الأدب و جميع الفضائل تنسب إليه صنف في كل فنون الإسلام و هو المهذب للعقائد في الأصول و الفروع و الجامع لكمالات النفس في العلم و العمل و كان تلميذ الشيخ المفيد محمد بن محمد بن النعمان، ولد قدس الله روحه في شهر رمضان سنة خمس و ثمانين و ثلاثمائة، و قدم في العراق شهور سنة ثمان و أربعمائة و توفي رضي الله عنه ليلة الإثنين الثاني و العشرين من المحرم سنة ستين و أربعمائة بالمشهد المقدس الغروي على ساكنه السلام و دفن بداره. خلاصة الأقوال، علامه حلی، ص۱۴۸.

۳. کتاب: «مصباح المُتهجّد و سِلاح المُتعبّد». مشتمل بر دعا و زیارت و اعمال و آداب مستحب روزها و ماه‌های سال است.

صبر و استقامت و تلاش علمی صاحب جواهر ﷺ

نوبت به صاحب جواهر ﷺ[۱] رسید. پسر بیست سالهٔ صاحب جواهر فوت شد. به پدر خبر دادند، آمد پای جنازهٔ پسر نشست، دو ورق جواهر را نوشت، گفت: این هم برای تو. بعد آهی کشید، پرسیدند: این آه چه بود؟ گفت: سرّ آه من این بود که این بچه در زمان فقر و تنگدستی من زندگی کرد، آن هم با چه مشقّتی! چنین مردی صاحب جواهر است. این روزگار سلف و این روزگار ما! اینها بهت انگیز است.

صاحب جواهر، فحلی است. کسی از زمان شیخ طوسی ﷺ تا زمان صاحب جواهر ﷺ، موفق نشده از طهارت تا دیات، این جور مستدلّ، -هم اجماع و هم شهرت، شهرت هم دو قسم: إمّا مطلقا إمّا بین قدماء؛- به رشتهٔ تحریر در آورد.

شهید اول و تألیف لمعه در زندان

محمد مکی کیست؟ شهید اول ﷺ. عقل مبهوت است. در زندان ظرف هفت روز لمعه را از طهارت تا دیات نوشت.[۲] این شهید اول ﷺ است و این لمعه و آن

---

۱. الشیخ الأجل خاتم العلماء و المجتهدین الشیخ محمد حسن بن الشیخ باقر النجفی مربي الفضلاء و الأب الروحاني لکافة العلماء الذي من علی من أتی بعده من الفقهاء بتالیف هذا الکتاب الشریف و الجامع المنیف الذي هو کالبحار بین کتب الحدیث جزاه الله تعالی خیر الجزاء. توفي سنة ۱۲٦٦ و قبره في النجف الأشرف مزار مشهور. الکنی و الألقاب، ج۲، ص۱۷۵.

۲. «الشیخ شمس الدین أبو عبد الله الشهید محمد بن مکي العاملي الجزیني کان عالما ماهرا فقیها محدثا مدققا ثقة متبحرا کاملا جامعا لفنون العقلیات و النقلیات زاهدا عابدا ورعا شاعرا أدیبا منشئا، فرید دهره، عدیم النظیر في زمانه روی عن الشیخ فخر الدین محمد بن العلامة، و عن جماعة کثیرین من علماء الخاصة و العامة، و ذکر في بعض إجازاته أنه روی مصنفات العامة عن نحو أربعین شیخا من علمائهم - نقل ذلك الشیخ حسن له کتب، منها: کتاب الذکری خرج منه الطهارة و الصلاة جلد، **کتاب الدروس الشرعیة في فقه الامامیة** خرج منه أکثر الفقه لم یتم، کتاب غایة المراد في شرح نکت الارشاد، کتاب جامع البین من فوائد الشرحین جمع فیه بین شرحي تهذیب الأصول للسید عمید الدین و السید ←

زین الدین شارح.[۱] مهم این است که همین فحل[۲] کتابی دارد به عنوان «البیان»، کتاب دیگری به عنوان «الدروس»؛ بعد روشن می‌شود احاطهٔ او به مسائل تا چقدر است.

علم و زهد شیخ انصاری ﷺ

نوبت به شیخ انصاری ﷺ رسید.[۳] شیخ کیست؟ همهٔ شما اهل فضل هستید.

→

ضیاء الدین رأیته بخط الشهید الثاني، **و کتاب البیان في الفقه لم یتم**، و رسالة الباقیات الصالحات، و اللمعة الدمشقیة في الفقه، و الأربعون حدیثا، و الألفیة في فقه الصلاة الیومیة، و رسالة في قصر من سافر بقصد الافطار و التقصیر، و النفلیة، و خلاصة الاعتبار في الحج و الاعتمار، و القواعد، [و الدرة المضیئة]، و رسالة التکلیف، و إجازة مبسوطة حسنة [لولدي الشیخ علي بن نجدة رأیتها بخطه] و عدة إجازات، و کتاب المزار، و غیر ذلك ... و کانت وفاته سنة ۷۸٦، الیوم التاسع من جمادي الأولی، قتل بالسیف ثم صلب ثم رجم [ثم أحرق] بدمشق في دولة بیدر و سلطنة برقوق بفتوی القاضي برهان الدین المالکي و عباد بن جماعة الشافعي بعد ما حبس سنة کاملة في قلعة الشام، **و في مدة الحبس ألف اللمعة الدمشقیة في سبعة أیام** و ما کان یحضره من کتب الفقه غیر المختصر النافع ... » امل الآمل، حر عاملی، ج۱، ص۱۸۱ - ۱۸۳.

۱. (شهید ثانی): «هو الشیخ الاجل زین الدین بن نور الدین علي بن أحمد بن محمد بن جمال الدین بن تقي بن صالح بن مشرف العاملي الجبعي ... تولد الشیخ زین الدین ثالث عشر شوال سنة ۹۱۱ هـ ق [و استشهد سنة ۹٦٥ هـ ق] ... و مصنفاته کثیرة مشهورة اولها الروض و آخرها الروضة الفها في ستة أشهر و ستة ایام». الکنی و الالقاب، شیخ عباس قمی، ج۲، ص۳۸۱.

۲. شهید اول.

۳. «الشیخ مرتضی بن الشیخ محمد أمین بن الشیخ مرتضی بن الشیخ شمس الدین بن احمد بن نور الدین بن محمد صادق الأنصاري التستري النجفي. ولد في دزفول سنة ۱۲۱٤هـ کان فقیهاً اصولیاً متبحراً في الأصول لم یسمح الدهر بمثله، صار رئیس الشیعة الإمامیة، و کان یضرب به المثل أهل زمانه في زهده و تقواه و عبادته و قداسته. و کان عالي الهمة أبیاً، و من علو همته انه کان یعیش عیشة الفقراء، و یبسط البذل علی الفقراء و المحتاجین سراً، و قال له بعض أصحابه: انك مبالغ في ایصال الحقوق إلی أهلها، فاجابه: لیس لي بذلك فخر و لا کرامة، إذ من شأن کل عامي وسوقة أن یؤدي الأمانات إلی ←

رسائل را باز کنید، اول: «اعلم أن المکلف إذا التفت إلی حکم شرعي»؛[1] بعد الالتفات، حالات نفسانی را ذکر می‌کند. هیچ فکر کردید چرا اینجا می‌گوید: «اعلم أنّ المکلف...» خود او به شرعیّت عبادات صبی قائل است. حلّ این معما چگونه است؟ این رسائلش، آن هم مکاسب شیخ‌ﷺ. درس خارج شیخ‌ﷺ برای میرزای شیرازی‌ﷺ است. این علم اوست.

اما زهد: مادر پیری داشت، برای مادر شهریه‌ای معین کرده بود، پیرزن با آن حوائج و با آن گرفتاری، به میرزای شیرازی شکایت برد که من با این قدر شهریه چه بکنم؟ میرزا پیش شیخ آمد و گفت: به وضع زندگی مادرتان نگاه کنید؛ اینچنین روزگاری دارد. ذخیرهٔ لیرهٔ خانهٔ شیخ، انباشته بود. گفت: محال است و لا یمکن است که من از این حدّ بگذرم. اما تو مجتهدی و اختیار داری. میرزا به زیر لیره‌ها دست برد و در دامن مادر شیخ ریخت و گفت: چنین مادری که فرزندی مثل تو تربیت کند سزاوار این حدّ است. این علم و این هم زهد.

ارجاع صاحب جواهر به شیخ انصاری‌ﷺ

صاحب جواهرﷺ در حال احتضار بود، آن وقت نجف خالی نبود، نجفی که مهد کاشف الغطاءﷺ بود، همهٔ علما منتظرند چه اتّفاقی رخ می‌دهد؟ دم جان دادن گفت: شیخ مرتضی کجاست؟ شیخ آمد، گفت: کجا بودی؟ گفت: حرم برای شفای تو دعا می‌کردم. گفت: من رفتم و این امّت را به تو سپردم.

→ أهلها، و هذه حقوق الفقراء أمانة عندي . . . و کان أقل ما یجلب إلیه من الحقوق في کل سنة عشرون الف تومان في زمان قلة النقد، و مع هذا توفي فقیراً، و قام بنفقة عیاله و مصرف فاتحته ستة أیام رجل نجفي من أهل المجد و الشرف و الدین، الّف کتباً، و قد أصبحت مصنفاته مدار حرکة التدریس في حیاته و لحد الآن.» النجم الثاقب، میرزا حسین نوری، ج۱، ص۴۹ - ۵۰.

۱. فرائد الاصول، شیخ انصاری، ج۱، ص۲۵.

این زهد شیخ انصاری﵀: شش ماه گذشت رساله نداد با ارجاع صاحب جواهر﵀ به شیخ رجوع کردند، گفتند: چرا با ارجاع چنین فحلی امهال می‌کنی؟ گفت: چه کنم؟! سابقاً هم‌مباحثه‌ای به نام سعید العلماء داشتم که از من اقوی بود، با وجود احراز اقوائیت او جایز نمی‌دانم، رساله بنویسم.[۱] به بابل رجوع کردند سعید العلماء گفت: سلام مرا به شیخ برسانید و بگویید: استصحاب شما ساقط است؛ وجه سقوط هم این است که «أنا أعلم بنفسی» آن زمان من اقوی بودم، اما حالا تو اقوی هستی. بعد که قاصد برگشت و پیغام سعید العلماء را به شیخ رساندند، گفت: استصحاب ساقط است. نتیجه این شد: شش ماه طول کشید تا شیخ رساله نوشت، بعد حاشیهٔ رسالهٔ شیخ این بود که در زمان غیبت حضرت ولی عصر﵀، عمل به رسالهٔ من از باب اکل میته و اضطرار، مانعی ندارد! این علم و این زهد، و این دیروز و این امروز!

توصیهٔ شیخ انصاری﵀ به یکی از شاگردانش

یک مطلب مانده است و آن این است که یکی از شاگردان شیخ نزد شیخ آمد و گفت: من عازم بلاد خود هستم. شیخ گفت: اما قضاوت! مبادا تصدی کنی «مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ»[۲]؛ اما نماز

---

۱. (سعید العلماء): المولى محمد سعيد البارفروشي المازندراني كان من أجلاء تلاميذ شريف العلماء مسلما في الفقه و الأصول. يحكى أن شيخ الطائفة المحقق الأنصاري كان يتوقف عن الفتيا مع وجوده إلى أن جاء كتابه: إني لو كنت اعلم من الشيخ في أيام الاشتغال لكني صرت تاركا في بلاد العجم و لكن الشيخ جدّ في الاشتغال فهو المتعين أخذ منه الحاج المولى محمد الأشرفي و الحاج الشيخ زين العابدين المازندراني الحائري و له الرواية عنه توفي في حدود سنة ۱۲۷۰. الكنى و الألقاب، شیخ عباس قمی، ج۲، ص۳۱٤.

۲. وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوب عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي‌بَصِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ﵇ يَقُولُ: مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.»؛ ابو بصیر گوید که از امام صادق﵇ شنیدم که می‌فرمود: کسی که حکم کند در دو ←

جماعت می‌خواهی بخوان، می‌خواهی نخوان؛ اما درس بگو و مطالعه را رها نکن؛ سرّش این است: «اطلُبوا العِلمَ مِنَ المَهدِ إلَی اللَّحْدِ».[٤٠] این علم شیخ و این زهد شیخ، این روزگار سلف، و این روزگار ما!

قصری چون خورشید، عطیهٔ امام حسین علیه‌السلام به ملّای دربندی

یک راه است، آن راه این است: شاگرد شیخ آمد و گفت: من عازم هستم. شیخ اجازه‌ای برایش نوشت، بعد رفت. روز دیگر آمد، گفت: چرا ماندی؟ گفت: خواب بهشت دیدم. که دو قصر بود، یک قصر مثل قرص قمر در شب چهارده و یک قصر مثل قرص آفتاب. پرسیدم: این دو قصر مال کیست؟ جواب دادند: قصر مثل ماه، برای شیخ انصاری رحمه‌الله است، اما قصر مثل قرص خورشید، برای ملا آقای دربندی رحمه‌الله[1] است.

→

درهمی به غیر از آنچه که خداوند نازل کرده است، به خدای بزرگ کافر شده است. الکافی، کلینی، ج۷، ص۴۰۸، ح۲؛ تفسیر العیاشی، ج۱، ص۳۲۳: (عن أبي بصير بن علي عن أبي‌عبد الله علیه‌السلام قال:..)؛ التهذیب، شیخ طوسی، ج٦، ص۲۲۱، ح۱۵: (رواه الشيخ بإسناده عن علي بن إبراهيم مثله)؛ الوسائل، ج۲۷، ص۳۲.

۱. (الدربندي) ملا آقا بن عابد بن رمضان علي بن زاهد الشرواني الحائري شيخ فقيه متكلم محقق مدقق، جامع المعقول و المنقول، عارف بالفقه و الأصول، كان من تلامذة شريف العلماء، و كان له في حب أهل البيت عليهم السلام سيما سيد الشهداء علیه‌السلام مقام رفيع و تغير أحواله من اللطم و البكاء و غير ذلك من شدة مصيبته على الحسين المظلوم علیه‌السلام في أيام عاشوراء مشهور. يحكى انه كان يعظم كتب العلم سيما كتب الحديث، و انه كلما أخذ تهذيب الشيخ يقبله و يضعه على رأسه و يقول: كتب الحديث مثل القرآن المجيد يلزم احترامه. له الخزائن، و أسرار الشهادة و السعادة الناصرية و غير ذلك...». الكنی و الألقاب، محدث قمی، ج۲، ص۲۲۸.

همچنین: [الدربندي] فقيه أصولي متكلم محقق مدقق جامع للمعقول و المنقول. أعيان الشيعة، سيد محسن امين، ج۲، ص۸۷.

گفتم: چه حسابی؟ دربندی کجا و شیخ کجا؟! نسبت، نسبت ارض و سماء است. جواب دادند: این قصر که مثل قرص قمر است دادهٔ خدا به شیخ در اثر علم و عمل اوست. اما این قصری که مثل خورشید است، این دادهٔ سید الشهدا علیه السلام به فاضل دربندی رحمه الله است.

پیراهن ملّای دربندی رحمه الله و شفای امراض

آنچه مهم است این جمله است: فاضل دربندی روز تاسوعا روضهٔ شهادت حضرت عباس علیه السلام را می‌خواند؛ پیراهنش عرق می‌کرد، این پیراهن را بر هر مریضی می‌انداختند شفا پیدا می‌کرد.

«إنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ»[1] این جمله‌ای است که خاتم انبیا صلی الله علیه و آله شب معراج که به اعلا علیین رفت، دید در طاق عرش نوشته‌اند: «إنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام مِصْبَاحُ الْهُدَى» این جنبهٔ علمی، «وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ» این هم جنبهٔ عملی.

از صدر زین افتادن امام حسین علیه السلام و هجوم بر ایشان با تیر و شمشیر و نیزه

ای اباعبد الله علیه السلام چه کردی؟ گفتنی نیست. از صدر زین روی زمین افتاد؛[۵] روی زمین افتاد، اما سی هزار نفر در مقابل یک نفر که بر زمین افتاده،[2] آن هم کمر از

---

۱. رجوع شود به مجلس سوم، ص۸۳، پاورقی۱.

۲. «و روي انّه قتل بيده ذلك اليوم ألفا و ثمانمائة مقاتل و انّه دعاهم الى البراز و أخذ يتقدّم الواحد ثم العشرة ثم صاروا مائة على واحد ثم اجتمع الجيش كلّه مع كثرتهم عليه فأحاطوا به من بين يديه و من خلفه و عن يمينه و عن شماله»؛ روایت شده که امام حسین علیه السلام در روز عاشورا هزار و هشتصد نفر جنگجو را به دست خود به جهنم فرستاد و آنان را برای مبارزه دعوت می‌کرد. ابتدا یک نفر (و تن به تن برای جنگ با آن حضرت) می‌آمدند، بعد از آن ده نفر، سپس صد نفر به جنگ حضرتش آمدند. برای آخرین‌بار تمام لشکر دشمن با آن جمعیتی که داشتند به دور آن حضرت اجتماع کردند و آن بزرگوار را از جلو، عقب، یمین و یسار احاطه کردند. اثبات الوصیة، مسعودی، ص۱۶۸.

مـرگ بـرادر شکـسته؛[۶] صـورت بـه صـورت «أَشْـبَهُ النَّـاسِ خَلْقـاً وَ خُلُقـاً وَ مَنْطِقـاً بِرَسُولِ اللَّه ﷺ»[۱] گذاشته؛ همچنان که افتاد: «فِرقَةٌ بِالنِّبَالِ وَ السِّهَامِ، وَ فِرقَةٌ بِالسُّيُوفِ وَ الرِّمَاحِ، وَ فِرقَةٌ بِالنَّارِ وَ الحِجَارَةِ»[۲] [۷] آنهایی که شمشیر و نیزه نداشتند سنگ‌هـا بـر آن بدن زدند.[۸]

اجر چه اجری؟ «أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِـهِ، وَ إِجَابَـةَ الـدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ».[۳] [۹]

---

۱. رجوع شود به مجلس چهارم، ص۱٤۰، پاورقی۲.

۲. [و أما أبو مخنف فقال في كتابه:] قال الشمر: أيها الأمير، إن هذا الرجل يفنينا عـن آخرنـا مبـارزة، قـال: كيف نصنع به؟ قال: نتفرق عليه ثلاث فرق :فرقة بالنبل [بالنبال] و السهام، و فرقة بالسيوف و الرمـاح، و فرقة بالنار و الحجارة، نعجل عليه. فجعلوا يرشقونه بالسهام، و يطعنونه بالرمـاح، و يـضربونه بالـسيوف، حتى أثخنوه بالجراح، [و اعترضه خولى بسهم فوقع في لبته فأرداه صريعاً إلى الأرض يخور بدمه»؛ و امـا ابومخنف پس در کتابش گفته است: شمر گفت: ای امیر، همانا این مرد (امام حسین ﷺ) در مبـارزهٔ تـن به تن تمام ما را نابود می‌کند، امیر گفت: چگونه با او انجام دهیم (به چه کیفیـت و آرایـشی بـا او جنـگ کنیم)؟ شمر گفت: سه گروه بر او پراکنده می‌شویم: یک گروه با تیرهای عربی و تیرهای پیکان‌دار، گـروه دیگر با شمشیرها و نیزه‌ها، و گروه سوم با آتش و سنگ؛ با هر سه گروه به سرعت بر او یـورش مـی‌بـریم. پس حضرت را تیر باران کردند و نیزه‌داران نیزه به آن حضرت زدند و عـده‌ای هـم بـا شمشیرهایـشان بـر حضرت فرود آوردند تا اینکه با شدت جراحت بر بدن حضرت بر ایشان غلبه کردند. خـولی لعـین هـم نزدیک حضرت شد و تیری رها کرد پس در سر سـینهٔ حـضرت قـرار گرفـت، پـس آن حـضرت را از پـا درآورده به زمین انداخت، حضرت با [بیرون آمـدن] خـونش سـست و نـاتوان شـد. مقتـل ابـو مخنـف (مشهور) ص۸۸؛ اسـرار الـشّهادة، فقیـه و اصـولی مـدقق مـلا آقـا دربنـدی، ص٤٢٤ و (طبـع العتبـة الحسينية): ج۳، ص٦٦: (... بسهم فوقع في لبته فأرداه عن ظهر جواده إلى الأرض صريعاً يخور بدمه).

۳. «أَخْبَرَنَا ابْنُ خُشَيْشٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْـنِ عَبْـدِ اللَّـهِ، قَـالَ: حَـدَّثَنَا مُحَمَّـدُ بْـنُ مُحَمَّـدِ بْـنِ مَعْقِـلٍ الْعِجْلِـيُّ الْقِرْمِيسِينِيُّ بِسُهْرَوَرْدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الصُّهْبَانِ الذُّهْلِيُّ، قَـالَ: حَـدَّثَنَا أَحْمَـدُ بْـنُ مُحَمَّـدِ بْـنِ أَبِي‌نَصْرٍ الْبَزَنْطِيُّ، عَنْ كَرَّامِ بْنِ عَمْرٍو الْخَثْعَمِيِّ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَـرَ بْـنَ مُحَمَّدٍ ﷺ يَقُولَانِ: إِنَّ اللَّهَ (تَعَالَى) عَوَّضَ الْحُسَيْنَ ﷺ مِنْ قَتْلِهِ أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِـي ذُرِّيَّتِـهِ، وَ الـشِّفَاءَ فِـي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ، وَ لَاتُعَدُّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ [زِيَارَتِهِ] جَائِياً وَ رَاجِعاً مِنْ عُمُرِهِ.» از محمّد بـن مـسلم روایت شده که گفت: از حضرت امام محمّد بـاقر و امـام صـادق ﷺ شـنیدم کـه مـی‌فرمودنـد: خـدای ←

اما آنچه عقل متحیّر است، این است که وقتی که تمام انبیا علیهم‌السلام فریاد میزنند: «وا نفساه!» یک مرتبه یک بانوی پهلو شکسته می‌آید و یک پیراهن خونین بیرون می‌آورد و روی دست می‌گیرد، بعد می‌گوید: «یا ربّ! شیعتی»، جبرئیل نازل می‌شود و می‌گوید: یا زهرا علیهاالسلام! خدا به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: آنچه می‌خواهی ما به تو می‌دهیم.(۱)

السلام علی الحسین و علی علیّ بن الحسین و علی أولاد الحسین و علی أصحاب الحسین.

اللهم لاتفرّق بیننا و بینه أبداً و اجعل عواقب أمورنا خیراً.

→

سبحان در عوض شهادت امام حسین علیه‌السلام مقام امامت را نصیب ذریهٔ آن بزرگوار نمود، و نیز شفای امراض را در تربت مقدّس آن حضرت و مستجاب شدن دعا را نزد قبر مبارک آن بزرگوار قرار داد. و ایامی که زوّار آن بزرگوار به زیارتش می‌روند و برمی‌گردند جزو عمر ایشان محسوب نمی‌شود. امالی، شیخ طوسی، ص۳۱۷؛ بشارة المصطفی، طبری، ص۳۲۷: (عَنْ كَرَّامِ بْنِ عُمَرَ الْخَثْعَمِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام يَقُولَانِ:...)؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۳۱: (وَ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمٍ عَنِ السَّيِّدَيْنِ الْبَاقِرِ وَ الصَّادِقِ علیهماالسلام:...)؛ تأویل الآیات، استر آبادی، ج۲، ص۶۱۷: (رَوَى الشَّيْخُ رَحِمَهُ اللَّهُ فِي أَمَالِيهِ عَنْ رِجَالِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ وَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ علیهماالسلام يَقُولَانِ: ... وَ لَاتُعَدَّ أَيَّامِ زَائِرَهُ جَائِياً وَ لَا رَاجِعاً مِنْ عُمُرِهِ)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۲۲۱ و ج۹۸، ص۶۹.

۱. رجوع شود به مجلس سوم، ص۹۵ عنوان: خاتمهٔ محشر به پیراهن پاره و آغشته به خون امام حسین علیه‌السلام.

پی نوشت

۱. همچنين: (نصير الدين الطوسي) حجة الفرقة الناجية الفيلسوف المحقق أستاذ البشر و أعلم أهل البدو و الحضر محمد بن محمد بن الحسن الطوسي الجهرودي سلطان العلماء و المحققين و أفضل الحكماء و المتكلمين ممدوح أكابر الآفاق و مجمع مكارم الأخلاق الذي لايحتاج إلى التصريف لغاية شهرته مع أن كل ما يقال فهو دون رتبته ... و قال أيضاً: كان فاضلاً محققاً ذلّت رقاب الأفاضل من المخالف و المؤالف في خدمته لدرك المطالب المعقولة و المنقولة و خضعت جباه الفحول في عتبته لأخذ المسائل الفروعية و الأصولية ... الكنى و الألقاب، محدث قمى، ج۳، ص۲۵۰- ۲۵۱.

همچنين: (الخواجا نصير الدين الطوسي) محمد بن محمد بن الحسن نصير الدين أبو عبد الله الطوسي الفيلسوف صاحب علوم الرياضي و الرصد كان رأسا في علم الأوائل لا سيما في الأرصاد و المجسطي فإنه فاق الكبار قرأ على المعين سالم بن بدران المصري المعتزلي الرافضي و غيره و كان ذا حرمة وافرة و منزلة عالية عند هولاكو و كان يطيعه فيما يشير به عليه و الأموال في تصريفه فابتنى بمدينة مراغة قبة و رصداً عظيماً و اتخذ في ذلك خزانة عظيمة فسيحة الأرجاء و ملأها من الكتب التي نهبت من بغداد و الشام و الجزيرة حتى تجمع فيها زيادة على أربع مائة ألف مجلد و قرر بالرصد المنجمين و الفلاسفة و الفضلاء و جعل لهم الجامكية و كان حسن الصورة سمحاً كريماً جواداً حليماً حسن العشرة غزير الفضائل جليل القدر...

منبع اهل تسنن: وافى بالوفيات، صفدى، ج۱، ص۱۴۷.

۲. و توفّى رحمه اللّه في دار السّلام ببغداد آخر نهار الاثنين المطابق ليوم عيد الغدير المبارك من شهور سنة اثنتين و سبعين و ستّ مائة،عن سبعة أشهر و خمس و سبعين سنة.

و دفن بالمشهد الكاظمي على مشرّفيه السّلام في سرداب،و وجدوه هناك مرتّباً معيّناً، و بالغضارات الملبنة المنقشة بالألوان مزيّناً، مكتوباً عليه هذا قبر قد ادّخره النّاصر باللّه العبّاسي لنفسه، فلم يجعله اللّه له لأنّه دفن في الرّصافة،و نقشوا على لوح ذلك المرقد المنوّر الّذي ما له في الشّرف و الكرامة من مزيد،حين دفن فيه: هذا المولى العميد، و الملك الرّشيد، بتقدير إلهنا العزيز الحميد، ﴿و كلبهم باسط ذراعيه بالوصيد﴾.

و نقل انّه قيل لسره في مرض موته أ لاتوصى على حمل جسدك إلى مشهد النّجف الأشرف الأطهر؟ فقال: لا بل استحيى من وجه سيّدى الإمام الهمام موسى بن جعفر عليهما السلام، إن امر بنقل جسدي من أرضه المقدّسة، إلى موضع آخر. روضات الجنات، خوانسارى، ج۶، ص۳۱۹.

همچنین: وفات خواجه به قول بعضی در سال ششصد و هفتاد و سه، و به زعم دیگری هفتاد و پنج می‌باشد لکن موافق مشهور و قول اکثر،روز غدیر ششصد و هفتاد و دویم هجری قمری (۶۷۲ هـ) در بغداد واقع شد و به موجب وصیّت، جنازه را به مشهد کاظمین﵇ نقل کردند. "علاء الدّین محمد جوینی" صاحب دیوان، و جمهور اکابر وقت با ازدحام عامّ در تشییع جنازه، حاضر و خواستند که در سمت پائین پای آن دو بزرگوار حفر قبر نمایند، ناگاه سردابی مرتّب و مزیّن ظاهر گردید که در آن نوشته شده بود: هذا قبر قد ادّخره النّاصر باللّه العبّاسی لنفسه! معلوم شد آن قبر، برای ناصر لدین اللّه سی و چهارمین خلیفهٔ عباسی (۶۲۲-۵۷۵ هـ ق) تهیه شده بود لکن نصیبش نگردیده و خودش در رصافهٔ دمشق به خاک رفته است. پس جسد خواجه را در آن سرداب نهاده و بر لوح قبرش نوشتند: ﴿و کلبهم باسط ذراعیه بالوصید﴾. عجب‌تر آنکه تاریخ بنای آن سرداب، مطابق سال ولادت خواجه بوده است. ریحانة الادب، مدرس، ج۲، ص۱۸۱.

۳. شیخ طوسی﵀ در دیدگاه اهل تسنن:

«أبو جعفر الطوسي شيخ الشيعة، و صاحب التصانيف، أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي الطوسي ... و قد أحرقت كتبه عدّة نوب في رحبة جامع القصر، و استتر لما ظهر عنه من التنقّص بالسلف، و كان يسكن بالكرخ، محلة الرافضة، ثمّ تحوّل إلى الكوفة، و أقام بالمشهد يفقّههم. و مات في المحرم سنة ستين و أربع مئة. و له تصانيفٌ كثيرةٌ منها: كتاب " تهذيب الأحكام " كبيرٌ جدّاً، و كتاب" مختلف الاخبار "، و كتاب " المفصح في الإمامة "، و أشياء. و رأيت له مؤلّفاً في فهرسة كتبهم و أسماء مؤلفيها.»؛ ابو جعفر طوسی، شیخ شیعه و صاحب تصنیفات. ابوجعفر محمد بن حسن بن علی طوسی ... کتاب‌هایش چند نوبت در حیاط بزرگ مسجد جامع قصر در شهر بغداد [به دست طغرل بیگ؛ سر سلسلهٔ پادشاهان سلجوقی] در آتش سوزانیده شد، و به خاطر آنچه از او ظاهر گشت که عبارت است از تنقیص سلف و پیشینیان پنهان شد. شیخ طوسی در کرخ -دهی در بغداد که شاپور ذوالاکتاف آن را بنا نهاد- در محلهٔ رافضه می‌زیست، سپس به کوفه منتقل شد و در مشهد -نجف اشرف- اقامت کرد و به رافضه، فقه تعلیم می‌نمود، و در محرم سال ٤٦٠ درگذشت. برای شیخ طوسی﵀ تصنیفات و آثار زیادی است؛ و از جملهٔ آنها: کتاب تهذیب الاحکام است که جدّاً بزرگ و قطور است و نیز کتاب "مختلف الاخبار" و کتاب "المفصح فی الامامة" و کتاب‌هایی دیگر. و من برای شیخ طوسی، تألیفی را در فهرست کتاب‌هایشان و اسامی مؤلفین آن کتاب‌ها دیدم.

منبع اهل تسنن: سير اعلام النبلاء، ذهبی، ج۱۸، ص٣٣٤ - ٣٣٥.

همچنین: «محمد بن الحسن بن علي أبو جعفر الطوسي فقيهُ الشيعة و مصنّفهم.»؛ محمد بن حسن بن علی ابو جعفر طوسی (شیخ طوسی)، فقیه شیعه و مؤلف کتب‌شان.

منبع اهل تسنن: طبقات الشافعية الكبرى، سبکی، ج٤، ص١٢٦.

همچنین: «الشيخ السعيد أبی جعفر محمد بن الحسن الطوسي المتوفى سنة ٤٦٠ ستين و أربعمائة.

قال السبكي: كان فقيه الشيعة»؛ شیخ سعید ابی جعفر محمد بن حسن طوسی متوفای سال ٤٦٠. سبکی در مورد او گفته است: وی فقیه شیعه بود.
منبع اهل تسنن: کشف الظنون، حاجی خلیفه، ج۲، ص۱۵۸۱.

٤. «قیل: وقت التّعلّم من المهد الی اللّحد.» آداب المتعلمین، خواجه نصیر الدین طوسی، الفصل السابع، فی وقت التحصیل.
همچنین: «أَبُوعَبْدِاللَّهِ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِنَا رَفَعَهُ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُوالْحَسَنِ مُوسَى بْنُ جَعْفَرٍ ﷺ: ... يَا هِشَامُ، كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ﷺ يَقُولُ: مَا عُبِدَ اللَّهُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنَ الْعَقْلِ وَ مَا تَمَّ عَقْلُ امْرِئٍ حَتَّى يَكُونَ فِيهِ خِصَالٌ شَتَّى ... لَايَشْبَعُ مِنَ الْعِلْمِ دَهْرَهُ» هشام بن حکم گوید: امام کاظم ﷺ فرمود: ... ای هشام، امیر مؤمنان ﷺ می‌فرمود: خدا به وسیله‌ای بهتر از عقل پرستش نشود، و عقل کسی کامل نباشد تا چند خصلت در او باشد: ... در همهٔ عمرش از آموختن دانش سیر نشود. الکافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۹؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۳۸۸؛ تنبیه الخواطر، ورام بن ابی‌فراس، ج۲، ص۳٥٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱، ص۱٤۰ و ج۷٥، ص۳۰۳.

٥. «قَالَ: فَصَاحَ الشِّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ بِأَصْحَابِهِ فَقَالَ: مَا وُقُوفُكُمْ وَ مَاذَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ وَ قَدْ أَوْثَقَتْهُ السِّهَامُ؟ إِحْمِلُوا عَلَيْهِ، ثَكِلَتْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ! قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ. قَالَ: وَ أَوْثَقَتْهُ الْجِرَاحُ بِالسُّيُوفِ فَضَرَبَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ التَّيْمِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ ضَرْبَةً عَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى وَ ضَرَبَهُ عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ الْجُعْفِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ مِنْ وَرَائِهِ ضَرْبَةً مُنْكَرَةً وَ رَمَاهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ وَ طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهْبٍ الْيَزَنِي لَعَنَهُ اللَّهُ طَعْنَةً فِي خَاصِرَتِهِ **فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ** ﷺ **عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ** وَ اسْتَوَى قَاعِداً وَ نَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ وَ أُقْرَنَ كَفَّيْهِ فَكُلَّمَا إِمْتَلَأَتَا مِنْ دَمِهِ خَضَبَ بِهِ رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهِ وَ هُوَ يَقُولُ هَكَذَا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي بِدَمِي مَغْصوباً عَلَى حَقِّي!». گوید: پس شمر بن ذی الجوشن -که خدا او را لعنت کند- یارانش را صدا زد و گفت: چرا ایستاده‌اید و منتظر چه چیزی برای این مرد هستید، در حالی که تیرها او را در بند کرده‌اند؟ بر او حمله کنید، مادرانتان به عزایتان بنشینند! گوید: از هر طرف بر حضرت یورش بردند، و جراحات توسط شمشیرها بر حضرت وارد شد، پس مردی به نام زُرعة بن شریک تیمی -خدا لعنتش کند- ضربه‌ای بر دست چپ آن حضرت فرود آورد، و عمرو بن طلحهٔ جعفی -خدا لعنتش کند- از پشت ضربه‌ای مهیب بر حبل عاتقِ (عصب میان کتف و گردن) حضرت زد، سنان بن انس نخعی ملعون هم تیری را پرتاب کرد که به گودی گلوی حضرت اصابت نمود، صالح بن وهب یزنیِ ملعون هم نیزه‌ای در تهیگاه حضرت وارد کرد، پس امام حسین ﷺ از اسبش به زمین افتاد و نشسته ایستاد و تیر را از گودی گلوی خود کند و دو کف دستش را مقارن آن گرفت، پس هرچه دو کف دستش پر از خون می‌شد با آن سر مبارک و محاسن شریفش را خضاب می‌نمود و اینچنین می‌فرمود: تا پروردگارم را با خونم در حالی که حقّم غصب شده است ملاقات کنم. الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج٥، ص۱۱۸.

همچنین: «وَ نَظَرَ الْحُسَيْنُ عليه السلام يَمِيناً وَ شِمَالًا وَ لَا يَرَى أَحَداً فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا يُصْنَعُ بِوَلَدِ نَبِيِّكَ. وَ حَالَ بَنُو كِلَابٍ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْمَاءِ وَ رُمِيَ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ وَ **خَرَّ عَنْ فَرَسِهِ** فَأَخَذَ السَّهْمَ فَرَمَى بِهِ وَ جَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِهَا رَأْسَهُ وَ لِحْيَتَهُ وَ يَقُولُ أَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَنَا مَظْلُومٌ مُتَلَطِّخٌ بِدَمِي ثُمَّ خَرَّ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْسَرِ صَرِيعاً وَ أَقْبَلَ عَدُوُّ اللَّهِ سِنَانٌ الْإِيَادِيُّ وَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْعَامِرِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا تَنْتَظِرُونَ أَرِيحُوا الرَّجُلَ، فَنَزَلَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ الْإِيَادِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ أَخَذَ بِلِحْيَةِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ جَعَلَ يَضْرِبُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: وَ اللَّهِ إِنِّي لَأَجُزُّ رَأْسَكَ وَ أَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه و آله وَ خَيْرُ النَّاسِ أُمّاً وَ أَباً. وَ أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ عليه السلام حَتَّى لَطَخَ عُرْفَهُ وَ نَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ جَعَلَ يَرْكُضُ وَ يَصْهَلُ، فَسَمِعَتْ بَنَاتُ النَّبِيِّ صلى الله عليه و آله صَهِيلَهُ فَخَرَجْنَ فَإِذَا الْفَرَسُ بِلَا رَاكِبٍ فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْناً عليه السلام قَدْ قُتِلَ». امام حسین عليه السلام به راست و چپ نگاه نمود و احدی را ندید، پس سر مبارک خود را به جانب آسمان بالا کرد و فرمود: خدایا تو می‌بینی که با فرزند پیغمبرت چه می‌کنند. بنی کلاب بین حضرت و آب حائل شدند و تیری به جانب حضرت پرتاب شد و در گودی گلوی حضرت واقع شد و حضرت از اسب افتاد. حضرت تیر را گرفت و آن را بیرون کشیده پرتاب کرد، و پیوسته خون را با کف دست خود گرفت، پس چون کف دستش از خون پر می‌شد سر و ریش مبارک خود را بدان آغشته می‌نمود و می‌فرمود: خدای عزوجل را ملاقات می‌کنم در حالی که ستمدیده و آغشته به خون خودم هستم. آنگاه بر گونهٔ چپ روی زمین افتاد و دشمن خدا سنان و شمر بن ذی الجوشن عامریِ ملعون با مردانی از شام پیش آمدند تا بالای سر حضرت ایستادند، یکی از آنها به دیگری گفت: منتظر چه چیز هستید، این مرد را راحت کنید. پس سنان بن انس ایادیِ ملعون از اسب پیاده شد و محاسن مبارک حضرت را گرفت و پیوسته با شمشیر در حلق حضرت می‌زد و می‌گفت: به خدا قسم سرت را جدا می‌کنم در حالی که می‌دانم تو فرزند رسول خدا و بهترینِ خلق از جهت پدر و مادر هستی. و اسب حضرت پیش آمد تا یال و کاکل خود را به خون امام حسین عليه السلام آغشته نمود و پیوسته می‌دوید و شیهه می‌کشید، پس دختران پیامبر صلى الله عليه و آله صدای شیهه‌اش را شنیدند، بیرون دویدند و اسب بی‌صاحب را دیدند و فهمیدند که امام حسین عليه السلام به شهادت رسیده است. الأمالی، شیخ صدوق، ص۲۲۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۲۱.

همچنین: «قَالَ: وَ لَمَّا أُثْخِنَ الْحُسَيْنُ عليه السلام بِالْجِرَاحِ وَ بَقِيَ كَالْقُنْفُذِ طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهْبٍ الْمُرِّيُّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعْنَةً، **فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عليه السلام عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ** وَ هُوَ يَقُولُ: بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، ثُمَّ قَامَ» راوی می‌گوید: چون بر اثر کثرت زخمها ضعف بر امام حسین عليه السلام غلبه کرد و تیرهای دشمن در بدنش مانند خارهای بدن خارپشت نمایان گردید، صالح بن وهب مزنی نیزه‌ای بر پهلوی حضرت زد که از اسب بر زمین افتاد و طرف راست صورت آن حضرت روی زمین قرار گرفت، در حالی که می‌فرمود: «بسم الله و بالله و علی ملّة رسول الله»، آنگاه ایستاد. اللهوف، سید بن طاووس، ص۷۳.

همچنین: «وَ رُوِيَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ وَ كَانَ مِمَّنْ شَهِدَ الْوَقْعَةِ، أَنَّهُ قَالَ: كَانَتِ الرِّجَالِ تَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ فَتَنْكَشِفُ عَنْهُ انْكِشَافِ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذِّئْبُ وَ كَانَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَ قَدْ تكاملوا ثَلَاثِينَ أَلْفاً فينهزمون بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهَا الْجَرَادِ المنتشر ثُمَّ أثخنونه بالجراج إِلَى أَنْ بَقِيَ كالقنفذ وَ اخْتَلَفَ عَلَيْهِ الطَّعْنُ وَ الضَّرْبِ **حَتَّى وَقَعَ عَنْ فَرَسِهِ** ثُمَّ احتز رَأْسَهُ سِنَانِ بْنِ أَنَسِ النَّخَعِيِّ. وَ قِيلَ: شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الضَّبَابِي». التتمة فی تواریخ الائمة، عاملی، ص۷۹ - ۸۰.

همچنین: «ثُمَّ نَادَى شِمْرٌ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ؟ فَقَدْ أَثْخَنَتْهُ السِّهَامُ فَأَخَذَتْ بِهِ الرِّمَاحَ وَ السُّيُوفَ، فَضَرَبَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكٍ التَّمِيمِيِّ ضُرِبَتْ مُنْكِرَةً وَ رَمَاهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ بِسَهْمٍ فِي نَحْرِهِ وَ طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهْبٍ الْمُرِّيِّ عَلَى خَاصِرَتِهِ طَعَنَتْ مُنْكِرَةً **فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ** ﷺ **عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ** ثُمَّ اسْتَوى جَالِساً وَ نَزَعَ السَّهْمَ مِنَ نَحْرِهِ ثُمَّ دَنا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنَ الْحُسَيْنِ لِيَرَاهُ. قَالَ حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ: وَ خَرَجَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ وَ قُرْطَاهَا يَجُولَانِ فِي أُذُنَيْهَا وَ هِيَ تَقُولُ: لَيْتَ السَّمَاءَ أَطْبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، يَا ابْنَ سَعْدٍ أَ يُقْتَلُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَ أَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟ وَ جَعَلَتْ دُمُوعُهُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ وَ لِحْيَتِهِ فَصَرَفَ وَجْهُهُ عَنْهَا وَ الْحُسَيْنُ ﷺ جَالِسٌ وَ عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ وَ قَدْ تَحَامَاهُ النِّسَاءُ.»

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین ﷺ، خوارزمی، ج۲، ص۴۰ - ۴۱.

همچنین: «وَ عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ قَالُوا: قَاتَلَ يَوْمَئِذٍ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ كَانَ بَطَلًا شُجَاعًا إِلَى أَنْ أَصَابَهُ سَهْمٌ فِي حَنَكِهِ فَسَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ، فَنَزَلَ شِمْرٌ -وَ قِيلَ: غَيْرُهُ- فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ فَـ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾».

منبع اهل تسنن: تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۴.

همچنین: «فَقَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ: وَ اللَّهِ لَا أَفْعَلُ وَ أَبْطَأَ عُمَرُ عَنْ قِتَالِهِ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ شمراً وَ قَالَ: إِنْ تَقَدَّمَ عُمَرُ وَ قَاتَلَ وَ إِلَّا فَاقْتُلْهُ وَ كُنْ مَكَانَهُ، فَقَاتَلُوهُ إِلَى أَنْ أَصَابَهُ سَهْمٌ فِي حَنَكِهِ فَسَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ فَنَزَلَ الشِّمْرُ -وَ قِيلَ: غَيْرُهُ- فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾».

منبع اهل تسنن: الوافی بالوفیات، صفدی، ج۱۲، ص۲۶۴.

همچنین: «وَ بَقِيَ الْحُسَيْنُ ﷺ فَرِيداً وَ قَدْ قَتَلَ جَمِيعَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْمُقَاتِلَةِ أَهْلِهِ وَ غَيْرِهِمْ، فَلَمْ يَجْسَرْ أَحَدٌ أَنْ يَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ حَتَّى حَرَّضَهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ مَنْ طَعَنَهُ وَ مَنْ ضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ حَتَّى صُرِعَ عَنِ جَوَادُهُ ثُمَّ حَزَّ رَأْسَهُ. قَالَ الزُّبَيْرُ: قَتَلَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيِّ وَ أَجْهَزَ عَلَيْهِ خُولِيُ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ مِنْ حِمْيَرٍ».

منبع اهل تسنن: الوافی بالوفیات، صفدی، ج۱۲، ص۲۶۵.

همچنین: «فَلَمْ يَزَلِ يَقْتَتِلُ هُوَ وَ هُم إِلَى أَنْ أكثروه وَ أثخنوه جُرُوحاً فَسَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ مِنْ عَلَى فَرَسِهِ فَنَزَلُوا وَ جَزُّوا رَأْسَهُ. وَ قِيلَ: الَّذِي قَتَلَهُ سِنَانُ بْنِ أَنَسِ النَّخَعِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى. وَ قِيلَ: الشِّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ».

منابع اهل تسنن: الفصول المهمة، ابن الصباغ، ج۲، ص۸۲۷ ؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۲۶۳.

۶. لما قتل العباس ﷺ قال الحسین ﷺ: «الآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي». تسلیة المجالس، محمد بن ابی‌طالب، ج۲، ص۳۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۲؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ

عبد الله بحرانی، ص۲۸۵؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرم،ص٤٢٤؛ ابصار العین فی انصار الحسین علیه السلام، شیخ محمد سماوی، ص۲۲۵.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج۲، ص۳٤.

همچنین: حضرت ابو الفضل علیه السلام را توانائی نمانده از اسب بر زمین آمد، امام علیه السلام چون در کنار فرات برادر نامدار را افتاده دید بر بالین او بیامد و فرمود: «ألان انکسر ظهري و انقطع رجائي» اکنون پشت من بشکست که مرا یاوری نماند و امیدی بدین جهانم نباشد. قمقام، فرهاد میرزا، ص۵۱۲.

و همچنین: «در بیشتر تواریخ مذکور است، که امام حسین علیه السلام بعد از شهادت حضرت عبّاس علیه السلام فرمود که: «الآن انکسر ظهري» این زمان پشت من به شکست «و قلّت حیلتي» و اندک شد چارهٔ من». روضة الشهدا، ص٤١٨.ملا حسین کاشفی. و با اختلاف کم در عبارت: تاریخ الفی، تتوی، ج۲، ص۸۲۸؛ فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام، بیرجندی واعظ، ص٤٧٣.

و همچنین: «چون عباس بن علی علیهما السلام به دار السلام خرامید امام حسین علیه السلام گفت: ألآن انکسر ظهري و قلّت حیلتي؛ یعنی این زمان پشت من شکست و اندک شد چارهٔ من». تاریخ حبیب السیر، میر خواند، ج۲، ص٥٤.

و همچنین: «چون حضرت عبّاس علیه السلام به عزّ شهادت فایض گشت، امام حسین علیه السلام ناخوشدل شده سخت بگریست و فرمود: ألان انکسر ظهري و قلّت حیلتي». ترجمه الفتوح، هروی (قرن٦)، ص۹۰۷.

۷. «و عن أبي مخنف: حتی قتل خلقاً کثیراً، فلما نظر الشمر لعنه الله إلی ذلك قال لعمر بن سعد: أیها الأمیر، والله لو برز إلی الحسین علیه السلام أهل الأرض لأفناهم عن آخرهم، فالرأي ان نفترق علیه فرقتین، فرقة بالسیوف و الرماح، و فرقة بالنبل و السهام. و في خبر آخر من ابي مخنف علی نقل یزید: «فرقة ثالثة بالأثلوب [أي: التراب و الحجارة]، ففعلوا ذلك، و جعلوا یرشقوه بالنبل و السهام و یطعنوه بالرماح و یضربوه بالسیوف، حتی اثخن بالجراح» و از ابی مخنف نقل شده: تا جماعت بسیاری را به قتل رسانید. وقتی شمر ملعون این را دید به عمر سعد گفت: امیر، به خدا قسم اگر اهل زمین با حسین علیه السلام مبارزه نماید هرآینه همهٔ آنها را هلاک می‌کند، پس نظر این است که ما دو فرقه شویم: یک فرقه با شمشیرها و نیزه‌ها و یک فرقه با تیرها. و در خبر دیگر از ابی مخنف فرقهٔ دیگری هم زیاد شده است: فرقهٔ سوم با سنگ‌ها. پس چنین کردند و او را با تیرها و نیزه‌ها و شمشیرها می‌زدند تا به سبب جراحت و زخمها سست شده از پای در آمد. اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤١٠ – ٤١١.

و همچنین: «و الحلیم الذي لم یأخذ العجلة حین نصب الکفار لخلیفته و ولیه عن غوائل المکر و الحیلة، و عاجلوه النزال بعد أن اثخنت الجراحات الأربعة آلاف بدنه، فضعفت القوی، و وهنت الجوارح، ففرقوا الجنود ثلاث فرق: فرقة بالنبل و السهام، و فرقة بالسیوف و الرماح، و فرقة بالنیران و الحجارة.» و بردباری که عجله نکرد هنگامی که کفار برای خلیفه و ولیّش از غائله‌های مکر و حیله نصب کردند و شتاب دادند او را در فرود آمدن از اسب بعد از آنکه با اصابت چهار هزار زخم و

جراحت بر پیکر مقدسش از پای در آوردند، پس قوای حضرت ضعیف و ناتوان شد و جوارحش سست گردید، و دشمن سپاهیان لشکر را سه فرقه کردند: گروهی با تیر عربی و غیرش، گروهی با شمشیرها و سرنیزه‌ها، گروهی هم با آتش‌ها و سنگها. اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق ملا آقا دربندی، (طبع العتبة الحسینیة)، ج۱، ص۶۷۱.

و همچنین: «و به صوابدید شمر بن ذی الجوشن، عمر بن سعد فرمان کرد تا گروهی با سهام و جماعتی با رماح و سیوف و قومی با احجار و نار بر آن حضرت حمله افکندند و این‌وقت حسین علیه السلام لختی مغشیاً علیه افتاد، و چون به خویش آمد، خواست برخیزد و قتال دهد، بدن مبارک را توانایی به دست نبود. آن حضرت بگریست. و نادی: وا جداه! وا محمداه! وا أبا القاسماه! وا أبتاه! وا علیاه! وا حسناه! وا جعفراه! وا حمزتاه! وا عقیلاه! وا عباساه! وا غربتاه! وا عطشاه! وا غوثاه! وا قلة ناصراه! أ أقتل مظلوماً و جدّي محمد المصطفی ﷺ؟ و أذبح عطشاناً و أبي علي المرتضی ؑ؟ و أترك مهتوکاً و أمي فاطمة الزهراء ؑ. و همچنان به روی درافتاد و او را غشی فروگرفت. ابو مخنف می‌گوید: «سه ساعت مغشیاً علیه افتاده بود و لشکریان او را زنده می‌دانستند و بیمناک بودند که با او نزدیک شوند.» این وقت، مالک بن بسر الکندی، به جانب آن حضرت روان شد و همی شتم گفت و سبّ کرد و با شمشیر زخمی بر سر مبارکش فرود آورد. [...] این‌وقت شمر بانگ بر لشکر زد که: «این توانی و تراخی چیست؟ کار این مرد را به نهایت برید.» از میانه، زرعة بن شریک نخستین کس بود که به خصمی خدا و رسول میان بست و شاهر السیف پیش تاخت و شانهٔ مبارک آن حضرت را به ضرب تیغ جراحتی کرد. امام علیه السلام با آن همه زخم و ضعف، تیغ براند و زرعة بن شریک را از مرکب حیات پیاده ساخت و همی‌گفت: صبراً علی قضائك یا رب! لا إله سواك یا غیاث المستغیثین! این‌وقت، شمر بن ذی الجوشن بانگ بر مردم خویش زد که: «آتش حاضر کنید تا خیام حسین ؑ را با هر که در آنها جای دارد، بسوزانم.» فقال له الحسین ؑ: یا ابن ذي الجوشن! أنت الداعي بالنار لتحرق علی أهلي؟ أحرقك الله بالنار. فرمود: «ای پسر ذی الجوشن! آتش طلب می‌کنی تا اهل بیت رسول خدای را بسوزانی؟ خداوند بسوزاند تو را به آتش دوزخ.» این هنگام چهل تن از اشرار کفار و عتات اقوام و سران سپاه در گرد آن حضرت پره زدند. حصین بن نمیر تیری بر دهان مبارکش زد و ابو ایوب غنوی با خدنگی حلقوم شریفش را جراحت کرد و نصر بن خرشه با شمشیر زخمی بزد و عمرو بن الخلیفه الجعفی بر عاتق مبارکش جراحتی رسانید و صالح بن وهب مزنی نیزه بر خاصرهٔ مبارکش زد و آن حضرت به روی درافتاد و دیگرباره برجای نشست و سنان بن انس نخعی، ترقوهٔ مبارکش را با سنان نیزه بخست و هم بدان نیزه سینهٔ مبارکش را جراحتی عظیم کرد. آن‌گاه کمان بگرفت و خدنگی بر نحر شریفش فرونشاند و همچنان آن حضرت درافتاد و برنشست و تیر را بکشید. عمر بن سعد گفت: «مادر بر شما بگرید! تعجیل کنید و کار او را به پایان آرید و سر او را از تن دور کنید.»... ناسخ التواریخ سید الشهدا ؑ، سپهر، ج۲، ص۳۸۶- ۳۹۲.

همچنین: ثم حمل على القوم و جعل يضربهم يميناً و شمالاً حتى قتل من القوم خلقاً كثيراً. فلما نظر الشمر اللعين إلى ذلك قال لابن سعد: أيها الأمير إن هذا الرجل يفنينا كلنا بمبارزته. فقال: كيف نصنع؟ قال: فليحملوا عليه حملة واحدة، فرقة يضربونه بالسيوف و الرماح، و فرقة بالنبل و السهام. ففعلوا ذلك حتى أضعفه الجرح الكثير، و أصابه سهم خولي بن يزيد الأصبحي (لعنه الله)، فوقع الحسين على الأرض، ثم جلس ينزع السهم عن جسده بكلتا يديه، و يخضب بدمه لحيته و رأسه و هو يقول: هكذا ألقى الله و ألقى جدي رسول الله ﷺ ثمّ خرّ مغشياً عليه، فلما أفاق من غشوته أراد أن يقوم فلم يقدر، فضرب على رأسه الشريف رجل ملعون من كندة ففلقه، و وقعت عمامته على الأرض، و دعا على الكندي و قال: لا أكلت بيمينك و لا شربت بها، و حشرك الله مع القوم الظالمين.
منبع اهل تسنن: ينابيع المودة لذوى القربى، ج۳، قندوزى، ص۸۱-۸۲.

۸. «فصاح عمر بن سعد باصحابه: الويل لكم يا حمقاء، أ تدرون من تقاتلون؟ هذا ابن الأنزع البطين هذا ابن قتال العرب فاحملو عليه حملة رجل واحد ثم إنهم افترقوا عليه أربعة فرق: ضرباً بالسيوف، طعناً بالرماح، رمياً بالسهام، رضحاً بالحجارة و الخشبة» پس عمر سعد به یارانش فریاد زد: وای بر شما ای احمقان! آیا می‌دانید با چه کسی جنگ می‌کنید؟ این فرزند انزع بطین است، این فرزند کشندهٔ عرب است، پس بر او به یک باره یورش برید، آنگاه آنها چهار گروه شدند: ضربه با شمشیرها، نیزه زدن، تیراندازی، سنگ و چوب زدن. ثمرات الأعواد، هاشمی نجفی، ج۱، ص۲۷۳.

پس از شهادت امام حسین ؑ در بدن حضرت، جای زخم تیر و شمشیر و سنگ بوده است:

ثمّ حملوا بأجمعهم (لعنهم اللّه)، على قتل الحسين (صلوات اللّه عليه) و أمروا الرّماة برميه، فرموه بالسّهام حتّى صار عليه السّلام كالقنفذ، و جرحوه في بدنه ثلاثمائة و بضعة و عشرين موضعاً بالرّمح و السّيف و النّبل و الحجارة، حتّى آل الأمر إلى أن أحجم عليه السّلام عنهم و ضعف عن قتالهم، ثمّ طعنه سنان بن أنس النّخعي، برمحه فصرعه، و ابتدر إليه خولى بن يزيد الأصبحي ليجتزّ رأسه فارعد، فقال له شمر بن ذي الجوشن (لعنه اللّه تعالى) فتّ [فتب] اللّه في عضدك ما لك ترعد، و نزل إليه عن دابته فذبحه كما يذبح الكبش (عليهم لعنة اللّه). سپس همگی -خدا لعنتشان کند- به قصد کشتن امام حسین ؑ یورش بردند و تیراندازان را به پرتاب تیر فرمان دادند، آنها هم آنقدر تیر انداختند که حضرت همچون خارپشت (بدن مبارکش پر از تیرها شد) شد، و با نیزه و شمشیر و تیر و سنگ، سیصد و بیست و اندی جراحت و زخم بر بدن حضرت وارد کردند، تا امر برگشت و حضرت از جنگ با آنان بازایستاد و ناتوان شد. سپس سنان بن انس نخعیِ ملعون، حضرت را با نیزه زد و حضرت را از پای در آورد، و خولی بن یزید اصبحی سبقت جست تا سر مبارک حضرت را جدا کند پس ترسید، شمر ملعون به او گفت: خدا بازویت را ببرد تو را چه شده که می‌ترسی! و از اسبش پیاده شد و سوی امام حسین ؑ رفت و سر حضرت را برید چنانکه قوچ را سر می‌برند. لعنت خدا بر همهٔ آنان باد. تاج المواليد، طبرسی، ص۸۷.
همچنین: «لقد ذكر أبو القاسم بن عباد في كتاب [الأنوار] كلمات شريفة عن الحسين، فقال ما هذا

لفظه: ... و وجد في جبّة خز كانت عليه في مقدمه قريباً من مائة و ثمانين ضربة خرقاً من طعنة رمح و رمية سهم و ضربة بسيف و حجر» ابو القاسم بن عباد در کتاب (الانوار) خود کلمات بزرگی را از امام حسین علیه السلام آورده است، متن (الفاظ) کلامش چنین است: ... و در جامهٔ خزی که بر تن حضرت بود نزدیک ۱۸۰ ضربهٔ دریدگی از آثار نیزه و پرتاب تیز و شمشیر و سنگ بود. سعد السعود، سید ابن طاووس، ص۱۳۶.

و همچنین: و روي عن بعضهم أنه قال: لم يضرب أحد في الإسلام منذ كان أكثر من ضرب الحسين عليه السلام وجد به مائة و عشرين بسيف و رمية و حذف بحجر. و از برخی روایت شده که گفت: احدی در اسلام بیشتر از زدنِ امام حسین علیه السلام زده نشد؛ ۱۲۰ شمشیر و تیر و سنگ به حضرت رسید. الحدائق الوردية، المحلی، ج۱، ص۱۲۳.

و همچنین: «بَعْضُ أَصْحَابِنَا رَوَاهُ أَنَّ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ أَبِي مَبْطُوناً يَوْمَ قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ كَانَ فِي الْخَيْمَةِ؛ وَ كُنْتُ أَرَى مَوَالِينَا كَيْفَ يَخْتَلِفُونَ مَعَهُ يُتْبِعُونَهُ بِالْمَاءِ، يَشُدُّ عَلَى الْمَيْمَنَةِ مَرَّةً، وَ عَلَى الْمَيْسَرَةِ مَرَّةً، وَ عَلَى الْقَلْبِ مَرَّةً، وَ لَقَدْ قَتَلُوهُ قِتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ، لَقَدْ قُتِلَ بِالسَّيْفِ وَ السِّنَانِ، وَ بِالْحِجَارَةِ وَ بِالْخَشَبِ وَ بِالْعَصَا، وَ لَقَدْ أَوْطَئُوهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ.» امام باقر علیه السلام فرمود: پدرم امام سجاد علیه السلام روز شهادت پدرش امام حسین علیه السلام از درد شکم در رنج بود و در خیمه به سر می‌برد، و من می‌دیدم که چگونه دوستان ما با امام حسین علیه السلام حرکت می‌کردند و همراه حضرتش در پی آب بودند. آن حضرت گاه به سمت راست و گاه به سمت چپ هجوم می‌برد و زمانی هم بر قلب سپاه می‌زد، اما او را بدان گونه کشتند که رسول خدا صلی الله علیه و آله نهی فرمود که سگان را بدان گونه بکشند؛ او را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشتند و پس از آن هم از زیر سم ستوران گذراندند. الاصول الستة عشر، ص۳۳۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۹۱: (كِتَابُ النَّوَادِرِ لِعَلِيِّ بْنِ أَسْبَاطٍ، عَنْ بَعْضِ أَصْحَابِهِ رَوَاهُ قَالَ إِنَّ أَبَا جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ:...)

و همچنین: «آن حضرت با بدن پر از جراحت که به روایتی هزار و نهصد و پنجاه و یک جراحت بود بر روی خاک کربلا افتاده باشد و هرکس که می‌رسید از ملاعین اهل کوفه یک ضربتی بر آن حضرت می‌زد؛ زرعة بن شریک لعنه الله ضربتی بر کتف آن حضرت زد؛ صالح بن وهب مزنی لعنه الله نیزه‌ای بر پهلوی آن حضرت زد، سنان بن انس ملعون نیزه بر شانهٔ آن مظلوم وارد آورد. بعضی به سنگ و بعضی به عصا بر بدن مقدسش می‌زدند، چنانچه حضرت باقر علیه السلام فرمود: «لقد قتل جدی بالسيف، و بالسنان، و بالحجارة، و بالخشب، و بالعصا، و لقد اوطؤه الخيل بعد ذلك.» اینها همه زیاده بر آن جراحاتی بود که در حال سواری بر سر و جسد مطهرش وارد آمده بود. کبریت احمر، بیرجندی، ص۲۲۰.

۹. همچنین: «عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَزَّازُ فِي كِتَابِ الْكِفَايَةِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ التَّلَّعُكْبَرِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ زَكَرِيَّا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ الْهَيْثَمِ عَنْ أَفْلَحَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ

كَعْبٍ عَنْ طَاوُسٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ ؑ إِلَى أَنْ قَالَ: مَنْ زَارَهُ عَارِفاً بِحَقِّهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ ثَوَابَ أَلْفِ حَجَّةٍ وَ أَلْفِ عُمْرَةٍ، أَلَا وَ مَنْ زَارَهُ فَقَدْ [فَكَأَنَّمَا] زَارَنِي وَ مَنْ زَارَنِي فَكَأَنَّمَا زَارَ اللَّهَ وَ حَقّ [الزَّائِرِ] عَلَى اللَّهِ أَنْ لَايُعَذِّبَهُ بِالنَّارِ، أَلَا وَ إِنَّ الْإِجَابَةَ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ وُلْدِهِ الْحَدِيثَ.» ابن عباس از پیامبر ﷺ نقل کرده که حضرت او را از شهادت امام حسین ؑ با خبر ساخت تا آنکه فرمود: هرکس امام حسین ؑ را با معرفت به حق حضرتش زیارت کند خداوند ثواب هزار حج و هزار عمره برایش بنویسد، آگاه باشید هرکس امام حسین ؑ را زیارت کند به تحقیق مرا زیارت کرده و هرکس مرا زیارت کند گویی خدا را زیارت نموده، و حقّ زائر خدا این است که خدا او را به آتش عذاب نکند، آگاه باشید اجابت تحت قبهٔ اوست و شفا در تربتش و ائمه ؑ از نسل او هستند. کفایة الاثر، خزاز قمی، ص۱۷؛ الصراط المستقیم، بیاضی، ج۲، ص۱٤٥: (و أسند الشيخ علي بن محمد بن علي إلى ابن عباس قول النبي ﷺ)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۲۸٥ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج۱٤، ص٤٥۲.

و همچنین: «أَبُو مُحَمَّدٍ الْفَضْلُ بْنُ شَاذَانَ فِي كِتَابِ الْغَيْبَةِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْمُسْتَنِيرِ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي حَدِيثٍ فِيهِ فَضْلُ زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ ؑ إِلَى أَنْ قَالَ: أَلَا وَ إِنَّ الْإِجَابَةَ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ وَ الْأَئِمَّةَ ؑ مِنْ وُلْدِهِ، الْخَبَر». المستدرک، میرزای نوری، ج۱۰، ص۳۳٥.

و همچنین: «وَ الْخَبَرُ الْمَشْهُورُ عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: شِفَاءُ أُمَّتِي فِي تُرْبَتِكَ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ. وَ يُرْوَى الشِّفَاءُ فِي تُرْبَتِهِ وَ الْإِجَابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ وَ الْأَئِمَّةِ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ». المناقب، ابن شهر آشوب، ج٤، ص۸۲.

و همچنین: «فَقَدْ رُوِيَ أَنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى عَوَّضَ الْحُسَيْنَ ؑ مِنْ قَتْلِهِ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: جَعَلَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ تَحْتَ قُبَّتِهِ، وَ الْأَئِمَّةَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ، وَ أَنْ لَايُعَدَّ أَيَّامُ زَائِرِيهِ مِنْ أَعْمَارِهِمْ». بـه تحقیق روایت شده که خدای سبحان و متعال عوض کشته شدن امام حسین ؑ چهار خصلت به او عنایت فرمود: خداوند شفا را در تربت آن حضرت قرار داد، و اجابت دعا را زیر قبه‌اش، و ائمه ؑ از نسل او، و اینکه ایام زیارت زائرانش جزء عمرشان حساب نمی‌شود. عده الداعی، ابن فهد حلی، ص٥۷.

و همچنین: «زيارة أخرى في يوم عاشوراء بروايةٍ أخرى، إذا أردت زيارته بها في هذا اليوم فقف عليه عليه السلام، و قُل: ... السّلامُ عَلى مَنْ جَعَلَ اللَّهُ الشِّفاءَ في تُرْبَتِهِ، السّلامُ عَلى مَنِ الإجابَةُ تَحْتَ قُبَّتِهِ، السّلامُ عَلى مَنِ الأئمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ.» المزار، ابن مشهدی، ص٤۹۷.

و همچنین: «خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ الْهَمَدَانِيِّ وَكِيلِ أَبِي مُحَمَّدٍ ؑ أَنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ ؑ وُلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْ شَعْبَانَ فَصُمْهُ وَ ادْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَ وِلَادَتِهِ بَكَتْهُ السَّمَاءُ وَ مَنْ فِيهَا وَ الْأَرْضُ وَ مَنْ عَلَيْهَا وَ لَمَّا يَطَأْ لَابَتَيْهَا، قَتِيلِ الْعَبْرَةِ وَ سَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ **الْمُعَوَّضِ مِنْ قَتْلِهِ أَنَّ الْأَئِمَّةَ مِنْ نَسْلِهِ وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ** وَ الْفَوْزَ مَعَهُ فِي أَوْبَتِهِ وَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْ عِتْرَتِهِ بَعْدَ قَائِمِهِمْ وَ غَيْبَتِهِ حَتَّى يُدْرِكُوا الْأَوْتَارَ وَ

يَثْأَرُوا الثَّارَ وَ يُرْضُوا الْجَبَّارَ وَ يَكُونُوا خَيْرَ أَنْصَارٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَعَ اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَ النَّهَارِ...» مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۸۲۶؛ بلد الامین، کفعمی، ص۱۸۵؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۳۵.

و همچنین: «رُوي أنّ الصّادق علیه السلام أصابه مرض، فأمر مولی أن یستأجر له أجیراً، یدعو له بالعافیة عند قبر الحسین علیه السلام. فخرج المولی، فوجد رجلًا مؤمناً علی الباب، فحکی له ما أمر به الصّادق علیه السلام، فقال الرّجل: أنا أمضي، لکن الحسین علیه السلام إمام مفترض الطّاعة و الصّادق علیه السلام إمام مفترض الطّاعة، فکیف ذلك؟ فرجع مولاه و عرّفه بمقالة الرّجل، فقال الصّادق علیه السلام: صدق الرّجل في مقالته، لکن للّه بقاعاً یستجاب فیه الدّعاء، فتلك البقعة من تلك البقاع و إنّ اللّه عزّ وجلّ عوّض الحسین علیه السلام من قتله بثلاثة أشیاء: إجابة الدّعاء تحت قبّته، و الشّفاء في تربته، و الأئمّة من ذرّیّته. روایت شده که مریضی امام صادق علیه السلام را درگیر کرد، پس حضرت به غلام خود دستور فرمود تا اجیری اجاره نماید تا برایش به سلامتی کنار قبر امام حسین علیه السلام دعا نماید، پس غلام بیرون شد پس مرد مؤمنی را کنار در یافت و جریان را برایش بازگو نمود، آن مرد گفت: من می‌روم ولی امام حسین علیه السلام امام مفترض الطاعه است و امام صادق علیه السلام هم امام مفترض الطاعه، چگونه است این؟ غلام حضرت برگشت و کلام آن مرد را به گوش حضرت رسانید، امام صادق علیه السلام فرمود: گفتهٔ این مرد درست است اما برای خدا بقعه‌هایی است که دعا در آن مستجاب است پس حرم امام حسین علیه السلام جزء این بقعه‌هاست و همانا خدای عزوجل عوض شهادت امام حسین علیه السلام سه چیز به او عنایت نموده است: اجابت دعا زیر گنبد آن حضرت، و شفا در تربتش، و ائمه علیهم السلام از نسل او. المنتخب، طریحی، ص۷۲-۷۳ (و ط دیگر ج۱، بخش۱، ص۷۱).

و همچنین: «وَ رُوِيَ عَنْ عَالِمِ أَهْلِ الْبَيْتِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّ جَبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَبَطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَخْبَرَهُ أَنَّ فَاطِمَةَ عليها السلام ابْنَتَهُ تَلِدُ إِبْناً وَ أَمَرَهُ أَنْ يُسَمِّيَهُ الْحُسَيْنَ علیه السلام وَ عَرَّفَهُ أَنَّ أَكْثَرَ أُمَّتِهِ يَجْتَمِعُ عَلَى قَتْلِهِ، فَعَرَّفَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ذَلِكَ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عليها السلام: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ، وَ سَأَلَتِ اللَّهَ أَنْ يُعفِيَهَا مِنْ ذَلِكَ. فَأَوْحَى اللَّهُ جَلَّ وَ عَلَا إِلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَنْ يُعَرِّفَهُمَا أَنَّهُ يُعَوَّضُ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام عَنِ الْقَتْلِ أَنْ يَجْعَلَ الْإِمَامَةَ وَ مِيرَاثَ النُّبُوَّةِ وَ الْوَصِيَّةِ وَ الْعِلْمِ وَ الْحِكْمَةِ فِي وُلْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. فَعَرَّفَهُمَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ذَلِكَ، فَقَالَا: قَدْ رَضِينَا بِمَا يَحْكُمُ اللَّهُ لَنَا.» و از عالم اهل بیت علیهم السلام روایت شده که فرمود: جبرئیل بر رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شد و به حضرت خبر داد که دخترش حضرت زهرا علیها السلام پسری به دنیا می‌آورد و حضرت را فرمان داد تا نامش را حسین علیه السلام بگذارد و او را باخبر ساخت که بیشترِ امّتش بر قتل او (امام حسین علیه السلام) اجتماع می‌کنند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را به امیرالمؤمنین و فاطمهٔ زهرا علیهما السلام اطلاع داد، پس حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: حاجتی برای من در این نیست، و از خداوند خواست تا او را از [قبول] این جریان معاف بدارد. پس خدای عزوجل به سوی پیغمبرش وحی نمود که به امیرالمؤمنین علیه السلام و

فاطمه﵄ بگو که خدا عوض کشته شدن حسین﵇، امامت و میراث نبوت و وصایت و علـم و حکمـت را در فرزندان و نسل او تا قیامت قرار می‌دهد. پیامبر ﷺ مطلب را به عرض حضرت امیـرالمـؤمنین﵇ و فاطمهٔ زهرا﵄ رسانید، هر دو گفتند: ما به آنچه خدا برای ما حکم می‌کند راضی هستیم. اثبات الوصـیّة، مسعودی، ص۱۶۳.

و همچنین: «رُوِيَ عَنْ أَمِيرِالْمُؤْمِنِينَ﵇ أَنَّ جَبْرَئِيلَ﵇ هَبَطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ أَخْبَرَهُ عَنِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَـلَّ أَنَّ فَاطِمَةَ﵄ تَلِدُ اِبْناً وَ أَمَرَ اللَّهُ أَن يُسَمِّيَهُ الْحُسَيْنَ﵇ وَ يُعَرِّفَهُ أَنَّ الأُمَّةَ الطَّاغِيَةَ تَجْتَمِعُ عَلَى قَتْلِهِ فَيُقَاتِلُونَـهُ، فَعَرَّفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمِيرَالْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ﵄، فَقَالَتْ: لَا حَاجَةَ لِي فِيهِ، فَاْسْأَلُ اللَّهَ أَن يُعفِيَنِي مِنْ ذَلِـكَ، فَأَوحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ أن يُعَرِّفَهَا أن يُعَوِّضَ الْحُسَيْنُ﵇ مِنَ الْقَتْـلِ، أَن يَجْعَـلَ لَـهُ الإِمَامَـةَ وَ مَوَارِيـثَ النُّبُوَّةِ لِوُلْدِهِ وَ عَقِبِهِ مِنْ بَعْدِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ، فَقَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ﵄: رَضِينَا بِحُكْمِ اللَّهِ تَعَالَى وَ مَـا اخْتَارَهُ لَنَا.» از امیر مؤمنان﵇ روایت شده که جبرئیل امین بر حضرت پیغمبـر ﷺ نـازل شـد و از طـرف خدا برایشان خبر آورد که حضرت فاطمه﵄ پسری مـی‌زایـد و خـدا فرمـان داده تـا او را حـسین﵇ نـام بگذارد و حضرتش را آگاه نمود که امّت ستمکار و سرکش بر کـشتن آن فرزنـد جمـع مـی‌شـوند و بـا او جنگ می‌کنند [و او را به شهادت می‌رسـانند]، رسـول خـدا ﷺ، حـضرت علـی و فاطمـه﵄ را از ایـن مطلب باخبر ساخت، پس حضرت زهرا﵄ عرض کرد: من نیازی به آن [فرزند که کـشته شـود] نـدارم و از خدا می‌خواهم تا مرا از آن معاف بدارد، پس خدای عزوجل به حـضرت پیغمبـر ﷺ وحـی نمـود کـه حضرت زهرا﵄ را آگاه نما که خداوند عوض کشته شدن امام حسین﵇، امامت و میراث‌هـای پیـامبری را در فرزندان و نسل او تا روز قیامت قرار می‌دهد، در این هنگام حضرت علی و فاطمه﵄ گفتند: مـا بـه حکم خدای متعال و آنچه برایمان اختیار نماید راضی شدیم. عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهـاب، ص۶۸؛ و به همین مضمون و با اختلاف در عبارت: اثبات الهداة، حر عاملی، ج۲، ص۲۳۳.

مجلس ششم:

زینب کبری علیها السلام مکمّل قیام امام حسین علیه السلام

زینب کبری علیها السلام مکمّل قیام امام حسین علیه السلام

مبدأ و منتهای قیام حسینی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ﴾[1]

امروز، روز بزرگی است. از اهمّ مطالب این مجالس و محافل، تأمّل و مطالعه در دو نکتهٔ بزرگ است: یکی مبدأ قیام مقدّس حسینی، یکی هم منتهای این قیام. گرچه تشریح این دو کلمه، بحثی دامنه‌دار لازم دارد ولی «مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّه».[2]

اوّلاً باید بدانیم که ارزش و عظمت قیام حسینی علیه السلام چقدر است؟

خلقت جهان بر اساس نظام دقیق عِلّی و معلولی

هر موضوعی که در این عالم به وجود می‌آید از علّتی ناشی شده است. چون دنیا،

---

۱. «تمام آنچه که روی (زمین) هستند فانی می‌شوند و تنها وجه پروردگارت که صاحب جلال و اکرام است، باقی می‌ماند». الرّحمن(۵۵): ۲۶-۲۷.

امام صادق علیه السلام ذیل این آیه فرمودند: «نَحْنُ وَجْهُ اللَّهِ». مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۶۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۹، ص۸۸.

۲. امیرمؤمنان علیه السلام فرمودند: کاری را که نمی‌توان به شکل کامل انجام داد، نباید از اساس ترک کرد. [بلکه باید به اندازه‌ای که مقدور است انجام داد.] عوالی اللئالی، احسائی، ج۴، ص۵۸.

دار اسباب است[۱]• و تأثیر علّت در معلول و تأثّر معلول از علّت، مسلّم است؛ در عین حال که ﴿وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ﴾.(۱)

اراده و مشیّت پروردگار، نظام این جهان و حوادث آن را بر اساس نظام دقیق علّی و معلولی تنظیم کرده است.

علّت محدثه و مبقیه

آنچه پیدا می‌شود یک پدید آورنده، و یک نگهدارنده دارد. به زبان علمی از این دو به علّت مُحدثه و علّت مُبقیّه تعبیر می‌کنند. به زبان ساده هرچه پیدا می‌شود، هم یک مایه و منشأ لازم دارد که او را پدید آورد و هم یک قدرت لازم است که آن پدید آمده را نگه دارد.

«دین»، محور شرافت آدمیت

این دو مطلب که مسلّم شد، باید دانست که در نظام عالم، موجود و مخلوقی اشرف از آدم نیست و محور شَرَف آدم عبارت از «دین» است؛ اگر دین بود آدمیّت هست، اگر دین نبود آدمیّت نیست.

حیات انسانی با دین و مقرّرات الهی

دین یعنی برنامهٔ حیات انسانی: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾(۲)[۲]• پس تمام این عالَم، طفیل وجود انسان و آدم است، و حیات انسانیِ این آدمی به ناموس دین و مقرّرات الهی بستگی دارد.

---

۱. «و خداوند از همه سوی بر آنان محیط است». البروج(۸۵):۲۰.

۲. «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون خدا و پیامبرﷺ، شما را به چیزی فرا خواندند که به شما حیات می‌بخشد، آنان را اجابت کنید». الانفال(۸):۲٤.

هر کارخانه‌ای که ساخته شد، پیچ و مهره‌اش باید روی یک مقرّرات قرار بگیرد و بچرخد تا نتیجهٔ مطلوب را بدهد، همچنین تمام کارخانهٔ آدمیّت و پیچ و مهره‌های مرموز بشریّت که به حکم ﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾[1] ساختهٔ ذات مقدّس پروردگار جهان است باید تحت یک برنامهٔ منظّم از طرف مهندس این کارخانه و بانیِ این ساختمان اداره شود و معنای دین همین است.

«دین»، نردبان تکامل عقلی و ارادی و عملی، و بارورَ کنندهٔ درخت انسانیّت

پس دین یعنی هندسهٔ کارخانهٔ بشریّت. دین یعنی برنامهٔ ادارهٔ آدمیّت. دین یعنی نردبان تکامل عقلی و ارادی و عملیِ انسان. به این منطق و حساب، مهم‌ترین پدیدهٔ این عالَم، دین است؛ چرا؟ چون دین، درخت انسانیّت را بارور می‌کند. اگر برنامهٔ دین باشد از سنگلاخ جزیرة العرب و از آن بیابانی که هم دیروزش معلوم است و هم امروزش، از چنین دستگاه و ساختمانی گوهرهایی به وجود می‌آید که تمام دنیا و آنچه در دنیاست را زیر پای چپ می‌گذارند و عقبا و آنچه در عقباست را زیر پای راست گذاشته؛ یک قدم بر سر دنیا و یک قدم بر سر هشت طبقهٔ بهشت می‌گذارند و تمام هستی و زندگی خویش را فقط با پروردگار سودا و معامله می‌کنند.

امیرمؤمنان علیه‌السلام عالی‌ترین ثمرهٔ دین

این نتیجهٔ نهایی دین است: بشری که روز اوّل به سینهٔ مادر می‌خندد و می‌گرید؛ اگر سینهٔ مادر را به دهان بگیرد می‌خندد، و اگر از دهانش در آورند می‌گرید، دین همین بشر را به جایی رساند که حکومت ایران و حکومت روم را به او دادند و او با

---

۱. ﴿قَالَ رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛ گفت: پروردگار ما کسی است که هر چیزی را خلقتی که درخور اوست داده، سپس آن را هدایت فرموده است. طه(۲۰): ۵۰.

یک «الله اکبر» آنچه غیر خدا بود، پشت سر انداخت. «عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ [وَ] فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ».[1] این محصولِ تربیتِ دین است.

بنابراین روی این منطق، مهم‌ترین پدیدهٔ عالم، دین است. دین یعنی سازمانی که عقل بشر را به معرفت و علم زینت کند و روح بشر را به عصمت و شجاعت و حلم و حیا زیور بدهد و عمل انسان را به خیرات و مبرّات مزیّن کند.

اسلام، اکمل تمام ادیان است چون میوه‌اش عالی‌ترین میوه‌هاست. محصول این دین و آیین در مرتبهٔ اوّل ابوالحسن علیّ بن ابی‌طالب علیه‌السلام است.

آورندهٔ دین و نگه‌دارندهٔ آن، دو شخصیّت مهم عالَم وجود

مهم‌ترین شخصیّت‌های عالم، دو شخصیّت هستند: یکی آورندهٔ دین، دیگری نگه‌دارندهٔ دین.

آورندهٔ این دین که بزرگترین و بالاترین آیین است خاتم پیغمبران صلی‌الله‌علیه‌وآله، و نگه‌دارندهٔ این دین، صاحب امروز، حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است [3]

روز عاشورا روز نگهداری و نگه‌دارندهٔ دین

روز عاشورا از نظر «عمل» یعنی روز «نگهداریِ دین» و از نظر «عامل» یعنی روز «نگه‌دارندهٔ دین».

من تنها به منطق یک نفر شیعی مذهب، سخن نمی‌گویم. این منطق، منطق

---

۱. خالق در باطنشان بزرگ است لذا غیر او در دیدگانشان کوچک است. نهج البلاغه، خطبه (همام)۱۹۳. همچنین با اختلاف در عبارت در این منابع: کتاب سلیم، سلیم بن قیس هلالی کوفی، ص۳۷۱ - ۳۷۲؛ تمحیص، محمد بن همام اسکافی، ص۷۰ -۷۱؛ امالی، شیخ صدوق، ص٦٦٥ -٦٦٧؛ صفات الشیعة، شیخ صدوق، ص۱۸ و ص۲؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۱۵۹؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص٤٣٨؛ مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص٤٧٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦٤، ص۳۱۵.

روشنی است که بزرگترین شخصیّت‌های جهانی از مسلمان و نامسلمان آن را امضاء کرده‌اند. اگر در مجلس ما سنّی است و دل به مذهب شیعه نبسته، ممکن است به سخن من به نظر اعتراض نگاه کند که تو در این مطلب مبالغه کردی و راه اغراق پیمودی، اما من اینان را به گفتار بزرگترین دانشمند سنّی عصر، شیخ محمّد عبده،[۱] عَلَمِ أعلامِ الأزهر مصر حواله می‌دهم. آنچنان شواهد قطعی تاریخی، گفتار علمی امروز مرا مجسّم کرد که این شخصیت مهمّ - از نظر سنّیان جهان- می‌گوید: اگر حسین بن علی علیه‌السلام نبود، حکومتِ بنی امیّه، قرآن را نسخ و نابود کرده بود![۲]

---

۱. «محمد عبده بن حسن خير الله، من آل التركماني، فقيه، مفسر، متكلم، حكيم، أديب، لغوي، كاتب، صحافي سياسي. ولد في شنيرا من قرى الغربية بمصر في أواخر ١٢٦٦ هـ، و نشأ في محلة نصر بالبحيرة، و تعلم بالجامع الأحمدي بطنطا، ثم بالأزهر، و عمل في التعليم، و تولى تحرير الوقائع المصرية، و شارك في مناصرة الثورة العرابية، فسجن ثلاثة أشهر للتحقيق، و نفي إلى بلاد الشام، و سافر إلى باريس، و أصدر مع جمال الدين الأفغاني جريدة العروة الوثقى، و عاد إلى بيروت فاشتغل بالتدريس و التأليف، و سمح له بدخول مصر، فعاد و تولى منصب القضاء، ثم جُعل مستشارا في محكمة الاستئناف، فمفتياً للديار المصرية، و استمرّ إلى أن توفّي بالإسكندرية، و دفن بالقاهرة.»
منبع اهل تسنن: معجم المؤلفين، عمر كحالة، ج ۱۰، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

۲. وَ مِنَ الْمَسَائِلِ الْمُجْمَعِ عَلَيْهَا قَوْلًا وَ اعْتِقَادًا أَنَّهُ لَا طَاعَةَ لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ، " وَ إِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ "، وَ أَنَّ الْخُرُوجَ عَلَى الْحَاكِمِ الْمُسْلِمِ إِذَا ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَاجِبٌ، وَ أَنَّ إِبَاحَةَ الْمُجْمَعِ عَلَى تَحْرِيمِهِ؛ كَالزِّنَا وَ السُّكْرِ وَ اسْتِبَاحَةِ إِبْطَالِ الْحُدُودِ، وَ شَرْعِ مَا لَمْ يَأْذَنْ بِهِ اللهُ، كُفْرٌ وَ رِدَّةٌ، وَ أَنَّهُ إِذَا وُجِدَ فِي الدُّنْيَا حُكُومَةٌ عَادِلَةٌ تُقِيمُ الشَّرْعَ وَ حُكُومَةٌ جَائِرَةٌ تُعَطِّلُهُ، وَجَبَ عَلَى كُلِّ مُسْلِمٍ نَصْرُ الْأُولَى مَا اسْتَطَاعَ، وَ أَنَّهُ إِذَا بَغَتْ طَائِفَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ عَلَى أُخْرَى، وَ جَرَّدَتْ عَلَيْهَا السَّيْفَ، وَ تَعَذَّرَ الصُّلْحُ بَيْنَهُمَا، فَالْوَاجِبُ عَلَى الْمُسْلِمِينَ قِتَالُ الْبَاغِيَةِ الْمُعْتَدِيَةِ حَتَّى تَفِيءَ إِلَى أَمْرِ اللهِ، وَ مَا وَرَدَ فِي الصَّبْرِ عَلَى أَئِمَّةِ الْجَوْرِ - إِلَّا إِذَا كَفَرُوا - مَعَارَضٌ بِنُصُوصٍ أُخْرَى، وَ الْمُرَادُ بِهِ اتِّقَاءُ الْفِتْنَةِ وَ تَفْرِيقُ الْكَلِمَةِ الْمُجْتَمِعَةِ، وَ أَقْوَاهَا حَدِيثُ: " وَ أَلَّا تُنَازِعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا ". قَالَ النَّوَوِيُّ: الْمُرَادُ بِالْكُفْرِ هُنَا الْمَعْصِيَةُ، وَ مِثْلُهُ كَثِيرٌ، وَ ظَاهِرُ الْحَدِيثِ أَنَّ مُنَازَعَةَ الْإِمَامِ الْحَقِّ فِي إِمَامَتِهِ لِنَزْعِهَا مِنْهُ لَايَجِبُ إِلَّا إِذَا كَفَرَ كُفْرًا ظَاهِرًا، وَ كَذَا عُمَّالُهُ وَ وُلَاتُهُ، وَ أَمَّا الظُّلْمُ وَ الْمَعَاصِي فَيَجِبُ إِرْجَاعُهُ عَنْهَا مَعَ بَقَاءِ إِمَامَتِهِ وَ طَاعَتِهِ فِي الْمَعْرُوفِ دُونَ الْمُنْكَرِ، وَ إِلَّا خُلِعَ وَ نُصِّبَ غَيْرُهُ. وَ مِنْ هَذَا الْبَابِ خُرُوجُ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ سِبْطِ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى إِمَامِ الْجَوْرِ وَ الْبَغْيِ الَّذِي وَلِيَ أَمْرَ الْمُسْلِمِينَ بِالْقُوَّةِ وَ الْمَكْرِ، يَزِيدَ بْنِ ←

عاشورا روز عزای عالم اسلام و عالم انسانیّت

پس بی‌منطق نگفتم که امروز، روز نگهداری دین و روز نگه‌دارندهٔ دین است و دین، نگه‌دارندهٔ انسانیّت است. از این جهت روز عزای حسین علیه‌السلام در نظر بدوی و ابتدایی روز عزای عالَم اسلام و در نظر ثانوی و دِقّی، روز عزای عالم انسانیّت است.

دلیل عزاداری مسلمان و غیر مسلمان در روز عاشورا

از نظر اسلام هرجا در کرهٔ زمین مسلمان است، و از نظر انسانی هرجا انسان است، باید امروز به پاس شهادت امام حسین علیه‌السلام عزاداری کند؛ چرا؟

از نظر اسلام، چون امام حسین علیه‌السلام قرآن را زنده کرد و با زنده کردن قرآن، کلمهٔ تسبیح و تهلیل و تحمید و تکبیر خدا را نگه داشت؛ نماز و زکات را نگه داشت: «وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ»[1] و اسلام را از خطر حکومت بنی‌امیّه و آل مروان محافظت کرد.[4•] این حساب اوست از دیدهٔ اسلام.

اعتراف فیلسوفان نامسلمان در مورد برنامه‌های تربیتی قرآن

از نظر انسانی هم، به شهادت هفتصد نفر فیلسوفِ غیرمسلمان جهانی،

مُعَاوِيَةَ خَذَلَهُ اللهُ وَ خَذَلَ مَنِ انْتَصَرَ لَهُ مِنَ الْكَرَّامِيَّةِ وَ النَّوَاصِبِ الَّذِينَ لَايَزَالُونَ يَسْتَحِبُّونَ عِبَادَةَ الْمُلُوكِ الظَّالِمِينَ عَلَى مُجَاهَدَتِهِمْ لِإِقَامَةِ الْعَدْلِ وَ الدِّينِ. وَ قَدْ صَارَ رَأْيُ الْأُمَمِ الْغَالِبُ فِي هَذَا الْعَصْرِ وُجُوبَ الْخُرُوجِ عَلَى الْمُلُوكِ الْمُسْتَبِدِّينَ الْمُفْسِدِينَ.

منبع اهل تسنن: تفسیر المنار، محمد رضا رشید (از شاگردان محمد عبده که این تفسیر را از درس شیخ محمد عبده تقریر کرده است)، ج٦، ص٣٠٤.

۱. این فراز در زیارت ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام و زیارت جامعه آمده است رجوع شود به: کافی، شیخ کلینی، ج٤، ص٥٧٤ و ج٤، ص٥٧٨؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٣٧٦؛ مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص٧٢٠؛ تهذیب الأحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص١١٤؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص٣٧٥؛ إقبال الأعمال، سید بن طاووس، ج٢، ص٦٣؛ مزار، شهید اول، ص١٢٤ و...

عالی‌ترین برنامه برای تربیت انسانی، قرآن است و در جهان، کارخانهٔ آدمیّتی مثل قرآن نیست. در قرآن مترجَم به زبان فرانسوی - به حکم وزارت خارجه و فرهنگ فرانسه- نوشتند و به دنیا اعلام کردند و دانایان مغرب که بیگانه از اسلامند گفتند: آن کارخانهٔ آدم سازی که عالی‌ترین نسخهٔ بشریّت را تحویل مجتمع بدهد، قرآن و اسلام است. فقط اسلام است که شخصیتی همانند امیرمؤمنان علی علیه‌السلام به دنیا تحویل داده است.

پس از آنجا که ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام قرآن را نگه داشته، انسانیّت را نگه داشته و چون انسانیّت را نگه داشته، غیر مسلمانان هم از نظر انسانی باید برای امام حسین علیه‌السلام عزا بگیرند.

خواه ناخواه، آنچه من امروز در این چند جملهٔ کوتاه گفتم، دیر یا زود روشن خواهد شد.

طهارت پیکر نظام عالَم بر اساس مغز علیّ بن ابی طالب علیه‌السلام

از نظر علمی تمام دستگاهِ بدن،محکوم به حکم مغز است، و ارتعاشات مغز است که بر تمام بدن تأثیر می‌کند. در این جهان ارتعاشات عصبی، بدن را اداره می‌کند و مبدأ این ارتعاشات، مغز است. اگر مغز خلل پیدا کرد اعصاب مختلّ می‌شود، و اگر اعصاب مختلّ شد عضلات کارش را انجام نمی‌دهد.

بنابراین اگر مغز در یک پیکری علیّ بن ابیطالب علیه‌السلام شد عصب در آن پیکر مالک اشتر می‌شود، عضله در آن پیکر کمیل بن زیاد نخعی می‌شود.

ناپاکی پیکر نظام عالَم بر اساس مغز یزید بن معاویه

اگر مغز در یک پیکری یزید بن معاویه[۵] شد، عصب در آن پیکر عبید الله بن مرجانه می‌شود، عضله در آن پیکر شمر بن ذی الجوشن می‌شود و این حساب، حساب نظم عالم است و بر این روال، نظام مجتمع تشکیل می‌گردد.

سیّد الشّهداء علیه السلام که به چشم علم الهی می‌دید، عاقبت مجتمع اسلامی را مشاهده نمود. حسین بن علی علیهما السلام آنچه را که در ذهن یزید بود خواند، ولی دیگران بعد از گذشت قرون دیدند. گرفتار شخصیّتی همچون امام حسین علیه السلام باید بود، تا آنچه را هنوز ظاهر نشده است بتوان خواند.

یزید که بر مسلمین حاکم شد، لبش آلوده به شراب بود.[۱] امام حسین علیه السلام خواست به دنیا بگوید: اگر روزی، یک زمامداری لبش به ناپاکی آلوده شد، دیگر در مملکتش لب پاک، قحط خواهد بود. خواست این نکته را به دنیا بفهماند.

سیّد الشّهداء علیه السلام تنها با یزید و یزیدیان مبارزه نکرد، او با تمام سپاه کفر در هر لباسی و در هر عصری و در هر زمانی و در هر مکانی مبارزه کرد و به دنیا فهماند وقتی زمامدار امّت اسلام و مغز پیکر مجتمع اسلامی به جای اینکه دست به ورق قرآن بزند با ورق قمار بازی کند[۲]، دیگر در آن مملکت اقتصاد باقی نخواهد ماند. این از نظر مادّی.

---

۱. «حَدَّثَنِي الْعَمْرِيّ عَن الْهَيْثَم بْن عدي عَنِ ابن عياش و عوانة و عن هشام ابن الكلبي عَنْ أبيه و أبي‌مخنف و غيرهما قالوا: «كان يزيد بْن مُعَاوِيَة أول من أظهر شرب الشراب و الاستهتار بالغناء و الصيد و اتّخاذ القيان و الغلمان و التفكّه بما يضحك منه المترفون من القرود و المعاقرة بالكلاب و الديكة ثمّ جرى على يده قتل الحسين علیه السلام و قتل أهل الحرّة و رمي البيت و إحراقه»؛ عَمری از هیثم بن عدی از ابن عیاش و عوانه و از هشام بن کلبی از پدرش و ابو مخنف و غیر این دو، می‌گویند: یزید بن معاویه نخستین کسی بود که شرب خمر را علنی کرد. او دلباختهٔ غنا و طرب و شکار و همدمی با دختران و پسران جوان بود. عیاشی و سرگرمیِ دیگرش، میمون بازی و جنگ اندازی سگ‌ها و خروس‌ها بود، همچنین او بعداً به قتل حسین بن علی علیهما السلام و قتل اهل حَرّه و سنگ باران کعبه و آتش زدن آن پرداخت.

منبع اهل تسنن: انساب الاشراف، بلاذری، ج۵، ص۲۸۶.

۲. «حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عُبْدُوسٍ النَّيْسَابُورِيُّ الْعَطَّارُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شَاذَانَ: قَالَ سَمِعْتُ الرِّضَا علیه السلام يَقُولُ: لَمَّا حُمِلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه السلام إِلَى الشَّامِ أَمَرَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ فَوُضِعَ وَ نُصِبَتْ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ فَأَقْبَلَ هُوَ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ أَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ الْفُقَّاعَ فَلَمَّا فَرَغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ فَوُضِعَ فِي طَسْتٍ تَحْتَ سَرِيرِهِ وَ بُسِطَ عَلَيْهِ رُقْعَةُ الشِّطْرَنْجِ وَ ←

سیّد الشّهداء﵇ خواست بفهماند وقتی عفّت و پاکدامنی از کسی که در رأس امّت اسلامی است رخت بربست، دیگر در آن مملکت دامن پاک در نوامیس مردمان کمتر دیده خواهد شد.

این نظرهای دوراندیش و باطن بین، برخاسته از آن دیدهٔ ملکوتی و چشمی بود که با عینک علم ربوبی، جریان جهان عالم مُلک را می‌دید.

دو نمونه از سیاست منزل و سیاست مدنی یزید

مردم چه خبر داشتند که از دامن معاویة بن ابی‌سفیان یک چنین پسری به ثمر رسیده است. من دو نمونه از عملش را می‌گویم و شما قضاوت کنید، و آن وقت

جَلَسَ يَزِيدُ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ يَلْعَبُ بِالشِّطْرَنْجِ وَ يَذْكُرُ الْحُسَيْنَ وَ أَبَاهُ﵇ وَ جَدَّهُ ﷺ وَ يَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِمْ فَمَتَى قَمَرَ صَاحِبَهُ تَنَاوَلَ الْفُقَّاعَ فَشَرِبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ صَبَّ فَضْلَتَهُ عَلَى مَا يَلِي الطَّسْتَ مِنَ الْأَرْضِ. فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنْ شُرْبِ الْفُقَّاعِ وَ اللَّعْبِ بِالشِّطْرَنْجِ وَ مَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَّاعِ أَوْ إِلَى الشِّطْرَنْجِ فَلْيَذْكُرِ الْحُسَيْنَ﵇ وَ لْيَلْعَنْ يَزِيدَ وَ آلَ زِيَادٍ يَمْحُو اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَ لَوْ كَانَتْ بِعَدَدِ النُّجُومِ». فضل بن شاذان گفت: از امام رضا﵇ شنیدم که فرمود: چون سر مبارک حسین بن علی﵇ را به شام بردند، یزید ملعون امر کرد تا سر امام حسین﵇ را پایین گذاشتند و روی آن سفره‌ای انداختند. آن ملعون با اصحاب خود به خوردن و نوشیدن فقاع روی آوردند. پس از فراغت امر کرد آن سر مبارک را در میان طشتی زیر تخت او گذاشتند و بر روی تخت، صفحهٔ شطرنج پهن کردند. آن ملعون نشست به شطرنج بازی کردن و نام امام حسین﵇ و پدر بزرگوارش و جدّ امجدش﵇ را می‌برد و به یاد و نامشان تمسخر می‌کرد، و چون بر حریف خود در قمار غالب آمد فقّاع را گرفت و سه مرتبه آن را نوشید، سپس باقیماندهٔ آن را پهلوی طشت روی زمین ریخت. بنابراین هرکس از شیعیان ما باشد باید از نوشیدن فقاع و شطرنج بازی کردن اجتناب کند و هرکس فقّاع یا شطرنج ببیند باید امام حسین﵇ را یاد کند و یزید و آل زیاد را لعنت کند، و حق تعالی به سبب آن گناهان او را محو کند اگرچه به عدد ستاره‌ها باشد. عیون اخبار الرضا﵇، شیخ صدوق، ج۲، ص۲۵؛ من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج٤، ص٤١٩؛ وافی، فیض کاشانی، ج۲۰، ص٦٦٥؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص١٧٦.

ببینید آیا امام حسین علیه‌السلام نگه دارندهٔ دین هست یا نه؟ آیا امام حسین علیه‌السلام نگه دارندهٔ قرآن هست یا نه؟

یک عمل خانوادگی از یزید می‌گویم، یک عمل اجتماعی، یک سیاست منزلی از یزید می‌گویم، یک سیاست مُدُنی. در حکمت عملی باید به سه جهت نظر کرد: نخست به سیاست نفس، و سپس به سیاست منزل، و سوم به سیاست مُدُن و من امروز از سیاست نفسی یزید سخن نمی‌گویم، بلکه فقط از سیاست منزلی و سیاست مدنی او سخن می‌گویم.

سیاست منزل یزید: عمل نامشروع با دختر و خواهر و مادر خود

اما سیاست منزلیِ یزید کارش به اینجا رسید که در خانهٔ یزید، به دست جنایت خود یزید، بکارت دختر یزید برداشته شد و یزید با دختر خود چنین معامله کرد! مگر به همین جا ختم شد؟ ابدا. این جنایتکار در همان خانه با خواهر خود زنا کرد! مگر گذشت این داستان؟ هرگز. این جنایتکار با مادر خود زنا کرد، زنا کردن با مادر و خواهر و دختر،[۱] ۷۰ این کلمه‌ایست که از یک نفس مادّی، قابل هضم نیست تا برسد به آن نفسی که روح روحانیّت و آدمیّت به آن خورده باشد!

---

۱. «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ الْمَخْزُومِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: وَ أَخْبَرَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَسَّانَ قَالَ: وَ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبَّادِ بْنِ تَمِيمٍ عَنْ عَمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ وَ عَنْ غَيْرِهِمْ أَيْضًا كُلٌّ قَدْ حَدَّثَنِي قَالُوا: لَمَّا وَثَبَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ لَيَالِيَ الْحَرَّةِ فَأَخْرَجُوا بَنِي أُمَيَّةَ عَنِ الْمَدِينَةِ وَ أَظْهَرُوا عَيْبَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ خِلَافَهُ أَجْمَعُوا عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حَنْظَلَةَ، فَأَسْنَدُوا أَمْرَهُمْ إِلَيْهِ فَبَايَعَهُمْ عَلَى الْمَوْتِ وَ قَالَ: يَا قَوْمُ اتَّقُوا اللَّهَ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ فَوَاللَّهِ مَا خَرَجْنَا عَلَى يَزِيدَ حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُرْمَى بِالْحِجَارَةِ مِنَ السَّمَاءِ؛ إِنَّ رَجُلًا يَنْكِحُ الْأُمَّهَاتِ وَ الْبَنَاتَ وَ الْأَخَوَاتِ وَ يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَ يَدَعُ الصَّلَاةَ، وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِي أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَأَبْلَيْتُ لِلَّهِ فِيهِ بَلَاءً حَسَنًا ...» هنگامی که اهل مدینه در شب‌های حرّه قیام کرده بنی‌امیه را از مدینه بیرون راندند و عیوب یزید بن معاویه و خلاف‌هایش را علنی نمودند؛ بر عبدالله بن حنظله اجماع کردند و امرشان را به او سپردند، او هم آنان را بر مرگ بیعت ستاند و گفت: ای قوم! از خدای یگانه و ←

این وضع سیاست منزلی یزید است و البته باید این‌چنین باشد. کسی که می‌گوید:

لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ

«بنی هاشم با مُلک بازی نمودند، نه خبری آمد و نه وحیی نازل شد!»[1] خواه ناخواه از او غیر از این نباید انتظار داشت.

→

بی‌شریک بترسید، به خدا قسم بر علیه یزید خروج و قیام نکردیم تا ترسیدیم سنگ از آسمان بر سرمان فرو ریزد، او کسی است که مادر و دختر و خواهر خود را به ازدواج خود درمی‌آورد، شراب می‌خورد و نماز را ترک می‌کند، به خدا قسم اگر احدی از مردم با من نبود [باز] برای خدا در [جنگ با] او کوشش می‌کردم کوششی نیکو (مورد آزمایش قرار می‌گرفتم آزمایشی نیکو). طبقات الکبری، ابن سعد، ج۵، ص٦٦؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج۲۷، ص٤٢٨ – ٤٢٩؛ المنتظم، ابن جوزی، ج٦، ص۱۹؛ تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲۵۹ (و کان حنظلة یقول: یا قوم واللّه ما خرجنا علی یزید حتی خفنا ان نرمی بالحجارة من السماء رجل ینکح الامهات و البنات و الأخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة و یقتل أولاد النبیین و اللّه لو یکون عندي احد من الناس لا بلی اللّه فیه بلاءً حسناً.)؛ مرآة الزمان، سبط ابن جوزی، ج۸، ص۱۹۸ (قال إبراهیم بن عبد الرحمن بن ربیعة المخزومي: ...)؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج٤، ص۳۷۵ (وَ رَوَى الوَاقِدِيُّ بِإِسْنَادٍ قَالَ: لَمَّا وَثَبَ أَهْلُ الحَرَّةَ وَ أَخْرَجُوا بَنِي‌أُمَيَّةَ مِنَ المَدِيْنَةِ بَايَعُوا ابْنَ الغَسِيْلِ عَلَى المَوْتِ فَقَالَ: يَا قَوْمُ وَاللهِ مَا خَرَجْنَا حَتَّى خِفْنَا أَنْ نُرجَمَ مِنَ السَّمَاءِ، رَجُلٌ يَنْكِحُ أُمَّهَاتِ الأَوْلاَدِ وَ البَنَاتِ وَ الأَخَوَاتِ وَ يَشرَبُ الخَمْرَ وَ يَدَعُ الصَّلاَةَ.)؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۲۷ (وَ قَالَ الْوَاقِدِيُّ: أَنَا ابْنُ أَبِي ذِئْبٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَبِي حَسَّانٍ أنا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ الْمَخْزُومِيُّ عَنْ أَبِيهِ وَ ثنا سَعِيدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمْرِو بْنِ يَحْيَى عَنْ عُبَادَةَ بْنِ تَمِيمٍ، كُلُّ قَدْ حَدَّثَنِي، قَالُوا: لَمَّا وَثَبَ أَهْلُ الْحَرَّةِ ...)؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲۸ (و أخرج الواقدي من طرق: أن عبد اللّه بن حنظلة الغسیل قال: واللّه ما خرجنا علی یزید حتی خفنا أن نرمی بالحجارة من السماء إنه رجل ینکح أمهات الأولاد و البنات و الأخوات و یشرب الخمر و یدع الصلاة.)؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ج۲، ص٦۳٤ و طبع دیگر ص۲۲۱: (فقد أخرج الْوَاقِدِيّ...).

۱. «رَوَى شَيْخٌ صَدُوقٌ مِنْ مَشَايِخِ بَنِي هَاشِمٍ وَ غَيْرُهُ مِنَ النَّاسِ: «أَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ حَرَمُهُ عَلَى يَزِيدَ جِيءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنَايَاهُ بِمِخْصَرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ وَ هُوَ يَقُولُ:

←

نمونهٔ اول از سیاست مدنی یزید: سنگباران کعبه

امّا سیاست مدنی یزید: - درست توجّه کنید- مقدّس‌ترین مکان در روی زمین کجاست؟ یکی مکّه، دوم مدینه. این دو مکان از تمام امکنه اقدس است. امّا مکّه برای این که قبلهٔ اسلام و مسلمین است: «جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ لِلْإِسْلَامِ عَلَماً وَ لِلْعَائِذِينَ حَرَماً فَرَضَ حَجَّهُ وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ»[1]؛ یک چنین جایی که قبلهٔ عالم اسلام و مسلمین

→

لَعِبَتْ هَاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلَا ... خَبَرٌ جَاءَ وَ لَا وَحْيٌ نَزَلَ

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا ... جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ

فَأَهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحاً ... ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلّ

قَدْ قَتَلْنَا الْقَرْمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ ... وَ عَدَلْنَاهُ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلَ

لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ ... مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَل

وقتی امام سجاد﵇ و اهل بیت آن حضرت بر یزید ملعون وارد شدند سر مبارک امام حسین﵇ را آوردند و درون طشتی مقابل یزید نهادند. آن ملعون با چوبی که در دست داشت به دندانهای ثنایای آن حضرت زده و این اشعار را می‌خواند:

بنی‌هاشم با سلطنت بازی کردند، نه خبری از آسمان آمده و نه وحیی نازل شده است، ای کاش بزرگان طائفهٔ من که در بدر کشته شدند زاری کردن قبیلهٔ خزرج را از زدن نیزه [در جنگ احد] می‌دیدند. پس، از شادی صدایشان را به هلهله بلند می‌کردند و می‌گفتند: ای یزید دستت شل مباد. ما سید معظّم از سادات آنها را کشتیم و این کار را عِدل و همسنگ با [کشته شدگان خود به دست مسلمانان در جنگ] بدر قرار دادیم پس سر به سر گردید. من از دودمان خندف [لقب مادر قبیلهٔ قریش] نیستم اگر از فرزندان احمد [ﷺ] انتقام کارهایش را نگیرم. احتجاج، طبرسی، ج۲، ص۳٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۱۵۷: (علامه مجلسی از احتجاج نقل کرده است بدون بیت اول) عوالم، امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤۰۲ - ٤۰۳.

۱. قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ﵇ فِي خُطْبَةٍ لَهُ: «فَرَضَ عَلَيْكُمْ حَجَّ بَيْتِهِ الَّذِي جَعَلَهُ قِبْلَةً لِلْأَنَامِ يَرِدُونَهُ وُرُودَ الْأَنْعَامِ وَ يَأْلَهُونَ إِلَيْهِ وُلُوهَ الْحَمَامِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ عَلَامَةً لِتَوَاضُعِهِمْ لِعَظَمَتِهِ وَ إِذْعَانِهِمْ لِعِزَّتِهِ وَ اخْتَارَ مِنْ خَلْقِهِ سُمَّاعاً أَجَابُوا إِلَيْهِ دَعْوَتَهُ وَ صَدَّقُوا كَلِمَتَهُ وَ وَقَفُوا مَوَاقِفَ أَنْبِيَائِهِ وَ تَشَبَّهُوا بِمَلَائِكَتِهِ الْمُطِيفِينَ بِعَرْشِهِ يُحْرِزُونَ الْأَرْبَاحَ فِي مَتْجَرِ عِبَادَتِهِ وَ يَتَبَادَرُونَ عِنْدَهُ مَوْعِدَ مَغْفِرَتِهِ جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ لِلْإِسْلَامِ عَلَماً وَ لِلْعَائِذِينَ حَرَماً فَرَضَ حَجَّهُ وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ وَ كَتَبَ عَلَيْكُمْ وِفَادَتَهُ فَقَالَ سُبْحَانَهُ: ﴿وَ لِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ ←

است: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾[۱]؛ یک چنین جایی که: ﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾[۲] است؛ یک چنین مکانی که محطّ شعائر اسلام و مناسک انبیای کرام علیهم‌السلام است؛ خانه‌ای که مأمن عالمیان است؛ این جنایت‌کار، کعبه را در مقابل رگبار سنگ قرار داد.[۳] ۹۰ کسی که بیت الله را سنگباران کند، با اسلام و مسلمین چه خواهد کرد؟

→

اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعالَمِينَ﴾» حجّ خانهٔ خود را بر شما واجب نمود، خانه‌ای که آن را قبلهٔ مردم قرار داده، که [مشتاقان] چون چهارپایانِ به آب رسیده به آن هجوم می‌کنند، و همانند کبوتران به آن پناه می‌برند. حج را نشانهٔ خاکساری آنان در برابر عظمتش، و اعتراف آنان به عزّتش قرار داد. شنوندگانی از عبادش را برگزید که دعوتش را لبّیک گفتند، و سخن او را تصدیق نمودند، در آنجا که پیامبرانِ او به عبادت برخاستند ایستادند، و خود را به فرشتگانی که گرداگرد عرش می‌گردند شبیه ساختند، در تجارت‌خانهٔ عبادت او سودها تحصیل می‌کنند، و به وعده‌گاه مغفرت او شتابان روی می‌آورند. خدای سبحان کعبه را نشانهٔ اسلام و حرم امن پناهندگان قرار داد. حج [و قصد] آن را واجب، حقّش را لازم، و رفتن به سویش را بر شما واجب نمود، و فرمود: «برای خداست بر مردم بر آنان که توانایی رفتن دارند قصد خانه [کعبه]، و آن که کفر ورزد [بداند که] خدا از همهٔ جهانیان بی‌نیاز است». نهج البلاغه، خطبه ۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۶، ص۱۵.

۱. ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَ هُدًى لِلْعَالَمِينَ﴾؛ در حقیقت، نخستین خانه‌ای که برای [عبادت] مردم نهاده شده، همان خانه‌ای است که در مکه می‌باشد که مبارک است و هدایت برای جهانیان. آل‌عمران(۳):۹۶.

۲. «در آن، نشانه‌هایی روشن است [از جمله] مقام ابراهیم». آل‌عمران(۳):۹۷.

۳. «و قدم الحصين بن نمير مكة فناوش ابن الزبير الحرب في الحرم، و رماه بالنيران حتى أحرق الكعبة ... و كان سعيد بن المسيب يسمي سنيّ يزيد بن معاوية بالشؤم: في السنة الأولى قتل الحسين بن علي عليه السلام و أهل بيت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم. و الثانية استبيح حرم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و انتهكت حرمة المدينة. و الثالثة سفك الدماء في حرم الله و حرقوا الكعبة» و حصین بن نمیر پیشاپیش مکه آمد و جنگ با ابن زبیر را به داخل حرم کشاند و حرم را با شعله‌های آتش نشانه گرفت تا کعبه را سوزانید... و سعید بن مسیّب سالهای (خلافت) یزید را به نامبارکی نام می‌برد: در سال اول حسین بن علی علیه‌السلام و اهل بیت او را به شهادت رسانید، در سال دوم حرم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را مباح دانست و حرمت مدینه را شکست، و در سال سوم خونریزی در حرم خدا (کعبه) به راه انداخت و کعبه را سوزاند. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲۵۱-۲۵۳.

←

نمونهٔ دوم از سیاست مدنی یزید: جنایت و فحشای لشکر یزید در مدینه

دوّمین مکان مقدّس در جهان، حرم النّبی ﷺ است که مدفن جان جهـان اسـت و انسان کامل و اکمل افراد بشر، تنش آنجا آرمیده است. آن‌جا متعلّق بـه مقـدّس‌تـرین نفسِ عالَمِ وجود است و ارتباط روح با بدن مدفون در مدینه برقرار است. لشکر یزیـد در کنار قبر پیغمبر ﷺ، جنایتی کرد که ده هزار نفر زن مسلمان، بچهٔ زنـا زاییـد.[1] ۱۰•

→

سنگباران و آتش زدن خانهٔ کعبه توسط حصین بن نمیر به دستور یزید در این منابع آمده است:

منابع اهل تسنن: طبقات الکبری، ابن سعد، ج۱۱، ص٦٧؛ اخبار الطوال، ابـن قتیبـه، ص٢٦٧؛ اخبـار مکة، ازرقی، ج۱، ص٦٥؛ شرف المصطفی، خرگوشی، ج۲، ص۳۲۱ و ص۳۳۳؛کشف المـشکل مـن حدیث الصحیحین، ابن جوزی، ج٤، ص٢٦٤؛ تـاریخ مدینـة دمـشق، ابـن عـساکر، ج١٤، ص۳۸٥؛ أسد الغابة، ابن اثیر، ج۳، ص١٦٣؛ معجم البلدان، حموی، ج۲، ص٢٤٩؛ بغیـة الطلـب، ابـن عـدیم، ج٦، ص۲۸۲۰؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۱، ص٦٠ و ۱۳٥؛ وافی بالوفیـات، صـفدی، ج۱۳، ص٥٧؛ حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ج۲، ص٥٨؛ تهذیب التهذیب، ابن حجـر، ج۲، ص۱۸٥؛ إصـابة، ابـن حجر عسقلانی، ج٤، ص۸۲؛ روض المعطار فـی خبـر الأقطـار، مـنعم حمیـری، ص٩٤ و ص٤٩٨؛ تحفة اللطیفة فـی تـاریخ المدینـة الـشریفة، سـخاوی، ج۱، ص٢٦٦؛ بهجـة المحافـل، عـامری، ج۱، ص٥۱؛ انس الجلیل، مجیر الدین حنبلی، ج۱، ص۲۷٥؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی دمـشقی، ج۱، ص۲۲۳؛ تاریخ الخمیس، دیار بکـری، ج۲، ص۳۰۳؛ جـواهر العقـدین، سـمهودی، ج۳، ص۳۹٥؛ سیرة الحلبیة، حلبی، ج۱، ص۲۹۰و...

۱. «ذکر المدائني في کتاب (الحرّة) عن الزهري قال: کان القتلی یوم الحرّة سبعمائةٍ مـن وجـوه النـاس مـن قریش و الأنصار و المهاجرین و وجوه الموالي؛ و أمّا من لم یعرف من عبدٍ أو حُـرٍّ امـرأة فعـشرة آلاف و خاض الناس في الدماء حتّی وصلت الدماء الی قبـر رسـول اللّـه و امـتلأت الروضـة و المـسجد. قـال مجاهد: التجأ الناس الی حجرة رسول اللّه و منبره و السیف یعمل فیهم. و کانت وقعة الحرّة سـنة ثـلاث و ستّین في ذي الحجة فکان بینها و بین موت یزید ثلاثةَ أشهُرٍ ما أمهله اللّه بل أخذه أخـذ القـوي و هـي ظالمةٌ و ظهرت فیه الآثار النبویة و الإشارات المحمّدیة... و ذکر أیضًا المدائني عـن أبـي قـرة قـال: قـال هشام بن حسان: **ولدت ألف امرأة بعـد الحـرّة مـن غیـر زوج، و غیـر المـدائني یقـول: عـشرة آلاف امرأة.**»؛ مدائنی در کتاب حرّه از زهری نقل نموده که گفت: کشته‌شدگان در واقعهٔ حـرّه، هفتـصد نفـر از دسته‌های بزرگ و مختلف مردم (یعنی قریش، انصار، مهاجرین) و رؤسـا و بزرگـان بودنـد، ولـی شـمار ←

این هم عملی بود که در مدینه انجام شد. حالا فکر کنید ببینید عاشورا یعنی چه؟ حالا فکر کنید ببینید این قیام یعنی چه؟

خروج امام حسین علیه‌السلام از مدینه به طرف کربلا به امر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

محمّد حنفیّه آمد، گفت: نرو، فرمود: باید بروم. ابن عبّاس آمد، گفت: نرو، فرمود: باید بروم. هر کس آمد و گفت: نرو، اعتنایی نکرد و فرمود: به من خبر رسیده که باید بروم.[1] ۱۱• جدّم صلی‌الله‌علیه‌وآله - آن کسی‌که از خدا می‌گوید- به من فرمود: به عراق برو که: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا».[2] ۱۲•

→

کسانی‌که شناخته شده نبودند (یعنی از بردگان یا زنان غیر برده) ده هزار نفر بود، و چنان مردم در خون‌هایشان غرق و فرو رفتند که خون‌هایشان تا قبر مطهر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید (و آنجا را فراگرفت) حتی روضهٔ نبوی و مسجد را هم در برگرفت. مجاهد می‌گوید: مردم همگی به حجره و نیز منبر رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله پناه آوردند ولی شمشیر در میان آنان کارساز بود. واقعهٔ حرّه به سال ۶۳ در ماه ذیحجه رخ داد و فاصله‌اش تا مرگ یزید سه ماه بود که خدا به او هیچ مهلتی نداد بلکه خدا یزید را در حالی‌که بسیار ظالم بود به سخت‌ترین وجهی میراند و آثار نبوی و اشاره‌های پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن ظاهر شد ... مدائنی همچنین از ابی‌قره نقل کرده که گفت: هشام بن حسان گفت: بعد از واقعهٔ شوم حرّه، هزار زن بدون اینکه ازدواجی کرده باشند زاییدند. این در حالی است که غیر مدائنی، این آمار را ده هزار زن می‌داند.
منبع اهل تسنن: تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲۵۹-۲۶۰.

۱. «...فَأَتَاهُ كُتُبُ أَهلِ الكُوفَةَ وَ هُوَ بِمَكَّةَ فَتَجَهَّزَ لِلمَسِيرِ فَنَهَاهُ جَمَاعَةٌ مِنهُم أَخُوهُ مُحَمَّدُ بنُ الحَنَفِيَّةَ وَ بنُ عُمَرَ وَ بنُ عَبَّاسَ وَ غَيرُهُم، فَقَالَ: رَأَيتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فِي المَنَامِ وَ أَمَرَنِي بِأَمرٍ فَأَنَا فَاعِلٌ مَا أَمَرَ ...»؛ نامه‌های کوفیان به حضرت علیه‌السلام رسید در حالیکه ایشان در مکه به سر می‌برد، پس خودش را برای حرکت آماده نمود، عده‌ای از جمله برادرش محمد بن حنفیه و ابن عمر و ابن عباس و دیگران او را از رفتن به کوفه نهی کردند، ولی حضرت علیه‌السلام در جوابشان فرمود: من رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله را در عالم رؤیا دیدم و به من دستوری فرمود که من دستورش را جامهٔ عمل می‌پوشم و انجام می‌دهم.
منابع اهل تسنن: أسد الغابه، ابن اثیر، ج۲، ص۲۱؛ تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج۲، ص۲۹۸.

۲. «رَوَيْتُ مِنْ كِتَابِ أَصْلِ لِأَحْمَدَ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عُمَرَ بْنِ بُرَيْدَةَ الثِّقَةِ وَ عَلَى الْأَصْلِ أَنَّهُ كَانَ لِمُحَمَّدِ بْنِ ←

دَاوُدَ الْقُمِّيِّ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ قَالَ: جَاءَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ فِي اللَّيْلَةِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ الْخُرُوجَ فِي صَبِيحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفْتَ غَدْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَ أَخِيكَ وَ قَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَ أَمْنَعُهُ، فَقَالَ: يَا أَخِي قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالَنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ فَأَكُونَ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ: فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ وَ لَايَقْدِرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ، فَقَالَ: أَنْظُرُ فِيمَا قُلْتَ. فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ ﷺ فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ بِزِمَامِ نَاقَتِهِ وَ قَدْ رَكِبَهَا فَقَالَ: يَا أَخِي، أَ لَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ؟ قَالَ ﷺ: بَلَى. قَالَ: فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ قَالَ ﷺ: **أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلاً.** فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَ أَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ؟! قَالَ ﷺ: فَقَالَ ﷺ لِي: إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا.»؛ سیّد بن طاووس ﷺ می‌فرماید: روایت می‌کنم از کتاب اصل احمد بن حسین بن عمر بن بریده که شخصی ثقه است و در واقع اصل محمّد بن داود قمی است با سند متصل خود از امام جعفر صادق ﷺ روایت می‌کنم که فرمود: آن شبی که امام حسین ﷺ تصمیم گرفته بود فردای آن از مکه خارج شود محمد بن حنفیه به حضور آن حضرت آمد و گفت: ای برادر! تو پیمان‌شکنی اهل کوفه را نسبت به پدر و برادرت دانستی. می‌ترسم از اینکه مبادا حال تو نظیر حال آنان شود. اگر صلاح می‌دانی در مکه اقامت کن، زیرا تو در مکه از هر کسی عزیزتر و منیع‌تر هستی. امام حسین ﷺ فرمود: ای برادر! خوف آن دارم که یزید بن معاویه مرا در حرم مخفیانه بکشد، پس کسی باشم که به سبب او حرمت این خانه مباح شمرده شود. محمد بن حنفیه گفت: اگر این خوف را داری پس متوجه کشور یمن یا یکی از نواحی خشکی شو، زیرا تو در آن [یمن و مثل آن] منیع‌ترین مردمی و احدی دست بر تو نخواهد یافت. امام ﷺ فرمود: دربارهٔ آنچه گفتی فکر خواهم کرد. هنگامی که سحر شد امام حسین ﷺ آماده کوچ شد، این موضوع به گوش محمد بن حنفیه رسید. فوراً محمد نزد امام حسین ﷺ آمد و مهار ناقهٔ آن حضرت را گرفت در حالی که آن حضرت سوار بر آن شده بود و گفت: ای برادر! آیا نه چنین است که به من وعده دادی دربارهٔ آنچه از تو خواستم تأمل کنی؟ فرمود: بلی. گفت: پس چه باعث شد که شتابان خارج شوی!؟ امام ﷺ فرمود: وقتی از تو مفارقت کردم جدّم رسول خدا ﷺ [در عالم رؤیا] نزد من آمد و فرمود: ای حسین ﷺ خارج شو! زیرا مشیّت الهی تعلّق گرفته که تو را کشته ببیند. محمّد بن حنفیه گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾، پس چرا با این حال [که میدانی به شهادت میرسی] این زنان را با خود می‌بری!؟ فرمود: جدم به من فرمود: مشیّت خدا اینگونه قرار گرفته که آن‌ها را هم اسیر ببینند. لهوف، سید بن طاووس، ص۳۹؛ منتخب، طریحی،

اعتراف شیخ محمّد عبده: امام حسین علیه‌السلام و عاشورا نگهدارندهٔ قرآن

چندین سفّاک در حکومت بنی‌امیّه و حکومت آل مروان، روی این خورشید تابان خرقه‌پوشی کردند و در مقابلِ این ماهِ فروزان، تولید ابر کردند تا معلوم نشود امام حسین علیه‌السلام که بود و چه کرد؟

قدرت نمایی خدا این جاست که کم کم همهٔ این ابرها کنار رفت و کار به جایی رسید که شیخ محمّد عبده پشت دریچهٔ تعصّب مذهبی‌اش با تمام خصوصیّات محیط و جامعه‌ای که شیخ محمّد عبده در آنجا زندگی می‌کرده و با خصوصیّات تعلیمی و تربیتی و با عِرق مذهبی‌اش، این حقیقت را چنان روشن دید که مجبور شد امضاء به جهان بدهد که حسین بن علی علیه‌السلام و عاشورایش نگه‌دارندهٔ قرآن است. نگه‌دارندهٔ قرآن یعنی نگه‌دارندهٔ موسی‌بن‌عمران علیه‌السلام، نگه‌دارندهٔ عیسی‌بن‌مریم علیه‌السلام، نگه‌دارندهٔ ابراهیم خلیل‌الرّحمن علیه‌السلام، نگه‌دارندهٔ «أشهد أنّ محمّداً رسولُ الله صلی‌الله‌علیه‌وآله».

سرّ زیارت سیّد الشهدا علیه‌السلام توسط ۱۲۴ هزار پیغمبر در شب‌های جمعه

حال یک نکته معلوم می‌شود و آن نکته این است که امام علیه‌السلام فرمود: هر شب جمعه، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به زیارت قبر حسین بن‌علی علیه‌السلام می‌آیند؛[1] ۱۳۰ سرّش چیست؟ چون می‌بینند خودشان و هدفشان زنده به آن بدن غرق به خونی است که زیر آن خاک آرمیده است.

→ ج۲، ص۴۳۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۶۴؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۱۴؛ أسرار الشّهاده، اصولی و فقیه مدقق علامه دربندی، ص۲۴۳- ۲۴۴؛ مقتل الحسین علیه‌السلام، مقرم، ص۱۷۰؛ معالی السّبطین، علامه مازندرانی، ج۱، ص۲۵۱- ۲۵۲.

منبع اهل تسنن: ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۶۰ (با اختلاف کم).

۱. رجوع شود به مجلس اول ص۲۵، پاورقی۲ و ص۴۲، پی نوشت شماره۸.

خدایا امروز چه روزی است و صاحب امروز چه کسی است؟ پروردگارا به آبرویش قَسمت می‌دهیم که حوائج ما را برآور و حاجات این مردم را منظور نظر رسول اکرم صلی الله علیه و آله قرار بده.

اسارت حضرت زینب علیها السلام، تکمیل کنندهٔ قیام امام حسین علیه السلام

اگر امام حسین علیه السلام به بیابان نینوا نمی‌آمد و کشته نمی‌شد، کار تمام نمی‌شد. به قدری کارهای سیّد الشّهداء علیه السلام روی حساب است که هنوز زود است این حساب‌ها در دنیا درک شود. اگر امام حسین علیه السلام کشته می‌شد، امّا زینبش علیها السلام اسیر نمی‌شد، اگر زینب علیها السلام اسیر می‌شد و تا کوفه می‌رفت، اما تا شام نمی‌رفت، کار تمام نمی‌شد.[1]

حسین‌بن علی علیه السلام کشته شد، زینبش علیها السلام اسیر شد، عائله‌اش بعد از شهادتش تا شام رفتند. خودش در کربلا کشته شد، بعد تربیت شدگانش را به شام فرستاد.

براندازی اسلام؛ هدف بنی امیّه از حکومت

شام مرکز انتشار تمام تبلیغات مسموم بنی‌امیّه[14] بود که از احکام جاهلیّت سرچشمه می‌گرفتند و اینان زادهٔ همان ابوسفیانی بودند که وقتی با چشم نابینایش آمد

---

۱. امام حسین علیه السلام هنگام خروج از مدینه به سوی مکه خطاب به امّ سلمه فرمودند: «... يَا أُمَّاهْ، قَدْ شَاءَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ يَرَانِي مَقْتُولًا مَذْبُوحاً ظُلْماً وَ عُدْوَاناً وَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَى حَرَمِي وَ رَهْطِي وَ نِسَائِي مُشَرَّدِينَ وَ أَطْفَالِي مَذْبُوحِينَ مَظْلُومِينَ مَأْسُورِينَ مُقَيَّدِينَ وَ هُمْ يَسْتَغِيثُونَ فَلَايَجِدُونَ نَاصِراً وَ لَا مُعِيناً.» ای مادر! خدا خواسته مرا به واسطهٔ ظلم و دشمنی دشمنان، مقتول و سر بریده بنگرد. مشیّت خدا بر این قرار گرفته که اهل بیت و زنان من اسیر و تبعید گردند، کودکانم سر بریده و مظلوم شوند، آنان اسیر و دچار قید و بند گردند، استغاثه کنند ولی یار و مُعینی نداشته باشند. المنتخب، طریحی، ج۲، ص۴۳۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۳۱؛ ریاض الابرار، سید نعمت الله جزائری، ج۱، ص۲۰۷؛ أسرار الشّهادة، اصولی و فقیه مدقق علامه دربندی، ص۲۰۸.

به عثمان تبریک خلافت بگوید، گفت: «نه عذاب و حسابی است و نه جهنم و بهشتی» و خواست که «أشهد أن لا إله إلّا الله» را از میان بردارد.[۱] ۱۵•

بنی امیه فرزندان همان ابی سفیان هستند؛ و به همین منظور دست به کار خلافت زدند.

پیام امام حسین علیه السلام به معاویه

این است که وقتی معاویه به واسطهٔ مروان پیشنهاد تزویج دختر عبد الله بن جعفر را به یزید داد، و عبد الله بن جعفر پاسخ داد که امر این دختر با دایی‌اش امام حسین علیه السلام است، امام حسین علیه السلام کلمه‌ای را به مروان فرمود که این کلمه باید با خطّ نور بر صفحهٔ آسمان نوشته شود و چشمِ عقلِ تمامِ جهان‌مداران این سخن را ببینند. ای جان، قربان آن زبانی که این کلمه را گفت! فرمود: «فَإِنَّا قَوْمٌ عَادَيْنَاكُمْ فِي اللَّهِ وَ لَمْ

---

۱. «قال الشعبي: فلمّا دخل عثمان رحله دخل إليه بنو أمية حتّى امتلأت بهم الدار، ثمّ أغلقوها عليهم، فقال أبو سفيان بن حرب: أعندكم أحد من غيركم؟ قالوا: لا، قال: يا بني أمية تلقفوها تلقف الكرة، فوالذي يحلف به أبو سفيان، ما من عذابٍ و لا حسابٍ، و لا جنّةٍ و لا نارٍ، و لا بعث و لا قيامة. قال: فانتهره عثمان، و ساءه بما قال، و أمر بإخراجه»؛ شعبی می‌گوید: [بعد از استقرار امر خلافت بر عثمان] چون عثمان به سرای خویش در آمد جماعت بنی امیه بر او وارد شدند تا خانه از آنان پر شد، سپس درب خانه را بر خودشان بستند، بلافاصله ابو سفیان گفت: آیا غیر از بنی امیه کسی در اینجا حاضر است؟ گفتند: خیر، گفت: ای بنی امیه، خلافت را همچون ربودن گوی باشتاب بربایید. [و نگذارید از دست شما خارج شود]. سوگند به آنکه ابو سفیان به او قسم می‌خورد [یعنی لات و عُزی دو بُت بزرگ که در زمان جاهلیت آن دو را بیشتر پرستش می‌کردند و به او قسم یاد می‌کردند] که نه عذابی است و نه حسابی، نه بهشتی است و نه دوزخی، نه بعثی است و نه قیامتی. عثمان چون این کلمات را شنید او را سرزنش نموده و به سبب آنچه گفته بود آزرد و دستور داد او را از مجلس بیرون کنند.
منابع اهل تسنن: سقیفة و فدک، جوهری، ص۸۷؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابی حدید، ج۹، ص۵۳.
(من رواية عوانة عن اسماعيل بن أبي خالة عن الشعبي في كتاب الشورى و مقتل عثمان).

نَكُنْ نُصَالِحُكُمْ لِلدُّنْيَا»[۱] این نه کلمه‌ایست که من الآن بتوانم بیان کنم. این سخن عقد نفی و عقد اثباتش چیست؟

---

۱. «عبد الملك بن عمير، و الحاكم، و العباس قالوا: ... إِنَّ مُعَاوِيَةَ كَتَبَ إِلَى مَرْوَانَ وَ هُوَ عَامِلُهُ عَلَى الْحِجَازِ يَأْمُرُهُ أَنْ يَخْطُبَ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ لِابْنِهِ يَزِيدَ فَأَتَى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ فَقَالَ عَبْدُاللَّهِ: إِنَّ أَمْرَهَا لَيْسَ إِلَيَّ إِنَّمَا هُوَ إِلَى سَيِّدِنَا الْحُسَيْنِ ﷺ وَ هُوَ خَالُهَا فَأَخْبَرَ الْحُسَيْنَ بِذَلِكَ فَقَالَ: أَسْتَخِيرُ اللَّهَ تَعَالَى اللَّهُمَّ وَفِّقْ لِهَذِهِ الْجَارِيَةِ رِضَاكَ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ ﷺ فَلَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَقْبَلَ مَرْوَانُ حَتَّى جَلَسَ إِلَى الْحُسَيْنِ ﷺ وَ عِنْدَهُ مِنَ الْحِلَّةِ وَ قَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَنِي بِذَلِكَ وَ أَنْ أَجْعَلَ مَهْرَهَا حُكْمَ أَبِيهَا بَالِغاً مَا بَلَغَ مَعَ صُلْحِ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيَّيْنِ مَعَ قَضَاءِ دَيْنِهِ وَ اعْلَمْ أَنَّ مَنْ يَغْبِطُكُمْ بِيَزِيدَ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَغْبِطُهُ بِكُمْ وَ الْعَجَبُ كَيْفَ يُسْتَمْهَرُ يَزِيدُ وَ هُوَ كُفْوٌ مَنْ لَا كُفْوَ لَهُ؟ وَ بِوَجْهِهِ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ فَرُدَّ خَيْراً يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي اخْتَارَنَا لِنَفْسِهِ وَ ارْتَضَانَا لِدِينِهِ وَ اصْطَفَانَا عَلَى خَلْقِهِ إِلَى آخِرِ كَلَامِهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا مَرْوَانُ قَدْ قُلْتَ فَسَمِعْنَا؛ أَمَّا قَوْلُكَ: مَهْرُهَا حُكْمُ أَبِيهَا بَالِغاً مَا بَلَغَ فَلَعَمْرِي لَوْ أَرَدْنَا ذَلِكَ مَا عَدَوْنَا سُنَّةَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي بَنَاتِهِ وَ نِسَائِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ هُوَ ثِنْتَا عَشْرَةَ أُوقِيَّةً يَكُونُ أَرْبَعَمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَماً، وَ أَمَّا قَوْلُكَ مَعَ قَضَاءِ دَيْنِ أَبِيهَا فَمَتَى كُنَّ نِسَاؤُنَا يَقْضِينَ عَنَّا دُيُونَنَا؟ وَ أَمَّا صُلْحُ مَا بَيْنَ هَذَيْنِ الْحَيَّيْنِ فَإِنَّا قَوْمٌ عَادَيْنَاكُمْ فِي اللَّهِ وَ لَمْ نَكُنْ نُصَالِحُكُمْ لِلدُّنْيَا فَلَعَمْرِي فَلَقَدْ أَعْيَا النَّسَبُ فَكَيْفَ السَّبَبُ؟ وَ أَمَّا قَوْلُكَ الْعَجَبُ لِيَزِيدَ كَيْفَ يُسْتَمْهَرُ فَقَدِ اسْتُمْهِرَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْ يَزِيدَ وَ مِنْ أَبِي يَزِيدَ وَ مِنْ جَدِّ يَزِيدَ؟ وَ أَمَّا قَوْلُكَ إِنَّ يَزِيدَ كُفْوٌ مَنْ لَا كُفْوَ لَهُ فَمَنْ كَانَ كُفُوهُ قَبْلَ الْيَوْمِ فَهُوَ كُفُوهُ الْيَوْمَ مَا زَادَتْهُ إِمَارَتُهُ فِي الْكَفَاءَةِ شَيْئاً، وَ أَمَّا قَوْلُكَ بِوَجْهِهِ يُسْتَسْقَى الْغَمَامُ فَإِنَّمَا كَانَ ذَلِكَ بِوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ، وَ أَمَّا قَوْلُكَ مَنْ يَغْبِطُنَا بِهِ أَكْثَرُ مِمَّنْ يَغْبِطُهُ بِنَا فَإِنَّمَا يَغْبِطُنَا بِهِ أَهْلُ الْجَهْلِ وَ يَغْبِطُهُ بِنَا أَهْلُ الْعَقْلِ [الخوارزميُّ: وَ أَمَّا قَوْلُكَ مَن يَغبِطُنا بِيَزيدَ أَكثَرُ مِمَّن يَغبِطُهُ بِنَا، فَإِن كانَتِ الخِلافَةُ قادَتِ النُّبوَّةَ فَنَحنُ المَغبُوطُونَ، وَ إِن كانَتِ النُّبُوَّةُ قادَتِ الخِلافَةَ فَهُوَ المَغبُوطُ بِنَا] ثُمَّ قَالَ بَعْدَ كَلَامٍ: فَاشْهَدُوا جَمِيعاً أَنِّي قَدْ زَوَّجْتُ أُمَّ كُلْثُومٍ بِنْتَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ مِنِ ابْنِ عَمِّهَا الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ جَعْفَرٍ عَلَى أَرْبَعِمِائَةٍ وَ ثَمَانِينَ دِرْهَماً وَ قَدْ نَحَلْتُهَا ضَيْعَتِي بِالْمَدِينَةِ أَوْ قَالَ: أَرْضِي بِالْعَقِيقِ وَ إِنْ غَلَّتَهَا فِي السَّنَةِ ثَمَانِيَةُ آلَافِ دِينَارٍ فَفِيهَا لَهُمَا غِنًى إِنْ شَاءَ اللَّهُ. قَالَ: فَتَغَيَّرَ وَجْهُ مَرْوَانَ وَ قَالَ: غَدْراً يَا بَنِي هَاشِمٍ تَأْبُوْنَ إِلَّا الْعَدَاوَة» معاویه به مروان که عامل او در حجاز بود نوشت تا امّ کلثوم دختر عبد اللّه بن جعفر را برای پسرش یزید خواستگاری کند. مروان نزد عبد اللّه بن جعفر آمد و جریان را با او در میان نهاد. عبد اللّه گفت: اختیار این دختر دست من نیست، امر او دست آقای ما حسین ﷺ است که دایی این دختر باشد. مروان این جریان را به امام حسین ﷺ گفت. آن حضرت فرمود: من [راجع به ازدواج این دختر] از خدا طلب خیر می‌نمایم، خدایا آنچه را از آل محمد ﷺ می‌پسندی موافق و مصادف با این دختر قرار بده. وقتی مردم در مسجد پیامبر ←

اکرمﷺ اجتماع نمودند، مروان پیش آمد و نزد امام حسین‌ؑ نشست و گروهی از افرادِ جلیل القدر هم نزد آن حضرت مشرف بودند. مروان گفت: امیر المؤمنین [معاویه] مرا مأمور کرده که این ازدواج را صورت دهم و اینکه مهریهٔ این دختر را حکم پدرش قرار دهم به هر مبلغی برسد همراه با صلح و سازش بین بنی امیه و بنی هاشم و ادا کردن دین عبد اللّٰه بن جعفر، و بدان آن افرادی که به ازدواج نمودن با یزید غبطهٔ شما را می‌خورند بیشتر از اشخاصی هستند که به ازدواج با شما غبطهٔ یزید را می‌خورند. تعجب می‌کنم که چگونه از یزید مهریه طلب می‌شود در صورتی که یزید کفو کسی است که نظیر نداشته باشد و به صورت او از ابر طلب باران می‌شود. ای ابا عبد اللّٰه [جوابی] خیر باز پس بده. امام حسین‌ؑ فرمود: سپاس مخصوص آن خدایی است که ما را برای خود اختیار کرد و ما را برای دین خود پسندید و ما را برگزید و بر خلق خود برتری داد. الی آخره.

سپس فرمود: ای مروان گفتی و شنیدیم، اما اینکه می‌گویی: مهریه‌اش هر مبلغی است که پدرش حکم نماید، به جان خودم قسم اگر ما این وصلت را می‌خواستیم از سنّت پیامبر خداﷺ در دختران و زنان و اهل بیتِ آن حضرت تجاوز نمی‌کردیم، و آن دوازده اوقیه باشد که چهارصد و هشتاد درهم می‌شود. اما اینکه می‌گویی: دَین پدرش را ادا خواهیم کرد، چه موقع بوده که زنان ما قرض‌های ما را ادا کرده باشند (که این دومین بار باشد؟) اما [اینکه می‌گویی] صلح و سازش بین این دو قبیله، ما گروهی هستیم که با شما برای رضای خدا دشمنی کردیم، و با شما برای دنیا، صلح و سازش نمی‌کردیم! به جان خودم قسم که نسب نتوانسته بین ما را صلح و سازش دهد تا چه برسد به سبب! اما اینکه می‌گویی: تعجب می‌کنم که چگونه از یزید طلب مهریه می‌شود، آن کسی که از یزید و پدر و جدّ یزید بهتر بود از او مهریه طلب شد. اما اینکه گفتی: یزید کفو کسی است که نظیر نداشته باشد، همان کسی که قبلا کفو یزید بود امروز نیز کفو یزید است؛ زیرا امیر بودن یزید چیزی در کفو بودنش اضافه نمی‌کند. اما اینکه می‌گویی به صورت او از ابر طلب باران می‌شود، این طلب باران از ابر به صورت رسول خداﷺ بود، [نه به صورت یزید]. اما اینکه گفتی: افرادی که به ازدواج با یزید غبطهٔ ما را می‌خورند از اشخاصی که به ازدواج با ما غبطهٔ او را می‌خورند بیشترند، افرادی که به ازدواج با یزید غبطهٔ ما را می‌خورند اهل جهالت هستند، ولی اشخاصی که به ازدواج با ما غبطهٔ او را می‌خورند اهل عقل می‌باشند. سپس امام حسین‌ؑ پس از سخنی فرمود: همه شاهد باشید که من ام کلثوم دختر عبد اللّٰه بن جعفر را به پسر عمویش قاسم بن محمّد بن جعفر با مهریهٔ چهارصد و هشتاد درهم تزویج کردم و مِلکی که در مدینه (یا فرمود: زمینی را که در عقیق) دارم به این دختر دادم که دَخل و درآمد آن در سال هشت هزار دینار است و این مبلغ ان شاء اللّٰه این زن و شوهر را بی‌نیاز می‌نماید. راوی می‌گوید: رنگ مروان دگرگون شد و گفت: ای بنی هاشم! شما با ما نیرنگ می‌کنید، شما جز عداوت چیزی را نمی‌پذیرید!... مناقب آل

امام حسین علیه السلام استاد حکمتی است که خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾[1] در این کلمه چه گنجانده است؟ اعلان نمود که: ای معاویه، من با تو بر سر دین، دشمنی کردم و دنیا بین من و تو، وجهِ مصالحه نمی‌شود.

این حسین علیه السلام است از نظر ادب. این حسین علیه السلام است از نظر عمل. هیچ مانعی سر راهش را نگرفت، به هر کسی جوابی داد و او را به گونه‌ای قانع کرد. خودش دید و سنجید، بار سفر بست و به بیابان نینوا آمد و به این سرزمین رسید.

چه کسی کشته شد؟ و چگونه کشته شد؟ آیا برای یک چنین کسی‌که با لب تشنه کشته شود[2] ۱۶• جا دارد روزگار مثل ابر بهار اشک بریزد یا نه؟! چه کسی با لب تشنه کشته شد؟ آن کسی‌که رفتارش با مردمان اینگونه است، معامله‌اش با خلق خدا اینگونه است:

→

ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۹۹؛ تسلیة المجالس، کرکی حائری، ج۲، ص۵۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۰۷؛ ریاض الأبرار، سید نعمت الله جزائری، ج۱، ص۱۳۷؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۸۷.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۱۸۱(حکایت را از امام حسن علیه السلام نقل نموده است).

۱. «اوست کسی که در میان مردم بی‌سواد، پیامبری از خودشان برانگیخت تا آیات او را بر آنان بخواند و آنها را پاکیزه کند و کتاب و حکمت بیاموزد». الجمعة(٦٢): ۲.

۲. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام لِكَرَّامٍ: إِذَا أَرَدْتَ أَنْتَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ علیه السلام فَزُرْهُ وَ أَنْتَ كَئِيبٌ حَزِينٌ شَعِثٌ مُغْبَرٌّ، فَإِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام قُتِلَ وَ هُوَ كَئِيبٌ حَزِينٌ شَعِثٌ مُغْبَرٌّ جَائِعٌ عَطْشَانُ». امام صادق علیه السلام فرمودند: ای کرّام! هرگاه اراده کردی قبر امام حسین علیه السلام را زیارت کنی پس آن حضرت را با حالی غمگین و ناراحت، و ژولیده و گرفته زیارت نما، زیرا او کشته شد در حالی که غمگین و ناراحت و ژولیده و گرفته و گرسنه و تشنه بود».

کافی، شیخ کلینی، ج٤، ص۵۸۷؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۵۲؛ مزار، شیخ مفید، ص۹٦.

همچنین: «و المسلّم عند الفريقين من العامّة و الخاصّة من مؤرّخيهم و محدّثيهم أنّه كان عطشاناً نهاية العَطش بحيث يلوك بلسانه، و كان بينه و بين السّماء كالدّخان. و جفّ ريقه من العطش و طَلَب مِن قاتله الماء فلم يُجِبه. قال ابن حجر في صواعقه: و منعوه الماء ثلاثاً. و مثلُهُ في جملةٍ من كُتُب ←

رفتار امام حسین علیه‌السلام با غلام یک یهودی

آمد بگذرد دید غلامی نشسته است و خودش یک لقمه نان می‌خورد و یک لقمه پیش سگی می‌اندازد. قیافهٔ این غلام غم‌انگیز است. ایستاد فرمود: از چه ناراحتی؟ گفت: یک آقایی دارم یهودی است، گرفتار اویم. تا این کلمه را شنید توقّف کرد، گفت: برخیز همراه من بیا.

حسین علیه‌السلام را از نظر الهی دیدید؟ از نظر مردمی هم بشناسید! سیّدالشّهدا علیه‌السلام را به مقام «یلی الحقّی» دیدید، به جنبهٔ «یلی الخلقی» هم ببینید.

فرمود: برخیز همراه من بیا. همراه این غلام به درب خانهٔ یهودی رفت. یهودی که در منتها درجهٔ ذلّت زیر منّت جزیهٔ اسلام زندگی می‌کند، یک وقت دید حلقهٔ درب خانه زده شد. تا درب را باز کرد و چشمش به ابا عبد الله الحسین علیه‌السلام افتاد، نگاه کرد دید یادگار پیغمبر آخر زمان صلی‌الله‌علیه‌وآله بر درب خانه‌اش ایستاده است! عرض کرد: آقا! تو مرا احضار می‌کردی، من می‌آمدم. دقیقه به دقیقهٔ اعمالش در دنیا مورد استفادهٔ حکیمان است. خواست بگوید من با تو کاری داشتم باید من به درب خانه‌ات بیایم، راهی جز این نبود.

شخص یهودی گفت: کار شما چیست؟ من در اختیار شما هستم. حضرت علیه‌السلام فرمود: من آمده‌ام به تو بگویم: این دویست دینار (دویست مثقال طلا) را بگیر و این غلام را به ما بده!

→ أصحابنا و محدّثینا»؛ و آنچه نزد مورخین و محدثین شیعه و سنی مسلّم است این است که امام حسین علیه‌السلام بسیار تشنه و در نهایت تشنگی بود به نحوی که زبانش را در دهانش می‌گرداند، و میان او و آسمان دود مانند بود (از شدت غلبه تشنگی دود می‌دید) و از قاتلش آب خواست ولی او جوابش را نداد. ابن حجر در صواعق خود می‌گوید: و آب را از آن حضرت سه روز منع کردند. و مانند این مطلب در چندین کتب اصحاب ما و محدثین ما موجود است. الإمام الحسین علیه‌السلام و أصحابه، قزوینی، ح۱، ص۳۱۵.

یهودی گفت: من غلام را فدای قدم‌های شما کردم که کاشانهٔ مرا مزیّن ساختی و این بوستان را هم به او بخشیدم و دویست دینار را هم به شما پس می‌دهم.

ای حسین‌بن علی علیه‌السلام، ای جان جهان، ای قلب عالم امکان!

در عالی‌ترین درجهٔ عزّت، برای این‌که خواستهٔ غلامی را محقّق کند و برای این‌که دلی را به نوا برساند، خود را کوچک کرد.

امام علیه‌السلام فرمود: من دویست دینار را به تو می‌بخشم. یهودی گفت: من هم آن را به غلام می‌بخشم. امام علیه‌السلام فرمود: حالا که تو چنین کردی، من هم غلام را در راه پروردگار آزاد کردم و این بوستان و این دویست دینار را به غلام بخشیدم.

یهودی حیران و سرگردان شد که چه خبر است، همهمه به اندرون خانه رسید، زنِ یهودی بیرون آمد، چه اتّفاقی افتاده؟! نگاه کرد و دید جگر گوشهٔ پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله برای خاطر دل این غلام، درِ خانهٔ آنان آمده است. یک نگاهی به سیّدالشّهداء علیه‌السلام کرد، عرض کرد: یابن رسول‌الله، خودت شاهد باش، من مسلمان شدم و دیگر یهودی نیستم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّه» و مهریهٔام را به شوهرم بخشیدم. زن این کلمه را گفت، مرد دید زن از او سبقت گرفت، گفت: یابن رسول‌الله من نیز مسلمان شدم: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا الله» و این خانه را به زنم بخشیدم.[1] ۱۷•

---

۱. «رُوِيَ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام أَنَّهُ قَالَ: صَحَّ عِنْدِي قَوْلُ النَّبِيِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَفْضَلُ الْأَعْمَالِ بَعْدَ الصَّلَاةِ إِدْخَالُ السُّرُورِ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بِمَا لَا إِثْمَ فِيهِ فَإِنِّي رَأَيْتُ غُلَاماً يُؤَاكِلُ كَلْباً فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِنِّي مَغْمُومٌ أَطْلُبُ سُرُوراً بِسُرُورِهِ لِأَنَّ صَاحِبِي يَهُودِيٌّ أُرِيدُ أُفَارِقُهُ، فَأَتَى الْحُسَيْنُ علیه‌السلام إِلَى صَاحِبِهِ بِمِائَتَيْ دِينَارٍ ثَمَناً لَهُ، فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: الْغُلَامُ فَدًى لِخُطَاكَ وَ هَذَا الْبُسْتَانُ لَهُ وَ رَدَدْتُ عَلَيْكَ الْمَالَ، فَقَالَ علیه‌السلام: وَ أَنَا قَدْ وَهَبْتُ لَكَ الْمَالَ فَقَالَ: قَبِلْتُ الْمَالَ وَ وَهَبْتُهُ لِلْغُلَامِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه‌السلام: أَعْتَقْتُ الْغُلَامَ وَ وَهَبْتُهُ لَهُ جَمِيعاً فَقَالَتِ امْرَأَتُهُ: قَدْ أَسْلَمْتُ وَ وَهَبْتُ زَوْجِي مَهْرِي فَقَالَ الْيَهُودِيُّ: وَ أَنَا أَيْضاً أَسْلَمْتُ وَ أَعْطَيْتُهَا هَذِهِ الدَّارَ»؛ روایت شده که امام حسین علیه‌السلام فرمود: بهترین اعمال بعد از نماز، داخل کردن سرور و شادی در قلب مؤمن است بر وجهی که متضمّن گناه نباشد. به درستی که من دیدم روزی غلامی با سگی طعام می‌خورد، من از سبب آن پرسیدم، گفت: یابن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله من مغمومم خواستم با شادی او شاد شوم؛ زیرا صاحب من یهودی است و می‌خواهم از او جدا شوم. ←

یا ابا عبد الله علیه السلام! تو با غلام چنین کردی؛ تو با مردمان چنین بودی؛ آیا جهان برای تو عزا نگیرد؟ کجایند آنان که خبر ندارند امروز چه کسی کشته شد و چه رقم کشته شد؟

دیگر دل‌ها منقلب است. ای پسر زهرا علیها السلام آمدی از راهی عبور نمایی، دلِ گرفتهٔ یک غلام متوقّفت کرد. ای حسین بن علی علیهما السلام این مردم یک عمر است که می‌گویند: یا حسین علیه السلام. از آن وقتی که به زبان آمدند و مادر تربت به لبشان گذاشت[۱۸]• می‌گفتند: یا علی علیه السلام، یا حسین علیه السلام. یک عمر این مردان غلامی کردند، این زنان کنیزی کردند، چه می‌شود که یک لحظه، دمِ جان دادن آقایی کنی و به بالین ما بیایی؟

موی پریشان زینب علیها السلام و چشم گریان سکینه علیها السلام

وقت، وقت عزاست. خبر دارم شما خسته‌اید، عرق می‌ریزید، امّا چیزی که هست شما مردم زیر سایه هستید، به شما باد می‌زنند. شما که این‌جا نشسته‌اید، حق دارید بدن‌ها خسته و عرق کرده است ولی در عین‌حال، ترویحِ خاطری دارید، امّا جراحت سوزان با پای تاوان از خاک بیابان، موی پریشان حضرت زینب علیها السلام، چشم گریان حضرت سکینه علیها السلام را ندیده‌اید؟! چند لحظه‌ای صبر کنید، چند لحظه‌ای

→

حضرت علیه السلام نزد صاحب او رفت با دویست دینار طلا که بهای او باشد. یهودی گفت: غلام فدای قدم‌های تو، این بستان هم برای او باشد و مال را به شما پس می‌دهم. حضرت فرمود: من [نیز] مال را به تو بخشیدم. یهودی گفت: مال را قبول کردم و آن را به غلام بخشیدم. امام حسین علیه السلام فرمود: غلام را آزاد کردم و همهٔ مال را به او بخشیدم. زن یهودی گفت: من مسلمان شدم و مهر خود را به همسرم بخشیدم. یهودی گفت: من نیز مسلمان شدم و این خانه را به زن خود بخشیدم. مناقب آل أبی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۲۹ - ۲۳۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص١٩٤؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج۱، ص۱۵۹؛ و...

تحمّل کنید، امروز می‌گذرد، تا چند ساعت دیگر بیشتر پسر فاطمه علیها السلام مهمان شما نیست. مهمان‌داری کنید.

امروز، روز عزاست. چند کلمه باید مصیبت بخوانیم. ما اگر عاشورا داشتیم همه‌چیز داریم، اگر عاشورا نداشتیم هیچ نداریم.

از اینجا دیگر به من نگاه نکن. دلت را جای دیگر ببر.

علی اصغر علیه السلام غنچهٔ نشکفتهٔ اباعبد اللّه علیه السلام

امام حسین علیه السلام دارد آماده می‌شود، وقتی یک باغبان باغش را به ثمر رساند دسته‌های گل را می‌چیند و می‌چیند، وقتی به آخر رسید، در میان باغ می‌گردد، بین این گل‌ها نگاهی می‌کند، ببیند کجا یک غنچهٔ سربسته هست، غنچه را پیدا می‌کند، بالای دستهٔ گل می‌گذارد.

ای مردمی که در آفتاب سوزان، بیرون این مجلس نشسته‌اید! خدا اجرتان بدهد، حرف مرا می‌شنوید. امام حسین علیه السلام گل‌ها را چید. دیگر نزدیک است برود درِ خیمه بگوید: خواهر! بچهٔ شیرخواره‌ام را بیاور. آن غنچهٔ نشکفته‌ام را بیاور. زیور زیبندهٔ گل را بیاور! خواهرش طفل را آورد به دست برادر داد. یک نگاه کرد دید چشم‌ها به گودی نشسته، لب‌ها از تشنگی کبود شده. طفل وقتی بی‌شیر می‌شود، صدای گریه‌اش کوتاه می‌شود. وقتی دیگر رمق نداشت، آرام آرام می‌نالد. وقتی دیگر از رمق افتاد، آن وقت دیگر چشمش به مادرش می‌افتد، خدا می‌داند به چه قیافه نگاه می‌کند. من می‌خواهم از شما بپرسم: ای مسلمانان این بچّه، مادر داشت، مادر این بچه در کربلا بود، چرا سیّد الشّهدا علیه السلام به خواهر فرمود: «نَاوِلِينِي وَلَدِيَ الصَّغِيرَ»[1] بچّهٔ

---

۱. «قَالَ: وَ لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ علیه السلام مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَ أَحِبَّتِهِ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَ نَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِغَاثَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ فَتَقَدَّمَ إِلَى الْخَيْمَةِ وَ قَالَ لِزَيْنَبَ علیها السلام: ←

شیرخواره‌ام را بیاور. معلوم می‌شود دیگر مادر نمی‌توانسته قیافهٔ این بچّه را ببیند. طفل را به دست پدر دادند. وقتی این طفل را دادند کـه زبـان کـوچکش را دور لـب‌هـایش می‌گرداند.[۲۰] امام حسین علیه‌السلام خم شد، صورت بچّه‌اش را ببوسد، می‌دانید این مقدمّـه برای چه بود؟ - لب سید الشهدا علیه‌السلام، صورت سرد ایـن پـسر؟!- دیدنـد سـر بـه ایـن صورت گذاشته شد امّا به یک بوسیدن دل برنداشـت. آنچـه عبـارت مقتـل دارد ایـن است: در آن حال که فرزندش را می‌بوسید به ناگاه تیری آمد و بـر گلـوی طفـل شـش ماهه نشست.[۱][۲۱] دیگر من نمی‌دانم چه خبر بود؟ امّا همین‌قدر مـی‌دانـم وقتـی‌کـه بچّه سر دست بابا بود، عمّه آمد، خواهرها همه آمدند، زن‌ها همه آمدند، مادرش هـم با حال پریشان آمد،[۲۲] آمد که ببیند آیا امیـدی بـرای جگـر سـوختهٔ طفلـش هـست؟ چشم حسرت زنـان و کودکـان بـه ایـن پـدر و پـسر دوختـه شـده اسـت. حـال اگـر می‌خواهید ناله سر دهید دیگر خجالت نکشید.

نَاوِلِينِي وَلَدِيَ الصَّغِيرَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ فَأَخَذَهُ وَ أَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقَبِّلَهُ فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ فَقَالَ لِزَيْنَبَ علیهاالسلام: خُذِيهِ، ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفَّيْهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتَا رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ: هَوَّنَ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بِعَيْنِ اللَّهِ. قَالَ الْبَاقِرُ علیه‌السلام: فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ.»؛ راوی گفت: امام حسین علیه‌السلام وقتی محل افتادن جوانان و دوسـتانش را بـر زمـین دیـد عـزم بـر رویارویی دشمن با جان و دل نمود پس صدا زد: آیا کسی هست که از حرم رسول خـدا صلی‌الله‌علیه‌وآله دفـاع کنـد؟! آیا خداپرستی هست که دربارهٔ ما از خداوند بترسد؟ آیا فریادرسی هست که با فریادرسی ما به خدا امیـد بندد؟ آیا یاوری هست که به امید آنچه نزد خداست ما را یاری کنـد؟ زنـان صـدا بـه گریـه بلنـد کردنـد. امام علیه‌السلام نزدیک خیمه شد و به حضرت زینب علیهاالسلام فرمود: فرزند خردسال مـرا بـه دسـت مـن بـده تـا بـرای آخرین بار او را ببینم. کودک را [روی دست] گرفت و خواست او را ببوسد که حرملـة بـن کاهـل اسـدی تیری پرتاب نمود، به گلوی کودک رسید و گوش تا گوش او را برید. امام حسین علیه‌السلام به حـضرت زینـب علیهاالسلام فرمود: کودک را بگیر، سپس با هر دو کفِ دست، خونِ گلوی کودک را گرفت و چون پر از خون شد، بـه سوی آسمان پرتاب نمود، سپس فرمود: آنچه مصیبت وارده را بر من آسان می‌کند این است کـه در برابـر چشم خداست. امام باقر علیه‌السلام فرمود: یک قطره از آن خون بر زمین نیفتاد. لهوف، سید بن طاووس، ص۶۹.

۱. همان.

قنداقهٔ غرقه به خون علی اصغر علیه‌السلام، در دستان ابا عبد الله

یک وقت نگـاه کردنـد دیدنـد امـام حـسین علیه‌السلام دارد خـون علـی علیه‌السلام را بـه آسـمان می‌پاشد. خون فرزندش را گرفت؛ یک قسمت به اهل آسمان داد،[۱] ۲۳• یک قـسمت را به صورت خودش مالید،[۲] یک قسمت هم به قنداقهٔ فرزندش مالید.[۳] ۲٤•

دیدید وقتی بچّه‌ای از یک خانه‌ای می‌میرد، همـسایه‌هـا مـی‌آینـد، اگـر ایـن بچّـه کوچک باشد، روی دست می‌گیرند، چند قدم که این می‌برد، آن یکی می‌آید و بچّه را از دست این یکی می‌گیرد. خدایا من چطور بگویم! قنداقهٔ غرقه به خون روی دسـتش بود؛ امّا علی اکبر علیه‌السلام نبود تا بیاید قنداقه را بگیرد، قاسـم علیه‌السلام نبـود، قمـر بنـی‌هاشـم علیه‌السلام

---

۱. «... فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِـي نَحْـرِهِ فَذَبَحَـهُ فَقَـالَ علیه‌السلام لِزَيْنَـبَ علیهاالسلام: خُذِيهِ ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفَّيْهِ فَلَمَّا امْتَلَأَتَا رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ...». رجوع شود به ص۲۰٤، پاورقی۱.

۲. در روایات است: «فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ وَ نَظَرَ نَظَرَ الْحَسْرَةِ إِلَى وَجْهِ أَبِيهِ يَتَأَوَّهُ وَ صَارَ يُرَفْرِفُ كَالطَّيْرِ الْمَـذْبُوحِ وَ طَارَ رُوحُهُ رَافِعَةً شِكَايَةَ الْحَالِ إِلَى الْعَدْلِ الْمُتَعَالِ فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْخُذُ بِدَمِهِ وَ يُلَطِّـخُ بِـهِ وَجْهَهُ وَ يَصُبُّهُ نَحْوَ السَّمَاءِ وَ قَالَ: هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي إِنَّهُ بِعَيْنِ اللهِ، يَا نَفْسُ اصْبُرِي وَ احْتَـسِبِي» پـس [از آنکه تیر سه شعبه بر گلوی حضرت علی اصغر علیه‌السلام اصابت کرد] دو چشمش را بـاز کـرد و نگـاهی همراه با حسرت به صورت پدرش انداخت در حـالی کـه آه و نالـه مـی‌کـرد و شـروع کـرد همچـون پرنده‌ای که سر بریده شده بال زدن، و روحش پر کشید و حال آنکه شکایت حال را به نـزد [خداونـد] عادل و متعال بالا می‌برد. پس امام حسین علیه‌السلام شروع به برداشتن خون او می‌کرد و با آن صـورت خـود را آغشته می‌کرد و آن را به طرف آسمان می‌ریخت و گفت: هر آنچه بر من نـازل شـده بـر مـن آسـان گردان که این در منظر خدا حاصل شده، ای نفس صبر کن و شکیبایی داشته باش. شـمس الـضحی، سید مرتضی مرعشی نجفی، ص۳۳٦.

۳. «... فنزع الحسین علیه‌السلام السهمَ من حلقه، و جعل يُلَطِّخُهُ بدمه و يقول: و الله لأنـت أكـرم علـى اللـه مـن الناقة، و لمحمد أكرم على الله من صالح»؛ امام حسین علیه‌السلام تیر را از گلوی کودک کـشید و در حـالی کـه آن طفل را به خونش آغشته می‌نمود و می‌فرمود: به خدا سوگند که تو در نـزد خداونـد از ناقـه [حـضرت صالح علیه‌السلام] گرامی‌تر هستی، همچنان‌که محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله هـم نـزد خـدا از صـالح علیه‌السلام گرامـی‌تـر اسـت. تـاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲٤٥.

کنار نهر علقمه افتاده بود. خودش قنداقهٔ فرزندش را روی دست گرفت و آمد پشت خیمه‌ها و روی زمین نشست. لا إله إلّا الله.

من امروز این مصیبت را خواندم، چون این مظلوم، مظلوم‌ترین مظلومان کربلاست. خدایا به خون این مظلوم الآن نظر امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را شامل حال ما بفرما. همه با حضور دل و حال توجّه دعا کنید.

الآن مجلس، مجلس دیگری است. هر گنهکاری الآن توبه کند «أَستغفِرُ اللهَ رَبِّی وَ أَتُوبُ إلیهِ» الآن با خدا و ولیّ خدا، عهد ببندید که از قرآن و نماز جدا نشوید، تا سال دیگر سپردهٔ دست امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه هستید.

ای حجةبن الحسن‌العسکری عجل‌الله‌تعالی‌فرجه، ای صاحب عزای امروز، من اینجا دو کلمه مصیبت برای شما می‌خوانم:

نماز سیّد الشهدا علیه‌السلام بر جنازهٔ شیرخواره

پشت خیمه‌ها آمد، با دست خودش یک قبر کوچکی برای بچّهٔ شیرخواره‌اش کَند.[۱] قنداقه را رو به قبله گذاشت؛ ایستاد دست‌ها را بلند کرد. امام حسین علیه‌السلام

---

۱. «... و له إبنٌ آخر یقال له: عليّ في الرضاع، فتقدّم إلى باب الخيمة فقال: ناولوني ذلك الطفل حتّى أودعه! فناولوه الصبيّ، فجعل يقبّله و هو يقول: يا بنيَّ! ويلٌ لهؤلاء القوم إذ كان غداً خَصمهُم جدّك محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله قال: وإذا بسهم قد أقبل حتى وقع في لبة الصبي قتله، فنزل الحسين عن فرسه و حفر له بطرف السيف و رماه بدمه و صلى عليه و دفنه...»؛ و برای آن حضرت علیه‌السلام فرزند شیرخواری به نام علی علیه‌السلام بود. سید الشهدا علیه‌السلام به طرف خیمه آمد فرمود: این طفل را به من بدهید تا با او وداع کنم! طفل را به حضرت رساندند پس او را غرق بوسه ساخته در حالی که می‌فرمود: ای پسرکم وای بر حال این قوم وقتی محمّد صلی‌الله‌علیه‌وآله با آنان مخاصمه کند!. گویند: ناگهان تیری آمد و بر بالای سینه [گلوگاه] آن طفل نشست و او را به شهادت رساند، پس امام علیه‌السلام از اسب به زیر آمده و با طرفی از شمشیر قبری کند و طفل را به خون خودش آغشته نمود و بر او نماز خوانده و دفن کرد. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۵.
همچنین: «فنزل الحسين علیه‌السلام عن فرسه و حفر للصبي بجفن سيفه و رمله بدمه و دفنه ثم وثب قائما». احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۹.

ایستاده امّا با چه حال؟ صورت، غرقه به خون علی اصغر علیه السلام،[۱] ۲۶• دست‌ها غرقه به خون علی اصغر علیه السلام، کمر از مرگ قمر بنی‌هاشم علیه السلام شکسته، این جنازه را روبه قبله گذاشته و ایستاد. یک وقت این دست‌ها بلند شد و بر جنازهٔ این بچّهٔ شیرخواره گفت: «الله اکبر، الله اکبر»، اینجا ارکان عرش به لرزه آمد. خواست بگوید: پروردگارا تو از همه بزرگتری، علی اکبرم علیه السلام را دادم «أنت اکبر»؛ علی اصغرم علیه السلام را دادم «أنت اکبر»، ﴿وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ﴾[۲]؛ با نمازی که بر جنازهٔ علی اصغر علیه السلام خواند،[۳] ۲۷• گویا ابراهیم خلیل علیه السلام را زنده کرد.

وداع سیّد الشهدا علیه السلام با زینب کبری علیها السلام

مردم، روز عاشوراست، نزدیک ظهر است. چیزی نمانده مؤذّن بگوید: «الله اکبر» چیزی هم نمانده که صدای «الله اکبر» در بیابان کربلا بلند شود. -لا إله إلّا الله- به درِ خیمه‌ها آمد. دیگر وقتش کم بود. دسته گلش را چیده و به دست گرفته بود. با همه خداحافظی کرد. سوار ذو الجناح شد، امّا تا سوار شد، زینب کبری علیها السلام مقابل حضرت آمد. با چه حالتی مقابل برادرش آمد؟

یک تعبیری اینجا دارد: گنجشک باران خورده را نگاه کن، ببین چگونه پر و بالش می‌لرزد؟! در مقتل این‌طور می‌نویسد: آن گاه که امام حسین علیه السلام سوار ذو الجناح شد، زینب کبری علیها السلام مقابلش آمد؛ امّا مثل گنجشکِ باران خورده، [بر

---

۱. رجوع شود به ص۲۰۶، پاورقی۲.

۲. «من به خدایی رو آورده‌ام که آفریدگار آسمان‌ها و زمین است». الانعام(۶): ۷۹.

۳. نماز خواندن امام علیه السلام بر بدن مطهر حضرت علی اصغر علیه السلام در این منابع آمده است: الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۸؛ فصول المهمه، ابن صباغ، ج۲، ص۷۷۲؛ مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۳۸۹؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۲۷۸ و.. (رجوع شود به صفحهٔ قبل، پاورقی۱ و ص۲۷۳، پی نوشت شمارهٔ ۲۵).

خود] می‌لرزید. خواست بگوید: برادرم، شب تاریک در پیش است، با این بچّه‌های مو پریشانت چه کنم؟ با این جوانِ بیمارت چه کنم؟ زینب کبری علیها السلام دردِ دلش را گفت، امّا او چه فرمود؟

جان عالمیان قربان دهانت، تمامی زنان را جمع نمود و همه را به یک کلمه جواب داده و فرمود: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالی حَافِظُكُمْ وَ حَامِيكُم»[1] ۲۸* بدانید که خداوند متعال نگهبان و حامی شماست. یعنی من می‌روم ولی خدا را برای شما می‌گذارم و می‌روم! در یک چنین جایی هم دارد به نردبان توحید، بشریّت را بالا می‌برد و به عالی‌ترین بامِ معرفت می‌رساند. این را فرمود و سوار شد.

کشش جذبهٔ حقّ

شَه‌سواری رو به میدان عشق نمود. به تاختن بنا کرد. دیگر می‌رود، چگونه می‌رود؟

---

۱. «ثُمَّ وَدَّعَ عَلَيهِ السَّلَامُ أَهلَ بَيتِهِ وَ أَمَرَهُم بِالصَّبرِ وَ وَعَدَهُم بِالصَّوَابِ وَ الأَجرِ، وَ أَمَرَهُم بِلُبسِ أُزُرِهِم، وَ قَالَ لَهُم: اِستَعِدُّوا لِلْبَلاءِ، وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى حافِظُكُمْ وَ حَامِيكُم، وَ سَيُنْجِيكُمْ مِنْ شَرِّ الأَعْداءِ، وَ يَجْعَلُ عاقِبَةَ أَمْرِكُمْ إِلَى خَيْرٍ، وَ يُعَذِّبُ أَعَادِيكُمْ بِأَنْواعِ الْبَلَاءِ، وَ يُعَوِّضُكُمُ اللَّهُ عَنْ هذِهِ البَلِيّةِ بِأَنْواعِ النِّعَمِ وَ الْكَرامَةِ، فَلاتَشْكُوا، وَ لَاتَقُولُوا بِأَلْسِنَتِكُمْ ما يَنْقُصُ قَدْرَكُمْ، ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى قِتَالِ أَعدَائِهِ لَعَنَهُمُ اللَّهُ.»؛ سپس امام حسین علیه السلام با اهل بیت خود وداع نمود و آنان به صبر و شکیبایی امر فرمود و به آنان وعدهٔ صواب و اجر داد، همچنین آنان را به امر به پوشیدن چادرهای خود نمود و خطاب به آنان فرمود: آمادهٔ بلا شوید و بدانید که خداوند نگهبان و حامی شماست و به زودی شما را از شرّ دشمنان نجات می‌دهد و سرانجام کارتان را به سوی نیکی، و دشمنان‌تان را به انواع بلا، عذاب خواهد کرد، و عوض این بلا به شما، انواع نعمت‌ها و کرامت عطا خواهد فرمود، پس شکایت نکنید و آنچه از قدر و شأنتان می‌کاهد بر زبان جاری نکنید. بعد هم متوجه میدان و جنگ با دشمنان (خدا لعنت‌شان کند) شد. الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص٣٤٦: (به نقل از جلاء العیون، علامه مجلسی، ص٦٨٦)

و به همین مضمون: مقتل الحسین علیه السلام، مقرم، ص۱۱۹ و ص۲۹۰؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٢٣؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵- ۲۶.

خدا می‌داند، جَذْبهٔ حقّ، ابا عبد الله الحسین﵇ را می‌کشد، آنچنان‌که فقط جاذب می‌داند و مجذوب. تمام انبیا﵈ ایستاده‌اند و تماشا می‌کنند. جدّش هم شیشه‌ای به دست گرفته، تا آخرین گلاب گل باغ اسلام را بگیرد و به عالم بالا ببرد.[۱] ۲۹•

---

۱. «حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ، نَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ هَانِئٍ أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ النَّحْوِيِّ، نَا مُطَرِّفُ بْنُ سُلَيْمَانَ، نَا عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ جُدْعَانَ، قَالَ: إِسْتَيْقَظَ ابْنُ عَبَّاسٍ، [مَرَّةً] مِنْ نَوْمِهِ فَاسْتَرْجَعَ وَ قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ [﵇] وَاللَّهِ! فَقَالَ [لَهُ] أَصْحَابُهُ: حِلًّا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ مَعَهُ زُجَاجَةٌ مِنْ دَمٍ فَقَالَ: أَ لَا تَعْلَمُ مَا صَنَعَتْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي؟ قَتَلُوا إِبْنِيَ الْحُسَيْنَ [﵇] وَ هَذَا دَمُهُ وَ دِمَاءُ [دَمُ] أَصْحَابِهِ أَرْفَعُهَا [أَرْفَعُهُمَا] إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: فَكُتِبَ ذَلِكَ الْيَوْمُ الَّذِي قَالَ فِيهِ وَ تِلْكَ السَّاعَةُ، فَمَا لَبِثُوا إِلَّا أَرْبَعَةً وَ عِشْرِينَ يَوْمًا حَتَّى جَاءَهُمْ خَبَرٌ بِالْمَدِينَةِ أَنَّهُ قُتِلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَ تِلْكَ السَّاعَةَ.»؛ علیّ بن زید گوید: ابن عباس یک مرتبه از خوابش بیدار شد در حالی که کلمهٔ استرجاع [یعنی: ﴿إنّا للّه و إنّا الیه راجعون﴾] بر زبان می‌راند و گفت: به خدا قسم [امام] حسین [﵇] کشته شد! اطرافیانش گفتند: کشته شد ابن عباس؟ در جوابشان گفت: هم اکنون رسول خداﷺ را در خواب دیدم که همراهش شیشه‌ای پر از خون بود، حضرت خطاب به من فرمود: ای ابن عباس، آیا نمی‌دانی امّتم بعد از من چه کردند؟! پسرم حسین [﵇] را کشتند و این شیشه، خون او و خون یاران اوست که من آن را به سوی خدای عزوجل بالا می‌برم. راوی گوید: آن روز و ساعتی که ابن عباس [خبر شهادت را] گفت، نوشتند. بیست و چهار روز بعد، خبر شهادت امام حسین [﵇] و یارانش رسید که در همان روز و همان ساعتی [که نوشته شده بود] به شهادت رسیده است.

منابع اهل تسنن: المنامات، ابن ابی الدنیا، (دم الحسین و أصحابه [﵇] في المنام) ص۷۵، ح۱۲۹؛ إحیاء علوم الدین، غزالی، ج۱۶، ص۱۸: (بدون سند با اختلاف کم)؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۳۷: (أخبرنا أبو محمد بن طاوس أنا أبو الغنائم بن أبي عثمان نا أبو الحسین بن بشران أنا الحسین بن صفوان أنا أبو بکر بن أبي الدنیا أنا عبد الله بن محمد بن هانئ أبو عبد الرحمن النحوي نا معدي بن سلمان نا علي بن زید بن جدعان قال: استیقظ ابن عباس من نومه فاسترجع و قال: قتل الحسین [﵇] والله، فقال له أصحابه: کلا یا ابن عباس کلا...)؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص۴۲۸: (وَ أَخْبَرَنَا اَلْقَاضِي مُحَمَّدُ بْنُ هِبَةِ الله بْنِ مميل بِدِمَشْقَ اِخْبَرْنَا عَلِيُّ بْنُ اَلْحَسَنِ اَلشَّافِعِيُّ أَخْبَرْنَا أَبُو مُحَمَّدِ بْنِ طَاوُسٍ اخبرنا ابو اَلْغَنَائِمِ بْن ابی عُثْمَانَ اِخْبَرْنَا ابو اَلْحُسَيْنِ بْنِ بِشْرَانَ اخْبرْنَا اَلْحُسَيْنُ بْنُ صَفْوَانَ اَلْبَرْذَعِيُّ أُخْبَرْنَا عَبْدَ اَللَّهِ بْنَ ابی اَلدُّنْيَا..)؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۸: (قَالَ ابْنُ أَبِي الدُّنيا: ... قَالَ: اسْتَيْقَظَ ابْنُ عبَّاس مِنْ نَوْمِهِ فَاسْتَرْجَعَ وَ قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ [﵇] وَاللَّهِ، فَقَالَ لَهُ أصحابه: لِمَ يا بن عباس؟ فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] و سلَّم و معه زجاجة من دم، فقال: أ تعلم ←

آخرین حاجت حضرت زینب علیها السلام از امام حسین علیه السلام

در چنین غوغای زمینی، در چنین بلوای آسمانی که می‌تاخت و می‌رفت و عالم را پشت سر می‌انداخت، یک وقت، یک ناله دلش را لرزاند. گوش داد دید یک آهِ دلخراشی می‌آید، یک نالهٔ دلسوزی می‌آید. این ناله آرام آرام آمد. امّا شما امروز با صدای بلند ناله بزنید. وقتی گوش داد، شنید صدای دختر امیرمؤمنان علیه السلام و فاطمهٔ زهرا علیها السلام است: «مَهْلًا مَهْلًا يَا ابْنَ الزَّهْرَاء»[1] ۳۰.

ما صنعت أمتي من بعدي؟ قتلوا الْحُسَيْنَ [علیه السلام] وَ هَذَا دَمُهُ وَ دَمُ أَصْحَابِهِ أَرْفَعُهُمَا إِلَى اللّه...)؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۸؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۵.

۱. «في كتاب المعدن: فنادى في تلك الحالة: يا زينب يا أمّ كلثوم و يا سكينة يا رقيّة يا فاطمة علیها السلام، عليكنّ مني السلام. فأقبلت زينب علیها السلام فقالت: يا أخي، أيقنت بالقتل؟ فقال علیه السلام: كيف لا أيقن و ليس لي مُعينٌ و لا نَصيرٌ؟ فقالت: يا أخي ردّنا إلى حرم جدّنا. فقال علیه السلام: هيهات، لو تركتُ ما ألقيت نفسي في المهلكة، و كأنّكم غير بعيد كالعبيد، يسوقونكم أمام الركاب، و يسومونكم سوء العذاب. فلمّا سمعته زينب علیها السلام بَكَت، و جرى الدّموع من عينيها، و نادت: وا وحدتاه، وا قلّة ناصراه، وا سوء منقلباه، وا شؤم صباحاه. فشقّت ثوبها و نشرت شعرها و لطمت على وجهها. فقال الحسين علیه السلام لها: مهلا، يا بنت المرتضى، إنّ البكاءَ طويلٌ. فأراد أن يخرج من الخيمة، فلصقَت به زينب علیها السلام فقالت: مهلًا يا أخي، توقّف حتى أزوّد من نظري، و أودّعك وداعَ مفارقٍ لا تلاق بعده:

فَمَهلًا يَا أخِي قَبلَ المَمَات هُنَيهَةً ... لِتَبرَدَ منِّي لَوعَة وَ غَلِيل

فجعلت تقبّل يدَيه و رجلَيه...»؛

ترجمه: [ملّا صالح برغانی] در معدن [البکاء] گوید: حضرت در آن حال صدا زد: ای زینب! ای أمّ کلثوم! ای سکینة! ای رقیّة! ای فاطمة علیها السلام! سلام من بر شما باد. پس حضرت زینب علیها السلام نزدیک آمد و فرمود: برادر! به قتل خود یقین کردی؟ حضرت علیه السلام فرمود: چگونه یقین نکنم و حال آن که یار و یاوری ندارم؟ حضرت زینب علیها السلام فرمود: ای برادرم ما را به حرم جدّمان برگردان. حضرت علیه السلام فرمود: چه دور است [این امر]، اگر رهایم می‌کردند هر آینه خودم را به مهلکه نمی‌انداختم، و گویا در زمانی نزدیک، شما را همچون بندگان، جلوی شتران می‌رانند و به بدترین صورت عذاب می‌دهند. حضرت زینب علیها السلام چون این سخن را شنید گریست و اشک از دیده‌گانش جاری شد و ندا سر داد: وای از

دید برادرش می‌رود، هیچ چاره ندارد. اسم مادرش را به میان آورد. خواست بگوید: برادرم، من و تو در دامان یک مادر، بزرگ شدیم، یک لحظه آرام‌تر، یک لحظه آرام‌تر، صبر کن برای آخرین بار تو را سیر مشاهده بنمایم. صبر کن تا آخرین میوه را از درخت وجودت بچینم. زِمام مَرکبش را گرفت نگاه کرد، دید خواهرش با پای برهنه سر به بیابان گذاشته است. خواهرم چه حاجتی داری؟

بوسیدن زیر گلوی ابا عبد اللّه علیه‌السلام توسط زینب کبری علیهاالسلام

امّا وقتی خواست حاجتش را بگوید، خدا می‌داند بر دل فرزند زهرا علیهاالسلام چه گذشت. گفت: برادرم، حاجتم این است که یک‌بار دیگر زیر گلویت را ببوسم. از بالای اسب خم شد. زینب کبری علیهاالسلام دست‌ها را بلند کرد و به گردن برادر انداخت و زیر گلوی برادر را بوسید؛[1] ولی این رگ‌های گلو را نبوسید مگر وقتی که خواست

→

تنهایی؛ وای از کمی یار و یاور؛ وای از بدی دگرگونی؛ وای از صبح شوم. پس لباسش را درید و موهایش پریشان نمود و لطمه به صورت خود زد. امام علیه‌السلام به خواهرش فرمود: ای دختر علیّ مرتضی علیه‌السلام شتاب مکن که گریه طولانی است. امام علیه‌السلام خواست از خیمه خارج شود حضرت زینب علیهاالسلام به برادر چسبید و فرمود: ای برادر! شتاب مکن، توقّف بنما تا از نگاهم [به تو] توشه برگیرم و با تو وداع نمایم وداعِ جدا شونده‌ای که دیداری بعد از آن [برایش] نیست. "ای برادر! پیش از مرگ، کمی به من مهلت بده تا سوزش دل و حرارت عطش من خنک گردد". سپس حضرت زینب علیهاالسلام شروع کرد دو دست و دو پای برادر را بوسید. الدمعة السّاکبه، بهبهانی، ج٤، ص٣٤٥.

١. «در کتاب بحر المصائب، از مفتاح البکاء [تألیف علامه برغانی] مسطور است که چون حسین علیه السّلام با قلبی سوزان آهنگ میدان فرمود، ندایی نحیف و آوازی ضعیف بشنید. پس روی برتافت و خواهرش حضرت زینب علیهاالسلام را بدید که نالان نمایان است. امام علیه السّلام از نالهٔ دختر بوتراب، بی‌تاب شد و برگردید و فرمود: ای یادگار مادرم، زهرا! ای پرستار این یتیمان بی‌نوا! از چه از خیام بیرون شدی و چون تو را حال بر این منوال باشد؟ این زنان و دختران و اطفال را کدام کس تسلّی می‌دهد و چگونه آنان را قرار و آرام خواهد بود؟ ای خواهر! جدّ و پدر و مادر و برادرم از من افضل بودند، برفتند و تو این چنین بی‌قرار و پریشان و گریان نشدی، مگر ندانی دنیا بر این حال و بر این منوال ←

با این بدن خداحافظی کند. همین که خواست به سفر شام برود، دید برادرش را دیگر نمی‌بیند، خواست سر را ببوسد، دست را ببوسد، چه کند؟ نه سر در بدن است و نه دست در بدن.[۳۲] کاری کرد که دوست و دشمن را گریاند، خم شد لب‌ها را روی رگ‌های گلوی بریده گذاشت.[۳۳] (۱)

باسمک العظیم الأعظم الأجلّ الأعزّ الأکرم اللّهم بحقّ الحسین علیه السلام یا الله ...

همگی با صدای گریان بگویید، مردمی که بیرون مجلس‌اند آنها هم در دعا شرکت کنند. دعای هر کسی اثری دارد. آن کسی که در این آفتاب سوزان روی خاک‌ها نشسته و برای سیّد الشهدا علیه السلام اشک ریخته، نفسِ او هم باید ضمیمه به این مجلس شود. زانوهای خسته‌ای که در این مجلس از صبح نشسته‌اند، همه در دعا شرکت کنند. امیدوارم امروز از یک روزنه‌ای، نظر لطفی بشود.

پروردگارا! تو را به روح مقدّس خاتم انبیا صلی الله علیه و آله قسم می‌دهیم، خدایا! تو را به جان پاک علیّ مرتضی علیه السلام قسم می‌دهیم، پروردگارا! تو را به بدن آزرده و دلِ آزردهٔ فاطمهٔ زهرا علیها السلام قسم می‌دهیم، پروردگارا! تو را به روح خسته و جگر آزردهٔ امام حسن مجتبی علیه السلام قسم می‌دهیم، خدایا! تو را به خون قدّیس خامس آل عبا علیه السلام قسم می‌دهیم

→

باشد. عرض کرد: وصیّت مادرم به خاطرم بیامد و برای مطلبی بیامدم. چون امام علیه السّلام نام مادر بشنید، بگریست و از آن وصیّت بپرسید. عرض کرد: سفارش مادرم این است که آنجا را که جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌بوسید، ببوسم. پس آن حضرت با جناب زینب خاتون علیها السلام معانقه کرد و زینب خاتون علیها السلام حلقوم مبارکش را بوسید و هر دو تن بسیار بگریستند. آن‌گاه امام علیه السلام او را تسلّی داد و بازگردانید». ناسخ التواریخ، حضرت زینت کبری علیها السلام، عباس قلیخان سپهر، ج۱، ص۲۳۰؛ ریاحین الشریعه، محلاتی، ج۳، ص۱۰۳-۱۰۴: (به نقل از مفتاح البکاء).

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس هشتم، ص۴۷۲، پی نوشت شماره۲۵.

۱. «به روایتی حضرت زینب علیها السلام خود را بر نعش برادر انداخت و شروع به بوسیدن گلوی بریده‌اش کرد. پس ظالمی تازیانه بر او می‌زد تا او را برخیزاند». تذکرة الشهداء، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۲، ص۲۱۱.

که امروز حوائج ما را به کیسهٔ فتوّت ولیّ عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه حواله بفرما. دعای امام عصر عجل‌الله‌تعالی‌فرجه را شامل حال ما بفرما. پروردگارا! هر کسی از مرد و زن و پیر و جوان در این مجلس آرزویی به درگاه تو دارد، امید او را به نَفَس آخرِ سیّدالشّهداء علیه‌السلام قطع نفرما. خدایا! ابواب رحمتت را به روی این مردم باز کن. عُلمایی که در این شهر هستند سالماً غانماً به اوطانشان برگردان. ابواب برکت را به روی مردمی که اهل این شهر و مملکتند باز کن. عزاداری از عامّهٔ عزاداران، منظور نظر رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار بده. این محفل را از گویندگان و شنوندگان و مؤسّسین و خدمت‌گزاران، مورد امضاء و قبول امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه قرار بده. پروردگارا! روز به روز بر عزّت اسلام و مسلمین بیفزا. خدایا! مسلمین را مظفّر و منصور بدار. خدایا! لشکر اسلام را قاهر و غالب بفرما. پروردگارا! لشکر کفر را مقهور و مخذول و منکوب بفرما.

اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَوَاتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ عَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَكِّنَهُ فِيهَا طَوِيلا.

پی نوشت

۱. عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ صَغِيرٍ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ رِبْعِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ [الأمور] إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ عِلْماً وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً، عَرَفَهُ مَنْ عَرَفَهُ وَ جَهِلَهُ مَنْ جَهِلَهُ ذَلِكَ رَسُولُ اللَه صلى الله عليه و آله وَ نَحْنُ» امام صادق عليه السلام فرمود: خدا خودداری و امتناع فرموده که کارها را بدون اسباب فراهم آورد، پس برای هر چیزی سبب و وسیله‌ای قرار داد و برای هر سبب، شرح و گشایشی، و برای هر شرحی، نشانه‌ای [دانشی]، و برای هر نشانه‌ای، دری گویا. عارف حقیقی کسی است که این در را شناخت، و نادان حقیقی کسی است که نادان به این در گشت، این درِ گویا، رسول خدا صلى الله عليه و آله و ما اهل بیت عليهم السلام هستیم. بصائر الدرجات، صفار، ص۲۶؛ کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۸۳؛ عوالی اللئالی، احسائی، ج۳، ص۲۸۶(به طور خلاصه)؛ مجمع البحرین، طریحی، ج۱، ص۲۵۶ و ج۲، ص۷۹(به طور خلاصه)؛ فصول المهمة فی اصول الائمه، حر عاملی، ج۱، ص۴۸۶ و ص۶۴۶؛ إثبات الهداة، حر عاملی، ج۱، ص۸۱.

همچنین: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ الْقَاشَانِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى الْعُبَيْدِيِّ يَرْفَعُهُ قَالَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّه عليه السلام: «أَبَى اللَّهُ أَنْ يُجْرِيَ الْأَشْيَاءَ إِلَّا بِالْأَسْبَابِ فَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ سَبَباً وَ جَعَلَ لِكُلِّ سَبَبٍ شَرْحاً وَ جَعَلَ لِكُلِّ شَرْحٍ مِفْتَاحاً وَ جَعَلَ لِكُلِّ مِفْتَاحٍ عِلْماً وَ جَعَلَ لِكُلِّ عِلْمٍ بَاباً نَاطِقاً مَنْ عَرَفَهُ عَرَفَ اللَّهَ وَ مَنْ أَنْكَرَهُ أَنْكَرَ اللَّهَ ذَلِكَ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ» امام صادق عليه السلام فرمودند: خدا ابا داشته و نمی‌پسندد که چیزها را جاری و برقرار گرداند مگر به وسیلهٔ اسباب و دست آویزها، پس برای هر چیزی سببی قرار داد، و برای هر سببی، شرح و بیان آشکاری، و برای هر شرح و بیانی، مفتاح و کلیدی و برای هر مفتاحی، علم و دانشی، و برای هر علمی، باب گویائی، هر که آن باب گویا را بشناسد خدا را شناخته، و کسی که آن را انکار کرده و نپذیرد خدا را انکار نموده است، آن بابِ گویا رسول خدا صلى الله عليه و آله و ما اهلبیت عليهم السلام هستیم. بصائر الدرجات، صفار، ص۲۶ و ص۵۲۵؛ مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سلیمان حلی، ص۵۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲، ص۹۰ و ص۱۶۸.

۲. «حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ كَثِيرِ بْنِ عَيَّاشٍ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام فِي قَوْلِهِ: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ﴾ يَقُولُ: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي‌طَالِبٍ عليه السلام فَإِنَّ اتِّبَاعَكُمْ إِيَّاهُ وَ وَلَايَتَهُ أَجْمَعُ لِأَمْرِكُمْ وَ أَبْقَى لِلْعَدْلِ فِيكُم.» ابی جارود گوید: امام باقر عليه السلام دربارهٔ آیهٔ ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ﴾ فرمود: مراد، ولایت علی بن ابی طالب عليه السلام است، زیرا پیروی شما از او و ولایتش، موجب اجتماع امر شما و بقای عدالت درمیان

شماست. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۲۷۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۲، ص۲۸۹؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج۲، ص٦٦٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹، ص۲۱۰؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۲، ص۱٤۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۵، ص۳۱۵.

همچنین: «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ... عَنْ أَبِي الرَّبِيعِ الشَّامِيِّ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذا دَعاكُمْ لِما يُحْيِيكُمْ﴾ قَالَ: نَزَلَتْ فِي وَلَايَةِ عَلِيٍّ عليه السلام [قال أبي جعفر عليه السلام: [في] ولايه علیّ عليه السلام]» ابو ربیع شامی گوید: از امام صادق عليه السلام از آیهٔ «ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسولش را اجابت کنید؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله شما را به چیزی دعوت می‌کند که به شماحیات می‌دهد»، حضرت فرمود: این آیه دربارهٔ ولایت امیر المؤمنین علی عليه السلام نازل شده است. کافی، شیخ کلینی، ج۸، ص۲٤۸؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۲۳٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص٦؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج۲، ص٦٦٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۱۰٤؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۲، ص۱٤۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۵، ص۳۱٦.

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب عليه السلام، احمد بن موسی ابن مردویه اصفهانی، ص۲٤۵.

۳. «أن دين الاسلام كما أنه محمّدي الحدوث فهو حسينيّ البقاء.» الغدیر، علامه امینی، ج۳، ص۲٤٦

همچنین: فرازی از زیارت امام حسین عليه السلام ... «بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الضَّلَالَةِ وَ الْجَهَالَةِ وَ الْعَمَى وَ الشَّكِّ وَ الِارْتِيَابِ إِلَى بَابِ الْهُدَى مِنَ الرَّدَى...» جانش را در راه تو بذل کرد تا بندگانت را از گمراهی و نادانی و تاریکی و شکّ و شبهه نجات دهد وبه باب هدایت بکشاند. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص٤۰۱؛ مزار، شیخ مفید، ص۱۰۸؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۵۹؛ مزار، مشهدی، ص۳۷٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۷۷ و ج۹۸، ص۲۱۰.

و همچنین در زیارت اربعین: «وَ بَذَلَ مُهْجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» و جان پاکش را در راه تو بذل کرد تا بندگانت را از جهالت و سرگردانی و گمراهی نجات دهد. مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص۷۸۸؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص۱۱۳؛ مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص٥۱٤ و ص۵۱۵؛ اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۱۰۱ و ص۱۰۲؛ مصباح، شیخ ابراهیم کفعمی، ص٤۸۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۳۱.

و همچنین: فرازی از دعای ندبه: «... وَ كُلٌّ شَرَعْتَ لَهُ شَرِيعَةً وَ نَهَجْتَ لَهُ مِنْهَاجاً وَ تَخَيَّرْتَ لَهُ أَوْصِيَاءَ مُسْتَحْفِظاً بَعْدَ مُسْتَحْفِظٍ مِنْ مُدَّةٍ إِلَى مُدَّةٍ إِقَامَةً لِدِينِكَ وَ حُجَّةً عَلَى عِبَادِكَ وَ لِئَلَّا يَزُولَ الْحَقُّ عَنْ مَقَرِّهِ وَ يَغْلِبَ الْبَاطِلُ عَلَى أَهْلِه...»؛ و همهٔ آن پیمبران را شریعت و طریقه و آیینی عطا کردی و برای هر یک جانشینانی قرار دادی تا هر کدام مدتی حافظ دین تو باشند و دینت را اقامه کنند و بر بندگانت حجّت و

برهان باشند تا حق از جایگاه خود خارج نشود و باطل بر اهلش پیروز نشود. مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۷۵؛ اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج۱، ص۵۰۵؛ جمال الاسبوع، سید بن طاووس، ص۵۵٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۹، ص۱۰۵.

٤. «قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: لَا وَاللَّهِ لَايَرْجِعُ [لَا يُرْفَعُ] الْأَمْرُ وَ الْخِلَافَةُ إِلَى آلِ أَبِي بَكْرٍ وَ [إِلَى آلِ]عُمَرَ أَبَداً وَ لَا إِلَى بَنِي أُمَيَّةَ أَبَداً وَ لَا فِي وُلْدِ طَلْحَةَ وَ الزُّبَيْرِ أَبَداً وَ ذَلِكَ **أَنَّهُمْ نَبَذُوا [بَتَّرُوا] الْقُرْآنَ وَ أَبْطَلُوا السُّنَنَ وَ عَطَّلُوا الْأَحْكَامَ**.» امام صادق ﷺ فرمود: نه به خدا سوگند این امر خلافت هرگز در دودمان ابو بکر و عمر رجوع نکرده است، و نه هرگز در بنی امیه، و نه در فرزندان طلحه و زبیر باز آید، برای آنکه اینان قرآن را به یکسو نهادند و ترک کردند، و سنّت‌ها را باطل کردند، و احکام (الهی) را تعطیل کرده (و مهمل گذاردند). تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۵؛ کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۶۰۰؛ روضة المتقین، محمد تقی مجلسی، ج۱۳، ص۱۲۱؛ تفسیر برهان، علامه سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۱۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۸۹، ص۲۶؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج٤، ص۱۳؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۹، ص۳۹۱.

همچنین: «وَ أَصْبَحَ اَلْحُسَيْنُ ﷺ مِنَ اَلْغَدِ خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ لِيَسْتَمِعَ الْأَخْبَارَ فَإِذَا هُوَ بِمَرْوَانَ بْنِ اَلْحَكَمِ قَدْ عَارَضَهُ فِي طَرِيقِهِ، فَقَالَ: أَبَا عَبْدِاَللَّهِ إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطِعْنِي ترشد و تسدد، فَقَالَ اَلْحُسَيْنُ ﷺ: وَ مَا ذلِكَ؟ قُلْ: حَتَّى أَسْمَعَ. فَقَالَ مَرْوانُ: أَقُولُ: إِنِّي آمُرُكَ بِبَيْعَةِ أَمِيرِ اَلْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ فَإِنَّهُ خَوَّلَكَ فِي دِينِكَ وَ دُنْياكَ، قالَ: فاسْتَرْجَعَ الحُسَيْنُ ﷺ وَ قَالَ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ وَ عَلَى الإِسْلامِ السَّلَامُ إِذْ قَدْ بُلِيَتِ اَلْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدَ. ثُمَّ أَقْبَلَ اَلْحُسَيْنُ ﷺ عَلَى مَرْوَانَ وَ قَالَ: وَيْحَكَ، أَ تَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَ هُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ!؟» فردای آن روز، امام حسین ﷺ برای شنیدن خبرها از منزل خود بیرون آمد، در بین راه با مروان بن حکم برخورد کرد. مروان گفت: ای ابا عبد الله! نصیحتی به تو می‌کنم، از من بشنو تا هدایت و ارشاد یابی و به راه درست رهنمون شوی! حضرت فرمود: نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم. مروان گفت: می‌گویم: من تو را به بیعت با امیر المؤمنین یزید فرمان می‌دهم چون او تو را در دین و دنیایت عطا می‌کند (برای دین و دنیایت سودمندتر است). امام حسین ﷺ استرجاع نموده ﴿إِنّا لِلّهِ وَ إِنّا إِلَيْهِ راجِعُونَ﴾ خواند و فرمود: علی الاسلام السلام، [یعنی از اسلام چیزی نمی‌ماند] زیرا امّت گرفتار زمامداری همچون یزید شده است، بعد هم حضرت ﷺ رو به مروان کرد و فرمود: وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرا می‌خوانی، در حالی که او مردی فاسق است؟! الفتوح، ابن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۶ - ۱۷.

و به همین مضمون در این منابع: مثیر الأحزان، ابن نما، ص۱٤ – ۱۵ ؛ لهوف، سید بن طاووس، ص۱۸.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین ﷺ، خوارزمی، ج۱، ص۲۶۸

۵. حضرت سکینه ﷺ فرموده اند: «وَ اللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَقْسَى قَلْباً مِنْ يَزِيدَ وَ لَا رَأَيْتُ كَافِراً وَ لَا مُشْرِكاً شَرّاً مِنْهُ وَ

لَا أَجْفَى مِنْهُ»؛ به خدا قسم من سنگدل تر، کافرتر، مشرک و بدتر و جفاکارتر از یزید ندیدم. امالی، شیخ صدوق، ص۲۳۰؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۹۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۵۵؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۹۶؛ ناسخ التواریخ حضرت سجاد علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۲۰۸؛ اسرار الشّهادة، اصولی و فقیه مدقق علامه دربندی، ص۵۰۱.

٦. دائم الخمر بودن یزید:

«قال أبو مخنف: عن الصقعب بن زهیر عن الحسن [البصري] قال: أربعُ خِصالٍ كُنَّ في معاویة لو لم یكن فیه منهن إلّا واحدة لَكانَت موبقةً: انتزاؤه على هذه الأمّة بالسفهاء حتّى ابتزّها أمرها بغیر مشورة منهم و فیهم بقایا الصَّحابة و ذوو الفضیلة، و استخلافه ابنه بعده سكیراً خمیراً یلبس الحریر و یضرب بالطنابیر، و ادّعاؤه زیاداً، و قتله حُجراً، ویلاً لَهُ من حجر! مرّتین» ابی مخنف می‌گوید: صقعب بن زهیر از حسن بصری نقل کرده که گفت: چهار ویژگی در معاویه بود که اگر تنها یکی از این چهار ویژگی در وی بود هرآینه آن خصلت هلاک کننده بود: [۱.] غصب کردنش بر این امّت به دست سفیهان به نحوی که حکومت بر امت بدون مشورت با آنها ربوده و غصب نمی‌شد، در حالی‌که میان آنان بقایای صحابه و صاحبان فضیلت بودند. [۲.] و بعد از خودش پسرش که فردی همیشه مست و دائم الخمر بود را به جانشینی خود گمارد؛ کسی‌که ابریشم (که بر مردان جایز نیست) می‌پوشید و کمانچه (سازی معروف) می‌زد. [۳.] و نام و نسب خود را به زیاد نسبت می‌داد (در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: فرزند متعلق به بستر است و مرد زناکار مستحقّ سنگ). [٤.] کشتن حجر بن عدی، بدا به حال او که حجر و یارانش را کشت، و عبارت اخیر را دو بار تکرار می‌کند.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج٤، ص۲۰۸.

و به همین مضمون در این منابع: المختصر في اخبار البشر، ابی الفدا، ج۱، ص۱۸٦؛ الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، ج۳، ص٤۸۷؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، نویری، ج۲۰، ص۳٤۰؛ النجوم الزاهرة، اتابکی، ج۱، ص۱٤۱.

همچنین: «عَنْ زِیَادٍ الحَارِثِيِّ، قَالَ: سَقَانِي یَزِیْدُ شَرَاباً مَا ذُقْتُ مِثْلَهُ، فَقُلْتُ: یَا أَمِیْرَ المُؤْمِنِیْنَ، لَمْ أُسَلْسِلْ مِثْلَ هَذَا! قَالَ: هَذَا رُمَّانُ حُلْوَانَ، بِعَسَلِ أَصْبَهَانَ، بِسُكَّرِ الأَهْوَازِ، بِزَبِیْبِ الطَّائِفِ، بِمَاءِ بَرَدَى.

وَ عَنْ مُحَمَّدِ بنِ أَحْمَدَ بنِ مِسْمَعٍ، قَالَ: سَكِرَ یَزِیْدُ، فَقَامَ یَرْقُصُ، فَسَقَطَ عَلَى رَأْسِهِ، فَانْشَقَّ، وَ بَدَا دِمَاغُهُ. قُلْتُ: كَانَ قَوِیّاً، شُجَاعاً، ذَا رَأْيٍ، وَ حَزْمٍ، وَ فِطْنَةٍ، وَ فَصَاحَةٍ، وَ لَهُ شِعْرٌ جَیِّدٌ، وَ كَانَ نَاصِبِیًّا، فَظّاً، غَلِیظاً، جِلْفاً، یَتَنَاوَلُ الْمُسْكِرَ، وَ یَفْعَلُ الْمُنْكَرَ، إِفْتَتَحَ دَوْلَتَهُ بِمَقْتَلِ الشَّهِیدِ الْحُسَیْنِ علیه السلام وَ اخْتَتَمَهَا بِوَاقِعَةِ الْحَرَّةِ»؛ زیاد حارثی گوید: یزید به من شرابی نوشانید که مثلش را نچشیده بودم! پس گفتم: ای امیرالمؤمنین، شرابی به نرمی و خوش‌گواری این ننوشیدم، گفت: این انار حلوانِ بغداد، به عسل اصفهان، به شکر اهواز، به کشمش طائف، به آب بَرَدی (نهر دمشق) است.

و محمد بن احمد بن مسمع گفت: یزید مست کرد پس ایستاد می‌رقصید، پس با سر به زمین افتاد و

سـرش شـکافته شـد و مغـز سـرش هویـدا شـد، گفـتم: او قـوی و شـجاع و صـاحب رأی و اندیـشه (دوراندیـشی) و زیرکـی و دانـایی و فـصاحت بـود، و شـعر نیکـو داشـت، و ناصـبی (دشـمن علـی و خاندانش ﷺ)، سنگدل، خشن، و سفیه و فرومایه بود. مـسکرات مـی‌نوشـید و منکـرات انجـام مـی‌داد. دولت [نحسش] با کشتن حسینِ شهید ﷺ آغاز و با واقعه حرّه پایان یافت.

منبع اهل تسنن: سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج٤، ص٣٧. (حکایت زیاد حـارثی در ایـن منـابع نیـز آمـده است: تاریخ دمشق، ابن عساکر، ص٢٤٣ – ٢٤٤؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٩، ص٣٩٤٤)

و همچنین: «أَنْبَأَنَا أَبُو الْفَرَجِ غَيْثُ بْنُ عَلِيٍّ نَا أَبُو بَكْرٍ الْخَطِيبُ أَنَا أَبُو نُعَيْمٍ الْحَافِظُ نَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَـدَ نـا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ نا ابْنُ عَائِشَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: كَانَ يَزِيدُ بْنَ مُعَاوِيَةَ فِي حَدَاثَتِهِ صَـاحِبُ شَـرَابٍ» ابـن عایشه از پدرش نقل کرده که گفت: یزید بن معاویه از خردسالی دمساز شراب بود (و شراب می‌خـورد). تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج٦٥، ص٤٠٦؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج١١، ص٦٤١ (بـا ایـن سـند: وَ قَالَ الطَّبَرَانِيُّ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا الْغَلَابِيُّ، ثَنَا ابْنُ عَائِشَةَ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: ...).

و همچنین: «قَالَ بَعْضُهُمْ: لَعْنُ يَزِيدٍ عَلَى اشْتِهارِ كُفْرِهِ وَ تَوَاتُرِ فَظَاعَةِ شَـرِّهِ لِمَـا أَنَّـه كَفَـرَ حِـينَ أَمَـرَ بِقَتْـلِ الْحُسَيْنِ [ﷺ]، وَ لَمَّا قَالَ فِي الخَمْرِ:

فَـإِنْ حُرِّمَـتْ يَوْمـاً عَلَـى دِيـنِ أحْمَـدٍ فَخُـذْهَا عَلَـى دِيـنِ الْمَـسِيحِ ابْـنِ مَـرْيَمَ

بعضی از آنها گفته است: لعنت کردن یزید به خاطر شهرتِ کفرش و متواتر بودنِ رسـوایی شـرّش اسـت (به دو سبب: یکی) بخاطر اینکه امر به کشتن امام حـسین ﷺ نمـود، و (دیگـری) چـون دربـارهٔ شـراب گفت: اگر روزی، خوردن شراب در دین احمد ﷺ حرام شد ... پس آن را بر آئین مسیح فرزند مریم اخـذ کن (و بنوش). روح البیان، اسماعیل حقی، ج١، ص١٧٩؛ تفسیر حدائق الروح و الریحان، محمد أمـین هرری، ج٢، ص٨٣.

و همچنین: «منهم: یزید بن معاویة: شَهَرَ بشُربِها، و کان یقال له: یزید الخمور»؛ یکی از آنهـا یزیـد بـن معاویه که مشهور به نوشیدن شراب است و آنقدر علنی و مشهور بود که به او یزید خَمور (دائـم الخمـر) می‌گفتند. نهایة الأرب فی فنون الأدب، نویری، ج٤، ص٩٢.

و همچنین: «فَلَمَّا قَدِمَ الْحُسَيْنُ ﷺ مَكَّةَ كَتَبَ إِلَيْهِ سُـلَيْمَانُ بْـنُ صُـرَدٍ الْخُزَاعِـيُّ وَ الْمُـسَيِّبُ بْـنُ نَجَبَـةَ الْفَزَارِيِّ وَ غَيْرُ هُمَا مِنْ رِجَالِ أَبِيهِ وَ شِيعَتِهِ مِنَ الْكُوفَةِ: هَلُمَّ إِلَيْنَا يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَنْتَ أَحَقُّ بِالْخِلَافَـةِ مِنْ يَزِيدَ الْخَمُورِ». هنگامی که [امام] حسین [ﷺ] وارد مکه شد سلیمان بن صـرد خزاعـی و مـسیّب بن نجبهٔ فزاری و دیگران از یاران و شیعیان کوفیِ پدرش [امام] علی [ﷺ] به حضرت نامه نوشتند کـه: ای فرزند رسول خدا! به سوی ما بیا که تو سزاوارتر به خلافت هستی تا یزید دائم الخمر. الجوهرة فی نسب النبی و اصحابه العشرة، محمد بری [م. ٦٤٥] (ط: دار الرفاعی ریاض - چاپ أول ١٤٠٣ هـ ق)، ج٢، ص٢١٥.

و همچنین: «وَ قَالَ عَوَانَةُ: كَانَ مِسْوَرُ بْنُ مَخْرَمَةَ وَفَدَ إِلَى يَزِيدَ قَبلَ وِلَايَةِ عُثْمَانَ بْنِ مُحَمَّدٍ، فَلَمَّا قَدِمَ شَـهِدَ

عَلَيْهِ بِالْفِسْقِ وَ شُرْبِ الْخَمْرِ، فَكُتِبَ إِلَى يَزِيدَ بِذَلِكَ فَكَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ يَأْمُرُهُ أَنْ يُضْرَبَ مِسوَراً الْحَدَّ، فَقَالَ أَبُو حُرَّةٍ:

أَ يَشْرَبُهَا صَهبَاءَ كَالْمِسْكِ رِيحَهَا أَبُوخَالِدٍ وَ يُضْرَبُ الْحَدَّ مِسْوَرُ؟

عوانه گويد: مِسوَر بن مَخرَمه از كسانى بود كه قبل ولايت عثمان بن محمد نزد يزيد رفت، و در بازگشت بر عليه يزيد به فسق و شراب نوشيدنش گواهى داد. اين موضوع (در نامه‌اى) به يزيد نوشته و گزارش شد، او هم به كارگزار خود نوشت كه مِسور را حدّ بزنند. در اين هنگام ابوحره شاعر گفت: آيا شرابِ مشكين بوى را مى‌نوشد و مِسوَر حدّ زده مى شود!؟ جمل من أنساب الأشراف، بلاذرى، ج۵، ص۳۲۰؛ العقد الفريد، ابن عبد ربه ، ج۸، ص۶۱. (به همين مضمون).

دائم الخمر بودن يزيد در بيان امام حسين عليه السلام:

و أقام معاوية بمكّة لايذكر شيئًا من أمر يزيد، ثمّ أرسل إلى الحسين عليه السلام فدعاه، فلمّا جاءه و دخل إليه قرب مجلسه ثم قال: أبا عبد الله اعلم أنّي ما تركت بلداً إلّا و قد بعثت إلى أهله فأخذت عليهم البيعة ليزيد، و إنّما أخرت المدينة لأنّي قلت هم أصله و قومه و عشيرته و من لا أخافهم عليه، ثمّ إنّي بعثت إلى المدينة بعد ذلك فأبى بيعته من لا علم أحداً هو أشدّ بها منهم، و لو علمت أنّ لأمّة محمّد صلى الله عليه و آله خير من ولدي يزيد لمّا بعثت له. فقال له الحسين عليه السلام: مهلًا يا معاوية ! لاتَقُل هكذا، فإنّك قد تركت من هو خير منه أُماً و أباً و نفساً، فقال معاوية: كأنك تريد بذلك نفسك أبا عبد الله؟ فقال الحسين عليه السلام: فإن أردت نفسي فكان ماذا؟ فقال معاوية: إذا أخبرك أبا عبد الله ! أما أمّك فخير من أم يزيد، و أما أبوك فله سابقة و فضل، و قرابته من الرسول الله صلّى الله عليه و آله و سلّم لَيسَت لغيره من الناس، غير أنه قد حاكم أبوه أباك، فقضى الله لأبيه على أبيك، و أمّا أنت و هو فهو والله خيرٌ لأمّة محمّد صلّى الله عليه و آله و سلم منك. فقال الحسين عليه السلام: مَن خير لأمّة محمّد صلى الله عليه و آله؟! يزيد الخمور الفجور؟! فقال معاوية: مهلًا أبا عبد الله! فإنّك لو ذكرت عنده لما ذكر منك إلا حسناً، فقال الحسين عليه السلام: إن علم منّي ما أعلمه منه أنا فليقل فيما أقول فيه، فقال له معاوية: أبا عبد الله! انصرف إلى أهلك راشداً و اتّق الله في نفسك و احذر أهل الشام أن يسمعوا منك ما قد سمعته فإنّهم أعداؤك و أعداء أبيك. قال: فانصرف الحسين عليه السلام إلى منزله» و معاويه در مكه توقف و سكونت داشت ولى ذره‌اى در مورد خلافت يزيد صحبت نكرد، سپس به سوى امام حسين عليه السلام فرستاد و او را نزد خود خواند. هنگامى كه حضرت تشريف آورد و بر او وارد شد يزيد جايگاه نشستن حضرت را نزديک خودش قرار داد، بعد هم گفت: ابا عبد الله، بدان من هيچ شهرى را رها و وداع ننمودم مگر اينكه پيكى به جانب اهالى آن شهر فرستادم و بيعت يزيد را از آنان ستاندم و علت تأخير من به مدينه هم اين بود كه گفتم اهالى مدينه، اصل و قوم و عشيره يزيد هستند و من از اهالى مدينه هيچگونه ترسى به ضرر يزيد ندارم. آنگاه من به جانب مدينه روانه داشتم ولى كسانى كه من سخت‌تر از آنها نمى‌شناسم از بيعت با يزيد سرباز زدند، و اگر من براى امّت محمد صلى الله عليه و آله فردى را بهتر و برتر از فرزندم يزيد سراغ داشتم هرآينه به جانب آنان گسيل مى‌داشتم. امام حسين عليه السلام در

جواب معاویه فرمود: آهسته باش معاویه! این حرفها را نزن چون تو کسیکه هم از جهت مادر هم از لحاظ پدر و هم خودش برتر و بهتر است را رها کردی (و بدترین امّت را گرفته‌ای)، معاویه گفت: گویا مرادت از بهترین امّت (از لحاظ مادر و پدر و خود) خودت بود ای ابا عبد الله؟ حضرت فرمود: اگر من خودم را قصد کرده باشم چگونه است؟ معاویه گفت: در اینصورت به تو خبر می‌دهم؛ اما مادرت که خیلی بهتر از مادر یزید است، اما پدرت که سوابق و فضائلش بسیار است و هیچکس نزدیکتر از او به رسول خدا ﷺ نیست مگر آنکه پدرش پدرت را محاکمه نمود و خداوند به نفع پدرش بر پدرت قضاوت نمود، اما تو و یزید به خدا قسم یزید بهتر از تو برای امّت محمد ﷺ است، حضرت فرمود: چه کسی برای امّت محمد ﷺ بهتر است!؟ یزید دائم الخمر تبهکار (زناکار)!؟ معاویه گفت: آهسته (مدارا) ابا عبد الله! اگر ذکر تو نزد یزید می‌شد او جز خوبی از تو یاد نمی‌کرد، حضرت فرمود: اگر او آنچه من از او می‌دانم از من می‌دانست (و سراغ داشت) او هم در مورد من همین چیزها که من گفتم می‌گفت، معاویه در جواب حضرت گفت: ابا عبد الله! با حالت هدایت نزد خانوادت بازگرد و تقوای الهی را در درون خودت اعمال کن و از اهل شام بترس که چیزهایی که من از تو شنیدم آنان نیز بشنوند چون آنها هم دشمنان تو هستند هم دشمنان پدرت علی ﷺ. راوی گوید: حضرت به طرف منزلش بازگشت. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج٤، ص٣٣٩.

همچنین: در جریان بیعت گرفتن برای یزید، امام حسین ﷺ به والی مدینه فرمود:

«...ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَ بِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ الْخَمْرِ قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مُعْلِنٌ بِالْفِسْقِ وَ مِثْلِي لَايُبَايِعُ بِمِثْلِهِ وَ لَكِنْ نُصْبِحُ وَ تُصْبِحُونَ وَ نَنْظُرُ وَ تَنْظُرُونَ أَيُّنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ ثُمَّ خَرَجَ ﷺ». سپس امام حسین ﷺ رو به ولید بن عتبه کرد و فرمود: ما خاندان پیامبر ﷺ و کانون رسالت هستیم و آستانهٔ ما محلّ رفت و آمد فرشتگان است، دفتر هستی به وسیلهٔ ما باز می‌شود و صراط کمال به وسیلهٔ ما ختم می‌گردد. یزید مردی فاسق، شرابخوار، آدم‌کش و جنایتکار آشکار و گستاخ است. شخصی مثل من با فردی مثل او بیعت نمی‌کند، لکن صبح می‌کنیم و می‌کنید، نگاه می‌کنیم و می‌کنید که کدامیک از ما به خلافت و بیعت مستحق‌تریم. حضرت این جملات را فرمود و از پیش ولید خارج شد. لهوف، سید ابن طاووس، ص١٦ - ١٧؛ الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج٥، ص١٤: (با اختلاف کم)؛ مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص٢١: (با اختلاف در عبارت)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص٣٢٤ - ٣٢٥؛ عوالم (امام حسین ﷺ)، شیخ عبد الله بحرانی، ص١٧٤؛ مقتل الحسین ﷺ، مقرم، ص١٢٩.

دائم الخمر و سگ باز بودن یزید، در کلام امام حسین ﷺ:

«... وَ اعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ تَعَالَى كِتَاباً: ﴿لايُغادِرُ صَغِيرَةً وَ لا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصاهَا﴾ وَ لَيْسَ اللَّهُ بِنَاسٍ لِأَخْذِكَ بِالظِّنَّةِ وَ قَتْلِكَ أَوْلِيَاءَهُ عَلَى التُّهَمِ وَ نَفْيِكَ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ دُورِهِمْ إِلَى دَارِ الْغُرْبَةِ وَ أَخْذِكَ النَّاسَ بِبَيْعَةِ ابْنِكَ غُلَامٍ حَدَثٍ يَشْرَبُ الْخَمْرَ [بالبيعة لابنك، غلام سفيه يشرب الشراب- و إمارتك صبيا يشرب الشراب] وَ

يَلْعَبُ بِالْكِلَابِ لَا أَعْلَمُكَ إِلَّا وَ قَدْ خَسَّرْتَ نَفْسَك..» بدان خدای توانا، نامهٔ اعمالی ترتیب داده که «هیچ گناه کبیره و صغیره‌ای نیست مگر اینکه آن را به حساب خواهد آورد»، خدا این جنایات تو را فراموش نخواهد کرد. جنایاتی که به مردم، ظنین می‌شوی، دوستان خدا را تهمت می‌زنی و می‌کشی، دوستان خدا را از خانه‌هاشان به دیار غربت، تبعید می‌نمائی، مردم را مجبور می‌کنی تا با پسرت که کودکی نورس و شرابخوار و سگباز است بیعت کنند، من تو را این طور می‌دانم که به خودت ضرر جبران نشدنی زده‌ای. رجال کشی، شیخ طوسی، ج۱، ص۲۵۷ - ۲۵۸؛ احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۲۱؛ در النظیم، عاملی، ص۵۳٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص۲۱٤؛ عوالم، إمام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۹۲ - ۹۳.

منابع اهل تسنن: امامة و السیاسة، ابن قتیبه دینوری، ج۱، ص۲۰۳ - ۲۰٤؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۵، ص۱۲۲.

دائم الخمر و میمون باز بودن یزید:

همچنین: «خطب عبد الله بن الزبير أيّام يزيد بن معاوية فقال في خطبته: يزيد القرود، يزيد الفهود، يزيد الخمور، يزيد الفجور! أما والله لقد بلغني إنه لايزال مخموراً يخطب الناس و هو طافحٌ في سُكره»؛ عبد الله بن زبیر در ایام خلافت یزید بن معاویه خطبه‌ای خواند، در اثنای خطبه‌اش گفت: یزید میمون باز، یزید یوزپلنگ باز، یزید دائم الخمر، یزید فاسق فاجر! آگاه باشید و بدانید که به خدا قسم به من خبر رسیده است که یزید همیشه شراب خورده و در حال مست با مردم صحبت و خطبه می‌کند در حالی‌که آنقدر شراب نوشیده که بیشتر از آن نمی‌تواند بیاشامد و مستِ مست است.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۲۰، ص۱۳۳.

دائم الخمر و سگ باز و میمون باز بودن یزید:

و كتب معاوية إلى زياد، و هو بالبصرة: «أنّ المغيرة قد دعا أهل الكوفة إلى البيعة ليزيد بولاية العهد بعدي، و ليس المغيرة بأحقّ بابن أخيك منك، فإذا وصل إليك كتابي فادع الناس قبلك إلى مثل ما دعاهم إليه المغيرة، و خُذ عليهم البيعة ليزيد.» فلمّا بلغ زياداً و قرأ الكتاب دعا برجل من أصحابه يثق بفضله و فهمه، فقال: إنّي أريد أن آتمنّك على ما لم آتمنّ عليه بطون الصحائف، إيتِ معاوية فقل له: يا أمير المؤمنين إنّ كتابك ورد عليّ بكذا، فما يقول الناس إذا دعوناهم إلى بيعة يزيد، و هو يلعب بالكلاب و القرود، و يلبس المصبغ، وَ يُدمِنُ الشراب، و يمشي على الدُّفوف، و بحضرتهم الحسين بن علي، و عبد الله بن عباس، و عبد الله بن الزبير، و عبد الله بن عمر، و لكن تأمره، و يتخلّق بأخلاق هؤلاء حولًا و حولين، فعسينا أن نموه على الناس». معاویه به زیاد که در بصره بود نامه نوشت: «مغیره کوفیان را به بیعت یزید و ولایتعهدی بعد من فراخوانده، و مغیره سزاوارتر از فرزند برادرت به تو نیست بنابراین هنگامی که نامهٔ من به تو رسید مردم را از طرف خودت به مثل آنچه مغیره آنان را بدان فراخوانده فرا بخوان و بیعت یزید را از آنان بستان». هنگامی که نامهٔ معاویه به زیاد رسید و آن را خواند، یکی از

افراد مورد وثوق خود در فضل و فهم را طلبید و گفت: می‌خواهم بر تو اعتماد کنم [و رازی را با تو در میان بگذارم] که نمی‌توانم [آن راز را] در میان نامه‌ها و کتابها [بنگارم و بر آنها] اعتماد کنم، نزد معاویه برو و بگو: ای امیر المؤمنین! نامهٔ تو بر من وارد شد، پس مردم چه می‌گویند هنگامی که آنان را به بیعت یزید فرابخوانیم؛ یزیدی که سگ‌باز و میمون‌باز است و جامهٔ رنگارنگ می‌پوشد و دائم الخمر است و بر دف (ساز مطرب) می‌رقصد، در حالی‌که در میان مردم حسین بن علی﵇ و عبدالله بن عباس و عبدالله بن زبیر و عبدالله بن عمر حضور دارند! بنابراین فرمانش بده تا یکی دو سال به اخلاق اینان در آید تا بلکه بتوانیم او را بر مردم بیارائیم (و امر را بر مردم مشتبه کنیم).

منبع اهل تسنن: تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲۲۰.

همچنین: «قال الواقدي و غيره في روايتهم: لمّا قتل عبد الله بن الزبير أخاه عمرو بن الزبير خطب الناس فذكر يزيد بن معاوية فقال: يزيد الخمور، و يزيد الفجور، و يزيد الفهود، و يزيد القرود، و يزيد الكلاب، و يزيد النشوات، و يزيد الفلوات.»؛ واقدی و غیرش در نقل‌هایشان آورده‌اند: زمانی که عبد الله بین زبیر برادرش عمرو بن زبیر را کشت برای مردم خطبه خواند و در آن خطبه از یزید نام برد و گفت: یزید دائم الخمر، یزید فاسق فاجر، یزید یوزپلنگ باز، یزید میمون باز، یزید سگ باز، یزید همیشه مست، یزید تار زن. أنساب الأشراف بلاذری، ج۵، ص۳۱۹.

همچنین: «و بايع معاوية لابنه يزيد بولاية العهد، بعد وفاة الحسن بن علي [﵇]، و لم يتخلّف عن البيعة إلا أربعة نفر: الحسين بن علي [﵇]، و عبد الله بن عمر، و عبد الرحمن بن أبي بكر، و عبد الله بن الزبير. و قال عبد الله بن عمر: نبايع من يلعب بالقرود و الكلاب، و يشرب الخمر، و يظهر الفسوق!؟» و معاویه (در زمان حیاتش) بعد از وفات حسن بن علی﵇ برای فرزندش یزید به ولایتعهدی و جانشینی خود بیعت گرفت، و از بیعت سرباز نزدند مگر چهار نفر: حسین بن علی﵇، عبدالله بن عمر، عبدالرحمن بن ابی‌بکر، و عبدالله بن زبیر. و عبدالله بن عمر گفت: ما با کسی بیعت کنیم که میمون‌باز و سگ‌باز است و شراب می‌نوشد و فسق‌ها را علنی انجام می‌دهد!؟ تاریخ الیعقوبی، ج۲، ص۲۲۸.

همچنین: «فسوق يزيد و عمّاله: و كان يزيد صاحب طرب و جوارح و كلاب و قرود و فهود و منادمة على الشراب، و جلس ذات يوم على شرابه، و عن يمينه ابن زياد، و ذلك بعد قتل الحسين [﵇]، فأقبل على ساقيه فقال:

إسْقِني شَرْبَةً تَرَوِّي مُشاشي ... ثم مِلْ فاسق مثلها ابن زياد

صاحب السرّ و الأمانة عِندي ... و لتسديد مغنمي و جهادي

ثم أمر المغنين فغنوا به.» فسق‌های یزید و کارگزارانش: و یزید دمساز طرب (شادی برخاسته از آواز و رقص)، جانوران شکاری، سگ‌ها، میمون‌ها، پلنگ‌ها، و مجلس شراب نشستن با دیگران بود. روزی در مجلس شرابش نشسته بود و طرف راستش ابن زیاد قرار داشت، و این بعد از شهادت حسین بود،

پس متوجه پیاله گردان خود شد و گفت: جرعه‌ای به من بنوشان که جان مرا سیراب کند، بعد هم جام خود را پر کن و مثل همین شراب را به ابن زیاد بده چراکه او رازدار و امین من است و به خاطر محکم شدن غنیمت و جهادم (به او)، آنگاه به مغنّیان امر کرد (تا شعرش را با آواز و ساز بخوانند)، آنان نیز چنین کردند. مروج الذهب، مسعودی، ج۳، ص۶۷.

۷. فَحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ زِيَادٍ الْأَشْجَعِيُّ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «كَانَ مَعْقِلُ بْنُ سِنَانٍ الْأَشْجَعِيُّ قَدْ صَحِبَ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، وَ حَمَلَ لِوَاءَ قَوْمِهِ يَوْمَ الْفَتْحِ، وَ كَانَ شَابًّا طَرِيًّا، وَ بَقِيَ بَعْدَ ذَلِكَ حَتَّى بَعَثَهُ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، وَ كَانَ عَلَى الْمَدِينَةِ، فَاجْتَمَعَ مَعْقِلُ بْنُ سِنَانٍ، وَ مُسْلِمُ بْنُ عُقْبَةَ الَّذِي يُعْرَفُ بِمُسْرِفٍ - فَقَالَ مَعْقِلٌ لِمُسْرِفٍ- وَ قَدْ كَانَ آنَسَهُ وَ حَادَثَهُ إِلَى أَنْ ذَكَرَ مَعْقِلُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ - فَقَالَ مَعْقِلُ: «إِنِّي خَرَجْتُ كَرْهًا لِبَيْعَةِ هَذَا الرَّجُلِ، وَ قَدْ كَانَ مِنَ الْقَضَاءِ وَ الْقَدَرِ خُرُوجِي إِلَيْهِ هُوَ رَجُلٌ يَشْرَبُ الْخَمْرَ، وَ يَزْنِي بِالْحَرَمِ»، ثُمَّ نَالَ مِنْهُ وَ ذَكَرَ خِصَالًا كَانَتْ فِيهِ.»؛ ابو عبد الرحمن بن عثمان برایم نقل کرد که پدرم گفت: معقل بن سنان اشجعی، صحابی رسول خدا ﷺ و همان کسی بود که پرچم قومش در روز فتح را حمل کرد در حالی که نوجوانی تازه و شاداب بود، وی همچنان زنده باقی ماند تا اینکه زمانی که ولید بن عتبه بن ابی سفیان در مدینه بود سراغ او فرستاد، معقل بن سنان و مسلم بن عقبه (معروف به مُسرف) گرد هم آمدند در حالیکه به هم خو گرفته بودند و با هم حرف می‌زدند تا اینکه معقل، یادی از یزید بن معاویه کرد (و نامش برد)، معقل گفت: من از مدینه بیرون آمدم چون بیعت با این مردک (یزید) را خوش نداشتم، از قضا و قدر این بود که سوی او که فردی شرابخوار و زناکار با محارم خویش است خارج شدم، سپس از او دور شد و برخی ویژگی‌هایش را نام برد. مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۵۲۲.

۸. «ثم أدخل نساء الحسين ﷺ على يزيد بن معاوية لعنهما الله و أخزاهما فصحن نساء أهل يزيد و بنات معاوية و أهله و ولولن و أقمن المأتم و وضع رأس الحسين ﷺ بين يديه لعنه الله، فقالت سكينة ﷺ: والله ما رأيت أقسى قلباً من يزيد و لا رأيت كافراً و لا مشركاً أشرّ منه و لا أجفى منه و وضع الرأس بين يديه و أقبل يزيد و يقول و ينظر إلى الرأس:

لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا ... جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ
لَأَسْتَهَلُّوا وَ اسْتَطَارُوا فَرَحاً ... وَ لَقَالُوا يَا يَزِيدُ لاَ تُشَلْ
مَا أُبَالِي بَعْدُ فِعْلِي بِهِمْ ... نَزَلَ الْوَيْلُ عَلَيْهِمْ أَمْ رَحَلْ
لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ انْتَقِمْ ... مِنْ بَنَي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ
قَدْ قَتَلْنَا الْقَرْمَ مِنْ أَبْنَائِهِمْ ... وَ عَدَلْنَاهُ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلَ
فَبِذَاكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ ... فَانْبَعَثَ الشَّيْخُ فِي قَصْدِ سَبِيل
لَعِبَتْ هاشِمُ بِالْمُلْكِ فَلا ... خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحْيٌ نَزَلَ

ترجمه: آنگاه زنان امام حسین علیه السلام بر یزید بن معاویه [خدا هردو را لعنت و رسوا و خوار گرداند] وارد شدند، پس زنان اهل یزید و دختران معاویه و اهلش فریاد برآوردند و ولوله‌ای به پا کردند و مجلس ماتم اقامه نمودند و سر مقدس امام حسین علیه السلام را روبروی یزید معلون گذاشتند. پس حضرت سکینه علیها السلام فرمود: به خدا قسم کسی را قسیّ‌القلب‌تر از یزید و کافری همچو او ندیدم، و نه مشرکی شرورتر از او و نه جفاکننده‌تر از او. و سر مقدس حضرت مقابل او گذاشتند و یزید ملعون روی آورد و می‌گفت و به سر مبارک نگاه می‌کرد:

کاش اشیاخ (اجداد) من که در بدر کشته شدند، نالهٔ خزرج را از درد نیزه شاهد بودند. آنگاه از شادی، فریاد هلهله سر می‌دادند و می‌گفتند: ای یزید دستت شل مباد. باکی ندارم بعد از اینکه با آنها چه کردم، وای بر آنها نازل شد یا رفتند. من اهل خندف نیستم اگر انتقام بنی احمد صلی الله علیه و آله را نمی‌گرفتم از آنچه که کردند. ما کریمی را از فرزندانشان کشتیم و با او مانند بدر رفتار کردیم، تا سر به سر گردید. چنانچه شیخ (شاید منظور او معاویه باشد) به من سفارش کرد از آل محمّد صلی الله علیه و آله انتقام بگیرم، من هم از شیخ تبعیت کردم و خواسته‌اش را انجام دادم. هاشم با سلطنت بازی کرد، نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است. روضة الواعظین، فتال نیسابوری، ص۱۹۱.

بیت «لعبت هاشم بالملک فلا ...» با اختلاف در ابیات دیگر در این منابع آمده است:

منابع شیعه: مقتل ابی مخنف (المشهور)، ص۱۲۴- ۱۲۵؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۶۱ (با این عبارت: فَقَالَ أَبُو بَرْزَةَ: إِرْفَعْ قَضِيبَكَ يَا فَاسِقُ فَوَاللَّهِ رَأَيْتُ شَفَتَيْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله مَكَانَ قَضِيبِكَ يُقَبِّلُهُ فَرَفَعَ وَ هُوَ يَتَدَمَّرُ مُغْضَباً عَلَى الرَّجُلِ، وَ زَادَ غَيْرُهُمْ فِي الرِّوَايَةِ أَنَّهُ جَعَلَ يَتَمَثَّلُ بِقَوْلِ ابْنِ الزِّبَعْرَي يَوْمَ أُحُد: ...)؛ الإحتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۳۴؛ اللهوف، سید ابن طاووس، ص۱۰۴ - ۱۰۵ (با این عبارت: قَالَ الرَّاوِي: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ فَأُخْرِجَ سَحْباً قَالَ: فَجَعَلَ يَزِيدُ يَتَمَثَّلُ بِأَبْيَاتِ ابْنِ الزِّبَعْرَي ...)؛ ترجمه الفتوح، مستوفی، ص۹۱۵: پس از آنکه به دمشق رسیدند، سرهای شهدا و علی بن الحسین و مخدّرات اهل بیت علیهم السلام را نزد یزید بردند. ... ساعتی سر به پیش انداخت و بعد از آن سر بالا آورد و این اشعار خواند: ليت أشياخي ببدر شهدوا * وقعة الخزرج مع وقع الأسل * لعبت هاشم بالملك فلا * خبر جاء و لا وحي نزل * لست من خندف إن لم أنتقم * من بنی‌أحمد صلی الله علیه و آله ما كان فعل...)؛ كشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۳۰؛ تاریخ حبیب السیر، غیاث الدین حسینی خواندمیر، ج۲، ص۶۰ : (و از کشف الغمه چنان مستفاد می شود که در آن وقت که سر مبارک امام حسین علیه السّلام در پیش آن سرخیل اهل ظلام [یزید] بود بدین دو بیت که منظوم ابن ربوی شاعر است تمثیل نمود که شعر: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا* وَقْعَةَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ * لَأَهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحاً * وَ استَحَرّ القَتْلُ في عَبدِ الأَشَلِ. و به قول احمد بن اعثم کوفی از نتایج طبع شوم خود این دو بیت دیگر در آن افزود شعر: لَسْتُ مِنْ عتبةٍ إِنْ لَمْ انْتَقِمْ * مِنْ بَنَى أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ * لَعِبَتْ هاشِمُ بِالمُلْكِ فَلا * خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحيٌ نَزَلَ.)؛ جواهر المطالب فی فضائل علیّ بن ابی طالب، طریحی، ج۱،

ص۲۶۰ - ۲۶۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۱۳۱ -۱۳۳؛ تحفة الأبرار، حسن بن علی طبری، ص۱۹ : («فقد ارتدّ أغلب الناس علی أعقابهم القهقری و صیّروا الدین مجرّد ألفاظ و کلام. ذلك أنّهم أخذوا الأمور بالتقلید و لم یأنسوا بتوحید الحقّ و تمجیده، فأظهروا قبولهم بالدین نفاقاً کما قال یزید اللعین القائل: لَعِبَتْ هاشِمُ بِالمُلْكِ فَلا * خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحیٌ نَزَلَ»؛ ... یزید لعین گفت: هاشم، پادشاهی و فرمانروایی را به بازی گرفت و گرنه نه خبری رسید و نه وحیی فرود آمد!)؛ ناسخ التواریخ، سپهر، ج۳، ص۱۳۶-۱۳۸: (مکشوف باد که محدثان اخبار و مورخان آثار، مانند فاضل مجلسی و صاحب عوالم و مؤلف لهوف و ابی مخنف صاحب روضة الاحباب و ابن ابی الحدید و طریحی و مسعودی و صاحب اعلام الوری و اعثم کوفی و خوارزمی و طبری و واقدی و یافعی و ابن‌شهرآشوب و مؤلف الفصول المهمه و جرایح و صواعق و ابن‌جوزی و صاحب جلاء عبدالله بن محمدرضا الحسینی شاد، و صاحب کشف الغمه و مغازی و مؤلفین کتب عربیه و فارسیه که نگارش نام ایشان موجب اطناب و تطویل بلا طایل گردد، هیچ یک در این اشعار که یزید قرائت کرد، به تصریح باز ننموده‌اند که کدام یک را از ابن‌زبعری انشاد کرد و کدام یک را خویشتن انشا کرد. جماعتی همگان را از یزید دانسته‌اند و بعضی برخی را نسبت به ابن‌زبعری کرده‌اند، چه اشعار ابن‌زبعری را نشنیده و ندانسته‌اند.) زینت المجالس، مجد الدین محمد حسینی، ص۱۴۰-۱۴۱: (به این عبارت: «آورده‌اند که یزید پلید بعد از واقعه کربلا چند بیت انشاد کرد و این بیت از آنجاست: لعبت هاشم بالملك فلا * خبر جاء و لا وحی نزل؛ یعنی بازی کرد هاشم با پادشاهی نه خبری آمده بود نه وحیی منزل شده بود و بیتی دیگر هم در این قصیده گفت که مضمونش اینکه کاشکی پدران ما که در حرب بدر کشته شدند حاضر بودندی تا ملاحظه نمودندی که من انتقام ایشان از فرزندان محمدﷺ چگونه کشیده‌ام.»

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۸، ص۱۸۷-۱۸۸: قسمتی از نامهٔ سرگشاده از معتضد بالله خلیفهٔ عباسی برای لعن معاویه بر منابر: («...یزید المتکبّر الخمیر صاحب الدیوك و الفهود و القرود و أخذه البیعة له علی خیار المسلمین بالقهر و السطوة و التوعید و الإخافة و التهدد و الرهبة و هو یعلم سفهه و یطلع علی خبثه و رهقه و یعاین سکرانه و فجوره و کفره فلمّا تمکّن منه ما مکّنه منه و وطأه له و عصی الله و رسوله فیه طلب بثأرات المشرکین و طوائلهم عند المسلمین فأوقع بأهل الحرة الوقیعة التي لم یکن في الاسلام أشنع منها و لا أفحش ممّا ارتکب من الصالحین فیها و شفی بذلك عبد نفسه و غلیله و ظنّ أنّ قد انتقم من أولیاء الله و بلغ النوی لأعداء الله فقال مجاهراً بکفره و مظهراً لشرکه: لیت أشیاخي ببدر شهدوا * جزع الخزرج من وقع الأسل * فأهلوا و استهلوا فرحا * ثم قالوا: یا یزید لاتسل ... و لعبت هاشم بالملك فلا * خبر جاء، و لا وحی نزل. هذا هو المروق من الدین، و قول من لایرجع إلی الله و لا إلی دینه و لا إلی کتابه و لا الی رسوله، و لایؤمن بالله و لا بما جاء من عند الله ثم من اغلظ ما انتهك، واعظم ما اخترم سفکه دم الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِيٍّ)؛ مقتل الحسینؑ، خوارزمی، ج۲،

ص٦٥ – ٦٦ (با این سند و عبارت: أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمام اَلزَّاهِدُ أَبُو اَلْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ اَلْعَاصِمِيُّ أَخْبَرنَا شَيْخٌ اَلْقُضَاةِ إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَحْمَدَ اَلْبَيْهَقِيُّ أَخْبَرَنِي وَالِدِي أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اَللَّهِ الحافِظ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ اَلْفَقِيهُ قَدِمَ علَينَا بِنَيْسَابُورَ حَدَّثَنَا عَبْدُ اَلرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي حاتم الرازي حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ طَاهِرٍ حَدَّثَنَا عَبْدُ اَللَّهِ بْنُ زاهر حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ لَيْثِ بْنِ سُلَيْمٍ عَنْ مُجاهِدٍ أَنَّ يَزِيدَ حِينَ أُتِيَ بِرَأْسِ اَلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍ وَ رُءُوسِ أَهْلِ بَيْتِهِ قَالَ اِبْنُ محفِز: يَا أَمِيرَ اَلْمُؤْمِنِينَ، جِئْنَاكَ بِرُءُوسِ هَؤُلاَءِ الكَفَرة اَللِّئَام فَقَالَ يَزِيدُ مَا وَلَدَتْ أُمُّ مَحْفَزٍ أَكْفَرَ وَ أَلْأَمَ وَ أذمُّ ثُمَّ كَشَفَ عَنْ ثَنَايَا رَأْسِ اَلْحُسَيْنِ بِقَضِيبِهِ وَ نكَتِهِ بِهِ وَ أَنْشَدَ: ...)؛ تذكرة الخواص، سبط بن جوزى، ص٢٣٥ (و أما المشهور عن يزيد في جميع الروايات: انه لما حضر الرأس بين يديه جمع أهل الشام و جعل ينكت عليه بالخيزران و يقول أبيات ابن الزبعرى: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا ... و قال الشعبي و زاد فيها يزيد فقال: لَعِبَتْ هاشِمُ بِالمُلْكِ فَلا * خَبَرٌ جاءَ وَ لا وَحيٌ نَزَلَ...)؛ مرآة الزمان، سبط بن جوزى، ج٨، ص١٥٩: (و منها ـ و قد قيل: إن يزيد زاد فيها– هذه الأبيات: لاستهلُّوا ثمَّ طارُوا فرَحًا * ثمَّ قالوا يا يزيدُ لاتُسَلْ * لعنت هاشمُ بالملك فلا * خبرٌ جاء ولا وحيٌ نَزَل * لَستُ من خِنْدِفَ إنْ لم أنتقم * من بني هاشم ما كان فَعَلْ)؛ شذرات الذهب، ابن عماد حنبلى، ج١، ص٢٧٨ (و قال الحافظ ابن عساكر نسب إلى يزيد قصيدة منها: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ اَلْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ اَلْأَسَلِ * لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ بِلاَ * مُلْكٍ جَاءَ وَ لاَ وَحْيٌ نَزَلَ. فإن صحت عنه، فهو كافر بلا ريب).

این اشعار بدون بیت «لعبت هاشم بالملک فلا...» در این منابع آمده است:

منابع شیعه: تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج٢، ص٨٦ – ٨٧ ؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص٢٣٠ – ٢٣١ (با این عبارت: و وضع رأس الحسين عليه السلام بين يديه فقالت سكينة: والله ما رأيت أقسى قلباً مِنْ يزيد و لا رأيت كافراً وَ لا مشركاً شراً مِنْه وَ لا أجفى منه وَ أقبل يقول و ينظر إلى الرأسِ: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ.)؛ المسترشد، محمد بن جرير طبرى، ص٥١٠ – ٥١١ (ثم أباح المدينة حرم رسول اللهﷺ أياماً و لياليَاً لأهل الشام ... و [كان] الملعون يتمثل بقول ابن الزبعري: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ * لَأَهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحاً * وَ لَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَاتُشَلْ * قَدْ جَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرٍ بَعْدَ مَا * قوم القتل بِقَتْلٍ فَاعْتَدَلَ * لَسْتُ لِلشَّيْخَيْنِ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ * مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كانَ فَعل * ن يَكُنْ أَحْمَدُ حَقّاً مُرْسَلاً * لَمْ يَكُنْ عِتْرَتُهُ اَللَّهَ خَذَلَ)؛ الفتوح، احمد بن اعثم كوفى، ج٥، ص١٢٩: «فأقبل إليه أبو برزة الأسلمي أو غيره فقال له: يا يزيد، ويحك! أ تنكت بقضيبك ثنايا الحسينؑ و ثغره؟ ... و جعل يزيد يتمثل بأبيات عبد الله بن الزبعرى و هو يقول: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * وَقْعَةَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ * فَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا * ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لاتَسَلْ * حِينَ أَلْقَتْ بِقَنَاةٍ بَرَكَهَا * وَ اسْتَحَرَّ القَتْلُ في عَبْدِ الأَشَلِّ * فَجَزَيْنَاهُم بِبَدْرٍ مِثْلَهَا * وَ أَقَمْنَا مِثْلَ بَدْرٍ فَاعْتَدَلَ، ثُمَّ زادَ فِيهَا هذا البَيْت من نفسه فَقَالَ: لَسْتُ مِنْ عُتْبَةَ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ * مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ»؛ الآثار الباقية عن القرون الخالية، ابو ريحان بيرونى، ص٤٢٢ (أدخل رأس الحسين عليه السلام مدينة دمشق، فوضعه

يزيد لعنه اللّه بين يديه و نقر ثناياه بقضيب كان فى يده و هو يقول: لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ انْتَقِمْ * مِنْ بَنَى أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ * لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ * فَأَهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحاً * ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَاتَشَلَ * قَدْ قَتَلْنَا اَلْقَرْنَ مِنْ أَشْيَاخِهِمْ * وَ عَدَلْنَاهُ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلَ)؛ الخرائج و الجرائح، راوندى، ج۲، ص۵۸۰ – ۵۸۱ ؛ مثير الأحزان، ابن نما حلى، ص۸۰ ؛ الحدائق الوردية، حميد بن احمد محلى، ج۱، ص۲۱۸ (و لما وضع رأس الحسين بن علي عليهما السلام فى طست جعل ينكت ثناياه بمخصرة في يده و هو يقول: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ اَلْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ * فَأَهَلُّوا وَ اِسْتَهَلُّوا فَرَحاً * ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لاتَشُلْ * لَسْتُ مِنْ شَيْخِي إِنْ لَمْ أَنْتَقِمْ * مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَل)؛ تحفة الأبرار، حسن بن على طبرى، ص۲۰ ؛ كامل البهائى، حسن بن على طبرى، ج۲، ص۳۶۲ – ۳۶۳ (و غطّى الطشت الذي فيه الرأس و كان بيد يزيد الكافر لعنه اللّه قضيب فرفع الغطاء عن الطشت و أخذ يضرب ثنايا الحسين و يردّد أبياتا تدلّ على كفره: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ * لَوْ رَآهُ فَاسْتَهَلُّوا فَرَحاً * ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لاتَشَلْ * قَدْ قُتِلْنَا اَلْيَوْمَ مِنْ أَشْيَاخِهِمْ * فَعَدَلْنَاهُ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلَ * لَسْتُ مِنْ خِنْدِفَ إِنْ لَمْ انْتَقِمْ * مِنْ بَنَى أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ * ثمّ أنشد من بعده: نُفَلِّقُ هَاماً مِنْ رِجَالٍ أَعِزَّةٍ * عَلَيْنَا وَ هُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَ أَظْلَمَاً * حُسَيْنٌ أَرَادَ الْمُلكُ و الْمُلكُ دُونَهُ * أَسِنَّةُ أَقْوَامٍ تَلِجُ لَهُ دَماً * وَ لَمَّا رَأَيْتُ الْوُدَّ لَيْسَ بِنَافِعٍ * وَ إِنْ كَانَ يَوْماً ذَا كَوَاكِبَ مُظْلِماً * صَبَرْنَا و كَانَ الصَّبْرُ مِنَّا سَجِيَّةً * بِأَسْيَافِنَا يَفْرِينَ هَاماً و مِعْصَماً)؛ مجمع البحرين، طريحى، ج۱، ص۵۴ – ۵۵؛ التفسير الصافى، فيض كاشانى، ج۳، ص۳۸۷ – ۳۸۸ ؛البرهان، سيد هاشم بحرانى، ج۳، ص۹۰۵ – ۹۰۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۳۳، ص۲۱۱ – ۲۱۲ (به نقل از تاريخ طبرى) و ج۴۵، ص۱۳۳ (به نقل ابن نما) و ص۱۵۵ (به نقل شيخ صدوق) و ص۱۵۶ (به نقل از ابن ابى الحديد) و ص۱۵۷ (به نقل از احتجاج) و ص۱۶۷ (به نقل تفسير القمى) و ص۱۸۶ (به نقل الخرائج و الجرائح.).

منابع اهل تسنن: بلاغات النساء، ابن طيفور، ص۲۵ (فلما مثلوا بين يديه أمر برأس الحسين عليه السلام فأبرز في طَسْتٍ فجعل ينكث ثناياه بقضيب في يده وَ هو يقول: يَا غُرَابَ البَيْنِ أَسْمَعْتَ فَقُلْ * إِنَّمَا تَذْكُرُ شَيْئاً قَدْ فَعَلَ * لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ اَلْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ * حِينَ حُكَتْ بِقُبَاء بَرْكُهَا * وَ اسْتَحَرَّ الْقَتْلُ عَبْدُ الأَشَلِّ * لَأُهَلُّوا وَ اسْتَهَلُّوا فَرَحًا * ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ أنْ لاتَشَلَّ * فَجَزَيْنَاهُمْ بِبَدْرٍ مِثلَهَا * وَ أقَمْنَا مِيلَ بَدْرٍ * فَاعْتَدَلَ لَسْتَ لِلشَّيْخَيْنِ انْ لَمْ أَثْأَرْ * مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ)؛ البدء و التاريخ، مقدسى، ج۶، ص۱۲: (ليت أشياخي ببدر شهدوا * جزع الخزرج من وقع الأسل * لأهلوا واستهلوا فرحاً * و لقالوا يا يزيد لاتسل)؛ مقاتل الطالبين، ابو الفرج اصفهانى، ص۱۱۹: (و قيل: إنه تمثل أيضاً و الرأس بين يديه بقول عبد الله بن الزّبعري: ليت أشياخي ببدر شهدوا ... جزع الخزرج من وقع الأسل؛ قد قتلنا القرم من أشياخهم * و عدلناه ببدر فاعتدل)؛ نثر الدرر، آبى، ج۴، ص۱۷: (قيل: لما قتل الْحُسَيْن عَلَيْهِ السَّلَام، وَ وجه ابْن زِيَاد لَعنه الله رَأسه و النسوة إِلَى يزِيد لَعنه الله، أَمر بِرَأْس الْحُسَيْن عَلَيْهِ السَّلَام فأبرز فِي طست، وَ جعل ينكت ثناياه بقضيب و ينشد: لَيْت أشياخي ببدر شهدُوا

... الأبيات الْمَعْرُوفَة.)؛ التذكرة الحمدونية، ابن حمدون، ج٦، ص٢٦٢ (لما قتل الحسين بن علي عليهما السلام وجّه ابن زياد رأسه و النسوة إلى يزيد فأمر أن يحضر رأس الحسين عليه السلام في طست و جعل ينكت ثناياه بقضيب و ينشد: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ)؛ المنتظم، ابن جوزى، ج٥، ص٣٤٣ (با اين سند و عبارت: أنبأنا علي بن عبيد الله بن الزغواني قال: أخبرنا أبو جعفر بن المسلمة، عن أبي عبيد الله المرزباني قال: أخبرنا محمد بن أحمد الكاتب قال: أخبرنا عبد الله بن أبي سعد الوراق قال: حَدَّثَنا محمد بن أحمد قال: حَدَّثَنا محمد بن يحيى الأحمري قال: حَدَّثَنا ليث، عن مجاهد قال: جيء برأس الحسين بن علي عليه السلام فوضع بين يدي يزيد بن معاوية فتمثل بهذين البيتين يقول: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِن وَقْعِ الأَسَلِ * فَأَهَلُّوا و اسْتَهَلُّوا فَرَحاً * ثُمَّ قَالُوا لي بَقِيتُ لِأَتَمَثَّلَ)؛ شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد، ج١٤، ص٢٨٠ (قلتُ: كثيرٌ مِن الناس يعتقدونَ أنَّ هذا البيتِ ليزيدِ بن معاوية وَ هو قولُه: (لَيْتَ أشياخي) وَ قالَ مَن أكره التصريح باسمِه: هذا البيت ليزيد، فَقُلْتُ له: إنَّما قالَه يزيدُ متمثلاً لما حُمِلَ إليه رأسُ الحسينِ عليه السلام وَ هُو لإبنِ الزبعرى)؛ البداية و النهاية، ابن كثير، ج٨، ص٢٠٩: (و قد زاد بعض الروافض فيها فقال: لعبت هاشم بالملك فلا * ملك جاءه و لا وحي نزل. فهذا إن قاله يزيد بن معاوية فلعنة اللَّه عليه و لعنة اللاعنين، و إن لم يكن قاله فلعنة اللَّه على من وضعه عليه ليشنع به عليه، و سيذكر في ترجمة يزيد بن معاوية قريباً، و ما ذكر عنه و ما قيل فيه و ما كان يعانيه من الأفعال و القبائح و الأقوال في السنة الآتية، فإنه لم يمهل بعد وقعة الحرة و قتل الحسين إلا يسيراً حتى قصمه اللَّه الّذي قصم الجبابرة قبله و بعده، إنه كان عليماً قديراً. و قد توفى في هذه السنة خلق من المشاهير و الأعي)؛ جواهر المطالب في مناقب الإمام علي عليه السلام، باعونى شافعى، ج١، ص١٥ (ما قال به يزيد بن معاوية عليه اللعنة عند وضع رأسه الشريف بين يديه حين قدم به عليه و هذا قوله: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ * وَ قَالَ أَيْضاً: نَعْبَ اَلْغُرَابُ فقلت قُلْ أَوْ لاتَقُلْ * فَقَدِ اِقْتَضَيْتُ مِنَ اَلرَّسُولِ دُيُونِي) و ج٢، ص٢٩٩ (و ذكر الحافظ ابن عساكر أنَّ يزيدَ لَمَّا وَضَعَ الرأسَ (الشريف) بَينَ يديهِ تَمثَّلَ بقولِ ابنِ الزبعرى: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * وَقْعَةَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الْأَسَلِ * قَدْ قَتَلْنَا اَلْقَرْمَ مِنْ سَاداتِهِمْ * وَ عَدَلْنَاهُ بِبَدْرٍ فَاعْتَدَلَ)؛ كنز الدرر و جامع الغرر، ابن دواداری، ج٤، ص٩٣: (و أجمع أهل التاريخ أنه لما وصل الرأس إلى يزيد بن معوية وضع بين يديه فقرع ثناياه بقضيب. ثم قال: لقد كان حسيناً حسن المبتسم، و أنشد أبياتا مشهورة تداولتها الرواة فى تواريخهم، من جملتها يقول: ليت أشياخى ببدر شهدوا * وقعة الخزرج من وقع الأسل * قد قتلنا القوم من ساداتهم * و عدلناها ببدر فاعتدل. و هى خمسة أبيات، هذين البيتين منها و الثلاثة الأخر لايحل لى تسطيرها، و لايجوز سماعها، فلا حول و لا قوة إلا بالله العلى العظيم، فإن كانت وقعت من يزيد فالويل له من ديان يوم الدين، إذ خصمه يوميذ سيد المرسلين.)؛ جواهر العقدين، سمهودى، ج٣، ص٣٧٤ – ٣٧٥ (و المشهور على ما قاله سبط بن الجوزي و غيره: أنّه جمع أهل الشام، و جعل ينكث رأس الحسين بالخيزران، و ينشد أبيات ابن الزبعرا: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا، و زاد فيها بيتين مشتملين على

صريح الكفر، فان صحّ ذلك عنه فلا ريبة في كفره و أشار بعضهم إلى أنّه أظهر الأوّل و أخفى الثاني.)؛ المقفى الكبير، مقريزى، ج۳، ص۳٤۱: (و قيل: قال يزيد: ليت أشياخي ببدر شهدوا * جزع الخزرج من وقع الأسل * لأهلّوا واستهلّوا فرحاً * ثمّ قالوا: يا يزيد لاتسل * لست من عتبة إن لم أثّئر * من بني أحمد ما كان فعل)؛ الصواعق المحرقة، إبن حجر هيتمى، ج۲، ص٦۳۱ (اعلم أن اهل السنة اختلفوا في تكفير يزيد بن معاوية و ولي عهده من بعده فقالت طائفة: إنه كافر لقول سبط ابن الجوزي و غيره المشهور أنه لماجاء رأس الحسين [ؑ] جمع أهل الشام و جعل ينكت رأسه بالخيزران و ينشد ابيات ابن الزبعرى: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * الأبيات المعروفة و زاد فيها بيتين مشتملين على صريح الكفر).

برخى سرودن اين شعر را پس از واقعهٔ حره از يزيد نقل كرده‌اند:

جمل من أنساب الأشراف، بلاذرى، ج۵، ص۳۳۳ (با اين عبارت: قالوا و قال يزيدُ بن معاوية حين بلغه خبر وقعة الحرّة: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ و ذكر القصيدة كاملة.)؛ الأخبار الطوال، أبو حنيفه دينوَرى، ص۲٦۷ (ثم شخص بالجيش إلى مكة، و كتب إلى يزيد بما صنع بالمدينة، فتمثل يزيد. لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ اَلْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ * حينَ حُكَتْ بِقُباءَ بَرِكها * وَ استَحَرَّ القَتلُ في عَبدِ الأَشَلِ)؛ العقد الفريد، ابن عبد ربه اندلسى، ج۵، ص۱۳۹ (و بعث مسلم بن عقبة برءوس أهل المدينة إلى يزيد، فلما ألقيت بين يديه جعل يتمثل بقول ابن الزبعرى يوم أحد: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ * لَأَهَلُّوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا * وَ لَقَالُوا لِيَزِيدَ لا فَشِل)؛ نهاية الأرب، نويرى، ج۲۰، ٤۹۵ : (و قيل إنَّ يزيدَ بن معاوية لمّا بلغه ما كان من خبر هذه الوقعة [حرة] قال: لَيْتَ أَشْيَاخِي بِبَدْرٍ شَهِدُوا * جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقْعِ الأَسَلِ * لَاسْتَهَلُّوا وَ اسْتَطاروا فَرَحاً * وَ لَقالُوا يا يَزِيدُ لاتُشَلْ * لَسْتُ مِنْ عُتْبَةَ إِنْ لَمْ أُثْئِرْ * مِنْ بَنَى أَحْمَدَ مَا كَانَ.)

۹. «... ثمّ سار مسلمُ بن عقبة من المدينة إلى مكّة فمات في الطريق فأوصى إلى الحصين ابن نمير فضرب الكعبة بالمجانيق و هدمها و أحرقها و جاء نعي يزيد لعنه اللّه في ربيع...و حكى لي بعض أشياخنا عن ذلك اليوم: انّ جماعة سألوا جدّي [اى: ابو الفرج] عن يزيد فقال: ما تقولون في رجل ولّي ثلاث سنين في السنة الأولى قتل الحسين ؑ في الثانية أخاف المدينة و أباحها و في الثالثة رمى الكعبة بالمجانيق و هدمها؟ فقالوا: نلعن، فقال: فالعنوه.»

منبع اهل تسنن: تذكرة الخواص، سبط بن جوزى، ص۲٦۰.

همچنين: رمي الكعبة بالمجانيق: «و نصب الحُصين فيمن معه من أهل الشام، المجانِيقَ و العرادات على مكة و المسجد من الجبال و الفجاج، و ابنُ الزبير في المسجد، و معه المختار بن أبي عبيد الثقفي داخلًا في جملته، منضافاً إلى بيعته، منقاداً إلى إمامته، على شرائط شرطها عليه لايخالف له رأياً و لايعصى له أمراً، فتواردت أحجار المجانيق و العرادات على البيت، و رمى مع الأحجار، بالنار و النفط و مشاقات الكتان و غير ذلك من المحروقات، وانهدمت الكعبة، و احترقت البنية، و وقعت صاعقة

فأحرقت من أصحاب المجانيق أحَدَ عَشَرَ رجلًا، و قيل: أكثر من ذلك و ذلك يوم السّبت لـثلاث خَلَـون من شهر ربيع الأول من السّنة المذكورة، قبل وفاة يزيد بأحد عشر يوماً، و اشتد الأمـر علـى أهـل مكـة و ابن الزبير، و اتصل الأذي بالأحجار و النار و السيف: ففي ذلك يقول أبو وَجْزَة المدني: ابـنُ نُمَيْـرٍ، بـئسَ ما تولَّى، قد أحْرَق المقام و المُصلَّى».

منبع اهل تسنن: مروج الذهب، مسعودی، ج۳، ص۷۱ - ۷۲.

و همچنين: مضى الحصين بن نمير إلى مكة فقاتل ابـن الزبيـر بهـا أيّامـاً و جمـع ابـن الزبيـر أصـحابه فتحصن بهم في المسجد الحرام وحول الكعبة، فـضرب أصـحاب ابـن الزبيـر خيامـاً يكتنـون بهـا مـن حجارة المنجنيق و يستظلون فيها من الشمس، و كان الحصين بن نمير قد نصب المنجنيق على أخـشبي مكة و هما أبو قبيس و الأحمر فكان يرميهم بها فتصيب الحجـارة الكعبـة حتّـى تخـرق كـسوتها عليهـا، فصارت كأنّها جيوب النساء فوهّن الرمي بالمنجنيق الكعبة».

منبع اهل تسنن: تاريخ مكة، مكی حنفی، ص۱۰٤ - ۱۰۵.

۱۰. همچنين: «قال هشام بن حسان: ولدت ألف امرأة من أهل المدينة بعد وقعـة الحـرّة مـن غيـر زوج.»؛ هشام بن حسان می‌گويد: بعد از واقعهٔ حرّه، هزار زن از اهالی مدينه، بدون اينكه ازدواجـی كـرده باشـند زاييدند.

منابع اهل تسنن: المنتظم، ابن جوزی، ج٦، ص۱۵؛ البداية و النهاية، ابـن كثيـر، ج۸، ص۲٤۱؛ عمـدة القاری، عينی، ج۱۷، ص۲۲۱؛ التحفة اللطيفة فی تاريخ المدينة الشريفة، سخاوی، ج۲، ص٤۱۱.

تعداد كشته شده‌گان در واقعهٔ حره

و همچنين: «ذكروا قتل يوم الحرة من أصحاب النبي صلى الله عليه [و آله] و سلم ثمـانون رجـلاً، و لـم يبق بدري بعد ذلك، و من قريش و الأنصار سبع مئة، و من سائر الناس من الموالي و العـرب و التـابعين عشرة آلاف»؛ نقل كرده‌اند روز واقعهٔ حره، هشتاد نفر از اصحاب پيغمبـر ﷺ كـشته شـدند و بعـد از آن هيچ بدری (اصحاب پيامبر ﷺ شركت كننده در جنگ بدر) باقی نماند، و از قريش و انصار هفتصد نفـر و از ساير مردم از موالی (عجمان، بردگان) و عرب و تابعين، ده هزار نفر كشته شدند.

منابع اهل تسنن: الإمامة و السياسة، ابن قتيبه دينوری، ج۱ ،ص۱۸۸.

سبب به وقوع پيوستن واقعهٔ حرّه:

«لمّا شمل الناس جوْرُ يزيد و عماله، و عمَّهم ظلمه، و ما ظهر من فسقه: من قتله ابن بنت رسول اللـه صلى الله عليه [و آله] و سلم و أنصاره، و ما أظهر من شرب الخمور و سـيره سـيرة فرعـون، بـل كـان فرعون أعدل منه في رعيته، و أنصف منه لخاصته و عامته: أخرج أهْلُ المدينـة عاملـه علـيهم - و هـو عثمان بن محمد بن أبي سفيان - و مروان بن الحكم، و سائر بني أمية، و ذلك عند تنسك ابن الزبيـر و تألُّهه، و إظهار الدعوة لنفسه، و ذلك في سنة ثلاث و ستين، و كان إخراجهم لما ذكرنا من بني أميـة و

عامل يزيد عن إذن ابن الزبير، فاغتنمها مروان منهم، إذ لم يقبضوا عليهم و يحملوهم الى ابن الزبير، فحثُّوا السير نحو الشام، و نمى فعل أهل المدينة ببني أمية و عامل يزيد إلى يزيد، فسيَّرَ إليهم بالجيوش من أهل الشام عليهم مسلم بن عقبة المري الذي أخاف المدينة و نهبها، و قتل أهلها، و بايعه أهلها على أنّهم عبيد ليزيد، و سمّاها نتنة، و قد سماها رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم طَيْبة، و قال: «من أخاف المدينة أخافه الله» فسمّى مسلم هذا لعنه الله بمجرم و مسرف، ... و لما انتهى الجيش من المدينة الى الموضع المعروف بالحرَّة و عليهم مُسرف خرج إلى حربه أهلها عليهم عبد الله بن مطيع العدوي و عبدالله بن حنظلة الغسيل الأنصاري، و كانت وقعةً عظيمةً قتل فيها خلق كثير من الناس من بني هاشم و سائر قريش و الأنصار و غيرهم من سائر الناس، فممّن قتل من آل أبي طالب اثنان عبد الله بن جعفر بن أبي طالب، و جعفر بن محمد بن علي بن أبي طالب، و من بني هاشم من غير آل أبي طالب الفضل ابن العباس بن ربيعة بن الحارث بن عبد المطلب، و حمزة بن عبد الله بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب، و العباس بن عتبة بن أبي لهب بن عبد المطلب، و بضع و تسعون رجلًا من سائر قريش و مثلهم من الأنصار، و أربعة آلاف من سائر الناس ممن أدركه الإحصاء، دون من لم يعرف. و بايع الناس على أنهم عبيدٌ ليزيد، و من أبى ذلك أمره مُسْرف على السيف غير علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب السَّجاد، و علي بن عبد الله بن العباس بن عبد المطلب عليه السلام، و في وقعة الحرة يقول محمد بن أسلم: فإن تَقْتُلونا يَوْمَ حرَّة واقمٍ فنحنُ على الإسلام أوَّل من قتل و نحن تركناكمْ ببدْرٍ أذلةً و أبْنَا بأسيافٍ لنا منكم تفل و نظر الناس الى علي بن الحسين السجاد عليه السلام و قد لاذ بالقبر و هو يدعو، فأتى به إلى مُسْرِف و هو مغتاظ عليه، فتبرأ منه و من آبائه، فلما رآه و قد أشرف عليه ارتعد، و قام له، و أقعده إلى جانبه، و قال له: سَلْنِي حوائجك، فلم يسأله في أحد ممن قدم الى السيف إلا شفَّعه فيه، ثم انصرف عنه، فقيل لعلي عليه السلام: رأيناك تحرك شفتيك، فما الذي قلت؟ قال: قلت: اللهم ربَّ السموات السّبع و ما أظللن، و الأرضين السبع و ما أقللن، ربَّ العرش العظيم، ربَّ محمد و آله الطاهرين صلى الله عليه و آله، أعوذ بك من شره، و أدرأ بك في نَحْره، أسألك أن تؤتيني خيره، و تكفيني شره. و قيل لمسلم: رأيناك تسبُّ هذا الغلام و سَلَفه، فلما أتى به إليك رفعت منزلته، فقال: ما كان ذلك لرأي مني، لقد ملئَ قلبي منه رعباً ...»؛ هنگامی که ستم یزید و کارگزارانش به تمام مردم رسید و ظلم‌هایش همه را در بر گرفت و فسقش علنی شد (از کشتن پسر دختر پیغمبر صلی الله علیه و آله و یارانش در دشت نینوا و نیز علنی شرب خمر کردن و سیرهٔ فرعونیش (بلکه فرعون عادل‌تر از یزید نسبت به رعیّت و منصف‌تر از او برای خواص و عوامش بود) اهالی مدینه، عامل و حاکم گماردهٔ یزید (عثمان بن محمد بن ابی سفیان) و مروان بن حکم و سایر بنی امیه را از مدینه بیرون کردند، و این جریان وقتی انجام گرفت که عبد الله بن زبیر از پوشیدن خرقهٔ خلافت کناره‌گیری و در ظاهر به عبادت خدا می‌پرداخت دعوت را برای خودش اظهار نمود و این مطلب در سال ۶۳ هجری بود، همچنین اخراج عمال یزید و بنی امیه تماماً با اجازه و تحت امر عبد الله بن زبیر انجام گرفت. وی از میان بنی امیه، مروان را به عنوان غنیمت گرفت تا آنان را در بند نکنند و به

طرف ابن زبیر نکشانند. بنابراین آنها را برای رفتن به سوی شام ترغیب و تشویق نمودند و گزارش خیانت عکس العمل ساکنین مدینه به بنی امیه و عامل یزید را به یزید رساندند. یزید هم آنها را با لشکرهایی از شامیان به سمتشان فرستاد، مسلم بن عقبه مدینه را ترسانید و نهیب زد و اهالی آن را کشت و از اهالی مدینه بیعت گرفت که بردگان یزید هستند و نام مدینه را "نتنه" به معنای ناخوش نامید در حالی که رسول خدا ﷺ «طیّبه» نامیده بود و فرموده بودند: «کسی که مدینه را بترساند خدا او را می‌ترساند» این مسلم بن عقبهٔ ملعون ملقّب به مجرم و مسرف شد... و زمانی که لشکر از مدینه به مکانی که معروف به «حرّه» است رسید و با آنان مسرف بود، اهل حرّه (که همراهشان عبد الله بن مطیع عدوی و عبد الله بن حنظلهٔ غسیل الملائکه بود) برای نبرد با مسرف خارج شدند. حرّه جریان بزرگی بود که در آن مردم بسیاری از دسته‌های مختلف (بنی هاشم، قریش، انصار، و بقیهٔ مردم) کشته شدند؛ از آل ابیطالب دو نفر به شهادت رسیدند: عبد الله بن جعفر بن ابیطالب، جعفر بن محمد بن علیّ بن ابیطالب ﷺ. از بنی هاشم (جدای از آل ابیطالب ﷺ) سه تن به نام‌های فضل بن عباس بن ربیعه بن حارث بن عبد المطلب، حمزه بن عبد الله بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب، عباس بن عتبه بن ابی لهب بن عبد المطلب به شهادت رسیدند. و نود و اندی مرد از قریش و همچنین (نود و اندی مرد) از انصار، و چهار هزار نفر از باقی مردم که به شماره در آمدند بدون آنکه معروف و شناخته شده باشند (نه همه، چون تعداد حقیقی تلفات خیلی بیشتر بود). و مردم با یزید اینگونه بیعت کردند که همگی بردگان اویند و کسانی که از بیعت اینچنینی سر باز زدند مُسرف دستور داد تا آنها را از دم تیغ شمشیر بگذرانند جز دو نفر: امام سجاد ﷺ و علیّ بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب.

و در واقعهٔ حرّه، محمد بن اسلم می‌گفت: اگر امروز شما ما را در قلعهٔ واقِم حرّه می‌کشید پس ما اولین کسانی بودیم که در اسلام کشته شد (داد)، و ما شما را در جنگ بدر خوار شده رها کردیم (و تنهایتان گذاشتیم) با شمشیرهایمان از شما شرم داریم، و نگاه مردم به امام سجاد ﷺ افتاد که به قبر جدّش رسول خدا ﷺ پناه گرفته بود و دعا می‌کرد، پس حضرت را نزد مسرف آوردند در حالی که بسیار بر حضرتش خشمگین بود و از حضرت و پدرانش تبرّی می‌جست ولی هنگامی که مسرف، حضرت را دید که به سوی او نزدیک می‌شود شروع به لرزیدن کرد و برای حضرت راست قامت ایستاد و حضرتش را در کنار خود نشانید و خطاب به ایشان عرض کرد: حوائجتان را از من بخواهید، حضرت احدی از کسانی که در معرض شهادت با شمشیر بودند را نام نبرد جز اینکه مسرف شفاعت حضرت را در مورد آنان پذیرفت (و از کشتن آنان صرف نظر نمود)، بعد هم از محضر حضرتش مرخص شد و رفت. فردی از امام سجاد ﷺ پرسید: ما شما را دیدیم که لب‌هایتان می‌جنبید، چه چیز قرائت می‌فرمودید؟ حضرت فرمود: این جملات را می‌خواندم: «اللهمّ ربَّ السموات السّبع و ما أظللن و الأرضین السبع و ما أقللن، ربَّ العرش العظیم ربَّ محمد و آله الطاهرین؛ أعوذ بك من شرّه و أدرأ بك في نَحْره، أسألك أن تؤتیني خیره و تکفیني

شرّه»، به مسلم بن عقبه (مسرف) هم گفتند: ما تو را دیدیم که به این جوان (امـام سـجاد﵇) و پیـشینیان او ناسزا می‌گفتی ولی هنگامی که نزدت آمد مقامش را بالا بردی، در جوابشان گفت: این رفعت منزلـت از جانب خودم نبود بلکه وقتی نزدیک می‌شد سراسر قلبم را ترس و وحشت فراگرفت.

منبع اهل تسنن: مروج الذهب، مسعودی، ج۳، ص۶۸ - ۷۱.

واقعهٔ حرّه در این منابع نیز آمده است:

منبع شیعه: إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص۹۶.

منابع اهل تسنن: أخبار الطـوال، ابـن قتیبـة، ص۲۶۵؛ الامامـة و الـسیاسة، ابـن قتیبـة، ج۲، ص۸ - ۹؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ج۵، ص۳۲۸؛ تاریخ طبـری، طبـری، ج۴، ص۳۷۷- ۳۷۹؛ دلائـل النبـوة، بیهقی، ج۶، ص۴۷۴؛ المنتظم، ابن جوزی، ج۶، ص۱۴ - ۱۶؛ الکامـل فـی التـاریخ، ابـن اثیـر، ج۴، ص۱۱۱؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص۴۹۳؛ تاریخ الإسـلام، ذهبـی، ج۵، ص۳۳؛ بدایـة و النهایـة، ابن کثیـر، ج۸، ص۲۴۲؛ کفایـة الطالـب، سـیوطی، ج۲، ص۱۴۱؛ سـبل الهـدی و الرشـاد، صـالحی شامی، ج۱۰، ص۱۵۵ - ۱۵۶؛ وفاء الوفاء، سمهودی، ج۱، ص۱۰۷؛ روض المعطار فـی خبـر الأقطـار، حمیری، ص۱۹۳.

۱۱. هنگامی که امام حسین﵇ عزم رفتن به عراق را داشتند، افرادی ایشان را از رفتن به عـراق منـع کردنـد و حضرت﵇ هرکدام را پاسخی دادند از جمله:

محمد بن حنفیه:

«فَكَانَ الْحُسَيْنُ﵇ يُـصَلِّي يَوْمـاً إِذْ وَسِـنَ فَـرَأَى النَّبِـيَّ ﷺ فِـي مَنَامِـهِ يُخْبِـرُهُ بِمَـا يَجْـرِي عَلَيْـهِ، فَقَـالَ الْحُسَيْنُ﵇: لَا حَاجَةَ لِي فِي الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا فَخُذْنِي إِلَيْـكَ، فَيَقُـولُ: لَابُـدَّ مِـنَ الرُّجُـوعِ حَتَّـى تَـذُوقَ الشَّهَادَةَ وَ كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُطِيعِ الْعَدَوِيُّ [مَعَ قُرَيْش] نَهَيَاهُ عَنِ الْكُوفَةِ وَ قَـالا: إِنَّهَـا بَلْدَةٌ مَشْئُومَةٌ قُتِلَ فِيهَا أَبُوكَ وَ خُذِلَ فِيهَا أَخُوكَ فَالْزَمِ الْحَرَمَ فَإِنَّكَ سَيِّدُ الْعَرَبِ لَايَعْدِلُ بِكَ أَهْـلُ الْحِجَـازِ وَ تَتَدَاعَى إِلَيْكَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، ثُمَّ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: وَ إِنْ نَبَتَ بِـكَ لَحِقْـتَ بِالرِّمَـالِ وَ سَـعَفِ الْجِبَالِ وَ تَنَقَّلْتَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ حَتَّى تَفَرَّقَ لَكَ الرَّأْيُ فَتَسْتَقْبِلَ الْأُمُورَ اسْتِقْبَالًا وَ لَاتَـسْتَدْبِرْهَا اسْـتِدْبَاراً. وَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَاتَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ وَ كُنْ بِالْيَمَنِ لِحَصَانَتِهَا وَ رِجَالِهَا. فَقَالَ﵇: إِنِّـي لَـمْ أَخْـرُجْ بَطِـراً وَ لَا أَشِراً وَ لَا مُفْسِداً وَ لَا ظَالِماً وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ أَطْلُبُ الصَّلَاحَ فِي أُمَّةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ ﷺ أُرِيدُ آمُرُ بِـالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ أَسِيرُ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ سِيرَةِ أَبِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ﵇ فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّـهُ أَوْلَـى بِالْحَقِّ وَ هُوَ أَحْكَمُ الْحَاكِمِين»؛ روزی امام حسین﵇ مشغول خواندن نماز بود که خواب بـر او چیـره شـد در عالم رؤیا پیغمبر ﷺ را مشاهده فرمود و پیغمبر ﷺ تمام وقایعی که بر سید الشهدا﵇ جـاری مـی‌شـد را به حضرتش خبر داد، امام حسین﵇ در جواب پیغمبر ﷺ فرمود: نیازی در بازگشتن به دنیا ندارم پس مـرا بـه سوی خود ببر، پیغمبر ﷺ فرمود: چاره‌ای از بازگشت به عالم دنیا نیست تا اینکه طعـم شـهادت را بچـشی.

محمد بن حنفیه و عبد الله بن مطیع عدوی هر دو حضرت را از آمدن به کوفه نهی می‌کردند و می‌گفتند: کوفه شهر نحسی است که پدرت علیّ مرتضی علیه السلام را در آن به شهادت رساندند همچنین برادرت حسن مجتبی علیه السلام را تک و تنها گذاشتند، بنابراین ملازم حرم امن الهی باش چون تو بزرگ و پیشوای عرب هستی و در حجاز نظیر نداری و مردم از هر طرف به سوی تو روی می‌آورند، بعد هم محمد بن حنفیه عرضه داشت: اگر با تو موافقت نشود به شن‌ها ملحق شده و به قلهٔ کوه‌ها رسیده‌ای و از شهری به شهری دیگر غنیمت گرفته‌ای تا اینکه نظر در موردت پراکنده می‌شود و تو به امور روی می‌آوری نه اینکه به آنها پشت نمایی. ابن عباس هم عرضه داشت: به سوی عراق نرو و به طرف یمن برو چون هم استوار است و هم مردان خوبی دارد. حضرت در پاسخ آنها فرمود: من به خاطر عیش، تبختر، فتنه و ظلم از حرم جدّم خارج نمی‌شوم، من فقط خارج می‌شوم تا امّت جدّم محمد صلی الله علیه و آله را سامانی دهم؛ می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم، به روش و سیرهٔ جدّم و نیز پدرم علیّ بن ابیطالب علیه السلام عمل نمایم. پس هرکس مرا به قبول حق پذیرفت (و قبول نمود) پس خدا سزاوارتر به حق و حقیقت است و اوست بزرگترین حکم کنندگان. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۴۰ - ۲۴۱؛ مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف ازدی، ص۱۳ - ۱۴ (به صورت خلاصه).

و با تفاوت اندک در منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۱۵۵ - ۱۵۶؛ تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۲۶۰ - ۲۶۱؛ منتظم فی تاریخ الأمم والملوک، ابن جوزی، ج۵، ص۳۲۷؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج۴، ص۱۹ - ۲۰؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص۳۸۴ - ۳۸۶؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۷۸۵ - ۷۸۶.

همچنین رجوع شود به مجلس ششم، ص۱۹۳، پاورقی۲.

امّ سلمه:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ الْبَاقِرِ علیه السلام قَالَ: لَمَّا أَرَادَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام الْخُرُوجَ إِلَى العِراق بَعَثَتْ إِلَيْهِ أُمُّ سَلَمَةَ وَ هِيَ الَّتِي كَانَتْ رَبَّتْهُ وَ كَانَ هُوَ أَحَبَّ إِلَيْهَا مِنْ كُلِّ أَحَدٍ وَ كَانَتْ أَرْأَفَ النَّاسِ عَلَيْهِ وَ كَانَتْ تُرْبَةُ الْحُسَيْنِ عِنْدَهَا فِي قَارُورَةٍ مَخْتُومَةٍ دَفَعَهَا إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ قَالَ لَهَا: إِذَا خَرَجَ ابْنِي إِلَى الْعِرَاقِ فَاجْعَلِي هَذِهِ الْقَارُورَةَ نُصْبَ عَيْنَيْكِ فَإِذَا اسْتَحَالَتِ التُّرْبَةُ فِي الْقَارُورَةِ دَماً عَبِيطاً فَاعْلَمِي أَنَّ ابْنِيَ الْحُسَيْنَ قَدْ قُتِلَ. فَقَالَتْ لَهُ: أُذَكِّرُكَ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ، قَالَ: وَ لِمَ يَا أُمَّ سَلَمَةَ؟ قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: يُقْتَلُ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ بِالْعِرَاقِ وَ عِنْدِي يَا بُنَيَّ تُرْبَتُكَ فِي قَارُورَةٍ مَخْتُومَةٍ دَفَعَهَا إِلَيَّ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِنِّي مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ فَأَيْنَ أَفِرُّ مِنَ الْقَدَرِ وَ الْقَضَاءِ الْمَحْتُومِ وَ الْأَمْرِ الْوَاجِبِ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ تَعَالَى؟ قَالَتْ: وَا عَجَبَاهْ فَأَيْنَ تَذْهَبُ وَ أَنْتَ مَقْتُولٌ؟ قَالَ: يَا أُمِّ إِنِّي إِنْ لَمْ أَذْهَبِ الْيَوْمَ ذَهَبْتُ غَداً وَ إِنْ لَمْ أَذْهَبْ غَداً ذَهَبْتُ بَعْدَ غَدٍ وَ مَا مِنَ الْمَوْتِ مَفَرٌّ، وَ اللَّهِ يَا أُمِّ إِنِّي لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ وَ السَّاعَةَ الَّتِي أُحْمَلُ فِيهَا وَ الْحُفْرَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا وَ أَعْرِفُ قَاتِلِي وَ مُحَارِبِي وَ الْمُجْلِبَ عَلَيَّ وَ السَّائِقَ وَ الْقَائِدَ وَ الْمُحَرِّضَ وَ مَنْ هُوَ قَاتِلِي وَ مَنْ يُحَرِّضُهُ وَ مَنْ يُقْتَلُ مَعِي مِنْ أَهْلِي وَ شِيعَتِي رَجُلًا رَجُلًا وَ أُحْصِيهِمْ عَدَداً وَ أَعْرِفُهُمْ

بِأَعْيَانِهِمْ وَ أَسْمَائِهِمْ وَ قَبَائِلِهِمْ وَ عَشَائِرِهِمْ كَمَا أَعْرِفُكِ وَ إِنْ أَحْبَبْتِ أَرَيْتُكِ مَصْرَعِي وَ مَكَانِي، فَقَالَتْ: فَقَدْ شِئْتُ فَمَا زَادَ عَلَيَّ أَنْ تَكَلَّمَ بِاسْمِ اللَّهِ فَخَضَعَتْ لَهُ الْأَرْضُ حَتَّى أَرَاهَا مَضْجَعَهُ وَ مَكَانَهُ وَ مَكَانَ أَصْحَابِهِ وَ أَعْطَاهَا مِنْ تِلْكَ التُّرْبَةِ الَّتِي كَانَتْ عِنْدَهَا ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ قَالَ لَهَا: يَا أُمَّ إِنِّي لَمَقْتُولٌ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ السَّبْتِ فَكَانَتْ أُمُّ سَلَمَةَ تَعُدُّ الْأَيَّامَ وَ تَسْأَلُ عَنْ يَوْمِ عَاشُورَاءَ، فَلَمَّا كَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةُ صُبْحَتُهُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ فَرَأَتْ فِي مَنَامِهَا أَشْعَثَ مُغْبَرّاً بَاكِياً وَ قَالَ: دُفِنَتِ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ أَصْحَابُهُ السَّاعَةَ، فَانْتَبَهَتْ أُمُّ سَلَمَةَ وَ خَرَجَتْ صَارِخَةً بِأَعْلَى صَوْتِهَا وَ اجْتَمَعَ إِلَيْهَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا لَهَا: مَا الَّذِي دَهَاكِ؟ قَالَتْ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ أَصْحَابُهُ عليهم السلام ﴿قَالُوا أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ﴾ فَقَالَتْ: مَكَانَكُمْ فَإِنَّ عِنْدِي تُرْبَةَ الْحُسَيْنِ عليه السلام فَأَخْرَجَتْ إِلَيْهِمُ الْقَارُورَةَ فَإِذَا هِيَ دَمٌ عَبِيطٌ فَحَسَبُوا الْأَيَّامَ، فَإِذَا الْحُسَيْنُ عليه السلام قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.» هدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیبی، ص۲۰۳؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص۳۳۰؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۳، ص۴۹۰.

و به همین مضمون در این منابع: خرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج۱، ص۲۵۳؛ مشارق انوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص۱۳۳؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۲، ص۱۷۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۳۱؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۸۰.

منابع اهل تسنن: إثبات الوصیة، مسعودی، ص۱۶۶؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۶۰.

همچنین: «مِنْ مُعْجِزَاتِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَنَّه لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ قَالَتْ لَهُ أُمُّ سَلَمَةَ: لَاتَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله يَقُولُ: يُقْتَلُ ابْنِيَ الْحُسَيْنُ عليه السلام بِأَرْضِ الْعِرَاقِ وَ عِنْدِي تُرْبَةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ فِي قَارُورَةٍ، فَقَالَ: وَ اللَّهِ إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكِ وَ إِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونَنِي أَيْضاً وَ إِنْ أَحْبَبْتِ أَنْ أُرِيَكِ مَضْجَعِي وَ مَصْرَعَ أَصْحَابِي ثُمَ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى وَجْهِهَا فَمَسَحَ اللَّهُ فِي بَصَرِهَا حَتَّى أَرَاهَا ذَلِكَ كُلَّهُ وَ أَخَذَ تُرْبَةً فَأَعْطَاهَا مِنْ تِلْكَ التُّرْبَةِ أَيْضاً فِي قَارُورَةٍ أُخْرَى، وَ قَالَ عليه السلام: فَإِذَا فَاضَتَا دَماً فَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ، فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ نَظَرْتُ إِلَى الْقَارُورَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ فَإِذَا هُمَا قَدْ فَاضَتَا دَماً، فَصَاحَتْ، وَ لَمْ يُقْلَبْ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حَجَرٌ وَ لَا مَدَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ» از جمله معجزات امام حسین عليه السلام این است: هنگامی که آن بزرگوار تصمیم گرفت به سمت عراق برود امّ سلمه به آن حضرت عرض کرد: به سمت عراق نرو، زیرا من از پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: پسرم حسین عليه السلام در سرزمین عراق کشته خواهد شد، و آن تربتی که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شیشه‌ای به من داده نزد من است. امام حسین عليه السلام در جوابش فرمود: به خدا قسم من کشته خواهم شد، حتی اگر به طرف عراق نروم باز مرا خواهند کشت. اگر دوست داری قتلگاه خود و یارانم را به تو نشان دهم. سپس آن حضرت دستی به صورت امّ سلمه کشید و خدا چشمش را به قدری باز کرد که قتلگاه تمامی آنان را دید، پس امام حسین عليه السلام تربتی را برداشت و از همان تربت [در شیشه‌ای دیگر] به امّ سلمه داد و فرمود: هرگاه دیدی این دو شیشهٔ تربت به خون تبدیل شد بدان که من شهید شده‌ام. امّ سلمه می‌گوید: وقتی روز عاشورا فرا رسید من بعد از ظهر به آن دو شیشه نظر کردم دیدم پر از خون شده‌اند. بی اختیار امّ سلمه فریاد زد، و در آن

روز[عاشورا] هیچ سنگی و کلوخی برداشته نـشد جـز اینکـه زیـرش خـونی تـازه یافـت شـد. خـرائج و الجرائح، راوندی، ج۱، ص۲۵۳ - ۲۵٤؛ بحـار الأنـوار، علامـه مجلـسی، ج٤٥، ص۸۹؛ عـوالم امـام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۵۷.

و با اختلاف کم در این منابع: الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص۳۳۰ - ۳۳۲؛ مدینة المعـاجز، علامه بحرانی، ج۳، ص٤۸۹ - ٤۹۲.

عبد الله بن عباس:

فلمّا كان من العشيّ أو من الغد أتى الحسين عليه السلام عبد الله بن العباس فقال: «يا بن عمّ إنّـي أتـصبّر و لا أصبر، إنّي أتخوّف عليك في هذا الوجه الهلاك و الاستئصال، إنّ أهل العراق قوم غدر فلاتقربنهم [يـا بن عمّ لاتقرب أهل الكوفة فإنّهم قوم غدرة]، أقم بهذا البلد فإنّك سيّد أهل الحجاز، فان كـان [أرادك] أهل العراق يريدونك كما زعموا [و أحبوا نصرك]، فاكتب إليهم فلينفوا [أن ينفـوا] عـدوّهم ثـمّ أقـدم عليهم [سر إليهم]، فان أبيت الا ان تخرج فَسِر إلى اليمن، فإنّ بها حُصُوناً و شعاباً [لـيس بـشيء مـن العراق مثلها] و هي أرضٌ عريضةٌ طويلةٌ، و لأبيك بها شيعة، و أنت عن الناس في عُزلةٍ، فتكتـب إلـى الناس و ترسل و تبث دعاتك [فأتها ثم أثبت دعاتك و كتبك يأتك الناس]، فاني أرجو ان يأتيـك عنـد ذلك الذي تحب في عافية، فقال له الحسين عليه السلام: يا بن عم إنّي و اللّه لأعلم انك ناصحٌ مشفقٌ، و لكنّي قد أزمعت وأجمعت على المسير [يا ابن عمّ أنـت الناصـح الـشفيق و لكنـي قـد أزمعـت المـسير و نويته]، فقال له ابن عباس: فإن كنت سائراً فلاتسر بنسائك و صبيتك [و أولادك]، فوالله إنّـي لخـائفٌ ان تقتل كما قتل عثمان و نساءه و ولده ينظرون [ينظرن] إليه. ثمّ خرج ابن عبـاس مـن عنـده». چـون شب شد یا روز بعد بود باز ابن عباس رسید و عرض کـرد: ای پـسر عـمّ مـن، هـر قـدر مـی‌خـواهم خودداری و بردباری کنم باز می‌بینم نمی‌توانم زیرا بر تو (در این راه که قصد داری) سخت بیمنـاکم و می‌ترسم هلاک شوی و ریشهٔ تو از بیخ کنده شود زیرا اهل عراق، مردم خائن و غدّاری هستند به آنهـا نزدیک نشو. در اینجا بمان که تو آقا و بزرگ مردم حجـاز هـستی، اگـر اهـل عـراق تـو را بخواهنـد و دوست دارند چنانکه خود آنها ادّعا می‌کنند تو به آنها بنویس که والی خـود را طـرد کننـد و دشـمن را بیرون برانند، آنگاه تو نزد آنها برو، و اگر اصرار داری که از این دیار مهاجرت کنی به یَمَـن بـرو کـه در آنجا قلعه و سنگر و دره بسیار است پدر تو هم در آنجـا شـیعه و معتقـد دارد. آنگـاه تـو از مـردم دور خواهی بود. از همانجا هم می‌توانی با مردم مکاتبه کنی و مبلغـین و داعیـان بـسیار بفرسـتی کـه مـن امیدوارم آنچه را بخـواهی بـه دسـت خـواهی آورد و تـو هـم آسـوده و تندرسـت خـواهی بـود. امـام حسین عليه السلام گفت: ای پسر عمو، یقین دارم که تو خیرخواه و دلسوز هستی ولی من تصمیم گرفتـه‌ام کـه بروم. ابن عباس گفت: اگر تصمیم گرفتی که بـروی پـس چـرا زنـان و کودکـان خـود را همـراه خـود می‌بری؟ من می‌ترسم که تو مانند عثمان کشته شـوی در حـالي کـه زنـان و فرزنـدان او نـاظر قتـل او باشند. بعد از آن ابن عباس از نزد امام حسین عليه السلام خارج شد.

منابع شیعه: مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف ازدی، ص٦٥؛ الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج٥، ص٦٦(با اختلاف کم)؛ تجارب الامم، احمد بن محمد مسکویه رازی، ج٢، ص٥٨.
منابع اهل تسنن: اخبار الطوال، ابن قتیبه، ص٢٤٤(و لمّا کان في اليوم الثالث عاد عبد الله بن عباس إلى الحسين...)؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ج٣، ص١٦١ - ١٦٢؛ تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص٢٨٨؛ مروج الذهب، مسعودی، ج٣، ص٥٤؛منتظم فی تاریخ الامم و الملوک، ابن جوزی، ج٥، ص٣٢٨(با اختلاف کم)؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٣٨ - ٣٩؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، نویری، ج٢٠، ص٤٠٨؛ بدایة و النهایة، ابن کثیر، ج٨، ص١٧٣؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج٢، ص٧٩٩ - ٨٠٠(با اختلاف کم)؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص٢٥٨ -٢٥٩؛ جمهرة خطب العرب فی عصور العربیة الزاهرة، أحمد زکی صفوت، ج٢، ص٣.
همچنین: «فلمّا همّ الحسین علیه السلام بالخروج إلى العراق أتاه ابن العبّاس، فقال له: يا ابن عمّ! قد بلغني أنّك تريد العراق، و إنّهم أهل غدر، و إنّما يدعونك للحرب، فلاتعجل، و إن أبيت إلّا محاربة هذا الجبّار و كرهت المقام بمكّة، فاشخص إلى اليمن، فإنّها في عُزلةٍ، و لك فيها أنصارٌ و إخوانٌ، فأقم بها و بثّ دعاتك، و اكتب إلى أهل الكوفة و أنصارك بالعراق، فيخرجوا أميرهم، فإن قووا على ذلك و نفوه عنها، و لم يكن بها أحد يعاديك أتيتهم، و ما أنا لغدرهم بآمن، و إن لم يفعلوا، أقمت بمكانك إلى أن يأتي اللّه بأمره، فإنّ فيها حصوناً و شِعاباً. فقال الحسین علیه السلام: يا ابن عمّ! إنّي لأعلم أنّك لي ناصحٌ و عليّ شفيق، و لكن مسلم بن عقيل كتب إليّ باجتماع أهل المصر على بيعتي و نصرتي، و قد أجمعت على المسير [إليهم]. قال: إنّهم من خبرت و جرّبت، و هم أصحاب أبيك و أخيك، و قتلتك غداً مع أميرهم، إنّك لو قد خرجت فبلغ ابن زياد خروجك استنفرهم إليك، و كان الّذين كتبوا إليك أشدّ من عدوّك، فإن عصيتني و أبيتَ إلّا الخروج إلى الكوفة، فلاتخرجنّ نساءَكَ و وَلَدكَ معك، فو اللّهِ إنّي لَخائفٌ أن تُقتَل، كما قتل عثمان، و نساؤه و ولده ينظرون إليه. فكان الّذي ردّ عليه: لَأن أُقتَل و اللّه بمكان كذا، أحبّ إليّ من أن أستحلّ بمكّة. فيئس ابن عبّاس منه، و خرج من عنده». حضرت چون خواست به عراق برود، ابن عباس آمد و گفت: ای پسر عمو، به من خبر رسیده که قصد عراق داری، آنها پیمان‌شکن و جنگجو هستند، مشتاب و اگر می‌خواهی که با این جبّار بجنگی و ماندن در مکه را دوست نداری، به یمن برو که در گوشه‌ای است و یاران و برادرانی در آنجا داری، آنجا بمان و مبلّغان خود را بفرست و به کوفیان و انصارِ عراقی خود بنویس امیر خود را بیرون کنند، اگر توانستند و او را از عراق بیرون راندند و برای تو در آنجا ستیزه‌جوئی نماند، نزد آنها می‌روی؛ من از بد عهدیِ آنها نگرانم، اگر این کار را نکردند در جای خود می‌مانی تا خدا چه پیش آورد، در یمن دژها و درّه‌هائی است. امام حسین علیه السلام فرمود: ای پسر عمو، من می‌دانم که تو خیرخواه و غمخوار منی ولی مسلم بن عقیل نوشته که کوفیان در بیعت و یاریِ من متّفقند و من تصمیم رفتن دارم، گفت: کوفیان را دو بار آزمودی، همان یاران پدر و برادر تواند و کشندگان فردای تو به همراهی امیر خود، تو اگر به سوی آنها بروی و به ابن زیاد خبر برسد، آنها را بر تو

بشوراند و همانها که نامهٔ دعوت برای تو نوشته‌اند بدترین دشمن تو باشند، و اگر از مـن نـشنوی و ناچـار به کوفه می‌روی زنان و فرزندان را با خود مبـر، بـه خـدا مـی‌ترسـم چـون عثمـان جلـوی چـشم زنـان و فرزندانت کشته شوی. آخر جوابی که به او داد این بود که: به خدا اگر در چنـان جـائی کـشته شـوم بهتـر است که بست مکه برای من شکسته شود، ابن عبـاس از حـضرت نومیـد شـد و از نـزد او بیـرون آمـد. درجات الرفیعة فی طبقات الشیعة، مدنی شیرازی، ص۱۳۰؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۱۵۰. منبع اهل تسنن: مروج الذهب، مسعودی، ج۳، ص۵٤ - ۵۵.

همچنین: «حدّثني الحارث بن كعب الوالبي عن عتبة بن سمعان إنّ حسيناً﵇ لمّـا أجمـع المـسير إلـى الكوفة أتاه عبد الله بن عباس فقال: يا بن عمّ، إنّك قد أرجف الناس إنّك سائرٌ إلى العـراق، فبـيِّن لـي مـا أنت صانعٌ؟ قال: أنّي قد أجمعت المسير في أحد يومي هذين إن شاء الله تعـالى. فقـال لـه ابـن عبـاس: فإنّي أعيذك بالله من ذلك، أخبرني رحمك الله أ تسير إلى قوم قد قتلوا أميـرَهم و ضـبطوا بلادهـم و نفـوا عدوهم؟ فإن كانوا قد فعلوا ذلك فَسر إليهم، و إن كانوا إنّما دعوك إلـيهم و أميـرهم علـيهم قـاهرٌ لهـم، و عُمّاله تجبى بلادهم، فإنّهم إنّما دعـوك إلـى الحـرب و القتـال و لا آمـن عليـك أن يغـروك و يكـذّبوك و يخالفوك و يخذلوك و أن يستنفروا إليك فيكونوا أشدّ الناس عليك. فقال له حسين﵇: و إنّي أستخير اللـه و انظر ما يكون قال: فخرج ابن عباس من عنده و أتاه ابن الزبير فحدّثه ساعةً، ثمّ قـال: مـا أدري مـا تركنـا هؤلاء القوم و كفنا عنهم و نحن أبناء المهاجرين و ولاة هذا الأمر دونهم خبرني ما تريد أن تـصنع؟ فقـال الحسين﵇: واللهِ لقد حدّثت نفسي بإتيان الكوفة و لقد كتب إلى شيعتي بها و أشـراف أهلهـا و أسـتخير الله.»؛ حارث بن کعب والبی برایم از عتبه بن سمعان خبر داد که هنگامی که امام حسین﵇ عـزم رفـتن بـه کوفه نمود عبد الله بن عباس خدمت حضرت رسید و گفت: ای پسر بـرادر، همانـا مـردم هـو انداختـه‌انـد [یعنی همه جا پیچیده است] که تو سمت عراق روانه می‌شـوی، بـرایم بیـان کـن کـه چـه کـار مـی‌کنـی؟ حضرت فرمود: من مسیر را در این یکی دو روز ان شاء الله تعالی جمع می‌کنم (و راهـی کوفـه مـی‌شـوم). ابن عباس عرضه داشت: من تو را از رفتن به کوفه بر حذر می‌دارم، به من بگو آیا به سوی جمـاعتی مـی‌روی که امیر خود را کشته‌اند و شهرهایشان را ضبط نموده و دشمنان خود را نفی بلاد کرده‌اند!؟ اگر آنهـا ایـن کـار را انجام داده‌اند تا تو را به امارت بگیرند به طرفشان رهسپار شو ولی اگر تو را دعـوت کـرده‌انـد در حـالی کـه حاکمشان بالای سرشان و غالب بر آنهاست و عمّالش شهرهایـشان را فروختـه‌انـد پـس آنهـا (تـو را بـرای امارت نمی‌خواهند بلکه) فقط و فقط تو را برای جنگ و نبرد دعوت کرده‌اند، و من بر تو ایمن ندارم که تـو را گول بزنند و به تو دروغ بگویند و با تو به مخالفت برخیزند و تـو را یکّـه و تنهـا رهـا سـازند و از تـو برمنـد و سخت‌ترین مردم بر تو باشند. حضرت در جوابش فرمود: من خیر را از خداوند طلـب مـی‌کـنم و مـی‌بیـنم چه خواهد شد. راوی گوید: ابن عباس از خدمت حضرت خارج شد، ابـن زبیـر بـر حـضرتش وارد شـد و ساعتی با حضرتش صحبت نمود، بعد هم گفت: نمی‌دانم ما این جماعت را رها نکـردیم و از آنهـا کفایـت نمودیم در حالی که ما فرزندان مهاجر و والیان این امر بدون آنها هستیم، به من بگـو: چـه کـار مـی‌خـواهی

بکنی؟ حضرت فرمود: به خدا قسم تصمیم گرفتم تا رهسپار کوفه شوم، پیروانم و بزرگان قوم برایم نامه نگاشتند و من طلب خیر از خدا می‌نمایم. مقتل الحسین [علیه السلام]، ابو مخنف الازدی، ص۶۳-۶۴؛ تاریخ طبری، طبری، ج۴، ص۲۸۷؛ الکامل فی التاریخ، ابن الأثیر، ج۴، ص۳۷-۳۸؛ نهایة الأرب فی فنون الأدب، نویری، ج۲۰، ص۴۰۶-۴۰۷.

عبد الله بن عمر:

«قَالَ رُوَاةُ حَدِيثِ الْحُسَيْنِ علیه السلام مَعَ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَ مَرْوَانَ فَلَمَّا كَانَ الْغَدَاةُ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ علیه السلام إِلَى مَكَّةَ لِثَلَاثٍ مَضَيْنَ مِنْ شَعْبَانَ سَنَةَ سِتِّينَ فَأَقَامَ بِهَا بَاقِيَ شَعْبَانَ وَ شَهْرَ رَمَضَانَ وَ شَوَّالٍ وَ ذِي قَعْدَةٍ، قَالَ: وَ جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زُبَيْرٍ فَأَشَارَا إِلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ فَقَالَ لَهُمَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَ أَنَا مَاضٍ فِيهِ قَالَ: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَ هُوَ يَقُولُ: وَا حُسَيْنَاهْ. ثُمَّ جَاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ وَ حَذَّرَهُ مِنَ الْقَتْلِ وَ الْقِتَالِ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ أَ مَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغِيٍّ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؟ أَ مَا تَعْلَمُ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيّاً ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَ يَشْتَرُونَ كَأَنْ لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئاً؟ فَلَمْ يُعَجِّلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَلْ أَمْهَلَهُمْ وَ أَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ ذِي انْتِقَامٍ، اتَّقِ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَ لَاتَدَعَنَّ نُصْرَتِي.» راویان حدیث نقل کرده‌اند: پس از گفتگوی ولید و مروان با امام حسین علیه السلام، فردای آن شب [که روز ۲۷ رجب سال ۶۰ هجری بود] امام حسین علیه السلام با همراهان خود به سوی مکّه حرکت نمودند، و در روز سوّم شعبان سال ۶۰ هجری به مکّه رسیدند. امام حسین علیه السلام بقیهٔ ماه شعبان، و ماه رمضان و شوّال و ذی قعده و تا هشتم ذی حجّه (چهار ماه و پنج روز) در مکّه ماندند در این هنگام (در میان افراد گوناگونی که با امام حسین علیه السلام ملاقات کرده و گفتگو می‌کردند) عبد اللّه بن عبّاس و عبد اللّه بن زبیر، نزد امام حسین علیه السلام آمدند و از آن حضرت خواستند [که از سفر به عراق] خودداری کند. امام حسین علیه السلام فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا به این کار امر فرموده است، و من آن را انجام خواهم داد. عبد اللّه بن عبّاس از نزد امام حسین علیه السلام خارج شد، در حالی که از روی دلسوزی نسبت به امام صدا می‌زد: «وا حسیناه!، آه! حسین جان.» سپس عبد اللّه بن عمر به محضر امام حسین علیه السلام آمد، و به امام علیه السلام عرض کرد: که با سران گمراه، صلح کند و خود را از جنگ و خونریزی دور نگه دارد، امام حسین علیه السلام به او فرمود: ای ابو عبد الرّحمن! آیا توجّه نداری که دنیا در نزد خدا به قدری پست است که سر بریدهٔ یحیی بن زکریّا [به خاطر نهی از منکر] به عنوان هدیه نزد (طاغوت) پلیدی از پلیدهای بنی اسرائیل فرستاده شد؟ آیا نمی‌دانی که بنی اسرائیل در فاصلهٔ کوتاه از طلوع صبح تا طلوع آفتاب، هفتاد پیامبر را کشتند، سپس به بازارهای خود رفتند و به خرید و فروش مشغول شدند، گویا که هیچ کاری انجام نداده‌اند؟! خداوند در عذاب رسانی به آنها شتاب نکرد، بلکه مدّتی به آنها مهلت داد، سپس آنان را با انتقام سخت در چنبرهٔ عذابِ دردناکِ خود افکند، ای ابوعبدالرّحمن! از خدا بترس و دست از یاری من

برمدار. لهوف، سید ابن طاووس، ص۲۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص٣٦٤؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٢١٤.

عبد الله بن زبیر:

«حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ أَبِي الْجَارُودِ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام قَالَ: إِنَّ الْحُسَيْنَ علیه السلام خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ قَبْلَ التَّرْوِيَةِ بِيَوْمٍ فَشَيَّعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ لَقَدْ حَضَرَ الْحَجُّ وَ تَدَعُهُ وَ تَأْتِي الْعِرَاقَ؟ فَقَالَ: يَا ابْنَ الزُّبَيْرِ لَأَنْ أُدْفَنَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْفَنَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ.» ابی جارود از امام باقر علیه السلام نقل نموده که آن حضرت فرمودند: حضرت حسین بن علی علیهما السلام یک روز قبل از ترویه از مکّه خارج شدند، و عبد اللّه بن زبیر آن حضرت را مشایعت کرده و به حضرتش عرض نمود: ای ابا عبد اللّه، وقت انجام اعمال حجّ رسیده شما مکّه را ترک کرده و به عراق تشریف می‌برید؟! حضرت فرمودند:ای ابن زبیر، اگر بر ساحل فرات دفن شوم برایم محبوب تراست تا در اطراف مکّه مدفون گردم. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص۱۵۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٨٦؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۵۵.

همچنین: «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام قَالَ: قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ لِلْحُسَيْنِ علیه السلام: وَ لَوْ جِئْتَ إِلَى مَكَّةَ فَكُنْتَ بِالْحَرَمِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: لَانَسْتَحِلُّهَا وَ لَاتُسْتَحَلُّ بِنَا، وَ لَأَنْ أُقْتَلَ عَلَى تَلِّ أَعْفَرَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ بِهَا.» امام صادق علیه السلام فرمودند: عبد اللّه بن زبیر به امام حسین علیه السلام عرض کرد: کاش به مکّه آمده و در حرم بمانید. حضرت فرمودند: نه ما آمدن در حرم را روا داشته و نه شما آنجا را برای ما روا دارید، و محقّقاً این طور است که اگر من بر تپّهٔ ریگ سرخی کشته شوم نزد من بهتر است از اینکه در حرم کشته شوم. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص۱۵۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٨٦؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۱۵۵.

عبد الله بن جعفر بن ابی طالب:

«و كتب عبد الله بن جعفر بن أبي طالب إليه كتاباً يحذره أهل الكوفة و يناشده الله أن يشخص إليهم فكتب إليه الحسين علیه السلام: «إني رأيت رؤياً و رأيت فيها رسول الله صلی الله علیه و آله و أمرني بأمر أنا ماضٍ له و لست بِمُخبِرٍ بها أحداً حتّى أُلاقِي عملي»». عبد الله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام نامه‌ای به سید الشهدا علیه السلام نوشت و در آن نامه حضرت را از اهل کوفه بر حذر داشت و او را سوگند داد تا کسی را به سوی آنان بفرستد (نه اینکه خود رهسپار کوفه گردد)، امام حسین علیه السلام در جوابش مرقوم داشت: من در عالم رؤیا رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که مرا فرمان به کاری داد که باید انجام دهم و من احدی را از این کار مطلع نمی‌کنم تا عملم را ملاقات نمایم.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسین علیه السلام من طبقات ابن سعد، ابن سعد، ص۵۹؛ تاریخ مدینه دمشق،

ابن عساکر، ج١٤، ص٢٠٩؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤١٨؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦١٠؛ سیر أعلام النبلا، ذهبی، ج٣، ص٢٩٧؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج٥، ص٩.

همچنین: فکتب إلیه عبد الله بن جعفر: بسم الله الرحمن الرحیم، للحسین بن علي عليه السلام من عبد الله بن جعفر، أمّا بعد! أنشدك الله أن لاتخرج عن مکّة، فإنّي خائفٌ علیك من هذا الأمر الّذي قد أزمعت علیه أن یکون فیه هلاکك و أهل بیتك، فإنّك إن قتلت أخاف أن یطفئ نور الأرض و أنت روح الهدی و أمیرالمؤمنین، فلاتعجل بالمسیر إلی العراق فإنّي آخذٌ لك الأمان من یزید و جمیع بني أمیّة علی نفسك و مالك و ولدك و أهل بیتك - و السلام. قال: فکتب إلیه الحسین بن علي عليه السلام: أمّا بعد! فإنّ کتابك ورد علیّ فقرأتُهُ و فهمت ما ذکرت، و أعلمك أنّي رأیت جدّي رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم في منامي فخبرني بأمر و أنا ماضٍ له، لي کان أو علیّ، والله یا بن عمّي لو کنت في حجر هامّة من هوام الأرض لاستخرجوني [و] یقتلوني، والله یا بن عمّي لیعدینّ علیّ کما عدت الیهود علی السّبت- و السلام.» عبد الله بن جعفر برای حضرت نوشت: بسم الله الرحمن الرحیم، از عبد الله بن جعفر به حسین بن علی علیه السلام، اما بعد؛ تو را قسم می‌دهم که از مکه خارج نشوی چون من می‌ترسم چیزی که قصد انجامش را نموده‌ای تو و خانواده‌ات را به هلاکت بکشاند، چون اگر تو کشته شوی می‌ترسم نور زمین خاموش شود در حالی که تو روح هدایت و امیر مؤمنان هستی، بنابراین برای رفتن به عراق عجله نکن چون من از یزید و تمام بنی امیّه برای تو و مال و فرزندان و خاندانت امان‌نامه می‌گیرم، والسلام. راوی گوید: حضرت در جواب نامه‌اش نوشت: اما بعد! همانا نامهٔ تو بر من وارد شد، آن را خواندم و آنچه گفته بودی را دانستم و فهمیدم ولی به تو خبر می‌دهم که من جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم و او مرا از کاری با خبر ساخت و من این کار را انجام می‌دهم چه به نفع من باشد و چه به ضررم؛ پسر برادرم [این را هم بدان] به خدا قسم اگر من درون لانهٔ حشرات هم بودم قطعاً مرا از آنجا بیرون می‌آوردند و [هر جور شده] مرا می‌کشتند، ای پسر برادرم به خدا قسم قطعاً بر علیه من برمی‌گردند همچنانکه یهودیان روز شنبه بازگشتند، و السلام. فتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج٥، ص٦٧.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین عليه السلام، خوارزمی، ج١، ص٣١٢.

عبد الله بن مطیع:

«ثم أقبل الحسین عليه السلام سیراً الی الکوفة فانتهی إلی ماء من میاه العرب فإذا علیه عبد اللّه بن مطیع العدوي و هو نازلٌ هاهنا، فلمّا رأی الحسین عليه السلام قام إلیه فقال: بأبي أنت و امّي یا ابن رسول اللّه، ما أقدمك؟! فقال له الحسین عليه السلام: کتب إلیّ أهل العراق یدعونني الی أنفسهم، فقال له عبد اللّه بن مطیع: أذکّرك اللّه یا ابن رسول اللّه و حرمة الإسلام أن تنتهك! أنشدك اللّه في حرمة رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله و سلّم! انشدك اللّه في حرمة العرب! فواللّه لئن طلبت ما في أیدي بني امیّة لیقتلنّك، و لئن قتلوك لایهابون بعدك أحداً أبداً و اللّه انّها لحرمة الاسلام تنتهك، و حرمة قریش، و حرمة العرب، فلاتفعل، و لاتأت الکوفة، و لاتعرض لبني امیّة. فأبی إلا أن یمضي.» سپس امام حسین عليه السلام به سوی کوفه رهسپار شد تا

اینکه به آبگیره‌ای از آب‌های عرب رسید که عبدالله بن مطیع عدوی هم در آنجا بود. حضرت آنجا پیاده شد، عبد الله وقتی امام حسین علیه السلام را دید برخاست و به سوی حضرت رفت و عرض کرد: پدر و مادرم به فدایت ای پسر رسول خدا، چه شد که اینجا آمده‌ای؟! امام حسین علیه السلام فرمود: اهالی عراق برایم نامه نوشته‌اند و مرا نزد خویش دعوت نموده‌اند. عبد الله بن مطیع گفت: شما را به خدا ای پسر رسول خدا، مگذار حرمت اسلام شکسته شود! شما را به خدا حرمت رسول الله را حفظ کن! شما را به خدا حرمت عرب را نگه دار! والله اگر آنچه را که [امروز] در دست بنی امیه است بطلبی شما را می‌کشند و اگر شما را بکشند بعد از شما هرگز از کسی نمی‌هراسند. و الله این کار موجب هتک حرمت اسلام و قریش و عرب خواهد شد، این کار را انجام مده، به کوفه نرو، و متعرّض بنی امیه مشو، [ولی امام حسین علیه السلام] نپذیرفت و به راه خویش ادامه داد. مقتل الحسین علیه السلام، ابو مخنف ازدی، ص۷۲.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۲۹۸؛ کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٤١؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص٢٦٠(با اندکی تفاوت).

۱۲. عَنْ بَعْضِ النَّاقِلِينَ: أَنَّ مُحَمَّدَ بْنِ الْحَنَفِيَّةِ لَمَّا بَلَغَهُ الْخَبَرُ أَنَّ أَخَاهُ الْحُسَيْنَ علیه السلام خَارِجٌ مِنْ مَكَّةَ يُرِيدُ الْعِرَاقَ كَانَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَشْتٌ فِيهِ مَاءٌ وَ هُوَ يَتَوَضَّأُ فَجَعَلَ يَبْكِي بُكَاءً شَدِيداً حَتَّى سُمِعَ كَفُّ دُمُوعِهِ فِي الطَّشْتِ مِثْلَ الْمَطَرِ، ثُمَّ إِنَّهُ صَلَّى الْمَغْرِبَ، ثُمَّ سَارَ إِلَى أَخِيهِ الْحُسَيْنِ علیه السلام، فَلَمَّا صَارَ إِلَيْهِ قَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ عَرَفْتَ غَدرَهُم وَ مَكْرَهُمْ بِأَبِيكَ وَ أَخِيكَ مِنْ قَبْلِكَ وَ إِنِّي أَخْشَى عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى مِنْ قَبْلِكَ؛ فَإِنْ أَطَعْتَ رَأْيِي قُمْ بِمَكَّةَ وَ كُنْ أَعَزَّ مَنْ فِي الْحَرَمِ المُشَرَّفِ، فَقَالَ: يَا أَخِي، إِنِّي أَخْشَى أَنْ تَغتَالَنِي أَجْنَادُ بَنِي أُمَيَّةَ فِي حَرَمِ مَكَّةَ فَأَكُونَ كَالَّذِي يُسْتَبَاحُ دَمُهُ فِي حَرَمِ اللَّهِ، فَقَالَ: يَا أَخِي، فَسِر إِلَى الْيَمَنِ فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: وَ اللَّهِ يَا أَخِي لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَاستَخرَجُونِي مِنْهُ حَتَّى يَقْتُلُونِي، ثُمَّ قَالَ: يَا أَخِي، سَأَنْظُرُ فِيمَا قُلْتَ. قَالَ: فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ عَزَمَ الْحُسَيْنُ علیه السلام عَلَى الرَّحِيلِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَجَاءَهُ أَخُوهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَ أَخَذَ بِزِمَامِ نَاقَتِهِ الَّتِي هُوَ رَاكِبُهَا وَ قَالَ: يَا أَخِي، أَ لَم تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا أَشَرْتُ بِهِ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ: بَلَى، قَالَ: فَمَا حَدَّاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا؟ فَقَالَ: يَا أَخِي، إِنَّ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ أَتَانِي بَعدَ مَا فَارَقْتُكَ وَ أَنَا نَائِمٌ، فَضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ وَ قَبَّلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيَّ وَ قَالَ: يَا حُسَيْنُ، يَا قُرَّةُ عَيْنِي، **أُخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا مُخَضَّباً بِدِمَائِكَ**، فَبَكَى ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ بُكَاءً شَدِيداً وَ قَالَ لَهُ: يَا أَخِي، إِذَا كَانَ الْحَالُ هَكَذَا فَمَا مَعْنَى حَملِكَ هَذِهِ النِّسْوَةَ وَ أَنْتَ مَاضٍ إِلَى الْقَتْلِ؟! فَقَالَ: يَا أَخِي، قَدْ قَالَ لِي جَدِّي أَيْضاً: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا مُهَتَّكَاتٍ يَسُقنَ فِي أَسْرِ الذُّلِّ وَ هُنَّ أَيْضاً لَايُفَارِقُنَنِي مَا دُمْتُ حَيًّا، فَبَكَى ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ بُكَاءً شَدِيداً وَ جَعَلَ يَقُولُ: أَودَعتُكَ اللَّهَ يَا حُسَيْنُ، فِي وِدَاعَةِ اللَّهِ يَا حُسَيْنُ علیه السلام» از بعضی ناقلان تاریخ نقل شده است: هنگامی که به محمد بن حنفیه خبر رسید که برادرش امام حسین علیه السلام از مکه خارج شده و قصد رفتن به عراق را دارد، مقابل رویش طشت آبی بود که از آن وضو می‌گرفت. بلافاصله شروع به گریهٔ شدیدی کرد و آن قدر گریست که صدای ریزش قطرات

اشکش در طشت -که همچون باران بود- شنیده شد. بعد او نماز مغرب را خواند و به جانب برادرش امام حسین علیه السلام حرکت نمود. هنگامی که به برادرش رسید، عرض نمود: برادرم! همانا تو مکر و نیرنگ کوفیان را نسبت به پدرت و برادرت شناخته و دیده‌ای و من بر تو می‌ترسم که وضعت همچون حال پدر و برادرت باشد (و آنان بر تو نیز غدر و نیرنگ کنند)؛ بنابراین اگر نظر مرا پیروی کنی در مکه بمان و عزیزترین اهل حرم (مکهٔ مکرمه) باش، حضرت فرمود: ای برادرم! همانا من ترس آن دارم که سپاهیان بنی امیه مرا در حرم مکه فریب دهند (بکشند) و من همچون کسی باشم که (ریختن) خونش در حرم امن الهی مباح و حلال است، عرض کرد: برادرم، پس به سوی یمن برو که تو عزیزترین و بامناعت‌ترین مردم در آنجا هستی، حضرت فرمود: ای برادرم، به خدا قسم اگر من در لانهٔ حشره و جنبنده‌ای از حشرات زمین باشم هرآینه آنها مرا از آن لانه خارج می‌سازند تا مرا بکشند، بعد هم فرمود: برادرم، به زودی دربارهٔ آنچه گفتی (و نظر دادی) می‌اندیشم. گوید: موقع سحر که فرا رسید امام حسین علیه السلام قصد کوچ کردن به عراق نمود، پس برادرش محمد بن حنفیه نزد حضرت آمد و افسار شتری که حضرت سوار بر آن شتر بود را گرفت و عرض کرد: برادرم! آیا شما با من وعده نفرمودی که در مورد آنچه گفتم فکر و اندیشه نمائی؟! حضرت فرمود: بله (وعده دادم)، عرض کرد: پس چه چیز تو را بر آن داشت که به این عجله از مدینه خارج شوی؟ حضرت فرمود: برادرم، وقتی من از تو جدا شدم جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله در عالم رؤیا نزد من آمد و مرا به سینهٔ خویش چسبانید و میان دیدگانم را بوسید و فرمود: ای حسین علیه السلام، ای نور چشمم، به سوی عراق خارج شو که خدای عزوجل اراده نموده تو را کشته شده و آغشته در خون‌هایت ببیند! محمد بن حنفیه تا این را شنید گریهٔ شدیدی نمود و خطاب به حضرت عرض کرد: برادرم، اگر وضعیت اینگونه است پس معنای اینکه این زن و بچه‌ها را همراه خود می‌بری در حالی که خودت به قتلگاه می‌روی چیست؟ حضرت فرمود: برادرم، به تحقیق جدّم رسول خدا صلی الله علیه و آله این را هم به من فرمود که: خداوند عزّوجلّ می‌خواهد زنانت را اسیر -در حالی که به آنان هتک حرمت می‌شود و به حالت زبون در اسارت کشیده می‌شوند- ببیند، زنها هم تا وقتی من زنده‌ام از من جدا نمی‌شوند. محمد بن حنفیه گریهٔ زیاد و شدیدی کرد و پیوسته می‌گفت: ای حسین علیه السلام تو را به خدا می‌سپارم و با تو وداع می‌کنم، در پناه خدا ای حسین علیه السلام. المنتخب، طریحی، ج۲، ص۴۳۵ (و طبع دیگر ص۴۲۴)؛ اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۲۴۳- ۲۴۴؛ ناسخ التّواریخ سیّدالشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۱۲۱-۱۲۳؛ الدمعة السّاکبة، بهبهانی، ج۴، ۲۳۴؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۲۵۱.

ینابیع الموده، قندوزی، ج۳، ص۵۹-۶۰: (به نقل از ابومخنف)

۱۳. پیامبر صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان و حضرت زهرا و امام حسن علیهم السلام، کنار قبر سید الشهدا علیه السلام در شب جمعه:

«رُوِيَ عَنْ سُلَيْمَانَ الْأَعْمَشِ أَنَّهُ قَالَ: كُنْتُ نَازِلًا بِالْكُوفَةِ وَ كَانَ لِي جَارٌ وَ كُنْتُ آتِي إِلَيْهِ وَ أَجْلِسُ عِنْدَهُ فَأَتَيْتُ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ إِلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا هَذَا، مَا تَقُولُ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام؟ فَقَالَ لِي: هِيَ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ

ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ذِي ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ. قَالَ سُلَيْمَانُ: فَقُمْتُ مِنْ عِنْدِهِ وَ أَنَا مُمْتَلِئٌ عَلَيْهِ غَيْظاً فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: إِذَا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ آتِيهِ وَ أُحَدِّثُهُ شَيْئاً مِنْ فَضَائِلِ الْحُسَيْنِ ﷺ فَإِنْ أَصَرَّ عَلَى الْعِنَادِ قَتَلْتُهُ. قَالَ سُلَيْمَانُ: فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحَرِ أَتَيْتُهُ وَ قَرَعْتُ عَلَيْهِ الْبَابَ وَ دَعَوْتُهُ بِاسْمِهِ فَإِذَا بِزَوْجَتِهِ تَقُولُ لِي: إِنَّهُ قَصَدَ إِلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ ﷺ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ، قَالَ سُلَيْمَانُ: فَسِرْتُ فِي أَثَرِهِ إِلَى زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ ﷺ، فَلَمَّا دَخَلْتُ إِلَى الْقَبْرِ فَإِذَا أَنَا بِالشَّيْخِ سَاجِدٌ لِلَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ هُوَ يَدْعُو وَ يَبْكِي فِي سُجُودِهِ وَ يَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ وَ الْمَغْفِرَةَ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ بَعْدَ زَمَانٍ طَوِيلٍ فَرَآنِي قَرِيباً مِنْهُ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا شَيْخُ، بِالْأَمْسِ كُنْتَ تَقُولُ: زِيَارَةُ الْحُسَيْنِ ﷺ بِدْعَةٌ وَ كُلُّ بِدْعَةٍ ضَلَالَةٌ وَ كُلُّ ذِي ضَلَالَةٍ فِي النَّارِ وَ الْيَوْمَ أَتَيْتَ تَزُورُهُ!؟ فَقَالَ: يَا سُلَيْمَانُ، لَاتَلُمْنِي فَإِنِّي مَا كُنْتُ أُثْبِتُ لِأَهْلِ الْبَيْتِ إِمَامَةً حَتَّى كَانَتْ لَيْلَتِي تِلْكَ فَرَأَيْتُ رُؤْيَا هَالَتْنِي وَ رَوَّعَتْنِي، فَقُلْتُ لَهُ: مَا رَأَيْتَ أَيُّهَا الشَّيْخُ؟ قَالَ: رَأَيْتُ رَجُلًا جَلِيلَ الْقَدْرِ لَا بِالطَّوِيلِ الشَّاهِقِ وَ لَا بِالْقَصِيرِ اللَّاصِقِ لَا أَقْدِرُ أَصِفُهُ مِنْ عِظَمِ جَلَالِهِ وَ جَمَالِهِ وَ بَهَائِهِ وَ كَمَالِهِ وَ هُوَ مَعَ أَقْوَامٍ يَحُفُّونَ بِهِ حَفِيفاً وَ يَزُفُّونَهُ زَفِيفاً وَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَارِسٌ وَ عَلَى رَأْسِهِ تَاجٌ وَ لِلتَّاجِ أَرْبَعَةُ أَرْكَانٍ وَ فِي كُلِّ رُكْنٍ جَوْهَرَةٌ تُضِيءُ مِنْ مَسِيرَةِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَقُلْتُ لِبَعْضِ خُدَّامِهِ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ: هَذَا مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى ﷺ، قُلْتُ: وَ مَنْ هَذَا الْآخَرُ؟ فَقَالَ: عَلِيٌّ الْمُرْتَضَى ﷺ وَصِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، ثُمَّ مَدَدْتُ نَظَرِي فَإِذَا أَنَا بِنَاقَةٍ مِنْ نُورٍ وَ عَلَيْهَا هَوْدَجٌ مِنْ نُورٍ وَ فِيهِ امْرَأَتَانِ وَ النَّاقَةُ تَطِيرُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذِهِ النَّاقَةُ؟ فَقَالَ: لِخَدِيجَةَ الْكُبْرَى وَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ﷺ، فَقُلْتُ: وَ مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ فَقَالَ: هَذَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ، فَقُلْتُ: وَ إِلَى أَيْنَ يُرِيدُونَ بِأَجْمَعِهِمْ؟ فَقَالُوا: لِزِيَارَةِ الْمَقْتُولِ ظُلْماً شَهِيدِ كَرْبَلَاءَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ﷺ. ثُمَّ إِنِّي قَصَدْتُ نَحْوَ الْهَوْدَجِ الَّذِي فِيهِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ﷺ وَ إِذَا أَنَا بِرِقَاعٍ مَكْتُوبَةٍ تَتَسَاقَطُ مِنَ السَّمَاءِ، فَسَأَلْتُ: مَا هَذِهِ الرِّقَاعُ؟ فَقَالَ: هَذِهِ رِقَاعٌ فِيهَا أَمَانٌ مِنَ النَّارِ لِزُوَّارِ الْحُسَيْنِ ﷺ فِي لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ، فَطَلَبْتُ مِنْهُ رُقْعَةً فَقَالَ لِي: إِنَّكَ تَقُولُ: زِيَارَتُهُ بِدْعَةٌ فَإِنَّكَ لَاتَنَالُهَا حَتَّى تَزُورَ الْحُسَيْنَ ﷺ وَ تَعْتَقِدَ فَضْلَهُ وَ شَرَفَهُ. فَانْتَبَهْتُ مِنْ نَوْمِي فَزِعاً مَرْعُوباً وَ قَصَدْتُ مِنْ وَقْتِي وَ سَاعَتِي إِلَى زِيَارَةِ سَيِّدِيَ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى؛ فَوَ اللَّهِ يَا سُلَيْمَانُ، لَا أُفَارِقُ قَبْرَ الْحُسَيْنِ ﷺ حَتَّى يُفَارِقَ رُوحِي جَسَدِي» سلیمان اعمش گفت: من در کوفه بودم. همسایه‌ای داشتم که نزد او می‌نشستم. یک شب جمعه نزد او رفتم و گفتم: نظرت در مورد زیارت حسین ﷺ چیست؟ گفت: بدعت است، و هر بدعتی گمراهی، و هر شخص گمراهی اهل جهنم خواهد بود. اعمش می‌گوید: من در حالی که مملوّ از خشم به او بودم برخاستم [و او را ترک کردم] و با خود گفتم: سحر نزد او می‌روم و مقداری از فضائل و مناقب امام حسین ﷺ را برایش شرح می‌دهم؛ اگر دیدم در عناد خود اصرار دارد او را به قتل می‌رسانم. وقتی هنگام سحر فرا رسید متوجه آن همسایه شدم و دقّ الباب نمودم و نام او را صدا زدم. ناگاه شنیدم زوجه‌اش می‌گوید: شوهرم از اول شب به قصد زیارت امام حسین ﷺ رفته است. موقعی که من به دنبال او متوجه قبر مقدس امام حسین ﷺ شدم دیدم وی در حال سجده، دعا، گریه، توبه و استغفار است! بعد از مدتی سر خود را برداشت و مرا نزدیک خود دید. من به او گفتم: ای مرد بزرگ، تو دیروز می‌گفتی زیارت امام حسین ﷺ بدعت، و هر بدعتی گمراهی، و هر شخص گمراهی در دوزخ

خواهد بود، ولی امروز آمده‌ای و آن را زیارت می‌کنی!؟ او گفت: ای سلیمان مرا ملامت مکن، زیرا معتقد به امامت اهل بیت رسول خدا ﷺ نبودم تا اینکه دیشب فرا رسید و خوابی دیدم که مرا دچار هول و ترس کرد. گفتم: چه خوابی!؟ گفت: مرد جلیل القدری را دیدم که زیاد بلند بالا و کوتاه قامت نبود. من این قدرت را ندارم که عظمت جلال و جمال و بها و کمال او را شرح دهم. او با گروه‌هایی بود که در اطرافش بودند و وی را به سرعت می‌آوردند. در جلو او سواری بود که تاجی بر سر داشت. آن تاج دارای چهار پایه بود، در هر پایهٔ آن گوهری بود که مسافت سه روز راه را نورانی می‌نمود. من به یکی از خدامان او گفتم: این شخص کیست: گفت: حضرت محمّد مصطفی ﷺ است. گفت: آن شخص دیگر کیست؟ گفت: حضرت علی مرتضی ؑ و وصیّ رسول خدا ﷺ است. به دقت نظر کردم و ناقه‌ای از نور دیدم که هودجی از نور بر پشت آن بود. در میان آن هودج دو زن بود. آن ناقه در بین آسمان و زمین پرواز می‌نمود.من گفتم: این ناقه از کیست؟ گفت: از حضرت خدیجهٔ کبری و فاطمهٔ زهرا ؑ است. گفتم: این جوان کیست؟ گفت: حسن بن علی ؑ است. گفتم: ایشان کجا می‌روند؟ گفت: برای زیارت حضرت حسین بن علی ؑ که شهید شده به کربلا می‌روند. سپس من متوجه هودج حضرت فاطمهٔ زهرا ؑ شدم، ناگاه دیدم رقعه‌هائی که چیزی در آنها نوشته شده بود از آسمان فرو می‌ریزد. جویا شدم: این رقعه‌ها چیست؟ گفت: این رقعه‌ها امان‌نامه‌ای است از آتش دوزخ برای زوّاری که شب جمعه به زیارت امام حسین ؑ می‌روند. هنگامی که من خواهان یکی از آن رقعه‌ها شدم به من گفت: تو می‌گوئی: زیارت قبر امام حسین ؑ بدعت است! تو این رقعه را به دست نخواهی آورد مگر موقعی که امام حسین ؑ را زیارت کنی و به فضیلت و شرافت آن حضرت معتقد شوی. در حالی که مضطرب و هراسان بودم از خواب بیدار شدم و در همان ساعت به قصد زیارت مولایم امام حسین ؑ خارج شدم و توبه کردم. ای سلیمان! من از کنار قبر امام حسین ؑ جدا نمی‌شوم تا روح از بدنم مفارقت نماید. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۰۲ و ج۵۳، ص۳۱۵؛ عوالم، امام حسین ؑ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۷۱۵.

۱۴. بنی امیّه دشمن‌ترین مردم به اهل بیت ؑ:

حدثنا الوليد بن مسلم عن أبي رافع إسماعيل بن رافع، قال: قال أبو سعيد الخدري: قال رسول الله صلّى الله عليه [و آله] و سلم: «إن أهل بيتي سيلقون من بعدي من أمّتي قتلًا و تشريداً و إن أشدّ قومٍ عداوةً بنو أمية و بنو المغيرة و بنو مخزوم.»؛ ولید بن مسلم از ابی رافع اسماعیل بن رافع برایمان نقل کرد که ابی رافع گوید: ابو سعید خدری گفت: رسول خدا ﷺ فرمود: همانا اهل بیتم بعد از من، از امّتم شهادت و طرد کردن را ملاقات می‌کنند و همانا سخت‌ترین افراد (نسبت به اهل بیتم) بنی امیه، بنی مغیره و بنی مخزوم هستند. ملاحم والفتن، سید ابن طاووس، ص۸۳.

منابع اهل تسنن: المستدرک، حاکم نیشابوری، ج۴، ص۴۸۷(أخبرني محمد بن المؤمل بن الحسن حدثنا الفضل بن محمد ثنا نعيم بن حمّاد ثنا الوليد بن مسلم عن أبي رافع إسماعيل ابن رافع عن أبي

نضرة قال: قال أبو سعيد الخدري: (هذا حديثٌ صحيحُ الإسناد و لم يخرجاه)؛ خصائص الكبرى، سيوطی، ج۲، ص۱۱۹؛ سبل الهدی والرشاد، صالحی شامی، ج۱۰، ص۱۵۲؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۱، ص۱۶۹(به نقل از نعيم بن حماد في [كتاب] الفتن).

بنی امیه شجرهٔ ملعونه:

«﴿وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ وَ نُخَوِّفُهُمْ فَما يَزِيدُهُمْ إِلاَّ طُغْياناً كَبِيراً﴾؛ (الإسراء: ٦٠) ولا اختلاف بين أحد أنه أراد بها بنی أمية ومنه قول الرسول[ﷺ] وقد رآه مقبلا على حمار ومعاوية يقود به ويزيد ابنه يسوق به «لعن الله القائد والراكب والسائق»؛ هیچ اختلافی نیست که منظور از شجرهٔ ملعونه در قرآن بنی امیه هستند و نیز از گفتار پیغمبر خداست[ﷺ] که وقتی ابوسفیان را دید که بر خری می‌آید و معاویه، خر را می‌کَشد و یزید پسر معاویه آن را می‌راند فرمود: خدا کَشَنده و سواره و راننده را لعنت کند.

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۸، ص۱۸۵.

۱۵. «... حدثنا هشام بن زيد عن أنس: أنّ أبا سفيان بن حرب دخل على عثمان بعد ما عمي فقال: ها هنا أحدٌ؟ قالوا: لا، قال: اللّهم اجعل الأمر أمرَ جاهلية، و الملك ملك غاصبية واجعل أوتاد الأرض لبني أمية»؛ از انس نقل شده که ابو سفیان پس از کور شدنش بر عثمان وارد شد و پرسید: این‌جا کسی هست؟ گفتند نه. گفت: خدایا کار را به همان گونهٔ جاهلیت بگردان و پادشاهی را به صورت غاصبانه، و کوه‌های روی زمین را برای بنی امیه قرار بده.

منبع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۲۳، ص۴۷۱ و ص۴۷۲. (هشام بن زید نوهٔ انس بن مالک است و از جدش زیاد روایت کرده است. یحیی بن معین او را ثقه دانسته و ابو حاتم او را صالح الحدیث شمرده است. رجوع شود به تهذیب الکمال مزی)

همچنین: [وَ رَوَى الْمَسْعُودِيُّ فِي مُرُوجِ الذَّهَبِ:] «أَنَّ عَمَّاراً حِينَ بُويِعَ عُثْمَانُ بَلَغَهُ قَوْلُ أَبِي سُفْيَانَ فِي دَارِ عُثْمَانَ عَقِيبَ الْوَقْتِ الَّذِي بُويِعَ فِيهِ عُثْمَانُ، وَ دَخَلَ دَارَهُ وَ مَعَهُ بَنُو أُمَيَّةَ، فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: أَ فِيكُمْ أَحَدٌ مِنْ غَيْرِكُمْ؟ وَ قَدْ كَانَ عُمِيَ، قَالُوا: لَا. قَالَ: يَا بَنِي أُمَيَّةَ! تَلَقَّفُوهَا تَلَقُّفَ الْكُرَةِ، وَ الَّذِي يَحْلِفُ بِهِ أَبُو سُفْيَانَ مَا زِلْتُ أَرْجُوهَا لَكُمْ وَ لَتَصِيرَنَّ إِلَى صِبْيَانِكُمْ وِرَاثَةً..» هنگامی که با عثمان بیعت شد، قول ابو سفیان (صخر بن حرب)،در خانهٔ عثمان به عمار رسید به خانهٔ عثمان رفت و همراهش بنی امیّه بودند وچون نابینا شده بود، ابوسفیان پرسید: آیا غریبه‌ای میان شماست؟ گفتند: نه. ابوسفیان گفت: ای بنی امیّه! این (خلافت) را همچون گوی بازی بقاپید، سوگند به کسی که ابو سفیان به او سوگند می‌خورد، پیوسته امید داشتم که آن به شما برسد و ارث فرزندان شما شود. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۱، ص۱۹۷.

منبع اهل تسنن: مروج الذهب، مسعودی، ج۲، ص۳۴۲ -۳۴۳.

و همچنین: طبری می‌گوید: «و منه ما يرويه الرّواة من قوله: يا بنی عبد مناف، تلقّفوها تلقّف الكرة فما هناك جنّة و لا نار. و هذا كفر صراح يلحقه به اللعنة من الله» و از گفتار ابوسفیان آورده‌اند که گفت: ای بنی عبد مناف، خلافت را چون گویِ بازی دست به دست کنید که نه بهشتی هست و نه جهنمی . و این

كفر صريح است كه بدين سبب لعنت خدا به او می‌رسد. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۱۴۷(ورأي رسول الله ﷺ أبا سفيان يوما راكبا ومعاوية يقود به ويزيد يسوق، فقال: اللهم العن الراكب والقائد والسائق).

منابع اهل تسنن: تاريخ طبرى، محمد بن جرير طبرى، ج۸، ص۱۸۵؛ شرح نهج البلاغه ابن أبى الحديد، ج۶، ص۲۸۹(رسول الله ﷺ أبا سفيان يوما راكبا و معاوية يقود به و يزيد يسوق، فقال: اللهم العن الراكب والقائد والسائق)؛ (با اختلاف كم) مختصر فى أخبار البشر تاريخ أبى الفداء، أبى فدا، ج۲، ص۵۷ - ۵۸.

و همچنين: «رُوِيَ عَنِ الشَّعْبِيِّ وَ أَبِي مِخْنَفٍ وَ يَزِيدَ بْنِ أَبِي حَبِيبٍ الْمِصْرِيِ أَنَّهُمْ قَالُوا: لَمْ يَكُنْ فِي الْإِسْلَامِ يَوْمٌ فِي مُشَاجَرَةِ قَوْمٍ اجْتَمَعُوا فِي مَحْفِلٍ أَكْثَرَ ضَجِيجاً وَ لَا أَعْلَى كَلَاماً وَ لَا أَشَدَّ مُبَالَغَةً فِي قَوْلٍ مِنْ يَوْمَ جْتَمَعَ فِيهِ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ عَمْرُو بْنُ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ وَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ وَ عُتْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ وَ الْوَلِيدُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ وَ الْمُغِيرَةُ بْنُ أَبِي شُعْبَةَ وَ قَدْ تَوَاطَئُوا عَلَى أَمْرٍ وَاحِدٍ فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْعَاصِ لِمُعَاوِيَةَ: أَلَا تَبْعَثُ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ؟ فَتُحْضِرَهُ فَقَدْ أَحْيَا سُنَّةَ أَبِيهِ وَ خَفَقَتِ النِّعَالُ خَلْفَهُ أَمَرَ فَأُطِيعَ وَ قَالَ فَصُدِّقَ- وَ هَذَانِ يَرْفَعَانِ بِهِ إِلَى مَا هُوَ أَعْظَمُ مِنْهُمَا فَلَوْ بَعَثْتَ إِلَيْهِ فَقَصَرْنَا بِهِ وَ بِأَبِيهِ وَ سَبَبْنَاهُ وَ سَبَبْنَا أَبَاهُ وَ صَغَّرْنَا بِقَدْرِهِ وَ قَدْرِ أَبِيهِ وَ قَعَدْنَا لِذَلِكَ حَتَّى صَدَّقَ لَكَ فِيهِ، فَقَالَ لَهُمْ مُعَاوِيَةُ: إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُقَلِّدَكُمْ قَلَائِدَ يَبْقَى عَلَيْكُمْ عَارُهَا حَتَّى يُدْخِلَكُمْ قُبُورَكُمْ وَ اللَّهِ مَا .... ثُمَّ قَالَ: [الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ] أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّمَا أَقُولُ حَقّاً؟ إِنَّكَ يَا مُعَاوِيَةُ كُنْتَ تَسُوقُ بِأَبِيكَ عَلَى جَمَلٍ أَحْمَرَ يَقُودُهُ أَخُوكَ هَذَا الْقَاعِدُ وَ هَذَا يَوْمَ الْأَحْزَابِ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ الْقَائِدَ وَ الرَّاكِبَ وَ السَّائِقَ فَكَانَ أَبُوكَ الرَّاكِبَ وَ أَنْتَ يَا أَزْرَقُ السَّائِقَ وَ أَخُوكَ هَذَا الْقَاعِدُ الْقَائِدَ؟ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لَعَنَ أَبَا سُفْيَانَ **فِي سَبْعَةِ مَوَاطِنَ**؟ **أَوَّلُهُنَّ** حِينَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْمَدِينَةِ وَ أَبُو سُفْيَانَ جَاءَ مِنَ الشَّامِ فَوَقَعَ فِيهِ أَبُو سُفْيَانَ فَسَبَّهُ وَ أَوْعَدَهُ وَ هَمَّ أَنْ يَبْطِشَ بِهِ ثُمَّ صَرَفَهُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَنْهُ وَ الثَّانِيَةُ يَوْمَ الْعِيرِ حَيْثُ طَرَدَهَا أَبُو سُفْيَانَ لِيُحْرِزَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ الثَّالِثَةُ يَوْمَ أُحُدٍ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَى لَكُمْ وَ قَالَ أَبُو سُفْيَانَ: لَنَا الْعُزَّى وَ لَا عُزَّى لَكُمْ فَلَعَنَهُ اللَّهُ وَ مَلَائِكَتُهُ وَ رُسُلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ أَجْمَعُونَ- وَ الرَّابِعَةُ يَوْمَ حُنَيْنٍ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ يجمع [بِجَمْعٍ] قُرَيْشٍ وَ هَوَازِنَ وَ جَاءَ عُيَيْنَةُ بِغَطْفَانَ وَ الْيَهُودِ (فَرَدَّهُمُ اللَّهُ بِغَيْظِهِمْ لَمْ يَنالُوا خَيْراً) هَذَا قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ فِي سُورَتَيْنِ فِي كِلْتَيْهِمَا يُسَمِّي أَبَا سُفْيَانَ وَ أَصْحَابَهُ كُفَّاراً، وَ أَنْتَ يَا مُعَاوِيَةُ يَوْمَئِذٍ مُشْرِكٌ عَلَى رَأْيِ أَبِيكَ بِمَكَّةَ وَ عَلِيٌّ يَوْمَئِذٍ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ عَلَى رَأْيِهِ وَ دِينِهِ وَ الْخَامِسَةُ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَ: (وَ الْهَدْيَ مَعْكُوفاً أَنْ يَبْلُغَ مَحِلَّهُ) وَ صَدَدْتَ أَنْتَ وَ أَبُوكَ وَ مُشْرِكُو قُرَيْشٍ رَسُولَ اللَّهِ فَلَعَنَهُ اللَّهُ لَعْنَةً شَمِلَتْهُ وَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ السَّادِسَةُ يَوْمَ الْأَحْزَابِ يَوْمَ جَاءَ أَبُو سُفْيَانَ بِجَمْعِ قُرَيْشٍ وَ جَاءَ عُيَيْنَةُ بْنُ حُصَيْنِ بْنِ بَدْرٍ بِغَطْفَانَ فَلَعَنَ رَسُولُ اللَّهِ الْقَادَةَ وَ الْأَتْبَاعَ وَ السَّاقَةَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ- فَقِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ مَا فِي الْأَتْبَاعِ مُؤْمِنٌ؟ قَالَ: لَا تُصِيبُ اللَّعْنَةُ مُؤْمِناً مِنَ الْأَتْبَاعِ أَمَّا الْقَادَةُ فَلَيْسَ فِيهِمْ مُؤْمِنٌ وَ لَا مُجِيبٌ وَ لَا نَاجٍ وَ السَّابِعَةُ يَوْمَ الثَّنِيَّةِ يَوْمَ شَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ اثْنَا عَشَرَ رَجُلًا سَبْعَةٌ مِنْهُمْ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَ

خَمْسَةٌ مِنْ سَائِرِ قُرَيْشٍ فَلَعَنَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى وَ رَسُولُ اللَّهِ مَنْ حَلَّ الثَّنِيَّةَ- غَيْرَ النَّبِيِّ وَ سَائِقِهِ وَ قَائِدِهِ؟- **ثُمَّ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ دَخَلَ عَلَى عُثْمَانَ حِينَ بُويِعَ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا ابْنَ أَخِي هَلْ عَلَيْنَا مِنْ عَيْنٍ؟ فَقَالَ: لَا فَقَالَ أَبُو سُفْيَانَ: تَدَاوَلُوا الْخِلَافَةَ يَا فِتْيَانَ بَنِي أُمَيَّةَ فَوَ الَّذِي نَفْسُ أَبِي سُفْيَانَ بِيَدِهِ مَا مِنْ جَنَّةٍ وَ لَا نَارٍ** وَ أَنْشُدُكُمْ بِاللَّهِ أَ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبَا سُفْيَانَ أَخَذَ بِيَدِ الْحُسَيْنِ ﷺ حِينَ بُويِعَ عُثْمَانُ وَ قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي اُخْرُجْ مَعِي إِلَى بَقِيعِ الْغَرْقَدِ فَخَرَجَ حَتَّى إِذَا تَوَسَّطَ الْقُبُورَ اجْتَرَّهُ فَصَاحَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا أَهْلَ الْقُبُورِ الَّذِي كُنْتُمْ تُقَاتِلُونَّا عَلَيْهِ صَارَ بِأَيْدِينَا وَ أَنْتُمْ رَمِيمٌ فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ: قَبَّحَ اللَّهُ شَيْبَتَكَ وَ قَبَّحَ وَجْهَكَ- ثُمَّ نَتَرَ يَدَهُ وَ تَرَكَهُ فَلَوْ لَا النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ أَخَذَ بِيَدِهِ وَ رَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ لَهَلَكَ فَهَذَا لَكَ يَا مُعَاوِيَةُ فَهَلْ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا شَيْئاً؟ وَ مِنْ لَعْنَتِكَ يَا مُعَاوِيَةُ أَنَّ أَبَاكَ أَبَا سُفْيَانَ كَانَ يَهُمُّ أَنْ يُسْلِمَ فَبَعَثْتَ إِلَيْهِ بِشِعْرِ مَعْرُوفٍ مَرْوِيٍّ فِي قُرَيْشٍ وَ غَيْرِهِمْ تَنْهَاهُ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ تَصُدُّهُ وَ مِنْهَا أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ وَلَّاكَ الشَّامَ فَخُنْتَ بِهِ وَ وَلَّاكَ عُثْمَانُ فَتَرَبَّصْتَ بِهِ رَيْبَ الْمَنُونِ ثُمَّ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ جُرْأَتُكَ عَلَى اللَّهِ وَ رَسُولِهِ أَنَّكَ قَاتَلْتَ عَلِيّاً ﷺ وَ قَدْ عَرَفْتَهُ وَ عَرَفْتَ سَوَابِقَهُ وَ فَضْلَهُ وَ عِلْمَهُ عَلَى أَمْرٍ هُوَ أَوْلَى بِهِ مِنْكَ وَ مِنْ غَيْرِكَ عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ النَّاسِ..» از شعبی و أبو مخنف و یزید بن ابی حبیب مصری نقل است که همگی گفتند: هیچ روزی در اسلام {از باب منازعه و مشاجرهٔ قومی که در یک محفل جمع شدند و زیاد ضجّه و فریاد و بلند حرف زدند و در گفتار بسیار مبالغه کردند} به پای آن روز نمی‌رسد که: عمرو بن عثمان بن عفّان و عمرو بن عاص و عتبة بن أبی سفیان، و ولید بن عقبة بن أبي معيط، و مغيرة بن شعبه نزد معاوية بن ابی سفیان جمع شدند و بر یک امر اتّفاق نمودند. پس عمرو عاص به معاویه گفت: آیا وقت آن نشده که پی [امام] حسن ﷺ فرستی تا اینجا حاضر شود؟ او سیره و روش پدرش را احیا نموده و همه گوش به فرمان او شده، و هرچه امر کند اطاعت و هرچه بگوید تصدیق شود، و اگر کار بدین منوال ادامه یابد کارشان به بالاتر از این نیز خواهد انجامید، اگر پی او بفرستی ما همگی، او و پدرش را کوچک داشته و هر دو را سبّ و دشنام دهیم و قدر و منزلت هر دو را خوار و بی‌مقدار سازیم، ما اینجا می‌نشینیم تا این مطلب برایت روشن شود. معاویه به آنان گفت: من ترس آن دارم که حسن ﷺ در این مناظره آنچنان قلّاده‌ای به گردن شما بیندازد که تا دم مرگ، ننگ آن قلاده گریبان شما را بگیرد، به خدا قسم که من پیوسته از دیدار او کراهت داشته و از هیبتش ترسیده‌ام ... [هنگامی که امام حسن ﷺ در این مجلس حضور یافتند] سپس امام حسن ﷺ فرمود: شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که آنچه می‌گویم حقّ است و تو ای معاویه یادت هست که در روز احزاب؛ شتر قرمزی که پدرت سوار آن بود زمام گرفته حرکت می‌دادی و برادرت- همین که اینجا نشسته- از پشت؛ شتر را می‌راند، در این حال رسول خدا ﷺ فرمود: «لعنت خدا بر راکب شتر و آنکه می‌راند و بر آنکه زمام گرفته می‌کشاند باد»؟ و تو ای ازرق مگر همان صاحب زمام، و برادرت- همین که اینجا نشسته- آن نبود که از پشت می‌راند؟ شما را به خدا سوگند می‌دهم آیا می‌دانید که رسول خدا ﷺ در هفت موضع ابو سفیان را لعن کرد:

اوّلین آنها زمانی بود که آن حضرت از مکّه به مدینه مهاجرت فرمود، أبو سفیان در حال بازگشت از شام به مکّه بود و در میان راه با دیدن حضرت به ایشان بی‌ادبی نموده و قصد قتل و اظهار تهدید و وعید وی را داشت که خداوند شرّش را از آن حضرت دور ساخت. دوم در «روز عیر» که ابوسفیان کاروان خود را از آن حضرت گریزانیده بیرون برد. و سوم در روز اُحد که رسول خدا ﷺ فرمود: خدا مولای ما است و شما مولایی ندارید، و ابوسفیان گفت: بُتِ عزّی، مال ما است و شما عزّی ندارید. و با این کلام مورد لعن خداوند و فرشتگان و انبیاء و همهٔ اهل ایمان قرار گرفت. و چهارم روز حنین است همان روز که ابوسفیان با گروهی از قریش و افراد قبیلهٔ هَوازن به همراه عیینة بن حصین از غطفان یهود گرد آمدند، و خداوند همهٔ آنان را مورد غضب خود قرار داده و به خیر و خوبی نرسانید، و این همان فرمایش خداوند در دو سورهٔ قرآن است که در هر دو آنها؛ ابوسفیان و یارانش را کافر خوانده است، و تو ای معاویه در آن روزگار در مکّه بر عقیدهٔ پدرت مشرک بودی، و حضرت علی ﷺ با رسول خدا ﷺ بوده و هم رأی و هم عقیدهٔ با آن جناب بود. و پنجم همان فرمایش خداوند است که: «[ایشانند که کافر شدند و شما را از مسجد الحرام بازداشتند] و قربانی را بازداشتند و نگذاشتند که به قربانگاهش (منی) برسد»، تو و پدرت و مشرکان قریش راه پیامبر را بستید. در آن روز ابوسفیان مورد لعن خداوند قرار گرفت، لعنتی که تا روز قیامت شامل نسل او هم خواهد شد. و ششم روز احزاب بود، روزی که ابوسفیان با گروهی از قریش، و عیینة بن حصین از غطفان آمدند، و رسول خدا ﷺ تمامی ایشان را؛ [تابع و متبوع، آنکه لشکر را کشید و آنکه لشکر را رانده به جنگ او آورده] تا روز قیامت مشمول لعن خود ساخت. و از آن حضرت پرسیدند: ای رسول خدا مگر در تابعین، مؤمن نبود؟ فرمود: لعن من به تابعین مؤمن نخواهد رسید، امّا در مقتدایشان هیچ مؤمن و مُجیب و ناجی نبود. و هفتم روز ثنیّه بود، روزی که دوازده نفر عرصه را بر رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تنگ کرده و سخت نمودند، هفت تن اینان از بنو امیّه و پنج نفر از سایر قریش بودند، پس خداوند تبارک و تعالی و رسول او همهٔ کسانی که از ثنیّه عبور کردند- جز آن حضرت و سائق (آنکه زمام شتر را گرفته) و قائد (آنکه شتر را می‌راند)- را لعن فرمود. شما را به خدا سوگند! آیا به یاد می‌آورید که ابوسفیان (با چشمانی کور) هنگام بیعت با خلافت عثمان در مسجد داخل شده و گفت: ای برادرزاده، آیا در اینجا جاسوس و غیر خودی هست؟ گفت: نه، پس ابو سفیان گفت: امر خلافت را میان جوانان خود دست به دست بگردانید که سوگند به آنکه جان ابو سفیان به دست اوست بهشت و جهنّمی در کار نیست!. و شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید که ابو سفیان دست حسین ﷺ را- وقتی با عثمان بیعت شد- گرفته و گفت: ای پسر برادر مرا به قبرستان بقیع ببر، تا اینکه به وسط قبرستان رسید پدرت با آوازی بلند (خطاب به شهدای صحابه) گفت: ای اهل گورستان آنچه شما با ما بر سر آن می‌جنگیدید الحال به دست ما افتاده و شما استخوان پوسیده‌اید! پس حسین بن علیّ فرمود: خدا موی سفید و رویت را قبیح و زشت سازد! سپس دستش را از او کشیده و رهایش ساخت، و اگر

نعمان بن بشیر دستش را نگرفته و به مدینه باز نگردانده بود هلاک شده بود. پس این بود حال تو ای معاویه، آیا قادر به پاسخ یکی از مواردی که گفتم هستی؟ و از موارد لعن بر تو ای معاویه این است که پدرت ابوسفیان قصد داشت مسلمان شود، و تو با ارسال قطعه شعری که در میان قریش و دیگران معروف شده، مانع و سدّ اسلام آوردنش شدی. از جمله موجبات لعن تو این است که عمر بن خطاب تو را والی شام کرد و تو نسبت به وی خیانت کردی موقعی که عثمان تو را والی قرار داد در انتظار مرگ او بودی، بزرگتر از همهٔ اینها که گفته شد تو با حضرت علی‌ؑ جنگیدی در صورتی که سوابق نیکو و فضیلت و علم او را میدانستی. علی‌ؑ نزد خدا و مردم از تو برای امر خلافت، اولی و مقدم بود. احتجاج، شیخ طبرسی، ج۱، ص۴۰۱ -۴۱۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۷۰ - ۷۹.

و همچنین: «قال أبو سفيان في أيام عثمان، و قد مرّ بقبر حمزه، و ضربه برجله، و قال: يا أبا عمارة! إنّ الأمر الّذي اجتلدنا عليه بالسيف أمسى في يد غلماننا اليوم يتلعبون به» ابوسفیان همانیست که در زمان خلافت عثمان، لگد بر مزار حمزه سیّد الشهداءؑ کوفته وگفت: حکومتی که با شمشیر، بر سر آن کشمکش داشتیم، امروز به چنگ جوان‌های ما افتاده و آن را بازیچه ساخته‌اند. بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۳، ص۸۹؛ الغدیر، علامه امینی، ج۱۰، ص۸۳.

منبع اهل تسنن: شرح نهج البلاغه، ابن أبی الحدید، ج۱۶، ص۱۳۶.

۱۶. «أنّه جاء إليه شمر بن ذي الجوشن و سنان بن أنس ،و الحسينؑ بآخر رمق يلوك بلسانه [لسانه] من العطش و يطلب الماء فرفسه شمر برجله، و قال: يا ابن أبي تراب، ألست تزعم أنّ أباك على حوض النّبيّ يسقي من أحبّه؟ فاصبر حتّى تأخذ الماء من يده»؛ در آخرین لحظات، شمر و سنان کنار حسینؑ آمدند و این در حالی بود که حضرتؑ از شدّت تشنگی، زبان مبارک خود را به اطراف می‌گردانید و طلب آب می‌نمود. شمرِ ملعون پای نحسش را بر حضرت زد و گفت: ای پسر ابی تراب، مگر تو اعتقادت این نیست که پدرت ساقی حوض کوثر است و دوستانش را سیراب می‌کند؟ پس صبر کن تا از دست او سیراب شوی. تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۲، ص۳۲۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۶؛ عوالم امام حسینؑ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۰۰؛ اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۲۴-۴۲۶؛ ترجمهٔ اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۱۳۹۹؛ ترجمه معالی السبطین، مازندرانی، ص۷۰۶(به همین مضمون).

منبع اهل تسنن: مقتل الحسینؑ، خوارزمی، ج۲، ص۴۱.

همچنین: «فنادى ابن سعد: من يأتيني برأسه و له ما يتهنّأ به؟ فقال الشّمر: أنا أيّها الأمير! فقال: أسرع، و لك الجائزة العظمى. فأقبل إلى الحسينؑ، و قد كان غشي عليه، فدنا إليه و ركب على صدره، فحسّ به عليه السّلام، و قال: يا ويلك من أنت؟ فقد ارتقيت مرتقى عظيماً فقال: هو [أنا] الشّمر. فقال له: ويلك من أنا؟ فقال: أنت الحسين بن عليّ و ابن فاطمة الزّهراء، و جدّك محمّد المصطفى! فقال

الحسین علیه السلام: ویلك إذا عرفت هذا حسبي و نسبي فَلِم تقتلني؟ فقال الشّمر: إن لم أقتلك فمن يأخذ الجائزة من يزيد؟ فقال عليه السّلام: أيّما أحبّ إليك الجائزة من يزيد، أو شفاعة جدّي رسول اللّه صلى اللّه عليه و اله؟ فقال اللّعين: دانق من الجائزة أحبّ إليّ منك و من جدّك. فقال الحسين عليه السّلام: إذا كان لا بدّ من قتلي فاسقني شربةً من الماء. فقال له: هيهات، و اللّه لا ذقت قطرةً واحدةً من الماء، حتّى تذوق الموت غصّة بعد غصّةٍ»؛ پس ابن سعد ندایی کرد و گفت: چه کسی سر حسین علیه السلام را برای من می‌آورد تا برای او جایزه‌ای بزرگ دهم؟ شمر از دیگران سبقت گرفته و گفت: ای امیر من حاضرم! ابن سعد گفت: عجله کن که برای تو جایزهٔ بزرگی است! شمر به طرف امام حسین علیه السلام رفت. حضرت [به خاطر جراحات وارده] از هوش رفته بودند. شمر به ایشان نزدیک شد و بر سینهٔ ایشان نشست. حضرت به هوش آمدند و فرمودند: وای بر تو، کیستی؟ به جای بلندی بالا رفته‌ای [که پیغمبر مکرر آن را می‌بوسید]. آن ملعون گفت: من شمر هستم! حضرت فرمودند: می‌دانی من کیستم؟ او گفت: بله تو را خوب می‌شناسم نامت حسین و نام پدرت علی بن ابی طالب و نام مادرت فاطمهٔ زهرا و نام جدت محمد مصطفی. پس حضرت فرمودند: وای به حال تو پس چرا مرا می‌کشی؟ ملعون جواب داد به خاطر جایزهٔ بزرگی که از یزید طلب کنم. امام علیه السلام فرمودند: وای به حالت! آیا شفاعت جدم محبوب تر است یا جائزهٔ یزید؟ ملعون پاسخ داد: یک دانق جائزهٔ یزید در نزد من محبوب تر است از تو و از شفاعت جد تو و پدر تو! حضرت فرمودند: ای شمر اکنون که می‌خواهی مرا بکشی مرا شربتی آب بنوشان! شمر گفت: قسم به خدا که قطره‌ای از آب نخواهی چشید تا آنکه از جرعه‌های مرگ بنوشی. منتخب، طریحی، ص۴۵۲؛ الدمعة الساكبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۵۸؛ تذكرة الشهدا، علامه ملا حبيب الله كاشانی، ج۲، ص۱۴۱؛ ترجمه معالی السبطین، مازندرانی، ص۷۰۶.

منبع اهل تسنن: ينابيع المودة، قندوزی، ج۳، ص۸۳-۸۴ (با اختلاف کم)

و همچنین: إنّ الحسين علیه السلام أقبل على عمر بن سعد و قال له: أخيّرك في ثلاث خصال قال: و ما هي؟ قال: تتركني حتّى أرجع إلى المدينة إلى حرم جدّي رسول اللّه صلی الله علیه و آله. قال: ما لي إلى ذلك سبيل. قال: أُسقوني شربةً من الماء فقد نشفت [تفقّت] كبدي من [شدّة] الظمأ. فقال: و لا إلى الثانية سبيل. قال: و إن كان لابدّ من قتلي فليبرز إليّ رجل بعد رجل. فقال: ذلك لك»؛ امام حسین علیه السلام پیش روی عمر بن سعد آمد و به آن ملعون فرمود: تو را در سه امر مخیّر می کنم، گفت: چه کارهایی؟ حضرت فرمود: دست از من بردار تا به مدینه به حرم جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله برگردم، گفت: راهی ندارد. فرمود: شربت آبی به من بنوشانید که جگرم از شدت تشنگی از بین رفت، گفت: به این هم راهی نیست، فرمود: اگر چاره‌ای از کشتن من نیست پس افرادت را یکی یکی به جنگ من بفرست، گفت: این برای تو. المنتخب، طریحی، ص۴۳۹؛ ناسخ التواريخ سيد الشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳۶۵: (به نقل از طریحی)؛ الدمعة الساكبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۴۱؛ ترجمهٔ معالی السبطین، مازندرانی، ص۶۶۹.

و همچنین: چون شمر بر سینهٔ مبارک امام حسین علیه السلام نشست و ارادهٔ قتل ایشان را کرد، حضرت علیه السلام به او

فرمودند: «اسقِني شربةً من الماء فقد تفتّت كبدي من الظّمأ، فقال الملعون: الآن أسقيك ماء سيفي هذا...» به من شربتی آب بده. همانا جگرم از شدّت عطش درهم شکافت. آن ملعون گفت: هم اکنون تو را از آب شمشیرم سیراب می‌کنم. تظلم الزهرا، قزوینی، ص۲۱۹؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ص۳۹؛ ترجمه، ص۷۰۶: (به نقل از تظلم الزهرا علیها السلام).

و همچنین: فقال له[الشّمر] الحسين عليه السلام: إذا كان لا بدّ من ذلك إسقني شربةً من الماء فقد نقضت [تفتت] كبدي من الظّمأ، فقال الملعون: الآن أسقيك ماء سيفي هذا، فلمّا سمعت زينبُ عليها السلام كلامَهُ صَاحَت بصوتٍ يقرح القلب، و قالت: يا شمر دعني أودّعه، يا شمر دعني أغمضه، يا شمر دعني أنادي البنيّات يتزوّدن منه، يا شمر دعني آتيه بولده العليل، يشتاق بلقائه، فغار عليها بالسّيف فوقعت على وجهها، بكلّ هذا، و لم يعبأ اللّعين بكلامها، و لا رقّ قلبه عليها، و جعل يهتبر نحره الشّريف بقطع عنيف و هو ينادي: وا جدّاه، وا أباه، وا أمّاه، وا أخاه، فأخذ النّاس الزّلازل و أمطرت السّماء دما عبيطا و ترابا أحمر.»[امام حسين عليه السلام به شمر ملعون] فرمود: اگر الّا و لابد باید من کشته شوم و راهی ندارد، شربت آبی به من برسان که جگرم از شدت عطش در هم شکافت. آن ملعون گفت: هم اکنون از آب شمشیرم سیرابت کنم. چون زینب علیها السلام این سخن را شنید چنان ناله برآورد که دل را می‌شکافت و فرمود: ای شمر! بگذار تا با وی وداع کنم. ای شمر! رهایم کن تا چشمش را ببندم. ای شمر! بگذار تا دخترانش را صدا کنم تا از او توشه بردارند. ای شمر! بگذار تا فرزند بیمارش را که به لقایش مشتاق است بیاورم. آن ملعون با شمشیر کشیده بر آن مخدّره تاخت و آن مخدره به روی افتاد و آن خبیث به آن سخنان اعتنا ننمود و بر حضرت زینب علیها السلام رقّت قلب پیدا نکرد و به سختی هرچه تمامتر سر از بدن مبارک حضرت علیه السلام جدا نمود و امام علیه السلام ندا می‌کرد: وا جدّاه! وا أباه! وا أمّاه! وا أخاه! و در این وقت زلزله‌ها در مردمان افتاد و آسمان خون تازه و خاک سرخ بارید. تظلم الزهرا، قزوینی، ص۲۶۵.

ذکر مصیبت عطش امام حسین علیه السلام توسط رسول خدا صلی الله علیه و آله:

«و قد قال جدّي رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله: ولدي الحسين عليه السلام يقتل بأرض كربلا غريباً، وحيداً، عطشاناً، فريداً، فمن نصره فقد نصرني، و نصر ولده القائم (عجّل اللّه فرجه)، و لو نصرنا بلسانه، فهو في حزبنا يوم القيامة.» و به تحقیق جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: فرزندم امام حسین علیه السلام در سرزمین کربلا تنها و غریب و تشنه کشته می‌شود؛ پس هرکس او را یاری نمود مرا و فرزندش امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف را یاری نموده، و اگر ما را با زبانش یاری دهد پس او روز قیامت در حزب و گروه ما است. ناسخ التّواریخ سیّد الشّهداء علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۱۵۸- ۱۶۱؛ الدّمعة السّاكبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۴، ۲۷۱؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۳۳۸- ۳۴۰(با اندکی تفاوت).

ذکر مصیبت عطش امام حسین علیه السلام توسط امیرمؤمنان علیه السلام:

عَنْ لُوطِ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ: «كُنْتُ مَعَ مَنْ غَزَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي صِفِّينَ وَ قَدْ أَخَذَ أَبُو أَيُّوبَ الْأَعْوَرُ السُّلَمِيُّ الْمَاءَ وَ حَرَزَهُ عَنِ النَّاسِ فَشَكَا الْمُسْلِمُونَ الْعَطَشَ فَأَرْسَلَ فَوَارِسَ عَلَى كَشْفِهِ

فَانْحَرَفُوا خَائِبِينَ فَضَاقَ صَدْرُهُ فَقَالَ لَهُ وَلَدُهُ الْحُسَيْنُ ﷺ: أَمْضِي إِلَيْهِ يَا أَبَتَاهْ؟ فَقَالَ: إِمْضِ يَا وَلَدِي، فَمَضَى مَعَ فَوَارِسَ فَهَزَمَ أَبَا أَيُّوبَ عَنِ الْمَاءِ وَ بَنَى خَيْمَتَهُ وَ حَطَّ فَوَارِسَهُ وَ أَتَى إِلَى أَبِيهِ وَ أَخْبَرَهُ، فَبَكَى عَلِيٌّ ﷺ فَقِيلَ لَهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ هَذَا أَوَّلُ فَتْحٍ بوجه الْحُسَيْنِ ﷺ؟ فَقَالَ: صَحِيحٌ يَا قَوم! و لكن سَيُقْتَلُ عَطْشَاناً بِطَفِّ كَرْبَلَاءَ حَتَّى يَنْفِرَ فَرَسُهُ وَ يُحَمْحِمَ وَ يَقُولَ: الظَّلِيمَةَ الظَّلِيمَةَ لِأُمَّةٍ قَتَلَتِ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا.» عبدالله بن قیس گوید: من با غزوه کنندگان با امیر المؤمنین ﷺ در صفین بودم و به تحقیق ابو ایوب اعور اسلمی آب را گرفت و آن را از مردم دریغ نمود، پس مسلمانان از تشنگی شِکوه کردند، پس اسب‌سواران را برای باز کردن آب فرستاد، پس نومید برگشتند، پس سینهٔ حضرت تنگ شد. در این هنگام فرزندش امام حسین ﷺ فرمود: پدرجان! من به سوی ابو ایوب بروم؟ حضرت فرمود: برو فرزندم، پس امام حسین ﷺ با اسب‌سواران رفت و ابو ایوب از آب هزیمت شد (فرار کرد) و امام حسین ﷺ خیمه‌اش را بنا نمود و اسب‌سوارانش را فرود آورد و به جانب پدرش امام علی ﷺ شتافت و او را از این جریان باخبر ساخت، پس امام علی ﷺ گریه افتاد، به حضرت عرض شد: چه چیز تو را ای امیر مؤمنان به گریه در آورد در حالی که این نخستین فتحی است که به دست امام حسین ﷺ انجام شده است؟ حضرت فرمود: درست است ای قوم، ولی به زودی حسین ﷺ تشنه در سرزمین سوزان کربلا کشته می‌شود حتی اسبش ترسیده شیهه می‌کشد و می‌گوید: فغان فغان! به امتی که پسر دختر پیامبرش را کشتند. المنتخب، طریحی، ج۲، ص۳۰۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص٢٦٦ : (وَ رُوِيَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُعْتَبَرَةِ... وَ هَذَا أَوَّلُ فَتْحٍ بوجه [بِبَرَكَةِ] الْحُسَيْنِ ﷺ فَقَالَ ذَكَرْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ عَطْشَاناً)؛ عوالم، بحرانی، ج۱۷، ص۱٤۹- ۱۵۰.

ذکر مصیبت عطش امام حسین ﷺ توسط امام سجاد ﷺ:

امام صادق ﷺ می‌فرماید: «إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، صَائِماً نَهَارَهُ، قَائِماً لَيْلَهُ، فَإِذا حَضَرَ الإِفطارُ جَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَ شَرَابِهِ فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ فَيَقُولُ: كُلْ يَا مولاىَ، فَيَقُولُ ﷺ: قُتِلَ اِبْنَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ جَائِعاً، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ عَطْشَاناً، فَلَا يَزَالُ يُكَرِّرُ ذَلِكَ وَ يَبْكِي حَتَّى يَبلَّ طَعَامُهُ بِدُمُوعِهِ، وَ يُمْزَجُ شَرَابُهُ بِدُمُوعِهِ فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّوجَلَّ»؛ امام زین العابدین ﷺ چهل سال برای پدر بزرگوارش گریه کرد، در حالی که روزش، روزه دار بود و شبش، شب زنده داری می‌کرد. هنگامی که وقت افطار می‌شد غلامش غذا و نوشیدنی برای حضرتش می‌آورد و جلوی حضرت می‌گذاشت و می‌گفت: میل کنید. حضرت می‌فرمود: فرزند رسول خدا گرسنه و تشنه شهید شد، این جمله را تکرار می فرمود و گریه می‌کرد تا اینکه غذایش با اشک چشمش مخلوط می‌شد. او همواره اینطور بود تا اینکه به جوار رحمت حقّ شتافت. لهوف، سید ابن طاووس، ص۱۲۱؛ مسکن الفؤاد، شهید ثانی، ص۵؛ وسائل الشیعة، حر عاملی، ج۳، ص۲۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۱٤۹؛ عوالم امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص٤٤۹.

همچنین: هنگامی که امام سجاد ﷺ بدن مطهّر امام حسین ﷺ را دفن کرد، با انگشت خویش بر روی

قبر نوشت: «هذا قَبْرُ الحُسَيْنِ بنِ عَلِيِّ بنِ أبي طالِب اَلَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشاناً غَريباً»؛ ايـن قبـر حـسين بـن علی علیه السلام است که او را با لب تشنه و غریـب کـشتند. دمعـة الـساکبة، مـولی محمـد باقربهبهـانی، ج۵، ص۱۲؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۶۸- ۷۰؛ مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص۴۱۲- ۴۱۸.

ذکر مصیبت عطش امام حسین علیه السلام توسط امام باقر علیه السلام:

«عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر علیه السلام قال: إنَّ الْحسينَ صاحِبَ كَرْبَلاءَ قُتِلَ مَظْلوماً مَكْروباً عَطْشاناً لَهْفاناً وَحَقٌّ عَلى اللّه ـ عَزّوجلَّ ـ أَنْ لايَأتِيَه لَهْفانٌ وَ لا مَكْروبٌ و لا مُذْنبٌ وَ لا مَغْمومٌ وَ لا عَطْشانٌ وَ لا ذُو عاهَةٍ ثُمَّ دَعا عِنْدَهُ وَ تَقَرّبَ بِالْحسين علیه السلام إلى اللّه ـ عَزَّوجَلَّ ـ إلاّ نَفَّسَ اللّه كُرْبتَهُ وَ أعطاهُ مَسْأَلَتَهُ وَ غَفَرَ ذُنوبَهُ وَ مَدَّ فِي عُمْرِهِ وَ بَسَطَ في رِزْقِه. ﴿فَاعْتَبِرُوا يا أولِي الأبْصارِ﴾»؛ حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرمودند: امام حسین علیه السلام صاحب کربلا است؛ شهید شد در حالی که مظلوم، اندوهگین، تشنه و غصّه دار بود، و غصّه دار و اندوهگین و گناهکار و تشنه و بیماری به زیارت آن حضرت نیاید و دعا نکند و به واسطهٔ آن حضرت به خدا تقرّب نجوید مگر اینکه بر خداست که حزن و انـدوه او را برطـرف سـاخته و نیازش را برآورده سازد و گناهش را بیامرزد و عمرش را طولانی کند و رزق و روزی اش را وسـعت دهـد؛ (پس ای بصیرتمندان عبرت بگیرید.) کامل الزیارات، جعفـر بـن محمـد بـن قولویـه، ص۳۱۳؛ بحـار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۴۶.

ذکر مصیبت عطش امام حسین علیه السلام توسط امام صادق علیه السلام:

امام صادق علیه السلام در روایتی فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ فِي كَرَامَةِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَـةِ وَ فِـي شَـفَاعَةِ مُحَمَّـدٍ صلی الله علیه و آله فَلْيَكُنْ لِلْحُسَيْنِ زَائِراً يَنَالُ مِنَ اللَّهِ الْفَضْلَ وَ الْكَرَامَةَ (أَفْضَلَ الْكَرَامَةِ) وَ حُسْنَ الثَّوَابِ وَ لَا يَسْأَلُهُ عَنْ ذَنْـبٍ عَمِلَهُ فِي حَيَاةِ الدُّنْيَا وَ لَوْ كَانَتْ ذُنُوبُهُ عَدَدَ رَمْلِ عَالِجٍ وَ جِبَـالِ تِهَامَـةَ وَ زَبَـدِ الْبَحْـرِ إِنَّ الْحُـسَيْنَ علیه السلام قُتِـلَ مَظْلُوماً مُضْطَهَداً نَفْسُهُ عَطْشَاناً هُوَ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ وَ أَصْحَابُهُ» کسی که اراده کرده روز قیامت در کرامت الهـی قرار گیرد و در شفاعت محمد صلی الله علیه و آله جای داشته باشد پس ابـا عبـد اللـه الحـسین علیه السلام را زیـارت کنـد، و بـا فضیلت ترین کرامت‌ها و بهترین ثوابها از طرف خداوند به او هدیه مـی‌شـود و در زنـدگی دنیـا، از گنـاه کردار او سؤال نمی‌شود! اگرچه عدد گناهان او به تعداد ریگهـای انبـوه و کوههـای مکـه و کـف دریاهـا باشد. به درستی که حسین بن علی علیه السلام مظلوم کشته شد، و مورد ستم واقع شـد در حالیکـه او و خـانواده اش تشنه بودند. کامل الزیارات، جعفر بن محمد بن قولویه، ص۲۸۹؛ بحار الانـوار، علامـه مجلـسی، ج۹۸، ص۲۷.

ذکر مصیبت عطش امام حسین علیه السلام توسط حضرت زینب:

هنگامی که اسراء را از کنار قتلگاه عبور می‌دادند حضرت زینب علیها السلام این چنین فریاد و ناله سـر داد: «بِـأَبِي مَنْ نَفْسي لَهُ الْفِداءُ، بِأَبِي الْمَهْمُـومَ حَتّـى قَـضى، بِـأَبِي الْعَطْـشانَ حَتّـى مَـضى، بِـأَبِي مَـنْ شَـيْبَتُهُ تَقْطُـرُ بِالدِّماءِ»؛ پدرم فدای آن کس که جانم فدای او باد. پدرم فدای آن کـس کـه بـا دل پرغـصّه جـان سـپرد،

پدرم فدای آن کس که با لب تشنه شهید شد، پدرم فدای آن کس که از محاسنش خون می‌چکید. لهوف، سید ابن طاووس، ص۷۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۹؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۰۳.

ذکر مصیبت عطش امام حسین علیه السلام توسط جبرئیل:

رجوع شود به ابتدای مجلس دوم، ص۴۷.

خبر دادن جبرئیل به تشنه شهید شدن امام حسین علیه السلام

«عن ابن عبّاس رضی الله عنه قال: عطش المسلمون في مدينة الرّسول في بعض السّنين عطشاً شديداً حتّى أنّهم عادوا لا يجدون الماء في المدينة، فجاءت فاطمة الزّهراء علیها السلام بولديها الحسن والحسين عليهما السلام إلى رسول اللّه صلى الله عليه و آله، فقالت: يا أبتي [أبة] إنّ ابنيّ الحسن والحسين علیهما السلام صغيران لا يتحمّلان العطش، فدعا النّبيّ صلی الله علیه و آله بالحسن علیه السلام، فأعطاه لسانه حتّى روى؛ ثمّ دعا بالحسين علیه السلام، فأعطاه أيضاً لسانه، فمصّه حتّى روى. فلمّا رويا وضعهما على ركبتيه، وجعل يُقبِّل هذا مرّة و هذا أخرى، ثمّ يلثم هذا لثمة وهذا لثمة، ثمّ يضع لسانه الشّريف في أفواههما وهو معهما في غبطة ونعمة، فبينما هم كذلك، إذ هبط الأمين جبرئيل بالتّحيّة من ربّ الجليل إلى النّبيّ صلی الله علیه و آله، فقال: «يا محمّد صلی الله علیه و آله! ربّك يقرؤك السّلام ويقول: إنّ هذا ولدك الحسن علیه السلام يموت مسموماً مظلوماً، وهذا ولدك الحسين علیه السلام يموت عطشاناً مذبوحاً، فقال: يا أخي جبرئيل، مَنْ يفعل ذلك بهما؟ قال: قوم من بني أميّة يزعمون أنّهم من أمّتك، يقتلون أبناء صفوتك، يشرّدون ذرّيّتك، فقال: يا جبرئيل! هل تفلح أُمّة تفعل هذا بذرّيّتي؟ قال: لا واللّه، بل يبليهم اللّه في الدّنيا بمَنْ يقتل أولادهم، ويسفك دماءهم، ويستحيي نساءهم، ولهم في الآخرة عذاب أليم، طعامهم الزّقوم، وشرابهم الصّديد، ولهم في درك الجحيم عذاب مكيد، ويقال لجهنّم: هل امتلأتِ؟ فتقول: هل من مزيد؟ ثمّ قال جبرئيل عليه السلام: يا محمّد! إنّ اللّه عزّ وجلّ حمد نفسه عند هلاك الظّالمين، حيث قال: ﴿و قُطِعَ دَابِرُ القَومِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ الحَمدُ لِلَّـهِ رَبِّ العَـالَمِينَ﴾، قال: فجعل النّبيّ صلی الله علیه و آله تارةً ينظر إلى الحسن علیه السلام، وتارةً ينظر إلى الحسين علیه السلام وعيناه تهملان من الدّموع ويقول: لعن اللّه قاتلكما، ولعن اللّه من غصبكما حقّكما من الأوّلين والآخرين.» ابن عباس گوید: سالی تشنگی بسیار سختی در مدینه بر مسلمانان روی آورد تا اینکه برگشتند و آبی در مدینه پیدا نکردند، پس حضرت زهرا علیها السلام با دو فرزندش امام حسن و امام حسین علیهما السلام خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: پدرجان، همانا فرزندانم امام حسن و حسین علیهما السلام کوچک هستند و تحمل آب ندارند. پس رسول خدا صلی الله علیه و آله امام حسن علیه السلام را فراخواند و زبانش را به او داد تا سیراب شد، سپس امام حسین علیه السلام را خواست و با او نیز چنین کرد و حسین علیه السلام زبان حضرت را مکید تا سیراب شد. چون آن دو سیراب شدند رسول خدا صلی الله علیه و آله آن دو را روی زانوان خود نشانید و پیوسته یا این را می‌بوسید یا آن را، بعد هم دهان این را می‌بوسید یکبار هم دهان دیگری را، بعد هم زبان مبارکش را داخل دهان امام حسن و امام حسین علیهما السلام نهاد در حالی که با آن دو در آرزو و نعمت بود. در این میان که حضرت در چنین حالتی بود جبرئیل

امین با تحیت و درود از طرف پروردگار بـزرگ‌مرتبـه خـدمت پیـامبر ﷺ فـرود آمـد و عـرض کـرد: ای حضرت محمد ﷺ پروردگارت به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید: همانا ایـن فرزنـدت امـام حـسن ؑ، ستمدیده و سم خورانیده شده می‌میرد و آن فرزندت امام حسین ؑ، تشنه و گلـو بریـده شـده مـی‌میـرد. حضرت ﷺ فرمود: برادرم جبرئیل، این را چه کسی در مورد دو فرزندم روا می‌دارد؟ عـرض کـرد: قـومی از بنی امیه که خود را در ظاهر از امت تو می‌دانند فرزندان برگزیده‌ات را مـی‌کـشند و نـسلت را پراکنـده می‌نمایند! حضرت فرمـود: ای جبرئیـل، آیـا جمـاعتی کـه ایـن را بـه فرزنـدانم روا مـی‌دارنـد رسـتگار می‌شوند!؟ عرض کرد: نه به خدا قسم، بلکه خدا آنان را در دنیا به کـسی کـه فرزندانـشان را مـی‌کـشد و خون‌هایشان را می‌ریزد و زنهایشان را مباح می‌داند مبتلا می‌کنـد و در آخـرت برایـشان عـذابی دردنـاک است؛ غذایشان زقوم (درختی در دوزخ دارای میوه‌های تلخ و...) و آشامیدنی‌شان آبی چـرکین و مـتعفن داغ است و در پایین‌ترین مکان‌های جهنم عذابی دردناک است، و به جهنم گفته می‌شود: آیا پـر شـدی؟ در پاسخ می‌گوید: «آیا زیـادتر از ایـن هـم هـست»، آنگـاه جبرئیـل ؑ عـرض مـی‌کنـد: ای حـضرت محمد ﷺ، همانا خدای عزوجل خودش را هنگام هـلاک کـردن سـتمکاران سـتوده، آنجـا کـه فرمـوده است: «و ریشهٔ قوم سـتمکار قطـع شـد و حمـد مخـصوص پروردگـار جهانیـان اسـت»، گویـد: پـس پیامبر ﷺ یکبار به امام حسن ؑ نگاه می‌کرد و یکبار به امام حسین ؑ و دو چشمان مبـارکش از قطـرات اشک پر شده بود و می‌فرمود: خدا کشندهٔ شما دو تـا را لعنـت کنـد و لعنـت کنـد هـرکس -از اولـین و آخرین- که حق شما را غصب می‌کند. المنتخب، طریحی، ج۱، ص۱۹٤.

همچنین: پیامبر اکرم ﷺ به دخترش فاطمه ؑ فرمود: «أَتَانِي جَبْرَئِيلُ فَبَشَّرَنِي بِفَـرَحَينِ يَكُونَـانِ لَـكَ ثُـمَّ عُزِّيَتُ بِأَحَدِهِمَا وَ عَرَفَتُ انَّهُ يُقْتَلُ غَرِيباً عَطْشَاناً، فَبَكَتْ فَاطِمَةُ ؑ حَتّي عَلَا بُكاؤُها، ثُمَّ قَالَتْ: يَا اَبَـه، لِـمَ يَقْتُلُوهُ وَ أَنْتَ جَدُّه وَ أَبُوهُ عَلِيٌّ ؑ وَ أَنَا أُمُّهُ؟! قَالَ ﷺ: يَا بُنَيَّةُ، لِطَلَبِهِم الْمُلكَ أَمَّا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْهِمْ سَـيْفٌ لَا يَغمِدُ الَّا عَلى يَدِ الْمَهْدِي ؑ مِنْ وُلدِكَ»؛ جبرئیل بر من وارد شد و من را به دو فرزنـد کـه از تـو متولّـد می‌شوند بشارت داد، سپس به یکی از آنهـا تعزیـت گفتـه شـدم و دانـستم کـه او تـشنه و غریـب کـشته می‌شود. پس حضرت فاطمه ؑ چنان گریه کرد که صدایش بلند شد، سپس فرمـود: ای پـدر، چـرا او را می‌کشند در حالی که تو جدّش و علی ؑ پدرش و من مادرش هستم؟! پیامبر ﷺ فرمـود: دختـرم، آنهـا طالب حکومتند. اما به زودی شمشیری علیه آنان بیرون می‌آیـد کـه غـلاف نمـی‌شـود مگـر بـه دسـت حضرت مهدی ؑ که از فرزندان توست. فضائل أمیرالمؤمنین ؑ، ابن عقـدة کـوفی، ص۱۰۸؛ دلائـل الامامة، محمد بن جریر طبری، ص۱۰۱.

۱۷. حکایتی دیگر از رفتار امام حسین ؑ با غلام خودشان:

«الحَسَنُ البَصرِيُّ: كَانَ الحُسَينُ بنُ عَلِيّ ؑ سَيِّدًا زاهِدًا وَرِعًا صَالِحًا نَاصِحًا حَسَنَ الخُلُـقِ، فَـذَهَبَ ذَاتَ يَومٍ مَعَ أَصحَابِهِ إِلَى بُستَانِهِ، وَ كَانَ فِي ذَلِكَ البُستَانِ غُلَامٌ لَهُ اِسـمُهُ صَـافِي، فَلَمَّـا قَـرُبَ مِـنَ البُـستَانِ رَأَى الغُلَامَ قَاعِدًا يَأكُلُ خُبزًا، فَنَظَرَ الحُسَينُ ؑ إِلَيهِ وَ جَلَسَ عِندَ نَخلَـةٍ مُـستَتِرًا لَا يَـرَاهُ، فَكَـانَ [الغـلام] يَرفَـعُ

الرَّغِيفَ فَيَرمِي بِنِصفِهِ إِلَى الكَلبِ وَيَأكُلُ نِصفَهُ الآخَرَ. فَتَعَجَّبَ الحُسَينُ عليه السلام مِن فِعلِ الغُلَامِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِن أَكلِهِ قَالَ: اَلحَمدُ لِلَّهِ رَبِّ العَالَمِينَ، اَللَّهُمَّ اغفِر لِي وَ اغفِر لِسَيِّدِي، وَبَارِك لَهُ كَمَا بَارَكتَ عَلَى أَبَوَيهِ، بِرَحمَتِكَ يَا أَرحَمَ الرَّاحِمِينَ.

فَقَامَ الحُسَينُ عليه السلام وَ قَالَ: يَا صَافِي! فَقَامَ الغُلَامُ فَزِعًا وَ قَالَ: يَا سَيِّدِي وَ سَيِّدَ المُؤمِنِينَ [إلى يوم القيامة]! إِنِّي مَا رَأَيتُكَ، فَاعفُ عَنِّي. فَقَالَ الحُسَينُ عليه السلام: إِجعَلنِي فِي حِلٍّ يَا صَافِي، لِأَنِّي دَخَلتُ بُستَانَكَ بِغَيرِ إِذنِكَ. فَقَالَ صَافِي: بِفَضلِكَ يَا سَيِّدِي وَ كَرَمِكَ وَ سُؤدَدِكَ تَقُولُ هَذَا. فَقَالَ الحُسَينُ عليه السلام: رَأَيتُكَ تَرمِي بِنِصفِ الرَّغِيفِ لِلكَلبِ وَ تَأكُلُ النِّصفَ الآخَرَ، فَمَا مَعنَى ذَلِكَ؟ فَقَالَ الغُلَامُ: إِنَّ هَذَا الكَلبَ يَنظُرُ إِلَيَّ حِينَ آكُلُ، فَأَستَحيِي مِنهُ يَا سَيِّدِي لِنَظَرِهِ إِلَيَّ، وَ هَذَا كَلبُكَ يَحرُسُ بُستَانَكَ مِنَ الأَعدَاءِ، فَأَنَا عَبدُكَ، وَ هَذَا كَلبُكَ، فَأَكَلنَا رِزقَكَ مَعاً.

فَبَكَى الحُسَينُ عليه السلام وَ قَالَ: أَنتَ عَتِيقٌ لِلَّهِ، وَ قَد وَهَبتُ لَكَ أَلفَي دِينَارٍ بِطِيبَةٍ مِن قَلبِي، فَقَالَ الغُلَامُ: إِن أَعتَقتَنِي [للّه] فَأَنَا أُرِيدُ القِيَامَ بِبُستَانِكَ. فَقَالَ الحُسَينُ عليه السلام: إِنَّ الرَّجُلَ [إنّ الكريم] إِذَا تَكَلَّمَ بِكَلَامٍ فَيَنبَغِي أَن يُصَدِّقَهُ بِالفِعلِ، فَأَنَا قَد قُلتُ: دَخَلتُ بُستَانَكَ بِغَيرِ إِذنِكَ، فَصَدَّقتُ قَولِي وَ وَهَبتُ البُستَانَ وَ مَا فِيهِ لَكَ، غَيرَ أَنَّ أَصحَابِي هَؤُلَاءِ جَاؤُوا لِأَكلِ الثِّمَارِ وَ الرُّطَبِ فَاجعَلهُم أَضيَافًا لَكَ وَ أَكرِمهُم مِن أَجلِي أَكرَمَكَ اللَّهُ يَومَ القِيَامَةِ وَبَارَكَ لَكَ فِي حُسنِ خُلقِكَ وَ أَدَبِكَ. فَقَالَ الغُلَامُ: إِن وَهَبتَ لِي بُستَانَكَ فَأَنَا قَد سَبَّلتُهُ لِأَصحَابِكَ وَ شِيعَتِكَ. قَالَ الحَسَنُ [البَصرِيُّ]: فَيَنبَغِي لِلمُؤمِنِ أَن يَكُونَ كَنَافِلَةِ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله»؛

حسن بصری گوید: حسین بن علی عليه السلام سروری زاهد، پاکدامن، نیکوکار، خیرخواه و خوش اخلاق بود. روزی با اطرافیان خود به باغ خود رفت، و در این باغ غلام حضرت کار می‌کرد که نامش صافی بود. چون حضرت نزدیک باغ شد، غلام را دید که نشسته نان می‌خورد. امام حسین عليه السلام او را نگریست و زیر درخت خرمایی که او را می‌پوشاند و غلام نمی‌توانست حضرت را ببیند نشست. غلام یک گرده نان برمی‌داشت نصف آن را به طرف سگ می‌انداخت و نیم دیگر را خود می‌خورد. امام حسین عليه السلام از این کار غلام در شگفت شد. غلام چون از خوردن فارغ شد گفت: سپاس مخصوص خداوند جهانیان است، خدایا من و سرورم را بیامرز و به او برکت بده چنانکه به پدر و مادرش برکت دادی، به رحمت خودت ای بخشاینده‌ترین بخشایندگان.

در این هنگام امام حسین عليه السلام برخاست و فرمود: ای صافی! غلام وحشت‌زده برخاست و عرض کرد: سرورم و سرور همهٔ مؤمنان! من شما را ندیدم مرا عفو کنید. امام حسین عليه السلام فرمود: تو مرا حلال کن ای صافی، زیرا من بدون اجازهٔ تو وارد باغت شدم. صافی عرض کرد: به سبب فضیلت و کرم و سروری خودت چنین سخنی را می‌فرمایی سرورم. امام حسین عليه السلام فرمود: دیدم نیمی از گرده نان را به سگ خود می‌دهی و نیم دیگر آن را خود می‌خوری، این کار چه معنا دارد؟ غلام عرض کرد: هنگامی که من نان می‌خوردم این سگ به من نگاه می‌کرد، سرورم من از او به خاطر نگاهش شرم کردم، و این هم سگ تو است که باغت را در برابر دشمنان حفظ می‌کند. من بردهٔ توام و این سگ توست پس هر دو با هم رزق

تو را خوردیم. امام حسین﵇ گریست و فرمود: تو در راه خدا آزادی، و با طیب خاطر به تو دو هزار دینـار می‌بخشم. غلام گفت: اگر مرا آزاد کردی من می‌خواهم عهـده‌دار بـاغ تـو باشـم. پـس امـام حـسین﵇ فرمود: مرد هرگاه سخنی بر زبان آورد شایسته است که آن را با عمل خود تأیید کنـد، و مـن گفـتم: بـدون اجازه‌ات به باغت وارد شدم پس سخن خود را تأیید کردم و باغ را با هرچه در آن اسـت بـه تـو بخـشیدم، ولی این گروه از اطرافیان من آمده‌اند تا میوه و خرما بخورند، آنها را به خـاطر مـن میهمـان خـود بـدار و گرامی‌شان دار تا خداوند در روز رستاخیز بر تو ارج نهد و به سبب خوش اخلاقی و ادبـت بـه تـو برکـت دهد. غلام عرض کرد: اگر تو باغت را به من بخشیدی من هم آن را وقف اطرافیـان و شـیعیان تـو کـردم. حسن بصری گوید: بر مؤمن شایسته است که همچون نوهٔ پیامبر خداﷺ باشد.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین﵇، خوارزمی، ج۱، ص۲۲۲-۲۲۳.

این حکایت با اخـتلاف کـم در ایـن منـابع نیـز آمـده اسـت: تـسلیة المجـالس، ج۲، ص۱۰۳-۱۰۴؛ المستدرک، میرزای نوری، ج۷، ص۱۹۲: (السید ولي الله الرضـوي فـي مجمـع البحـرین فـي مناقـب السبطین، عن الحسن البصري قال:...)

۱۸. امام صادق﵇ فرمودند: «حَنِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ﵇ فَإِنَّهُ أَمَانٌ»؛ کام فرزندانتان را بـا تربـت سـید الشهدا﵇ بردارید که برای فرزندان شما امان است. کامل الزیارات، ابن قولویـه، ص٤٦٦؛ مـزار، شـیخ مفید، ص١٤٤؛ مزار، مشهدی، ص٣٦٢؛ تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٦، ص٧٤؛ بحـار الانـوار، علامه مجلسی، ج٩٨، ص١٢٤.

همچنین:«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ﵇: حَنِّكُوا أَوْلَادَكُمْ بِمَاءِ الْفُرَاتِ وَ بِتُرْبَـةِ قَبْـرِ الْحُـسَيْنِ﵇ فَـإِنْ لَـمْ يَكُـنْ فَبِمَـاءِ السَّمَاءِ.»؛ امام باقر﵇ فرمود: کام فرزندانتان را با آب فرات و تربت قبر امام حسین﵇ بردارید و اگر ایـن دو یافت نشد پس ایـن کـار را بـا آب بـاران انجـام دهیـد. کـافی، شـیخ کلینـی، ج٦، ص٢٤؛ تهـذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج٧، ص٤٣٦؛ مکارم الاخلاق، شیخ طبرسی، ص٢٢٩؛ وسـائل الـشیعه، حـر عاملی، ج٢١، ص٤٠٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج١٠١، ص١٢٣.

۱۹. همچنین: «امام حسین﵇ [به هنگام وداع] همهٔ ایشان را تسلّی داد و برمرکب سوار شـده خواسـت کـه به میدان رود، ناگاه خروش عظیم و غلغلهٔ بزرگ از خیمه به سمع مبـارک وی رسـید از سـبب آن پرسـید. گفتند: ای سیّد! و سرور! زمانهٔ ستمگر بر ما خواری می‌کند و علی اصـغر﵇ از تـشنگی زاری مـی‌کنـد و شیر در پستان مادرش خشک شده و آن طفل شیرخواره به هلاکت نزدیـک گـشته، امـام حـسین «علیـه السلام» فرمود: که او را نزد من آرید، زینب «علیها السلام» او را برداشته نزد امـام حـسین﵇ آورد. امـام مظلوم او را فراسته در پیش قربوس زین گرفت و نزدیک سپاه مخالف رفته بر روی دسـت آورده آواز داد: «که ای قوم، اگر به زعم شما من گناه کرده‌ام این طفل بـاری هـیچ گنـاهی نـدارد وی را یـک جرعـه آب دهید که از غایت تشنگی شیر در پستان مادرش نمانده» آن جفاکاران سنگین دل گفتند: «محالـست کـه

بی‌حکم پسر زیاد، یک قطره آب به تو و فرزندان تو دهیم.» و نامردی از قبیله ازد که او را حرملة بن کاهل گفتندی، تیری کشیده به سوی امام حسین «علیه السلام» انداخت آن تیر بر حلق علی اصغر﵇ آمد و گذاره شده در بازوی امام حسین﵇ نشست امام «علیه السلام» آن تیر را از حلق آن معصوم‌زادهٔ بی‌نظیر بیرون کشید و خونی که از حلق او می‌ریخت به دامن پاک می‌کرد و نمی‌گذاشت که قطره‌ای بر زمین چکد، پس روی به خیمه نهاده مادرش را طلبید و گفت: بگیر این طفل شهید را که از حوض کوثرش سیراب گردانیدند. شهربانو خروش برآورد و خواتین اهل بیت فغان برکشیدند و امام حسین﵇ نیز بر حال آن طفل گریه می‌فرمود. روضة الشهداء، کاشفی، ص۴۲۷.

همچنین: « و هنگام آوردن زینب خونین‌جگر، قنداقه علی اصغر را، و دادن آن را به دست برادر، مصیبتی است که آفریده‌ای تصور آن را نتواند بنماید.» ریاحین الشریعه، محلاتی، ج۳، ص۹۰.

همچنین: «و في بعض الكتب: إن زينب أخته عليها السلام أخرجت الصبي و قالت: يا أخي، هذا ولدك له ثلاثة أيام ما ذاق الماء فاطلب له من الناس شربة ماء، فأخذه على يده و قال: يا قوم، قد قتلتم شيعتي و أهل بيتي، و قد بقي هذا الطفل ويلكم اسقوا هذا الرضيع أما ترونه يتلظى عطشا من غير ذنب أتاه إليكم. قال: فبينما هو يخاطبهم إذ رماه حرملة بن كاهل الأسدي بسهم فذبحه في حجر الحسين عليه السلام، فتلقى الحسين عليه السلام دمه حتى امتلأت كفه ثم رمى به إلى السماء.» و در برخی کتب آمده که حضرت زینب خواهر امام حسین﵇ کودکی را بیرون آورد و فرمود: برادرم، این فرزندت هست که سه روز آب نخورده، پس از مردم شربت آبی برایش طلب کن. حضرت آن طفل را روی دست مبارک خود گذارد و فرمود: ای قوم، شما شیعیان و اهل بیتم را کشتید، و این طفل باقی مانده، وای بر شما، این کودک شیرخوار را سیراب کنید آیا نمی‌بینید چگونه از شدت عطش و تشنگی، تلظی می‌کند (تکان می‌خورد)، این طفل گناهی ندارد که به سوی شما آمده. گوید: همین طوری که حضرت مشغول صحبت با آن جماعت بود حرملة بن کاهل اسدی تیری به سمت کودک پرتاب کرد و آن کودک را در دامان امام حسین﵇ ذبح کرد. امام حسین﵇ خون آن کودک را گرفت تا کف دستش پر شد، آنگاه آن را به جانب آسمان پرتاب کرد. الدمعة الساكبة، بهبهانی، ج۴، ص۳۳۵.

همچنین: «و أخذ طفلا له من يد أخته زينب، فرماه حرملة أو عقبة بسهم، فوقع في نحره ... فتلقى الدم بكفيه، و رمى به نحو السماء، و قال: هون علي ما نزل بي أنه بعين الله». حضرت کودکی را از دست خواهرش حضرت زینب﵄ گرفت، پس حرمله یا عقبه او را با تیری زد و آن تیر در گودی زیر گلوی طفل قرار گرفت ... حضرت با دو کف دستش خون را گرفت و به جانب آسمان پرتاب کرد و فرمود: مصائبی که بر من نازل می‌شود بر من آسان است چون در پیشگاه خدا است (محضر و در دیدگان خدا انجام می‌شود). إبصار العين، سماوی، ص۱۲- ۱۳.

همچنین: «(قال) المسعودي والأصبهاني والطبري وغيرهم: إن الحسين لما أيس من نفسه ذهب إلى فسطاطه فطلب طفلا له ليودعه، فجائته به اخته زينب. فتناوله من يدها ووضعه في حجره، فبينا هو ينظر

إليه إذ أتاه سهم فوقع في نحره فذبحه.» مسعودی و اصفهانی و طبری و دیگران گفتند: چون امام حسین﵇ از خودش مأیوس شد به خیمه رفت، کودکش را طلبید تا با او وداع کند، در این هنگام خواهرش حضرت زینب﵄ آمد و حضرت آن کودک را از دستان خواهر گرفت و در دامان خود گذارد، در همین حین که حضرت به آن کودک نگاه می‌کرد ناگاه تیری آمد و در گودی گلوی کودک نشست و طفل را ذبح کرد. إبصار العین، سماوی، ص۲٤.

همچنین: «و دعا بولده الرضيع يودعه، فأتته زينب بابنه عبد الله- و أمه الرباب- فأجلسه في حجره». حضرت فرزند شیرخوارش را طلب نمود تا با او وداع نماید، حضرت زینب﵄ فرزند امام حسین﵇ که عبدالله نام داشت را آورد -و مادر این طفل، رباب بود- و او را در دامان حضرت نشانید. مقتل الحسین، مقرم، ص۳٤۱.

اقوال دیگر:

الف) در نقلی آمده است که حضرت ام کلثوم﵄، طفل شیرخوار را به امام حسین﵇ دادند:

۱) [ثمّ أقبل إلى أمّ كلثوم و قال لها:] يا أختاه! أوصيك بولدي الأصغر خيراً، فإنّه طفل صغير و له من العمر ستّة أشهر، فقالت له: يا أخي! إنّ هذا الطِّفل له ثلاثة أيّام ما شرب الماء فاطلب له شربةً من الماء، فأخذ الطِّفل»؛ سپس سوی ام کلثوم﵄ آمد و به او فرمود: ای خواهر، تو را به فرزندم علی اصغر﵇ سفارش خوبی می‌کنم، چون او کودکی خردسال است و شش ماه بیشتر عمر ندارد، ام کلثوم عرض کرد: برادرم، این طفل سه روز است آب نخورده است، پس برایش شربتی آب طلب نما. پس حضرت کودک را گرفت. مقتل أبی مخنف (مشهور)،ص۸۳- ۸٤؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤۰۲- ٤۰۳ (ط. دیگر ج۲، ص۷٦۲): (و في رواية أبي مخنف قال: يا أختاه ...)؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص٤۲٤.

۲) قالت أمّ كلثوم: " يا أخي إن ولدك "عبد الله" ما ذاق الماء منذ ثلاثة أيام فاطلب له من القوم شربةً تسقيه فأخذه و مضى به إلى القوم و قال: يا قوم لقد قتلتم أصحابي و بني عمّي و إخوتي و ولدي، و قد بقي هذا الطفل، و هو ابن ستّة أشهر، يشتكي من الظمأ فاسقوه شربة من الماء " فبينا هو يخاطبهم إذ أتاه سهمٌ فوقع في نحر الطفل فقتله...»؛ امّ کلثوم عرض کرد: برادرم حسین، فرزندت عبد الله سه روز است که آب نیاشامیده است پس از این قوم مقداری آب درخواست کن. امام حسین[﵇] فرزند را گرفت و به طرف آن قوم رفت و فرمود: ای لشکر، شما یارانم و پسر عموها و برادرانم و فرزندانم را کشتید و فقط همین طفل مانده، و این طفل شش ماهه است و از شدّت تشنگی دارد به خود می‌پیچد پس جرعه‌ای آب به او بنوشانید. [اباعبدالله﵇] در حال تکلّم با آنها بود که تیری آمد و به گلوی طفل شیر خوار اصابت نمود و او را به شهادت رسانید.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۷۸ - ۷۹.

نکته: البته برخی، «ام کلثوم» را کنیهٔ حضرت زینب﵄، می‌دانند.

ب) به روایتی حضرت علیه السلام کنار خیمه رفتند و فرمودند فرزندم را به من بدهید و فرزند را به ایشان دادند بدون اینکه اشاره کنند چه کسی فرزند را به دست امام علیه السلام داده است:

۱) و بقي الحسين وحده، فحمل عليه مالك بن بشر الكندى، فضربه بالسيف على راسه، وعليه برنس خز، فقطعه، وافضى السيف الى راسه، فجرحه.فالقى الحسين البرنس، ودعا بقلنسوه، فلبسها، ثم اعتم بعمامة، وجلس، فدعا بصبى له صغير، فاجلسه في حجره، فرماه رجل من بنى اسد، وهو في حجر الحسين بمشقص، فقتله».

منابع اهل تسنن: اخبار الطوال، دینوری، ص۲۵۸؛ بغیه الطلب، ابن ندیم، ج۶، ص۲۶۲۹.

۲) «فبقي الحسين علیه السلام فريداً وحيداً ... و له إبنٌ آخر يقال له: عليّ في الرضاع، فتقدّم إلى باب الخيمة فقال: ناولوني ذلك الطفل حتّى أودعه! فناولوه الصبيّ، فجعل يقبّله و هو يقول: يا بنيَّ! ويلٌ لهؤلاء القوم إذ كان غداً خَصمهُم جدّك محمد صلی الله علیه و آله قال: وإذا بسهم قد أقبل حتى وقع في لبة الصبي قتله، فنزل الحسين عن فرسه و حفر له بطرف السيف و رماه بدمه وصلى عليه و دفنه...»؛ پس امام حسین علیه السلام تنها و بی یاور شد و برای آن حضرت علیه السلام فرزند شیرخواری به نام علی بود. سید الشهدا علیه السلام به طرف خیمه آمد فرمود: این طفل را به من بدهید تا با او وداع کنم! طفل را به حضرت رساندند پس او را غرق بوسه ساخته در حالی که می‌فرمود: ای پسرکم وای بر حال این قوم وقتی محمّد صلی الله علیه و آله با آنان مخاصمه کند!. گویند: ناگهان تیری آمد و بر بالای سینه [گلوگاه] آن طفل نشست و او را به شهادت رساند، پس امام علیه السلام از اسب به زیر آمده و با طرفی از شمشیر قبری کند و طفل را به خون خودش آغشته نمود و بر او نماز خوانده و دفن کرد. فتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۵.

۳) «و لمّا فجع الحسين عليه السلام بأهل بيته و ولده، و لم يبق غيره و غير النساء و الذراري نادى: هل من ذابّ يذبّ عن حرم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله؟ هل من موحّد يخاف اللّه فينا؟ هل من مغيث يرجو اللّه في إغاثتنا؟ [هل من معين يرجو ما عند اللّه في إعانتنا]؟ و ارتفعت أصوات النساء بالعويل، فتقدّم صلوات اللّه عليه إلى باب الخيمة، فقال: ناولوني عليّا ابني الطفل حتى اودّعه، فناولوه الصبيّ، فجعل يقبّله و هو يقول: ويل لهؤلاء القوم إذا كان جدّك محمد صلّى اللّه عليه و آله خصمهم، و الصبيّ في حجره، إذ رماه حرملة بن كاهل الأسديّ لعنه اللّه بسهم فذبحه في حجر الحسين، فتلقّى الحسين دمه حتى امتلأت كفّه، ثمّ رمى به إلى السماء فما رجع منه شيء، ثمّ قال: لا يكون أهون عليك من فصيل، اللّهمّ إن كنت حبست عنّا النصر فاجعل ذلك لما هو خير لنا». تسلية المجالس، کرکی حائری، ج۲، ص۳۱۴؛ شرح شافیة أبی‌فراس، ابن أمیر الحاجّ، ص۳۷۰-۳۷۱: (به نقل از خوارزمی).

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۷.(با اختلاف کم)

۴) «لمّا قتل أصحاب الحسين علیه السلام و أقاربه و بقي فريدا ليس معه إلّا إبنه عليّ زين العابدين علیه السلام و إبن آخر في الرضاع إسمه عبد الله فتقدم الحسين علیه السلام إلى باب الخيمة فقال: «ناولوني ذلك الطفل حتى

أودعه» فناولوه الصبيّ جعل يقبّله و هو يقول: «يا بنيّ ويلٌ لهؤلاء القوم إذا كان خصمهم محمد ﷺ، قيل: فإذا بسهم قد أقبل حتى وقع في لبّة الصبيّ فقتله، فنزل الحسين ؑ عن فرسه و حفر للصبي بجفن سيفه و رمله بدمه و دفنه...»؛ روايت شده كه وقتى اصحاب آن حضرت و تمام نزديكانش به شهادت رسيدند و جز پسرش علىّ زين العابدين ؑ و فرزند شيرخواره به نام عبد اللّه كس ديگرى باقى نماند و حضرت تنها شد حضرت درب خيمه آمده و فرمود: اين طفل را به من دهيد تا با او وداع كنم! پس او را غرق بوسه ساخته در حالى كه مى‌فرمود: اى پسركم واى بر حال اين قوم وقتى محمّد ﷺ با آنان مخاصمه كند، گويند: ناگهان تيرى آمد و بر بالاى سينهٔ آن طفل نشست و او را شهيد نمود، پس امام ؑ از اسب به زير آمده و با غلاف شمشير قبرى كند و او را به خونش آغشته ساخته و دفن نمود. احتجاج، شيخ طبرسى، ج۲، ص۲۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۴۵، ص۴۹ (به نقل احتجاج طبرسى).

۵) «فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ ؑ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ عَشِيرَتِهِ وَ أَصْحَابِهِ إِلَّا الْقَلِيلُ فَقَامَ وَ نَادَى هَلْ مِنْ ذَابٍّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ هَلْ مِنْ مُعِينٍ فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ. ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ دَعَا بِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ وَ هُوَ طِفْلٌ فَجِيءَ بِهِ لِيُوَدِّعَهُ». مثير الاحزان، ابن نما حلى، ص۵۳.

۶) «و لما فجع الحسين بأهل بيته و ولده و لم يبق غيره و غير النساء و الذراري نادى هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِغَاثَتِنَا وَ ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ فَتَقَدَّمَ ؑ إِلَى بَابِ الْخَيْمَةِ فَقَالَ نَاوِلُونِي عَلِيّاً ابْنِيَ الطِّفْلَ حَتَّى أُوَدِّعَهُ فَنَاوَلُوهُ الصَّبِيَّ.» بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۴۵، ص۴۶.

۷) «و قال المفيد دعا ابنه عبد الله قالوا فجعل يقبله ... و الصبي في حجره إذ رماه حرملة بن كاهل الأسدي بسهم فذبحه في حجر الحسين ؑ». بحار الانوار، علامه مجلسى، ج۴۵، ص۴۶.

۸) «و دعا الحسين[ؑ] بابنه عبداللّه وهو صغير، فأجلسه في حِجْره فرماه رجل من بني أسد [بسهم] فذبحه، فأخذ الحسين[ؑ] من دمه [بيده]، فصبّه في الأرض، ثمّ قال: « ربّي إن تكن [اللّهمّ ربِّ إن كنتَ] حبستَ عنّا النّصر من السّماء فاجعل ذلك لما هو خير، وانتقم من هؤلاء الظّالمين!»

منابع اهل تسنن: كامل فى التاريخ، ابن اثير، ج۴، ص۷۵؛ نهاية الأرب، نويرى، ج۲۰، ص۴۵۷.

۹) «ثُمَّ جَلَسَ الْحُسَيْنُ ؑ أَمَامَ الْفُسْطَاطِ فَأُتِيَ بِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ

ج) به روايتى ديگر وقتى امام حسين ؑ به كنار خيمه‌ها آمدند، فرزند را به ايشان دادند:

۱) «قال و لما قعد الحسين أتى بصبي له فأجلسه في حجره زعموا أنه عبد الله بن الحسين ... قال أبو مخنف: قال عقبة بن بشير الأسدي: قال لي أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين: ... أتى الحسين[ؑ] بصبّي له فهو في حجره إذ رماه أحدكم يا بني أسد بسهمٍ فذبحه ...» مقتل الحسين ؑ، أبو مخنف ازدى، ص۱۷۲ - ۱۷۳.

منبع اهل تسنن: تاريخ طبرى، طبرى، ج۴، ص۳۴۲.

۲) «ثُمَّ جَلَسَ الْحُسَيْنُ ﷺ أَمَامَ الْفُسْطَاطِ فَأُتِيَ بِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ هُوَ طِفْلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجْرِهِ فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَذَبَحَهُ...» آنگاه امام حسین ﷺ جلوی خیمه به زمین نشست. فرزند شیرخوار آن حضرت که نامش عبد الله را آوردند. او را در دامن خود نشاند. شخصی از بنی اسد تیری به طفل زد و امام حسین ﷺ خون کودک را در دست خود گرفت و وقتی پُر می‌شد بر زمین ریخت. ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۰۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۸؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٦٦؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص٥٥٦.

علامه مجلسی از شیخ مفید اینگونه نقل می‌کنند: «و قال المفید دعا ابنه عبد الله قالوا فجعل یقبله و هو یقول وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى خَصْمَهُمْ و الصبي في حجره إذ رماه حرملة بن كاهل الأسدي بسهم فذبحه في حجر الحسین.»

بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤٦.

۳) «عَبْدُ اللهِ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ... وَ كَانَ وُلِدَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ [ﷺ] فِي الْحَرْبِ، فَأُتِيَ بِهِ وَ هُوَ قَاعِدٌ وَ أَخَذَهُ فِي حِجْرِهِ وَ لَبَّاهُ بِرِيقِهِ وَ سَمَّاهُ عَبْدَ اللهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ رَمَاهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ فِي نَحْرِهِ»؛ عبد الله بن حسین [ﷺ] ... عبد الله [ﷺ] در همین جنگ برای [امام] حسین [ﷺ] متولد شد پس او را خدمت ایشان آوردند در حالیکه حضرت نشسته بود، او را در دامان خود گذارد و با آب دهان مبارکش کام او را برداشت و نامش را عبد الله گذاشت. در این بین حرمله زیر گلوی طفل را نشانه رفت و تیر را به گلوی طفل پرتاب کرد.

منبع اهل تسنن: ترتیب الأمالی الخمیسیة، شجری ج۱، ص۲۲٤-۲۲٥.

٤) «ثمّ إنّ الحسین[ﷺ] أعیا فقعد علی باب فسطاطه و أُتي بصبيٍّ صغیر من أولاده اسمه عبداللّه، فأجلسه في حجره، ثمّ جعل یقبّله و یشمّه و یودّعه و یوصي أهله، فرماه رجل من بني أسد یقال له «ابن موقد النّار» بسهمٍ فذبح ذلك الغلام، فتلقّی حسین [ﷺ] دمه في یده وألقاه نحو السّماء ...» سپس حسین[ﷺ] بر در خیمه نشست و فرزند نوزادش به نام عبد الله را در دامانش قرار داد و پیوسته او را می‌بوسید و می‌بویید و با او وداع می‌نمود، و سفارش او را به خانواده‌اش می‌کرد، پس در این هنگام شخصی از بنی‌اسد که به او "ابن موقد النار" می‌گفتند تیری انداخت و آن طفل را ذبح نمود. حسین [ﷺ] خون طفل را در دستانش گرفت و به طرف آسمان پاشید.

منابع اهل تسنن: بدایة والنهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۰۳؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۸۸ : (با این عبارت: «و أوتي [علیه السلام] بصبي صغیر من أولاده اسمه عبدالله، فحمله وقبله، فرماه رجل من بني أسد فذبح ذلك الطفل، فتلقی الحسین دمه بیده و ألقاه نحو السماء»).

٥) «ثم تقدموا رجلًا رجلًا، حتّی بقي وحده ما معه أحد من أهله، ولا ولده، ولا أقاربه، فإنّه لواقفٌ علی فرسه إذ أتي بمولود قد ولد له في تلك الساعة، فأذنّ في أذنه، وجعل یحنّکه، إذ أتاه سهم، فوقع في حلق الصبي، فذبحه، فنزع الحسین ﷺ السهم من حلقه، و جعل یلطخه بدمه و یقول: والله لأنت

أکرم علی الله من الناقة، و لمحمد أکرم علی الله من صالح»؛ سپس یک نفر یک نفر قدم به راه شهادت نهادند تا (امام علیه السلام) تنها ماند و از اهل بیت و فرزندان و خویشانش یک نفر با او نماند. در این حال سوار اسب خویش بود که نوزادی را که در همان ساعت برای او تولد یافته بود به دست حضرت علیه السلام دادند، پس در گوش او اذان گفت و کامش را برمی‌داشت که تیری به جانب او آمد و در گلوی طفل نشست و او را قربانی کرد. امام حسین علیه السلام تیر را از گلوی کودک کشید و در حالی که آن طفل را به خونش آغشته می‌نمود و می‌فرمود: به خدا سوگند که تو در نزد خدا از ناقهٔ [حضرت صالح علیه السلام] گرامی‌تر هستی، و محمد صلی الله علیه و آله هم بر خدا از، صالح علیه السلام برتر و گرامی‌تر است. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲۴۵.

د) به روایت سبط بن جوزی چون صدای گریه علی اصغر علیه السلام بلند شد امام حسین علیه السلام به او متوجه شد و برایش طلب آب کرد:

۱) «قال هشام بن محمّد: ... فالتفت الحسین علیه السلام فاذا بطفلٍ له یبکي عطشاً فأخذه علی یده و قال: یا قوم إن لم ترحموني فارحموا هذا الطّفل؛ فرماه رجل منهم بسهم فذبحه»؛ ناگاه نظرش افتاد به طفلی از اولاد خود که از شدّت تشنگی می‌گریست، حضرت آن کودک را بر دست گرفت و فرمود: ای لشکر! اگر بر من رحم نمی‌کنید پس بر این طفل رحم کنید. . پس [حرمله] تیری به جانب آن طفل افکند و او را مذبوح نمود. تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲۲۸.

۲) «ثمّ التفت الحسین[علیه السلام] و إذا بالطفل له یتلظّی عطشاً، فأخذه علی یده و قال: یا قوم، إن لم ترحموني فارحموا هذا الطّفل، فرماه رجلٌ منهم بسهم ذبحه، فبکی الحسین علیه السلام و قال: اللّهم احکمْ بیننا و بین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا. فنودي من الهواء: یا حسین علیه السلام دعهُ فإنّ له مرضعاً في الجنّة .» سپس حسین[علیه السلام] متوجهٔ خیمه‌ها شد و دید که طفل شیرخوارش از شدّت عطش و تشنگی، دهان باز و بست می‌کند پس آن طفل را در آغوش گرفت و فرمود: ای لشکر! اگر بر من رحم نمی‌کنید پس بر این طفل رحم کنید. ناگهان در این هنگام [حرمله] تیری به جانب آن طفل افکند و او را ذبوح نمود. حسین علیه السلام شروع به گریستن نمود و فرمود: ای خدا، بین ما و بین قومی که ما را خواندند تا یاریمان کنند، ولی ما را کشتند حکم فرما، پس از آسمان ندایی آمد که: ای حسین علیه السلام! این طفل را رها کن چون که برایش دایه‌ای در بهشت هست.

منبع اهل تسنن: تِبرُ المذاب، محمد بن احمد حسینی شافعی، ص۱۵۵(انتشارات طوبای محبت) و (ص ۸۲ مخطوط علی ما نقل فی شرح إحقاق الحق، سید مرعشی، ج۲۷، ص۲۰۶).

۲۰. در نقلی دیگر آمده است که امام حسین علیه السلام علی اصغر علیه السلام را در حالیکه دهانش را از شدت عطش باز و بسته می‌کرد، **(یتلظّی عطشا)** روی دست گرفت:

«ثمّ أقبل علیه السلام إلی أمّ کلثوم و قال لها: یا أختاه! أوصیك بولدي الأصغرخیراً، فإنّه طفل صغیر و له من العمر

ستّة أشهر، فقالت له: يا أخي! إنّ هذا الطِّفل له ثلاثة أيّام ما شرب الماء فاطلب له شربة من الماء، فأخذ الطِّفل وتوجّه نحو القوم و قال: يا قوم! قد قتلتم أخي و أولادي و أنصاري و ما بقي غير هذا الطِّفل، و هو **يتلظّى عطشا** [عطشاناً]، فاسقوه شربة من الماء...» به روایت ابی مخنف آن حضرت در حال وداع به ام‌کلثوم روی آورد و فرمود: خواهرم تو را به فرزندم اصغر سفارش می کنم چرا که او طفلی است که شش ماه بیشتر از عمرش نگذشته است. ام کلثوم عرض کرد: برادرم حسین﵇ این طفل، سه روز است که آب نیاشامیده پس مقداری آب برای او طلب نما. فرمود: «طفلم را بیاور.» پس او را گرفت و به جانب قوم برد و فرمود: ای گروه نابکار، شما برادرانم و فرزندانم و یارانم را کشتید و کسی غیر از این طفل باقی نمانده که دهانش را از شدّت عطش، باز و بست می نماید جرعه ای آب به او بنوشانید. مقتل أبی مخنف (مشهور)،ص۸۳- ۸٤؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص٤٢٤.

و با اختلاف در عبارت در این منابع: أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٠٢- ٤٠٣؛ بحر المصائب و کنز الغرائب، ملا محمد جعفر تبریزی، ج۲، ص۷۹۷ : (نظیر همین مطلب را به صورت فارسی و عربی آورده است).

همچنین: «ثم التفت الحسين[﵇] وإذا بالطفل له يتلظى عطشا، فأخذه على يده و قال: يا قوم، إن لم ترحموني فارحموا هذا الطفل، فرماه رجل منهم بسهم ذبحه، فبكى الحسين﵇ و قال: اللهم احكم بيننا وبين قوم دعونا لينصرونا فقتلونا .فنودي من الهواء: يا حسين دعه فإن له مرضعا في الجنة .» سپس حسین[﵇] متوجه خیمه ها شد و دید که طفل شیرخوارش از شدت عطش و تشنگی دهان باز و بست می کند پس آن طفل را در آغوش گرفت و فرمود: ای لشکر! اگر بر من رحم نمی‌کنید پس بر این طفل رحم کنید. پس [حرمله] تیری به جانب آن طفل افکند و طفلش را ذبح نمود. حسین﵇ شروع به گریستن نمود و فرمود: ای خدا، بین ما و بین قومی که ما را دعوت کردند تا یاریمان کنند ولی ما را کشتند، حکم فرما پس ندایی از آسمان آمد:او را رها کن یا حسین﵇ که در بهشت دایه ای برایش هست.

منبع اهل تسنن: تِبرُ المذاب، محمد بن أحمد حسینی شافعی، ص۱۵۵(انتشارات طوبای محبت) و (ص ۸۲ مخطوط علی ما نقل فی شرح إحقاق الحق، سید مرعشی، ج۲۷، ص۲۰٦).

۲۱. «و جاء صبيٌّ من صبيان الحسين[﵇] يشتدّ حتّى جلس في حجر الحسين[﵇] فرماه رجلٌ بسهمٍ فأصاب ثغره نحره فقتله...» و کودکی از کودکان امام حسین﵇ که در سختی بود (تشنگی) آمد تا در دامان امام حسین﵇ نشست، پس مردی او را با تیری نشانه رفت و نوکش به گودی زیر گلوی آن کودک اصابت کرد و او را کشت... ترجمه امام حسین(من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص۷۳.

همچنین: «فقاتله فقتل أصحابه كلهم وفيهم بضعة عشر شابا من أهل بيته ونحى [يجئ] سهم ، فيقع بابن له صغير في حجره فجعل يمسح الدم عنه ويقول : اللهم احكم بيننا وبين قومنا [قوم]، دعونا لينصرونا ثم يقتلونا» پس با او نبرد کرد و تمام یارانش را کشت که در میانشان حدود ده جوان از اهل

بیتش بودند، و تیری آمد پس به فرزند خردسال حضرت که در دامانش قرار داشت اصابت کرد، حضرت پیوسته خون را از او پاک می‌کرد و می‌فرمود: خدا بین ما و بین این قوم حکم کن؛ ما را دعوت کردند که یاریمان کنند ولی ما را می‌کشند. الأمالی (الأمالی الخمیسیة)، ج۱، یحیی بن حسین الحسني الشجري الجرجاني، ص۲۵۱؛ تهذیب الکمال، ج٦، المزی، ص٤٢٨؛ سیر أعلام النبلاء، ج۳، الذهبي، ص۳۰۸.

همچنین: فقاتله فقتل أصحاب الحسین کلهم وفیهم بضعة عشر شابا من أهل بیته وجاء سهم فأصاب ابنا له معه في حجره فجعل یمسح الدم عنه ویقول اللهم احکم بیننا وبین قوم دعونا لینصرونا فقتلونا». تاریخ الطبري، ج٤، محمد بن جریر الطبري، ص۲۹۳؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، ج٥، ابن جوزی، ص۳٤۰.

۲۲. «و في بعض الکتب المعتبرة عن حمید بن مسلم قال: کنت في عسکر ابن زیاد (لعنه اللّه)، فنظرت إلی الطّفل الّذي قتل علی ید الحسین علیه السلام، و إذا قد خرجت من الخیمة إمرأة قد کسفت الشّمس بمحیّاها، و هي تعثر في أذیالها تقع تارة و تقوم أخری، و هي تنادي: وا ولداه! وا قتیلاه! وا مهجة قلباه! فبکت لسجعها بنو أمیّة حتّی أتت إلی الطّفل الذّبیح، و سقطت علیه تندبه طویلا، فخرجت خلفها بنات کاللّؤلؤ المنثور، و الحسین علیه السلام کان حینئذ یعظ القوم، فردّ من خیفه إلی تلك الإمرأة، و جعل یستر عنها و یغطّها، و یتلطّف بها حتّی ردّها إلی الخیمة، فقلت لمن حولي: من هذه؟ فقالوا: أمّ کلثوم، و البنات: فاطمة الصّغری، و سکینة، و رقیّة، و زینب علیهن السلام. فلم أملك نفسي من کثرة البکاء، و خرجت، فارّاً علی وجهي.

و في مقتل یروي عن الشعبي هو: أن الحسین علیه السلام لما مضی بالطفل نحو النساء، و هو مخضب بدمائه، و الحسین علیه السلام یبکي، فلما سمعت النساء بکاءه، خرجن إلیه، فوجدن الطفل علی صدره، و هو میت، فلما رأینه علی تلك الحال، تصارخن، و أعلن بالبکاء علیه، فأخذت أم کلثوم الطفل، و ضمته إلی صدرها، و جعلت نحره عند نحرها و أسبلت علیه عبرتها، ثم نادت: وا محمداه! وا علیاه! ماذا لقینا بعدکما من الأعداء، وا لهفاه علی طفل خضب بدمائه! وا أسفاه علی رضیع، فطم بسهام الأعداء! وا حسرتاه علی قریحة الجفن و الأحشاء.»؛ در برخی کتب معتبره از حمید بن مسلم نقل شده: در لشکر ابن زیاد [خدا او را لعنت کند] بودم، بچه‌ای را دیدم که بر دستان امام حسین علیه السلام کشته شده است. در این هنگام زنی از خیمه بیرون آمد که نور رویش بر نور آفتاب غلبه کرده بود و پایش در دامن لباسش می‌پیچید و افتان و خیزان می‌رفت و ندا می‌داد: ای فرزندم! ای کشته! ای مایهٔ حیات دل من! بنی امیه از سخن فصیح او به گریه افتادند تا اینکه به طفل ذبح شده رسید و خود را بر او افکند و مدتی طولانی زاری کرد. دختران مانند مرواریدهای پراکنده به دنبال او بیرون آمدند، ولی امام حسین علیه السلام که در حال موعظهٔ دشمنان بود سراغ آن بانو رفت؛ او را پوشاند و با مهربانی به خیمه بازگرداند. [به اطرافیانم] گفتم: این بانو کیست؟ گفتند: ام کلثوم است و دختران عبارتند از: فاطمهٔ صغرا و سکینه و رقیه و زینب علیهن السلام. نتوانستم از شدت گریه، خود را کنترل کنم و از آن صحنه گریختم.

و در مقتلی که از شعبی نقل می‌کند آمده است: هنگامی که امام حسین﵇ بچه را به سمت زنان برد، در حالی که خون آلود به خون طفل بود و می‌گریست، زنان با شنیدن صدای گریهٔ او بیرون آمدند و مردهٔ بچه را بر سینه‌اش دیدند؛ با دیدن این صحنه به شدت و با صدای بلند گریستند. ام کلثوم بچه را گرفت و بر سینه‌اش چسباند. گردن بچه را بر گردن خود چسباند و اشک دیدگانش بر او جاری شد. سپس ندا داد: وا محمداه! وا علیاه! بعد از شما از این دشمنان چه دیدیم! وای از طفل آلوده به خونش! وای بر شیرخواره‌ای که با تیر دشمنان از شیر گرفته شد! واحسرتاه بر مجروح شدن دیده‌ها و دل‌ها! أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۲ و طبع عتبه حسینیه، ج۲، بخش اول، ص۷٦٤.

همچنین: «حمید بن مسلم گوید: در لشکر ابن زیاد (علیه اللعنه) بودم و به آن کودک که بر دست حسینش به قتل رساندند، نظر همی کردم. ناگاه زنی از خیمه بیرون تاخت؛ چنان‌که آفتاب از دیدارش تیره و خیره ماندی و جامه‌کشان بیامدی. گاهی بیفتادی و گاهی برپا ایستادی و همی‌ندا برکشیدی: «وا ولداه، وا قتیلاه، وا مهجة قلباه». و از این ناله و شور بنی امیه بگریستند تا گاهی که آن زن به آن طفل ذبیح رسید و خود را بر وی افکند و مدتی ناله و ندبه کرد و از دنبالش دخترها مانند گوهرهای پراکنده بیرون شدند. حسین علیه السّلام در آن حال، آن مردم را موعظت می‌کرد. چون این حال مشاهدت فرمود، به سوی آن زن بیامد و او را بپوشید و مستور بداشت و ملاطفت همی فرمود تا به خیمه‌اش بازگرداند. من با آن جماعت که حاضر بودند، گفتم: «این زن کیست؟» گفتند: «امّ کلثوم است و آن دخترها فاطمه صغری و سکینه و رقیه و زینب هستند.» از این حال پرملال شدم و چندان بگریستم که همی خواستم از خویش بشوم.» ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری﵄، سپهر، ج۱، ص۲۱۵.

همچنین: «و في خبر: استقبلته سكينة، و قالت: يا أبة! لعلك سقيت أخي الماء، فبكى الحسين عليه السلام و قال: بنية! هاك أخاك مذبوحا بسهم الأعداء». و در روایت است که حضرت سکینه﵄ به استقبال حضرت آمد وعرض کرد: پدرجان، شاید تو به برادرم آب نوشانده باشی، پس امام حسین﵇ گریه نمود و فرمود: دخترم، برادرت را بگیر که با تیر دشمنان ذبح شده است. معالی السبطین، مازندرانی، ج۱، ص۴۲۵.

همچنین: «قُتِلَ في الطّفّ تسعة نفر و امّهاتهم في الخيم واقفات تنظرن إليهم، و هم عبداللّه بن الحسين؛ فإنّ أمّه الرّباب واقفة عليه تنظر إليه.»؛ در صحرای طفّ (نینوا) نه نفر کشته شدند در حالیکه مادرانشان در خیمه‌ها ایستاده بودند و بدان‌ها نگاه می‌کردند و یکی از آنها عبد الله بن حسین﵇ بود که مادرش رباب ایستاده بود و به او نگاه می‌کرد. إبصار العین، شیخ محمد سماوی، ص۲۲۳؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص٤١٦.

همچنین: «و في كتاب كفاية الطّالب قال: لمّا قُتل عبداللّه بن الحسين﵇ فإنّ أمّه الرّباب واقفة بباب الخيمة تنظر إليه، انتهى.»؛ و صاحب کتاب کفایه الطالب می‌نویسد: هنگامی که عبد الله بن حسین﵇

به شهادت رسید مادرش رباب بر در خیمه ایستاده بود و تماشاگر او بود. ذخیرة الدّارین، حسینی شیرازی حائری، ص۲٦٥.
همچنین: «قتل یوم الطف و أمه تنظر إلیه». أعیان الشیعة، امین، ج٦، ص٤٤٩.

۲۳. فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدسه: «...السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ، الطِّفْلِ الرَّضِيعِ وَ الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ، الْمُتَشَحِّطِ دَماً، الْمُصَعَّدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجْرِ أَبِيهِ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلٍ الْأَسَدِيَّ وَ ذَوِيهِ...» سلام بر عبدالله فرزند امام حسین علیه السلام، طفل شیر خواری که نشان تیر قرار گرفت و به خون آغشته شد، [امام حسین علیه السلام] خونش را به جانب آسمان پاشید، او در دامان پدر با تیر، ذبح گردید. خداوند، حرمله که پرتاب کننده تیر بود و همراهانش را لعنت نماید. مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص٤٨٨؛ إقبال الأعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۷٤؛ مزار، شهید اول، ص۱٤۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٦٦؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۳۳٦.
همچنین: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأُشْنَانِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبَّادُ بْنُ يَعْقُوبَ قَالَ: أَخْبَرَنَا مُورِعُ بْنُ سُوَيْدِ بْنِ قَيْسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْ شَهِدَ الْحُسَيْنَ قَالَ: «كَانَ مَعَهُ ابْنُهُ الصَّغِيرُ فَجَاءَ سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ، قَالَ: فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ [علیه السلام] يَأْخُذُ الدَّمَ مِنَ نَحْرِهِ وَ لَبَّتِهِ **فَيَرْمِي بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَمَا يَرْجِعُ مِنْهُ شَيْءٌ**، وَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ»؛ مورع بن سوید بن قیس از قول شخصی که شاهد [واقعهٔ کربلا و امام] حسین [علیه السلام] [بود] نقل می‌کند: همراه ایشان پسر نوزداش بود، ناگاه تیری آمد و به گلوی نوزاد اصابت کرد. گوید: [امام] حسین [علیه السلام] پیوسته خون‌ها را از گلو و سینهٔ او می‌گرفت و به طرف آسمان پرتاب می‌کرد، پس قطره‌ای از آن خون برنگشت، و [حضرت] می‌فرمود: پروردگارا، قتل این فرزند را از کشته شدن بچه شتر [صالح] کم‌تر قرار نده، [و انتقام فرزند مرا از این گروه بگیر].
منبع اهل تسنن: مقاتل الطالبیین، أبو الفرج اصفهانی، ص۹٤- ۹٥.
همچنین: «عَبْدُ اللهِ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَ أُمُّهُ الرَّبَابُ بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ بْنِ عَدِيِّ بْنِ أَوْسِ بْنِ جَابِرِ بْنِ كَعْبِ بْنِ حَكِيمٍ الْكَلْبِيِّ، قَتَلَهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيُّ الْوَالِبِيُّ، وَ كَانَ وُلِدَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ[علیه السلام] فِي الْحَرْبِ، فَأُتِيَ بِهِ وَ هُوَ قَاعِدٌ وَ أَخَذَهُ فِي حِجْرِهِ وَ لَبَّاهُ بِرِيقِهِ وَ سَمَّاهُ عَبْدَ اللهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ رَمَاهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ فِي نَحْرِهِ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ فَجَمَعَهُ وَ رَمَى بِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ، فَمَا وَقَعَتْ مِنْهُ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ». قَالَ فُضَيْلٌ: وَ حَدَّثَنِي أَبُو الْوَرْدِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ[علیه السلام] يَقُولُ: «لَوْ وَقَعَتْ مِنْهُ إِلَى الْأَرْضِ قَطْرَةٌ لَنَزَلَ الْعَذَابُ.»؛ عبد الله بن حسین [علیه السلام] و مادرش رباب، دختر امرئ القیس، بود که حرملهٔ ملعون او را کشت. عبد الله [علیه السلام] در همین جنگ برای [امام] حسین [علیه السلام] متولد شد پس او را خدمت ایشان آوردند در حالیکه حضرت نشسته بود، او را در دامان خود گذارد و با آب دهان مبارکش کام او را برداشت و نامش را عبد الله گذاشت. در این بین حرمله زیر گلوی طفل را نشانه رفت و تیر را به گلوی طفل پرتاب کرد، پس حضرت خون کودک را گرفته

جمع کرد و آن را به جانب آسمان پرتاب نمود پس قطره‌ای از خون این طفل به زمین نریخت. فضیل گوید: ابو الورد برایم حدیث کرد که شنیده امام باقر علیه السلام می‌فرمود: اگر قطره‌ای از آن به زمین ریخته بود عذاب نازل می‌شد.

منابع اهل تسنن: ترتیب الأمالی الخمیسیة، شجری، ج۱، ص۲۲۴-۲۲۵؛ الحدائق الوردیه، المحلی، ج۱، ص۲۰۸.

همچنین ریختن خون علی اصغر علیه السلام به آسمان در این منابع آمده است:

۱) «فَبَقِيَ الْحُسَيْنُ وَحِيداً وَ فِي حَجْرِهِ عَلِيٌّ الْأَصْغَرُ فَرُمِيَ إِلَيْهِ بِسَهْمٍ فَأَصَابَ حَلْقَهُ فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام يَأْخُذُ الدَّمَ مِنْ نَحْرِهِ فَيَرْمِيهِ إِلَى السَّمَاءِ فَمَا يَرْجِعُ مِنْهُ شَيْءٌ وَ يَقُولُ لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ». مناقب ابن شهر آشوب، ج٤، ص١٠٩.

۲) «فتلقّى الحسين دمه حتى امتلأت كفّه، ثمّ رمى به إلى السماء فما رجع منه شيء». تسلية المجالس، کرکی حائری، ج۲، ص۳۱٤.

۳) فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ علیه السلام الدَّمَ بِكَفَّيْهِ حَتَّى امْتَلَأَتَا وَ رَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ ... قَالَ الْبَاقِرُ علیه السلام: فَلَمْ تَسْقُطْ مِنَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۵۳.

٤) «و قال المفيد دعا ابنه عبد الله ... و الصبي في حجره إذ رماه حرملة بن كاهل الأسدي بسهم فذبحه في حجر الحسين فتلقى الحسين دمه حتى امتلأت كفه ثم رمى به إلى السماء.» بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤٦.

٥) «فجعل الحسين علیه السلام يتلقّى الدّم بكفّيه [بيديه] و يرمي به إلى السّماء». مقتل أبی مخنف (مشهور)،ص۸۳- ۸٤؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص٤٢٤: (حتی امتلأت کفه و رمی ...)؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٠٢- ٤٠٣.

٦) وقد يستند في ذلك إلى ما نقل عن كتاب «أخبار الدول وآثار الأول» وهو: أ نه قد بقی سيد الشهداء (روحي له الفداء) زمانا كلما انتهى إليه رجل منهم انصرف عنه ولم يتول قتله، فحمل صبيا صغيرا من أولاده اسمه عبدالله وقبله، فأخذه رجل من بني أسد فذبحه،فتلقى الحسين عليه السلام دمه في يده، وألقاه نحو السماء، وقال: «يا رب إن تكن حبست عنا النصر من السماء، فاجعله لنا خيرا وانتقم من الظالمين». أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤٠٥؛ معالي السبطين، مازندرانی، ج۱، ص۲۸٦: (روى الدربندي في الأسرار، عن أخبار الدول و آثار الأول...)

۷) «فجعل أبوه الحسين علیه السلام يتلقّى الدّم من نحره ويرمي به إلى السّماء، فلا يسقط منه قطرةً». منتخب، طریحی، ص۳۸.

۸) و أخذ طفلا له من يد أخته زينب، فرماه حرملة أو عقبة بسهم، فوقع في نحره ... فتلقى الدم بكفيه، و رمى به نحو السماء، و قال: هون علي ما نزل بي أنه بعين الله. إبصار العين، السماوي، ص۱۲- ۱۳.

۹) (قالوا) فأخذ دمه الحسين عليه السلام بكفه ورمى به إلى السماء وقال: اللهم لا يكن أهون عليك من

دم فصيل، اللهم إن حبست عنا النصر من السماء فاجعل ذلك لما هو خير لنا؛ وانتقم لنا من هؤلاء الظالمين فلقد هون ما بي أ نه بعينك يا أرحم الراحمين.

(قالوا) فروى عن الباقر عليه السلام أ نه لم تقع من ذلك الدم قطرة إلى الأرض، ثم إن الحسين عليه السلام حفر له عند الفسطاط حفيرة في جفن سيفه فدفنه فيها بدمائه ورجع إلى موقفه.» إبصار العين، السماوي، ص٢٤-٢٥.

۱۰) «فتلقى الحسين عليه السلام دمه حتى امتلأت كفه ثم رمى به إلى السماء». الدمعة الساكبة، بهبهانی، ج٤، ص٣٣٥.

۱۱) «فتلقى الحسين الدم بكفه، و رمى به نحو السماء. قال أبو جعفر الباقر عليه السلام: فلم يسقط منه قطرة.». مقتل الحسين، مقرم، ص٣٤١.

۱۲) فتلقّى الحسين عليه السلام دمه حتّى امتلأت كفّه، ثمّ رمى به نحو السماء. شرح شافية أبي‌فراس، ابن أمير الحاجّ، ص٣٧٠- ٣٧١: (به نقل از خوارزمی).

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج٢، ص٣٨.

۱۳) فتلقّى [الـ] حسين [عليه السلام] دمه في يده وألقاه نحو السّماء»؛ حسين [عليه السلام] خون طفل را در دستانش گرفت و به طرف آسمان پاشيد. البداية و النهاية، ابن كثير، ج٨، ص٢٠٣؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج٢، ص٢٨٨.

به روایتی امام حسین عليه السلام خون طفل را با عبای خود می گرفت تا به زمین نریزد:

۱) نامردی از قبیله ازد که او را حرملة بن كاهل گفتندی، تیری کشیده به سوی امام حسین «عليه السلام» انداخت آن تیر بر حلق علی اصغر عليه السلام آمد و گذاره شده در بازوی امام حسين عليه السلام نشست امام «عليه السلام» آن تیر را از حلق آن معصوم‌زادهٔ بی‌نظیر بیرون کشید و خونی که از حلق او می‌ریخت به دامن پاک می‌کرد و نمی‌گذاشت که قطره‌ای بر زمین چکد. روضة الشهداء، كاشفی، ص٤٢٧.

۲) نامردی به نام جهلة ابن كامل تیر درکشید و به سوی امام انداخت که بر حلق علی اصغر فرود آمد و در بازوی امام حسين عليه السّلام نشست.امام تیر را از حلقوم علی اصغر بیرون کشید و خون او را به ردای مبارک پاک می‌کرد و نمی‌گذاشت به زمین ریزد». فضائل و مناقب اهل بیت، عبد اللطيف بيرجندی، ص٤٧٧.

به روایتی دیگر امام حسین عليه السلام خون طفل رضیع را به زمین ریخت:

۱) «قال أبو مخنف: قال عقبة بن بشير الأسدي: قال لي أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين: إنّ لنا فيكم يا بني أسد دما، قال: قلت: فما ذنبي أنا في ذلك رحمك الله يا أبا جعفر، و ما ذلك؟ قال: أتى الحسين[عليه السلام] بصبّي له فهو في حجره إذ رماه أحدكم يا بني أسد بسهمٍ فذبحه، فتلقى الحسين عليه السلام دمه، فلمّا ملأ كفّيه صبّه في الأرض...» ابومخنف گوید: عقبة بن بشير اسدی گفت: امام باقر عليه السلام فرمود: ای بنی اسد، همانا برای ما در میان شما خونی است، گوید: عرض کردم: گناه من در آن

چیست ای ابا جعفر (کنیهٔ امام باقر ﷺ)؟ حضرت فرمود: امام حسین ﷺ با کودکش که در دامانش قرار داشت آمد، ناگاه یکی از شما بنی اسد آن کودک را با تیری نشانه رفت و او را ذبح کرد، پس امام حسین ﷺ خون آن طفل را گرفت و هر زمان کف دستش پر می‌شد آن را در زمین می‌ریخت... مقتل الحسین ﷺ، أبو مخنف ازدی، ص۱۷۲ - ۱۷۳.

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص٣٤٢.

۲) «و دعا الحسین[ﷺ] بابنه عبداللّه وهو صغیر، فأجلسه في حِجْره فرماه رجل من بني أسد [بسهم] فذبحه، فأخذ الحسین[ﷺ] من دمه [بیده]، فصبّه في الأرض، ثمّ قال: «ربّي إن تكن [اللّهمّ رَبِّ إن كنتَ] حبستَ عنّا النّصر من السّماء فاجعل ذلك لما هو خير، وانتقم من هؤلاء الظّالمين!» و امام حسین ﷺ فرزندش عبدالله که خردسال بود را خواند، پس آن را در دامان خود نشانید، پس مردی از بنی اسد او را با تیری زد و او را ذبح کرد. امام حسین ﷺ خونش را با دست مبارک خود گرفت و در زمین ریخت، بعد هم فرمود: پروردگارا، اگر یاری از آسمان را از ما حبس و دریغ نکرده‌ای پس آن را برای آنچه خوب است قرار ده، و از این ستمکاران انتقام بگیر.

منابع اهل تسنن: کامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص٧٥؛ نهایة الأرب، نویری، ج٢٠، ص٤٥٧.

۳) «ثُمَّ جَلَسَ الْحُسَيْنُ ﷺ أَمَامَ الْفُسْطَاطِ فَأُتِيَ بِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ هُوَ طِفْلٌ فَأَجْلَسَهُ فِي حَجْرِهِ فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَذَبَحَهُ فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ ﷺ دَمَهُ فَلَمَّا مَلَأَ كَفَّهُ صَبَّهُ فِي الْأَرْضِ...» آنگاه امام حسین ﷺ جلوی خیمه به زمین نشست. فرزند شیرخوار آن حضرت که نامش عبد الله را آوردند. او را در دامن خود نشاند. شخصی از بنی اسد تیری به طفل زد و امام حسین ﷺ خون کودک را در دست خود گرفت و وقتی پُر می‌شد بر زمین ریخت. ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۱۰۸؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۱۸۸؛ إعلام الوری، شیخ طبرسی، ج۱، ص٤٦٦؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص٥٥٦.

علامه مجلسی از شیخ مفید اینگونه نقل می‌کنند: «و قال المفید دعا ابنه عبد الله قالوا فجعل یقبله و هو یقول وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ جَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى خَصْمَهُمْ و الصبي في حجره إذ رماه حرملة بن كاهل الأسدي بسهم فذبحه في حجر الحسین فتلقى الحسین دمه حتى امتلأت كفه ثم رمى به إلى السماء.» بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤٦.

اما باید به این نکته توجه داشت که برخی قائل هستند که دو طفل شیر خوار از امام حسین ﷺ در کربلا شهید شده است یکی که در روز عاشورا به دنیا آمد و کنار خیمه به شهادت رسید و دیگری حضرت علی اصغر ﷺ که شش ماه داشته و حضرت ایشان را به روی دست گرفت و برایش طلب آب نمود لذا شاید این اختلاف به سبب این مطلب باشد. (برای تحقیق بیشتر رجوع شود به کتاب تحقیق درباره اول اربعین حضرت سیدالشهدا ﷺ، محمد علی قاضی طباطبایی و عیون العبری، میانجی).

۲۴. همچنین: «بعد از بریدن و دریدن گلوی آن طفل، حضرت قدری از آن خون به آسمان پاشید ... قدری به عمامهٔ خود مالید و کمی به قنداقه مالید، سر به آسمان آن قوم را نفرین کرد و طفل را آورد به خیام». ریاض القدس، صدر الدین قزوینی، ج۲، ص۱۰۳.

همچنین: «پس حسین علیه السلام به روایت صاحب عوالم، بدن علی اصغر علیه السلام را با خون او براندود [آغشته نمود].» ناسخ التواریخ سید الشهداء علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳۶۵.

۲۵. همچنین: «كَانَ لَهُ علیه السلام وَلَدٌ صَغِيرٌ فَجَائَهُ سَهْمٌ مِنْهُمْ فَقَتَلَهُ فَزَمَلَهُ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ حَفَرَ لَهُ بِسَيْفِهِ وَ صَلَّى عَلَيْهِ وَ دَفَنَهُ»؛ برای آن حضرت علیه السلام فرزند شیرخواری بود تیری بر حلق طفل مظلوم آن حضرت زدند و به شهادت رسید، آن حضرت با شمشیر قبرش را کند و بر او نماز گذارد و او را دفن نمود. کشف الغمة، اربلی، ج۱،ص۵۷۱: (به نقل از الفتوح)

منابع اهل تسنن: فصول المهمه، ابن صباغ، ج۲، ص۷۷۲؛ و با اختلاف کم در این منابع: مطالب السؤول، محمد بن طلحه شافعی، ص۳۸۹؛ نور الأبصار، شبلنجی، ص۲۷۸: (هر سه منبع از الفتوح نقل کرده‌اند.)

و همچنین: «ثمّ نزل الحسین علیه السلام عن فرسه، و حفر للصبيّ بجفن سيفه و زمّله بدمه و صلّى عليه». شرح شافية ابی‌فراس، ابن امير الحاج، ص۳۷۰- ۳۷۱: (به نقل از خوارزمی)؛ ناسخ التواریخ سیدالشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳۶۳: «در شرح شافیه مسطور است که از اسب فرود آمد و بر او نماز گذاشت و با بُنِ غلافِ تیغ، حفره‌ای در زمین کرد و او را مدفون ساخت).

منبع اهل تسنن: مقتل الحسين، خوارزمی، ج۲، ص۳۸.

و همچنین: «ثم إن الحسين عليه السلام حفر له عند الفسطاط حفيرة في جفن سيفه فدفنه فيها بدمائه و رجع إلى موقفه.» إبصار العين، السماوي، ص۲۴-۲۵.

همچنین: «ثمّ نزل علیه السلام من فرسه و حفر له بجفن سيفه و دفنه مرمّلًا بدمه و صلّى عليه،...»؛ بعد از به خون تپیدن عبداللّه رضیع علیه السلام، امام حسین علیه السلام از اسب فرود آمد، و با غلاف شمشیر قبری برایش حفر نمود و بر بدنش در حالی که به خونش آغشته بود نماز گزارد و در قبر نهاد. مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم، ص۳۴۳- ۳۴۴؛ مقتل الحسین علیه السلام، بحر العلوم، ص۴۳۵- ۴۳۶.

سرّ دفن حضرت علی اصغر علیه السلام:

مرحوم شوشتری می‌گوید: به حسب بعضی روایات، امام حسین علیه السلام برای طفل شیرخوارش با شمشیر، قبری حفر نمود و او را دفن کرد، شاید سرّش چند وجه باشد: به تنهائی امکان داشت که آن طفل را به خاک بسپارد. مانند سائر شهداء سر آن طفل را از بدنش جدا نکنند. او را دفن کرد تا (مثل سائر بدنها) سه روز روی زمین برهنه و عریان نماند. اینکه پامال سمّ اسبان نشود. چون حضرت (و اهل حرم) طاقت نداشتند دگرباره این بدن را به این حالت مشاهده نمایند. الخصائص الحسینیه، ص۲۹، باب الجنائز.

همچنین: سرّ دفن آن کودک چند وجه است: اول: تلطّف بر زنان اهل حرم بود، چون آن جناب می‌دانست که آن گروه اشرار اهل حرم را از قتلگاه می‌گذرانند. پس اگر آن زنان آن کودک را در آن زمان به آن حال مشاهده می‌نمودند، بی اختیار می‌شدند، و بیم هلاکت ایشان بود از کثرت جزع و فزع. دوم این که: چون آن جناب می‌دانست که سپاه کفار بر اجساد و کشتگان اسب می‌تازند و آن کودک بسیار نازک و لطیف بود طاقت سمّ ستوران نداشت بر او ترحّم فرمود و او را دفن نمود که از آن سالم ماند. سوم این که: مبادا برای آسوده شدن آن کودک از سمّ ستوران عذاب بر اهل زمین نازل شود. چهارم این که: چون می‌دانست که سرها را جدا کنند و بر نیزه‌ها و شهر به شهر، و دیار به دیار می‌گردانند، پس اگر سر آن کودک بر بالای نیزه می‌رفت مایهٔ ننگ اهل اسلام در نزد سائر ادیان می‌گردید. اکلیل المصائب، ص۱۵۹-۱۶۰.

به روایتی دشمنان شقی قبر علی اصغر علیه‌السلام را نبش کردند:

ابوخلیق را پیش مختار بردند. مختار از او پرسید: ای ملعون، در کربلا هیچگاه دلت به حال آقای ما حسین علیه‌السلام سوخت؟ گفت: بلی ای امیر، یک مرتبه آنقدر دلم سوخت که مرگ خود را از خدا خواستم تا آن حالت زار حضرت را نبینم. فرمود: بگو ببینم چه وقت بود؟ گفت: امیر، هنگامیکه سیّدالشهداء علیه‌السلام طفل کشتهٔ خود را زیر عبا گرفت، و از میدان برگشت، رو به خیمه‌ها کرد. من تماشا می‌کردم، دیدم زنی مجلّله، چادر به سر و نقاب به صورت، بیرون خیمه ایستاده، گویا مادر آن طفل بود که انتظار بچه‌اش می‌برد. همینکه امام علیه‌السلام چشمش به مادر افتاد که منتظر ایستاده، برگشت مقداری صبر کرده، دوباره رو به خیمه آورد. باز خجالت کشیده، برگشت. تا سه مرتبه امام رو به خیام رفت و برگشت. و از مادر علی‌اصغر علیه‌السلام خجالت کشید. چون آن حالت حسین علیه‌السلام را دیدم جگرم کباب شد. مختار گفت: ای ملعون، آخر چه شد؟ گفت: امیر، بالاخره امام، از مرکب پیاده شد، طفل را روی زمین نهاد، و با غلاف شمشیر قبری حفر نمود، بر آن طفل نماز خواند و او را به خاک سپرد و برگشت. مختار از شنیدن این گفتار صیحه‌ای کشید، افتاد و غش کرد. بعد از بهوش آمدن، گریبان درید و بر سر و سینه زد و فرمود: این حالت آخر امام حسین علیه‌السلام، دلم را از همه بیشتر سوزانید که نخواست بعد به بدن این طفل کسی آزار برساند، یا سرش را ببرند، و یا در زیر سمّ اسبها پایمال شود. ابوخلیق گفت: ای امیر، به خدا قسم نگذاشتند بدن آن طفل صحیح و سالم بماند. روز یازدهم سر هر سروری به سرداری دادند که جهت افتخار بر نیزه کند و به کوفه نزد ابن‌زیاد برد و جایزه بگیرد. به ابو ایوب غنوی - که سرکردهٔ بیل‌داران بود - سری از شهداء نرسید، لذا به بیل‌داران دستور داد زمین کربلا را زیر و رو کردند، و جسد آن طفل را یافتند، و بیرون آورده سرش را بریدند، و بر سر نیزه زدند و به کوفه آوردند. ابوخلیق گوید: خودم در حضور ابن‌زیاد بودم که سر حسین علیه‌السلام با سر علی اصغر علیه‌السلام هر دو در میان یک طشت بود، و نیز سائر سرها در میان طبقها و سپرها در حضور نهاده

بود، و دائماً صورت حسین علیه‌السلام محاذی صورت علی‌اصغر ﷺ بود...» ریاض القدس، صدر الدین قزوینی، ص۱۰٤.

اقوال دیگر:

فرزند را به مادرش حضرت رباب ﷺ داد:

۱) «نامردی از قبیله ازد که او را حرملة بن کاهل گفتندی، تیری کشیده به سوی امام حسین «علیه السلام» انداخت آن تیر بر حلق علی اصغر ﷺ آمد و گذاره شده در بازوی امام حسین ﷺ نشست امام «علیه السلام» آن تیر را از حلق آن معصوم‌زادهٔ بی‌نظیر بیرون کشید و خونی که از حلق او می‌ریخت به دامن پاک می‌کرد و نمی‌گذاشت که قطره‌ای بر زمین چکد، پس روی به خیمه نهاده مادرش را طلبید و گفت: بگیر این طفل شهید را که از حوض کوثرش سیراب گردانیدند». روضة الشهداء، کاشفی، ص٤٢٧.

۲) نامردی به نام جهلة ابن کامل تیر درکشید و به سوی امام انداخت که بر حلق علی اصغر فرود آمد و در بازوی امام حسین علیه السّلام نشست.امام تیر را از حلقوم علی اصغر بیرون کشید و خون او را به ردای مبارك پاك می‌کرد و نمی‌گذاشت به زمین ریزد. سپس به طرف خیمه آمد و مادرش را طلبید و فرمود:بگیر این طفل شهید را که از حوض کوثر سیراب شد.شهربانو خروش برداشت و خاتونان فریاد زدند و امام حسین علیه السّلام بر حال آن طفل گریه می‌کرد.» فضائل و مناقب اهل بیت، عبد اللطیف بیرجندی، ص٤٧٧.

فرزند را کنار شهدای دیگر گذاشت:

۱) « إذ أتاه سهم، فوقع في حلق الصبي، فذبحه، فنزع الحسين ﷺ السهم من حلقه، وجعل يلطخه بدمه ويقول: والله لأنت أكرم على الله من الناقة، ولمحمد أكرم[ﷺ] على الله من صالح [ﷺ] ثم أتى فوضعه مع ولده وبني أخيه». که تیری آمد و در گلوی کودک نشست و او را ذبح کرد. امام حسین ﷺ تیر را از گلوی کودک خارج نمود و پیوسته خود را به خون کودک آغشته می‌نمود و می‌فرمود: به خدا قسم تو از شتر صالح بر خدا گرامی‌تر هستی، و نیز حضرت محمد ﷺ برای خدا گرامی‌تر از صالح نبی. آنگاه حضرت آمد و طفل را با فرزند و پسران برادرش گذاشت. تاریخ یعقوبی، یعقوبی، ج۲، ص۲٤٥.

۲) «ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ وَ دَعَا بِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ ... فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ ... ثُمَّ حَمَلَهُ فَوَضَعَهُ مَعَ قَتْلَى أَهْلِ بَيْتِهِ.»؛ در این هنگام حضرت ﷺ به در خمیه روی آورد و درخواست کرد تا کودکش عبد الله را برایش بیاورند ... ناگهان مردی از بنی اسد او را با تیری نشانه گرفت و تیر به گودی گلوی او نشست و او را قربانی نمود. ... آنگاه حضرت سیدالشهدا ﷺ جسد کودک را حمل نمود و او را در زمرهٔ شهیدان اهل بیت ﷺ قرار داد. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص٥٣.

۳) «ثمّ رجع بالطِّفل مذبوحاً و دمه يجري على صدره، فألقاه إلى أمّ كلثوم فوضعه في الخيمة و بكى

علیه»؛ پس آن طفل را برگردانید در حالی‌که خون او بر سینهٔ امام حسین علیه السلام جاری بود، و او را به امّ کلثوم علیها السلام داد. امّ کلثوم علیها السلام او را در خیمه قرار داد و بر او گریست. مقتل أبی مخنف (مشهور)، ص۸۳- ۸٤؛ أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص٤۰۳ (ط دیگر ج۲، ص۷٦۳): به این عبارت: (ثم رجع إلی الخیمة و دفعه إلی أم کلثوم علیها السلام).

٤) پس آن طفل معصوم را در میان شهدا گذاشت. به روایتی در همان موضع دفن کرد. جلاء العیون، علامه مجلسی، ص٦۸۳.

۲٦. به روایتی خون علی اصغر علیه السلام علاوه بر صورت مبارک، بر سینهٔ امام علیه السلام نیز جاری بود:

«ثمّ رجع بالطِّفل مذبوحاً و دمه یجري علی صدره»؛ پس آن طفل را برگردانید در حالی‌که خون او بر سینهٔ امام حسین علیه السلام جاری بود. مقتل أبی مخنف (مشهور)، ص۸۳- ۸٤؛ معالی السبطین، مازندارانی، ج۱، ص٤۲٤.

همچنین: «و در مقتل ابی مخنف مسطور است که چون طفل سیّد الشهدا علیه السلام شهید شد، امام علیه السّلام در آن حال که خونش بر سینهٔ آن حضرت روان بود، بیاورد و به امّ کلثوم افکند. امّ کلثوم او را به خیمه آورد و آن حضرت بر وی همی بگریست و بعد از کلماتی چند، ندا برآورد: «یا أمّ کلثوم و یا زینب و یا سکینة و یا رقیّة و یا عاتکة و یا صفیّة! علیکنّ منّي السّلام». سپهر، ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری علیها السّلام، ج۱، ص۲۲۵.

و همچنین: امام حسین علیه السلام خون‌ها را در کف دست جمع می‌کرد و به هوا می‌پاشید و می‌فرمود: خدایا! بر این قوم گواه باش، گویا این‌ها نذر کرده‌اند احدی از خاندان پیامبرت را باقی نگذارند. «ثم رجع بالطفل مذبوحا و دمه یجری علی صدر الحسین علیه السلام». و سپس حضرت با طفل کشته شدهٔ خود برگشت در حالی که خون از گلوی آن طفل به سینهٔ حضرت جاری بود. سحاب رحمت، ص۵۳۷ (به نقل از ریاض القدس، صدر الدین قزوینی، ج۲، ص۱۰۱).

۲۷. سِرّ نماز امام علیه السلام بر حضرت علی اصغر علیه السلام:

«و عن أبي الفتوح و کمال الدّین: حفر له بسیفه و صلّی علیه و دفنه... فاعلم أنّ سرّ صلاة الإمام علیه السلام علی هذا الطّفل الرّضیع (روحي له الفداء) یعلم من التّأمّل في الأسرار المذکورة، فحاصل هذا أنّ صلاة الإمام علیه السلام في ضیق ذلك الوقت ممّا تشیر إلی علوّ درجة هذا الطّفل الرّضیع من حیث الشّهادة، فإنّ درجة شهادته عند اللّه ربّ العزّة بمنزلة درجة شهادة سادات الشّبّان و الکهول و الشّیوخ من الشّهداء، بل لا یصل إلی درجته إلّا درجة طائفة من سادات الشّهداء، فصلاة الإمام علیه السلام کصلاة النّبيّ صلی الله علیه و آله علی حمزة بن عبدالمطّلب یوم أحُد.»؛ از ابی الفتوح و کمال الدین نقل شده که: حضرت با شمشیرش قبری حفر نمود بر جنازهٔ علی اصغرش نماز خواند و او را به خاک سپرد... بدان همانا سرّ نماز امام علیه السلام بر این نوزاد شیرخوار (روح من به فدایش) از تأمّل در اسرار مذکور دانسته می‌شود؛ خلاصه‌اش اینکه نماز امام علیه السلام در تنگی آن وقت از آن چیزهایی است که به بلندی مقام این نوزاد

شیرخوار از حیث شهادتش دلالت و اشاره دارد چون مقام شهادت علی اصغر ﷺ نزد خدای ربّ العزّه در حکم مقام شهادت بزرگان جوانان و پیران شهداست بلکه به درجه‌اش نمی‌رسد جز درجهٔ طائفه‌ای از بزرگان شهدا؛ بنابراین نماز امام ﷺ همانند نماز پیغمبر ﷺ بر حمزه بن عبد المطلب در روز اُحُد است. أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۲- ۴۰۵.

۲۸. «پس بار دیگر اهل بیت رسالت و پردگیان سرادق عصمت و طهارت را وداع نمود، و ایشان را به صبر و شکیبائی امر فرمود، و به وعده مثوبات غیر متناهی الهی تسکین داد و فرمود: چادرها بر سر گیرید و آماده لشکر مصیبت و بلا گردید، **و بدانید که حق تعالی حافظ و حامی شماست**، و شما را از شرّ اعدا نجات می‌دهد، و عاقبت شما را به خیر می‌گرداند، و دشمنان شما را به انواع بلاها مبتلا می‌سازد، و شما را به عوض این بلاها در دنیا و عقبی به انواع نعمتها و کرامتها می‌نوازد، زینهار که دست از شکیبائی بر مدارید، و کلام ناخوشی بر زبان میارید که موجب نقص ثواب شما گردد». جلاء العیون، علامه مجلسی، ص۶۸۶

همچنین: آن حضرت چون شیر درنده بر ایشان حمله افکند و صفوف را بشکافت و طریقهٔ شریعه را از دشمن بپرداخت و اسب به فرات راند و سخت تشنه بود و اسب آن حضرت نیز تشنگی از حد افزون داشت. قال الحسین ﷺ: أنت عطشان و أنا عطشان. و اللّه لا ذقت الماء حتّی تشرب. فرمود: «تو تشنه‌ای و من تشنه‌ام. سوگند به خدای تا تو آب نخوری آب نیاشامم.» کأنّه فرس فهم کرد کلام آن حضرت را و سر برافراشت؛ یعنی در شرب آب بر تو سبقت نجویم. پس حسین علیه السّلام دست فرابرد و کفی آب برگرفت و فرمود: «آب بخور که من آب می‌آشامم.» ناگاه حصین بن نمیر تیری به جانب آن حضرت گشاد داد [رها کرد] و آن تیر بر دهان مبارکش آمد و خون بدوید... پس دیگر باره اهل بیت را وداع گفت و فرمود: یا زینب! یا أمّ کلثوم! یا سکینه! ﷺ اهل بیت همگان با حال آشفته و جگرهای تفته و خاطرهای خسته و دل‌های شکسته در نزد آن حضرت فراهم آمدند. در خاطر هیچ آفریده‌ای صورت نبندد که ایشان به چه حال بودند و هیچ آفریده نتواند که صورت حال ایشان را تقریر یا تحریر نماید. بالجمله، ایشان را وداع گفت و به صبر و سکون وصیت فرمود و فرمان داد تا جامه‌ای که درخور اسیری باشد، درپوشند. و قال لهم: استعدّوا للبلاء و اعلموا أنّ اللّه حافظکم و حامیکم و سینجیکم من شرّ الأعداء، و یجعل عاقبة أمرکم إلی خیر، و یعذّب أعادیکم بأنواع البلاء، و یعوّضکم اللّه عن هذه البلیّة أنواع النّعم و الکرامة، فلاتشکوا، و لا تقولوا بألسنتکم ما ینقص قدرکم. فرمود: «اعداد نزول بلا کنید، و بدانید که خداوند شما را محافظت کند و حمایت فرماید، و از شرّ دشمنان نجات دهد، و عاقبت امر شما را به خیر گرداند، و دشمنان شما را به انواع عذاب و بلا مبتلا گرداند، و شما را به انواع نعم و کرم پاداش فرماید. لاجرم زبان به شَکوی مگشایید و سخنی مگویید که از منزلت و مکانت شما بکاهد.». ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السّلام، سپهر، ج۲، ص۳۶۰- ۳۶۱.

۲۹. «حَدَّثَ عَلِيُّ بْنُ زَيْدِ بْنِ جُذْعَانَ قَالَ: اِسْتَيْقَظَ اِبْنُ عَبَّاسٍ مِن نَوْمِهِ فَاسْتَرْجَعَ وَ قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَاللَّهِ، فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: حَلاَءٌ يَا ابْنَ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: حَلاَءٌ؛ رَأَيْتُ رَسُولَ اَللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيهِ وَ آلِهِ فِي النَّوْمِ وَ مَعَهُ زُجَاجَةٌ مِنْ دَمٍ، فَقَالَ عليه السلام: أَ لاَتَعْلَمُ مَا صَنَعَتْ أُمَّتِي مِن بَعدي!؟ قَتَلُوا ابنِيَ الْحُسَيْنَ عليه السلام و هَذَا دَمُهُ و دِمَاءُ أَصحَابِهِ أَرفَعُهُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى.» علیّ بن زید بن جذعان گفت: ابن عباس از خوابش بیدار شد و استرجاع [یعنی ﴿إنّا للّه و إنّ إليه راجعون﴾] بر زبان جاری نمود و گفت: به خدا قسم، امام حسین عليه السلام کشته شد! اطرافیانش به او گفتند: کشتند [حسین عليه السلام را] ای ابن عباس؟ گفت: [بله] کشتند. رسول خدا صلى الله عليه و آله را در عالم رؤیا دیدم که با او شیشه‌ای از خون بود، پس فرمود: آیا نمی‌دانی امّتم بعد از من چه کردند!؟ فرزندم حسین عليه السلام را کشتند، و این خون او و یارانش هست در حالی که نزد خدای متعال بالا می‌برم. الدر النظيم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵۶۷.

همچنین: «فِي أَثَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَأَى النَّبِيَّ صلى الله عليه و آله فِي مَنَامِهِ بَعْدَ مَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عليه السلام وَ هُوَ مُغْبَرُّ الْوَجْهِ حَافِي الْقَدَمَيْنِ بَاكِي الْعَيْنَيْنِ وَ قَدْ ضَمَّ حَجْزَ قَمِيصِهِ إِلَى نَفْسِهِ وَ هُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الآيَةَ [أي: ﴿وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾] وَ قَالَ: إِنِّي مَضَيْتُ إِلَى كَرْبَلاَءَ وَ الْتَقَطْتُ دَمَ الْحُسَيْنِ عليه السلام مِنَ الْأَرْضِ وَ هُوَ ذَا فِي حَجْرِي وَ أَنَا مَاضٍ أُخَاصِمُهُمْ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّي.»؛ در نقل ابن عباس آمده است که او پیغمبر صلى الله عليه و آله را بعد از به شهادت رسیدن امام حسین عليه السلام درخواب دید در حالیکه صورت حضرت غبار آلود، پاهایشان برهنه، چشم‌هایشان پر از اشک و گوشهٔ پیراهن امام حسین عليه السلام را به خودش چسبانیده و این آیه را [﴿وَ لا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غافِلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ﴾] تلاوت می‌نمود و فرمود: من گذرم به کربلا افتاد خون [فرزندم] حسین عليه السلام را از زمین برگرفتم در حالیکه او در کنار من است و من می‌روم و در پیشگاه پروردگارم با قاتلین او به مخاصمه برمی‌خیزم. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۳۶.

۳۰. همچنین: «و في رواية: فنادى في تلك الحالة: «يا زينب يا أم كلثوم ويا سكينة، ويا رقية، ويا فاطمة، عليكن مني السلام، فأقبلت زينب فقالت: يا أخي، أيقنت بالقتل؟ فقال: كيف لا أيقن وليس لي معين و لا نصير؟ فقالت: يا اخي ردنا إلى حرم جدنا، فقال: هيهات، لو تركت ما ألقيت نفسي في المهلكة، وكأنكم غير بعيد كالعبيد يسوقونكم أمام الركاب و يسومونكم سوء العذاب. فلما سمعته زينب بكت و جرت الدموع من عينيها ونادت: «وا وحدتاه، وا قلة ناصراه، وا سوء منقلباه، وا شؤم صباحاه» فشقت ثوبها و نشرت شعرها و لطمت على وجهها، فقال الحسين عليه السلام لها: مهلا يا بنت المرتضى، إن البكاء طويل... فأراد أن يخرج من الخيمة فلصقت به زينب عليها السلام فقالت: مهلا يا أخي توقف حتى أزود من نظري وأودعك وداع مفارق لا تلاق بعده،

فَمَهلًا يَا أخِي قَبلَ المَمَات هُنَيهَةً ... لِتَبرَدَ منِّي لَوعَة وَ غَلِيل

فجعلت تقبل يديه ورجليه، وأحطن به سائر النسوان ويقبلن يده ورجله، فطلب ثوباً خلقاً ليلبسه تحت ثيابه.. إلى آخر الخبر. اسرار الشهاده، فقيه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۲۳ و ط دیگر : ج۳، بخش۱، ص۶۴.

و همچنین: فی المفتاح البکاء عن مقتل: أنّ الحسین علیه السلام لمّا توجّه نحو المیدان بقلب حزان سمع نداءً نحیفیاً و صوتاً ضعیفاً فنظر إلی ورائه فرأی أخته زینب علیها السلام. پس آنجناب نگاه کرده دیدند که خواهرش زینب با هزار رنج و تعب سر و پا برهنه می‌آید و آه و ناله را به آسمان بلند می‌نماید ... و می‌گفت: واغوثاه و وا أخاه توقّف یابن أمّي و یا ملاذي

فَمَهلًا یَا أخِي قَبلَ المَمَات هُنَیهَةً لِتَبــرَدَ منِّــي لَوعَــةً وَ غَلِیــل

آنجناب از نالهٔ دختر بو تراب بی تاب شده بی اختیار برگردید و فرمود: ای یادگار مادرم زهرا و ای پرستار این یتیمان بی‌نوا چرا از خیمه بیرون آمدی؟ به جای من تو پرستار این یتیمان باش. بحر المصائب و کنز الغرائب، ملامحمد جعفر تبریزی، ج۳، ص۸۰.

و همچنین: «في النّاسخ: ... فأراد الحسین علیه السلام أن یخرج من الخیمة، فتعلّقت به و قالت: مهلًا یا أخي حتّی أتزوّد منك و من نظري إلیك، و أودّعك وداعَ مفارقٍ لا تلاقي بعده. فجعلت تقبّل یدیه و رجلیه، و أحطن به سائر النّسوة، و جعل یقبّلن یده و رجله، فسکّتهنّ الحسین علیه السلام و ردّهنّ إلی الفسطاط، ثمّ دعا بأخته زینب و صبّرها، و أمرّ یده علی صدرها، و سکّنها من الجزع، و ذکر لها ما أعدّ اللّه من الثّواب للصّابرین ما وعد اللّه من الکرامات للمقرّبین، فرضیت، و أظهرت الفرح و السّرور في وجهه، و قالت: یا ابن أمّي! طب نفساً، و قرّ عیناً فإنّك تجدني کما تحبّ و ترضی.»؛ در ناسخ آمده است: ... حسین علیه السلام خواست از خیمه خارج شود که زینب علیها السلام به حضرتش آویزان شد و فرمود: برادرم آهسته تا از تو توشه‌ای بگیرم و قشنگ نگاهت کنم، با تو وداع کسی می‌کنم که برای همیشه از او جدا می‌شوم و دیگر با او ملاقات نمی‌کنم (او را دیگر نمی‌بینم)، پس حضرت زینب علیها السلام شروع به بوسه زدن دستان و پاهای حضرت نمود، بقیهٔ زنها هم گرد حضرت حلقه زده بودند و دست و پای حضرتش را می‌بوسیدند، حضرت تمام آنان را ساکت نموده به خیمه بازگردانید (امر به بازگشت نمود و آنان را مشایعت نمود) بعد هم برای خواهرش زینب علیها السلام دعا فرموده امر به صبر نمود و دست (ولایی) خود را بر سینهٔ خواهرش نهاده او را از بی‌تابی کردن آرام نمود، و ثواب‌هایی که خداوند برای صابرین و کراماتی که برای مقرّبین آماده ساخته است را متذکر شد، زینب علیها السلام راضی شد و آثار فرح و شادی در چهره‌اش ظاهر گردید و فرمود: پسر مادرم (برادرم)، آسوده خاطر باش و چشمانت نورانی چون تو خواهی دید که من همانگونه هستم که دوست داری و می‌پسندی (رضایت داری). معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵- ۲۶.

و همچنین: در پاره‌ای اخبار وارد است که چون مالک بن یسر بر آن حضرت ضربتی فرود آورد و برنس مبارکش را از خون مملو ساخت، امام علیه السّلام برنس را از سر بیفکند و به خیمه درآمد و پارچه بخواست و جراحتش را بربست. به روایتی در این حال ندا برآورد و فرمود: «یا زینب و یا أمّ کلثوم و یا سکینة یا رقیّة یا فاطمة علیهنّ السّلام، علیکنّ منّي السّلام». زینب سلام اللّه علیها به آن حضرت روی آورد و فرمود: «یا أخي! أیقنت بالقتل؟» عرض کرد: «ای برادر! یقین به قتل فرمودی؟» فرمود: «چگونه یقین نکنم با این که مرا معین و نصیری نیست؟!» عرض کرد: «ای برادر! ما را به حرم جدّ خود بازگردان!»

فرمود: «هیهات لو ترکت ما ألقیت نفسي في المهلکة، و کأنّي بکم غیر بعید کالعبید یسوقونکم أمام الرّکاب و یسومونکم سوء العذاب». «اگر مرا به خود می‌گذاشتند، خویش را به مهلکه نمی‌افکندم، و گویا می‌نگرم که شما را به زودی مانند بندگان در جلو رکاب می‌رانند، و به سختی عذاب دچار می‌کنند.» چون زینب علیها السلام این سخن بشنید، بگریست و اشک دیدگانش روان شد و ندا برآورد: «وا وحدتاه! وا قلّة ناصراه، وا سوء منقلباه! وا شوم صباحاه!»؛ پس جامهٔ خود پاره کرد و موی پریشان ساخت و بر چهره لطمه زد. امام علیه السّلام فرمود: «ای دختر مرتضی! سکون و آرام بجوی. همانا گریه بسیار خواهد بود و زمانی دراز خواهد داشت.» آن‌گاه امام خواست از خیمه بیرون شود زینب علیها السلام به آن حضرت چسبید و عرض کرد: «ای برادر! چندی درنگ فرمای از دیدارت توشه بردارم و با تو آن وداع گویم که دیگرش ملاقاتی نخواهد بود:

فَمَهلًا یَا أخِي قَبلَ المَمَات هُنَیهَةً لِتَبــرَدَ منِّــي لَوعَــةَ وَ غَلِیــل

«ای برادر! پیش از وصول مرگ، اندک زمانی تأمّل فرمای تا از زیارت جمال مبارکت آن آتش اندوه که دل را به سوزش و ستوه آورده است، سردی پذیرد.» آن‌گاه هر دو دست و هر دو پای مبارکش را همی بوسید و دیگر زنان نیز در گرد آن حضرت انجمن شدند و همان معاملت به‌پا بردند. آن‌گاه آن حضرت جامهٔ کهنه بخواست تا در زیر لباسش بپوشد؛ إلی آخر الخبر. ناسخ التواریخ حضرت زینب علیها السلام، عباس قلی خان، ج۱، ص۲۲۵.

۳۱. همچنین: «در کتاب بحر المصائب از کتاب مصائب الابرار مروی است که چون امام حسین علیه السلام به آهنگ میدان قدمی چند بسپرد، صدایی به سخن بلند شنید. روی مبارک برتافت و خواهرش حضرت زینب را نگران شد که همی گوید: یا سبط الرّسول! إرجع، أُنظر إلی هذه الغریبات کیف عوّلن بالحسرات؛ ای فرزند زادهٔ رسول خدای! بازشو و بر این زنان بی‌شوهر و اطفال بی‌پدر، یکی بنگر که چگونه از روی حسرت به ناله و عویل اندرند. آن حضرت برای تسلیهٔ اهل حرم بازگشت و جمله را به ناله و زاری بدید و از این حالت سخت بگریست و آن جماعت را به ثواب و کرامت بشارت داد و خواست به میدان روی کند. **زینب کبری علیها السّلام با آن حضرت به معانقه درآمد و گلوگاه مبارکش را بوسید.** و قالت: یا أخا! قد أحرقت قلبي بفراقك، و ألّمت فؤادي بوداعك، فو اللّه شهادتك أجرت دموعي و هیّجت همومي فکیف أری خیامك منهوبة و عیالك و أطفالك مظلومین مسلوبین؟ عرض کرد: ای برادر! همانا از آتش فراقت و اندوه وداعت دل مرا بسوختی و دردناک ساختی. سوگند به خدای از گزند شهادت تو اشکم ریزان و اندوهم در هیجان است. چگونه می‌توانم خیمه‌های تو را غارت‌شده و عیال و اطفال تو را ستم یافته و تو را برهنه بنگرم؟ سیّد الشهدا صلوات اللّه علیه فرمود: ای خواهر! بر مصائب روزگار شکیبایی جوی و در نوائب جهان به پدرت و مادرت اقتدا کن. آن‌گاه ایشان را وداع کرد و روی به آن قوم مردود فرمود. ناسخ التواریخ، حضرت زینب، عباس قلیخان، ج۱، ص۲۲۹.

به روایتی، حضرت زینب علیها السلام هنگام وداع، علاوه بر گلوگاه، سینهٔ مبارک امام علیه السلام را نیز بوسیدند:
«أقبلت إليه أخته الحوراء زينب فقالت له: أخي! إكشف لي عن صدرك و عن نحرك، فكشف لها الحسين عليه السلام عن صدره، و عن نحره، شمَّته في نحره و قبَّلته في صدره، و ، ثمَّ حولت وجهها نحو المدينة و صاحت: يا أمَّاه! قد استُرجعت الأمانة، فتعجَّب الحسين عليه السلام من كلامها، فقال لها: أخيَّة! و ما الأمانة؟ قالت: إعلم يا بن والدي، لمَّا دنت الوفاة من أمِّنا فاطمة عليها السلام قرَّبتني إليها، و شمَّتني في نحري، و قبَّلتني في صدري، و قالت لي: بنيّة زينب! هذه وديعةٌ لي عندك فإذا رأيتِ أخاكِ الحسين عليه السلام وحيداً فريداً شمِّيه في نحره، و قبِّليه في صدره، أما نحره فأنّه موضع السيف و أما صدره فأنّه موضع حوافر الخيول. قال الرواي؛ و الله لقد سمعنا منادياً ينادي بين السماء و الارض: وا ولداه وا حسيناه! ثم ودعهم و حمل على القوم فجعل يضرب فيهم بسيفه». خواهرش حورا زینب علیها السلام سوی حضرت پیش آمد و فرمود: برادر، سینه و گودی گلویت را برایم آشکار کن. پس امام حسین علیه السلام سینه و گودی گلوی خود را برای خواهرش آشکار نمود، حضرت زینب علیها السلام هم گودی گلوی حضرت را بویید و سینه‌اش را بوسید، آنگاه رو به جانب مدینه نمود و فریاد زد: مادرجان، به تحقیق امانت برگردانده شد. امام حسین علیه السلام از کلام خواهرش تعجب نمود و فرمود: و کدام امانت؟ حضرت زینب علیها السلام فرمود: بدان ای فرزند پدرم (برادرم) چون وفات مادرمان حضرت زهرا علیها السلام نزدیک شد مرا نزد خود نزدیک خواند و زیر گلویم را بویید و سینه‌ام را بوسید و به من فرمود: دخترم زینب علیها السلام، این امانت من نزد توست، چون برادرت حسین علیه السلام را تک و تنها دیدی زیر گلویش را ببوی و سینه‌اش را ببوس چون زیر گلویش مکان شمشیر است و سینه‌اش مکان سمّ ستوران لشکر. راوی گوید: به خدا قسم صدای منادی شنیدیم که بین آسمان و زمین ندا می‌داد: وای پسرم وای حسینم. آنگاه حضرت با آنها خداحافظی کرد و بر لشکر یورش برد و پیوسته آنها را با شمشیر خود می‌زد (و می‌کشت). ثمرات الأعواد، هاشمی نجفی، ج۱، ص۲۷۱-۲۷۲.
همچنین رجوع شود به ص۴۲۹، پاورقی۳.

۳۲. اشاره به جنایتِ جمال ملعون که در شب یازدهم محرم دستان مبارک سید الشهدا علیه السلام را قطع کرد:
«عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ قَالَ: لَمَّا اسْتُشْهِدَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ علیه السلام وَ حَجَّ النَّاسُ مِنْ قَابِلٍ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) فَقُلْتُ لَهُ: يَا مَوْلَايَ قَدْ قَرُبَ الْحَجُّ فَمَا ذَا تَأْمُرُنِي؟ قَالَ: امْضِ عَلَى نِيَّتِكَ فَحَجَجْتُ فَبَيْنَمَا أَنَا أَطُوفُ بِالْكَعْبَةِ فَإِذَا نَحْنُ بِرَجُلٍ مَقْطُوعِ الْيَدَيْنِ وَ وَجْهُهُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ مُتَعَلِّقاً بِأَسْتَارِ الْكَعْبَةِ وَ هُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ رَبَّ هَذَا الْبَيْتِ الْحَرَامِ اغْفِرْ لِي وَ مَا أَحْسَبُكَ تَغْفِرُ لِي وَ لَوْ شَفَعَ لِي سُكَّانُ سَمَاوَاتِكَ وَ جَمِيعُ مَنْ خَلَقْتَ لِعِظَمِ جُرْمِي. قَالَ سَعِيدُ بْنُ الْمُسَيَّبِ: فَشَغَلَنَا وَ شَغَلَ جَمِيعَ النَّاسِ مِنَ الطَّوَافِ حَتَّى حَفَّ بِهِ النَّاسُ وَ اجْتَمَعْنَا عَلَيْهِ وَ قُلْنَا لَهُ: يَا وَيْلَكَ لَوْ كُنْتَ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ لَكَانَ يَنْبَغِي أَنْ لَا يَيْأَسَ مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ فَمَنْ أَنْتَ وَ مَا ذَنْبُكَ؟ فَبَكَى وَ قَالَ: يَا قَوْمُ أَنَا أَعْرَفُ بِنَفْسِي وَ ذَنْبِي وَ مَا جَنَيْتُ فَقُلْنَا لَهُ: تَذْكُرُهُ لَنَا فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ جَمَّالاً لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (عَلَيْهِمَا السَّلَامُ) لَمَّا مَرَّ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْعِرَاقِ وَ كُنْتُ أَرَاهُ إِذَا أَرَادَ الْوُضُوءَ لِلصَّلَاةِ فَإِذَا يَضَعُ سَرَاوِيلَهُ فَأَرَى التِّكَّةَ تُغْشِي

الْأَبْصَارَ بِحُسْنِ إِشْرَاقِهَا وَ أَلْوَانِهَا وَ كُنْتُ أَتَمَنَّاهَا إِلَى أَنْ صِرْنَا بِكَرْبَلَاءَ فَقُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) وَ أَنَا مَعَهُ فَدَفَنْتُ نَفْسِي فِي مَكَانٍ مِنَ الْأَرْضِ وَ لَمْ أَطْلُبْ إِلَّا مِثَالِي قَالَ: فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْنَا اللَّيْلُ خَرَجْتُ مِنْ مَكَانِي فَرَأَيْتُ تِلْكَ الْمَعْرَكَةَ بِهَا نُوراً لَا ظُلْمَةً وَ نَهَاراً لَا لَيْلاً وَ الْقَتْلَى مَطْرُوحِينَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ فَذَكَرْتُ لِشَقَاوَتِي التِّكَّةَ فَقُلْتُ: وَ اللَّهِ لَأَطْلُبَنَّ الْحُسَيْنَ فَأَرْجُو أَنْ تَكُونَ التِّكَّةُ عَلَيْهِ فِي سَرَاوِيلِهِ فَآخُذَهَا وَ لَمْ أَزَلْ أَنْظُرُ فِي وُجُوهِ الْقَتْلَى حَتَّى وَجَدْتُهُ جَدِيلاً فَإِذَا التِّكَّةُ فِيهَا فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَ ضَرَبْتُ بِيَدِي إِلَى التِّكَّةِ فَإِذَا هُوَ قَدْ عَقَدَهَا عُقْدَةً قَوِيَّةً فَلَمْ أَزَلْ أَحُلُّ حَتَّى حَلَلْتُ مِنْهَا عُقْدَةً فَمَدَّ يَدَهُ الْيُمْنَى وَ قَبَضَ عَلَى التِّكَّةِ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَى أَخْذِ يَدِهِ عَنْهَا وَ لَا أَصِلُ إِلَيْهَا فَدَعَتْنِي نَفْسِيَ الْمَلْعُونَةُ إِلَى أَنْ طَلَبْتُ فَوَجَدْتُ قِطْعَةً مِنْ سَيْفٍ مَطْرُوحَةً فَأَخَذْتُهَا وَ انْكَبَبْتُ عَلَى يَدِهِ فَلَمْ أَزَلْ أَحُزُّهَا مِنْ يَدِهِ حَتَّى فَصَلْتُهَا عَنِ التِّكَّةِ ثُمَّ حَلَلْتُ عُقْدَةً أُخْرَى فَمَدَّ يَدَهُ الْيُسْرَى فَقَطَعْتُهَا ثُمَّ نَحَّيْتُهَا عَنِ التِّكَّةِ وَ مَدَدْتُ يَدِي إِلَى التِّكَّةِ لِآخُذَهَا وَ إِذَا بِالْأَرْضِ تَرْجُفُ وَ السَّمَاءَ وَ إِذَا بِجَلَبَةٍ عَظِيمَةٍ وَ بُكَاءٍ وَ نِدَاءٍ يَقُولُ: وَا اِبْنَاهْ وَا حُسَيْنَاهْ فَصَعِقْتُ وَ رَمَيْتُ نَفْسِي بَيْنَ الْقَتْلَى فَإِذَا ثَلَاثُ نَفَرٍ وَ امْرَأَةٌ، وَ حَوْلَهُمْ خَلَائِقُ وَ فِرَقٌ قَدِ امْتَلَأَتْ مِنْهُمُ الْأَرْضُ وَ السَّمَاءُ فِي صُوَرِ النَّاسِ وَ أَجْنِحَةِ الْمَلَائِكَةِ وَ إِذَا بِوَاحِدٍ مِنْهُمْ يَقُولُ: وَا اِبْنَاهْ يَا حُسَيْنُ فِدَاكَ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ وَ أُمُّكَ وَ أَخُوكَ وَ إِذَا بِالْحُسَيْنِ قَدْ جَلَسَ وَ رَأْسُهُ عَلَى بَدَنِهِ وَ هُوَ يَقُولُ: لَبَّيْكَ يَا جَدَّاهْ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ يَا أَبَتَاهْ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ يَا أُمَّاهْ يَا فَاطِمَةُ وَ يَا أَخَاهْ الْمَقْتُولَ بِالسَّمِّ قَبْلِي وَ إِذَا هُمْ قَدْ جَلَسُوا حَوْلَهُ وَ فَاطِمَةُ تَقُولُ: يَا أَبِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَ تَأْذَنُ لِي حَتَّى آخُذَ مِنْ دَمِ شَيْبَتِهِ وَ أَخْضِبَ نَاصِيَتِي وَ أَلْقَى اللَّهَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ قَالَ لَهَا: افْعَلِي فَرَأَيْتُهُمْ يَأْخُذُونَ وَ فَاطِمَةُ تَمْسَحُ نَاصِيَتَهَا وَ النَّبِيُّ وَ عَلِيٌّ وَ الْحَسَنُ (عَلَيْهِمُ السَّلَامُ) يَمْسَحُونَ نُحُورَهُمْ وَ صُدُورَهُمْ وَ أَيْدِيَهُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ) يَقُولُ: فَدَيْتُكَ يَا حُسَيْنُ فَمَا كَانَ مَنْ قَطَعَ يَدَكَ الْيُمْنَى وَ ثَنَّى بِالْيُسْرَى؟ قَالَ: يَا جَدَّاهْ كَانَ مَعِي جَمَّالٌ صَحِبَنِي مِنَ الْمَدِينَةِ وَ كَانَ يَنْظُرُ إِلَى سَرَاوِيلِي وَ وُضُوءِ الصَّلَاةِ فَيَتَمَنَّى أَنْ يَكُونَ لَهُ فَمَا مَنَعَنِي أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَيْهِ إِلَّا لِعِلْمِي أَنَّهُ صَاحِبُ هَذَا الْفِعْلِ فَلَمَّا قُتِلْتُ خَرَجَ يَطْلُبُنِي فَوَجَدَنِي بِلَا رَأْسٍ فَتَفَقَّدَ سَرَاوِيلِي وَ رَأَى التِّكَّةَ وَ قَدْ كُنْتُ عَقَدْتُهَا عُقْدَةً صَعْبَةً فَضَرَبَ يَدَهُ إِلَى الْعُقْدَةِ مِنْهَا فَحَلَّهَا فَمَدَدْتُ يَدِيَ الْيُمْنَى فَقَبَضْتُ عَلَى التِّكَّةِ فَطَلَبَ فِي الْمَعْرَكَةِ فَوَجَدَ قِطْعَةً مِنْ سَيْفٍ فَقَطَعَ بِهَا يَدِيَ الْيُمْنَى ثُمَّ حَلَّ عُقْدَةً أُخْرَى فَضَرَبْتُ بِيَدِيَ الْيُسْرَى عَلَى التِّكَّةِ لِئَلَّا يَحُلَّهَا فَتَنْكَشِفَ عَوْرَتِي فَأَخَذَ يَدِيَ الْيُسْرَى فَلَمَّا أَنْ حَلَّ الْعُقْدَةَ الْأُخْرَى أَحَسَّ بِكَ فَرَمَى بِنَفْسِهِ بَيْنَ الْقَتْلَى فَقَالُوا: أُفٍّ لَكَ جَمَّالاً سَوَّدَ اللَّهُ وَجْهَكَ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ قَطَعَ يَدَيْكَ وَ جَعَلَكَ فِي حِزْبِ مَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ حَايَشَ عَلَى اللَّهِ فِي قَتْلِنَا فَمَا اسْتَتَمَّ دُعَاءَهُ حَتَّى انْتَثَرَتْ يَدَايَ وَ حَسَسْتُ بِوَجْهِي أَنَّهُ أَلْبَسَ قِطَعاً مِنَ النَّارِ مُسْوَدَّةً فَجِئْتُ إِلَى هَذَا الْبَيْتِ أَسْتَشْفِعُ وَ أَعْلَمُ بِأَنَّهُ لَا يَغْفِرُ لِي أَبَداً. فَلَمْ يَبْقَ بِمَكَّةَ أَحَدٌ مِمَّنْ سَمِعَ بِحَدِيثِهِ إِلَّا تَقَرَّبَ إِلَى اللَّهِ بِلَعْنِهِ وَ كُلٌّ يَقُولُ: حَسْبُكَ مَا أَنْتَ فِيهِ.»؛ از سعید بن مسیب نقل شده که گفت: هنگامی که امام حسین علیه‌السلام شهید شد و مردم در سال آینده برای اعمال حج رفتند من به حضور حضرت سجاد علیه‌السلام مشرف شدم و به آن بزرگوار گفتم: ای مولای من! موسم حج نزدیک شده است. شما چه دستوری به من می‌دهید؟ امام سجاد علیه‌السلام فرمود: همانطور که قصد کرده‌ای به حج برو. من رفتم و

مشغول اعمال حج شدم. در حال طواف کعبه بودم که ناگاه با مردی مواجه شدیم که دستهایش قطع شده بود و صورتش نظیر شب، سیاه بود. به پرده‌های کعبه آویزان شده بود و می‌گفت: ای خدایی که پروردگار کعبه‌ای، مرا بیامرز و هرچند گمان نمی‌کنم مرا بیامرزی، حتی اگر ساکنین آسمان‌ها و همهٔ مخلوقاتت برای من شفاعت نمایند؛ زیرا جرم من خیلی بزرگ است. سعید بن مسیب می‌گوید: همهٔ کسانی‌که آنجا بودند دور او جمع شدند و به او گفتیم: وای بر تو! اگر تو ابلیس بودی جا داشت که از رحمت خدا مأیوس نشوی. کیستی و گناه تو چیست؟ گریان شد و گفت: من خود می‌دانم که چه جرم بزرگی انجام داده‌ام. به او گفتیم: گناه خود را برای ما بگو. گفت: در آن موقع که امام حسین علیه السلام از مدینه به سمت عراق حرکت کرد من ساربان آن حضرت بودم. وقتی امام حسین علیه السلام برای وضو گرفتن می‌رفت من او را می‌دیدم. بند شلوار آن حضرت به قدری می‌درخشید که چشمها را خیره می‌کرد. آرزو داشتم که آن بند شلوار برای من باشد. تا اینکه وارد کربلا شدیم، من با آن بزرگوار بودم تا به شهادت رسید. خود را در مکانی پنهان نمودم. وقتی شب فرا رسید از مخفیگاه خود خارج شدم و در آن معرکه، نور دیدم نه ظلمت، و روز دیدم نه شب! جسد کشتگان روی زمین افتاده بود. به علت شقاوت و خباثتی که داشتم به یاد آن بند شلوار افتادم و [با خود] گفتم: به خدا قسم من به دنبال امام حسین علیه السلام می‌گردم، تا آن را بردارم. همچنان به پیکر کشتگان نگاه می‌کردم تا اینکه جسد حسین علیه السلام را دیدم که به روی زمین افتاده بود و بند شلوار در شلوار آن حضرت بود. نزدیک آن بزرگوار رفتم و دست بردم تا آن بند شلوار را بردارم. ولی دیدم آن حضرت گره محکمی به آن زده است. تلاش می‌کردم تا یک گره از آن را باز کردم. ناگاه دیدم آن بزرگوار دست راست خود را آورد و به نحوی آن بند شلوار را گرفت که من نتوانستم دست مقدسش را رد کنم و به آن دست یابم. نفس ملعون من مرا وادار نمود تا چیزی بدست آورم. لذا شمشیر شکسته‌ای را برداشتم روی دست او افتادم و دست راست آن حضرت را از آن بند شلوار جدا کردم. سپس گرهٔ دیگری از بند شلوار را باز کردم ولی آن حضرت دست چپ خود را دراز کرد. دست مبارک او را بریدم و از آن بند شلوار جدا نمودم. دست خود را دراز کردم که آن را بگیرم. ناگاه دیدم زمین و آسمان دچار لرزه شد. شور و شیون و گریه و صدایی بگوشم رسید که می‌گفت: «وا ابناه! وا حسیناه!» [وقتی من با این منظره مواجه شدم] بی‌هوش شدم و خود را در میان کشتگان انداختم. سه نفر مرد و یک زن را دیدم که مخلوقات و گروههایی با صورتهای مردم و بالهای ملائکه در اطراف آنان بودند و زمین و آسمان از این موجودات پر شده بود. شنیدم یکی از آن چهار نفر می‌گوید: ای پسرم، ای حسین! جدّ، پدر، برادر و مادرت به فدای تو باد. امام حسین علیه السلام در حالی که سرش به بدن مبارکش پیوسته بود نشست و فرمود: «لبیک یا جداه یا رسول اللّه، و یا ابتاه یا امیرالمؤمنین، و یا اماه یا فاطمة الزهراء و یا اخاه، ای برادرم که قبل از من با سم شهید گشتی». آنان در اطراف امام حسین علیه السلام نشستند. حضرت زهرا علیها السلام می‌فرمود: یا ابتاه، یا رسول اللّه! آیا به من اجازه می‌دهی از خون محاسن حسینم، پیشانی خود را خضاب نمایم و خدا را در روز قیامت [با این حال] ملاقات کنم؟ پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: آری. آنان

[از خون محاسن امام حسین﵇] می‌گرفتند و حضرت زهرا﵄ آن خون را بـه پیـشانی خـود مـی‌مالیـد. پیامبر خدا و حضرت علی و امام حسن﵇ خون رنگین حسین را به گلو و سـینه و دسـت‌هـای خـود تـا آرنج می‌مالیدند. شنیدم رسول خداﷺ می‌فرمود: فدای تو گردم ای حسین! چـه کـسی دسـت راسـت و چپ تو را بریده است؟ امام حسین﵇ فرمود: یا جدا! ساربانی که از مدینه همراه من بود، هنگـام وضـو، بند شلوارم را می دید و آرزو داشت مالِ او باشد. و چون می دانستم او این جنایـت را خواهـد کـرد، آن را به وی نبخشیدم. هنگامی‌که شهید شدم آن ساربان مرا در میـان کـشتگان جـستجو نمـود تـا اینکـه بـدن بی‌سر مرا یافت. وقتی شلوار مرا دید، بند آن را یافت. من گرهٔ محکمی به آن زده بـودم. وقتـی یکـی از آن گره‌ها را با دست خود باز کرد، دست راست خود را دراز کردم و بند شلوار را گـرفتم. او در میـدان جنـگ به جستجو پرداخت و شمشیر شکسته‌ای یافت و دست راست مرا قطع نمود. سپس یک گره دیگـر را بـاز کرد و من دست چپ خود را روی آن بند شلوار نهادم که آن را باز نکند. او دست چپ مرا بریـد. مـوقعی که بند دیگر شلوار را باز کرد حضور شما را احساس کرد و خود را در میان کـشتگان انـداخت. آن چهـار نفر گفتند: ای ساربان! اُف بر تو باد. خدا روی تو را در دنیا و آخرت سیاه کند! دو دست تو را قطـع نمایـد و تو را در آن گروهی قرار دهد که خون ما را ریختند و در مقابل خدا جرأت پیدا کردند. هنـوز نفـرینش را تمام نکرده بود که دستهای من جدا شدند و این طور احساس نمودم که قطعـه‌هـای سـیاهی از آتـش بـر صورتم پوشانده شده است. نزد خانهٔ خدا آمدم که شفیع من شـود و مـی‌دانـم خـدا هرگـز مـرا نخواهـد آمرزید! [راوی می‌گوید:] احدی در مکه -از کسانی که حدیث او را شنیدند- بـاقی نبـود مگـر اینکـه بـا لعنت کردن او به خدا تقرب جست و هر یک از آن مردم به او می‌گفتند: ای لعین! همین حالی کـه داری برای تو کافی است. هدایة الکبری، حسین بن حمدان خصیبی، ص۲۰۷؛ راحة الارواح، حـسن شـیعی سبزواری، ص۱۵۲.(به همـین مـضمون بـا عبـارت فارسـی)؛ المنتخـب، فخـر الـدین طریحـی، ج۱، ص۹۲- ۹۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۳۱۶؛ عـوالم امـام حـسین﵇، شـیخ عبـد اللـه بحرانی، ص۶۲۹؛ الدمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۵، ص۷- ۱۰؛ أسرار الـشّهادة، علامـه دربندی، ص۴۴۰- ۴۴۱؛ ناسخ التـواریخ سـید الـشهدا﵇، سـپهر، ج۴، ۱۹- ۲۱؛ معـالی الـسّبطین، مازندرانی ، ج۲، ص۶۰- ۶۳.

۳۳. «دل حضرت زینب﵄ از جا کنده شد، متحیرانه و مدهوشانه نظر می‌کرد، پس فرمـود: «أخـی! أ أنـت أخی! أ أنت ابنُ اُمّی و ابنُ والِدی؟!»... سنگ و کلوخ و نیزه شکسته‌ها را کنار زد، و کُشتهٔ بـرادر را بیـرون آورد. اول لب بر گلوی بریدهٔ آن شهید راه حق گذاشت، و جایی را بوسید که نه پیغمبرﷺ بوسـیده بـود و نه علیّ﵇ و نه فاطمه﵄. کجا را بوسید؟ همان رگهای بریده را...از شدّت حزن و انـدوه خـود را بـه روی کُشتهٔ برادر انداخت و اعضای خود را از خون برادر رنگین کرد، و نالهٔ سوزناک برآورد و همـی گفـت: ای پارهٔ دل زینب! ای نور دیده ام! برادرم! «لَیتَنی کنتُ قَبلَ هذا الیَوم عَمیاء»، ای کاش کور شده بـودم و تـو را

این گونه نمی دیدم، کوری چارهٔ این مصیبت نمی‌کند: «لَیتنی مَتُّ قبل هذا الیوم و لا أراک کما أنتَ علیه، لَیتَنی وُسِدتُ الثّری»: ای کاش قبل از این مرده بودم و تو را این گونه مشاهده نمی کردم! ای کاش زیر خاک رفته بودم!» ریاض القدس، صدر الدین قزوینی، ج۲، ص۱۸۹.

و همچنین: «في بعض المقاتل: اعتنقت زینب علیها السلام أخاها و وضعت فَمها علی نحره و هي تقبّله، و تقول: أخي لو خیّرت بین الرّحیل و المقام عندك لَاخترت المقام عندك و لو أنّ السّباع تأکل من لحمي، یا ابن أمّي لقد کلّلت عن المدافعة لهؤلاء النّساء و الأطفال، و هذا متني قد إسودّ من الضّرب.»؛ در بعض مقتل‌ها آمده است: زینب علیها السلام برادرش حسین علیه السلام را دست به گردن گرفت و دهانش را بر گلوی برادرش گذاشت در حالیکه پیوسته گردن برادرش را می‌بوسید و می‌فرمود: برادرم اگر بین کوچ کردن و ماندن مخیّر می‌شدم بدون شک ماندن در کنارت را برمی‌گزیدم گرچه درّندگان از گوشتم بخورند! پسر مادرم همانا برای دفاع از این زنان و کودکان کوشش کردم، و این پشت من است که از زدن سیاه شده است. معالی السّبطین، علامه مازندرانی، ج۲، ص۵۵.

و همچنین: یک خضابی هم از دختر امیرالمؤمنین علیه السلام علیا جناب حضرت زینب خاتون علیها السلام است. آن خضاب را در وقتی کرد که آمد سر نعش برادر. وارد شد به قتلگاه، «فقبلته»، آمد بوسید. کجا را بوسید؟ سر که نبود! کجا را بوسید؟ از پارهٔ فقرات نوحه‌اش معلوم می‌شود که دو جا را بوسید: یکی گلو را بوسید؛ یکی دیگر جای تیر سه شعبه را بوسید، که بوسه گاه پیغمبر صلی الله علیه و آله بود. «قال الرواي فوالله لا أنسی زینب بنت علي علیها السلام و هي تندب الحسین علیه السلام و تنادی بصوت حزین و قلب کئیب: یا محمداه صلی علیك ملائکة السماء...» آن مخدره الصلوة و السلام علیها بر رسول خدا صلی الله علیه و آله اول سلام کرد. بعد قدری نوحه و مصیبت خوانی سید الشهدا علیه السلام کرد و به سوی خدا و رسول و امیرالمؤمنین و حمزه و سید الشهدا علیه السلام شکایت از ظلم اعداء نمود. بعد فرمود اینها ذریهٔ پیغمبرند که به اسیری می‌برند. فوائد المشاهد، حاج شیخ جعفر شوشتری، مجلس نهم از ماه رمضان، ص۵۰-۵۱.

مجلس هفتم:

امام حسین علیه‌السلام کلمهٔ طیّبهٔ تکوینی و قرآن ناطق

امام حسین علیه‌السلام کلمهٔ طیّبهٔ تکوینی و قرآن ناطق

قرآن دریای بی پایان

اعوذ بالله من الشّیطان الرّجیم ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾[1] ۱.

از آن‌جا که قرآن «لَهُ تُخُومٌ وَ عَلَى تُخُومِهِ تُخُومٌ، لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ»[2] مطالبی در خصوص این آیهٔ مبارکه عرض می‌شود. قرآن دریای بی‌پایانی است که هرچه مردم در آن غور کنند و از جواهر حکمت آن استفاده کنند هرگز به بن‌بست منتهی نمی‌شود و تمام نخواهد شد.۲

---

۱. «آیا ندیدی خدا چگونه مَثَل زده، سخنی پاک که مانند درختی پاک است، ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد». ابراهیم(۱٤): ۲۵ - ۲٤.

۲. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ آبَائِهِ علیهم‌السلام قَالَ: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّكُمْ فِي دَارِ هُدْنَةٍ وَ أَنْتُمْ عَلَى ظَهْرِ سَفَرٍ وَ السَّيْرُ بِكُمْ سَرِيعٌ وَ قَدْ رَأَيْتُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ يُبْلِيَانِ كُلَّ جَدِيدٍ وَ يُقَرِّبَانِ كُلَّ بَعِيدٍ وَ يَأْتِيَانِ بِكُلِّ مَوْعُودٍ فَأَعِدُّوا الْجَهَازَ لِبُعْدِ الْمَجَازِ. قَالَ: فَقَامَ الْمِقْدَادُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا دَارُ الْهُدْنَةِ؟ قَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: دَارُ بَلَاغٍ وَ انْقِطَاعٍ فَإِذَا الْتَبَسَتْ عَلَيْكُمُ الْفِتَنُ كَقِطَعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ وَ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ وَ هُوَ الدَّلِيلُ يَدُلُّ عَلَى خَيْرِ سَبِيلٍ وَ هُوَ كِتَابٌ فِيهِ تَفْصِيلٌ وَ بَيَانٌ وَ تَحْصِيلٌ وَ هُوَ الْفَصْلُ لَيْسَ بِالْهَزْلِ وَ لَهُ ظَهْرٌ وَ بَطْنٌ فَظَاهِرُهُ حُكْمٌ وَ بَاطِنُهُ عِلْمٌ ظَاهِرُهُ أَنِيقٌ وَ بَاطِنُهُ عَمِيقٌ لَهُ تُخُومٌ وَ عَلَى تُخُومِهِ تُخُومٌ لَاتُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَاتُبْلَى غَرَائِبُهُ فِيهِ مَصَابِيحُ الْهُدَى وَ مَنَارُ الْحِكْمَةِ وَ دَلِيلٌ عَلَى الْمَعْرِفَةِ لِمَنْ ←

خداوند عالم، در قرآن مطالب عقلی را به صورت حسّی جلوه می‌دهد؛ معنای «مَثَل» همین است؛ چرا که همهٔ مردم قدرت رسیدن به حقائق عقلی را ندارند، باید آنان را از طریق صُوَر خیالی و حسّی با معانی عقلیّه آشنا کرد.

→ عَرَفَ الصِّفَةَ.»؛ امام صادق﵇ از پدرانش از رسول خدا ﷺ حدیث می‌فرماید که آن حضرت فرمود: ای مردم! شما اکنون در دنیا و خانهٔ صلح و سازش هستید و شما پشت سفر [یعنی در راه] هستید و شما را به شتاب خواهند برد، و شما می‌نگرید که شب و روز و خورشید و ماه هر تازه‌ای را کهنه کنند و هر دوری را نزدیک سازند و هر وعده‌ای را به سر رسانند، پس اسباب و وسائل زیادی فراهم کنید برای اینکه گذرگاه دوری در پیش است. حضرت﵇ فرمود: در این هنگام مقداد بن اسود برخاست و عرض کرد: ای رسول خدا، دار هدنه [اطاقک آتش‌بس جنگی که بین دو قبیله در وسط جنگ برقرار می‌شد و سریع هم جمع می‌شد] چیست؟ فرمود: خانه‌ای که رساننده است (انسانی را به گور رساند، یا در آن خانه کردار نیک ذخیره شود برای رسیدن به منزل‌های آخرت) و جدا شونده (یعنی انسان روزی از دنیا جدا گردد) پس هرگاه آشوب‌ها چون پاره‌های شب تار شما را فرا گرفت به قرآن رو آورید (و بدان چنگ زنید) زیرا قرآن هم شافعی است که شفاعتش مورد قبول است و هم از بدی‌ها خبر می‌دهد و خبرش مورد تأیید واقع می‌شود و هر کسی آن را پیشوای خود کرد او را به بهشت رهبری کند و بکشاند و هر کس (از آن پیش افتد) و پشت سر خود قرار دهد [کنایه از بی اعتنایی] او را به دوزخ سوق دهد و راهنمایی کند، و قرآن راهنمایی است که به بهترین راه‌ها راهنمایی کند، و کتابی است که در آن کتاب، تفصیل و بیان و تحصیل است. قرآن جدا کنندهٔ (میان حق و باطل) است، شوخی و سرسری نیست برای آن ظاهر و باطنی است، ظاهرش حکم و دستور است و باطنش علم و دانش، ظاهرش جلوه و زیبائی دارد و باطنش ژرف و عمیق است. نهایتی دارد و برای نهایت آن نهایت دیگری است، شگفتی‌هایش به شماره در نمی‌آیند و لطائف و ظرائفش به کهنگی نگرایند، چراغهای هدایت، و چراغدان‌های حکمت در قرآن است و راهنمای معرفت است برای هر کسی که صفت معرفت را بشناسد. کافی، شیخ کلینی، ج۲، ص۵۹۹ (له نجوم و علی نجومه نجوم [و در وافی مرحوم فیض کاشانی، ج۹، ص۱۷۰۱عبارت: "له تخوم و علی تخومه تخوم" آمده است])؛ تفسیر عیاشی، عیاشی، ج۱، ص۳؛ نوادر، فضل الله راوندی، ص۱٤٤؛ إکمال النقصان من تفسیر منتخب التبیان، ابن ادریس حلی، ص٦ : (له نجوم و علی نجومه نجوم)؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ج۲، ص۳۲۵؛ البرهان فی تفسیر القرآن، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۱۵؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج٤، ص۱۳.

«مَثَل» به قول صدر المتألهین﵀ «تشبیه معقول بـه محـسوس» اسـت.[۱] معنـای «مَثَل»، معقول را به قالب حسّ ریختن و امور عقلی را در صورت محسوسات جلـوه دادن است.

تمثیل و تشبیه کلمهٔ طیّبه در قرآن به شجرهٔ طیّبه

خداوند متعال در آیه‌ای که تلاوت شد، برای حق مَثَل می‌آورد. مَثَل کلمهٔ پاک کـه بر اساس طهارت، استوار است مانند درخت پاکی است که ریشه‌اش محکم و دارای ثبوت، و فرع آن درخت، بلند است و میوه‌های آن درخـت، لاینقطـع مـستمرّ اسـت. کلمهٔ مَثَل در این آیه برای جلوهٔ تمام جهات حق اسـت. «حـق» عبـارت از آن‌چیـزی است که ریشه‌اش ثابت باشد و هیچ شبهه‌ای نتواند ریشهٔ آن را متزلزل کند و شـاخه و فرع «حق» بایدآن قدر بلند باشد کـه هرگـز دسـت تجـاوز و تعـدّی هـیچ قـدرتی بـه شاخسار آن نرسد: ﴿وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ﴾[۲]، در هر زمانی هم درخت «حق» باید میوه دهد.

جلوهٔ این مطلب در خود قرآن است. قرآن، بیـان حقیقتـی اسـت کـه در ایـن آیـه خوانده شد.

همان کتابی که به وسیلهٔ پیامبر أمّی عربی[۳] بدون اینکه هیچ مددی از اهل زمـین

---

۱. «فکلّ محسوس فهو معقول بمعني أنّه مدرك للعقل بالحقيقة لكن الاصطلاح قد وقع علـى تـسميّه هـذا الإدراك الجزئي الّذي بوساطة الحسّ بالمحسوس قسيماً للمعقول أعني إدراك المجرّدات الكلّيـة هـذا.» الحكمة المتعالية فی الأسفار العقلية الأربعة، صدر الدين محمد شيرازی، ج۹، ص۲۰٤.

۲. «و شاخه‌اش در آسمان است میوه‌اش هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد». ابراهیم(۱٤): ۲٤-۲۵.

۳. ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ لَا إِلَـهَ إِلَّا هُـوَ يُحْيِـي وَ يُمِيتُ فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَ رَسُولِهِ النَّبِيِّ الْأُمِّيِّ الَّذِي يُؤْمِنُ بِاللَّـهِ وَ كَلِمَاتِـهِ وَ اتَّبِعُـوهُ لَعَلَّكُـمْ تَهْتَـدُونَ﴾؛ بگـو: ای مردم، من فرستادهٔ خدا به سوی همهٔ شما هستم، همان [خدایی] کـه فرمـانروایی آسـمانها و زمـین از آنِ اوست. هیچ معبودی جز او نیست. او زنده می‌کند و می‌میراند. پس بـه خـدا و فرسـتادهٔ او - کـه پیـامبر ←

بر ایشان برسد بر مردم عالَم خوانده شد، زیرا پیامبر اکرمﷺ در آن دورانی که قد عَلَم کرد، تنها بود و فقط با یک زن و یک مرد، زیرِ سقفِ حقّ، یک دستگاه ثلاثی، تشکیل دادند. پیغمبرﷺ روزگاری نماز می‌خواند که فقط یک مرد و یک زن؛ آن هم جوان نو ثمری، مانند امیرالمؤمنین علی‌ؑ و زنی چون أمّ المؤمنین خدیجهٔ کبری‌ؑ، به پیغمبرﷺ اقتدا می‌کردند.[1] ۳.

از کار اُفتادن ابزارِ علمی عرب در نبرد با قرآن

از آن‌جا که خدا فرموده: ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ﴾ آن‌چنان قرآن در جهان، ریشه دوانید که وقتی تمام ملل عالم با یک دیگر در مقابل متن قرآن اتّحاد کردند و ارباب فصاحت و بلاغت - با قدرت علمی و فرهنگیشان- معلّقات، مذهّبات و قصائدی را که از نظر ادبیّات عرب در کمال و منتها درجهٔ فصاحت و بلاغت بود، به جنگ این کتاب آوردند؛ ولی با نزول یک آیهٔ قرآن در داستان نوح‌ؑ، تمام ابزار علمیِ عرب در نبرد با قرآن از کار افتاد.

→

درس نخوانده‌ای است به خدا و کلمات او ایمان دارد - بگروید و او را پیروی کنید، امید که هدایت شوید. الأعراف(۷): ۱۵۸.

۱. «و کان أول ما افترض علیه من الصلاة الظهر، أتاه جبریل فأراه الوضوء، فتوضأ رسول اللهﷺ کما توضأ جبریل ثم صلی لیریه کیف یصلي، فصلّی رسول اللهﷺ. و روی بعضهم أن الظهر الصلاة الوسطی أول صلاة صلاها رسول اللهﷺ، و کان یوم جمعة. ثم أتی خدیجة ابنة خویلد [ؑ] فأخبرها فتوضأت و صلّت، ثم رآه علي بن أبي طالب [ؑ] ففعل کما رآه یفعل»؛ اول نمازی که بر ایشان فرض و واجب شد نماز ظهر بود. جبرئیل نزد ایشان آمد و چگونه وضو گرفتن را به ایشان نشان داد و رسول خداﷺ همانند جبرئیل وضو گرفت سپس [جبرئیل] به ایشان نشان داد که چگونه نماز بگذارد، پس رسول خداﷺ نماز گذارد. و بعضی روایت کرده‌اند که [نماز] ظهر نماز وسطی اول نمازی است که رسول خداﷺ آن را خواند و [آن در] روز جمعه بود. سپس نزد حضرت خدیجه بنت خویلدؑ آمد پس او را تعلیم داد پس [حضرت خدیجهؑ] وضو گرفت و نماز به جای آورد، سپس علی بن ابی طالبؑ، رسول خدا را مشاهده کرد و همانند ایشان نماز به جای آورد. تاریخ یعقوبی، ج۲، یعقوبی، ص۲۳.

آنگاه که آیهٔ چهل و چهار سورهٔ هود علیه السلام که پیرامون حکایت حضرت نوح علیه السلام است، نازل شد: ﴿وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾[1] ٤٠ تمامی اشعار معلّقات سبع[2]، از پردهٔ کعبه سرازیر شد و سُوق «عُکاظ»[3] تعطیل شد.

---

۱. «و گفته شد [خطاب رسید]: ای زمین آب خود را فرو بر، و ای آسمان باران نبار، و آب خشک شد و کار تمام گشت». هود(۱۱): ٤٤.

۲. «معلّقات» اشعاری بوده در فصاحت کامل که اقوام عرب برای فخرفروشی بر یکدیگر آن را می‌سروده‌اند و در مورد آن گفته شده:

«ذكروا أنّ المعلّقات السّبع كانت معلّقة بالكعبة، و ذلك أنّ العرب كانوا إذا عمل أحدهم قصيدة عرضها على قريش فإن أجازوها علّقوها على الكعبة تعظيماً لشأنها.»؛ نقل کرده اند که معلقات سبع بر کعبه آویزان بود و آن از این قرار بود که اگر کسی از عرب قصیده‌ای می‌سرود به قریش نشان می‌داد اگر آن را پسندیدند (به جهت تعظیم و ارزش بالای آن قصیده) بر کعبه آویزان می‌کردند.

منابع اهل تسنن: البداية و النهاية، ابن كثير، ج۲، ص۲۷۹؛ سيرة النبويه، ابن كثير، ج۱، ص۱۲۰.

همچنین: «إعلم أنّ الشعر كان ديواناً للعرب، فيه علومُهُم و أخبارهم و حكمهُم و كان رؤساء العرب منافسين فيه، و كانوا يقفون بسوق عكاظ لإنشاده و عرض كلّ واحدٍ منهم ديباجته على فحول الشأن و أهل البصر لتمييز حوله حتى انتهوا إلى المناغاة في تعليق أشعارهم بأركان البيت الحرام موضع حجّهم و بيت إبراهيم، كما فعل إمرؤ القيس ابن حجر و النابغة الذبياني و زهير بن أبي سلمى و عنترة بن شداد و طرفة بن العبد و علقمة بن عبدة و الأعشى و غيرهم من أصحاب المعلّقات السبع فإنّه إنّما كان يتوصل إلى تعليق الشعر بها من كان له قدرة على ذلك بقومه و عصبيته و مكانه في مضر على ما قيل في سبب تسميتها بالمعلقات. ثمّ انصرف العرف عن ذلك أوّل الإسلام بما شغلهم من أمر الدين و النبوة و الوحي و ما أدهشهم من أسلوب القرآن و نظمه فأخرسوا عن ذلك و سكتوا عن الخوض في النظم و النثر...»

منبع اهل تسنن: تاريخ ابن خلدون، ابن خلدون، ج۱، ص۵۸۰ ـ ۵۸۱.

۳. «عُكاظ اسم سوق كان العرب يجتمعون فيها كل سنة شهرا و يتناشدون و يتفاخرون ثم يفترقون، فهدمه الإسلام»؛ عکاظ اسم بازاری هست که عرب در هر سال به مدت یک ماه در آن گرد هم می آمدند و شعر میگفتند وفخر فروشی میکردند و سپس [بعد از اتمام یک ماه] آن مکان را ترک می‌کردند، سپس اسلام آن را از بین برد. العين، فراهيدى، ج۱، ص۱۹۵.

←

اعتراف دانشمندان مسیحی به محیّرالعقول بودن روش قرآن

قدرت مادّی و سر نیزه را به میدان آوردند، باعث هجرت عده‌ای به حبشه شدند[۱] و مسلمانان را در شعب ابی‌طالب گرفتار کردند،[۲] ۵• به این وسیله خواستند به ریشهٔ قرآن صدمه بزنند ولی از آن‌جا که پروردگار وعده داده است: ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ﴾[۳] این ریشه روز به روز در اعماق فکر بشر، بیشتر رسوخ کرد، تا کم‌کم همان درختی که در جزیرة العرب کاشته شد، ریشه‌اش از متن حکومت فرانسه سر زد و وزارت فرهنگ و وزارت خارجهٔ دولت فرانسه، به وسیلهٔ دانشمندان توانا، با بودجهٔ مالی دولت فرانسه،

→

همچنین: «عکاظ: سوقٌ للعرب بناحية مكّة، كانوا يجتمعون بها في كلّ سنة، فيقيمون شهراً، و يتبايعون و يتناشدون شعراً، و يتفاخرون ... فلمّا جاء الإسلام هدم ذلك.»؛ عکاظ، بازاری موسمی در ناحیه‌ای از مکه بود، که در جاهلیّت، هر سال عرب در آنجا گرد می‌آمدند، و یک ماه در آن مکان اقامت می‌کردند و به خرید و فروش و سُراییدن اشعار فصیح مشغول می‌شدند و به یکدیگر فخر فروشی می‌نمودند ... این مکان با آمدن اسلام از بین رفت و تعطیل شد. معارج نهج البلاغة، علی بن زید بیهقی، ص۱۳۲؛ شرح نهج البلاغة، ابن میثم بحرانی، ج۲، ص۱۲۳ و ...

۱. اولین هجرت مسلمانان در سال پنجم بعثت، به حبشه بود. هنگامی که مسلمانان از آزار و اذیت قریش به ستوه آمدند از رسول خدا ﷺ خواستند تا به شهر دیگری بروند تا از ظلم قریش در امان باشند و آسوده خدا را عبادت کنند، لذا حضرت دستور دادند به شهر حبشه هجرت کنند.

رجوع شود به تاریخ طبری، ج۲، ص۶۸-۶۹؛ منتهی الامال، ج۱، ص۱۳۱-۱۳۲ و..

۲. پس از حمایت نجاشی از مسلمانان و گسترش روز به روز اسلام باعث شد قریش تصمیم بر قتل پیامبر ﷺ بگیرند و چون دانستند این کار ممکن نیست، در دار الندوه جمع شدند و پیمانی بستند که به مفاد آن مسلمانان در شعب ابی‌طالب ﷺ محاصرهٔ اقتصادی شوند تا دست از حمایت پیامبر ﷺ بردارند. این محاصره در سال هفتم هجری شروع شد و پس از سه سال با خورده‌شدن عهدنامه توسط موریانه، محاصره به پایان رسید.

رجوع شود به تاریخ طبری، ج۲، ص۷۴ و تاریخ یعقوبی، ج۲، ص۳۱.

۳. «ریشه‌اش استوار است». ابراهیم(۱۴):۲۴.

قرآنی به زبان فرانسه ترجمه نمود و در مقدّمهٔ آن قرآن نوشته شد که روش قرآن محیّرالعقول است و این سخن، به سخن بشر نمی‌ماند، و بلکه با تورات و انجیل هم تفاوت دارد.[۱] ۶۰

خواه ناخواه شرق و غرب از عرب جاهلیّت آن روز تا محقق‌ترین دانشمندان امروز همه مبهوت قرآن شده‌اند؛ عرب جاهلیت در مقابل الفاظ و اسلوب قرآن و محقق‌ترین دانشمندان امروز در مقابل معانی قرآن سر سپردند و دنیا آهسته آهسته با تعمّق و غور در معانی قرآن دریافت که این کتاب از مقام رفیع و جایگاه با عظمتی آمده و بر تمام عالَم حکومت می‌کند، و همچنین روز به روز، در عالَم عِلم معجزهٔ تازه‌ای از قرآن کشف شد و کم‌کم کار به جایی رسید که قدرت اتُم در خدمت احیای قرآن درآمد و تفسیر آیه‌ای که امشب خوانده شد، بر مغز عالم کوبیده شد.

---

۱. الدكتور ماردريس المستشرق الفرنسي الذي كلفته وزارتا الخارجية و المعارف الفرنسيتان لدولته ترجمة ٦٢ سورة من السور الطوال و المئين و المفصل التي لا تكرار فيها ففعل، فقد قال في مقدمة ترجمته التي صدرت سنة ١٩٢٦ ما معناه بالعربية:

«أمّا أسلوب القرآن فإنه أسلوب الخالق جلّ وعلا، فإنّ الأسلوب الذى ينطوى على كنه الكائن الذي صدر عنه هذا الأسلوب لا يكون إلا إلهيا، و الحق الواقع أن أكثر الكتّاب ارتيابا و شكّا قد خضعوا لسلطان تأثيره و أن سلطانه على ثلاث مائة مليون من المسلمين المنتشرين على سطح المعمورة لبالغ الحد الذي جعل أجانب المبشرين يعترفون بالإجماع بعدم إمكان إثبات حادثة واحدة محققة ارتد فيها أحد المسلمين عن دينه إلى الآن ذلك أن هذا الأسلوب الذي طرق في أول عهده آذان البدو كان نثرا جد طريف يفيض جزالة في اتساق نسق، متجانسا مسجعا، لفعله أثرا عميقا في نفس كلّ سامع يفقه العربيّة. لذلك كان من الجهد الضائع غير المثمر أن يحاول الإنسان أداء تأثير هذا النثر البديع بلغة أخرى، و خاصة اللغة الفرنسية الضيقة المرثة و القاسية وزد على ذلك أن اللغة الفرنسية و مثلها جميع اللغات العصرية ليست لغة دينية، و ما استعملت قط للتعبير عن الألوهية» أهـ

ثم تكلم عن عنايته هو مدة تسع سنوات متتالية بمحاولة نقل شيء من القرآن إلى اللغة الفرنسية على شرط المحافظة على بلاغة الأصل، وتساءل هل أمكنه التغلب على هذه الصعوبة أم لا؟ يعني أنه يشك في ذلك. الوحي المحمدي، محمد رشيد رضا، ص١١.

سوره‌ای برای متعمّقین آخر الزمان

در سُوَر کوچک قرآن، اسرار مهمّی است. امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمود: از آنجا که در آخرالزمان یک دسته افراد متعمّق در توحید می‌آیند، خدا سورهٔ اخلاص را نازل کرد: ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ * اللَّهُ الصَّمَدُ * لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ * وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾. این سوره برای مردم متعمّق در آخر الزّمان است.[۱]

در این سوره‌های کوچک قرآن یک رُمُوز بزرگی است، در هریک از جمله‌هایش یک باب علمی است؛ مثلاً در این سُوَر از فناء این عالَم خبر می‌دهد[۲]، در حالی که

---

۱. «سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ علیه السلام عَنِ التَّوْحِيدِ، فَقَالَ علیه السلام: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ عَلِمَ أَنَّهُ يَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ أَقْوَامٌ مُتَعَمِّقُونَ فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿قُل هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ وَ الآيَاتُ مِنْ سُورَةِ الْحَدِيدِ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾ فَمَنْ رَامَ مَا وَرَاءَ هُنَالِكَ هَلَكَ»؛ از امام سجاد علیه السلام از توحید سؤال شد، حضرت فرمودند: به درستی خدای عزّ و جلّ می‌دانست که گروهی در آخر الزمان می‌آیند که متعمّق [بسیار متفکر و ژرف نگر] هستند و در بابِ توحید خدا بسیار دقّت خواهند کرد لذا سورهٔ ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ اللَّهُ الصَّمَدُ﴾ و چند آیه از سورهٔ حدید را تا آیهٔ: ﴿وَ هُوَ عَلِيمٌ بِذاتِ الصُّدُورِ﴾ نازل کرد [تا خدا را به این مطالب بشناسند]. پس هر کس غیر این راه را [برای خداشناسی] پیش بگیرد هلاک شود. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۹۱؛ توحید، شیخ صدوق، ص۲۸٤؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۵، ص۳۹۳؛ البرهان، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۸۰۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳، ص۲٦٤.

۲. ﴿وَ حُمِلَتِ الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً * فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ * وَ انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ﴾؛ و زمین و کوه‌ها از جای خود برداشته شوند و هر دوی آنها با یک تکان ریز ریز گردند. پس آن روز است که واقعه [آنچنانی] وقوع یابد. و آسمان از هم بشکافد، و در آن روز است که آن از هم گسسته باشد. الحاقة(٦۹):۱٤-۱٦.

همچنین: ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ * وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾؛ روزی که آسمانها چون فلز گداخته شود، و کوهها چون پشم زده گردد. المعارج(۷۰):۸-۹.

و همچنین: ﴿وَ خَسَفَ الْقَمَرُ* وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ﴾؛ و ماه بی‌نور گردد، و خورشید و ماه یک جا جمع شوند، القیامة(۷۵):۸-۹.

و همچنین: ﴿فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ * وَإِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ * وَإِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ﴾؛ پس وقتی که ستارگان محو شوند، و آنگاه که آسمان بشکافد، و آنگاه که کوه‌ها از جا کنده شوند. المرسلات(۷۷):۸-۱۰

←

از بین رفتن سماوات و زوال آنها بر طبق نظر برخی فلاسفهٔ قدیم، اصلاً قابل تعقّل نبود، چراکه اجسام فلکی در نظر آنان بسیط بود[۱] ولی قرآن به زوال نور ستاره‌ها، و به سیاه شدن آفتاب خبر داد. قرآن خبر داد که یک روزی خورشید و ماه خاموش می‌شوند و ستاره‌ها تاریک می‌گردند، و همچنین خبر داد روزی می‌آید که دریاها مشتعل شوند و آتش بگیرند: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾.[۲]

ظهور اعجاز قرآن با پیشرفت علم

این اسباب مکرّر در قرآن آمد و علم دائماً پیشرفت نمود و بشر آهسته آهسته به گوشه‌ای از اسرار قرآن دست یافته و دریافت که اگر امروز جن و انس بخواهند جمع

→

و همچنین: ﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ، وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ، وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ، وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ، وَإِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ، وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾؛ آنگاه که خورشید در هم پیچد، و آنگاه که ستارگان تیره شوند، و آنگاه که کوه‌ها راه بیفتند، وقتی شتران ماده رها شوند، و آنگاه که وحوش را گرد آرند، آنگاه که دریاها جوشان گردند. التکویر(۸۱): ۱-٦.

و همچنین: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ * وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ﴾؛ آنگاه که آسمان از هم بشکافد، و آنگاه که اختران پراکنده شوند. الإنفطار(۸۲): ۲ - ۱.

و همچنین: ﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ * وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ * وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ * وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ﴾؛ آنگاه که آسمان زهم بشکافد، و پروردگارش را فرمان برد و [چنین] سزد. و آنگاه که زمین کشیده شود، و آنچه را که در آن است بیرون افکند و تهی شود. الانشقاق(٨٤):١-٤.

۱. قول به «بساطت افلاک» فقول برخی از فلاسفهٔ قدیم مثل ارسطو است (ر.ک: الملل و النحل، شهرستانی، ج۲، ص۱۲٦)، ابن سینا نیز قول ارسطو را پذیرفته (ر.ک: الشفا، الطبیعیات، ج۲، کتاب السماء و العالم، الفصل الثالث، ص۱۹ و الفصل الرابع، ص۳۰) ولی همه حکمای یونان این نظر را نداشتند. افلاطون و علامه حلی﵀ نیز با این نظر مخالف بودند. (ر.ک: التنبیه و الإشراف، مسعودی، ص۷ و کشف المراد، علامه حلی، ص۱۵۹)

۲. «آنگاه که دریاها جوشان گردند». التکویر(۸۱):٦.

شوند، قدرت علمی قرآن و اعجاز علمی اسلام، عالم را بیچاره می‌کند؛ مثلاً همین کلمهٔ کوچکی که گفتم: خدا در همین سوره‌های کوچک خبر داد که دریاها آتش می‌گیرند: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾؛ یعنی روزی می‌آید که همین دریاهای روان شعله‌ور شده و شعلهٔ آتش خواهد شد.[۱]

این آیه را اندیشمندان قدیم تفسیر کردند. بیش از شش هزار تفسیر در قرآن نوشته شده[۸۰] و در هر تفسیری نظر نو و جدیدی به قرآن شده و در اطراف آیات قرآن بحث شده است؛ ولی هنوز بسیاری از مطالب مانده است.

برخی از دانشمندان و مفسّران در تفسیر این آیه گفته‌اند: آن‌قدر حرارت در قیامت زیاد می‌گردد که آب‌ها بخار می‌شوند و چون آب‌ها به صورت بخار می‌شوند،[۲] خداوند فرموده: ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾. اینان از راه علمی نمی‌توانستند این مشکل را حل کنند، تا وقتی که دستگاه شیمیاییِ امروز آب را به دو عنصر تجزیه کرد؛ و بعد از آنکه دریافتند آب به دو عنصر تجزیه می‌شود، دریافتند که هر دو عنصر با ذرّات اتم قابل تجزیه و افتراق است. آنگاه ذرّات اتمی آب را شکافتند و دیدند عناصر و ذرّات آبِ شکافته تجزیه شده و هر دو عنصر تبدیل به آتش شد؛ این جا بود که اعجاز ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾[۳] از این قدرت علمی دنیا کشف شد. این است معنای اصلِ ثابت قرآن: ﴿أَصْلُها ثابِتٌ﴾.

---

۱. «وَ قَوْلُهُ: ﴿وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ﴾ قَالَ: تَتَحَوَّلُ الْبِحَارُ الَّتِي حَوْلَ الدُّنْيَا كُلُّهَا نِيرَانا». تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۴۰۷ و همچنین در ج۱، ص۲۳۱.
همچنین: و قوله: ﴿وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ﴾ معناه ملئت ناراً كما يسجر التنور، و أصل السجر الملأ ... و منه ﴿الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ﴾ قال ابن عباس و أبي بن كعب: سجرت أوقدت، فصارت نارا». التبیان فی تفسیر القرآن، ج۱۰، ص۲۸۲.

۲. «﴿وَ إِذَا الْبِحارُ سُجِّرَتْ﴾ أي أحميت بأن تغيض مياهها و تظهر النار في مكانها».
منبع اهل تسنن: تفسیر روح المعانی، آلوسی، ج۱۵، ص۲۵۶.

۳. «آنگاه که دریاها جوشان گردند». التکویر(۸۱):۶.

این که قرآن دارای اصل ثابت است یعنی چه؟ یعنی روزی که قرآن از زبان پیغمبر ﷺ خوانده شد، فصاحتِ قرآن، تمام عرب آن روز را عاجز کرد. بلاغتِ قرآن، اسلوبِ منحصر به فرد قرآن از نظر معانی، بیان و بدیع، شعرا و فصحا و بلغای عرب را عاجز نمود.[۱] ۹•

روزگاری قرآن، از نظر سیطرهٔ فلسفی، مغز فلاسفهٔ بزرگی همچون ابن‌سینا، فارابی، خواجه نصیر طوسی ﷺ را مبهوت نموده و آنان را عاجز کرد، امروز هم قرآن با اشاراتش در علوم طبیعی، طبیعی‌دانان و ستاره‌شناسان و گوهرشناسان عالم طبیعت را به زانو در آورده است.

بنابراین آن کسی که درس نخوانده و از تمام اسرار طبیعت خبر می‌دهد، او از طرف همان کسی آمده که این عالم را ساخته است. این معنای تفسیر آیهٔ: ﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾[۲] است.

امام حسین ﷺ کلمهٔ طیّبهٔ تکوینی و قرآن کلمهٔ طیّبهٔ تدوینی

دربارهٔ قرآن بیان شد که روز به روز با تکامل قوای فکری و ارادی بشر، عظمت قرآن و سیطره‌اش بر افکار جهانیان افزوده شد، و بر همین وزان، همان نقش را عیناً دربارهٔ عاشورای حسین بن علی ﷺ می‌بینید. ۱۰• چرا؟ چون امام حسین ﷺ همان کلمهٔ طیّبه است؛ منتها قرآن، کلمهٔ طیّبهٔ تدوینی است و حسین بن علی ﷺ کلمهٔ طیّبهٔ تکوینی.

---

۱. ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَى عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾؛ و اگر در آنچه بر بندهٔ خود نازل کرده‌ایم شکّ دارید، پس اگر راست می‌گویید سوره‌ای مانند آن بیاورید و گواهان خود را - غیر خدا- فرا بخوانید. البقرة(۲): ۲۳.
همچنین: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾؛ بگو: اگر انس و جنّ جمع شوند تا نظیر این قرآن را بیاورند، مانند آن را نخواهند آورد، هر چند برخی از آنها کمک کار دیگری باشند. الإسراء(۱۷): ۸۸.

۲. «ریشه‌اش استوار و شاخه‌اش در آسمان است». ابراهیم(۱٤): ۲٤.

قرآن کلام صامت و حسین بن علی علیهما السلام کلام ناطق خدا

قرآن کلام الله صامت است و حسین بن علی علیهما السلام کلام الله ناطق. روزی که قرآن را سر نیزه کردند، امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: «أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ»[1] من همان قرآنم؛ منتها فرق من با قرآن در این است که او سخن نمی‌گوید ولی من سخنورم. وقتی حقیقتی در بشری به سرحدّ کمال جلوه کرد، عنوان آن حقیقت را می‌شود بر آن بشر اطلاق کرد، و لذا برهمین مبناست که از نظر ادبی می‌گویند: «زیدٌ عدلٌ» وقتی یک نفر در عدالت به آخر درجه رسید ما می‌توانیم حقیقت عنوان «عدل» را بر او منطبق کنیم. وقتی یک انسان در علم و معرفت به حدّ کمال رسید درست است که بگوییم: «فلانٌ عِلمٌ». وقتی یک نفر به تمام علوم و معارف قرآن، به تمام مزایای اخلاقی و عملیِ قرآن، متجسّم و متعبّد شد، صحیح است بگوییم که این بشر، خود، قرآن است و این خود، کلمهٔ طیّبهٔ پروردگار است.

ایفا شدن نقش قرآن به عاشورای امام حسین علیه السلام

عاشورای امام حسین علیه السلام نقش قرآن را در روی زمین ایفا می‌کند، چرا؟

---

۱. «قَالُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِين علیه السلام: أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ وَ هَذَا كَلَامُ اللَّهِ الصَّامِتُ». حقاق الحق، تستری [شوشتری]، ص۲۳۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۰، ص۵٤٦؛ ریاض الابرار، سید نعمت الله جزائری، ج۲، ص۸٦: (أنا کتاب الله الناطق و القرآن کتاب الله الصامت).
در این منابع تنها عبارت: «أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ» نقل شده است: الوافی، فیض کاشانی،ج۲، ص۲۷۲؛ مرآة العقول، علامه مجلسی، ج۱۱، ص۳۷.
همچنین: عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: قَالَ: «هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتُ وَ أَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ.» امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: این [قرآن] کتاب خداست که صامت است و سخن نمی‌گوید ولی من کتاب ناطق و گویای خدا هستم. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، ج۲۷، ص۳٤.
در این منابع تنها عبارت: «أَنَا كِتَابُ اللَّهِ النَّاطِقُ» نقل شده است: تفسیر شریف لاهیجی، لاهیجی، ج۱، ص۰۸؛ تفسیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۱، ص٤۵.

امشب باید این مطلب را بگوییم تا حقیقت بر آن مردمانی که از همه جا بی‌خبرند، کاملاً روشن شود و بر آن بی‌سوادان رسوا که در دنیا دم از علم می‌زنند و می‌گویند: مجالس عزا برای حسین بن علی علیه‌السلام بدعت است و این پرچم‌های سیاه رنگ برخلاف سنّت است،[۱۲۰] روشن شود.

امشب بر آن بی‌سوادان بی‌خبر از علم و کتاب و سنّت و تاریخ و حکمت این مطلب را بیان می‌نمایم، به شرط آن‌که بروند و به تمام اسنادی که می‌گویم، مراجعه کنند و آن‌چه را که امشب خواهم گفت، ابداً از مدارک شیعیان استفاده نمی‌کنم؛ بلکه از مهم‌ترین مدارک و کتب و منابع اهل سنّت و از کلمات رجال دانشمند و مردمانی که در رشته‌های مختلف، اعتبار و ارزش جهانی دارند شاهد می‌آورم، تا مشتِ علم به دهانشان کوبیده شود و ساکت شوند و بدانند هر مسلمانی باید شب عاشورا برای امام حسین علیه‌السلام عزا بگیرد و این تنها به یک طبقه از مسلمین اختصاص ندارد؛ بلکه اگر فرصت مجلس اقتضا کند، ثابت خواهیم کرد که هر بشری باید برای امام حسین علیه‌السلام عزا بگیرد. برخی نادانان در عجبند که چرا این مردم برای حسین بن علی علیه‌السلام گریه می‌نمایند؟ اینان از عظمت امام حسین علیه‌السلام و عاشورا بی خبرند.

گریهٔ آسمان بر حسین بن علی علیه‌السلام در روز عاشورا به نقل صحیح مسلم

کتاب «صحیح مسلم» یکی از صحاح ستّهٔ اهل سنّت است و این صحیح، به نظر عدّه‌ای از محققین اهل سنّت در ردیف «صحیح بخاری» و به نظر عدّه‌ای در ردیف دوّم «بخاری» است.

مسلم بن حجّاج نیشابوری یکی از شیخین در حدیث است؛ یعنی صحیح او همتای صحیح بخاری، دو مرجع نهایی برای مسلمانان سنّی مذهب و اهل سنّت و جماعت در سرتاسر زمین است، چه از اهل فقاهت باشند، چه از اهل حدیث، چه از اهل تفسیر.

مسلم بن حجّاج نیشابوری در ذیل آیهٔ ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾[۱] ۱۳۰ می‌نویسد: آسمان در روز عاشورا برای شهادت حسین بن علی علیهما السلام گریه کرد.[۲] این کلمه، مغز یک بشر متفکّر را تکان می‌دهد و راستی اگر یک محقّق دانا، تعصّب و اعتراض‌های بچّه‌گانهٔ ابلهانهٔ احمقانه را کنار بگذارد و با روش علمی و با منطقی که دنیا می‌پسندد، پیش بیاید در مقابل این سخن که می‌گویم، سر فرود می‌آورد.

شهادت امام حسین علیه السلام به تصویر صاحب صحیح، آن هم در ضمن آیهٔ قرآن که خدا می‌فرماید: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾[۳] «این مردم مردند و آسمان و زمین بر آن‌ها گریه نکرد»، عالمی که او را در دنیای احادیث اهل سنّت هم‌طراز بخاری دانسته و از این دو نفر به شیخین تعبیر می‌کنند و از کتاب «بخاری» و از کتاب «مسلم» به «صحیحین» تعبیر می‌کنند، چنین کسی -به نقل سید بن طاووس رحمه الله در طرائف و علامهٔ حلّی رحمه الله در نهج الحق و کشف الصدق در تفسیر آیه- می‌گوید: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام بَكَتِ السَّمَاءُ وَ بُكَاؤُهَا حُمْرَتُهَا»[۴] آن

---

۱. «و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند». الدخان(۱٤): ۲۹.

۲. «فِي أَوَّلِ الْجُزْءِ الْخَامِسِ مِنْ صَحِيحِ مُسْلِمٍ فِي تَفْسِيرِ قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ﴾ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه السلام بَكَتِ السَّمَاءُ وَ بُكَاؤُهَا حُمْرَتُهَا». در اول جزء پنجم از صحیح مسلم در تفسیر آیهٔ ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ﴾ نقل شده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد آسمان بر او گریست و گریهٔ آسمان، سُرخیِ آن بود. الطرائف، سید بن طاووس، ص۲۰۳؛ العمده، ابن بطریق، ص٤۰۵: (و في حديث بكاء السماء على مولانا الحسين عليه السلام من صحيح مسلم في أول الجزء الخامس في تفسير قوله سبحانه و تعالى: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ﴾ الآية و بالاسناد المقدم قال: عن السدي: لما قتل الحسين بن علي عليهما السلام بكت السماء و بكائها حمرتها)؛ نهج الحق و کشف الصدق، علامه حلی، ص۲۵۷: (و في صحيح مسلم في تفسير قوله تعالى: ...)؛ احقاق الحق، تستری، ص۲۰۹: (و في صحيح مسلم قوله: فَما بَكَتْ...)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۲۱۷.

۳. «و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند». الدخان(۱٤): ۲۹.

٤. رجوع شود به پاورقی۲.

آسمانی که بر آن جماعت پیشینیان گریه نکرد، روزی که سر امام حسین علیه السلام بالای نیزه رفت، گریه کرد. گرچه دست خیانت‌کاران، این حدیث را از نسخ جدید صحیح مسلم حذف نمودند، ولی امثال طبری و ثعلبی و بغوی و قرطبی و ابن حجر مکی همگی مضمون این حدیث را در کتب خویش آورده‌اند.[1] این از نظر حدیث، آن هم از چنین محقّقینی.

شش ماه سرخی آفاق در شهادت حسین بن علی علیهما السلام به نقل سیوطی

باز «جلال الدّین سیوطی»[2] صاحب کتاب‌های ارزشمند، همان کسی که از مشاهیر محقّقین اهل سنّت و به راستی از جواهر علم است و ارزش علمی جهانی دارد - یعنی این‌ها که امشب می‌شمرم همه کسانی هستند که شهرت دنیایی دارند و

---

۱. علمای اهل تسنن ذیل آیهٔ ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ از سدی روایت کردند: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [علیه السلام] بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ وَ بُكاؤُها حُمْرَتُهَا.»؛ هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد آسمان بر او گریست و گریهٔ آسمان، سُرخی آن بود.
منابع: جامع البیان، طبری، ج۲۲، ص۳۳؛ الکشف و البیان، ثعلبی، ج۸، ص۳۵۳؛الهدایة الی بلوغ النهایة، مکّی بن ابی‌طالب، ج۱۰، ص۶۷۳۸؛ معالم التنزیل، بغوی، ج۷، ص۲۳۲؛ الجامع لأحکام القرآن، قُرطبی، ج۱۶، ص۱۴۱؛ فرائد السمطین، حموی شافعی، ج۲، ص۱۶۸؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۸۰؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۱۰۴؛ اللباب في علوم الکتاب، ابن عادل، ج۱۷، ص۳۲۴؛ المواعظ و الاعتبار، مقریزی، ج۲، ص۳۲۹؛ الصواعق المحرقة، ابن هجر هیتمی، ج۲، ص۵۷۰ (أخرج الثَّعْلَبِيّ ...)؛ السراج المنیر، خطیب شربینی،ج ۳، ص۵۸۶.

۲. السیوطي جلال الدین (۸۴۹ - ۹۱۱ هـ) عبد الرحمن بن أبي بکر، جلال الدین. و السیوطي نسبة إلی أسیوط مدینة في صعید مصر. عالمٌ موسوعيٌ في الحدیث و التفسیر و اللغة و التاریخ و الأدب و الفقه و غیرها من العلوم. وُلد في القاهرة و نشأ فیها ... و لمّا بلغ الأربعین، اعتزل في منزله، و عکف علی التصنیف، ذُکر له من المؤلفات نحو ٦٠٠ مؤلف. منها المجلدات الکبیرة و منها الرسالة القصیرة ذات الورقة أو الوریقات. و ذکر الأستاذ أحمد الشرقاوي في کتابه مکتبة الجلال السیوطي أنّ عدد مؤلفاته بلغ ٧٢٥ مصنفًا ... توفّي بالقاهرة. الموسوعة العربیة العالمیة، ج۱۳، ص۴۲۳-۴۲۴.

نزد دانشمندان دنیا بـه دانـش پذیرفتـه شـده انـد-. ایـن شـخص در تـاریخ الخلفـاء می‌نویسد: «وَ كَانَ قَتلُهُ يَومَ عَاشُورَاءَ وَ كُسِفَتِ الـشَّمسُ ذَلِـكَ اليَـومَ وَ احْمَـرَّتْ آفَـاقُ السَّمَاءِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ بَعْدَ قَتْلِهِ ثُمَّ لَا زَالَتِ الْحُمْرَةُ تُـرَى [فِيهَـا] بَعْـدَ ذَلِـكَ»؛[1] ۱۵۰ وقتـی حسین بن علی علیهما السلام کشته شد، تمام آفاق به مدت شش ماه، سرخ رنگ بـود. شـهادت امام حسین علیه السلام شش ماه، عالَم را غرق در خون کرد. این شخص مـی‌نویـسد: در روز شهادتِ امام حسین علیه السلام، اوضاعِ عالم وجود، این چنین منقلب شد.

آتش شدن و تلخ شدن گوشت شتری پس از شهادت امام حسین علیه السلام

خود این شخص می‌نویسد: «و نحروا ناقةً في عسكرهم، فكانوا يرون فـي لحمهـا

---

۱. «وَ كَانَ قَتلُهُ يَومَ عَاشُورَاءَ وَ كُسِفَتِ الشَّمسُ ذَلِكَ اليَومَ وَ احْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ بَعْدَ قَتْلِـهِ ثُـمَّ لَا زَالَتِ الْحُمْرَةُ تُرَى [فِيهَا] بَعْدَ ذَلِكَ [وَ لَم تَكُن تُرَى فِيهَا قَبلَهُ]»؛ و شهادت آن حـضرت روز عاشـورا بود، و خورشید در آن روز کسوف شد و کرانه‌های آسمان تـا شـش مـاه بعـد از شـهادت حـضرت علیه السلام سرخ بود، بعد از شش ماه هم پیوسته آن سرخی در آسمان دیده می‌شد [که قبل از آن دیده نمی‌شد].
منابع اهل تسنن: تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲۶؛ الصواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۹٤.
همچنین: «قَالَ: أَخبَرَنَا عَلِيُّ بنُ مُحَمَّدٍ [المَدَائِنِيُّ القُرَشِيُّ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُدْرِكٍ عَنْ جَدِّهِ الْأَسْوَدِ بْـنِ قَـيْسٍ قَالَ: احْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ [علیه السلام] سِتَّةَ أَشْهُرٍ يُرَى ذَلِكَ فِي آفَاقِ السَّمَاءِ كَأَنَّهَـا الـدَّمُ. قَـالَ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ شَرِيكًا، فَقَالَ لِي: مَا أَنْتَ مِنْ الْأَسْوَدِ؟ قُلْتُ: هُوَ جَدِّي أَبُو أُمِّي، قَـالَ: أَمـا وَ اللـهِ إِنَّـه كَـانَ لَصدوقَ الْحَدِيثِ عَظِيمَ الْأَمَانَةِ مُكرِماً لِلضَّيْفِ»؛ علی بن مدرک از جدّش اسود بن قیس نقـل مـی‌کنـد که پس از کشته شدن امام حسین علیه السلام آفاق آسمان تا شـش مـاه سـرخ بـود و آسـمان هماننـد خـون دیـده می‌شد. علی بن مدرک گوید: من این جریان را برای شریک نقل نمودم، او به من گفـت: چـه نـسبتی بـا اسود داری؟ گفتم: او جدّ من، پدرِ مادرم است. شریک گفـت: بـه خـدا قـسم کـه او همیـشه راسـتگو، امانتدار و اکرام کنندهٔ میهمان بود. الطبقات الکبری، (متمم الصحابه،الطبقة الخامـسة) ابـن سـعد، ج۱، ص۵۰۸، رقم۴۷۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۷؛ سیر أعلام النـبلاء، ذهبـی، ج۳، ص۳۱۲؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۵: (ذهبی می‌گوید: أما والله إنه [أي: الأسود بن قـیس] کـان لصدوق الحدیث)؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۲؛ المقفی الکبیر، مقریزی، ج۳، ص۳٤۳.

مثل النیران، و طبخوها فصارت مثل العلقم»،[۱] لشکر ابن زیاد در روز عاشورا شتری را کشتند به مجرد اینکه شتر را میان دیگ انداختند، آتش از شتر زبانه کشید![۱۶]• و وقتی این شتر پخته شد، گوشتش را به لب زدند، همچون زهر، تلخ شده بود![۲] [۱۷]•

خورشید گرفتگی در اثر شهادت امام حسین علیه‌السلام

جلال الدّین سیوطی این عالم بزرگ سنّی در کتاب شرح العقود می‌نویسد: «اهل هیأت می‌گویند که: خورشید در دهم ماه نمی‌گیرد»،[۳] [۱۸]• و تنها در عالم یک روزِ دهم، خورشید گرفت، آن هم روز عاشورا بود؛[٤] [۱۹]• یعنی همان وقتی که سر حسین علیه‌السلام بالای نیزه رفت. این اثر شهادت امام حسین علیه‌السلام در عالم است.

---

۱. تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲٦؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹٤

۲. «عَنْ جَمِيلٍ [حمید] بْنِ مُرَّةَ قَالَ: أَصَابُوا إِبِلاً فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ[علیه‌السلام] يَوْمَ قُتِلَ فَنَحَرُوهَا وَ طَبَخُوهَا قَالَ: فَصَارَتْ مِثْلَ الْعَلْقَمِ فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يَسِيغُوا مِنْهَا شَيْئاً.»؛ از جمیل بن مره نقل شده که گفت: در آن روزی که [امام] حسین [علیه‌السلام] به شهادت شد لشکر یزید یک شتر از سپاه آن حضرت به غارت بردند، آن شتر را کشتند و گوشت آن را پختند؛ اما مانند حنظل، تلخ شده بود و نتوانستند چیزی از آن را بخورند.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٧٢؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٣١؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٤١؛ تهذیب الکمال، مزی،ج٦، ص٤٣٥؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج٥، ص١٦؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج١٢، ص٢٤٣؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج٢، ص١٢٦.

۳. قالوا [أهل الهیأة]: «لا تکسف الشمس إلا في الثامن و العشرین أو التاسع و العشرین ». شرح عقود الجمان فی علم المعانی و البیان، سیوطی، (بیروت، طبع دار الفکر) ص۲۹.

همچنین رجوع شود به: الشرح الکبیر، رافعی، ج۲، ۳۸۱-۳۸۲؛ فتح العزیز، ج٥، رافعی، ص۸۳.

٤. حَدَّثَنَا قَيْسُ بْنُ أَبِي قَيْسٍ الْبُخَارِيُّ، حَدَّثَنَا قُتَيْبَةُ بْنُ سَعِيدٍ، حَدَّثَنَا ابْنُ لَهِيعَةَ، عَنْ أَبِي قَبِيلٍ قَالَ: «لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [علیه‌السلام] انْكَسَفَتِ [كُسِفَت] الشَّمْسُ كَسْفَةً حَتَّى بَدَتِ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ، حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهَا هِيَ»؛ ابو قبیل گفت: هنگامی که امام حسین علیه‌السلام کشته شد خورشید گرفت [و آسمان تاریک شد] به طوری که ستاره‌ها در نیمهٔ روز نمایان شدند، تا جایی که ما گمان کردیم قیامت بر پا شده است.

منابع اهل تسنن: المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱٤، رقم۲۸۳۸؛ معرفة الصحابة، ابو نعیم اصفهانی، ج۲، ص۱۳، رقم ۱۷۸٥؛ السنن الکبری، بیهقی، ج۳، ص۳۳۷، رقم٦۳٥۲؛ تاریخ مدینة ←

عزای امام حسین علیه‌السلام در عالَم هستی

ای بی‌خردان، ای نادانانِ از علم بی‌خبر که عزای حسین بن علی علیهماالسلام را بدعت و یک امر غیر عادّی می‌دانید، عزای امام حسین علیه‌السلام طبیعت را تکان داده است! عالم هستی را تکان داده است!

اینان که این مطالب را نقل نموده‌اند، از ارکان علم اهل تسنّنند، چه از رجال حدیث، چه از رجال تفسیر، چه از محقّقین تاریخ. هنوز اگر بخواهم این حکایات و ناقلین آن‌ها را بگویم فراوان است.

این مطالب باید در مغز شما مردم بماند و نباید مغزهای شما در کِش و قوس روزگار تکان بخورد، باید شما مردم بدانید که خواه ناخواه، روز به روز و دم به دم، در فکر بشر بر عظمت دستگاه حسین بن علی علیهماالسلام افزوده خواهد شد و آن افرادی که می‌گویند این مطالب جزو محترماتِ شیعه است؛ آن مردم اصلاً از علم و سواد بی بهره‌اند.

→

دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۸؛ الشرح الکبیر (فتح العزیز بشرح الوجیز)، رافعی قزوینی، ج۵، ص۸٤؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۳؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۰؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۸، ص۲۱۹: («عَنْ أَبِي قَبِيلٍ الْمَعَافِرِيِّ: أَنَّ الشَّمْسَ كَسَفَت يَوْمَئِذٍ حَتَّى بَدَتِ النُّجُومُ وَقْتَ الظُّهْرِ... وَ أَنَّ الْأَرْضَ أَظْلَمَتْ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ.»؛ (و ابن کثیر در تفسیر خود ج٤، ص١٥٤، چنین آورده: «و إنه کسفت الشمس»)؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۷: (رواه الطبراني و إسناده حسن)؛ تلخیص الحبیر، ابن حجر، ج۵، ص۸٤؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹٤؛ المحاضرات و المحاورات، سیوطی، ص٤۰۵: (به نقل از طبرانی)؛ فیض القدیر، مناوی، ج۱، ص۲٦۵: (و کسفت الشمس عند قتله کسفةً أبدت الکواکب نصف النهار)؛ اسعاف الراغبین، ابن صبان، ص۷۵ چاپ سنگی: (کما أخرجه أبونعیم و غیره و کسفت الشمس وقت قتله کسفة أبدت الکواکب نصف النهار). (و المطبوع بهامش نور الابصار، ص۱۱۱: ط.مصر)؛ ینابیع المودة، قندوزی حنفی، ج۳، ص۱۹: (و انْکَسَفَتِ الشَّمْس لِقَتلِهِ حَتی بَدَتِ الْکَوَاکِبُ نِصْفَ النَّهَار وَ ظَنَّ النَاسُ أنَّ القیامَةَ قد قامَت).

بارش خون از آسمان در شهادت حسین بن علی علیهما السلام

«ثعلبی» امام تفسیر است. این مفسّر عالی مقام در نزد اهل سنّت نقل می‌کند: «وقتی حسین بن علی علیهما السلام کشته شد، آسمان خون بارید».[۱] علاوه بر او، «قرطبی» که از اساطین اهل تاریخ است نیز همین مطلب را نقل نموده است.[۲] [۲۰]

خون تازه زیر هر سنگ

ابن حجر و سبط بن جوزی و جمعی دیگر نیز می‌نویسند: «مَا رُفِعَ حَجَرٌ فِي [مِنَ] الدُّنْيَا [لَمَّا قُتِلَ الحُسَيْنُ علیه السلام] إِلَّا وَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ»،[۳] [۲۱] وقتی حسین بن علی علیهما السلام کشته شد، هر سنگی که از زمین برداشتند در زیرش خون تازه بود.

---

۱. «أخبرنا ابن بكر الخوارزمي، حدثنا أبو العياض الدعولي، حدثنا أبي بكر بن أبي خثيمة، و به عن أبي خثيمة، حدثنا أبو سلمة، حدثنا حماد بن سلمة، أخبرنا سليم القاضي، قال: مطرنا دما أيام قتل الحسين[علیه السلام]». تفسير ثعلبی، ثعلبی، ج۸، ص۳۵۳ ، ذيل آية ﴿فَمَا بَكَت عَلَيهِمُ السَّمَاءُ وَ الأَرضُ﴾.

۲. «قَالَ سُلَيْمَانُ الْقَاضِي: مُطِرْنَا دَمًا يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ[علیه السلام]». تفسير قرطبی، قرطبی، ج۱۶، ص۱۴۱.
همچنين: قَالَ: أَخْبَرَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ حَرْبٍ وَ مُوسَى بْنُ إِسْمَاعِيلَ، قَالَا: حَدَّثَنَا حَمَّادُ بْنُ سَلَمَةَ. قَالَ: حَدّثَنَا سُلَيْمٌ القَاصِ، قَالَ: مُطِرْنَا دَماً يَوْمَ [أَيَّامَ] قَتْلِ الْحُسَيْنِ [علیه السلام].»؛ ابو ابراهيم سليم قاص گويد: در روز [های] كشته شدن امام حسين [علیه السلام] بارانِ خون بر ما باريد.
منابع اهل تسنن: الطبقات الكبرى، (متمم الصحابه،الطبقة الخامسة) ابن سعد، ج۱، ص۵۰۶، رقم۴۷۱؛ التاريخ الكبير، بخاری، ج۴، ص۱۲۹: (سليم القاص قَالَ: مطرنا أياما أو يوم قتل الْحُسَيْن [علیه السلام] دما.)؛ انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۰۹، رقم۵۳: (حَدَّثَنِي عمر بْن شبه، عَن مُوسَى بْن إِسْمَاعِيل، عَن حماد بْن سلمة، عَن سالم القاص، قَالَ: مطرنا أيام قتل الْحُسَيْن [علیه السلام] دما)؛ الجرح و التعديل، ابن ابی حاتم رازی، ج۴، ص۲۱۶؛ التذكرة الحمدونيه، ابن حمدون، ج۹، ص۲۴۵: («قَالَ سُلَيْمٌ الْقَاصُّ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [علیه السلام] مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً عَبِيطاً»؛ نظم درر السمطين، زرندی حنفی، ص۲۲۲؛ المحاضرات و المحاورات، سيوطی، ص۷۹؛ الصواعق المحرقه، ابن حجر هيتمی مكی، ص۱۹۴: («أَخْرَجَ الثَّعْلَبِيُّ وَ أَبُو نُعَيْمٍ مَا مَرَّ مِنْ أَنَّهُمْ مُطِرُوا دَماً»).
۳. تذكرة الخواصّ، سبط ابن جوزی، ص۲۴۶: (قال ابن سعد ما رفع حجر في الدنيا إلا و تحته دم ←

خون تازه زیر هر سنگ، در حکایت عبد الملک مروان و زُهری

باز بالاتر از این‌ها و مهم‌تر از این‌ها آن است که این مطلب را از عبدالملک مروان نقل می‌کنند. عبد الملک مروان یک پادشاه مروانی و خلیفهٔ اموی است. او خود این قضیّه را نقل می‌کند. ابن سعد صاحب طبقات و طبرانی و ابن حجر که این‌ها هریک از ارکان تاریخ و حدیث هستند، قضیّه را از زُهری نقل می‌کنند که عبد الملک مروان گفت: می‌دانی روزی که حسین علیه‌السلام کشته شد، چه شد؟ گفتم: روزی که حسین علیه‌السلام کشته شد، در بیت المقدّس خون از زمین جوشید. گفت: من هم خبر دارم ولی بدان این حدیث را غیر از من و تو کمتر کسی می‌داند؛[1] ﴿۲۲ الَمْ تَرَ کَیْفَ

→

عبیط)؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۱: (قال أبو سعید: ما رفع حجر في الدنیا لما قتل الحسین علیه‌السلام إلا و تحته دمٌ عبیط)؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۹: (قال ابن سعد: ما رفع حجر في الدنیا لما قتل الحسین علیه‌السلام إلا و تحته دمٌ عبیط)؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۷۹: (و قال أبو سعید: ما رفع حجر في الدّنیا لمّا قتل الحسین علیه‌السلام الّا و تحته دم عبیط)؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹٤: (قال أبو سعید ما رفع حجر من الدنیا إلا وجد تحته دمٌ عبیط).

۱. «عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: قَالَ لِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ: أَيُّ وَاحِدٍ أَنْتَ إِنْ أَخْبَرْتَنِي[أَعْلَمْتَنِي] أَيُّ عَلَامَةٍ كَانَتْ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ علیه‌السلام؟ قَالَ: قُلْتُ: لَمْ تُرْفَعْ حَصَاةٌ بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهَا دَمٌ عَبِيطٌ، فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: إِنِّي وَ إِيَّاكَ فِي هَذَا الْحَدِيثِ لَقَرينانِ [قرینان].»؛ زهری گوید: عبدالملک مروان به من گفت: چه یگانه‌ای هستی اگر به من خبر دهی که چه نشانه‌ای در روز کشته شدن حسین بن علی[علیه‌السلام] اتفاق افتاد؟ من به او گفتم: هیچ سنگی را در بیت المقدس برنداشتند مگر اینکه در زیر آن خون تازه یافت شد. عبد الملک گفت: من و تو در این حدیث، قرین هستیم (تنها من و تو راوی این حدیث هستیم).

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۹؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص٤٤٤؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹٦ (و قال: رواه الطبرانی و رجاله ثقات).

همچنین: «عَنْ مُعَمَّرٍ قَالَ: أَوَّلُ مَا عُرِفَ الزُّهرِيُّ أَنَّهُ كَانَ فِي مَجْلِسِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ فَسَأَلَهُمْ عَبْدُ الْمَلِكِ فَقَالَ: مَنْ مِنْكُمْ يَعْلَمُ مَا صَنَعَت أَحْجَارُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ علیه‌السلام؟ قَالَ: فَلَمْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنْ ذَلِكَ عِلْمٌ. فَقَالَ الزُّهرِيُّ: بَلَغَنِي أَنَّهُ لَمْ يُقْلَبْ مِنْهَا يَوْمَئِذٍ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ. قَالَ: فَعُرِفَ مِنْ يَوْمَئِذٍ.»؛ از معمر نقل شده: نخستین جایی که زهری معروف شد آنجا بود که ←

ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾.[1]

حقّ سید الشهدا علیه السلام و جلوهٔ جمال و کمال و جلالش

شب عاشورا گریه و زاری بسی کرده‌ایم، بعد از این هم خواهیم کرد؛ ولی هوشیار باشید و نگذارید عقائد محکم شما جوانان و فرهیختگان در این روزگار تکان بخورد. در حقّ ثابت قدم بمانید و در مقابل مردمی که از علم بی‌خبرند مردانه با حربهٔ منطق و استدلال سخن بگویید.

فردا اگر مرا به هر محکمه‌ای احضار کنند، باید تمام این مدارک آورده شود، وقتی جوابِ من داده می‌شود که به این مدارک جواب داده شود. حساب حقّ سیّد الشهدا علیه السلام اینگونه است. این حقّ، حقّی است که باید روز به روز بدرخشد و لحظه به لحظه، جلوهٔ جمال و کمال و جلالش گوش و دل بشر را فرا بگیرد.

→

در مجلس عبد الملک بن مروان حضور داشت. عبد الملک از آنان (حضّار مجلس) پرسید: کدام یک از شما می‌داند روز کشته شدن امام حسین علیه السلام سنگهای بیت المقدس چه کردند؟ هیچ یک از آنان در این باره چیزی نمی‌دانستند. زهری پاسخ داد: به من خبر رسیده است که در آن روز، هیچ سنگی از سنگهای بیت المقدس برگردانده نشد مگر اینکه زیر آن خون تازه‌ای یافت شد. زهری از همان روز معروف شد.

منابع اهل تسنن: طبقات الکبری، ابن سعد، ج۵، ص۳۵۱؛ محاضرات و محاورات، سیوطی، ص۸۳.

نکته: برخی همین مطلب را در مجلس ولید بن عبد الملک نقل کردند. رجوع شود به: دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٧١؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٢٩؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٣٧ و...

۱. آیا ندیدی خدا چگونه مَثَل زده: سخنی پاک که مانند درختی پاک است که ریشه‌اش ثابت و شاخه‌اش در آسمان است؟ میوه‌اش را هر دم به اذن پروردگارش می‌دهد. ابراهیم(١٤): ٢٥ - ٢٤.

اثر شهادت امام حسین علیه‌السلام، پانصد سال قبل از بعثت در دیر راهب

دمیری در کتاب معروف «حیاة الحیوان»، این قضیه را نقل می‌کند که: وقتی سر بریدهٔ حسین بن علی علیهماالسلام را به شام می‌بردند بر دیر راهبی وارد کردند. تا سر وارد دیر شد، دیدند بر روی سنگی که بر دیر نصب شده، دو بند شعر مرقوم شده است:

أَتَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْناً شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَاب

همان کسانی که امام حسین علیه‌السلام را کشتند وارد دیر راهب نصرانی شدند و دیدند این سنگ در دیر راهب است! گفتند: این شعر از چه زمانی بر روی این سنگ نوشته شده است؟ راهب گفت: پانصد سال قبل![1] ۲۳•

دنیا پانصد سال قبل از روز عاشورا برای امام حسین علیه‌السلام عزا گرفته است و اگر بشر

---

۱. «قَالُوا: ثُمَّ إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ جَهَّزَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ[علیه‌السلام] وَ مَن كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ[علیه‌السلام] مِنْ حَرَمِه بَعْدَ أن أَنْ اعْتَمَدُوا مَا اعْتَمَدُوهُ، مِن سَبيِ الْحَرِيمِ وَ قَتْلِ الذَّرَارِيِّ مِمَّا تَقْشَعِرُّ مِنْ ذِكرِه الْأَبْدَانُ وَ تَرْتَعِدُ مِنْهُ الْفَرَائِصُ إِلَى الْبَغِيضِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَ هُوَ يَوْمَئِذٍ بِدِمَشْقَ مَعَ الشِّمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَسَارُوا إِلَى أَنْ وَصَلُوا إِلَى دَيْرٍ فِي الطَّرِيقِ فَنَزَلُوا لِيَلقُوا بِهِ فَوَجَدُوا مَكْتُوباً عَلَى بَعْضِ جُدْرَانِهِ:

أَتَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْناً شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

فَسَأَلُوا الرَّاهِبَ عَنْ السَّطْرِ وَ مَن كَتَبَهُ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ مَكْتُوبٌ هُنَا مِنْ قَبْلِ أَنْ يُبْعَثَ نَبِيُّكُمْ بِخَمْسِمِائَةِ عَامٍ.»؛ عبید الله بن زیاد - بعد از آنکه کردند آنچه کردند از اسیر کردن حرم امام حسین علیه‌السلام و کشتن فرزندان او از مصائبی که بدنها از یاد کردن آن به لرزه می‌افتد- امام سجاد علیه‌السلام و همهٔ کسانی را که در کربلا همراه امام حسین علیه‌السلام بودند با شمر بن ذی الجوشن و جمعی از اصحاب او به سوی یزید بن معاویه که در آن روز در دمشق بود روانه کرد. آنها حرکت کردند تا در راه به دیری رسیدند. پیاده شدند تا آن را ببینند. روی بعضی از دیوارها این نوشته را یافتند: «آیا کسانی که امام حسین علیه‌السلام را کشتند امیدوارند که جدّ او در روز حساب شفاعتشان کند؟!» از آن راهب، از آن سطر و نیز این که چه کسی آن را نوشته است سؤال کردند. او گفت: این سطر، پانصد سال قبل از بعثت پیامبر شما در اینجا نوشته شده است.

منابع اهل تسنن: حیاة الحیوان الکبری، دمیری، ج۱، ص۹۲؛ تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج۲، ص۲۹۹.

هزار سال بعد از آن، برای چنین فاجعهٔ کبری و چنین محنت عظمایی که در هیچ امّتی از امم به وجود نیامده است، بر خاکستر بنشیند، جای هیچ تعجبی نیست.

هنوز هم مطالبی مانده است که، انشاء الله در جای خود خواهم گفت، تا حقیقت این دریای بی‌پایان بیشتر موج بردارد و دل‌ها را تکان بدهد، چرا که تنها مرهم بر دل پیغمبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله این است که شما مردم بنشینید و بگویید: یا رسول الله صلی الله علیه و آله اگر حقّ حرمت تو را رعایت نکردند، ما این‌جا زانو به زمین می‌زنیم و آه سردی از دل پر درد، بر آن رگ‌های گلوی بریدهٔ کنار آب روان، می‌کشیم. شما با این عملتان به ساحت قدس خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله اظهار خدمت و نیز به درگاه پروردگارتان اظهار بندگی و کوچکی نمایید.

عزاداری عالَم طبیعت برای امام حسین علیه السلام به اعتراف بزرگان اهل تسنن

این نمونه‌ای از مطالب دانشمندان اهل سنّت است. همهٔ آنها اعتراف کردند که خورشید بر خلاف نظام طبیعی و بر خلاف اصول علم هیئت و بر خلاف قواعد نجومی در روز شهادت حسین بن علی علیهما السلام گرفت. همچنین اقرار کردند که در روز شهادت امام حسین علیه السلام از آسمان خون بارید و از زمین خون جوشید. اینان گفتند که پانصد سال قبل بر آن سنگ این شعر[1] حک شده است. اینان هم این مطالب را درک کردند که عالم طبیعت برای امام حسین علیه السلام عزا گرفته است.

عزاداری جمادات و نباتات در شهادت ابا عبد اللّه علیه السلام

جمادات و نباتات، همه برای امام حسین علیه السلام عزاداری کردند[۲۴]* و هنوز هم عزادارند. در اطراف قزوین یک روستایی است به نام زرآباد، درختی آنجاست که

---

۱. همان.

شب عاشورا، کنار آن درخت، غوغایی است! مردم از اطراف جمع می‌شوند، پنبه‌ها می‌آورند. ناگهان ناله‌ای از دل این درخت بلند می‌شود، یک شاخه شکسته می‌شود و چند قطره خون می‌ریزد. جمعیت مردم، آن پنبه‌های آغشته به خون را برای شفاء می‌برند.[۱] ۲۵.

حادثهٔ عاشورا چیزی نیست که دنیا آن را فراموش کند، بلکه باید تا قیامت بماند.

---

۱. «نُقِلَ أَنَّ فِي قَزْوِينَ شَجَرَةً يَخْرُجُ مِنْهَا الدَّمُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ. وَ لَقَدْ أَخْبَرَنِي جَمعٌ مِنْهُمُ الْعَلَمُ الْعَلَّامُ صَاحِبُ كِتَابِ بَيَانِ الْفُرْقَانِ الْحَاجُّ شَيْخ مجتبى الْقَزْوِينِيُّ أَنَّ هَذِهِ الشَّجَرَةَ فِي قَرْيَةِ زَر آباد (بَيْنَهَا وَ بَيْنَ قَزْوِينَ سِتُّ أَوْ سَبْعَةُ فَرَاسِخَ) وَ يَوْمَ تَاسُوعَاءَ أَوْ عَاشُورَاءَ يَخْرُجُ مِنْ غُصْنٍ مِنْ أَغْصَانِهَا بَعْدَ انفِجارِها مِنْ غَيْرِ سَبَبٍ ظاهرِي شيءٌ كالدَمِ وَ هَذَا مَشْهُورٌ. وَ قَالَ: إِنَّ فِي أَوْرَاقِ هَذِهِ الشَّجَرَةِ مَكْتُوباً بِخَطِّ الْقُدْرَةِ جَلِيّاً فِي بَعْضِهَا: اللَّه، وَ فِي بَعْضِهَا: مُحَمَّد، وَ فِي بَعْضِهَا: عَلِيّ، وَ النَّاسُ يَسْتَشْفُونَ بِأَوراقِها. وَ لَقَدْ أَتَانِي رَجُلٌ مِنْهُمْ بِثَلَاثَةِ أَوْرَاقٍ فِي أَحَدِهَا مَكْتُوبٌ: فَاطِمَة وَ فِي أُخْرَى: الْحَسَن وَ فِي الثَّالِثِ: الْحُسَيْن عليهم السلام. فَلَمَّا نَظَرتُ إِلَيْهَا حَفِظْتُ الْأَوْرَاقَ فِي كِتَابٍ مُدَّةً ثُمَّ لَمْ أَدْرِ مَا صُنِعَ بِهَا. وَ لَقَدْ رَأَت أُخْتِي ضوءً كَأَنَّهُ سِرَاجٌ مُضيءٌ. قَالَ: فَلَمَّا قَرُبْتُ مِنَ الْأَوْرَاقِ عَلِمْتُ أَنَّهُ مِنْهَا ... وَ فِي كِتَابِ جَوَاهِرِ الْكَلَامِ فِي سَوانِحِ الْأَيَّامِ ذَكَرَ هذِهِ الشَّجَرَةَ وَ قَضَايَا مِنْهَا.»؛ نقل شده که در قزوین درختی است که روز عاشورا از آن خون خارج می‌شود و گروهی از مؤمنان، خبر این درخت را برای من نقل کرده‌اند. علّامه معروف، صاحب کتاب بیان الفرقان حاج شیخ مجتبی قزوینی نیز از این افراد است. این درخت در روستای زرآباد است (که بین آن و قزوین ٦ یا ٧ فرسخ فاصله است) و روز تاسوعا یا عاشورا از شاخه‌ای از شاخه‌های آن بدون سبب ظاهری چیزی مثل خون خارج می‌شود و این [قضیه] مشهور است.

و او [شیخ مجتبی قزوینی] گفت: در برگ‌های این درخت به خط قدرت [الهی] به صورت واضح در بعضی «الله» نوشته شده و در بعضی «محمد» صلی الله علیه و آله و در بعضی «علی» علیه السلام و مردم به برگ‌های آن طلبِ شفا می‌نمایند. و یکی از آنان سه برگ آورد که در یکی نوشته بود: «فاطمه» علیها السلام و در دیگری «حسن» علیه السلام و در برگ سوم «حسین» علیه السلام. وقتی که به برگ‌ها نگاه کردم آنها را مدتی در کتابی نگهداری نمودم. اما ندانستم که چه شد. خواهرم نوری مانند چراغ روشن دید [و به من گفت:] وقتی به برگ‌ها نزدیک شدم دانستم که روشنایی از آنهاست ... سید حسن یزدی در کتاب «جواهر الکلام فی سوانح الأیام» قضایایی از این درخت ذکر کرده است. مستدرک سفینة البحار، نمازی شاهرودی، ج۵، ص۳٦۸.

در این منابع نیز حکایت درخت چنار آمده است: مهیج الاحزان، حسن بن محمد علی یزدی حائری، ص٤٧٩؛ اسرار الشهادة، علامه دربندی، ص٥٤٣. (این حکایت را تحت عنوان «چنار خونبار» نقل ←

تخلّف از عزای حسین بن علی علیهما السلام؛ تخلّف از سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله

ای مردمی که این‌جا نشسته‌اید! اگر روزی به شما گفتند: «به چه منطق برای امام حسین علیه السلام عزا می‌گیرید»؟ باید در پاسخ بگویید: عزای حسین بن علی علیهما السلام سنّت قطعی پیغمبر صلی الله علیه و آله است و هر کس از عزای حسین علیه السلام تخلّف کند از سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله تخلّف کرده است. بنابراین هرکس پیرو سنّت پیغمبر صلی الله علیه و آله است، باید برای حسین بن علی علیهما السلام عزا برپا کند؛ نه سنّت از طریق شیعه، بلکه سنّت از طریق احمد بن حنبل؛ و سنّت از طریق بزرگان محدّثین اهل سنّت.

گریهٔ پیامبر صلی الله علیه و آله در مصائب امام حسین علیه السلام

چون وقت کم است، من فقط یک نفر را می‌گویم و الّا اگر فرصت بود، ده نفر از محدّثین بزرگ را می‌شمردم که به شهادت مهم‌ترین افرادی که از نظر رجال اهل سنّت، وثوقشان و اعتمادشان در نقل و حدیث قابل خدشه نیست، پیغمبر اکرم، رسول معظّم صلی الله علیه و آله در موارد متعدّد تا دیدگان مبارکش بر نور دیده‌اش حسین علیه السلام می‌افتاد، مثل ابر بهار اشک می‌ریخت.

این حدیث از طریق اهل سنّت است. شیعیان هم نقل کرده‌اند ولی من از آن طریق می‌گویم:

امّ سلمه گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله به من دستور داد، کسی وارد نشود. من مراقب بودم کسی وارد نشود و مایهٔ زحمت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشود. ناگهان دیدم حسین علیه السلام دست و پا می‌زند و می‌آید، من نتوانستم مانع از ورود او شوم.

این همان کودکی است که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله در محراب بود، روی گردن پیغمبر صلی الله علیه و آله

→ نموده است)؛ اکلیل المصائب فی مصائب الاطائب، محمد بن سلیمان تنکابنی، ص۴۸؛ منتخب التواریخ، محمد هاشم خراسانی، ص۲۳۲؛ البکاء للحسین علیه السلام، علامه میرجهانی، ص۳۲۴.

سوار می‌شد و تا زمانی که به اختیار و خواست خودش از روی شانهٔ پیغمبر ﷺ پایین نمی‌آمد، پیغمبر ﷺ سر از سجده بر نمی‌داشت![1] ۲۶•

امّ سلمه گفت: همین که امام حسین ؑ وارد شد، مضطرب شدم که مبادا پیغمبر ﷺ مرا بازخواست کند که چرا اجازه دادی او داخل شود؟! وقتی پرده را کنار زدم دیدم پیغمبر ﷺ، حسین ؑ را روی سینهٔ مبارک خود گذارده و مرتّب لب‌های او را می‌مکد و می‌بوسد[27]• و اشک می‌ریزد، چیزی هم در دستان پیغمبر ﷺ هست که آن

---

۱. «قَالَ أَخْبَرَنَا عَفَّانَ بْنِ مُسْلِمٍ وَ عَمْرِو بْنُ عَاصِمٍ الْكِلَابِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا مَهْدِيِّ بْنِ مَيْمُونٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي‌يَعْقُوبَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعْدٍ مَوْلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادِ بْنِ الْهَادِ قَالَ: سَجَدَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي صَلَاةٍ فَجَاءَهُ الْحَسَنُ أَوِ الْحُسَيْنُ[ؑ] -قَالَ مَهْدِيٌّ: وَ أَكْبَرُ ظَنِّي أَنَّهُ حُسَيْنٌ[ؑ]-، فَرَكِبَ عُنُقَهُ وَ هُوَ سَاجِدٌ، فَأَطَالَ السُّجُودَ بِالنَّاسِ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ. فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ أَطَلْتَ مِنَ السُّجُودِ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ، قَالَ ﷺ: إِنَّ ابْنِي هَذَا ارْتَحَلَنِي، فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ.»؛ عبدالله بن شداد گوید: رسول خدا ﷺ در نماز به سجده رفت که امام حسن یا امام حسین ؑ سراغ حضرت آمدند، -مهدی گوید: بیشترین گمانم این است که امام حسین ؑ بود (نه امام حسن ؑ)-، و بر گردن مبارک آن حضرت سوار شد در حالی‌که آن حضرت در سجده بود. پس حضرت سجده را که با مردم بود طول داد تا اینکه مردم گمان کردند مسأله‌ای پیش آمده است. هنگامی که نماز حضرت به پایان رسید مردم عرض کردند: ای رسول خدا! سجده را طول دادید (به حدی که) ما گمان کردیم مسأله‌ای پیش آمده است، حضرت فرمود: این فرزندم بر پشت من نشست، پس خوش نداشتم او را در فرود آمدن شتاب زده کنم تا حاجتش برآورده شود. الجزء المتمم لطبقات، ابن سعد، ج۱، ص۳۸۷ - ۳۸۸؛ العیال، ابن ابی الدنیا، ج۱، ص۳۸٤: («حَدَّثَنَا خَالِدُ بْنُ خِدَاشٍ، حَدَّثَنَا مَهْدِيُّ بْنُ مَيْمُونٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي يَعْقُوبَ، عَنِ الْحَسَنِ بْنِ سَعْدٍ مَوْلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَدَّادٍ، قَالَ: بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ إِذْ أَتَاهُ الْحَسَنُ أَوِ الْحُسَيْنُ قَالَ الْمَهْدِيُّ: أَكْبَرُ الظَّنِّ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ ؑ فَرَكِبَ عَلَى عُنُقِهِ وَ هُوَ سَاجِدٌ فَأَطَالَ السُّجُودَ...»)؛ إحياء علوم الدين، ابو حامد غزالی، ج۲، ص۲۱۸ (وَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ شَدَّادٍ: بَيْنَمَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ إِذْ جَاءَهُ الْحُسَيْنِ ؑ فَرَكِبَ عُنُقَهُ وَ هُوَ سَاجِدُ فَأَطَالَ السُّجُودَ بِالنَّاسِ حَتَّى ظَنُّوا أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرٌ. فَلَمَّا قَضَى صَلَاتَهُ قَالُوا: قَدْ أَطَلْتَ السُّجُودَ يَا رَسُولَ اللَّهِ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ قَدْ حَدَثَ أَمْرُ! فَقَالَ: إِنَّ ابْنِي قَدْ ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ.)؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۹۸.

را زیر و رو می‌کند و می‌گرداند. عرض کردم: یا رسول الله ﷺ چشم شما گریان نباشد، علّت گریهٔ شما چیست؟ فرمود: امّ سلمه، الآن جبرئیل این تربت را برای من آورد. این تربت، تربت قبر حسینِ من است که جبرئیل برایم آورده است.[1] ۲۸•

---

۱. قَالَ: أَخْبَرَنَا يَعْلَى وَ مُحَمَّدُ ابْنَا عُبَيْدٍ قَالَا: حَدَّثَنَا مُوسَى الْجُهَنِيِّ عَنْ صَالِحِ بْنِ أَرْبَدِ النَّخَعِيِّ قَالَ: قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: «قَالَ لِي نَبِيُّ اللَّهِ: إِجْلِسِي بِالْبَابِ فَلَايَلِجُ عَلَيَّ أَحَدٌ، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ [ؑ] وَ هُوَ وَصِيفٌ فَذَهَبْتُ تُنَاوِلُهُ فَسَبَقَهَا فَدَخَلَ، قَالَتْ: فَلَمَّا طَالَ عَلَيَّ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ قَدْ وَجَدَ عَلَيَّ، فَتَطَلَّعْتُ مِنْ الْبَابِ فَإِذَا فِي كَفِّ النَّبِيِّ شَيْءٌ يُقَلِّبُهُ وَ الصَّبِيُّ نَائِمٌ عَلَى بَطْنِهِ وَ دُمُوعُهُ تَسِيلُ، فَلَمَّا أَمَرَنِي أَنْ أَدْخُلَ قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ ابْنَكَ جَاءَ فَذَهَبْتُ أَتَنَاوَلُهُ فَسَبَقَنِي، فَلَمَّا طَالَ عَلَيَّ خِفْتُ أَنْ تَكُونَ قَدْ وُجِدتَ عَلَيَّ، فَتَطَلَّعْتُ مِنَ الْبَابِ فَرَأَيْتُكَ تُقَلِّبُ شَيْئاً فِي كَفِّكَ وَ الصَّبِيُّ نَائِمٌ عَلَى بَطْنِكَ وَ دُمُوعُكَ تَسِيلُ. فَقَالَ: إِنَّ جِبْرِيلَ أَتَانِي بِالتُّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي يَقْتُلُوهُ»؛ صالح بن اربد نخعی گوید: امّ سلمه گفت: پیامبر خدا ﷺ به من فرمود: کنار درب بنشین و نگذار احدی بر من وارد شود. سپس امام حسین ؑ آمد در حالی که کودکی خردسال بود، ام سلمه رفت تا او را بگیرد لکن او بر ام سلمه سبقت گرفت و بر پیامبر ﷺ وارد شد. امّ سلمه گوید: چون [ماندن امام حسین ؑ نزد پیامبر اکرم ﷺ] مدتی طول کشید ترسیدم که حضرت بر من غضب کرده باشد؛ این بود که از روزنهٔ در نگاه کردم تا اینکه دیدم چیزی در دست حضرت است که مرتّب آن را می‌گرداند و امام حسین ؑ روی شکم رسول خدا ﷺ خواب رفته و اشک‌های پیامبر ﷺ سرازیر است. پس هنگامی که حضرت به من دستور داد تا وارد شوم عرض کردم: پسرت آمد و من خواستم او را بگیرم ولی بر من سبقت گرفت و وارد شد و وقتی زمان طولانی شد ترسیدم که آن را از من بخواهی پس از گوشهٔ درب پیوسته نگاه می‌کردم پس چشمم به چیزی در دستان شما افتاد که پیوسته آن را می‌گرداندید و او هم بر روی شکمتان خواب بود و اشک‌هایتان جاری بود، حضرت فرمود: همانا جبرئیل برایم تربتی که حسین ؑ بر آن به شهادت می‌رسد آورد و به من خبر داد که امّتم او را می‌کشند.

منابع اهل تسنن: الطبقات الکبری، (متمم الصحابه، الطبقة الخامسة) ابن سعد، ج۱، ص۴۲۴، رقم۴۱۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۲۳، ص۳۲۸، رقم۷۵۴: (عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: قَالَ لِي رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: «إِجْلِسِي بِالْبَابِ فَلَا يَلِجَنَّ عَلَيَّ أَحَدٌ»، فَقُمْتُ بِالْبَابِ إِذْ جَاءَ الْحُسَيْنُ [ؑ] وَ هُوَ وَصِيفٌ فَذَهَبْتُ أَتَنَاوَلُهُ فَسَبَقَنِي الْغُلَامُ فَدَخَلَ عَلَى جَدِّهِ، فَقُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللهِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ، أَمَرْتَنِي أَنْ لَا يَلِجَنَّ عَلَيْكَ أَحَدٌ وَإِنَّ ابْنَكَ جَاءَ فَذَهَبْتُ أَتَنَاوَلُهُ فَسَبَقَنِي، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ تَطَلَّعْتُ مِنَ الْبَابِ، فَوَجَدْتُكَ تُقَلِّبُ بِكَفِّكَ شَيْئًا وَ دُمُوعُكَ تَسِيلُ وَ الصَّبِيُّ عَلَى بَطْنِكَ، قَالَ: «نَعَمْ أَتَانِي جِبْرِيلُ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي يَقْتُلُونَهُ، وَ أَتَانِي بِالتُّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا، فَهِيَ الَّتِي أُقَلِّبُ بِكَفِّي»)؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۳۱. (با اندکی تفاوت و مضمون یکسان).

تربت سیّد الشهدا علیه‌السلام؛ بوسه‌گاه پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

از سرخی این خون بر می‌آید که خون امام حسین علیه‌السلام به این تربت آغشته است. این تربت، بوسه‌گاه پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله است. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله قبل از روز عاشورا، تربت حسین علیه‌السلام را بوسید.[۱] ۲۹• ما نیز باید این تربت را ببوسیم؛ ۳۰• این سنّت پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و پیروی از سیرهٔ اوست. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله اشک می‌ریزد، ما نیز به تبعیّت از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله گریه می‌کنیم. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله هنوز عاشورا نشده گریه می‌کند، ما بسیار شرمنده‌ایم که بعد از وقوع این طامّهٔ کبری این قدر ناچیز، اشک ریخته و اظهار ارادت می‌کنیم.

---

۱. رجوع شود به مجلس اول، ص۲۳، پاورقی۵.

همچنین: «أَخبَرَنَا خَالِدُ بنُ مُخَلَّدٍ وَ مُحَمَّدُ بنِ عُمَرَ، قَالَا: حَدَّثَنَا مُوسَى ابنُ يَعقُوبَ الزَّمَعِيِّ، قَالَ: أَخبَرَنِي هَاشِمُ بنُ هَاشِمِ بنِ عَتَبَةَ بنِ أَبِي وَقَّاصٍ، عَن عَبدِ اللَّهِ بنِ وَهَبِ بنِ زَمعَةَ، قَالَ: أَخبَرَتنِي أُمُّ سَلَمَةَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله اضْطَجَعَ ذَاتَ يَوْمٍ [لِلنَّوْمِ] فَاسْتَيْقَظَ وَ هُوَ خَائِرٌ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَرَقَدَ ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَ هُوَ خَائِرٌ دُونَ [مَا رَأَيْتُ مِنْهُ فِي] الْمَرَّةِ الْأُولَى ثُمَّ اضْطَجَعَ فَنَامَ وَ اسْتَيْقَظَ فَفَزِعَ وَ فِي يَدِهِ تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ يُقَبِّلُهَا وَ عَينَاهُ تُهرَاقَانِ الدُّمُوعَ، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ التُّرْبَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: أَخْبَرَنِي جَبْرَئِيلُ أَنَّ ابنِيَ الحُسَينَ [علیه‌السلام] يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ [وَ أَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ علیه‌السلام]، فَقُلْتُ: لِجبرِيلَ: [يَا جَبْرَئِيلُ] أَرِنِي تُرْبَةَ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا، فَجَاءَ بِهَا فَهَذِهِ تُرْبَتُهَا [هِيَ هَذِهِ].»؛ امّ سلمه گوید: در یکی از روزها رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به روی پهلو خوابیده بود که با حالت سستی [و حیرت] از خواب بیدار شد. دوباره دراز کشید و خواب چشمهایش را ربود ولی طولی نکشید که دو مرتبه بیدار شد در حالیکه سستی و حیرتش بیشتر از بار اول به نظر می‌رسید. مجدداً دراز کشید و خوابش برد و بیدار شد ولی بی‌تابی نمود و در دستش خاک سرخ‌رنگی بود آن را می‌بوسید و چشمانش پر از اشک بود. من عرض کردم: یا رسول الله! این تربت چیست؟ در پاسخ فرمود: جبرئیل برایم خبر آورد که حسین [علیه‌السلام] در سرزمین عراق به شهادت می‌رسد. از جبرئیل درخواست کردم تا از خاک سرزمینی که در آن به شهادت می‌رسد به من ارائه دهد. این تربت، همان تربت است.

منابع اهل تسنن: الطبقات الکبری، (متمم الصحابه، الطبقة الخامسة) ابن سعد، ج۱، ص۴۲۳، رقم۴۱۱؛ کفایة الطالب (الخصائص الکبری)، جلال الدین سیوطی، ج۲، ص۱۲۵؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۴؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۳، ص۶۵۷.

نکته: در منابع دیگر به جای «یقبّلها» عبارت «یقلّبها» آمده است. رجوع شود به: الآحاد و المثانی، ابن ابی عاصم ضحاک، ج۱، ص۳۱۰، رقم۴۲۹؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۰۹، رقم۲۸۲۱ و..

مقامات عالیهٔ سید الشهدا علیه السلام بالاتر از حدّ ادراک بشر

این مطالب، الفبای مقامات حسین بن علیّ بن ابیطالب علیهما السلام است. این‌ها هنوز کلاس ابتدایی جریان سیّد الشهدا علیه السلام است. آن مقامات عالیه و آن رتبه‌های بلند و ارجمند سید الشهدا علیه السلام، بالاتر از حوصلهٔ ادراک بشر است.

اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله حبل اللّه

ما تا این‌جا از مدارک اهل سنّت حرف زدیم و در تمام کلماتی که تا کنون گفتیم اصلاً از کتب شیعه، -نه از جهت تفسیر، نه از جهت حدیث، نه از جهت تاریخ،- یک کلمه استدلال نکردیم.

اما یک کلمه هم از مدارک شیعه بگوییم، چرا که در مجلس ما، همهٔ مردم مسلمانند و همه باید به «حبل الله» چنگ بزنند و «حبل الله» این خاندانند.[۱] ۳۱• باید تعصّبات جاهلانه را کنار گذاشت.

«ابن حجر هیتمی» متعصّب‌ترین دانشمند اهل سنت در کتاب «صواعق»، بیش از بیست طریق[۲] ۳۲• از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که آن حضرت صلی الله علیه و آله حدیث ثقلین را

---

۱. «أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام قَالَ: نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لَاتَفَرَّقُوا﴾»؛ ابان بن تغلب روایت می کند که امام صادق علیه السلام فرمود: ما همان حبل الله هستیم که خدا فرمود: «همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و متفرق نشوید». تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۹۱؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۲، ص۳۵٦؛ العمده، ابن بطریق، ص۲۸۸؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص٥٤٧؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۲، ص۲۸۵؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۱، ص۲۸٦؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص٦۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٤، ص۸۳.

منابع اهل تسنن: تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۳، ص۱٦۳؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱٦۹؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۳۵٦.

۲. «لِهذا الحدیث طُرُقٌ کَثیرةٌ عَن بضع وَ عِشرینَ صَحَابیّاً.» صواعق المحرقة، ابن حجر مکی، ص۳۰۰.

بیان فرمودند. در نقل ابن حجر چنین آمده است: «وَ إِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخلُفُونِي؟ فِيهِما الثِّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تُبَدِّلُوا وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِيَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَنقَضِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ».[1]

---

۱. «يُرْشِدُ لِمَا ذَكَرْنَاهُ حَثُّهُﷺ فِي هَذِهِ الْخُطْبَةِ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ عُمُوماً وَ عَلَى عَلِيٍّؑ خُصُوصاً وَ يُرْشِدُ إِلَيْهِ أَيْضاً مَا ابْتَدَأَ بِهِ هَذَا الْحَدِيثَ وَ لَفْظُهُ عِنْدَ الطَّبَرَانِيِّ وَ غَيْرِهِ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ أَنَّهُﷺ خَطَبَ بِغَدِيرِ خُمٍّ تَحْتَ شَجَرَاتٍ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِيَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُ لَمْ يُعَمَّرْ نَبِيٌّ إِلَّا نِصْفَ عُمرِ الَّذِي يَلِيهِ مِنْ قَبْلِهِ وَ إِنِّي لَأَظُنُّ أَنِّي يُوشِكُ أَنْ أُدعى فَأُجِيبَ وَ إِنِّي مَسْئُولٌ وَ إِنَّكُمْ [أَنْتُمْ] مَسْئُولُونَ، فَمَا ذَا أَنْتُمْ قَائِلُونَ؟ قَالُوا: نَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَلَّغْتَ وَ جَهَدْتَ وَ نَصَحْتَ فَجَزَاكَ اللَّهُ خَيْراً، فَقَالَ: أَ لَيْسَ تَشْهَدُونَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّداًﷺ عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ وَ أَنَّ جَنَّتَهُ حَقٌّ وَ أَنَّ نَارَهُ حَقٌّ وَ أَنَّ الْمَوْتَ حَقٌّ وَ أَنَّ الْبَعْثَ حَقٌّ بَعْدَ الْمَوْتِ وَ أَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَ أَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ؟ قَالُوا: بَلى، نَشْهَدُ بِذَلِكَ، قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ، ثُمَّ قَالَ:يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ مَوْلَايَ وَ أَنَا مَوْلَى الْمُؤْمِنِينَ وَ أَنَا أَوْلَى بِهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ؛ فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا مَوْلَاهُ يَعْنِي عَلِيّاًؑ اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ. ثُمَّ قَالَ: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي فَرَطُكُمْ وَ إِنَّكُمْ وارِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ، حَوْضٌ أَعْرَضُ مِمَّا بَيْنَ بُصرَى إِلَى صَنْعَاءَ، فِيهِ عَدَدُ النُّجُومِ قِدْحَانٌ مِنْ فِضَّةٍ، **وَ إِنِّي سَائِلُكُمْ حِينَ تَرِدُونَ عَلَيَّ عَنِ الثَّقَلَيْنِ، فَانْظُرُوا كَيْفَ تَخلُفُونِي. فِيهِما الثِّقَلُ الْأَكْبَرُ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ سَبَبٌ طَرَفُهُ بِيَدِ اللَّهِ وَ طَرَفُهُ بِأَيْدِيكُمْ فَاسْتَمْسِكُوا بِهِ لَا تَضِلُّوا وَ لَا تُبَدِّلُوا وَ عِتْرَتِي أَهْلُ بَيْتِي، فَإِنَّهُ قَدْ نَبَّأَنِيَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ أَنَّهُمَا لَنْ يَنقَضِيَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ.**»؛ و ترغیب حضرت پیامبرﷺ در این خطبه بر همهٔ اهل بیت خود و خاصه بر امام علیؑ به مطلبی که ذکر نمودیم دلالت می‌کند، و همچنین به این مطلب دلالت می‌کند آنچه رسول خداﷺ با آن این حدیث را آغاز نموده و لفظش نزد طبرانی و غیر او به سند صحیح این است که رسول خداﷺ روز غدیر خم زیر درختانی خطبه‌ای ایراد نمودند و فرمودند: ای مردم! همانا خدای مهربانِ آگاه خبر داد به من که هیچ پیغمبری عمر نمی‌کند مگر نصف عمر پیامبر قبل از خود و همانا من نزدیک است فراخوانده شوم و اجابت کنم (اجل من نزدیک است)، و همانا من مسئولم شما نیز مسئولید، پس چه می‌گویید؟ عرض کردند: شهادت می‌دهیم که تو به خوبی تبلیغ رسالت کردی و در این راه تلاش نمودی و (بر امت خود) دلسوز ناصح بودی، پس خدا جزای خیر به تو بدهد. حضرت فرمود: آیا شهادت نمی‌دهید که خدایی جز الله نیست و محمدﷺ بنده و رسول خدا است، و بهشت و جهنم و مرگ و حشر بعد از مرگ حق است، و قیامت آمدنی است شکّی درش نیست، و همانا خداوند هرکس در قبر باشد را مبعوث می‌کند؟ عرض کردند: بله، به این مطلب شهادت می‌دهیم، حضرت فرمود: خدایا شاهد باش، آنگاه فرمود: ای مردم! همانا ←

پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله این حدیث را مکرّراً [۳۳] و با عبارات مختلف و قریب به هم بیان فرموده است. آن حضرت صلی الله علیه و آله در یکی از نقل‌های حدیث ثقلین فرمودند: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي وَ إِنَّهُمَا لَمْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا». [۱] [۳٤]

دستور پیامبر صلی الله علیه و آله در تمسّک به ثقلین و حبل اللّه

ما هم به حدیث «ثقلین» دعوت می‌کنیم، غیر از این دیگر سخنی نداریم. همه باید به همان ثقلین که پیغمبر صلی الله علیه و آله دستور داده چنگ بزنند؛ به همان «حبل الله اکبر و

→

خداوند مولای من است و من مولای مؤمنان، و من سزاوارتر به مؤمنان هستم از خودشان؛ پس هرکس من مولای او هستم پس این علی علیه السلام مولای اوست خدایا هرکس علی علیه السلام را دوست می‌دارد دوست بدار و هرکس او را دشمن می‌دارد دشمن دار. سپس فرمود: ای مردم! همانا من پیشاهنگ شما هستم و شما همه در کنار حوض نزد من خواهید آمد؛ حوضی که عریض‌تر از مابین بُصری و صنعاء است. در آن به تعداد ستارگان قدح‌های نقره است. وقتی بر من وارد شدید از شما دربارهٔ ثقلین خواهم پرسید، بنگرید بعد از من با آنها چگونه رفتار می‌کنید. در آن دو، ثقل اکبر، کتاب خدا است؛ ریسمانی که یک طرفش در دست خدا و طرف دیگرش در دستهای شما است، پس بدان چنگ بزنید تا گمراه و دگرگون نشوید (آن را با چیزی عوض نکنید). و دیگری عترت من که اهل بیت من هستند زیرا خدای مهربانِ دانا به من خبر داده که این دو گوهر گرانبها از هم جدا نمی‌شوند تا در کنار حوض بر من وارد شوند.

منبع اهل تسنن: صواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص٤٥-٤٦.

این خطبه در این منابع نیز آمده است: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۸۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج٤۲، ص۲۱۹؛ بدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۱۱، ص۷۲؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص١٦٤؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱، ص۱۸۸؛ السیرة الحلبیة، حلبی، ج۳، ص٣٨٤.

۱. احتجاج، طبرسی، ج۲، ص٤٥۰.

همچنین: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أُدَيْمٍ عَنْ شَرِيكٍ عَنْ جَابِرٍ قَالَ قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ علیه السلام دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَصْحَابَهُ بِمِنًى فَقَالَ صلی الله علیه و آله: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ أَمَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي فَإِنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ...». بصائر الدرجات، صفار، ج۱، ص٤١٤.

عترت»؛ منتها از نظر طرق حدیث، استقصاء نماد علمی، اینگونه اقتضاء می‌کند که یک حدیث هم از این طریق برایتان نقل کنم. از این طریق یک حدیث بس است، دیگر بیشتر وقت نیست.

جبرئیل، میکائیل، اسرافیل در خدمت حضرت زهراعلیها السلام و سرّ رحمت واسعه

«امّ ایمن» زنی است بسی بلند پایه و از آن زنانی است که دارای مقامات عالیه هست.[۳۵]* ایشان همان زنی است که روزگاری در پرتو وحی، همنشین با پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و اوصیاء علیهم السلام و اولیای خدا بوده است، و از این روی منقلب شده و رایحهٔ ایشان را گرفته است. اگر گِلی با گُل بنشیند، هیچ جای تعجب نیست که بوی آن را بگیرد، اگر أمّ ایمن روزگاری با صدّیقهٔ کبری فاطمهٔ زهراعلیها السلام بنشیند، عجیب نیست که حالت تجسّم روحانی حضرت زهراعلیها السلام را به اندازهٔ استعداد خود کسب کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند، امّ ایمن سراسیمه وارد شد. حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: چه خبر است؟ عرض کرد: یا رسول الله صلی الله علیه و آله رفته بودم تا از [حال] دخترت خبر بگیرم، دیدم دخترت خوابیده است ولی دستاس[۱] در حال گردش است، و گهوارهٔ حسین علیه السلام می‌جنبد، از آن طرف هم نگاه کردم و دیدم کسی بالای سر فاطمه علیها السلام دانه‌های تسبیح می‌اندازد. اضطراب این واقعه مرا گرفت فوراً برگشتم! به مجرد اینکه این کلمه را گفت، پیامبر صلی الله علیه و آله لبخندی زدند و فرمودند: أمّ ایمن، دخترم از فرط خستگی خوابش برد و خداوند نخواست که مشاغل دخترم زهراعلیها السلام معطّل بماند.

به خدا اینجا جایی است که عقل بشر مبهوت می‌شود. از این فرمایش پیامبر صلی الله علیه و آله روشن می‌شود کارهایی که به عهدهٔ بانوی وحی گذاشته شده، آنقدر عظمت معنوی دارد که وقتی فاطمه زهراعلیها السلام خسته شد و افتاد، باید این کارها بین سه استوانهٔ عالم تقسیم شود.

---

۱. آسیابی باشد که آن را به دست گردانند. (لغت‌نامه دهخدا).

پیغمبر ﷺ فرمود: اما این که دیدی دستاس خود به خود می‌گردد، خداوند مَلَکی را فرستاد تا دستاس را بگرداند و قُوت خانهٔ علی ؑ آماده شود. اینکه دیدی گهوارهٔ حسین ؑ می‌جنبد، خدا فرشتهٔ دیگری را فرستاد تا میوهٔ دل من آرام بگیرد. از آن طرف دیدی کسی بالای سر فاطمه ؑ تسبیح می‌گوید، برای این بود که عبادت زهرا ؑ تعطیل نشود.

رسول خدا ﷺ نام هیچ‌یک از فرشته ها را نبردند و تنها با لفظ مَلَک از ایشان یاد فرمودند. ولی از آنجا که مطلب در نظر امّ ایمن بسیار مهمّ بود، عرض کرد: یا رسول الله! آیا می‌شود نام هر یک از آنها را ببرید؟

آنها که اهل درک مطالب دقیق علمی هستند بیندیشند.

پیغمبر ﷺ فرمود: أمّ ایمن، آن دستی که دستاس می‌گرداند دست جبرئیل امین بود. جبرئیل، دستاس را می‌گرداند، یعنی‌چه؟ یعنی نانی که در خانهٔ فاطمه ؑ پخته می‌شود، آن قُوت باید با وحی و علم و حکمت خمیر شود و لذا باید جبرئیل این کار را به عهده بگیرد.

امّا فرشته‌ای که گهوارهٔ حسین ؑ را می‌جنباند حضرت میکائیل بود.

میکائیل کیست؟ میکائیل از نظر نظام معنوی عالَم، مأمور پخش ارزاق است.[۱] ۳۶• میکائیل دارای چنین منصبی است. بر همین مبنا است که خطاب به امام حسین ؑ نیز می‌گوییم: «اَلسَّلَامُ عَلَیکَ یَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَة» یعنی همانطور که دست میکائیلی که موکّل ارزاق است در مقام و منصب خود به مسلمان و کافر، رزق

---

۱. عَنْ عِکْرِمَةَ [عَن رَسُولِ الله ﷺ]: «أَمَّا مِیکَائِیلُ فَصَاحِبُ کُلِ قَطْرَةٍ تَسْقُطُ وَ کُلِّ وَرَقَةٍ تَنْبُتُ وَ کُلِّ وَرَقَةٍ تَسْقُطُ»؛ از عکرمه نقل شده که گفت: رسول خدا ﷺ فرمودند: امّا میکائیل موکّل هر قطره‌ای است که می‌افتد (می‌بارد) و هر برگی که بروید و هر برگی که بیفتد. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۵۶، ص۲۶۰.
همچنین: «أَمَّا مِیکَائِیلُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فقابِضُ أَرْزَاقَ الآدَمِیِّینَ وَ الْمُوَکَّلِ بِالْقَطْرِ وَ النَّبَاتِ وَ الرِّیَاحِ لِمَعَاشِ الآدَمِیِّینَ».
منبع اهل تسنن: ریاضة النفس، حکیم ترمذی، ص۷۰.

می‌رساند؛ همانگونه هم باید تمام امت از رحمت واسعهٔ سید الشهدا علیه السلام، فیض و بهره ببرند.

امّا آن دستی که دانهٔ تسبیح بالای سر فاطمه علیها السلام می‌چرخاند دست اسرافیل بود.[۱] ۳۷•

---

۱. «أَنَّ أُمَّ أَيْمَنَ قَالَتْ: مَضَيْتُ ذَاتَ يَوْمٍ إِلَى مَنْزِلِ مَوْلَاتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ علیها السلام لِأَزُورَهَا فِي مَنْزِلِهَا وَ كَانَ يَوْماً حَارّاً مِنْ أَيَّامِ الصَّيْفِ فَأَتَيْتُ إِلَى بَابِ دَارِهَا وَ إِذَا بِالْبَابِ مُغْلَقٌ فَنَظَرْتُ مِنْ شُقُوقِ الْبَابِ فَإِذَا بِفَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ علیها السلام نَائِمَةٌ عِنْدَ الرَّحَى وَ رَأَيْتُ الرَّحَى تَطْحَنُ الْبُرَّ وَ هِيَ تَدُورُ مِنْ غَيْرِ يَدٍ تُدِيرُهَا وَ الْمَهْدُ أَيْضاً إِلَى جَانِبِهَا وَ الْحُسَيْنُ علیه السلام نَائِمٌ فِيهِ وَ الْمَهْدُ يَهْتَزُّ وَ لَمْ أَرَ مَنْ يَهُزُّهُ وَ رَأَيْتُ كَفّاً يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى قَرِيباً مِنْ كَفِّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ علیها السلام. قَالَتْ أُمُّ أَيْمَنَ: فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِكَ فَتَرَكْتُهَا وَ مَضَيْتُ إِلَى سَيِّدِي رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ سَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ قُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنِّي رَأَيْتُ عَجَباً مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ أَبَداً فَقَالَ لِي: مَا رَأَيْتِ يَا أُمَّ أَيْمَنَ؟ فَقُلْتُ: إِنِّي قَصَدْتُ مَنْزِلَ سَيِّدَتِي فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ علیها السلام فَلَقِيتُ الْبَابَ مُغْلَقاً وَ إِذَا أَنَا بِالرَّحَى تَطْحَنُ الْبُرَّ وَ هِيَ تَدُورُ مِنْ غَيْرِ يَدٍ تُدِيرُهَا وَ رَأَيْتُ مَهْدَ الْحُسَيْنِ علیه السلام يَهْتَزُّ مِنْ غَيْرِ يَدٍ تَهُزُّهُ وَ رَأَيْتُ كَفّاً يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى قَرِيباً مِنْ كَفِّ فَاطِمَةَ علیها السلام وَ لَمْ أَرَ شَخْصَهُ فَتَعَجَّبْتُ مِنْ ذَلِكَ يَا سَيِّدِي. فَقَالَ صلی الله علیه و آله: يَا أُمَّ أَيْمَنَ إِعْلَمِي أَنَّ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءَ علیها السلام صَائِمَةٌ وَ هِيَ مُتْعَبَةٌ جَائِعَةٌ وَ الزَّمَانُ قَيْظٌ فَأَلْقَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهَا النُّعَاسَ فَنَامَتْ فَسُبْحَانَ مَنْ لَا يَنَامُ فَوَكَّلَ اللَّهُ مَلَكاً يَطْحَنُ عَنْهَا قُوتَ عِيَالِهَا وَ أَرْسَلَ اللَّهُ مَلَكاً آخَرَ يَهُزُّ مَهْدَ وَلَدِهَا الْحُسَيْنِ علیه السلام لِئَلَّا يُزْعِجَهَا مِنْ نَوْمِهَا وَ وَكَّلَ اللَّهُ مَلَكاً آخَرَ يُسَبِّحُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ قَرِيباً مِنْ كَفِّ فَاطِمَةَ علیها السلام يَكُونُ ثَوَابُ تَسْبِيحِهِ لَهَا لِأَنَّ فَاطِمَةَ لَمْ تَفْتُرْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ فَإِذَا نَامَتْ جَعَلَ اللَّهُ ثَوَابَ تَسْبِيحِ ذَلِكَ الْمَلَكِ لِفَاطِمَةَ. فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَخْبِرْنِي مَنْ يَكُونُ الطَّحَّانَ وَ مَنِ الَّذِي يَهُزُّ مَهْدَ الْحُسَيْنِ وَ يُنَاغِيهِ وَ مَنِ الْمُسَبِّحُ؟ فَتَبَسَّمَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله ضَاحِكاً وَ قَالَ: أَمَّا الطَّحَّانُ فَجَبْرَئِيلُ وَ أَمَّا الَّذِي يَهُزُّ مَهْدَ الْحُسَيْنِ فَهُوَ مِيكَائِيلُ وَ أَمَّا الْمَلَكُ الْمُسَبِّحُ فَهُوَ إِسْرَافِيل.»؛ امّ ایمن می‌گوید: در تابستان که هوا بسیار گرم بود به خانهٔ مولایم حضرت فاطمه علیها السلام رفتم تا ایشان را زیارت نمایم. درِ خانهٔ حضرت زهرا علیها السلام که رسیدم دیدم در خانه بسته است اما از شکاف در، درون خانه دیده می‌شد. نگاه کردم، دیدم حضرت زهرا علیها السلام کنار آسیاب به خواب رفته ولی آسیاب بدون این که کسی آن را بگرداند می‌چرخد. همچنین دیدم گهواره‌ای که امام حسین علیه السلام درون آن خوابیده و کنار حضرت فاطمه علیها السلام است تکان می‌خورد ولی کسی را ندیدم که آن را تکان دهد، و نیز کفِ دستی را دیدم که کنار دست حضرت فاطمه علیها السلام مشغول گفتن تسبیح است. ام ایمن می‌گوید: از این امر متعجب شدم و به سوی آقای خودم رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم، بر ایشان سلام کردم و گفتم: ای رسول خدا! امر عجیبی را دیدم که تا به حال چنین چیزی مشاهده نکرده بودم! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: امّ ایمن، چه چیزی دیدی؟ من حکایت آسیاب و تکان خوردن گهواره و کفِ دستی که تسبیح می‌گفت را برای ایشان عرض کردم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای امّ ایمن بدان که فاطمه علیها السلام روزه است و [از انجام کارهای خانه] خسته و گرسنه ←

از این جمله معلوم می‌شود که هیچ ملکی تاب قدرت عبادت فاطمه علیها السلام را ندارد جز حضرت اسرافیل که افضل تمام ملائکه است.[۱] ۳۸•

این حساب دستگاه حسینی است.

غارت پیراهن کهنه

اینجا باید میکائیل، گهواره جنبان باشد. چه موقع معلوم می‌شود که میکائیل گهواره جنبان است؟ آن وقتی که سید الشهدا علیه السلام به خیمهٔ خواهرش می‌آید و می‌فرماید: خواهر یک پیراهن کهنه برایم بیاور![۲] ۳۹• زینب علیها السلام پیراهن کهنه را

→

[شده] چلهٔ تابستان است [و هوا بسیار گرم] پس خداوند خواب را به حضرت فاطمه علیها السلام القا نمود [خواب را بر ایشان غلبه داد] و سپس مَلَکی را عهده‌دار آسیاب کردن نمود و نیز ملک دیگری را ارسال فرمود تا گهوارهٔ امام حسین علیه السلام را بجنباند و همچنین ملکی را فرستاد تا نزدیک دست حضرت فاطمه علیها السلام تسبیح گوید و ثواب تسبیحش را برای حضرت فاطمه علیها السلام قرار دهد چرا که دخترم فاطمه علیها السلام دائماً ذکر خدا می‌گوید. پس هنگامی که فاطمه علیها السلام به خواب می‌رود خداوند ثواب تسبیح آن ملک را برای فاطمه علیها السلام قرار می‌دهد. امّ ایمن می‌گوید: به رسول خدا صلی الله علیه و آله عرض کردم: یا رسول الله، آن ملکی که آسیاب می‌کرد و ملکی که گهواره را تکان می‌داد و با امام حسین علیه السلام نجوا می‌کرد و آن ملکی که تسبیح می‌گفت نامشان چیست؟ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تبسّمی کردند و فرمودند: ملکی که آسیاب می‌کرد جبرئیل بود، و آن ملکی که گهواره را تکان می‌داد میکائیل، و ملکی که تسبیح می‌گفت اسرافیل بود. منتخب، فخر الدین طریحی، ص۲٤٥- ۲٤٦؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص٤٨؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۷، ص۹۷؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اُصولی مدقق علامه دربندی، ص۱۷۲- ۱۷۳؛ ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السلام، سپهر، ج٤، ص٥٥- ٥٧.

۱. عن ابن مسعود: «إنّ أقرب الخلق من اللّه إسرافيل» و عن الهذلي قال: «ليس شيءٌ أقرب إلى اللّه من إسرافيل و بينه و بين اللّه سبعةُ حُجُبٍ». رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين، ج۲، ص۲۱-۲۲.

۲. قَالَ علیه السلام لِأُخْتِهِ: «يَا أُخَيَّةُ اِيتِينِي بِثَوْبٍ عَتِيقٍ لاَيَرْغَبُ أَحَدٌ فِيهِ مِنْ الْقَوْمِ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجَرَّدَ مِنْهُ بَعْدَ قَتْلِي»؛ امام حسین علیه السلام خطاب به خواهرش حضرت زینب علیها السلام فرمود: خواهرم، برایم پیراهنی کهنه بیاور تا فردی از این جماعت سرکش در آن رغبت نکند و آن را زیر لباسهایم بپوشم تا بعد از شهادتم از ←

می‌آورد، اما حضرت علیه السلام پیراهن را می‌گیرد و پاره پاره می‌کند.[۱] ۴۰• این پیراهن، کهنه است، پاره پاره کردن چرا؟! باید پاره پاره کند. کار سیّد الشّهداء علیه السلام حکمت‌ها و رازها دارد. پیراهن کهنه را پوشید. روی پیراهن کهنه، یک جُبّه‌ای قیمتی از خز پوشید[۴۱]•. یک عمّامهٔ گلرنگ هم به سر گذاشت.[۲] ۴۲• این پارچه‌ها قیمتی و با ارزش بوده

→

آن پیراهن برهنه نشوم. المنتخب، طریحی، ص۴۵۰؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۴، ص۶۷؛ بحر المصائب، ملا محمد جعفر روضه خوان تبریزی، ج۳، ص۴۳؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۲۱؛ أسرار الشّهاده، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۸؛ معالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۶.

۱. «قَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: اُبْغُوا لِي ثَوْباً لَايُرْغَبُ فِيهِ أَجْعَلْهُ تَحْتَ ثِيَابِي لِئَلَّا أُجَرَّدَ مِنْهُ فَأُتِيَ بِتُبَّانٍ فَقَالَ: لَا، ذَاكَ لِبَاسُ مَنْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ الذِّلَّةُ [فَأَخَذَ ثَوْباً خَلَقاً] فَخَرَقَهُ وَ جَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ فَلَمَّا قُتِلَ علیه السلام جَرَّدُوهُ مِنْهُ ثُمَّ اسْتَدْعَى الْحُسَيْنُ علیه السلام بِسَرَاوِيلَ مِنْ حِبَرَةٍ فَفَرَزَهَا وَ لَبِسَهَا وَ إِنَّمَا فَرَزَهَا لِئَلَّا يُسْلَبَهَا فَلَمَّا قُتِلَ علیه السلام سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ تَرَكَ الْحُسَيْنَ علیه السلام مُجَرَّداً فَكَانَتْ يَدَا بَحْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ وَ تَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ دَماً وَ قَيْحاً إِلَى أَنْ أَهْلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى.»؛ امام حسین علیه السلام فرمود: پیراهن کهنه‌ای به من دهید زیر لباس‌هایم بپوشم تا مبادا مرا عریان کنند. شلوار کوتاهی آورده شد. فرمود: این نه، زیرا این لباس اهل ذلّت است. بعد پیراهن کهنه‌ای را گرفت پاره‌اش کرد و زیر لباسش پوشید. بعد از شهادتِ حضرت علیه السلام آن لباس را هم از تنش بیرون آوردند و بردند. بعد امام علیه السلام شلواری از جنس پنبه خواست و آن را چاک چاک و سوراخ سوراخ نموده و پوشید، و آن لباس را تنها [بدین علت] سوراخ نمود تا از تنش خارج نکنند، ولی بعد از شهادتش، بحر بن کعب آن را ربود و حسین علیه السلام را برهنه گذارد و در اثر این کار، هر دو دستش در تابستان همانند دو چوب خشک، خشک و بی‌حرکت می‌شد و در زمستان، تر بود و خون و چرک از آن می‌آمد. این گونه بود تا آن که خداوند او را به هلاکت رساند. لهوف، سید بن طاووس، ص۷۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۴؛ و..

۲. «كان عليه جبّةٌ خزّ دكناء و عمامةٌ مورّدةٌ أرخى لها ذؤابتين، و التحف ببردة رسول اللّه صلى اللّه عليه و آله، و تقلّد بسيفه. و طلب ثوبا لايرغب فيه أحدٌ يضعه تحت ثيابه لئلّا يجرّد منه، فإنّه مقتولٌ مسلوبٌ. فأتوه بتبّان فلم يرغب فيه، لأنّه من لباس الذّلّة، و أخذ ثوباً خلقا و خرّقه، و جعله تحت ثيابه، و دعا بسراويل حبرة، ففزرها، و لبسها، لئلّا يسلبها.»؛ بر تن حضرت جامه‌ای از پشم و پوستین خز تیره (نیلگون) و عمامه‌ای گلرنگ [یعنی به رنگ گل (زعفرانی)] پوشیده بود و تحت الحنک برای آن باز کرد و نیز تحفه به بُرد و لباس مخصوص پیغمبر صلی الله علیه و آله پوشید و شمشیر پیغمبر صلی الله علیه و آله حمایل بر کمر بست.

←

است. پارچه‌ها پارچه‌های سلطنتی بوده است. روی پیراهن کهنه چنین جبّه‌ای پوشیده و چنین عمّامهٔ قیمتی به سر گذاشت، چه خبر است؟ چه داستانی است؟ کار امام حسین علیه‌السلام این‌طور است، وقتی خواهرش به ظاهر از این عمل تعجّب کرد، پرده از کارش برداشت و به خواهرش فرمود: این پیراهن کهنه را باید بر تن کنم تا در آن رغبت نکنند. ولی این پیراهن کهنه را هم بر تنش باقی نگذاشتند.[۱] ۴۳•

سرّ پیراهن غرق به خون در قیامت

چرا سید الشهدا علیه‌السلام باید این پیراهن کهنه را بر تن کند؟! برای این‌که روز قیامت که می‌شود و تمام انبیا علیهم‌السلام داد «وا نفساه» می‌زنند[۲] و در آن هنگامه، تمامی انبیاء و مرسلین علیهم‌السلام، پیغمبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله را احاطه نموده و به آن حضرت متوسّل شده و پناه می‌آورند و حضرت ختمی مرتبت صلی‌الله‌علیه‌وآله به جبرئیل می‌فرماید: دخترم زهرا علیهاالسلام را خبر کن!

فاطمهٔ زهرا علیهاالسلام زمانی به محشر می‌آید که دریای غضب متلاطم است، در چنین

→

لباسی را که (بعد از شهادتش) احدی در آن رغبت نکند طلب کرد تا زیر لباس‌هایش بپوشد و آن را از تنش بیرون نیاورند و برهنه‌اش نکنند چون او به زودی به شهادت می‌رسید و لباس‌هایش جدا می‌کردند، برایش تبان (شلوار کوتاه) آوردند ولی حضرت پسند نکرد (خوشش نیامد) چون «تبّان» از لباس‌های ذلّت و خواری است (نه متناسب با افراد بزرگوار) پیراهنی را گرفت که بسیار کهنه و مندرس بود آن را کاملاً پاره پاره نمود و زیر لباس‌هایش قرار داد، بعد هم شلوارهای راه راهِ یمنی درخواست فرمود، آنها را هم برید (و درید) و پوشید تا آنها را هم از تنش جدا ننمایند. مقتل الحسین، مقرّم، ص۳۴۰- ۳۴۱.

همچنین: «شیخ مفید و سید ابن طاووس و دیگران روایت کرده‌اند که چون آن اشقیا سر مبارک سید الشهدا علیه‌السلام را جدا کردند، اکثر جامه‌های آن حضرت را که قیمتی داشت، مانند جبه خز و عمامه خز غارت کردند و هر یک از ایشان به بلای عظیم در دنیا مبتلا شدند.» جلاء العیون، علامه مجلسی، ص۶۹۲.

همچنین رجوع شود به ص۳۸۷، پی نوشت شماره۳۹، روایت دوم: نقل ناسخ التواریخ.

۱. «فَلَمَّا قُتِلَ علیه‌السلام جَرَّدُوهُ مِنْهُ». رجوع شود به صفحه قبل، پاورقی۱.

۲. رجوع شود به مجلس سوم، ص۹۵ عنوان: خاتمهٔ محشر به پیراهن پاره و آغشته به خون امام حسین علیه‌السلام.

وقتی باید یگانه تحفه را به درگاه الوهیّت بیاورد تا رحمت واسعهٔ خدا ظاهر شود. هنگامی که فاطمهٔ زهرا علیها السلام کنار قائمهٔ عرش می‌آید، اوّل کاری که می‌کند آن است که یک پیراهن کهنهٔ غرقه به خون را به دست می‌گیرد.[۱] تنها آن پیراهن است که ثمن و ارزشش، رحمت بی‌منتهای خداست و حکمت آن که امام حسین علیه السلام این پیراهن غرقه به خون را می‌پوشند همین است.

سیّد الشهداء علیه السلام رحمت واسعهٔ الهی و باب نجات اُمّت

یا ابا عبد الله علیه السلام امشب، شب عاشوراست. من این کلمه را در شبی که این انبوه جمعیّت در این‌جا سرتا سر نشسته‌اند زانو به زمین زده‌اند، در این جمع علنی بگویم. من فقط یک کلمه به ساحت قدس شما عرض می‌کنم:

ای حسین بن علی علیهما السلام! ای رحمت واسعهٔ الهیّه! ای باب نجات امّت![۲] ای پسر فاطمه علیها السلام! ای کریم کریمان عالم! شما همان کسی هستید که دستور دادید هر محتاجی که در خانهٔ من می‌آید، حاجتش را بنویسد و بیاید. بعد که مردمان حوائجشان را نوشتند و رقعه‌ها را آوردند، نه گرفتید و نه خواندید، بلکه هر کاغذی به دست هر کسی که دیدید، فرمودید برو که حاجتت برآورده است.

عدّه‌ای اعتراض کردند که شما دستور دادید، حوائجشان را بنویسند، اما از دست آنها نگرفتید و حاجتشان را نخوانده، برآورده کردید! شما فرمودید: حکمتِ آن که گفتم بنویسند، این است که یک محتاج وقتی حاجتش را اظهار می‌کند، عرق شرمندگی به چهره‌اش می‌نشیند و من دلم قرار ندارد ببینم محتاجی در مقابل من، ذلّتِ

---

۱. رجوع شود به مجلس سوم، ص۹۵، پاورقی۳.

۲. ابن عباس از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده که حضرت فرمودند: «... وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ علیه السلام ... وَ هُوَ سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَ بَابُ نَجَاةِ الْأُمَّةِ...» امالی، شیخ صدوق، ص۱۷۷؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص۳۰۸؛ الفضائل، ابن شاذان، ص۱۰؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۱۹۸؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص۲۹۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۸، ص۳۹.

تمام به چهره داشته باشد، و امّا اینکه رقعه‌های نوشته را نخواندم، به خاطر این بود که من نگران هستم، همین چند لحظه که رقعه‌اش را می‌خوانم، دل او مضطرب باشد که آیا حاجتش روا می‌شود یا نه؟ این اندازه نمی‌توانم دلی را مضطرب ببینم.[۱] ۴۴.

ای حسین بن علی علیهما السلام شما که با عالمیان اینگونه برخورد می‌کنید، امشب با عزاداران خودتان چه می‌کنید؟ این مردمی که از استراحت زده‌اند، جوانانی که اهل تحصیلند و از مدرسه آمده‌اند، پیرمردانی که خسته و افسرده‌اند، تا یک ساعت از شب با زانوی بی‌رمق زانو به زمین زده‌اند، این کارگران زحمت کشیده و خسته شده، این‌قدر «حسین حسین علیه السلام» گفته‌اند.

غم و غصّه‌های زینب کبری علیها السلام در شب عاشورا

حال که دل‌ها منقلب شد چند واقعهٔ از مصائب کربلا را حکایت می‌کنم. امشب شب محترمی است، شب آخر عمر امام حسین علیه السلام است. اجر همهٔ شما مردم با خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله. شما عزاداری کردید، به سر و سینه زده‌اید ولی آسوده باشید، در این درگاه عملی گم نمی‌شود. امّا به شما بگویم: امشب مسلّم هرچه باشد تا آخر شب بی‌طاقت و خسته می‌شوید، سر روی بالشت می‌گذارید ولی امشب تا به صبح، زینب کبری علیها السلام تا به صبح خواب ندارد. امشب در دیدهٔ اهل حرم خواب راه

---

۱. روایت شده که: مردی رقعه‌ای به دست امام حسین علیه السلام داد. نخوانده فرمود: حاجت تو برآورده است. شخصی عرض کرد: چرا نخوانده چنین فرمودی؟ فرمود: برای آنکه تا می‌خواندم او خجالت می‌کشید و من دوست نداشتم ذلّت او را ببینم. تذکرة الشهدا، علامه ملا حبیب الله کاشانی، ج۱، ص۵۶.
همچنین: اگر کسی حاجتی داشت به حضرت [امام حسین علیه السلام] عریضه می‌کرد و همینکه کاغذ را به حضرت علیه السلام می‌داد بلافاصله حضرت علیه السلام به عریضه دهنده می‌فرمود: «حَاجَتُكَ مَقضِيّة» حاجتت برآورده است. عرض می‌کردند: شما بخوانید بعد جواب بفرمایید. می‌فرمود: به قدری‌که من بخواهم کاغذش را بخوانم لابد باید پیش من بایستد، من راضی نمی‌شوم به ذلّت او در آن مقدار از زمان. فوائد المشاهد، شیخ جعفر شوشتری، مجلس هشتم ماه محرم، ص۲۴۱.

ندارد.[۱] امشب شما خواهرها و مادرهایی که صدای مرا می‌شنوید، به خانه‌هایتان که رفتید بچّه‌هایتان بیدار می‌شوند. ممکن است بچّه‌ات بگوید مادر تشنه‌ام ظرف آبی برایم بیاور. آن‌گاه که خواستی برایش ظرف آبی برسانی، یادت بیاید که امشب زینب علیها السلام یک بچّهٔ شش ماهه را روی دست گرفته و از این خیمه به آن خیمه می‌برد و ناله می‌زند: آیا یک جرعه آب برای این بچّه پیدا می‌شود یا نه؟ «فَعَلَى الْأَطَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا، فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ».[۲] واویلا علی المظلوم!

آخرین وداع امام حسین علیه السلام و اضطراب اهل خیام

خدایا این چه مصیبتی است؟ با همهٔ مصیبت‌ها و محنت‌ها فقط دلخوشی یک مشت زن و بچّه این است که هنوز سایهٔ آقا بر سر دارند. تا امام حسین علیه السلام هست قلب‌ها آرام است و دل‌ها قرار دارد. خدا می‌داند چه حالتی پیش آمد وقتی که از پشت خیمه صدا زد: «یا زینب علیها السلام یا أمّ کلثوم علیها السلام یا سکینه علیها السلام یا رقیّه علیها السلام؛ علیکنّ منّي السّلام» ناگهان همه، اطرافش را گرفتند، یکی دامنش را گرفته می‌گوید: برادرم، کجا می‌روی؟ یکی می‌گوید: بابا! «رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا».[۳]

---

۱. فاطمه دختر امام حسین علیه السلام فرمود: عمه‌ام حضرت زینب علیها السلام در شب عاشورا در محراب نماز به پا ایستاده و استغاثه می‌نمود و چشمی از ما نخفت و صدای گریهٔ ما آرام نگرفت. خاتون دو سرا، فیض الاسلام، ص۱۸۳.

۲. فرازی از دعای ندبه. المزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۷۸؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج۱، ص۵۰۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۹، ص۱۰۷.

۳. «إِنَّ الحُسَيْنَ علیه السلام لَمَّا نَظَرَ إِلَى اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ صَرْعَى اِلتَفَتَ إِلَى الخَيْمَةِ وَ نَادَى: يَا سُكَيْنَةُ يَا فَاطِمَةُ يَا زَيْنَبُ يَا أُمَّ كُلْثُومٍ عَلَيْكُنَّ مِنِّي السَّلَامُ، فَنَادَتْهُ سُكَيْنَةُ: يَا أَبَهْ، اسْتَسْلَمْتَ لِلْمَوْتِ؟ فَقَالَ: كَيْفَ لَايَسْتَسْلِمُ مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ وَ لَا مُعِينَ، فَقَالَتْ: يَا أَبَهْ، رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا، فَقَالَ: هَيْهَاتَ لَوْ تُرِكَ الْقَطَا لَنَامَ. فَتَصَارَخْنَ النِسَاءُ فَسَكَّتَهُنَّ الحُسَيْنُ علیه السلام وَ حَمَلَ عَلَى القَوْمِ»؛ هنگامی که امام ←

وداع ابا عبد اللّه علیه السلام با شیر خواره‌اش، حضرت علی اصغر علیه السلام

آن‌گاه که همه ناله می‌زدند فرمود: خواهرم! بچّهٔ شیرخوارم را بیاور، مـی‌خـواهم با او وداع کنم. قنداقهٔ طفل را آوردند. مادر تا متوجّه شد و دید امام علیه السلام آمده اسـت و قنداقهٔ طفل را خواسته، دوان دوان آمد، شاید امیدی برای جگـر سـوختهٔ طفـل پیـدا بشود. چشمِ آن بانوان و کودکان خردسال نگران است. خدا می‌داند در عالم بالا چه غوغائی است. قنداقهٔ طفل را گرفت و نگاه کرد، دید بچّه به قدری بی‌توان است کـه قدرت ندارد سر را روی بدن نگاه دارد. این سر، روی شانه افتاده، لب‌ها از تـشنگی کبود شده، چشم‌ها به گودی نشسته است. تا این صحنه را دید اوّل کـاری کـه کـرد خم شد و لب‌ها را روی لب‌های طفلش گذاشت و صورت بچّه‌اش را بوسـید، امـا دلش قرار نگرفت. دوباره لب‌ها را روی صورت طفل گذاشت. تا لب‌ها را برداشت، اهل حرم دیدند سید الشهدا علیه السلام دارد خون گلوی علی علیه السلام را به آسمان می‌پاشد.[1]

→

حسین علیه السلام دید هفتاد و دو نفر از مردان اهل بیتش شهید شده‌انـد متوجـه خیمـه‌هـا شـد و فرمـود: ای سکینه، ای فاطمه، ای زینب، ای ام کلثوم علیهن السلام من رفتم خداحافظ. حضرت سکینه فریاد زد: پدر جان! آیا تسلیم موت شده‌ای!؟ فرمود: چگونه تسلیم موت نشود کسی که یار و معینـی نـدارد؟ گفـت: پـدر جان! ما را به سوی حرم جدمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله باز گردان. فرمود: هیهات اگر مرغ قطا را گذاشته بودند که می‌خوابید. ناگاه زنان صدا به گریه بلند کردنـد و امـام حـسین علیه السلام ایـشان را سـاکت کـرد، و بـر آن ستمکاران حمله‌ور شد. منتخب، طریحـی، ج۲، ص۴۵۲؛ بحـار الأنـوار، علامـه مجلـسی، ج۴۵، ص۴۷؛ ریاض الأبرار، جزائری، ج۱، ص۲۲۹؛ عـوالم، امـام حـسین علیه السلام، شـیخ عبـد اللـه بحرانـی، ص۲۸۹؛ أسـرار الـشّهادة، فقیـه و اصـولی مـدقق علامـه دربنـدی، ص۴۰۸؛ معـالی الـسّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۵ : (و قال [المجلسيّ] في البحار و سـائر المقاتـل)؛ زینـب الکبـری، نقـدی، ص۱۰۶ (به همین مضمون).

۱. رجوع شـود بـه مجلـس شـشم، ص۲۰۶، عنـوان: قنداقـهٔ غرقـه بـه خـون علـی اصـغر علیه السلام، در دسـتان ابا عبد الله علیه السلام.

پی نوشت:

۱. بعضی از تفاسیر که ذیل آیهٔ شریفه آمده است:

جابر جعفی گوید: از امام باقر علیه السلام معنای فرمایش خدای عزّ و جلّ: ﴿كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها﴾ را پرسیدم، حضرت علیه السلام فرمودند: «أَمَّا الشَّجَرَةُ فَرَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله وَ فَرْعُهَا عَلِيٌّ علیه السلام وَ غُصْنُ الشَّجَرَةِ فَاطِمَةُ علیها السلام بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَ ثَمَرُهَا أَوْلَادُهَا علیهم السلام وَ وَرَقُهَا شِيعَتُنَا، ثُمَّ قَالَ علیه السلام: إِنَّ الْمُؤْمِنَ مِنْ شِيعَتِنَا لَيَمُوتُ فَيَسْقُطُ مِنَ الشَّجَرَةِ وَرَقَةٌ وَ إِنَّ الْمَوْلُودَ مِنْ شِيعَتِنَا لَيُولَدُ فَتُورِقُ الشَّجَرَةُ وَرَقَةً» امّا آن درخت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و فرع [شاخه‌های اصلی از تنهٔ درخت] آن، علیّ علیه السلام و شاخهٔ آن درخت، فاطمه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله و میوهٔ آن اولاد او علیهم السلام، و برگش شیعیان ما هستند. آنگاه حضرت فرمود: هرگاه مؤمنی از شیعیان ما بمیرد برگی از آن درخت می‌افتد، و چون نوزادی از شیعیان ما متولّد شود آن درخت برگی در آورد. معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۴۰۰؛ تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۳۶۹ : (با اختلاف کم)؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۸۵؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۲۹۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۶، ص۳۶۳.

عمرو بن حریث گوید: از امام صادق علیه السلام تفسیر آیهٔ ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ﴾ را پرسیدم، حضرت در جواب فرمودند: «رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله أَصْلُهَا وَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَرْعُهَا وَ الْأَئِمَّةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِمَا أَغْصَانُهَا وَ عِلْمُ الْأَئِمَّةِ ثَمَرَتُهَا وَ شِيعَتُهُمُ الْمُؤْمِنُونَ وَرَقُهَا هَلْ فِيهَا فَضْلٌ؟ قَالَ: قُلْتُ: لَا وَاللَّهِ. قَالَ: وَ اللَّهِ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيُولَدُ فَتُورَقُ وَرَقَةٌ فِيهَا وَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَمُوتُ فَتَسْقُطُ وَرَقَةٌ مِنْهَا»؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله اصل و ریشهٔ آن درخت، و امیرالمؤمنین علیه السلام فرع (و تنهٔ) آن، و امامان از نسل آنها شاخه‌های آن، و علم امامان میوهٔ آن، و شیعیان آنان، برگهای آن درخت هستند، آیا در این فضیلتی است؟ عمرو گوید: گفتم: نه به خدا قسم. حضرت فرمودند: به خدا قسم مؤمنی متولد می‌شود پس برگی به این درخت اضافه می‌شود، و همانا مؤمنی می‌میرد و برگی از این درخت می‌ریزد. کافی، کلینی، ج۱، ص۴۲۸؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۸۵؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۲۹۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۴، ص۱۴۳.

همچنین: حمران و زراره از حضرت باقر و حضرت صادق علیهما السلام نقل می‌کنند که در تفسیر آیهٔ شریفهٔ ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ﴾ فرمودند: «النَّبِيُّ وَ الْأَئِمَّةُ علیهم السلام هُمُ الْأَصْلُ الثَّابِتُ، وَ الْفَرْعُ الْوَلَايَةُ لِمَنْ دَخَلَ فِيهَا»؛ پیامبر و ائمه علیهم السلام اصل ثابت هستند و فرع، ولایت است برای کسی که در آن ولایت وارد شود و بپذیرد [شیعه باشد]. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود

عیاشی، ج۲، ص۲۲٤؛ بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۸۰؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۳، ص۲۹۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲٤، ص۱٤۱.

و همچنین: «مَثَلي مثل شجرة أنا أصلها، و عليّ عليه السلام فرعها، و الحسن و الحسين عليهما السلام ثمرتها، و الشيعة ورقتها، فأي شيء يخرج من الطيّب إلاّ الطيّب.»

منبع اهل تسنن: مناقب علی بن ابیطالب عليه السلام، ابن مردویه اصفهانی، ص۲٦۹.

و همچنین: عَنْ سَلَّامٍ الْخَثْعَمِيِّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ﴾؟ قَالَ: يَا سَلَّامُ، الشَّجَرَةُ مُحَمَّدٌ صلى الله عليه و آله، وَ الْفَرْعُ عَلِيٌّ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَ الثَّمَرُ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ عليهما السلام وَ الْغُصْنُ فَاطِمَةُ عليها السلام، وَ شُعَبُ ذَلِكَ الْغُصْنِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ فَاطِمَةَ عليها السلام، وَ الْوَرَقُ شِيعَتُنَا وَ مُحِبُّونَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِذَا مَاتَ مِنْ شِيعَتِنَا رَجُلٌ تَنَاثَرَ مِنَ الشَّجَرَةِ وَرَقَةٌ، وَ إِذَا وُلِدَ لِمُحِبِّينَا مَوْلُودٌ إِخْضَرَّ مَكَانَ تِلْكَ الْوَرَقَةِ وَرَقَةٌ. فَقُلْتُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها﴾ مَا يَعْنِي؟ قَالَ عليه السلام: يَعْنِي الْأَئِمَّةَ عليهم السلام تُفْتِي شِيعَتَهُمْ فِي الْحَلَالِ وَ الْحَرَامِ فِي كُلِّ حَجٍّ وَ عُمْرَةٍ.» سلّام خثعمی می‌گوید: روزی حضور امام باقر عليه السلام رسیدم و عرض کردم: یا ابن رسول اللّه! تفسیر آیهٔ ﴿كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُها ثابِتٌ وَ فَرْعُها فِي السَّماءِ﴾ چیست؟ فرمود: ای سلّام! مراد از درخت و شجره، حضرت محمّد صلى الله عليه و آله است، و فرع آن شجره، حضرت علی امیرالمؤمنین عليه السلام، و میوهٔ آن درخت امام حسن و امام حسین عليهما السلام، و شاخه‌اش حضرت فاطمه عليها السلام است، شعبه‌های مختلف آن شاخه هم ائمهٔ معصومین از فرزندان حضرت فاطمه عليها السلام هستند، برگ‌های سبز آن درخت نیز شیعیان و محبّان ما اهل بیت عليهم السلام هستند. بنابراین هرگاه یک شیعهٔ ما از دنیا برود برگی از آن درخت می‌افتد، و هر زمان مولودی برای محبّینِ ما به دنیا بیاید یک برگ سبز به جای آن برگ روییده می‌شود. پرسیدم: یا ابن رسول اللّه! پس تتمّهٔ آیهٔ ﴿تُؤْتِي أُكُلَها كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّها﴾ به چه معناست؟ فرمود: مراد، ائمهٔ معصومین عليهم السلام هستند که حکم حلال و حرام را در مراسم حج و عمره برای شیعیانشان بیان می‌کنند.

منبع اهل تسنن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص٤۰٦.

۲. «قال رسول الله صلى الله عليه و آله و الإمام الصادق عليه السلام: إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْراً وَ بَطْناً وَ لِبَطْنِهِ بَطْنٌ إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ» پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله و امام صادق عليه السلام فرمودند: به درستی که برای قرآن، ظاهر و باطنی هست و برای آن باطن نیز باطنی تا هفت باطن. عوالی اللئالی، ابن ابی جمهور، ج٤، ص۱۰۷؛ تفسیر الصافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۳۱ و ۵۹.

همچنین: پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله فرمودند: «مَا مِنْ حَرْفٍ مِنْ حُرُوفُ الْقُرْآنِ إِلَّا وَ لَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ مَعْنَى» هیچ حرفی از حروف قرآن نیست مگر آنکه هفتاد هزار معنا دارد. مجمع البحرین، طریحی، ج٤، ص۳۱۳.

۳. همچنین: «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عُبَيْدٍ الْمُحَارِبِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ خُثَيْمٍ، عَنْ أَسَدِ بْنِ عَبْدَةَ الْبَجَلِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ عَفِيفٍ، عَنْ عَفِيفٍ، قَالَ: جِئْتُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِلَى مَكَّةَ، فَنَزَلْتُ عَلَى الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ قَالَ: فَلَمَّا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَحَلَّقَتْ فِي السَّمَاءِ وَ أَنَا أَنْظُرُ إِلَى الْكَعْبَةِ، أَقْبَلَ شَابٌّ، فَرَمَى بِبَصَرِهِ

إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ، فَقَامَ مُسْتَقْبِلَهَا، فَلَمْ يَلْبَثْ حَتَّى جَاءَ غُلامٌ، فَقَامَ عَنْ يَمِينِهِ قَالَ: فَلَمْ يَلْبَثْ حَتَّى جَاءَتِ امْرَأَةٌ فَقَامَتْ خَلْفَهُمَا، فَرَكَعَ الشَّابُّ فَرَكَعَ الْغُلامُ وَ الْمَرْأَةُ، فَرَفَعَ الشَّابُّ فَرَفَعَ الْغُلامُ وَ الْمَرْأَةُ، فَخَرَّ الشَّابُّ سَاجِدًا فَسَجَدَا مَعَهُ، فَقُلْتُ: يَا عَبَّاسُ، أَمْرٌ عَظِيمٌ! فَقَالَ: أَمْرٌ عَظِيمٌ! أَ تَدْرِي مَنْ هَذَا؟ فَقُلْتُ: لا، قَالَ: هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، ابْنُ أَخِي. أَ تَدْرِي مَنْ هَذَا مَعَهُ؟ قُلْتُ: لا، قَالَ: هَذَا عَلِيُّ بنُ أَبِي طَالِبٍ ابنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ﷺ، ابْنُ أَخِي. أَ تَدْرِي مَنْ هَذِهِ الْمَرْأَةُ الَّتِي خَلْفَهُمَا؟ قُلْتُ: لا، قَالَ: هَذِهِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ﷺ، زَوْجَةُ ابْنِ أَخِي. وَ هَذَا حَدَّثَنِي أَنَّ رَبَّكَ رَبُّ السَّمَاءِ، أَمَرَهُمْ بِهَذَا الَّذِي تَرَاهُمْ عَلَيْهِ، وَ أَيْمُ اللَّهِ مَا أَعْلَمُ عَلَى ظَهْرِ الأَرْضِ كُلِّهَا أَحَدًا عَلَى هَذَا الدِّينِ غَيْرَ هَؤُلَاءِ الثَّلاثَةِ.» یحیی بن عفیف از پدرش عفیف نقل می‌کند که گفت: من در ایام جاهلیت به مکه آمدم و بر عباس بن عبد المطلب وارد شدم، گوید: هنگامی که خورشید طلوع کرد و هاله بست (بالا آمد) من به کعبه می‌نگریستم که ناگاه جوانی آمد و با چشمانش به سوی آسمان نگاه نمود، بعد هم به کعبه روی آورد و روبرویش ایستاد. طولی نکشید که نوجوانی آمد و در طرف راست او ایستاد، چیزی نگذشت که زنی آمد و پشت سر آن دو ایستاد. مرد جوان رکوع رفت آن دو (نوجوان، زن) نیز رکوع کردند، مرد جوان سر از رکوع برداشت آنان هم سر برداشتند، مرد جوان سجده کرد آنان هم با او سجده نمودند. من (از شدّت تعجب) گفتم: ای عباس، امری بزرگ است! عباس گفت: (آری) امر بزرگ و عجیبی است، آیا می‌دانی آن جوان کیست؟ گفتم: خیر، گفت: او محمد بن عبد الله پسر برادر من است، گفت: می‌دانی آن نوجوان کیست؟ علیّ بن ابیطالب ﷺ؛ او نیز فرزند برادرم است، آیا می‌دانی آن زن کیست؟ او خدیجه دختر خویلد همسر آن جوان است، همانا برادرزده‌ام (محمد ﷺ) به من خبر داده که پروردگارش پروردگار آسمانها و زمین است، او آنان را به این آیین و دینی که بر آن هستند فرمان داده است و به خدا قسم در روی زمین احدی بر این دین نیست جز این سه نفر.

منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۲، ص۵۶.

به همین مضمون در این منابع: خصائص امیرالمؤمنین ﷺ، نسائی، ص۴۵؛ المفارید عن رسول الله، ابو یعلی موصلی، ص۶۰؛ مسند ابی یعلی، ابو یعلی موصلی، ج۳، ص۱۱۷؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱۱۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۸، ص۳۱۳؛ اسد الغابة، ابن اثیر، ج۳، ص۴۱۴ ؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۲۰، ص۱۸۴؛ بدایة و النهایة، ابن کثیر، ج۳، ص۳۵؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۸۴؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۳، ص۱۱۰.

همچنین: حَدَّثَنَا أَبُو كُرَيْبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ بُكَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ ابنِ إِسْحَاقَ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ أَبِي الأَشْعَثِ الْكِنْدِيُّ، مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَالَ: حَدَّثَنِي إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِيَاسِ بْنِ عَفِيفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ جَدِّهِ، قَالَ: كُنتُ أَمرأً تَاجِرًا، فَقَدِمْتُ أَيَّامَ الْحَجِّ، فَأَتَيْتُ الْعَبَّاسَ، فَبَيْنَا نَحْنُ عِنْدَهُ إِذْ خَرَجَ رَجُلٌ يُصَلِّي، فَقَامَ تِجَاهَ الْكَعْبَةِ، ثُمَّ خَرَجَتِ امْرَأَةٌ فَقَامَتْ مَعَهُ تُصَلِّي، وَ خَرَجَ غُلامٌ فَقَامَ يُصَلِّي مَعَهُ، فَقُلْتُ: يَا عَبَّاسُ، مَا هَذَا الدِّينُ؟ إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَا أَدْرِي مَا هُوَ؟ قَالَ: هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ، يَزْعُمُ أَنَّ اللَّهَ

أَرْسَلَهُ بِهِ، وَ أَنَّ كُنُوزَ كِسْرَى وَ قَيْصَرَ سَتُفْتَحُ عَلَيْهِ، وَ هَذِهِ امْرَأَتُهُ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ آمَنَتْ بِهِ، وَ هَذَا الْغُلامُ ابْنُ عَمِّهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام آمَنَ بِهِ. قَالَ عَفِيفٌ: فَلَيْتَنِي كُنتُ آمَنتُ يَومَئِذٍ فَكُنتُ أَكُونُ رَابِعاً.»
عفیف گوید: من تاجر بودم در ایام حج وارد مکه شدم و نزد عباس بن عبد المطلب رفتم، در همان لحظاتی که ما پیش عباس بودیم همزمان مردی بیرون آمد که نماز می‌خواند وی روبروی کعبه ایستاد، آنگاه زنی بیرون آمد و با او ایستاد و نماز خواند، بعد هم نوجوانی خارج شد که با آن مرد نماز می‌خواند. من گفتم: ای عباس، این چه دینی است؟ من تا به حال چنین دین و آیینی ندیده‌ام و نمی‌دانم چیست. عباس گفت: آن مرد، محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است؛ گمان و اعتقادش این است که خدا او را مبعوث به رسالت نموده و اینکه بزودی گنج‌های کسری (لقب امپراتوران ایران) و قیصر (لقب امپراتوران روم) به دست او فتح می‌شود، آن زن هم خدیجه دختر خویلد است که به او ایمان آورده است، این نوجوان هم پسر عمویش علیّ بن ابیطالب علیه السلام است او نیز به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورده است. عفیف گوید: ای کاش من همان روز به حضرتش ایمان آورده بودم و چهارمین نفر می‌بودم.
منبع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج۲، ص۵۶.
همچنین: «اختلف العلماء في أوّل من أسلم مع الاتفاق على أن خديجة أوّل خلق اللّه إسلاماً، فقال قوم: أوّل ذكر آمن عليّ عليه السلام. روي عن عليّ عليه السلام أنّه قال: أنا عبد اللّه و أخو رسوله، و أنا الصدّيق الأكبر لايقولها بعدي إلّا كاذب مفتر، صلّيت مع رسول اللّه صلّى اللّه عليه [و آله] و سلّم قبل الناس بسبع سنين. و قال ابن عبّاس: أوّل من صلّى عليّ عليه السلام. و قال جابر بن عبد اللّه: بعث النبيّ صلّى اللّه عليه [و آله] و سلّم يوم الاثنين و صلّى عليّ عليه السلام يوم الثلاثاء. و قال زيد بن أرقم: أوّل من أسلم مع النبيّ صلّى اللّه عليه [و آله] و سلّم عليّ عليه السلام. و قال عفيف الكنديّ: كنت امرأ تاجراً فقدمت مكّة أيّام الحجّ فأتيت العبّاس، فبينا نحن عنده إذ خرج رجل فقام تجاه الكعبة يصلّي، ثمّ خرجت امرأة تصلّي معه، ثمّ خرج غلام فقام يصلّي معه. فقلت: يا عبّاس، ما هذا الدين؟ فقال: هذا محمّد بن عبد اللّه صلی الله علیه و آله ابن أخي، زعم أنّ اللّه أرسله و أنّ كنوز كسرى و قيصر ستفتح عليه، و هذه امرأته خديجة عليها السلام آمنت به، و هذا الغلام عليّ بن أبي طالب عليه السلام آمن به، و أيم اللّه ما أعلم على ظهر الأرض أحداً على هذا الدين إلّا هؤلاء الثلاثة. قال عفيف: ليتني كنت رابعاً. و قال محمّد بن المنذر و ربيعة بن أبي عبد الرحمن و أبو حازم المدنيّ و الكلبيّ: أوّل من أسلم عليّ عليه السلام. قال الكلبيّ: كان عمره تسع سنين، و قيل: إحدى عشرة سنة. و قال ابن إسحاق: أوّل من أسلم عليّ عليه السلام و عمره إحدى عشرة سنة».
منبع اهل تسنن: الكامل فی التاریخ، ج۲، ابن الأثیر، ص۵۷-۵۸.
همچنین: عَنْ يَحْيَى بْنِ عَفِيفٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: «كُنْتُ جَالِساً مَعَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ [عليه السلام] بِمَكَّةَ قَبْلَ أَنْ يَظْهَرَ أَمْرُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله فَجَاءَ شَابٌّ فَنَظَرَ إِلَى السَّمَاءِ حِينَ تَحَلَّقَتِ الشَّمْسُ ثُمَّ اسْتَقْبَلَ الْكَعْبَةَ فَقَامَ يُصَلِّي ثُمَّ جَاءَ غُلَامٌ فَقَامَ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ جَاءَتِ امْرَأَةٌ فَقَامَتْ خَلْفَهُمَا فَرَكَعَ الشَّابُّ فَرَكَعَ الْغُلَامُ وَ الْمَرْأَةُ ثُمَّ رَفَعَ الشَّابُّ فَرَفَعَا ثُمَّ سَجَدَ الشَّابُّ فَسَجَدَا فَقُلْتُ: يَا عَبَّاسُ أَمْرٌ عَظِيمٌ، فَقَالَ الْعَبَّاسُ: أَمْرٌ عَظِيمٌ، أَ تَدْرِي مَنْ

هَذَا الشَّابُّ؟ هَذَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ [ابن عبد مطلب] ابْنُ أَخِي، أَ تَدْرِي مَنْ هَذَا الْغُلَامُ؟ هَذَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ابْنُ أَخِي ؑ، أَ تَدْرِي مَنْ هَذِهِ الْمَرْأَةُ؟ هَذِهِ خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ ؑ. إِنَّ ابْنَ أَخِي هَذَا حَدَّثَنِي أَنَّ رَبَّهُ رَبَّ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ أَمَرَهُ بِهَذَا الدِّينِ الَّذِي هُوَ عَلَيْهِ وَ لَا وَاللَّهِ مَا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ عَلَى هَذَا الدِّينِ غَيْرُ هَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةِ» یحیی بن عفیف از پدرش روایت کرده: پیش از آنکه پیغمبر اکرم ﷺ امر نبوّت را اظهار کند، من با عباس بن عبدالمطلب نشسته بودیم. اول ظهر جوانی آمد رو به کعبه ایستاده مشغول نماز شد. فاصله‌ای نشد جوان دیگری آمد به طرف راست او ایستاده و زنی هم آمد پشت سر آنها به نماز مشغول شد. جوان به رکوع رفت آنها هم به رکوع رفتند، چون سر از رکوع برداشت آنان هم برداشتند، سجده کرد آنها هم سر به سجده گذاردند، من به عباس گفتم: امر عظیمی مشاهده می‌کنم، گفت: آری چنان است که می‌گوئی. می‌دانی این جوان کیست؟ این جوان پسر برادر من و نامش محمد ﷺ و پدرش عبد اللّه بن عبد المطلب است و این جوان دیگر نیز پسر برادر من، علّی بن ابی طالب ؑ است و این زن خدیجه ؑ دختر خویلد است. پسر برادر من می‌گوید: پروردگار او که خدای آسمانها و زمین است او را به این دینی که هم اکنون بدان توجه دارد مأمور داشته و سوگند به خدا به جز این سه نفر، کسی بر روی زمین بر این دین نیست. ارشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۲۹؛ کنز الفوائد، ابی الفتح کراجکی، ص۱۲۰؛ المستجاد من الإرشاد (المجموعة)، علامه حلی، ص۳۲؛ حلیة الأبرار، علامه بحرانی، ج۲، ص۳٤.

همچنین: حَدَّثَنَا الْعَبَّاسُ بْنُ الْفَضْلِ الْأَسْفَاطِيُّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ الْخَطَّابِ، حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ غُرَابٍ، عَنْ يُوسُفَ بْنِ صُهَيْبٍ، عَنْ أَبِي بُرْدَةَ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: «خَدِيجَةُ ؑ أَوَّلُ مَنْ أَسْلَمَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ ثُمَّ عَلِيٌّ ؑ».

منبع اهل تسنن: الاوائل، طبرانی، ص۸۰، ح٥٤.

همچنین: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ حُمَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْمُخْتَارِ، عَنْ شُعْبَةَ، عَنْ أَبِي بَلْجٍ، عَنْ عَمْرِو بْنِ مَيْمُونٍ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ: «أَوَّلُ مَنْ صَلَّى عَلِيٌّ [ؑ]».

منبع اهل تسنن: سنن الترمذی، ترمذی، ج٥، ص٦٤٢، ح۳۷۳٤. [حكم الألباني: صحيح]

همچنین: «أخبرنَا إِسْمَاعِيل بن مَسْعُود عَن خَالِد وَهُوَ ابْن الْحَارِث قَالَ حَدثنَا شُعْبَة عَن عَمْرو بن مرّة قَالَ: سَمِعت أَبَا حَمْزَة مولى الْأَنْصَار قَالَ: سَمِعت زيد بن أَرقم يَقُول: أول من صلى مَعَ رَسُول الله صلى الله عَلَيْهِ [وَ آله] و سلم عَليّ ؑ، وَ قَالَ فِي مَوضِع آخر: أسلم عَليّ ؑ».

منبع اهل تسنن: خصائص علی ؑ، نسائی، ص۲۲.

همچنین: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: يَا عَلِيُّ ؑ أَنْتَ أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ إِسْلَاماً وَ أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَاناً.» مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۱، ص۲۹۰؛ اربعون حدیثا، منتجب الدین علی بن عبید الله بن بابویه رازی، ص۲۱؛ دُرّ النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۲۸۱؛ کشف الغمة، اربلی، ج۱، ص۸۵؛ طرف من الانباء، سید بن طاووس، ص٤٤۸؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۳۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۷، ص۲٦۸.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی طالب، ابن مردویه اصفهانی، ص۵۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۱۶۷؛مناقب، خوارزمی، ص۵۶؛ ذخائر العقبی، محب طبری، ص۵۸؛ ریاض النضرة، محب طبری، ج۳، ص۱۱۰؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج۱، ص۵۸۹؛ جواهر المطالب فی مناقب الامام علی علیه السلام، باعونی شافعی، ج۱، ص۳۷.

٤. حکایت منکرین اعجاز قرآن:

«أَنَّ ابْنَ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ ثَلَاثَةَ نَفَرٍ مِنَ الدَّهْرِيَّةِ اتَّفَقُوا عَلَى أَنْ يُعَارِضَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رُبُعَ الْقُرْآنِ وَ كَانُوا بِمَكَّةَ وَ عَاهَدُوا عَلَى أَنْ يَجِيئُوا بِمُعَارَضَتِهِ فِي الْعَامِ الْقَابِلِ. فَلَمَّا حَالَ الْحَوْلُ وَ اجْتَمَعُوا فِي مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام أَيْضاً قَالَ أَحَدُهُمْ: إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُ قَوْلَهُ: ﴿وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ كَفَفْتُ عَنِ الْمُعَارَضَةِ. وَ قَالَ الْآخَرُ: وَ كَذَلِكَ أَنَا لَمَّا وَجَدْتُ قَوْلَهُ: ﴿فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ أَيِسْتُ مِنَ الْمُعَارَضَةِ. وَ كَانُوا يُسِرُّونَ بِذَلِكَ إِذْ مَرَّ عَلَيْهِمُ الصَّادِقُ علیه السلام فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ وَ قَرَأَ عَلَيْهِمْ: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾ فَبُهِتُوا.» ابن ابی العوجاء و سه نفر دیگر از دهریون [کسانی‌که می‌گویند نه بهشت و جهنمی وجود دارد نه خدایی، بلکه ما را دهر و روزگار به وجود آورده و می‌میراند] در مکه جمع شدند و قرار گذاشتند که هر یک از آنها یک چهارم قرآن را نقض کنند! هم‌عهد شدند که سال آینده همان وقت مجدداً به آنجا بیایند و با قرآن معارضه کنند. بعد از یک سال همگی در مقام ابراهیم گرد هم آمدند، یکی از آنها گفت: من وقتی آیهٔ ﴿وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ را دیدم از معارضه دست کشیدم. دوّمی گفت: من هم وقتی آیهٔ ﴿فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ را یافتم از معارضه مأیوس شدم. و نیّت خود را مخفی می‌کردند تا اینکه امام صادق علیه السلام از مقابل آنها عبور کرد و رو به آنان نمود و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾؛ پس همهٔ آنها در بهت و حیرت فرو ماندند. خرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی، ج۲، ص۷۱۰؛ دُر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص۶۳۳؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص۲۱۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۷، ص۲۱۳؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۳، ص۲۲۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۷، ص۵۰۹.

همچنین: «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ قَالَ: اجْتَمَعَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ وَ أَبُو شَاكِرٍ الدَّيْصَانِيُّ الزِّنْدِيقُ وَ عَبْدُ الْمَلِكِ الْبَصْرِيُّ وَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ يَسْتَهْزِءُونَ بِالْحَاجِّ وَ يَطْعَنُونَ بِالْقُرْآنِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: تَعَالَوْا نَنْقُضْ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا رُبُعَ الْقُرْآنِ وَ مِيعَادُنَا مِنْ قَابِلٍ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ نَجْتَمِعُ فِيهِ وَ قَدْ نَقَضْنَا الْقُرْآنَ كُلَّهُ فَإِنَّ فِي نَقْضِ الْقُرْآنِ إِبْطَالَ نُبُوَّةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله وَ فِي إِبْطَالِ نُبُوَّتِهِ إِبْطَالُ الْإِسْلَامِ وَ إِثْبَاتُ مَا نَحْنُ فِيهِ فَاتَّفَقُوا عَلَى ذَلِكَ وَ افْتَرَقُوا، فَلَمَّا كَانَ مِنْ قَابِلٍ اجْتَمَعُوا عِنْدَ بَيْتِ اللَّهِ الْحَرَامِ فَقَالَ ابْنُ أَبِي الْعَوْجَاءِ: أَمَّا أَنَا فَمُفَكِّرٌ مُنْذُ افْتَرَقْنَا فِي هَذِهِ الآيَةِ: ﴿فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ فَمَا أَقْدِرُ أَنَّ أَضُمَّ إِلَيْهَا

فِي فَصَاحَتِهَا وَ جَمِيعِ مَعَانِيهَا شَيْئاً فَشَغَلَتْنِي هَذِهِ الآيَةُ عَنِ التَّفَكُّرِ فِيمَا سِوَاهَا، فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: وَ أَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الآيَةِ: ﴿يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لايَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبُ وَ الْمَطْلُوبُ﴾ وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا، فَقَالَ أَبُو شَاكِرٍ: وَ أَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الآيَةِ: ﴿لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا﴾ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا، فَقَالَ ابْنُ الْمُقَفَّعِ: يَا قَوْمِ إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ لَيْسَ مِنْ جِنْسِ كَلَامِ الْبَشَرِ وَ أَنَا مُنْذُ فَارَقْتُكُمْ مُفَكِّرٌ فِي هَذِهِ الآيَةِ: ﴿وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ وَ لَمْ أَبْلُغْ غَايَةَ الْمَعْرِفَةِ بِهَا وَ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهَا، قَالَ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ: فَبَيْنَمَا هُمْ فِي ذَلِكَ إِذْ مَرَّ بِهِمْ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عليه السلام فَقَالَ: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾ فَنَظَرَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ وَ قَالُوا: لَئِنْ كَانَ لِلْإِسْلَامِ حَقِيقَةٌ لَمَا انْتَهَتْ أَمْرُ وَصِيَّةِ مُحَمَّدٍ صلى الله عليه و آله إِلَّا إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ؛ وَ اللَّهِ مَا رَأَيْنَاهُ قَطُّ إِلَّا هِبْنَاهُ وَ اقْشَعَرَّتْ جُلُودُنَا لِهَيْبَتِهِ ثُمَّ تَفَرَّقُوا مُقِرِّينَ بِالْعَجْزِ.» هشام بن حکم گوید: روزی ابن ابی العوجاء به همراه ابو شاکر دیصانی زندیق و عبدالملک بصری و ابن مقفّع در بیت اللّه الحرام اجتماع کرده و حاجیان را مسخره می‌کردند و بر قرآن طعن زده و عیب می‌گرفتند. ابن ابی العوجا گفت: دوستان! بیایید هر کدام از ما چهار نفر، یک چهارم قرآن را نقض کنیم، و قرار ما سال آینده همین جا باشد، در اینجا اجتماع نموده در حالی که تمام قرآن را نقض نموده‌ایم، که نقض قرآن برابر است با باطل کردن نبوّت محمّد صلی الله علیه و آله، و در ابطال نبوّت او ابطال اسلام نهفته است و اثبات حقّانیّت ما. پس همگی بر این امر اتّفاق نموده و از هم جدا شدند. وقتی سال آینده در بیت الله الحرام جمع شدند، ابن ابی العوجا گفت: امّا من از وقت خداحافظی تا امروز غرق تفکّر در این آیه هستم: ﴿فَلَمَّا اسْتَيْأَسُوا مِنْهُ خَلَصُوا نَجِيًّا﴾ و نتوانستم هیچ چیزی به فصاحت و همهٔ معانی آن اضافه کنم، و تنها تفکّر در همین یک آیه مرا از آیات دیگر واداشت. عبد الملک گفت: و من نیز از هنگامی که از شما جدا شده‌ام غرق اندیشه در این آیه هستم: ﴿يا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاسْتَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَنْ يَخْلُقُوا ذُباباً وَ لَوِ اجْتَمَعُوا لَهُ وَ إِنْ يَسْلُبْهُمُ الذُّبابُ شَيْئاً لايَسْتَنْقِذُوهُ مِنْهُ ضَعُفَ الطَّالِبِ وَ الْمَطْلُوبُ﴾ و دیگر قادر به آوردن مثل آن نشدم. ابو شاکر گفت: من از وقتی از شما جدا شده‌ام غرق این آیه شدم: ﴿لَوْ كانَ فِيهِما آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتا﴾ و دیگر نتوانستم آیه‌ای مانند آن بیاورم. ابن مقفّع گفت: ای قوم، این قرآن از جنس بشر نیست، و من نیز از زمان جدایی غرق این آیه شدم: ﴿وَ قِيلَ يا أَرْضُ ابْلَعِي ماءَكِ وَ يا سَماءُ أَقْلِعِي وَ غِيضَ الْماءُ وَ قُضِيَ الْأَمْرُ وَ اسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَ قِيلَ بُعْداً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾ و به کُنه معرفت آن دست نیافتم، و نتوانستم مانندش را بیاورم. هشام بن حکم گوید: این گروه در همین کلام بودند که ناگاه امام صادق علیه السلام از کنارشان عبور کرد و این آیه را تلاوت فرمود: ﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَ الْجِنُّ عَلى أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هذَا الْقُرْآنِ لايَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَ لَوْ كانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيراً﴾ آنان نگاهی به هم انداخته و گفتند: اگر اسلام را حقیقتی باشد امر وصیّت

محمّدﷺ جز به جعفر بن محمّدؑ نرسد، به خدا هرگاه به او نگریستیم هیبتش ما را گرفته مو و پوستمان از لرزیدن منقبض شده است! سپس با اقرار به ناتوانی و عجز پراکنده شدند. احتجاج، شیخ طبرسی، ج۲، ص۱٤۲؛ صراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۱، ص٤۲.

۵. «... وَ اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ إِلَى دَارِ النَّدْوَةِ وَ كَتَبُوا الصَّحِيفَةَ عَلَى بَنِي هَاشِمٍ [أَلا] لَايُكَلِّمُوهُمْ وَ لَايُبَايِعُوهُمْ أَوْ يُسَلِّمُوا إِلَيْهِمْ رَسُولَ اللَّهِﷺ لِيَقْتُلُوهُ ثُمَّ أَخْرَجُوهُمْ مِنْ بُيُوتِهِمْ حَتَّى[أَنزلوا] نَزَلُوا شِعْبَ أَبِي طَالِبٍ وَ وَضَعُوا عَلَيْهِمُ الْحَرَسَ فَمَكَثُوا بِذَلِكَ ثَلَاثَ سِنِين...» قریش هم در دار الندوه جلسه‌ای تشکیل داده صحیفه‌ای را بر علیه بنی هاشم نوشتند؛ بدین صورت که یا با آنان حرف نزنند و خرید و فروش نداشته باشند و یا اینکه رسول خداﷺ را به آنان تحویل دهند تا او را بکشند، بعد هم قریش آنان را از خانه‌هایشان خارج ساخته در شعب ابی طالب منزل دادند و بر آنان پاسبان گزاردند، و بدین ترتیب مسلمانان سه سال در شعب ابی طالب اقامت گزیدند. روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص۵۳؛ حلیة الأبرار، سید هاشم بحرانی، ج۱، ص۷۱.

٦. الدكتور ماردروس (۱۸٦۸ - ۱۹٤۹) [. Ch .J ,Dr Mardrus]

ولد في القاهرة و تعلم في مدرسة الآباء اليسوعيين فيها، و تخرج بالطب من فرنسا آثاره: اقتبس من ألف ليلة و ليلة ترجمة فرنسية، في ١٦ مجلداً، فكان آخر من اقتبسها كما كان أول مترجم لبعضها مجالان، و هو فرنسي كذلك. و ترجم معاني القرآن الكريم إلى الفرنسية (١٩٢٦). (المستشرقون، نجيب العقيقي، ج١، ص٢٥٦.)

همچنین: مارْدْرُوس (۱۲۸۵ - ۱۳٦۸ هـ = ۱۸٦۸ - ۱۹٤۹ م)

جوزيف شارل ماردروس Joseph Charles Mardrus طبيب فرنسي مستشرق. ولد بالقاهرة، و تعلم بها في مدارس الجزويت و رحل إلى باريس فدرس فيها الطب. و شغف بالأدب فجمع كثيراً من المخطوطات الشرقية. و تنقل مع بعض البعثات العلمية في الشرق الأوسط و مراكش و ترجم معاني القرآن الكريم إلى الفرنسية، و كتاب «ألف ليلة و ليلة» في ١٦ جزء و مات بباريس. (الاعلام، زركلي، ج۲، ص۱٤۷).

مشخصات این ترجمه:

LE KORAN gui est LA GUIDANCE et LE DIFFERENCIATEUR
traduction litterale et complete des Sourates Essentielles par le Dr J. C. MARDRUS faite sur la demande des Ministeres the l'Instruction Publique et des Affaires Etrangeres
PARIS eugene fasqelle editeur ۱۹۲٦

القرآن الذی هو الهدی و الفرقان (ترجمه تحت اللفظی و کامل سور اساسی توسط دکتر جی. سی. ماردروس به درخواست وزارت ارشاد و خارجه) پاریس، ویرایشگر: یوجین فاکل(۱۸٦۳-۱۹۵۲) ، ۱۹۲٦ (۳۱۲ ص).

عبارت مورد نظر این ترجمه:

مقدمه، ص۱۹ و ۲۰:

Quant au style du Koran, il est le style personnel d'Allah ... De plus, la langue française, comme toutes les langues modernes, n'est pas une langue religieuse, et n'a jamais servi de moyen d'expression a la divinité .

۷. قول علامه حلی﵀: «ذهبوا إلى أن الفلك بسيط لأن كل مركب يتطرق إليه الانحلال و الفلك لا يتطرق إليه الانحلال في هذه المدد المتطاولة فيكون بسيطا و هذا حكم واجب عندهم و ممكن عندنا لأن الأجسام عندنا حادثة يمكن تطرق التغير إليها والانحلال». کشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد (تحقيق الآملي، جامعة المدرسين ۱٤۲۲ هـ)، علامه حلی، ص ۱۵۹.

۸. در کتاب «فهرست مصنفات تفسير القرآن الكريم» ٦۱۲٤ عنوان ذکر شده است: (از الاداب الاجتماعية في سورة الحجرات لزكي رضوان تا اليواقيت في تفسير القرآن لمؤلف مجهول).

فهرست مصنفات تفسير القرآن الكريم، المدينة المنورة، مركز الدراسات القرآنية، سال نشر ۱٤۲٤، ص۱۷: «يرصد الفهرست المصنفات التى كتبها اصحابنا شرحاً لكتاب الله باللغة العربية دون غيرها من لغات الشعوب الاسلامية منذ صدر السلام حتى العصر الحاضر سواء كان هذا الشرح تفسيراً كاملاً للقرآن الكريم او مقتصراً على تفسير بعض سوره او بعض آياته و تشمل مادة الفهرست الموضوعات التالية: التفاسير بمختلف اتجاهاتها و احجامها، كتب غريب القرآن، كتب احكام القرآن، كتب الوجوه و النظائر، كتب مناسبات الآى و السور، كتب تعليل المتشابه اللفظى و توجيهه، كتب مشكل القرآن، كتب متشابه القرآن المعنوى، كتب تشبيهات القرآن، كتب امثال القرآن، كتب اقسام القرآن و لايدخل فى نطاق الفهرست ... الكتب التى تخدم جوانب من التفسير كتخريج احاديث تفسير ما او شرح شواهده الشعرية او كتب علوم القرآن التى ليست لها صلة مباشرة بموضوع التفسير، كتب اصول التفسير و قواعده الا اذا تضمنت شيئاً من التفسير ... **قد تضمن الفهرست ما يربو على ستة آلاف بطاقة** ... قد ادخلنا فى الفهرست الكتب التى مزجت بين التفسير و غيره من العلوم كالاعراب اذا غلبت مادة التفسير عليها ...»

۹. «قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنا عَلى عَبْدِنا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِه﴾... قَالَ الْعَالِمُ مُوسَى بْنُ جَعْفَر﵇: ... يَا مَعَاشِرَ النَّوَاصِبِ الْمُنْتَحِلِينَ لِلْإِسْلَامِ الَّذِينَ هُمْ مِنْهُ بُرَآءُ وَ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْفُصَحَاءَ الْبُلَغَاءَ ذَوِي الْأَلْسُنِ: ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ﴾ مَنْ مِثْلِ مُحَمَّدٍ ﷺ مَنْ مِثْلِ رَجُلٍ مِنْكُمْ لَايَقْرَأُ وَ لَايَكْتُبُ وَ لَمْ يَدْرُسْ كِتَاباً وَ لَا اخْتَلَفَ إِلَى عَالِمٍ وَ لَا تَعَلَّمَ مِنْ أَحَدٍ وَ أَنْتُمْ تَعْرِفُونَهُ فِي أَسْفَارِهِ وَ فِي حَضَرِهِ بَقِيَ كَذَلِكَ أَرْبَعِينَ سَنَةً ثُمَّ أُوتِيَ جَوَامِعَ الْعِلْمِ حَتَّى عَلِمَ عِلْمَ الْأَوَّلِينَ وَ الآخِرِين: ﴿فَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ﴾ مِنْ هَذِهِ الآيَاتِ: ﴿فَأْتُوا﴾ مَنْ مِثْلِ هَذَا الرَّجُلِ بِمِثْلِ هَذَا الْكَلَامِ لِيُبَيَّنَ أَنَّهُ كَاذِبٌ لِأَنَّ كُلَّ مَا

كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ فَسَيُوجَدُ لَهُ نَظِيرٌ فِي سَائِرِ خَلْقِ اللَّه ...» امام حسن عسکری﵇ در تفسیر آیهٔ فوق از امام کاظم﵇ روایت می فرمایند: [پیامبر اکرمﷺ به منکرین نبوّتشان چنین فرمودند:] ای مردان قریش و یهودیان و ای گروه مخالفین اسلام که از دین اسلام فاصله گرفته‌اید و ای عرب زبانان فصیح و بلیغ زبان آوران ﴿فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِنْ مِثْلِهِ﴾ یک سوره مانند آنچه حضرت محمدﷺ آورده بیاورید. مردی که نه درس خوانده، نه مکتب رفته و کتابی آموخته، نه با دانشمندان رفت و آمد داشته و از کسی فرا گرفته، شما خوب او را در سفر و حضر می‌شناسید. چهل سال در میان شما زندگی کرد آنگاه به او کتابی داده شد که جوامع علم از علوم اولین و آخرین در آن کتاب هست ﴿إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ﴾ اگر در شک هستید نسبت به این آیات ﴿فَأْتُوا﴾ پس یک نفر مثل او با چنین کلماتی [قرآن] بیاورید تا معلوم شود که او دروغگوست؛ زیرا هرچه از جانب خدا نباشد نظیرش در میان مردم پیدا خواهد شد. تفسیر منسوب به امام حسن عسکری﵇، ص۱۵۱؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۱۵٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹، ص۱۷۵.

۱۰. «عن قُدَامَةُ بْنُ زَائِدَةَ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ﵇: ... لَمَّا أَصَابَنَا بِالطَّفِّ مَا أَصَابَنَا وَ قُتِلَ أَبِي﵇ وَ قُتِلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ- مِنْ وُلْدِهِ وَ إِخْوَتِهِ وَ سَائِرِ أَهْلِهِ وَ حُمِلَتْ حَرَمُهُ وَ نِسَاؤُهُ عَلَى الْأَقْتَابِ يُرَادُ بِنَا الْكُوفَةُ فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهِمْ صَرْعَى وَ لَمْ يُوَارَوْا فَعَظُمَ ذَلِكَ فِي صَدْرِي وَ اشْتَدَّ لِمَا أَرَى مِنْهُمْ فَلَقِيَ فَكَادَتْ نَفْسِي تَخْرُجُ وَ تَبَيَّنَتْ ذَلِكَ مِنِّي عَمَّتِي زَيْنَبُ الْكُبْرَى بِنْتُ عَلِيٍّ﵇، فَقَالَتْ: مَا لِي أَرَاكَ تَجُودُ بِنَفْسِكَ يَا بَقِيَّةَ جَدِّي وَ أَبِي وَ إِخْوَتِي ؟! فَقُلْتُ: وَ كَيْفَ لَا أَجْزَعُ وَ أَهْلَعُ وَ قَدْ أَرَى سَيِّدِي وَ إِخْوَتِي وَ عُمُومَتِي وَ وُلْدَ عَمِّي وَ أَهْلِي مُصْرَعِينَ بِدِمَائِهِمْ مُرَمَّلِينَ بِالْعَرَاءِ مُسَلَّبِينَ لَا يُكَفَّنُونَ وَ لَا يُوَارَوْنَ وَ لَا يُعَرِّجُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ وَ لَا يَقْرَبُهُمْ بَشَرٌ كَأَنَّهُمْ أَهْلُ بَيْتٍ مِنَ الدَّيْلَمِ وَ الْخَزَرِ؟ فَقَالَتْ: لَا يُجْزِعَنَّكَ مَا تَرَى فَوَ اللَّهِ إِنَّ ذَلِكَ لَعَهْدٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِﷺ إِلَى جَدِّكَ وَ أَبِيكَ وَ عَمِّكَ، وَ لَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ الميثاق [مِيثَاقَ] أُنَاسٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ لَا تَعْرِفُهُمْ فَرَاعِنَةُ هَذِهِ الْأُمَّةِ وَ هُمْ مَعْرُوفُونَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ أَنَّهُمْ يَجْمَعُونَ هَذِهِ الْأَعْضَاءَ الْمُتَفَرِّقَةَ فَيُوَارُونَهَا وَ هَذِهِ الْجُسُومَ الْمُضَرَّجَةَ وَ يَنْصِبُونَ لِهَذَا الطَّفِّ عَلَماً **لِقَبْرِ أَبِيكَ سَيِّدِ الشُّهَدَاءِ﵇ لَا يَدْرُسُ أَثَرُهُ وَ لَا يَعْفُو رَسْمُهُ عَلَى كُرُورِ اللَّيَالِي وَ الْأَيَّامِ وَ لَيَجْتَهِدَنَّ أَئِمَّةُ الْكُفْرِ وَ أَشْيَاعُ الضَّلَالَةِ فِي مَحْوِهِ وَ تَطْمِيسِهِ فَلَا يَزْدَادُ أَثَرُهُ إِلَّا ظُهُوراً وَ أَمْرُهُ إِلَّا عُلُوّاً**...» قدامة بن زائده از پدرش نقل می‌کند که گفت: امام سجاد﵇ فرمودند: ... زمانی که آن مصائب در طفّ (کربلا) بر ما وارد گشت و پدرم﵇ و تمام فرزندان و برادران و همهٔ اهلش که با او بودند به شهادت رسیدند و حرم و زنان آن حضرت را بر روی شتران بی‌جهاز نشانده و ما را به مقصد کوفه می‌بردند پس به قتلگاه آنها چشم دوختم و بدن‌های پاک و طیّب آنها را برهنه و عریان دیدم که روی خاک افتاده و دفن نشده‌اند، این مطلب [صحنه] بر من بسیار سخت و گران آمد و اضطراب و بی‌آرامی در من شدّت یافت به قدری که نزدیک بود روحم از بدنم خارج شود. وقتی عمّه‌ام زینب کبری﵂ این حالت را در من مشاهده نمود فرمود: این چه حالی است از تو می‌بینم، ای یادگار جدّ و پدر و برادرم، چرا با جان خود بازی می‌کنی؟! من گفتم: چگونه جزع و بی‌تابی نکنم در حالی که

می‌بینم سرورم و برادران، عموها، پسر عموها و اهل خود را در خون خویش تپیده، عریان و برهنه، جامه‌هایشان را از بدن بیرون آورده‌اند، بدون اینکه کفن شده یا دفن گردیده باشند، احدی بالای سرشان نبوده و بشری نزدیکشان نمی‌شود، گویی آنان از خاندان دیلم و خزر بوده‌اند! عمّه‌ام فرمود: آنچه می‌بینی تو را به جزع نیاورد، به خدا سوگند این عهد و پیمانی بوده که رسول خدا ﷺ با جدّت (امیرالمؤمنین ؑ) و پدرت (سیّد الشهداء) و عمویت (امام حسن ؑ) نموده و خداوند متعال نیز از گروهی از این امّت که در شمار ستمکاران و سرکشان نیستند پیمان گرفته است، آنها در بین اهل آسمان‌ها معروف و مشهورند که این اعضای قلم شده را جمع کرده و دفن نموده و این ابدان و اجسام خون آلود را به خاک می‌سپارند، و در این سرزمین برای قبر پدرت سیدالشهدا ؑ نشانه‌ای نصب کرده که اثرش هیچ گاه کهنه و مندرس نشده و گذشتِ شب و روز آن را محو و کمرنگ نمی‌کند، و بسیاری از رهبران کفر و الحاد و فرزندان ضلالت و گمراهی، سعی در نابود کردن آن می‌کنند ولی به جای اینکه رسم و نشانهٔ آن از بین رود ظاهرتر و آشکارتر می‌گردد. کامل الزیارات، ص۲٦٦(نشر دار المرتضویه)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۸، ص٦۰ و ج٤٥، ص۱۸۳.

۱۱. همچنین: [در حکایت حکمیّت در جنگ صفین هنگامی که معاویه (علیه اللعنة) به امیر مؤمنان ؑ گفت: بیا هر دو قرآن را حَکَم و قاضی قرار دهیم و به آن عمل نماییم، حضرت ؑ لبخندی زدند و به او فرمودند:] «یا ابن أبي سفیان، أنت تدعوني إلی العمل بکتاب الله و أنا کتابه الناطق؛ إنّ هذا لهو العَجَب العجیب و الأمر الغریب ...»؛ پسر ابی‌سفیان مرا سوی عمل به کتاب خدا فرا می‌خوانی در حالی که من کتاب ناطق خدا هستم، این پیشنهاد بسیار عجیب و امری غریب است . ارشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص۲٤۹.

به همین مضمون در این منابع:

شرح دیوان منسوب به امیر المؤمنین ؑ، میر حسین بن معین الدین میبدی یزدی، ص٥۲۷: («أنا کلام اللّه النّاطق» که حضرت مرتضی علیه السّلام فرمود در وقتی که لشکر معاویه به صفّین مصحف‌ها بر سر نیزه‌ها کردند)

و شرح توحید صدوق، قاضی سعید قمی، ج۳، ص۲٥۱: (فبعث إلیهم أمیر المؤمنین علیه السلام و قال: لما ذا رفعتم المصاحف؟ قالوا: لندعوکم الی العمل بمضمونها. فتبسّم علیه السلام تعجّباً و قال: یا بن أبي سفیان أنت تدعوني الی العمل بکتاب اللّه و أنا کتاب اللّه الناطق؟! انّ هذا لهو العجب العجاب و الأمر الغریب!)

و آثار الأحمدی، استرآبادی، ص٤٥۷ : (در این محل عمر و عاص گفت: اینجا باش که حیله‌ای دارم شاید که کوفیان را به این حیله از راه ببرم، پس گفت تا مصحفها بر سر نیزه کردند و فریاد بر کشیدند که ای گروه مسلمانان و ای مطیعان پیغمبر آخر الزمان! از خدا بترسید و دست از کشتن ما بدارید و به این کتاب خدا عمل نمایید. کوفیان چون از شامیان این سخن بشنیدند دست از حرب بداشتند و نزد آن

حضرت آمده فریاد برداشتند که دست از محاربه بدارید و به کتاب خدا عمل نمایید. آن حضرت فرمود: انا کلام الناطق و هذا کلام الصّامت.)

و ینابیع المودة، قندوزی، ج۱، ص۲۱٤: (في المناقب: و لمّا أراد أهل الشام أن یجعلوا القرآن حَکَماً بصفّین قال الإمام علي علیه السلام: أنا القرآن الناطق.)

همچنین: «الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ لَمَّا شَاهَدَ مَا فَعَلَهُ أَهْلُ الشَّامِ مِنْ حِيلَةِ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ قَالَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام: إِنْ لَمْ تُحَكِّمْ قَتَلْنَاكَ بِهَذِهِ السُّيُوفِ الَّتِي قَتَلْنَا بِهَا عُثْمَانَ، فَقَالَ علیه السلام حِينَئِذٍ: لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ، وَ قَالَ علیه السلام لِأَصْحَابِهِ: هَذِهِ كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ وَ هَذَا كِتَابُ اللَّهِ الصَّامِتُ وَ أَنَا الْمُعَبِّرُ عَنْهُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ النَّاطِقِ وَ ذَرُوا الْحُكْمَ بِكِتَابِ اللَّهِ الصَّامِتِ إِذْ لَا مُعَبِّرَ عَنْهُ غَيْرِي...»؛ اشعث بن قیس زمانی که عکس العمل شامیان و حیلهٔ عمرو بن عاص را دید به امیر المؤمنین علیه السلام گفت: اگر تو حَکَم مشخص نکنی تو را با همین شمشیرهایی که عثمان را با آنها کشتیم می‌کشیم. در این هنگام حضرت فرمود: کسی که اطاعت نمی‌شود رأی و نظرش هم اثری ندارد، بعد هم خطاب به اصحاب خود فرمود: این کلمهٔ حقّی است که با آن باطل اراده کرده‌اند؛ این قرآن کتاب صامت و خاموش خداست، تنها معبّرش من هستم، پس کتاب الله ناطق را بگیرید و حکم به کتاب الله صامت را رها کنید چون تعبیر و تأویلش را فقط من می‌دانم نه غیر من تا بخواهد حکم کند. العمدة، ابن بطریق، ص۳۳۰.

اهل بیت علیهم السلام ناطق به کتاب الله:

عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ: «قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: قَوْلُهُ تَعَالَى: ﴿هذا كِتابُنا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِ﴾ قَالَ علیه السلام: إِنَّ الْكِتَابَ لَا يَنْطِقُ وَ لَكِنْ مُحَمَّدٌ وَ أَهْلُ بَيْتِهِ علیهم السلام هُمُ النَّاطِقُونَ بِالْكِتَابِ». ابو بصیر می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: آیهٔ «این است کتابِ ما که علیه شما به حق، سخن می‌گوید» معنایش چیست؟ حضرت فرمود: کتاب که سخن نمی‌گوید ولی حضرت محمّد صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام ناطق به کتاب هستند. تاویل الآیات، استر آبادی، ج۲، ص۵۷۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۵، ص۳۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۱۹۸؛ تفسیر کنز الدقائق و بحر الغرائب، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۱۲، ص۱٦۱.

امیرالمؤمنین علیه السلام مترجم کتاب خدا:

«عَنْ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام، وَ اعْلَمُوا أَنَّ عَلِيّاً علیه السلام لَكُمْ أَفْضَلُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ لِأَنَّهُ مُتَرْجِمٌ لَكُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى.» مائة منقبة، ابن شاذان، ص۱٦۱، المنقبة السادسة و الثمانون؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص۳۷۸؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۲۹.

همچنین: خطبهٔ امیرمؤمنان علیه السلام بعد از آنکه اهل شام قرآن‌ها را بر سر نیزه کردند: «إِنَّا لَمْ نُحَكِّمِ الرِّجَالَ وَ إِنَّمَا حَكَّمْنَا الْقُرْآنَ هَذَا الْقُرْآنُ إِنَّمَا هُوَ خَطٌّ مَسْطُورٌ بَيْنَ الدَّفَّتَيْنِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانٍ وَ لَا بُدَّ لَهُ مِنْ تَرْجُمَانٍ وَ إِنَّمَا يَنْطِقُ عَنْهُ الرِّجَالُ وَ لَمَّا دَعَانَا الْقَوْمُ إِلَى أَنْ نُحَكِّمَ بَيْنَنَا الْقُرْآنَ لَمْ نَكُنِ الْفَرِيقَ الْمُتَوَلِّيَ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ

سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ قَدْ قَالَ اللَّهُ [تَعَالَى عَزَّ مِنْ قَائِلٍ] سُبْحَانَهُ: ﴿فَإِنْ تَنازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ﴾ فَرَدُّهُ إِلَى اللَّهِ أَنْ نَحْكُمَ بِكِتَابِهِ وَ رَدُّهُ إِلَى الرَّسُولِ أَنْ نَأْخُذَ بِسُنَّتِهِ فَإِذَا حُكِمَ بِالصِّدْقِ فِي كِتَابِ اللَّهِ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ بِهِ، وَ إِنْ حُكِمَ بِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَنَحْنُ أَحَقُّ النَّاسِ وَ أَوْلَاهُمْ بِهَا...» ما افراد را داور قرار ندادیم، تنها قرآن را به حکمیّت انتخاب کردیم! (که آنها بر سر نیزه کرده و داوری آن را می‌خواستند) این قرآن، خطّی است نوشته شده که میان دو جلد پنهان است، زبان ندارد تا سخن بگوید و نیازمند به کسی است که آن را ترجمه کند و تنها انسانها می‌توانند از آن سخن بگویند و هنگامی که شامیان، ما را دعوت کردند تا قرآن را میان خود داور قرار بدهیم، ما گروهی نبودیم که به کتاب خدای سبحان پشت کنیم در حالی که خدای بزرگ فرمود: «اگر در چیزی خصومت کردید آن را به خدا و رسول ﷺ باز گردانید» باز گرداندن آن به خدا این است که کتاب او را به داوری بپذیریم و باز گرداندن به پیامبر ﷺ این است که سنّت او را انتخاب کنیم، بنابراین اگر از روی صداقت به کتاب خدا داوری شود، ما از دیگر مردمان به آن سزاوارتریم و اگر در برابر سنّت پیامبر ﷺ تسلیم باشند ما بدان [سنّت پیامبر ﷺ] مستحق‌تر هستیم. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

۱۲. بودن پرچم و علم سیاه در زمان معصوم ﷺ:

«عن بعض المقاتل لمّا دخل بشير بن جَذلَم المدينةَ و أخبر النّاس بِقَتل الحسين ﷺ و ضجّ (تهيّج) النّاس بالبكاء و النّحيب كان محمّد ابن الحنفيّة مريضاً و لم يكن له علمٌ بذلك الخبر الشّنيع، فسمع أصواتاً عاليةً و رجّةً عظيمةً، فقال: واللّه ما رأيتُ مثل هذه الزّلزلة إلّا يوم مات فيه رسول اللّه صلى الله عليه و آله، ما هذه الصّيحة؟ فلم يقدر أحدٌ أن يخبره بسوءٍ لِخَوفهم عليه من الموت، لأنّه قد أنحله المرض، فلجّ عليهم بالسّؤال، فتقدّم إليه رجلٌ من غِلمانه و قال: جعلت فداك يا ابن أمير المؤمنين عليه السلام، إنّ أخاك الحسين عليه السلام قد أتى أهل الكوفة، و غدروا به و قتلوا ابن عمّه مسلم بن عقيل. فرجع عنهم و أتى بأهله و أصحابه سالمين. فقال له: لِمَ لايدخل عليَّ أخي؟ قالوا: ينتظر قدومك إليه. ثمّ نهض فوقع تارةً يقوم و تارةً يسقط، ثمّ يقول: لا حول و لا قوّة إلّاباللّه العليّ العظيم. فحسّ قلبه بالشّرّ، فقال: إنّ فيها واللّه مصائب آل يعقوب عليه السلام. ثمّ قال: أين أخي؟ أين ثمرة فؤادي؟ أين الحسين عليه السلام؟ و لم يعلم بقتله، فقالوا: يا مولانا! أخوك بالموضع الفلاني. ثمّ أركبوه جواده و نسج عليه حلّة عظيمة، ثمّ أتت خدّامه أمامه حتّى خرج من المدينة، فلم ير إلّا أعلاماً سوداً. فقال: ما هذه الأعلام السّود؟ واللّه قَتَلَ الحسينَ ﷺ بنو أميّة. فصاح صيحةً عظيمةً و خرّ عن جواده إلى الأرض مغشيّاً عليه. فركض الخادم إلى زين العابدين عليه السلام و قال: يا مولاي! أدرِك عمَّك قبل أن تفارق روحه الدّنيا. فخرج الإمام عليه السلام و بيده خرقة سوداء يمسح بها دموعه إلى أن أتى إلى عمّه، فأخذ رأسه، و وضعه في حجره...» برخی مقاتل نقل کرده‌اند: زمانی که بشیر بن جذلم وارد مدینه شد و مردم را از شهادت امام حسین ﷺ باخبر ساخت و مردم تهییج شده شیون و گریه‌ها بالا رفت؛ محمد بن حنفیه بیمار بود و خبر بدِ شهادت حضرت به او نرسیده بود. صداهایی بلند و بزرگی را شنید، فرمود: به خدا قسم مثل

چنین زلزله‌ای را در مدینه ندیدم جز روزی که پیغمبر ﷺ رحلت فرمود، این فریادها چیست؟ این در حالی بود که احدی نمی‌توانست خبر بد شهادت حضرت و یارانش را به او بدهد، چون بیماری او را لاغر و رنجور کرده بود و می‌ترسیدند به محض شنیدن قالب تهی کند و جان بدهد، ولی محمد بن حنفیه پرسش خود را دائماً تکرار می‌کرد. یکی از غلامهایش نزدیک او شد و گفت: فدایت شوم ای پسر امیر المؤمنین ﷺ، برادرت حسین ﷺ از جانب کوفیان آمده؛ آنان با او مکر و نیرنگ کردند و پسر عمویش مسلم بن عقیل را کشتند، حسین ﷺ هم از آنان برگشته با اهل و یارانش صحیح و سالم به مدینه آمده‌اند. محمد بن حنفیه پرسید: پس چرا برادرم حسین ﷺ تاکنون بر من وارد نشده است!؟ گفتند: منتظر قدوم شماست، محمد بن حنفیه برخاست ولی یکبار می‌ایستاد دوباره می‌افتاد، بعد فرمود: "لا حول و لا قوّة الّا بالله العلیّ العظیم"، در این هنگام قلبش احساس بدی کرد و فرمود: به خدا قسم در این، مصیبت‌های خاندان یعقوب ﷺ است، بعد هم فرمود: برادرم کجاست؟ میوهٔ دلم کجاست؟ حسین ﷺ کجاست؟ این در حالی بود که نمی‌دانست حضرت به شهادت رسیده‌اند. به او گفتند: مولای ما، برادرت در فلان جا است، بعد هم او را سوار اسبش نمودند و بردی بزرگ بر او پوشاندند، آنگاه خدّامش جلوی او آمدند تا او را از مدینه بیرون بردند. محمد بن حنفیه نگاهش به بیرق‌های سیاهی افتاد، فرمود: این پرچم‌های سیاه چیست؟ به خدا قسم بنی امیه، حسین ﷺ را شهید کرده‌اند، بعد هم ناله‌ای بزرگ سر داد و غش کرده از بالای اسب به زمین افتاد. فوراً خادم محمد بن حنفیه به طرف امام سجاد ﷺ دوید و عرض کرد: مولایم، عمویت محمد بن حنفیه را درياب پیش از آنکه روحش دنیا را مفارقت نماید. امام بیرون آمد در حالی که در دستش پارچه‌ای کهنه و سیاهی بود و اشک‌هایش را بدان پاک می‌کرد، تا خدمت عمویش آمد سرش را بلند فرمود و در دامان خود گذاشت..

دمعة السّاكبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج۵، ص۱٦٦؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۰۷.

همچنین: مرحوم سپهر از کتاب مفتاح البكاء اینگونه نقل می‌کند: «إنّ محمّد ابن الحنفيّة لمّا سمع بمجيء أهل البيت ﷺ خرج بسرعة، **فلمّا نظر إلى الأعلام السُّود** خرَّ من الفرس إلى الأرض مغشيّاً عليه. فقيل للسجّاد ﷺ: أدرك عمَّك، فإنّه كاد أن يهلك. فجاء باكياً إليه و أخذ رأس عمِّه في حجره حتّى أفاق، فلمّا نظر إلى ابن أخيه تأوّه و قال: يا ابن أخي! أين أخي؟ أين قرّة عيني؟ أين ثمرة فؤادي؟ أين خليفة أبي؟ أين الحسين ﷺ أخي؟ فقال ﷺ: يا عمّاه! أتيتك يتيماً. قتلوا رجالنا و أسروا نساءنا. يا ليت كنت حاضراً حتّى ترى أخيك كيف يستغيث فلايغاث؟ و كيف يستعين فلايعان، و قتلوه عطشاناً و كلُّ الحيوانات ريّان. فصاح محمّد صيحةً عاليةً حتّى غشي عليه. فلمّا أفاق، قال: يا ابن أخي! كيف جرى عليكم؟ فكان ﷺ يحكي ما جرى عليهم و محمّد يبكي.» وقتی محمد حنفیه، خبر رسیدن اهل بیت ﷺ را شنید، سریع بیرون آمد. چون چشمش بر عَلَم‌های [پرچمهای] سیاه افتاد از اسب به روی زمین افتاد و غش کرد. به امام سجاد ﷺ گفتند: عمویتان را دریابید که در شرف هلاکت است. حضرت سریع و گریه کنان آمد و سر عموی خود را در دامن گرفت تا به هوش آمد. هنگامی که محمد بن حنفیه نگاهش

به پسر برادرش افتاد، آهی دردناک کشید و گفت: ای پسر برادر! بـرادرم کجاسـت؟ روشـنی چـشم مـن کجاست؟ میوهٔ دلم کجاست؟ جانشین پدرم کجاسـت؟ بـرادرم حـسین علیه‌السلام کجاسـت؟ امـام سـجاد علیه‌السلام فرمود: «ای عمو، من یتیم آمدم. مردان ما را کشتند و زنان مـا را بـه اسـارت گرفتنـد. ای کـاش بـودی و برادرت را می‌دیدی که چگونه استغاثه می‌کرد و هیچ کس جواب استغاثهٔ او را نمـی‌داد و چگونـه طلـب یاری می‌کرد ولی هیچ کس به کمک او نیامد، او را با لب تشنه کـشتند در حـالی کـه حیوانـات همگـی سیراب بودند». محمد بن حنفیه فریادی بلند کشید و غش کرد. چون به هوش آمد گفت: ای پسر بـرادر! بر شما چـه گذشـت؟ امـام سـجاد علیه‌السلام تمـام وقـایع را یکـی پـس از دیگـری حکایـت فرمـود و محمـد می‌گریست. ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه‌السلام، سپهر، ج۳، ص۱۷۸- ۱۷۹.

همچنین: [هنگام مراجعت کاروان اُسرا از شام به مدینه]: در بیـت الاحـزان مـروی اسـت کـه حـضرت زینب سلام اللّه علیها چون آن محمل‌های زرّین را بدید، فرمود: «**إجعلوها سوداء** حتّی یعلم النّاس أنّـا في مصیبة و عزاء لقتل أولاد الزّهراء علیهم السلام»؛ محمل‌های مـا را سـیاه‌پـوش کنیـد تـا چـون مـا را مردمان بنگرند، بدانند که به سبب قتل اولاد فاطمهٔ زهرا سلام اللّه علیهم در حالت سوگواری و عـزاداری هستیم. ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری علیهاالسلام، سپهر، ج۲، ص٤٦٣؛ خصائص الزّینبیّة، سـید نعمـت الله جزائری، ص۱۸۹.

پوشیدن لباس مشکی در عزای امیرمؤمنان علیه‌السلام:

«قَالَ: أَخْبَرَنَا الْفَضْلُ بْنُ دُكَيْنٍ وَ هِشَامُ أَبُو الْوَلِيدِ الطَّيَالِسِيِّ قَالَا: حَدَّثَنَا شَرِيكٌ عَنْ عَاصِمٍ عَنْ أَبِـي رَزِيـنٍ، قَالَ خَطَبَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ وَ عَلَيْهِ ثِيَابٌ سُودٌ وَ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ»؛ از ابی زرین نقل شده که: امـام حـسن علیه‌السلام برای ما خطبه خواند در حالی که لباس سیاه و عمامهٔ سیاه برسـر داشـت. الجـزء المـتمم لطبقـات ابـن سعد، ابن سعد، ج۱، ص۳۰۸؛ مقتل امیر المؤمنین علیه‌السلام، ابن ابی الدنیا، ج۱، ص۸٦ (عَنْ أَبِي رَزِيـنٍ قَـالَ خَطَبَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ عَلَى مِنْبَرِ الْكُوفَةِ فِـي ثِيَـابٍ سَـوْدَةٌ.)؛ تـاریخ دمـشق، ابـن عـساکر، ج٤٢، ص۵۸۰ - ۵۸۱ (... عَنْ هُبَيْرَةَ بْنِ يريم قَالَ: لَمَّا قُتِلَ عَلِيٌّ علیه‌السلام قَامَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام وَ عَلَيْهِ جُبَّـةُ وَ عِمَامَةُ سَوْدَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِ قَمِيصُ)؛ سیر أعـلام النـبلاء، ذهبـی [ط: مؤسـسة الرسـالة]، ج۳، ص۲٦۷ و ج۳، ص۲۷۲؛ الحاوی للفتاوی، سیوطی، ج۱، ص۸۹ (به نقل از ابن سعد)

در این منابع فقط عبارت: « عِمَامَةً سَوْدَاءَ » دارد: الطبقات الکبـری، ابـن سـعد، ج۷، ص۱۷۳؛ فـضائل الصحابة، أحمد بن حنبل، ج۲، ص٦۰۰.

۱۳. تاویل آیهٔ ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ...﴾ در منابع شیعه:

روایت امیر مؤمنان علیه‌السلام

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْفَضْلِ الْهَمْدَانِيِّ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْـهِ قَـالَ: مَـرَّ عَلَيْـهِ رَجُلٌ عَدُوٌّ لِلهِ وَ لِرَسُولِهِ فَقَالَ: ﴿فَمَا بَكَـتْ عَلَـيْهِمُ الـسَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ مـا كـانُوا مُنْظَـرِينَ﴾ ثُـمَ مَـرَّ عَلَيْـهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍ علیه‌السلام فَقَالَ: لَكِنْ هَـذَا لَتَبْكِـيَنَّ عَلَيْـهِ الـسَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ، وَ قَـالَ علیه‌السلام: وَ مَـا بَكَـتِ الـسَّمَاءُ وَ

الْأَرْضُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا.» از حضرت علی علیه السلام فرمود: مردی که دشمن خدا و رسول بود از کنار امیر مؤمنان علیه السلام عبور کرد. حضرت علی علیه السلام این آیه را خواند: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ «آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و آنان مهلت نیافتند». سپس امام حسین علیه السلام از نزد حضرت علی علیه السلام عبور کرد و حضرت علی علیه السلام فرمود: ولی آسمان و زمین برای حسین علیه السلام خواهند گریست، و فرمود: آسمان و زمین جز برای یحیی بن زکریا علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام نگریستند. تفسیر قمی، علی بن ابرهیم قمی، ج۲، ص۲۹۱؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج٤، ص٤٠٧؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٥، ص١٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۰۱ و ج١٤، ص١٦٨.

«أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْجُوزْدَانِيُّ الْمُقْرِئُ، بِقِرَاءَتِي عَلَيْهِ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو مُسْلِمٍ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ شهدل الْمَدِينِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ سَعِيدٍ بْنِ عُقْدَةَ الْهَمْدَانِيُّ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا حُصَيْنُ بْنُ مُخَارِقٍ السَّلُولِيُّ أَبُو جُنَادَةَ، عَنْ هَاشِمِ بْنِ الْبَرِيْدِ، عَنِ الْإِمَامِ الشَّهِيدِ أَبِي الْحُسَيْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، أَنَّهُ كَانَ قَاعِدًا فِي الرُّحْبَةِ فَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَلَمَّا رَآهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقْبِلًا، قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْمًا فَقَالَ: ﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالأَرْضُ﴾ وَاللَّهِ لَيَقْتُلُنَّهُ، ثُمَّ لَتَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ». زید بن علی علیه السلام از پدران خود از امام علی علیه السلام نقل کرده که حضرت در رحبه (محله‌ای در کوفه) نشسته بود که امام حسین علیه السلام پیش آمد، حضرت تا امام حسین علیه السلام را به حالتِ پیش آمده دید فرمود: همانا خدا قومی را ذکر کرده و فرموده است: «پس نه آسمان بر آنان گریست و نه زمین»؛ به خدا قسم او را می‌کشند، آنگاه آسمان و زمین بر او گریه می‌کنند. ترتیب الامالی الخمیسیه، شجری، ج۲، ص۳۱۱.

روایت امام صادق علیه السلام

«حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُوسَى عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ قَالَ: لَمْ تَبْكِ السَّمَاءُ عَلَى أَحَدٍ مُنْذُ قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا حَتَّى قُتِلَ الْحُسَيْنُ علیه السلام فَبَكَتْ عَلَيْهِ.» امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ «و آسمان و زمین بر آنان نگریست و مهلت نیافتند» فرمودند: آسمان از زمان قتل یحیی‌بن زکریا علیه السلام بر احدی نگریست تا اینکه امام حسین علیه السلام کشته شد و آسمان بر او گریست. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص١٨٢ باب ٢٨ ح٦؛ قصص الأنبیاء، قطب راوندی، ص۲۲۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص١٤٤؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۱۰.

روایت کثیر بن شهاب

«وَ عَنْهُمَا [أي: أَبِي وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ] عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ مُحَمَّدِ بْنِ

خَالِدٍ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَكَمِ النَّخَعِيِّ عَنْ كَثِيرِ بْنِ شِهَابٍ الْحَارِثِيِّ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الرَّحَبَةِ إِذْ طَلَعَ الْحُسَيْنُ عليه السلام عَلَيْهِ فَضَحِكَ عَلِيٌّ عليه السلام ضَحِكاً حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ثُمَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْماً وَ قَالَ: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾؛ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَيُقْتَلُنَّ هَذَا وَ لَتَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ.» کثیر بن شهاب حارثی گوید: در حینی که ما خدمت امیر مؤمنان علیه السلام در رحبه (محله‌ای در کوفه) نشسته بودیم ناگهان امام حسین علیه السلام بر ایشان وارد شد. امیرالمؤمنین علیه السلام به شدت خندید به نحوی که دندان‌های عقل آن حضرت ظاهر شد، آنگاه فرمود: خداوند از قومی یاد کرده و دربارهٔ آنها فرموده است: «پس نه آسمان بر آنان گریه کند و نه زمین، و مهلت داده نمی‌شوند»؛ به خدایی که دانه را شکافت و انسان را آفرید، این فرزندم کشته خواهد شد و آسمان و زمین در سوگ او خواهند گریست. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۸۷ باب ۲۸ ح۱۶.

حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْحِمْيَرِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ الْبَرْقِيِّ عَنْ عَبْدِ الْعَظِيمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِيِّ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَكَمِ النَّخَعِيِّ عَنْ كَثِيرِ بْنِ شِهَابٍ الْحَارِثِيِّ قَالَ: بَيْنَمَا نَحْنُ جُلُوسٌ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام بِالرَّحَبَةِ إِذْ طَلَعَ الْحُسَيْنُ عليه السلام قَالَ: فَضَحِكَ عَلِيٌّ عليه السلام حَتَّى بَدَتْ نَوَاجِذُهُ ثُمَّ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ ذَكَرَ قَوْماً فَقَالَ: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ وَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَأَ النَّسَمَةَ لَيُقْتَلَنَّ هَذَا وَ لَتَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ.» از کثیر بن شهاب حارثی نقل شده که گفت: در رَحبه (محله‌ای در کوفه) محضر مبارک حضرت امیر المؤمنین علیه السلام نشسته بودیم که امام حسین علیه السلام ظاهر شد. امیرمؤمنان علیه السلام چنان خندید که دندان‌های عقل حضرت پیدا شد. سپس فرمودند: خداوند متعال (در قرآن کریم) قومی را یاد کرده و فرموده: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ «آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و آنها مهلت نیافتند»؛ قسم به کسی‌که دانه را شکافت و انسان را آفرید البته حسین علیه السلام را خواهند کشت و آسمان و زمین بر او می‌گرید. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۸۷ باب ۲۸ ح۱۹؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص١٥٠؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٢١٢.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۱۰۱. (به همین مضمون)

روایت ابراهیم نخعی

«حَدَّثَنِي أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ وَ جَمَاعَةُ مَشَايِخِنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ الْمِيثَمِيِّ عَنْ عَلِيٍّ الْأَزْرَقِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ الْحَكَمِ النَّخَعِيِّ عَنْ رَجُلٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فِي الرَّحَبَةِ وَ هُوَ يَتْلُو هَذِهِ الآيَةَ ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ وَ خَرَجَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ مِنْ بَعْضِ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ فَقَالَ أَمَا إِنَّ هَذَا سَيُقْتَلُ وَ تَبْكِي عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَ الْأَرْض». حسن بن حَکم نخعی از مردی نقل کرده که گفت: شنیدم امیرالمؤمنین علیه السلام در محلهٔ رحبهٔ کوفه این آیه را می‌خواند: «نه آسمان بر آنان گریه کند نه زمین، و مهلت داده نمی‌شوند». در این

هنگام امام حسین علیه السلام از یکی از درهای مسجد بر ایشان وارد شد، حضرت فرمود: بدانید که این فرزندم کشته خواهد شد و آسمان و زمین بر او خواهند گریست. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۸۰، باب۲۸ ح۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۹.

«حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ الرَّزَّازُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنِ الْحَكَمِ بْنِ مِسْكِينٍ عَنْ دَاوُدَ [يَزْدَادَ] بْنِ عِيسَى الْأَنْصَارِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي لَيْلَى عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ قَالَ: خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام فَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ وَ اجْتَمَعَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ وَ جَاءَ الْحُسَيْنُ علیه السلام حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ فَقَالَ: يَا بُنَيَّ إِنَّ اللَّهَ عَيَّرَ أَقْوَاماً بِالْقُرْآنِ فَقَالَ: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ وَ أَيْمُ اللَّهِ لَيَقْتُلُنَّكَ بَعْدِي ثُمَّ تَبْكِيكَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ.» از ابراهیم نخعی نقل شده که گفت: امیرالمؤمنین علیه السلام در مسجد نشست و اصحاب و یاران حضرت دور ایشان حلقه زدند. در این هنگام امام حسین علیه السلام تشریف آورده مقابل امیر المؤمنین علیه السلام ایستادند. امیرالمؤمنین علیه السلام دست مبارک خود را بر سر ایشان نهاد و فرمود: پسرم، خداوند متعال اقوام و طوائفی را در قرآن مورد سرزنش و ملامت قرار داده و فرموده است: ﴿فَما بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّماءُ وَ الْأَرْضُ وَ ما كانُوا مُنْظَرِينَ﴾ «و آسمان و زمین بر آنان زاری نکردند و آنان مهلت نیافتند.»؛ به خدا قسم پس از من تو را خواهند کشت و آسمان و زمین بر تو گریه خواهد نمود. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۸۰، باب ۲۸ ح ۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۱۴۲؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج۵، ص۱۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۹.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۱۰۱. (با این عبارت: ... یا بني إن الله ذمم أقواماً في كتابه، فتلا هذه الآية و قال: يا بني لتقتلن من بعدي ثم تبكيك السماء و الأرض و ما بكت السماء و الأرض إلا على يحيى بن زكريا و على الحسين ابني علیهما السلام).

۱۴. همچنین: «عَنْ عُبَيْدٍ الْمُكْتِبِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: مَا بَكَتِ السَّمَاءُ مُنْذُ كَانَتِ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى اثْنَيْنِ، قِيلَ لِعُبَيْدٍ: أَلَيْسَ السَّمَاءُ وَ الْأَرْضُ تَبْكِي عَلَى الْمُؤْمِنِ؟ قَالَ: ذَاكَ مَقَامُهُ وَ حَيْثُ يَصْعَدُ عَمَلُهُ، قَالَ: وَ تَدْرِي مَا بُكَاءُ السَّمَاءِ؟ قَالَ لَا، قَالَ: تَحْمَرُّ وَ تَصِيرُ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ إِنَّ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا لَمَّا قُتِلَ، احْمَرَّتِ السَّمَاءُ وَ قَطَّرَتْ دَمًا وَ إِنَّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ علیهما السلام يَوْمَ قُتِلَ إِحْمَرَّتِ السَّمَاءُ.» تفسیر القرآن، ابن ابی حاتم، ج۱۰، ص۳۲۸۹.

۱۵. سرخ شدن افق به مدّت چهار ماه:

«وَ حَكَى جَرِيرٌ [بن عبد الحميد] عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ[علیه السلام] احْمَرَّتْ [احمرّ لَهُ] آفَاقُ السَّمَاءِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ [قَالَ يَزِيدُ:] وَ احمِرارُها بُكَاؤُهَا.»؛ و جریر از یزید بن ابی زیاد حکایت می‌کند که گفت: زمانی که امام حسین علیه السلام کشته شد آفاق آسمان چهار ماه سُرخ بود، و سرخی آسمان گریهٔ آن بود.

منابع اهل تسنن: تفسیر الماوردی (النکت و العیون)، ماوردی، ج۵، ص۲۵۳؛ تفسیر العز بن عبد

السلام، عز بن عبد السلام، ج۳، ص۱۷۰ : (لما قتل الحسين [عليه السلام] احمّرت له آفاق السماء أربعة أشهر و احمرارها بكاؤها، أو يظهر منها ما يدل على الحزن و الأسف)؛ تفسير القرآن السمعانی، سمعانی، ج۵، ص۱۲۷ (وَ عَنْ بَعضِ التَّابِعينَ: أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ [عليه السلام] لَمَّا قتل احْمَرَّتْ أَطْرَافُ السَّمَاء أَرْبَعِينَ صَباحاً وَ كَانَ ذَلِك لِبُكائِهَا عَلَيْهِ)؛ تفسير القرطبی، قرطبی، ج۱۶، ص۱۴۱ : (وَ حَكَى جَرِيرٌ ...)؛ تفسير ابن كثير، ابن كثير، ج۴، ص۱۵۴ : (حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، حَدَّثَنَا أَبُو غَسَّانَ مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو -زُنَيج- حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ يَزِيدَ بْنِ أَبِي زِيَادٍ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [عليه السلام]، احْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ. قَالَ يَزِيدُ: وَ احْمِرَارُهَا بُكَاؤُهَا. وَهَكَذَا قَالَ السُّدِّيُّ الْكَبِيرُ. وَ قَالَ عَطَاءٌ الْخُرَاسَانِيُّ: بُكَاؤُهَا: أَنْ تَحْمَرَّ أَطْرَافُهَا.)؛ الدّر المنثور، سيوطی، ج۶، ص۳۱ : (وَ أخرج ابْن أبي حَاتِم عَن زيد بن زِيَاد قَالَ: لمّا قتل الْحُسَيْن [عليه السلام] احْمَرَّتْ آفَاق السَّمَاء أَرْبَعَة أشهر. وَ أخرج ابْن جرير وَ ابْن الْمُنْذر عَن عَطاء قَالَ: بكاء السَّمَاء حمرَة أطرافها).

آسمان یک سال و نه ماه، چون لختهٔ خون

«عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهِرٍ الْقُرَشِيِّ قَالَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي أَنَّهَا أَدْرَكَتِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عليه السلام حِينَ قُتِلَ فَمَكَثْنَا سَنَةً وَ تِسْعَةَ أَشْهُرٍ وَ السَّمَاءُ مِثْلُ الْعَلَقَةِ مِثْلُ الدَّمِ مَا تُرَى الشَّمْسُ.» از علّی بن مُسهر قرشی نقل شده که گفت: جدّه‌ام زمان شهادت حسین بن علی عليه السلام را درک نموده بود، او برایم نقل کرد: تا یک سال و نُه ماه بعد از واقعهٔ کربلا، آسمان مانند لختهٔ خونی بود و خورشید دیده نمی‌شد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱۸۲ باب ۲۸ ح۷؛ مدینة المعاجز، سیدهاشم بحرانی، ج۴، ص۱۴۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۱۰؛ عوالم امام حسین عليه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۶۸.

آسمان هفت شبانه روز مانند لختهٔ خون

«حَدَّثَنَا عَلِيٌّ، حَدَّثَنِي أَبِي، حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ الْخَلِيلِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ مُسْهِرٍ، عَنْ جَدَّتِهِ، قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ [عليه السلام] كُنْتُ جَارِيَةً شَابَّةً، فَمَكَثْتِ السَّمَاءُ سَبْعَةَأَيَّامٍ بِلَيَالِيهِنَّ [بلياليها] كَأَنَّهَا عَلَقَةٌ»؛ علی بن مسهر از جدّه‌اش [ام حکیم] نقل کرده که گفت: من در زمان کشته شدن امام حسین عليه السلام دختری جوان بودم. آسمان در آن هنگام، هفت شبانه روز به صورت لختهٔ خون بود.

منابع اهل تسنن: جزء الحمیری، حمیری، ص۳۱، رقم۳۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۲۶ ؛ تهذیب الکمال، مزی،؛ ج۶، ص۴۳۲ : (وَ قَالَ عَلِيّ بْن مسهر، عن جدته: ...فمكثت السماء بضعة أيام).

سرخی اُفق آسمان

«عن زيدِ بنِ أبي زيادٍ قالَ: ... وَ احْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ» از زید بن ابی زیاد نقل شده: [زمانی که حسین بن علی عليه السلام کشته شد] آفاق آسمان، سرخ شد.

منابع اهل تسنن: تاریخ ابن معین (بروایة الدوری)، یحیی بن معین، ج۱، ص۳۶۱؛ مقتل الحسین عليه السلام، خوارزمی، ج۲، ص۹۰- ۹۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۲۳۰؛

تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤٣٥؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج٣، ص٣١٣؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج٥، ص١٥؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج٢، ص٣٠٥؛ تفسیر روح البیان، شیخ اسماعیل حقی حنفی، ج٨، ص٣٢٠ (و عن زید بن أبی زیاد: لمّا قتل الحسین بن علیّ احمرّ له آفاقُ السماء أشهراً و احمرارها بکاؤها).

سرخی اُفق از شهادت امام حسین علیه‌السلام

«عَنْ هِشَامٍ عَنْ مُحَمَّدٍ [ابن سِیرِینَ] قَالَ: تَعْلَمُ هَذِهِ الْحُمْرَةُ فِي الْأُفُقِ مِمَّ هو؟ فَقَالَ [ثُمّ قَالَ]: مِنْ یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ [بنُ عَلِيٍّ]» هشام از محمد بن سیرین نقل می‌کند که گفت: می‌دانی این سرخی از چه زمانی در افق به وجود آمد؟ خودش پاسخ داد: از روزی که حسین بن علی علیه‌السلام کشته شد.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٢٨؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج٥، ص١٥؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج٣، ص٣١٢.

برای تحقیق بیشتر در این موضوع رجوع شود به: معجم الکبیر، طبرانی، ج٣، ص١١٤؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٢٨؛ تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص٢٤٧؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج٨، ص٢١٩؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج٩، ص١٩٧؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص١٩٤؛ التبصرة، ابن جوزی، ج٢، ص١٤. المجلس الاول في ذکر عاشورا و المحرم.

سرخی در طرف مشرق و مغرب

«الْأَسْوَدُ بْنُ قَیْسٍ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَیْنُ علیه‌السلام ارْتَفَعَتْ حُمْرَةٌ مِنْ قِبَلِ الْمَشْرِقِ وَ حُمْرَةٌ مِنْ قِبَلِ الْمَغْرِبِ فَکَادَتَا یَلْتَقِیَانِ فِي کَبِدِ السَّمَاءِ سِتَّةَ أَشْهُرٍ.» اسود بن قیس می‌گوید: هنگامی که امام حسین علیه‌السلام کشته شد دو سرخی در آسمان، یکی از مشرق و دیگری از مغرب (آشکار شد و) بالا آمد و نزدیک بود این دو سرخی در دل آسمان به هم برسند. آسمان شش ماه اینگونه دیده می‌شد. شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج٣، ص١٦٧؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج٣، ص٢١٢؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٢١٦.

نمایان شدن سرخی در اُفق بعد از سه روز تاریکی آسمان

«وَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ، عَنْ یَعْقُوبَ بْنِ سُفْیَانَ هَذَا، حَدَّثَنِي أَیُّوبُ بْنُ مُحَمَّدٍ الرَّقِّيُّ، حَدَّثَنِي سَلَّامُ بْنُ سُلَیْمَانَ الثَّقَفِيُّ، عَنْ زَیْدِ بْنِ عَمرٍو [عمر] الْکِنْدِيِّ، حَدَّثَتْنِي أُمُّ حَسَّانَ [أُمُّ حَیَّان]، قَالَتْ: یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَیْنُ [علیه‌السلام] أَظْلَمَتْ عَلَیْنَا ثَلَاثاً...» زید بن عمرو کندی نقل می‌کند: اُم حیّان برای من اینچنین حدیث کرد: روزی که امام حسین علیه‌السلام کشته شد ما سه روز در ظلمت و تاریکی بودیم.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج٢، ص٨٩- ٩٠، ح١٧؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٢٩؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٣٧؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤٣٤؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج١٢، ص٢٤٢؛ الخصائص الکبری، سیوطی، ج٢، ص١٢٦ (وَ أخرج الْبَیْهَقِيّ عَن أم حبَان قَالَت یَوْم قتل الْحُسَیْن [علیه‌السلام] أظلمت علینا ثَلَاثًا ...).

همچنين: «قَالَ ابْنُ سِيرِينَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ [عليه السلام] أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ ظَهَرَتْ [هَذِهِ] الْحُمْرَةُ فِي السَّمَاءِ» ابن سيرين گويد: هنگام شهادت امام حسين عليه السلام سه روز دنيا تاريک شد، سپس ايـن سُـرخى در آسمان آشكار گشت.

منابع اهل تسنن: تذكرة الخواص، سبط ابن جوزى، ص٢٤٦؛ معارج الوصول، زرندى حنفـى، ص٩٨. و (ط. مجمع احياء الثقافة الاسلامية) ص١٠٣ : (روى ابن الجوزي في كتاب التبـصرة عـن محمّـد بـن سـيرين قـال:...)؛ نظـم درر الـسمطين، زرنـدى حنفـى، ص٢٢١، و (ط. دار إحيـاء التـراث العربـى) ص٢٨٠: (نقل الإمام أبو الفرج بن الجوزي رحمه اللّه في كتاب «التبصرة» عن ابن سـيرين رحمـه اللّـه قال: ..)؛ فضائل الثقلين، ايجى شافعى، ص٥١٦، رقم ١٤١٨: (رواه الزرندي عن أبي الفرج الجوزي فـي كتاب التبصرة له عن ابن سيرين قال: ...)؛ الصواعق المحرقه، ابن حجر هيتمـى مكـى، ص١٩٤: (نقـل ابن الجوزي عن ابن سيرين أن الدنيا أظلمت ثلاثة أيام ثم ظهرت الحمرة في السماء)؛ جواهر العقـدين، سمهودى، ج٣، ص٣٧٩. (فقد نقل الامام أبو الفرج ابن الجوزي في كتاب التّبصرة له عـن ابـن سـيرين قال: ...)؛ ينابيع المودة، قندوزى، ج٣، ص٢٠. (و روى ابن الجوزي: عن ابن سيرين: إنّ الدنيا اظلمـت ثلاثة أيام و ظهرت الحمرة في السماء.)؛ التبر المذاب، احمد بن محمـد خـوافى شـافعى، (ط. طوبـاى محبت) ص٢٠٩، (مخطوط) ص٩٦: (قال ابن سيرين: لما قتل الحسين [عليه السلام] أظلمت الدنيا ثلاثة أيـام ثم ظهرت هذه الحمرة).

١٦. «سَمِعتُ يحيى يَقُولُ حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَن يزِيدَ بْنى أبي زِيَادٍ قَالَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْـنُ عَلـيٍّ وَ لـي أَرْبَـعَ عَـشْرَةَ سَنَةً ... وَ نَحَرُوا نَاقَةً فِي عَسْكَرِهِمْ فَكَانُوا يرَوْنَ فِي لَحْمِهَا النِّيرَانَ» يزيد بنى ابى زيـاد گويـد: حـسين بـن على عليه السلام كشته شد در حالى كه من ١٤ سال داشتم... و شترى [كه از سپاه حضرت غارت كـرده بودنـد] را در لشكرشان كشتند پس در گوشتش آتشها مى‌ديدند. تاريخ ابن معين، يحيى بن معـين، ج٣، ص٤٩٨؛ تاريخ دمشق، ابـن عـساكر، ج١٤، ص٢٣٠؛ تهـذيب الكمـال، جمـال الـدين مـزى، ج٦، ص٤٣٤ – ٤٣٥؛ سير أعلام النبلاء، ذهبى، ج٣، ص٣١٣؛ تاريخ الإسلام، ذهبى، ج٥، ص١١.

همچنين: «أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللهِ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ، حَدَّثَنَا أَبُو بَكْرٍ الْحُمَيْدِيُّ، حَـدَّثَنَا سُـفْيَانُ، قَالَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ الْوَرْسَ عَادَ رَمَـادًا وَ لَقَـدْ رَأَيْـتُ اللَّحْـمَ كَـأَنَّ فِيـهِ النَّـارَ حِـينَ قُتِـلَ الْحُسَيْنُ.» سفيان گويد: مادربزرگم برايم نقل كرد و گفت: هرآينه من ديدم مهار شترى كه خاكستر شـده بود، همچنين ديدم گوشتى كه گويا در آن آتش بود هنگامى كه امام حسين عليه السلام كشته شـد. دلائـل النبـوة، بيهقى، ج٦، ص٤٧٢؛ تاريخ دمـشق، ابـن عـساكر، ج١٤، ص٢٣٠؛ بغيـة الطلـب، ابـن عـديم، ج٦، ص٢٦٣٩؛ تهذيب الكمـال، جمـال الـدين مـزى، ج٦، ص٤٣٥؛ سـير أعـلام النـبلاء، ذهبـى، ج٣، ص٣١٣ (ابْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي قَالَتْ ...)؛ تاريخ الإسلام، ذهبـى، ج٥، ص١٦ (وَ قَـالَ ابْـنُ عُيَيْنَـةَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي قَالَتْ:...)؛ إمتاع الأسماع، مقريـزى، ج١٢، ص٢٤٣؛ الخـصائص الكبـرى، سـيوطى، ج٢، ص٢١٥ (وَ أخرج الْبَيْهَقِيّ وَ أَبُو نعيم عَن سُفْيَان قَالَ ...).

همچنین: «حَدَّثَنا یَزیدُ بْنُ هارونَ حَدَّثَتْني أُمّي عَن جَدِّها قال: أَدْرَکْتُ قَتْلَ الحُسینِ بْنِ عَلِيٍّ فَلَمّا قُتِلَ خَرَجَ أُناسٌ إلی إبِلٍ کانَتْ مَعَهُ فَانْتَهَبُوها فَلَمّا کان اللَّیْلُ رَأَیْتُ فیها النِیرانَ فَاحْتَرَقَ کلُّ ما أُخِذَ مِنْ عَسْکَرِه.»؛ یزید بن هارون از مادرش و او از جدش نقل می‌کند که گفت: من (زمان) کشته شدن حسین بن علی [ﷺ] را درک نمودم. هنگامی که حسین بن علی[ﷺ] کشته شد شتری از لشکر آن حضرت را به غارت بردند. هنگام شب دیدم که آتش در شتر افتاده و هر چیزی که از لشکر حسین بن علی [ﷺ] غارت شده بود سوخت.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۳۰۸؛ بغیة الطلب، ابن عدیم ، ج٦، ص۲٦۲۰.

همچنین: «رَوَی [أَبو الشَّیْخ فِي کِتَابِ السُّنَّةِ] أَیْضَاً بِسَنَدِهِ إلَی حَمَامَةَ بِنْتِ یَعْقُوبَ الْجُعْفِیَّةِ قَالَتْ: کَانَ فِي الْحَيِّ رَجُلٌ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَیْنِ فَجَاءَ بِنَاقَةٍ مِنْ نُوقِ الْحُسَیْنِ فَنَحَرَهَا وَقَسَمَهَا فِي الْحَيِّ فَالْتَهَبَتِ الْقُدُورُ نَاراً فَأَکفَیناها.»؛ حمامه جعفیه می‌گوید: در محلهٔ [ما] مردی بود که در قتل حسین بن علی [ﷺ] حضور داشت. او شتری از شتران حسین بن علی [ﷺ] را آورد و نحر کرد و گوشت آن را در آن قبیله تقسیم نمود پس از تمام دیگ‌ها آتش برخاست و ما آنها را خالی کردیم.

منابع اهل تسنن: نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۰؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۵۱۳.

برافروخته شدن آتش از دیگ

«عَنْ أَبِي حُمَیْدٍ الطَّحَّانِ قَالَ: کُنْتُ فِي خُزَاعَةَ فَجَاؤُوا بِشَيْءٍ مِنْ تَرَکَةِ الْحُسَیْنِ ﷺ فَقِیلَ لَهُمْ: نَنْحَرُ أَوْ نَبِیعُ فَنَقْسِمُ؟ قَالُوا: إنْحَرُوا. قَالَ: فَجَلَسْتُ عَلَی جَفْنَةٍ فَلَمَّا جَلَسْتُ فَأَرَاهُ نَاراً.»؛ ابی حمید طحّان می‌گوید: من در خزاعه بودم که شتری از ترکهٔ حسین [ﷺ] را آوردند. به آنها گفته شد که آن شتر را نحر کنیم یا بفروشیم و تقسیمش کنیم؟ گفتند: نحر کنید. او خودش می‌گوید: (شتر را پختند) من جلوی کاسه‌ای نشستم، تا نشستم آن را آتش دیدم.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۲۱؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص۲۳۱؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳٦٦؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦٤۰؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۵؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹٦.

شعله‌ور شدن بدن شتر هنگام برخورد چاقو به آن و فوران آتش از دیگ

«حَدَّثَنَا نَاصِحُ أَبِي [أبو] عَبْدِ اللَّهِ، عَنْ قُرَیبَةَ جَارِیَةِ لَهُمْ، قَالَتْ: کَانَ عِنْدَنَا رَجُلٌ خَرَجَ عَلَی الْحُسَیْنِ ﷺ، ثُمَّ جَاءَ بِجَمَلٍ وَ زَعْفَرَانٍ، قَالَتْ: ... وَ نَحَرَ [نَحَرُوا] الْبَعِیرَ فَکُلَّمَا حَزُّوا [جَزُّوا] بِالسِّکِّینِ صَارَ [مَکَانَهَا] نَاراً قَالَ: فَقَطَّعُوهُ [فَجَعَلُوا یَسلَخُونَهُ فَیَصِیرُ مَکَانَه نَاراً] فَخَرَجَ [فَخَرَجَت] مِنْهُ النَّارُ فَطَبَخُوهُ فَفَارَتِ الْقِدْرُ نَاراً»؛ ناصح از قُرَیبه روایت کرده است که گفت: مردی نزد ما بود که به جنگ امام حسین ﷺ رفته بود، بعد از مدتی با یک شتر و مقداری زعفران آمد... قریبه گفت: آن شتر را ذبح کرد اما هر عضو از آن شتر

را که با کارد می‌بریدند، تبدیل به آتش می‌شد. شتر را قطعه قطعه کردند پس آتش از آن بیـرون آمـد، آن را در دیگ افکندند و پختند و آتش از درون دیگ بیرون زد. امالی، شیخ طوسی، ص۷۲۷؛ مناقـب آل ابـی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۵.(أَحَادِيث ابْنِ الْحَاشِرِ قَالَ كَانَ عِنْدَنَا رَجُلٌ...)؛ مدینة المعـاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۸۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۳۰۲.

همچنین: «عَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ يَعْفُورٍ الْجُعْفِيِّ أَنَّهُ لَمَّا جُعِلَ اللَّحْمُ فِي الْقِـدْرِ صَـارَ نَـاراً»؛ از ابـن یعفـور جعفی نقل شده است که: هنگامی که گوشت (شتری از لشکر امام حسین﵇) را در دیگ انداختنـد، بـه آتش تبدیل گشت. مثیر الأحزان، ابن نما حلی، ص٦٣؛ لواعج الأشجان، سید محسن امین، ص۱۹۳.

شتری که گوشتش تبدیل به خون شد:

«حَدَّثَنَا دُوَيدُ الْجُعْفِيُّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ[﵇] أُنتُهِبَت جَزُورٌ مِنْ عَسْكَرِهِ فَلَمَّا طُبِخَتْ إذَا هِـيَ دَمٌ فَأَكفَوها.»؛ دُوَید جُعفی از پدرش نقل می‌کند: هنگامی که حسین بن علی[﵇]کشته شـد، شـتری را از لشکرش غارت کردند ولی وقتی آن را پُختند تبدیل به خون شده بود، آنها غذا را بیرون ریختند.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیـر، طبرانـی، ج۳، ص۱۲۱؛ معرفـة الـصحابة، ابـو نعـیم اصـفهانی، ج۲، ص۱۳: (حدثّنا زوید الجعفي عن أبیه قال: لمّا قتل الحسین أُنتهب من عـسکره جَـزور فلمّـا طبخـت إذا هي دمٌ فاکفئوها)؛ مناقب علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۳۰۹ (أخبرنا القاضی أبـو الحـسن علـیّ بن خضر الأزدی إجازة أنّ أبا یعقـوب یوسـف بـن یعقـوب النّجیرمـیّ حـدّثهم قـال: حـدثنا أبـو یحیـی الساجیّ...)؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹٦(قال الهیثمی: رواه الطبرانی و رجاله ثقات.)

۱۷. تلخ شدن شتری که بر آن وَرس بود:

«عَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ قَالَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتي قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ الله عَلَيْـهِ سَـاقُوا إِبِـلاً عَلَيْهَا وَرْسٌ فَلَمَّا نُحِرَت رَأَيْنَا [رَأَيْنَا] لُحُومَهَا مِثْلَ الْعَلْقَمِ»؛ سفیان بـن عیینـه از جـدّه‌اش نقـل مـی‌کنـد: هنگام شهادت امام حسین﵇ شتری را که بر روی آن، وَرس (نوعی گیاه) بود (برای نحر کردن) کـشیدند و غارت کردند. هنگامی که شتر نحر شد دیدند گوشت آن همچـون حنظـل (تلـخ) اسـت. الثاقـب فـی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص۳۳۷؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۸۱.

تلخ شدن شتری که حامل رأس مقدس بود:

«أَبُو مِخْنَفٍ فِي رِوَايَةٍ: ... لَمَّا نُحِـرَ الْجَمَـلُ الَّـذِي حُمِـلَ عَلَيْـهِ رَأْسُ الْحُـسَيْنِ﵇ كَـانَ لَحْمُـهُ أَمَـرَّ مِـنَ الصَّبِرِ...»؛ ابو مخنف در روایتی می‌گوید: ... وقتی آن شتری که سر مقـدس امـام﵇ بـر روی آن حمـل می‌شد نحر گردید گوشـت آن از صَـبِر (گیـاهی کـه عـصارهٔ تلخـی دارد کـه در پزشـکی از آن اسـتفاده می‌شود) تلخ‌تر بود. مناقب آل ابی طالب، ابـن شـهر آشـوب، ج۳، ص۲۱۸؛ مدینـة المعـاجز، علامـه بحرانی، ج٤، ص۱۱٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۳۰۵.

و همچنین: به جای همـین مـضمون: «عَـنْ أَبِـي الْوَصِـيِّ قَـالَ: نُحِـرَت الْإِبِـلُ الَّتِـي حُمِـلَ عَلَيْهَـا رَأْسُ الْحُسَيْنِ﵇ وَ أَصْحَابِهِ فَلَمْ يَسْتَطِيعُوا أَكْلَهَا كَانَتْ لُحُومُهَا أَمَرَّ مِنَ الصَّبِرِ». ابو وصی گوید: شتری که سـر

مبارک امام حسین﵇ و یارانش بر آن حمل شد نحر شد (کشتند)، پس نتوانستند آن را بخورند، گوشتش تلخ‌تر از صَبِر (عصارهٔ درختی بسیار تلخ) شده بود.

منابع اهل تسنن: المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، ابن جوزی، ج۵، ص۳٤۲؛ الردّ علی المتعصّب العنید، ابن جوزی، ص٤٥؛ تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲۷۷.

۱۸. همچنین: «چیست کسوف شمس: قمر بآخر ماه تازی بامدادان باریك بود وز آفتاب سوی مغرب. و باز هم بدان باریکی پدید آید شبانگاه چون ماه تازی دیگر نو گردد وز آفتاب سوی مشرق شود. و تا از مغرب آفتاب بمشرق شود ناچاره بر وی بگذرد. این گذشتن اگر بر آن نهاد بود که میان آفتاب و میان بصر ما باشد، او را از ما بپوشاند یا همه یا پاره‌یی. پس آن سیاهی کسوف که بر آفتاب دیده آید آن تن قمر است بلون خویش که آفتابرا از ما بپوشد». التفهیم لاوایل صناعة التنجیم، ابو ریحان بیرونی، ص۲۱٤.

همچنین: «و اگر اعرض ماه به قدر نصف قطر دایره سایه‌ای که مماس ماه باشد و نصف قطر ماه برآید؛ ماه مماس سایه شود و خسوف نیفتد. و اگر زیادت باشد، ماه خود مماس نشود. و اگر کمتر باشد و از فضل نصف قطر سایه بر نصف قطر ماه زیادت بود؛ بعضی از ماه منخسف شود. و اگر مساوی آن فضل بود؛ ماه تمام منخسف شود و مکث نکند. و اگر کمتر بود مکث کند.» درّ معینیه، خواجه نصیر، ص۱۱۸.

همچنین: «خورگرفت فقط هنگام ماه نو و یا اواخر ماه واقع می‌شود، یعنی وقتی که ماه و خورشید در حال مقارنه هستند و ماه بین زمین و خورشید قرار می‌گیرد که فرایند آن نرسیدن نور خورشید به زمین است.» هیئت و نجوم اسلامی، ص۱۸۵-۱۸٦.

۱۹. سه روز تاریکی به نقل جمعی از اهل تسنّن

«عَنْ زَيْدِ بْنِ عَمْرٍو الْكِنْدِي قال: حدّثتني أُمُّ حَيَّان (أمّ حبّان) قَالَتْ: يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ[﵇] أَظْلَمَتْ عَلَيْنَا ثَلَاثاً...»؛ زید بن عمرو کندی نقل می‌کند: اُم حیّان برایم نقل کرد: روزی که حسین[﵇]کشته شد ما سه روز در ظلمت و تاریکی بودیم.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۸۹- ۹۰؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳٦۲؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۷؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳٤؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲٤۲؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦ (أخرج البیهقی عن أم حبان قالت...).

همچنین: رَوَى إبنُ الجَوزِيّ فِي كِتَابِ التَبصِرَة «عَنْ ابْنِ سِيرِينَ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ[﵇] أَظْلَمَتِ الدُّنْيَا [إنَّ الدُّنْيَا أَظْلَمَتْ] ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ»؛ ابن جوزی در کتاب تبصره از ابن سیرین نقل کرده که هنگام شهادت حسین بن علی[﵇] سه روز دنیا تاریک شد.

منابع اهل تسنن: تذکرة الخواص، سبط ابن جوزی، ص۲٤۷؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۹۸؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۱؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۵۱٦؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۸۰؛ صواعق المحرقه، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹٤.

تاریکی آسمان و ظهور ستارگان در روز:

«قَالَ خَلَفُ بْنُ خَلِيفَةٍ عَنْ أَبِيهِ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ[ؑ] إِسْوَدَّتِ السَّمَاءُ وَ ظَهَرَتِ الْكَوَاكِبُ نَهَاراً حَتَّى رَأَيْتُ الْجَوْزَاءَ عِنْدَ الْعَصْرِ...»؛ خلف بن خلیفه از پدرش نقل می‌کند: هنگامی که حسین بن علی [ؑ] کشته شد آسمان سیاه گشت و در وسط روز، ستاره‌ها نمایان شدند تا جایی که من هنگام عصر، ستارهٔ جوزا را دیدم!

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲٦؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۲؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج۲، ص۳۰۵.(عبارت «حتّی رأیتُ الجوزاء عند العصر» را ابن حجر نقل نکرده است.)؛ الاتحاف بحب الاشراف، شبراوی، ص۱۲:ط.مصر (بنابر نقل شرح احقاق الحق، آیت الله العظمی مرعشی، ج۱۱، ص٤۸۰)؛ اسعاف الراغبین، ابن صبان، المطبوع بهامش نور الابصار، ص۱۱۱: ط.مصر(بنابر نقل شرح احقاق الحق، آیت الله العظمی مرعشی، ج۱۱، ص٤۸۰).

همچنین: «(وَ مِمَّا ظَهَرَ يَوْمَ قَتْلِهِ مِنَ الآيَاتِ أَيْضاً) أَنَّ السَّمَاءَ اسْوَدَّتْ [اسْوِدَاداً عَظِيماً] حَتَّى رُؤِيَتِ النُّجُومُ نَهَاراً.»؛ (و از نشانه هایی که روز کشته شدن حسین بن علی[ؑ] آشکار گشت این بود که) آسمان چنان سیاه شد که ستاره‌ها در روز دیده شدند.

منابع اهل تسنن: صواعق المحرقه، ابن حجر مکی، ص۱۹٤ ؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص۱۵.

سه روز کُسوف خورشید در بیت المقدس

«عَن أَبي نَصرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ نَوَاحِيهَا عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ[ؑ]، قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ قال: ... وَ انْكَسَفَتِ الشَّمْسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ثُمَّ تَجَلَّتْ عَنْهَا ... فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ أَرْجَفْنَا بِقَتْلِهِ فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْنَا كَثِيرُ شَيْءٍ حَتَّى نُعِيَ إِلَيْنَا الْحُسَيْنُ[ؑ].»؛ ابونصر از شخصی از اهالی بیت المقدس نقل می‌کند که او گفت: به خدا قسم، ما اهالی بیت المقدس و حوالی آن، عصری که حضرت حسین بن علی[ؑ] در آن شهید شدند را دانستیم. به او گفتم: چگونه شناختید؟ گفت: ... تا سه روز، خورشید به حالت کسوف دیده می‌شد و بعد از سه روز به حالت طبیعی برگشت ... چون فردایش شد شهادت آن حضرت[ؑ] را شایع کردیم. چند صباحی بیش نگذشت که خبر شهادت امام حسین[ؑ] آمد. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱٦۱ باب۲۵ ح۲؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۱۸٦؛ بحارالانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۲۰۵.

چهل روز کسوف خورشید

«عَنْ زُرَارَةَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ[ؑ]: ... وَ إِنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً بِالْكُسُوفِ وَ الْحُمْرَةِ...» ؛ زراره از امام صادق[ؑ] روایت می‌کند که: ... خورشید، چهل روز، با گرفته شدن نورش [کسوف] و سُرخ شدنش، بر امام حسین[ؑ] گریست. کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱٦۷ باب۲٦ ح۸؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۱٦۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۲۰۷.

۲۰. «أَخْبَرَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَتْنَا أُمُّ شَوْقٍ الْعَبْدِيَّةُ، قَالَتْ: حَدَّثَتْنِي نَضْرَةُ الْأَزْدِيَّةُ قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بنُ عَلِي [عليه السلام] مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَماً فَأَصْبَحَتْ خِيَامُنَا وَ كُلُّ شَيْءٍ مِنَّا [لَنَا] مِلْءَ دَمٍ»؛ نضرة ازديه گويد: هنگامی كه حسين بن على [عليه السلام] كشته شد آسمان خون بارید و خيمه‌ها و تمام وسايلمان پُر از خون شد.

منابع اهل تسنن: الطبقات الكبرى، ابن سعد (متمم الصحابة، الطبقة الخامسة)ج۱، ص۵۰۵، رقم۴۷۰؛ الثقات، ابن حبان، ج۵، ص۴۸۷: (... فَأصْبح جرارنا و كل شَيء لنا ملآي دَمًا)؛ دلائل النبوة، بيهقى، ج۶، ص۴۴۰، رقم۲۸۱۲: (أَخْبَرَنَا أَبُو الْحُسَيْنِ بْنُ الْفَضْلِ الْقَطَّانُ، أَخْبَرَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ سُفْيَانَ، حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، حَدَّثَتْنَا أُمُّ شَوْقٍ الْعَبْدِيَّةُ، قَالَتْ: حَدَّثَتْنِي نَضْرَةُ الأَزْدِيَّةُ، قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [عليه السلام] مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، فَأَصْبَحْتُ وَ كُلُّ شَيْءٍ مَلآنُ دَمًا ")؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج۱۴، ص۲۲۷: (... فأصبحت و كل شيء لنا ملآن دماء. و في حديث البيهقي: ملأ)؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج۶، ص۲۶۳۸: (... فأصبحت و كل شيء ملآن دما)؛ تهذيب الكمال، مزى، ج۶، ص۴۳۳: (... فأصبحت و كل شيء لنا ملآن دما)؛ سير أعلام النبلاء، ذهبى، ج۳، ص۳۱۲: (لَمَّا أَنْ قُتِلَ الحُسَيْنُ [عليه السلام] مَطَرِتِ السَّمَاءُ مَاءً، فَأَصْبَحْتُ وَ كُلُّ شَيْءٍ لَنَا مَلآنُ دَماً.)؛ الخصائص الكبرى، سيوطى، ج۲، ص۱۲۶؛ المحاضرات، سيوطى، ص۷۹: (فأصبحت خيامنا و كل شيء منا ملاء دم)؛ الصواعق المحرقه، ابن حجر هيتمى مكى، ص۱۹۴: («أَخْرَجَ الثَّعْلَبِيُّ وَ أَبُو نُعَيْمٍ مَا مَرَّ مِنْ أَنَّهُمْ مُطِرُوا دَماً زَادَ أَبُو نُعَيْمٍ: فَأَصْبَحْنَا وَ حِبابُنا وَ جِرارُنا مَمْلُوءَةٌ دَمًا»)

همچنين: حَدَّثَنَا نُسَيرٌ أَبُو عِبَادٍ الغُبَرِيُّ نَا جَعفَرُ بنُ سُلَيمَانَ قَالَ: حَدَّثَتنِي أُمُّ سُلَيمٍ قَالَت: يَومَ قُتِلَ الحُسَينُ [عليه السلام] مُطِرنَا مَطَراً كَالدَّمِ عَلَى البُيُوتِ بِخُرَاسَانَ وَ الشَّامِ وَ الكُوفَةِ.»؛ جعفر بن سليمان روايت می‌كند از ام سليم كه گفت: روز شهادت [امام] حسين [عليه السلام] بارانی همچون خون بر خانه‌های خراسان و شام و كوفه بارید.

منابع اهل تسنن: معجم الصحابة، ابوالقاسم بغوى، ج۵، ص۲۱۲، رقم۴۰۴؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج۱۴، ص۲۲۹: (أخبرنا أبو يعقوب الهمداني نا أبو الحسين بن المهتدي وأنا أبو غالب بن البنا أنا أبو الغنائم بن المأمون قالا أنا أبو القاسم بن حبابة أنا أبو القاسم البغوي نا قطن بن نسير أبو عباد نا جعفر بن سليمان قال حَدَّثَنِي خَالَتِي أُمُّ سَالِمٍ قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بن علي [عليه السلام] مُطِرْنَا مَطَراً كَالدَّمِ عَلَى الْبُيُوتِ وَ الْجُدُرِ.»)؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج۶، ص۲۶۳۶: (أخبرنا أبو هاشم عبد المطلب بن الفضل بن عبد المطلب الهاشمي قال: حدثنا أبو شجاع عمر بن أبي الحسن بن نصر البسطامي قال: أخبرنا أبو اسحاق ابراهيم بن محمد بن ابراهيم التاجر الأصبهاني قال: أخبرنا أبو الفضل منصور بن نصر الكاغذي قال: حدثنا أبو جعفر محمد بن محمد بن عبد الله البغدادي الجمال قال: حدثنا بشر بن موسى الأسدي قال: حدثنا خالد قال: حدثنا جعفر عن أم سالم خالة لجعفر ابن سليمان قالت: لما قتل الحسين بن علي [عليه السلام] مطرنا مطرا على البيوت و الحيطان كالدم، فبلغني أنه كان بالبصرة و الكوفة و

بالشام و بخراسان حتی کنا لا نشك أنه سینزل عذاب.)؛ ذخائر العقبی، محب الدین أحمد بن عبد الله طبری، ص۱٤٥ : (عن جعفر ابن سلیمان قال: حدثتني خالتي أم سالم قالت لما قتل الحسین [علیه السلام] مطرنا مطرا کالدم علی البیوت و الخدر قالت و بلغني أنه کان بخراسان و الشام و الکوفة. خرجه ابن بنت منیع.)؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤٣٣ : (قَالَ أَبُو الْقَاسِمِ البغوي: حَدَّثَنَا قطن بْن نُسَيْرٍ أَبُو عَبَّادٍ، قال: حَدَّثَنَا جعفر بْن سُلَيْمان، قال: حدثتني خالتي أم سالم، قالت:... قال: و بلغني أنه کَانَ بخراسان و الشام و الکوفة)؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج٥، ص١٦ : (قَالَ جَعْفَرُ بْنُ سُلَيْمَانَ: حَدَّثَتْنِي أُمُّ سَالِمٍ خَالَتِي قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ [علیه السلام] مُطِرْنَا مَطَرًا كَالدَّمِ عَلَى الْبُيُوتِ وَالْجُدُرِ.)؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج٣، ص٣١٢ : (جَعْفَرُ بنُ سُلَيْمَانَ الضُّبَعِيُّ: حَدَّثَتْنِي خَالتِي، قَالَتْ: لَمَّا قُتِلَ الحُسَيْنُ [علیه السلام]، مُطِرْنَا مَطَراً كَالدَّمِ.)؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص١٩٤ : («فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ مَطَرَ كَالدَّمِ عَلَى الْبُيُوتِ وَ الْجُدُرِ بِخُرَاسَانَ وَ الشَّامِ وَ الْكُوفَةِ.»)

همچنین: «أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ، أَخْبَرَنَا عَلِيُّ بْنُ أَحْمَدَ السُّرِّيُّ، أَنْبَأَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ بُطَّةَ، حَدَّثَنَا أَبُو حَامِدٍ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ الْحَضْرَمِيُّ، حَدَّثَنَا هِلالُ بْنُ بِشْرٍ، حَدَّثَنَا عَبدُ المَلِكِ بنُ مُوسَى عَنْ هِلَالِ بْنِ ذَكْوَانَ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ [علیه السلام] مُطِرْنَا مَطَراً بَقِيَ أَثَرُهُ فِي ثِيَابِنَا مِثْلَ الدَّمِ.»؛ هلال بن ذکوان گوید: چون [امام] حسین [علیه السلام] به شهادت رسید بر ما بارانی بارید که اثر آن همانند خون بر لباسهای ما باقی ماند.

منابع اهل تسنن: التبصرة، ابن جوزی، ج٢، ص١٤. المجلس الاول، في ذکر عاشوراء و محرم؛ تذکرة الخواص، سبط بن جوزی، ص٢٤٧. (با اختلاف کم)؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٣٩.

همچنین: «أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ يَحْيَى بْنِ زَيْدِ بْنِ حُسَيْنِ بْنِ زَيْدِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ، حَدَّثَنَا حَسَنُ بْنُ حُسَيْنٍ الأَنْصَارِيُّ، عَنْ أَبِي الْقَاسِمِ، مُؤَذِّنِ بَنِي مَازِنٍ عَنْ عُبَيْدٍ الْمُكَتِّبِ عَنْ إِبْرَاهِيمَ النَّخَعِيِّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ [علیه السلام] احْمَرَّتِ السَّمَاءُ مِنْ أَقْطَارِهَا ثُمَّ لَمْ تَزَلْ حَتَّى تَقَطَّرَت [تَقَطَّرَت] وَ قَطَرَت دَماً.»؛ ابراهیم نخعی گوید: هنگامی که [امام] حسین [علیه السلام] کشته شد اطراف و اکناف آسمان سرخ شد و پیوسته به همین صورت بود تا این که آسمان شکافته شد و خون بارید.

منابع اهل تسنن: الذریة الطاهرة النبویة، دولابی، ص١٣٥؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٣٧.

٢١. در روایات وارد شده است: روزی‌که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیدند هر سنگی که بر میداشتند، خون از زیر آن می‌جوشید. به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

«عَنْ يَحْيَى بْنِ بَشِيرٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا بَصِيرٍ يَقُولُ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام: بَعَثَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى أَبِي فَأَشْخَصَهُ إِلَى الشَّامِ فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ أَشْخَصْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَصْلُحْ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْهَا غَيْرِي وَ لَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ خَلْقاً يَنْبَغِي أَنْ يَعْرِفَ أَوْ عَرَفَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ إِنْ كَانَ إِلَّا وَاحِداً فَقَالَ أَبِي: لِيَسْأَلْنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا أَحَبَّ فَإِنْ عَلِمْتُ أَجَبْتُ ذَلِكَ وَ إِنْ لَمْ أَعْلَمْ قُلْتُ لَا أَدْرِي وَ كَانَ الصِّدْقُ أَوْلَى بِي، فَقَالَ هِشَامٌ: أَخْبِرْنِي عَنِ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام بِمَا اسْتَدَلَّ بِهِ

الْغَائِبُ عَنِ الْمِصْرِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَى قَتْلِهِ وَ مَا الْعَلَامَةُ فِيهِ لِلنَّاسِ؟ فَإِنْ عَلِمْتَ ذَلِكَ وَ أَجَبْتَ فَأَخْبِرْنِي هَلْ كَانَ تِلْكَ الْعَلَامَةُ لِغَيْرِ عَلِيٍّ عليه السلام فِي قَتْلِهِ؟ فَقَالَ لَهُ أَبِي: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّهُ لَمَّا كَانَ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا هَارُونُ أَخُو مُوسَى عليه السلام وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا يُوشَعُ بْنُ نُونٍ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي رُفِعَ فِيهَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ إِلَى السَّمَاءِ وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا شَمْعُونُ بْنُ حَمُّونَ الصَّفَا وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام وَ كَذَلِكَ كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عليه السلام...»؛ از یحیی بن بشیر نقل شده که گفت: از ابو بصیر شنیدم که می‌گفت: حضرت امام صادق عليه السلام فرمودند: هشام بن عبد الملک دنبال پدرم فرستاد و ایشان را به شام برد، هنگامی که پدرم بر هشام وارد شد او محضر پدرم عرضه داشت: ای ابو جعفر، من شما را به اینجا آوردم تا مسأله‌ای را از شما بپرسم چه آنکه صلاح نیست دیگری آن را از شما جویا شود و روی زمین کسی را سراغ ندارم که شایستهٔ دانستن این مسأله باشد جز یک نفر. پدرم فرمود: از آنچه می‌خواهی سؤال کن اگر بدانم جواب داده و اگر ندانم می‌گویم نمی‌دانم و راست گفتن سزاوارتر است به من. هشام عرض کرد: خبر دهید به من از شبی که در آن علیّ بن ابی طالب عليه السلام کشته شد کسانی که در آن شهر نبودند به چه علامتی از کشته شدن آن حضرت آگاه شدند؟ اگر از آن آگاه هستید و جواب می‌دهید به من خبر دهید آیا آن علامت برای شهادت و قتل غیر علیّ بن ابی طالب عليه السلام نیز بود؟ پدرم به او فرمود: ای هشام، شبی که امیر مؤمنان عليه السلام کشته شد تا طلوع فجر، سنگی از روی زمین برداشته نشد مگر آنکه زیر آن خون تازه بود، و همچنین شبی که هارون عليه السلام برادر موسی عليه السلام کشته شد، و شبی که در آن یوشع بن نون عليه السلام کشته شد، و شبی که در آن حضرت عیسی بن مریم عليه السلام به آسمان بالا برده شد، و شبی که در آن شمعون بن حمون صفا به قتل رسید اینگونه بود، و همین‌طور بود شبی که در آن علّی بن ابی طالب عليهما السلام شهید گردید و همین‌طور شبی که در آن حضرت حسین بن علی عليهما السلام به شهادت رسید (زیر هر سنگی که برداشته می‌شد خون تازه بود). کامل الزیارات، ابن قولویه، ۱۵۸ باب ۲۴ ح ۱؛ قصص الأنبیاء، قطب راوندی، ص۱۴۶؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج۴، ص۱۸۴؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۰۳.

خون تازه زیر هر سنگ در بیت المقدس:

۱) «عَنْ أَبِي نَصْرٍ عَنْ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْمَقْدِسِ أَنَّهُ قَالَ: وَ اللَّهِ لَقَدْ عَرَفْنَا أَهْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَ نَوَاحِيهَا عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليهما السلام، قُلْتُ: وَ كَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: مَا رَفَعْنَا حَجَراً وَ لَا مَدَراً وَ لَا صَخْراً إِلَّا وَ رَأَيْنَا تَحْتَهَا دَماً عَبِيطاً يَغْلِي...»؛ مردی از اهالی بیت المقدس گفت: به خدا قسم ما اهالی بیت المقدس و اطرافش، شامِ روزی که امام حسین عليه السلام کشته شد را دانستیم، پرسیدم: چگونه آن را فهمیدید؟ پاسخ داد: هیچ سنگ و کلوخ و تخته سنگی را از زمین برنداشتیم مگر اینکه زیرش، خون تازه‌ای را دیدیم که می‌جوشید.

منابع شیعه: کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۱٦۰، باب ۲٤، ح۲؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۱۸٦؛ بحار الانوار، علامه مجلسی،، ج٤٥، ص۲۰٤.

۲) «عَن الزُهرِي قالَ: لَمّا قُتِلَ الحُسَيْنُ بنُ عَلِي[ﷺ] لَمْ يُرْفَعْ حَجَرٌ بِبَيْتِ المَقْدِسِ إلا وُجِدَ [تَحْتَهُ] دَمٌ عَبِيطٌ.»؛ زهری گوید: زمانی که حسین بن علی[ﷺ] کشته شد هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نشد مگر این که زیر آن خون تازه یافت شد.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۳ ح ۲۸۳٤؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۷: (عبارت ابن عدیم اینچنین است: عن أبي بكر الهذلي عن الزهري قال: لما قتل الحسين بن علي[ﷺ] لم ترفع ببيت المقدس حصاة إلا وجد تحتها دم عبيط.)؛ وسیلة الخادم الی المخدوم، خنجی اصفهانی، ص۱۷۱: (عبارت خنجی اینچنین است: زهری گوید: نشانهٔ قتل حسین[ﷺ] آن بود که روز قتل آن حضرت هر سنگی که از بیت المقدس برداشتند در شیب [زیر] آن خون ایستاده بود.)؛ انس الجلیل، مجید الدین حنبلی [م.۹۲۷]، ص۲۵۲ ط.قاهره (بنابر نقل شرح احقاق الحق، آیت الله العظمی مرعشی، ج۱۱، ص٤۸٤): عبارت مجید الدین حنبلی اینچنین است: أنّه في صبيحة قتل الحسين بن عليّ[ﷺ] لم يرفع حجر في بيت المقدس إلّا وجد تحته دم، وكذلك يوم قتل والده عليّ.)

۳) «عَنْ زَيْدِ بْنِ عَمْرو الْكِنْدِيِّ قالَ: حَدَّثَتْنِي أُمُّ حَيَّان [حبان- حسان] قَالَتْ: يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ... لَمْ يُقلَبْ حَجَرٌ [حَجَراً] بِبَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا أَصْبَح [أصيب] تَحْتَه (عِندَه) دمٌ عبيطٌ (دَماً عَبِيطاً).؛ زید بن عمرو کندی گوید: امّ حیان برایم گفت: روز کشته شدن حسین [ﷺ] هیچ سنگی در بیت المقدس برداشته نشد مگر این که در زیر آن، خون تازه پدیدار گشت.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۲؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۹؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص۳٦۲؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۷؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج۷، ص۱۵۰؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳٤؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج۱٤، ص۱۵۱؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲٦. (به این عبارت: «قيل: إنّه لم يُقلب حجرٌ ببيت المقدس يومئذ إلّا وُجِدَ تَحتهُ دمٌ عبيطٌ.»)

خون تازه زیر هر سنگ در سرزمین شام:

۱) «عَن الزُّهْرِيِّ قَالَ: مَا رُفِعَ بِالشَّامِ حَجَرٌ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ[ﷺ] إِلَّا عَنْ دَمٍ.»؛ ابن شهاب زهری نقل کرده که: در روز کشته شدن حسین بن علی[ﷺ] هیچ سنگی را در شام برنداشتند مگر این که به خون آغشته بود.

منابع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۲۸؛ معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۳؛ معرفة الصحابة، ابو نعیم اصفهانی، ج۲، ص۱۳؛ مناقب آل محمد، موصلی، ص۱۰٦. (إنه لم يرفع حجر بالشام إلّا و رئي الدم تحته)؛ ذخائر العقبی، احمد بن عبد اللّه طبری، ص۱٤۵(لم يرفع أو لم يقلع حجر بالشام إلا عن دم)؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹٦ (قال الهيثمي: رواه الطبراني

ورجاله رجال الصحيح)؛ سبل الهدى و الرشاد، صالحى شامى، ج۱۱، ص۸۰ (لـم يرفـع ولـم يقلـع حجر بالشام إلا عن دم.)؛ وسيلة المآل، باكثير حضرمى، ص۱۹۷(بنـابر نقـل شـرح احقـاق الحـق، آيت الله العظمى مرعشى، ج۱۱، ص٤٨٤).

۲) «أعلم الأمين جبرئيل عليه السلام رسول الله صلى الله عليه و [آلـه] سـلم قتلـه و أراه تربتـه، احمـرّت السماء لقتله و كسفت الشمس يوم موته و صار الورس في عسكره رمادا و المنحور من جـذره دمـا لـم يرفع حجر بالشام إلا رئى تحته دم عبيط و ناحت الجنّ لرزيّته و فقده».

منبع اهل تسنن: معرفة الصحابه، ابو نعيم اصفهانى، ج۲، ص۹.

خون تازه زير هر سنگ:

۱) «عن خَلَّادٍ صَاحِبِ السِّمْسِمِ وَ كانَ يَنْزِلُ بِبَنِي جَحْدَرٍ قَالَ: حَدَّثَتْنِي أُمِّي قَالَتْ: كُنَّـا زَمَانـاً بَعْـدَ مَقْتَـلِ الْحُسَيْنِ﵇... و كَانُوا لَا يَرْفَعُونَ حَجَراً إِلَّا وَجَدُوا [وُجِدَ] تَحْتَهُ دَماً [دَمٌ]»؛ خـلّاد گويـد: مـادرم بـرايم نقل كرد: ما مدتى بعد از كشته شـدن حـسين[﵇]بـوديم ... مـردم هـيچ سـنگى را (از زمـين) بلنـد نمى‌كردند مگر اينكه در زير آن سنگ، خون مى‌ديدند.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسين (طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص۹۱؛ تاريخ مدينة دمـشق، ابـن عساكر، ج١٤، ص٢٢٦؛ ترجمه امام حـسين، ابـن عـساكر، ص۳۵۵؛ الـوافى بالوفيـات، صـفدى، ج۱۲، ص٢٦٥.(فقط ذيل حديث آمده)

۲) «لَمْ يُرْفَعْ حَجَرٌ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ.»؛ [با كشته شدن حسين بن علـى﵇] سـنگى برداشـته نـشد جز اين كه در زير آن، خون تازه‌اى يافت شد.

منابع اهل تسنن: صواعق المحرقه، ابن حجـر هيتمـى مكـى، ص١٩٤؛ الاتحـاف بحـب الاشـراف، شبراوى، ص۱۲ ط.مصر (بنابر نقل شرح احقاق الحق، آيت الله العظمى مرعـشى، ج۱۱، ص٤٨٣)؛ اسعاف الراغبين، ابن صبان، المطبوع بهامش نور الابصار، ص۲۱۵: ط.مصر(بنابر نقل شـرح احقـاق الحق، آيت الله العظمى مرعشى، ج۱۱، ص٤٨٣)؛ ينابيع المودة، قندوزى، ج۳، ص۱۵.

۲۲. حَدَّثَنِي بَكْرُ بْنُ حَمَّادٍ قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ سُلَيْمَانَ الرَّمْلِيُّ قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ كَثِيرِ بْـنِ غُفَيْـرٍ عَـنْ يَحْيَى بْنِ وَشَّاحٍ عَنِ الْبَصْرِيِّ بْنِ يَحْيَى عَنِ الزُّهْرِيِّ قَالَ: «دَخَلْتُ عَلَى عَبْدِالْمَلِكِ بْـنِ مَـرْوَانَ وَ هُـوَ فِـي الْقُبَّةِ فَقَالَ لِي: اِسْتَدِرْ مِـنْ وَرَاءِ الـسِّجْفِ، فَاسْـتَدَرْتُ، فَقَـالَ: أَ تَـدْرِي مَـا حَـدَثَ فِـي الْأَرْضِ يَـوْمَ قَتَـلِ الْحُسَيْنِ [﵇]؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: لَمْ يُقْلَبْ حَجَرٌ وَ لَمْ يُكْشَفْ إِنَاءٌ بِبَيْـتِ الْمَقْـدِسِ إِلّا أَصَـابُوا تَحْتَـهُ دَمـاً عَبِيطاً، فَقَالَ لِي: إِنِّي وَ إِيَّاكَ غَرِيبَانِ فِي هَذَا الْحَدِيثِ فَإِيَّاكَ أَنْ أَسْمَعَهُ مِنْ أَحَـدٍ.»؛ زهـرى گويـد: مـن بـر عبدالملک بن مروان وارد شدم در حالى كه او در خيمهٔ بزرگى [كـه مخـصوص پادشـاهان اسـت] بـود، خطاب به من گفت: بيا پشت پرده [تا رازى به تو گويم]، پس من داخل شدم، گفـت: آيـا مـى‌دانـى روز شهادت [امام] حسين [﵇]چه حادثه‌اى در روى زمين رخ داد؟ گفتم: بله، گفت: هيچ سنگى برگردانـده نشد و هيچ ظرفى در بيت المقدس برداشته نشد مگر اينكه زير آن خون تازه‌اى يافت شد. سپس بـه مـن

گفت: من و تو تنها راوی این حدیث هستیم (و کسی غیر ما این را نمی‌داند) پس مبادا [این حدیث را به کسی بگویی] و من آن از شخص دیگری بشنوم.

منبع اهل تسنن: المحن، ابو العرب تمیمی، ص۱۶۱.

همچنین: «قَالَ: أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ [الْوَاقِدِيُّ]، قَالَ: حَدَّثَنِي نُجَيحُ [بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ السِّنْدِيُّ الْمَدَنِيُّ]، عَنْ رَجُلٍ مِنْ آلِ سَعِيدٍ يَقُولُ: سَمِعْتُ الزُّهرِيَّ يَقُولُ: سَأَلَنِي عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ فَقَالَ: مَا كَانَ عَلَامَةُ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ [عليه السلام]؟ قَالَ: لَمْ أَكشِف [تُكْشَفْ] يَوْمَئِذٍ حَجَراً [حَجَرٌ] إِلَّا وَجَدْتُ [وُجِدَ] تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً [دَمٌ عَبِيطٌ]، فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: أَنَا وَ أَنْتَ فِي هَذَا غَرِيبَانِ.»؛ مردی از خاندان سعید گفت: از زهری شنیدم که می‌گفت: عبدالملک مروان از من پرسید: علامت کشته شدن حسین[علیه السلام] چه بود؟ گفتم: در آن روز هیچ سنگی را بر نداشتم مگر اینکه زیر آن خون تازه دیدم. عبدالملک گفت: من و تو در [نقل] این [حدیث] تنها و غریب هستیم.

منابع اهل تسنن: الطبقات الکبری، (متمم الصحابه،الطبقة الخامسة) ابن سعد، ج۱، ص۵۰۶، رقم۴۷۲؛ المحاضرات، سیوطی، ص۷۹. (عبارت: «أنا و أنت في هذا غريبان» را نیاورده.)

همچنین: «عَنْ ابْنِ شِهَابٍ (الزُّهرِيِّ) قَالَ: قَدِمْتُ دِمَشْقَ [دَخَلْتُ الشَّامَ] وَ أَنَا أُرِيدُ الْغَزْوَ فَأَتَيْتُ عَبْدَ الْمَلِكِ لِأُسَلِّمَ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ فِي قُبَّةٍ عَلَى فُرُشٍ يَفُوقُ الْقَائِمَ وَ النَّاسُ تَحْتَهُ سِمَاطَانِ فَسَلَّمْتُ وَ جَلَسْتُ فَقَالَ: يَا ابْنَ شِهَابٍ أَتَعْلَمُ مَا كَانَ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ صَبَاحَ قُتِلَ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قُلْتُ: نَعَمْ. قَالَ: هَلُمَّ. فَقُمْتُ مِنْ وَرَاءِ النَّاسِ حَتَّى أَتَيْتُ خَلْفَ الْقُبَّةِ وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ فَأَحْنَى عَلَيَّ فَقَالَ: مَا كَانَ؟ قَالَ فَقُلْتُ: لَمْ يُرْفَعْ حَجَرٌ فِي بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا وُجِدَ تَحْتَهُ دَمٌ. قَالَ فَقَالَ: لَمْ يَبْقَ أَحَدٌ يَعْلَمُ هَذَا غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ لَا يَسْمَعَنَّ مِنْكَ. قَالَ: فَمَا تَحَدَّثْتُ [حَدَّثْتُ] بِهِ حَتَّى تُوُفِّيَ. وَ رُوِيَ بِإِسْنَادٍ أَصَحَّ مِنْ هَذَا عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّ ذَلِكَ كَانَ مِنْ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ»؛ ابن شهاب زهری گوید: وارد دمشق شدم و ارادهٔ جنگ داشتم نزد عبدالملک [پسر مروان] رفتم تا بر او سلام کنم. دیدم که عبدالملک در قبّه‌ای بر روی فرشی نشسته که جایگاه آن بالاتر از شخصِ ایستاده بود و مردم نیز زیر او در دو طرف، صف کشیده بودند، سلام کردم و نشستم. عبدالملک (به من) گفت: ای پسر شهاب، آیا می‌دانی در روز کشته شدن علی بن ابیطالب[علیه السلام]در بیت المقدس چه اتفاقی افتاد؟ گفتم: بله (می‌دانم). عبدالملک گفت: بیا (نزد من). از جلوی مردم بلند شدم و پشت قبّه رفتم. صورتش را به طرف من چرخاند، خم شد و گفت: آن اتفاق چه بوده؟ گفتم: هیچ سنگی را در بیت المقدس برنداشتند مگر این که در زیر آن خون پیدا شد. عبد الملک (به من) گفت: غیر از من و تو کسی نمانده که این حدیث را بداند و این جریان را هیچ کس از تو نشنود! زهری گوید: تا عبدالملک زنده بود این حکایت را برای کسی نگفتم تا اینکه عبدالملک مُرد. مؤلف گوید: با اسناد صحیح‌تر از زهری نقل شده که این واقعه[که به هنگام شهادت حضرت در بیت المقدس هیچ سنگی را در بیت المقدس برنداشتند مگر این که در زیر آن خون پیدا شد.] در کشته شدن حسین بن علی علیه السلام بوده است.

منابع اهل تسنن:دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٤٠؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۳۷۸؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲٤۲.

خون تازه زیر سنگی در خانهٔ عبد الملک بن مروان:

«رُوِيَ عَنِ الصَّادِقِ﵇: أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ -وَ فِي رِوَايَةٍ هِشَامَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ- أَنْ وَجِّهْ إِلَيَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ فَخَرَجَ أَبِي وَ أَخْرَجَنِي مَعَه ...قالَ [هِشامٌ]: عَرَضَتْ لِي مَسْأَلَةٌ لَمْ يَعْرِفْهَا الْعُلَمَاءُ فَأَخْبِرْنِي إِذَا قَتَلَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ إِمَامَهَا الْمَفْرُوضَ طَاعَتُهُ عَلَيْهِمْ أَيَّ عِبْرَةٍ يُرِيهِمُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؟ قَالَ أَبِي: إِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَا يَرْفَعُونَ حَجَراً إِلَّا وَ يَرَوْنَ تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً. فَقَبَّلَ عَبْدُ الْمَلِكِ رَأْسَ أَبِي وَ قَالَ: صَدَقْتَ، إِنَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ﵇ كَانَ عَلَى بَابِ أَبِي مَرْوَانَ حَجَرٌ عَظِيمٌ فَأَمَرَ أَنْ يَرْفَعُوهُ فَرَأَيْنَا تَحْتَهُ دَماً عَبِيطاً يَغْلِي، وَ كَانَ لِي أَيْضاً حَوْضٌ كَبِيرٌ فِي بُسْتَانِي وَ كَانَ حَافَتَاهُ حِجَارَةً سَوْدَاءَ فَأَمَرْتُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُوضَعَ مَكَانَهَا حِجَارَةٌ بِيضٌ وَ كَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قُتِلَ الْحُسَيْنُ﵇ فَرَأَيْتُ دَماً عَبِيطاً يَغْلِي تَحْتَهَا...» ؛ امام صادق﵇ می‌فرماید: عبد الملک بن مروان و در روایتی هشام بن عبد الملک، به والی مدینه نوشت که محمّد بن علی [امام باقر﵇] را به سوی من [به شام] بفرست. امام صادق﵇می‌فرماید: پدرم از مدینه خارج شد و مرا نیز همراه خود برد ... عبد الملک [یا هشام بن عبدالملک] به پدرم گفت: مسأله‌ای برایم روی داده که هیچ یک از دانشمندان ندانستند، به من خبر بده وقتی این امّت امام واجب الاطاعهٔ خود را بکشند، خدا چه عبرت (و نشانه‌ای) در آن روز به آنها نشان می‌دهد؟ پدرم فرمود: هیچ سنگی را بلند نکنند مگر این که زیر آن، خون تازه می‌بینند. پس عبد الملک [یا هشام] سر پدرم را بوسید و گفت: راست گفتی، روزی که پدرت علی بن ابی طالب﵇ کشته شد سنگ بزرگی بر در خانهٔ پدرم مروان بود، دستور داد آن را بلند کنند، زیر آن سنگ، خون تازه‌ای دیدیم که می‌جوشید. من نیز در باغم حوض بزرگی داشتم که دو طرفش سنگهای سیاه (چیده شده) بود. دستور دادم که آنها را بردارند و به جایش سنگهای سفید بگذارند و در آن روز، حسین بن علی﵇ کشته شده بود خونی تازه دیدم که از زیر آنها می‌جوشید.

منابع شیعه: الخرائج و الجرائح، قطب راوندی، ج۱، ص۲۹۳؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٥، ص۱۸٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۰، ص۱٥۳.

۲۳. نوشته شدن شعر «أ تَرجو أمّةٌ قتلت حسیناً» در کنیسه‌ای ششصد سال قبل از بعثت:

«أَخْبَرَنِي إِمَامُ مَسْجِدِ بَنِي سُلَيْمٍ قَالَ: غَزَا أَشْيَاخٌ لَنَا الرُّومَ فَوَجَدُوا فِي كَنِيسَةٍ مِنْ كَنَائِسِهِمْ:

كَيْفَ [أَ]تَرْجُو أُمَّةٌ قَتَلَتْ حُسَيْناً شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

فَقَالُوا: مُنْذُ كَمْ وَجَدْتُمْ هَذَا الْكِتَابَ فِي هَذِهِ الْكَنِيسَةِ؟ قَالُوا: قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ نَبِيُّكُمْ بِسِتِّمِائَةِ عَامٍ.»؛ امام مسجد بنی سلیم نقل می‌کند: بزرگان ما با روم جنگیدند پس در یکی از کلیساهای مسیحیان (این نوشته را) یافتند: چگونه آن گروهی که حسین[﵇] را کشتند امید دارند که در روز حساب، جدّ او از آنها

شفاعت نماید؟! پرسیدند: این نوشته را از چه زمانی در این کلیسا یافتید؟ گفتند: ششصد سال قبل از اینکه پیغمبر شما مبعوث شود.

منابع اهل تسنن: تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٤٣ و ج١٤، ص٢٤٣؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص٤٠٣؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص٤٣٩. (با اختلاف در عبارت)؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٥٣؛ مختصر تاریخ دمشق، ابن منظور، ج٧، ص١٥٥؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤٤٢؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج١، ص٣٧.

نوشته شدن شعر «أ تَرجو أمّةٌ قتلت حسیناً» در کنیسه‌ای سیصد سال قبل از بعثت:

«عَنْ إِمَامٍ لِبَنِي سُلَيْمٍ عَنْ أَشْيَاخٍ لَهُ [قَالَ]: غَزَوا الرُّومَ فَنَزَلُوا فِي كَنِيسَةٍ مِنْ كَنَائِسِهِمْ فَقَرَأُوا فِي حَجَرٍ مَكْتُوبٌ:

أيَرجو [أترجو] مَعْشَرٌ قَتَلُوا حُسَيْناً شَفَاعَةَ جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ

فَسَأَلْنَاهُمْ: مُنْذُ كَمْ بُنِيَتْ هَذِهِ الْكَنِيسَةُ؟ قَالُوا: قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ نَبِيُّكُمْ بِثَلَاثِ مِائَةِ سَنَةٍ.»؛ امام بنی سلیم از شیوخ خود نقل می‌کند: به جنگ روم رفتند و داخل کنیسه‌ای از کنیسه‌های آنها شدند و روی سنگی این نوشته را خواندند: آیا آن گروهی که حسین[ؑ]را کشتند امید شفاعت جدّش در روز قیامت را دارند؟! از آنها [راهبان] پرسیدم: این کنیسه چند وقت است ساخته شده است؟ گفتند: سیصد سال قبل از این که پیغمبر شما مبعوث شود.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج٣، ص١٢٤؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج٩، ص١٩٩. و با اختلاف کم در این منابع: مقتل الحسین، خوارزمی، ج٢، ص١٠٧؛ ترجمه امام حسین، ابن عساکر، ص٤٠٢؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص٢٤٣؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص٢٦٥٣؛ تهذیب تاریخ ابن عساکر، ابن بدران، ج٤، ص٣٤٢.

و به همین مضمون در منابع شیعه:

مناقب امام امیر المؤمنین[ؑ]، محمد بن سلیمان کوفی، ج٢، ص٢٢٨؛ امالی، شیخ صدوق، ص١٩٣؛ روضة الواعظین، فتال نیشابوری، ص١٩٣؛ بشارة المصطفی، ابوالقاسم طبری، ص٣١١؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص٢٢٤؛ عوالم امام حسین، شیخ عبد الله بحرانی، ص١١٠.

٢٤. نمونه‌ای از متأثر شدن جمادات و نباتات در شهادت امام حسین[ؑ]:

سنگی در موصل که در روز عاشورا از آن خون می‌جوشد:

«إِنَّ الْقَوْمَ لَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَدْخُلُوا الْمَوْصِلَ أَرْسَلُوا إِلَى عَامِلِهِ أَنْ يُهَيِّئَ لَهُمُ الزَّادَ وَ العلوفة وَ أَن يُزَيِّنَ لَهُمُ الْبَلْدَةَ فَاتَّفَقَ أَهْلُ الْمَوْصِلِ أَنْ يُهَيِّؤوا لَهُمْ مَا أَرَادُوا وَ أَن يَستَدعوا مِنْهُمْ أَنْ لَا يَدْخُلُوا الْبَلْدَةَ بَلْ يَنْزِلُونَ خَارِجَهَا وَ يَسِيرُونَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَدْخُلُوا فِيهَا، فَنَزَلُوا ظَاهِرَ الْبَلَدِ عَلَى فَرْسَخٍ مِنْهَا، وَ وَضَعُوا الرَّأْسَ الشَّرِيفَ عَلَى صَخْرَةٍ فقطرت عَلَيْهَا قَطْرَةُ دَمٍ مِنَ الرَّأْسِ الْمُكَرَّمِ فَصَارَتْ تشع، وَ يُغْلَى مِنْهَا الدَّمُ كُلَّ سَنَةٍ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ، وَ كَانَ النَّاسُ يَجْتَمِعُونَ عِنْدَهَا مِنَ الْأَطْرَافِ وَ يُقِيمُونَ مَرَاسِمَ الْعَزَاءِ وَ الْمَأْتَمِ فِي كُلِّ عَاشُورَاءَ، وَ

بَقِيَ هَذَا إِلَى أَيَّامِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ، فَأَمَرَ بِنَقْلِ الْحَجَرِ فَلَمْ يُرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْهُ أَثَرٌ وَ لَكِن بَنَوْا عَلَى ذَلِكَ الْمَقَامِ قُبَّةً سَمَّوْهَا مَشْهَدَ النُّقْطَةِ.»؛ وقتی لشکر یزید (علیهم اللعنة) خواستند داخل موصل شوند کسی را به سوی عاملِ موصل فرستادند تا آذوقه و علوفه برای لشکر آماده کند و شهر را برای آنان تزیین نماید. اهل موصل تصمیم گرفتند غذا و علوفه و مایحتاج لشکر را فراهم کنند اما از لشکر بخواهند تا وارد شهر نشوند و بیرون شهر، اُتراق کنند و بدون اینکه وارد موصل شوند به راه خود ادامه دهند. لشکریان در یک فرسخی شهر منزل کردند و سر مقدس را روی سنگی نهادند. قطرهٔ خونی از سر مقدس به آن سنگ رسید و بعد از آن هر سال در روز عاشورا خون تازه از آن سنگ می‌جوشید و مردم آنجا جمع می‌شدند و اقامهٔ مراسم عزا و ماتم می‌کردند و این باقی بود تا زمان عبد الملک مروان که دستور داد آن سنگ را از جا کندند و اثری از آن دیده نشد مردم در محل آن سنگ، گنبدی بنا کردند و آن را مشهدِ نقطه نام نهادند. روضة الشهداء، کاشفی، ص۳٦۸؛ فضائل و مناقب اهل بیت علیهم‌السلام، عبداللطیف بیرجندی، [متوفای۹۲۱] ص٤٨٥-٤٨٦.(فارسی)؛ ریاض الاحزان، ملا محمد حسن قزوینی، مخطوط: ج۲، ص۲۵۵، مجلس۱٦؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۱۲۹- ۱۳۰؛ اکلیل المصائب، تنکابنی، ص٤٤؛ نفس المهموم، محدث قمی، ص۳۸۹؛ البکاء للحسین علیه‌السلام، علامه میر جهانی، ص۳۲۸.(به نقل از روضة الاحباب).

تبدل شدن ورس به خاکستر:

۱) «رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ وَ اقْتَسَمُوا وَرِساً كَانَ مَعَهُ فَصَارَ رَمَاداً.»؛ روایت شده است: وقتی امام حسین علیه‌السلام به شهادت رسید و ورسی [گیاهی کوچک همانند دانه‌های کنجد که زرد رنگ و برای رنگ زدن یا خوشبو نمودن استفاده می شود] را که با آن حضرت علیه‌السلام بود تقسیم کردند، به خاکستر تبدیل شد.

منبع اهل تسنن: المحاسن و المساوی، ابراهیم بن محمد بیهقی، ص٦۲ ط.بیروت (بنابر نقل شرح احقاق الحق، ج۱۱، ص٤٦۹).

۲) «عَنْ سُفْيَانَ[بنِ عيينةَ] قَالَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي قَالَتْ: لَقَدْ رَأَيْتُ الْوَرْسَ عَادَ رَمَاداً ... حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ[علیه‌السلام].»؛ سفیان بن عیینه از جده‌اش نقل می‌کند: هنگام شهادت امام حسین علیه‌السلام دیدم که ورس به خاکستر تبدیل شد.

منابع اهل تسنن: دلائل النبوة، بیهقی، ج٦، ص٤٧۲؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۰۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص۲۳۰؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۳۹؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳۵؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۳؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱٦؛ امتاع الاسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲٤۳؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج۲، ص۳۰۵؛ خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۱۲٦.

و به همین مضمون در این منابع: مناقب امام امیر المؤمنین علیه‌السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۲٦۳؛ شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱٦۵ - ۱٦٦؛ الثاقب فی المناقب، ابن حمزه

طوسی، ص۳۳۷؛ الدُرّ النظیم، یوسف بن حاتم عاملی، ص۵٦۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۳۱۰.

۳) «حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدِ بْنُ حَيَّانَ، ثنا مَحْمُودُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ الْفَرَجِ، ثنا مُحَمَّدُ بْنُ الْمُنْذِرِ الْبَغْدَادِيُّ، ثنا سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ قَالَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي أُمُّ عُيَيْنَةَ: أَنَّ حَمَّالًا كَانَ يَحْمِلُ وَرْسًا وَ هُوَ فِي قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَصَارَ وَرْسُهُ رَمَادًا». معرفة الصحابة، حافظ أبو نعيم اصفهانی، ج۲، ص٦٦۷؛ ذخائر العقبی، طبری، ص۱٤٤ (عَنْ سُفيانَ أيضاً أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ كَانَ يَحْمِلُ وَرْساً فَصَارَ وَرْسُهُ رمادا.)؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۹ (وَ رُوِيَ أَيْضاً عَنْهُ عَنْ جَدَّتِهِ أَنَّ رَجُلًا مِمَّنْ شَهِدَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ كَانَ يَحْمِلُ ورسا فَصَارَ ورسه رَمَاداً.)؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی، ج۲، ص۵٦۹ (وَ حَكَى ابْنُ عُيَيْنَةَ عَنْ جَدَّتِهِ أَنَّ حِمَالًا مِمَّنِ انْقَلَبَ ورسه رَمَاداً.)؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۷۸ (قَوْلُ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي أُمُّ عُيَيْنَةَ أَنْ حِمَالًا كَانَتْ تُحْمَلُ ورسا مِمَّنْ شَهِدَ قَتل الْحُسَيْنُ فَصَارَ ورسه رَمَاداً.)

٤) «عَنْ زَيْدِ بْنِ أَبِي الزياد[الزِّنَادِ] قَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ؈ وَ لِي أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً وَ صارَ الوَرسُ الَّذي كَانَ فِي عَسكَرِهم رَماداً...»؛ از زید بن أبی الزیاد نقل شده که گفت: وقتی حسین بن علی[؈]کشته شد چهارده ساله بودم و [دیدم] آن وَرسی که در لشکرگاه شان بود، تبدیل به خاکستر شد.

منابع اهل تسنن: تاریخ ابن معین، یحیی بن معین، ج۱، ص۳٦۱: (صَارَ الْوَرْسُ رَمَاداً الَّذِي كَانَ فِي عَسْكَرِهِم)؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۳۰؛ تهذیب الکمال، مزی، ج٦، ص٤۳٤؛ تاریخ الإسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۵؛ سیر اعلام النبلاء، ذهبی، ج۳، ص۳۱۳؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج۲، ص۳۰۵؛ تاریخ الخلفاء، سیوطی، ص۲۲٦.

و به همین مضمون: ذکر اخبار اصبهان، حافظ ابو نعیم اصفهانی، ج۲، ص۱۸۳؛ معرفة الصحابة، ابو نعیم اصفهانی، ج۲، ص۱۳؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۲۰؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۵۱٤؛ جواهر العقدین، سمهودی، ج۳، ص۳۷۸.

تبدیل شدن ورس به خون:

«قَالَ سُفْيَانُ بْنُ عُيَيْنَةَ: حَدَّثَتْنِي جَدَّتِي [أمّ عيينة] أَنَّ رَجُلاً مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ؈ كَانَ يَحْمِلُ وَرْساً فَصَارَ وَرْسُهُ دَماً...»؛ سفیان بن عیینه از جدّهٔ خود نقل می‌کند که گفت: مردی که در قتل امام حسین؈ حاضر بود مقداری وَرس همراه خود داشت. وَرسش به خون تبدیل شد. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۱۳؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج٤، ص۸۱.؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤۵، ص۳۰۰؛ عوالم امام حسین؈، شیخ عبدالله بحرانی، ص٤۹۸.

۲۵. [حضرت آیت الله العظمی مرعشی به خونی که از این درخت جاری می‌شود اشاره‌ای کرده و می‌فرماید:] «الخامس: الدَّم:... و كذا ما كان من غير الحيوان كالموجود تحت الأحجار و كالخارج من الشجرة الموجودة في قرية زرآباد من قرى بلدة قزوين و نحوهما عند قتل سيد الشهداء؈ أرواحنا

فداه.»؛ پنجمین از نجاسات، خون است... [امّا] خونی که از غیر حیوان باشد مثل خونی که هنگام شهادت سید الشهداء (ارواحنا فداه) در زیر سنگ‌ها موجود بوده و مثل خونی که از درخت موجود در روستای زرآباد قزوین هنگام شهادت امام حسین علیه السلام خارج می‌شود و نظیر این دو [نجس نیست]. منهاج المؤمنین، آیت الله العظمی مرعشی نجفی، ج۱، ص۲۳.

خون چکیدن از درختی در روم:

«در بعضی از کتب معتبره نقل کرده‌اند که در یکی از روستاهای روم درختی است که متواتر از گروه بسیاری شنیده شده از تجّار و کسانی که در آنجا رفت و آمد داشته اند که هرساله در روز عاشورا نزدیک زوال، شاخه‌ای از آن درخت سرازیر می‌شود و از برگهای آن قطره‌های خون می‌چکد تا غروب آفتاب و پس از آن، شاخه خشک می‌شود تا سال دیگر از شاخهٔ دیگر از آن درخت در روز عاشورا در همان وقت و به همان نسبت می‌شود و هر سال جمع کثیری به زیارت آن درخت می‌روند و در آن روز تعزیه داری می‌کنند». البکاء للحسین، علامه میرجهانی، ص۳۲٤.

حکایت درخت «امّ معبد»

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ الْخُزَاعِيِّ عَنْ هِنْدٍ بِنْتِ الْجَوْنِ قَالَتْ: نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِخَيْمَةِ خَالَتِهَا أُمِّ مَعْبَدٍ وَ مَعَهُ أَصْحَابٌ لَهُ فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ فِي الشَّاةِ مَا قَدْ عَرَفَهُ النَّاسُ فَقَالَ: فِي الْخَيْمَةِ هُوَ وَ أَصْحَابُهُ حَتَّى أَبْرَدَ وَ كَانَ يَوْمٌ قَائِظٌ شَدِيدٌ حَرُّهُ فَلَمَّا قَامَ مِنْ رَقْدَتِهِ دَعَا بِمَاءٍ فَغَسَلَ يَدَيْهِ فَأَنْقَاهُمَا ثُمَّ مَضْمَضَ فَاهُ وَ مَجَّهُ عَلَى عَوْسَجَةٍ كَانَتْ إِلَى جَنْبِ خَيْمَةِ خَالَتِهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَ اسْتَنْشَقَ ثَلَاثاً وَ غَسَلَ وَجْهَهُ وَ ذِرَاعَيْهِ ثُمَّ مَسَحَ بِرَأْسِهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ قَالَ: "لِهَذِهِ الْعَوْسَجَةِ شَأْنٌ" ثُمَّ فَعَلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ مِثْلَ ذَلِكَ ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَعَجِبْتُ وَ فَتَيَاتُ الْحَيِّ مِنْ ذَلِكَ وَ مَا كَانَ عَهِدْنَا وَ لَا رَأَيْنَا مُصَلِّياً قَبْلَهُ فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَصْبَحْنَا وَ قَدْ عَلَتِ الْعَوْسَجَةُ حَتَّى صَارَتْ كَأَعْظَمِ دَوْحَةٍ عَادِيَةٍ وَ أَبْهَى وَ خَضَدَ اللَّهُ شَوْكَهَا وَ سَاخَتْ عُرُوقُهَا وَ كَثُرَتْ أَفْنَانُهَا وَ اخْضَرَّ سَاقُهَا وَ وَرَقُهَا ثُمَّ أَثْمَرَتْ بَعْدَ ذَلِكَ وَ أَيْنَعَتْ بِثَمَرٍ كَأَعْظَمِ مَا يَكُونُ مِنَ الْكَمْأَةِ فِي لَوْنِ الْوَرْسِ الْمَسْحُوقِ وَ رَائِحَةِ الْعَنْبَرِ وَ طَعْمِ الشَّهْدِ وَ اللَّهِ مَا أَكَلَ مِنْهَا جَائِعٌ إِلَّا شَبِعَ وَ لَا ظَمْآنُ إِلَّا رَوِيَ وَ لَا سَقِيمٌ إِلَّا بَرَأَ وَ لَا ذُو حَاجَةٍ وَ فَاقَةٍ إِلَّا اسْتَغْنَى وَ لَا أَكَلَ مِنْ وَرَقِهَا بَعِيرٌ وَ لَا نَاقَةٌ وَ لَا شَاةٌ إِلَّا سَمِنَتْ وَ دَرَّ لَبَنُهَا وَ رَأَيْنَا النَّمَاءَ وَ الْبَرَكَةَ فِي أَمْوَالِنَا مُنْذُ يَوْمَ نَزَلَ وَ أَخْصَبَتْ بِلَادُنَا وَ أَمْرَعَتْ فَكُنَّا نُسَمِّي تِلْكَ الشَّجَرَةَ الْمُبَارَكَةَ وَ كَانَ يَنْتَابُنَا مَنْ حَوْلَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَوَادِي يَسْتَظِلُّونَ بِهَا وَ يَتَزَوَّدُونَ مِنْ وَرَقِهَا فِي الْأَسْفَارِ وَ يَحْمِلُونَ مَعَهُمْ فِي الْأَرْضِ الْقِفَارِ فَيَقُومُ لَهُمْ مَقَامَ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ فَلَمْ تَزَلْ كَذَلِكَ وَ عَلَى ذَلِكَ أَصْبَحْنَا ذَاتَ يَوْمٍ وَ قَدْ تَسَاقَطَ ثِمَارُهَا وَ اصْفَرَّ وَرَقُهَا فَأَحْزَنَنَا ذَلِكَ وَ فَرِقْنَا لَهُ فَمَا كَانَ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى جَاءَ نَعْيُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِذَا هُوَ قَدْ قُبِضَ ذَلِكَ الْيَوْمَ فَكَانَتْ بَعْدَ ذَلِكَ تُثْمِرُ ثَمَراً دُونَ ذَلِكَ فِي الْعِظَمِ وَ الطَّعْمِ وَ الرَّائِحَةِ فَأَقَامَتْ عَلَى ذَلِكَ ثَلَاثِينَ سَنَةً فَلَمَّا كَانَتْ ذَاتَ يَوْمٍ أَصْبَحْنَا وَ إِذَا بِهَا قَدْ تَشَوَّكَتْ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا فَذَهَبَتْ نَضَارَةُ عِيدَانِهَا وَ تَسَاقَطَ جَمِيعُ ثَمَرِهَا فَمَا كَانَ إِلَّا يَسِيراً حَتَّى وَافَى مَقْتَلَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَمَا أَثْمَرَتْ بَعْدَ ذَلِكَ لَا قَلِيلًا وَ لَا كَثِيراً وَ انْقَطَعَ ثَمَرُهَا وَ لَمْ نَزَلْ وَ مَنْ حَوْلَنَا نَأْخُذُ مِنْ وَرَقِهَا وَ نُدَاوِي

مَرْضَانَا بِهَا وَ نَسْتَشْفِي بِهِ مِنْ أَسْقَامِنَا فَأَقَامَتْ عَلَى ذَلِكَ بُرْهَةً طَوِيلَةً ثُمَّ أَصْبَحْنَا ذَاتَ يَوْمٍ فَإِذَا بِهَا قَدِ انْبَعَثَتْ مِنْ سَاقِهَا دَماً عَبِيطاً جَارِياً وَ وَرَقُهَا ذَابِلَةٌ تَقْطُرُ دَماً كَمَاءِ اللَّحْمِ فَقُلْنَا: إِنْ قَدْ حَدَثَ عَظِيمَةٌ فَبِتْنَا لَيْلَتَنَا فَزِعِينَ مَهْمُومِينَ نَتَوَقَّعُ الدَّاهِيَةَ فَلَمَّا أَظْلَمَ اللَّيْلُ عَلَيْنَا سَمِعْنَا بُكَاءً وَ عَوِيلاً مِنْ تَحْتِهَا وَ جَلَبَةً شَدِيدَةً وَ رَجَّةً وَ سَمِعْنَا صَوْتَ بَاكِيَةٍ تَقُولُ:

أَ يَا ابْنَ النَّبِيِّ وَ يَا ابْنَ الْوَصِيِّ وَ يَا مَنْ بَقِيَّةُ سَادَاتِنَا الْأَكْرَمِينَا

ثُمَّ كَثُرَتِ الرَّنَّاتُ وَ الْأَصْوَاتُ فَلَمْ نَفْهَمْ كَثِيراً مِمَّا كَانُوا يَقُولُونَ فَأَتَانَا بَعْدَ ذَلِكَ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عليه السلام وَ يَبِسَتِ الشَّجَرَةُ وَ جَفَّتْ فَكَسَرَتْهَا الرِّيَاحُ وَ الْأَمْطَارُ بَعْدَ ذَلِكَ فَذَهَبَتْ وَ انْدَرَسَ أَثَرُهَا، قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ: فَلَقِيتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ فَحَدَّثْتُهُ بِهَذَا الْحَدِيثِ فَلَمْ يُنْكِرْه.»؛ عبد الله بن عمر خزاعی از هند دختر جَون نقل می‌کند که گفت: پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله با اصحابش داخل خیمهٔ خاله‌ام (امّ معبد) شد. همه، جریان او را دربارهٔ آن گوسفند دانستند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با یارانش در خیمه به خواب رفتند تا هوا خنک شد. روز بسیار گرمی بود. هنگامی که پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از خواب برخاست آب طلب کرد و دستهای مقدس خود را شست و سه مرتبه آب در دهان خود ریخت و مضمضه نمود و آب مضمضهٔ خود را نزد درخت خاری که کنار خیمهٔ خالهٔ من بود پاشید. سپس سه مرتبه استنشاق کرد و صورت و ساق دستهای مبارک خود را شست و سر و پاهای خود را مسح نمود و فرمود: این درخت خار با ارزش است! اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز این اعمال را انجام دادند. پیامبر خدا بعد از این اعمال برخاست و دو رکعت نماز خواند. من و دختران قبیله از رفتار آن حضرت تعجب کردیم؛ زیرا قبل از آن بزرگوار کسی را ندیده بودیم که نماز بخواند. فردای آن روز از خواب بیدار شدیم و دیدیم آن درخت خار، سر بر فلک کشیده و از بزرگترین و بهترین درختان شده است، خدا خارهایش را فرو ریخته است، ریشه‌های آن محکم و شاخه‌هایش فراوان و ساق و برگش سبز شده‌اند. سپس میوه‌ای قارچ مانند داد که دارای رنگ زعفرانی و بوی عنبر و مزهٔ شهد بود. به خدا قسم هیچ گرسنه‌ای از آن میوه‌ها نمی‌خورد مگر اینکه سیر می‌شد و هیچ تشنه‌ای از آنها نمی‌خورد مگر اینکه سیراب می‌گردید. هیچ مریضی از آنها نمی‌خورد مگر اینکه شفا می‌یافت. هیچ نیازمند و مستمندی از آن‌ها نمی‌خورد مگر اینکه بی‌نیاز می‌گردید. هیچ شتر و گوسفندی از برگ آن درخت نمی‌خورد مگر اینکه چاق می‌شد و اگر ماده بود شیر می‌داد. از آن روزی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله [در خیمهٔ ما] اُتراق کرد اموال ما رو به فزونی و برکت نهاد. نعمت و برکت، نصیب ما شد. زمین، گوسفندان ما را سیر می‌کرد. ما آن درخت را درخت «مبارکه» می‌نامیدیم. بادیه‌نشینانی که در اطراف ما بودند پی در پی می‌آمدند و در زیر سایهٔ آن درخت می‌نشستند. از برگهای آن در مسافرت برای زاد و توشهٔ خود می‌بردند و در بیابان، آن را همراه خود حمل می‌کردند و در گرسنگی و تشنگی از آنها استفاده می‌کردند. آن درخت دائماً همین طور بود، ولی یک روز صبح که برخاستیم دیدیم میوه‌های آن درخت افتاده و برگهایش زرد شده‌اند! ما از این منظره محزون شدیم. چند صباحی بیش نگذشته بود که خبر رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد. [وقتی بررسی کردیم

فهمیدیم] رسول خداﷺ در همان روز از دنیا رحلت کرده است. آن درخت پس از این جریان، میوه می‌داد؛ ولی میوه‌اش از لحاظ بزرگی و طعم و بو، به خوبی میوه‌های قبلیِ آن نبود. آن درخت مدت سی سال به همین حال بود. یک روز صبح برخاستیم و دیدیم آن درخت از اول تا آخر خار آورده است و آن تر و تازه‌گی چوبهایش از دست رفته و همهٔ میوه‌هایش افتاده است. چندان طولی نکشید که شهادت حضرت امیرالمؤمنینؑ واقع شد و آن درخت بعد از آن میوه‌ای نداد. ولی ما و اشخاصی که در اطراف ما بودند همچنان از برگ‌های آن درخت می‌گرفتیم و مریض‌های خود را به وسیلهٔ آنها مداوا می‌کردیم و امراض خود را معالجه می‌نمودیم. آن درخت یک مدت طولانی در همین حال بود. سپس یک روز برخاستیم و دیدیم که خون تازه از ساق آن درخت جاری و برگهایش پژمرده شده است و خونی همچون آبِ گوشت [آبی که از گوشت جدا می‌شود] از آنها می‌چکد! ما گفتیم: حادثهٔ بزرگی رخ داده است. آن شب را با حال خوف و غم و اندوه صبح کردیم و در انتظار پیشامدی بزرگ بودیم. وقتی تاریکی شب، جهان را فرا گرفت صدای گریه و واویلا و اضطراب و غوغای عجیبی از زیر آن درخت شنیدیم. صدای زنی گریان را شنیدیم که می‌گفت: ای پسر پیغمبر! ای پسر وصیّ پیامبر! ای بازماندهٔ سادات بزرگوار ما! سپس ناله‌ها و صداها زیاد شد ولی بیشتر سخنانی که می‌گفتند را نفهمیدیم! پس از این جریان بود که خبر شهادت امام حسینؑ به ما رسید و آن درخت خشک شد و به وسیلهٔ باد و باران‌ها شکست و اثر آن کاملاً از بین رفت. عبد الله بن محمّد انصاری می‌گوید: من دعبل بن علی خزاعی را در مدینهٔ پیامبر خداﷺ ملاقات کردم و این حدیث را برای وی نقل نمودم؛ او این حدیث را انکار نکرد. تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۲، ص۴۷۱؛ انیس المؤمنین، محمد بن اسحاق حموی، ص۱۴. (فارسی)؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۲۳۳؛ ریاض الابرار، عالم ربانی سید نعمت الله جزائری، ج۱، ص۲۷۵؛ عوالم امام حسینؑ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۴۹۶.

همچنین این حکایت با اختلاف در الفاظ، در این منابع نیز آمده است: الثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص۱۱۲؛ کشف الغمة، اربلی، ج۱، ص۲۵؛ إثبات الهداة، شیخ حر عاملی، ج۱، ص۴۰۹؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۴، ص۱۸۸.

منابع اهل تسنن: ربیع الابرار، زمخشری، ج۱، ص۲۳۴؛ تذکرة الحمدونیة، ابن حمدون، ج۹، ص۱۵۹؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۱۱۲؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۶۴۸؛ التحفة العلیة و الآداب العلمیة، باکثیر شافعی مکی، ص۱۶ مخطوط (بنابر نقل از شرح احقاق الحق، ج۱۱، ص۴۹۴).تاریخ الخمیس، دیار بکری، ج۱، ص۳۳۵؛ شذرات الذهب فی اخبار من ذهب، ابن عماد حنبلی، ج۱، ص۳۵.

۲۶. «حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَزِيعٍ، حَدَّثَنَا نُوحُ بْنُ قَيْسٍ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ ذَكْوَانَ، عَنْ ثَابِتٍ الْبُنَانِيِّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، أَنَّ الْحَسَنَ، أَوِ الْحُسَيْنَ [ؑ] كَانَ يَجِيءُ وَ نَبِيُّ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ سَاجِدٌ فَيَرْكَبُ عَلَى ظَهْرِهِ فَيُطِيلُ السُّجُودَ فَقِيلَ لَهُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ لَقَدْ أَطَلْتَ السُّجُودَ فَقَالَﷺ: إِنَّ ابْنِي

ارْتَحَلَنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ»؛ انس بن مالک گوید: همانا [امام] حسن یا [امام] حسین [علیه السلام] می‌آمد و در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله در سجده بود بر پشت آن حضرت می‌نشست و ایشان سجده را طول می‌داد. به حضرت عرض شد: ای پیامبر خدا، هرآینه سجده را طولانی نمودید! رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پسرم بر پشتم سوار شد و من خوش نداشتم باعث شتاب و عجله کردنش شوم.

منابع اهل تسنن: النفقة علی العیال، ابن أبی الدنیا، ج۱، ص۳۸۳، ح۲۱۸؛ مسند أبی یعلی، أبو یعلی موصلی، ج٦، ص۱۵۰ : («حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي بَكْرٍ الْمُقَدَّمِيُّ حَدَّثَنَا نُوحُ بْنُ قَيْسٍ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ ذَكْوَانَ عَنْ ثَابِتٍ عَنْ أَنَسٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يَسْجُدُ فَيَجِيءُ الْحَسَنُ أَوِ الْحُسَيْنُ [علیهما السلام] فَيَرْكَبُ عَلَى ظَهْرِهِ فَيُطِيلُ السُّجُودَ، فَيُقَالُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، أَطَلْتَ السُّجُودَ؟ فَيَقُولُ: إِرْتَحَلَنِي إِبْنِي فَكَرِهْتُ أَنْ أُعَجِّلَهُ»)؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۲۱۲؛ معارج الوصول إلی معرفة فضل آل الرسول، زرندی حنفی، ص۹۰؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۸۱: (رَوَاهُ أَبُو يَعْلَى، وَ فِيهِ مُحَمَّدُ بْنُ ذَكْوَانَ، وَ ثَّقَهُ ابْنُ حِبَّانَ وَ ضَعَّفَهُ غَيْرُهُ، وَ بَقِيَّةُ رِجَالِهِ رِجَالُ الصَّحِيحِ.) المقصد العلی فی زوائد، هیثمی، ج۳، ص۲۰۲؛ إتحاف الخیرة، بوصیری، ج۷، ص۲٤٤ (رَوَاهُ أَبُو يَعْلَى الْمَوْصِلِيُّ.)؛ المطالب العالیة، ابن حجر عسقلانی، ج١٦، ص۲۱۰.

برای تحقیق بیشتر به این منابع رجوع شود: مسند ابن أبی شیبة، أبو بکر بن أبی شیبة، ج۲، ص۲۱۰؛ مسند الإمام أحمد، أحمد بن حنبل، ج۲۵، ص٤۱۹ -٤۲۰ و ج٤۵، ص٦۱۳؛ التاریخ الکبیر [تاریخ إبن أبی خیثمة]، إبن أبی خیثمة، ج۱، ص۲۹۵؛ السنن الکبری، نسائی، ج۱، ص۳٦٦؛ معجم الصحابة، بغوی، ج۳، ص۲۸۷- ۲۸۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۷، ص۲۱۰؛ المستدرك علی الصحیحین، حاکم نیسابوری، ج۳، ص۱۸۱ و ج۷، ص۷۲٦؛ المحلی بالآثار، ابن حزم، ج۲، ص۱۳۳؛ السنن الکبری، بیهقی، ج۲، ص۲۷۲؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج۱۵، ص۲۱۵-۲۱٦ و...

۲۷. در حکایت ام سلمه و ملک باران رسول خدا صلی الله علیه و آله لبان مبارک سید الشهدا علیه السلام را می بوسید:

«حَدَّثنا محمد بن المثنی فیما أعلم، حَدَّثنا عبد الله بن رجاء، حَدَّثناه عُمَارَةُ بْنُ زَاذَانَ، عَنْ ثابتٍ، عَن أَنَس؛ أَن مَلَكَ الْمَطَرِ اسْتَأْذَنَ أَنْ يَزُورَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيه [وَ آلِهِ] وَ سَلَّم فَقَالَ ذَاتَ يوم لأم سلمة: يا أم سَلَمَةَ انْظُرِي مَنْ بِالْبَابِ لا يَدْخُلُ عَلَيْنَا أَحَدٌ حَتَّى يَخْرُجَ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ [علیه السلام] فَدَخَلَ فَجَعَلَ يَثِبُ عَلَى ظَهْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيه [وَ آلِهِ] وَ سَلَّم فَجَعَلَ النَّبِيّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيه [وَ آلِهِ] وَ سَلَّم يَلْثِمُهُ وَيُقَبِّلُهُ فَقَالَ: أَتُحِبُّهُ؟ قَالَ: نَعَمْ قَالَ: أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ، وَإِن شِئْتَ أَرَيْتُكَ الْمَكَانَ الَّذِي تَقْتُلُهُ فِيهِ فَقَبَضَ كَفَّهُ، فَإِذَا تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ»؛ ثابت از انس نقل کرده که فرشتهٔ باران اذن خواست تا رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به امّسلمه فرمود: ای امّسلمه،نگاه کن و ببین چه کسی بر در خانه است، احدی بر ما وارد نشود تا [این وارد بر من] خارج شود. در این هنگام امام حسین علیه السلام [که کودکی خردسال بود] آمد و وارد شد و پیوسته بر گردهٔ رسول خدا صلی الله علیه و آله برمی‌جست (بالا پایین می‌رفت)، پیامبر صلی الله علیه و آله هم مدام او را دهانش را می‌بوسید و بر او بوسه می‌زد، فرشتهٔ باران عرض کرد: [ای رسول

خدا ﷺ]، آیا [امام] حسین ؑ را دوست می‌داری؟ حضرت فرمود: آری، فرشته گفت: آگاه باش که امّتت بزودی او را می‌کشند و اگر خواستی مکانی که او را در آن مکان می‌کشند به تو نشان دهم؟ در این هنگام آن ملک، کف دستش را جمع کرد پس آنگاه [بلافاصله] خاک سرخی [در کف دستش بود].

منبع اهل تسنن: مسند البزار (البحر الزخار)، بزار، ج۱۳، ص۳۰۶، رقم۶۹۰۰.

همچنین: «حَدَّثَنَا شَيْبَانُ، حَدَّثَنَا عُمَارَةُ بْنُ زَاذَانَ، حَدَّثَنَا ثَابِتٌ الْبُنَانِيُّ، عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ، قَالَ: اسْتَأْذَنَ مَلَكُ الْقَطْرِ رَبَّهُ أَنْ يَزُورَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، فَأَذِنَ لَهُ، وَكَانَ فِي يَوْمِ أُمِّ سَلَمَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: «يَا أُمَّ سَلَمَةَ، إِحْفَظِي عَلَيْنَا الْبَابَ لَا يَدْخُلْ عَلَيْنَا أَحَدٌ» قَالَ: فَبَيْنَمَا هِيَ عَلَى الْبَابِ إِذْ جَاءَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [ؑ]، فَاقْتَحَمَ، فَفَتَحَ الْبَابَ، فَدَخَلَ، فَجَعَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يَلْتَزِمُهُ وَ يُقَبِّلُهُ، فَقَالَ الْمَلَكُ: أَتُحِبُّهُ؟ قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ، إِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ الْمَكَانَ الَّذِي تَقْتُلُهُ فِيهِ. قَالَ: «نَعَمْ». قَالَ: فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنَ الْمَكَانِ الَّذِي قُتِلَ بِهِ، فَأَرَاهُ فَجَاءَ سَهْلَةٌ - أَوْ تُرَابٌ أَحْمَرُ - فَأَخَذَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ فَجَعَلَتْهُ فِي ثَوْبِهَا، قَالَ ثَابِتٌ: فَكُنَّا نَقُولُ: إِنَّهَا كَرْبَلَاءُ». انس بن مالک گوید: فرشتهٔ باران از خداوند متعال اذن خواست تا رسول خدا ﷺ را زیارت کند، و خدا به او اذن داد، و آن در روز ام سلمه بود (روزی که رسول خدا ﷺ خانهٔ ام سلمه بود)، پس پیامبر ﷺ فرمود: ای ام سلمه، در را بر ما نگه دار تا احدی بر ما وارد نشود. گوید: در حینی که ام سلمه محافظ در بود امام حسین ؑ آمد و با زور در را باز کرد و وارد شد. پیامبر ﷺ پیوسته ملتزم او بود و او را می‌بوسید، فرشته عرض کرد: آیا او را دوست می‌داری؟ حضرت فرمود: بله، عرض کرد: همانا امّت تو به زودی او را می‌کشند، اگر خواستی مکانی که او را در آن می‌کشند به تو نشان دهم، حضرت فرمود: آری، گوید: پس آن فرشته مشتی از مکانی که امام حسین ؑ در آن کشته می‌شود را برداشت و به حضرت نشان داد، پس خاک نرم یا خاک سرخ آورد. ام سلمه آن را گرفت و در پیراهن خود قرار داد. ثابت گوید: پس ما می‌گفتیم که آن سرزمین کربلا است. منبع اهل تسنن: مسند أبی یعلی، أبو یعلی موصلی، ج۶، ص۱۲۹

حکایت نزول ملک باران به روایت ام سلمه در این منابع نیز آمده است رجوع شود به:

معجم الصحابة، أبو القاسم بغوی، ج۲، ص۱۷، ح۴۱۱؛ صحیح ابن حبان، ابن حبان، ج۱۵، ص۱۴۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۰۶، رقم: ۲۸۱۳؛ مناقب علی بن أبی طالب، ابن مغازلی، ص۳۰۵؛ مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۳۴، ح۶؛ کشف الاستار عن زوائد البزار، هیثمی، ج۳، ص۲۳۲، رقم: ۲۶۴۲.

۲۸. حکایت گریهٔ پیامبر ﷺ از زبان امّ سلمه:

۱) حَدَّثَنَا يَعْلَى بْنُ عُبَيْدٍ، عَنْ مُوسَى الْجُهَنِيِّ، عَنْ صَالِحِ بْنِ أَرْبَدِ النَّخَعِيِّ، قَالَ: قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: دَخَلَ الْحُسَيْنُ [ؑ] عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ أَنَا جَالِسَةٌ عَلَى الْبَابِ، فَتَطَلَّعْتُ فَرَأَيْتُ فِي كَفِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ شَيْئًا يُقَلِّبُهُ وَ هُوَ نَائِمٌ عَلَى بَطْنِهِ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، تَطَلَّعْتُ فَرَأَيْتُكَ تُقَلِّبُ شَيْئًا فِي كَفِّكَ وَ الصَّبِيُّ نَائِمٌ عَلَى بَطْنِكَ وَ دُمُوعُكَ تَسِيلُ، فَقَالَ: «إِنَّ جِبْرِيلَ

أَتَانِي بِالتُّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا [فِيهَا] وَ أَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي يَقْتُلُونَهُ [إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُهُ]»؛ صالح بن اربد نخعی از ام سلمه نقل کرده که گفت: حسین [علیه‌السلام] به اتاق پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شد در حالی که من کنار درب نشسته بودم. متوجه شدم پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چیزی را در دست مبارکش می‌گرداند و حسین [علیه‌السلام] هم روی شکم حضرت خوابیده است. عرض کردم: یا رسول الله! از در خانه که نشسته بودم متوجه شدم همچنان که کودک روی بدن شما به خواب رفته چیزی را در دست مبارکت می‌گردانی و اشک از دیدگانت جاری است، حضرت فرمود: [آری،] جبرئیل بر من نازل شد و مقداری از تربت سرزمینی که حسین [علیه‌السلام] در آنجا به شهادت می‌رسد را برایم آورد و به من اطّلاع داد که امّتم او را به شهادت می‌رسانند.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن أبی شیبة کوفی، ج۸، ص۶۳۲؛ مسند ابن راهویه، ابن راهویه، ج٤، ص۱۳۰ – ۱۳۱؛ الآحاد و المثانی، ابن ابی عاصم ضحاک، ج۱، ص۳۰۹، رقم٤۲۸؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۱۲، ص۲۳۸ و ج١٤، ص١٤٥ – ١٤٦؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۳، ص٦٥٧.

۲) «أَنَا عَبدُ الرَّزَّاقِ أَنَا عَبدُ اللَّهِ بنُ سَعِيدِ بنِ أَبِي هِندٍ عَن أَبِيهِ قَالَ: قَالَت أُمُّ سَلَمَةَ: كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ نَائِماً فَجَاءَ حُسَيْنٌ [علیه‌السلام] يَدْرُجُ [يَتَدَرَّجُ] قَالَتْ: فَقَعَدْتُ عَلَى الْبَابِ فَأَمسَكتُهُ [فَسَبَقْتُهُ] مَخَافَةَ أَنْ يَدْخُلَ فَيُوقِظَهُ، قَالَتْ: ثُمَّ غَفَلتُ فِي شَيْءٍ، فَدَبَّ فَدَخَلَ فَقَعَدَ عَلَى بَطْنِهِ، قَالَتْ: فَسَمِعْتُ نَحِيبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، فَجِئْتُ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ اللَّهِ مَا عَلِمْتُ بِهِ، فَقَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إِنَّمَا جَاءَنِي جِبْرِيلُ وَ هُوَ عَلَى بَطْنِي قَاعِدٌ؛ فَقَالَ لِي: أَ تُحِبُّهُ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ؛ أَ لَا أُرِيكَ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا؟» قَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «فَقُلْتُ: بَلَى». قَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: «فَضَرَبَ بِجَنَاحِهِ فَأَتَى بِهَذِهِ التُّرْبَةِ». [قَالَت: وَ إِذاً] فِي يَدِهِ تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ وَ هُوَ يَبْكِي وَ يَقُولُ: يَا لَيتَ شِعرِي مَن يَقتُلُكَ بَعدِي؟»؛ امّ سلمه گوید: پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در خواب به سر می‌برد که [امام] حسین [علیه‌السلام] کم کم نزدیک حضرت شد، ام سلمه گوید: من بر درب نشستم و او را گرفتم به جهت ترس از اینکه مبادا بر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شود و ایشان را از خواب بیدار نماید. وی می‌گوید: من در چیزی غفلت کردم، [امام] حسین [علیه‌السلام] سینه‌خیز رفت تا بر حضرت وارد شد و بر شکم ایشان نشست. ام سلمه می‌گوید: من گریهٔ شدیدی را از رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم، آمدم و عرض کردم: ای رسول خدا، به خدا قسم من نفهمیدم [چطور وارد شد!] پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: جبرئیل بر من وارد شد –در حالی که حسین علیه‌السلام بر شکم من نشسته بود– و به من عرض کرد: حسین [علیه‌السلام] را دوست می‌داری؟ گفتم: بله، در پاسخ گفت: به زودی امّتت او را می‌کشند، آیا تربتی که بدان کشته می‌شود را به تو نشان ندهم؟! حضرت فرمود: من گفتم: بله، فرمود: پس جبرئیل بالش [را به طرفی] زد و این تربت را برایم آورد. پس ام سلمه گفت: در آن هنگام در دست حضرت تربت سرخ رنگ بود و می‌گریست و می‌فرمود: ای کاش می‌دانستم چه کسی بعد از من تو را می‌کشد؟

منابع اهل تسنن: المنتخب من مسند عبد بن حمید، عبد بن حمید بن نصر کسی، ص٤٤٣؛ تاریخ

مدينة دمشق، ابن عساكر، ج١٤، ص١٩٤؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص٢٥٩٩؛ جواهر العقدين، سمهودى، ج٣، ص٣٥٧.

٣) حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، حَدَّثَنِي عِبَادُ بْنُ زِيَادٍ الْأَسَدِيُّ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ ثَابِتٍ، عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَبِي وَائِلٍ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ، عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ، قَالَتْ: كَانَ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ [عليهما السلام] يَلْعَبَانِ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ فِي بَيْتِي، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ صلى الله عليه وآله، إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُ إِبْنَكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ، فَأَوْمأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ [عليه السلام]، فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ ضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: «وَدِيعَةٌ عِنْدَكِ هَذِهِ التُّرْبَةُ». فَشَمَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ وَ قَالَ: «رِيْحُ [وَيْحُ] كَرْبٍ وَ بَلَاءٍ». قَالَتْ: وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: «يَا أُمَّ سَلَمَةَ إِذَا تَحَوَّلَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا فَاعْلَمِي أَنَّ ابْنِي قَدْ قُتِلَ»، قَالَ: فَجَعَلَتْهَا أُمُّ سَلَمَةَ فِي قَارُورَةٍ، ثُمَّ جَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهَا كُلَّ يَوْمٍ، وَ تَقُولُ: إِنَّ يَوْمًا تَحَوَّلِينَ [فِيهِ] دَمًا لَيَوْمٌ عَظِيمٌ.»؛ ابو وائل شقيق بن سلمه نقل كرده كه امّ سلمه گفت: حسنين [عليهما السلام] در خانهٔ من و مقابل چشمان رسول خدا صلى الله عليه وآله مشغول بازى بودند كه جبرئيل نازل شد و گفت: اى محمّد صلى الله عليه وآله! پس از تو، امّتت اين فرزند را (و اشاره به حسين عليه السلام كرد) شهيد مى‌كنند. رسول خدا صلى الله عليه وآله گريست و حسين [عليه السلام] را به سينه چسبانيد، بعد هم (خطاب به من) فرمود: «اين تربت، امانت نزد تو باشد»، آنگاه تربت را بوئيد و فرمود: «بوى كرب و بلا است». امّ سلمه گويد: حضرت فرمود: «اى امّ سلمه، هر وقت ديدى اين تربت به خون تبديل شد بدان كه پسرم [حسين عليه السلام] به شهادت رسيده است». شقيق گويد: امّ سلمه، تربت را درون شيشه‌اى ريخت و هر روز بدان نگاه مى‌كرد و مى‌گفت: روزى كه تو [اى تربت] به خون تبديل شوى هر آينه روز بزرگى است.

منابع اهل تسنن: المعجم الكبير، طبرانى، ج٣، ص١٠٨؛ ترتيب الأمالى الخميسية، شجرى، ج١، ص٢١٥، ح٧٨٥؛ تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، ج١٤، ص١٩٢؛ كفاية الطالب، گنجى شافعى، ص٤٢٦؛ بغية الطلب، ابن عديم، ج٦، ص٢٥٩٩؛ تهذيب الكمال، مزى، ج٦، ص٤٠٨؛ إكمال فى أسماء الرجال، خطيب تبريزى، ص٤٥ و ص٢٠٦: (خطيب گويد: و قد جاء في هذا الباب عن عليّ بن أبي طالب عليه السلام و ابن عباس و أنس ابن مالك و أنس بن الحارث و عائشة و جماعة من الصحابة، فالحديث صحيحٌ بلا ريب بكثرة شواهده»)؛ الوافى بالوفيات، صفدى، ج١٢، ص٢٦٣.«و كان النبيّ[صلى الله عليه وآله] قد أخبر أنّه يقتل بأرض العراق بالطّفّ بكربلاء و أتاه جبريل بتربة الأرض الّتي يقتل بها فشمّها رسول الله [صلى الله عليه وآله] و أعطاها أمّسلمة و قال لها: إذا تحوّلت هذه التربة دماً فاعلمي أنّ ابني قُتِل. ثمّ جعلت تنظر إليها و تقول: إنّ يوماً تحوّلين دماً لَيومٌ عظيمٌ. فقتل يوم الجمعة، و قيل: يوم السبت يوم عاشوراء سنة إحدى و ستّين»؛ مجمع الزوائد، هيثمى، ج٩، ص١٨٩؛ إمتاع الأسماع، مقريزى، ج١٢، ص٢٣٨ و ج١٤، ص١٤٦؛ تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج٢، ص٣٠٠؛ الخصائص الكبرى، سيوطى، ج٢، ص١٢٥؛ جواهر العقدين، سمهودى، ج٣، ص٣٥٥ (و قد روى عبد اللّه بن أحمد في زياداته على المسند من حديث أمّ سلمة و زاد في آخره: فشمّها رسول اللّه و

قال ﷺ: ریح کرب و بلاء، و قال: یا أمّ سلمة إذا تحوّلت هذه التربة دماً فاعلمي أنّ ابني قد قُتل، فجعلتها في قارورةٍ، ثمّ جعلت تنظر إليها كلّ يوم، و تقول: إنّ يوماً تحوّلين دماً لَيومٌ عظيمٌ).

٤) عَنْهَا [أُمِّ سَلَمَةَ] قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ وَ هُوَ يَمْسَحُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ [ؑ] وَ يَبْكِي فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ جِبْرِيلَ أَخْبَرَنِي أَنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَا، قَالَتْ: ثُمَّ نَاوَلَنِي كَفّاً مِنْ تُرَابٍ أَحْمَرَ وَ قَالَ: إِنَّ هَذَا مِنْ تُرْبَةِ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا فَمَتَى صَارَ دَماً فَاعْلَمِي أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَوَضَعتُ التُّرَابَ فِي قَارُورَةٍ عِنْدِي وَ كُنْتُ أَقُولُ إِنَّ يَوْماً يَتَحَوَّلُ فِيهِ دَماً لَيَوْمٌ عَظِيمٌ.»؛ از امّ سلمه روایت شده که [در یکی از روزها] مشاهده کردم رسول خدا ﷺ دست بر سر حسین [ؑ] می‌کشید و می‌گریست. عرض کردم: سبب گریهٔ شما چیست؟ در پاسخ فرمود: جبرئیل به من اطّلاع داد که این فرزندم در سرزمینی به نام کربلا به شهادت می‌رسد. آنگاه حضرت مشتی خاک سرخ به من داد و فرمود: این خاک سرزمینی است که حسین [ؑ] در آنجا کشته می‌شود پس هرگاه این خاک به خون تبدیل شد بدان که حسین [ؑ] به شهادت رسیده است. امّ سلمه گوید: من آن خاک را درون شیشه‌ای ریختم و با خود می‌گفتم: روزی که این خاک به خون تبدیل شود یقیناً روز بسیار بزرگی است.

منابع اهل تسنن: ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۱٤۷: (خَرَّجَهُ الْمَلَّا فِي سِيرَتِهِ)؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۵۰۲؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۰، ص۱۵٤. (روایت را با اختلاف کم از سیرهٔ ملا نقل کرده است)؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی ، ص۱۹۳.

۲۹. «أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ اضْطَجَعَ ذَاتَ لَيْلَةٍ لِلنَّوْمِ فَاسْتَيْقَظَ وَ هُوَ حَائِرٌ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَرَقَدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَ هُوَ حَائِرٌ، دُونَ مَا رَأَيْتُ بِهِ الْمَرَّةَ الْأُولَى، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَاسْتَيْقَظَ وَ فِي يَدِهِ تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ يُقَبِّلُهَا، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ التُّرْبَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: " أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ أَنَّ هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ – لِلْحُسَيْنِ [ؑ]- فَقُلْتُ لِجِبْرِيلَ: أَرِنِي تُرْبَةَ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا فَهَذِهِ تُرْبَتُهَا. «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى شَرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَ لَمْ يُخْرِجَاهُ») [التعليق – من تلخيص الذهبي] مر هذا على شرط البخاري و مسلم. رسول خدا ﷺ شبی به قصد خواب به پهلو خوابید، پس بیدار شد در حالی که سرگردان بود، دو مرتبه به پهلو خوابید و خواب رفت ولی با سرگردانی بیدار شد غیر از حالتی که او را در دفعهٔ اول دیده بودم. بار دیگر خوابید و بیدار شد در حالی که در دستان مبارکش تربت سرخی بود و آن را می‌بوسید، من عرض کردم: ای رسول خدا، این خاک چیست؟ حضرت فرمود: جبرئیل ؑ به من خبر داد که این فرزندم حسین ؑ در سرزمین عراق کشته می‌شود، و من به جبرئیل گفتم: تربت زمینی که حسین ؑ در آن کشته می‌شود را به من نشان بده، پس این تربت همان زمین است. (المستدرک، حاکم نیشابوری، ج٤، ص۳۹۸.)

۳۰. استحباب بوسیدن تربت سید الشهدا ؑ:

«أَخْبَرَنَا ابْنُ خُشَيْشٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَعْقِلٍ الْقِرْمِيسِينِيُّ

الْعِجْلِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ إِسْحَاقَ النَّهَاوَنْدِيُّ الْأَحْمَرِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَمَّادٍ الْأَنْصَارِيُّ، عَنْ زَيْدٍ أَبِي أُسَامَةَ قَالَ: كُنْتُ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ عِصَابَتِنَا بِحَضْرَةِ سَيِّدِنَا الصَّادِقِ، فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ تُرْبَةَ جَدِّيَ الْحُسَيْنِ شِفَاءً مِنْ كُلِّ دَاءٍ وَ أَمَاناً مِنْ كُلِّ خَوْفٍ، فَإِذَا تَنَاوَلَهَا أَحَدُكُمْ فَلْيُقَبِّلْهَا وَ لْيَضَعْهَا عَلَى عَيْنَيْهِ وَ لْيُمِرَّهَا عَلَى سَائِرِ جَسَدِهِ ...» زید ابی اسامه گوید: همراه جماعتی از بزرگان در محضر آقایمان امام صادق‌ؑ بودیم، پس ایشان به ما رو کرد و فرمود: خداوند تربت جدّم امام حسین‌ؑ را مایهٔ شفای تمامی دردها و امان از هر ترسی قرار داده است، بنابراین هرگاه یکی از شما خواست آن را تناول کند، آن را ببوسد و بر چشمانش قرار دهد و بر دیگر اعضای بدن بکشد. الأمالی، شیخ طوسی، ص۳۱۸ – ۳۱۹؛ بشارة المصطفی، عماد الدین طبری، ص۳۳۵؛ هدایة الأمة، حر عاملی، ج۵، ص۵۰۱؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۱۱۹.

۳۱. تأویل «حبل الله» به اهل بیت‌ؑ در آیهٔ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾:

عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍؑ قَالَ: ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾ السِّلم هو آلُ مُحَمَّدٍؐ أمر الله بالدخول فيه و هُمْ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي أُمِرَ بِالاعْتِصَامِ بِهِ فَقَالَ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾»؛ جابر از امام باقرؑ روایت می‌کند که حضرت فرمود: مقصود از «سِلم» در آیهٔ ﴿ادْخُلُوا فِي السِّلْمِ كَافَّةً﴾، آل محمدؐ هستند و ایشان ریسمان محکم خدا هستند که دستور داده به آنها تمسّک شود. سپس [حضرتؑ این آیه را تلاوت] فرمود: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾؛ همگی به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرّق نشوید. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۰۲؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۳۶۵؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۴۴۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۶۵، ص۲۳۳؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۳۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۸۵.

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍؑ ... وَ فِي قَوْلِهِ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ قَالَ: نَحْنُ الْحَبْلُ.» امام صادقؑ در مورد تفسیر آیهٔ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ فرمود: ما حبل و ریسمان پیوسته خدا هستیم. امالی، شیخ طوسی، ص۲۷۲؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۳؛ تفسیر الاصفی، فیض کاشانی، ج۱، ص۱۶۵؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۶۷۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۴، ص۵۲؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۳۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۸۵.

«عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ قَالَ: «نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الَّذِي قَالَ اللَّهُ: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ فَالْمُسْتَمْسِكُ بِوَلَايَةِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍؑ الْمُسْتَمْسِكُ بِالْبِرِّ [كَذَا] فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ كَانَ مُؤْمِناً، وَ مَنْ تَرَكَهُ كَانَ خَارِجاً مِنَ الْإِيمَانِ.» امام صادقؑ فرمود: ما همان ریسمان محکمی هستیم که خداوند متعال در قرآن فرمود: («به ریسمان محکم خدا تمسک کنید») تمسّک به ولایت علیّ بن ابی طالبؑ تمسّک

به برّ و نیکی است، هر بنده‌ای که تمسک به ولایت علی﵇ کند مؤمن است. و هر کسی ولایت او را ترک کند در حقیقت ایمان را ترک کرده است و از دایرهٔ ایمان خارج شده است. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۹۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۱۸.

منبع اهل تسنن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱٦۹.

برای تحقیق بیشتر در این موضوع رجوع شود به: شرح الاخبار، قاضی نعمان مغربی،ج۲، ص۲۰۷ و ص۲٦۵؛ کتاب الغیبة، محمد بن إبراهیم نعمانی، ص٤۷؛ خصائص الائمة، شریف رضی، ص۷٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۲، ص۲۷۳؛ العمدة، ابن البطریق، ص۲۸۸؛ الروضة فی فضائل أمیر المؤمنین، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۱۰۳؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۸۳؛ الصراط المستقیم، علی بن یونس عاملی، ج۱، ص۲۸٦.

تأویل «حبل الله» به امیر مؤمنان﵇ در آیهٔ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾:

«عن ابن یزید، قال: سألت أبا الحسن﵇ عن قوله: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً﴾ قال﵇: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ﵇ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ»؛ راوی می‌گوید: از امام کاظم﵇ از آیهٔ «همگی به ریسمان محکم خدا چنگ بزنید» سؤال نمودم، آن حضرت﵇ فرمود: علیّ بن ابی طالب﵇ ریسمان محکم خداست. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۱، ص۱۹٤؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص٦۷۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٦۵، ص۲۳۳؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۳۷۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۸۵.

تأویل «حبل الله» به ولایت، در آیهٔ ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾:

«قوله: ﴿وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا﴾ قال: التوحید و الولایة.»؛ امام﵇ فرمود: مقصود از آیهٔ «به ریسمان خداوند چنگ بزنید [و ملازم آن باشید]» توحید و ولایت است. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۱، ص۱۰۸؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص٦٦۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٤، ص۸۵؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۳، ص۱۸٦.

همچنین: «عَنْ أَبَانِ بْنِ تَغْلِبَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ﵇: وَلَايَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ﵇ الْحَبْلُ الَّذِي قَالَ اللَّهُ [تَعَالَى فِيهِ]: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾ فَمَنْ تَمَسَّكَ بِهِ كَانَ مُؤْمِناً وَ مَنْ تَرَكَهُ خَرَجَ مِنَ الْإِيمَانِ.»؛ ابان بن تغلب می‌گوید: امام باقر﵇ فرمود: ولایت علیّ بن ابیطالب﵇ ریسمانی است که خداوند متعال در موردش فرموده است: ﴿وَ اعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعاً وَ لا تَفَرَّقُوا﴾؛ کسیکه به این ریسمان (ولایت امیر المؤمنین﵇) چنگ زد مؤمن است و کسیکه آن را رها کرد از دائرهٔ ایمان خارج شده است. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم، ص۹۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳٦، ص۱۸.

منبع اهل تسنن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱٦۹.

اهل بیت﵈ حبل الله:

«عَنْ أَبِي بَصِيرٍ، عَنْ خَيْثَمَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ الْبَاقِرَ﵇ يَقُولُ: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ صَفْوَةُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ

خِيَرَةُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ مُسْتَوْدَعُ مَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ، وَ نَحْنُ أُمَنَاءُ اللَّهِ (عَزَّ وَ جَلَّ)، وَ نَحْنُ حُجَجُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ،...» خثیمه گفت: شنیدم امام باقر ﷺ می‌فرمود: ما جنب الله و برگزیدهٔ او و منتخب خدا و تحویل‌گیرندهٔ میراث انبیا و امینان پروردگار و حجت خدا و ریسمانِ محکم الهی هستیم... بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ص۸۳؛ امالی، شیخ طوسی، ص٦٥٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۳٦؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۷۲۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲٦، ص۲٤۸.

و همچنین: «عن ابوذر الغفاري قال: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ نَبِيّاً لَايَنْفَعُ أَحَدَكُمُ الثَّلَاثَةُ حَتَّى يَأْتِيَ بِالرَّابِعَةِ فَمَنْ شَاءَ حَقَّقَهَا وَ مَنْ شَاءَ كَفَرَ بِهَا، فَإِنَّا مَنَازِلُ الْهُدَى وَ أَئِمَّةُ التُّقَى وَ بِنَا يُسْتَجَابُ الدُّعَاءُ وَ يُدْفَعُ الْبَلَاءُ وَ بِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ مِنَ السَّمَاءِ وَ دُونَ عِلْمِنَا تَكِلُّ أَلْسُنُ الْعُلَمَاءِ وَ نَحْنُ بَابُ حِطَّةٍ وَ سَفِينَةُ نُوحٍ وَ نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ الَّذِي يُنَادِي مَنْ فَرَّطَ فِينَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِالْحَسْرَةِ وَ النَّدَامَةِ وَ نَحْنُ حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ الَّذِي مَنِ اعْتَصَمَ بِهِ هُدِيَ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ...» ابوذر غفاری گوید: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می‌فرمود: به خدایی که مرا به حق پیغمبر مبعوث نمود سوگند، احدی از شما سه تا سود نمی‌برد جز آنکه چهارمی را بیاورد و انجام دهد (اختیار با خودتان است) پس هرکس خواست آنها را محقّق ساخت و هرکس خواست به آنان کافر شد؛ پس همانا ما منازل هدایت و امامان پرهیزکاری هستیم، به سبب ما دعاها مستجاب می‌شوند و بلاها دفع می‌گردند و باران از آسمان فرود می‌آید، و بدون علم ما زبان‌های دانشمندان گنگ و لال می‌شود، ما باب حطّه و کشتی نوح هستیم، ما جنب الله هستیم که ندا می‌دهد: کسی که در مورد ما تفریط و کوتاهی نماید روز قیامت در حسرت و پشیمانی است، ما حبل الله متینی هستیم که هرکس بدان چنگ زد و پناه برد به صراط مستقیم هدایت گشت. تفسیر فرات کوفی، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۲۵۸؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۷، ص۱۹۸.

برای تحقیق بیشتر در این موضوع رجوع شود به: کتاب سلیم بن قیس، ص۲۷٦ و ٤۲۵؛ امالی، شیخ صدوق، ص۲٦٤؛ توحید، شیخ صدوق، ص۱٦٤؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۱۷؛ هدایة کبری، حسین بن حمدان خصیبی، ص۲۳۹؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲٤۸؛ امالی، شیخ طوسی، ص٦٥٤؛ مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۳۳٦؛ اقبال الاعمال، سید ابن طاووس، ج۳، ص۱۳۳؛ المزار، شهید اول، ص۹٤؛ عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب، ص٦۷؛ المزار، محمدبن مشهدی، ص۱۸٦، ۲۰۹ و ۲۱۸؛ المحتضر، حسن بن سلیمان حلی، ص۲۲۷.

امیر المؤمنین ﷺ حبل الله:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَبَانٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ ابْنِ سِنَانٍ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: قَالَ أَمِيرُالْمُؤْمِنِينَ ﷺ فِي خُطْبَتِهِ: ... **وَ أَنَا حَبْلُ اللَّهِ الْمَتِينُ** وَ أَنَا عُرْوَةُ اللَّهِ الْوُثْقَى وَ كَلِمَةُ التَّقْوَى وَ أَنَا عَيْنُ اللَّهِ وَ لِسَانُهُ الصَّادِقُ وَ يَدُهُ» ابوبصیر از امام صادق ﷺ روایت کرده که حضرت فرمود: امیرالمؤمنین ﷺ در

خطبه‌ای فرمود: ... منم ریسمان استوار خدا، منم دستهٔ محکم‌تر خدا و کلمهٔ تقوا، منم چشم خدا و زبان راستگوی او، و دست او. توحید، شیخ صدوق، ص۱۶۵؛ معانی الاخبار، شیخ صدوق، ص۱۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج٤، ص۷۱۷؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤، ص۹؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج٤، ص٤۹٤؛ تفسیر کنز الدقائق، محمد قمی مشهدی، ج۱۱، ص۳۲۱.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودة، قندوزی، ج۳، ص٤۰۱.

و همچنین: «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلِيِّ بْنِ مُوسَى الرِّضَا عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْكَبَ سَفِينَةَ النَّجَاةِ وَ يَسْتَمْسِكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى وَ يَعْتَصِمَ بِحَبْلِ اللَّهِ الْمَتِينِ فَلْيُوَالِ عَلِيّاً بَعْدِي وَ لْيُعَادِ عَدُوَّهُ وَ لْيَأْتَمَّ بِالْأَئِمَّةِ الْهُدَاةِ مِنْ وُلْدِهِ...» امام رضا به نقل از پدرشان و امام کاظم به نقل از پدرانشان فرمود: رسول خدا فرمود: کسی‌که دوست دارد سوار کشتی نجات شود و به محکم‌ترین دستاویز چنگ بزند و به ریسمان نیرومند الهی پناه ببرد باید بعد از من ولایت علی و برائت از دشمنش را داشته باشد، و (بعد از علی هم) ائمهٔ هدایت‌گر از نسل او را امام خود قرار دهد. امالی، شیخ صدوق، ص۷۰؛ عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج۱، ص۲٦۲؛ بشارة المصطفی، محمد بن ابی القاسم طبری، ص۳۸؛ ارشاد القلوب، حسن بن محمد دیلمی، ج۲، ص٤۲٤؛ حلیة الابرار، سید هاشم بحرانی، ج۲، ص٤٤۰؛ غایة المرام، سید هاشم بحرانی، ج٦، ص۸۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۱٤٤؛ تفسیر کنز الدقائق، مشهدی، ج۲، ص٤۰۷؛.

منابع اهل تسنن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱٦۸؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۲، ص۳۱٦ و ج۳، ص۲۹۱.

تمسک به حبل الله در عصر غیبت

و همچنین: «قَالَ موسی بن جعفر: ...«طُوبَى لِشِيعَتِنَا الْمُتَمَسِّكِينَ بِحَبْلِنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا الثَّابِتِينَ عَلَى مُوَالاتِنَا وَ الْبَرَاءَةِ مِنْ أَعْدَائِنَا أُولَئِكَ مِنَّا وَ نَحْنُ مِنْهُمْ قَدْ رَضُوا بِنَا أَئِمَّةً وَ رَضِينَا بِهِمْ شِيعَةً فَطُوبَى لَهُمْ ثُمَّ طُوبَى لَهُمْ وَ هُمْ وَ اللَّهِ مَعَنَا فِي دَرَجَاتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ.» امام کاظم فرمود: خوشا بر احوال شیعیان ما که در غیبت قائم ما که به ریسمان محکم ما متمسّک هستند و بر دوستی ما و بیزاری از دشمنان ما ثابت‌قدم [هستند]، آنها از ما و ما از آنهائیم، آنها خشنودند که ما امامان شان هستیم و ما نیز خشنودیم که آنان شیعیان ما هستند. پس خوشا بر احوال آنها و خوشا بر احوال آنها؛ به خدا سوگند آنان در روز قیامت همراه ما و در درجات ما هستند. کمال الدین و تمام النعمة، شیخ صدوق، ص۳٦۱؛ کفایة الاثر، خزاز قمی، ص۲٦۹؛ اعلام الوری، طبرسی، ج۲، ص۲٤۰؛ کشف الغمة، اربلی، ج۳، ص۳۳۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵۱، ص۱۵۱.

منابع اهل تسنن: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۱٦۸؛ ینابیع الموده، قندوزی، ج۲، ص۳۱٦ و ج۳، ص۲۹۱.

۳۲. علامه بحرانی﵀ از منابع اهل سنت ۳۹ حدیث نقل می‌کند. (رجوع شود به: غایة المرام ج۲، ص۳۰٤).
و از منابع شیعه ۸۲ روایت نقل می‌کند. (رجوع شود به: غایة المرام ج۲، ص۳۲۱ و اعیان شیعه ج۱، ص۳۷۰).
برای تحقیق بیشتر رجوع شود به کتاب موسوعة کتاب الله و اهل البیت فی حدیث الثقلین (لجنة التحقیق في مسألة الإمامة مدرسة الإمام باقر العلوم﵇).

۳۳. «ثمَّ اعْلَم أَنّ لحَدِيث التَّمَسُّك بذلك طُرُقاً كَثِيرَةً وَردت عَن نَيّف وَ عشْرين صحابيّاً -وَ مَرّ لَهُ طُرُقٌ مبسوطةٌ فِي حادي عشر الشّبَه- وَ فِي بَعض تِلْكَ الطُّرق أنّه قَالَ: ذَلِك بِحجَّة الْوَدَاع بعرفة، وَ فِي أُخْرَى أَنه قَالَه بِالْمَدِينَةِ فِي مَرضه وَ قد امْتَلَأتِ الْحُجْرَة بِأَصْحَابِه، وَ فِي أُخْرَى: أَنّه قَالَ: ذَلِك بغدير خم، وَ فِي أُخْرَى: أَنّه قَالَه لمّا قَامَ خَطِيباً بعد انْصِرَافه من الطَّائِف كَمَا مَرَّ، وَ لَا تنَافِي إِذْ لَا مَانع من أَنّه كرّر عَلَيْهِم ذَلِك فِي تِلْكَ المواطن وَ غَيرهَا اهتماماً بشأنِ الكتابِ الْعَزِيز وَ العِترةِ الطَّاهرةِ.» سپس بدان همانا برای حدیث تمسک به ثقلین طریق‌های زیادی هست که از بیست و چند صحابی وارد شده است -و برای این حدیث طریق‌های گسترده‌ای در بحث پیرامون یازدهمین شبهه گذشت، و در بعضی از آن طُرُق آمده که حضرت این حدیث را در حجة الوداع در عرفه فرمودند. و در طریق دیگر آمده که حضرت این حدیث را در مدینه در بیماری خود فرمودند در حالی‌که اطاق حضرت از صحابه پر شده بود. و در طریق دیگر آمده که حضرت این حدیث را در غدیر خم فرمودند. و در طریق دیگر [چنانچه گذشت] آمده که حضرت بعد از خروج از طائف، این حدیث را در حالت ایستاده و به صورت خطبه فرمودند. و تنافی بین هیچ‌یک نیست چراکه مانعی از تکرار این حدیث توسط حضرت بر مسلمانان در این مواضع و جاهای دیگر نیست به دلیل اهتمام ورزیدن به شأن و جایگاه قرآن و اهل بیت﵈. الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۵۰.
همچنین: قال رسول الله ﷺ في المتواتر بين العامة و الخاصة في عرفات، و مسجد الخيف بمنى، و غدير خم : «إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي أهل بيتي لن يفترقا حتى يردا علي الحوض». روضة المتقین فی شرح من لایحضره الفقیه، محمد تقی مجلسی، ج۹، ص۲۷۷.

تحقیقی در مورد مکان و زمان و مواقف صدور حدیث ثقلین:

مکان صدور الحدیث:

۱- بعد محاصرته الطائف: ۲- بعد منصرفه من الطائف: ۳- في مسجد الحرام عند زمزم (في حجة الوداع) ٤ - في عرفات (في حجة الوداع). ٥ - في مسجد الخيف (في حجة الوداع). ٦- غدير خم (بين مكة و المدينة) ۷- المدينة في المسجد النبوي. ۸- المدينة في بيته.

زمان صدور الحديث:

۱- يوم عرفة (اليوم الثامن عشر من ذي الحجة) ۲ - الظهر (وقت الهاجرة) ۳- قبل وفاته بنحو شهر ٤- في آخر عمره.

مواقف النبي ﷺ و حالاته عند صدور الحديث

۱- بعد فتح مكة. ۲- و هو على ناقته القصواء. ۳- عند منصرفه من حجة الوداع. ٤- في مرض موته. ٥- في يوم شديد الحر. ٦- ما بعد الصلاة. ۷- و هو يخطب في الناس. ۸- و هو يعظ الناس. ۹- بعد ما أخبر برحيله. ۱۰- و هو يؤكد و يشهدهم على أنه قد بلغ رسالات ربه و قدم إليهم القول، و هو يأخذ بيد علي عليه السلام. ۱۱- و قد صعد المنبر متكلفاً.

منبع: موسوعة كتاب الله و اهل البيت في حديث الثقلين، ج۳، ص۷-۸.

۳٤. حديث ثقلين در كتاب صحيح مسلم:

«حَدَّثَنِي زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ وَ شُجَاعُ بْنُ مَخْلَدٍ جميعاً عَنْ ابْنِ عُلَيَّةَ؛ قَالَ زُهَيْرٌ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ حَدَّثَنِي أَبُو حَيَّانَ حَدَّثَنِي يَزِيدُ بْنُ حَيَّانَ قَالَ: انْطَلَقْتُ أَنَا وَ حُصَيْنُ بْنُ سَبْرَةَ وَ عُمَرُ بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى زَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ. فَلَمَّا جَلَسْنَا إِلَيْهِ قَالَ لَهُ حُصَيْنٌ: لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا؛ رأيت رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلّم وَ سَمِعْتَ حَدِيثَهُ وَ غَزَوْتَ مَعَهُ وَ صَلَّيْتَ خَلْفَهُ؛ لَقَدْ لَقِيتَ يَا زَيْدُ خَيْرًا كَثِيرًا. حَدِّثْنَا يَا زَيْدُ مَا سَمِعْتَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ، قَالَ: يَا ابْنَ أَخِي! وَاللَّهِ لَقَدْ كَبِرَتْ سِنِّي وَ قَدُمَ عَهْدِي وَ نَسِيتُ بَعْضَ الَّذِي كُنْتُ أَعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] وَ سَلَّمَ، فَمَا حَدَّثْتُكُمْ فَاقْبَلُوا وَ مَا لَا فَلَا تُكَلِّفُونِيهِ. ثُمَّ قَالَ: قَامَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [و آله] و سلّم يوماً فِينَا خَطِيبًا بِمَاءٍ يُدْعَى خُمًّا بَيْنَ مَكَّةَ وَ الْمَدِينَةِ. فَحَمِدَ اللَّهَ وَ أَثْنَى عَلَيْهِ وَ وَعَظَ وَ ذَكَّرَ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَلَا أَيُّهَا النَّاسُ فَإِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ يُوشِكُ أَنْ يَأْتِيَ رَسُولُ رَبِّي فَأُجِيبَ، وَ أَنَا تَارِكٌ فِيكُمْ ثَقَلَيْنِ: أَوَّلُهُمَا كِتَابُ اللَّهِ فِيهِ الْهُدَى وَ النُّورُ فَخُذُوا بِكِتَابِ اللَّهِ وَاسْتَمْسِكُوا بِهِ، فَحَثَّ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ رَغَّبَ فِيهِ، ثُمَّ قَالَ: وَ أَهْلُ بَيْتِي؛ أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي، أُذَكِّرُكُمُ اللَّهَ فِي أَهْلِ بَيْتِي» ابوحيان گويد: يزيد بن حيان به من گفت: من و حُصين بن سَبره و عمر بن مسلم نزد زيد بن ارقم رفتيم. هنگامی كه نزدش نشستيم حُصين به زيد بن ارقم گفت: ای زيد! هرآينه خير زيادی را درک و ملاقات كرده‌ای؛ رسول خدا ﷺ را ديده‌ای و حديثش را شنيده‌ای و با او در غزوه و جنگ شركت نموده‌ای و پشت سرش نماز خوانده‌ای. ای زيد! هرآينه خير زيادی را ملاقات كرده‌ای آنچه از رسول خدا ﷺ شنيده‌ای برايمان بازگو كن. زيد گفت: فرزند برادرم! به خدا قسم سنّم بالا رفته و عهدم قديم و كهنه شده و بعض چيزهايی كه از رسول خدا ﷺ شنيده‌ام فراموش كرده‌ام بنابراين هرچه شما را بدان حديث می‌كنم بپذيريد و هرچه نگفتم پس مرا مكلف و مجبور بدان نكنيد، بعد هم گفت: رسول خدا ﷺ روزی در ميان ما در آبگيری كه "خُم" ناميده می‌شود و ميان مكّه و مدينه قرار دارد به خطبه برخاست و پروردگار را حمد و ستايش نمود و پند داد و موعظه كرد، بعد هم فرمود: امّا بعد، هان ای مردم! من انسانی هستم كه به زودی پيک پروردگارم نزد

من می‌آید و من هم اجابتش می‌کنم، من در میان شما دو سنگینی بـه یادگـار مـی‌نهـم: نخـستین آن دو، کتاب خداست که در آن هدایت و نور است، پس به کتاب خدا اخذ کنید (عمـل کنیـد) و بـدان چنـگ زنید. پیامبرﷺ بر کتاب خدا ترغیب کرد و تشویق نمود، سپس فرمود: و اهل بیت مـن، خـدا را در حـقّ اهل بیتم به یاد شما می‌آورم، خدا را در حقّ اهل بیتم به یاد شما می‌آورم، خدا را در حقّ اهل بیتم بـه یـاد شما می‌آورم. صحیح مسلم، مسلم نیشابوری، ج٤، ص۳۷۳، ح۳٦ و ۳۷.

حدیث ثقلین با عبارات مختلف از زید بن ارقم در این منابع نقل شده است:

مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۳۲، ص۱۰ - ۱۱ ، ح۱۹۲٦۵و ص٦٤ ، ح۱۹۳۱۳؛ مـسند الـدارمی، ابـو محمد دارمی، ج٤، ص۲۰۹٤؛ سنن الترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، ج٦، ص۱۳۳؛ کتـاب الـسنة [و معه ظلال الجنة في تخريج السنة]، ج۲، ص٦٤٤؛ مسند البزار، ابـو بکـر بـزاز، ج۱۰، ص۲۳۱ و ص۲۳۲ و ص۲۳۳ و ص۲٤۰؛ الـسنن الکبـری نـسائی، ابـو عبـد الـرحمن نـسائی، ج۷، ص۳۱۰ و ص۳۲۰ و ص٤۳۷؛ خصائص امیر المؤمنین، ابو عبد الرحمن نسائی، ص۹٦ ؛ صحیح ابـن خزیمـة، ابـن خزیمـة، ج٤، ص٦٤، ح ۲۳۵۷ ؛ المعجـم الکبیـر، طبرانـی، ج۳، ص٦٦ ، و ج۵، ص۱٦٦، ص۱٦۹، ص۱۷۰، ص۱۸۲، ص۱۸۳ و ص۱۸٦؛ المستدرک، حـاکم نیـشابوری، ج۳، ص۱۱۸، ص۱٦۰ و ص٦۱۳؛ الـسنن الکبـری، بیهقـی، ج۲، ص۲۱۲، ح ۲۸۵۷؛ و ج۷، ص٤۸، ح ۱۳۲۳۸ و ج۱۰، ص۱۹٤، ح ۲۰۳۳۵؛ مناقب الإمـام علـی بـن ابـی طالـب، ابـن مغـازلی، ص۲۱٤، ح ۲۸۱ و ح ۲۸۲ و ص۲۱۵، ح ۲۸٤؛ مجمع الزوائد، نور الدین هیثمی، ج۹، ص۱٦۳ - ۱٦٤، ح ۱٤۹٦۳.

مسند الرضا، داود بن سلیمان غازی، ص۲۰۹ -۲۱۰؛ کمال الدین، شـیخ صـدوق، ص۲۳٤، ح ٤٤ و ح ٤۵ و ص۲۳۷، ح ۵٤ و ص۲۳۸، ح ۵۵ و ص۲٤۰، ح ٦۲؛ مناقب امیر المؤمنین، محمد بـن سـلیمان کـوفی، ج۲، ص۱۱٦، ح ٦۰٦ و ص۱۳۵، ح ٦۲۰ و ص۱۳۵ - ۱۳٦، ح ٦۲۱ و ص۱۷۰، ح٦٤۹؛ المسترشد، طبری، ص٤٦٦ - ٤٦۷؛ عمدة عیون صحاح الاخبار، ابن بطریـق، ص٦۹، ح ۸٤ و ص۷۲، ح ۸۹ و ص ۹۸، ح ۱۲۹ و ص۱۰۲، ح ۱۳٦ و ص۱۰٤ - ۱۰۵، ح ۱٤۰ و ص۱۱۸؛ الطرائف، سید بن طـاووس، ص۱۱٤، ح ۱۷۲ و ص۱۱٤ - ۱۱۵، ح ۱۷٤ و ص۱۱٦، ح ۱۷۸ و ص۱۲۲، ح ۱۸٦؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۲۰۲ - ۲۰۳ و ص۲۰۳ و ص۲۰۵ - ۲۰٦ و ص۲۰٦.

حدیث ثقلین در کتاب کافی:

«مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ غَيْرُهُ عَنْ سَهْلٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى وَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ جَمِيعاً عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ جَابِرٍ وَ عَبْدِ الْكَرِيمِ بْنِ عَمْرٍو عَنْ عَبْدِ الْحَمِيدِ بْنِ أَبِي الدَّيْلَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [] قَالَ: ... قَالَ [ﷺ]: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ أَمْرَيْنِ إِنْ أَخَذْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا- كِتَابَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ أَهْلَ بَيْتِي عِتْرَتِي، أَيُّهَا النَّاسُ اسْمَعُوا وَ قَدْ بَلَّغْتُ إِنَّكُمْ سَتَرِدُونَ عَلَيَّ الْحَوْضَ فَأَسْأَلُكُمْ عَمَّا فَعَلْتُمْ فِي الثَّقَلَيْنِ وَ الثَّقَلَانِ كِتَابُ اللَّهِ جَلَّ ذِكْرُهُ وَ أَهْلُ بَيْتِي» امام صادق فرمود: ... رسـول خـداﷺ فرمـود: من در میان شما دو چیز به جا می‌گذارم، کـه اگـر بـدانها بگرویـد هرگـز گمـراه نـشوید: کتـاب خـدای

عزوجل و خاندانم، عترتم. ای مردم بشنوید، من محققاً تبلیغ کردم، شما فردای قیامت سر حوض بر من وارد می‌شوید و از شما از آنچه دربارهٔ ثقلین کردید می‌پرسم که ثقلین کتاب خدا جل ذکره و اهل بیت علیهم السلام من است. الکافی، کلینی، ج۱، ص۲۹۳.

تحقیق اجمالی در مورد حدیث ثقلین:

این حدیث از ائمهٔ اطهار علیهم السلام (از حضرت علی علیه السلام تا امام رضا علیه السلام و امام هادی علیه السلام) و حضرت زهرا علیها السلام و چندین نفر از صحابی نقل شده است که در اینجا به ذکر چند مورد اکتفا می‌کنیم:

۱) سلمان:

اثبات الهداة، حر عاملی، ج۱، ص۶۵۸.

۲) ابوذر:

منابع شیعه: دعائم الاسلام، قاضی نعمان مغربی، ج۱، ص۲۷ - ۲۸؛ شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۴۷۹ و ص۵۰۲ - ۵۰۳؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص۵۴۵ - ۵۴۸

منبع اهل تسنن: المؤتَلف و المختَلف، دار قطنی، ج۲، ص۱۰۴۶.

۳) زید بن ثابت:

منابع شیعه: شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۳، ص۱۲؛ الأمالی، شیخ صدوق، ص۵۰۰، ح ۱۵؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۳۶، ح ۵۲ و ص۲۳۹ - ۲۴۰، ح ۶۰؛ عمدة عیون صحاح الاخبار، ابن بطریق، ص۶۸ - ۶۹، ح ۸۳ ؛ الطرائف، سید بن طاووس، ص۱۱۴، ح۱۷۳؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۲۰۳ و..

منابع اهل تسنن: مصنف ابن ابی شیبة، ابن ابی شیبه کوفی، ج۷، ص۴۱۸؛ مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۳۵، ص۴۵۶؛ کتاب السنة [و معه ظلال الجنة في تخریج السنة]، ج۲، ص۳۵۱ و ص۶۴۲ - ۶۴۳؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۵، ص۱۵۴؛ مجمع الزوائد، نور الدین هیثمی، ج۱، ص۱۷۰، ح۷۸۴.

۴) جُبَیر بن مُطعِم:

منبع اهل تسنن: کتاب السنة [و معه ظلال الجنة في تخریج السنة]، ج۲، ص۶۲۷.

۵) أبی هریره:

کفایة الأثر، خزاز قمی رازی، ص۸۷.

۶) حُذیفة بن أَسید الغفاري:

کفایة الأثر، خزاز قمی رازی، و ص۱۲۷ — ۱۲۸؛ مناقب امیر المؤمنین، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۱۵۰، ح ۶۲۶.

منابع اهل تسنن: المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۶۷ ؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج۴۲، ص۲۱۹؛ مجمع الزوائد، نور الدین هیثمی، ج۹، ص۱۶۴ - ۱۶۵، ح ۱۴۹۶۶ و ج۱۰، ص۳۶۳، ح ۱۸۴۶۰.

۷) ابو سعید:

منابع شیعه: شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج۲، ص۴۷۹ -۴۸۰ و ص۴۸۱؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۳۵، ح ٤٦ و ص۲۳٦، ح ۵۰ و ص۲۳۷ و ص۲٤۰، ح ٦۱؛ معانی الأخبار، شیخ صدوق، ص۹۰، ح۱ و ۲؛ مناقب امیر المؤمنین علیه السلام، محمد بن سلیمان کوفی، ج۲، ص۱٤۰، ح ٦۲۲ و ص۱٦۷، ح ٦٤٦ و ص۱۷٦، ح ٦۵٤؛ الأمالی، شیخ طوسی، ص۲۵۵؛ عمدة عیون صحاح الاخبار، ابن بطریق، ص٦۸، ح ۸۲ و ص۷۱، ح ۸۷ و ص۷۱ - ۷۲، ح ۸۸؛ کشف الیقین، علّامه حلی، ص۳۳۵ - ۳۳٦؛ نهج الإیمان، ابن جبر، ص۲۰ و..

منابع اهل تسنن: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج۲، ص۱۵۰ ؛ مسند ابن الجعد، ابن جعد، ص۳۹۷، ح ۲۷۱۱؛ مصنف ابن ابی شیبة، ابن ابی شیبه کوفی، ج۷، ص۱۷٦؛ مسند احمد، احمد بن حنبل، ج۱۷، ص۱٦۹ -۱۷۰ و ص۲۱۱ - ۲۱۲ و ص۳۰۸ - ۳۰۹ و ج۱۸، ص۱۱٤؛ کتاب السنة [و معه ظلال الجنة في تخریج السنة]، ج۲، ص٦٤۳ - ٦٤٤؛ الضعفاء الکبیر، عقیلی، ج۲، ص۲۵۰ و ج٤، ص۳٦۲؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص٦۵؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج۳، ص۳۷٤ و ج٤، ص۳۳ ؛ المعجم الصغیر، طبرانی، ج۱، ص۲۲٦، ح ۳٦۳ و ص۲۳۲، ح ۳۷٦؛ المؤتَلِف و المختَلِف، دار قطنی، ج٤، ص۲۰٦۱ ؛ مناقب الإمام علی بن ابی طالب، ابن مغازلی، ص۲۱٤، ح ۲۸۲ ؛ تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج٥٤، ص۹۲، ح ۱۱۳۷٦؛ مجامع الزوائد، نور الدین هیثمی، ج۹، ص۱٦۳، ح ۱٤۹٦۲.

۸) جابر بن عبد الله:

منبع شیعه: بصائر الدرجات، صفّار، ص۴۳۳ - ٤۳٤، ح ۳.

منابع اهل تسنن: سنن الترمذی، محمد بن عیسی ترمذی، ج٦، ص۱۳۱؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص٦٦؛ المعجم الأوسط، طبرانی، ج۵، ص۸۹.

۹) عَبْد اللَّه بن حنطب:

منبع اهل تسنن: أسد الغابة، ابن أثیر، ج۲، ص۲۱۹.

اقوال بعضی از بزرگان اهل تسنن در مورد حدیث ثقلین:

۱- «هذا حدیثٌ حَسَنٌ». سنن ترمذی، ترمذی، ج۵، ص۳۲۹.

۲- «إنّي تارکٌ فیکم الثقلین: کتاب الله و عترتي» سمّاهما ثقلین، لأنّ الأخذ بهما و العمل بهما ثقیلٌ. و یقال لکل خطیر [نفیس]: ثقلٌ، فسمّاهما ثقلین إعظاماً لقدرهما و تفخیماً لشأنهما». ابن اثیر که از مشاهیر عامه از قرن ششم است در مورد حدیث ثقلین می‌گوید: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کتاب خدا و عترتش را ثقلین نامید چراکه اخذ کردن و متمسّک شدن به این دو ثقیل است [و هر کسی شایستگی تمسک به این دو را ندارد] و هر امر خطیر و با ارزش را ثقل می‌نامند. بنابراین به جهت عظمتِ قدر و شأن کتاب و عترت ثقلین نامیده شد. النهایة، ابن اثیر، ج۱، ص۲۱٦.

۳- «و سمّاهما ثقلین إعظاماً لقدرهما إذ یقال لکلّ خطیر شریف ثقلاً أو لأنّ العمل بما أوجب الله

من حقوقهما ثقيلٌ جداً.» و رسول خداﷺ آن دو را ثقلین نامید؛ به خاطر بـزرگ شـمردن منزلـت و جایگاه این دو؛ چون به هر امر مهمِ بزرگ‌مرتبه "ثقل" گفته می‌شود، یا به ایـن جهـت کـه عمـل بـه حقوق قرآن و اهل بیتﷺ جداً سنگین و گران است. صواعق المحرقة، ابن حجر ، ص۲۲۸.

٤- «هذا حديث صحيح الاسناد». مستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱٤۸.

٥- متقی هندی این حدیث را به ١٤ طریق آورده است و هر طریقی نیز حدیث را به چندین نحـو نقـل کرده است. کنز العمال، متقی هندی، ج۱، ص۱۸٥.

٦- ابن کثیر از اعلام قرن هفتم قبل از ذکر این حدیث می‌گوید:«و قـد ثبـت فـي الـصحيح أن رسـول اللهﷺ قال في خطبته بغدير خم ...». تفسیر ابن کثیر، ابن کثیر، ج٤، ص۱۲۲.

۷- سیوطی از مفسرین مشهور اهل تسنن و صالحی شامی می‌گویند: «و أخـرج الترمـذي و حـسنه و الحاكم و صححه عن زيد بن أرقم». خصائص الکبری، سیوطی، ج۲، ص۲٦٦؛ سـبل الهـدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص٦.

۸- «و هذا حديث صحيح ورد بأسانيد صحاح و حسان و لا التفات لمن قدح في صـحّته كـأبي دواد و أبي حاتم الرازي. و قول بعضهم: "إنّ زيادة اللهم والِ مَن والاهُ إلى آخره موضـوعةٌ" مـردودٌ فقـد ورد ذلك من طرق صحّح الذّهبي كثيراً منها». سیرة الحلبیة، حلبی، ج۳، ص۳۳٦.

۹- «قال محمد بن إسحق و هذا حديث صحيح». لسان العرب، ابن منظور، ج٤، ص٥۳۸.

۱۰- «و مثل هذا يشعر بفضلهم على العالَم.» تفتازانی گوید: و مثل این حدیث اِشـعار دارد کـه عتـرت پیامبرﷺ بر همهٔ عالَم فضیلت و برتری دارند. شـرح المقاصـد فـی علـم الکـلام، تفتـازانی، ج۲، ص۳۰۳.

۳٥. «كَانَ رَسُولُ اللَّهِﷺ يَقُولُ: أُمُّ أَيمَن أُمِّي بَعدَ أُمِّي.» رسول خداﷺ مـی‌فرمـود: امّ ایمـن، بعـد از مـادرم (آمنه)، مادرم هست.

منابع اهل تسنن: استیعاب، ابـن عبـد البـر، ج٤، ص۱۷۹٤ذخـائر العقبـی، محـب طبـری، ص۲٦۰؛ المجموع، نووی، ج۱٤، ص۱۸٥؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۸، ص٥۱؛ اسد الغابة، ابـن اثیـر، ج٥، ص٥٦۷؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۳٥، ص۳۲۹؛ عمدة القاری، عینـی، ج۱٦، ص۲۳٤؛ جـامع الصغیر، سیوطی، ج۱، ص۲٤۷.

همچنین: «وَ أَخْبَرَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو مُحَمَّدٍ هَارُونُ بْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ مُحَمَّـدُ بْـنُ هَمَّامٍ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ صَالِحٍ النَّخَعِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ ابْنِ عِمْرَانَ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ سَـمِعْتُ أَبَـا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: يُكَرُّ مَعَ الْقَائِمِﷺ ثَلَاثَ عَشْرَةَ امْرَأَةً. قُلْتُ: وَ مَا يَـصْنَعُ بِهِـنَّ؟ قَـالَ: يُـدَاوِينَ الْجَرْحَى وَ يَقُمْنَ عَلَى الْمَرْضَى كَمَا كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِﷺ، قُلْتُ: فَسَمِّهِنَّ لِي، فَقَالَ: الْقِنْوَاءُ بِنْتُ رُشَـيْدٍ وَ أُمُّ أَيْمَنَ وَ حَبَابَةُ الْوَالِبِيَّةُ وَ سُمَيَّةُ أُمُّ عَمَّارِ بْنِ يَاسِرٍ وَ زُبَيْدَةُ وَ أُمُّ خَالِدٍ الْأَحْمَسِيَّةُ وَ أُمُّ سَعِيدٍ الْحَنَفِيَّةُ وَ صُـبَانَةُ الْمَاشِطَةُ وَ أُمُّ خَالِدٍ الْجُهَنِيَّةُ» مفضل بن عمـر گویـد: شـنیدم امـام صـادقﷺ مـی‌فرمـود: بـا حـضرت

قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه سیزده زن رجعت می‌کنند، عرض کردم: قائم عجل‌الله‌تعالی‌فرجه چه مسئولیتی به این سیزده زن می‌دهد؟ حضرت فرمود: مجروحان را درمان می‌کنند و بر بیماران قیام می‌کنند (از بیماران پرستاری می‌کنند)، همانطور که با رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله نیز اینچنین بود. عرض کردم: نام زنانی که با پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند را برایم نام ببرید. حضرت فرمود: قنواء دختر رشید، امّ ایمن، حبابهٔ والبیه، سمیه مادر عمار بن یاسر، زبیده، ام خالد احمسیه، ام سعید حنفیه، صُبانهٔ ماشطه و ام خالد جهَنیه. دلائل الإمامة، محمد بن جریر طبری، ص٤٨٤؛ اثبات الهداة، شیخ حر عاملی، ج٥، ص٢٠٣ (به طور خلاصه)؛ مدینة المعاجز، سید هاشم بحرانی، ج٣، ص١٩٥ - ١٩٦ و ج٧، ص٢٥١ - ٢٥٢.

همچنین: «أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام قَالَ: ... قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله: إِنَّ أُمَّ أَيْمَنَ امْرَأَةٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ» از امام صادق علیه‌السلام نقل است که فرمود: ... رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: همانا امّ ایمن زنی از اهل بهشت است. الخرائج و الجرائح، راوندی، ج١، ص١١٢ - ١١٣؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج١٧، ص٣٧٨ - ٣٧٩ و ج٢٩، ص١١٤ - ١١٦.

همچنین: «أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ عَنْ يَحْيَى بْنِ سَعِيدِ بْنِ دِينَارٍ، عَنْ شَيْخٍ مِنْ بَنِي سَعْدِ بْنِ بَكْرٍ قَالَ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی‌الله‌علیه‌وآله يَقُولُ لِأُمِّ أَيْمَنَ: يَا أُمَّهْ! وَ كَانَ إِذَا نَظَرَ إِلَيْهَا قَالَ: هَذِهِ بَقِيَّةُ أَهْلِ بَيْتِي.» از شیخی از قبیلهٔ بنی سعد بن بکر نقل شده که گفت: رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به ام ایمن می‌فرمود: ای مادر! و هرگاه حضرت به ام ایمن نظر می‌افکند می‌فرمود: این زن بقیهٔ [یادگار] اهل بیت من است.

منابع اهل تسنن: الطبقات الکبری، ابن سعد، ج٨، ص٢٢٣؛ جمل من أنساب الأشراف، بلاذری، ج٨، ص١٧٩؛ تاریخ الطبری، طبری، ج١١، ص٦١٦؛ المستدرک، حاکم نیسابوری، ج٤، ص٧٠، ح ٦٩١١؛ مرآة الزمان، سبط ابن جوزی، ج٥، ص٤٢٩؛ سیر أعلام النبلاء، ذهبی، ج٢، ص٢٢٤؛ البدایة و النهایة، ابن کثیر، ج٨، ص٢٨٥؛ الإصابة، ابن حجر عسقلانی، ج٨، ص٣٥٩.

٣٦. «فمظهر رکن الحیاة إسرافیل، و مظهر رکن العلم جبرئیل، و مظهر رکن الإرادة میکائیل، و مظهر رکن القدرة عزرائیل.» مشارق أنوار الیقین، حافظ رجب برسی، ص٤٥.

همچنین: عن الصادق علیه‌السلام في دعاء أمّ داود: «اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَبْرَئِيلَ أَمِينِكَ عَلَى وَحْيِكَ وَ الْقَوِيِّ عَلَى أَمْرِكَ وَ الْمُطَاعِ فِي سَمَاوَاتِكَ وَ مَحَالِّ كَرَامَاتِكَ الْمُتَحَمِّلِ لِكَلِمَاتِكَ النَّاصِرِ لِأَنْبِيَائِكَ الْمُدَمِّرِ لِأَعْدَائِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مِيكَائِيلَ مَلَكِ رَحْمَتِكَ وَ الْمَخْلُوقِ لِرَأْفَتِكَ وَ الْمُسْتَغْفِرِ الْمُعِينِ لِأَهْلِ طَاعَتِكَ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى إِسْرَافِيلَ حَامِلِ عَرْشِكَ وَ صَاحِبِ الصُّورِ الْمُنْتَظِرِ لِأَمْرِكَ الْوَجِلِ الْمُشْفِقِ مِنْ خِيفَتِكَ». مصباح المتهجد، شیخ طوسی، ص٨٠٨؛ اقبال الاعمال، سید بن طاووس، ج٣، ص٢٤٣؛ مصباح، کفعمی، ص٥٣١؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٩٥، ص٤٠٠.

٣٧. مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍ علیه‌السلام قالَ: «مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ علیه‌السلام قَالَ: بَعَثَ رَسُولُ اللَّهِ سَلْمَانَ إِلَى فَاطِمَةَ علیهاالسلام فَوَقَفْتُ بِالْبَابِ وَقْفَةً حَتَّى سَلَّمْتُ فَسَمِعْتُ فَاطِمَةَ علیهاالسلام تَقْرَأُ الْقُرْآنَ مِنْ جَوّا [جو] وَ تَدُورُ الرَّحَى بُرّاً [مِنْ بُرٍّ] مَا عِنْدَهَا أَنِيسٌ. فَتَبَسَّمَ رَسُولُ اللَّهِ وَ قَالَ صلی‌الله‌علیه‌وآله: يَا سَلْمَانُ، إِبْنَتِي فَاطِمَةُ علیهاالسلام

مَلَأَ اللَّهُ قَلْبَهَا وَ جَوَارِحَهَا إِيمَاناً إِلَى مُشَاشِهَا تَفَرَّغَتْ لِطَاعَةِ اللَّهِ فَبَعَثَ اللَّهُ مَلَكاً اسْمُهُ زُوقَابِيلُ (وَ فِي خَبَرٍ آخَرَ جَبْرَئِيلُ) فَأَدَارَ لَهَا الرَّحَى وَ كَفَاهَا اللَّهُ مُؤْنَةَ الدُّنْيَا مَعَ مُؤْنَةِ الآخِرَة» امام محمّد باقر علیه السلام فرمودند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سلمان را نزد حضرت فاطمه علیها السلام فرستاد. سلمان می‌گوید: من بر درب خانه ایستاده و سلام کردم، و شنیدم که حضرت فاطمه علیها السلام داخل خانه، مشغول تلاوت قرآن است و آسیاب می‌چرخد در حالی که کسی آنجا نبود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تبسّمی کرده فرمود: ای سلمان! خداوند متعال، قلب و جوارح دخترم فاطمه علیها السلام را تا سر استخوان‌هایش مملوّ از ایمان نموده است، دخترم خود را برای عبادت پروردگار فارغ نموده خداوند [هم] ملکی به نام زوقابیل [و در روایت دیگر جبرئیل] مأمور نموده تا آسیاب را بگرداند. و خداوند کارهای دنیا و آخرت [دخترم] فاطمه علیها السلام را کفایت نموده است. دلائل الامامه، طبری (شیعی)، ص۱۳۹؛ ثاقب فی المناقب، ابن حمزه طوسی، ص۲۹۱؛ مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۱٦؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۱، ص۵۲۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص٤٦.

همچنین: وَ رُوِيَ: «أَنَّهَا علیها السلام رُبَّمَا اشْتَغَلَتْ بِصَلَاتِهَا وَ عِبَادَتِهَا فَرُبَّمَا بَكَى وَلَدُهَا فَرُوِيَ الْمَهْدُ يَتَحَرَّكُ وَ كَانَ مَلَكٌ يُحَرِّكُهُ» روایت شده که حضرت فاطمه علیها السلام گاهی به نماز و عبادت اشتغال داشت و در این حال فرزندش گریه می‌کرد، دیده می‌شد که گهوارهٔ کودک [به خودی خود] حرکت می‌کند، و [علّت آن این بود که] فرشته‌ای، آن را به حرکت در می‌آورد. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۱٦؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی‌طالب، ج۱، ص۵۲۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۴۵.

وهمچنین: عَنْ عَمَّارٍ وَ مَيْمُونَةَ أَنَّ كِلَيْهِمَا قَالَا: «وَجَدْتُ فَاطِمَةَ علیها السلام نَائِمَةً وَ الرَّحَى تَدُورُ فَأَخْبَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله بِذَلِكَ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَلِمَ ضَعْفَ أَمَتِهِ فَأَوْحَى إِلَى الرَّحَى أَنْ تَدُورَ فَدَارَتْ.» (وَ قَدْ رَوَاهُ أَبُو الْقَاسِمِ الْبُسْتِيُّ فِي مَنَاقِبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ أَبُو صَالِحٍ الْمُؤَذِّنُ فِي الْأَرْبَعِينَ عَنِ الشَّعْبِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَيْمُونَةَ وَ ابْنُ فَيَّاضٍ فِي شَرْحِ الْأَخْبَار). از عمّار و میمونه روایت شده که هر یک جداگانه گفتند: دیدم که حضرت فاطمه علیها السلام خواب است و آسیاب می‌چرخد، پس این مطلب را به رسول خدا صلی الله علیه و آله خبر دادم، ایشان فرمودند: همانا خداوند ضعف [دخترم] فاطمه علیها السلام را مشاهده نمود، لذا به آسیاب وحی نمود که بچرخد و آسیاب چرخید. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۱٦؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب، ج۱، ص۵۲٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۴۵.

همچنین: «أَبُو عَلِيٍّ الصَّوْلِيُّ [المتوفی۳۵۳] فِي أَخْبَارِ فَاطِمَةَ وَ أَبُو السَّعَادَاتِ فِي فَضَائِلِ الْعَشَرَةِ بِالْإِسْنَادِ عَنْ أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ قَالَ: بَعَثَنِي النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله أَدْعُو عَلِيّاً علیه السلام فَأَتَيْتُ بَيْتَهُ وَ نَادَيْتُهُ فَلَمْ يُجِبْنِي، فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَقَالَ: عُدْ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ فِي الْبَيْتِ، وَ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَرَأَيْتُ الرَّحَى تَطْحَنُ وَ لَا أَحَدَ عِنْدَهَا، فَقُلْتُ لِعَلِيٍّ علیه السلام: إِنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله يَدْعُوكَ فَخَرَجَ مُتَوَشِّحاً حَتَّى أَتَى النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله فَأَخْبَرْتُ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله بِمَا رَأَيْتُ، فَقَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ لَاتَعْجَبْ فَإِنَّ لِلَّهِ مَلَائِكَةً سَيَّاحُونَ فِي الْأَرْضِ مُوَكَّلُونَ بِمَعُونَةِ آلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام» ابو علی صولی در اخبار فاطمه علیها السلام و ابو السعادات در فضائل عشره، هر دو به اسناد از ابوذر غفاری نقل کرده‌اند که گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا

فرستاد تا حضرت علی ﷺ را بخوانم (تا به محضر پیامبر ﷺ مشرّف شود)، من به خانهٔ حضرت علی ﷺ آمدم صدایش زدم ولی جوابم نداد، برگشتم و به پیغمبر ﷺ گزارش دادم، حضرت فرمود: به خانه‌اش بازگرد او در خانه‌اش هست. ابوذر گوید: وارد خانهٔ حضرت علی ﷺ شدم، دیدم سنگ آسیاب در حال آرد کردن است ولی کسی کنارش نیست (خودش می‌چرخد)، به حضرت علی ﷺ عرض کردم: پیامبر ﷺ تو را می‌خواند. حضرت علی ﷺ وحشت‌زده از خانه بیرون آمد تا خدمت پیامبر ﷺ رسید، من گردش سنگ آسیاب را به پیامبر ﷺ خبر دادم، حضرت فرمود: ای ابوذر، تعجّب نکن چون خداوند فرشتگان مسافری دارد که روی زمین می‌چرخند، آنان موّکلند تا آل محمد ﷺ را کمک کنند. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۱۱۶؛ تسلیة المجالس، کرکی حائری، ج۱، ص۵۲۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۴۵.

۳۸. «حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنِ أَحْمَدَ الْفَارِسِيِّ، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عِمْرَانَ، حَدَّثَنَا إِسْحَاقُ بْنِ سُلَيْمَانَ قَالَ: سَمِعْتُ الْمَسْعُودِيُّ، عَنْ أَبِي حَمْزَةَ الثُّمَالِيِّ، عَنِ الشَّعْبِيِّ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: جَاءَ جِبْرِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، فَقَالَ: يا جِبْرِيلَ، إِنِّي لأحسب أَنَّ لِي عِنْدَكَ مَنْزِلَةً، قَالَ: أَجَلْ، وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ مَا بَعَثْتُ إِلَى نَبِيٍّ قَطُّ أَحَبَّ إِلَى مِنْكَ قَالَ فَإِنِّي أُحِبُّ أَنْ تُعَلِّمَنِي مَنْزِلَتِي، قَالَ: إِنْ قَدَرْتَ عَلَى ذَلِكَ، قَالَ: وَ الَّذِي بَعَثَكَ بِالْحَقِّ لَقَدْ دَنَوْتُ فِيهَا مِنْ رَبِّي دَنَوْا مَا دَنَوْتُ مِثْلَهُ قَطُّ وَ إِنْ كَانَ قَدْرُ دُنُوّي مِنْهُ مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ سَنَةٍ وَ إِنَّ أَقْرَبَ الْخَلْقِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِسْرَافِيلُ وَ إِنَّ قَدَرَ دُنُوِّهِ مِنْهُ مَسِيرَةُ سَبْعِينَ عَاماً فِيهِنَّ سَبْعُونَ نُوراً». العظمة، ابو شیخ اصبهانی، ج۲، ص۷۱۹ - ۷۲۰؛ الحبائک فی أخبار الملائک، سیوطی، ج۱، ص۲۴ (وَ أَخْرَجَ أَبُو الشَّيْخ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ ...) و ص۲۷۴ (و حدیث ابن مسعود مرفوعا: إنَّ أقربَ الخَلقِ مِنَ اللهِ إسرافيلُ.)؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۴۹۱ (و حدیث ابن مسعود مرفوعا، إنّ أقربَ الخَلْقِ إلىَ اللّهِ إسْرافيلُ).

عَنْ وَهْبِ بْنِ مُنَبِّهٍ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ: «... وَ هُوَ [أي» إسرافيل] مِنْ أَقْرَبِ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى». العظمة، ابو شیخ اصبهانی، ج۳، ص۸۴۰.

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْحَذَّاءِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ الدَّوْرَقِيُّ، حَدَّثَنَا رَجُلٌ وَ هُوَ إِسْحَاقُ عَنْ مُؤَمَّلِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ قَالَ: سَمِعْتُ وُهَيْبَ بْنَ الْوَرْدِ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى يَقُولُ: بَلَغَنِي إِنَّ أَقْرَبَ الْخَلْقِ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِسْرَافِيلُ الْعَرْشُ عَلَى كَاهِلِهِ». العظمة، ابو شیخ اصبهانی، ج۳، ص۸۴۵؛ الدر المنثور، سیوطی، ج۳، ص۴۱۴ (وَ أَخْرَجَ عَبْدُ بْنُ حُمَيْدٍ وَ أَبُو الشَّيْخ عَنْ وُهَيْبِ بْنِ الْوَرْدِ)؛ إرشاد الساری لشرح صحیح البخاری، قسطلانی، ج۱، ص۵۹ (و في كتاب العظمة لأبي الشيخ عن وهيب بن الورد.)

«أَبُو أُمَيَّةَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ هِلالٍ، عَنْ أَبِي الضَّيْفِ، عَنْ كَعْبٍ قَالَ: إِنَّ أَقْرَبَ الْمَلائِكَةِ إِلَى اللَّهِ إِسْرَافِيلُ وَ لَهُ أَرْبَعَةُ أَجْنِحَةٍ: ...». تفسیر یحیی بن سلام، یحیی بن سلام، ج۱، ص۵۰ و ج۲، ص۷۵۶ و ص۷۷۴؛ أصول السنة، ابن ابی زَمَنین، ص۱۳۲؛ الحبائک فی أخبار الملائک، سیوطی، ج۱، ص۳۳ - ۳۴ (وَ أَخْرَجَ ابْنِ أَبِي زمنين فِي السُّنَّةُ عَنْ كَعْبٍ)؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۴۹۱.

و همچنین: «حَدَّثَنَا أَسْلَمَ قَالَ: ثنا مُوسَى بْنُ قَيْصَرَ قَالَ: ثَنا أَبُو مَنْصُورٍ قَالَ: سَمِعْتُ فُضَيْلَ بْنَ عِيَاضٍ يَقُولُ: أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِسْرَافِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ». تاریخ واسط، ابو الحسن بَحْشَل، ج۱، ص۲۴۳.

«حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ زَكَرِيَّا، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا مُسْلِمُ بْنُ خَالِدٍ الزَّنْجِيُّ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْهُذَلِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى قَالَ: لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْخَلْقِ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ إِسْرَافِيلَ، قَالَ: وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعَةُ حُجُبٍ». العظمة، ابو شیخ اصبهانی، ج۲، ص۲۸۶ ؛ الحبائک فی أخبار الملائک، سیوطی، ج۱، ص۳۳ (وَ أَخْرَجَ أَبُو الشَّيْخُ عَنْ أَبِي بَكْرٍ الْهُذَلِيِّ)؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۴۹۱ (وَ أَثَرُ أَبِي بَكْرٍ الْهُذَلِيِّ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْخَلْقِ أَقْرَبَ إِلَى اللَّهِ مِنْ إِسْرَافِيلَ إِلَى آخِرِهِ).

همچنین: به این منابع نیز رجوع شود: البدء و التاریخ، ج۱، ص۱۸۲؛ اثبات صفة العلو، ج۱، ص۱۶۱ - ۱۶۲؛ أخبار الزمان، مسعودی، ص۳۷ (وَ هُوَ أَقْرَبُ الْمَلَائِكَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى)؛ البدء و التاریخ، ابن طاهر مقدسی، ج۲، ص۲۱۳ (يُقَالُ أَنَّ صَاحِبَ الصُّورِ إِسْرَافِيلَ وَ هُوَ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى وَ لَهُ جَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ وَ جَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ ...)؛ خریدة العجائب، ابن وردی حفید، ج۱، ص۴۵۴ (صَاحِبُ الصُّورِ هُوَ السَّيِّدُ إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ هُوَ أَقْرَبُ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ لَهُ جُناحٌ بِالْمَشْرِقِ وَ جُنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ)؛ الجامع لأحکام القرآن، قرطبی، ج۱۹، ص۱۹۴ (قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ سَابَاطٍ: تَدْبِيرُ أَمْرِ الدُّنْيَا إِلَى أَرْبَعَةٍ: جِبْرِيلَ وَ مِيكَائِيلَ وَ مَلَكِ الْمَوْتِ وَ اسْمُهُ عِزْرَائِيلُ وَ إِسْرَافِيلَ، فَأَمَّا جِبْرِيلُ فَمُوكَلٌ بِالرِّيَاحِ وَ الْجُنُودِ وَ أَمَّا مِيكَائِيلُ فَمُوَكَّلٌ بِالْقَطْرِ وَ النَّبَاتِ وَ أَمَّا مَلَكُ الْمَوْتِ فَمُوَكَّلٌ بِقَبْضِ الْأَنْفُسِ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ أَمَّا إِسْرَافِيلُ فَهُوَ يَنْزِلُ بِالْأَمْرِ عَلَيْهِمْ وَ لَيْسَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَقْرَبُ مِنْ إِسْرَافِيلَ وَ بَيْنَهُ وَ بَيْنَ الْعَرْشِ مَسِيرَةَ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ.)؛ ؛ العرش، ذهبی، ج۲، ص۱۸۹؛ اجتماع الجیوش، ابن قیم، ص۱۳۲.

اسرافیل، اولین فرشته‌ای که حضرت علی ﷺ را به عنوان برادر خویش برگزید:

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ سَخْتَوَيْهِ الْمُجَاوِرُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْبَغْدَادِيُّ قَالَ: حَدَّثَنِي عِيسَى بْنُ مِهْرَانَ قَالَ حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ عَبْدِ الْحَمِيدِ الْحِمَّانِيُّ قَالَ: أَخْبَرَنِي قَيْسُ بْنُ الرَّبِيعِ قَالَ: حَدَّثَنِي الْأَعْمَشُ عَنْ أَبِي وَائِلٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَوَّلُ مَنِ اتَّخَذَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ أَخاً مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ إِسْرَافِيلُ ثُمَّ مِيكَائِيلُ ثُمَّ جَبْرَئِيلُ وَ أَوَّلُ مَنْ أَحَبَّهُ مِنْ أَهْلِ السَّمَاءِ حَمَلَةُ الْعَرْشِ، ثُمَّ رِضْوَانُ خَازِنُ الْجَنَّةِ ثُمَّ مَلَكُ الْمَوْتِ وَ إِنَّ مَلَكَ الْمَوْتِ يَتَرَحَّمُ عَلَى مُحِبِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ﷺ كَمَا يَتَرَحَّمُ عَلَى الْأَنْبِيَاءِ ﷺ». از عبد اللّه بن مسعود نقل شده که رسول خدا ﷺ فرمود: اول کسی که از آسمانیان، حضرت علی ﷺ را به برادری انتخاب کرد اسرافیل بود، بعد میکائیل، بعد جبرئیل. و اوّل کسی که از اهل آسمان، حضرت علی ﷺ را دوست داشت حاملین عرش بودند، سپس رضوان [گنجینه دار بهشت]، سپس فرشتهٔ مرگ بود و همانا فرشتهٔ مرگ بر محبّین حضرت علی ﷺ ترحّم می‌نماید همان طوری که بر پیامبران ترحّم می‌کند. مائة منقبة، ابن شاذان، ص۱۳۲؛ کشف

الغمة، اربلی، ج۱، ص۱۰۱؛ العقد النضید و الدر الفرید، محمد بن حسن قمی، ص۸٤؛ ارشاد القلوب، دیلمی، ج۲، ص۲۳۵؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۹، ص۱۱۰.
منابع اهل تسنن: مناقب، خوارزمی، ص۷۲؛ مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج۱، ص۷۱؛ مناقب مرتضوی، کشفی، ص۱۰۳.

۳۹. همچنین: «و نقل آخر: و هو أنه لمّا قتل أصحاب الحسین علیه السلام کلّهم و تفانوا و أبیدوا و لم یبق أحد بقي علیه السّلام یستغیث فلایغاث و أیقن بالموت؛ أتی إلی نحو الخیمة و قال لأخته: آتیني بثوب عتیق لایرغب فیه أحد من القوم أجعله تحت ثیابي لئلا أجرّد منه بعد قتلي، قال: فارتفعت أصوات النساء بالبکاء و النحیب ثم أتي بثوبٍ فخرّقه و مزّقه من أطرافه و جعله تحت ثیابه و کان له سروال جدید فخرقه أیضا لئلّایسلب منه. فلما قتل عمد إلیه رجل فسلبهما منه و ترکه عریاناً بالعراء مجرداً علی الرمضاء فشلّت یداه في الحال و حلّ به العذاب و النکال. قال: فلمّا لبس الحسین علیه السّلام ذلك الثوب المخرق ودّع أهله و أولاده وداع مفارق لایعود». و نقل دیگر این است که چون تمام یاران سیدالشهدا علیه السلام به شهادت رسیدند و از بین رفتند و احدی باقی نماند، حضرت تنها شد فریادخواهی کرد ولی جوابی نیامد (کسی حضرت را یاری نکرد) و حضرت یقین به مرگ نمود؛ به جانب خیمه آمد و به خواهرش فرمود: برایم پیراهن کهنه‌ای بیاور که احدی از این جماعت رغبت در آن نکند تا آن را زیر لباسهایم قرار دهم و بعد از شهادتم از تنم بیرون نیاورند. گوید: در این هنگام صدای نالهٔ زنهای حرم به گریه و آواز سخت بلند شد، سپس لباسی برای حضرت آورده شد اطرافش را چاک چاک و پاره پاره نمود و زیر لباس‌هایش پوشید، [همچنین] حضرت شلوار نوی داشت آن را نیز مثل این لباس پاره پاره نمود تا از او سلب نشود (بیرون نیاورند). چون حضرت به شهادت رسید مردی قصد حضرت کرد، پس آن پیراهن کهنه و شلوار پاره پاره را از تن حضرت بیرون آورد و حضرت را برهنه در صحرای کربلا زیر آفتاب سوزان رها کرد، بالفور دستانش شل شد و عذاب و عقوبت دامنش را گرفت. گوید: چون امام حسین علیه السلام آن پیراهن پاره پاره را پوشید با عیال و فرزندانش وداع نمود وداع فرد جدا شونده‌ای که هرگز به سوی آنان باز نمی‌گردد. المنتخب، طریحی، جزءدوم، ص٤۳۹.
همچنین: امام علیه السّلام [به هنگام وداع] خواهر خود زینب علیها السلام را فرمود: جامهٔ فرسوده و کهنه‌ای از برای من حاضر کن که آن را بهایی نبوده باشد تا چون کشته شوم، آن را از بدن من بیرون نکنند و مرا عریان نیفکنند. جامه حاضر کرد. چون بر بدن آن حضرت تنگ می‌افتاد، فرمود: این جامهٔ اهل ذمّت است، از این وسیع‌تر باید بود. برفتند و جامهٔ وسیعتر از آن آوردند. اطراف آن را با دست مبارک پاره پاره ساخت تا بی‌بهاتر باشد. آن‌گاه درپوشید و بر زیر آن جامه‌های دیگر در بر کرد و قطیفهٔ خز زبرپوش فرمود و دِرعی بَتراء درپوشید و سلاح جنگ در بر راست کرد. بانگ ناله و عویل از اهل حرم بالا گرفت. ناسخ التواریخ سیدالشهدا علیه السلام، سپهر، ج۲، ص۳٦۳.
همچنین: «در خبر است که این پیراهن [امام حسین علیه السلام] از پوشش‌های بهشتی بود و بدن خلیل علیه السلام را از

آتش دور نگه داشت و چشم یعقوب‌ؑ را روشن ساخت و نزد انبیای عظام بود تا به خاتم الانبیاءﷺ پیوست و بعد از پیغمبرﷺ نزد فاطمه‌ؑ بود و چون سه روز از مدّت عمر شریفش به جا ماند، آن پیراهن را به زینب خاتون‌ؑ بداد و فرمود: ای دختر! این ودیعه‌ای نزد تو از بهر حسین‌ؑ قرّة العین من است. هر وقت از تو طلب کند پس دانسته باش که از آن پس، افزون از یک ساعت مهمان تو نیست و بعد از آن ساعت، به سخت‌ترین حال به دست فرزندان زنا، تنها و تشنه، بدون غسل و کفن شهید می‌شود. از این بود که چون جناب زینب خاتون‌ؑ بشنید که برادرش آن قمیص را طلبید، وصیّت مادرش را به خاطر آورد و بیهوش شد». ناسخ التواریخ حضرت زینب کبری‌ؑ، عباس قلی خان، ج۱، ص۲۲۳.

۴۰. «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ ثَنَا إِسْحَاقُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ اَلطَّالَقَانِي حَدَّثَنَا جَرِيرٌ عَنْ ابْنِ أَبِي لَيْلَى قَالَ: قَالَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّؑ حِينَ أَحَسَّ بِالْقَتْلِ: اِئْتُونِي [اِبْغُونِي] ثَوْباً لاَيَرْغَبُ فِيهِ أَحَدٌ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي [حَتَّى] لاَ أُجَرَّدَ، فَقِيلَ لَهُ: تُبَّانٌ، فَقَالَؑ: لاَ، ذَلِكَ [لاَ ذَاكَ] لِبَاسُ مَنْ ضُرِبَتْ عَلَيْهِ الذِّلَّةُ، فَأَخَذَ ثَوْباً فَخَرَّقَهُ فَمَزَّقَهُ فَجَعَلَهُ تَحتَ ثِيابِهِ، فَلَمَّا أَنْ قُتِلَ جَرَّدُوهُ.» ابن ابی لیلی گوید: امام حسین‌ؑ هنگامی که تک و تنها شد و احساس کشته شدن نمود، خطاب به زنان حرم فرمود: پیراهنی به من بدهید که زیر لباس‌هایم قرار دهم و کسی در (بیرون آوردن) آن رغبت نکند تا برهنه نشوم، در پاسخش گفتند: تبّان [شلوار کوتاه] هست بیاوریم؟ حضرت فرمود: نه، تُبّان لباس کسی است که طوق ذلّت بر گردن او نهاده شده است، بعد هم لباسی را گرفت کاملاً سوراخ سوراخ نمود در ادامه آن را درید و زیر لباس‌هایش قرار داد (پوشید). ولی هنگامی که به شهادت رسید آن لباس کهنهٔ پاره پاره را هم از تنش بیرون آوردند و او را برهنه نگاه داشتند.

منابع اهل تسنن: المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۷؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۲۱؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج٦، ص۲٦۱۷؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص٤۳٤؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۳ (رواه الطبراني و رجاله إلی قائله ثقات).

۴۱. همچنین: عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍؑ قَالَ: «قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّؑ وَ عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ دَكْنَاءُ فَوَجَدُوا فِيهَا ثَلَاثَةً وَ سِتِّينَ مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ وَ طَعْنَةٍ بِالرُّمْحِ أَوْ رَمْيَةٍ بِالسَّهْمِ». امام باقرؑ فرمود: امام حسینؑ به شهادت رسید در حالی که لباس بلندی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن حضرتؑ بود. در آن لباس، جای شصت و سه زخم از ضربات شمشیر و نیزه و تیر یافت شد. کافی، شیخ کلینی، ج٦، ص٤٥۲؛ وسائل الشیعه، حر عاملی، ج٤، ص۳٦٥؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۹٤.

و همچنین: «أخبرنا خالد بن مخلد، قال: حدثني معتب مولی جعفر بن محمد، قال: سمعت جعفر بن محمد[ؑ] یقول: أصیب الحسین[ؑ] و علیه جبّة خز». راوی گوید: از امام صادقؑ شنیدم: هنگامی که آن مصیبت‌ها به امام حسینؑ رسید حضرت جُبه‌ای از خز به تن داشتند.

منابع اهل تسنن: ترجمه امام حسینؑ (من طبقات ابن سعد)، ابن سعد، ص٤۲؛ تاریخ اسلام، ذهبی، ج۵، ص۱۰۵.

و همچنین: «لقد ذكر أبو القاسم بن عباد في كتاب [الأنوار] كلمات شريفة عن الحسينؑ، فقال ما هذا

لفظه: ... و وجد في جبّة خز كانت عليه في مقدمه قريباً من مائة و ثمانين ضربة خرقاً من طعنة رمح و رمية سهم و ضربة بسيف و حجر» ابو القاسم بن عباد در کتاب (الانوار) خود کلمات بزرگی را از امام حسین علیه السلام آورده است، متن (الفاظ) کلامش چنین است: ... و در جامهٔ خزی که بر تن حضرت بود نزدیک ۱۸۰ ضربهٔ دریدگی از آثار نیزه و پرتاب تیز و شمشیر و سنگ بود. سعد السعود، سید بن طاووس، ص۱۳۶.

و همچنین: «قتل الحسين[علیه السلام] يوم عاشوراء سنة إحدى و ستّين بالطفّ بكربلاء و عليه جبّة خز دكناء...» امام حسین علیه السلام در روز عاشورا سال شصت و یکم هجری در سرزمین طف (کربلا) کشته شد و حال آنکه لباسی به رنگ سیاه از جنس خز بر تن داشت.

منابع اهل تسنن: معجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۱۱۵؛ تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، ج۱٤، ص۲۵۲؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۹۳؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج۸، ص۱۱۱.

همچنین: «عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام وعَلَيَّ جُبَّةُ خَزٍّ وَ طَيْلَسَانُ خَزٍّ، فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، عَلَيَّ جُبَّةُ خَزٍّ و طَيْلَسَانُ خَزٍّ، فَمَا تَقُولُ فِيهِ؟ فَقَالَ علیه السلام: ومَا بَأْسٌ بِالْخَزِّ؟ قُلْتُ: و سَدَاه إِبْرِيسَمٌ، قَالَ: و مَا بَأْسٌ بِإِبْرِيسَمٍ فَقَدْ أُصِيبَ الْحُسَيْنُ علیه السلام و عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ...» یوسف بن ابراهیم گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که لباس و ردای خز بر تن داشتم، حضرت به من نگاه کرد، عرضه داشتم: فدایت شوم، من لباس و ردای خزین پوشیدم، نظرتان در این باره چیست؟ حضرت فرمود: خز چه اشکالی دارد؟ گفتم: تار (نخ‌های افقی) آنها از ابریشم است، حضرت فرمود: ابریشم مشکلی ندارد؛ به تحقیق امام حسین علیه السلام به شهادت رسید در حالی که لباسی خزین بر تن داشت. تفسیر عیاشی، عیاشی، ج۲، ص۱۵؛ کافی، کلینی، ج٦، ص٤٤۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۷٦، ص۳۰٤.

٤۲. همچنین: «لمّا قتل عليّ بن الحسين[علیه السلام] في طفّ كربلا أقبل عليه الحسين[علیه السلام] و عليه جبّة خزّ دكناء، و عمامة مورّدة، و قد أرخى لها غرّتين، فقال مخاطبا له: أمّا أنت يا بنيّ فَقَد استرحتَ من كرب الدّنيا، و غمّها، و ما أسرعَ اللّحوقُ بك ...» زمانی که حضرت علی اکبر علیه السلام در دشت کربلا به شهادت رسید، امام حسین علیه السلام به طرف نعش پسرش حضرت علی اکبر علیه السلام آمد در حالی که جامهٔ خز تیره بر تن و عمامه‌ای [به رنگ زرد] زعفرانی بر سر داشت و دو تحت الحنک برای آن باز کرده بود، حضرت خطاب به پسرش (حضرت علیّ اکبر علیه السلام) فرمود: اما تو ای پسرم به تحقیق از کرب و غم دنیا آسوده‌خاطر شدی و چه زود باشد که من به تو ملحق شوم. منتخب، طریحی، ج۱، ص٤۳۸؛ شرح الشافیه، ابن امیر الحاج، ص۳٦۵-۳٦٦؛ أسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۷۰- ۳۷۱.

٤۳. «و سلب الحسين [علیه السلام]، حتّى سراويله، و ترك مجرّداً». تجارب الأمم، ابن مسکویه، ج۲، ص۸۱

همچنین: «و سلبوه [علیه السلام] جميع ما كان عليه حتّى سرواله». تذكرة الخواص، سبط بن جوزی، ص۲۲۸.

همچنين: «و سلب الحسين [عليه السلام] ما كان عليه». مناقب، ابن شهر آشوب، ج٤، ص١١١.
منابع اهل تسنن: انساب الاشراف، بلاذرى، ج٣، ص٢٠٤؛ تاريخ الطبرى، طبرى، ج٥، ص٤٥٣؛ مرآة الزمان، سبط بن جوزى، ج٨، ص١٤١.
همچنين: «فلما قتل عمد إليه رجل فسلبهما منه و تركه عرياناً بالعراء مجرداً على الرمضاء فشلّت يداه في الحال و حلّ به العذاب و النكال. قال: فلما لبس الحسين عليه السّلام ذلك الثوب المخرق ودع أهله و أولاده وداع مفارق لايعود». المنتخب، طريحى، جزء دوم، ص٤٣٩.

٤٤. «جَاءَهُ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ يُرِيدُ أَنْ يَسْأَلَهُ حَاجَةً فَقَالَ عليه السلام: يَا أَخَا الْأَنْصَارِ صُنْ وَجْهَكَ عَنْ بِذْلَةِ الْمَسْأَلَةِ وَ ارْفَعْ حَاجَتَكَ فِي رُقْعَةٍ فَإِنِّي آتٍ فِيهَا مَا سَارَّكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فَكَتَبَ: "يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِنَّ لِفُلَانٍ عَلَيَّ خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ وَ قَدْ أَلَحَّ بِي فَكَلِّمْهُ يُنْظِرْنِي إِلَى مَيْسَرَةٍ" فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عليه السلام الرُّقْعَةَ دَخَلَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَأَخْرَجَ صُرَّةً فِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ» مردى از انصار خدمت امام حسين عليه السلام رسيد و مى‌خواست از آن حضرت حاجتى درخواست كند. امام عليه السلام به او فرمود: اى برادر انصار! آبروى خود را از اظهار نياز، حفظ كن و حاجتت را در كاغذ كوچكى بنويس و نزد من بياور، پس اگر خدا بخواهد تو را خشنود خواهم كرد. آن مرد نوشت: يا ابا عبد الله! به فلانى پانصد دينار بدهكارم، و او اصرار و پافشارى در مطالبهٔ آن دارد، از شما تقاضا دارم به او سفارش كنيد به من مهلت دهد تا بتوانم به آسانى بپردازم. هنگامى كه امام عليه السلام نوشته را قرائت فرمود فوراً به منزل رفت و كيسه‌اى را كه در آن هزار دينار بود برداشت و براى او آورد. تحف العقول ص٢٤٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج٧٥، ص١١٨.

٤٥. «روي عن سكينة بنت الحسين عليها السلام قالت: عزّ ماؤنا في التّاسع من المحرّم، حتّى كظّنا العطش و قد نفذ الماء كلّه، و خلت الأواني، و جفّت القرب الّتي فيها الماء، حتّى يبست من شدّة الحرّ، فلمّا أمسى المساء عطشت أنا، و بعض فتياتنا، فقمت إلى عمّتي زينب، أخبرها بعطشنا لعلّها ادّخرت لنا ماء، فوجدتها في خيمتها و في حجرها أخي الرّضيع، و هي تارة تقوم، و تارة تقعد، و هو يضطرب اضطراب السّمكة في الماء، و يصرخ، و هي تقول له: صبراً صبراً، يا ابن أخي! و أنّى لك الصّبر، و أنت على هذه الحالة المشومة، يعزّ على عمّتك أن تسمعك و لا تنفعك. فلمّا سمعت انتحبت باكية! فقالت: سكينة! قلت: نعم. قالت: ما يبكيك؟ فقلت لها: حال أخي الرّضيع، و لم أعلمها عطشي خشية أن يزيد همّها، و وجدها، ثمّ قلت لها: يا عمّتاه! لو أرسلت إلى بعض عيالات الأنصار فلربّما أن يكون عندهم ماء. فقامت، و أخذت الطّفل بيدها، و مرّت بخيم عمومتي، فلم تجد عندهم ماء، فرجعت، و تبعها بعض أطفالهم رجاء أن تسقيهم ماء، ثمّ جلست في خيمة أولاد عمّي الحسن عليه السلام، و أرسلت إلى خيم الأصحاب لعلّ عندهم ماء فلم تجد». از حضرت سكينه عليها السلام دختر امام حسين عليه السلام نقل شده كه در روز نهم محرّم [ذخيرهٔ] آب ما بسيار كم شد به طورى كه تشنگى بر ما سخت شد (همه درمانده شديم) و آب همه‌اش به آخر رسيد و ظرف‌ها خالى و مَشک‌هاى آب خشک شد، كار

به جایی رسید که لب‌ها از شدت گرما خشکید. پایان روز، من و بعضی بچه‌ها دچار تشنگی شدید شدیم، من به سوی عمّه‌ام حضرت زینب﵄ رفتم تا او را از تشنگی‌مان خبر دهم شاید آبی برای ما ذخیره کرده باشد. پس عمه‌ام زینب﵄ را در خیمه‌اش یافتم در حالی‌که برادر شیرخوارم [علی اصغر﵇] در دامانش قرار داشت، گاهی عمه‌ام می‌ایستاد و گاهی می‌نشست، و برادر شیرخوارم (از شدت تشنگی) همچون ماهی که در آب تکان می‌خورد می‌جنبید، و بلند گریه می‌کرد، و عمه‌ام برایش می‌فرمود: صبر کن، صبر کن ای پسر برادرم! و کجاست برای تو صبر و حال آنکه تو بر این حال بد هستی، سخت است بر عمه‌ات که صدایت را بشنود ولی نتواند کاری برایت انجام دهد. (سکینه﵄ فرماید:) پس چون صدای نالهٔ برادر و عمه‌ام را شنیدم به شدت شروع به گریستن کردم. [عمه‌ام] زینب﵄ فرمود: سکینه؟ گفتم: بله، فرمود: سبب گریه‌ات چیست؟ گفتم: از حال برادر شیرخوارم، [سکینه﵄ فرماید:] عطش خود را به عمه‌ام نگفتم از ترس اینکه مبادا غصه و ناراحتی عمه‌ام تشدید شود، سپس گفتم: عمه! اگر نزد برخی زنهای انصار بروی شاید نزدشان آب بیابی! پس عمه‌ام برخاست در حالی‌که طفل در دست داشت و از خیمه‌های عمویم گذر کرد ولی آب نزد آنها نبود. پس بازگشت در حالی‌که برخی کودکان امید داشتند عمه‌ام به آنها آب بنوشاند. عمه‌ام در خیمهٔ فرزندان عمویم امام حسن مجتبی﵇ نشست، و به خیمه‌های اصحاب فرستاد تا شاید آبی نزد آنها باشد ولی اصلاً آبی یافت نشد. أسرار الشّهادة، اصولی مدقق علامه دربندی، ص۳۹٤- ۳۹۵؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۳۱۹- ۳۲۱: به نقل از اسرار الشهادة.

٤٦. همچنین: «آن‌گاه بانگ برداشت که: یا سکینه! یا فاطمة! یا زینب! یا أمّ کلثوم! علیکنّ منّي السّلام. چون اهل بیت این ندا شنیدند، فریاد «الوداع الوداع، و الفراق الفراق» برآوردند. سکینه مقنعه از سر برافکند. و قالت: یا أبه! استسلمت للموت، فإلی من اتّکلنا؟ عرض کرد: «ای پدر! تن به مرگ دردادی. ما به کدام کس پناهنده شویم؟ و اتکال از چه‌کس جوییم؟» حسین علیه السّلام بگریست. و قال: یا نور عیني! کیف لا یستسلم للموت من لا ناصر له و لا معین؟ و رحمة اللّه و نصرته لا تفارقکم في الدّنیا و لا في الآخرة، فاصبري علی قضاء اللّه و لا تشکي، فإنّ الدّنیا فانیة و الأخرة باقیة. فرمود: «ای روشنی چشم من! چگونه تن به مرگ درندهد کسی که یار و یاوری ندارد؟ همانا رحمت و نصرت خداوند در دنیا و آخرت از شما جدا نخواهد بود. پس صبر کن و شکیبا باش بر حکم خدا و به شکوی زبان مگشا! چه این دنیا دار فانی است و آخرت سرای جاودانی.» آن‌گاه سکینه را بر سینه مبارك بچفسانید [...] فقالت: یا أبة! ردّنا إلی حرم جدّنا. فقال: هیهات «لو ترك القطاء لنام». [...] سکینه عرض کرد: «ای پدر! ما را به سوی مدینه که حرم جد ماست بازگردان.» آن حضرت به این مثل عرب تمثّل جست، فرمود: «اگر مرغ قطا را دست بازمی‌داشتند، در آشیان خود آسوده می‌خفت.» ، ناسخ التواریخ سید الشهدا علیه السّلام، سپهر، ج۲، ص۳٦۰- ۳٦۱، ریاحین الشریعة، محلّاتی، ج۳، ص۲۷۲- ۲۷۳ : (به نقل از ناسخ)؛ و به همین مضمون: منتهی الامال، محدث قمی، ص٤٥٦: (از

بعض ارباب مقاتل نقل است...)؛ کبریت احمر، بیرجندی، ص۲۶۲- ۲۶۳ : (و به روایت بحار و عوالم و منتخب ...)

همچنین: «لمّا عزم الحسین علیه السلام علی ملاقاة الحُتوف جاء و وقف بباب خیمة النّساء مودّعاً لحرمه، مخدّرات الرّسالة و عقائل النّبوّة، و نادی: «یا زینب! و یا أمّ کلثوم! و یا فاطمة! و یا سکینة علیهن السلام! علیکنّ منّي السّلام». فأقبلن إلیه، و درن حوله. فنادته سکینة: یا أبه، استسلمت للموت؟ فقال: کیف لا یتسلّم للموت من لا ناصر له و لا معین؟ فقالت: رُدَّنا إلی حرم جدّنا رسول اللّه، فبکی الحسین علیه السلام بکاءً شدیداً، و قال علیه السلام: هیهات! لو ترك القطا لَغَفا و نَام» زمانی که امام حسین علیه السلام عزم بر دیدار شمشیرها (مرگ) نمود آمد و درب خیام زنان ایستاد تا با زنان پرده‌نشین رسالت و عقیله‌های نبوت وداع نماید، خطاب فرمود: ای زینب، ای امّ کلثوم، ای فاطمه، ای سکینه علیهن السلام؛ سلام من بر همه‌تان باد. همه‌شان به سوی حضرت پیش آمدند و دورش حلقه زدند، سکینه علیها السلام صدا زد: پدر جان، تسلیم مرگ شده‌ای؟ حضرت فرمود: چگونه تسلیم مرگ نباشد کسی که نه یاری دارد نه یاوری؟ سکینه علیها السلام عرض کرد: ما را به حرم جدّمان رسول خدا صلی الله علیه و آله بازگردان، امام حسین علیه السلام گریهٔ شدیدی کرد و فرمود: هیهات، اگر مرغ قطا رها می‌شد خواب راحتی داشت. مقتل الحسین علیه السلام، بحر العلوم، ص۴۳۴.

در نقل دیگر عبارت «رُدّنا إلی حرم جدّنا» از حضرت زینب علیها السلام نیز نقل شده است:

«في کتاب المعدن: فنادی في تلك الحالة: یا زینب یا أمّ کلثوم و یا سکینة یا رقیّة یا فاطمة، علیکنّ مني السلام. فأقبلت زینب علیها السلام فقالت: یا أخي، أیقنت بالقتل؟ فقال علیه السلام: کیف لا أیقن و لیس لي مُعینٌ و لا نَصیرٌ؟ فقالت: یا أخي ردّنا إلی حرم جدّنا. فقال علیه السلام: هیهات، لو ترکتُ ما ألقیت نفسي في المهلکة، و کأنّکم غیر بعید کالعبید، یسوقونکم أمام الرکاب، و یسومونکم سوء العذاب.» [ملّا صالح برغانی] در معدن [البکاء] گوید: حضرت در آن حال صدا زد: ای زینب! ای امّ کلثوم! ای سکینه! ای رقیّه! ای فاطمه! سلام من بر شما باد. پس حضرت زینب علیها السلام نزدیک آمد و فرمود: برادر، به قتل خود یقین کردی؟ حضرت فرمود: چگونه یقین نکنم و حال آن که یار و یاوری ندارم؟ حضرت زینب علیها السلام فرمود: ای برادرم ما را به حرم جدّمان برگردان. حضرت فرمود: چه دور است [این امر]، اگر رهایم می‌کردند هر آینه خودم را به مهلکه نمی‌انداختم، و گویا در زمانی نزدیک، شما را همچون بندگان، جلوی شتران می‌رانند و به بدترین صورت عذاب می‌دهند. الدمعة السّاکبه، بهبهانی، ج۴، ص۳۴۵.

و همچنین: «به روایتی در این حال ندا برآورد و فرمود: یا زینب و یا أمّ کلثوم و یا سکینة یا رقیّة یا فاطمة علیهن السلام، علیکنّ منّي السّلام. زینب سلام اللّه علیها به آن حضرت روی آورد و فرمود: یا أخي! أیقنت بالقتل؟ عرض کرد: ای برادر! یقین به قتل فرمودی؟ فرمود: چگونه یقین نکنم با این که مرا معین و نصیری نیست؟! عرض کرد: ای برادر! ما را به حرم جدّ خود بازگردان!. ناسخ التواریخ حضرت زینب علیها السلام، عباس قلی خان، ج۱، ص۲۲۵.

در نقل دیگر از حضرت ام کلثوم علیها السلام نیز نقل شده است:

«ثمّ نادی علیه السّلام: یا أمّ کلثوم! و یا زینب! و یا سکینة! و یا رقیّة! و یا عاتکة! و یا صفیّة! علیکنّ منّي السّلام. فهذا آخر الاجتماع، و قد قرب منکم الافتجاع. فصاحت أمّ کلثوم: یا أخي، کأنّك استسلمت للموت؟ فقال لها الحسین علیه السلام: یا أختاه، فکیف لایستسلم من لا ناصر له، و لا معین؟ فقالت: یا أخي رُدّنا إلی حرم جدّنا. فقال لها علیه السّلام: یا أختاه! هیهات هیهات! لو ترك القطا لنام. فرفعت سکینة صوتها بالبکاء و النّحیب، فضمّها الحسین علیه السّلام إلی صدره الشّریف و قبّلها، و مسح دموعها بکمّه و قال:

سیطول بعدي یا سکینة فاعلمي ... منك البکاء إذا الحمام دهاني
لاتحرقي قلبي بدمعك حسرة ... ما دام منّي الرّوح في جثماني
فإذا قتلت فأنت أولی بالّذي ... تأتینه یا خیرة النّسوان

پس حضرت سید الشهدا علیه السلام ندا کرد که ای ام کلثوم و ای زینب، ای سکینه، ای رقیه و ای عاتکه و ای صفیه علیهن السلام از من بر شما سلام. به زودی فجایع و مصائبی به شما می‌رسد. پس ام کلثوم علیها السلام با ناله و زاری فرمود: ای برادر، تسلیم مرگ شده‌ای؟ حضرت فرمود: ای خواهرم، چگونه تن به مرگ ندهد کسی که یار و یاوری ندارد!؟ عرض کرد: پس ما را به حرم جدمان باز گردان، حضرت در جواب به این مثال تمسک جست: «هیهات لو ترک القطا لنام»: اگر صیاد از مرغ قطا دست برمی‌داشت آن حیوان در آشیانهٔ خود آسوده می‌خفت (کنایه از اینکه این لشکر دست از من نمی‌بردارند). سکینه علیها السلام صدا به شیون و گریه بلند کرد، امام حسین علیه السلام او را بر سینهٔ شریف خود فشرد و بوسید و اشک او را با آستینش پاک کرد و فرمود: ای سکینه علیها السلام بدان وقتی که مرگ من فرا رسد، پس از من گریه‌ات طولانی خواهد بود، تا زمانی که روح در بدنم هست، با اشک حسرت دل مرا آتش نزن. ای بهترین زنان، اگر کشته شوم تو شایسته‌ترین فرد برای اشک ریختن هستی. منابع: مقتل ابی مخنف (المشهور)، ص۸٤؛ دمعة السّاکبة، مولی محمد باقر بهبهانی، ج٤، ص۳۵۱؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۲؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۱۸.

منبع اهل تسنن: ینابیع المودّة، قندوزی، ج۳، ص۷۹.

نکته: البته برخی، «ام کلثوم» را کنیهٔ حضرت زینب علیها السلام، می‌دانند.

مجلس هشتم:

آخرین درجهٔ عشق در کربلا

آخرین درجهٔ عشق در کربلا

مقام صبر و نیل منصب امامت

منصب امامت عطیّه‌ای آسمانی است و خداوند متعال در بزرگان و زمامداران بشر، در اثر اتّصاف ایشان به صبر و کفّ نفس و خودداری، این منصب را قرار داده است و صریحاً در قرآن اعلام می‌کند: ﴿وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يُوقِنُونَ﴾[1] از آنجا که این جمع صبر کردند، ما به ایشان «امامت» عطا نمودیم و آن صبر ایجاب کرد تا تمام ائمهٔ عالم، حائز این مقام باشند، چه آنان که دارای امامت جزئیّه بوده‌اند، مانند انبیاء علیهم‌السلام و چه آنهایی که دارای امامت کلّیه بوده‌اند؛ مانند اولی العزم از پیامبران مرسل علیهم‌السلام؛ مثل ابراهیم خلیل علیه‌السلام: ﴿وَ إِذِ ابْتَلى إِبْراهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِماتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قالَ إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾[2] [1]* و ایشان در اثر این عمل نفسانی،

---

۱. «از میان آن قوم پیشوایانی پدید آوردیم که چون صبوری پیشه کردند و به آیات ما یقین داشتند، به فرمان ما به هدایت مردم پرداختند». السجدة (۳۲): ۲٤.

۲. «و چون پروردگار، ابراهیم را با کلماتی بیازمود، و وی همه‌اش را به سر انجام رسانید، [خدا به او] فرمود: «من تو را پیشوای مردم قرار دادم». البقرة (۲): ۱۲٤.

* «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ عَنْ زَيْدٍ الشَّحَّامِ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه‌السلام يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى اتَّخَذَ إِبْرَاهِيمَ عَبْداً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ نَبِيّاً وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ نَبِيّاً قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ رَسُولًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ رَسُولًا قَبْلَ أَنْ يَتَّخِذَهُ خَلِيلًا وَ إِنَّ اللَّهَ اتَّخَذَهُ خَلِيلًا قَبْلَ أَنْ يَجْعَلَهُ إِمَاماً. فَلَمَّا جَمَعَ لَهُ الْأَشْيَاءَ قَالَ: ←

حائز و واجد منصب والای امامت عامه هستند، و همهٔ ایشان تابع امامت دوازده امام علیهم‌السلام بوده‌اند و ائمهٔ شیعه علیهم‌السلام امامتشان امامت خاصه است و بر حضرت ابراهیم علیه‌السلام و تمام انبیا علیهم‌السلام امام هستند.

امام حسین علیه‌السلام سند قرآن و تکیه گاه اُمت

از همه عجیب‌تر آن است که امام عصر حجة بن الحسن عجل‌الله‌تعالی‌فرجه در بیان مقام ابا عبد الله حسین بن علی علیهماالسلام کلمه‌ای دارد که با ضمّ به قرآن معلوم می‌شود که در جوهر سیّد الشّهداء علیه‌السلام، خصوصیّتی بوده که سند قرآن است. وقتی در مقام امام حسین علیه‌السلام می‌فرماید: «كُنْتَ لِلرَّسُولِ وَلَداً وَ لِلْقُرْآنِ سَنَداً وَ لِلْأُمَّةِ عَضُداً وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِداً»[1] این جملات فصل مشبعی در خصوصیّات سیّد الشّهداء علیه‌السلام، آن هم از زبان حجّت خداست، چرا که حجّت خدا را، به جز حجّت خدا کسی نمی‌شناسد.[2]

﴿إِنِّي جاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِماماً﴾ قَالَ: فَمِنْ عِظَمِهَا فِي عَيْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: ﴿وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ قَالَ: ﴿لايَنالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ قَالَ: لَايَكُونُ السَّفِيهُ إِمَامَ التَّقِيِّ.»؛ امام صادق علیه‌السلام فرمود: خدای تبارک و تعالی، حضرت ابراهیم را بندهٔ خود گرفت پیش از آنکه پیغمبرش نماید، و او را به پیغمبری برگزید پیش از آنکه رسولش کند، و رسول خود ساخت پیش از آنکه خلیلش گرداند، و خلیلش گرفت پیش از آنکه امامش قرار دهد، پس چون همهٔ این مقامات را برایش گرد آورد فرمود: «همانا من تو را امام مردم قرار دادم»[یعنی مقام امامت بالاتر از مقام رسالت و خُلّت است] چون این مرتبت در چشم ابراهیم بزرگ جلوه نمود، عرض کرد: «از فرزندان من هم [عطا می‌فرمایی؟]» خدا فرمود: «پیمان من به ستمکاران نرسد» شخص کم‌خرد، امام پرهیزکار نگردد (و ستمگر از نظر خدا، کم‌خرد است و ممکن نیست که او پیشوای امتی گردد که در میان آنان مردم پرهیزکار باشند). کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص۱۷۵؛ اختصاص، شیخ مفید، ص۲۲(با اندکی تفاوت)؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۱، ص۱۸۷؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۱، ص۳۲۵؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۱، ص۱۲۱ و..

۱. [یا اباعبدالله] شما برای رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله فرزند و برای قرآن، سند و نجات دهنده و برای امّت، بازوی توانا بودی، در طاعت خدا تلاشگر (کوشا بودی). فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدسه: مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص۵۰۲؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۲۳۹ و ص۳۲۱.

صبر سید الشهداء علیه‌السلام در راه مقصد اصلی دین

یکی از مطالب این است که ملائکهٔ سماوات از صبر سیّد الشّهدا علیه‌السلام تعجّب کرده‌اند[۱] این صبر چه صبری است؟ صبر سیّد الشّهداء علیه‌السلام عبارت از این است که مقصد اصلی دین و نتیجهٔ بعثت تمام پیغمبران خدا را، مبتلا به هوس‌های یزیدیان دیده، تمام تأویلات الهی را واژگون شده و ملعبهٔ یک مشت زنازادگان[۳] می‌بیند.

ارادهٔ امام علیه‌السلام متصل به ارادهٔ خدا

و از طرفی در اثر اتّصال اراده‌اش به خزانهٔ: ﴿إِنَّما أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾[۲] قدرتی در امام علیه‌السلام هست که آنچه بخواهد، همان می‌شود.[۳] [٤] سنگین‌ترین و سخت‌ترین حالات بر امام علیه‌السلام آن است که با وجود این قدرتی که دارد، وضع دین را آشفتهٔ ببیند.

ما اصلاً نشناختیم امام کیست؟ و امامت چیست؟ و آن کسی که صاحب منصب ولایت کلیّه است چه نظر بلندی دارد؟

هدف امام حسین علیه‌السلام، حکومتِ تعلیمات وحی و سیطرهٔ معرفت خدا

عهدی که با خدا بسته عبارت است از «الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ»[٤]؛

---

۱. فرازی از زیارت ناحیهٔ مقدسه: «قَدْ عَجِبَتْ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَات» مزار، محمد بن جعفر مشهدی، ص٥٠٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۹۸، ص۳۲۲.

۲. «چون به چیزی اراده فرماید، همین بس که می‌گوید: «باش» پس [بی‌درنگ] موجود می‌شود». یس (۳٦):۸۲.

۳. «إِرَادَةُ الرَّبِّ فِي مَقَادِيرِ أُمُورِهِ تَهْبِطُ إِلَيْكُمْ وَ تَصْدُرُ مِنْ بُيُوتِكُمْ». فرازی از زیارت امام حسین علیه‌السلام: کافی، شیخ کلینی، ج٤، ص٥٧٧؛ کامل الزیارات، ابن قولویه، ص۲۰۰؛ تهذیب الاحکام، ج٦، ص٥٥.

٤. فرازی از دعای ندبه.

یعنی اولاً از زندگی و تمام علائق زندگی، دامن برچیده و دل به خدا داده؛ یعنی اگر قلب امام حسین علیه‌السلام را بشکافی، اصلاً در قلب امام حسین علیه‌السلام هیچ موجودی نیست الّا خدا؛ و هر آن چه می‌خواهد، به عشق خداست؛ و هر آن چه را نمی‌خواهد، از نظر خداست.

بنابراین مهمترین هدف و آرزوی او، حکومتِ تعلیمات وحی و سیطرهٔ معرفت خدا بر قلوب مردم و عبادت حقّ بر ابدان مردم است ولی می‌بینند این دستگاه آنچنان بازیچه شده که شخصی چون یزید، ادّعای خلافت مسلمین را دارد و این خود ننگی در تاریخ اسلام است که اصلاً قابل بیان نیست.

فسق و فجور خلیفهٔ مسلمین

وای بر آن جماعتی که خشت اول را کج گذاشتند.[1] کار به جایی رسید که آن

---

۱. «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ؛ وَ مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيى، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ حَنَانِ بْنِ سَدِيرٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا جَعْفَرٍ علیه‌السلام عَنْهُمَا، فَقَالَ: يَا أَبَا الْفَضْلِ، مَا تَسْأَلُنِي عَنْهُمَا؟ فَوَ اللَّهِ مَا مَاتَ مِنَّا مَيِّتٌ قَطُّ إِلَّا سَاخِطاً عَلَيْهِمَا، وَ مَا مِنَّا الْيَوْمَ إِلَّا سَاخِطاً عَلَيْهِمَا، يُوصِي بِذلِكَ الْكَبِيرُ مِنَّا الصَّغِيرَ، إِنَّهُمَا ظَلَمَانَا حَقَّنَا، وَ مَنَعَانَا فَيْئَنَا، وَ كَانَا أَوَّلَ مَنْ رَكِبَ أَعْنَاقَنَا، وَ بَثَقَا عَلَيْنَا بَثْقاً فِي الْإِسْلَامِ، لَايُسْكَرُ[يسكن] أَبَداً حَتّى يَقُومَ قَائِمُنَا علیه‌السلام، أَوْ يَتَكَلَّمَ مُتَكَلِّمُنَا. ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَدْ قَامَ قَائِمُنَا علیه‌السلام، وَ تَكَلَّمَ مُتَكَلِّمُنَا لَأَبْدى مِنْ أُمُورِهِمَا مَا كَانَ يُكْتَمُ، وَ لَكَتَمَ مِنْ أُمُورِهِمَا مَا كَانَ يُظْهَرُ، وَ اللَّهِ مَا أُسِّسَتْ مِنْ بَلِيَّةٍ وَ لَا قَضِيَّةٍ تَجْرِي عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ علیهم‌السلام إِلَّا هُمَا أَسَّسَا أَوَّلَهَا، فَعَلَيْهِمَا لَعْنَةُ اللَّهِ وَ الْمَلَائِكَةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ». حنّان بن سدیر از پدرش روایت می‌کند که گفت: از امام باقر علیه‌السلام درمورد آن دو نفر پرسیدم؟ حضرت فرمود: ای ابو الفضل (کنیهٔ سدیر)، راجع به آن دو نفر از من چه می‌پرسی؟! به خدا سوگند هیچ گاه کسی از ما از این دنیا نرفته است جز آنکه بر آن دو نفر خشمگین بوده است، و امروز نیز کسی از ما نیست جز آنکه بر آن دو خشمگین است، و این چیزی است که پیران ما به خردسال هایمان سفارش می‌کنند، به راستی که آن دو نفر حقّ ما را ستم کردند (غصب کردند) و گرفتند و سهم ما را از ما دریغ کردند، و نخستین کسانی بودند که بر گردن ما سوار شدند (و ما را کوبیدند) و رخنه‌ای را به روی ما در اسلام باز کردند که هرگز مسدود نشود تا قائم ما علیه‌السلام قیام کند یا سخنگوی ما به سخن ←

کسی‌که به یهود و نصاری می‌گفت: من خلیفهٔ رسول الله ﷺ هستم، ایـن شـخص یـک میمون داشت، به این میمون لباس سرخی می‌پوشاند، او را بـه میانـهٔ قـصر عمـومی‌اش می‌آورد، و روی تخت کنار خودش می‌نشاند بعد به یک زن فاحشه دستور می‌داد سـاز بزند[1] ۶۰ و این خلیفهٔ مسلمانان، یزید بن معاویه بود.

→

آید. سپس فرمود: هان به خدا سوگند اگر قائم ما ﷺ قیام کند و سخنگوی ما به سخن آیـد از کارهـای آن دو، چیزهائی را که تا آن وقت مکتوم و پنهان است آشکار سازد، و مکتوم سازد از کارهـای آن دو آنچـه را که بدان تظاهر کردند، به خدا سوگند هیچ گرفتاری و واقعه‌ای که بر سر ما خاندان آمد پایه‌گـذاری نـشد جز آنکه اساس و پایهٔ آن را آن دو نفر پایه‌گذاری کردند، پس لعنت خدا و فرشتگان و همهٔ مردم بـر آن دو بـاد. کـافی، شـیخ کلینـی، ج۸، ص۲۴۵؛ تأویـل الآیـات، سـید شـرف الـدین علـی حـسینی، ج۱، ص۱۲۴؛بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۳۰، ص۲۶۹.

۱. «و کان یزید صاحب طرب و جوارح و کلاب و قرود و فهـود و منادمـة علـی الـشراب... و غلـب علـی أصحاب یزید و عماله ما کان یفعله من الفسوق، و في أیامه ظهـر الغنـاء بمکـة و المدینـة، و اسـتعملت الملاهي، و أظهر الناس شرب الشراب، و کان له قرد یکنّی بأبي قیس یحضره مجلـس منادمتـه، و یطـرح له متّکأ، و کان قرداً خبیثاً و کان یحمله علی أتان وحشیة قد ریضت و ذللَتْ لذلك بـسرج و لجـام و یـسابق بها الخیل یوم الحَلبة، فجاء في بعض الأیّام سابقاً، فتناول القصبة و دخل الحجرة قبل الخیل، و علی أبـي قیس قَباء من الحریر الأحمر و الأصفر مشمر، و علی رأسه قلنسوة من الحریر ذات ألوان بشقائق، و علـی الأتان سرج من الحریر الأحمر منقوش ملمّـع بـأنواع مـن الألـوان.»؛ یزیـد آوازخـوان و نوازنـده بـود و پرندگان شکاری و سگان و میمون‌ها و یوزپلنگان زیادی داشت و پیوسته شراب می‌خـورد... بـر یـاران و کارگزاران یزید هم فسق و فجور یزید، رایج و غالب گـشت. و در روزگـار او، آوازه‌خـوانی و موسـیقی در مکّه و مدینه آشکار شد و گسترش یافت و آلات لهو و لعب را به کار گرفت و شراب‌خـواری را آشـکار و علنی کرد. یزید میمونی داشت که کنیه‌اش را ابا قیس می‌گفتند. این میمون را در مجلس میگساری خـود حاضر می‌کرد و برای او تشکی می‌انداخت و او را می‌نشانید و او را بر گردهٔ خرِ ماده‌ای که بـرای مـسابقه و اسب دوانی تربیت شده بود سوار می‌کرد، زین و لجام بر گردهٔ آن ماده خر می‌بستند و این میمون را بـر او سوار می‌کرد و با اسب‌ها به اسب‌دوانی و مسابقه می‌بردند. در یکی از روزها ابا قیس مسابقه را برد. بـر تن این میمون جامه و قبایی از حریر سرخ پوشانده و دامن‌ها را به کمرش زده بودند و بـر سـر او کلاهـی نهاده بودند که نقش‌های درشت داشت و به رنگ‌های مختلف آراسته گشته بود.

منبع اهل تسنن: مروج الذهب، مسعودی، ص۶۷ -۶۸.

امام حسین علیه‌السلام مجسمهٔ علم و عمل و تربیت

در چنین شرائطی باید دید بر امام علیه‌السلام چه می‌گذرد و آن حضرت علیه‌السلام چه گونه دندان بر جگر می‌نهد و این همه محنت را تحمّل می‌کند، آن هم چه شخصیتی؟ آن شخصیتی که سر تا پای وجودش، مجسمهٔ علم و عمل و تربیّت است. به‌اندازه‌ای زندگانی امام حسین علیه‌السلام بهت‌انگیز است که عقل بشر را حیران می‌کند؛ مثلاً امام حسین علیه‌السلام کَرَم و بخشش می‌کند، امّا در بخشش امام حسین علیه‌السلام، تمام حکماء، فلاسفهٔ عالم، روانشناسان، علمای علم اجتماع، علمای اخلاق، همه حیران می‌شوند؛ چرا که همراه با بخشش به سائل، بذر گل و بذر حکمت و تخم معرفت می‌پاشد. حال یک قضیّه نقل می‌کنیم تا معلوم شود که چنین شخصیتی از طرف خدا منصوب است تا جمعیّت بشر را رهبری کند و عالم انسانیّت را اداره نماید و این کاروان را در معرفت و عبادت، به سر منزل مقصود که عبادت است ﴿وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُونِ﴾[1] ۷۰ برساند.

آن گاه باید وضع به آنجا منتهی بشود که چنین شخصیتی با یک مرد شراب‌خوار و سگ‌باز و میمون پرست[2] این‌گونه مقابله کند، و البته اگر این مقابله نبود، هیچ اثری از هیچ یک از مناقب آدمیّت باقی نمی‌ماند.

سیرهٔ تربیتی امام حسین علیه‌السلام: احسان به قدر معرفت مرد اعرابی

روزی مرد صحرانشینی بر سید الشهداء علیه‌السلام وارد شد، و امام علیه‌السلام به او نگاهی فرمود، چراکه امام علیه‌السلام جوهر شناس است. همان طور که شخص زمین شناس به یک

---

۱. «جنّ و انس را نیافریده‌ام جز برای آنکه مرا بپرستند». الذاریات (۵۱): ٥٦.

۲. رجوع شود به صفحه قبل پاورقی ۱.

برای تحقیق بیشتر رجوع شود به مجلس ششم، ص۱۸٦، پاورقی۱، و ص۲۱۸، پی نوشت شماره٦.

نگاه می‌فهمد که این زمین، استعداد چه درختی را دارد؛ امام علیه‌السلام هم وقتی به یک چهره و قیافه نگاه می‌کند، می‌بیند که این آدم چه استعداد و ظرفیّتی دارد؟

این مرد خدمت حضرت علیه‌السلام آمد و گفت: یا بن رسول الله، گرفتار یک دیهٔ کامل شده‌ام، و به درگاه شما آمده‌ام تا دردم دوا بشود. امام علیه‌السلام فرمود: چه شد که به درِ خانهٔ ما آمدی؟

حال مهم این است که سید الشهداء علیه‌السلام مربّی آدمیّت است. باید امام حسین علیه‌السلام را بشناسیم و به آن ریزه کاری‌های سخنانش و آن نکته سنجی‌های عملیّاتش نظر نماییم تا دریابیم که این باغبان چگونه نهال آدمیّت را تربیّت می‌کند.

این قضیّه را ارباب مدارک و تاریخ نقل نموده‌اند ولی به شرح قضیّه نرسیده‌اند، چون محدّث و مورّخ، فقط اهلِ نقل است و اهل تحقیق نیست تا این مسأله را خوب رسیدگی کند و از نظر علمی بشکافد و اگر بخواهیم این قضیّه را از نظر علمی بشکافیم و باز کنیم و خصوصیّات سؤال و جواب و کیفیت رفتار امام حسین علیه‌السلام را بررسی کنیم، خود مدرسه‌ای برای تربیّت مردم است.

اول مطلبی که سؤال فرمود آن است که: چه شده بین همهٔ مردم، سراغ من آمده‌ای؟! گفت: یک کلمه از جدّت شنیدم و آن کلمه این است که هرگاه حاجتی داشتی، اگر بخواهی آن حاجت را بیابی، باید از این چهار نفر بجویی: «إِمَّا عَرَبِيٌّ شَرِيفٌ، أَوْ مَوْلًى كَرِيمٌ، أَوْ حَامِلُ الْقُرْآنِ، أَوْ صَاحِبُ وَجْهٍ صَبِيحٍ»؛ عربی شریف، یا مولای کریم، یا حامل قرآن یا صاحب وجه صبیح.»

اول: «عَرَبِيٌّ شَرِيف». حالا شرافت چیست؟ خود بحثی دامنه‌دار است، چرا که کلام پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دارای حکمت و معانی عجیبی است. عربی شریف؛ نژادِ عرب اگر با شرف توأم شد از چنین آدمی حاجت بخواه.

دوم: «مَوْلًى كَرِيم» از مولایی کریم. اگر عربی نبود و از موالی بود باز آمیخته با کَرَم نفس باشد از چنین کسی هم حاجت بخواه.

سوم: «حَامِلُ الْقُرْآن» اگر روزگاری گرفتار شدی، به درب خانهٔ حامل قرآن برو و

از او حاجت بخواه. حامل قرآن غیر از قاری قرآن است: ﴿مَثَلُ الَّذينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً﴾.[۱]

چهارم: «صَاحِبُ وَجْهٍ صَبِيح»، اگر دستت به هیچ‌یک از این‌ها نرسید برو حاجتت را از یک چهرهٔ گیرا بخواه؛ قیافه‌ای که جان تو را بگیرد: «صباحت» یک معناست و خوشگلی یک معنای دیگری است. غالباً این مترجم‌ها نمی‌توانند این کلام را درست پخته، به قالب دیگر برگردانند. «ذِي وَجْهٍ صَبِيحٍ». وجه صبیح چیست؟ وجه صبیح آن چهره‌ای است که نورانیت همچون صباح دارد و همانگونه که صبح یک تلألؤ مخصوصی دارد، بعضی صورتها نیز یک نورانیّت خاصی دارد، از چنین صاحب صورتی مطلب بخواه، چون اینها حکایت می‌کند از اینکه این درگاه، درگاه عنایت است.

گفت: من این حدیث را از پیغمبر ﷺ شنیدم. در شرق و غرب عالم گشتم و دیدم عربی شریف پیدا نمی‌کنم که اشرف از شما باشد. این یک مطلب بود که اینجا آمدم. به حساب کلمهٔ دوم به سراغ مولای کریم رفتم، دیدم در جهان، کریمی همانند تو پیدا نمی‌کنم، آن هم در تو جمع است. به سراغ حامل قرآن رفتم، دیدم اصلاً قرآن در دل و دهان شماست، هرچه هست از قرآن پیش شماست. به سراغ وجه صبیح آمدم، چه بگویم که به رخسار تو که می‌نگرم تمام آنچه که در صورت پیغمبر خاتم ﷺ می‌دیدم در دیدار تو می‌بینم. پس آنچه که پیغمبر ﷺ فرموده از یکی از آن چهار نفر بخواه من هر چهار را در تو می‌بینم، لذا به سراغ شما آمدم.[۲] ۸۰

---

۱. «مَثَل کسانی‌که به تورات مکلف شدند ولی به آن عمل نکردند همچون خری است که کتاب‌هایی را حمل کند». الجمعة(۶۲): ۵.

۲. «وَ جَاءَتْ هَذِهِ الْحِكَايَةُ بِأَلْفَاظٍ أُخْرَى، فَرُوِيَ: أَنَّ هَذَا الْأَعْرَابِيَّ سَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ، فَسَأَلَهُ حَاجَةً وَ قَالَ: سَمِعْتُ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: «إِذَا سَأَلْتُم حَاجَةً فَاسْأَلُوهَا مِنْ أَحَدِ أَرْبَعَةٍ: إِمَّا مِنْ عَرَبِيٍّ شَرِيفٍ، أَوْ مَوْلًى كَرِيمٍ، أَوْ حَامِلِ الْقُرْآنِ، أَوْ ذِي وَجْهٍ صَبِيحٍ»؛ فَأَمَّا الْعَرَبُ فَشُرِّفتَ بِجَدِّكَ، وَ أَمَّا الْكَرَمُ فَدَأْبُكُم وَ سِيرَتُكُم، وَ أَمَّا الْقُرْآنُ فَفِي بُيُوتِكُمْ نَزَلَ، وَ أَمَّا الْوَجْهُ الصَّبِيحُ فَإِنِّي سَمِعْتُ ←

جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: «إِذَا أَرَدْتُمْ أَنْ تَنْظُرُوا إِلَيَّ فَانْظُرُوا إِلَى الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عليهما السلام». فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام لَهُ: مَا حَاجَتُكَ؟ فَكَتَبَهَا عَلَى الْأَرْضِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عليه السلام: سَمِعْتُ أَبِي عَلِيّاً عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: «قِيمَةُ كُلِّ امْرِئٍ مَا يُحْسِنُهُ»، وَ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ: «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ»؛ فَأَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ، فَإِنْ أَجَبْتَنِي عَنْ وَاحِدَةٍ فَلَكَ ثُلُثُ مَا عِنْدِي، وَ إِنْ أَجَبْتَنِي عَنِ اثْنَتَيْنِ فَلَكَ ثُلُثَا مَا عِنْدِي، وَ إِنْ أَجَبْتَنِي عَنِ الثَّلَاثِ فَلَكَ كُلُّ مَا عِنْدِي؛ وَ قَدْ حُمِلَتْ إِلَيَّ صُرَّةٌ مَخْتُومَةٌ، وَ أَنْتَ أَوْلَى بِهَا. فَقَالَ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ، فَإِنْ أَجَبْتُ وَ إِلَّا تَعَلَّمْتُ مِنْكَ، فَأَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِلْمِ وَ الشَّرَفِ، وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عليه السلام: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ قَالَ: اَلْإِيمَانُ بِاللَّهِ وَ التَّصْدِيقُ بِرَسُولِهِ، قَالَ عليه السلام: فَمَا نَجَاةُ الْعَبْدِ مِنَ الْهَلَكَةِ؟ فَقَالَ: الثِّقَةُ بِاللَّهِ، قَالَ عليه السلام: فَمَا يُزَيِّنُ الْمَرْءَ؟ قَالَ: عِلْمٌ مَعَهُ حِلْمٌ، قَالَ عليه السلام: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَمَالٌ مَعَهُ كَرَمٌ، قَالَ عليه السلام: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَفَقْرٌ مَعَهُ صَبْرٌ، قَالَ عليه السلام: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَصَاعِقَةٌ تَنْزِلُ عَلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ فَتُحْرِقُهُ. فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ رَمَى لَهُ بِالصُّرَّةِ، (وَ فِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ، وَ أَعْطَاهُ خَاتَمَهُ وَ فِيهِ فَصٌّ قِيمَتُهُ مِائَتَا دِرْهَمٍ، وَ قَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ! أَعْطِ الذَّهَبَ إِلَى غُرَمَائِكَ، وَ اصْرِفِ الْخَاتَمَ فِي نَفَقَتِكَ. فَأَخَذَ ذَلِكَ الْأَعْرَابِيُّ وَ قَالَ: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ﴾))؛ [خوارزمی سه روایت به این مضمون نقل می‌کند، وی پس از ذکر روایت اول می‌گوید:] و این حکایت به الفاظ دیگری هم آمده است پس [در] روایت [دیگر نقل] شده که این مرد بادیه‌نشین بر امام حسین عليه السلام سلام کرد و ابراز حاجت نمود و عرض کرد: از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هرگاه درخواست حاجتی دارید از یکی از این چهار گروه داشته باشید: از عربی شریف (اصیل)، مولایی کریم و بزرگوار، حامل قرآن، یا صاحب چهره‌ای شاداب؛ اما شرافت پس عرب توسط جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله به شرافت رسید، اما کرم که راه و روش همیشگی شما است، و اما قرآن که در خانه‌های شما نازل شد، و اما چهرهٔ شاداب پس همانا خودم از جدّت رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: هرگاه خواستید به من بنگرید به امام حسن و امام حسین عليهما السلام نگاه کنید. امام حسین عليه السلام در پاسخ فرمود: حاجتت چیست؟ مرد بادیه‌نشین حاجتش را روی زمین نوشت. حضرت به او فرمود: از پدرم حضرت علی عليه السلام شنیدم که می‌فرمود: قیمت و ارزش هر مردی به چیزی است که خوب می‌داند، و از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز شنیدم که می‌فرمود: انجام کار شایسته برای فردی به قدر معرفت اوست؛ پس من از تو در مورد سه خصلت سؤال می‌کنم اگر یکی از آنها را جواب دادی یک سوم از موجودی آنچه که دارم برای تو است، و اگر به دو مورد جواب دادی دو سوم، و اگر هر سه را جواب دادی همهٔ موجودی آنچه که دارم برای تو است؛ و به تحقیق کیسه‌ای مهر شده برایم فرستاده‌اند و تو بدان سزاوارتری. آن مرد عرض کرد: از آنچه برایت ظاهر است سؤال کن که اگر جواب دادم (چه بهتر) و گرنه از تو می‌آموزم چون تو از اهل علم و شرف هستی، و حول و قوّه‌ای نیست مگر به خدای

امام علیه السلام نگاهی نموده و دید چه عقل پخته‌ای! به راستی انسان فهیم چقدر ارزش دارد. با اینکه بیابان‌گرد است اما یک دانه برلیان و یک گنج افتاده در ویرانه است. امام علیه السلام خواستند به این ملّت بفهمانند که اهل تقدیر کمال باشید. درد مردم این است که نمی‌فهمند علم چیست؟ و جهل چیست؟ یک عدّه مردم سرگردان، از این معارف چه اطلاعی دارند: «أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ»[1] و امام علیه السلام می‌خواهد به

→

بلندمرتبهٔ بزرگ. حضرت فرمود: افضل اعمال چیست؟ عرض کرد: ایمان به خدا و تصدیق نمودن رسولش، حضرت فرمود: نجات بنده از هلاکت در چیست؟ عرض کرد: اعتماد به خدا، حضرت فرمود: چه چیز فرد را زینت می‌دهد؟ عرض کرد: علمی که همراهش بردباری باشد، حضرت فرمود: اگر به آن نرسید؟ عرض کرد: مالی که همراهش کَرم و بخشندگی باشد، حضرت فرمود: اگر به آن نرسید؟ عرض کرد: فقر توأم با صبر، فرمود: اگر نبود چه؟ عرض کرد: در اینصورت صاعقه‌ای از آسمان بر سر او وارد شود و او را بسوزاند! در این هنگام حضرت [از پاسخ او] لبخندی زد و همیان پول که حاوی هزار دینار بود را به او داد، (همچنین) انگشتر خود که نگینش دویست درهم قیمت داشت را به او بخشیده و فرمودند: ای مرد بادیه‌نشین! هزار دینار را به بدهکاران خود بده و آن انگشتر را به مصرف زندگی‌ات برسان. آن مرد آن را برداشت و گفت: (به اقتباس از قرآن): «خدا بهتر می‌داند رسالتش را کجا و در چه خاندانی قرار دهد».

منابع اهل تسنن: مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج۱، ص۲۲۵-۲۲۶. (خوارزمی دو روایت دیگر به همین مضمون نقل کرده است، رجوع شود به ص۴۴۱، پی نوشت شماره۸).

همچنین با اختلاف در برخی تعابیر در این منابع: مفاتیح الغیب (تفسیر الرازی)، فخر رازی، ج۲، ص۱۹۸ : (إِمَّا عَرَبِيٌّ شَرِيفٌ، أَوْ مَوْلًى كَرِيمٌ، أَوْ حَامِلُ الْقُرْآنِ، أَوْ صَاحِبُ وَجْهٍ صَبِيحٍ)؛ غرائب القرآن و رغائب الفرقان (تفسیر نیشابوری)، نیشابوری، ج۱، ص۲۳۱-۲۳۲؛ نزهة المجالس، صفوری شافعی بغدادی، ج۲، ص۲۳۹: (حكاه الرازي في أول البقرة).

۱. حَدَّثَنَا أَبُو الْحَسَنِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الشَّاهِ قَالَ: حَدَّثَنَا أَبُو إِسْحَاقَ الْخَوَّاصُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ يُونُسَ الْكُدَيْمِيُّ عَنْ سُفْيَانَ بْنِ وَكِيعٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سُفْيَانَ الثَّوْرِيِّ عَنْ مَنْصُورٍ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنْ كُمَيْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ: «خَرَجَ إِلَيَّ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ علیه السلام فَأَخَذَ بِيَدِي وَ أَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ وَ جَلَسَ وَ جَلَسْتُ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيَّ فَقَالَ: فَأَخْرَجَنِي إِلَى ظَهْرِ الْكُوفَةِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ ثُمَّ قَالَ: يَا كُمَيْلُ إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا، إِحْفَظْ يَا كُمَيْلُ احْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ، النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: عَالِمٌ رَبَّانِيٌّ وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ وَ هَمَجٌ رَعَاعٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْجَئُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ، يَا ←

بشر بفهماند به جایی برس که گوهر آدمیّت را بشناسی. مقصود امام حسین علیه السلام از این سخنان که ردّ و بدل شد، آن است که این مطالب نفیس را درآورد و بعد حاجت مالی آن شخص را بدهد. امام حسین علیه السلام حاجت را می‌دهد؛ و در ضمن آن، مرتّب به دیگران می‌فهماند که باید چگونه زندگی نمود.

عاشورا و رساندن عقل به عرش الهی

روز عاشورا تنها این نیست که بیایید و گریه کنید و به سینه بزنید، بلکه روز عاشورا

کُمَیْلُ الْعِلْمُ خَیْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ یَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ یَزْكُو عَلَی الْإِنْفَاقِ.»؛ کمیل بن زیاد می‌گوید: حضرت علیّ علیه السلام نزد من آمد، دست مرا گرفت و مرا با خود به صحرا برد، چون به صحرا رسیدیم بر زمین نشست من هم نشستم. سپس سر بلند کرده و متوجه من شد دست مرا گرفت و به خارج کوفه برد. چون به صحرا رسید نفس عمیقی کشید و فرمود: ای کمیل! این دلها ظرفهایی هستند و بهترین آنها حافظترین آنهاست، پس آنچه را برایت می‌گویم حفظ کن، و فرمود: ای کمیل آنچه به تو می‌گویم به خاطر بسپار. مردم سه دسته‌اند: دانشمند الهی، و دانشجوئی که در راه رستگاری و نجات قدم برمی‌دارد، و افراد ناکس و پست که دنبال هر آوازی می‌روند و مانند پشه‌های ریز از هر طرف که باد بوزد به آن سو می‌شوند نه از پرتوی دانش تابشی گرفته و نه بر پایگاه استواری پناهنده شده‌اند. ای کمیل دانش از ثروت بهتر است چون دانش، نگهبان تو است ولی ثروت، تو باید نگهبانش باشی، ثروت هرچه بیشتر خرج کنی کمتر می‌شود ولی دانش هرچه بیشتر خرج شود افزوده‌تر می‌شود. نهج البلاغة، خطبه ۱۴۷؛ الغارات، ثقفی کوفی، ج۱، ص۱۴۸ - ۱۵۰؛ خصال، شیخ صدوق، ص۱۸۶؛ کمال الدین، شیخ صدوق، ص۲۹۰ و ص۲۹۲؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانی، ص۱۶۹ - ۱۷۰؛ خصائص الأئمة، شریف رضی، ص۱۰۵؛ إرشاد، شیخ مفید، ج۱، ص۲۲۷؛ أمالی، شیخ مفید، ص۲۴۷ - ۲۴۸؛ أمالی، شیخ طوسی، ص۲۰؛ روضة الواعظین، فتال نیسابوری، ص۱۰؛ و...

منابع اهل تسنن: معیار و الموازنة، اسکافی، ص۸۰؛ تاریخ بغداد، خطیب بغدادی، ج۶، ص۳۷۶؛ جامع بیان، ابن عبد البر، ج۲، ص۱۱۲؛ الفایق فی غریب الحدیث، زمخشری، ج۲، ص۱۰؛ مناقب، خوارزمی، ص۳۶۵ - ۳۶۶؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۱۷ - ۱۸ و ج۵۰، ص۲۵۱؛ نزهة الناظر، حلوانی، ص۵۶ - ۵۷؛ تفسیر رازی، رازی، ج۲، ص۱۹۲؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱۸، ص۳۴۶؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۰، ص۲۶۲ - ۲۶۳؛ فیض القدیر، مناوی، ج۶، ص۳۸۳؛ و..

روزی است که عقلتان را از زمین به عرش برسانید و در اثر یک برق از عملیّات امام حسین علیه‌السلام، یک دنیا راه را طیّ کنید، چرا که امام حسین علیه‌السلام مرشدِ حقوقِ بشر است.

نظام حکمت الهی؛ احسان به مقدار معرفت انسان‌ها

بعد فرمود: حالا که تو این مطلب را از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدی و پیش ما آمدی من نیز یک کلمه از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به تو می‌گویم و آن کلمه این است که: «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ».[1] دستگاه ما روی حساب است. ما اگر به کسی معروفی بکنیم، به قدر معرفت آن فرد انجام می‌دهیم. نگاه ما، به نظام حکمت خداست. منظور امام از این جمله چه بود؟ می‌خواهد بفرماید: ای بشر بیچاره، دستگاه حکمت خدا این است که هر مقام و منصبی باید در گرو حقّی از معرفت باشد.

رفع مفاسد طبقاتی مجتمع بشری، با حدیث «المعروف بقدر المعرفه»[2]

«الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ». این نظام اسلام است که دنیا را منقلب می‌کند. «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ» یعنی چه؟ یعنی هر معروف و هر خوبی باید در خور معرفت اشخاص باشد و کسی بیشتر از حدّ، نباید بالا بیاید. این است که معرفت، ملاک تقسیم مقامات در اسلام و ملاک معروف می‌باشد. هرچه درجهٔ معرفت بالا رفت، باید معروف نیز نسبت به چنین فردی بیشتر شود. اگر نظام مسلمانان از نظر اجتماعی این چنین بود، این همه بدبختی در بین مردم نبود. همین حدیثی که امروز برای شما شاهد می‌آورم، کافیست که تمام ناتعادلی‌های جهان انسانیّت را به تعادل منقلب کند و تمام عدم توازن‌ها را به توازن برگرداند. یک بیان و یک رفتار امام حسین علیه‌السلام با یک مرد اعرابی کافی است که امروز تمام مفاسد طبقاتی مجتمع بشری

---

۱. رجوع شود به ص۴۰۴، پاورقی۲.

۲. این پاراگراف از مجلس پنجم، جلد سوم مصباح الهدی، به این مجلس منتقل شده است.

را - از مسلمان و نامسلمان- از بین ببرد. این است که کسی امام حسین علیه السلام را نشناخته است! شناخت حسین بن علی علیهما السلام، کار هر کسی نیست. آن‌قدر آدم باید متفکّر و محقّق باشد، تا در تک تک کلمات و تک تک کارهای حسین بن علی علیهما السلام تعمّق و تفکّر نموده و از دریای عرفان و بحر موّاج دقایق و رقائق او، پی در پی، جواهر استخراج کند.

اعتراف غاصب مسند خلافت، به جهل خویش

اگر حدّ «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ» برقرار باشد «دلّال بازار خر فروشان»[1] به جای صد و بیست و چهار هزار پیغمبر علیهم السلام نمی‌نشیند. اگر این حدّ برقرار باشد، کسی که به جهل خویش اعتراف کرده و بنابر گفتهٔ فخر رازی صاحب تفسیر کبیر، داد می‌زد: «كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْبُيُوتِ»؛[2] زنان پرده نشین

---

۱. [ذكر مؤلف كتاب نهاية الطلب و غاية السؤول، لفقيه الحنابلة ابراهيم بن عليّ بن محمد الدينوري الحنبلي متوفاى ٦١٠ قمرى]: «أنّ عمر بن الخطاب كان قبل الإسلام نخّاس الحمير». سید بن طاووس از کتاب نهاية الطلب (تألیف فقیه حنابله، دینوری حنبلی،) نقل می‌کند که: عمر پیش از اسلام آوردن، دلال خرید و فروش الاغ بوده است. طرائف،سید بن طاووس، ص٤٦٨؛ صراط المستقيم، بياضی، ج٣، ص٢٨؛ كتاب الأربعين، قمی شیرازی، ص٥٧٥؛ إثبات الهداة، حر عاملی، ج٣، ص٣٦٤.

همچنین: في الحديث «كانَ عُمَرُ في الجَاهِلِيَّةِ مُبَرْطِشاً» المبرطش: الساعي بين المشتري و البائع، شبه الدلال، ويروى بالسين». در حدیث است: عمر در جاهلیت، دلّال خر بوده است. مبرطش به واسطهٔ بین مشتری و بایع می‌گویند [کسی] شبیه دلال. و مبرطش به سین هم روایت شده است [یعنی مبرطس].

منابع اهل تسنن: الغريبين في القرآن و الحديث، هروی، ج١، ص١٧٠ (برطش).

همچنین رجوع شود به: غريب الحديث، ابن جوزی، ج١، ص٦٦ (باب الباء مع الراء)؛ نهاية فی غريب الحديث و الأثر، ابن أثير، ج١، ص١١٩؛ تاج العروس، زبيدی، ج٩، ص٥٨.

۲. «وَ رُوِيَ أَيْضاً: أَنَّ عُمَرَ قَالَ يَوْماً عَلَى الْمِنْبَرِ: أَلَا لَاتُغَالُوا فِي مُهُورِ النِّسَاءِ، فَمَنْ غَالَى فِي مَهْرِ امْرَأَةٍ جَعَلْتُهُ ←

از من اعلمند به آن مسندی تکیه نمی‌داد که: ﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها﴾[۱] و به آن دستگاهی تکیه نمی‌نمود که: ﴿وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً﴾.[۲] پس باید معروف روی معرفت باشد. امام علیه السلام با هر کلمه‌ای یک بنیان جهل را خراب و یک سازمان علم را آباد می‌کند.

→ فِي بَيْتِ الْمَالِ. فَقَامَتْ عَجُوزٌ وَ قَالَتْ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! أَ تَمْنَعُ عَنَّا مَا أَحَلَّهُ اللَّهُ لَنَا!؟ قَالَ تَعَالَى: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُمُ اسْتِبْدالَ زَوْجٍ مَكانَ زَوْجٍ وَ آتَيْتُمْ إِحْداهُنَّ قِنْطاراً فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئاً﴾. فَقَالَ عُمَرُ: كُلُّ النَّاسِ أَفْقَهُ مِنْ عُمَرَ حَتَّى الْمُخَدَّرَاتِ فِي الْبُيُوتِ. فَهَذِهِ الوَقَائِعُ وَقَعَتْ لِغَيْرِ عَلِيٍّ علیه السلام وَ مِثْلُهَا لَمْ يَتَّفِقْ لِعَلِيٍّ علیه السلام.»؛ و همچنین روایت شده که عمر روزی بالای منبر گفت: آگاه باشید، در مهریه‌های زنها از حد مگذرید که هرکس این کار انجام دهد من آن مهریه را در بیت المال قرار می‌دهم! در این هنگام پیرزنی برخاست و گفت: ای امیر مؤمنین! آیا چیزی که خدا برای ما زنان حلال کرده از ما منع می‌کنی!؟ خدای متعال فرموده است: «و اگر خواستید همسری [دیگر] به جای همسر [پیشین خود] ستانید، و به یکی از آنان مال فراوانی داده باشید، چیزی از او پس مگیرید»، پس عمر گفت: همه از من فقیه‌ترند حتی زن‌های پرده‌نشین در خانه‌ها. پس این وقایع برای غیر حضرت علی علیه السلام واقع شده و مانند آن برای حضرت علی علیه السلام رخ نداده است.

منبع اهل تسنن: الأربعين في أصول الدين، ج۲، فخر الدين رازی، ص۳۰۳.

همچنین: قوله تعالى: ﴿وَإِنْ أَرَدْتُّمُ اسْتِبْدَالَ زَوْجٍ مَّكَانَ زَوْجٍ وَءَاتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنْطَاراً فَلاَ تَأْخُذُواْ مِنْهُ شَيْئاً أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَاناً وَإِثْماً مُّبِيناً﴾ ... المسألة السادسة: قالوا: الآيَة تدلّ على جواز المغالاة في المهر. روي أنّ عمر قال على المنبر: «ألا لا تغالوا في مهور نسائكم، فقامت إمرأة فقالت: يا ابن الخطّاب، الله يعطينا و أنت تمنع؟ و تلت هذه الآية، فقال عمر: كُلّ النَّاس أفقَه مِنْ عُمَر.» فخر رازی گوید: این آیه بر جواز مغالات و زیاده‌روی مَهر زنان دلالت می‌کند؛ به درستی که عمر بالای منبر گفت: زیاده‌روی در مهریّه‌های زنانتان نکنید. پس زنی برخاست و گفت: ای پسر خطاب، خدا به ما می‌دهد و تو ما را منع می‌کنی؟! [و سپس] این آیه را تلاوت کرد. پس عمر گفت: همهٔ مردم از عمر فقیه‌ترند.

منبع اهل تسنن: تفسیر رازی، فخر رازی، ج۱۰، ص۱۳.

۱. «و خدا همه اسماء را به آدم یاد داد». البقرة(۲):۳۱.

۲. «و خداوند آنچه را نمی‌دانستی به تو آموخت و فضل خدا بر تو بزرگ بود». النساء(٤): ۱۱۳.

بذل مال بر اساس میزان و مقدار معرفت

تمام مطلب در این کلمه جمع است: «الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ». عکس العمل سید الشهدا علیه السلام بر طبق مقرّرات خدائیست لذا سید الشهدا علیه السلام فرمود: من از تو سه سؤال می‌کنم، هر سؤالی را جواب دادی به نسبت آن سؤال، این دیه را می‌پردازم. اگر هر سه سؤال را جواب دادی همه را می‌پردازم، اگر دو سؤال را جواب دادی دو ثلث را، اگر یکی را جواب دادی یک ثلث را. با این کلمه، دستگاه عقل را بیان می‌کند تا هیچ حقّی ضایع نشود.

«ضیاع حق» در چیست؟ «ضیاع حق» در دو چیز است: یا حق یک انسان را ندهید یا اینکه بیش از حقّی که دارد به او بدهید، هر دو غلط است؛ اگر کمتر از حق او بدهید، خود ناحقّ است، و اگر بیشتر از حق به او بدهید، باز ناحقّ است: ﴿وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ﴾[1] این قضیّه را می‌گویم تا راه و روش عملکرد صحیح برایتان معلوم شود.

امّا می‌دانید این روش کجا تحلیل می‌شود؟ زیر نظر دانشمندان ممتحن از علمای اخلاق و علمای روانشناسی و فیلسوفان و دانایان در معرفت جوهر نفس و محققین در فرائض تشریع و دین و آن کسانی که تطابق نظام تکوین را با نظام تشریع می‌سنجند. آن وقت عملکرد امام حسین علیه السلام بر اساس آن فلسفهٔ عمیق رسیدگی می‌شود و الّا این مطلب برای عامیان در پردهٔ ابهام باقی می‌ماند، و رمز مطلب فقط برای طبقهٔ دانشمندان آشکار می‌گردد.

آن مرد به حضرت علیه السلام گفت: مثل تو از مثل من سؤال می‌کند؟ یعنی شما دریایی هستید و اگر ما در مقابل دریا بگوییم: «ما قطره‌ای هستیم»، غَلَط است. شما خورشیدی هستید و اگر ما بگوییم: «ذره‌ایم»، غلط است.

---

۱. «و هر چیز نزد او مقدار معیّنی دارد». الرعد(۱۳): ۸.

امام حسین علیه‌السلام خواست به او بفهماند که من محتاج به سؤال نیستم، امّا من می‌خواهم راه تربیّت بشریّت را به عالم نشان بدهم و می‌خواهم آدمیّت را به سر حدّ کمال نهائی برسانم و هر عمل من باید حجّت بالغه باشد تا در روزگار باقی بماند.

تربیت فطرت بادیه نشین [1]

حضرت فرمود: من از تو سؤال می‌کنم هر چه جواب دادی به همان مقدار به تو احسان می‌کنم. عرض کرد: آقا من کجا و شما کجا؟! امّا بالاخره: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ».

اصلاً خود بیان امام علیه‌السلام روی حساب است. اینگونه فرمود: تا غیرت این مرد را به هیجان بیاورد و بگوید: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ»؛ یعنی ای حسین بن علی علیهماالسلام من در مقابل اقیانوس بیکران علم تو از قطره کمترم، ولی اگر از خدا مددی برسد و خداوند کمک کند، بتوانم جواب بدهم و در مقابل امواج بیکران حکمت تو استقامت کنم.

تا گفت: «لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِ الْعَظِيم» مطلب امام حسین علیه‌السلام حاصل شد، چون مطلب، تربیت فطرت‌هاست. امام علیه‌السلام در عین حال که می‌خواهد احسان کند، کیمیاگری می‌کند.

امام حسین علیه‌السلام مدیر و مدبّر بشریّت

آن دستگاهی که باید دنیا را اداره کند، دستگاهی است که تربیّتش این چنین و مربّیش چنین شخصیتی است. این تربیّت و این مربّی، باید مدیر و مدبّر جمعیّت بشر باشد. سیاست انسانی و تدبیر مُدُن بشری، روی اصولی است که باید از نظام خلقت و قواعد دیانت و دقیق‌ترین مکارم اخلاق بشریّت، سرچشمه بگیرد.

---

۱. این پاراگراف از مجلس پنجم، جلد سوم مصباح الهدی، به این مجلس منتقل شده است.

هر عملی علم به بار آورد، و علم، نیز عمل بزاید، و علم و عمل هر دو با هم اخلاق به بار آورند، تا نتیجهٔ «بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ»[۱] در عالم ظاهر شود.

انعکاس اشراقات امام حسین علیه‌السلام [۲]

عربی که خدمت حضرت علیه‌السلام نشسته همچون آیینه است؛ امام حسین علیه‌السلام بر او می‌تابد و او پس می‌دهد، و گرنه از کجا می‌تواند اینگونه حرف بزند؟!

منتها امام حسین علیه‌السلام از دور به او اشراق می‌کند، از آفتاب به آینه می‌خورد و منعکس می‌کند. این عرب تصوّر می‌کند خودش دارد سخن می‌گوید.

سؤال اول: افضل اعمال، ایمان به خدا

امام حسین علیه‌السلام فرمود: سؤال اول من این است: افضل اعمال چیست؟ این مرد عرب عرض کرد: «الْإِيمَانُ بِاللَّهِ»[۳]؛ ایمان به پروردگار، افضل اعمال است.

این سؤال خیلی مختصر و مفید تمام شد. خوب دقّت کنید!

سؤال دوم: نجات از مهالک در وثوق به خدا

به سؤال دوم رسید. چه چیز آدم را در مهالک نجات می‌دهد؟ هر مهلکه‌ای که

---

۱. «مبعوث شدم تا مکارم اخلاق را تمام کنم». مصباح الشریعة، ص۳۵۳؛ مسند الرضا علیه‌السلام، داود بن سلیمان غازی، ص۱۳۱؛ مکارم الأخلاق، شیخ طبرسی، ص۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۱۶، ص۲۱۰ و ج۶۷، ص۳۷۲ و...

منابع اهل تسنن: سنن الکبری، بیهقی، ج۱۰، ص۱۹۲؛ استذکار، ابن عبد بر، ج۸، ص۵۷۶؛ تمهید، ابن عبد بر، ج۱۶، ص۲۵۴؛ نظم درر السمطین، زرندی حنفی، ص۴۲ - ۴۳؛ عمدة القاری، عینی، ج۲۲، ص۱۱۸؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۱، ص۴۲۰و...

۲. این پاراگراف از مجلس پنجم، جلد سوم مصباح الهدی، به این مجلس منتقل شده است.

۳. رجوع شود به ص۴۰۴، پاورقی۲.

پیش آمد در آن مهلکه چه چیزی تو را بیمه می‌کند؟ گفت: «الثِّقَةُ بِاللَّهِ»؛ وثوق به خدا. اگر به خدا وثوق پیدا کنی، اهل نجات هستی.

معنای وثوق به خدا [۱]

«وثوق و اعتماد» یک حالت روحی است که شما را از نگرانی نجات می‌دهد؛ مثلاً شما هزار دینار در بانک، پول دارید، اگر به دنبال کار نرفتید، قلبتان نمی‌لرزد. چرا که به خودتان می‌گویید: اگر اتّفاقی افتاد و صد یا دویست دینار مورد نیاز بود، یک چک می‌کشیم و مبلغ مورد نیاز را می‌دهیم. این اثر وثوق است.

تمام عالم هستی مستمدّ از خزینهٔ مدد خداوند متعال هستند: ﴿وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ﴾[۲]، و بشری که به خدا وثوق پیدا کند در هیچ مهلکه‌ای در نمی‌ماند.

این حدیث را در کتب نوشته‌اند، امّا این حرف‌هایی که من می‌گویم، در هیچ کتابی نوشته نشده است، این‌ها را بفهمید که ارزش دارد. آنچه که مهم است درک و فهم حدیث است نه دیدن و شنیدن تنها،[۳] هنوز مغزها و استعدادها مهیای درک این حقایق نیست، وإلّا حسین بن علی علیهما السلام در این حدیث، غوغایی از حکمت را بر پا نموده و قیامتی از علم را، نشان داده است.

«ثقه» ریشه‌اش از وثوق است، وثوق چیست؟ وثوق عبارت از اطمینان است که برای قلب پیدا شود. مهم‌ترین موجودِ عالَم، قلبِ آدم است، و روی همین جهت به آن قلب گفته می‌شود، چرا که همیشه در انقلاب است و آن چیزی است که این بشر را از هلاکت نجات می‌دهد. باید این قلبِ منقلب پر تپش، وثوق به مال پیدا نکند، وثوق به معاد پیدا نکند، وثوق به علم پیدا نکند، بلکه وثوق به خود خدا پیدا کند:

---

۱. این پاراگراف از مجلس پنجم، جلد سوم مصباح الهدی، به این مجلس منتقل شده است.

۲. «سپاهیان پروردگارت را جز او نمی‌داند». المدثر (۷٤):۳۱.

۳. رجوع شود به مجلس چهارم، ص۱۳۲، پاورقی۱.

«الثِّقَةُ بِاللَّهِ». امام﵇ ختم مطلب را بیان نموده است؛ وثوق همهٔ انسان‌ها باید به یک ذات قدّوس باشد و آن ذات مقدّسِ «الله» است. چنانکه امام جواد﵇ نیز می‌فرمایند: «الثِّقَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَمَنٌ لِكُلِّ غَالٍ وَ سُلَّمٌ إِلَى كُلِّ عَالٍ»[1].

سؤال سوم: زینت انسان

یک مطلب باقی مانده است، بعد از آن که برترین اعمال در طبقات عمل روشن شد، و منجی از هلکات که «وثوق به خدا» است، معلوم گردید، مطلب سوم آن است که زینت مرد به چیست؟ و این مطلب باید کامل گردد.

امام﵇ سوال فرمود: زینت مرد به چیست؟

آن مرد عرب گفت: زیور مرد، «علم» است؛ امّا نه علم تنها بلکه «عِلْمٌ مَعَهُ حِلْمٌ» علمی که با حلم مقرون باشد. اگر علم و حلم به هم آمیخته شد، این اولین زینت مرد است؛ یعنی هم بداند و هم حلیم باشد که از جا در نرود، اگر این دو با هم جمع شد مایهٔ زینت مرد است.

حضرت﵇ فرمود: اگر این نبود و کسی دستش به اینجا نرسید، زیور مرد چیست؟ گفت: زیور بعد از این مرتبه، مالی است که همراه با بذل باشد. این زینت مرد است: «مَالٌ مَعَهُ كَرَمٌ». غنیّ‌ای که با غنایش مثل ابر بهاران بر زمین خشکِ زندگانیِ فقیران ببارد.

حضرت﵇ فرمود: اگر این هم نباشد، زینت مرد به چیست؟ گفت: «فَقْرٌ مَعَهُ صَبْرٌ» فقری که همراه با آن، صبر باشد. این سومین زینت مرد است: فقیر بردبار. امام﵇ فرمود: اگر این هم نبود؟ گفت: آقا صاعقه‌ای از آسمان بیاید و او را بسوزاند.

---

۱. قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ الْجَوَادُ﵇: «الثِّقَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَمَنٌ لِكُلِّ غَالٍ وَ سُلَّمٌ إِلَى كُلِّ عَالٍ» امام جواد﵇ فرمودند: اعتمادِ به خداوند متعال، بهای هر چیز گران قیمت و نردبان رسیدن به هر بلندایی است. نزهة الناظر، حلوانی، ص۱۳۶؛ درة الباهرة، شهید اول، ص۴۰؛ أعلام الدین فی صفات المؤمنین، دیلمی، ص۳۰۹؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۷۵، ص۳۶۴.

سیّد الشّهداء علیه السلام از این جواب خندیدند. خندهٔ امام حسین علیه السلام معنایش این است که کار تمام است. یک‌مرتبه دیدند حضرت علیه السلام یک کیسه برداشته و به این مرد دادند. در این کیسه چقدر سکه هست؟ در سیرهٔ امام حسین علیه السلام حساب به قدری دقیق است که چون سه مسأله را جواب داده و زینت مرد را کامل بیان کرده، و عدد کامل هم عدد هزار است در کیسه را که باز کرد، دید هزار دینار طلا در کیسه است. حضرت علیه السلام فرمود: این را بگیر برو، و دیهٔ کامل را از گردن خود بردار. سپس حضرت علیه السلام انگشترش را ، از دستش بیرون آورد و به این مرد عطا کرد. انگشتر امام حسین علیه السلام خیلی ارزش دارد. یک ارزش والائی دارد. یک ارزش اضافی دارد. این انگشتر به انگشت کسی رفته که دست او، بوسه‌گاهِ ملائکهٔ عالم بالاست. انگشتر را درآورد به این مرد عطا کرد و فرمود: با انگشتر ما هم، بر نوائب دهر استقامت کن. این مرد یک نگاهی به قد و بالای حضرت علیه السلام کرد و گفت: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ﴾[1] خدا خوب می‌داند کجا بگذارد منصبی که از ناحیهٔ اوست.

نکاتی در روایت مرد اعرابی

نکتهٔ اول: مردانگی و فتوّت

به کلام امام حسین علیه السلام توجّه کنید: آنچه «مرد» را زینت می‌دهد! یعنی چه؟ یعنی اولاً مرد پیدا کن -خوب نامردها را به حساب مرد نیاور- اگر پیدا کردی، زینت مرد در چیست؟ مرد شدن کار آسانی نیست، مرد شدن به این ریش و سیبیل نیست، مردی چیز دیگری است. فتوّت چیز دیگری است. اگر می‌خواهی مرد بشوی قرآن

---

۱. «خدا بهتر می‌داند [مقام] رسالتش را کجا قرار دهد». الانعام (٦): ١٢٤.

تحقیق روایت مرد اعرابی در ص٤٠٤، پاورقی۲، گذشت.

می‌گوید: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْغُدُوِّ وَ الْآصالِ * رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾[1] ۰[10] حالا زیور مردان چیست؟

نکتهٔ دوم: پرهیز از زینت‌های دنیوی

اینکه می‌فرماید: «زینت مرد به چیست» دارد با شما حرف می زند؛ یعنی مردم، آرایش و زینت شما به زخارف دنیوی و به این ماشین‌های رنگی نیست که هر سال عوض شود؛ زینت شما به این خانه‌هایی که ساخته‌اید و قالی‌های رنگارنگی که پهن کرده‌اید نیست. زینت شما به این ها نیست، بروید فکری کنید و از این منجلاب‌ها درآیید، این تفاخرها را کنار بگذارید، این تعلّقات را دور بریزید.

وقتی به این حسینیه می آیید چه می گویید؟ برخی انسان‌ها دچار باد غرور شده‌اند، به اینجا که می آیند، مانند یک لاستیک ماشین، خیلی پر باد هستند، به هر جا که می‌روند چرخ می‌زنند، چرا که آن باد درونشان، آنان را چرخش می‌دهد، بعد ناگهان اینجا که می رسند، میخی به آنها می‌خورد، فوراً این بادها خالی شده، آن وقت گویا پنچر می‌شوند.

آدمیزاد به متاع دنیا؛ -همچون دینارها، قالی‌ها، خانه‌ها، ماشین‌ها،- باد نخوت و غرور برداشته، سرش را گیجی و دوار[2] است، و چنین کسی حالت تعادل نخواهد داشت.

وقتی آدم مست می‌شود، بنا می‌کند به عَربده کشیدن، بعد به او می‌گویند: «چرا عربده می‌کشی؟» می‌گوید: زمین دور سرم چرخ می‌زند، امّا بدبخت نمی‌فهمد که

---

۱. «در خانه‌هایی که خداوند رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند مردانی که نه تجارت و نه داد و ستدی، آنان را از یاد خدا مشغول نمی‌دارد.» النور (۲٤):۳٦ -۳۷.

۲. دوار به فتح یا ضمّ دال، به معنی سرگیجه.

زمین دور سرش چرخ نمی زنـد بلکـه سـر خـودش چـرخ مـی‌زنـد، آن رازی کـه در خودش است در زمین می‌بیند، وضع آدم مست اینگونه است، گـاهی بـه ایـن طـرف می‌اُفتد، گاهی به آن طرف، و تعادل بدنش را از دست می‌دهد.

وقتی مردم، مستِ ثروت و پول شـدند؛ وقتـی مـردم بـی‌روح، ثروتمنـدان امـروز شدند، این مردم بیچاره چنان مست می‌شوند کـه نمـی‌فهمنـد چـه مـی‌کننـد. همـین مستی این مردم را به آنجا میرساند که دیگر فجایع و شهوت پرسـتی‌هـا، آنـان را سـیر نمی‌کند، دم به دم باید برای تفریح با هواپیما به پاریس یا لنـدن برونـد، ﴿خَـتَمَ اللَّهُ عَلی قُلُوبِهِمْ وَ عَلی سَمْعِهِمْ وَ عَلی أَبْصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظـیمٌ﴾[۱] آن وقـت اینـان گمـان می‌کنند، به حقیقت آدمیّت رسیده‌اند.

این تمدّن بشریّت است. باید به دنبال علم بروید و با سـؤال در محـضر عالمـان، راهی به کمال پیدا کنید.

وقتی ساربان‌ها شتر را در بیابان می‌برنـد، شـتر خـسته مـی‌شـود، آن وقـت ایـن ساربان، یک آوازی می‌خواند که آن را «حُدی»[۲] می‌گویند. ساربانان آهسته آهسته شروع به خواندن می‌کنند، این زنگ‌ها را هم به گردن شترها می‌بندند، این زنـگ‌هـا به هم می‌خورد. وقتی آواز حُدی با این زنگ‌ها ضمیمه شـود شـترها بـه حرکـت در می‌آیند.

این ساز و آواز موسیقی حرام، مانند آواز حُدی شتر است که نسل بشر را به رقـص در می‌آورد. وقتی بشر به رقص آمد، هنوز شتر است، و تـا بـه آدمیّـت برسـد مـسیری طولانی دارد: ﴿أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾.[۳]

---

۱. «خداوند [بر اثر اعمال ناپسندشان] بر دلهای آنان، و بر شنوایی ایشان مُهر نهاده و بر دیدگانشان پـرده‌ای است و آنان را عذابی بزرگ است». البقرة (۲):۷.

۲. حُدی. سرودی که شتربانان عرب سرایند شتران را تا تیز روند. (دهخدا)

۳. «آنان همانند چهارپایان بلکه گمراه‌ترند». الأعراف (۷): ۱۷۹.

مقام آدمیّت، برترین مقام عالم

هر وقت مطالب علمی معارف دین، شما را به وَجد آورد؛ هر وقت ذکر خدا شما را به نشاط آورد؛ هر وقت یک سورهٔ قرآن شما را به فکر واداشت، آن وقت نشان این است که شما به مقام آدمیت رسیده‌اید.

یک دعا اینجا می‌کنم همه آمین بگویند: خدایا به حقیقت حسین بن علی علیهما السلام امروز ما را آدم کن، که اگر آدم شدیم بالاترین مقام عالَم را طی کردیم.

نشاط آدمیّت در این نیست که روز به بازار بروید و شب بیایید و ببینید مبلغ هنگفتی به دست آورده‌اید و از کسب مال دنیوی خوشحال باشید و ذوق کنید، بلکه نشاط آدمیّت این است که بتوانید چشمتان را بر نامحرمان ببندید، یا بتوانید با توجّه هزار «لا اله الّا الله» بگویید، شب بشود صد استغفار با حضور قلب بگویید، آن وقت اگر ذوق کنید جا دارد. این لذّت، لذّت آدمیّت و شعاع انسانیّت است و الّا خوشحال شدن با دست یافتن به سکّه، برای موش هم هست، چرا که وقتی موش سکّه پیدا می‌کند، بسیار کیفور[1] و سرخوش می‌شود.

خلاصه آنان که از سکه خوشند، موشند و آنان که از ساز و آواز خوشند، شترند ولی آنان که از علم و نماز و قرآن خوشند و لذت می‌برند، آن‌ها آدم هستند.

نکتهٔ سوم: سخاوت و شجاعت آسمانی سید الشهداء علیه السلام

این نمونه‌ای از رفتار امام حسین علیه السلام است، سیّد الشهدا علیه السلام پول به حکمت عطا می‌کند و باب عنایت را برای تربیت باز می‌کند.

سیّد الشهدا علیه السلام کَرَم دارد، حاتم طائی هم کَرَم دارد، ولی بعد از این بفهمید که کَرَم حاتم طائی، چه کَرَمی است؟ کَرَم امام حسین علیه السلام چه کَرَمی است؟ رستم شجاع

---

۱. آنکه کیف و لذت برده، متمتع، سرخوش.

است، امام حسین علیه‌السلام هم شجاعت دارد، ولی باید بفهمیم آن شجاعت زمینی است و این شجاعت آسمانی. آن سخاوتِ حاتم، زمینی است، امّا سخاوتِ پسر پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله آسمانی است. تمام مکارم اهل بیت علیهم‌السلام از ملأ اعلاست.

بار سنگین امانت کبری بر دوش اباعبد الله علیه‌السلام

شجاعت و قدرت عبارت از این است: روز عاشورا در آن هنگامه‌ای که نه تنها بشر عاجز است، بلکه تمام عالَم به عجز افتاد و شدائد به آخرین درجه رسید. چون خدا خواست آخرین درجهٔ آسمانی عشق را تمام کند. ملائکه از واقعهٔ عاشورا حیران شدند، چرا که خدا خواست حجّت را بر عالمیان تمام کند و بفهماند که فکر بشریّت چقدر است. این است که حرارت آسمانیِ عشق و امتحان در کربلا به آخرین درجهٔ خودش رسید، به گونه‌ای که همه امتحان شدند، هر یک در خور استعداد و در خور ظرفیّت‌شان. فقط امام حسین علیه‌السلام است که آن بارِ سنگینِ امانتِ کبری را که تمام عوالم از آن ترسیدند، توانست حمل کند: ﴿وَ أَشْفَقْنَ مِنْها﴾؛[1] ۱۱۰ حال قدرت اینجاست. ورق شجاعت را باید اینجا معنا کنیم. در این شجاعت باید تمام ریزه کاری‌های عالَم را با هم جمع نموده و ملاحظه کنند؛ یعنی از یک طرف باید آن قدرت و شجاعت را به سی هزار نفر[2] لشکر دشمن، نشان بدهد. باید این قدرت را ظاهر کند تا مردم بدانند دستگاه ولایت، مستغنی است. این مطلب، خود حائز اهمیّت است، نمی‌شود امام علیه‌السلام این شجاعت را ظاهر نکند. از طرفی هم، مسئولیّتی

---

۱. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمانَةَ عَلَى السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَها وَ أَشْفَقْنَ مِنْها وَ حَمَلَهَا الْإِنْسانُ إِنَّهُ كانَ ظَلُوماً جَهُولاً﴾. یقیناً ما امانت را [ولایت امیر المؤمنین علیه‌السلام] بر آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها عرضه کردیم و آنها از به عهده گرفتنش [به سبب اینکه استعدادش را نداشتند] امتناع ورزیدند و از آن ترسیدند، و انسان آن را پذیرفت بی‌تردید او [در مقام آزمایش و به علت ادا نکردن امانت] بسیار ستمکار، و نادان است. الأحزاب (۳۳):۷۲.

۲. رجوع شود به مجلس دوم، ص۴۸، پاورقی۱.

در مقابل زن و بچّه‌اش دارد. آنان آمده و دورش را گرفتند که ما را به مدینه ببر و به حرم جدّمان بازگردان[۱] می‌خواهد جواب آنان را نیز بدهد که من بر این امر توانایی دارم، ولی تسلیم امر خدا هستم.[۲]

فرمایش امام حسین علیه‌السلام در کنار بدن قمر بنی هاشم علیه‌السلام

حال خوب تأمّل کنید. نکتهٔ مهمّی که خیلی عجیب است، آن است که امام حسین علیه‌السلام کنار نهر علقمه جمله‌ای را فرمود که در عالم دنیا و عالم اعلی غوغا کرد. این جمله را در هیچ جا نفرمود مگر کنار نهر علقمه.

سید الشهدا علیه‌السلام وقتی کنار نهر علقمه آمد، نگاهی نمود و دید این بدن روی خاک افتاده،[۳] آن هم چه بدنی! یک شمشاد قامت با جلال و جمال؛ قمر بنی هاشم؛ ابوالفضل علیه‌السلام. این دو کلمه دیگر بس است: «قمر بنی هاشم»؛ «ابوالفضل علیه‌السلام». لقبش: قمر بنی هاشم و کنیه‌اش: ابوالفضل علیه‌السلام[۴] ۱۲•. این بدنی که افتاده، بدنِ پدر

---

۱. «رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا».
رجوع شود به مجلس هفتم، ص۳۲۸، پاورقی۳ و ص۳۹۱، پی نوشت شماره٦٤.

۲. «يَا إِلَهِي صَبراً عَلَى قَضَائِكَ». رجوع کنید مجلس چهارم، ص۱٤۱، پاورقی۱.

۳. [هنگامی که امام حسین علیه‌السلام بر بالین حضرت قمر بنی هاشم علیه‌السلام آمدند ایشان را این‌گونه مشاهده نمودند:] «مَقطوعُ الْيَمِينِ والْيَسَارِ مَرْضُوخِ الْجَبِينِ مَشْكُوكَ الْعَيْنِ بِسَهْمٍ مُرْتَثّاً بِالْجِرَاحَةِ»؛ دستی در بدن ندارد، پیشانی‌اش شکافته شده، تیری به چشمش فرو رفته و با بدنی پاره پاره بر زمین افتاده است. ابصار العین، شیخ محمد سماوی، ص٦٢؛ مجالس السنیة، سید محسن أمین، ج۱، مجلس٦٣، ص۱۱٦.

٤. «و كان العباس علیه‌السلام رجلًا و سيّما جميلًا يركب الفرس المطهم و رجلاه تخطّان [يخطان] في الأرض و كان يقال له: **قمر بني هاشم**. و كان لواء الحسين بن علي علیه‌السلام معه يوم قتل.»؛ حضرت عباس بن علی علیه‌السلام مردی نیک صورت و زیبا چهره بود. هنگامی که سوار اسب بسیار عالی و تنومند می‌شد پاهای مبارکش به زمین کشیده می‌شد. به او قمر بنی هاشم گفته می‌شد. پرچم امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا با آن بزرگوار بود. بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۳۹؛ عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۲؛ لواعج الأشجان، سید محسن امین، ص۱۷۹؛ نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص۳۰۵؛ ←

فضیلت است، ماه بنی هاشم است. سید الشهدا﵇ تا این بدن را روی خاک دید ایـن جمله را فرمود: «الآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي»؛ الآن کمـرم شکـست.[1] ۱۳• تـا ایـن جملـه را فرمود، عالَم بالا را چنان منقلب کرد که هیچ ملکی در آن ملأ اعلی نماند، مگر اینکه همه برای نصرتش آمدند.

حالا فهمیدید مطلب چیست؟ مطلب این است از یـک طـرف بایـد بـه دسـتگاه حکومت یزید بفهماند که من ذلیلِ شما نیستم. از یک طرف هم می‌خواهـد بـه تمـام ملائکهٔ سماوات بفهماند که من اصلاً احتیاجی به شما ندارم.۱۴• از طرف دیگـر بایـد به زن و بچّه‌اش بفهماند که اگر بخواهم شما را ببرم قدرت دارم؛ امّـا بدانیـد کـه یـک وظیفهٔ سنگینی بر عهده دارید.

سرّ پوشیدن پیراهن کهنه، زیر جبّه‌ای از خز

همهٔ این جهات جمع شد. کنار خیمه آمده و فرمود: «خـواهرم پیـراهن کهنـه‌ام را بیاور!»[2] خواهرش پیراهن کهنه را آورد، پیراهن را گرفت در مقابل چشم خواهر، پاره

→

معالی السّبطین، مازندرانی،ج ۱، ص۴۳۶ - ۴۳۷.

منبع اهل تسنن: مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ص۹۰.

همچنین: «العباس بن علي بن أبي طالب- عليه السّلام- **و يكنى أبا الفضل**. و أمه أم البنين أيضا، و هـو أكبر و لدها، و هو آخر من قتل من إخوته لأمه وأبيه».

منبع اهل تسنن: مقاتل الطالبیین، ابی الفرج اصفهانی، ص۸۹.

۱. لما قتل العباس﵇ قال الحسین﵇: «الآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي وَ قَلَّتْ حِيلَتِي». تـسلیة المجـالس، محمـد بـن ابی طالب، ج۲، ص۳۱۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۲؛ عوالم امـام حـسین﵇، شـیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۵؛ مقتل الحسین، مقرم،ص۴۲۴؛ أبصار العین فی أنـصار الحـسین﵇، شـیخ محمد سماوی، ص۲۲۵.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۴.

۲. رجوع شود به مجلس هفتم، ص۳۲۳، پاورقی۲، و ص۳۸۷، پی نوشت شماره۳۹.

پاره کرد.[۱] سید الشهدا علیه السلام یک جبّهٔ خز بر تن داشت، جبّهٔ خز را درآورد، پیراهن کهنه را زیر جبّهٔ خز پوشید.[۲] خواهر تماشا می‌کند و می‌بیند این پیراهن کهنه با این جبّه تناسبی ندارد؛ امّا کارِ برادر سرّ و حکمتی دارد. دل خواهر در اضطراب است تا فلسفهٔ مطلب را بشنود. امام حسین علیه السلام با یک کلمه فهماند این پیراهن را برای این می‌خواهم که کسی چشم طمع به این پیراهن نداشته باشد؛ یعنی خواهرم، این جبّه به تاراج می‌رود، این عمامه به تاراج می‌رود،[۳] ﴿۱۵﴾ این پیراهن را پاره پاره کرد تا کسی به آن طمع نکند و آن را به غارت نبرد تا شاید این جماعت بدن مطهّرش را در مقابل آفتاب نیندازند.

---

۱. رجوع شود به مجلس هفتم، ص۳۲٤، پاورقی۱، و ص۳۸۸، پی نوشت شماره٤۰.

۲. رجوع شود به مجلس هفتم، ص۳۲٤، پاورقی۲، و ص۳۸۸، پی نوشت شماره٤۱.

۳. «وَ قَالَ الصَّادِقُ علیه السلام: وُجِدَ بِالْحُسَيْنِ علیه السلام ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَ أَرْبَعٌ وَ ثَلَاثُونَ ضَرْبَةً وَ أَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّيْمِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَرُوِيَ أَنَّهُ صَارَ زَمِناً مُقْعَداً مِنْ رِجْلَيْهِ **وَ أَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدِ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيُّ وَ قِيلَ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيُّ لَعَنَهُمَا اللَّهُ فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتُوهاً** وَ أَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَ أَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سُلَيْمٍ الْكَلْبِيُّ وَ قَطَعَ إِصْبَعَهُ علیه السلام مَعَ الْخَاتَمِ وَ هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَ رِجْلَيْهِ وَ تَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ **وَ أَخَذَ قَطِيفَةً لَهُ علیه السلام كَانَتْ مِنْ خَزٍّ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ** وَ أَخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عَمْرَةَ قَاتِلِهِ وَ أَخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الخلق الْأَوْدِيُّ، وَ قِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ أَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ، وَ فِي رِوَايَةِ ابْنِ أَبِي سَعْدٍ: أَنَّهُ أَخَذَ سَيْفَهُ الفلافس النَّهْشَلِيُّ، وَ زَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكَرِيَّا أَنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بُدَيْلٍ وَ هَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ الْمَشْهُورُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُوراً وَ مَصُوناً مَعَ أَمْثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النُّبُوَّةِ وَ الْإِمَامَةِ وَ قَدْ نَقَلَ الرُّوَاةُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَاهُ وَ صُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ.»؛ امام صادق علیه السلام فرمود: در پیکر شریف امام حسین علیه السلام، سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر بود و بحر بن کعب تیمی ملعون شلوار حضرت را برد، و روایت شده است که زمین‌گیر شد و هر دو پایش از حرکت باز ماند. اخنس بن مرثد بن علقمهٔ حضرمی، عمامهٔ حضرت را برد و گفته شده است: جابر بن یزید اودی ربود و چون بر سر گذاشت دیوانه شد. نعلین حضرت را اسود بن خالد لعین برد، و انگشترش را بجدل بن سلیم کلبی برد که انگشت حضرت را با انگشتر برید. همین بجدل را مختار دستگیر کرد و دست و پایش را برید و رهایش کرد و همچنان در خون خویش می‌غلتید تا به درک ←

به میدان آمدنِ ابا عبد الله علیه السلام و اتمام حجّت

پیراهن کهنه را پوشید و این جبّه را بر تن نمود و بـه میـدان آمـد، ابتـدا نگـاهی بـه جمعیّت کرد، با حالت استغاثه، دو سه جمله حرف زد و فرمود: «هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَـذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَـا»[1] ۱۶ حجّتـی را کـه بایـد بـا مردم تمام می‌کرد، تمام کرد.

→

واصل شد. حضرت قطیفه‌ای داشت که از خز بود و قیس بن اشعث آن را بـرد، و زره بتـراء را (کـه زره رسول خدا صلی الله علیه و آله بود) عمر بن سعد برد، و چون عمر کشته شد مختار آن را به ابی عمره که قاتل عمر بـن سعد بود، بخشید. شمشیر حضرت را جمیع بن خلق اودی برد. و گفته شده است کـه مـردی از بنـی تمیم به نام اسود بن حنظله بود. در روایت ابن ابی‌سعد است که شمشیر حـضرت را فلافـس نهـشلی برد، و محمد بن زکریا اضافه کرده است که شمشیر مزبور به دست دختر حبیب بن بدیل افتـاد و ایـن شمشیری که به غارت رفت، نه آن شمشیر ذو الفقار است؛ زیرا آن و چند چیـز دیگـر از سـپرده‌هـای نبوت و امامت است که محفوظ است و نگهداری مـی‌شـود، و اینکـه گفتـیم و صـورتش را حکایـت کردیم مورد تصدیق راویان حدیث است. لهوف، سید بـن طـاووس، ص۷۶؛ مدینـة المعـاجز، سـید هاشم بحرانی، ج٤، ص۷۷؛ بحار الانوار، علامـه مجلـسی، ج٤٥، ص۵۷؛ عـوالم، شـیخ عبدالله بحرانی، ص۳۰۱؛ الدّمعة السّاکبة، بهبهانی، ج٤، ص۳٦۲؛ أسـرار الـشّهادة، فقیـه و اصـولی مـدقق علامه دربندی، ص٤۳٤؛ نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ص۳۷۲؛ معالی الـسّبطین، مازنـدرانی، ج۲، ص۵۲.

۱. «وَ لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ علیه السلام مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَ أَحِبَّتِهِ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَ نَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَـنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا، هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِغَاثَتِنَـا [فِـي إِغَاثَتِنَـا]، [هَـلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْـدَ اللَّـهِ فِـي إِعَانَتِنَـا]، فَارْتَفَعَـتْ أَصْـوَاتُ النِّـسَاءِ بِالْعَوِيـلِ...»؛ راوی گفـت: امـام حسین علیه السلام وقتی محل افتادن جوانان و دوستانش را بر زمین دید عزم بـر رویـارویی دشـمن بـا جـان و دل نمود پس صدا زد: آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟! آیا خداپرستی هست کـه دربـارهٔ مـا از خداوند بترسد؟ آیا فریادرسی هست که با فریادرسی ما به خدا امید بندد؟ آیا یاوری هست که به امیـد آنچه نزد خداست ما را یاری کند؟ زنان صدا به گریه بلنـد کردنـد. لهـوف، سـید بـن طـاووس، ص٦۹؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابیطالب،ج۲، ص۳۱۵ : (و لمّا فجـع الحـسین علیـه الـسلام بأهـل بیتـه و ولده، و لم یبق غیره و غیر النساء و الذراري نادی: ...)؛ بحار الأنـوار، علامـه مجلـسی، ج٤۵، ص٤٦؛ ←

شجاعت امام حسین علیه‌السلام در میدان پس از تحمل مصائب شدید

دنبال این چند کلمه، شمشیر را از غلاف درآورد. این را مـی‌گوینـد «شـجاعت». این را می‌گویند «کَرَم». ورق اول، کَـرَمش بـود، ورق دوم، شـجاعتش اسـت.[1] شمشیر کشید دست‌ها را بلند کرد فرمود: «لاحول و لا قوّة الّا بالله».[2] مهـم ایـن

→

عوالم امام حسین علیه‌السلام، شیخ عبد اللـه بحرانـی، ص۲۸۹. أسـرار الـشّهادة، دربنـدی، ص۴۰۲؛ دمعـة السّاکبة، بهبهانی، ج٤، ۳۳۵.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۲، ص۳۷: (لما فجع بأهل بیته و ولده و لم یبق غیره و غیـر النساء و الأطفال و غیر ولده المریض، نادی: ...)

۱. «فَقَالَ حُمَیْدُ بْنُ مُسْلِمٍ: فَوَ اللَّهِ مَا رَأَیْتُ مَکْثُوراً قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَ أَهْلُ بَیْتِـهِ وَ أَصْـحَابُهُ أَرْبَـطَ جَأْشـاً [وَ لَا أَمْضَی جَنَاناً] مِنْهُ علیه‌السلام إِنْ کَانَتِ الرَّجَّالَةُ لَتَشُدُّ عَلَیْهِ فَیَشُدُّ عَلَیْهَا بِسَیْفِهِ فَتَنْکَـشِفُ [فَیَکْـشِفُهُمْ] عَـنْ یَمِینِـهِ وَ شِمَالِهِ انْکِشَافَ الْمِعْزَی إِذَا شَدَّ فِیهَا الذِّئْبُ»؛ راوی می‌گوید: به خدا قسم هرگز ندیدم کسی را کـه سـپاه دشمن او را احاطه کرده و فرزندان و اهل بیت و اصحاب او کشته شده باشند، با این حـال، قـوی‌دل‌تـر و نیرومندتر از حسین علیه‌السلام بوده باشد. همین که آن لشکر بر او حمله می‌کرد، شمـشیر مـی‌کـشید و بـر آنـان یورش می‌برد و آنها همانند گلهٔ گرگ زده، پراکنده می‌شدند. ارشـاد، شـیخ مفیـد، ج۲، ص۱۱۱؛ روضـة الواعظین، فتال نیشابوری، ج۱، ص۱۸۹؛ اعلام الـوری، ص۲٤۹؛ لهـوف، سـید بـن طـاوس، ص۷۰: (قال بعض الرواة: ... وَ أَصْحَابُهُ أَرْبَطَ جَأْشاً مِنْهُ علیه‌السلام وَ إِنْ کَانَتِ الرِّجَالُ...)؛ مثیر الاحزان، ابن نمـا حلـی، ص٦۱: (قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَّارِ بْنِ عَبْدِ یَغُوثَ: مَا رَأَیْتُ مَکْثُوراً قَطُّ قَدْ قُتِلَ وُلْدُهُ وَ أَهْلُ بَیْتِهِ أَرْبَطَ جَأْشاً مِنْـهُ وَ إِنْ کَانَتِ الرِّجَالُ لَتَشُدُّ عَلَیْهِ فَیَشُدُّ عَلَیْهَا بِسَیْفِهِ فَتَنْکَشِفُ عَنْهُ انْکِشَافَ الْمِعْزَی شَدَّ فِیهَا الـسَّبُعُ)؛ تـسلیة المجالس و زینة المجالس، محمد بن ابی طالب، ج۲، ص۳۲٦: (قال بعض من شهد الوقعة: ما رأیـت مکثورا قطّ قتل ولده و إخوته و بنو عمّه و أهل بیته و أنصاره أربط جأشا، و لا أمضی جنانا ما رأیـت قبلـه و لا بعده مثله-أعني الحسین علیه‌السلام- لقد رأیت الرجال تنکشف عنه انکشاف المعزی إذا عاث فیها الذئب.)

۲. «قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ ... وَ لَقَدْ کَانَ یَحْمِلُ فِیهِمْ وَ لَقَدْ تَکَمَّلُوا ثَلَاثِینَ أَلْفاً فَیُهْزَمُونَ بَـیْنَ یَدَیْـهِ کَـأَنَّهُمُ الْجَـرَادُ الْمُنْتَشِرُ ثُمَّ یَرْجِعُ إِلَی مَرْکَزِهِ وَ هُوَ یَقُولُ: لَا حَـوْلَ وَ لَا قُـوَّةَ إِلَّا بِاللَّـهِ»؛ بعـضی از راویـان گفتـه‌انـد: امـام حسین علیه‌السلام بر آن جماعت -که شمارهٔ آنان به سی هزار رسیده بود- حمله می‌کرد و آنان چـون ملـخ‌هـایی که پراکنده می‌شوند فرار می‌کردند و دومرتبه به جای خویش برمی‌گشت در حالی‌که می‌فرمود: لا حـول و لا قوّة الّا بالله. لهوف، سید بن طاووس، ص۷۰؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۵۰.

است وقتی شمشیر از غلاف در آمد که علی اکبر ﷺ کشته شده بود. وقتی شمشیر از غلاف در آمد که قاسم ﷺ کشته شده بود. وقتی شمشیر از غلاف در آمد که قمر بنی‌هاشم ﷺ به خون آغشته شده بود. وقتی شمشیر از غلاف در آمد که خودش از کنار قبر بچّهٔ شش ماهه‌اش برگشته بود.

اگر کسی از کنار جنازهٔ برادرش برگردد، دیگر رمقی در زانویش نمی‌ماند. هر شخصیت پهلوانی وقتی کنار نعش جوانش برود، یکباره اندام او از کار می‌افتد. جان به قربانت، ای اعجوبهٔ دهر، یا ابا عبد الله ﷺ. شمشیر را در چنین حالی از غلاف درآورد، این شمشیر به غلاف نرفت، مگر وقتی که هزار و نهصد و پنجاه نفر روی زمین افتادند.[1] این است شجاعتی که در تاریخ نظیر ندارد.

---

۱. «وَ جَعَلَ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ أَلْفاً وَ تِسْعَمِائَةً وَ خَمْسِينَ سِوَى الْمَجْرُوحِيْنَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِقَوْمِهِ: الْوَيْلُ لَكُمْ أَ تَدْرُونَ مَنْ تُبَارِزُونَ؟ هَذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ، هَذَا ابْنُ قَتَّالِ الْعَرَبِ، فَاحْمِلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَحَمَلُوا بِالطَّعْنِ مِائَةً وَ ثَمَانِينَ وَ أَرْبَعَةُ آلَافٍ بِالسِّهَامِ»؛ امام حسین ﷺ شروع به مبارزه نمود تا اینکه هزار و نهصد و پنجاه نفر را به درک واصل نمود جدای از تعداد مجروحین که بسیار زیاد بودند. در این هنگام عمر بن سعد خطاب به قومش فریاد زد و گفت: وای بر شما، آیا می‌دانید در مقابل چه کسی قرار گرفته‌اید؟ این فرزند انزع بطین (علیّ بن ابی طالب ﷺ) است، این فرزند کشندهٔ بزرگان عرب است، بنابراین تک به تک با او نجنگید بلکه از هر طرف بر او یورش ببرید و محاصره‌اش نمایید، (اینجا بود که) با صد و هشتاد نیزه و چهار هزار تیر به طرف حضرتش یورش بردند. مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۲۵۸؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۵۰-۵۱؛ عوالم، امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۹۳.

و به همین مضمون: ریاض الأبرار، جزائری، ج۱، ص۲۲۹.

و همچنین: «و لم یزل یقاتل حتی قتل ألف رجل و تسعمائة رجل و خمسین رجلا سوی المجروحین. فقال عمر بن سعد لقومه: الویل لکم أ تدرون لمن تقاتلون؟ هذا ابن الأنزع البطین، هذا ابن قتّال العرب، فاحملوا علیه من کلّ جانب، و کانت الرماة أربعة آلاف ترمیه بالسهام فحالوا بینه و بین رحله.» تسلیة المجالس، کرکی حائری، ج۲، ص۳۱۸.

قدرت و شجاعت امام حسین علیه‌السلام بر گرفته از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله

با این قدرت و شجاعتش خواست به زن و بچّه‌اش بگوید: هنوز هم قدرت دارم تا شما را به مدینه برگردانم، به لشگر هم بفهمانـد کـه الآن هـم، چنـان قـدرتی در ایـن بازوست که می‌توانم همه را دِرو کنم و طومار حکومت را در هم بپیچم، خواسـت بـه جبرئیل هم بگوید به تو نیازی ندارم، بلکه آن قدرتی که تو در بازو داری از اینجا مـدد گرفته است، تو کجا خبر داری؟

مگر تو نشنیده‌ای که خاتم انبیاء صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمود: «حُسَيْنٌ علیه‌السلام مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُـسَيْنٍ»[1] ۲۰. خواست همهٔ این حقایق را اظهار نماید، نمایاندن این قدرت تمام شد.

---

۱. حَدَّثَنَا عَفَّانُ، قَالَ: حَدَّثَنَا وُهَيْبٌ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ، عَنْ يَعْلَى الْعَـامِرِيِّ: أَنَّهُ خَرَجَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ إِلَى طَعَامٍ دُعُوا لَهُ، فَإِذَا حُسَيْنٌ يَلْعَبُ مَعَ الْغِلْمَانِ فِي الطَّرِيقِ، فَاسْتَقْبَلَ أَمَامَ الْقَوْمِ ثُمَّ بَسَطَ يَدَهُ وَ طَفِقَ الصَّبِيُّ يَفِرُّ هَاهُنَا مَرَّةً وَ هَاهُنَا، وَ جَعَلَ رَسُـولُ اللَّـهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يُضَاحِكُهُ حَتَّى أَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْـهِ [وَ آلِـهِ] وَ سَـلَّمَ فَجَعَـلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقَنِهِ وَ الْأُخْرَى تَحْتَ قَفَاهُ، ثُمَّ أَقْنَعَ رَأْسَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْـهِ [وَ آلِـهِ] وَ سَـلَّمَ فَوَضَعَ فَاهُ عَلَى فِيهِ، فَقَبَّلَهُ فَقَالَ [علیه‌السلام]: «حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُـسَيْنٍ، أَحَـبَّ اللَّـهُ مَـنْ أَحَـبَّ حُـسَيْنًا، حُسَيْنٌ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ.»؛ از یعلی عامری نقل شده که: همراه رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله به طعامی کـه دعـوت شده بودند روانه شد، در راه به حضرت حسین علیه‌السلام برخوردیم که با اطفـال در حـال بـازی کـردن بـود، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقابل قوم قرار گرفت و [دو] دست [مبارک] را باز کرد [تا او را بگیرد ولی] پسر بچـه [امام حسین علیه‌السلام] شروع کرد به این طرف و آن طرف فرارکردن و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شروع کرد به خنداندن او تـا اینکه بالأخره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله او را گرفت و یک دست مبارک را زیر چانهٔ حسین علیه‌السلام و دسـت دیگـر را پـشت سر او قرار داد، بعد هم سرش را بلند نموده دهان مبارکش را روی دهانش گذارد و او را بوسـید، آنگـاه فرمـود: حـسین علیه‌السلام از مـن اسـت و مـن از حـسینم، خداونـد دوسـتداران حـسین علیه‌السلام را دوسـت دارد، حسین علیه‌السلام سبطی از اسباط است.

منابع اهل تسنن: المصنف، ابن ابی شیبه کوفی، ج۷، ص۵۱۵، رقم ۳۲۱۹۶.

و با اختلاف در برخی الفاظ در این منابع: الطبقات الکبری، (مـتمم الـصحابه: الطبقـة الخامـسة) ابـن سعد ج۱۰، ص۳۸٤، رقم۳۵۲؛ فضائل الصّحابة، احمد بن حنبـل، ج۲، ص۷۷۲، رقـم۱۳٦۱؛ مـسند أحمد، أحمد بن حنبل، ج٤، ص۱۷۲؛ سنن ابن ماجة، محمد بن یزید قزوینـی، ج۱، ص۵۱ ؛ صـحیح ←

عزاداری و روضهٔ با معرفت

روز عاشوراست. دیگر بس است حالا که دلها آماده شد، روضه بخوانم. شما هم بعد به سر و سینه بزنید که خوشا به حالتان. هرچه برای امام حسین علیه السلام عزاداری نمایید و اشک بریزید، باز هم کم است.[۲۱]

آن دم که به سینه می‌زنید، یادتان بیاید که چه دستی زیر خاک رفت. در آن هنگام که دست خود را بر سرتان میزنید، فکر سری باشید که بالای نیزه رفت.[۲۲] آن دمی که شما زنها «آه» می‌کشید، تأمل کنید که امروز چه مویی در مرگ برادر پریشان شد. اگر شیرخواره دارید، یاد کنید شش ماهه‌ای که امروز با بدن غرقه به خون، زیر خاک رفت. خلاصه با یک معرفتی آه بکشید و اشک بریزید.

آخرین وداع امام حسین علیه السلام با اهل خیام

آنگاه که سید الشهدا علیه السلام عزم میدان نمودند، صدا زده و فرمودند: «زینب، امّ کلثوم، سکینه، سلام من بر همگی شما».(۱) تا حضرت علیه السلام این جمله را فرمود،

→

ابن حبان، ابن حبان، ج۱۵، ص۴۲۸؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۳۳؛ و در ج۲۲، ص۲۷۴؛ المستدرک، حاکم نیشابوری، ج۳، ص۱۷۷، رقم: ۴۸۲۰ :(هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ وَ لَمْ يُخَرِّجَاهُ) [التعليق – من تلخيص الذهبي] صحيحٌ)؛ مقتل الحسین، خوارزمی،ج۱، ص۲۱۳، ح۸؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج۱۴، ص۱۴۸-۱۴۹؛ کفایة الطالب، گنجی شافعی، ص۳۵۱؛ بغیة الطلب، ابن عدیم، ج۶، ص۲۵۸۲؛ ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص۱۳۳. (خرّجه أبو حاتم و سعید بن منصور)؛ فرائد السمطین، حموئی شافعی، ج۲، ص۱۳۰-۱۳۱ ، ح۴۲۹؛ تهذیب الکمال، مزی، ج۶، ص۴۰۲؛ معارج الوصول، زرندی حنفی، ص۸۸؛ موارد الظمآن، هیثمی، ج۷، ص۱۹۶، رقم ۲۲۴۰؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۶، ص۱۹؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۱۱، ص۷۲؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۲۰۷؛ سلسلة الأحادیث الصحیحة، البانی، ج۳، ص۲۲۹، رقم۱۲۲۷ و..

۱. رجوع شود به مجلس هفتم، ص۳۲۸، پاورقی۳ و ص۳۹۱، پی نوشت شماره۴۶.

یک مرتبه زنان و و فرزندان دورش را گرفتند. هر کسی چیزی می‌گفت، این ناله‌ها عرش را به لرزه درآورد. یکی می‌گوید: آقا می‌روی ما را به چه کسی می‌سپاری؟! یکی می‌گوید: ابتاه «رُدَّنَا إِلَی حَرَمِ جَدِّنَا».[۱] همهٔ این کلمات را گوش داد و در آخر یک نگاه حسرتی به این صورت‌ها نموده و فرمود: «وَ اعْلَمُوا أَنَّ الله تَعَالی حَافِظُکُمْ وَ حَامِیکُم»[۲] همه را به خدا سپرد[۲۳]• و از جا برخاست و رفت. آخر یک عدّه زن و بچّه با این پیشامدِ شب تار، در بیابان کربلا چه کنند؟!

اضطراب زینب کبری علیها السلام در وداع آخر

این راه، راه عشق خداست. پا بر رکاب گذاشت، تا خواست سوار شود، حضرت زینب علیها السلام دست‌ها را روی سر گذاشته و صدا زد: «وا محمّداه، وا علیّاه» می‌دانی چرا این کلمه را گفت؟ چرا اینجا بی تاب شد؟ ارباب مقاتل نوشته‌اند: تا برگشت نگاه کرد، دید خواهرش دارد می‌لرزد، چرا می لرزد؟ چرا اینچنین لرزان شده؟ چون هر وقت می‌خواست سوار شود، فرزندش می‌آمد و رکاب می‌گرفت، هر وقت می‌خواست سوار بشود، برادرش می‌آمد و زمام مرکبش را می‌گرفت، هر وقت می‌خواست سوار بشود، برادرزاده‌هایش می‌آمدند و دامن جلال می‌گرفتند[۳] [۲۴]• اما

---

۱. همان.

۲. رجوع شود به مجلس ششم، ص۲۰۹، پاورقی۱، و ص۲۷۷، پی نوشت شماره۲۸.

۳. . «في المفتاح: و روي: أنّه لمّا قتل جميع أصحاب الحسين علیه السلام جعل يودّع أهله و يوصيه بوصاياه فضجن النساء في وجهه و بكين بكاءً عظيماً و هنّ ينادين: وا حسيناه و ابن عليّاه. فقال لهنّ الحسين علیه السلام: صبراً صبراً فإنّ البكاء أمامكنّ. فقالت زينب بنت عليّ علیها السلام: ثمّ خرج [اباعبد الله علیه السلام] و جعل ينادي: ألا من يقرّب لي فرسي؟ و أين من يدني إليّ فرسي؟ حتى قالها ثلاثاً، و كان من عادته إذا أراد أن يركب يأتي إليه بفرسه أخوه العباس علیه السلام و بعض أهل بيته علیهم السلام. قالت [زينب علیها السلام]: فلمّا سمعت ذلك منه انكسر قلبي عليه، فالتفت يميناً و شمالاً فلم أر من يدني إليه فرسه. فقمت و آتيته به فقلت له: يا أخي إركب على اسم الله تعالى. قالت: فركب جواده، فقلت له: يا سيّدی يا أبا عبد الله، هل رأيت أختاً مثلي قبل هذا؟ ←

قدّمت فرس أخيها للموت. فلما سمع كلامها اختنق بعبرته و بكى و انكبّ على رأسها و انكبّت على صدره و جعلا يبكيان طويلاً. فلمّا فرغ عن البكاء ألوى عنان فرسه و مضى، فنادته: يا أخي لي حاجة إليك، فقال لها: و ما هي؟ قلت له: إكشف لي عن صدرك فكشف لها عن صدره فشمّته طويلًا و قبّلته [في صدره] و شمّته في نحره، ثمّ توجّهت إلى جهة مدينة و قلت: يا أمّاه هذه الأمانة قد أدّيتها. فقال لها الحسين عليه السلام: و ما هي؟ فقلت له: أُعل يا أخي، إنّه لما دنت وفاة أمّنا فاطمة الزهراء عليها السلام قالت لي: يا زينب، فقلت: لبّيك يا أمّاه، فقالت لي: إكشفي لي عن صدرك و نحرك، فشكفت لها عن صدري و نحري فشمّتني في نحري و قبّلتني في صدري. ثمّ قالت: هذه وديعةٌ منّي إلى أخيك الحسين عليه السلام، يا زينب إذا رأيت أخاك الحسين عليه السلام في كربلاء وحيداً فريداً يستغيث فلا يغاث و يستجير فلا يجار عليه و يطلب الماء فلا يسقي منه فليس له ناصرٌ و معينٌ و لا شفيقٌ حميمٌ قبّليه في صدره و شمّيه في نحره نيابةً عنّي. قال الراوي: فلمّا سمع ذكر أمّه عليها السلام بكى الحسين عليه السلام بكاءً عالياً صوته ثمّ ودّعها و مضى.»؛ در مفتاح آمده است و روايت شده: هنگامی که تمام ياران امام حسين عليه السلام به شهادت رسيدند حضرت شروع به وداع و خداحافظی با اهل بيت خود نمود وصيّت‌هايی را به آنان سفارش کرد، در اين حال زنان جلوی روی حضرت شروع به ضجّه زدن کردند و گريهٔ بلند و زيادی نمودند و فرياد می‌زدند: وا حسيناه و ابن عليّا، حضرت خطاب به آنان فرمود: صبر کنيد صبر کنيد که گريهٔ [اصلی] در پيش روی شماست. زينب دختر علی عليه السلام فرمود: اباعبد الله از خيمه بيرون آمد و پيوسته صدا می‌زد و می‌فرمود: چه کسی اسبم را برايم بياورد؟ کجاست کسی‌که اسبم را نزديکم آورد؟ اين جملات را سه مرتبه فرمود، و عادتش اين بود که وقتی می‌خواست سوار شود برادرش قمر منير بنی هاشم ابالفضل العباس عليه السلام اسبش را برايش می‌آورد و [اگر او نبود] بعضی از اهل بيتش اين کار را می‌کردند. حضرت زينب عليها السلام فرمود: هنگامی که اين عبارات را شنيدم دلم برای برادرم شکست، پس نگاهی به راست و چپ نمود کسی را نديد که اسبش را برايش بياورد، من بلند شدم و اسبش را برايش آوردم و خطاب به برادرم عرضه داشتم: برادرم بر اسم خدای متعال سوار شو، حضرت زينب عليها السلام می‌فرمايد: امام حسين عليه السلام بر اسب مخصوص خود سوار شد، من خطاب به او عرضه داشتم: ای سيّد من ای ابا عبد الله، آيا پيش از اين خواهری را مثل من ديدی که اسب برادرش را برای شهادت او پيش کش کند؟! هنگامی که حضرت کلام حضرت زينب عليها السلام را شنيد اشک راه گلويش را به شدّت گرفت [بُغض کرد] و گريه کرد و بر سر زينب عليها السلام افتاد. حضرت زينب عليها السلام هم بر سينهٔ برادر افتاد، هر دو شروع به گريه کردند (به مدت طولانی)، هنگامی که حضرت از گريه کردن فارغ شد افسار اسبش را پيچاند و حرکت نمود، زينب عليها السلام برادر را صدا زد و فرمود: برادرم، حاجتی به تو دارم، حضرت خطاب به زينب عليها السلام فرمود: حاجتت چيست؟ من خطاب به برادرم گفتم: سينه‌ات را

حالا یک نفر نیست تا رکابش را بگیرد، یک نفر نیست تا زمام مرکبش را بگیرد، یک نفر نیست بیاید زیر بازوی این داغدیده را بگیرد.

روز عاشوراست، دلها منقلب است. یا ابا عبدالله علیه السلام! این مردم کنار قبر شش گوشه می‌ایستند، امّا الآن ناله‌های دلخراش را می‌شنوند: «علی المظلوم واویلا؛ علی المظلوم واویلا»؛ الآن می‌بینند چه جور گرد غم، روی ضریح تو نشسته است؛ الآن با گوش دل، صدای نالهٔ مادرت زهرا علیها السلام را می‌شنوند.

فرمود: «خواهرم صبر کن.» قدم به راه گذاشت، بنا کرد به تاختن. یک وقت گوش داد، شنید نالهٔ ضعیفی می‌آید، یکی ناله می‌زند: «مهلاً، مهلاً»؛ «مهلاً، مهلاً»، برادرم آرام‌تر، برادرم آرام‌تر؛ صدای ناله را شنید، امّا قرار نگرفت. یک وقت دیگر بی‌تاب و مضطرّ شد، وقتی گوش داد و شنید صدا می‌زند: «مهلاً مهلا، یابن الزهرا»[1] تا اسم مادر را از زبان خواهر شنید ایستاد، دید خواهرش با پای برهنه و با حال پریشان آمده

→

برایم باز کن (بگشا)، پس چنین کرد و حضرت زینب علیها السلام آن را به مدت طولانی بویید و بر آن بوسه زد و گلوگاهش را بویید. بعد هم روی به جانب مدینه گردانید و فرمود: ای مادر، این امانتی بود که آن را ادا کردم! امام حسین علیه السلام خطاب به زینب علیها السلام فرمود: آن امانت چیست؟ من به او گفتم: بالا برو ای برادرم؛ هنگامی که وفات مادرمان فاطمهٔ زهرا علیها السلام نزدیک شد به من فرمود: زینبم، پاسخ دادم: لبیّک مادر، فرمود: سینه و گلویت را برایم بگشا، من سینه و گلویم را برایش گشودم، پس گلویم را بوئید و سینه‌ام را بوسید، بعد فرمود: این امانت من به برادرت حسین علیه السلام است، ای زینب علیها السلام هرگاه برادرت حسین علیه السلام را در کربلا تک و تنها دیدی که فریادخواهی می‌کند ولی کسی به فریادش نمی‌رسد و پناه می‌خواهد ولی کسی پناهش نمی‌دهد همچنین طلب آب می‌کند ولی کسی او را سیراب نمی‌نماید و هیچ یار، یاور، دلسوز مهربان و خویشاوند ندارد تا یاری اش نماید به جای من سینه‌اش را ببوس و زیر گلویش را ببوی. راوی گوید: هنگامی که امام حسین علیه السلام نام مادرش را شنید با صدای بسیار بلند گریست، بعد هم با خواهرش زینب علیها السلام وداع نمود و [به میدان] رفت. بحر المصائب و کنز الغرائب، ملامحمد جعفر روضه خوان تبریزی، ج۳، ص۸۱-۸۲.

۱. رجوع شود به مجلس ششم، ص۲۱۱، عنوان: آخرین حاجت حضرت زینب علیها السلام از امام حسین علیه السلام، پاورقی۱ و ص۲۷۸، پی نوشت شماره۳۰.

است، برادر یک آرزو دارم. من نمی‌دانم وصیّت از مادرش داشت.[۱] ۲۵• من نمی‌دانم دمی که فاطمهٔ زهراعليها‌السلام جان می‌داد، آهسته به گوش زینب کبریعليها‌السلام چه فرموده بود؟ همین اندازه می‌دانم گفت: برادرم آرزویم این است که زیر گلویت را ببوسم، از بالای اسب خم شد. همچنان که سر را پایین آورد، زینب کبریعليها‌السلام دست‌ها را به گردن برادر انداخت و لب‌ها را روی رگ‌های گلو گذاشت.[۲]

دختر زهراعليها‌السلام دیگر چنین کاری نکرد، مگر وقتی خواست از بیابان نینوا حرکت کند، بدن غرقه به خون را از میان تیر و نیزه و شمشیر پیدا کرد. خواست با برادر خداحافظی کند. برای آخرین بار یک بوسه از برادر بردارد و برود: «فَأَبْکَتْ کُلَّ صَدِیقٍ وَ عَدُوٍّ».[۳] ۲۶• ملائکهٔ آسمان را منقلب کرد. خواست بگوید: برادرم شرط ادب این

---

۱. رجوع شود به ص۴۲۹، پاورقی۳.

۲. رجوع شود به مجلس ششم، ص۲۱۲، عنوان: بوسیدن زیر گلوی اباعبداللّه‌عليه‌السلام توسط زینب کبریعليها‌السلام، پاورقی۱، و ص۲۸۰، پی نوشت شماره۳۱.

۳. «... ثُمَّ أَمَرَ حُمَیْدَ بْنِ بُکَیْرٍ الْأَحْمَرِیَّ فَنَادَی فِي النَّاسِ بِالرَّحِیلِ إِلَی الْکُوفَةِ، وَ حَمَلَ مَعَهُ بَنَاتِ الْحُسَیْنِ وَ أَخَوَاتِهِ وَ مَنْ مَعَهُ مِنَ الصِّبْیَانِ وَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَیْنِعليه‌السلام مَرِیضٌ بِالدَّرَبِ. قَالَ قُرَّةُ بْنِ قَیْسٍ التَّمِیمِيُّ: نَظَرْتُ إِلَی النِّسْوَةِ لَمَّا مَرَرْنَ بِالْحُسَیْنِعليه‌السلام صِحْنَ وَ لَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ، فَاعْتَرَضْتُهُنَّ عَلَی فَرَسٍ، فَمَا رَأَیْتُ مَنْظَراً مِنْ نِسْوَةٍ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُنَّ. قَالَ قُرَّةُ بْنُ قَیْسٍ: فَلَمْ أَنْسَ قَوْلَ زَیْنَبَعليها‌السلام ابْنَةِ عَلِيٍّعليه‌السلام حِینَ مَرَّتْ بِأَخِیهَا صَرِیعاً وَ هِيَ تَقُولُ: یَا مُحَمَّدَاهْ صَلَّی عَلَیْكَ مَلِیكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَیْنٌعليه‌السلام بِالْعَرَاءِ مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، یَا مُحَمَّدَاهْ وَ بَنَاتُكَ سَبَایَا وَ ذُرِّیَّتُكَ قَتْلَی تَسْفِي عَلَیْهِمُ الصَّبَا؛ فَأَبْکَتْ کُلَّ صَدِیقٍ وَ عَدُوٍّ.»؛ سپس عمر سعد به حمید احمری دستور داد تا در میان لشکر فریادِ حرکت به سوی کوفه را سر دهد؛ و دختران و خواهران و کودکان حضرت و نیز امام سجادعليه‌السلام که سخت مریض بودند با او (حمید) حمل شوند و کوچ نمایند. قرّهٔ تمیمی می‌گوید: هنگامی که بانوان از قتلگاه سید الشهداعليه‌السلام می‌گذشتند نگاهم به آنها بود، (دیدم) که ناله و شیون سر دادند و گونه‌هایشان را لطمه باران کردند، من از بالای اسب آنها را نگاه کردم هرگز سیمایی نیکوتر از آنها ندیدم. قرّهٔ تمیمی می‌گوید: من هرگز سخنان زینب دختر علیعليها‌السلام هنگامی که از کنار پیکر (به خون) افتادهٔ برادرش می‌گذشت را فراموش نمی‌کنم که می‌فرمود: «ای محمدصلی‌الله‌علیه‌وآله، مالک آسمان بر تو درود فرستاده است؛ این حسینعليه‌السلام است که در میدان افتاده و در خون غلطیده (آغشته) است، با اعضای چاک چاک، ای ←

است که دستت را ببوسم، امّا چه کنم دیگر نمی‌گویم چرا دست را نبوسید[۱] خودت متوجّه باش. ناگهان خم شد و لب‌ها را روی رگ‌های گلوی بریده گذاشت.[۲]

چون چاره نیست می‌روم و می‌گذارمت
ای پاره پاره تن به خدا می‌سپارمت

باسمک العظیم الأعظم الأعزّ الأجلّ الأکرم یا الله.

بار الها به خون سیّد الشهداء علیه السلام ما را ببخش و بیامرز. عاقبت ما را ختم به خیر کن. بین ما و اولیای دین، جدایی مینداز. این توسّل از این جمعیّت، منظور نظر امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار بده. خدایا تو را به روح سیّد الشّهداء علیه السلام قسم می‌دهیم احدی از مرد و زن را امروز از این حسینیّه نا امید بیرون نفرست. تمام اموات ما را از این مجلس به حدّ اوفی بهره‌مند بگردان.

اللَّهُمَّ كُنْ لِوَلِيِّكَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُكَ عَلَيْهِ وَ عَلَى آبَائِهِ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ وَ فِي كُلِّ سَاعَةٍ وَلِيّاً وَ حَافِظاً وَ قَائِداً وَ نَاصِراً وَ دَلِيلًا وَ عَيْناً حَتَّى تُسْكِنَهُ أَرْضَكَ طَوْعاً وَ تُمَكِّنَهُ فِيهَا طَوِيلا.

→

محمد صلی الله علیه و آله و دخترانت اسیر شده و خاندانت (فرزندانت) کشته شده‌اند و باد صبا می‌وزد و خاک بر روی آنها می‌ریزد. مثیر الاحزان، ابن نما، ص۸۳.

۱. رجوع شود به مجلس ششم، ص۲۸۱، پی نوشت شماره ۳۲.

۲. رجوع شود به مجلس ششم، ص۲۱۳، پاورقی۱، و ص۲۸٤، پی نوشت شماره۳۳.

پی نوشت

۱. **حضرت ابراهیم علیه السلام از شیعیان حقیقی امیرمومنان علیه السلام:**

«... سأل جابر بن يزيد الجعفي جعفر بن محمد الصادق علیه السلام عن تفسير هذه الآية: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ﴾، فقال علیه السلام: لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلَ كَشَفَ لَهُ عَنْ بَصَرِهِ فَنَظَرَ فِي جَانِبِ الْعَرْشِ نُوراً [فنظر إلى جنب العرش نوراً] فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي، مَا هَذَا النُّورُ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَذَا مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله صَفِيِّي [صفوتي]. فَقَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي، إِنِّي أَرَى بِجَانِبِهِ نُوراً آخَرَ. قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ، هَذَا عَلِيٌّ علیه السلام نَاصِرُ دِينِي. قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى بِجَانِبِهِمَا نُوراً آخَرَ ثَالِثاً يَلِي النُّورَيْنِ. قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هَذِهِ فَاطِمَةُ علیها السلام تَلِي أَبَاهَا وَ بَعْلَهَا فَطَمَتْ مُحِبِّيهَا مِنَ النَّارِ. قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى نُورَيْنِ يَلِيَانِ الْأَنْوَارَ الثَّلَاثَةَ. قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هَذَانِ الْحَسَنُ وَ الْحُسَيْنُ علیهما السلام يَلِيَانِ أَبَاهُمَا وَ جَدَّهُمَا. قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي إِنِّي أَرَى تِسْعَةَ أَنْوَارٍ قَدْ أَحْدَقُوا بِالْخَمْسَةِ الْأَنْوَارِ. قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ الْأَئِمَّةُ مِنْ وُلْدِهِمْ، قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي، وَ بِمَنْ يُعْرَفُونَ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ أَوَّلُهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَ مُحَمَّدٌ وَلَدُ عَلِيٍّ وَ جَعْفَرٌ وَلَدُ مُحَمَّدٍ وَ مُوسَى وَلَدُ جَعْفَرٍ وَ عَلِيٌّ وَلَدُ مُوسَى وَ مُحَمَّدٌ وَلَدُ عَلِيٍّ وَ عَلِيٌّ وَلَدُ مُحَمَّدٍ وَ الْحَسَنُ وَلَدُ عَلِيٍّ علیه السلام وَ مُحَمَّدٌ وَلَدُ الْحَسَنِ الْقَائِمُ الْمَهْدِيُّ عجل الله تعالى فرجه الشريف. قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ أَرَى عِدَّةَ أَنْوَارٍ حَوْلَهُمْ لَايُحْصِي عِدَّتَهُمْ إِلَّا أَنْتَ. قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ هَؤُلَاءِ شِيعَتُهُمْ وَ مُحِبُّوهُمْ. قَالَ: إِلَهِي وَ سَيِّدِي بِمَ يُعْرَفُ شِيعَتُهُمْ وَ مُحِبُّوهُمْ؟ قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ بِصَلَاةِ الْإِحْدَى وَ الْخَمْسِينَ وَ الْجَهْرِ بِـ ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ﴾ وَ الْقُنُوتِ قَبْلَ الرُّكُوعِ وَ سَجْدَتَيِ الشُّكْرِ وَ التَّخَتُّمِ بِالْيَمِينِ. قَالَ إِبْرَاهِيمُ: اجْعَلْنِي إِلَهِي مِنْ شِيعَتِهِمْ وَ مُحِبِّيهِمْ. قَالَ: قَدْ جَعَلْتُكَ مِنْهُمْ. فَأَنْزَلَ تَعَالَى فِيهِ: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ إِذْ جاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ﴾ صَدَقَ اللَّهُ تَعَالَى وَ رَسُولُه.» الروضة فی فضائل امیر المؤمنین علیه السلام، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۱۸۶(روایت را از پیامبر نقل کرده)؛ الفضائل، شاذان بن جبرئیل قمی، ص۱۵۸(روایت را از پیامبر نقل کرده)؛ تأویل الآیات الظاهرة، سید شرف الدین استر آبادی، ج۲، ص۴۹۶؛ اثبات الهداه، شیخ حر عاملی، ج۲، ص۲۲۹؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۴، ص۶۰۰؛ مدینة المعاجز، علامه بحرانی، ج۳، ص۳۶۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۱۵۱؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد رضا قمی مشهدی، ج۱۱، ص۱۳۶.

همچنین: «رُوِيَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ لِلرَّاوِي: لِيَهْنِئْكُمُ الِاسْمِ. قَالَ: قُلْتُ: وَ مَا هُوَ؟ قَالَ: الشِّيعَةُ. قُلْتُ: إِنَّ النَّاسَ يُعَيِّرُونَنَا بِذَلِكَ. قَالَ علیه السلام: أَ مَا تَسْمَعُ قَوْلَهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ﴾ وَ قَوْلَهُ: ﴿فَاسْتَغاثَهُ الَّذِي مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الَّذِي مِنْ عَدُوِّه﴾؟ و معنى ﴿إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبراهِيمَ﴾ أي أَنَّ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام مِنْ شِيعَةِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله... وَ رُوِيَ عَنْ مَوْلَانَا الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ علیه السلام أَنَّهُ قَالَ: قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ﴾ أَيْ أَنْ إِبْرَاهِيمَ علیه السلام مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ علیه السلام. و الخبران متوافقان لأنّ كلّ من كان من شيعة

النبي ﷺ فهو من شيعة عليّ ﷺ و كل من كان من شيعة علي ﷺ فهو من شيعة النبي صلى الله عليهما و على ذريّتهما الطيّبين». تأويل الآيات الظاهرة، سيد شرف الدين استر آبادى، ج۲، ص۴۹۵؛ تفسير برهان، علامه بحرانى، ج۴، ص۶۰۰؛ تفسير كنز الدقائق، شيخ محمد قمى مشهدى، ج۱۱، ص۱۳۶.

و همچنين: «رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ جَلَسَ لَيْلًا يُحَدِّثُ أَصْحَابَهُ فِي الْمَسْجِدِ فَقَالَ: يَا قَوْمِ إِذَا ذَكَرْتُمُ الْأَنْبِيَاءَ الْأَوَّلِينَ فَصَلُّوا عَلَيْهِمْ، وَ إِذَا ذَكَرْتُمْ أَبِي إِبْرَاهِيمَ فَصَلُّوا عَلَيْهِ ثُمَّ صَلُّوا عَلَيَّ. قَالُوا: يَا رَسُولَ اللَّهِ، بِمَا نَالَ إِبْرَاهِيمُ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِعْلَمُوا أَنَّ لَيْلَةً عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ فَرَقِيتُ السَّمَاءَ الثَّالِثَةَ نُصِبَ لِي مِنْبَرٌ مِنْ نُورٍ فَجَلَسْتُ عَلَى رَأْسِ الْمِنْبَرِ وَ جَلَسَ إِبْرَاهِيمُ تَحْتِي بِدَرَجَةٍ وَ جَلَسَ جَمِيعُ الْأَنْبِيَاءِ الْأَوَّلِينَ حَوْلَ الْمِنْبَرِ، فَإِذَا بِعَلِيٍّ ﷺ قَدْ أَقْبَلَ وَ هُوَ رَاكِبٌ نَاقَةً مِنْ نُورٍ وَ وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ وَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ كَالنُّجُومِ، فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: يَا مُحَمَّدُ، هَذَا أَيُّ نَبِيٍّ مُعَظَّمٍ وَ أَيُّ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ؟ قُلْتُ: لَا نَبِيٌّ مُعَظَّمٌ وَ لَا مَلَكٌ مُقَرَّبٌ، هَذَا أَخِي وَ ابْنُ عَمِّي وَ صِهْرِي وَ وَارِثُ عِلْمِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ. قَالَ: وَ مَا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ حَوْلَهُ كَالنُّجُومِ؟ قُلْتُ: شِيعَتُهُ. فَقَالَ إِبْرَاهِيمُ: اَللَّهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ ﷺ، فَأَتَى جَبْرَئِيلُ بِهَذِهِ: ﴿وَ إِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ لَإِبْراهِيمَ﴾.»

مجمع البحرين، علامه طريحى، ج۴، ص۳۵۶.

۲. «عن عليّ بن موسى الرضا ﷺ:... إِنَّ الْإِمَامَةَ أَجَلُّ قَدْراً وَ أَعْظَمُ شَأْناً وَ أَعْلَى مَكَاناً وَ أَمْنَعُ جَانِباً وَ أَبْعَدُ غَوْراً مِنْ أَنْ يَبْلُغَهَا النَّاسُ بِعُقُولِهِمْ...» امام رضا ﷺ فرمود: همانا امامت، قدرش والاتر و شأنش بزرگتر و منزلتش عاليتر و مكانش منيع‌تر و عمقش عميق‌تر از آن است كه مردم با عقل خود بدان برسند. كافى، شيخ كلينى، ج۱، ص۱۹۹؛ امالى، شيخ صدوق، ص۷۷۴؛ عيون اخبار الرضا ﷺ، شيخ صدوق، ج۱، ص۱۹۶؛ كمال الدين، شيخ صدوق، ص۶۷۶؛ معانى الأخبار، شيخ صدوق، ص۹۶؛ تحف العقول، ابن شعبه حرانى، ص۴۳۷؛ كتاب غيبت، نعمانى، ص۲۲۵؛احتجاج، شيخ طبرسى، ج۲، ص۲۲۶؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۲۵، ص۱۲۱.

همچنين: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ «يَا عَلِيُّ ﷺ مَا عَرَفَ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ غَيْرِي وَ غَيْرُكَ وَ مَا عَرَفَكَ حَقَّ مَعْرِفَتِكَ غَيْرُ اللَّهِ وَ غَيْرِي.» اى على ﷺ، خدا را خوب نشناخت مگر من و تو، و تو را خوب نشناخت مگر خدا و من. مناقب آل ابى‌طالب، ابن شهر آشوب، ج۳، ص۶۰؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج۳۹، ص۸۴.

و همچنين: عَنِ النَّبِيِّ ﷺ: «يَا عَلِيُّ ﷺ مَا عَرَفَ اللَّهَ إِلَّا أَنَا وَ أَنْتَ، وَ مَا عَرَفَنِي إِلَّا اللَّهُ وَ أَنْتَ، وَ مَا عَرَفَكَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَا.» يا على ﷺ، خدا را كسى غير از من و تو نشناخت، و مرا كسى جز خدا و تو نشناخت، تو را هم كسى جز خدا و من نشناخت. مختصر بصائر الدرجات، حسن بن سليمان حلى، ص۱۲۵؛ محتضر، حسن بن سليمان حلى، ص۷۸ و ۲۸۵؛ تأويل الآيات، استر آبادى، ص۱۳۹؛ مدينة المعاجز، علامه بحرانى، ج۲، ص۴۳۹؛ درر النجفية، محقق بحرانى، ج۲، ص۲۸۱.

۳. «فلمّا استشهد حَمَلَ عليّ بن الحسين[ﷺ] مع الحرم و أدخل على اللعين يزيد و كان لإبنه أبي‌جعفر ﷺ سنتان و شهور، فأدخل معه. فلمّا رآه يزيد قال له: كيف رأيت يا علي بن الحسين ﷺ [صنع اللّه؟] قال: رأيت ما قضاه اللّه- عز و جل- قبل أن يخلق السماوات و الأرض. فشاور يزيد جلساءه في أمره. فأشاروا

بقتله و قالوا له: لاتتّخذ من کلب سوء جروا. فابتدر أبو محمّد[ﷺ] الکلام، فحمد اللّه و أثنی علیه ثم قال لیزید (لعنه اللّه): لقد أشار علیك هؤلاء بخلاف ما أشار جلساء فرعون علیه، حیث شاورهم في موسی و هارون، فإنّهم قالوا له: ﴿أرجه و أخاه﴾، و قد أشار هؤلاء علیك بقتلنا، و لهذا سببٌ. فقال یزید: و ما السبب؟ فقال: إنّ أولئك کانوا لرشدة و هؤلاء لغیر رشدة. و لایقتل الأنبیاء و أولادهم إلّا أولاد الأدعیاء. فأمسك یزید مطرقاً ثمّ أمر بإخراجهم...» موقعی که امام حسینﷺ شهید شد، امام زین العابدینﷺ را با اهل حرم امام حسینﷺ به اسیری بردند و آن بزرگوار را نزد یزید آوردند. در آن موقع فرزند آن حضرت، امام محمّد باقرﷺ که [بنابر قولی] دو سال و چند ماه از عمر مبارکش گذشته بود، با پدر خود نزد یزید لعین آمد، وقتی یزید لعین، حضرت زین العابدینﷺ را دید گفت: یا علی بن الحسینﷺ چه دیدی؟! امام زین العابدینﷺ فرمود: چیزی را دیدم که خدا قبل از اینکه آسمانها و زمینها را خلق کند به آن علم داشته و قضا نموده است. یزید دربارهٔ امام زین العابدینﷺ با اهل مجلس خود مشورت کرد، اهل مجلس یزید که از یزید کمتر نبودند به قتل امام زین العابدینﷺ اشاره کردند و گفتند: «لاتتخذ من کلب سوء جرواً». آنگاه امام محمّد باقرﷺ بعد از حمد و ثنای خدا در جواب یزید فرمود: اهل مجلست اشاره‌ای به تو کردند که بر خلاف اشارهٔ اهل مجلس فرعون بود که دربارهٔ امر موسی و هارونﷺ با آنها مشورت کرد؛ زیرا که اهل مجلس فرعون به فرعون گفتند: ﴿أرجه و أخاه﴾ «موسیﷺ را با برادرش نگاه دار»، ولی اهل مجلس تو به قتل ما اشاره کردند. اشاره‌ای که اینها کردند سببی دارد! یزید گفت: آن سبب چیست؟! حضرت باقرﷺ فرمود: اهل مجلس فرعون، حلال زاده بودند ولی اهل مجلس تو حلال زاده نیستند؛ زیرا پیغمبران و فرزندان آنان را کسی غیر از زنازادگان نخواهد کشت! آنگاه یزید ساکت شد و دستور داد تا آنان را از مجلس خارج کردند.

منبع اهل تسنن: اثبات الوصیة، مسعودی، ص۱۷۱.

همچنین: «عَنْ یُونُسَ بْنِ ظَبْیَانَ قَالَ: قَالَﷺ: إِنَّ مُوسَی وَ هَارُونَ حِینَ دَخَلَا عَلَی فِرْعَوْنَ لَمْ یَکُنْ فِي جُلَسَائِهِ یَوْمَئِذٍ وَلَدُ سِفَاحٍ کَانُوا وُلْدَ نِکَاحٍ کُلَّهُمْ وَ لَوْ کَانَ فِیهِمْ وَلَدُ سِفَاحٍ لَأَمَرَ بِقَتْلِهِمَا فَقَالُوا: ﴿أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ﴾ وَ أَمَرُوهُ بِالتَّأَنِّي وَ النَّظَرِ. ثُمَّ وَضَعَﷺ یَدَهُ عَلَی صَدْرِهِ قَالَ: وَ کَذَلِكَ نَحْنُ لَایَنْزِعُ إِلَیْنَا إِلَّا کُلُّ خَبِیثِ الْوِلَادَة.» یونس بن ظبیان از امام صادقﷺ حکایت می‌کند که حضرتﷺ فرمود: وقتی موسی و هارون بر فرعون وارد شدند، آن جمع همگی حلال زاده و فرزند نکاح بودند و اگر در میان آنها ولد الزّنا بود هرآینه فرمان به قتل آن دو می‌داد، امّا آنها با تأنّی و دقّت نظر گفتند: ﴿أَرْجِهْ وَ أَخَاهُ﴾ یعنی او و برادرش را رها کن و مهلت بده، سپس امامﷺ دست خود را بر سینه نهاده و فرمودند: و این چنین است که ما اهل بیت نبوّت و امامت را نمی‌کشند مگر حرامزادگان. تفسیر عیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، ج۲، ص۲٤؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۲، ص٥٦٨؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۱۳، ص۱۳۷؛ نور المبین، سید نعمت الله جزائری، ص۲٤۷؛ تفسیر نور الثقلین، حویزی، ج۲، ص٥٥ و...

٤. «[ما رواه محمد بن صدقة عن أبي ذر و سلمان عن أمير المؤمنين﵇:] نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا كَرِهْنَا كَرِهَ اللَّهُ...». المناقب، العلوی، ص۷۵؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٦، ص۷.

همچنین: «حَدَّثَنِي وَالِدِي مِنَ الْكِتَابِ الْمَذْكُورِ قَالَ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ الْمَوْصِلِيُّ قَالَ أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ خَالِدٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ وَ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ أَحْمَدُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدٍ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سِنَانٍ عَنْ جَابِرِ بْنِ يَزِيدَ الْجُعْفِيِّ [عن الإمام علي بن الحسين﵇] قَالَ: [...] «وَ نَحْنُ إِذَا شِئْنَا شَاءَ اللَّهُ وَ إِذَا أَرَدْنَا أَرَادَ اللَّهُ». المناقب، العلوی، ص۱۲٦؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲٦، ص۱٤.

و همچنین: «[و في دلائل الإمامة قال أَخْبَرَنِي أَبُو الْحُسَيْنِ مُحَمَّدُ بْنُ هَارُونَ بْنِ مُوسَى بْنِ أَحْمَدَ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ)، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ هَمَّامٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو نُعَيْمٍ، عن كَامِلِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ العَسْكَرِيِّ أنّه قال:] ... قُلُوبُنَا أَوْعِيَةٌ لِمَشِيَّةِ اللَّهِ فَإِذَا شَاءَ شِئْنَا وَ اللَّهُ يَقُولُ: ﴿وَ ما تَشاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ﴾». دلائل الإمامة، محمد بن جرير طبری، ص۵۰۵-۵۰٦؛ الغيبة، شيخ طوسی، ص۲٤٦؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدين راوندی، ج ۱، ص٤۵۸؛ كشف الغمة، اربلی، ج۳، ص۳۰۲؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۲۵، ص۳۳٦.

منبع اهل تسنن: اثبات الوصیه، ص۲٦۱.

همچنین: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي﵇ فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشِّيعَةِ فَقَالَ﵇: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ﵈ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاؤُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاؤُونَ وَ لَنْ يَشَاؤُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ، هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ.» محمد بن سنان گوید: نزد امام محمد تقی﵇ بودم و اختلاف شیعه را مطرح کردم، حضرت فرمود: ای محمد! همانا خدای تبارک و تعالی همواره بیگانگی خود یکتا بود (یگانه‌ای غیر او نبود) سپس حضرت محمد و علی و فاطمه﵈ را آفرید، آنها هزار دوران ماندند، سپس چیزهای دیگر را آفرید. و ایشان را بر آفرینش آنها گواه گرفت و اطاعت ایشان را در میان مخلوق جاری ساخت (بر آنها واجب کرد) و کارهای مخلوق را به ایشان واگذاشت. پس ایشان هر چه را خواهند حلال کنند و هر چه را خواهند حرام سازند، ولی هرگز جز آنچه خدای تبارک و تعالی خواهد نخواهند. سپس فرمود: ای محمد! اینست آن دیانتی که هر که از آن جلو رود (از دایرهٔ اسلام) بیرون رفته و هر که عقب بماند (و وارد دایره نشود) نابود گشته [دینش را باطل کرده]، و هر که به آن بچسبد، به حق رسیده است. ای محمد همواره ملازم این دیانت باش. کافی، شیخ کلینی، ج۱، ص٤٤۱.

همچنين: «حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ جَعْفَرٍ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ السَّيَّارِيِّ عَنْ فُلَانٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ: إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قُلُوبَ الْأَئِمَّةِ مَوْرِداً لِإِرَادَتِهِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شَيْئاً شَاؤُوهُ؛ وَ هُوَ قَوْلُهُ: ﴿وَ ما تَشاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعالَمِينَ﴾.» تفسير قمى، على بن ابراهيم قمى، ج۲، ص۴۰۹؛ بصائر الدرجات، صفار، ص۵۳۷(حدثنا بعض أصحابنا عن أحمد بن محمد السياري قال حدثني غير واحد من أصحابنا)؛ التفسير الصافي، فيض كاشانى، ج۵، ص۲۹۴.

و همچنين: «حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ مُعَنْعَناً عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: يَا مُفَضَّلُ، إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ نُورِهِ وَ خَلَقَ شِيعَتَنَا مِنَّا وَ سَائِرُ الْخَلْقِ فِي النَّارِ بِنَا يُطَاعُ اللَّهُ وَ بِنَا يُعْصَى [اللَّهُ] يَا مُفَضَّلُ سَبَقَتْ عَزِيمَةٌ مِنَ اللَّهِ أَنْ لَايَتَقَبَّلَ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِنَا وَ لَايُعَذِّبَ أَحَداً إِلَّا بِنَا فَنَحْنُ بَابُ اللَّهِ وَ حُجَّتُهُ وَ أُمَنَاؤُهُ عَلَى خَلْقِهِ وَ خُزَّانُهُ فِي سَمَائِهِ وَ أَرْضِهِ وَ حَلَالُنَا عَنِ اللَّهِ وَ حَرَامُنَا عَنِ اللَّهِ لَايُحْتَجَبُ مِنَ [عَنِ] اللَّهِ إِذَا شِئْنَا [فَهُوَ فَمِنْ ذَلِكَ قَوْلُهُ:] ﴿وَ ما تَشاؤُونَ إِلَّا أَنْ يَشاءَ اللَّهُ﴾ اسْتِثْنَاءٌ وَ مِنْ [ذَلِكَ] قَوْلُهُ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ قَلْبَ وَلِيِّهِ وَكْرَ الْإِرَادَةِ فَإِذَا شَاءَ اللَّهُ شِئْنَا». تفسير فرات، فرات بن ابراهيم كوفى، ص۵۲۹؛ بحار الانوار، علامه مجلسى، ج۲۶، ص۲۵۶.

و همچنين: «حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الثُّمَالِيِّ عَنْ بَعْضِ مَنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّهُ كَانَ مَعَ أَصْحَابِهِ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: بِأَبِي وَ أُمِّي إِنِّي لَأَتَعَجَّبُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا الَّتِي فِي أَيْدِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَ لَيْسَتْ عِنْدَكُمْ فَقَالَ: يَا فُلَانُ، أَ تَرَى أَنَّا نُرِيدُ الدُّنْيَا؟ فَلَانُعْطَاهَا ثُمَّ قَبَضَ قَبْضَةً مِنَ الْحَصَى فَإِذَا هِيَ جَوَاهِرُ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقُلْتُ: هَذَا مِنْ أَجْوَدِ الْجَوَاهِرِ، فَقَالَ: لَوْ أَرَدْنَاهُ لَكَانَ وَ لَكِنْ لَانُرِيدُهُ ثُمَّ رَمَى بِالْحَصَى فَعَادَتْ كَمَا كَانَتْ». بصائر الدرجات، ج۱، ص۳۷۵ (و اللفظ له)؛ الاختصاص، ص۲۷۰-۲۷۱: (عُمَرُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عُمَرَ بْنِ يَزِيدَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ مِيثَمٍ التَّمَّارِ عَمَّنْ حَدَّثَهُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام ...)؛ الثاقب فى المناقب، ابن حمزه طوسى، ص۲۷۴-۲۷۵؛ الخرائج و الجرائح، قطب الدين روانـدى، ج۲، ص۷۰۶؛ اثبات الهداة، حر عاملى، ج۳، ص۵۱؛ مدينة المعاجز، بحرانى، ج۱، ص۴۳۲ و ص۵۱۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسى، ج۴۱، ص۲۵۵.

و همچنين: «ما رواه جابر بن عبد اللّه عن أبي جعفر عليه السلام أنه قال: ... و إذا شئنا شاء اللّه، و يريد اللّه ما نريده». مشارق أنوار اليقين، برسى، ص۲۸۶.

و همچنين: «روى الزهريّ، قال شهدت عليّ بن الحسين عليهما السلام يوم حمله عبد الملك بن مروان من المدينة إلى الشام و أثقله حديداً، و وكّل به حفّاظاً في عدّة و جمع فاستأذنتهم في السلام عليه و التوديع له، فأذنوا لي. فدخلت عليه و هو في قبّة، و الأقياد في رجليه و الغلّ في يديه، فبكيت. و قلت: وددت أنّي مكانك و أنت سالم. فقال عليه السلام: يا زهريّ أو تظنّ ممّا ترى عليّ و في عنقي يكربني؟ أما لو شئت ما كان، فإنّه و إن بلغ بك و من أمثالك ليذكّرني عذاب اللّه ...». نوادر المعجزات، محمد بن جرير طبرى، ص۲۶۹؛ الثاقب في المناقب، ابن حمزه طوسى، ص۳۵۳؛ المناقب، ابن شهر آشوب، ج۴، ص۱۳۲؛ كشف الغمّة، اربلى، ج۲، ص۷۶؛ اثبات الهداة، حر عاملى، ج۴، ص۷۶ و ۸۶؛ حلية الأبرار، بحرانى،

ج٤، ص٣١٢؛ مدينة الماجز، بحرانی، ج٤، ص٣٤٩؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٦، ص١٢٣.
و همچنین: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ سَلَمَةَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُثَنَّى عَنْ أَبِيهِ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ قَالَ: ... إِنَّ اللَّهَ أَقْدَرَنَا عَلَى مَا نُرِيدُ وَ لَوْ شِئْنَا أَنْ نَسُوقَ الْأَرْضَ بِأَزِمَّتِهَا لَسُقْنَاهَا». بصائر الدرجات، صفار، ج١، ص٣٧٥-٣٧٦؛ الاختصاص، شیخ مفید، ص٢٧١-٢٧٢؛ دلائل الإمامة، محمد بن جریر طبری، ص٢٢٦؛ الدر النظیم، یوسف بن حاتم شامی، ص٦١٤؛ إثبات الهداة، حر عاملی، ج٤، ص١٠٤؛ مدینة المعاجز، بحرانی، ج٥، ص٣٢، و ص٣٣؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٦، ص٢٤٠.
و همچنین: «الْحُسَيْنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيُّ عَنْ مُعَلَّى بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْفَضْلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِدْرِيسَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِنَانٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ﷺ فَأَجْرَيْتُ اخْتِلَافَ الشِّيعَةِ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَمْ يَزَلْ مُتَفَرِّداً بِوَحْدَانِيَّتِهِ ثُمَّ خَلَقَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ ﷺ فَمَكَثُوا أَلْفَ دَهْرٍ ثُمَّ خَلَقَ جَمِيعَ الْأَشْيَاءِ فَأَشْهَدَهُمْ خَلْقَهَا وَ أَجْرَى طَاعَتَهُمْ عَلَيْهَا وَ فَوَّضَ أُمُورَهَا إِلَيْهِمْ فَهُمْ يُحِلُّونَ مَا يَشَاءُونَ وَ يُحَرِّمُونَ مَا يَشَاءُونَ وَ لَنْ يَشَاءُوا إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ هَذِهِ الدِّيَانَةُ الَّتِي مَنْ تَقَدَّمَهَا مَرَقَ وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ وَ مَنْ لَزِمَهَا لَحِقَ خُذْهَا إِلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ». كافی، كلینی، ج١، ص٤٤١، حلیة الأبرار، بحرانی، ج١، ص١٨؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج١٥، ص١٩، و ج٢٥، ص٣٤٠، و ج٥٤، ص١٩٥-١٩٦.

٥. عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي حَمْزَةَ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: «فِي قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿ما يَكُونُ مِنْ نَجْوى ثَلاثَةٍ إِلَّا هُوَ رابِعُهُمْ وَ لا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سادِسُهُمْ وَ لا أَدْنى مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ أَيْنَ ما كانُوا ثُمَّ يُنَبِّئُهُمْ بِما عَمِلُوا يَوْمَ الْقِيامَةِ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ قَالَ: نَزَلَتْ هَذِهِ الآيَةُ فِي فُلَانٍ وَ فُلَانٍ وَ أَبِي عُبَيْدَةَ الْجَرَّاحِ وَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَ سَالِمٍ مَوْلَى أَبِي حُذَيْفَةَ وَ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ حَيْثُ كَتَبُوا الْكِتَابَ بَيْنَهُمْ وَ تَعَاهَدُوا وَ تَوَافَقُوا لَئِنْ مَضَى مُحَمَّدٌ ﷺ لَا تَكُونُ الْخِلَافَةُ فِي بَنِي هَاشِمٍ وَ لَا النُّبُوَّةُ أَبَداً فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فِيهِمْ هَذِهِ الآيَةَ. قَالَ: قُلْتُ: قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ: ﴿أَمْ أَبْرَمُوا أَمْراً فَإِنَّا مُبْرِمُونَ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَ نَجْواهُمْ بَلى وَ رُسُلُنا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ﴾ قَالَ: وَ هَاتَانِ الآيَتَانِ نَزَلَتَا فِيهِمْ ذَلِكَ الْيَوْمَ، قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ﷺ: لَعَلَّكَ تَرَى أَنَّهُ كَانَ يَوْمٌ يُشْبِهُ يَوْمَ كَتْبِ الْكِتَابِ إِلَّا يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ ﷺ وَ هَكَذَا كَانَ فِي سَابِقِ عِلْمِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ الَّذِي أَعْلَمَهُ رَسُولَ اللَّهِ أَنْ إِذَا كُتِبَ الْكِتَابُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ خَرَجَ الْمُلْكُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ فَقَدْ كَانَ ذَلِكَ كُلُّهُ» ابو بصیر گوید: در تفسیر آیهٔ شریفهٔ «رازی میان سه کس نباشد جز اینکه خدا چهارمین آنها است و نه میان پنج کس جز اینکه خدا ششمین آنها است و نه میان کمتر و یا بیشتر جز اینکه او به همراه آنها است هر جا باشند، و سپس روز قیامت آنها را به آنچه عمل کردند آگاه می‌سازد زیرا خداوند به همه چیز دانا است» فرمود: این آیه دربارهٔ فلان و فلان و ابوعبیدهٔ جراح و عبد الرحمن بن عوف و سالم مولای ابو حذیفه و مغیرة بن شعبه نازل شد، آنگاه که میان خود نامه نوشتند و هم‌پیمان شدند و توافق کردند که اگر حضرت محمّد ﷺ از جهان دیده فرو بست هرگز اجازه

ندهند خلافت در میان بنی‌هاشم قرار گیرد. پس خداوند متعال این آیه را در شأن آنها فرو فرستاد. او می‌گوید: عرض کردم: پس این سخن پروردگار چیست که فرمود: «لکن آنها تصمیم قاطع به توطئه گرفتند، ما نیز ارادهٔ قاطعی داریم. یا می‌پندارند که ما راز و نجوایشان را نمی‌شنویم. آری، رسولانِ ما، نزد آنها هستند و می‌نویسند»، حضرت فرمود: این دو آیه نیز دربارهٔ آنها در همان روز نازل گشت. امام صادق﵇ فرمود: شاید تو فکر می‌کنی روزی شبیه آن روز که این عهدنامه نوشته شد جز روز شهادت امام حسین﵇ باشد، در علم خدا چنین گذشته بود و همان را به رسول خداﷺ اعلان داشت: هنگامی که آن عهدنامه نوشته شد امام حسین﵇ کشته شد و حکومت از دست بنی‌هاشم بیرون رفت و همهٔ اینها تحقّق یافت. کافی، شیخ کلینی، ج۸، ص۱۷۹ - ۱۸۰؛ تأویل الآیات، سید شرف الدین استرآبادی، ج۲، ص۶۷۲ - ۶۷۳؛ تفسیر برهان، سید هاشم بحرانی، ج٤، ص۸۸۳ - ۸۸٤؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٢٤، ص٣٦٥ - ٣٦٦ و ج۲۸، ص۱۲۳ و ج۳۱، ص٦٣٤.

و همچنین: فَقَالَ لَهُ [لِلْمُفَضَّل] الصَّادِقُ﵇: «وَ لَا كَيَوْمِ مِحْنَتِنَا بِكَرْبَلَا وَ إِنْ كَانَ كَيَوْمِ السَّقِيفَةِ وَ إِحْرَاقِ الْبَابِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ زَيْنَبَ وَ أُمِّ كُلْثُومٍ﵈ وَ فِضَّةَ وَ قَتْلِ مُحَسِّنٍ﵇ بِالرَّفْسَةِ لَأَعْظَمُ وَ أَمَرُّ لِأَنَّهُ أَصْلُ يَوْمِ الْفِرَاشِ [العَذاب]». امام صادق﵇ به مفضّل فرمودند: و هیچ روزی مانند روز مصیبت ما در کربلا نیست، اگرچه روز سقیفه و آتش زدن درب خانهٔ امیرمؤمنان﵇ و حضرت فاطمه و امام حسن و حسین و حضرت زینب و ام‌کلثوم﵉ و فضه و قتل حضرت محسن﵇، در اثر لگدی که به حضرت زهرا﵄ زدند بزرگ‌تر و ناگوارتر و تلخ‌تر است چراکه آن روز، اصل روز عذاب است. هدایة الکبری، خصیبی، ص٤١٧.

٦. «المَدَائِنِيّ و الهيثم و غيرهما قالوا: كان ليزيد بن مُعَاوِيَة قرد يجعله بين يديه و يكنيه أبا قيس و يقول: هذا شيخ من بني إسرائيل أصاب خطيئة فمسخ، و كان يسقيه النبيذ و يضحك مما يصنع، و كان يحمله على أتان وحشية و يرسلها مع الخيل فيسبقها». مدائنی و هیثم و دیگران گفته‌اند: یزید بن معاویه، میمونی داشت که او را روبروی خود قرار می‌داد و کنیه‌اش را ابا قیس نهاده بود و می‌گفت: این یکی از شیوخ بنی اسرائیل است که مرتکب خطائی شده و مسخ شده است. یزید به این میمون، شراب خرما می‌نوشاند و از کارهایش خنده می‌کرد، و او را بر ماده خر وحشی حمل می‌کرد و او را با گروه سواران می‌فرستاد و او با آنها مسابقه می‌داد.

منبع اهل تسنن: أنساب الأشراف، بلاذری، ج۵، ص۲۸۷.

۷. قَالَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ﵇:... «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبَدُوهُ فَإِذَا عَبَدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ. فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ﵇: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامَهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُه». امام حسین﵇ در میان اصحاب خود فرمود: اصحاب من! خداوند مردم را آفرید تا او را بشناسند، وقتی شناختند او را می‌پرستند، وقتی

او را پرستیدند از پرستش دیگران بی‌نیاز می‌شوند. مردی عرض کرد: یا ابن رسول الله، پدر و مادرم به فدایت، معرفت خدا چیست؟ حضرت فرمود: همان معرفت و شناخت اهل هر زمان، امام زمانشان را که اطاعتش بر آنها واجب است. علل الشرایع، شیخ صدوق، ج۱، ۹؛ کنز الفوائد، کراجکی، ص۱۵۱؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۵، ص۳۱۲.

۸. «رُوِيَ أَنَّ أَعْرَابِيّاً مِنْ الْبَادِيَةِ قَصَدَ الْحُسَيْنَ [ﷺ] فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ قَالَ: يَا أَعْرَابِيُّ، فِيمَ قَصَدتَنَا؟ قَالَ: قَصَدْتُكَ فِي دِيَةٍ مُسَلَّمَةٍ إِلَى أَهْلِهَا، قَالَ: أَ قَصَدْتَ أَحَداً قَبْلِي؟ قَالَ: عُتْبَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ فَأَعْطَانِي خَمْسِينَ دِينَاراً فَرَدَدْتُهَا عَلَيْهِ وَ قُلْتُ: لَأَقْصِدَنَّ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنْكَ وَ أَكْرَمُ، وَ قَالَ عُتْبَةُ: وَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَكْرَمُ؛ لَا أُمَّ لَكَ؟ فَقُلْتُ: إِمَّا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ [ﷺ] وَ إِمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، وَ قَدْ أَتَيْتُكَ بَدْءً لِتُقِيمَ بِهَا عَمُودَ ظَهْرِي وَ تَرُدَّنِي إِلَى أَهْلِي. فَقَالَ الْحُسَيْنُ [ﷺ]: وَالَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ وَ بَرَءَ النَّسَمَةَ وَ تَجَلَّى بِالْعَظَمَةِ مَا فِي مِلْكِ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكَ إِلَّا مِائَتَا دِينَارٍ فَأَعْطِهِ إِيَّاهَا يَا غُلَامُ، وَ إِنِّي أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثِ خِصَالٍ إِنْ أَنْتَ أَجَبْتَنِي عَنْهَا أَتْمَمْتُهَا خَمْسُمِائَةِ دِينَارٍ وَ إِن لَمْ تُجِبْنِي أَلْحَقتُكَ فِي مَنْ كَانَ قَبْلِي، فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: أَ كُلُّ ذَلِكَ إِحْتِيَاجًا إِلَى عِلْمِي؟! أَنْتُمْ أَهْلُ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، فَقَالَ الحُسَينُ [ﷺ]: لَا؛ وَ لَكِنْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: «أَعْطُوا الْمَعْرُوفَ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ»، فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: فَاسئَل وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. فَقَالَ الحُسَينُ [ﷺ]: مَا أَنْجَى مِنَ الْهَلَكَةِ؟ فَقَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، فَقَالَ [ﷺ]: مَا أَزْوَحَ لِلْمُهِمِّ؟ قَالَ: الثِّقَةُ بِاللَّهِ، فَقَالَ [ﷺ]: أَيُّ شَيْءٍ خَيْرٌ لِلْعَبْدِ فِي حَيَاتِهِ؟ قَالَ: عَقْلٌ يُزَيِّنُهُ حِلْمٌ، فَقَالَ [ﷺ]: فَإِنْ خَانَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: مَالٌ يُزَيِّنُهُ سَخَاءٌ وَ سَعَةٌ، فَقَالَ [ﷺ]: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: الْمَوْتُ وَ الْفَنَاءُ خَيْرٌ لَهُ مِنَ الْحَيَاةِ وَ الْبَقَاءِ، قَالَ: فَنَاوَلَهُ الحُسَينُ [ﷺ] خَاتَمَهُ وَ قَالَ: بِعْهُ بِمِائَةِ دِينَارٍ، وَ نَاوَلَهُ سَيْفَهُ وَ قَالَ: بِعْهُ بِمِائَتَيْ دِينَارٍ، وَ أَذْهِب فَقَدْ أَتْمَمْتُ لَكَ خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ، فَأَنْشَأَ الْأَعْرَابِيُّ يَقُولُ:

قُلِقتُ وَ مَا هَاجَنِي مُقلِقٌ ... وَ مَا بِي سِقَامٌ وَ لَا مُوبِقٌ
وَ لَكِن طَرِبتُ لآلِ الرَّسُولِ ... فَفَاجَأَنِيَ الشِّعرُ وَ المَنطِقُ
فَأَنتَ الهُمَامُ وَ بَدرُ الظَّلَامِ ... وَ مُعطِي الأَنَامِ إِذَا أَملَقُوا
أَبُوكَ الَّذِي فَازَ بِالمَكرُمَاتِ ... فَقَصُرَ عَن وَصفِهِ السَّبَقُ
وَ أَنتَ سَبَقتَ إِلَى الطَّيِّبَاتِ ... فَأَنتَ الجَوَادُ وَ مَا تُلحَقُ
بِكُم فَتَحَ اللَّهُ بَابَ الهُدَى ... وَ بَابُ الضَّلَالِ بِكُم مُغلَقٌ

و جاءت هذه الحكاية بألفاظ أخرى، فروي: أنّ هذا الأعرابي سلّم على الحسين بن عليّ [ﷺ]، فسأله حاجة، و قال: سمعت جدّك رسول اللّه صلّى اللّه عليه و آله يقول: إذا سألتم حاجة فاسألوها من أحد أربعة: إما من عربي شريف؛ أو مولى كريم؛ أو حامل القرآن؛ أو ذي وجه صبيح. ... [سپس روایتی که در پاورقی ص۴۰۴ ذکر شد، را نقل می‌کند]»

ترجمه: روایت شده که بیابان‌نشینی قصد امام حسین ﷺ کرد، بر حضرت وارد شد سلام کرد، حضرت جوابش را دادند و فرمودند: ای اعرابی! برای چه امری آهنگ ما کردی [و نزد ما آمدی]؟ عرضه داشت:

برای دیه‌ای که به اهلش برسانم به سوی شما آمده‌ام. حضرت فرمود: آیا قبل از من سراغ فرد دیگری رفتی؟ گفت: بله، سراغ عتبة بن ابو سفیان رفتم و او به من پنجاه دینار داد، من هم آنها را به خودش بازگردانیدم و گفتم: به سراغ کسی می‌روم که خیلی بهتر از تو و کریم‌تر از تو باشد. عتبه گفت: و چه کسی بهتر و کریمتر از من است ای بی‌مادر!؟ گفتم: [سراغ] حسین بن علی [علیه‌السلام] و یا عبد الله بن جعفر [می‌روم]، و این شد که مستقیماً سراغت آمدم تا ستون کمرم را به پا بداری [کریمانه کمکم نمایی و دیه را پرداخت نمایی] و مرا [با دست پر] به اهلم بازگردانی. حضرت فرمود: به خدایی که دانه را شکافت و جانها را آفرید و به عظمت تجلّی کرد؛ در ملک پسر دختر پیغمبرت چیزی نیست جز دویست دینار، ای غلام آن دویست دینار را به او بده، و همانا من تو را از سه خصلت سؤال می‌کنم اگر آنها را جواب دادی [انگشتر و شمشیرم را نیز به تو می‌دهم] و دویست دینار را پانصد دینار می‌کنم و اگر جوابم را ندادی همان دویست درهم به تو می‌دهم. اعرابی عرضه داشت: آیا همهٔ اینها به خاطر این است که شما محتاج علم من هستید؟! شما اهل بیت نبوّت و معدن رسالت و محل گردش فرشتگان هستید، پس حضرت فرمود: نه، ولی از جدّم رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله شنیدم که می‌فرمود: معروف را به قدر معرفت عطا کنید. اعرابی عرض کرد: پرسش فرما؛ و لا حول و لا قوّة الا بالله. حضرت فرمود: چه چیز انسان را از هلاکت نجات می‌دهد؟ پاسخ داد: بر خدا توکّل نمودن. حضرت فرمود: چه چیز مهمّات را خوشایندتر و آسانتر می‌گرداند؟ گفت: اعتماد به خدا. حضرت فرمود: چه چیز برای عبد در حیاتش بهتر است؟ جواب داد: عقلی که آن را حلم تزیین نماید. حضرت فرمود: اگر این نبود چه؟ پاسخ داد: مالی که همراهش بخشش و سخاوت باشد. حضرت فرمود: اگر نداشت چه؟ جواب داد: مرگ و فنا برای چنین کسی بهتر از زندگانی است. گوید: در این هنگام امام حسین علیه‌السلام انگشترش را عطا نمود و فرمود: این را صد دینار بفروش، همچنین امام شمشیرش را نیز به او بخشید و فرمود: این را هم به دویست درهم بفروش، بعد فرمود: برو که من پانصد دینار به تو دادم (دویست قبل و اکنون سیصد)، در این هنگام اعرابی [بالبداهه] ابیاتی را سرود:

«بی‌تاب و قرار شدم در حالی که هیچ بی‌تاب کننده‌ای مرا به هیجان در نیاورد و من نه بیماری دارم و نه هلاکت‌گاه، ولیکن برای خاندان حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله به طرب درآمدم و بدین سبب شعر و منطق ناگهان به من روی آورد، پس تو مهتر جوانمرد و ماه شب چهاردهٔ تاریکی‌ها هستی و نیز بخشندهٔ مردم هرگاه که درویش و محتاج گردند، پدر تو همان کسی است که به نیکی‌ها و کرامت‌ها دست یافت که مسابقه از وصفش عاجز است، و تو نیز ای امام حسین علیه‌السلام به سوی پاکیزگی‌ها پیشی گرفته‌ای بنابراین تو جواد و بخشنده‌ای و کسی در بخشندگی به تو نمی‌تواند برسد، خداوند توسّط شما باب هدایت را گشود و البته که باب گمراهی هم به سبب شما بسته است».

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج۱، ص۲۲۴-۲۲۵.

همچنین: «و جاءت روایة أخری، بسندي المتّصل: أَنَّ أَعْرَابِيّاً جَاءَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ فَقَالَ لَهُ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ [إِنِّي] قَدْ ضَمِنْتُ دِيَةً كَامِلَةً وَ عَجَزْتُ عَنْ أَدَائِهَا فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَسْأَلُ أَكْرَمَ النَّاسِ وَ مَا رَأَيْتُ أَكْرَمَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ: يَا أَخَا الْعَرَبِ أَسْأَلُكَ عَنْ ثَلَاثٍ مَسَائِلَ، فَإِنْ أَجَبْتَ عَنْ وَاحِدَةٍ أَعْطَيْتُكَ ثُلُثَ الْمَالِ وَ إِنْ أَجَبْتَ عَنِ اثْنَيْنِ أَعْطَيْتُكَ ثُلُثَيِ الْمَالِ وَ إِنْ أَجَبْتَ عَنِ الْكُلِّ [كله] أَعْطَيْتُكَ الْكُلَّ [اَلمَالَ كُلَّهُ]. فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَ مِثْلُكَ يَسْأَلُ عَنْ [من] مِثْلِي وَ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ [بَيْتِ] الْعِلْمِ وَ الشَّرَفِ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ: بَلَى سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُولُ: الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ، فَقَالَ الْأَعْرَابِيُّ: سَلْ عَمَّا بَدَا لَكَ فَإِنْ أَجَبْتُ وَ إِلَّا تَعَلَّمْتُ [الجواب] مِنْكَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ ﷺ: أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ؟ فَقَالَ [الْأَعْرَابِيُّ]: الْإِيمَانُ بِاللَّهِ. قَالَ [الْحُسَيْنُ ﷺ]: فَمَا النَّجَاةُ مِنَ الْمَهْلَكَةِ [الهلكة]؟ قَالَ [الْأَعْرَابِيُّ]: الثِّقَةُ بِاللَّهِ، قَالَ [الْحُسَيْنُ ﷺ]: فَمَا يُزَيِّنُ الرَّجُلَ؟ قَالَ [الْأَعْرَابِيُّ]: عِلْمٌ مَعَهُ حِلْمٌ، قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: [فمال] مَعَهُ مُرُوءَةٌ، قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: فَقْرٌ مَعَهُ صَبْرٌ، قَالَ [الْحُسَيْنُ ﷺ]: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ [الْأَعْرَابِيُّ]: فَصَاعِقَةٌ تَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ فَتُحْرِقُهُ [فَإِنَّهُ أَهْلٌ لِذَلِكَ] فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ ﷺ وَ رَمَى بِصُرَّةٍ إِلَيْهِ فِيهَا أَلْفُ دِينَارٍ وَ أَعْطَاهُ خَاتَمَهُ وَ فِيهِ فَصٌّ قِيمَتُهُ مِائَتَا دِرْهَمٍ وَ قَالَ [لَهُ]: يَا أَعْرَابِيُّ أَعْطِ الذَّهَبَ لِغُرَمَائِكَ وَ اصْرِفِ الْخَاتَمَ فِي نَفَقَتِكَ فَأَخَذَ الْأَعْرَابِيُّ [ذَلِكَ مِنهُ وَ مَضَى وَ هُوَ يَقُولُ]: ﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ﴾» اعرابی نزد امام حسین ﷺ آمد و عرض کرد: ای فرزند رسول خدا! من ضامن یک دیهٔ کامل شده‌ام و از پرداخت آن عاجزم. با خویشتن گفتم: باید از کریم‌ترین مردم سؤال نمایم و کریم‌تر از اهل بیت رسول خدا ﷺ ندیده‌ام. امام حسین ﷺ فرمود: ای برادر عرب! من از تو سه موضوع را جویا می‌شوم، اگر یکی از آنها را جواب بگوئی یک سوم دیه‌ای را که گفتی به تو عطا می‌نمایم. اگر جواب دو موضوع را بگوئی دو قسمت آن دیه را به تو می‌دهم. اگر جواب تمام آنها را بگوئی من همهٔ آن دیه را به تو می‌پردازم. اعرابی گفت: یا بن رسول اللّه! آیا مثل تو شخصیتی که از خاندان علم و شرف می‌باشی از مثل من شخصی که عوام هستم پرسش می‌نمائی!؟ امام ﷺ فرمود: آری، از جدم پیغمبر خدا ﷺ شنیدم می‌فرمود: باید به هر کسی به قدر معرفتش عطا کرد. اعرابی گفت: از آنچه که در نظر داری پرسش نما! اگر توانستم که جواب می‌گویم و الا از شما یاد می‌گیرم و لا قوة الا باللّه! امام حسین ﷺ فرمود: افضل اعمال کدام است؟ اعرابی: ایمان به خدا. فرمود: طریق نجات از هلاکت چیست؟ اعرابی: اعتماد به خدا. حضرت فرمود: چه صفتی باعث زینت مرد می‌شود؟ اعرابی جواب داد: علم و دانشی که با حلم باشد. حضرت پرسید: اگر این صفت را نداشته باشد؟ اعرابی پاسخ داد: ثروتی که با جوانمردی توأم باشد. امام حسین ﷺ فرمود: اگر این هم نباشد؟ پاسخ داد: فقر و تنگدستی که با صبر همراه باشد. امام ﷺ سه مرتبه فرمود: اگر این را نیز نداشته باشد؟ اعرابی پاسخ داد: صاعقه‌ای از آسمان نازل شود و او را بسوزاند، زیرا که وی اهلیت این بلا را خواهد داشت. امام حسین ﷺ خندید و کیسهٔ پولی که حاوی هزار اشرفی بود به وی عطا فرمود و انگشتر خویشتن را که نگین آن دویست درهم قیمت داشت نیز به او بخشید و فرمود: ای اعرابی، این اشرفی‌ها را در عوض دیه

بپرداز و این انگشتر را به مصرف مخارجات خویشتن برسان. اعرابی پس از اینکه این بخشش را گرفت گفت: خدا بهتر می‌داند که مقام پیامبری را در چه خاندانی قرار دهد.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج۱، ص۲۲۶-۲۲۷.

منابع شیعه: جامع الأخبار، شعیری، ص۱۳۷: (وَ فِي أَسَانِيدِ أَخْطَبِ خُوارَزْمَ أَوْرَدَهُ فِي كِتَابٍ لَهُ فِي مَقْتَلِ آلِ الرَّسُولِ صلی الله علیه و آله...)؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٤، ص١٩٦ – ١٩٧ : (به نقل از جامع الاخبار)؛ عوالم، امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٥٩ – ٦٠.

همچنین: «وَ رُوِيَ : أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ جَالِساً فِي الْمَسْجِدِ، مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ يَجْلِسُ فِيهِ أَخُوهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَعْدَ وَفَاةِ أَخِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَاهُ أَعْرَابِيٌّ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ قَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ : إِنِّي قَتَلْتُ ابْنَ عَمٍّ لِي وَ قَدْ طُولِبْتُ بِالدِّيَةِ، وَ قَدْ قَصَدْتُكَ فِي دِيَةٍ مُسَلَّمَةٍ إِلَى أَهْلِهَا. قَالَ: أَ قَصَدتَ أَحَداً قَبْلِي؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: قَصَدْتُ عُتْبَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ فَنَاوَلَنِي خَمْسِينَ دِينَاراً، فَرَدَدْتُهَا عَلَيْهِ، وَ قُلْتُ: لَأَقْصِدَنَّ خَيْراً مِنْكَ وَ أَكْرَمَ. فَقَالَ عُتْبَةُ: وَ مَنْ خَيْرٌ مِنِّي وَ أَكْرَمُ، لَا أُمَّ لَكَ؟ فَقُلْتُ: الْحُسَيْنُ وَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، وَ قَدْ أَتَيْتُكَ بَدْءاً لِتُقِيمَ بِهَا عَمُودَ ظَهْرِي وَ تَرُدَّنِي إِلَى أَهْلِي. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَعْرَابِيُّ، إِنَّا قَوْمٌ نُعْطِي الْمَعْرُوفَ عَلَى قَدْرِ الْمَعْرِفَةِ. فَقَالَ: سَلْ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ علیه السلام: مَا النَّجَاةُ مِنَ الْهَلَكَةِ؟ قَالَ: التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ، فَقَالَ: مَا أَوْفَى لِلهِمَّةِ؟ فَقَالَ: الثِّقَةُ بِاللَّهِ، فَقَالَ: مَا أَحْصَنُ مَا يَتَحَصَّنُ بِهِ الْعَبْدُ؟ قَالَ: بِحُبِّكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ. قَالَ: مَا أَزْيَنُ مَا يَتَزَيَّنُ بِهِ الْعَبْدُ؟ قَالَ: عِلمٌ يُزَيِّنُهُ حِلْمٌ. قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: عَقلٌ يُزَيِّنُهُ تُقَى. قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: سَخَاءٌ يُزَيِّنُهُ خُلُقٌ حَسَنٌ. قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: شُجَاعَةٌ يُزَيِّنُهَا تَرْكُ الْعُجْبِ. قَالَ: فَإِنْ أَخْطَأَهُ ذَلِكَ؟ قَالَ: وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِن أَخْطَأَ الْمَرْءَ هَذِهِ الْخِصَالُ فَالْمَوْتُ أَنْسَبُ بِهِ مِنَ الْحَيَاةِ -وَ فِي رِوَايَةٍ أَنَّهُ قَالَ: فَصَاعِقَةٌ تَنْزِلُ عَلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ فَتَحرِقُهُ. فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَمَرَ بِعَشَرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ لَهُ وَ قَالَ: هَذَا قَضَاءُ دِينِكَ الَّتِي وَجَبَتْ عَلَيْكَ، وَ عَشَرَةُ آلَافٍ أُخْرَى تَرُمُّ بِهَا مَعِيشَتَكَ. فَأَخَذَ الْجَمِيعَ الْأَعْرَابِيُّ وَ أَنْشَأَ يَقُولُ:

طَرِبتُ وَ مَا هَاجَ بِي مُقلِقُ ... وَ مَا بِي سِقَامٌ وَ لَا مَعشَقُ

وَ لَكِن طَرِبتُ لآلِ الرَّسُولِ ... فَهَاجَ بِيَ الشِّعرُ وَ المَنطِقُ

هُمُ الأَكرَمُونَ هُمُ الأَنجَبُونَ ... نُجُومُ السَّمَاءِ بِهِم تَشرِقُ

فَأَنتَ الإِمَامُ وَ بَدرُ الظَّلَامِ ... وَ مُعطِي الأَنَامِ إِذَا أَملَقُوا

سَبَقتَ الأَنَامَ إِلَى المَكرُمَات ... فَأَنتَ الجَوَادُ فَلَا تُلحَقُ

أَبُوكَ الَّذِي فَازَ بِالمَكرُمَات ... فَقَصَّرَ عَن سَبقِهِ السُّبَّقُ

بِكُم فَتَحَ اللَّهُ بَابَ الرَّشَاد ... وَ بَابُ الضَّلَالِ بِكُم مُغلَقُ

ترجمه: و روایت شده که امام حسین علیه السلام بعد از وفات برادرش در مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله در مکانی که برادرش امام حسن علیه السلام می‌نشست نشسته بود که یک اعرابی خدمت حضرت آمد و سلام کرد. حضرت جواب

سلامش را دادند و فرمودند: حاجت تو چیست؟ عرض کرد: من پسر عمویم را کشته‌ام و از من مطالبهٔ دیه شده است، من دربارهٔ خون‌بهایی که باید به اهلش بدهم سراغت آمده‌ام. حضرت فرمود: آیا قبل از من کسی را قصد کرده‌ای؟ عرض کرد: بله، نزد عتبة بن ابی‌سفیان رفتم پنجاه دینار به من بخشید، من آنها را به او برگرداندم و گفتم: هرآینه سراغ فردی بهتر و کریم‌تر از تو می‌روم، پس عتبه گفت: ای بی‌مادر چه کسی بهتر و کریم‌تر از من؟ گفتم: امام حسین علیه السلام و عبد الله بن جعفر؛ و ابتدا سراغ تو آمدم تا ستون کمرم را با پرداخت دیه برپا داری و مرا به سوی اهلم [شادمان و دست پر] برگردانی. حضرت فرمود: ای اعرابی! همانا ما قومی هستیم که معروف را به اندازهٔ معرفت عطا می‌کنیم. اعرابی عرض کرد: بپرس ای فرزند رسول خدا. حضرت فرمود: نجات از هلاکت در چیست؟ عرض کرد: در توکل بر خدا، حضرت فرمود: تمام‌کننده‌ترین چیز برای همت چیست؟ عرض کرد: اعتماد به خدا، حضرت فرمود: محکم‌ترین دژ برای عبد که خود را بدان ایمن کند چیست؟ عرض کرد: با محبت شما اهل بیت علیهم السلام، حضرت فرمود: زینت‌ترین چیزی که عبد خود را بدان مزین می‌کند چیست؟ عرض کرد: علمی که حلم و بردباری آن را زینت دهد، حضرت فرمود: اگر این نبود چه؟ عرض کرد: عقلی که آن را تقوا تزیین کند، حضرت فرمود: اگر این نبود چه؟ عرض کرد: سخاوتی که حسن خلق آن را تزیین دهد، حضرت فرمود: اگر آن نبود چه؟ عرض کرد: شجاعتی که ترک عُجب و تکبر آن را تزیین کند، حضرت فرمود: اگر این نبود چه؟ عرض کرد: به خدا قسم ای فرزند رسول خدا اگر فردی هیچ کدام از این خصلت‌ها را نداشته باشد مرگ برایش بهتر از زندگی است (و در روایتی عرض کرد: پس صاعقه‌ای از آسمان بر او نازل شود و او را بسوزاند). پس امام حسین علیه السلام خندید و امر فرمود تا ده هزار درهم به او بدهند، و فرمود: این پرداخت دیه‌ایست که بر گردنت واجب بود، و ده هزار درهم دیگر تا معیشت و زندگی‌ات را بسازی. پس اعرابی همهٔ درهم‌ها را گرفت و شعری سرایید و گفت:

طرب مرا در بر گرفت در حالی‌که این حالت من به سبب اضطراب و بی‌تابی نیست و بیماری در من نیست که موجب وجد شود و نه جایگاهی که با عشق مرا به طرب آورده باشد.

ولیکن برای خاندان حضرت رسول صلی الله علیه و آله به وجد آمدم و سبب هیجان شعر و گفتار در من شد.

آنها بخشنده‌ترین و شریف‌ترین هستند، ستارگان آسمان به سبب آنها می‌درخشند.

پس تو امام و ماه شب چهاردهٔ تاریکی‌ها هستی و تویی بخشندهٔ مردم هرگاه درویش و بی‌چیز شوند.

از مردم در جوانمردی‌ها سبقت گرفته‌ای، پس تو بخشنده‌ای هستی که کسی به تو نمی‌تواند برسد.

پدر توست که به نیکی و جوانمردی‌ها دست یافت که مسابقه دهندگان در این راه از سبقت گرفتن به او عاجز ماندند.

خداوند به وسیلهٔ شما باب هدایت را گشود، و باب گمراهی به سبب شما بسته شده است.

۹. همچنین: «قال عمر مرّة: لايبلغني أنّ إمرأة تجاوز صداقها صداق نساء النبي صلی الله علیه و آله إلّا ارتجعت ذلك منها، فقالت له امرأةٌ: ما جعل الله لك ذلك إنّه تعالى قال: ﴿وَآتَيْتُمْ إِحْدَاهُنَّ قِنطَارًا﴾. الآية. فقال: كلّ الناس

أفقه من عمر حتى ربات الحجال، أ لاتعجبون من إمام أخطأ و إمرأة أصابت؟ فأضلّت إمامكم ففضلته (فنضلته). و في لفظ الخازن: إمرأةٌ أصابت و أمير أخطأ و في لفظ القرطبي: أصابت إمرأة و أخطأ عمر. و **في لفظ الرازي في أربعينه**، ص٤٦٧: كل الناس أفقه من عمر **حتّى المخدرات في البيوت**. و في لفظ الباقلاني في التمهيد، ص١٩٩: إمرأة أصابت و رجل أخطأ، و أمير ناضل فنضل، كلّ الناس أفقه منك يا عمر!» الغدير، علامه امينى، ج٦، ص٩٨.

و همچنين: علامه امينى (الغدير، ج٦، ص٩٩) در رابطه با اين خطبه مى‌فرمايد:

جمع الحاكم النيسابوري طرق هذه الخطبة لعمر بن الخطاب في جزء كبير كما قاله في المستدرك، ج٢، ص١٧٧ و قال: تواترت الأسانيد الصحيحة بصحّة خطبة عمر بن خطاب بذلك. و أقرّه الذهبي في تلخيص المستدرك؛ و أخرجها الخطيب البغدادي في تاريخه، ج٣، ص٢٥٧ بعدّة طرق و صحّحها غير أنّه لم يذكر تمام الحديث بل يذكر الخطبة فحسب ثمّ يقول الحديث بطوله في تاريخ ابن كثير، ج٧، ص٨١ و ١٣٩؛ إصابة، ج٤ ص٤٩٢، فتوحات الإسلامية، ج٢، ص٤٧٢».

همچنين: «عن مسروق قال: ركب عمر بن الخطاب منبر رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم ثمّ قال: يا أيّها الناس ما أكاثركم في صدق [صداق] النساء و قد كان رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و أصحابه و [إنما] الصدقات [الصداق] فيما بينهم [بين رسول الله صلى الله عليه [و آله] و سلم و بين أصحابه]أربعمائة درهم فما دون ذلك فلو كان الإكثار في ذلك تقوى عند الله أو مكرمة لم تسبقوهم إليها فلا أعرفن ما زاد رجل [في صداق إمرأة] على أربعمائة درهم، قال: ثم نزل فاعترضته إمرأة من قريش، فقالت: يا أمير المؤمنين نهيت الناس أن يزيدوا النساء في صدقاتهن [في مهر النساء] على أربعمائة درهم، قال: نعم، قال: أما سمعت ما أنزل الله عزَّ و جلّ في القرآن؟ فقال: فأنى ذلك [و أي ذلك؟] قالت: أما سمعت الله عز وجل يقول: ﴿وَ آتَيتُم إِحدَاهُنَّ قنطاراً فَلَاتَأخُذُوا مِنهُ شَيئاً أَ تَأخُذُونَهُ بُهتَاناً وَ إِثماً مُبِيناً﴾ ؟ فقال: اللهم غفراً [عفواً] كلّ الناس أفقه من عمر ثمّ رجع فركب المنبر....» مسروق بن اجدع گويد: عمر بن خطاب بر منبر رسول خداﷺ بالا رفت و گفت: اى مردم، چه اندازه زياد مى‌كنيد در مهر زنانتان و حال آنكه پيامبر خداﷺ و اصحابش صداق و مهريه در بينشان چهارصد درهم و كمتر از آن بود و اگر زياد كردن در مهر نزد خدا پرهيزكارى يا بزرگوارى بود پيغمبرﷺ و اصحابش پيشى مى‌گرفتند به سوى آن. پس من البته حد مى‌زنم اينكه زياد كند مردى در صداق زنى بر چهارصد درهم، اين را گفت و از منبر پايين آمد. پس زنى از قريش بر او اعتراض كرد و گفت: اى پيشواى مسلمين، مردم را منع كردى كه زياد كنند در مهريهٔ زنها از چهارصد درهم؟ گفت: آرى، آن زن گفت: مگر نشنيدى كه خدا در قرآن چه نازل نموده؟ گفت: كدام آيه؟ گفت: آيا نشنيدى كه مى‌فرمايد: «و به همسر پيشين، مال فراوانى [به عنوان مهريه] پرداخته‌ايد، چيزى از آن را پس مگيريد، آيا آن را با تكيه به تهمت و گناهى آشكار پس مى‌گيريد!؟»، عمر گفت: خدايا مرا ببخش، همهٔ مردم از عمر داناترند، آنگاه برگشت و بالاى منبر رفت و از حرفش برگشت.

منابع اهل تسنن: تفسیر القرآن العظیم، ابـن کثیـر، ج۱، ص٤٧٨(و قـال: اسـناده جیـد قـوی)؛ مجمـع الزوائد، هیثمـی، ج٤، ص۲۸۳؛ در المنثـور، سـیوطی، ج۲، ص۱۳۳ (و قـال: بـسند جیـد)؛ تخـریج الاحادیث و الآثار، زیلعی، ج۱، ص۲۹٦ (با این تفاوت: فقال عمر اللهم عفوا کل أحد أفقه مـن عمـر)؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱٦، ص٥۳۷؛ کـشف الخفـاء، عجلـونی، ج۱، ص۲٦۹ و ج۲، ص۱۱۷(و قال: سندُه قوی)؛ فتح القدیر، شوکانی، ج۱، ص٤٤۳؛ تفسیر آلوسی، ج٤، ص۲٤٤.

اعتراف عمر به این مطلب با لفظ «أفقه» با عبارات مختلف در این منابع آمده است: ایـضاح، فـضل بـن شاذان ازدی، ص۱۹٥؛ مسترشد، طبری، ص٥۳۰؛ اسـتغاثة، ابـو القاسـم کـوفی، ج۲، ص٤٦(النـاس کلهم أفقه من عمر حتی المخدرات)؛ شافی فی الامامـة، شـریف مرتـضی، ج٤، ص۱۸۳؛ رسـالة فـی المَهر، شیخ مفید، ص۲۸؛ مبسوط، شیخ طوسی، ج٤، ص۲۷۲(أفقه من عمر حتـی النـساء)؛ تقریـب المعـارف، حلبـی، ص۳۱۹ (کـل أحـد أفقـه مـن عمـر حتـی النـساء)؛ فقـه القـرآن، راونـدی، ج۲، ص۱۰۳(کل أحد أفقه من عمر حتی النساء)؛ طرائف، سید بن طاووس، ص٥۱٦(کل النـاس أفقـه مـن عمر حتی المخدرات)؛ در النظیم، حاتم الشامی، ص۲٦۲(کل الناس أفقه من عمر حتی المخـدرات)؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص٦۳(أفقه مـن عمـر حتـی المخـدرات)؛ کـشف المـراد، علامـه حلـی، ص٥۱۲(کل أفقه من عمر حتی المخدرات)؛ نهج الحق، علامه حلی، ص۲۷۸(کـل النـاس أفقـه مـن عمر حتی المخدرات)؛ کنز العرفان، مقداد سیوری، ج۲، ص۲۰۳(کلٌ أفقـه مـن عمـر حتـی النـساء)؛ صراط المستقیم، عاملی، ج۲، ص۳۰٥(کلٌ أفقه من عمـر حتـی المخـدرات)؛ وصـول الاخیـار، والـد بهـائی، ص۷۳ (کـل النـاس أفقـه مـن عمـر حتـی المخـدرات)؛ تفـسیر مـنهج الـصادقین، کاشـانی، ص٤٥۸(کل أفقه من عمر حتی النساء)؛ زبـدة البیـان فـی احکـام القـرآن، محقـق اردبیلـی، ص٥۳۱؛ کشف الغطاء، کاشف الغطاء، ج۱، ص۱۳۰(کل الناس أفقه من عمر حتی المخـدرات)؛ بحـار الانـوار، علامه مجلسی، ج۳۰، ص٦٥٥.

منابع اهل تسنن: سنن سعید بن منصور المکی، سـعید بـن منـصور، ج۱، ص۱٦۷؛ عثمانیـة، جـاحظ، ص۲۳۰؛ سنن الکبری، بیهقی، ج۷، ص۲۳۳(کل أحد أفقـه مـن عمـر)؛ مبـسوط، سرخـسی حنفـی، ج۱۰، ص۱٥۳(کل الناس أفقه من عمـر حتـی النـساء)؛ تفـسیر رازی، رازی، ج۱۰، ص۱۳؛ مجمـوع، نووی، ج۱٦، ص۳۲۷؛ تخریج الاحادیث و الآثار، زیعلی، ج۱، ص۲۹۷؛ تفسیر ابن کثیـر، ابـن کثیـر، ج۱، ص٤۷۸؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج۱، ص۱۸۲(کل النساء أفقه من عمـر حتّـی ربـات الحجال)؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج٤، ص۲۸٤؛ در المنثـور، سـیوطی، ج۲، ص۱۳۳؛ کنـز العمـال، متقی هندی، ج۱٦، ص٥۳۷(کل أحد أفقه من عمر)؛ فیض القدیر، مناوی، ج۲، ص۸؛ سـبل الـسلام، صنعانی، ج۳، ص۱٤۹؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۲٦۹(کل أحد أفقه من عمر).

و با لفظ: «أفقه منك یا عمر»: تمهیـد الاوائـل، بـاقلانی، ص٥۰۱؛ احکـام، ابـن حـزم، ج۲، ص۲۳۷؛ محرر الوجیز فی تفسیر الکتاب العزیز، ابن عطیة أندلسی، ج۲، ص۲۹؛ جامع لأحکام القـرآن (تفـسیر

قرطبی)، قرطبی، ج۵، ص۹۹؛ تسهیل لعلوم التنزیل، غرناطی کلبی، ج۱، ص۱۸٤؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۳۸۸؛ تفسیر الوسیط، وهبة زحیلی، ج۱، ص۳۰۱.
و اعتراف عمر به این مطلب با لفظ «أعلم» [كُلُّ أَحَدٍ أَعْلَمُ مِنْ عُمَر] با عبارات مختلف در منابع زیر آمده است:
طرائف، سید بن طاووس، ص٤۷۱؛ نهج الحق، علامه حلی، ص۳٤۹؛ زبدة البیان، محقق اردبیلی، ص۵۳۱؛ روضة المتقین، مجلسی اول، ج۹، ص۱۳۸؛ نص و الاجتهاد، سید شرف الدین، ص۳٤۹.
منابع اهل تسنن: مدارک التنزیل (تفسیر نسفی)، نسفی، ج۱، ص۲۱۳؛ کشاف، زمخشری، ج۱، ص۵۱٤؛ تخریج الاحادیث و الآثار، زیلعی، ج۱، ص۲۹۵؛ کشف الخفاء، عجلونی، ج۲، ص۱۱۷.
و همچنین: «أخرج البیهقي في سننه الکبری، ج۷، ص۲۳۳ عن الشعبي قال: خطب عمر بن الخطاب الناس فحمد الله و أثنی علیه و قال: ألا لاتغالوا في صداق النساء فإنه لایبلغني عن أحد ساق أکثر من شيء ساقه رسول الله صلی الله علیه [و آله] و سلم أو سبق إلیه إلا جعلت فضل ذلك في بیت المال ثم نزل، عرضت له امرأة من قریش فقالت: یا أمیر المؤمنین، أکتاب الله تعالی أحقّ أن یتّبع أو قولك؟ قال: بل کتاب الله تعالی، فما ذاك؟ قالت: نهیت الناس آنفاً أن یغالوا في صداق النساء و الله تعالی یقول في کتابه: ﴿وَ آتَيتُم إِحدَاهُنَّ قِنطَارًا فَلَاتَأخُذُوا مِنهُ شَيئاً﴾. فقال عمر: کلّ أحد أفقه من عمر. مرّتین أو ثلاثاً. الحدیث».
علامه امینی در کتاب الغدیر ج٦، ص۹۷ در مورد مطلب فوق می فرماید: و ذکره السیوطي في جمع الجوامع کما في الکنز، ج۸، ص۲۹۸ نقلًا عن سُنن سعید بن منصور و البیهقي، و رواه السندي في حاشیة السنن لابن ماجة، ج۱، ص۵۸۳، و العجلوني في کشف الخفاء، ج۱، ص۲٦۹ و ج۲، ص۱۱۸.

۱۰. «عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ﷺ فِي قَوْلِهِ: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ قَالَ: هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ وَ بَيْتُ عَلِيٍّ ﷺ مِنْهَا.» جابر می‌گوید: امام باقر ﷺ در تفسیر آیهٔ «در خانه‌هایی که خداوند رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد و نامش در آنها یاد شود» فرمود: مقصود، خانه‌های انبیاست و خانهٔ حضرت علی ﷺ نیز از این بیوت است. تفسیر قمی، علی بن ابراهیم قمی، ج۲، ص۱۰٤؛ تفسیر صافی، فیض کاشانی، ج۳، ص٤۳٦؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی،ج٤، ص۷۳؛بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۲۳، ص۳۱۲ و ص۳۲۷؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۳، ص٦۰۷؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد بن قمی مشهدی، ج۹، ص۳۱۳.
همچنین: «... عَنْ أَبَانَ بْنِ تَغْلِبَ عَنْ مِصْقَعِ بْنِ الْحَارِثِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَ عَنْ بُرَيْدَةَ قَالا: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الآيَةَ: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ إِلَى قَوْلِهِ: ﴿ وَ الْأَبْصارُ﴾ فَقَامَ رَجُلٌ إِلَيْهِ وَ قَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هِيَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بُيوتُ الْأَنْبِيَاءِ ﷺ. قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا لبيت عليّ و فاطمة ﷺ؟ [و أشار إلی بیت عليّ و فاطمة ﷺ] يَعْنِي بَيْتَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ ﷺ؟ قَالَ ﷺ: نَعَمْ مِنْ أَفَاضِلِهَا.»؛ انس بن مالک و بریده نقل کردند: رسول خدا ﷺ در میان جماعتی آیهٔ ﴿فِي

بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ﴾ را قرائت کرد. مردی از آن میان برخاست و گفت: این خانه‌ها چه خانه‌هایی هستند ای رسول خدا؟ پیامبر اکرمﷺ فرمود: آن، خانه‌های انبیاست. ابو بکر پرسید: یا رسول اللّه! آیا بیت حضرت فاطمه و علی‌ؑ هم از آن خانه‌هاست؟ حضرتﷺ فرمود: بلی؛ بلکه از افضل آن بیوت، خانهٔ فاطمهؑ و علیؑ است. فضائل امیر المؤمنینؑ، ابن عقده کوفی، ص۱۹۹؛ تفسیر جوامع الجامع، شیخ طبرسی، ج۲، ص۶۲۳؛ تفسیر مجمع البیان، شیخ طبرسی، ج۷، ص۲۵۳؛ العمدة، ابن بطریق، ص۲۹۱؛ خصائص الوحی المبین، ابن بطریق، ص۲۰؛ کشف الغمة، اربلی، ج۱، ص۳۲۶؛ کشف الیقین، علامه حلی، ص۳۷۷؛ تاویل الآیات، سید شرف الدین علی حسینی، ج۱، ص۳۶۲؛ صراط المستقیم، عاملی بیاضی، ج۱، ص۲۹۳؛ تفسیر کبیر منهج الصادقین، ملا فتح الله کاشانی، ج۶، ص۲۹۷؛ مجمع البحرین، شیخ فخر الدین طریحی، ج۲، ص۱۹۳؛ تفسیر برهان، علامه بحرانی، ج۴، ص۷۶؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج۳۶، ص۱۱۸؛ تفسیر نور الثقلین، شیخ حویزی، ج۳، ص۶۱۰؛ تفسیر کنز الدقائق، شیخ محمد قمی مشهدی، ج۹، ص۳۱۲.

منابع اهل تسنن: مناقب علی بن ابی‌طالب، ابن مردویه، ص۲۸۴؛ تفسیر ثعلبی، ثعلبی، ج۷، ص۱۰۷؛ شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، ج۱، ص۵۳۴؛ فضائل الثقلین، ایجی شافعی، ص۱۸۴؛ دُرّ المنثور، سیوطی، ج۵، ص۵۰؛ تفسیر آلوسی، آلوسی، ج۱۸، ص۱۷۴.

همچنین: «عَنْ فُضَيْلِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَالَ: سَأَلْتُ [سَمِعْتُ] زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّؑ عَنْ [مِنْ] هَذِهِ الآيَةِ: ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ﴾ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِﷺ: هِيَ بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: هَذَا مِنْهَا؟ يَعْنِي بَيْتَ عَلِيٍّ [بْنِ أَبِي طَالِبٍؑ]. فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّﷺ: هَذَا مِنْ أَفْضَلِهَا.» فضیل بن زبیر گوید: شنیدم زید بن علیؑ در مورد آیهٔ ﴿فِي بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ﴾ گفت: رسول خداﷺ فرمود: مراد خانه‌های پیامبران است، پس ابوبکر گفت: خانهٔ حضرت علیؑ جزء آنها است؟ پیامبرﷺ فرمود: این از بهترینِ آنها است. تفسیر فرات، فرات بن ابراهیم کوفی، ص۲۸۶.

۱۱. به روایت امام محمد تقیؑ از جانب خدا به همهٔ خلق، اولین وآخرین ندا شد که: بدانید و آگاه باشید که امتی را بهتر از امت محمدﷺ خلق نفرموده‌ام، و لکن این امت مرحومه، معصیت ما خواهند کرد به حدی که مستحق عذاب جهنم خواهند گردید. آیا در میان این خلق کسی هست که این عاصیان را از ما بخرد و آنها را در قیامت شفاعت نماید تا به جهنم نروند؟ و در بعضی کتب است که چون محمد و آل محمد علیهم السلام در اجابت ندای حق بر همهٔ خلق سبقت گرفتند، نور الهی فروگرفت همهٔ ذرات وجودشان را، و درخشنده شد این نور در غیب و شهودشان. پس خداوند تکلیف نمود تمام خلق را به اینکه تصدیق نمایند به جلالت و بزرگی ایشان. پس قابلیّات خبیثه، چون این مقام و مرتبه را برای آل محمد علیهم السلام مشاهده کردند، حسد برآنها بردند و عداوت آنها دردل گرفتند. کما قال الباقر علیه السلام فی قوله تعالی: ﴿أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِن فَضْلِهِ﴾ نحن و الله الناس المحسودون.

پس در آن حال به واسطهٔ این حسد و عداوت، ظلمت متراکم شد و آن عالم را فرو گرفت. پس ندا کرد منادی حق که: آیا کسی که متصدی شود و این ظلمت را بر طرف نماید؛ نه به قهر و غلبه، بلکه به مظلومیت و مقهوریّت؛ یعنی شهادت کلیّه. عرض کردند: بار الها! شهادت کلیّه چیست؟ فرمود: دور شدن از وطن و تحمل بلایا و محن و با لب تشنه کشته شدن و فرزندان و برادران و یاران خود را کشته دیدن و از دشمنان، دشنام شنیدن و اموال غارت کردن و زن و فرزند اسیر شدن و در بازارها در میان نامحرمان گشتن و سر در طشت طلا در مجلس شراب گذاشتن و چوب خیزران بر او زدن و دختر به کنیزی خواستن و معجر از سر خواهران کشیدن و اطفال از تشنگی مردن و تیر بر حلقوم طفل شش‌ماهه خوردن و دستهای برادر بریده دیدن و فرق جوان هیجده ساله شکافته مشاهده کردن و نالهٔ العطش العطش از کودکان شنیدن و به دوازده ضربت، سر از عقب جدا ساختن و بدن را برهنه کردن و در آفتاب انداختن و اسب بر آن تاختن. پس چون اهل آن عرصه، این تفسیر را شنیدند، بر خود لرزیدند و از قبولش رمیدند و خود را قابل تحمل آن ندیدند. کما قال: ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ الْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَ أَشْفَقْنَ مِنْهَا﴾.

عرض کردند: بار الها! ما نتوانیم این بار را بکشیم و این کار را از پیش برداریم. و به روایت امام محمد تقی علیه السلام جوابی عرض نکردند؛ بلکه ساکت شدند. پس دوباره به ایشان ندا شد و هیچ کس جواب نداد، تا دفعهٔ سیم که ندا شدند به ندای عظیمی، که کیست مرد این کار و مشتری این بازار و کَشنده این بار؟ یعنی کیست قبول کنندهٔ شهادت کلیّه، تا در روز قیامت لوای شفاعت کلیّه به دستش دهم، تا این عاصیان را از دوزخ برهاند و به درجات بهشت بنشاند؟ و مع ذلک کسی این ندا را نیز اجابت نکرد، مگر گلگون قبای صحرای کربلا حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام. پس عرض کرد که: بار الها! من این بار را می‌کشم و این کار را می‌کنم؛ یعنی در راه تو جان و مال و عیال و اولاد می‌بازم و با هرگونه محنت و بلا می‌سازم و جان این گناهکاران را می‌خرم تا به آتش جهنم نسوزند. و به روایتی آن است که چون عرض کرد که: من می‌خرم ایشان را، ندا آمد که: «يَا حُسَين عليه السلام بِمَ تَشتَرِيهِم وَ تَشفَعُهُم وَ تَعتَقَهَم مِنَ النَّار؟» ای حسین علیه السلام با چه چیز ایشان را می‌خری و شفاعتشان می‌کنی و از آتش جهنم آزادشان می‌نمایی؟ عرض کرد: به هر چیز که در نزد تو عزیزتر است. ندا آمد که: هیچ چیز در نزد من از جان عزیزتر نیست. عرض کرد که: جان می‌دهم و امت را می‌خرم. خطاب رسید که: به جان، مردان را می‌خری؛ زنان را به چه می‌خری؟ عرض کرد : زنان و دختران خود را می‌دهم در راه تو، تا اسیر کنند و در شهرها بگردانند. خطاب آمد که: جوانان آنها را به چه می‌خری؟ عرض کرد که: جوانان خود را می‌دهم تا در راه تو کشته شوند. ندا آمد که: اطفال آنها را به چه می‌خری؟ عرض کرد: طفل شیرخواره‌ام را می‌دهم، تا با لب تشنه، تیر بر حلقومش زنند. پس حضرت ربّ الارباب، در این باب از آن جناب، عهد و پیمان گرفت و این عهد در صحیفه نوشته شد. پس به دست رسول خدا صلی الله علیه و آله داده شد تا امضا نماید و چون پیغمبر صلی الله علیه و آله این

عهدنامه را مطالعه فرمود رنگش تغییر کرد و آثار خون در چهرهٔ انورش ظاهر گردید، و گریست گریستن شدیدی. پس فرمود که: راضی شدم به آنچه خدا برای ما راضی است و بر این مصیبت صبر می‌نمایم؛ چه در ازایش ترویج دین و شفاعت مذنبین است، پس به خاتم مبارکش آن عهدنامه را مهر فرمود؛ در حالی که بی اختیار چشمش اشکبار بود. پس آن صحیفهٔ عهدنامه را برای پدرش علی علیه السلام آوردند؛ او نیز گریست و فرمود: «مَا لِي و لآلِ أبِي سُفيَان؟» ما رابا آل ابوسفیان چه کار؟ پس فرمود که: راضی شدم به آنچه خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن راضی شده‌اند. پس آن صحیفه را امضا فرمود و به خاتم شریف مهر کرد. پس آن صحیفه را نزد مادرش فاطمة الزهرا علیها السلام آوردند چون بر مضمونش اطلاع به هم رسانید، گریست، گریستن شدیدی و بیهوش شد و چون بهوش آمد از دل پر سوز ناله وا ولداه! وا حسینا برکشید و چون ملاحظه فرمود که در عوض این مصیبت عظمی، ترویج دین و شفاعت کبری است، فرمود: راضی شدم به آنچه خدا و پیغمبر و علی علیهم السلام به آن راضی شدند. پس آن صحیفه را به نزد امام حسن علیه السلام آوردند، او نیز گریست. پس راضی شد و مهر کرد. پس تمام انبیا و اوصیا و ملائکه این صحیفه را مهر کردند و این مضمون را در دفاتر ملکوتیه ثبت نمودند. پس منادی حق ندا کرد که: ای معاشر خلق ! «هَذا الحُسَينُ بنُ عَلي بنِ إبي طَالِبٍ علیه السلام هُوَ حَبِيبي وَ وَلِيّ وَ صَفوَتِي وَ وَدِيعَتِي فِيكُم أحِبُّوهُ وَ أعِزُّوهُ وَ لَاتُخَالِفُوهُ وَ لَاتُنكِروا عَلَيهِ». اینک دوست من، حسین بن علی علیه السلام است که به جان و مال و فرزند و عیال، شما را از من خرید. پس او را دوست بدارید و عزیز بشمرید... پس اول کسی‌که این ندا را اجابت کرد، محمد صلی الله علیه وآله و آل محمد علیهم السلام بودند و پس از ایشان، شیعیان و دوستان آنها بودند. واز اینجاست که فرمود: حسین علیه السلام را در دلهای دوستانش محبتی است، پوشیده و چون منافقان این منزلت بلند را برای حسین علیه السلام دیدند، بر بغض و حسد و عداوتشان بیافزود و نتوانستند که خودداری نماید. عرض کردند که: آیا این تکلیف؛ یعنی محبت و اطاعت حسین علیه السلام از روی جبر و اضطرار است؛ یا از روی میل و اختیار؟ خطاب رسید که: ما کسی را به اضطرار تکلیف نمی فرماییم ﴿فَمَن شَاءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَاءَ فَلْيَكْفُرْ﴾... خطاب به امام حسین علیه السلام رسید که: اگر خواهی این بلیه را از تو بگردانیم و از مقام و درجه‌ات چیزی نکاهیم. عرض کرد: الها! می‌خواهم در راه رضای تو روزی هزار کرّت کشته شوم، تا دین تو کامل گردد و شریعت جدم رواج یابد و فردای قیامت، عاصیان امتش را شفاعت نمایم. و از این جهت بود که در روز عاشورا، تمام اصناف خلق، از جنّ و ملک به مددش آمدند و خواستند که وی را یاری نمایند، قبول نفرمود و فرمود که: می‌خواهم به عهد خدا وفا نمایم. که در آن حال صحیفه‌ای از آسمان به دستش افتاد. پس چون آن را گشود، دید که همان صحیفهٔ عهدنامه است که در عالم ذرّ نوشته شده به این مضمون: ﴿إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَ أَمْوالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقاتِلُونَ في سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَ يُقْتَلُونَ وَعْداً عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْراةِ وَ الْإِنْجِيلِ وَ الْقُرْآنِ وَ مَنْ أَوْفى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ

فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذي بايَعْتُمْ بِهِ وَ ذلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظيم* التَّائِبُونَ الْعابِدُونَ الْحامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ السَّاجِدُونَ الآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ الْحافِظُونَ لِحُدُودِ اللَّهِ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنين﴾. پس نظر در پشت آن صحیفه کرد، نوشته دید به خط واضح روشن که: «يَا حُسَينُ﵇ نَحنُ ما حَتَمنا عَليكَ المَوتَ وَ مَا اَلزَمنَا عَلَيكَ الشَّهادَةَ. فَلَكَ الخِيارُ وَ لَايُنقِصُ حَظُّكَ عِندَنا فَإن شِئتَ انصَرَفَ عَنكَ هَذهِ البَلِيَّةُ» ای حسین﵇! ما کشته شدن را بر تو حتم نفرموده‌ایم (و شهادت را بر تو ملزم نساخته‌ایم) اختیار تو راست، اگر خواهی این بلیه از تو بگردانیم و از درجه‌ات چیزی کم نگردانیم. «فَاعلَم؛ أنّا قَد جَعَلنَا السَّمواتَ وَ الأرضينَ وَ المَلائِكَةَ كُلَّهُم فِي حُكمِكَ، فَأمُر فِيهِم بِمَا تُريدُ مِن إهلاكِ هؤلاءِ الكَفَرَةِ الفَجَرَة»؛ ای حسین﵇! ما آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان را در حکم تو قرار داده‌ایم، پس به هر امری خواهی (از نابودی آن کافران ستمکار) آنها را بفرما. «فَإذا بِالمَلائِكَةِ قَد مُلِئُوا بَينَ السَّمَاءِ وَ الأرضِ، بِأيديهِم حَرابٌ مِنَ النَّارِ يَنتَظِرُونَ لِحُكمِ الحُسينِ﵇ وَ أَمرِه» پس آن بزرگوار نظر فرمود و دید که ملائکه پر کرده‌اند میان آسمان و زمین را و به دست آنهاست حربه‌هایی از آتش و همه منتظرند که او حکم بفرماید به هلاکت این کافران. پس چون آن امام مظلوم این بدید، صحیفه را به سوی آسمان انداخت و عرض کرد: «يَا رَبِّ! وَددتُ أن أقتلَ وَ أحيي سَبعينَ ألفَ مَرَّةٍ فِي طَاعَتِكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ إنّي قَد سَأمتُ الحَيوةَ بَعدَ قَتلِ الأحِبَّةِ». تذکرة الشهداء، علامه ملاحبیب الله کاشانی، ج۱، ص۱۰-۱۹.

و به همین مضمون: انوار الشهادة فی مصائب عترة الطاهرة، محمد حسن بن علی کثنوی، ص٦٤.

۱۲. همچنین: «وَ يُكَنَّى أَبَا اَلْفَضْلِ وَ يُلَقَّبُ السَقا لِأَنَّهُ اِسْتَقَى الْمَاءَ لِأَخِيهِ اَلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلاَمُ يَوْمَ الطَّفِ». عمدة الطالب، ابن عنبه حسنی، ص۳۲۷؛

و همچنین: «وَ قَالَ كَانَ اَلْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍ﵇ يُكَنَّى أَبَا اَلْفَضْلِ وَ أُمُّهُ أُمُّ الْبَنِينَ﵄ أَيْضاً وَ هُوَ أَكْبَرُ وُلْدِهَا وَ هُوَ آخِرُ مَنْ قُتِلَ مِنْ إِخْوَتِهِ لِأَبِيهِ وَ أُمِّهِ». بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۳۹؛ العوالم الامام الحسین﵇، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۸۲.

و همچنین: او را [حضرت ابالفضل﵇] چنان چهره‌ای دل‌آرا و طلعتی زیبا بود که عرب قمر بنی هاشم همی گفت. ناسخ التّواریخ سیّد الشّهداء﵇، سپهر، ج، ص۳٤۱.

و همچنین: «وَ أَوَّلَ مَا وَلَدَتْ لَهُ اَلْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلاَمُ يُلَقَّبُ فِي زمنه قَمَرُ بَنِي هَاشِمٍ وَ يُكَنَّى أَبَا اَلْفَضْلِ». إبصار العین، سماوی، ص۵۷.

۱۳. حضرت ابو الفضل﵇ را توانائی نمانده از اسب بر زمین آمد. امام﵇ چون در کنار فرات برادر نامدار را افتاده دید بر بالین او بیامد و فرمود: «ألان انكسر ظهري و انقطع رجائي» اکنون پشت من بشکست که مرا یاوری نماند و امیدی بدین جهانم نباشد. قمقام، فرهاد میرزا، ص۵۱۲.

و همچنین: در بیشتر تواریخ مذکور است که امام حسین﵇ بعد از شهادت حضرت عبّاس﵇ فرمود

که: «الآن انکسر ظهري» این زمان پشت من به شکست «و قلّت حیلتي» و اندک شد چارهٔ مـن. روضـة الشهدا، ص۴۱۸، ملا حسین کاشفی. و با اختلاف کم در عبارت: تاریخ الفـی، تتـوی، ج۲، ص۸۲۸؛ فضائل و مناقب اهل بیت علیهم السلام، بیرجندی واعظ، ص۴۷۳.

و همچنین: چون عباس بن علی علیهما السلام به دار السلام خرامید امام حسین علیه السلام گفت: «ألآن انکـسر ظهـري و قلّت حیلتي»؛ یعنی این زمان پشت من شکست و اندک شد چارهٔ من. تاریخ حبیب السیر، میر خوانـد، ج۲، ص۵۴.

و همچنین: چون حضرت عبّاس علیه السلام به عزّ شهادت فایض گشت، امام حسین علیه السلام ناخوشدل شده سـخت بگریست و فرمود: «ألان انکسر ظهري و قلّت حیلتي». ترجمه فتوح، هروی قرن۶، ص۹۰۷.

روایتی از مقتل حضرت ابالفضل علیه السلام:

فقال الحسین علیه السلام للعبّاس علیه السلام: یا أخي! إمض إلی الفرات، و أتنا شربةً من الماء. فقال له العبّاس علیه السلام: سـمعاً و طاعةً. قال: فضمّ إلیه رجالًا، فسارا العبّاس علیه السلام و الرّجال عن یمینه، و عـن شـماله، حتّـی أشـرفوا علـی الفرات، فرآهم أصحاب ابن زیاد لعنه اللّه و قالوا: من أنتم؟ فقالوا: نحن أصحاب الحسین علیه السلام. فقالوا: مـا تریدون؟ قالوا: کظّنا العطش، و أشدّ الأشیاء علینا عطش الحسین علیه السلام. فلمّا سمعوا کلامهم حملوا علـیهم حملة رجل واحد، فقاتلهم العبّاس علیه السلام و أصحابه، فقتل منهم رجالًا و هو یقول:

أقاتـل القـوم بقلـب مهتـد ... أذبّ عـن سـبط النّبـيّ أحمـد
أضـربکم بالـصّارم المهنّـد ... حتّی تحیدوا عـن قتـال سـیّدي
إنّـي أنـا العبّـاس ذو التّـودّد ... نجـل علـيّ المرتـضی المؤیّـد

قال: و حمل علیهم، ففرّقهم یمیناً و شمالًا و قتل رجالًا و هو یرتجز و یقول:

لا أرهب الموت إذا المـوت رقـا ... حتّـی أواری میّتـا عنـد اللّقـا
نفسي لنفس الطّاهر الطّهـر وقـا ... إنّـي صـبور شـاکر للملتقـی
بل أضرب الهام و أفري المفرقا ... إنّـي أنـا العبّـاس صـعب باللّقـا

قال: فکشفهم عن المشرعة، و نزل، و معه القربة، فملأها، و مدّ یده لیشرب، فـذکر عطـش الحـسین علیه السلام، فقال: واللّه لا ذقت الماء و سیّدي الحسین علیه السلام عطشان. ثمّ رمی المـاء مـن یـده و خـرج، و القربـة علـی ظهره و یقول:

یا نفس من بعدي الحسین هـوني ... فبعـده لا کنـت أن تکـوني
هـذا الحـسین شـارب المنـون ... و تـشربین بـارد المعـین
هیهـات مـا هـذا فعـال دینـي ... و لا فعـال صـادق الیقـین

قال: ثمّ صعد من المشرعة، فأخذه النّبل من کلّ مکان، حتّی صارت درعه کالقنفذ، فحمـل علیـه أبـرص بن شیبان لعنه اللّه، فضربه علی یمینه، فطارت مع السّیف، فأخذ السّیف بشماله، و حمل علـی القـوم، و هو یقول:

و اللّـه لـو قطعتمـوا يمينـي إنّـي أحـامي أبـدا عـن دينـي
و عـن إمـام صـادق اليقـين سـبط النّبـيّ الطّـاهر الأمـين
نبـيّ صـدق جاءنـا بالـدّين مـصدّقا بالواحـد الأمـين

قال: فحمل على القوم، و قتل منهم رجالًا، و نكّس أبطالًا، و القربة على ظهره، فلمّا نظر ابـن سـعد لعنـه اللّه قال: ويلكم! أرشقوا القربة بالنّبل، فو اللّـه إن شـرب الحسين عليه السلام المـاء، أفنـاكم عـن آخـركم. قـال: فحملوا على العبّاس عليه السّلام حملةً منكرةً، فقتل منهم مائة و ثمانين فارساً، فضربه عبد اللّه بـن يزيـد الشّيبانيّ على شماله، فقطعها، فأخذ السّيف بفيه، و حمل عليهم و هو يقول:

يا نفـس لا تخـشي مـن الكفّـار و أبـشري برحمـة الجبّـار
مـع النّبـيّ سـيّد الأبـرار مع جملـة السّادات و الأطهـار
قـد قطعـوا ببغـيهم يـساري فأصـلهم يـا ربّ حـرّ النّـار

قال: ثمّ حمل على القوم، و يداه ينضحان دماً، فحملوا عليه جميعاً، فقاتلهم قتالًا شـديداً، فـضربه رجـلٌ منهم بعمود من حديد، ففلق هامته، و خرّ صريعاً إلى الأرض، يخور بدمه، و هو ينادي: يا أبـا عبـد اللّـه! عليك منّي السّلام.

فلمّا سمع الحسين عليه السلام صوته، نادى: وا أخاه! وا عبّاساه! وا مهجة قلباه! ثـمّ حمـل علـى القـوم، فكـشفهم عنه، و نزل إليه، و حمله على ظهر جواده، و أقبل به إلى الخيمة، و طرحه، و بكى عليه بكاءً شديداً، حتّـى بكى جميع من كان حاضراً، و قال (صلوات اللّه عليه): جزاك اللّه من أخ خيـراً، لقـد جاهـدت فـي اللّـه حقّ جهاده. مقتل ابومخنف (مشهور)، ص۵۷- ۵۹؛ مناقـب آل ابـى طالـب، ابـن شـهر آشـوب، ج۳، ص۲۵۶(به صورت خلاصه)؛ بحار الانـوار، علامـه مجلـسى، ج۴۵، ص۴۰(بـه صـورت خلاصـه)؛ عوالم امام حسين عليه السلام، شيخ عبد الله بحرانى، ص۲۸۳؛ اسـرار الـشهادة، فقيـه و اصـولى مـدقق علامـه دربندى، ص۳۳۴- ۳۳۸.

منبع اهل تسنن: ينابيع الموده، قندوزى، ج۳، ص۶۷.

همچنين: «... فَضَرَبَهُ بِعَمُودٍ عَلَى رَأْسِهِ فَخرَّ صَرِيعاً إِلَى اَلاَرْضِ وَ نَادى بِأَعْلَى صَـوْتِهِ: أُدْرُكْنِـي يـا أخـي، فَانْقَضَّ عَلَيْهِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ كَالصَّقْرِ فَرَاهُ فَوَقَفَ عَلَيْهِ مُنْحَنِياً وَ جَلَسَ عِنْدَ رَاسِهِ يَبْكِـي حَتَّـى فَاضَـتْ نَفْـسُهُ» پس مردى از قبيلهٔ تميم از فرزندان ابان بن دارم با عمود آهنى بر سـر او زد و حـضرت عبـاس عليه السلام از روى اسب به زمين افتاد و با صداى بلند صـدا زد: اى بـرادر، بـرادر خـود را دريـاب! پـس امـام عليه السلام ماننـد بـاز شكارى به طرف او آمد و چون ديد دست‌هاى او قطع گرديده و فرق او شكافته و تير در چشم او فرورفتـه و بدن او پاره پاره است، با كمر خميده كنار بدن برادر ايستاد و چون قدرت ايـستادن نداشـت در كنـارش بر زمين نشست و گريه كرد تا حضرت عباس عليه السلام به شهادت رسيد. مقتل الحسين (مشهور)، ابـو مخنـف ازدى، ص۱۷۸ - ۱۷۹؛ إبـصار العـين، سـماوى، ص۶۳؛ مجـالس الـسنية، سـيد محـسن امـين، ج۱، مجلس ۶۳، ص۱۱۶.

۱۴. «وَ ذَكَرَ الْمُفِيدُ مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ النُّعْمَانِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ فِي كِتَابِ مَوْلِدِ النَّبِيِّ ﷺ وَ مَوْلِدِ الْأَوْصِيَاءِ ﷺ بِإِسْنَادِهِ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام قَالَ: لَمَّا سَارَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ﷺ مِنْ مَكَّةَ لِيَدْخُلَ الْمَدِينَةَ لَقِيَهُ أَفْوَاجٌ مِنَ الْمَلَائِكَةِ الْمُسَوِّمِينَ وَ الْمُرْدِفِينَ فِي أَيْدِيهِمُ الْحِرَابُ عَلَى نُجُبٍ مِنْ نُجُبِ الْجَنَّةِ فَسَلَّمُوا عَلَيْهِ وَ قَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ بَعْدَ جَدِّهِ وَ أَبِيهِ وَ أَخِيهِ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَمَدَّ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ بِنَا فِي مَوَاطِنَ كَثِيرَةٍ وَ إِنَّ اللَّهَ أَمَدَّكَ بِنَا، فَقَالَ لَهُمْ: الْمَوْعِدُ حُفْرَتِي وَ بُقْعَتِيَ الَّتِي أُسْتَشْهَدُ فِيهَا وَ هِيَ كَرْبَلَاءُ فَإِذَا وَرَدْتُهَا فَأْتُونِي، فَقَالُوا: يَا حُجَّةَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ أَمَرَنَا أَنْ نَسْمَعَ لَكَ وَ نُطِيعَ فَهَلْ تَخْشَى مِنْ عَدُوٍّ؟ يَلْقَاكَ فَنَكُونَ مَعَكَ فَقَالَ: لَا سَبِيلَ لَهُمْ عَلَيَّ وَ لَايَلْقَوْنِي بِكَرِيهَةٍ أَوْ أَصِلَ إِلَى بُقْعَتِي. وَ أَتَتْهُ أَفْوَاجٌ مِنْ مُؤْمِنِي الْجِنِّ فَقَالُوا لَهُ: يَا مَوْلَانَا نَحْنُ شِيعَتُكَ وَ أَنْصَارُكَ فَمُرْنَا بِمَا تَشَاءُ فَلَوْ أَمَرْتَنَا بِقَتْلِ كُلِّ عَدُوٍّ لَكَ وَ أَنْتَ بِمَكَانِكَ لَكَفَيْنَاكَ ذَلِكَ فَجَزَاهُمْ خَيْراً وَ قَالَ لَهُمْ: أَ مَا قَرَأْتُمْ كِتَابَ اللَّهِ الْمُنْزَلَ عَلَى جَدِّي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فِي قَوْلِهِ: ﴿قُلْ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُيُوتِكُمْ لَبَرَزَ الَّذِينَ كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ إِلى مَضاجِعِهِمْ﴾؟ فَإِذَا أَقَمْتُ فِي مَكَانِي فَبِمَا يُمْتَحَنُ هَذَا الْخَلْقُ الْمَتْعُوسُ؟ وَ بِمَا ذَا يُخْتَبَرُونَ؟ وَ مَنْ ذَا يَكُونُ سَاكِنَ حُفْرَتِي؟ وَ قَدِ اخْتَارَهَا اللَّهُ تَعَالَى يَوْمَ دَحَى الأرضَ وَ جَعَلَهَا مَعْقِلًا لِشِيعَتِنَا وَ مُحِبِّينَا تُقْبَلُ أَعْمَالُهُمْ وَ صَلَوَاتِهِمْ وَ يُجَابُ دُعَاؤُهُمْ وَ تَسْكُنُ شِيعَتِنَا فَتَكُونَ لَهُمْ أَمَاناً فِي الدُّنْيَا وَ فِي الآخِرَةِ وَ لَكِنْ تحضرون يَوْمَ السَّبْتِ وَ هُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ -وَ فِي غَيْرِ هَذِهِ الرِّوَايَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ- الَّذِي فِي آخِرِهِ أُقْتَلُ وَ لَايَبْقَى بَعْدِي مَطْلُوبٌ مِنْ أَهْلِي وَ نَسَبِي وَ إِخْوَانِي وَ أَهْلِ بَيْتِي وَ يَسَارِ رَأْسِي إِلَى يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُمَا اللَّهُ، فَقَالَتِ الْجِنُّ: نَحْنُ وَاللَّهِ يَا حَبِيبَ اللَّهِ وَ ابْنَ حَبِيبِهِ لَوْلَا أَنَّ أَمْرَكَ طَاعَةٌ وَ أَنَّهُ لَايَجُوزُ لَنَا مُخَالَفَتِكَ لَخَالَفْنَاكَ وَ قَتَلْنَا جَمِيعَ أَعْدَائِكَ قَبْلَ أَنْ يَصِلُوا إِلَيْكَ، فَقَالَ لَهُمْ: وَ نَحْنُ وَاللَّهِ أَقْدَرُ عَلَيْهِمْ مِنْكُمْ» شیخ مفیدﷺ در کتاب "مولد النّبی و مولد الاوصیاء" با سند خود از امام جعفر صادق ﷺ نقل نموده که حضرت فرمود: چون امام حسین ﷺ از مکّه حرکت کرد، گروههایی از فرشتگان با صفهای آراسته و پشت سر هم اسلحه به دست و هر یک سوار بر اسبی از اسبهای بهشتی خدمت حضرت رسیدند و سلام کردند و عرض کردند: ای آن که پس از جدّ و پدر و برادر، حجت خداوند بر خلق هستی! همانا خداوند عزّوجل جدّ تو را در جاهای بسیاری به وسیلهٔ ما کمک و یاری فرموده و اکنون نیز ما را به یاری تو فرستاده است. حضرت فرمود: وعدهگاه من و شما در گودال و بقعهای است که آنجا شهید خواهم شد و آن کربلا است، چون به آنجا رسیدم نزد من بیائید. عرض کردند: خداوند، ما را مأمور فرموده که گوش به فرمان شما باشیم آیا از دشمنی بیمناک هستی، ما به همراه تو باشیم؟ حضرت فرمود: راهی ندارند که آسیبی به من برسانند تا به جایگاه خود برسم. و گروههائی از مؤمنین جنّ آمدند و عرض کردند: ای مولای ما، ما شیعیان و یاران شما هستیم هر چه خواهی دستور فرما که اگر دستور بدهی همهٔ دشمنانت کشته شوند و تو از جای خود حرکت نکنی ما دستور را اجرا میکنیم، حضرت فرمود: خداوند به شما جزای خیر بدهد و فرمود: مگر نخواندهاید قرآنی را که بر جدم رسول خدا ﷺ فرود آمده است؟ که می فرماید: «اگر در میان خانههای خود باشید آنکه مرگ برایشان مقدّر شده است به سوی

بستر مرگ خویش می‌روند»؛ اگر من در وطن خود بمانم پس این مردم بدبخت با چه وسیله‌ای آزمایش شوند؟ و چه کسی در قبر من جایگزین خواهد شد؟ جایی که خداوند، آن روز که بساط زمین را گستراند، آنجا را برای من برگزید و پناهگاه شیعیان و دوستان ما قرار داد تا عملها و نمازهاشان آنجا پذیرفته و دعایشان مستجاب شود و شیعیان ما آنجا سکونت کنند تا در دنیا و آخرت در امان باشند. اما شما روز شنبه که روز عاشورا است حاضر شوید -و در روایت دیگر روز جمعه است- روزی که من در پایان آن روز کشته خواهم شد و پس از کشته شدن من، دشمنان من به دنبال ریختن خون کسی از عائله و فامیل و برادران و خاندان من نخواهند بود و سر بریدهٔ من نزد یزید بن معاویه فرستاده خواهد شد. جنّیان گفتند: ای حبیب خدا و فرزند حبیب خدا، به خدا قسم اگر نه این بود که دستورات تو لازم الاجراست و ما را به مخالفت آن راهی نیست، در این مورد مخالفت می‌کردیم و همهٔ دشمنان تو را پیش از آنکه دسترسی به تو پیدا کنند می‌کشتیم. فرمود: به خدا قسم ما به این کار از شما تواناتریم. اللهوف، سید بن طاووس، ص۴۱ - ۴۲؛ مجمع البحرین، سید ولی حسینی رضوی، ص۱۷۸؛ تسلیة المجالس، محمد بن ابی طالب کرکی، ج۲، ص۲۳۱ - ۲۳۳؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۴، ص۳۳۰ - ۳۳۱.

و به همین مضمون: الهدایة الکبری، خصیبی، ص۲۰۶ - ۲۰۷.

همچنین: «أنّه ﷺ لمّا رأى وحدته و قتل جميع أنصاره، ودّع عياله و أطفاله الصّغار، و خرج إلى الميدان و بقي واقفا متحيّرا متّكئا على رمحه ينظر إلى إخوته و أولاده و بني عمّه صرعى مقتولين مجدولين، و مرّة ينظر إلى غربته و وحدته و انفراده، و مرّة ينظر إلى النّساء و غربتهنّ و وحدتهنّ و عطشهنّ و ما يرجعن إليه من الأسر و الذّلّ، و مرّة ينظر إلى شماتة الأعداء و تصميمهم لقتله، ثمّ نادى بصوت عال حزين: «أما من ناصر ينصرنا؟ أما من مغيث يغيثنا؟ هل من موحّد يخاف اللّه فينا؟ أما من ذابّ يذبّ عن حرم رسول اللّه صلّى اللّه عليه و اله و سلم؟ فلمّا نادى هذا النّداء تزلزلت أركان العرش و قوامه، و بكت السّماوات و ضجّت الملائكة، و اضطربت الأرض، فقالوا بأجمعهم: يا ربّنا، هذا حبيبك و قرّة عين حبيبك فأذن لنا لنصره... و هو- صلوات اللّه عليه و روحي له الفداء- في هذه الحالة [حالة الوحده و الغربة] إذ وقعت صحيفة قد نزلت من السّماء في يده الشّريفة، فلمّا فتحها رأي أنّها هي العهد المأخوذ عليه بالشّهادة قبل خلق الخلق في هذه الدّنيا، فلمّا نظر ﷺ إلى ظهر تلك الصّحيفة فإذا هو مكتوبٌ فيها بخطٍّ واضح جليٍّ: يا حسين ﷺ، نحن ما حتمنا الموت، و ما ألزمنا عليك الموت، و ما ألزمنا عليك الشّهادة، فلك الخيار و لاينقص حظّك عندنا، فإن شئت أن نصرف عنك هذه البليّة فاعلم أنّا قد جعلنا السّماوات و الأرضين و الملائكة و الجنّ كلّهم في حكمك، فَأمُر فيهم بما تريد من إهلاك هؤلاء الكفرة الفجرة لعنهم اللّه ... . فإذا بالملائكة قد ملؤوا بين السّماء و الأرض بأيديهم [حراب] من النّار، ينتظرون لحكم الحسين ﷺ و أمره فيما يأمرهم به من إعدام هؤلاء الفسقة، فلمّا عرف ﷺ مضمون الكتاب و ما في تلك الصّحيفة، رفعها إلى السّماء و رمى بها إليها و

قال: وددت أن أقتل و أحيى سبعين مرّة أو سبعين ألف مرّة في طاعتك و محبّتك، و إنّي قد سأمت الحياة بعد قتل الأحبّة، سيّما إذا كان في قتلي نصرة دينك و إحياء أمرك و حفظ ناموس شرعك، ثمّ أخذ عليه السلام رمحه و لم يأذن للملائكة بشيء و باشر الحرب بنفسه الشّريفة.» امام حسين عليه السلام چون تنهایی خود و کشته شدن یارانش را مشاهده نمود با همسر و کودکان کوچکش خداحافظی کرد و به سوی میدان خارج شد و ایستاده و حیران در حالی که بر سرنیزه‌اش تکیه زده بود باقی ماند، و به برادران و فرزندان و فرزندان عمویش که کشته شده روی خاک افتاده بودند نگاه می‌نمود، یکبار هم به غربت و تنهایی و بی کسی خود نظر افکند، یکبار هم به زنها و غربت و تنهایی و تشنگی و آنچه به آنها برمی‌گردد از اسارت و ذلت نظر نمود، بار دیگر هم به شماتت دشمنان و تصمیمشان بر کشتن آن حضرت. آنگاه با صدای بلند و غمگین فرمود: آیا یاری دهنده‌ای نیست که ما را یاری کند؟ آیا فریادرسی نیست تا به فریاد ما برسد؟ آیا موحدی نیست تا دربارهٔ ما از خدا بترسد؟ آیا دفاع کننده‌ای نیست تا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ چون ندا را نمود ارکان عرش و ستون‌هایش به لرزه افتادند و آسمانها به گریه افتادند و فرشتگان ضجه زدند و زمین مضطرب شد، پس همگی گفتند: پروردگارا، این حبیب تو و نور چشم حبیب توست پس ما را برای یاریش رخصت ده ... حضرت در این حالِ تنهایی و غربت متوجه صحیفه‌ای شد که از آسمان فرود آمد و در دستش قرار گرفت، هنگامی که حضرت آن را گشود مشاهده فرمود این صحیفه همان عهدی است که قبل از آفرینش مخلوقات در این دنیا از او دربارهٔ شهادت گرفته شده است، و هنگامی که به پشت نامه نگریست دید در آن با خطّ روشن و آشکار نوشته شده است: «ای حسین عليه السلام، ما مرگ را حتمی نکردیم، و مرگ را بر تو الزام ننمودیم، و شهادت را بر تو الزامی نکردیم، تو مختاری هر کدام که خواستی انتخاب کنی و بهره‌ات نزد ما کم نمی‌شود، و اگر انتخاب کردی که زنده باشی و ما این بلا و سختی را از تو دور بگردانیم بدان که تمامی آسمانها، زمینها، فرشتگان و اجنّه را تحت امر تو قرار دادیم، پس هرچه می‌خواهی به آنان فرمان بده تا این کافران فاجر ملعون را به هلاکت برسانند ... ناگهان حضرت دید که بین آسمان و زمین پر از فرشتگان شد در حالی که در دستانشان آتش‌هاست و منتظر حکم و فرمان امام حسین عليه السلام هستند تا بدان‌ها امر فرماید و آنان این فاسقین را از بین ببرند. هنگامی که حضرت مضمون نامه و متن آن را فهمید، آن نامه را به طرف آسمان بالا برد و آن را به جانب آسمان پرتاب نمود و فرمود: دوست دارم شهید شوم و هفتاد بار یا هفتاد هزار بار در طاعت و محبت تو زنده شوم ولی زندگی بعد از کشته شدن دوستان بر من خسته کننده شده است خصوصاً اگر در کشته شدنم یاری دینت یا احیای امرت و حفظ ناموس شرع تو باشد. بعد هم حضرت نیزه‌اش را برداشت و به فرشتگان رخصت نفرمود تا یاریش نمایند و خودش به تنهایی جنگ نمود. اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۰۱- ۴۰۲؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۲، ص۱۸- ۱۹.

و همچنین: [و في كتاب شهاب الدين أنّه] قال: ثمّ إنّه مضى إلى الخيم يبكي، فتلقّاه ملك قبل أن يصل الخيمة، و قال: السّلام عليك يا أبا عبد اللّه عليه السّلام، مهلاً، فإنّي مررت بالسّماوات، فوجدتها متغيّرة

مظلمة، و وجدت جميع أهلها يبكون لمصيبتك، و قد أرسلني إليك ربّك، و هو مخيّرك بين الدّنيا و نعيم الآخرة، فإن اخترت الدّنيا فمرني حتّى أنزل الملائكة تملأ الدّنيا، فإن أمرتهم أن يأكلوا الدّنيا و ما فيها في طرفة عين لفعلوا ذلك، و إن أردت اللّحوق بجدّك و أبيك و أمّك و أخيك، و أنت في يومك هذا تصير إليهم. فقال الإمام عليه السّلام: إنّي أريد اللّحوق بهم» راوی گوید: بعد از آن امام حسین علیه السلام در حالی که گریان بود به سوی خیمه‌ها رفت. پیش از اینکه به خیمه‌ها برسد ملکی به حضرت رسید و عرض کرد: السلام علیک یا اباعبدالله، آهسته باش زیرا که من به آسمان‌ها گذشتم آنها را متغیر و تاریک یافتم و تمام اهل آنها را دیدم که به مصیبت تو گریه می‌کنند و خدای تو مرا به سوی تو فرستاده است و او تو را مخیر می‌کند در میان دنیا و نعیم آخرت. اگر دنیا را اختیار نمودی مرا امر کن که ملائکه را به تو نازل نمایم که دنیا را پر می‌کند و اگر ایشان را امر نمایی دنیا و آنچه در آن است را به یک چشم به هم زدن نابود کنند و اگر می‌خواهی که به جد و پدر و مادرت و برادرت ملحق شوی در این روز به ایشان می‌رسی. امام علیه السلام فرمود: می‌خواهم به ایشان برسم. اکسیر العبادات فی أسرار الشهادات، ج۳، المجلس الثالث عشر، ص۱۶؛ ترجمه اسرار الشهاده، ج۲، ص۱۳۴۰.

همچنین رجوع شود به ص۴۴۹، پی نوشت شماره۱۱، فراز پایانی روایت.

و همچنین: «نقل أنّ الحسين عليه السّلام لمّا كان في موقف كربلاء، أتته أفواج من الجنّ الطّيّارة، و قالوا له: نحن أنصارك، فمرنا بما تشاء، فلو أمرتنا بقتل عدوّ لكم لفعلنا. فجزّاهم خيرا، و قال لهم: إنّي لا أخالف قول جدّي رسول اللّه حيث أمرني بالقدوم عليه عاجلا...»؛ نقل شده: امام حسین علیه السلام وقتی در موقف کربلا بود چند فوج طیاره از جنّ به خدمت آن حضرت آمدند و گفتند: یا حسین علیه السلام ما ناصر تو هستیم امر کن ما را به آنچه می‌خواهی؛ اگر ما را ما را به کشتن دشمنانِ خود امر کنی هرآینه انجام می‌دهیم. پس آن حضرت ایشان را جزای خیر داد و به ایشان گفت: من مخالفت نمی‌کنم قول جدّ خود رسول خدا صلی الله علیه و آله را مکانی که مرا امر کرده است که به زودی به خدمت او بروم...المنتخب، طریحی، ج۱، ص۴۵۱؛ اسرار الشهاده، اصولی مدقق علامه دربندی، ج۲، ص۷۸۹؛ ترجمهٔ اسرار الشهادة، ج۲، ص۱۳۲۴.

و همچنین: «عن كتاب الجلاء [العيون] للسّيّد الأجل صاحب التّصانيف الكثيرة عبد اللّه الشّبر الحسينيّ الكاظميّ رحمه اللّه: إنّ في ذلك الوقت، حضرت طائفةٌ من الجنّ لنصرته علیه السلام، فاستأذنوه للقتال؛ فلم يأذن لهم، فاختار الشّهادة الكريمة على الحياة الذّميمة.»؛ از کتاب "جلاء" سیّد عبد الله شبّر نقل شده که: در آن وقت، گروهی از جنّ حاضر شدند تا آن حضرت را یاری کنند، از حضرت اذن جنگ گرفتند ولی حضرت به آنان اذن نفرمود و شهادت بزرگ را بر زندگانی مذمّت‌بار ترجیح داد. نفس المهموم، محدث قمی، ص۲۲۷.

۱۵. غارت کردن عمامهٔ امام حسین علیه السلام:

«يُرْوَى أَنَّهُ أَخَذَ عِمَامَتَهُ جَابِرُ بْنُ زَيْدٍ الْأَزْدِيُّ وَ تَعَمَّمَ بِهَا فَصَارَ فِي الْحَالِ مَعْتُوهاً». روایت شده:

عمامهٔ مبارک امام حسین علیه السلام را جابر بن زید ازدی به غارت برد. وقتی آن را به سر گذاشت در همان لحظه دیوانه شد. مناقب آل ابی‌طالب، ابن شهر آشوب، ج٤، ص٥٧؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٥٧.

«أَخَذَ جَابِرُ بْنُ يَزِيْدٍ عِمَامَتَهُ فَاعتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَعْتُوهاً» جابر بن یزید عمامهٔ امام حسین علیه السلام را به غارت برد. وقتی آن را به سر گذاشت در همان لحظه دیوانه شد.

منبع اهل تسنن: تاریخ الاسلامی، (معروف به تاریخ المظفری) ابن ابی الدم حموی شافعی[ت ٦٤٢] ص٢٠٨.

«أَخَذَ عِمَامَتَهُ جَابِرُ بْنُ زَيْدٍ الْأَزْدِيُّ فَاعْتَمَّ بِهَا فَصَارَ مَجْذُوماً» جابر بن زید ازدی عمامهٔ امام حسین علیه السلام را به غارت برد و آن را بر سر گذاشت، پس به جذام مبتلا گشت. فتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج٥، ص١١٩؛ الحدائق الوردیّة، محلّی، ج١، ص١٢٣.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی، ج٢، ص٤٢.(قال جعفر بن محمد بن علي بن الحسین علیهما السلام:...)

١٦. «فَقَامَ وَ نَادَى: هَل مِن ذَابٍّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَل مِن مُوَحِّدٍ؟ هَل مِن مُغِيثٍ؟ هَل مِن مُعِينٍ؟ فَضَجَّ النَّاسُ بِالبُكَاءِ.» در این حال حضرت ایستاد و فرمود: آیا کسی هست تا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا خداپرستی هست؟ آیا فریادرسی هست؟ آیا یاوری هست؟ فریاد و شیون مردم به گریه بلند شد. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص٥٢.

همچنین: «فلمّا کان الیوم العاشر و قتل أصحاب الحسین علیه السلام و جعل الحسین علیه السلام ینادي: أ لا ناصر فینصرنا...»؛ هنگامی که روز دهم محرم فرا رسید و یاران حضرت شهید شدند امام حسین علیه السلام مکرّر می‌فرمود: آیا کسی هست تا ما را یاری دهد؟ اعیان الشیعه، سید محسن امین، ج٢، ص٣١٩؛ الکنی و الألقاب، شیخ عباس قمی،ج١، ص٤٥؛ ابصار العین، شیخ محمد سماوی، ص١٥٩.

و همچنین: «نَادَى [الحسين بن علي علیه السلام]: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ بِإِغَاثَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ» امام حسین علیه السلام فریاد زد: آیا مدافعی هست تا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع نماید؟ آیا خداپرستی هست تا از خدا در جنگیدن با ما بترسد؟ آیا فریادرسی که خدا را به یاری ما امید داشته باشد هست؟ آیا کسی هست ما را کمک نماید و نزد خدا به کمکش امید باشد؟ در این حال صداهای زنان به شیون بالا رفت. لهوف، سید بن طاووس، ص٦٩؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص٤٦؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٢٨٩.

و همچنین: قَالَ الرَّاوِي: ثُمَّ صَاحَ [الحسين علیه السلام]: أَ مَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لِوَجْهِ اللَّهِ؟ أَ مَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟» آنگاه امام حسین علیه السلام فریاد برآورد: آیا فریادرسی هست تا ما را به خاطر خدا کمک کند؟ آیا حمایت کننده‌ای هست تا از حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ فتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج٥،

ص۱۰۱؛ لهوف، سید بن طاووس، ص٦١؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص١٢؛ عوالم امام حسین علیه السلام، شیخ عبد الله بحرانی، ص٢٥٦.
منابع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی، ج٢، ص١٢؛ فصول المهمة، ابن صباغ، ج٢، ص٨٢٣.

۱۷. شمه‌ای از شجاعت امام حسین علیه السلام:

«قال عبد اللّه بن عمارة بن عبد یغوث: ما رأیت [مکثوراً] قط أربط جأشاً من الحسین علیه السلام؛ قتل ولده و جمیع أصحابه حوله، و أحاطت الکتائب به، فو اللّه لکان یشدّ علیهم، فینکشفوا عنه انکشاف المعز شدّ علیها الأسد». عبدالله بن عمارة بن عبد یغوث گوید: من مصیبت‌زده‌ای که بلاهای فراوانی بر او هجوم آورده باشد را اینقدر قوی القلب از امام حسین علیه السلام ندیده‌ام که فرزندان و تمام یارانش اطرافش به شهادت رسیده باشند و لشکرها دورش را گرفته باشند، به خدا قسم بر آنان حمله می‌برد و آنها مانند بزی که از شیری فرار کند فرار می‌کردند. شرح الأخبار، قاضی نعمان مغربی، ج٣، ص١٦٤.

و همچنین: «لقد ذکر أبو القاسم بن عباد في کتاب [الأنوار] کلمات شریفة عن الحسین علیه السلام، فقال ما هذا لفظه: و لم نر أربط جأشاً و لا أقوی قلباً من الحسین علیه السلام قتل حوله ولده و أهل بیته، و کان یشدّ علیهم فینکشفون عنه انکشاف المعزی و وجد في جبّة خز کانت علیه في مقدمه قریباً من مائة و ثمانین ضربة خرقاً من طعنة رمح و رمیة سهم و ضربة بسیف و حجر». ابو القاسم بن عباد در کتاب "الانوار" خود کلمات بزرگی را از امام حسین علیه السلام آورده است، متن کلامش چنین است: ما کسی را محکم دل‌تر و قوی قلب‌تر از حسین علیه السلام ندیدیم که جلوی چشمش فرزندان و اهل بیتش به شهادت رسیدند (و پر پر شدند) و او اینچنین محکم بر دشمن یورش ببرد به نحوی آنها همچون گله‌های بز فرار کنند، و در جامهٔ خزی که بر تن حضرت بود نزدیک ۱۸۰ ضربهٔ دریدگی از آثار نیزه و پرتاب تیز و شمشیر و سنگ بود. سعد السعود، سید بن طاووس، ص١٣٦.

«فَقَالَ عَبْد اللَّهِ بن عمار: إن لي عِنْدَ بني هاشم لیدا، قلنا لَهُ: و ما یدك عندهم؟ قَالَ: حملت علی حسین علیه السلام بالرمح فانتهیت الیه، فو الله لو شئت لطعنته، ثُمَّ انصرفت عنه غیر بعید، و قلت: مَا أصنع بأن أتولی قتله! یقتله غیري قَالَ: فشدّ عَلَیْهِ رجالة ممن عن یمینه وشماله، فحمل عَلَی من عن یمینه حَتَّی ابذعروا، و علی من عن شماله حَتَّی ابذعروا، و علیه قمیص لَهُ من خز و هو معتمّ، قال: فو الله مَا رأیت مکسورا قط قَدْ قتل ولده و أهل بیته و أَصْحَابه أربط جأشاً، وَ لا أمضی جناناً وَ لا أجرأ مقدماً مِنْهُ، وَاللَّهِ مَا رأیت قبله و لا بعده مثله، ان کانت الرجالة لتتکشف من عن یمینه و شماله انکشاف المعزی إذا شد فیها الذئب.» عبدالله بن عمار گفت: مرا بر بنی هاشم منتی است، گفتیم: منت تو بر آنها چیست؟ گفت: با نیزه به امام حسین علیه السلام حمله بردم و نزدیکش رسیدم، به خدا اگر خواسته بودم فرو کرده بودم اما برگشتم، نه چندان دور، و با خویش گفتم: چرا من او را بکشم، دیگری او را می‌کشد. گوید: آنگاه پیادگان از راست و چپ به وی حمله بردند و او به راستی‌ها حمله برد تا پراکنده شدند و به چپی‌ها نیز تا

پراکنده شدند، پوشش خز به تن داشت و عمامه بر سر. گوید: به خدا قسم هرگز شکسته‌ای را ندیده بودم که فرزند و کسان و یارانش کشته شده باشند و چون او محکم دل و آرام خاطر باشد و دلیر بر پیشروی، به خدا قسم پیش از او و پس از او کسی را همانندش ندیدم وقتی حمله می‌برد پیادگان از راست و چپ او چون بزغالگان از حملهٔ گرگ، فرار می‌کردند. تاریخ الطبری، طبری، ج۵، ص۴۵۲.

«قال: فلما قتل أصحابه و أهل بيته بقي الحسين عامة النهار لايقدم عليه أحد إلا انصرف حتى أحاطت به الرجالة. فما رأينا مكثوراً قط أربط جأشاً منه. إن كان ليقاتلهم قتال الفارس الشجاع. و إن كان ليشد عليهم فينكشفون عنه انكشاف المعزى شد فيها الأسد. فمكث ملياً من النهار و الناس يتدافعونه و يكرهون الإقدام عليه». گوید: چون یاران و اهل بیتش همگی به شهادت رسیدند امام حسین﵇ مدت زیادی از آن روز همچنان پا برجا بود و هرکس آهنگ او می‌کرد برمی‌گشت تا آن که پیادگان او را محاصره کردند. گوید: هرگز کسی را با آن همه اندوه و زخم چنان پایدار و دل استوار ندیده بودیم که در همه حال همچون سوارکاری دلیر جنگ می‌کرد و هرگاه بر آنان می‌تاخت همگی از برابرش چنان می‌گریختند که گله‌های بز از شیر و حمله‌اش می‌رمند. بخشی از روز را بر همین حال سپری کرد، لشکر هم این دست و آن دست می‌کردند و خوش نمی‌داشتند بر او بتازند. طبقات الکبری، ابن سعد، ج۶، ص۴۴۰-۴۴۱؛ طبقات الکبری (متمم الصحابه)، ج۱، ص۴۷۳.

همچنین: «وَ كَانَ الْحُسَيْن﵇ يحمل عَلَى الرجالة عن يمينه و شماله حتى ابذعروا و عليه قميص من خز أَوْ جبة وَ هُوَ معتمّ. فما رأى النَّاس أربط جأشاً وَ لا أمضى جناناً منه (كانوا) ينكشفون عَنْهُ انكشاف المعزى إذا شد فِيهَا الذئب». انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۰۲-۲۰۳.

همچنین: «و كان عبد اللّه بن عمار بن عبد يغوث يقول: واللّه ما رأيت مكثوراً قط قتل ولده و أهل بيته و أصحابه أربط جأشاً منه، و لا أمضى جناناً، ما رأيت قبله و لا بعده مثله، إن كانت الرجال تنكشف عن يمينه و عن يساره انكشاف المعزى إذا شد فيها الذئب». المصابيح، امام ابو العباس الحسنی، ص۳۷۳؛ و با اختلاف کم در این منابع: تجارب الامم، ابن مسکویه، ج۲، ص۸۰ : (قال عبد الله بن عماد:...)؛ البداية و النهايه، ابن کثیر، ج۸، ص۱۸۸: (و قال عبد الله بن عمار:...)

همچنین: «قالوا ما رأينا مكثوراً أربط جاشاً منه». المجدي في أنساب الطالبيين، ابن صوفی نسابه، ص۱۹۵؛ المجدي في أنساب الطالبين، علی بن محمد علوی عمری، ص۱۷۳.

برای تحقیق بیشتر به این منابع رجوع شود: الکامل في التاريخ، ج۴، ابن الأثير، ص۷۷؛ المقتفی الکبیر، مقریزی، ج۳، ص۳۳۳.

«وَ قَاتَلَ رَاجِلًا قِتَالَ الْفَارِسِ الشُّجَاعِ يَتَّقِي الرَّمْيَةَ وَ يَفْتَرِصُ الْعَوْرَةَ وَ يَشُدُّ عَلَى الْخَيْلِ»؛ امام حسین﵇ [با اینکه] پیاده می‌جنگید چون تکسواری دلیر، از تیر پرهیز کرده به دنبال فرصت حمله بود و بر سواران یورش می‌برد. الکامل، ابن اثیر، ج۳، ص۱۸۳.

و همچنین: «ثُمَّ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ وَ يَقْتُلُ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ مِنْ عُيُونِ الرِّجَالِ حَتَّى قَتَلَ

مِنْهُمْ مَقْتَلَةً كَثِيرَةً ... هذا و هو كاللّيث المغضب، لايحمل على أحد منهم إلّا نفحه بسيفه، فألحقه بالحضيض، فيكفي ذلك في تحقيق شجاعته، و كرم نفسه شاهدا صادقا، فلا حاجة معه إلى ازدياد في الاستشهاد». سپس حضرت [سپاه] دشمن را به جنگ طلبید، پس پیوسته جنگ می‌کرد و جنگجویان و سپهسالاران لشکر را می‌کشت تا اینکه شمار زیادی از آنان را از پای درآورد.... حضرت همچون شیری خشمگین به احدی از دشمن بر نمی‌خورد مگر اینکه او را با شمشیر خود تیغ می‌زد و او را به درک واصل می‌کرد. همین در تحقق شجاعت و کرامت نفس حضرت شاهد صادقی است و با این نیازی به فزونی استشهاد نیست. کشف الغمه، اربلی، ج۲، ص۱۹-۲۰.

و همچنین: «ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً»؛ راوی گوید: آنگاه امام حسین عليه السلام دشمن را به جنگ تن به تن طلبید، هرکس که به مبارزه‌اش می‌آمد می‌کشت، به حدی که شمارِ زیادی را از پای درآورد. اللهوف، سید بن طاوس، ص۱۱۸.

و همچنین: « ثُمَّ إِنَّهُ عليه السلام دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ فَتَهَافَتُوا إِلَيْهِ وَ انْثَالُوا عَلَيْهِ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ حَتَّى أَثَّرَ فِي ذَلِكَ الْجَيْشِ الْجَمِّ قَتْلُهُ» سپس حضرت سپاه دشمن را به نبرد فراخواند، پس لشکر دشمن به سوی حضرت روانه شدند و بر حضرت ریخته هجوم بردند. پس حضرت پیوسته هرکس که به سویش حمله‌ور می‌شد را می‌کشت تا اینکه [در اثر کثرت حملات دشمن و جراحات] شهادت حضرت در این سپاه بسیار زیاد تأثیر کرد. مثیر الاحزان، ابن نما حلی، ص۷۲.

و همچنین: «وَ لَم يَزَل يَحمِلُ عَلَى القَومِ يُجَالِدُهُم بِالسَّيفِ يَمِيناً وَ شِمَالاً حَتَّى قَتَلَ مِنهُم مَقتَلَةً عَظِيمَةً إِلَى أَنِ انكَشَفُوا مِن بَينِ يَدَيهِ». پیوسته حضرت بر سپاه دشمن حمله می‌نمود و راست و چپ لشکرشان را با شمشیر می‌زد تا اینکه بسیاری از آنها را به درک واصل نمود به نحوی که از مقابل حضرت فرار کردند. منتخب،طریحی، ج۲، ص۴۵۲ و (ط آخر: ص۴۴۱).

همچنین: عمر سعد با شمر گفت: «تو هرگز مردی دیده‌ای از امام حسین عليه السلام دلاورتر؟ اهل بیت و اصحابش را در پیش او کشتند و با وجود تشنگی و چندین زخم که بر تن وی است، نکایت جمعی را که قصد او دارند، دفع می‌کند.» روضة الصّفا، میرخواند، ج۳، ص۱۶۵.

و همچنین: «فلمّا فني أصحاب الحسين[عليه السلام] و قتلوا جميعهم، و بقي وحده، حمل عليهم، فقتل كثيراً من الرّجال و الأبطال، و رجع سالماً إلى موقفه عند الحريم، ثمّ حمل عليهم حملةً أخرى و أراد الكرّ راجعاً إلى موقفه، فحال الشمر بن ذي الجوشن بينه و بين الحريم في جماعة من أبطالهم و شجعانهم و أحدقوا به، ثمّ إنّ جماعة آخرين تبادروا إلى الحريم و الأطفال يريدون سلبهم، فصاح الحسين[عليه السلام]: و يحكم يا شيعة الشيطان كفّوا سفهاءكم عن الحريم و الأطفال فإنّهم لم يقاتلوكم، فقال الشمر لأصحابه: كفّوا عنهم و اقصدوا الرجل فلم يزل يقتتل هو و هم إلى أن أثخنوه جراحاً فسقط عن فرسه إلى الأرض و نزلوا و حزوا رأسه.» پس هنگامی که یاران امام حسین عليه السلام همگی کشته شدند و او تنها شد بر لشکر دشمن حمله کرد و تعداد بسیاری از مردان و پهلوانان آنها را کشت و سالم به محل ایستادنش در حرم

بازگشت. سپس دومرتبه بر آنها حمله نمود و خواست به موقف خود [در حرم] بـازگردد، در ایـن هنگـام شمر [لعنه الله] با جماعتی از پهلوانان و شجاعانشان بین او و حرم حائل شـدند و او را احاطـه کردنـد و جماعت دیگری به سوی حرم و اطفال رفتند و می‌خواستند آن‌ها را غـارت کننـد. پـس امـام حـسین علیه السلام فریاد زد: وای بر شما ای پیروان شیطان، بی‌خردان خود را از حرم و اطفال من منع کنیـد چـراکـه آنهـا بـا شما نجنگیدند. پس شمر به لشکرش گفت: دسـت از اطفـال و حـرم بردارایـد و قـصد آن مـرد کنیـد و پیوسته او و آنها می‌جنگیدند تا این‌که حضرت را بر اثر زخم‌های فروان سـنگین و نـاتوان سـاختند. پـس امام حسین علیه السلام از اسب بر زمین افتاد، و آنها پیاده شدند و سر مبارک حضرت علیه السلام را جـدا نمودنـد. اسـرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص ۴۱۰ – ۴۱۱.

منبع اهل تسنن: نور الأبصار، شبلنجی،ص۲۶۳.

همچنین: «فخرج تميم بن قحطبة و هو من أمراء الشّام و قال: يا ابن عليّ! إلى متى الخصومة؟ فقـد قتـل أولادك و أقرباؤك و مواليك، فأنت بعد تضرب بالسّيف مع عشرين ألفاً؟ فقال عليه السّلام: أنا جئت إلـى محاربتكم أم أنتم جئتم إلى محاربتي؟ أنا منعتُ الطّريق عنكم أم أنتم منعتمُوهُ عنّي؟ و قد قتلـتم إخـواني و أولادي، و ليس بيني و بينكم إلّا السّيف، فلاتكثـر المقـال. فتقـدّم إلـيّ حتّـى أرى مـا عنـدك. فـصاح صيحة، و سلّ السّيف و ضرب عنقه فتبعّد خمسين ذراعاً. فخاف العسكر من ضربه عليه السّلام، فـصاح يزيد الأبطحيّ عليهم: إنّكم عجزتم عن رجل واحدٍ و تفرّون؟ ثمّ جاء بين يدي الإمام علیه السلام و كـان مـشهوراً بالشّجاعة، فلمّا رآه عسكر عمر بن سعد في قباله أظهروا البشارة و السّرور، لكن خـاف أهـل البيـت منـه حين رأوه تجاهه، فصاح علیه السلام عليه: أ لاتعرفني، فتجئني في قبالي كمـن لا خـوف لـه؟ فلـم يجبـه، و سـلّ السّيف، فسبقه عليه السّلام، و ضرب على وسطه بالسّيف فقدّه نصفين». پس تمـيم بـن قحطبـه بيـرون آمد و او از امراء شام بود و گفت: ای پسر علی علیه السلام، تا کـی مخاصـمه خـواهی کـرد و حـال آنکـه اولاد و خویشان و دوستان تو را کشته‌اند و تو هنور شمشیر می‌زنی با بیست هـزار نفـر؟ آن حـضرت علیه السلام فرمـود: من به جنگ شما آمده‌ام یا شما به جنگ من آمده‌اید؟ من راه را به شما گرفته‌ام یا شما مرا منع کـرده‌ایـد؟ و حال آنکه برادران و اولاد مرا کشتید، و نیست میان من و شما مگر شمشیر، بسیار حرف مزن بیا بـه نـزد من تا ببینم آنچه در پیش توست. پس آن حضرت علیه السلام صیحه زد و شمشیر را کـشیده گـردن او را زد پنجـاه ذراع به دور افتاد. لشکر از ضربت آن حضرت ترسیدند، پس یزید ابطحی بر ایشان فریاد کرد که شـما از یک نفر عاجز شدید و از پیش او می‌گریزید، بعد از آن آمد پیش امام علیه السلام و او به شـجاعت مـشهور بـود، وقتی که او را در مقابل امام علیه السلام دیدند آن حضرت به او صیحه زد که: آیا مرا نمی‌شناسی که به مقابـل مـن می‌آیی مثل کسی که او را خوف نباشد؟ جواب نداد و شمشیر خود را کشید، امام علیه السلام به او سبقت کـرد بـا شمشیر به کمرش زده او را دو نیم کرد.

ضرب المثل شدن شجاعت امام حسین علیه السلام بین مردم بعد از واقعهٔ عاشورا:

«ثُمَّ إِنَّهُ [الحسين علیه السلام] دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ دَنَا مِنْهُ مِنْ عُيُونِ الرِّجَالِ حَتَّى قَتَلَ مِـنْهُمْ

مَقْتَلَةً عَظِيمَةً [كَبِيرَةً - ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْمَيْمَنَة - فَقَاتَلَهُمُ الحُسَينُ ﷺ بِأَجمَعِهِم]. و قال [اربلي]: شجاعة الحسين ﷺ يضرب بها المثل و صبره في مأقط الحرب أعجز الأواخر و الأول» سپس امام حسين ﷺ آن گروه را برای مبارزه دعوت کرد و همچنان هر فردی از بزرگانِ لشکرِ کفر که به حضرت نزدیک می‌شد به درک اسفل می‌فرستاد تا اینکه بسیاری از آنان را کشت، و بعد از آن به میمنهٔ لشکر حمله نمود. و مرحوم اربلی می‌فرماید: شجاعت امام حسین ﷺ ضرب المثل شده، و صبرش در تنگنای جنگ، آخر و اول [همه] را عاجز ساخته است. الفتوح، احمد بن اعثم کوفی، ج۵، ص۱۱۷؛ کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص۲۲۹؛ شرح الشّافية،ابن امير الحاج، ص۳۷۱؛بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۵، ص۴۹؛ عوالم، امام حسین ﷺ، شیخ عبد الله بحرانی، ص۲۹۲.

منابع اهل تسنن: مقتل الحسين ﷺ، خوارزمی، ج۲، ص۳۹؛ مطالب السئول، ابن طلحه شافعی، ص۳۸۴.

همچنین: «صاحب مجمع المصائب [علامهٔ فقیه مرحوم برغانی معروف به شهید ثالث] نوشته که در آن روز شجاعتی از جناب سید الشهدا ﷺ به ظهور رسید که بعد از واقعهٔ کربلا، مردم شجاعت امیرمؤمنان ﷺ را فراموش کردند. و در هر مجلسی و محفلی ذکر شجاعت آن حضرت را می‌کردند.» بحر المصائب، ملا محمد جعفر تبریزی، ج۳، ص۸۴.

شجاعت نبوی:

همچنین: «حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى الْعَلَوِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ قَالَ: حَدَّثَنِي جَدِّي قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ وَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي رَافِعٍ قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي عَنْ شَيْخٍ مِنَ الْأَنْصَارِ يَرْفَعُهُ إِلَى زَيْنَبَ بِنْتِ ابْنِ أَبِي رَافِعٍ عَنْ أُمِّهَا قَالَتْ: قَالَتْ فَاطِمَةُ ﷺ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَانِ ابْنَاكَ فَانْحَلْهُمَا فَقَالَ: رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَمَّا الْحَسَنُ ﷺ فَنَحَلْتُهُ هَيْبَتِي [خلقي - هديي] وَ سُؤْدُدِي وَ أَمَّا الْحُسَيْنُ ﷺ فَنَحَلْتُهُ سَخَائِي [جُودِي] وَ شَجَاعَتِي». زینب بن ابی رافع از مادرش نقل می‌کند که گفت: حضرت فاطمه ﷺ فرمود: ای رسول خدا این دو فرزندان تو هستند، پس به آنها چیزی ببخش. پیامبر خدا ﷺ فرمود: اما حسن ﷺ، هیبت و سروری خود را به او می‌بخشم و اما حسین ﷺ، سخاوت و شجاعت خود را به او ارث می‌دهم. خصال، شیخ صدوق، ص۷۷؛ ارشاد، شیخ مفید، ج۲، ص۶؛ إعلام الورى، شيخ طبرسی، ج۱، ص۴۱۲؛ الخرائج و الجرائح، راوندی، ج۲، ص۸۸۹؛ مستجاد من إرشاد (مجموعه)، علامه حلی، ص۱۴۲؛ عوالی اللئالی، احسائی، ج۱، ص۳۱۲ - ۳۱۳؛ تحفة الأزهار، ضامن بن شدقم، ج۱، ص۱۰۴؛حلية الأبرار، علامه بحرانی، ج۴، ص۶۷؛ بحار الأنوار، علامه مجلسی، ج۴۳، ص۲۶۳.

منبع اهل تسنن: ربيع الأبرار، زمخشری، ج۴، ص۲۹۶ - ۲۹۷.

۱۸. «قال الرّاويّ: ... لقد كان يحمل فيهم، فقلب أوّلهم على آخرهم، فانكشفوا من بين يديه، يدقّ بعضهم بعضا، فينهزمون كأنّهم الجراد المنتشر، ثمّ يرجع إلى مركزه، و يقف، و ينظر بطرفه إلى مخيمه، و يقول

برفیع صوته: لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العلیّ العظیم. [و یسمع صوته إلیهن ... ثمّ یرجع إلیهم و یقاتلهم.]». راوی گوید: ... هرآینه بر آنها حمل می‌کرد و لشکر کفر را زیر و رو می‌کرد و اول لشکر را بر آخرش واژگون می‌نمود. پس، از مقابلش دور می‌شدند و برخی [از شدت ترس] به برخی دیگر را برخورد می‌کرد. پس همچون ملخ‌های پراکنده فرار می‌کردند. آنگاه حضرت به مرکز (مکان خود) برمی‌گشت و می‌ایستاد و نیم‌نگاهی به خیمه‌اش می‌انداخت و با بالاترین صدایش می‌فرمود: «لا حول و لا قوّة إلّا باللّه العلیّ العظیم» و با این کار صدایش را به زنان حرم می‌شنواند [تا بدانند او زنده است] ... سپس دوباره به سوی دشمن برمی‌گشت با آنان مبارزه می‌کرد. معالی السبطین، مازندرانی، ج۲، ص۲۹؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۳۱۱.

۱۹. تحقیقی اجمالی در مورد تعداد مقتولین، به دست امام حسین علیه‌السلام

هزار و نهصد و پنجاه نفر

«إعلم أن کلمات أهل السیر و التواریخ و أصحاب المقاتل لیست علی نهج واحد في عدد الأشرار الفجار و الزنادقة الکفار الذین قتلهم سید الشهداء علیه‌السلام روحي له الفداء، فالقدر المتیقن و ما علیه اتفاق الکل، بمعنی أن عدد القتلی لم ینقص عنه جدا، و هو ما یقرب من ألفین أي ألف رجل و تسعمائة رجل و خمسین رجلا، سوی المجروحین». بدان: کلمات علمای سیره، تاریخ‌نویسان و صاحبان مقاتل در مورد شمار بدان زناکار و ملحدان کافری که سید الشهدا علیه‌السلام (روحی له الفدا) آنان را به درک واصل نمود بر یک نهج و سیاق نیست، بلکه مختلف است. اما تعداد اقلّ که همگان بر آن تعداد اتّفاق نظر دارند و شمار کشتگان یقیناً از آن کمتر نیست حدود دو هزار تن است یعنی ۱۹۵۰ مرد؛ البته شمار زخمی‌شدگان بسیار بیشتر است. اسرار الشهاده، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ج۳، ص۳۷.

هزار و هشتصد جنگجو

همچنین: «و روي انّه قتل بیده ذلك الیوم ألفا و ثمانمائة مقاتل و انّه دعاهم الی البراز» روایت شده که امام حسین علیه‌السلام در روز عاشورا هزار و هشتصد نفر جنگجو را به دست خود به جهنم فرستاد و آنان را برای مبارزه دعوت می‌کرد. اثبات الوصیة، مسعودی، ص۱۶۸.

ده هزار سوار کار

«ثُمَّ إِنَّهُ عَلَیهِ السَّلَامُ لَم یَزَل یَحمِلُ عَلَی القَومِ وَ یُقَاتِلُهُم حَتَّی قَتَلَ مِنَ القَومِ أُلُوفاً. فَلَمَّا نَظَرَ الشِّمرُ لَعَنَهُ اللّهُ إِلَی ذَلِكَ قَالَ لِعُمَرِ بنِ سَعدٍ: أَیُّهَا الأَمِیرُ وَ اللّهِ لَو بَرَزَ إِلَی الحُسَینِ علیه‌السلام أَهلُ الأَرضِ لَأَفنَاهُم عَن آخِرِهِم، فَالرَّأیُ أَن نَفتَرِقَ عَلَیهِ وَ نَملَأُ الأَرضَ بِالفُرسَانِ وَ الرِّمَاحِ وَ النَّبلِ تُحِیطُ بِهِ مِن کُلِّ جَانِبٍ، قَالَ: فَفَعَلُوا ذَلِكَ وَ جَعَلَ الحُسَینُ علیه‌السلام یَحمِلُ تَارَةً عَلَی المَیمَنَةِ وَ أُخرَی عَلَی المَیسَرَةِ حَتَّی قَتَلَ عَلَی مَا نُقِلَ مَا یَزِیدُ عَلَی عَشرَةِ آلَافِ فَارَسٍ وَ لَایَبِین فِیهِم لِکَثرَتِهِم حَتَّی أَثخَنُوهُ بِالجِرَاحِ.» آنگاه حضرت بدون ذره‌ای توقف به جماعت دشمن یورش می‌برد و همواره به نبرد با آنان ادامه می‌داد تا اینکه هزاران نفر از آنان را به درک واصل نمود. هنگامی که نگاه شمر ملعون به کشتن و درو کردن آن حضرت افتاد خطاب به عمر

سعد گفت: ای امیر، به خدا قسم اگر تمام ساکنین روی زمین در مقابل حسین بن علی علیه السلام قرار گیرند یقیناً همه را می‌کشد و از بین می‌برد، بنابراین بایست او را پراکنده ساخته میدان را از اسب سواران، تیراندازان و تیر پر نمائیم و او را از هر طرف محاصره کنیم. راوی گوید: همین نقشه را عملی کردند و امام حسین علیه السلام گاهی به طرف راست لشکر دشمن یورش می‌برد، گاهی به چپ لشکرشان، تا اینکه بنا بر نقل‌ها بالغ بر ده هزار اسب سوار را به درک واصل نمود، بلکه بیشتر چون تعدادشان بسیار زیاد بود؛ تا اینکه لشکر دشمن او را بسیار زخمی کرده از پای در آوردند. منتخب، طریحی، ص۴۵۱؛ الدمعة الساکبة، ج۴، ص۳۴۲: (به نقل از منتخب).

و همچنین: «و في الخبر الأوّل: فجعل الحسين علیه السلام تارةً يحمل على الميمنة، و تارةً على الميسرة، حتّى قتل على ما نقل ما يزيد على عشرة آلاف فارس و لايبين النّقص فيهم لكثرتهم، حتّى أثخنوه بالجراح».

و در خبر اول [ابی مخنف] هست که: امام حسین علیه السلام یک دفعه بر میمنه و دفعهٔ دیگر بر میسره حمله می‌کرد تا زیاده از هزار سرباز را به قتل رسانید، علی ما نقل؛ و نقص در میان ایشان ظاهر نمی‌شد از جهت کثرت ایشان تا اینکه حضرت را بر اثر زیادیِ زخم‌ها سست و ناتوان کردند. اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی مدقق علامه دربندی، ص۴۱۱.

و همچنین: «في الفخريّ: قال الشّمر لعنه اللّه لابن سعد: لو برز إلى الحسين علیه السلام أهل الأرض لأفناهم، فأرى أن نفترق عليه و نملأ الأرض بالفرسان و الرّماح و النّبال، و نحيط به من كلّ جانب. ففعلوا، فجعل الحسين علیه السلام تارة يحمل على الميمنة، و أخرى على الميسرة حتّى قتل ما يزيد على عشرة آلاف فارس و لايبين النّقص فيهم لكثرتهم، و كانت الرّماة أربعة آلاف.» شمرِ ملعون به عمر سعد گفت: اگر تمام اهل زمین هم به مبارزهٔ حسین علیه السلام بروند همه کشته خواهند شد، پس نظر من این است که بر او چند گروه شویم و زمین را از اسب سواران و نیزه داران و تیراندازان پُر کنیم و او را از همه طرف احاطه و محاصره کنیم. پس همین کار را انجام دادند و امام حسین علیه السلام گاهی به سمت راست لشکر و گاهی به سمت چپ حمله می‌کرد تا این که بیش از ده هزار اسب سوار را کشت، اما به جهت زیادی لشکریان، نقصی در آنها پیدا نمی‌شد و تیراندازان چهار هزار نفر بودند. شرح الشّافية، ابن امير الحاج، ص۳۷۲.

۲۰. حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ قَالَ: حَدَّثَنَا مُعَاوِيَةُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ رَاشِدِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةَ أَنَّهُ قَالَ: «خَرَجْنَا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ، وَ دُعِينَا إِلَى طَعَامٍ فَإِذَا حُسَيْنٌ علیه السلام يَلْعَبُ فِي الطَّرِيقِ، فَأَسْرَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ أَمَامَ الْقَوْمِ، ثُمَّ بَسَطَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ حُسَيْنٌ [علیه السلام] يَمُرُّ مَرَّةً هَاهُنَا وَ مَرَّةً هَاهُنَا، وَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ يُضَاحِكُهُ حَتَّى أَخَذَهُ، فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ فِي ذَقَنِهِ وَ الْأُخْرَى فِي رَأْسِهِ، ثُمَّ اعْتَنَقَهُ فَقَبَّلَهُ، ثُمَّ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ: «حُسَيْنٌ [علیه السلام] مِنِّي وَ أَنَا مِنْهُ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ [علیهما السلام]، سِبْطَانِ مِنَ الْأَسْبَاطِ.» یعلی بن مرّه گوید: ما با پیامبر صلی الله علیه و آله به مهمانی دعوت بودیم که به طور اتّفاقی حسین علیه السلام را دیدیم که در راه بازی می‌کرد. پیغمبر صلی الله علیه و آله با سرعت بر جمع پیشی گرفت و دستانش را گشود و به دنبال حسین علیه السلام بود، حسین علیه السلام هم این طرف آن

طرف فرار می‌کرد، پیغمبرﷺ او را می‌خنداند تا اینکه حضرت او را گرفت و یک دستش را زیر چانهٔ حسینؑ و دیگری را زیر سرش برد و او را در آغوش گرفته بوسید، بعد هم فرمود: حسینؑ از من است و من نیز از او هستم، خداوند دوست می‌دارد هرکس حسنینؑ را دوست بدارد، حسن و حسینؑ، دو سبط از اسباط هستند.

منابع اهل تسنن: تاریخ الکبیر، بخاری، ج۸، ص٤١٤ - ٤١٥.

و با اختلاف کم در این منابع: الأدب المفرد، بخاری، ص۸۵؛ المعجم الکبیر، طبرانی، ج۲۲، ص۲۷۳؛ تاریخ مدینة دمشق، ابن عساکر، ج١٤، ص١٥٠؛ إمتاع الأسماع، مقریزی، ج۲، ص۲۱۸؛ سبل الهدی و الرشاد، صالحی شامی، ج۹، ص٣٦٩ - ٣٧٠.

و به همین مضمون در این منابع: المعجم الکبیر، طبرانی، ج۳، ص۳۲؛ مسند الشامیین، طبرانی، ج۳، ص١٨٤؛ ذخائر العقبی، محب الدین طبری، ص١٢٦ : (عَنْ يَعْلَى بْنِ مُرَّةَ: «إِنَّ النَبِيَّ [ﷺ] أَخَذَ الْحُسَيْنَ [ؑ] وَ قَنَعَ رَأْسَهُ وَ وَضَعَ فَاهُ عَلَى فِيهِ فَقَبَّلَهُ. خَرَّجَهُ أَبُو حَاتِمٍ وَ سَعِيدُ بْنِ مَنْصُورٍ [أبو عثمان سعيد بن منصور بن شعبة الخراساني الجوزجاني (المتوفى: ٢٢٧هـ.])؛ مجمع الزوائد، هیثمی، ج۹، ص۱۸۱ : (رواه الطبراني و اسناده حسنٌ)؛ جامع الصغیر، سیوطی، ج۱، ص۵۷۵؛ الصواعق المحرقة، ابن حجر هیتمی مکی، ص۱۹۲؛ کنز العمال، متقی هندی، ج۱۳، ص٦٦٢؛ فیض القدیر، مناوی ، ج۳، ص۵۱۳؛ ینابیع المودة، قندوزی، ج۲، ص۹۱.

همچنین: حَدَّثَنَا يَعْقُوبُ بْنُ حَمِيْدِ بْنِ كَاسِبٍ قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ سُلَيْمٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ خُثَيْمٍ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ، أَنَّ يَعْلَى بْنَ مُرَّةَ، حَدَّثَهُمْ أَنَّهُمْ خَرَجُوا مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ إِلَى طَعَامٍ دُعُوا لَهُ، فَإِذَا حُسَيْنٌ [ؑ] يَلْعَبُ فِي السِّكَّةِ، قَالَ: فَتَقَدَّمَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ [وَ آلِهِ] وَ سَلَّمَ أَمَامَ الْقَوْمِ وَ بَسَطَ يَدَيْهِ فَجَعَلَ الْغُلَامُ يَفِرُّ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا، وَ يضَاحِكُهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ [آلِهِ و] سَلَّمَ حَتَّى أَخَذَهُ، فَجَعَلَ إِحْدَى يَدَيْهِ تَحْتَ ذَقَنِهِ، وَ الْأُخْرَى فِي فَأْسِ رَأْسِهِ فَقَبَّلَهُ وَ قَالَ: «حُسَيْنٌ ؑ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ ؑ، أَحَبَّ اللَّهُ مَنْ أَحَبَّ حُسَيْنًا ؑ، حُسَيْنٌ ؑ سِبْطٌ مِنَ الْأَسْبَاطِ» از یعلی بن مرّه نقل شده است که در یکی از روزها پیغمبر اکرمﷺ در معیّت اصحابش به منزلی دعوت بودند. در مسیر خود به کوچه‌ای رسیدند که امام حسینؑ در آنجا سرگرم بازی بود. پیغمبرﷺ از میان اصحاب بیرون آمد و دست گشود [تا او را بگیرد]، حسینؑ از این طرف به آن طرف می‌گریخت و پیغمبرﷺ او را می‌خنداند تا اینکه حسینؑ را گرفت. آنگاه دستی بر زیر چانهٔ کودک و دستی دیگر پشت گردن او گذاشت و او را بوسید و فرمود: حسینؑ از من است و من از او؛ خدا دوست می‌دارد هرکس که حسینؑ را دوست بدارد. حسینؑ سبطی از اسباط است.

منابع اهل تسنن: سنن ابن ماجة، محمد بن یزید قزوینی، ج۱، ص۵۱.

با اختلاف کم در این منابع: سنن الترمذی، ترمذی، ج۵، ص٣٢٤ (هذا حدیثٌ حسنٌ)؛ أنساب الأشراف، بلاذری، ج۳، ص١٤٢؛ أسد الغابة، ابن أثیر، ج۲، ص۱۹؛ الجوهرة في نسب الإمام علی و

آله، بری، ص٤٠؛ مطالب السؤول في مناقب آل الرسول، محمد بن طلحة شافعی، ص۳۷۷؛ تحفة الأبرار في شرح مصابيح السنة، بيضاوی، ج۳، ص٥٦١-٥٦٢؛ تاريخ الاسلام، ذهبی، ج٥، ص۹۷ (قال الترمذي: هذا حديثٌ حسنٌ)؛ الوافی بالوفيات، صفدی، ج۱۲، ص۲٦۲؛ البداية و النهاية، ابن كثير، ج۸، ص۲۲٤ (قال الترمذي: هذا حديثٌ حسنٌ)؛ تهذيب التهذيب، ابن حجر، ج۲، ص۲۹۹؛ الفصول المهمة، ابن صباغ، ج۲، ص۷٥۷؛ كنز العمال، متقی هندی، ج۱۲، ص۱۲۹؛ كشف الخفاء، عجلونی، ج۱، ص۳٥۸ (رواه التّرمذي و حسّنه)؛ ينابيع المودة، قندوزی، ج۲، ص۳٤ و ج۲، ص۲۰۷ (أخرجه الترمذي و حسّنه).

۲۱. قَالَ عَلِيٌّ ﷺ: «بِأَبِي وَ أُمِّي الْحُسَيْنَ ﷺ الْمَقْتُولَ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ وَ اللَّهِ لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْوَحْشِ مَادَّةً أَعْنَاقَهَا عَلَى قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوَحْشِ يَبْكُونَهُ وَ يَرْثُونَهُ لَيْلاً حَتَّى الصَّبَاحِ فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَإِيَّاكُمْ وَ الْجَفَاءَ.» حضرت علی ﷺ فرمود: پدر و مادرم فدای حسینم باد، حسین ﷺ در پشت کوفه کشته خواهد شد، به خدا قسم گویا می‌بینم که وحوش، گردن‌های خود را بر قبرش کشیده و بر او می‌گریند و از شب تا صبح بر او مرثیه می‌خوانند. و وقتی حال وحوش چنین باشد پس شما انسان‌ها از جفا به او حذر کنید. کامل الزيارات، ابن قولويه، ص١٦٥؛ ذوب النضار، ابن نما حلی، ص۲۳؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج٤٥، ص۲۰٥؛ عوالم امام حسين ﷺ،شيخ عبد الله بحرانی، ص٤۸۹.

۲۲. «عَنْ عَاصِمٍ عَنْ زِرٍّ قَالَ: «أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ عَلَى رُمْحٍ فِي الْإِسْلَامِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ﷺ فَلَمْ أَرَ بَاكِياً وَ بَاكِيَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ». عاصم از زِر روایت می‌کند: اولین سری که در اسلام بر سر نیزه رفت سر مبارک امام حسین ﷺ بود، و من گریه‌کنندگان از زن و مرد بیشتر از آن روز ندیدم. کشف الغمة، اربلی، ج۲، ص٢٦٦.

منبع اهل تسنن: جوهر الثمين في سيرة الخلفاء و السلاطين، صارم الدين إبراهيم بن محمد بن ايدمر بن دقماق القاهری،ج۱، ص۷۸ (متولد سنة ۷٥۰ و المتوفى سنة ۸۰۹ هـ - ط عالم الكتب في بيروت سنة ١٤٠٥ هجری على ما نقل فی شرح إحقاق الحق، سيد مرعشی، ج۳۳، ص٦۹۱.)

همچنين: وَ ذَكَرَ الْبَلَاذِرِيُّ: «أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ ﷺ أَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ عَلَى خَشَبَةٍ»؛ بلاذری آورده است که: سپاه اموی پیکر امام حسین ﷺ را پایمال ساخت و سر مقدّس او نیز، نخستین سری بود که بر فرازِ نی کشیده شد. مثير الاحزان، ابن نما حلی، ص٦۰.

منبع اهل تسنن: انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۱۹.

۲۳. پس قبای خز مصری در پوشید و عمامه رسول خدا ﷺ بر سر بست و سپر حمزه سیّد الشهدا ﷺ بر پس پشت افکند و ذو الفقار شاه ولایت حمایل کرد و بر اسب ذو الجناح سوار شده، آهنگ میدان نمود پرده‌نشینان حجله عصمت، از پی وی روان و دوان شده گفتند: ای وا ویلاه ما را به که می‌گذاری و این غریبان بی‌کس را به کدام کس می‌سپاری؟ امام حسین «علیه السلام» فرمود: بازگردید شما را به خدا

سپردم و او وکیل منست در مهمّات شما، ﴿و کفی باللّه وکیلا﴾ امّـا چـون امـام حـسین بـه میـان میـدان رسیده نیزه بر زمین استوار کرد». روضة الشهداء، کاشفی ،ص۴۲۹.

همچنین: «اما چون آن شاه عرصهٔ ایجاد آهنگ میدان کرد، پـرده‌نـشینان حجلـهٔ عـصمت و طهـارت از عقب او روان شده و خواهران می‌گفتند: واویلاه ای برادر! رفتی و دیگـر تـو را نخـواهیم دیـد، و دختـران می‌گفتند: ای پدر! وا مصیبتاه! کاش ما پیش از تو هلاک می‌شـدیم، و بـرادرزادگـان مـی‌گفتنـد: ای عـم! وا محتناه! کاش جدّ و پدر تو می‌بودند و تو را بدین حال مشاهده می‌نمودند، و حرم محترم می‌گفتنـد: وا مولاه واکربتاه! این غریبان بی‌کس را به که می‌سپاری؟ و همگی خود را به دست و پـای مرکـب شـاهزاده افکندند و ناله و بی‌قراری می‌کردند [...] به نحـوی فغـان و زاری از آن اسـیران کـربلا برخاسـت کـه آن غریب و بی‌کس حیران شده و از هر طرف نگران بود و حالتی در آن مظلوم مشاهده شد که کسی به هـیچ دشمنی نمی‌تواند آن حالت را مشاهده نمود. پس ساعتی گریست و فرمود: ای گروه غریبان و بـی‌کـسان شما را به خدا می‌سپارم، او وکیل من است در مهمات شما». محرق القلوب، ملا محمد مهـدی نراقـی، مجلس چهاردهم، ص۴۸۳-۴۸۴.

۲۴. «و في بعض المقاتل لمّا أراد أن يتقدّم إلى القتال نظر يمينا و شـمالا، و نـادى: ألا هـل مـن يقـدّم لـي جوادي، فسمعت زينب عليها السّلام خرجت و أخذت بعنان الجواد، و أقبلـت إليـه و هـي تقـول: لمـن تنادي و قد قرحت فؤادي.» معالي السّبطين، مازندرانی، ج۲،ص۲۷.

همچنین: «ثمّ إنّه روحي له الفداء ودّع عياله وداع الآيس عن الرّجوع، فصرخن النّساء و بكـين، و أمـرهنّ بالصّبر و الثّبات، و ركب جواده، و توجّه نحو القوم، فنظر يمينا و شمالا، فلم يـر أحـدا مـن الأصـحاب و الأنصار إلّا من صافح التّراب جبينه، و قطع الحمام أنينه. و في بعـض المقاتـل: إنّـه عليـه الـسّلام بكـى بكاءا عاليا. الإمام الحسين عليه السّلام و أصحابه، قزوينی، ج۱، ص۳۰۳.

و همچنین: «حدّثني بعض الثّقاة من تلامذتي من العرب، قال: قد ظفـرت بهـذه الرّوايـة فـي مجموعـة كانت تنسب إلى الفاضل الأديب المقريّ، فنقلتها عنه، و هي أن روى عبد اللّه بن سنان الكوفيّ عـن أبيـه عن جدّه، أنّه قال: خرجت بكتاب من أهل الكوفة إلى الحسين عليه السّلام و هو يومئذ بالمدينـة فأتيتـه، فقرأه، فعرف معناه، فقال: أنظرني إلى ثلاثة أيّام، فبقيت في المدينة، ثمّ تبعته إلى أن صـار عزمـه بالتّوجّـه إلى العراق، فقلت في نفسي: أمضي و أنظر إلى ملك الحجـاز كيـف يركـب؟ و كيـف جلالتـه و شـأنه؟ فأتيت إلى باب داره، فرأيت الخيل مسرجة، و الرّجـال واقفـين، و الحـسين عليـه الـسّلام جـالس علـى كرسيّ، و بنو هاشم حافون به، و هو بينهم كأنّه البدر ليلة تمامه و كماله، و رأيت نحواً من أربعين محمـلاً و قد زيّنت المحامل بملابس الحرير و الدّيباج. قال: فعند ذلك أمر الحسين عليه السّلام بني هاشـم بـأن يركبوا محارمهنّ على المحامل. فبينما أنا أنظر و إذا بشابّ قد خرج من دار الحـسين عليـه الـسّلام و هـو طويل القامة و على خدّه علامة و وجهه كالقمر الطّالع و هو يقول: تنحّوا يا بني هاشم، و إذا بـامرأتين قـد خرجتا من الدّار و هما تجرّان أذيالهما على الأرض حياء من النّاس، و قد حفّـت بهمـا إماؤهمـا، فتقـدّم

ذلك الشّابّ إلى محمل من المحامل و جثى على ركبتيه و أخذ بعضديهما و أركبهما المحمل، فسألت بعض النّاس عنهما فقيل: أمّا إحداهما فزينب عليها السلام، و الأخرى أمّ كلثوم بنتا أمير المؤمنين عليه السلام، فقلت: و من هذا الشّاب؟ فقيل لي: هو قمر بني هاشم العبّاس بن أمير المؤمنين عليه السلام، ثمّ رأيت بنتين صغيرتين كأنّ اللّه تعالى لم يخلق مثلهما، فجعل واحدة مع زينب عليها السلام، و الأخرى مع زينب عليها السلام، و الأخرى مع أمّ كلثوم عليها السلام، فسألت عنهما، فقيل لي: هما سكينة و فاطمة بنتا الحسين عليه السّلام. ثمّ خرج غلام آخر كأنّه البدر الطّالع و معه امرأة و قد حفّت بها إماؤها فأركبها ذاك الغلام المحمل، فسألت عنها و عن الغلام، فقيل لي: أمّا الغلام فهو عليّ الأكبر بن الحسين عليه السّلام، و الإمرأة أمّه ليلى زوجة الحسين عليه السّلام. ثمّ خرج غلام و وجهه كفلقة القمر و معه امرأة، فسألت عنهما، فقيل لي: أمّا الغلام، فهو القاسم بن الحسن المجتبى عليه السلام و الامرأة أمّه. ثمّ خرج شابّ آخر و هو يقول: تنحّوا عنّي يا بني هاشم، تنحّوا عن حزم أبي عبد اللّه عليه السلام. فتنحّى عنه بنو هاشم، و إذا قد خرجت امرأة من الدّار و عليها آثار الملوك و هي تمشي على سكينة و وقار و قد حفّت بها إماؤها، فسألت عنهما، فقيل لي: أمّا الشّابّ فهو زين العابدين عليه السلام ابن الإمام و أمّا الإمرأة فهي أمّه شاه زنان بنت الملك كسرى زوجة الإمام، فأتى بها و أركبها على المحمل، ثمّ أركبوا بقيّة الحرم و الأطفال على المحامل، فلمّا تكاملوا نادى الإمام عليه السّلام: أين أخي؟ أين كبش كتيبتي؟ أين قمر بني هاشم؟ فأجابه العبّاس عليه السلام: لبّيك لبّيك يا سيّدي. فقال له الإمام عليه السّلام: قدّم لي يا أخي جوادي. فأتى العبّاس عليه السلام بالجواد إليه، و قد حفّت به بنو هاشم، فأخذ العبّاس بركاب الفرس، حتّى ركب الإمام. ثمّ ركب بنو هاشم و ركب العبّاس عليه السلام، و حمل الرّاية أمام الإمام، قال: فصاح أهل المدينة صيحة واحدة، و علت أصوات بني هاشم بالبكاء و النّحيب و قالوا: الوداع، الوداع، الفراق، الفراق، فقال العبّاس عليه السلام: هذا و اللّه يوم الفراق و الملتقى يوم القيامة، ثمّ ساروا قاصدين الكوفة» بعضی از شاگردان موثّق و عربم برایم نقل کرد و گفت: من به این روایت در مجموعه‌ای (دفتر گردآورده شده) که به فاضل ادیب مقری منسوب است دست یافتم و این حدیث را از آن مجموعه نقل می‌کنم و آن اینکه: عبد الله بن سنان کوفی از پدرش از جدّش روایت کرده که گفت: من با نامه‌ای از کوفیان به قصد امام حسین علیه السلام [از کوفه] خارج شدم و حضرت در آنروز هنوز در مدینه بود، خدمت حضرت رسیدم و نامه را به ایشان تقدیم نمودم. حضرت آن را قرائت فرمود و مضمون نامه را دریافت. به من فرمود: سه روز به من مهلت بده. من سه روز در مدینه ماندم، و حضرت را متابعت کردم تا اینکه قصد حضرت بر این تعلق گرفت که متوجه جانب عراق گردد. من در درونم گفتم: می‌روم و به پادشاه حجاز می‌نگرم که چگونه سوار می‌شود و جلالت و شکوتش چگونه است. پس با همین قصد روانهٔ درب خانهٔ حضرت شدم، دیدم مرکب حضرت زین شده و مردان همه ایستاده‌اند و امام حسین علیه السلام بر تختی نشسته و بنی هاشم همگی دور حضرت را گرفته‌اند، و حضرت در میان آنها همچون ماه شب چهاردهم است در پر بودن و کامل بودن، نگاهم به حدود چهل محمل افتاد که به پوشش‌هایی از ابریشم و دیبا تزیین شده است. گوید: در همین هنگام امام حسین علیه السلام به بنی هاشم

فرمان داد محارم خود را بر محمل‌ها سوار کنند. همانطور که من نگاه می‌کردم یکمرتبه جوانی را دیدم که از منزل امام حسین علیه‌السلام خارج شد؛ جوانی رشید و قد بلند، بر گونه‌اش نشانه‌ای بود و صورتش همچون ماهی طلوع‌کننده می‌درخشید و می‌فرمود: بلند شوید (و شتران را بلند کنید) ای بنی هاشم. در این هنگام دو بانو از منزل خارج شدند در حالی که از شدّت حیائشان از مردم، دامن‌هایشان را روی زمین می‌کشیدند و کنیزان اطراف آن دو را گرفته و پوشانده بودند. آن جوان به سوی محملی از محمل‌ها پیش رفت و با زانوانش نشست و بازوی آن دو بانو را گرفت و بر محمل سوار نمود. من از بعضی مردم پرسیدم که آن دو بانو کیستند؟ در جوابم گفتند: یکی از آنها حضرت زینب علیهاالسلام و دیگری حضرت امّ کلثوم علیهاالسلام دختران حضرت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام هستند، پرسیدم: و این جوان که بود؟ در پاسخم گفتند: او ماه بنی هاشم حضرت عباس بن امیرالمؤمنین علیه‌السلام است. بعد من نگاهم به دو دختر کوچک افتاد که گویا خدای متعال نظیر آن‌دو را خلق نفرموده است؛ یکی از آنان با حضرت زینب علیهاالسلام و دیگری با حضرت ام کلثوم، من پرسیدم: آن دو کیستند؟ گفتند: آن دو حضرت سکینه و فاطمه دختران امام حسین علیه‌السلام هستند. سپس پسری دیگر خارج شد همچون ماه شب چهارده می‌درخشید و بانویی همراهش بود و کنیزش او را در بر گرفته بود. آن پسر هم آن خانم را سوار محمل نمود. من از پسر و بانو پرسیدم، گفتند: آن پسر، حضرت علی اکبر فرزند امام حسین علیه‌السلام است آن زن هم مادرش لیلی خاتون همسر امام حسین علیه‌السلام است. بعد از آنها پسری از منزل شد در حالی که صورتش همچون پارهٔ ماه بود و بانویی همراهش بود. من از آن دو پرسیدم، در جوابم گفتند: آن پسر حضرت قاسم فرزند امام حسن مجتبی علیه‌السلام است، آن زن هم مادرش هست. سپس جوان دیگری خارج شد که می‌فرمود: ای بنی هاشم، از بار و بندیل امام حسین علیه‌السلام دور شوید. پس بنی هاشم کنار رفتند. ناگاه زنی از خانه بیرون آمد که آثار پادشاهی بر او نمایان بود و بسیار با آرامش و آهسته قدم برمی‌داشت و کنیزانش دورش را گرفته بودند. از آن دو سؤال کردم، گفتند: اما آن جوان، زین العابدین پسر امام حسین علیه‌السلام است، آن بانو هم مادرش شاه زنان دختر پادشاه کسری همسر امام حسین علیه‌السلام است. آن بانو را آورد و بر محمل سوار نمود. بعد هم بقیهٔ اهلبیت و کودکان علیهم‌السلام یکی یکی بر محمل‌ها سوار شدند. هنگامی که همه سوار شدند حضرت فریاد بر آورد: برادرم کجاست؟ قوچ لشکرم (مهتر سپاهم) کجاست؟ قمر بنی هاشم کجاست؟ حضرت عباس علیه‌السلام در پاسخ حضرت فرمود: لبّیک لبّیک سرورم. امام حسین به حضرت عباس علیه‌السلام فرمود: برادرم، اسبم را پیش آور. حضرت عباس علیه‌السلام اسب حضرت را آورد در حالی که بنی‌هاشم اطرافش را گرفته بودند. حضرت عباس علیه‌السلام رکاب اسب را گرفت تا امام حسین علیه‌السلام سوار شد. آنگاه بنی هاشم سوار شدند، و نیز حضرت عباس علیه‌السلام. گوید: تا همگی سوار شدند و عزم سفر کردند، اهالی مدینه همگی یک فریاد بلند سر دادند و صداهای بنی هاشم به گریه و شیون بالا رفت و فرمودند: بدرود، بدرود، جدایی، جدایی. حضرت عباس علیه‌السلام هم فرمود: این به خدا قسم روز فراق و جدایی است و وعدهٔ دیدار ما روز قیامت؛ بعد هم همگی به سمت کوفه حرکت کردند. اسرار الشّهادة، فقیه و اصولی

مدقق علامه دربندی، ص۳٦۷-۳٦۸ (ط. دیگر ج۲، ص٦۲۸)؛ معالی السّبطین، مازندرانی، ج۱، ص۲۲۰- ۲۲۱؛ وسیلة الدّارین، زنجانی، ص۵۳- ٥٤؛ خصایص زینبیه، آیت الله سید نور الدین جزایری، ص۱۹۲ (به صورت خلاصه به نقل از اسرار الشهاده).

۲۵. همچنین: «در برخی از تواریخ آمده است: هنگامی که امام حسین علیه السلام چند قدمی از خیمه‌ها دور شد، حضرت زینب علیها السلام از خیمه بیرون آمد و صدا زد: «برادرم! **لحظه‌ای درنگ کن تا وصیّت مادرم فاطمه علیها السلام را نسبت به تو عمل کنم**». امام علیه السلام توقّف کرد و پرسید: آن وصیت چیست؟ زینب علیها السلام فرمود: مادرم به من وصیّت کرده بود: هنگامی که نور چشمم حسین علیه السلام، روانهٔ میدان جنگ با دشمن شد **عوض من گلویش را ببوس. آنگاه زینب علیها السلام گلوی برادر را بوسید** و به خیمه بازگشت». تذکرة‌الشهدا، علامه ملاحبیب الله کاشانی، ج۲، ص۷٤.

همچنین: حضرت علیه السلام، ذوالجناح را طلبید و سوار شد که صدای گریهٔ اهل حرم بلند شد و نالهٔ طفلان به فلک رسید. چون چند قدم راه رفت، دید باز صدای گریه می‌آید، نگاه کرد، دید خواهرش زینب علیها السلام با پای برهنه می‌آید و می‌گوید: ای برادر صبر کن حاجتی با تو دارم:

مهلًا يا أخي توقّف حتّى اتزوّد من نظري　　إليك فهذا وداعٌ لاتلاق بعده

... ای برادر تعجیل مکن. زمانی توقّف کن تا از دیدن رویت توشه بردارم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر زینب است و دیگر به خدمت نمی‌رسم... حضرت ایستاد. حضرت زینب علیها السلام عرض کرد: ای برادر! **مادرم هنگام وفات وصیّت کرده که هرگاه عازم سفر آخرت می‌باشی، عوض او زیر گلوی تو را ببوسم. حضرت پیاده شد و حضرت زینب علیها السلام دست‌ها به گردن امام علیه السلام در آورد و گلوی او را بوسید**؛ و هر دو این قدر گریستند که نزدیک بود بی‌هوش شوند. بکاء الحسین، (بازنویسی امواج البکاء فاضل بسطامی)، ص۳۰۳-۳۰٤.

همچنین: وداع پنجم: با زینب خاتون است. چنانچه مروی است که: بعد از وداع عمومی با اهل حرم، زینب را طلبید و به او وصیت کرد و سفارش اطفال و زنان را به او نمود و او را به صبر و شکیبایی امر فرمود ... پس حضرت، ذوالجناح را طلبید و سوار شد که صدای گریه اهل حرم بلند شد و ناله طفلان به فلک می رسید و چون چند قدم راه رفت دید باز صدای گریه می آید، نگاه کرد دید زینب با پای برهنه می آید و می گوید: ای برادر؛ صبر کن که حاجتی به تو دارم. «مَهْلاً یا اَخی تَوَقَّفْ حَتّی اَتَزَوَدَ مِنْ نَظَری اِلَیْکَ فَهذا وِداعٌ لا تَلاقَ بَعْدَهُ». ای برادر تعجیل مکن زمانی توقف کن تا از دیدن رویت توشه بردارم و از گلستان جمالت گلی بچینم که این وداع آخر زینب است و دیگر به خدمت نمی رسم ... پس حضرت علیه السلام ایستاد. زینب عرض کرد: ای برادر؛ **مادرم در وقت وفات وصیت کرده است که هرگاه ببینم که تو کفن پوشیدی و عازم سفر آخرت می باشی به عوض او زیر گلوی تو را ببوسم. حضرت پیاده شده و زینب دستها به گردن امام علیه السلام درآورد و گلوی او را بوسید.** و هر دو اینقدر

گریستند که نزدیک بود که مدهوش شوند». انوار الشهادة في مصائب عترة الطاهرة، محمد حسن بن علی کثنوی، ص۲۲۲-۲۲٤.

۲٦. «ثم أمر حميد بن بكير الأحمري فنادى في الناس بالرحيل إلى الكوفة، و حمل معه أخوات الحسين عليه السلام و بناته و من كان من الصبيان، و علي بن الحسين الأصغر عليه السلام مريض. فلطمن النسوة و صحن حين مررن بالحسين، و جعلت زينب بنت علي عليها السلام تقول: يا محمداه صلى عليك مليك السماء، هذا [الـ]حسين عليه السلام بالعراء، مرمل بالدماء مقطع الأعضاء يا محمداه و بناتك سبايا و ذريتك مقتّلة تسفي عليها الصبا! فأبكت كلّ عدوّ و وليّ»؛ سپس حمید بن بکیر احمری را فرمان داد پس در میان مردم به کوچ به سوی کوفه جار زد و با او خواهران امام حسین علیه السلام و دختران و کودکان بودند و امام سجاد علیه السلام مریض بود. پس زنان سیلی به خود زدند و هنگامی که از امام حسین علیه السلام گذشتند فریاد بر آوردند و حضرت زینب علیها السلام دختر امام علی علیه السلام پیوسته می‌فرمود: وا محمدا، ملائکهٔ آسمان بر تو درود فرستادند، این حسین علیه السلام هست که در صحرا افتاده، آغشته به خونها با بدن چاک چاک، وا محمدا و دخترانت اسیرند و نسلت کشته شده، باد صبا بر آنها می‌وزد. [و با این سخنان] دوست و دشمن را گریاند. انساب الاشراف، بلاذری، ج۳، ص۲۰٦.

و همین مطلب با اختلاف کم در این منابع: مقتل ابومخنف، ابومخنف، ص۲۰٤.

منابع اهل تسنن: تاریخ طبری، طبری، ج٤، ص۳٤۸: (به نقل از ابومخنف)؛ الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج٤، ص۸۱؛ نهایة الأرب، نویری، ج۲۰، ص٤٦٤؛ جواهر المطالب، باعونی شافعی، ج۲، ص۲۹۱.

همچنین: «فلما حمل النساء و الصبيان فمروا بالقتلى صرخت امرأة منهم: يا محمداه، هذا حسين عليه السلام بالعراء، مزمل بالدماء، و أهله و نساؤه سبايا، فما بقي صديق و لا عدو إلا أكب باكياً».

منبع اهل تسنن: طبقات الکبری، [الجزء المتمم: الطبقة الخامسة في من قبض رسول الله و هم أحداث الأسنان] ابن سعد، ج۱، ص٤۸۱.

همچنین: «و أما بقية أهله و نسائه فإن عمر بن سعد وكل بهم من يحرسهم و يكلؤهم، ثم أركبوهم على الرواحل في الهوادج، فلما مروا بمكان المعركة و رأوا الحسين عليه السلام و أصحابه مطرحين هنالك بكته النساء، و صرخن، و ندبت زينب عليها السلام أخاها الحسين عليه السلام و أهلها، فقالت و هي تبكي: يا محمداه، يا محمداه صلى عليك الله و ملك السماه هذا حسين عليه السلام بالعراه مزمل بالدماه، مقطع الأعضاء يا محمداه و بناتك سبايا، و ذريتك مقتلة، تسفي عليها الصبا، قال: فأبكت والله كل عدو و صديق» و اما بقیهٔ اهل و عیال و زنان حضرت: پس عمر بن سعد ملعون کسانی را حارس و نگهبان آنها گماشت، بعد هم آنان را بر شتران قوی و تندرو در هودج‌هایی سوار نمود. پس چون از مکان جنگ گذشتند و امام حسین علیه السلام و اصحابش را افکنده روی زمین دیدند زنان به گریه افتادند و فریاد زدند و حضرت زینب علیها السلام [در فراق] برادرش امام حسین علیه السلام و اهلش شیون و زاری نمود، و با حالت گریه فرمود: وا

محمدا وا محمدا! خدا و فرشتگان آسمان بر تو درود فرستادند؛ این حسین علیه السلام است که در صحرای سوزان کربلا افتاده و آغشته به خون‌ها و بدنش چاک چاک است، وا محمدا و دخترانت اسیر شده‌اند و فرزندانت کشته شدند، باد صبا بر آنها می‌وزد. راوی گوید: به خدا قسم هر دشمن و دوست [از گفتار حضرت زینب علیها السلام] به گریه افتاد.

منبع اهل تسنن: البداية و النهاية، ابن كثير، ج۸، ص۲۱۰.

همچنین: «و أقام ابن سعد بعد قتل الحسين علیه السلام يومين، ثم رحل إلى الكوفة، ومعه بنات [ثياب] الحسين علیه السلام و أخواته [إخوانه]، و من كان معه من الصبيان، و عليّ بن الحسين علیهما السلام مريض، فأدخلهم على زياد، و لما مرّت زينب علیها السلام بالحسين علیه السلام [و وجدته] صريعاً صاحت: يا محمداه هذا حسين علیه السلام بالعراء! مزمل بالدماء! مقطع الأعضاء! يا محمد بناتك سبايا، و ذريتك مقتلة فأبكت كل عدوّ و صديق»؛ و عمر بن سعد دو روز بعد از شهادت امام حسین علیه السلام ماند، آنگاه به کوفه رفت در حالی که با او دختران امام حسین علیه السلام و خواهرانش و کودکان بودند و امام سجاد علیه السلام مریض، پس آنها را بر ابن زیاد داخل نمود. و چون حضرت زینب علیها السلام به [پیکر غرقه به خون] امام حسین علیه السلام گذشت و او را افتاده در خاک دید فریاد زد: وا محمدا! این حسین علیه السلام است که در صحرا آغشته به خونها و با بدن چاک چاک افتاده، وا محمدا دخترانت اسیر شده‌اند و فرزندانت کشته. [با این سخنانش] دوست و دشمن را گریاند.

منابع اهل تسنن: المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و الآثار، مقريزى، ج۲، ص٤١٦؛ نور الأبصار، شبلنجى، ص۳۷۹: (في الخطط).

همچنین: «ثُمَّ أَذِنَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِلنَّاسِ فِي الرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ، وَ حَمْلِ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ أَخَوَاتِهِ، وَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ ذَرَارِيّهِمْ، فَلَمَّا مَرُّوا بِجُثَّةِ الْحُسَيْنِ علیه السلام وَ جُثَثِ أَصْحَابِهِ علیهم السلام، صَاحَتِ النِّسَاءُ وَ لَطَمْنَ وُجُوهَهُنَّ، وَ صَاحَت زَيْنَبُ علیها السلام: يا محمداه ! صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ علیه السلام بِالْعَرَاءِ، مُرَمَّلٌ بِالدِّمَاءِ، مُعَفَّرٌ بِالتُّرَابِ، مَقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يا محمداه ! بَنَاتُكَ فِي الْعَسْكَرِ سَبَايَا، وَ ذُرِّيَّتُكَ قَتْلَى تَسْفِي عَلَيْهِمُ الصَّبَا، هَذَا ابْنُكَ مَحزوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، لَا هُوَ غَائِبٌ فيُرجَى، وَ لَا جَرِيحٌ فيُداوَى. وَ مَا زَالَتْ تَقُولُ هَذَا الْقَوْلَ حَتَّى أَبكَتْ وَ اللَّهِ كُلَّ صَدِيقٍ وَ عَدُوٍّ، حَتَّى رَأَيْنَا دُمُوعَ الْخَيْلِ تَنْحَدِرُ عَلَى حَوافِرِها.»

[روز یازدهم محرم] عمر سعد ندا داد تا به سوی کوفه حرکت کنند و دختران و خواهران امام حسین علیه السلام و امام سجاد علیه السلام و فرزندان آنها را به آنجا برند. هنگامی که به پیکر امام حسین علیه السلام و یاران او رسید زنان فریاد زدند و به صورت‌هایشان سیلی زدند و حضرت زینب علیها السلام فریاد زد: «یا محمداه! درود ملائک آسمان بر تو باد! این حسین علیه السلام است که در این بیابان به خاک و خون کشیده شده و اعضایش قطعه قطعه گردیده است. یا محمداه! دختران تو در این سپاه اسیرند و فرزندان تو کشته شده‌اند و این نسیم صبحگاهی است که بر آنها می‌وزد. این فرزند توست که سرش از قفا از بدنش جدا شده است. نه مسافر است که امیدی به آمدنش باشد و نه زخمی است که مداوا شود» و پیوسته این سخن را می‌گفت

تا این که به خدا قسم هر دوست و دشمن را به گریه آورد و ما دیدیم کـه اشـکهای اسـبها بـر سُمهایـشان می‌ریزد. المنتخب، فخر الدین طریحی، ج۲، ص۴۷۰؛ الدمعة السّاکبة، مـولی محمـد بـاقر بهبهـانی، ج٤، ص٣٧٤.

منبع اهل تسنن: مقتل الحسین، خوارزمی،ج۲، ص٤٥.

فهرست‌ها

فهرست آیات | فهرست روایات
فهرست منابع | فهرست اعلام

فهرست آیات

﴿ارْجِعي إِلى رَبِّكِ راضِيَةً مَرْضِيَّة﴾ ٨٥
﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَفَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ﴾ ٢٩٩
﴿أَصْلُهَا ثَابِتٌ﴾ ٢٩٢, ٢٩٤, ٢٩٨
﴿أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ ١٨١
﴿اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ﴾ ٤١٦
﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَصْلُهَا ثَابِتٌ وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ، تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا﴾ ٣٠٩
﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ﴾ ١٩١
﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ﴾ ١٣٢
﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذا أَرادَ شَيْئاً أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾ ٣٩٩
﴿أُولئِكَ كَالْأَنْعامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ﴾ ٤١٨
﴿أُولَئِكَ هُمُ الْوَارِثُونَ، الَّذِينَ يَرِثُونَ الْفِرْدَوْسَ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ ١٣٣
﴿تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ﴾ ١٨
﴿ثُمّ دَنَا فَتَدَلَّى﴾ ٨٢
﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلى قُلُوبِهِمْ وَ عَلى سَمْعِهِمْ وَ عَلى أَبصارِهِمْ غِشاوَةٌ وَ لَهُمْ عَذابٌ عَظِيمٌ﴾ ٤١٨
﴿رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً﴾ ١٤١
﴿سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ لَيْلًا مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى﴾ ٨٢
﴿فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ﴾ ٣٠٢
﴿في بُيُوتٍ أَذِنَ اللَّهُ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فيها بِالْغُدُوِّ وَ الآصالِ * رِجالٌ لا تُلْهيهِمْ تِجارَةٌ وَ لا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾ ٤١٧
﴿فِيهِ آيَاتٌ بَيِّنَاتٌ مَّقَامُ إِبْرَاهِيمَ﴾ ١٩١
﴿قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ ٨٢
﴿قَدْ أَفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ * وَ الَّذِينَ هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾ ١٣٣
﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَد﴾ ٦٣, ١٤٢
﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ* اللَّهُ الصَّمَدُ*لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ*وَلَمْ يَكُن لَّهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾ ٢٩٦
﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ * وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ﴾ ١٧٩
﴿لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنْذِرُوا قَوْمَهُمْ﴾ . ١٥٠, ١٢٩
﴿مَثَلُ الَّذينَ حُمِّلُوا التَّوْراةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوها كَمَثَلِ الْحِمارِ يَحْمِلُ أَسْفاراً﴾ ٤٠٤
﴿مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجَةٍ﴾ ٨٤

﴿مَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعًا﴾ ۱۳۱
﴿وَ إِذِ ابْتَلَى إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ ۸۷, ۳۹۷
﴿وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ ۲۹۸
﴿وَ إِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا﴾ ۱۳۲
﴿وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهاتُهُمْ﴾ ۶۱
﴿وَ أَشْفَقْنَ مِنْها﴾ ۴۲۰
﴿وَ أَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ إِذْ قُضِيَ الْأَمْرُ﴾ . ۱۹, ۵۵
﴿وَ جَعَلْنا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنا لَمَّا صَبَرُوا وَكانُوا بِآياتِنا يُوقِنُونَ﴾ ۳۹۷
﴿وَ سَلامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا﴾ ۲۳
﴿وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ كُلَّها﴾ ۴۱۰
﴿وَ عَلَّمَكَ ما لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظيماً﴾ ۴۱۰
﴿وَ عَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾ ۱۳۲
﴿وَ فَرْعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكُلَهَا كُلَّ حِينٍ﴾ ۲۹۱
﴿وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدارٍ﴾ ۴۱۱
﴿وَ كَلْبُهُمْ باسِطٌ ذِراعَيْهِ بِالْوَصِيدِ﴾ ۱۵۳
﴿وَ كَلَّمَ اللَّهُ مُوسى تَكْلِيمًا﴾ ۸۹
﴿وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون﴾ ..۴۰۲
﴿وَ ما يَعْلَمُ جُنُودَ رَبِّكَ إِلاَّ هُوَ﴾ ۴۱۴
﴿وَ نَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَ قَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا﴾ ۸۹
﴿وَ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾ ۱۵۵
﴿وَ يَا سَمَاءُ أَقْلِعِي﴾ ۲۹۳
﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ ۲۹۷, ۲۹۸
﴿وَاللَّهُ مِن وَرَائِهِم مُّحِيطٌ﴾ ۱۸۰
﴿وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ﴾ ۲۰۸
﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِّنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ﴾ ۲۰۰
﴿يَا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾ ۱۴۰
﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَ لِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾ ۱۸۰
﴿يَا يَحْيَى خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ وَ آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾ ۲۳

فهرست روایت

أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ رِيحٍ ٤٠٦
أَشْبَهُ النَّاسِ خَلْقاً وَ خُلُقاً وَ مَنْطِقاً بِرَسُولِ اللَّه ١٤٠, ١٦٢
أَشَدُّ مِنْ يُتْمِ الْيَتِيمِ، يُتْمُ يَتِيمٍ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِ زَمَانِه..... ٥٢
أَشْهَدُ أَنَّ دَمَكَ سَكَنَ فِي الْخُلْدِ ١٣٤, ١٣٥
أَشْهَدُ لَقَدِ اقْشَعَرَّتْ لِدِمَائِكُمْ أَظِلَّةُ الْعَرْشِ مَعَ أَظِلَّةِ الْخَلَائِقِ ١٣٤
أَفْضَلُ مَا يُقَدِّمُهُ الْعَالِمُ مِنْ مُحِبِّينَا وَ مَوَالِينَا أَمَامَهُ لِيَوْمِ فَقْرِهِ وَ فَاقَتِهِ، وَ ذُلِّهِ وَ مَسْكَنَتِهِ أَنْ يُغِيثَ فِي الدُّنْيَا مِسْكِيناً مِنْ مُحِبِّينَا مِنْ يَدِ نَاصِبٍ عَدُوٍّ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ ٥٣
الآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي..... ٤٢٢
الثِّقَةُ بِاللَّهِ تَعَالَى ثَمَنٌ لِكُلِ غَالٍ وَ سُلَّمٌ إِلَى كُلِّ عَال..... ٤١٥
الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدَّنِيَّةِ ٣٩٩
اَلسَّلَامُ عَلَيکَ يَا رَحْمَة اللهِ الْوَاسِعَة..... ٣٢١
الْمَعْرُوفُ بِقَدْرِ الْمَعْرِفَةِ..... ٤٠٨, ٤٠٩
الْمُنْتَهَى إِلَيْهِ مَوَارِيثُ الْأَنْبِيَاءِ، وَ لَدَيْهِ مَوْجُودٌ آثَارُ الْأَصْفِيَاءِ ٢٠
الْوُقُوفُ عِنْدَ الشُّبْهَةِ خَيْرٌ مِنَ الِاقْتِحَامِ فِي الْهَلَكَةِ ٨٦
إِمَّا عَرَبِيٌّ شَرِيفٌ، أَوْ مَوْلًى كَرِيمٌ، أَوْ حَامِلُ الْقُرْآنِ، أَوْ صَاحِبُ وَجْهٍ صَبِيحٍ..... ٤٠٣
إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام مِصْبَاحُ الْهُدَى وَ سَفِينَةُ النَّجَاةِ ٨٣, ١٦١
إِنَّ الْحُسَيْنَ عليه السلام مِصْبَاحُ الْهُدَى ٨٤, ١٦١
إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا ١٩٣
أَنْ جَعَلَ الْإِمَامَةَ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَ الشِّفَاءَ فِي تُرْبَتِهِ، وَ إِجَابَةَ الدُّعَاءِ عِنْدَ قَبْرِهِ..... ١٦٢
إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ عليه السلام سَأَلَ اللَّهَ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ فِي زِيَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام فَأَذِنَ لَهُ فَهَبَطَ مِنَ السَّمَاءِ فِي سَبْعِينَ أَلْفَ مَلَكٍ فَهُمْ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَوَّلِ اللَّيْلِ يَنْتَظِرُونَ طُلُوعَ الْفَجْرِ ثُمَّ يَعْرُجُونَ إِلَى السَّمَاءِ..... ٨٩
إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ أَقْرَحَ جُفُونَنَا..... ٥٩
أَنَا كَلَامُ اللَّهِ النَّاطِقُ..... ٣٠٠
أَنَا وَ كَافِلُ الْيَتِيمِ كَهَاتَيْنِ فِي الْجَنَّةِ ٥١
إِنَّهَا لَتَشْهَقُ شَهْقَةً ٢٦
إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْض لَنْ تَضِلُّوا مَا إِنْ تَمَسَّكْتُم بِهِمَا أَبَدا..... ٣١٩
آيَةٌ مُحْكَمَةٌ، فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ، سُنَّةٌ قَائِمَةٌ ٥٦

بِحَقِّ يس وَ القُرآنِ الحكيم وَ بِحَقِّ طه وَ القُرآنِ الْعَظيمِ يا مَنْ يَقْدِرُ عَلى حَوائِجِ السّائِلينَ يا مَنْ يَعْلَمُ ما في الضَّميرِ يا مُنَفِّساً عَنْ المَكْروبينَ يا مُفَرِّجاً عَنْ المَغْمومينَ، يا راحِمَ الشَيْخِ الكَبيرِ يا رازِقَ الطِّفْلِ الصَغيرِ ۹۲
بَذَلَ مُهْجَتَه فِيكَ ۴۹
بُعِثْتُ لِأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ ۴۱۳
بَكَتْ عَلَيْهِ ... مَا يُرَى وَ مَا لَا يُرَى ۹۴
بَكَتْ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَ الْأَرَضُونَ السَّبْعُ وَ مَا فِيهِنَّ وَ مَا بَيْنَهُنَّ ۶۰
تَفَقَّهُوا فِي الدِّين ۱۹
جَعَلَهُ سُبْحَانَهُ لِلْإِسْلَامِ عَلَماً وَ لِلْعَائِذِينَ حَرَماً فَرَضَ حَجَّهُ وَ أَوْجَبَ حَقَّهُ ۱۹۰
حَامِلُ الْقُرْآن..... ۴۰۳
حُسَيْنٌ مِنِّي وَ أَنَا مِنْ حُسَيْنٍ عليه السلام أَحَبَ اللَّهُ مَنْ أَحَبَ حُسَيْناً ۴۲۷
دَاخِلُهَا عَفْوُ اللَّهِ وَ خَارِجُهَا رَحْمَةُ اللَّهِ ۱۳۷
ذِي وَجْهٍ صَبِيح ۴۰۴
رُدَّنَا إِلَى حَرَمِ جَدِّنَا..... ۳۲۸, ۴۲۹
صَاحِبُ وَجْهٍ صَبِيح..... ۴۰۴
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِاللَّهِ ۱۳۴
عَرَبِيٌّ شَرِيف..... ۴۰۳
عَظُمَ الْخَالِقُ فِي أَنْفُسِهِمْ [وَ] فَصَغُرَ مَا دُونَهُ فِي أَعْيُنِهِمْ ۱۸۲
عَلَامَاتُ الْمُؤْمِنِ خَمْسٌ: صَلَاةُ الْإِحْدَى وَ الْخَمْسِينَ..... ۱۳۳
فَإِنَّا قَوْمٌ عَادَيْنَاكُمْ فِي اللَّهِ وَ لَمْ نَكُنْ نُصَالِحُكُمْ لِلدُّنْيَا..... ۱۹۸
فَعَلَّمَهُ إِيَّاهَا فَكَانَ زَكَرِيَّا إِذَا ذَكَرَ مُحَمَّداً وَ عَلِيّاً وَ فَاطِمَةَ وَ الْحَسَنَ عليهم السلام..... ۲۰
فَعَلَى الْأَخَائِبِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَ عَلِيٍّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِمَا وَ آلِهِمَا، فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ ۳۲۸
فَلَأَنْ تَرُدَّ آبِقاً عَنْ بَابِي أَوْ ضَالًّا عَنْ فِنَائِي أَفْضَلُ لَكَ مِنْ عِبَادَةِ مِائَةِ سَنَةٍ بِصِيَامِ نَهَارِهَا وَ قِيَامِ لَيْلِهَا.....۱۲۹
فَلَيْسَ مِنْ مَلَكٍ مُقَرَّبٍ وَ لَا نَبِيٍّ مُرْسَلٍ ۸۶
قَالَ سَأَلْتُ الْقَائِمَ عَنْ تَأْوِيلِ ﴿كهيعص﴾، قَالَ هَذِهِ الْحُرُوفُ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ.....۲۰
كُنْتَ لِلرَّسُولِ وَلَداً وَ لِلْقُرْآنِ سَنَداً وَ لِلْأُمَّةِ عَضُداً وَ فِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِداً.....۳۹۸
لَا يَوْمَ كَيَوْمِك.....۱۶
لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ۴۸
لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بَكَتِ السَّمَاءُ وَ بُكَاؤُهَا حُمْرَتُهَا ۳۰۲
لَهُ تخوم وَ عَلَى تُخومه تخوم لَا تُحْصَى عَجَائِبُهُ وَ لَا تُبْلَى غَرَائِبُهُ.....۲۸۹
لَيْتَنِي أَدْرَكْتُهُ.....۵۳
لَئِنْ أَخَّرَتْنِي الدُّهُورُ، وَ عَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ ... فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحاً وَ مَسَاءً.....۱۴۲
مَا لَا يُدْرَكُ كُلُّهُ لَا يُتْرَكُ كُلُّه ۱۷۹
مِصْبَاحُ الْهُدَى.....۸۴
مَنْ حَكَمَ فِي دِرْهَمَيْنِ بِغَيْرِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ.....۱۵۹
مَنْ زَارَ قَبْرَ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَارِفاً بِحَقِّهِ كَانَ كَمَنْ زَارَ اللَّهَ فِي عَرْشِه ۱۳۵
مَنْ كَانَ فِينَا بَاذِلًا مُهْجَتَهُ وَ مُوَطِّناً عَلَى لقاء الله نَفْسَهُ فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا فَإِنِّي رَاحِلٌ مُصْبِحاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ.....۹۱
مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا مَحَبَّتُنَا بِاسْتِتَارِنَا فَوَاسَاهُ مِنْ عُلُومِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْشَدَهُ.....۱۷

مَنْ كَفَلَ لَنَا يَتِيماً قَطَعَتْهُ عَنَّا مِحْنَتُنَا بِاسْتِتَارِنَا فَوَاسَاهُ مِنْ عُلُومِنَا الَّتِي سَقَطَتْ إِلَيْهِ حَتَّى أَرْشَدَهُ وَ هَدَاهُ..... ۱۷
مَوْلًى كَرِيم..... ۴۰۳
مَهْلًا مَهْلًا يَا ابْن الزَّهْرَاء..... ۲۱۱
نَاوِلِينِي وَلَدِيَ الصَّغِيرَ..... ۲۰۴
وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ..... ۱۸۴
وَ اعْلَمُوا أَنَّ الله تَعَالى حَافِظُكُمْ وَ حَامِيكُم .. ۴۲۹
وا أمّتاه..... ۹۵
هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا ۴۲۴
يا جدّاه! لَئِن اَخَّرتَنِي الدُّهُورُ وَ عاقَني عَن نَصرِكَ المَقدُور لَاَبكِيَنَّکَ صَباحَاً وَ مَساءً..... ۱۴۲
يَا إِلَهِي صَبراً عَلَى قَضَائِكَ وَ لَا مَعبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ المُستَغِيثِينَ ۱۴۱
يَقُومُ مِنْ قَبْرِهِ وَ الْمَلَائِكَةُ صُفُوفٌ مِنْ شَفِيرِ قَبْرِهِ إِلَى مَوْضِعِ مَحَلِّهِ مِنْ جِنَانِ اللَّهِ فَيَحْمِلُونَهُ عَلَى أَجْنِحَتِهِمْ، يَقُولُونَ: مَرْحَباً طُوبَاكَ طُوبَاكَ... ۵۷

فهرست منابع

کتب شیعه:

١. أبصار العين في أنصار الحسين (عليه السلام) (تحقيق: الشيخ محمد جعفر الطبسي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: رمضان المبارك ١٤١٩ - ١٣٧٧ ش/ چاپخانه: حرس الثورة الإسلامية/ ناشر: مركز الدراسات الإسلامية لممثلية الولي الفقيه في حرس الثورة الإسلامية) [الشيخ محمد السماوي م. ١٣٧٠ هـ ق]

٢. آثار احمدی تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمه اطهار علیهم السلام (فارسی / ناشر: میراث مکتوب / مکان نشر: تهران / سال: ١٣٧٤ ش / نوبت چاپ: اوّل)[احمد بن تاج الدين استرآبادی م. قرن دهم هـ ق]

٣. الآثار الباقية عن القرون الخالية [أبو الريحان محمد بن أحمد البيرونی م. ٤٤٠]

٤. اثبات الهداة بالنصوص و المعجزات [شيخ الإسلام أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن الحسين المشتهر بـ الحر العاملي م. ١١٠٤ هـ ق]

٥. الاحتجاج على أهل اللجاج (التحقيق: السيد محمد باقر الخرسان/ المطبعة: منشورات دار النعمان للطباعة و النشر/ الناشر: دارالنعمان النجف الاشرف) [أبو منصور أحمد بن علي بن أبي طالب الطبرسي م. قرن٦]

٦. إحقاق الحق و إزهاق الباطل [الشهيد القاضي نور الله التستري م. ١٠١٩]

٧. اختيار معرفة الرجال (رجال الكشي) (تصحيح وتعليق: مير داماد الأسترابادي/ تحقيق: السيد مهدي الرجائي/ سال چاپ: ١٤٠٤/ چاپخانه: بعثت - قم/ ناشرمؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث) [أصله لمحمد بن عمر الكشي م ٣٥٠ هـق و الموجود تصحيح للشيخ أبي جعفر محمد بن الحسن الطوسي المشتهر بـ شيخ الطائفة م. ٤٦٠ هـ ق]

٨. آداب المتعلّمين [خواجه نصير الدين طوسى م. ٦٧٢]

٩. الأربعون حديثا عن أربعين شيخاً من أربعين صحابياً (مؤسسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف / چاپ: أول/ سال چاپ: محرم الحرام ١٤٠٨/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مؤسسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف – قم) [منتجب الدين على بن عبيداللّه بن حسن بن حسين بن حسن بن حسين بن على الصدوق الأوّل بن بابويه م. ٥٨٥ هـ ق]

١٠. إرشاد القلوب إلى الصواب (چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٤١٥ – ١٣٧٤ش/ چاپخانه: امير – قم/ ناشر: انتشارات الشريف الرضي) [الحسن بن محمد الديلمي م. ٨]

١١. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لتحقيق التراث/ چاپ: الثانية/ سال چاپ: ١٤١٤ – ١٩٩٣ م/ ناشر: دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع – بيروت - لبنان) [الشيخ محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي المشتهر بالشيخ المفيد م. ٤١٣ هـ ق]

١٢. الاصفى في تفسير القرآن (التحقيق: مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية/ الناشر: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي/ المطبعة: مكتب الإعلام الإسلامي/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [المولى محمد محسن الفيض الكاشاني م. ١٠٩١ هـ ق]

١٣. الأصول الستة عشر (چاپ: دوم/سال چاپ ١٤٠٥ – ١٣٦٣ ش/چاپخانه: مهدية/ناشر: دار الشبستري للمطبوعات قم) [عدة محدثين م.٢]

١٤. أعلام الدين في صفات المؤمنين (الناشر و التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث. قم) [الحسن بن محمد الديلمي م. ق ٨]

١٥. إعلام الورى بأعلام الهدى (تحقيق : مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث – ناشر : مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث – قم المشرفة – چاپ : اول – سال چاپ : الربيع الأول ١٤١٧– چاپخانه : ستارة – قم) [الشيخ أبو علي الفضل بن الحسن بن الفضل أمين الإسلام الطبرسي م. ٥٤٨ هـ ق]

١٦. أعيان الشيعة (تحقيق وتخريج: حسن الأمين/ ناشر: دار التعارف للمطبوعات – بيروت - لبنان) [السيد محسن الأمين العاملي م. ١٣٧١ هـ ق]

١٧. إقبال الأعمال [الإقبال بالأعمال الحسنة فيما يعمل مرة بالسنة] (طبع/ مكتبة الاعلام الاسلامى) [السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاوس م. ٦٦٤ هـ ق]

١٨. إكسير العبادات في أسرار الشهادات، [الأصولي المدقق الشيخ آغا بن عابد الحائري الدربندي م. ١٢٨٥ هـ ق]

١٩. إكمال النقصان من تفسير منتخب التبيان (موسوعة إبن إدريس الحلي) (تحقيق وتقديم: السيد

محمـد مهـدي الموسـوي الخرسـان/ الطبعـة: الأولـى ١٤٢٩ - ٢٠٠٨ م/ ناشـر: العتبـة العلويـة المقدسة) [ابن إدريس الحلي م. ٥٩٨ هـ ق]
٢٠. الإكمال في أسماء الرجال (التعليق : أبي أسد الله بن الحافظ محمد عبد الله الأنـصاري/ الناشـر: مؤسسة أهل البيت) [الخطيب التبريزي م. ٧٤١]
٢١. إكليل المصائب فى مصائب الاطائب [محمد بن سليمان تنكابنى م. ق ١٣]
٢٢. إلزام الناصب في إثبات الحجة الغائـب (التحقيـق: الـسيد علـي عاشـور) [الـشيخ علـي اليـزدي الحائري م. ١٣٣٣ هـ ق]
٢٣. الأمالي (التحقيق: استاد ولى على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعـة لجماعة المدرسين بقم) [الشيخ محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي المـشتهر بالـشيخ المفيد م. ٤١٣ هـ ق]
٢٤. الأمالي (التحقيق: قسم الدراسات الاسلامية- مؤسسة البعثـة/ الناشـر و المطبعـة/ دارالثقافـة/ الطبعـة الاولى ١٤١٤ هـ) [الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي المشتهر بـشيخ الطائفة م. ٤٦٠ هـ ق]
٢٥. الأمالي (التحقيق: قسم دراسات الاسلامية- مؤسسة البعثة- قم/الناشر: مؤسسة البعثة/ الطبعة الاولـى ١٤١٧ هـ) [الشيخ محمد بن علي بن الحسين بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ٣٨١ هـ ق]
٢٦. الأمالي (المحقق: الدكتور محمود محمد الطناحي / الناشر: مكتبة الخـانجي، القـاهرة / الطبعـة: الأولى، ١٤١٣ هـ - ١٩٩١ م) [ضياء الدين أبو السعادات هبة الله بن علـي بـن حمـزة، المعـروف بابن الشجري (م ٥٤٢هـ ق)]
٢٧. الإمام الحسين عليه السلام و أصحابه [فضل علي القزويني م. ق١٣]
٢٨. أمل الآمل (التحقيق: السيد أحمد الحسيني/ المطبعة: الآداب - النجف الأشرف/ الناشـر: مكتبـة الأندلس - بغداد) [شيخ الإسلام أبو جعفر محمد بن الحسن بـن علـي بـن محمـد بـن الحـسين المشتهر بـ الحر العاملي م. ١١٠٤ هـ ق]
٢٩. أنوار الشهادة في مصائب عترة الطاهرة [الشيخ محمد حسن بن على يزدي كشنوى م. ١٢٩٧ هـ ق]
٣٠. الأنوار النعمانية (ناشر: دارى القارى - بيروت) [سيد نعمة الله الجزائرى م. ١١١٢ هـ ق]
٣١. أنيس المؤمنين (فارسى / ناشر: بنياد بعثت / مكان نشر: تهران / سال چاپ: ١٣٦٣ ش)[محمد بـن اسحاق الحموى م. ٩٣٨ هـ ق]
٣٢. الإيضاح (التحقيق: السيد جلال الدين الحـسيني الأرمـوي المحـدث/ الـسنة الطبـع: ١٣٦٣ ش/ الناشر:مؤسسة انتشارات وچاپ دانشگاه تهران) [الفضل بن شاذان الأزدي م. ٢٦٠ هـ ق]
٣٣. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمـة الأطهـار عليهم السلام (الطبعـة الثانيـة المـصححة ١٤٠٣هـ ق -

۱۹۸۳م/ الناشر و المطبعة/ مؤسسة الوفاء - بيروت، لبنان) [الشيخ محمد باقر بن محمد تقي المشتهر بالعلامة المجلسي م. ۱۱۱۱ هـ ق]
۳٤. بحر المصائب و كنز الغرائب [ملا محمد جعفر التبريزى م. ق۱۳]
۳۵. البرهان فى تفسير القرآن (الناشر: مؤسسة دار التفسير/ المطبعة: اسماعيليان - قم/ الطبعة الاولى ۱٤۱۷ هـ ق- قطع رحلى) و طبع آخر [السيد هاشم البحراني م. ۱۱۰۷ هـ ق]
۳٦. بشارة المصطفى لشيعة المرتضى (التحقيق: جواد القيومى الاصفهانى/ الناشر و الطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى- قم المقدسة/ الطبعة الاولى ۱٤۲۰ هـ ق) و (طبع آخر) [محمدبن أبي القاسم محمد بن على الطبرى م. ۵۲۵ هـ ق]
۳۷. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام (تصحيح وتعليق وتقديم: الحاج ميرزا حسن كوچه باغي/ سال چاپ: ۱٤۰٤ - ۱۳٦۲ ش/ مطبعة الأحمدي - طهران/ ناشر: منشورات الأعلمي - طهران) [محمد بن الحسن بن فروخ (الصفار) م. ۲۹۰ هـ ق]
۳۸. بكاء الحسين، (بازنويسى امواج البكاء فاضل بسطامى)،
۳۹. البكاء للحسين عليه السلام، [علامه سيد محمد حسن ميرجهانى طباطبايى م. ۱٤۱۳].
٤۰. البلد الأمين و الدرع الحصين (ناشر: مكتبة الصدوق - طهران - بازار سراى ارديبهشت / سال چاپ: ۱۳۸۳/ چاپخانه: چاپ أفست مروي) [الشيخ إبراهيم بن علي الكفعمي العاملي م. ۹۰۵ هـ ق]
٤۱. تاج المواليد في مواليد الأئمة و وفياتهم عليهم السلام (المجموعة) (ناشر : مكتب آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم - سال چاپ : ۱٤۰٦ - چاپخانه : الصدر - طبعة حجرية / اسم المجموعة : مجموعه نفيسه / بإهتمام : السيد محمود المرعشي) [الشيخ أبو علي الفضل بن الحسن بن الفضل أمين الإسلام الطبرسي م. ۵٤۸ هـ ق]
٤۲. تاريخ الفى في تاريخ ألف سنة من رحلة سيدنا رسول الله صلى الله عليه وآله إلى دار البقاء إلى عصر مؤلفه وهو المورخ الكبير المعروف بقاضي زاده التنوي أحمد بن نصر الله الديبلي السندي التنوي الشهيد في لاهور.[م. ۹۹٦ هـ ق]
٤۳. تأويل الآيات (تحقيق : مدرسة الإمام المهدي (عج) - ناشر : مدرسة الإمام المهدي (عج) - الحوزة العلمية - قم المقدسة - چاپ : الأولى - رمضان المبارك ۱٤۰۷ - ۱۳٦٦ ش -چاپخانه : أمير - قم) [شرف الدين الحسيني م. ن ۹٦۵ هـ ق]
٤٤. التتمة في تواريخ الأئمة [سيد تاج‌الدين حسينى عاملى م. ق۱۱]
٤۵. تجارب الأمم و تعاقب الهمم (التحقيق: الدكتور أبو القاسم امامي/ الطبعة: الثانية/ سنة الطبع:

۱۳۷۹ ش - ۱٤۲۲ ق - ۲۰۰۱ م/ المطبعة: مطابع دار سروش للناشر/ الناشر: دار سروش للطباعة والنشر) [أحمد بن محمد مسكويه الرازي م. ٤٢١]

٤٦. تحف العقول عن آل الرسول ﷺ (التحقيق: التصحيح والتعليق: علي أكبر الغفاري - ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - چاپ: دوم - سال چاپ: ١٤٠٤ - ١٣٦٣ ش) [الحسن بن علي بن الحسين بن شبة الحراني الحلبي م. ق ٤]

٤٧. تحفة الأبرار في مناقب الأئمة الأطهار عليهم السلام [عماد الدين الحسن بن على الطبري م. ق٧]

٤٨. تحفة الازهار وزلال الانهار في نسب ابناء الائمة الاطهار عليهم السلام [ضامن بن شدقم الحسيني المدني م. ١٠٩٠ هـ ق]

٤٩. تذكرة الشهداء (تحقيق و تعليق و تهذيب: موسسه فرهنگى شمس الضحى/ ناشر: شمس الضحى) [ملا حبيب الله كاشانى م. ١٣٤٠ هـ ق]

٥٠. ترجمه الفتوح [محمد بن احمد مستوفى هِرَوى م. ٥٩٦ هـ ق]

٥١. ترجمهٔ اسرار الشهادة (ترجمه حسين شريعتمدار تبريزى/ نوبت چاپ: سوم / سال چاپ: ١٣٩٧/ ناشر: طوباى محبت) [الأصولي المدقق الشيخ آغا بن عابد الحائري الدربندي م. ١٢٨٥ هـ ق]

٥٢. تسلية المُجالس و زينة المَجالس (سال چاپ: ش ١٣٦٢/ مكان چاپ: تهران/ ناشر: كتابخانه سنايي) [مجد الدين محمد بن ابيطالب الحسيني الكركى الحائرى م. ق١٠]

٥٣. التشريف بالمنن في التعريف بالفتن (الملاحم والفتن) (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٥ شعبان ١٤١٦/ چاپخانه: نشاط - اصفهان/ ناشر: مؤسسة صاحب الأمر عجل الله فرجه الشريف) [السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاوس م. ٦٦٤ هـ ق]

٥٤. تظلم الزهراء [ملا رضى الدين قزوينى م. ١١٣٤ هـ ق]

٥٥. تفسير الإمام العسكري عليه السلام (التحقيق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه الشريف / چاپ: الأولى محققة/ سال چاپ: دربيع الأول ١٤٠٩/ چاپخانه: مهر - قم المقدسة/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله فرجه الشريف - قم المقدسة) [المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام استشهد سنة ٢٦٠ هـ ق]

٥٦. تفسير الصافى (الناشر: مكتبة الصدر - طهران/ المطبعة: مؤسسة الهادي - قم المقدسة/ الطبعة الثانية ١٤١٦ رمضان المبارک) [فيض كاشانى ١٠٩١]

٥٧. تفسير العياشي (التحقيق و التعليق و التصحيح: الحاج السيد هاشم الرسولى المحلاتى/ الناشر و المطبعة/ المكتبة العلمية الاسلامية) [ابى النظر محمد بن مسعود بن عياش السلمى السمرقندى المعروف بالعياشى م. ٣٢٠ هـ ق]

٥٨. تفسير القمي (الناشر/ مؤسسة دار الكتاب- قم) [علي بن ابراهيم القمي م. ٣٠٧ هـ ق]
٥٩. تفسير جوامع الجامع (التحقيق: مؤسسة النشر الإسلامي/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [الشيخ أبو علي الفضل بن الحسن بن الفضل أمين الإسلام الطبرسي م. ٥٤٨ هـ ق]
٦٠. تفسير شريف لاهيجى [بهاءالدين محمد بن على شريف لاهيجى م. ق١١]
٦١. تفسير فرات الكوفي (التحقيق: محمد الكاظم/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ١٤١٠ه.ق/ الناشر: مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي- طهران/) [فرات ابن إبراهيم الكوفي م. ٣٥٢ هـ ق]
٦٢. تفسير كنز الدقائق و بحر الغرائب (تحقيق: حسين درگاهي/ چاپ: الأولى/ سال چاپ: نيمه شعبان ١٣٦٦ - ١٤٠٧ ش/ ناشر: مؤسسة الطبع و النشر وزارة الثقافة و الارشاد الاسلامي) [الشيخ محمد بن محمد رضا القمي المشهدي م. ١١٢٥ هـ ق]
٦٣. تفسير مجمع البيان (التحقيق و التعليق: لجنة من العلماء و المحققين الأخصائيين/ چاپ: الاولى/ سال چاپ: ١٤١٥ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت - لبنان) [الشيخ أبو علي الفضل بن الحسن بن الفضل أمين الإسلام الطبرسي م. ٥٤٨ هـ ق]
٦٤. تفسير منهج الصادقين في الزام المخالفين (فارسي) (سال چاپ: ارديبهشت ١٣٣٣ ش/ چاپخانه: محمد حسن علمى) [الملا فتح الله الكاشاني م. ٩٨٨ هـ ق]
٦٥. تفسير نور الثقلين (التحقيق: السيد هاشم الرسولى المحلاتى/ الناشر و المطبعة: مؤسسه ى اسماعيليان- قم/ الطبعة الرابعة ١٤١٢ هـ ق) [الشيخ عبد على بن جمعه العروسى الحويزى م. ١١١٢هـ ق]
٦٦. التفهيم لأوائل صناعة التنجيم [أبو الريحان محمد ين أحمد البيرونى م. ق٤]
٦٧. تقريب المعارف (التحقيق: فارس تبريزيان الحسون/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٣٧٥ ش/ الناشر: المحقق) [أبو الصلاح الحلبي م. ٤٤٧ هـ ق]
٦٨. التمحيص (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف / ناشر: مدرسة الإمام المهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف - قم المقدسة) [محمد بن همام الإسكافي م. ٣٣٦ هـ ق]
٦٩. تنبيه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعة ورام (چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٣٦٨ هـ ش/ چاپخانه: حيدري - تهران/ ناشر: دار الكتب الإسلامية) [ورام بن أبي فراس المالكي الأشتري متوفاى. ٦٠٥ هـ ق]
٧٠. تهذيب الاحكام (تحقيق سيد حسن خرسان و تصحيح شيخ محمد آخوندى / چاپ: چهارم/ سال

چاپ: ١٣٦٥ش / چاپخانه: خورشيد/ الناشر: دارالكتب الاسلامية /) [الشيخ أبو جعفر محمد بـن الحسن الطوسي المشتهر بـ شيخ الطائفة م. ٤٦٠ هـ ق]
٧١. التوحيد (تحقيق : تصحيح وتعليق : السيد هاشم الحسيني الطهراني - ناشـر : منـشورات جماعـة المدرسين في الحوزة العلمية في قم المقدسة) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بـن الحـسين بـن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ٣٨١ هـ ق]
٧٢. الثاقب في المناقب (تحقيق: نبيل رضا علوان/ چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٤١٢/ چاپخانـه: الـصدر، قم/ ناشر: مؤسسة أنصاريان للطباعة والنشر، قم المقدسة) [محمد بن عل الطوسي المـشتهر بـابن حمزة م. ٥٦٠ هـ ق]
٧٣. ثمرات الأعواد [علي بن الحسين الهاشمي الخطيب، ١٣٩٦هـ ق]
٧٤. ثواب الأعمال (تقديم : السيد محمد مهدي السيد حسن الخرسـان - ناشـر: منـشورات الـشريف الرضي - قم - چاپ : دوم- سال چاپ: ١٣٦٨ ش- چاپخانه: أمير- قم) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ٣٨١ هـ ق]
٧٥. جامع الأخبار [محمد بن محمد بن حيدر الشعيري م. ق٦]
٧٦. جامع الرواة و إزاحة الاشتباهات عن الطرق و الأسناد [محمد علي الأردبيلي م. ١١٠١ هـ ق]
٧٧. جلاء العيون [علامه مجلسى م. ١١١٠ هـ ق]
٧٨. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع (التحقيـق: جـواد قيـومي الجـزهاي الإصـفهاني - الناشـر: مؤسسة الآفاق - چاپ: اول - سال چاپ : ١٣٧١ ش- چاپخانـه : مطبعـة أختـر شـمال) [الـسيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاوس م. ٦٦٤ هـ ق]
٧٩. جواهر الايقان [الأصولي المدقق الشيخ آغا بن عابد الحائري الدربندي م. ١٢٨٥ هـ ق]
٨٠. الجواهر السنية في الأحاديث القدسية (المطبعة: النعمان - النجف الاشرف/ تاريخ الطبـع: ١٣٨٤ هـ ق) [شيخ الإسلام أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن الحسين المشتهر بـ الحـر العاملي م. ١١٠٤ هـ ق]
٨١. الجوهر الثمين في سير الملوك والسلاطين [ابراهيم بن محمد بن ايدمر العلائي (ابـن دقمـاق) م. ٨٠٩ هـ ق]
٨٢. حبيب السير [محمد بن همام البلخي الشيرازي المشتهر بـ خواند امير م. ٩٤١ هـ ق]
٨٣. الحدائق الورديه فى مناقب الأئمة الزيدية (ناشر: مكتبه بدر / محل نشر: صنعا- يمن) [حميـد بـن احمد محلى م. ٦٥٢ هـ ق]
٨٤. حقائق الإيمان (تحقيق : السيد مهدي الرجائي / إشراف : السيد محمود المرعشي/ چاپ: الأولى/

سال چاپ: ١٤٠٩/ مطبعة سيد الشهداء عليه السلام/ ناشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة – قم المقدسة) [الشيخ زين الدين بن علي بن أحمد الجبعي العاملي المشتهر بـ الشهيد الثاني م. ٩٦٥ هـ ق]

٨٥. الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة (چاپ: سوم/ سال چاپ: ١٩٨١ م/ ناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت - لبنان) [صدر الدين محمد الشيرازي م. ١٠٥٠ هـ ق]

٨٦. حلية الابرار في أحوال محمد و آله الأطهار عليهم السلام (الناشر و المطبعة: دار الكتب العلمية- قم/ تاريخ الطبع ١٣٥٦ هـ ش) [السيد هاشم البحراني م. ١١٠٧ هـ ق]

٨٧. خاتون دو سرا [سيدعلى نقى فيض‌الإسلام]

٨٨. الخرائج والجرائح (تحقيق : مؤسسة الإمام المهدي (ع) / بإشراف السيد محمد باقر الموحد الأبطحي / ناشر : مؤسسة الإمام المهدي – قم المقدسة / الطبعة: الأولى، كاملة محققة / سنة الطبع: ذي الحجة ١٤٠٩ / المطبعة: العلمية – قم) [قطب الدين أبو الحسين سعيد بن عبد الله بن الحسين بن هبة الله بن الحسن الراوندي المشتهر بقطب الدين الراوندي م. ٥٧٣ هـ ق]

٨٩. الخصال (التحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم/ تاريخ الطبع: ١٤٠٣ هـ ق) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ٣٨١ هـ ق]

٩٠. خصائص الأئمة (تحقيق: محمد هادي الأميني/ سال چاپ: ١٤٠٦/ ناشر: مجمع البحوث الإسلامية – الآستانة الرضوية المقدسة- مشهد - إيران) أبو الحسن محمد بن حسين بن موسى الموسوي البغدادي المشتهر بالشريف الرضي م.٤٠٦ هـ ق]

٩١. الخصائص الحسينيه [شيخ جعفر شوشترى م. ١٣٠٣ هـ ق]

٩٢. خصائص الوحي المبين (التحقيق: الشيخ مالك المحمودي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٧/ چاپخانه: نگين – قم/ ناشر: دار القرآن الكريم) [يحيى بن الحسن بن الحسين الأسدي الحلي المشتهر بابن بطريق الحلي م. ٦٠٠ هـ ق]

٩٣. خصائص زينبيه عليها السلام [سيد نور الدين جزايرى م. ١١٥٨ هـ ق]

٩٤. خلاصة الأقوال (التحقيق: الشيخ جواد القيومي/ چاپ: اول/ سال چاپ: عيد الغدير ١٤١٧/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ الناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [الشيخ جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطّهر الحلي المشتهر بـ العلامة الحلي م. ٧٢٦ هـ ق]

٩٥. الدر النظيم في مناقب الأئمة اللهاميم عليهم السلام (الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [يوسف بن حاتم العاملي م. ٦٦٤ هـ ق]

۹۶. الدرة الباهرة من الأصداف الطاهرة (چاپ: اول/ سال چاپ: ۱۳۷۹ هجری شمسی/ ناشر: انتشارات زائر) [شمس الدين أبو عبد الله محمد بن جمال الدين مكي العاملي المشتهر بـ الشهيد الأول م. ۷۸۶ هـ ق]
۹۷. الدرجات الرفيعة فی طبقات الشيعة [سيد علی خان مدنی م. ۱۱۲۰ هـ ق]
۹۸. الدرر النجفية من الملتقطات اليوسفية (تحقيق: شركة دار المصطفى صلى الله عليه وآله لإحياء التراث/ الطبعة الأولى/ سنة الطبع: ۱۴۲۳ - ۲۰۰۲ م/ الناشر: شركة دار المصطفى صلى الله عليه وآله لإحياء التراث) [الشيخ يوسف بن أحمد بن إبراهيم البحراني الدرازي المشتهر بالمحدّث البحراني م. ۱۱۸۶ هـ ق]
۹۹. الدعوات [سلوة الحزين] (تحقيق : مدرسة الإمام المهدي (ع)/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱۴۰۷/ چاپخانه: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (ع) - قم) [قطب الدين أبو الحسين سعيد بن عبد الله بن الحسين بن هبة الله بن الحسن الراوندي المشتهر بقطب الدين الراوندي م. ۵۷۳ هـ ق]
۱۰۰. دلائل الإمامة (تحقيق: قسم الدراسات الاسلامية- مؤسسة البعثة- قم/ الناشر و المطبعة/ مؤسسة البعثة- قم/ الطبعة الاولى ۱۴۱۳ هـ ق) (طبع الغرى) و (طبع آخر) [الشيخ أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى م. قرن ۴]
۱۰۱. الدمعة الساكبة في المصيبة الراتبة [محمد باقر بن عبدالكريم دهدشتي بهبهانی م. ۱۲۸۵ هـ ق]
۱۰۲. ذخيرة الدّارين فيما يتعلّق بمصائب الحسنين عليهما السلام [سيد عبدالمجيد حائری شيرازی م. ۱۳۴۵ هـ ق]
۱۰۳. الذريعة إلى تصانيف الشيعة (الطبعة الثالثة ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳ م/ الناشر: دار الأضواء - بيروت - لبنان) [آقا بزرگ الطهراني م. ۱۳۸۹ هـ ق]
۱۰۴. ذوب النضار في شرح الثار (تحقيق: فارس حسون كريم/ چاپ: اول/ سال چاپ: شوال المكرم ۱۴۱۶/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة)[نجم الدين جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما الحلي المشتهر بـ ابن نما الحلي م. ۶۴۵ هـ ق]
۱۰۵. الرِسالة المُعينيّة [خواجه نصيرالدين محمد بن محمد بن حسن طوسی م. ۶۷۲ هـ ق]
۱۰۶. رسالة فی المَهر[الشيخ محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي المشتهر بالشيخ المفيد م. ۴۱۳ هـ ق]
۱۰۷. رسائل الشهيد الثاني (ناشر: منشورات مكتبة بصيرتي - قم/ چاپخانه: حجرية) [الشيخ زين الدين بن علي بن أحمد الجبعي العاملي المشتهر بـ الشهيد الثاني م. ۹۶۵ هـ ق]
۱۰۸. روضات الجنات في أحوال العلماء و السادات، (محقق: اسماعيليان - ناشر: دهاقانی- قم) [محمد باقر خوانساری م.۱۳۱۳ هـ ق]

۱۰۹. روضة الشهداء (چاپ: سوم/ سال چاپ: ۱۳۸۲ ش/ ناشر: نويد اسلام- قم) [ملا حسين كاشفى سبزوارى م. ۹۱۰ هـ ق]
۱۱۰. روضة الصفا في سيرة الأنبياء و الملوك و الخلفاء [محمد بن خاوندشاه بن محمود بخاري معروف بـ ميرخواند م. ۹۰۳ هـ ق]
۱۱۱. روضة المتقين في شرح من لا يحضره الفقيه (نمقه وعلّق عليه وأشرف على طبعه «السيد حسين الموسوي الكرماني والشيخ علي پناه الإشتهاردي»/ ناشر: بنياد فرهنك اسلامي حاج محمد حسين كوشانپور)[محمد تقي بن مقصود علي المشتهر المجلسي الأول م. ۱۰۷۰ هـ ق]
۱۱۲. روضة الواعظين (تحقيق: السيد محمد مهدى السيد حسن الخرسان/ الناشر: منشورات الرضى- قم، ايران) [العلامة زين المحدثين محمد بن الفتال النيشابورى الشهيد م. ۵۰۸ هـ ق]
۱۱۳. الروضة في فضائل أمير المؤمنين عليه السلام (التحقيق: علي الشكرچي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱۴۲۳) [شاذان بن جبرئيل القمي (ابن شاذان) م. ۶۶۰ هـ ق]
۱۱۴. رياحين الشريعه در ترجمه بانوان دانشمند شيعه[ذبيح الله محلاتى ۱۴۰۶ هـ ق]
۱۱۵. رياض الأبرار (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱۴۲۷ ق- ۲۰۰۶ م/ الناشر: مؤسسة التاريخ العربي- بيروت) [السيد نعمة الله الجزائري م. ۱۱۱۲ ق]
۱۱۶. رياض الأحزان [ملا محمد حسن قزوينى م. ۱۲۴۰ هـ ق]
۱۱۷. رياض السالكين في شرح صحيفة سيد الساجدين (التحقيق: السيد محسن الحسيني الأميني/ الطبعة الرابعة/ سنة الطبع: محرم الحرام ۱۴۱۵/ المطبعة: مؤسسة النشر الإسلامي/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي) [السيد علي خان المدني الشيرازي م. ۱۱۲۰ هـ ق]
۱۱۸. رياض القدس المسمى بحدائق الأنس (انتشارات كتابفروشى اسلاميه) [مرحوم صدر الدين واعظ قزوينى م. ۱۳۳۰ هـ ق]
۱۱۹. ريحانة الادب في تراجم المعروفين بالكنية أو اللقب، (ناشر: خيام- محل نشر: تهران- سال:۱۳۶۹) [ميرزا محمد على مدرس م.۱۳۷۳ هـ ق]
۱۲۰. زبدة البيان فى احكام القرآن [المولى أحمد بن محمد المشتهر بالمقدّس الأردبيلى م. ۹۹۳]
۱۲۱. زينب الكبرى [علامه نقدى م. ق۱۳]
۱۲۲. زينت المجالس (مكان چاپ: تهران/ سال چاپ: ش ۱۳۶۲/ ناشر: كتابخانه سنايي)[مجد الدين محمد الحسيني م. قرن ۱۱]
۱۲۳. سحاب رحمت [شيخ عباس اسماعيلى يزدى]

۱۲٤. سعد السعود (ناشر : منشورات الرضى – قم – سال چاپ : ۱۳٦۳– چاپخانه : أمير – قم) [السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاوس م. ٦٦٤ هـ ق]
۱۲٥. الشافي في الامامة (چاپ: دوم/ ۱٤۱۰/ ناشر: مؤسسة إسماعيليان – قم) [أبو الحسن علي بن حسين بن موسى الموسوي البغدادي المشتهر بالشريف المرتضى م. ٤۳٦ هـ ق]
۱۲٦. شرح إحقاق الحق (تعليق : السيد شهاب الدين المرعشي النجفي / تصحيح : السيد إبراهيم الميانجي/ ناشر: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي – قم - ايران) [السيد المرعشي م. ۱٤۱۱ هـ ق]
۱۲۷. شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار (التحقيق: السيد محمد الحسيني الجلالي/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم/ الطبعة الثانية ۱٤۱٤ هـ ق) [القاضي ابوحنيفه النعمان بن محمد التميمي المغربي م. ۳٦۳ هـ ق]
۱۲۸. شرح التوحيد للصدوق، [القاضي سعيد محمد بن محمد المفيد القمي م. ۱۱۰۷ ه ق]
۱۲۹. شرح الشافيه [ابن امير الحاج م. ۱۱۸۱ ه ق]
۱۳۰. شرح ديوان اميرالمؤمنين عليه السلام [معين الدين ميبدى يزدى م. ۹۱۱ ه ق]
۱۳۱. شرح نهج البلاغة (چاپ: اول/ سال چاپ: تابستان ۱۳٦۲ ش/ چاپخانه: دفتر تبليغات اسلامي/ ناشر: مركز النشر مكتب الاعلام الاسلامي – الحوزة العلمية – قم - ايران/ چاپ أول: مؤسسه النصر) [كمال الدين ميثم بن علي بن ميثم البحراني المشتهر بـ ابن ميثم البحراني م. ٦۷۹ ه ق]
۱۳۲. شمس الضحى فى مناقب النبى والائمة الهدى عليهم السلام [سيد مرتضى حسينى مرعشى نجفى]
۱۳۳. الصراط المستقيم الى صراط مستحقى التقديم (التحقيق: محمد الباقر البهبودى/ المطبعة: الحيدرى/ الطبعة الاولى ۱۳۸٤/ الناشر: المكتبة المرتضوية لاحياء الآثار الجعفرية) [زيد الدين ابى محمد علي بن يونس العاملي النباطي البياضي م. ۸۷۷ ه ق]
۱۳٤. صفات الشيعة (چاپخانه: كانون انتشارات عابدي - تهران/ ناشر:كانون انتشارات عابدي - تهران) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ۳۸۱ هـ ق]
۱۳٥. طرائف المقال (التحقيق: السيد مهدي الرجائي/ الطبعة الأولى ۱٤۱۰/ المطبعة بهمن - قم/ الناشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة – قم المقدسة) [السيد علي البروجردي م. ق۱۳]
۱۳٦. الطرائف في معرفة مذاهب الطوائف (المطبعة: الخيام– قم/ الطبعة الاولى ۱۳۹۹) [السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاوس م. ٦٦٤ هـ ق]

۱۳۷. طرف من الانباء و المناقب (المحقق: قيس عطار / الناشر: تاسوعا / چاپخانه مشهد / چاپ اول ۱٤۲۰ ه ق) [السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاوس م. ٦٦٤ هـ ق]
۱۳۸. العقد النضيد والدر الفريد (تحقيق: علي أوسط الناطقي / المساعد : سيد هاشم شهرستاني ، لطيف فرادي چاپ: اول/ سال چاپ: ۱٤۲۳ - ۱۳۸۱ش/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: دار الحديث للطباعة والنشر) [محمد بن الحسن القمي م. ۷]
۱۳۹. علل الشرايع (التحقيق و تقديم: السيد محمد صادق بحر العلوم/ الناشر و المطبعة/ المكتبة الحيدرية فى النجف سال چاپ : ۱۳۸۵ - ۱۹٦٦ م) و طبع آخر (شريعت قم) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ۳۸۱ هـ ق]
۱٤۰. العمدة (تحقيق: جامعة المدرسين- قم/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم) [يحيى بن الحسن بن الحسين الأسدي الحلي المشتهر بابن بطريق الحلي م. ٦۰۰ هـ ق]
۱٤۱. عمدة الطالب في أنساب آل أبى‌طالب (تصحيح: محمد حسن آل الطالقاني/ الطبعة الثانية - ۱۳۸۰- ۱۹٦۱ م/ الناشر: منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف) [أحمد بن علي الحسيني (ابن عنبة) م. ۸۲۸ هـ ق]
۱٤۲. العوالم القسم المختص بالإمام الحسين عليه السلام (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)/ الطبعة: الأولى المحققة/ سنة الطبع: ۱٤۰۷ - ۱۳٦۵ ش/ المطبعة: أمير - قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي عليه السلام) [الشيخ عبد الله البحراني م. ۱۱۳۰ ه ق]
۱٤۳. عوالي اللئالي العزيزية في الاحاديث الدينية (التحقيق: السيدالمرعشى و الشيخ مجتبى العراقى/ المطبعة: سيد الشهداء- قم/ الطبعة الاولى ۱٤۰۳هـ ۱۹۸۳م) [ابن ابى جمهور الاحسائي م. ۸۸۰ هـ ق]
۱٤٤. عيون أخبارالرضا (تحقيق: علامه الشيخ حسين الاعلمى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الاعلمى للمطبوعات- بيروت/ الطبعة الاولى ۱٤۰٤) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ۳۸۱ هـ ق]
۱٤۵. عيون المعجزات (سال چاپ: ۱۳٦۹/ چاپخانه: الحيدرية - نجف/ ناشر: محمد كاظم الشيخ صادق الكتبي) [حسين بن عبد الوهاب م. ۵]
۱٤٦. الغارات (تحقيق: السيد جلال الدين الحسيني الأرموي المحدث) [إبراهيم بن محمد الثقفي الكوفي م. ۲۸۳ ه ق]

۱۴۷. غاية المرام وحجة الخصام في تعيين الإمام عليه السلام (التحقيق: سيد علی عاشور) و (مطبعة/ مؤسسة التاريخ العربی- بيروت) [سيد هاشم بحرانی م. ۱۱۰۷ ه ق]

۱۴۸. الغدير (چاپ: چهارم/ سال چاپ: ۱۳۹۷ - ۱۹۷۷ م/ ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت - لبنان) [الشيخ عبد الحسين الأميني م. ۱۳۹۲ ه ق]

۱۴۹. الغيبة (تحقيق: فارس حسون كريم/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱۴۲۲/ چاپخانه: مهر - قم/ ناشر: أنوار الهدى) [ابن أبي زينب النعماني م. ۳۸۰ ه ق]

۱۵۰. الفتوح (تحقيق: علي شيري (ماجستر في التاريخ الإسلامي)/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱۴۱۱/ چاپخانه: دار الأضواء/ ناشر: دار الأضواء) [أحمد بن أعثم الكوفي م. ۳۱۴ ه ق]

۱۵۱. فرائد الأصول (إعداد: لجنة تحقيق تراث الشيخ الأعظم/ الطبعة: الأولى شعبان المعظم ۱۴۱۹/ المطبعة: باقري - قم/ الناشر: مجمع الفكر الإسلامي) [الشيخ الأنصاري م. ۱۲۸۱ ه ق]

۱۵۲. الفصول المهمة في أصول الأئمة (تحقيق وإشراف : محمد بن محمد الحسين القائيني/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱۴۱۸ - ۱۳۷۶ ش/ چاپخانه: نگين - قم/ ناشر: مؤسسة معارف إسلامي إمام رضا عليه السلام)[شيخ الإسلام أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن الحسين المشتهر بـ الحر العاملي م. ۱۱۰۴ هـ ق]

۱۵۳. الفضائل (الناشر و المطبعة/ المكتبة الحيدرية النجف الاشرف ۱۳۸۱هـ - ۱۹۶۲م) [شاذان بن جبرئيل م. ۶۶۰ ه ق]

۱۵۴. فضائل أمير المؤمنين عليه السلام [ابن عقدة الكوفي م. ۳۳۳ ه ق]

۱۵۵. فضائل و مناقب اهل بيت عليهم السلام [عبداللطيف بن على بيرجندى واعظ،م. ۹۲۱ ه ق]

۱۵۶. فضل زيارة الحسين عليه السلام [محمد بن على بن حسن علوى شجرى م. ۴۴۵ ه ق]

۱۵۷. فقه القرآن (التحقيق: السيد أحمد الحسيني/ الطبعة: الثانية ۱۴۰۵/ الناشر: مكتبة آية الله العظمى النجفي المرعشي) [قطب الدين أبو الحسين سعيد بن عبد الله بن الحسين بن هبة الله بن الحسن الراوندي المشتهر بقطب الدين الراوندي م. ۵۷۳ هـ ق]

۱۵۸. الفهرست (التحقيق: الشيخ جواد القيومي/ الطبعة: الأولى شعبان المعظم ۱۴۱۷/ المطبعة: مؤسسة النشر الإسلامي/ الناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي المشتهر بـ شيخ الطائفة م. ۴۶۰ هـ ق]

۱۵۹. فهرست اسماء مصنفي الشيعة (رجال النجاشي) (الطبعة الخامسة ۱۴۱۶/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [النجاشي م. ۴۵۰ ه ق]

١٦٠. فهرست منتجب الدين (تحقيق: سيد جلال الدين محدث الأرموي/ تاريخ چاپ: ١٣٦٦ ش/ چاپخانه: مهر - قم/ ناشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي) [منتجب الدين علي بن عبيدالله بن حسن بن حسين بن حسن بن حسين بن علي الصدوق الأول بن بابويه م. ٥٨٥ هـ ق]
١٦١. فوائد المشاهد [جعفر بن حسين شوشترى م. ق١٣]
١٦٢. القاموس المحيط [محمد بن يعقوب فيروزآبادى م. ٨١٧ق]
١٦٣. قصص الأنبياء (تحقيق : الميرزا غلام رضا عرفانيان اليزدي الخراساني / چاپ : اول/ سال چاپ : ١٤١٨ - ١٣٧٦ ش / چاپخانه : مؤسسة الهادي / ناشر : الهادي) [قطب الدين أبو الحسين سعيد بن عبد الله بن الحسين بن هبة الله بن الحسن الراوندي المشتهر بقطب الدين الراوندي م. ٥٧٣ هـ ق]
١٦٤. قمقام زخّار و صمصام بتّار [فرهاد ميرزا م. ق١٣]
١٦٥. كامل الزيارات (تحقيق: الشيخ جواد القيومي/ چاپ: اول/ سال چاپ: عيد الغدير ١٤١٧/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: مؤسسة نشر الفقاهة) [جعفر بن محمد بن قولويه م. ٣٦٧ ه ق]
١٦٦. كامل بهائى [عماد الدين الحسن بن على الطبري م. ق٧]
١٦٧. كتاب الأربعين في إمامة الائمة الطاهرين (التحقيق: السيد مهدي الرجائي/ الناشر: المحقق/ المطبعة الامير/ الطبعة الاولى ١٤١٨ هـ ق) [محمد طاهر قمي الشيرازي]
١٦٨. كتاب سليم بن قيس (تحقيق: محمد باقر الأنصاري الزنجاني/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٢٢ - ١٣٨٠ ش/ چاپخانه: نگارش/ ناشر: دليل ما) [سليم بن قيس الهلالي الكوفي م. ق ١ ه ق]
١٦٩. كشف الغمة في معرفة الائمة (الناشر و التحقيق: دار الاضواء- بيروت/ الطبعة الثانية ١٤٠٥ هـ ق- ١٩٨٥ م/ و (طبع آخر) مطبعة شريعت قم [علي بن عيسى ابن ابي الفتح الاربلي م. ٦٩٣ ه ق]
١٧٠. كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد (تقديم وتعليق و تحقيق: الشيخ السبحاني) [الشيخ جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطّهر الحلي المشتهر بـالعلامة الحلي م. ٧٢٦ هـ ق]
١٧١. كشف اليقين (تحقيق: حسين الدرگاهي- چاپ: اول- سال چاپ : ١٤١١) [الشيخ جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطّهر الحلي المشتهر بـ العلامة الحلي م. ٧٢٦ هـ ق]
١٧٢. كفاية الأثر (تحقيق: السيد عبد اللطيف الحسيني الكوهكمري الخوئي/ سال چاپ: ١٤٠١/ چاپخانه: الخيام - قم/ ناشر: انتشارات بيدار) [الخزاز القمي م. ٤٠٠ ه ق]
١٧٣. كمال الدين و تمام النعمة (تحقيق : تصحيح و تعليق: علي أكبر الغفاري/ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة/سال چاپ: محرم الحرام ١٤٠٥ - ١٣٦٣ ش) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ٣٨١ هـ ق]

۱۷٤. كنز الفوائد (چاپ: دوم/ سال چاپ: ۱۳٦۹ ش/ چاپخانه: غدیر/ ناشر: مكتبة المصطفوي- قم) [أبو الفتح محمد بن علي الكراجكي الطرابلسي م. ٤٤۹ هـ ق]
۱۷۵. الكنى و الألقاب (ناشر: مكتبة الصدر – طهران) [الشيخ عباس القمي م. ۱۳۵۹ هـ ق]
۱۷٦. الكافى (تحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر: دارالكتب الاسلامية آخوندى/ المطبعة حيدرى/ الطبعة الثالثة ۱۳۸۸هـ) [الشيخ محمد بن يعقوب بن إسحاق الكلينى م. ۳۲۹ه ق]
۱۷۷. كبريت احمر فى شرائط المنبر [شيخ محمدباقر بيرجندى م. ۱۳۵۲ ه ق]
۱۷۸. كشف الغطاء عن مبهمات الشريعة الغراء [الشيخ جعفر بن خضر كاشف الغطاء م. ۱۲۲۷ ه ق]
۱۷۹. كنز العرفان فى فقه القرآن [مقداد بن عبدالله سيورى م. ۸۲٦ ه ق]
۱۸۰. اللهوف في قتلى الطفوف (چاپ: اول/ سال چاپ: ۱٤۱۷ – چاپخانه: مهر/ ناشر: أنوار الهدى – قم) [السيد رضي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاوس م. ٦٦٤ هـ ق]
۱۸۱. لواعج الأشجان (سال چاپ: ۱۳۳۱/ مطبعة: مطبعة العرفان - صيدا/ منشورات مكتبة بصيرتي - قم) [السيد محسن الأمين م. ۱۳۷۱ ه ق]
۱۸۲. مائة منقبة (التحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام)، إشراف: السيد محمد باقر بن المرتضى الموحد الأبطحي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ذي الحجة ۱٤۰۷/ چاپخانه: أمير – قم/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي (عليه السلام) بالحوزة العلمية – قم المقدسة) [محمد بن أحمد بن علي بن الحسن القمي المشتهر بابن شاذان م. ٤۱۲ هـ ق]
۱۸۳. المبسوط في فقه الإمامية (تصحيح وتعليق : السيد محمد تقي الكشفي/ سال چاپ: ۱۳۸۷/ المطبعة الحيدرية- طهران/ ناشر: المكتبة المرتضوية لإحياء آثار الجعفرية) [الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي المشتهر بـ شيخ الطائفة م. ٤٦۰ هـ ق]
۱۸٤. مثير الأحزان (سال چاپ: ۱۳٦۹ – ۱۹۵۰ م/ ناشر : المطبعة الحيدرية – النجف الأشرف) [نجم الدين جعفر بن محمد بن جعفر بن هبة الله بن نما الحلي المشتهر بـ ابن نما الحلي م. ٦٤۵ هـ ق]
۱۸۵. مجالس المؤمنين [قاضى نور الله شوشترى م. ۱۰۱۹ هـ ق]
۱۸٦. المجدي في أنساب الطالبين (تحقيق: الدكتور أحمد المهدوي الدامغاني/ إشراف: الدكتور السيد محمود المرعشي/ الطبعة الأولى ۱٤۰۹ هـ ق/ المطبعة سيد الشهداء عليه السلام/ الناشر: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي العامة – قم المقدسة) [على بن محمد العلوى العمري م. ۷۰۹ هـ ق]
۱۸۷. المجدي في أنساب الطالبيين، نجم الدين أبو الحسن علي بن أبى الغنائم محمّد النسّابة (ابن صوفى) م. ق۵]

۱۸۸. مجمع البحرين (چاپ: دوم/ سال چاپ: شهريور ماه ۱۳٦۲ ش/چاپخانه: طراوت/ ناشر: مرتضوي) [الشيخ فخر الدين بن محمدعلي بن أحمد الطريحى الأسدي م. ۱۰۸۵ هـ ق]
۱۸۹. مجمع البحرين (چاپ: دوم/ سال چاپ: شهريور ماه ۱۳٦۲ ش/چاپخانه: طراوت/ ناشر: مرتضوي) [الشيخ فخر الدين بن محمدعلي بن أحمد الطريحى الأسدي م. ۱۰۸۵ هـ ق]
۱۹۰. المحاسن (تصحيح و تعليق: السيد جلال الدين الحسيني (المحدث)/ سال چاپ: ۱۳۷۰ - ۱۳۳۰ ش/ ناشر: دار الكتب الإسلامية - طهران) [أحمد بن محمد بن خالد البرقي م. ۲۷٤ هـ ق]
۱۹۱. المحتضر (الطبعة الاولى ۱۳۷۰هـ ۱۹۵۱م / الناشر و المطبعة: الحيدرية النجف) و موافقة للطبع (طبع جديد تحقيق: سيد على اشرف/ المطبعة: شريعت/ الطبعة الاولى ۱۳۸۲هـ ش ۱٤۲٤ هـ ق/ الناشر: المكتبة الحيدرية) [الشيخ عز الدين الحسن بن سليمان الحلى م. قرن۸]
۱۹۲. محرق القلوب [ملا محمد مهدى نراقى م. ق ۱۲۰۹ هـ ق]
۱۹۳. مختصر بصائر الدرجات (چاپ: اول/ سال چاپ: ۱۳۷۰ - ۱۹۵۰ م/ ناشر: منشورات المطبعة الحيدرية - النجف الأشرف) [حسن بن سليمان الحلي م. ۸]
۱۹٤. مدينة المعاجز (تحقيق: الشيخ عزة الله المولائى الهمدانى/ الناشر: مؤسسة المعارف الاسلامية/ المطبعة: بهمن- قم/ الطبعة الاولى ۱٤۱۳هـ ق) [سيد هاشم بحرانى م. ۱۱۰۷هـ ق]
۱۹۵. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول (تحقيق: قدّم له: العلم الحجّة السيّد مرتضى العسكري، إخراج و مقابلة و تصحيح السيد هاشم الرّسولي/ چاپ: دوم/ سال چاپ: ۱٤۰٤ - ۱۳٦۳ ش/ چاپخانه: مروي/ ناشر: دار الكتب الإسلامية) [الشيخ محمد باقر بن محمد تقي المشتهر بالعلامة المجلسي م. ۱۱۱۱ هـ ق]
۱۹٦. المزار (تحقيق: جواد القيومي الاصفهاني- ناشر : نشر القيوم- قم - ايران - چاپ: اول- سال چاپ: رمضان المبارك ۱٤۱۹- چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي) [محمد بن المشهدي م. ن ٦۱۰ هـ ق]
۱۹۷. المزار (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (ع) - ناشر: مؤسسة الإمام المهدي (ع)- قم المقدسة- چاپ: اول - سال چاپ : ذي الحجة ۱٤۱۰- چاپخانه: أمير- قم) [شمس الدين أبو عبد الله محمد بن جمال الدين مكي العاملي المشتهر بـ الشهيد الأول م. ۷۸٦ هـ ق]
۱۹۸. المزار (تحقيق: مدرسة الامام المهدى قم المقدسة- باشراف السيد الابطحى/ الناشر: مدرسة الامام المهدى قم المقدسة/ المطبعة مهر- قم/ الطبعة الاولى) [الشيخ محمد بن محمد بن نعمان العكبري البغدادي المشتهر بالشيخ المفيد م. ٤۱۳ هـ ق]
۱۹۹. مسائل علي بن جعفر (تحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم المشرفة/ چاپ: اول/

سال چاپ: ذي القعدة ۱٤۰۹/ چاپخانه: مهر - قم/ ناشر: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام - مشهد المقدسة) [علي بن الإمام جعفر الصادق عليه السلام م. ۲]
۲۰۰. المستجاد من الإرشاد (المجموعة) (سال چاپ: ۱٤۰٦/ چاپخانه: الصدر/ ناشر: مكتب آية الله العظمى المرعشي النجفي - قم) [الشيخ جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطّهر الحلي المشتهر بـ العلامة الحلي م. ۷۲٦ هـ ق]
۲۰۱. مستدرك الوسائل (التحقيق و الناشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث/ الطبعة الاولى ۱٤۰۸هـ) [ميرزا حسين النوري م. ۱۳۲۰ هـ ق]
۲۰۲. مستدرك سفينة البحار (تحقيق وتصحيح : الشيخ حسن بن علي النمازي/ سنة الطبع: ۱٤۱۸/ الناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [الشيخ علي النمازي الشاهرودي م. ۱٤۰۵ هـ ق]
۲۰۳. المسترشد (التحقيق: الشيخ أحمد المحمودي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱٤۱۵/ چاپخانه: سلمان الفارسي – قم/ ناشر: مؤسسة الثقافة الإسلامية لكوشانبور) [الشيخ أبو جعفر محمد بن جرير بن رستم الطبرى م. قرن ٤]
۲۰٤. مسكن الفؤاد (التحقيق: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث/ الطبعة: الأولى ذي الحجة ۱٤۰۷/ المطبعة: مهر - قم/ الناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم) [[الشيخ زين الدين بن علي بن أحمد الجبعي العاملي المشتهر بـ الشهيد الثاني م. ۹٦۵ هـ ق]
۲۰۵. مسند الرضا عليه السلام (تحقيق: محمد جواد الحسيني الجلالي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱٤۱۸/ مطبعة: مطبعة مكتب الإعلام الإسلامي/ ناشر: مركز النشر التابع لمكتب الإعلام الإسلامي) [داود بن سليمان الغازي م. ۲۰۳ هـ ق]
۲۰٦. مسند زيد بن على (جمعها: عبد العزيز بن إسحاق البقال تحقيق: احد علماء زيديين/ الناشر: دار الحياة ، بيروت) [زيد بن على بن الحسين بن علي بن أبي طالب م. ۱۲۲]
۲۰۷. مشارق أنوار اليقين (تحقيق: السيد علي عاشور/ چاپ: اول- سال چاپ: ۱٤۱۹- ۱۹۹۹ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات- بيروت- لبنان)[رجب بن محمد بن رجب الحافظ البرسي م. ۸۱۳ هـ ق]
۲۰۸. المصابيح [احمد بن ابراهيم حسنى م. قرن٤]
۲۰۹. المصابيح في تواريخ الأئمة عليهم السلام [أبو العباس الحسني م. ۹٤۱ هـ ق]
۲۱۰. المصباح (جنة الأمان الواقية و جنة الإيمان الباقية) (چاپ: سوم/ سال: ۱٤۰۳ - ۱۹۸۳ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [الشيخ إبراهيم بن علي الكفعمي العاملي م. ۹۰۵ هـ ق]

٢١١. مصباح الشريعة و مفتاح الحقيقة (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٠٠ - ١٩٨٠ م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات بيروت - لبنان) [المنسوب للإمام الصادق عليه السلام استشهد سنة ١٤٨ هـ ق]
٢١٢. مصباح المتهجد (الناشر: مؤسسة فقه الشيعه- بيروت، لبنان) [الشيخ أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسي المشتهر بـ شيخ الطائفة م. ٤٦٠ هـ ق]
٢١٣. معارج اليقين في أصول الدين (تحقيق: علاء آل جعفر/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٠ - ١٩٩٣ م/ ناشر: مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - قم) [الشيخ محمد السبزواري م. ٧]
٢١٤. معالى السبطين [حائرى مازندرانى م. ١٣٨٥ هـ ق]
٢١٥. معاني الاخبار (تحقيق: على اكبر غفارى/ الناشر و المطبعة: مؤسسة النشر الاسلامى التابعة لجماعة المدرسين بقم ١٣٦١ هـ ش) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ٣٨١ هـ ق]
٢١٦. معجم رجال الحديث (چاپ: پنجم/ سال چاپ: ١٤١٣ - ١٩٩٢ م/ المطبعة/ طبعة منقحة ومزيدة) [السيد أبو القاسم الخوئي م. ١٤١٣ هـ ق]
٢١٧. مقتل الحسين (عليه السلام) (تعليق: حسين الغفاري/ چاپخانه: العلمية - قم) [أبو مخنف لوط بن يحيى الأزدي م. ١٥٧ هـ ق]
٢١٨. مقتل الحسين عليه السلام(سال چاپ: ١٤٢٦ ق- ٢٠٠٧ م/ ناشر: مؤسسة الخرسان للمطبوعات- بيروت) [سيد عبد الرزاق مقرم موسوي م. ١٣٩١ هـ ق]
٢١٩. مقتل الحسين عليه السلام [سيد محمد تقى بحر العلوم]
٢٢٠. مقتل مقرم زندگانى حضرت على أكبر عليه السّلام [سيد عبد الرزاق مقرم موسوي م. ١٣٩١ هـ ق]
٢٢١. المقنع (لجنة التحقيق التابعة لمؤسسة الإمام الهادي (عليه السلام)/ سال چاپ: ١٤١٥/ چاپخانه: اعتماد/ ناشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ٣٨١ هـ ق]
٢٢٢. مكارم الأخلاق (چاپ: ششم/ سال چاپ: ١٣٩٢- ١٩٧٢ م/ الناشر : منشورات الشريف الرضي) [الشيخ رضي الدين الحسن بن فضل الطبرسي م. ق ٦]
٢٢٣. من لا يحضره الفقيه (تحقيق: على اكبر غفارى/ چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٤٠٤ هـ/ الناشر: جامعة المدرسين) [الشيخ أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه المشتهر بالشيخ الصدوق م. ٣٨١ هـ ق]
٢٢٤. المناقب [محمد بن علوى م. ٥]
٢٢٥. مناقب آل ابي طالب (تحقيق: لجنة من استاذة النجف الاشرف/ المطبعة: محمد كاظم

الحيدرى- مطبعة الحيدريۀ النجف الاشرف/ سنة الطبعة ١٣٧٦) [محمد بن علي بن شهر آشوب م. ۵۸۸ هـ ق]

٢٢٦. مناقب الإمام أمير المؤمنين عليه السلام (التحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ چاپ: اول/ سال چاپ: محرم الحرام ١٤١٢/ چاپخانه: النهضة/ الناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم المقدسة) [محمد بن سليمان الكوفي م. ٣٠٠ هـ ق]

٢٢٧. منتخب الأنوار المضيئة (التحقيق: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام/ الطبعة الأولى ذي القعدة ١٤٢٠ - ١٣٧٨ ش/ المطبعة: اعتماد - قم/ الناشر: مؤسسة الإمام الهادي عليه السلام)[السيد بهاء الدين النجفي م. ٨٠٣ هـ ق]

٢٢٨. منتخب التواريخ [محمد هاشم خراسانى]

٢٢٩. المنتخب في جمع المراثي و الخطب (مصحح: على نضال / ناشر: موسسه الاعلمى للمطبوعات / بيروت) [الشيخ فخر الدين بن محمدعلي بن أحمد الطريحى الأسدي م. ١٠٨٥ هـ ق]

٢٣٠. منتهى الامال [محدث قمى م. ١٣٥٩ هـ ق]

٢٣١. منهاج المؤمنين [آيت الله العظمى مرعشى نجفى]

٢٣٢. منية المريد (تحقيق: رضا المختاري - چاپ : اول - سال چاپ: ١٤٠٩- ١٣٦٨ ش- چاپخانه: مكتب الإعلام الإسلامي - ناشر: مكتب الإعلام الإسلامي) [الشيخ زين الدين بن علي بن أحمد الجبعي العاملي المشتهر بـ الشهيد الثاني م. ٩٦٥ هـ ق]

٢٣٣. مهيج الاحزان [محمد حسن بن محمد على يزدى حائرى م. ق ١٣]

٢٣٤. ناسخ التواريخ [لسان الملک سپهر م. ١٢٩٧ هـ ق]

٢٣٥. ناسخ التواريخ حضرت زينب كبرى عليها السلام [عباس قليخان سپهر م. ١٣٤٢ هـ ق]

٢٣٦. ناسخ التواريخ حضرت سجاد عليه السلام [لسان الملک سپهر م. ١٢٩٧ هـ ق]

٢٣٧. النجم الثاقب (تقديم وترجمة وتحقيق وتعليق: السيد ياسين الموسوى/ الطبعة الأولى١٤١٥/ المطبعة مهر - قم المقدسة/ الناشر: أنوار الهدى) [ميرزا حسين النوري الطبرسي م. ١٣٢٠ هـ ق]

٢٣٨. نزهة الناظر و تنبيه الخاطر (تحقيق: مدرسة الإمام المهدي / چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٠٨/ ناشر: مدرسة الإمام المهدي - قم المقدسة) [أبو عبد الله الحسين بن محمد بن الحسن بن نصر الحلواني م. ۵]

٢٣٩. النص و الاجتهاد [سيد عبد الحسين شرف الدين م. ١٣٧٧ هـ ق]

٢٤٠. نفس المهموم [محدث قمى م. ١٣٥٩ هـ ق]

٢٤١. نهج الإيمان (تحقيق : السيد أحمد الحسيني - ناشر : مجتمع إمام هادي (ع) - مشهد - چاپ : اول - سال چاپ : ١٤١٨ - چاپخانه : ستارة - قم) [ابن جبر م. ق ٧]
٢٤٢. نهج البلاغة (شرح: الشيخ محمد عبده/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٢ - ١٣٧٠ ش/ چاپخانه: النهضة - قم/ ناشر: دار الذخائر - قم - ايران) [أبو الحسن محمد بن حسين بن موسى الموسوي البغدادي المشتهر بالشريف الرضي م. ٤٠٦ هـ ق]
٢٤٣. نهج الحق و كشف الصدق (التحقيق و التقديم: السيد رضا الصدر/ التعليق: الشيخ عين الله الحسني الأرموي/ سنة الطبع: ١٤٢١ هـ ق/ الناشر : مؤسسة الطباعة و النشر دار الهجرة - قم) [الشيخ جمال الدين أبو منصور الحسن بن يوسف بن علي بن المطّهر الحلي المشتهر بـ العلامة الحلي م. ٧٢٦ هـ ق]
٢٤٤. النوادر (تحقيق: سعيد رضا علي عسكري/ چاپ: اول/ چاپخانه: دار الحديث/ ناشر: مؤسسة دار الحديث الثقافية) [ضياء الدين السيد أبو الرضا فضل الله بن علي بن عبد الله الحسيني الراوندي م. ٥٧٠ هـ ق]
٢٤٥. نوادر الأخبار [محمد محسن فيض كاشانى م. ١٠٩١هـ ق]
٢٤٦. نوادر المعجزات فى مناقب الأئمة الهداة عليهم السلام (تحقيق: مؤسسة الإمام المهدي (ع)/ الطبعة: الأولى/ سنة الطبع: ١٤١٠/ ناشر: مؤسسة الإمام المهدي (ع)- قم المقدسة) [محمد بن جرير بن رستم الطبري م. ق ٤ هـ ق]
٢٤٧. نور البراهين في شرح التوحيد (تحقيق: السيد مهدي الرجائي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٧/ چاپخانه: مؤسسة النشر الإسلامي/ ناشر: مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة) [السيد نعمة الله الجزائري م. ١١١٢ هـ ق]
٢٤٨. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٢/ چاپخانه: مؤسسة الطبع والنشر التابعة للآستانة الرضوية المقدسة/ ناشر: مجمع البحوث الإسلامية - مشهد - ايران) [شيخ الإسلام أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن الحسين المشتهر بـ الحر العاملي م. ١١٠٤ هـ ق]
٢٤٩. الهداية الكبرى (چاپ: چهارم/ سال چاپ: ١٤١١ - ١٩٩١م/ ناشر: مؤسسة البلاغ للطباعة و النشر و التوزيع - بيروت - لبنان) [الحسين بن حمدان الخصيبي م. ٣٣٤ هـ ق]
٢٥٠. هيئت و نجوم اسلامى (مؤسسه فرهنگى سماء/ نوبت چاپ: اول / سال نشر: ١٣٨١ ش/ قم _ ايران) [على زمانى قمشه اى معاصر]
٢٥١. الوافي (عني بالتحقيق والتصحيح والتعليق عليه والمقابلة مع الأصل ضياء الدين الحسيني

«العلامة» الأصفهاني/ چاپ: اول/ سال چاپ: أول شـوال المكـرم ١٤٠٦ هـ. ق ١٩ / ٣ / ٦٥ هـ. ش) [محمد محسن الفيض الكاشاني م. ١٠٩١ هـ ق]

٢٥٢. وسائل الشيعة (التحقيق و النشر: مؤسسة آل البيت لاحياء التراث- قم/ المطبعة: مهر- قم/الطبعة الثانية جمادى الآخرة ١٤١٤ هـ ق) [شيخ الإسلام أبو جعفر محمد بن الحسن بن علي بن محمد بن الحسين المشتهر بـ الحر العاملي م. ١١٠٤ هـ ق]

٢٥٣. وسيلة الدارين في أنصار الحسين عليه السلام [زنجانى- معاصر]

٢٥٤. وصول الأخيار إلى أصول الأخبار [الشيخ حسين بن عبد الصمد العاملي (والد الشيخ البهائى) م. ٩٨٤ هـ ق]

٢٥٥. وقعة الطف [أبو مخنف لوط بن يحيى الأزدي م. ١٥٨ هـ ق]

٢٥٦. اليقين باختصاص مولانا أمير المؤمنين عليه السلام بإمرة المؤمنين (التحقيق: الأنصاري/ چاپ: اول/ سال چاپ: ربيع الثاني ١٤١٣/ چاپخانه: نمونه/ ناشر: مؤسسة دار الكتـاب الجزائـري) [الـسيد رضـي الدين علي بن موسى بن جعفر بن طاوس م. ٦٦٤ هـ ق]

كتب اهل تسنن:

۲۵۷. إتحاف الخيره المهرة بزوائد المسانيد العشرة، [أحمد بن أبي بكر بن إسماعيل البوصيري م. ۸٤۰ هـ ق]

۲۵۸. الإتحاف بحب الأشراف(چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱٤۲۳ ق/ ناشر: دار الكتاب-قم) [جمال الدين شبراوى م. ۱۱۷۱ هـ ق]

۲۵۹. إثبات الوصية (سال چاپ: ۱٤۲٦ نوبت چاپ: سوم / چاپ: ايران؛ قم) [على بن حسين مسعودى م. ۳٤٦ هـ ق]

۲٦۰. إثبات صفة العلو [ابن قدامة المقدسي م. ٦۲۰هـ ق]

۲٦۱. اجتماع الجيوش الإسلامية على غزو المعطة والجهمية (شرح وتحقيق: رضوان جامع رضوان - إشراف: مكتب البحوث والدراسات/ سال چاپ: ۱٤۱۵ - ۱۹۹۵ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [أبو عبد الله محمد بن أبي بكر بن أيوب بن سعد بن حريز الزرعي الدمشقي الحنبلي المشتهر بـ ابن قيم الجوزية م. ۷۵۱ هـ ق]

۲٦۲. الآحاد و المثاني (التحقيق: باسم فيصل أحمد الجوابرة/ الطبعة: الأولى/ تاريخ الطبع: ۱٤۱۱ - ۱۹۹۱ م الناشر: دار الدراية للطباعة و النشر و التوزيع) [أحمد بن عمرو بن ضحاك المشتهر بابن أبي عاصم م. ۲۸۷ هـ ق]

۲٦۳. الإحكام في أصول الأحكام (المطبعة: مطبعة العاصمة - القاهرة/ الناشر : زكريا علي يوسف) [علي بن أحمد بن سعيد المشتهر بابن حزم م. ٤٥٦ هـ ق]

۲٦٤. إحياء علوم الدين (ناشر: دار الكتاب العربي - بيروت) [أبو حامد محمد الغزالي النيسابوري م. ۵۰۵ هـ ق]

۲٦۵. أخبار الزمان (تصحيح وإشراف على الطبع: لجنة من الأساتذة/ الطبعة الثانية/ سنة الطبع: ذي القعدة ۱۳۸۵ - ۱۹٦٦ م/ المطبعة: مطابع دار الأندلس/ الناشر: دار الأندلس للطباعة والنشر - بيروت - لبنان) [على بن حسين مسعودى م. ۳٤٦ هـ ق]

۲٦٦. الأخبار الطوال (تحقيق: عبد المنعم عامر/ مراجعة: الدكتور جمال الدين الشيال/ الطبعة الأولى ۱۹٦۰/ الناشر: دار إحياء الكتب العربي) [ابن قتيبة الدينوري م. ۲۷٦ هـ ق]

۲٦۷. أخبار المكيين من تاريخ ابن أبي خيثمة [إبن أبى خيثمة م. ۲۷۹ هـ ق]

۲٦۸. أخبار مكة وما جاء فيها من الآثار (تحقيق: رشدي الصالح ملحس/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱٤۱۱ - ۱۳٦۹ ش/ چاپخانه: امير - قم/ ناشر: انتشارات الشريف الرضي) [محمد بن عبد الله الأزرقي م. ۲۵۰ هـ ق]

۲۶۹. الأربعين حديثا في ذكر المهدى [الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني م. ٤٣٠ هـ ق]
۲۷۰. الأربعين في أصول الدين [أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري م ٦٠٦]
۲۷۱. إرشاد السارى لشرح صحيح البخارى [احمد بن محمد قسطلانى م. ۹۲۳ هـ ق]
۲۷۲. الاستذكار (تحقيق: سالم محمد عطا-محمد علي معوض/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۲۰۰۰م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت) [أبو عمر يوسف بن عبد الله النمري المشتهر بابن عبد البر م. ٤٦٣ هـ ق]
۲۷۳. الاستيعاب (تحقيق : علي محمد البجاوي - ناشر : دار الجيل - چاپ اول - سال چاپ : ١٤١٢ - چاپخانه : بيروت - دار الجيل) [أبو عمر يوسف بن عبد الله النمري المشتهر بابن عبد البر م. ٤٦٣ هـ ق]
۲۷٤. أُسد الغابة (الناشر: انتشارات اسماعيليان- تهران) [عبد الواحد الشيبانى المعروف بابن الأثير م. ٦٣٠ هـ ق]
۲۷۵. اسعاف الراغبين في سيرة المصطفى و فضائل أهل بيته الطاهرين [أبو العرفان محمد بن علي بن صبان المصري المشتهر بـ ابن صبان م.١٢٠٦ هـ ق]
۲۷٦. أسنى المطالب فى مناقب على بن أبى طالب [شمس الدين محمد بن محمد دمشقى شافعى (ابن جَزَرى) م.٨٨٣ هـ ق]
۲۷۷. الإصابة فى تميز الصحابة (التحقيق: الشيخ عادل احمد عبد الموجود/ الناشر: دار الكتب العلمية- بيروت/ الطبعة الاولى ١٤١٥هـ ق) [أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد العسقلاني المشتهر بابن حجر العسقلاني م. ٨٥٢ هـ ق]
۲۷۸. الإمامة والسياسة (التحقيق: علي شيري/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٣ - ١٣٧١ / چاپخانه: امير- قم/ ناشر: انتشارات شريف الرضي) [ابن قتيبة الدينوري م. ۲۷٦ هـ ق]
۲۷۹. إمتاع الأسماع (التحقيق: التحقيق و التعليق: محمد عبد الحميد النميسي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٢٠ - ١٩٩٩ م/ الناشر: منشورات محمد علي بيضون، دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أحمد بن علي بن عبد القادر المقريزي م. ٨٤٥ هـ ق]
۲۸۰. الأنس الجليل بتاريخ القدس والخليل (تقديم و تعريف: محمد بحر العلوم/ سنة الطبع: ١٣٨٨ - ١٩٦٨ م/ المطبعة: الحيدرية/ الناشر: منشورات المطبعة الحيدرية في النجف الأشرف) [مجير الدين الحنبلي م. ۹۲۷ هـ ق]
۲۸۱. الأنساب (تقديم وتعليق: عبد الله عمر البارودي/ الطبعة الأولى - ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م/ الناشر: دار

الجنان - بيروت) [أبو سعد [أبو سعد عبد الكريم بن محمد بن منصور التميمي السمعاني المروزي م. ٥٦٢ هـ ق]
٢٨٢. أنساب الأشراف (تحقيق: الدكتور محمد حميد الله/ سال چاپ: ١٩٥٩م/ مطابع دار المعارف بمصر – معهد المخطوطات بجامعة الدول العربية بالاشتراك مع دار المعارف بمصر) [أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري م. ٢٧٩ هـ ق]
٢٨٣. البدء و التاريخ [شيخ مطهر بن طاهر مقدسى م. ٥٠٧ هـ ق]
٢٨٤. البداية والنهاية (التحقيق و التدقيق و التعليق : على شيرى/ الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤٠٨هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار احياء التراث العربى- بيروت) [ابى الفداء اسماعيل بن كثير الدمشقى م. ٧٧٤ هـ ق]
٢٨٥. بغية الطلب في تاريخ حلب (حققه وقدم له : الدكتور سهيل زكار/ سال چاپ: ١٤٠٨ ١٩٨٨ – دمشق/ ناشر: مؤسسة البلاغ – بيروت - لبنان) [عمر بن أحمد العقيلي الحلبي (ابن العديم) م. ٦٦٠ هـ ق]
٢٨٦. بهجة المحافل و بغية الأماثل [عمادالدين يحيى بن ابى‌بكر العامرى م. ٨٩٣ هـ ق]
٢٨٧. البيان في أخبار صاحب الزمان [محمد بن يوسف گنجى شافعى م. ٦٥٨ هـ ق]
٢٨٨. تاج العروس من جواهر القاموس (تحقيق: علي شيري/ سال چاپ: ١٤١٤ – ١٩٩٤م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع- بيروت) [محمد بن عبد الرزاق الحسيني المشتهر بالزبيدي م. ١٢٠٥ هـ ق]
٢٨٩. تاريخ ابن خلدون (الطبعة الرابعة/ الناشر: دار إحياء التراث العربي – بيروت – لبنان) [عبد الرحمن بن محمد بن محمد، ابن خلدون أبو زيد، ولي الدين الحضرمي الإشبيلي م. ٨٠٨ هـ ق]
٢٩٠. تاريخ ابن معين الدورى (تحقيق: عبدالله احمد حسن/ چاپخانه: دار القلم/ ناشر: دار القلم) [يحيى بن معين م. ٢٣٣]
٢٩١. تاريخ الاسلام ، عهد الخلفاء الراشدين (التحقيق : عمر عبد السلام تدمرى / الطبعة: الاولى/ تاريخ الطبع: ١٤٠٧ هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار الكتب العربية) [شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي م. ٧٤٨ هـ ق]
٢٩٢. التاريخ الاسلامي، المعروف باسم التاريخ المظفري (محقق: حامد زيان غانم ناشر دارالثقافه القاهره – مصر سال ١٩٨٩ ميلادى)[القاضى شهاب الدين ابراهيم بن ابي الدم الحموي ت ٦٤٢ هـ ق]
٢٩٣. تاريخ الخلفاء (مطابع معتوق اخوان – بيروت/ توزيع دار التعاون عباس أحمد الباز مكة المكرمة) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١ هـ ق]

۲۹٤. تاريخ الخميس في أحوال أنفس النفيس (ناشر: دار الصادر - بيروت) [الحسين بن محمد بن الحسن الديار بكرى م. ۹٦٦ هـ ق]
۲۹۵. تاريخ الطبري، (تاريخ الامم و الملوك) (التحقيق و التصحيح: نخبة من العلماء الاجلاء/ الناشر: مؤسسة الاعلمى- بيروت) [محمد بن جرير بن يزيد الطبري م۳۱۰ هـ ق]
۲۹٦. التاريخ الكبير (ناشر: المكتبة الإسلامية) [محمد بن إسماعيل البخاري م. ۲۵٦ هـ ق]
۲۹۷. تاريخ اليعقوبي (ناشر: دار صادر – بيروت - لبنان) [أبو العباس لأحمد بن إسحاق بن جعفر اليعقوبي م. ۲۸٤ هـ ق]
۲۹۸. تاريخ بغداد (تحقيق : دراسة وتحقيق : مصطفى عبد القادر عطا – ناشر : دار الكتب العلمية – بيروت – لبنان – چاپ : اول – سال چاپ : ۱٤۱۷ – ۱۹۹۷ م) [أبو بكر أحمد بن علي الخطيب البغدادي م. ٤٦۳ هـ ق]
۲۹۹. تاريخ مدينة الدمشق (التحقيق: على شيرى/ الناشر و المطبعة: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع – بيروت - لبنان/ تاريخ الطبع ۱٤۱۵ هـ ق) [أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله بن عساكر المشتهر بابن عساكر م. ۵۷۱هـ ق]
۳۰۰. تاريخ مكة المشرفة [ابن ضياء مكى حنفى م. ۸۵۴هـ ق]
۳۰۱. التبر المذاب [أحمد بن محمد خوافى شافعى م. قرن۱۳]
۳۰۲. تبصرة المبتدى و تذكرة المنتهى [أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن بن محمد التيمي البكري المشتهر بابن الجوزى م. ۵۹۷ هـ ق]
۳۰۳. التحفة العلية و الآداب العلمية [باكثير شافعى مكى م. ۱۰٤۷ هـ ق]
۳۰٤. التحفة اللطيفة في تاريخ المدينة الشريفة (الطبعة الأولى ۱٤۱٤ – ۱۹۹۳ م/ الناشر: دار الكتب العلمية – بيروت - لبنان) [شمس الدين السخاوي م. ۹۰۲ هـ ق]
۳۰۵. تخريج الأحاديث والآثار (تحقيق: عبد الله بن عبد الرحمن السعد/ الطبعة: الأولى/ سنة الطبع: ۱٤۱٤/ الناشر: الرياض – دار ابن خزيمة) [أبو محمد عبد الله بن يوسف الزيلعي الحنفي المصري م. ۷٦۲ هـ ق]
۳۰٦. التذكرة الحمدونية (تحقيق : احسان عبّاس و بكر عبّاس/ الطبعة: الأولى/ سنة الطبع: ۱۹۹٦ م/ ناشر: دار صادر للطباعة والنشر) [بهاء الدين محمد بن الحسن بن محمد البغدادي المشتهر بابن حمدون م. ۵٦۲ هـ ق]
۳۰۷. تذكرة الخواص (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱٤۱۸ ق/ ناشر: منشورات الشريف الرضى- قم) [سبط بن جوزى م. ٦۵٤]

٣٠٨. ترتيب الأمالى الخميسية [يحيى (المرشد بالله) بن الحسين (الموفق) بن إسماعيل بن زيد الحسني الشجري الجرجاني م. ٤٩٩]
٣٠٩. ترجمة الإمام الحسين (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ قم چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٤١٤ - چاپخانه : فروردين/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية) [أبو القاسم علي بن الحسن بن هبة الله بن عساكر المشتهر بابن عساكر م. ٥٧١هـ ق]
٣١٠. ترجمة الإمام الحسين (من طبقات ابن سعد) (تهذيب وتحقيق: السيد عبد العزيز الطباطبائي/ الطبعة الأولى) [محمد بن سعد بن منيع البصري الزهري المشتهر بابن سعد م. ٢٣٠ هـ ق]
٣١١. الترغيب والترهيب من الحديث الشريف (ضبط أحاديثه وعلق عليه : مصطفى محمد عماره/ سنة الطبع: ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م/ الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [أبو محمد عبد العظيم بن عبد القوي بن عبد الله المنذري م. ٦٥٦ هـ ق]
٣١٢. التسهيل لعلوم التنزيل (التحقيق: الدكتور عبد الله الخالدي/ الناشر: شركة دار الأرقم بن أبي الأرقم) [محمد بن أحمد بن جزي الكلبي الغرناطي الأندلسي م. ٧٤١هـ ق]
٣١٣. تفسير الآلوسي (روح المعاني) [شهاب الدين محمود بن عبد الله الحسيني الآلوسي م. ١٢٧٠هـ ق]
٣١٤. تفسير الثعلبي (تحقيق : الإمام أبي محمد بن عاشور ، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي - ناشر : دار إحياء التراث العربي - چاپ : اول - سال چاپ : ١٤٢٢ - ٢٠٠٢م - چاپخانه : بيروت - لبنان - دار إحياء التراث العربي) [أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي م. ٤٢٧ هـ ق]
٣١٥. تفسير الخطيب الشربيني المسمى السراج المنير [محمدبن أحمدخطيب شربينى مصرى م. ٩٧٧هـ ق]
٣١٦. تفسير الرازي (تفسير كبير) [أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري م ٦٠٦]
٣١٧. تفسير السمعاني (تحقيق: ياسر بن إبراهيم و غنيم بن عباس بن غنيم/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٨ - ١٩٩٧م/ ناشر: دار الوطن - الرياض) [أبو المظفّر منصور بن محمد بن عبد الجبار المروزي السمعاني الشافعي م. ٤٨٩ هـ ق]
٣١٨. تفسير العز بن عبد السلام (التحقيق: الدكتور عبد الله بن إبراهيم الوهبي/ الطبعة الأولى ١٤١٦ / ١٩٩٦م/ المطبعة بيروت - دار ابن حزم/ الناشر: دار ابن حزم) [أبو محمد عبد العزيز بن عبد السلام بن أبي القاسم السلمي الشافعي م. ٦٦٠]
٣١٩. تفسير القرآن الحكيم (تفسير المنار) [محمد رشيد م. ١٣٥٤ هـ]

۳۲۰. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن أبي حاتم) (تحقيق: أسعد محمد الطيب/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [ابن أبي حاتم الرازي م. ۳۲۷ هـ ق]
۳۲۱. تفسير القرآن العظيم (تفسير ابن كثير) (تقديم : يوسف عبد الرحمن المرعشلي/ سال چاپ: ۱۴۱۲ - ۱۹۹۲ م/ ناشر: دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [ابن كثير م. ۷۷۴ هـ ق]
۳۲۲. التفسير الوسيط (الطبعة الثانية ۱۴۲۷ - ۲۰۰۶ م/ المطبعة: دار الفكر - دمشق/ الناشر: دار الفكر) [وهبة الزحيلي]
۳۲۳. تفسير حدائق الروح والريحان في روابي علوم القرآن [محمد الأمين بن عبد الله الأرمي العلوي الهرري الشافعي]
۳۲۴. تفسير روح البيان [شيخ اسماعيل حقى حنفى م. ۱۱۳۷ هـ ق]
۳۲۵. تفسير غرائب القرآن و رغائب الفرقان (تفسير النيشابوري) [نظام الدين الحسن بن محمّد بن حسين القمي النيسابوري م. ۷۲۸ هـ ق]
۳۲۶. تفسير يحيى بن سلام [يحيى بن سلام بن أبي ثعلبة التيمي م. ۲۰۰ هـ ق]
۳۲۷. تلخيص الحبير (ناشر: دار الفكر) [ابن حجر م. ۸۵۲ هـ ق]
۳۲۸. تمهيد الأوائل وتلخيص الدلائل (التحقيق: الشيخ عماد الدين أحمد حيدر - مركز الخدمات والأبحاث الثقافية/ الطبعة: الثالثة ۱۴۱۴ - ۱۹۹۳ م/ المطبعة: مؤسسة الكتب الثقافية/ الناشر: مؤسسة الكتب الثقافية - بيروت) [القاضي أبو بكر محمد بن الطيّب بن محمد الباقلاني البصري م. ۴۰۳ هـ ق]
۳۲۹. التمهيد لما في الموطأ من المعاني و الأسانيد (تحقيق: مصطفى بن أحمد العلوي ,محمد عبد الكبير البكري/ سال چاپ: ۱۳۸۷/ چاپخانه: مغرب - وزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلاميةاوزارة عموم الأوقاف والشؤون الإسلامية) [أبو عمر يوسف بن عبد الله النمري المشتهر بابن عبد البر م. ۴۶۳ هـ ق]
۳۳۰. تهذيب التهذيب (الناشر: دارالفكر/ الطبعة الاولى۱۴۰۴هـ ق) [أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد العسقلاني المشتهر بابن حجر العسقلاني م. ۸۵۲ هـ ق]
۳۳۱. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال (تحقيق : تحقيق وضبط وتعليق : الدكتور بشار عواد معروف - ناشر : مؤسسة الرسالة - بيروت - لبنان - چاپ : چهارم - سال چاپ : ۱۴۰۶ - ۱۹۸۵ م) [أبو الحجاج يوسف بن عبد الرحمن بن يوسف القضاعي الحلبي الشافعي المزي م. ۷۴۲ هـ ق]
۳۳۲. تهذيب تاريخ ابن عساكر [عبد القادر بن أحمد بن مصطفى الدمشقي المشتهر بابن بدران م. ۱۳۴۶ هـ ق]

٣٣٣. تيسير المطالب فى أمالي أبي طالب [سيد يحيى بن حسين هارونى م. ٤٢٤ هـ ق]
٣٣٤. الثقات (ناشر : مؤسسة الكتب الثقافية - چاپ : اول - سال چاپ : ١٣٩٣ - چاپخانه : مجلس دائرة المعارف العثمانية . بحيدر آباد الدكن الهند) [أبو حاتم محمد بن حبّان بن أحمد التميمي الدارمي البستي المشتهر بابن حبان م. ٣٥٤ هـ ق]
٣٣٥. الجامع [أبو عروة معمر بن أبي عمرو راشد الأزدي البصري م. ١٥٣ هـ ق]
٣٣٦. جامع البيان عن تأويل آي القرآن (تفسير الطبري) (ضبط و توثيق وتخريج : صدقي جميل العطار/ سال چاپ: ١٤١٥ - ١٩٩٥ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع - بيروت - لبنان) [أبو جعفر محمد بن جرير بن يزيد الطبري م. ٣١٠ هـ ق]
٣٣٧. الجامع الصغير (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤٠١ - ١٩٨١ م/ ناشر: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع - بيروت) [جلال الدين السيوطى م. ٩١١ هـ ق]
٣٣٨. جامع بيان العلم وفضله (سال چاپ: ١٣٩٨/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت) [أبو عمر يوسف بن عبد الله النمري المشتهر بابن عبد البر م. ٤٦٣ هـ ق]
٣٣٩. الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي) (تصحيح : أحمد عبد العليم البردوني/ چاپخانه: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان/ ناشر: مؤسسة التاريخ العربي) [أبو عبد الله محمد بن أحمد بن أبي بكر بن فرح القرطبي م. ٦٧١ هـ ق]
٣٤٠. الجرح و التعديل (الطبعة: الأولى ١٣٧١ - ١٩٥٢ م/ المطبعة: مطبعة مجلس دائرة المعارف العثمانية - بحيدر آباد الدكن - الهند/ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت) [ابن أبي حاتم الرازي م. ٣٢٧]
٣٤١. جزء الحميري (التحقيق: أبو طاهر زبير بن مجدد عليزئي/ الطبعة الأولى ١٤١٣/ الناشر: دار الطحاوي، حديث أكادمي - الرياض)[علي بن محمد الحميري م. ٣٢٣]
٣٤٢. جمع الجوامع المعروف بالجامع الكبير [جلال الدين السيوطى م. ٩١١هـ ق]
٣٤٣. جمل من أنساب الأشراف [أحمد بن يحيى بن جابر البلاذري م. ٢٧٩ هـ ق]
٣٤٤. جواهر العقدين [أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمد بن علي الحسني السمهودي م. ٩٩١ هـ ق]
٣٤٥. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي عليه السلام (تحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٥/ چاپخانه: دانش/ ناشر: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية - قم) [محمد بن أحمد الدمشقي الباعوني الشافعي م. ٨٧١ هـ ق]
٣٤٦. الجوهر الثمين في سيرة الخلفاء و السلاطين (ط عالم الكتب في بيروت سنة ١٤٠٥ هجرى على ما نقل فى شرح إحقاق الحق) [إبراهيم بن محمد بن ايدمر بن دقماق القاهرى م. ٨٠٩ ه ق]

۳٤۷. الجوهرة في نسب الإمام علي و آله عليهم السلام (تحقيق: دكتور محمد التونجي / چاپ: اول/ سال چاپ: ۱٤۰۲ /چاپخانه: مؤسسة الأعلم للمطبوعات . بيروت/ ناشر: مكتبة النوري، دمشق) [محمد بن أبي بكر التلمساني المشتهر بـ البري م. ق ۷]
۳٤۸. الحاوي للفتاوي، [جلال الدين السيوطى م. ۹۱۱ هـ ق]
۳٤۹. الحبائک في أخبار الملائک [جلال الدين السيوطى م. ۹۱۱ هـ ق]
۳۵۰. حياة الحيوان الكبرى (الطبعة: الثانية ۱٤۲٤/ الناشر: دار الكتب العلمية) [كمال الدين محمد بن موسى بن عيسى بن علي الدميري م. ۸۰۸ هـ ق]
۳۵۱. خريدة العجائب وفريدة الغرائب [عمر بن مُظفّر المشتهر بابن الوَردى م. ۷٤۹ هـ ق]
۳۵۲. خصائص أميرالمؤمنين (التحقيق والتصحيح الأسانيد ووضع الفهارس: محمد هادي الأميني - الناشر: مكتبة نينوى الحديثة، طهران) [أبوعبدالرحمن أحمد بن شعيب بن علي النسائي م. ۳۰۳]
۳۵۳. الدرّ المنثور في التفسير المأثور (الناشر: دار المعرفة/ المطبعة: الفتح- جدّه/ الطبعة الاولى ۱۳٦۵هـ ق) [جلال الدين السيوطي م. ۹۱۱ هـ ق]
۳۵٤. دُر بحر المناقب، (المخطوط) [الشيخ جمال الدين محمد بن أحمد الحنفي الموصلي الشهير بابن حسنويه م. ٦۸۰ هـ ق]
۳۵۵. دلائل النبوة ومعرفة أحوال صاحب الشريعة (التحقيق: وثق أصوله وخرج حديثه و علق عليه: الدكتور عبد المعطي قلعجي/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱٤۰۵ - ۱۹۸۵ م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أحمد بن الحسين بن علي البيهقي م. ٤۵۸ هـ ق]
۳۵٦. ذخائر العقبى (سنة الطبع: ۱۳۵٦/ الناشر: مكتبة القدسي لصاحبها حسام الدين القدسي - القاهرة) [أحمد بن عبد الله الطبري م. ٦۹٤ هـ ق]
۳۵۷. الذرية الطاهرة النبوية (التحقيق: سعد المبارك الحسن/ الطبعة الأولى ۱٤۰۷/ الناشر: الدار السلفية - الكويت) [محمد بن أحمد الدولابي م. ۳۱۰ هـ ق]
۳۵۸. ذكر أخبار إصبهان (سنة طبع: ۱۹۳٤ م/ المطبعة: بريل - ليدن المحروسة) [الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني م. ٤۳۰ هـ ق]
۳۵۹. ربيع الأبرار ونصوص الأخبار (تحقيق: عبد الأمير مهنا/ الطبعة: اول/ سنة الطبع: ۱٤۱۲ - ۱۹۹۲م/ ناشر: مؤسسة الأعلمي للمطبوعات - بيروت) [أبو القاسم محمود بن عمر بن محمد جار الله الزمخشرى م. ۵۳۸ هـ ق]
۳٦۰. الردّ على المتعصّب العنيد [أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن بن محمد التيمي البكري المشتهر بابن الجوزى م. ۵۹۷ هـ ق]

٣٦١. الروض المعطار في خبر الأقطار (حققه : الدكتور إحسان عباس/ الطبعة الثانية ١٩٨٤ م/ طبع على مطابع هيدلبرغ - بيروت/ الناشر: مكتبة لبنان) [محمد بن عبد المنعم الحميري م. ٩٠٠ هـ ق]
٣٦٢. رياض الصالحين (الطبعة: الثانية ١٤١١ - ١٩٩١ م/ الناشر: دار الفكر المعاصر بيروت لبنان) [أبو زكريا يحيى بن شرف الحزامي النووي الشافعي م. ٦٧٦ هـ ق]
٣٦٣. رياضة النفس [محمد بن علي بن الحسن الحكيم الترمذى م. ٣٠٠ هـ ق]
٣٦٤. سبل السلام (مراجعة وتعليق : الشيخ محمد عبد العزيز الخولي/ چاپ: چهارم/ سال چاپ:١٣٧٩ - ١٩٦٠م/ ناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر - محمود نصار الحلبي وشركاه) [محمد بن إسماعيل الكحلاني الصنعاني (الأمير) م. ١١٨٢ هـ ق]
٣٦٥. سبل الهدى و الرشاد في سيرة خير العباد (التحقيق: التحقيق و التعليق: الشيخ عادل أحمد عبد الموجود ، الشيخ علي محمد معوض/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٤ - ١٩٩٣ م/ ناشر : دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [محمد بن يوسف الصالحي الشامي م. ٩٤٢ هـ ق]
٣٦٦. السقيفة وفدك (تحقيق: الدكتور الشيخ محمد هادي الأميني/چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٤١٣ - ١٩٩٣ م/ چاپخانه: شركة الكتبي للطباعة والنشر - بيروت - لبنان/ ناشر: شركة الكتبي للطباعة والنشر - بيروت - لبنان/ توضيحات: الطبعة الأولى ١٤٠١ هـ - ١٩٨٠ م) [أحمد بن عبد العزيز الجوهري م. ٣٢٣ هـ ق]
٣٦٧. السنة (بقلم: محمد ناصر الدين الألباني/ الطبعة الثالثة ١٤١٣ - ١٩٩٣ م/ الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت - لبنان) [أحمد بن عمرو بن ضحاك المشتهر بابن أبي عاصم م. ٢٨٧ هـ ق]
٣٦٨. سنن ابن ماجة (التحقيق: التحقيق و الترقيم و التعليق: محمد فؤاد عبد الباقي/ الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [محمد بن يزيد القزويني م. ٢٧٣ هـ ق]
٣٦٩. سنن ابى داود (التحقيق و التعليق : سعيد محمد اللحام/ الناشر : دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع/ الطبعة الاولى ١٤١٠ هـ ق) [أبو داود سليمان بن الأشعث بن إسحاق الأزدي السجستانى م. ٢٧٥ هـ ق]
٣٧٠. سنن الترمذي (التحقيق: عبد الوهاب عبد اللطيف/ تاريخ الطبع: ١٤٠٣ هـ ق/ الناشر و المطبعة: دار الفكر- بيروت) [ابوعيسى محمد بن عيسى بن سورة الترمذي م. ٢٧٩ هـ ق]
٣٧١. السنن الكبرى (التحقيق: عبد الغفار سليمان البنداري، سيد كسروي حسن/ الطبعة: الأولى ١٤١١ - ١٩٩١ م/ الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أبو عبد الرحمن أحمد بن شعيب بن علي النسائي م. ٣٠٣ هـ ق]
٣٧٢. السنن الكبرى (الناشر و المطبعة: دار الفكر-بيروت)[احمد بن الحسين بن على البيهقى م. ٤٥٨ هـ ق]

۳۷۳. سنن سعيد بن منصور (تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [سعيد بن منصور بن شعبة الخراساني المكي م. ۲۲۷ هـ ق]
۳۷٤. سنن سعيد بن منصور (تحقيق: حبيب الرحمن الأعظمي/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [سعيد بن منصور بن شعبة الخراساني المكي م. ۲۲۷ هـ ق]
۳۷۵. سير أعلام النبلاء (شراف و تخريج: شعيب الأرنؤوط و تحقيق: حسين الأسد/ الطبعة: التاسعة/ تاريخ الطبع: ۱٤۱۳ هـ ق/ الناشر: مؤسسة الرسالة - بيروت) [شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي م. ۷٤۸ هـ ق]
۳۷٦. السيرة الحلبية (سال چاپ: ۱٤۰۰/ ناشر: دار المعرفة- بيروت) [أبو الفرج علي بن إبراهيم بن أحمد الحلبي الشافعي م. ۱۰٤٤ هـ ق]
۳۷۷. السيرة النبوية (التحقيق: مصطفى عبد الواحد/ الناشر: دارالمعرفة - بيروت/ الطبعة الاولى ۱۳۹٦هـ ق) [ابي الفداء اسماعيل بن عمر بن كثير الدمشقي الشافعي م. ۷۷٤ هـ ق]
۳۷۸. شذرات الذهب فى أخبار من ذهب، [عبد الحي بن أحمد بن محمد ابن عماد العكري الحنبلى م. ۱۰۸۹ هـ ق]
۳۷۹. شرح المقاصد في علم الكلام (الطبعة الأولى - ۱٤۰۱ - ۱۹۸۱م/ المطبعة: باكستان - دار المعارف النعمانية/ الناشر: دار المعارف النعمانية) [أبو سعيد مسعود بن عمر بن محمد التفتازاني السمرقندي م. ۷۹۲ هـ ق]
۳۸۰. شرح نهج البلاغة (التحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم/ المطبعة: منشورات مكتبة آية الله العظمى المرعشى النجفى/ الناشر: دار احياء الكتب العربية) [عز الدين عبد الحميد بن هبة الله بن أبي الحديد المعتزلي م. ٦٥٦ هـ ق]
۳۸۱. شرف المصطفى (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ۱٤۲٤ ق/ ناشر: دار البشائر الإسلامية- مكه) [ابوسعيد عبد الملك بن محمد بن إبراهيم الخرگوشي النيشابوري م. ٤۰٦ هـ ق]
۳۸۲. شعب الإيمان (تحقيق: أبي هاجر محمد السعيد بن بسيوني زغلول / تقديم : دكتور عبد الغفار سليمان البنداري/ چاپ: اول/ سال چاپ: ۱٤۱۰ - ۱۹۹۰م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أحمد بن الحسين بن علي البيهقي م. ٤٥۸ هـ ق]
۳۸۳. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل (التحقيق: شيخ محمد باقر محمودى/ الناشر: مجمع احياء الثقافة الاسلامية- التابعة لوزارة الثقافة و الارشاد/ الطبعة الاولى۱٤۱۱ هـ ق) [عبيد الله بن احمد المعروف بالحاكم الحسكانى م. ٤۹۰ هـ ق]
۳۸٤. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان (تحقيق:شعيب الارنؤوط/ الطبعة: الثانية/ تاريخ الطبع:

١٤١٤هـ ق - ١٩٩٣ م/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة) [أبو حاتم محمد بن حبّان بن أحمد التميمي الدارمي البستي المشتهر بابن حبان م. ٣٥٤ هـ ق]
٣٨٥. صحيح البخاري (الناشر و المطبعة: دارالفكر- بيروت/ الطبعة بالافست عن طبعة دار الطباعة العامرة باستانبول ١٤٠١ هـ ق) [محمد بن اسماعيل البخاري م. ٢٥٦ هـ ق]
٣٨٦. صحيح مسلم (الناشر: دارالفكر- بيروت/ طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة) [مسلم بن الحجاج ابن مسلم القشيري النيشابوري م.٢٦١ هـ ق]
٣٨٧. الصواعق المحرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة (خرج أحاديثه و علق حواشيه و قدم له: عبد الوهاب عبد اللطيف/ چاپ: دوم/ سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٥م/ چاپخانه: شركة الطباعة الفنية المتحدة/ ناشر: مكتبة القاهرة) [أحمد بن حجر الهيتمي المكي م. ٩٧٤ هـ ق]
٣٨٨. الضعفاء الكبير [محمد بن عمرو عقيلى م. ٣٢٢ هـ ق]
٣٨٩. طبقات الشافعية الكبرى (تحقيق: محمود محمد الطناحي - عبد الفتاح محمد الحلو/ ناشر: دار إحياء الكتب العربية) [عبد الوهاب بن علي السبكي م. ٧٧١ هـ ق]
٣٩٠. الطبقات الكبرى (ناشر: دار صادر - بيروت) [محمد بن سعد بن منيع البصري الزهري المشتهر بابن سعد م. ٢٣٠ هـ ق]
٣٩١. العثمانية (تحقيق وشرح : عبد السلام محمد هارون/ چاپخانه: دار الكتاب العربي - مصر/ ناشر: مكتبة الجاحظ) [أبو عثمان عمرو بن بحر بن محبوب بن فزارة البصري المشتهر بالجاحظ م. ٢٥٥ هـ ق]
٣٩٢. العرش [شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بن عثمان بن قَايْماز الذهبي م. ٧٤٨ هـ ق]
٣٩٣. العزيز شرح الوجيز المعروف بالشرح الكبير [أبو القاسم عبد الكريم بن محمد بن عبدالكريم الرافعى القزوينى الشافعى م. ٦٢٣ هـ ق]
٣٩٤. العظمة [أبو محمد عبد الله بن محمد بن جعفر بن حيان المشتهر بأبي الشيخ الأصبهانى م. ٣٦٩ هـ ق]
٣٩٥. عقد الدرر في أخبار المنتظر (تحقيق: الدكتور عبد الفتاح محمد الحلو/ چاپ: اول/ سال چاپ: ١٣٩٩ - ١٩٧٩م/ ناشر: مكتبة عالم الفكر) [يوسف بن يحيى بن علي المقدسي الشافعي م. ٧]
٣٩٦. العقد الفريد [أبو عمر أحمد بن محمد بن عبد ربه الأندلسي م. ٣٢٨ هـ ق]
٣٩٧. شرح عقود الجمان فى علم المعانى و البيان، (بيروت، طبع دار الفكر) [جلال الدين عبدالرحمن سيوطى م. ٩١١ هـ ق]
٣٩٨. عمدة القاري شرح صحيح البخاري (الناشر و المطبعة: دار احياء تراث العربي) [أبو محمد محمود بن أحمد بن موسى الحنفي بدر الدين العيني م. ٨٥٥ هـ ق]

۳۹۹. العيال [عبد الله بن محمد بن عبيدالبغدادي القرشي المشتهر بابن ابى الدنيا م. ۲۸۱ هـ ق]
٤٠٠. غريب الحديث [أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن بـن محمـد التيمـي البكـري المـشتهر بـابن الجوزى م. ۵۹۷ هـ ق]
٤٠١. الغريبين (الغريب) في القرآن والحديث (تحقيق أحمد فريد/ مكتبة نزار مـصطفى البـاز/ الطبعـة الأولى/ سنة الطبع: ١٤١٩ هـ -١٩٩٩ م / السعودية)[أبو عبيد أحمد بن محمد بـن عبـد الـرحمن الباشاني الهروي (صاحب الأزهري اللغوي) م. ٤٠١]
٤٠٢. الفايق في غريب الحديث (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٤١٧ - ١٩٩٦ م/ ناشر: دار الكتب العلميـة) [أبو القاسم محمود بن عمر بن محمد جار الله الزمخشرى م. ۵۳۸ هـ ق]
٤٠٣. فتح الباري بشرح صحيح البخاري (الناشر و المطبعـة: دار المعرفـة للطباعـة و النـشر- بيـروت/ الطبعة الثانية) [أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد العسقلاني المشتهر بابن حجر العسقلاني م. ۸۵۲ هـ ق]
٤٠٤. فتح القدير (ناشر و چاپخانه: عالم الكتب) [محمد بن علي بدر الدين الشوكاني م. ۱۲۵۵ هـ ق]
٤٠٥. الفتوحات الإسلامية [أحمد زينى دحلان م. ۱۳۰٤ هـ ق]
٤٠٦. فرائد السمطين (چاپ: اوّل/ سال چاپ: ١٤٠٠ ق/ ناشر: مؤسسة المحمـود- بيـروت) [ابـراهيم بن محمد بن مؤيد سعد الدين الجويني الشافعى م. ۷۳۰ هـ ق]
٤٠٧. الفردوس بمأثور الخطاب[الحافظ شيرويه بن شهردار بن شيرويه الديلمي م. ۵۰۹ هـ ق]
٤٠٨. الفصول المهمة في معرفة الأئمة (تحقيق : سامي الغريري - چاپ : اول - سال چـاپ : ١٤٢٢ - چاپخانه : سرور- ناشر : دار الحديث للطباعة والنشر) [نور الـدين علـي بـن محمـد بـن أحمـد المشتهر بابن الصباغ م . ۸۵۵ هـ ق]
٤٠٩. فضائل الثقلين من كتاب توضيح الدلائل على ترجيح الفضائل (چاپ: اوّل/ سـال چـاپ: ١٤٢٨ ق- ٢٠٠٧ م/ ناشر: المجمع العالمى للتقريب بـين المـذاهب الإسـلامية- المعاونيـة الثقافيـة) [احمد بن جلال الدين بن محمد الشافعى الإيجى م. ۸۲۰ هـ ق]
٤١٠. فضائل الصحابة [احمد بن حنبل م. ٢٤١]
٤١١. فيض القدير، شرح الجامع الصغير (التحقيق و التصحيح: أحمد عبـد الـسلام/ الطبعـة: الاولـى/ تاريخ الطبع: ١٤١٥ هـ ق/ الناشر: دارالكتب العلمية- بيـروت) [محمـد عبـد الـرؤوف بـن تـاج العارفين بن علي المناوى م. ١٠٣١]
٤١٢. كتاب الأوائل (تحقيق: محمد شكور بن محمود الحاجي أمرير/ الطبعة الأولـى - ١٤٠٣/ الناشـر: مؤسسة الرسالة، دار الفرقان - بيروت) [ليمان بن احمد بن اوب اللخمى الطبرانى م. ٣٦٠ هـ ق]

٤١٣. كتاب الأوائل (تحقيق: محمد بن ناصر العجمي/ ناشر: دار الخلفاء للكتاب الإسلامي - الكويت) [أحمد بن عمرو بن ضحاك المشتهر بابن أبي عاصم م. ٢٨٧ هـ ق]
٤١٤. كتاب الغنية لطالب طريق الحق، [أبو محمد عبد القادر بن موسى بن عبد الله گيلانى م. ٥٦١ هـ ق]
٤١٥. الكشاف عن حقائق غوامض التنزيل وعيون الأقاويل في وجوه التأويل (سال چاپ: ١٣٨٥ - ١٩٦٦م / ناشر: شركة مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي وأولاده بمصر ، عباس ومحمد محمود الحلبي وشركاهم) [أبو القاسم محمود بن عمر بن محمد جار الله الزمخشرى م. ٥٣٨ هـ ق]
٤١٦. كشف الأستار عن زوائد البزاز [نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي م. ٨٠٧ هـ ق]
٤١٧. كشف الخفاء و مزيل الإلباس عمّا اشتهر من الأحاديث على ألسنة الناس (الناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - چاپ: سوم - سال چاپ : ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م) [إسماعيل بن محمد بن عبد الهادي العجلوني م. ١١٦٢ هـ ق]
٤١٨. كشف الظنون عن أسامي الكتب و الفنون (الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت - لبنان) [مصطفى بن عبد الله المشتهر بـ حاجي خليفة م. ١٠٦٧ هـ ق]
٤١٩. كشف المشكل من حديث الصحيحين (التحقيق: الدكتور علي حسين البواب/ الطبعة الأولى ١٤١٨ - ١٩٩٧ م/ الناشر: دار الوطن للنشر - الرياض) [أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن بن محمد التيمي البكري المشتهر بابن الجوزى م. ٥٩٧ هـ ق]
٤٢٠. الكشف والبيان عن تفسير القرآن (تفسير الثعلبي) (تحقيق: الإمام أبي محمد بن عاشور، مراجعة وتدقيق الأستاذ نظير الساعدي/ چاپ: اول / سال چاپ: ١٤٢٢ - ٢٠٠٢م/ چاپخانه: دار إحياء التراث العربي / ناشر: دار إحياء التراث العربى) [أبو إسحاق أحمد بن محمد بن إبراهيم الثعلبي م. ٤٢٧ هـ ق]
٤٢١. كفاية الطالب اللبيب في خصائص الحبيب (الخصائص الكبرى) (سال چاپ: ١٣٢٠/ مطبعه: طبع في حيدرآباد الدكن - الهند/ ناشر: دار الكتاب العربي) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١ هـ ق]
٤٢٢. كنز العمال في سنن الأقوال و الأفعال (ضبط و تفسير: الشيخ بكري حياني/ تصحيح و فهرسة: الشيخ صفوة السقا/ تاريخ الطبع: ١٤٠٩ هـ ق/ الناشر و المطبعة: مؤسسة الرسالة- بيروت) و (طبع آخر) [علي المتقي بن حسام الدين بن قاضي خان القادري الشاذلي الهندي المشتهر بالمتقي الهندي م. ٩٧٥ هـ ق]
٤٢٣. الكامل في التاريخ [عزّ الدين أبو الحسن علي بن محمد بن عبد الكريم بن الأثير الجزري م. ٦٣٠ هـ ق]

٤٢٤. كتاب السنة (بقلم: محمد ناصر الدين الألباني/ الطبعة الثالثة ١٤١٣ - ١٩٩٣ م/ الناشر: المكتب الإسلامي - بيروت - لبنان) [أحمد بن عمرو بن ضحاك المشتهر بابن أبي عاصم م. ٢٨٧ هـ ق]
٤٢٥. كنز الدرر و جامع الغرر [أبو بكر بن عبد الله بن آيبك دَوادارى م. ٧٣٦ هـ ق]
٤٢٦. اللباب في علوم الكتاب (تفسير ابن عادل) [أبو حفص سراج الدين عمر بن علي بن عادل الحنبلي الدمشقي النعماني م. ٧٧٥هـ ق]
٤٢٧. لسان العرب (سال چاپ: محرم ١٤٠٥ / ناشر: نشر أدب الحوزة) [أبو الفضل محمد بن مكرم بن علي الأفريقي المصري المشتهر بابن منظور م. ٧١١ هـ ق]
٤٢٨. المبسوط / سال چاپ: ١٤٠٦ - ١٩٨٦م / چاپخانه: دار المعرفة / الناشر: دار المعرفة - بيروت - لبنان) [محمد بن أحمد بن أبي سهل السرخسي الخزرجي الأنصاري م. ٤٨٣ هـ ق]
٤٢٩. مجمع الزوائد (الناشر و المطبعة: دارالكتب العلمية- بيروت/ تاريخ الطبع ١٤٠٨ هـ ق -١٩٨٨ م) [نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي م. ٨٠٧ هـ ق]
٤٣٠. المجموع شرح المهذّب (ناشر: دار الفكر) [أبو زكريا يحيى بن شرف الحزامي النووي الشافعي م. ٦٧٦ هـ ق]
٤٣١. المحاسن و المساوي [إبراهيم بن محمد البيهقى البغدادى م. ٣٠٠ هـ ق]
٤٣٢. المحاضرات والمحاورات / (تحقيق: الدكتور يحيى الجبوري / چاپ: اول / سال چاپ: ١٤٢٤ - ٢٠٠٣ م / چاپخانه: دار الغرب الإسلامي / ناشر: دار الغرب الإسلامي - بيروت - لبنان) [جلال الدين السيوطي م. ٩١١هـ ق]
٤٣٣. المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز (التحقيق: عبد السلام عبد الشافي محمد/ الطبعة الأولى ١٤١٣ - ١٩٩٣م/ المطبعة: لبنان - دار الكتب العلمية/ الناشر: دار الكتب العلمية) [أبو محمد عبد الحق بن غالب بن عبد الرحمن المحاربي المشتهر بابن عطية الأندلسي م. ٥٤٦ هـ ق]
٤٣٤. المحلى (الناشر: دار الفكر) [علي بن أحمد بن سعيد المشتهر بابن حزم م. ٤٥٦ هـ ق]
٤٣٥. المحن [محمد بن أحمد بن تميم التميمي المغربي المشتهر بأبي العرب تميمى م. ٣٣٣ هـ ق]
٤٣٦. المختصر في أخبار البشر (تاريخ أبي الفداء) (المطبعة: شركة علاء الدين للطباعة والتجليدادار المعرفة للطباعة والنشر - بيروت - لبنان) [إسماعيل بن علي بن محمود الأيوبي المشتهر بأبي الفداء م. ٧٣٢]
٤٣٧. مدارك التنزيل و حقائق التأويل (تفسير النسفي) [عبد الله بن أحمد بن محمود النسفي م. ٥٣٧ هـ ق]
٤٣٨. مرآة الزمان في تواريخ الأعيان [أبو المظفر يوسف بن قزغلي بن عبد الله التركي الحنفي المشتهر بـ سبط ابن جوزى م. ٦٥٤ هـ ق]

٤٣٩. مروج الذهب و معادن الجوهر (الطبعة الثانية ١٤٠٤ - ١٣٦٣ش/ الناشر: منشورات دار الهجرة ايران - قم) [على بن حسين مسعودى م. ٣٤٦ هـ ق]
٤٤٠. المستدرك على الصحيحين (التحقيق: الدكتور يوسف المرعشلى/ الناشر: دار المعرفة- بيروت/ تاريخ الطبع ١٤٠٦ هـ ق) [محمد بن عبد الله بن حمدون الضبي المشتهر بـ الحاكم النيشابوري م ٤٠٥ هـ ق]
٤٤١. مسند ابن أبى شيبة [أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة م. ٢٣٥ هـ ق]
٤٤٢. مسند ابن الجعد (رواية وجمع: أبي القاسم عبد الله بن محمد البغوي (وفاة ٣١٧) / مراجعة وتعليق وفهرسة : الشيخ عامر أحمد حيدر / الطبعة: الثانية / سنة الطبع: ١٤١٧ - ١٩٩٦م/ ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أبو الحسن علي بن الجعد بن عبيد الجوهري م. ٢٣٠ هـ ق]
٤٤٣. مسند ابن راهويه (تحقيق: الدكتور عبد الغفور عبد الحق حسين برد البلوسي /الطبعة: الأولى١٤١٢ /المطبعة: مكتبة الإيمان - المدينة المنورة /ناشر: مكتبة الإيمان - المدينة المنورة) [أبو يعقوب إسحاق بن إبراهيم بن المخلد التميمي المرزوي المشتهر بابن راهويه م. ٢٣٨ هـ ق]
٤٤٤. مسند ابو يعلى الموصلى (التحقيق: حسين سليم اسد/ الناشر و المطبعة: دار المأمون للتراث) و (طبع آخر) [احمد بن على بن المثنى التميمى الموصلى م. ٣٠٧ هـ ق]
٤٤٥. مسند احمد (الناشر و المطبعة: دار صادر- بيروت) [أبو عبد الله أحمد بن محمد بن حنبل الشيباني م. ٢٤١ هـ ق]
٤٤٦. مسند البزار [أبو بكر أحمد بن عمرو بن عبد الخالق البزار م.٢٩٢ هـ ق]
٤٤٧. مسند الدارمى المعروف بسنن الدارمي (سنة الطبع: ١٣٤٩/ المطبعة: الاعتدال - دمشق) [عبد الله بن عبد الرحمن بن الفضل الدارمي التميمي السمرقندي م. ٢٥٥ هـ ق]
٤٤٨. المصباح المنير في غريب الشرح الكبير للرافعي (الناشر: دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع) [أحمد بن محمد بن علي المقري الفيومي م. ٧٧٠ هـ ق]
٤٤٩. المصنف لابن أبي شيبة (التحقيق: سعيد محمد اللحام/ الناشر و المطبعة: دار الفكر/ الطبعة الاولى ١٤٠٩ هـ ق) و طبع آخر (تاريخ الطبع ١٤١٤ هـ ق/ الناشر: دار الفكر بيروت) [أبو بكر عبد الله بن محمد بن أبي شيبة م. ٢٣٥ هـ ق]
٤٥٠. مطالب السؤول في مناقب آل الرسول (تحقيق: ماجد ابن أحمد العطية) [أبو سالم كمال الدين محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن العدوي النصيبي الشافعي م. ٦٥٢ هـ ق]
٤٥١. المطالب العالية بزوائد المسانيد الثمانية [أبو الفضل أحمد بن علي بن محمد العسقلاني المشتهر بابن حجر العسقلاني م. ٨٥٢ هـ ق]

٤٥٢. معارج الوصول إلى معرفة فضل آل الرسول و البتول عليهم السلام - (تحقيق: ماجد بن أحمد العطية) [الشيخ محمد بن يوسف الزرندي الحنفي م. ٧٥٠ هـ ق]
٤٥٣. معالم التنزيل فى تفسير القرآن (تفسير البغوي) (تحقيق: خالد عبد الرحمن العك - چاپخانه: دار المعرفة - بيروت - ناشر: دار المعرفة) [أبو محمد الحسين بن مسعود بن محمد البغوي م. ٥١٠ هـ ق]
٤٥٤. المعجم الأوسط - (تحقيق: قسم التحقيق بدار الحرمين - سال چاپ: ١٤١٥ - ١٩٩٥م - چاپخانه: دار الحرمين للطباعة والنشر والتوزيع) [ليمان بن احمد بن اوب اللخمى الطبرانى م. ٣٦٠ هـ ق]
٤٥٥. معجم البلدان (سنة الطبع: ١٣٩٩ - ١٩٧٩ م/ الناشر: دار إحياء التراث العربي - بيروت) [أبو عبد الله ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي البغدادي المشتهر بـ ياقوت الحموي م. ٦٢٦ هـ ق]
٤٥٦. معجم الصحابة [ابوالقاسم عبد الله بن محمد بن عبد العزيز بن المرزبان البغوى م. ٣١٧ هـ ق]
٤٥٧. المعجم الصغير - (ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [ليمان بن احمد بن اوب اللخمى الطبرانى م. ٣٦٠ هـ ق]
٤٥٨. المعجم الكبير (التحقيق و التخريج: حمدى عبد المجيد السلفى/ الطبعة: الثانى مزيدة و منقحة/ المطبعة: دار احياء التراث العربى/ الناشر: مكتبة ابن تميمية- القاهرة) [ليمان بن احمد بن اوب اللخمى الطبرانى م. ٣٦٠ هـ ق]
٤٥٩. معجم المؤلفين [عمر بن رضا بن محمد راغب بن عبد الغني الكحالة الدمشقي ١٤٠٨ هـ ق]
٤٦٠. معرفة الصحابة [الحافظ أبو نعيم أحمد بن عبد الله الأصبهاني م. ٤٣٠ هـ ق]
٤٦١. المعيار و الموازنة في فضائل الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام (التحقيق: الشيخ محمد باقر المحمودي/ الطبعة: الأولى ١٤٠٢ - ١٩٨١ م) [أبو جعفر محمد بن عبد الله الإسكافي المعتزلي م. ٢٢٠ هـ ق]
٤٦٢. مفاتيح الغيب (تفسير الرازي) [أبو عبد الله محمد بن عمر بن الحسن بن الحسين التيمي الرازي الملقب بفخر الدين الرازي خطيب الري م ٦٠٦]
٤٦٣. المفاريد عن رسول الله صلى الله عليه وآله [احمد بن على بن المثنى التميمى الموصلى م. ٣٠٧ هـ ق]
٤٦٤. مقاتل الطالبيين (تقديم و إشراف: كاظم المظفر/ الطبعة: الثانية/ سنة الطبع: ١٣٨٥ - ١٩٦٥ م/ المطبعة: منشورات المكتبة الحيدرية ومطبعتها - النجف الأشرف/ ناشر: مؤسسة دار الكتاب للطباعة والنشر - قم - ايران) [علي بن الحسين بن محمد الزيدي المشتهر بأبي الفرج الأصفهاني م. ٣٥٦ هـ ق]

٤٦٥. مقتل الحسين (محقق: محمد سماوى/ ناشر:انوار الهدي / محل نشر:قم) [ضياء الدين أبو المؤيد الموفق بن أحمد بن محمد المكي الخطيب الخوارزمى، م٥٦٨ هـ ق]
٤٦٦. مقتل أمير المؤمنين [عبد الله بن محمد بن عبيدالبغدادي القرشي المشتهر بابن ابى الدنيا م. ٢٨١ هـ ق]
٤٦٧. المقفى الكبير [أبو العباس أحمد بن على بن عبد القادر المشتهر بـ تقي الدين المقريزى م. ٨٤٥ هـ ق]
٤٦٨. المناقب (تحقيق : الشيخ مالك المحمودي - مؤسسة سيد الشهداء (ع) - ناشر : مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين بقم المشرفة - الطبعة: الثانية - سنة الطبع: ربيع الثاني ١٤١٤ - المطبعة: مؤسسة النشر الإسلامي) [ضياء الدين أبو المؤيد الموفق بن أحمد بن محمد المكي الخطيب الخوارزمى، م٥٦٨ هـ ق]
٤٦٩. مناقب آل محمد ﷺ (النعيم المقيم لعترة النبأ العظيم [أبو محمد عمر بن محمد بن عبد الواحد الموصلى ٦٥٧ هـ ق]
٤٧٠. مناقب علي بن أبي طالب (الطبعة: الأولى- سنة الطبع: ١٤٢٦ - ١٣٨٤ ش/ المطبعة: سبحان/ ناشر: انتشارات سبط النبي)[علي بن محمد بن محمد بن الطيب الجلّابي المشتهر بابن المغازلي م. ٤٨٣ هـ ق]
٤٧١. مناقب علي بن أبي طالب (ع) وما نزل من القرآن في علي (ع) (تحقيق : جمعه ورتبه وقدم له : عبد الرزاق محمد حسين حرز الدين - الطبعة: الثانية - سنة الطبع: ١٤٢٤ - ١٣٨٢ش - المطبعة: دار الحديث - ناشر : دار الحديث) [أبو بكر أحمد بن موسى ابن مردويه الأصفهاني م. ٤١٠ هـ ق]
٤٧٢. مناقب مرتضوي (چاپ: اول/ سال چاپ: ١٣٨٠ ش/ ناشر: روزنه) [محمد صالح الحسينى(الكشفي) م. ١٠٦٠ هـ ق]
٤٧٣. منتخب مسند عبد بن حميد (حققه و ضبط نصه و خرج أحاديثه: السيد صبحي البدري السامرائي، محمود محمد خليل الصعيدي/ الطبعة: الأولى/ سنة الطبع: ١٤٠٨ - ١٩٨٨ م/ ناشر: مكتبة النهضة العربي) [عبد بن حميد بن نصر الكسي م. ٢٤٩ هـ ق]
٤٧٤. المنتظم في تاريخ الأمم و الملوك (دراسة وتحقيق : محمد عبد القادر عطا و مصطفى عبد القادر عطا - راجعه وصححه : نعيم زرزور - الطبعة : الأولى - سنة الطبع: ١٤١٢ - ١٩٩٢ م - ناشر: دار الكتب العلمية - بيروت - لبنان) [أبو الفرج عبد الرحمن بن علي بن بن محمد التيمي البكري المشتهر بابن الجوزى م. ٥٩٧ هـ ق]

٤٧٥. المواعظ والاعتبار بذكر الخطط والآثار [أبو العباس أحمد بن على بن عبد القادر المشتهر بـ تقـي الدين المقريزى م. ٨٤٥ هـ ق]
٤٧٦. المؤتَلِف و المختَلِف، [أبو الحسن علي بن عمر بن أحمد بن مهدي بن مسعود بـن النعمـان بـن دينار البغدادي الدار قطني م. ٣٨٥ هـ ق]
٤٧٧. ميزان الاعتدال في نقد الرجال (التحقيق: على محمـد البجـاوى/ الناشـر: دار المعرفـة- بيـروت/ الطبعة الاولى ١٣٨٢ هـ ق) و (طبع آخر) [شمس الدين أبو عبد الله محمد بن أحمد بـن عثمـان بن قَايْماز الذهبي م. ٧٤٨ هـ ق]
٤٧٨. نثر الدر في المحاضرات [ابوسعد منصور بن الحسن بن الحسين الآوي م. ٤٢١ هـ ق]
٤٧٩. النجوم الزاهرة في ملوك مصر والقاهرة [يوسف بن تغري البردي الأتابكي م. ٨٧٤ هـ ق]
٤٨٠. نزهة المجالس و منتخب النفائس، [عبد الرحمن بن عبد الـسلام بـن عبـد الـرحمن بـن عثمـان الصفورى الشافعى م. ٨٩٤ هـ ق]].
٤٨١. نسب قريش [أبو عبد الله الزبيري مصعب بن عبد الله بن مصعب بن ثابت بن عبد الله بن الزبيـر م. ٢٣٦ هـ ق]
٤٨٢. نظم دررالسمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و الـسبطين (الطبعـة: الاولـى/ سـنة الطبع: ١٣٧٧ هـ ق- ١٩٥٨م/ المطبعة: من مخطوطات مكتبة الامام اميـر المـؤمنين عليه السلام [جمـال الدين محمد بن يوسف بن الحسن بن محمد الزرندى الحنفى المدني م. ٧٥٠ هـ ق]
٤٨٣. النفقة على العيال [عبد الله بن محمد بن عبيدالبغدادي القرشي المشتهر بابن ابى الدنيا م. ٢٨١ هـ ق]
٤٨٤. النكت و العيون (تفسير ماوردى) [أبو الحسن على بن محمد بـن حبيـب البـصري المـاوردى م. ٤٥٠ هـ ق]
٤٨٥. نهاية الأرب في فنون الأدب (مطابع: گوستاتسوماس وشركاه) [أحمد بن عبد الوهّاب بن النـويري م. ٧٣٣ هـ ق]
٤٨٦. النهاية في غريب الحديث و الأثر (التحقيق: طـاهر أحمـد الـزاوي ، محمـود محمـد الطنـاحي/ الطبعة: الرابعة ١٣٦٤ ش/ الناشر: مؤسسة إسماعيليان للطباعـة والنـشر والتوزيـع - قـم) [مجـد الدين أبو السعادات المبارك بن محمد بن محمد بن محمد بـن عبـد الكـريم الـشيباني الجـزري المشتهر بابن الأثير م. ٦٠٦ هـ ق]
٤٨٧. نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار (ناشر: رضى - قم) [مؤمن بن حسن شبلنجى م. ق ١٣]
٤٨٨. الهداية إلى بلوغ النهاية [أبو محمد مكّى بن أبى طالب حمّوش بـن محمـد بـن مختـار القرطبـي المالكي م. ٤٣٧ هـ ق]

٤٨٩. الوافي بالوفيات (تحقيق: أحمد الأرناؤوط وتركي مصطفى - چاپخانه: بيروت - دار إحياء التراث/ ناشر: دار إحياء التراث) [خليل بن أيبك بن عبد الله الألبكي الصفدي الدمشقي الشافعي م. ٧٦٤ هـ ق]

٤٩٠. وفاء الوفاء بأخبار دار المصطفى، [أبو الحسن علي بن عبد الله بن أحمد بن علي الحسني السمهودي م. ٩٩١ هـ ق]

٤٩١. ينابيع المودة لذوى القربى (التحقيق: سيد على جمال اشرف الحسينى/ الطبعة: الاولى/ سنة الطبع: ١٤١٦ هـ ق/ الناشرو المطبعة: دارالاسوة) و (طبع آخر) [الشيخ سليمان بن ابراهيم القندوزى الحنفى م. ١٢٩٤ هـ ق]

فهرست اعلام

رسول خدا ﷺ ۲۰, ۲۳, ۲۴, ۵۰, ۵۱, ۵۷, ۵۸, ۶۱, ۹۳, ۹۴, ۱۳۶, ۱۳۹, ۱۶۱, ۱۸۲, ۱۹۲, ۱۹۳, ۱۹۶, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۹۲, ۲۹۹, ۳۱۱, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۵, ۳۱۶, ۳۱۷, ۳۱۹, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۵, ۳۲۷, ۴۰۴, ۴۰۸, ۴۲۷

حضرت علی علیه‌السلام ۲۰, ۲۱, ۲۴, ۵۸, ۶۳, ۱۸۲, ۱۸۵, ۲۰۳, ۲۱۳, ۲۹۲, ۳۰۰, ۳۲۱

حضرت فاطمه زهرا علیهاالسلام ۲۰, ۲۱, ۲۵, ۲۶, ۵۸, ۸۴, ۹۵, ۱۳۷, ۱۳۸, ۱۶۳, ۲۰۴, ۲۱۱, ۲۱۳, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۲, ۳۲۳, ۳۲۵, ۳۲۶, ۴۳۱, ۴۳۲

امام حسن علیه‌السلام ۲۰, ۸۴, ۲۱۳

امام حسین علیه‌السلام ۱۶, ۱۷, ۱۹, ۲۰, ۲۳, ۲۴, ۲۵, ۴۵, ۴۷, ۵۷, ۵۸, ۵۹, ۶۱, ۸۱, ۸۲, ۸۴, ۸۶, ۸۷, ۸۹, ۹۱, ۹۴, ۹۵, ۱۲۷, ۱۲۹, ۱۳۲, ۱۳۵, ۱۳۶, ۱۳۸, ۱۳۹, ۱۴۰, ۱۵۱, ۱۵۳, ۱۶۰, ۱۶۱, ۱۶۳, ۱۷۷, ۱۷۹, ۱۸۲, ۱۸۳, ۱۸۴, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۷, ۱۸۸, ۱۹۳, ۱۹۵, ۱۹۶, ۱۹۷, ۲۰۰, ۲۰۱, ۲۰۲, ۲۰۳, ۲۰۴, ۲۰۵, ۲۰۶, ۲۰۷, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۰, ۲۱۱, ۲۱۲, ۲۱۳, ۲۱۴, ۲۸۷, ۲۸۹, ۲۹۹, ۳۰۰, ۳۰۱, ۳۰۲, ۳۰۳, ۳۰۴, ۳۰۵, ۳۰۶, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۰۹, ۳۱۰, ۳۱۱, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۶, ۳۱۷, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۴, ۳۲۵, ۳۲۶, ۳۲۷, ۳۲۸, ۳۲۹, ۳۹۸, ۳۹۹, ۴۰۰, ۴۰۲, ۴۰۳, ۴۰۴, ۴۰۷, ۴۰۸, ۴۰۹, ۴۱۱, ۴۱۲, ۴۱۳, ۴۱۴, ۴۱۶, ۴۱۹, ۴۲۰, ۴۲۲, ۴۲۳, ۴۲۴, ۴۲۵, ۴۲۶, ۴۲۷, ۴۲۸, ۴۳۱, ۴۳۳

امام سجاد علیه‌السلام ۸۷, ۲۹۶

امام جعفر صادق علیه‌السلام ۵۳, ۹۳

امام کاظم علیه‌السلام ۱۵۳

امام رضا علیه‌السلام ۴۵, ۴۷, ۵۳, ۵۹

امام جواد علیه‌السلام ۴۱۵

امام حسن عسکری علیه‌السلام ۱۳۳

امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه ۲۰, ۲۱, ۲۳, ۵۵, ۵۷, ۶۳, ۱۴۲, ۱۵۹, ۲۰۷, ۲۱۴, ۳۹۸, ۴۳۳

حضرت ابوالفضل علیه‌السلام ۱۶۱, ۲۰۶, ۲۰۸, ۴۲۱, ۴۲۶

حضرت امّ کلثوم علیهاالسلام ۳۲۸, ۴۲۸

حضرت خدیجهٔ کبری علیها السلام ۲۹۲
حضرت رقیّه علیها السلام ۳۲۸
حضرت زینب کبری علیها السلام. ۱۷۷, ۱۷۹, ۱۹۶, ۲۰۳, ۲۰۸, ۲۰۹, ۲۱۱, ۲۱۲, ۳۲۷, ۳۲۸, ۴۲۸, ۴۲۹, ۴۳۱, ۴۳۲
حضرت سکینه علیها السلام ۲۰۳, ۳۲۸, ۴۲۸
حضرت علی اکبر علیه السلام ۲۰۶, ۲۰۸, ۴۲۶
حضرت علی اصغر علیه السلام. ۲۰۴, ۲۰۶, ۲۰۸, ۳۲۹
حضرت قاسم علیه السلام ۲۰۶, ۴۲۶

ا

ابراهیم علیه السلام. ۴۷, ۵۰, ۸۷, ۱۹۵, ۲۰۸, ۳۹۷, ۳۹۸
ابن حجر مکی..... ۳۰۳, ۳۰۷, ۳۰۸, ۳۱۷
ابن زیاد..... ۳۰۵
ابن سعد ۳۰۸
ابن سینا..... ۲۹۹
ابن عباس..... ۱۳۶, ۱۹۳
ابو حمزهٔ ثمالی ۸۷
ابوسفیان..... ۱۹۶, ۱۹۷
احمد بن حنبل..... ۳۱۳
اسرافیل ۸۷, ۳۲۰, ۳۲۲, ۳۲۳
أمّ ایمن..... ۳۲۰, ۳۲۱
امّسلمه..... ۶۱, ۹۳, ۱۳۶, ۳۱۳, ۳۱۴, ۳۱۵

آ

آخوند خراسانی..... ۱۵۴
آدم علیه السلام ۲۴, ۴۷, ۴۹, ۱۳۷
آقا ضیاء عراقی ۱۵۴
آیت الله خویی ۱۵۵

ب

بخاری..... ۳۰۱, ۳۰۲
بغوی..... ۳۰۳

ث

ثعلبی..... ۳۰۳, ۳۰۷

ج

جبرئیل ۸۲, ۸۷, ۹۵, ۱۴۰, ۱۶۳, ۳۱۵, ۳۲۰, ۳۲۱, ۴۲۷
جلال الدّین سیوطی..... ۳۰۳, ۳۰۵

ح

حاتم طائی ۴۱۹
حائری..... ۱۳۲
حبیب بن مظاهر..... ۵۰

خ

خواجه نصیر الدین طوسی..... ۱۵۳, ۲۹۹

ز

زکریا علیه السلام ۱۳, ۱۵, ۱۹, ۲۰, ۲۱, ۲۳
زُهری ۳۰۸
زین الدین بن علي بن أحمد الجبعي العاملي (شهید ثانی) ۱۵۷

س

سبط بن جوزی ۳۰۷
سعد بن عبد الله..... ۱۹, ۲۰, ۲۱

سعید العلماء..... ۱۵۹
سید بن طاووس..... ۳۰۲

ش

شمربن ذی‌الجوشن ۱۸۵
شمس الدین أبو عبد الله محمد بن جمال الدین مکي العاملي (شهید اول)..... ۱۵۶
شیخ انصاری..... ۵۲, ۵۹, ۸۶, ۱۵۷, ۱۵۸, ۱۵۹, ۱۶۰
شیخ صدوق..... ۶۰
شیخ طوسی ۱۹, ۵۹, ۸۶, ۱۵۵, ۱۵۶
شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) ۱۵۶, ۱۵۸, ۱۵۹

ص

صدر المتألهین..... ۲۹۱

ط

طبرانی ۳۰۸
طبری ۳۰۳

ع

عبد الله بن جعفر..... ۱۹۷
عبدالملک مروان ۳۰۸
عبیدالله بن مرجانه ۱۸۵
عثمان ۱۹۷
علامهٔ حلّی.....۳۰۲
عیسی بن مریم علیه‌السلام. ۴۷, ۵۰, ۸۷, ۱۳۷, ۱۹۵

ف

فارابی..... ۲۹۹
فخر رازی ۴۰۹
فطرس..... ۱۳۹

ق

قرطبی ۳۰۳, ۳۰۷

ک

کاشف الغطاء..... ۱۵۸
کفایی..... ۱۵۴
کمیل‌بن زیاد نخعی ۱۸۵

م

مالک اشتر ۱۸۵
محمّد حنفیّه..... ۱۹۳
محمّد عبده ۱۸۳, ۱۹۵
مروان..... ۱۹۷
مسلم بن حجّاج نیشابوری ۳۰۱, ۳۰۲
معاویه ۱۸۷, ۱۹۷, ۲۰۰
ملا عبد الله..... ۱۵۴
ملای دربندی.....۱۵۳, ۱۶۰, ۱۶۱
موسی بن عمران علیه‌السلام ..۴۷, ۵۰, ۸۷, ۸۸, ۸۹, ۱۲۹, ۱۳۰, ۱۳۶, ۱۹۵
میرزای شیرازی ۱۳۲, ۱۵۸
میرزای نائینی ۵۸, ۹۴, ۱۵۴
میکائیل.....۸۷, ۳۲۰, ۳۲۱, ۳۲۳

ن

نجاشی ۱۹, ۸۶
نوح علیه السلام..... ۲۴, ۴۷, ۲۹۳

ی

یحیی علیه السلام ۲۱, ۲۳
یزید بن معاویه..... ۲۱, ۱۸۵, ۱۸۶, ۱۸۸, ۱۸۹, ۱۹۲, ۱۹۷, ۴۰۰, ۴۰۱, ۴۲۲